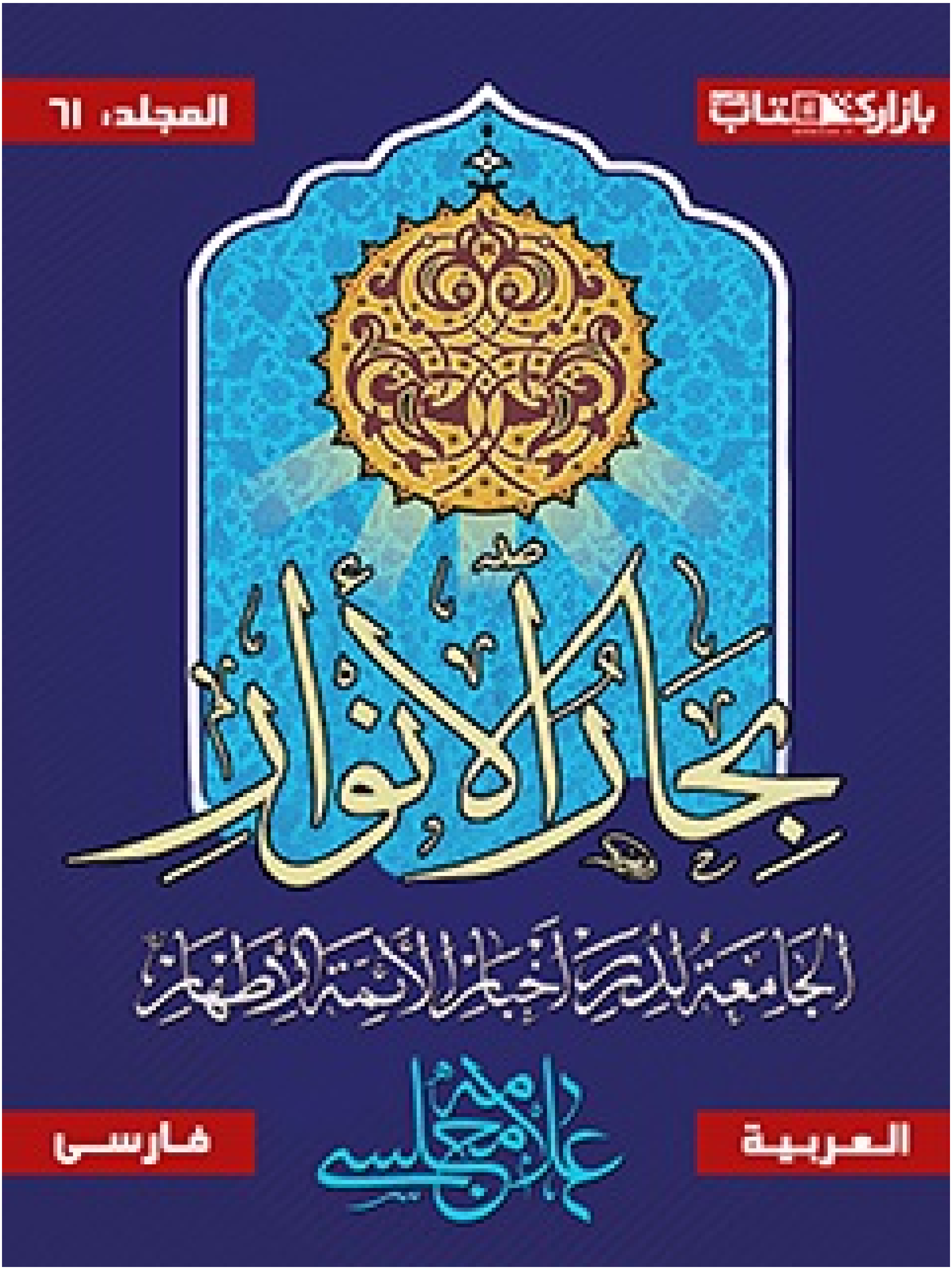

المجلد، ٦١
بازارکتاب
بحار الأنوار
الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار
علامه مجلسی
العربية
فارسی

بسم الله الرحمن الرحیم

بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار علیهم السلام با ترجمه فارسی

کاتب:

محمدباقر بن محمدتقی علامه مجلسی

نشرت فی الطباعهٔ:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

رقمی الناشر:

مرکز القائمیهٔ باصفهان للتحریات الکمبیوتریهٔ

الفهرس

بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار المجلد ۶۱ : آسمان وجهان – ۸

اشاره

سرشناسه: مجلسی محمد باقربن محمدتقی ۱۰۳۷ – ۱۱۱۱ق.

عنوان و نام پدیدآور: بحارالانوار: الجامعه لدرر أخبار الائمه الأطهار تالیف محمدباقر المجلسی.

مشخصات نشر: بیروت داراحیاء التراث العربی [۱۴۴۰].

مشخصات ظاهری: ج – نمونه.

یادداشت: عربی.

یادداشت: فهرست نویسی بر اساس جلد بیست و چهارم، ۱۴۰۳ق. [۱۳۶۰].

یادداشت: جلد۲۴،۵۲،۶۵،۶۶،۶۷،۸۷،۹۲،۹۱،۹۴،۱۰۳،۱۰۸(چاپ سوم: ۱۴۰۳ق.=۱۹۸۳م.=[۱۳۶۱]).

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج .۲۴. کتاب الامامه. ج.۵۲. تاریخ الحجه. ج۶۵،۶۶،۶۷. الایمان و الکفر. ج.۸۷. کتاب الصلاه . ج. ۹۱،۹۲ .الذکر و الدعا. ج. ۹۴. کتاب السوم. ج.۱۰۳.فهرست المصادر. ج.۱۰۸.الفهرست.–

موضوع: احادیث شیعه — قرن ۱۱ق

رده بندی کنگره: BP۱۳۵/م۳ب ۳۱۳۰۰ ی ح

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۶۸۰۹۴۶

ص: ۱

**[ترجمه]

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، ۱۰۳۷ – ۱۱۱۱ق.

عنوان قراردادی : بحار الانوار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه بحارالانوار/ مترجم گروه مترجمان؛ [برای] نهاد کتابخانه های عمومی کشور.

مشخصات نشر : تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، ۱۳۹۲ -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۶-۵ ؛ ج.۱ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۷-۲ ؛ ج.۲ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۸-۹ ؛ ج.۳ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۹-۶ ؛ ج.۴ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰۷۰-۲ : ؛ ج.۵ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۱-۹ : ؛ ج.۶ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۲-۶ : ؛ ج.۷ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۳-۳ : ؛ ج.۸ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۴-۰ ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۶-۴ : ؛ ج.۱۱ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۳-۲ : ؛ ج.۱۲ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۶-۵ : ؛ ج.۱۳ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۵-۶ : ؛ ج.۱۴ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۶-۳ : ؛ ج.۱۵ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۷-۰ : ؛ ج.۱۶:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۸-۷ ؛ ج.۱۷:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۹-۴ ؛ ج.۱۸ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۰-۰ ؛ ج.۱۹:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۱-۷ ؛ ج.۲۰:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۲-۴ ؛ ج.۲۱: ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۳-۱ ؛ ج.۲۲:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۴-۸ ؛ ج.۲۳:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۵-۵

مندرجات : ج.۱. کتاب عقل و علم و جهل.- ج.۲. کتاب توحید.- ج.۳. کتاب عدل و معاد.- ج.۴. کتاب احتجاج و مناظره.- ج. ۵. تاریخ پیامبران.- ج.۶. تاریخ حضرت محمد صلی الله علیه وآله.- ج.۷. کتاب امامت.- ج.۸. تاریخ امیرالمومنین.- ج.۹. تاریخ حضرت زهرا و امامان والامقام حسن و حسین و سجاد و باقر علیهم السلام.- ج.۱۰. تاریخ امامان والامقام حضرات صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری علیهم السلام.- ج.۱۱. تاریخ امام مهدی علیه السلام.- ج.۱۲. کتاب آسمان و جهان - ۱.- ج.۱۳. آسمان و جهان - ۲.- ج.۱۴. کتاب ایمان و کفر.- ج.۱۵. کتاب معاشرت، آداب و سنت ها و معاصی و کبائر.- ج.۱۶. کتاب مواعظ و حکم.- ج.۱۷. کتاب قرآن، ذکر، دعا و زیارت.- ج.۱۸. کتاب ادعیه.- ج.۱۹. کتاب طهارت و نماز و روزه.- ج.۲۰. کتاب خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عقود و معاملات و قضاوت

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

یادداشت : ج.۲ - ۸ و ۱۰ - ۱۶ (چاپ اول: ۱۳۹۲) (فیپا).

موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۱۱ق.

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور، مجری پژوهش

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره : BP۱۳۵/م۳ب۳۰۴۲۱۶۷ ۱۳۹۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی : ۳۳۴۸۹۸۵

ص: ۱

**[ترجمه]

أبواب الحيوان و أصنافها و أحوالها و أحكامها

باب ۱ عموم أحوال الحيوان و أصنافها

الآيات

الأنعام: وَ ما مِنْ دَابَّةٍ فِی الْأَرْضِ وَ لا طائِرٍ یَطِیرُ بِجَناحَیْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثالُکُمْ ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیْ ءٍ ثُمَّ إِلی رَبِّهِمْ یُحْشَرُونَ

النحل: وَ لِلَّهِ یَسْجُدُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ مِنْ دابَّةٍ و قال تعالی أَ لَمْ یَرَوْا إِلَی الطَّیْرِ مُسَخَّراتٍ فِی جَوِّ السَّماءِ ما یُمْسِکُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ

الأنبياء: وَ سَخَّرْنا مَعَ داوُدَ الْجِبالَ یُسَبِّحْنَ وَ الطَّیْرَ وَ کُنَّا فاعِلِینَ

النور: أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الطَّیْرُ صَافَّاتٍ کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبِیحَهُ وَ اللَّهُ عَلِیمٌ بِما یَفْعَلُونَ و قال تعالی وَ اللَّهُ خَلَقَ کُلَّ دَابَّةٍ مِنْ ماءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ یَمْشِی عَلی بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَمْشِی عَلی رِجْلَیْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَمْشِی عَلی أَرْبَعٍ یَخْلُقُ اللَّهُ ما یَشاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ

النمل: وَ قالَ یا أَیُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّیْرِ وَ أُوتِینا مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ إِنَّ هذا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِینُ وَ حُشِرَ لِسُلَیْمانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّیْرِ فَهُمْ

يُوزَعُونَ حَتَّى إِذا أَتَوْا عَلى وادِ النَّمْلِ قالَتْ نَمْلَةٌ يا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساكِنَكُمْ لا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ إلى قوله تعالى وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقالَ ما لِيَ لا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كانَ مِنَ الْغائِبِينَ لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذاباً شَدِيداً أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطانٍ مُبِينٍ فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقالَ أَحَطْتُ بِما لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ إلى قوله سبحانه قال سَنَنْظُرُ أَ صَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكاذِبِينَ اذْهَبْ بِكِتابِي هذا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ ما ذا يَرْجِعُونَ

العنكبوت: وَ كَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُها وَ إِيَّاكُمْ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

لقمان: وَ بَثَّ فِيها مِنْ كُلِّ دابَّةٍ

ص: وَ الطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ

الزخرف: وَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْواجَ كُلَّها الجاثيه وَ فِي خَلْقِكُمْ وَ ما يَبُثُّ مِنْ دابَّةٍ آياتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ

الملك: أَ وَ لَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صافَّاتٍ وَ يَقْبِضْنَ ما يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْ ءٍ بَصِيرٌ التكوير وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ

الفيل: أَ لَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحابِ الْفِيلِ إلى آخر السوره.

<meta info="- وَ ما مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لا طائِرٍ يَطِيرُ بِجَناحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثالُكُمْ ما فَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِنْ شَيْ ءٍ ثُمَّ إِلى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ. - . انعام / ۳۸ -

{و هیچ جنبنده ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند مگر آنکه آن ها [نیز] گروه هایی مانند شما هستند، ما هیچ چیزی را در کتاب [لوح محفوظ] فروگذار نکرده ایم سپس [همه] به سوی پروردگارشان محشور خواهند گردید.}

- وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ مِنْ دابَّةٍ وَ الْمَلائِكَةُ وَ هُمْ لا يَسْتَكْبِرُون. - . نحل / ۴۹ -

{و آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین از جنبندگان و فرشتگان است، برای خدا سجده می کنند و تکبر نمی ورزند.}

- أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّراتٍ فی جَوِّ السَّماءِ ما يُمْسِكُهُنَّ إِلاَّ اللَّهُ إِنَّ فی ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُون. - . نحل / ۷۹ -

{آیا به سوی پرندگانی که در فضای آسمان، رام شده اند ننگریسته اند؟ جز خدا کسی آنها را نگاه نمی دارد. راستی در این [قدرت نمایی] برای مردمی که ایمان می آورند نشانه هایی است.}

- وَ سَخَّرْنا مَعَ داوُدَ الْجِبالَ يُسَبِّحْنَ وَ الطَّيْرَ وَ كُنَّا فاعِلِين. - . انبياء / ۷۹ -

{و کوه ها را با داوود و پرندگان به نیایش واداشتیم، و ما کننده [این کار] بودیم.}

- أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الطَّيْرُ صافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبيحَهُ وَ اللَّهُ عَليمٌ بِما يَفْعَلُونَ. - . نور / ۴۱ -

{آیا ندانسته ای که هر که [و هر چه] در آسمان ها و زمین است برای خدا تسبیح می گویند، و پرندگان [نیز] در حالی که در آسمان پر گشوده اند [تسبیح او می گویند]؟ همه ستایش و نیایش خود را می دانند، و خدا به آنچه می کنند داناست.}

- وَ اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ ماءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشي عَلى بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشي عَلى رِجْلَيْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشي عَلى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ ما يَشاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ قَديرٌ. - . نور / ۴۵ -

{و خداست که هر جنبنده ای را [ابتدا] از آبی آفرید. پس پاره ای از آن ها بر روی شکم راه می روند و پاره ای از آنها بر روی دو پا و بعضی از آن ها بر روی چهار [پا] راه می روند. خدا هر چه بخواهد می آفریند. در حقیقت، خدا بر هر چیزی تواناست.}

- وَ قالَ يا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أُوتينا مِنْ كُلِّ شَيْ ءٍ إِنَّ هذا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبينُ *وَ حُشِرَ لِسُلَيْمانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ*حَتَّى إِذا أَتَوْا عَلى وادِ النَّمْلِ قالَتْ نَمْلَةٌ يا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساكِنَكُمْ لا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لا يَشْعُرُون. - . نمل / ۱۶ - ۱۸ -

{و گفت: ای مردم، ما زبان پرندگان را تعلیم یافته ایم و از هر چیزی به ما داده شده است. راستی که این همان امتیاز آشکار است. و برای سلیمان سپاهیانش از جنّ و انس و پرندگان جمع آوری شدند و [برای رژه] دسته دسته گردیدند. تا آن گاه که به وادی مورچگان رسیدند. مورچه ای [به زبان خویش] گفت: ای مورچگان، به خانه هایتان داخل شوید، مبادا سلیمان و سپاهیانش- ندیده و ندانسته- شما را پایمال کنند.}

- وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقالَ ما لِيَ لا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كانَ مِنَ الْغائِبينَ * لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذاباً شَديداً أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطانٍ مُبينٍ * فَمَكَثَ غَيْرَ بَعيدٍ فَقالَ أَحَطْتُ بِما لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقينٍ. - . نمل / ۲۰-۲۲ -

{و جویای [حالِ] پرندگان شد و گفت: مرا چه شده است که هدهد را نمی بینم؟ یا شاید از غایبان است؟ قطعاً او را به عذابی سخت عذاب می کنم یا سرش را می برم مگر آنکه دلیلی روشن برای من بیاورد. پس دیری نپایید که [هدهد آمد و] گفت: از چیزی آگاهی یافتم که از آن آگاهی نیافته ای، و برای تو از (سبا) گزارشی درست آورده ام.}

- قالَ سَنَنْظُرُ أَ صَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكاذِبين * اذْهَبْ بِكِتابي هذا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ ما ذا يَرْجِعُون. - . نمل / ۲۷ - ۲۸ -

{گفت: خواهیم دید آیا راست گفته ای یا از دروغگویان بوده ای این نامه مرا ببر و به سوی آن ها بیفکن، آن گاه از ایشان روی برتاب، پس ببین چه پاسخ می دهند.}

- وَ كَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُها وَ إِيَّاكُمْ وَ هُوَ السَّميعُ الْعَليم. - . عنكبوت / ۶۰ -

{و چه بسیار جاندارانی که نمی توانند متحمّل روزی خود شوند. خداست که آن ها و شما را روزی می دهد، و اوست شنوای دانا.}

- وَ بَثَّ فیها مِنْ کُلِّ دابَّةٍ. - . لقمان / ۱۰ -

{و در آن از هر گونه جنبنده ای پراکنده گردانید.}

- وَ الطَّیْرَ مَحْشُورَةً کُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ. - . ص / ۱۹ -

{و پرندگان را از هر سو [بر او] گرد [آوردیم] همگی [به نوای دلنوازش] به سوی او بازگشت کننده [و خدا را ستایشگر] بودند.}

- وَ الَّذی خَلَقَ الْأَزْواجَ کُلَّها. - . زخرف / ۱۲ -

{و همان کسی که جُفتها را یکسره آفرید}

- وَ فی خَلْقِکُمْ وَ ما یَبُثُّ مِنْ دابَّةٍ آیاتٌ لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ. - . جاثیه / ۴ -

{و در آفرینش خودتان و آنچه از [انواع] جنبنده [ها] پراکنده می گرداند، برای مردمی که یقین دارند نشانه هایی است.}

- أَ وَ لَمْ یَرَوْا إِلَی الطَّیْرِ فَوْقَهُمْ صافَّاتٍ وَ یَقْبِضْنَ ما یُمْسِکُهُنَّ إِلاَّ الرَّحْمنُ إِنَّهُ بِکُلِّ شَیْ ءٍ بَصیرٌ. - . ملک / ۱۹ -

{آیا در بالای سرشان به پرندگان ننگریسته اند [که گاه] بال می گسترند و [گاه] بال می زنند؟ جز خدای رحمان [کسی] آن ها را نگاه نمی دارد، او به هر چیزی بیناست.}

- وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ. - . تکویر / ۵ -

{و آن گه که وحوش را همی گرد آرند}

- أَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِأَصْحابِ الْفیلِ * أَلَمْ یَجْعَلْ کَیْدَهُمْ فی تَضْلیل * وَ أَرْسَلَ عَلَیْهِمْ طَیْراً أَبابیلَ * تَرْمیهِمْ بِحِجارَةٍ مِنْ سِجِّیلٍ * فَجَعَلَهُمْ کَعَصْفٍ مَأْکُول. - . فیل / ۱- ۵ -

{مگر ندیدی پروردگارت با پیلداران چه کرد؟ آیا نیرنگشان را بر باد نداد؟ و بر سر آن ها، دسته دسته پرندگانی «ابابیل» فرستاد که بر آنان سنگ هایی از گِلِ [سخت] می افکندند. و [سرانجام، خدا] آنان را مانند کاه جویده شده گردانید.}

**[ترجمه]

تفسیر

قال الطبرسی قدس سره فی قوله تعالی وَ ما مِنْ دَابَّهٍ فِی الْأَرْضِ أی ما من حیوان یمشی علی وجه الأرض وَ لا طائِرٍ یَطِیرُ بِجَناحَیْهِ جمع بهـذین اللفظین جمیع الحیوانـات لأنهـا لاـ تخلو أن تکون تطیر بجنـاحیه أو تـدب و إنمـا قـال یَطِیرُ بِجَناحَیْهِ للتوکیـد و رفع اللبس لأـن القائل قـد یقول طر فی حاجتی أی أسـرع فیها أو لأن السـمک تطیر فی الماء و لا جناح لها و إنما خرج السـمک عن الطائر لأنه من دواب البحر و إنما أراد تعالی ما فی الأرض و ما فی الجو(۱)

۱- ۱. مجمع البیان ۴: ۲۹۷.

و أقول: قيل إنها تشمل الحيتان أيضا إما بدخولها فی الأول لأنها تدب فی الماء أو فی الثانی و لا يخفی بعدهما.

و قال الرازی فی قوله إِلَّا أُمَمٌ أَمْثالُكُمْ قال الفراء يقال كل صنف من البهائم أمه و جاء فی الحديث لو لا أن الكلاب أمه تسبح لأمرت (١) بقتلها فجعل الكلاب أمه إذا ثبت هذا فنقول الآيه دلت علی أن هذه الدواب و الطيور أمثالنا و ليس فيها ما يدل علی أن هذه المماثله فی أی المعانی حصلت و لا يمكن أن يقال المراد حصول المماثله من كل الوجوه و إلا لكان يجب كونها أمثالنا(٢) فی الصوره و الصفه و الخلقه و ذلك باطل فظهر أنه لا دلاله فی الآيه علی أن تلك المماثله حصلت فی أی الأحوال و الأمور فاختلف الناس فی تفسير الأمر الذی حكم الله فيه بالمماثله بين البشر و بين الدواب و الطيور و ذكروا فيه أقوالا.

الأول نقل الواحدی عن ابن عباس أنه قال يريد يعرفوننی و يوحدوننی و يسبحوننی و يحمدوننی و إلی هذا القول ذهبت طائفه عظيمه من المفسرين و قالوا إن هذه الحيوانات تعرف الله و تحمده و تسبحه و احتجوا عليه بقوله وَ إِنْ مِنْ شَيْ ءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ (٣) و بقوله فی صفه الحيوانات كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ (۴) و لأنه تعالی (۵) خاطب النمل و الهدهد.

و عن أبی الدرداء قال أبهمت عقول البهم عن كل شی ء إلا أربعه(۶) أشياء

ص: ٣

١- ١. فی المصدر: لو لا ان الكلاب امه من الأمم لامرت بقتلها.

٢- ٢. فی المصدر: امثالا لنا.

٣- ٣. الإسراء: ۴۴.

۴- ۴. النور: ۴١.

۵- ۵. فی المصدر: و بما أنّه تعالی.

۶- ۶. فی المصدر: الا عن أربعه.

معرفه الإله و طلب الرزق و معرفه الذكر و الأنثى و تهيأ كل واحد منهما لصاحبه.

وَ رُوِیَ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: مَنْ قَتَلَ عُصْفُوراً عَبَثاً جَاءَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ یَعِجُّ إِلَی اللَّهِ تَعَالَی یَقُولُ یَا رَبِّ إِنَّ هَذَا قَتَلَنِی عَبَثاً لَمْ یَنْتَفِعْ بِی وَ لَمْ یَدَعْنِی فَآکُلَ مِنْ حُشَارَهِ(۱) الْأَرْضِ.

الثانی أن المراد کونها أمثالکم فی کونها أمما و جماعات و فی کونها مخلوقه بحیث یشبه بعضها بعضا و یأنس بعضها ببعض و یتوالد بعضها من بعض إلا أن للسائل أن یقول حمل الآیه علی هذا الوجه لا یفید فائده معتبره إذ معلوم لکل أحد کونها کذلک.

الثالث أن المراد أنها أمثالنا فی أن دبرها الله تعالی و خلقها و تکفل برزقها و هذا یقرب من القول الثانی فیما ذکر.

الرابع أن المراد أنه تعالی کما أحصی فی الکتاب کل ما یتعلق بأحوال البشر من العمر و الرزق و الأجل و السعاده و الشقاوه فکذلک أحصی فی الکتاب جمیع هذه الأحوال فی حق کل الحیوانات قالوا و الدلیل علیه قوله تعالی ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیْ ءٍ و الخامس أنه أراد تعالی أنها أمثالها(۲) فی أنها تحشر یوم القیامه و توصل (۳) إلیها حقوقها کما

رُوِیَ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله: أَنَّهُ قَالَ یُقْتَصُّ لِلْجَمَّاءِ مِنَ الْقَرْنَاءِ.

السادس ما رواه الخطابی عن سفیان بن عیینه أنه لما قرأ هذه الآیه قال ما فی الأرض آدمی إلا و فیه شبه من بعض البهائم فمنهم من یقدم إقدام الأسد و منهم من یعدو عدو الذئب و منهم من ینبح نباح الکلب و منهم من یتطوس

۱- ۱. فی المصدر:(خشاش الأرض) و المعنی واحد و هو حشرات الأرض.

۲- ۲. فی المصدر: امثالنا.

۳- ۳. فی المصدر: یوصل.

كفعل الطاوس و منهم من يشبه الخنزير فإنه لو ألقى إليه الطعام الطيب تركه و إذا أقام الرجل عن رجيعه ولغت (۱) فيه و كذلك نجد من الآدميين من لو سمع خمسين حكمه لم يحفظ واحده منها فإن أخطأت مره واحده حفظها و لم يجلس مجلسا إلا رواه عنه.

ثم قال فاعلم يا أخى أنك إنما تعاشر البهائم و السباع فبالغ فى الاحتراز.

ثم قال ذهب القائلون بالتناسخ إلى أن الأرواح البشريه إن كانت سعيده مطيعه لله موصوفه بالمعارف الحقه و بالأخلاق الطاهره فإنها بعد موتها تنقل إلى أبدان الملوك فربما قالوا إنها تنقل إلى مخالطه عالم الملائكه و إن كانت شقيه جاهله عاصيه فإنها تنقل إلى أبدان الحيوانات و كلما كانت تلك الأرواح أكثر شقاوه و استحقاقا للعذاب نقلت إلى بدن حيوان أخس و أكثر تعبا و شقاء و احتجوا على صحه قولهم بهذه الآيه فقالوا صريح هذه الآيه يدل على أنه لا دابه و لا طير إلا و هى أمم أمثالنا و لفظ المماثله يقتضى حصول المساواه فى جميع الصفات الذاتيه و أما الصفات العرضيه المفارقه فالمساواه فيها غير معتبره فى حصول المماثله.

ثم إن القائلين بهذا القول زادوا عليه و قالوا قد ثبت بهذا أن أرواح جميع الحيوانات عارفه بربها و عارفه بما تحصل لها من السعاده و الشقاوه و أن الله تعالى أرسل إلى كل جنس منها رسولا من جنسها.

و احتجوا عليه بأنه ثبت بهذه الآيه أن الدواب و الطيور أمم ثم إنه تعالى قال وَ إِنْ مِنْ أُمَّهٍ إِلَّا خَلا فِيها نَذِيرٌ(۲) و ذلك تصريح بأن لكل طائفه من هذه الحيوانات رسولا أرسله الله إليه ثم أكدوا ذلك بقصه الهدهد و النمل و سائر القصص المذكوره فى القرآن. و اعلم أن القول بالتناسخ قد أبطلناه بالدلائل الجيده فى علم الأصول و أما

ص: ۵

۱- ۱. فى المصدر: ولغ فيه.

۲- ۲. فاطر: ۲۴.

هـذه الآـيه فقـد ذكرنا أنه يكفى فى ضـبط حصول المماثله(۱) فى بعض الأـمور المـذكوره فلاـ حـاجه إلى إثبـات ما ذكره أهل التناسخ (۲) انتهى.

و قال الطبرسى رحمه الله إِلَّا أُمَمٌ أى أصناف مصنفه تعرف بأسمائها يشتمل كل صنف على العدد الكثير عن مجاهد أَمْثالُكُمْ قيل يريـد أشـباهكم فى إبداع الله إياها و خلقه لها و دلالته على أن لها صانعا و قيل إنما مثلت الأمم من غير الناس بالناس فى الحاجه إلى مـدبر يـدبرهم فى أغـذيتهم و أكلهـم و لباسـهم و نـومهم و يقظتهم و هـدايتهم إلى مراشـدهم إلى مـا لاـ يحصـى كـثره من أحوالهم و مصـالحهم و أنهم يموتون و يحشـرون و بين بهـذا أنه لاـ يجوز للعباد أن يتعـدوا فى ظلم شـى ء منها فإن الله خالقها و المنتصف لها.

ثم قال فى قوله سبحانه إِلى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ معناه يحشـرون إلى الله بعد موتهم يوم القيامه كما يحشـر العباد فيعوض الله تعالى ما يستحق العوض منها و ينتصف لبعضها من بعض.

و فيمـا رووه عن أبى هريره أنه قـال يحشـر الله الخلق يوم القيامه البهائم و الـدواب و الطير و كل شـى ء فيبلغ من عـدل الله تعالى يومئذ أن يأخذ للجماء من القرناء(۳) ثم يقول كونى ترابا فلذلك يقول الكافر يا لَيْتَنِى كُنْتُ تُراباً(۴)

«۱۴»

وَ عَنْ أَبِى ذَرٍّ قَالَ: بَيْنَا أَنَا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله إِذَا انْتَطَحَتْ (۵)

عَنْزَانِ (۶) فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله أَ تَدْرُونَ فِيمَ انْتُطَحَا فَقَالُوا لَا نَدْرِى قَالَ لَكِنَّ اللَّهَ يَدْرِى

۱- ۱. فى المصدر: فقد ذكرنا ما يكفى فى صدق حصول المماثله.

۲- ۲. تفسير الرازىّ ۱۲: ۲۱۳- ۲۱۵.

۳- ۳. الجماء جمع الاجم: الكبش لا قرن له. و القرناء جمع الاقرن: ما له قرنان.

۴- ۴. النبأ: ۴۰.

۵- ۵. نطحه: اصابه بقرنه و انتطح الكبشان: نطح احدهما الآخر.

۶- ۶. فى المصدر: اذ نطحت عنزان.

وَ سَيَقْضِي بَيْنَهُمَا وَ عَلَى (۱) هَذَا فَإِنَّمَا جُعِلَتْ أَمْثَالَنَا فِي الْحَشْرِ وَ الْقِصَاصِ (۲).

و استدلت جماعه من أهل التناسخ بهذه الآيه على أن البهائم و الطيور مكلفه لقوله أُمَمٌ أَمْثالُكُمْ و هذا باطل لأنا قد بينا أنها من أى جهه تكون أمثالنا و لو وجب حمل ذلك على العموم لوجب أن تكون أمثالنا فى كونها على مثل صورنا و هيئاتنا و خلقتنا و أخلاقنا فكيف يصح تكليف البهائم و هى غير عاقله و التكليف لا يصح إلا مع كمال العقل انتهى (۳).

و قال الرازى للفضلاء فيه قولان.

الأول أنه تعالى يحشر البهائم و الطيور لإيصال الأعواض إليها و هو قول المعتزله و ذلك لأن إيصال الآلام إليها من غير سبق جنايه لا يحسن إلا للعوض و لما كان إيصال العوض إليها واجبا فالله تعالى يحشرها ليوصل تلك الأعواض إليها.

و القول الثانى قول أصحابنا إن الإيجاب على الله تعالى محال بل الله يحشرها بمجرد الإراده و المشيه و مقتضى الإلهيه.

و احتجوا على أن القول بوجوب العوض على الله تعالى باطل بأمور. الأول أن الوجوب عباره عن كونه مستلزما للذم عند الترك و كونه تعالى مستلزما للذم محال لأنه كامل لذاته و الكامل لذاته لا يعقل كونه مستحقا للذم بسبب أمر منفصل لأن ما يكون لازما بالذات لا يبطل عند عروض أمر من الخارج (۴).

الثانى أنه لو حسن إيصال الضرر إلى الغير لأجل العوض لوجب أن يحسن منا إيصال المضار إلى الغير لأجل التزام العوض من غير رضاه و ذلك باطل فثبت أن القول بالعوض باطل.

إذا عرفت هذا فلنذكر بعض التفاريع الذى ذكرها القاضى فى هذا الباب.

ص: ۷

۱- ۱. الظاهر الحديث ينتهى بقوله: بينهما، و بعده من كلام الطبرسىّ.

۲- ۲. فى المصدر: و الاقتصاص.

۳- ۳. مجمع البيان ۴: ۲۹۷ و ۲۹۸.

۴- ۴. زاد فى المصدر حجه أخرى و هى انه تعالى مالك لكل المحدثات، و المالك يحسن تصرفه فى ملك نفسه من غير حاجه الى العوض.

الأول قال كل حيوان استحق العوض عن (۱) الله مما لحقه من الآلام و كان ذلک العوض لم يصل إليه فی الـدنيا فإنه يجب على الله حشره (۲)

فی الآـخره ليوفر عليه العوض و الـذی لاـ يكون كـذلک فإنه لا يجب حشـره عقلا إلا أنه تعالى أخبر أنه يحشـر الكل فمن حيث السـمع يقطع بـذلک و إنما قلنا إن فی الحيوانات من لا يسـتحق العوض البته لأنه ربما بقيت مـده حياتها مصونه عن الآلام ثم إنه تعالى يميتها من غير إيلام أصـلا فإنه لم يثبت بالدليل أن الموت لا بد و أن يحصل معه شـی ء من الآلام (۳) و على هذا التقدير فإنه لا يستحق العوض البته.

الثانی كل حيوان أذن الله فی ذبحه فالعوض على الله و هی على أقسام.

منها ما أذن فی ذبحها لأجل الأكل و منها ما أذن فی ذبحها لأجل كونها مؤذيه مثل السـباع العاديه و الحشـرات المؤذيه و منها ما أوذی بالأمراض (۴).

و منهـا مـا أذن الله فی حمـل الأحمـال الثقيله عليهـا و استعمالها بالأفعال الشاقه و أما إذا ظلمها الناس فـذلک العوض على ذلک الظالم و إذا ظلم بعضها بعضا فذلک العوض على ذلک الظالم.

فإن قيل إذا ذبح ما يؤكل لحمه لا على وجه التذكيه فعلى من العوض.

أجاب بأن ذلک ظلم و العوض على الذابح و لذلک

نَهَى النَّبِیُّ صلى الله عليه و آله عَنْ ذَبْحِ الْحَيَوَانِ إِلَّا لِأَكْلِهِ (۵).

الثـالث المراد من العوض منـافع عظيمه بلغت فی الجلاـله و الرفعه إلى حيث لو كانت هـذه البهيمه عاقله و علمت أنه لا سبيل لها إلى تحصـيل تلـک المنفعه إلا بواسـطه تحمل ذلک الذبـح فإنها كانت ترضـى به فهـذا هو العوض الـذی لأجله يحسن الإيلام و الإضرار.

۱- ۱. فی المصدر: على اللّه.

۲- ۲. فی المصدر: حشره عقلا.

۳- ۳. فی المصدر: من الايلام.

۴- ۴. فی المصدر: ما آلمهما بالامراض.

۵- ۵. فی المصدر: الا لمأكله.

الرابع مذهب القاضی و أكثر معتزله البصره أن العوض منقطع قال القاضی و هو قول أكثر المفسرين لأنه قال إنه تعالى بعد توفير العوض عليها يجعلها ترابا و عنده يقول الكافر يا لَيْتَنِي كُنْتُ تُراباً(۱) قال أبو القاسم يجب كون العوض دائما(۲).

و احتج القاضی على قوله بأنه يحسن من الواحد منا أن يلتزم عملا شاقا لمنفعه منقطعه(۳) فعلمنا أن إيصال الألم إلى الغير غير مشروط بدوام الأجر(۴).

و احتج البلخی على قوله بأن قال لا يمكن قطع ذلك العوض إلا بإماته تلك البهيمه و إماتتها توجب الألم و ذلك الألم يوجب عوضا آخر و هكذا إلى ما لا آخر له.

و الجواب عنه أنه لم يثبت بالدليل أن الإماته لا يمكن تحصيلها إلا مع الإيلام.

الخامس أن البهيمه إذا استحقت على بهيمه أخرى عوضا فإن كانت البهيمه الظالمه قد استحقت على الله عوضا فإن الله تعالى ينقل ذلك العوض إلى المظلوم و إن لم يكن الأمر كذلك فالله تعالى يكمل هذا العوض فهذا مختصر من أحكام الأعواض على قول المعتزله انتهى كلامه فی هذا المقام (۵).

و قال فی قوله تعالى وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ قد ذكرنا أن السجود على نوعين سجود هو عباده كسجود المسلمين لله و سجود عباره عن الانقياد و الخضوع (۶) و يرجع حاصل هذا السجود إلى أنها فی أنفسها ممكنه الوجود و العدم قابله لهما فإنه لا يرجح (۷)

۱- ۱. النبأ: ۴۰.

۲- ۲. فی المصدر: يجب أن يكون العوض دائما.

۳- ۳. فی المصدر: و الاجره منقطعه.

۴- ۴. فی المصدر: الاجره.

۵- ۵. تفسير الرازیّ ۱۲: ۲۱۸- ۲۲۰.

۶- ۶. فی المصدر: عن الانقياد للّه تعالى و الخضوع.

۷- ۷. فی المصدر: و انه لا يترجح.

أحد الطرفين على الآخر إلا لمرجح فمن (۱) الناس من قال المراد هنا المعنى الثانى لأن اللائق بالدابه ليس له إلا هذا السجود و منهم من قال المراد هو المعنى الأول لأنه اللائق بالملائكه و منهم من قال هو لفظ مشترک و حمل المشترک على معنيیه جائز و هو ضعيف (۲).

و قال فى قوله تعالى أَ لَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ هذا دليل آخر على كمال قدره الله تعالى و حكمته فإنه لو لا أنه تعالى خلق الطير خلقه معها يمكنه الطيران و خلق الجو خلقه معها يمكن الطيران فيها(۳) لما أمكن ذلک فإنه تعالى أعطى الطير جناحا يبسطه مره و يكسره أخرى مثل ما يعمل السابح فى الماء و خلق الهواء خلقه لطيفه رقيقه يسهل خرقه (۴) و النفاذ فيه و لو لا ذلک لما كان الطيران ممكنا ما يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ المعنى أن جسد الطير جسم ثقيل و الجسم الثقيل يمتنع بقاؤه فى الجو معلقا من غير دعامه تحته و لا علاقه فوقه فوجب أن يكون الممسک له فى ذلک الجو هو الله تعالى قال القاضى إنما أضاف الله تعالى هذا الإمساک إلى نفسه لأنه تعالى هو الذى أعطى الآلات التى لأجلها يتمكن الطير من تلک الأفعال فلما كان تعالى هو السبب لذلک لا جرم صحت الإضافه انتهى (۵).

قوله تعالى: " والطير " أى والطير أيضا تسبح، وقد مر أن تسبيحها إما محمول على الحقيقه بناء على شعورها، أو جعلها الله فى هذا الوقت ذات شعور معجزه لداود عليه السلام، أو تسبيحها بلسان الحال، كما مر فى تسبيح الجمادات، أو هو من السباحه قال الرازى: وأما الطير فلا امتناع فى أن يصدر عنها الكلام، ولكن أجمعت الأمه على

ص: ۱۰

۱- ۱. نقله المصنّف من هنا إلى آخر كلامه باختصار.

۲- ۲. تفسير الرازىّ ۲۰: ۴۲ و ۴۴.

۳- ۳. فى المصدر: الطيران فيه.

۴- ۴. فى المصدر: يسهل بسببها خرقه.

۵- ۵. تفسير الرازىّ ۲: ۹۰ و ۹۱ فيه: فلما كان تعالى هو المسبب لذلک لا جرم صحت هذه الإضافه إلى اللّه تعالى.

أن المكلفين إما الجن أو الإنس أو الملائكه فيمتنع فيها أن تبلغ فى العقل إلى درجه التكليف بل يكون حاله (۱) كحال الطفل فى أن يؤمر و ينهى و إن لم يكن مكلفا فصار ذلك معجزه من حيث جعلها فى الفهم بمنزله المرافق (۲).

و قال الطبرسى رحمه الله تسخير الطير له تسبيح يدل على أن مسخرها قادر لا يجوز عليه ما يجوز على العباد عن الجبائى و على بن عيسى و قيل إن الطير كانت تسبح معه بالغداه و العشى معجزه له عن وهب وَ كُنَّا فاعِلِينَ أى قادرين على فعل هذه الأشياء ففعلناها دلاله على نبوته (۳).

قوله سبحانه أَ لَمْ تَرَ قال الرازى أى أ لم تعلم و ظاهره الاستفهام و المراد به التقرير و البيان.

و اعلم أنه إما أن يكون المراد من التسبيح دلالته بهذه الأشياء(۴) على كونه تعالى منزها عن النقائص موصوفا بنعوت الجلال (۵) و إما أن يكون المراد منه فى حق البعض الدلاله على التنزيه و فى حق الباقين النطق باللسان و الأول أقرب و أما القسم الثالث فهو أن يقال استعمل اللفظ الواحد فى الحقيقه و المجاز معا و هو غير جائز فلم يبق إلا الأول.

فإن قيل فالتسبيح بهذا المعنى حاصل لجميع المخلوقات فما وجه تخصيصه هنا بالعقلاء.

قلنا لأن خلقه العقلاء أشد دلاله على وجود الصانع سبحانه لأن العجائب فيها أكثر(۶).

۱- ۱. فى المصدر: بل تكون على حاله.

۲- ۲. تفسير الرازىّ ۲۲: ۲۰۰.

۳- ۳. مجمع البيان ۷: ۵۸.

۴- ۴. فى المصدر: دلاله هذه الأشياء.

۵- ۵. زاد فى المصدر: و اما أن يكون المراد منه أنّها تنطق بالتسبيح و تتكلم به.

۶- ۶. فى المصدر: لان العجائب و الغرائب فى خلقهم أكثر و هى العقل و النطق و الفهم.

و لما ذكر(۱)

أن أهل السماوات و أهل الأرض يسبحون ذكر أن الذين استقروا فى الهواء و هو الطير يسبحون و ذلك لأن إعطاء الجرم الثقيل القوه التى تقوى بها على الوقوف فى جو السماء صافه باسطه أجنحتها بما فيها من القبض و البسط من أعظم الدلائل على قدره الصانع المدبر سبحانه و جعل طيرانها سجودا منها له سبحانه و ذلك يؤكد ما ذكرناه أن المراد من التسبيح دلاله هذه الأمور على التنزيه لا النطق اللسانى كُلٌّ قَدْ عَلِمَ أى علم الله و يدل عليه قوله وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِما يَفْعَلُونَ و هو اختيار جمهور المتكلمين.

و الثانى أن يعود الضمير فى علم و الصلاه و التسبيح على لفظ كل أى أنهم يعلمون ما يجب عليهم من الصلاه و التسبيح.

و الثالث أن تكون الهاء راجعه إلى الله (۲)

يعنى قد علم كل مسبح و كل مصل صلاته (۳) التى كلفه إياها و على هذين التقديرين فقوله وَ اللَّهُ عَلِيمٌ استئناف

وَ رُوِىَ عَنْ أَبِى ثَابِتٍ قَالَ: كُنْتُ جَالِساً عِنْدَ أَبِى جَعْفَرٍ(۴) الْبَاقِرِ عليه السلام فَقَالَ لِى أَ تَدْرِى مَا تَقُولُ هَذِهِ الْعَصَافِيرُ عِنْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ بَعْدَ طُلُوعِهَا قَالَ (۵) فَإِنَّهُنَّ يُقَدِّسْنَ رَبَّهُنَّ وَ يَسْأَلْنَهُ قُوتَ يَوْمِهِنَّ.

و استبعد المتكلمون ذلك فقالوا الطير لو كانت عارفه بالله لكانت كالعقلاء الذين يفهمون كلامنا و إشارتنا لكنها ليست كذلك فإنا نعلم بالضروره أنها أشد نقصانا

۱- ۱. فيه اختصار، و تمامه على ما فى المصدر: اما قوله تعالى:« وَ الطَّيْرُ صَافَّاتٍ»، فلقائل أن يقول: ما وجه اتصال هذا بما قبله؟ و الجواب انه سبحانه لما ذكر.

۲- ۲. فى المصدر: على ذكر اللّه.

۳- ۳. فى المصدر: صلاه اللّه.

۴- ۴. فى المصدر:« محمّد بن جعفر الباقر» و لعله تصحيف من النسّاخ.

۵- ۵. فى المصدر: قال: لا، قال.

من الصبى الـذين لاـ يعرف هـذه الأمور فبأن يمتنع ذلك فيها أولى و إذا ثبت أنها لا تعرف الله اسـتحال كونها مسبحه له بالنطق فثبت أنها لا تسبح الله إلا بلسان الحال.

ثم ذكر كثيرا من الحيـل الـدقيقه الصـادره عن الحيوانـات كما سيأتى و اسـتدل بها على شـعورها و عقلها ثم قال و الأكياس من العقلاـ يعجزون عن أمثـال هـذه الحيـل فـإذا جـاز ذلـك فلم لا يجوز أن يقال إنها ملهمه عن الله سـبحانه بمعرفته و الثناء عليه و كانت (١) غير عـارفه بسـائر الأمور التى يعرفها الناس و لله در شـهاب السـمعانى حيث قال جل جناب العز و الجلال عن أن يوزن بميزان الاعتزال (٢).

و قـال فى قوله سـبحانه وَ اللَّهُ خَلَقَ كُـلَّ دَابَّهٍ مِنْ مـاءٍ فى هـذه الآـيه سؤالاـت الأول قال الله خَلَقَ كُلَّ دَابَّهٍ مِنْ ماءٍ مع أن كثيرا من الحيوانـات غير مخلوقه من المـاء كالملائكه(٣) و هـو أعظم المخلوقـات عـددا و أنهم (۴) مخلوقـون من النـور و أمـا الجن فهم مخلوقون من النار و خلق الله آدم من التراب (۵)

و خلق الله عيسى من الريح لقوله فَنَفَخْنا فِيهِ مِنْ رُوحِنا(۶) و أيضا نرى أن كثيرا من الحيوانات يتولد لا عن النطفه.

و الجواب من وجوه أحدها و هو الأحسن ما قاله القفال و هو أن مِنْ ماءٍ صـله كُلَّ دَابَّهٍ و ليس هو من صله خَلَقَ و المعنى أن كل دابه متولده من الماء فهى مخلوقه لله.

و ثانيهـا أن أصـل جميع المخلوقـات المـاء على مـا روى أول مـا خلق الله تعـالى جوهره فنظر إليها بعين الهيبه فصارت ماء ثم من ذلك الماء خلق النار و الهواء و النور

۱- ۱. فى المصدر: و ان كانت.

۲- ۲. تفسير الرازىّ ۲۴: ۱۰- ۱۲.

۳- ۳. فى المصدر: اما الملائكه.

۴- ۴. فى المصدر: و هم مخلوقون.

۵- ۵. زاد فى المصدر: لقوله:« خلقه من تراب» أقول: الآيه فى آل عمران: ۵۹.

۶- ۶. التحريم: ۱۲.

و لما كان المقصود من هذه الآيه بيان أصل الخلقه و كان الأصل الأول هو الماء لا جرم ذكره على هذا الوجه.

و ثالثها أن المراد من الدابه الذى يدب (۱)

على وجه الأرض و مسكنهم هناك لتخرج الملائكه و الجن (۲)

و لما كان الغالب جدا من هـذه الحيوانات كونهم مخلوقين من الماء إما لأنها متولـده من النطفه و إما لأنها لا تعيش إلا بالماء لا جرم أطلق الكل تنزيلا للغالب منزله الكل.

الثانى لم سمى الزحف على البطن مشيا و الجواب هـذا على سبيل الاستعاره كما يقال فلان لا يمشى له أمر و على طريق المشاكله.

الثالث أنه لم تنحصر(۳)

القسمه لأنا نجد ما يمشى على أكثر من أربع مثل العناكب و العقارب و مثل الحيوان الذى له أربع و أربعون رجلا الذى يسمى دخال الأذن.

و الجواب القسم الذى ذكرتم كالنادر فكان ملحقا بالعدم و لأن الفلاسفه يقولون ما له قوائم كثيره فالاعتماد له إذا مشى على أربع جهاته لا غير فكأنه يمشى على أربع و لأن قوله يَخْلُقُ اللَّهُ ما يَشاءُ تنبيه على أن الحيوانات كما اختلف بحسب كيفيه المشى فكذا هى مختلفه بحسب أمور أخر.

و لنذكر هاهنا بعض تلك التقسيمات التقسيم الأول الحيوانات قد تشترك فى أعضاء و قد تتباين بأعضاء أما الشركه فمثل اشتراك الإنسان و الفرس فى أن لهما لحما و عصبا و عظما و أما التباين فإما أن يكون فى نفس العضو أو فى صفته.

۱- ۱. فى المصدر: التى تدب.

۲- ۲. فى المصدر: فيخرج عنه الملائكه و الجن.

۳- ۳. فى المصدر: لم يستوف القسمه.

أما الأول فعلى وجهين أحدهما أن لا يكون العضو حاصلا للآخر و إن كانت أجزاؤه حاصله للثانى كالفرس و الإنسان فإن الفرس له ذنب و الإنسان ليس له ذنب و لكن أجزاء الذنب ليس إلا العظم و العصب و اللحم و الجلد و الشعر و كل ذلك حاصل للإنسان.

و الثانى أن لا يكون ذلك العضو حاصلا للثانى لا بذاته و لا بأجزائه مثل أن للسلحفاه صدفا يحيط به و ليس للإنسان و للسمك فلوس (۱)

و للقنفذ شوک و ليس شى ء منها للإنسان.

و أما التباين فى صفه العضو فإما أن يكون من باب الكميه أو الكيفيه أو الوضع أو الفعل أو الانفعال أما الذى فى الكميه فإما أن يتعلق بالمقدار مثل أن عين البوم كبيره و عين العقاب صغيره أو بالعدد مثل أن أرجل بعض العناكب سته و أرجل ضرب آخر ثمانيه أو عشره و الذى فى الكيفيه فكاختلافها فى الألوان و الأشكال و الصلابه و اللين و الذى فى الوضع فمثل اختلاف وضع ثدى الفيل فإنه قريب من الصدور و ثدى الفرس فإنه عند السره و أما الذى فى الفعل فمثل كون أذن الفيل للذب (۲) مع كونه آله للسمع و ليس كذلك الإنسان (۳) و كون أنفه آله للقبض دون أنف غيره و أما الذى فى الانفعال فمثل كون عين الخفاش سريعه التحير فى الضوء و عين الخطاف خلاف ذلك. التقسيم الثانى للحيوان إما أن يكون مائيا بأن يكون مسكنه الأصلى هو الماء أو أرضيا أو يكون مائيا ثم يصير أرضيا أما الحيوانات المائيه فتعتبر أحوالها من وجوه الأول إما أن يكون مكانه و غذاؤه و نفسه مائيا فله بدل التنفس

۱- ۱. فى المصدر: و ليس للإنسان ذلک و كذا للسمک فلوس.
۲- ۲. فى المصدر: صالحا للذب.
۳- ۳. فى المصدر: فى الإنسان.

جذب الماء إلى بطنه ثم رده (۱)

و لا يعيش إذا فارقه و السمک كله كذلک (۲) أو مكانه و غذاؤه مائی لا يتنفس و لا يستنشق مثل أصناف من الصدف لا تظهر للهواء و لا تستدخل الماء إلى باطنها.

الثانی الحيوانات المائيه بعضها ماؤها الأنهار الجاريه و بعضها ماؤها البطائح مثل الضفادع و بعضها ماؤها مياه البحر(۳).

الثالث منها لجيه و منها شطيه و منها طينيه و منها صخريه.

الوجه الرابع الحيوان المنتقل فی الماء منه ما يعتمد فی غوصه على رأسه و فی السباحه على أجنحته كالسمک و منه ما يعتمد فی السباحه على أرجله كالضفادع و منه ما يمشی فی قعر الماء كالسرطان و منه ما يزحف مثل ضرب من السمک لا جناح له كالدود.

و أما الحيوانات البريه فتعتبر أحوالها أيضا من وجهين الأول أن منها ما يتنفس من طريق واحد كالفم و الخيشوم و منه ما لا يتنفس كذلک بل على نحو آخر(۴) مثل الزنبور و النحل.

الثانی أن الحيوانات الأرضيه منها ما له مأوى معلوم و منها ما مأواه كيف اتفق إلا أن تلد فيقيم للحضانه و اللواتی لها مأوى فبعضها مأواه قله رابيه(۵) و بعضها مأواه وجه الأرض.

ص: ۱۶

۱- ۱. فی المصدر: فله بدل التنفس فی الهواء التنشق المائی فهو يقبل الماء الى باطنه ثمّ يرده.
۲- ۲. سقط هنا قسم آخر فهو على ما فی المصدر: و منه ما مكانه و غذاؤه مائی و لكن يتنفس من الهواء مثل السلحفاه المائيه.
۳- ۳. فی المصدر: بعضها مأواها مياه الأنهار الجاريه و بعضها مياه البطائح و بعضها مأواها مياه البحر.
۴- ۴. فی المصدر: بل على نحو آخر من مسامه.
۵- ۵. فی المصدر: فبعضها مأواه شق و بعضها حفر و بعضها مأواه قله رابيه.

الثالث الحيوان البرى كل طائر منه ذو جناحين فإنه يمشى برجليه و من جمله ذلك مشيه صعب عليه كالخطاف الكبير الأسود و الخفاش و أما الذى جناحه جلد أو غشاء فقد يكون عديم الرجل كضرب من الحيات بالحبشه تطير.

الرابع الطير تختلف فبعضها تتعايش معا كالكراكى و بعضها تعيش منفردا كالعقاب و جميع الجوارح التى تتنازع على الطعم لاحتياجها إلى الاجتهاد لتصيد(۱) و منها ما تتعايش زوجا كالقطا و منها ما تجتمع تاره و تنفرد أخرى ثم إن المنفرد قد تكون مدنيه و قد تكون بريه صرفه و قد تكون بستانيه.

و الإنسان من بين الحيوان هو الذى لا يمكنه أن يعيش وحده فإن أسباب حياته و معيشته تلتئم بالمشاركه المدنيه و النحل و بعض الفراش يشارك الإنسان فى ذلك لكن الحدا و الكراكى (۲)

تطيع رئيسا واحدا و النمل لها اجتماع و لا رئيس لها.

الخامس الطير منه آكل لحم و منه لاقط حب و منه آكل عشب و قد يكون للبعض طعم معين كالنحل فإن غذاءه الزهر و العنكبوت فإن غذاءه الذباب و قد يكون بعضه متفق الطعم.

و أما القسم الثالث و هو الحيوان الذى يكون تاره مائيا و أخرى بريا فيقال إنه حيوان يكون فى البحر و يعيش فيه ثم إنه يبرز إلى البر و يبقى فيه.

القسم الثالث منه ما هو إنسى بالطبع فمنه ما يسرع استيناسه (۳) و يبقى

ص: ۱۷

۱- ۱. فى المصدر: الى الاحتيال لتصيد و منافستها فيه.

۲- ۲. فى المصدر: و النحل و النمل و بعض الغرانيق يشارك الإنسان فى ذلك لكن النحل و الكراكى.

۳- ۳. الظاهر أن نسخه المصنّف كانت ناقصه، و الصحيح كما فى المصدر: الحيوان منه ما هو انسى بالطبع كالانسان و منه ما هو انسى بالمولد كالهره و الفرس، و منه ما هو انسى بالقسر كالفهد، و منه ما لا يأنس كالنمر، و المستأنس بالقسر منه ما يسرع استئناسه.

مستأنسا كالفيل و منه ما يبطئ كالأسد و يشبه أن يكون من كل نوع صنف إنسى و صنف وحشى حتى من الناس.

التقسيم الرابع من الحيوان ما هو مصوت و منه ما لا صوت له و كل مصوت فإنه يصير عند الاغتلام و حركه شهوه الجماع أشد تصويتا حتى الإنسان (۱) و منه ما له شبق يسفد كل وقت كالديك و منه عفيف له وقت معين.

التقسيم الخامس بعض الحيوانات هادئ الطبع قليل الغضب مثل البقر و بعضه شديد الجهل حاد الغضب كالخنزير البرى و بعضها حليم حمول كالبعير و بعضها سريع الحركات كالحيه(۲) و بعضها قوى جرى ء شهم كبير النفس كريم الطبع كالأسد و منها قوى محتال (۳)

وحشى كالذئب و بعضها محتال مكار ذى الحركات (۴)

كالثعلب و بعضها غضوب شديد الغضب سفيه إلا أنه ملق متودد كالكلب و بعضها شديد اللين مستأنس كالفيل و القرد و بعضها حسود مباه (۵)

بجماله كالطاوس و بعضها شديد الحفظ(۶) كالجمل و الحمار لا ينسى كل منهما الطريق الذى رآه.

التقسيم السادس من الحيوانات ما تناسله بأن تلد حيوانا(۷) و بعضها ما تناسله بأن تلد أنثاه دودا(۸) انتهى.

و قال النيسابورى منه ولود و منه بيوض و كل أذون ولود و كل

۱- ۱. الصحيح كما فى المصدر: الا الإنسان.
۲- ۲. فى المصدر: و بعضها ردى ء الحركات مغتال كالحيه.
۳- ۳. فى المصدر: مغتال.
۴- ۴. فى المصدر: ردى ء الحركات.
۵- ۵. فى المصدر: متباه.
۶- ۶. فى المصدر: شديد التحفظ.
۷- ۷. فى المصدر: ان تلد أنثاه حيوانا.
۸- ۸. تفسير الرازىّ ۲۴: ۱۶- ۱۹ زاد فيه بعد ذلك: كالنحل و العنكبوت فانها تلد دودا، ثمّ ان أعضاءه تستكمل بعده، و بعضها تناسله بأن تبيض انثاه بيضا.

صموخ بیوض سوی الخشاف.

و فی قوله إِنَّ اللّٰهَ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ قَدِيرٌ إشاره إلی أن اختصاص كل حیوان بهذه الخواص و بأمثالها لا یكون إلا عن قادر مختار قهار(۱) انتهی.

و قال البیضاوی فی قوله تعالی عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّيْرِ النطق و المنطق فی المتعارف كل لفظ یعبر به عما فی الضمیر مفردا كان أو مركبا و قد یطلق لكل ما یصوت به علی التشبیه و التبع كقولهم نطقت الحمامه و منه الناطق و الصامت للحیوان و الجماد فإن الأصوات الحیوانیه من حیث إنها تابعه للتخیلات منزله منزله العبارات سیما و فیها ما تتفاوت باختلاف الأغراض بحیث یفهمها

ما من جنسه (۲)

و لعل سلیمان مهما سمع صوت حیوان علم بقوته القدسیه التخیل الذی صوته و الغرض الذی توخاه (۳) به و من ذلك ما حكی أنه مر ببلبل یتصوت و یترقص فقال یقول إذا أكلت نصف تمره فعلی الدنیا العفاء و صاحت فاخته فقال إنها تقول لیت الخلق لم یخلقوا فلعله كان صوت البلبل عن شبع و فراغ بال و صیاح الفاخته عن مقاساه شده و تألم قلب فَهُمْ يُوزَعُونَ یحبسون بحبس أولهم عن آخرهم لیتلاحقوا حَتّٰى إِذا أَتَوْا عَلى وادِ النَّمْلِ واد بالشام كثیر النمل و التعدیه بعلی إما لأن إتیانهم كان من علی أو لأن المراد قطعه من قولهم أتی الشیء إذا أنفده و بلغ آخره كأنهم أرادوا أن ینزلوا أخریات الوادی قالَتْ نَمْلَةٌ كأنها لما رأتهم متوجهین إلی الوادی فرت عنهم مخافه حطمهم فتبعها غیره (۴) فصاحت صیحه نبهت (۵)

بها ما بحضرتها من النمال فتبعتها فشبه ذلك بمخاطبه العقلاء و مناصحتهم و لذلك أجروا مجراهم مع أنه لا یمتنع أن خلق

ص: ۱۹

۱- ۱. تفسیر النیسابوریّ ۳: ۹۱ فیه: الا عن فاعل مختار قدیر قهار.

۲- ۲. فی المصدر: ما هو من جنسه.

۳- ۳. توخی الامر: تعمده و تطلبه دون سواه.

۴- ۴. فی المصدر: غیرها.

۵- ۵. فی المصدر: تنبهت.

الله فیها العقل و النطق (۱).

و قال النیسابوری قال المفسرون إنه تعالی جعل الطیر فی أیامه مما له عقل (۲) و لیس کذلک حال الطیر فی أیامنا و إن کان فیها ما قد ألهمه الله تعالی الدقائق التی خصت بالحاجه إلیها یحکی أنه مر علی بلبل فی شجره فقال لأصحابه إنه یقول أکلت نصف تمره و علی الدنیا العفاء أی التراب و صاحت فاخته فأخبر الناس أنها تقول لیت ذا الخلق لم یخلقوا و صاح طاوس فقال یقول کما تدین تدان و أخبر أن الهدهد یقول استغفروا الله یا مذنبون و الخطاف یقول قدموا خیرا تجدوه و الرخمه(۳) تقول سبحان ربی الأعلی مل ء سمائه و أرضه و القمری یقول سبحان ربی الأعلی و القطاه تقول من سکت سلم و الببغاء(۴)

تقول ویل لمن الدنیا همه و الدیک یقول اذکروا الله یا غافلون و النسر یقول یا ابن آدم عش ما شئت و آخرک الموت و العقاب یقول فی البعد من الناس أنس (۵).

و قال الطبرسی قدس سره أهل العربیه یقولون لا یطلق النطق علی غیر بنی آدم و إنما یقال الصوت لأن النطق عباره عن الکلام و لا کلام للطیر إلا أنه لما فهم سلیمان معنی صوت الطیر سماه منطقا مجازا و قیل إنه أراد حقیقه

ص: ۲۰

۱- ۱. أنوار التنزیل ۲: ۱۹۴ و ۱۹۵.

۲- ۲. هذا بعید فی الغایه، و کأنّ قائل ذلک لما لم یتیسر له فهم الآیه تمسک بذلک.

۳- ۳. الرخمه بالتحریک: طائر أبقع یشبه النسر فی الخلقه، و کنیتها أم جعران و أم رساله و أم عجیبه و أم کبیر، و یقال لها: الانوق. قال الدمیری: من طبع هذا الطائر انه لا یرضی من الجبال الا بالموحش منها و لا من الاماکن الا باسحقها و ابعدها من اماکن اعدائه و لا من الهضاب الا بصخورها، و الأنثی منه لا تمکن من نفسها غیر ذکرها و تبیض بیضه واحده و ربما أتأمت.

۴- ۴. الببغاء: طائر اخضر یسمی بالدره و الطوطی.

۵- ۵. تفسیر النیسابوریّ ۳: ۱۳۵.

المنطق لأن من الطير ما له كلام يهجى كالطوطى قال المبرد العرب تسمى كل مبين عن نفسه ناطقا و متكلما و قال على بن عيسى إن الطير كانت تكلم سليمان معجزه له كما أخبر عن الهدهد و منطق الطير صوت تتفاهم به معانيها على صيغه واحده بخلاف منطق الذى يتفاهمون به المعانى على صيغ مختلفه و لذلك لم نفهم عنها مع طول مصاحبتها و لم تفهم هى عنا لأن أفهامنا مقصوره على تلك الأمور المخصوصه و لما جعل سليمان يفهم عنها كان قد علم منطقها(۱).

و قال رحمه الله و اختلف فى سبب تفقده (۲) للهدهد من بين الطير فقيل إنه احتاج إليه فى سفره ليدله على الماء لأنه يقال أنه يرى الماء فى بطن الأرض كما نراه فى القاروره عن ابن عباس، وَ رَوَى الْعَيَّاشِيُّ بِالْإِسْنَادِ قَالَ: قَالَ أَبُو حَنِيفَهَ لِأَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام كَيْفَ تَفَقَّدَ سُلَيْمَانُ الْهُدْهُدَ مِنْ بَيْنِ الطَّيْرِ قَالَ لِأَنَّ الْهُدْهُدَ يَرَى الْمَاءَ فِى بَطْنِ الْأَرْضِ كَمَا يَرَى أَحَدُكُمُ الدُّهْنَ فِى الْقَارُورَهِ فَنَظَرَ أَبُو حَنِيفَهَ إِلَى أَصْحَابِهِ وَ ضَحِكَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَا يُضْحِكُكَ قَالَ ظَفِرْتُ بِكَ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ وَ كَيْفَ ذَاكَ قَالَ الَّذِى يَرَى الْمَاءَ فِى بَطْنِ الْأَرْضِ لَا يَرَى الْفَخَّ فِى التُّرَابِ حَتَّى تَأْخُذَ بِعُنُقِهِ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَا نُعْمَانُ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّهُ إِذَا نَزَلَ الْقَدَرُ أَغْشَى الْبَصَرَ(۳).

ثم قال رحمه الله فى قوله لَأُعَذِّبَنَّهُ كما صح نطق الطير و تكليفه فى زمانه معجزه له جازت معاتبته على ما وقع منه من تقصير فإنه كان مأمورا بطاعته فاستحق العقاب على غيبته (۴).

و قال فى قوله تعالى وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ الآيه قال الجبائى لم يكن

۱- ۱. مجمع البيان ۷: ۲۱۴.

۲- ۲. فى المصدر: تفقده الهدهد.

۳- ۳. مجمع البيان ۷: ۲۱۷ و ۲۱۸.

۴- ۴. مجمع البيان ۷: ۲۱۸.

الهدهد عارفا بالله تعالى و إنما أخبر بذلك كما يخبر مراهقو صبياننا لأنه لا تكليف إلا على الملائكه و الإنس و الجن فيرانا الصبى على عباده الله فيتصور أن ما خالفها باطل فكذلك الهدهد تصور له أن ما خالف فعل سليمان باطل و هذا الذى ذكره خلاف ظاهر القرآن لأنه لا يجوز أن يفرق بين الحق الذى هو السجود لله و بين الباطل الذى هو السجود للشمس و أن أحدهما حسن و الآخر قبيح إلا العارف بالله سبحانه و بما يجوز عليه و بما لا يجوز هذا مع نسبه تزيين أعمالهم و صدهم عن طريق الحق إلى الشيطان و هذه مقاله من يعرف العدل و أن القبيح غير جائز على الله تعالى (١).

و قال قدس سره فى قوله سبحانه فى سوره العنكبوت وَ كَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لا تَحْمِلُ رِزْقَهَا أى و كم من دابه لا يكون رزقها مدخرا معدا عن الحسن و قيل معناه لا يطيق حمل رزقها لضعفها و تأكل بأفواهها عن مجاهد و قيل إن الحيوان أجمع من البهائم و الطيور و غيرها مما يدب على وجه الأرض لا يدخر القوت لغدها إلا بنى آدم و النمله و الفأره بل تأكل منها قدر كفايتها فقط عن ابن عباس اللَّهُ يَرْزُقُها وَ إِيَّاكُمْ أى يرزق تلك الدابه الضعيفه التى لا تقدر على حمل رزقها و يرزقكم أيضا فلا تتركوا الهجره بهذا السبب عن ابن عمر قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه و آله حتى دخل بعض حيطان الأنصار فجعل يلتقط من التمر و يأكل فقال يا ابن عمر ما لك لا تأكل فقلت لا أشتهيه يا رسول الله فقال و لكنى أشتهيه و هذه صبيحه رابعه منذ لم أذق طعاما و لو شئت لدعوت ربى فأعطانى مثل ملك كسرى و قيصر فكيف بك يا ابن عمر إذا بقيت مع قوم يخبئون رزق سنتهم لضعف اليقين فو الله ما برحنا حتى نزلت الآيه وَ هُوَ السَّمِيعُ أى لأقوالكم عند مفارقه أوطانكم الْعَلِيمُ بأحوالكم لا يخفى عليه شى ء من سركم و إعلانكم (٢).

١- ١. مجمع البيان ٧: ٢١٨.

٢- ٢. مجمع البيان ٨: ٢٩١.

و قال قدس الله روحه وَ الطَّيْرَ أى و سخرنا الطير مَحْشُورَةً أى مجموعه إليه تسبح الله تعالى معه كُلٌّ يعنى كل الطير و الجبال لَهُ أَوّابٌ رجاع إلى ما يريد مطيع له بالتسبيح معه قال الجبائى لا يمتنع أن يكون الله تعالى خلق فى الطيور من المعارف ما يفهم به أمر داود و نهيه فيطيعه فيما يريد منها و إن لم تكن كامله العقل مكلفه(۱).

و قال الرازى فإن قيل كيف يصدر تسبيح الله عن الطير مع أنه لا عقل له قلنا لا يبعد أن يقال إن الله تعالى كان يخلق لها عقولا حتى تعرف الله فتسبحه حينئذ و كل ذلك كان معجزه لداود عليه السلام انتهى (۲).

خَلَقَ الْأَزْواجَ كُلَّها قيل يعنى أزواج الحيوان من ذكر و أنثى و قيل أى الأشكال و قيل أى الأصناف و قيل كل ممكن فهو زوج تركيبى و الواحد الحق و الفرد المطلق هو الله تعالى وَ ما يَبُثُّ مِنْ دابَّةٍ أى و فى خلق ما يفرق على وجه الأرض من الحيوان على اختلاف أجناسها و منافعها و المقاصد المطلوبه منها دلالات واضحات على وجوده سبحانه و علمه و قدرته و حكمته و لطفه لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ قيل أى يطلبون علم اليقين بالتدبر و التفكر.

قوله سبحانه صافّاتٍ قيل أى باسطات أجنحتهن فى الجو عند طيرانها فإنهن إذا بسطنها صففن قوادمها وَ يَقْبِضْنَ أى و يضممنها إذا ضربن بها جنوبهن وقتا بعد وقت للاستظهار به على التحرك و لذلك عدل به إلى صيغه الفعل للتفرقه بين الأصيل فى الطيران و الطارى عليه ما يُمْسِكُهُنَ فى الجو على خلاف طبعهن إِلَّا الرَّحْمنُ الشامل رحمته كل شى ء بأن خلقهن على أشكال و خصائص هيئاتهن للحركه فى الهواء إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْ ءٍ بَصِيرٌ يعلم كيف يخلق الغرائب و يدبر العجائب.

و أقول فى سوره الفيل و قصته دلاله على شعور الحيوانات و كونها مطيعه

۱- ۱. مجمع البيان ۸: ۴۹۶ فيه:[تفهم] و فيه: فتطيعه.

۲- ۲. تفسير الرازىّ ۲۶: ۱۸۶ فيه:« لا عقل لهما» و فيه: عقلا.

لأمره سبحانه فإن الظاهر أن الطيور كانت حيوانات و لم تكن من الملائكه و إن احتملت ذلك و كذا الفيله حيث امتنعت من دخول الحرم و فهمت كلام عبد المطلب و سجدت له رضى الله عنه كما مر مفصلا فى ذكر تلك القصه نعم يمكن أن يكون الله تعالى جعلها فى ذلك الوقت ذوات شعور و معرفه كرامه للبيت و عبد المطلب و إرهاصا لنبوه نبينا صلى الله عليه و آله.

**[ترجمه]مرحوم طبرسی - . مجمع ۴ : ۲۹۷ - در مورد کلام خدای متعال «وَ ما مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ» {هیچ جنبنده ای در سطح زمین نیست} و عبارت «وَ لا طائِرٍ يَطِيرُ بِجَناحَيْهِ» {و نه هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند} گفته: خدای متعال با این دو لفظ، همه جانوران را جمع نموده، چون هیچ حیوانی از این دو حال خارج نیست، یا با دو بالش پرواز می کند و یا می‌جنبد و جمله «يَطِيرُ بِجَناحَيْهِ» را برای تاکید و رفع اشتباه آورده، زیرا گوینده گاهی اوقات می گوید «طِر فی حاجتی» یعنی در مورد حاجت من شتاب کن، یا برای این آورده که ماهی هم در آب پرواز [شنا] می کند، اما هیچ بالی ندارد و ماهی از زمره پرندگان خارج شده، زیرا از جنبندگان دریایی است و خدای متعال هم در این آیه هرچه را که در زمین و جوّ است اراده فرموده [نه آبزیان دریایی را.]

مؤلف:

گفته شده که این آیه ماهیان را هم در بر می گیرد، یا به دلیل اینکه در مورد اولی قرار می‌گیرند، چون در آب می‌جنبند و یا اینکه مشمول مورد دومی می‌شوند، ولی این قول بعید است.

فخر رازی - .[۲] مفاتیح الغیب ۱۲ : ۲۱۳۲۱۵ - - درباره فرموده حق تعالی: «إِلَّا أُمَمٌ أَمْثالُكُمْ» می گوید:

فرّاء گفته: هر دسته ازچهارپایان امتی هستند، در حدیث هم آمده که «اگر سگ ها امتی نبودند که تسبیح انجام می‌دادند، قطعا فرمان به قتل آن ها می‌دادم» پس سگ ها را امت قرار داده، وقتی این حرف ثابت شود، مدلول آیه چنین می شود که همه جنبنده ها و پرنده ها، مانند ما هستند و در آیه شرح نداده که این همانندی در کدام یک از معانی است و نمی‌شود گفت که این همانندی از همه جهت است وگرنه باید آن ها در صورت و صفت و خلقت همانند ما باشند و این نادرست است. پس آشکار شد که در آیه هیچ دلالتی مبنی بر اینکه این همانندی مربوط به همه احوال و امور باشد، نیست. در تفسیرِ آن امری که خدای متعال در مورد آن، حکم به همانندی بین بشر و چهارپایان و پرندگان نموده است اختلاف وجود دارد و در مورد آن اقوالی را ذکر کرده اند:

۱.

واحدی از ابن عباس نقل کرده که مقصود این است که: (مرا می‌شناسند و یگانه می‌دانند و مرا تسبیح می گویند و حمد می... کنند) و گروه بزرگی از مفسران بر این قولند و گفته اند: این حیوانات خدا را می شناسند و او را حمد می‌کنند و تسبیح می... گویند و بر این حرف دلیل آورده اند به قول خدای سبحان «وَ إِنْ مِنْ شَيْ ءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» - . اسراء / ۴۴ - {و هیچ چیز نیست مگر اینکه در حال ستایش، تسبیح او می گوید} و همچنین به فرموده او در وصف جانوران «كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ» - . نور / ۴۱ - {همه ستایش و نیایش خود را می دانند} همچنین به دلیل اینکه خداوند به مورچه و هدهد خطاب

نموده است.

ابی درداء می گوید: عقل چهارپایان، در همه چیز، به جز چهار مورد بسته و نارسا است: خداشناسی، روزی خواهی، شناخت نر و ماده [خود] و آماده شدن هر کدام برای همراه خود [جفتش] و از پیغمبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله روایت شده که هر کس گنجشکی را بیهوده بکشد، روز قیامت آن گنجشک به خدای تعالی شیون و ناله کند و گوید: پروردگارا این شخص مرا بیهوده کشت؛ از من سودی نبرد و مرا رها هم نکرد تا از حشرات زمین بخورم.

۲.

مراد از اینکه جانوران همانند شما [انسان ها] هستند از جهت امت بودن و گروه گروه بودن آن هاست و از این جهت که مخلوقاتی هستند که بعضی به بعضی دیگر شبیه اند و به هم انس می گیرند و با هم زاد و ولد می کنند، مگر اینکه سائل بگوید: حمل آیه بر این معنا فایده معتبری ندارد، زیرا این امور برای هر کسی واضح است.

۳.

مقصود از همانندی آن ها با انسان در این است که امر آن ها هم [مثل انسان ها] توسط خدای متعال تدبیر شده و او خلقشان نموده و روزی شان را عهده دار شده و این وجه نزدیک به قول دوم است .

۱.

مقصود این است که خدای متعال همان طور که در قرآن کریم هر چیزی را که مربوط به بشر است از عمر و رزق و اجل و سعادت و شقاوت آورده، در مورد حیوانات هم همه این احوال را ذکر نموده و دلیل بر این مطلب قول خدای متعال است که فرموده «ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیْ ءٍ».

۲.

مقصود از اینکه این ها همانند ما هستند این است که، در قیامت محشور می‌شوند و حقوقشان به آنها می رسد، همان طور که از پیغمبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله روایت شده که برای [حیوان] بی شاخ از شاخدار قصاص انجام می شود.

۳.

خطّابی از سفیان بن عیینه روایت کرده که او وقتی این آیه را خواند گفت: در زمین هیچ آدمی نیست جز اینکه برای او شبیهی از یکی از چهارپایان وجود دارد؛ بعضی از آن ها چون شیر یورش برند، بعضی چون گرگ تجاوز کنند، بعضی مثل سگ بانگ زنند، بعضی مثل طاووس خود را بیارایند، و یکی هم مثل خوک است که اگر طعام پاک بدو رسد، آن را وا نهد، و چون کسی از باقی مانده غذایش دست کشد در آن زبان کشد و همچنین آدمیانی را می‌بینیم که اگر پنجاه سخن حکمت بشنوند، یکی را هم حفظ نکنند و اگر یک بار خطا کنی آن را بخاطر سپارند و در هیچ مجلسی ننشینند مگر اینکه آن را نقل

کننـد. سـپس گفته: پس ای برادر، بـدان که با بهائم و درنده ها معاشـرت داری، پس تا می توانی خود را از [شـر] آن ها حفظ کن.

آن گاه گفته: معتقـدان به تناسـخ می گویند: اگر ارواح بشـر، سـعادتمند، مطیع خدای متعال، موصوف به معارف حقه و اخلاق طـاهره باشـند، پس از مرگ، به کالبـد پادشاهان منتقل می‌شونـد و چه بسا گوینـد که به جهان فرشـته ها انتقال می‌یابنـد و اگر شقی، نادان و نافرمان باشند، به بدن حیوانات منتقل می‌شوند و هر اندازه که آن ارواح شقی تر و مستحق عذاب بیشتری باشند، به بدن حیوانی پست تر و رنجکش تر و بدبخت تر درآیند و برای اثبات حرف خود، به همین آیه احتجاج کرده اند و گفته اند کـه این آیه به صـراحت، دلالـت دارد که هیـچ جنبنـده و پرنـده ای نیست، مگر اینکه امـتی هماننـد مـاست. و کلمه [ممـاثلت: هماننـدی] اقتضـای حصـول مسـاوات، در جمیـع صـفات ذاتیـه را دارد و امـا مسـاوات در صـفات عَرَضـیه که مـوجب فرق بین موجودات می‌شود، در حصول هماننـدی [موجودات] اعتباری نـدارد. سـپس قائلین به این قول بر مطلب خود افزوده اند و گفته اند: از این مطلب ثابت شد که ارواح همه حیوانات، پروردگار خویش را می‌شناسـند و [همچنین] به سعادت یا شقاوتی که [در آینـده] برای آن هـا حاصـل می شود شـناخت دارنـد. و نیز این هم ثابت شـد که خـدای متعال به سوی هر صـنفی از حیوانات، رسـولی را از جنس خودشـان فرسـتاده است. و دلیـل گفتـه خـود را چنیـن بیـان کرده انـد که به وسـیله این آیه ثـابت شـد که چهارپایان و پرندگان، امت هسـتند و خدای متعال هم فرموده که «وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلا فيها نَذيرٌ» - . فاطر / ۲۴ - {و هیچ امّتی نبوده مگر اینکه در آن هشـدار دهنـده ای گذشـته است.}و این صـریح است در اینکه برای هر طـایفه از این حیوانـات رسولی وجود دارد که خـدای متعال به سوی آن ها فرسـتاده، آن گاه بر این مطلب با بیان قصه هدهـد و مورچه و سایر قصصـی که در قرآن آمده، تاکید کرده اند.

و بـدان که مـا قول به تناسـخ را در علم اصول با دلائل خوبی ابطال نموده ایم و در مورد این آیه هم گـذشت که این آیه افاده حصول هماننـدی [بین انسـان و حیوان] در بعضـی از امور مـذکور را دارد، پس نیـازی به اثبـات آنچه که اهل تناسـخ گفته اند نیست. (پایان نقل قول)

مرحوم طبرسـی - . مجمع ۴ : ۲۹۷ - از مجاهـد نقل کرده: «إلا أمم» یعنی اصـناف معینی که به نام خود شـناخته می‌شوند و هر صنفی مشـتمل بر شـمار زیادی است و درباره «امثالکم» گفته شـده: منظور این است که [این موجودات]، در ابـداع، آفرینش و دلالت بر اینکه خالقی دارند همانند شـما هسـتند. و همچنین گفته شده همانندی انسان ها با حیوانات برای این است که [هر دو گروه] احتیـاج به مـدبری دارنـد که امر خـوراک، جـامه، خواب، بیـداری، هـدایت به سوی راه هـای [درست]، مرگ، حشـر و بسـیاری از احوال و مصالحی را که قابل شـمارش نیست تـدبیر کنـد. و با این جمله بیان کرده که هیـچ کس حق ندارد به هیچ کدام از این حیوانات ستمی کند، چون که خدای متعال خالق و دادخواه آن هاست .

سپس دربـاره کلاـم خـدای متعـال «إِلى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ» {[همه] به سوی پروردگارشان محشور خواهنـد گردیـد.} گفته: یعنی همـان طـور که بنـدگان در روز قیـامت به سـوی خـدای متعـال محشور می‌شونـد، این هـا هم پس از مرگ نزد پروردگارشـان محشور می‌شوند و خدا پاداشـی که آن ها را سـزد بدهد و دادِ یکی را از دیگری بسـتاند. و در آنچه از ابی هریره روایت کرده انـد آمـده است که خدا در روز قیامت، همه خلائق از جمله چهارپایان، جنبنده ها و پرنده ها را محشور سازد، و عدالت خدای

متعال در آن روز بدان جا رسد که برای جانور بی‌شاخ از شاخدار حق ستاند. سپس می‌فرماید: خاک شو، و از این رو کافر هم گوید: «یا لَیْتَنی کُنْتُ تُراباً» - . نباء / ۴۰ - {کاش من خاک بودم.}

و از ابوذر نقل است: یک بار که من نزد رسول خدا بودم، ناگهان دو بز به هم شاخ زدند، پیغمبر [به اصحاب] فرمود: آیا می... دانید این دو برای چه به هم شاخ زدند؟ گفتند: نه. حضرت فرمود: ولی خدا می‌داند و میان آن ها قضاوت خواهد کرد. و بر طبق این حدیث، همانندی حیوانات با ما فقط در حشر و قصاص است.

و جمعی از معتقدان به تناسخ این آیه را دلیل دانسته اند بر اینکه چهارپایان و پرنده ها مکلفند، به خاطر عبارت «أُمَمٌ أَمْثالُکُمْ» و این درست نیست، زیرا ما بیان کردیم همانندی آن ها از چه جهت است و اگر حمل این همانندی بر عموم واجب باشد، واجب است که آن ها در صورت و هیئت و خلقت و اخلاق هم مثل ما باشند، پس چگونه تکلیف بهائم صحیح باشد در حالی که آن ها غیر عاقلند و تکلیف کردن هم، جز با کمال عقل صحیح نیست، - . مجمع البیان ۴ : ۲۹۷ - ۲۹۸ - (پایان نقل قول)

فخر رازی - . مفاتیح الغیب ۱۲ : ۲۱۸ - می گوید: فضلاء در تفسیر این آیه دو قول دارند:

خدا بهائم و پرنده ها را محشور می کند تا به ایشان پاداش دهد و این عقیده معتزله است، زیرا درد رساندن به آن ها، بدون پیشینه انجام هرگونه جنایتی

۱.

نیکو نیست، جز برای پاداش و چون دادن پاداش بدانها واجب است، خدای متعال محشورشان می کند، تا آن پاداش را به آن ها بدهد.

۲.

اصحاب ما می گویند که واجب شدن [چیزی] بر خدای متعال محال است، بلکه خدا به مجرد خواست و اراده و به مقتضای الوهیت خود آن ها را محشور می کند و بر اینکه وجوب پاداش بر خدای متعال باطل است، چند دلیل آورده اند:

اول: وجوب به این معناست که ترک [آن عمل] مستلزم نکوهش باشد، و اینکه خدای متعال مستلزم نکوهش باشد محال است، زیرا او در ذات خود کامل است و هر چیزی که چنین باشد، عقلانی نیست که به سبب یک امر خارجی مستلزم نکوهش شود، زیرا هر چیزی که لازمه ذات باشد با عارض شدن یک امر خارجی باطل نمی شود.

دوّم: اگر زیان زدن به دیگری برای پاداش، نیکو بود قطعا واجب می شد که ضرر رساندن ما هم به دیگری، بدون رضایتش، به خاطر لزومِ وجودِ پاداش نیکو باشد، در حالی که این نادرست است. پس بطلان نظریه پاداش ثابت شد.

حال که این مطلب را دانستی، برخی از فروعی را که قاضی در این باب ذکر کرده یاد آور می‌شویم.

۱.

هر جانوری که به خاطر آنچه از دردهایی که در دنیا به او رسیده مستحق پاداش شده و در دنیا هم آن پاداش به او داده نشده، بر خدای متعال واجب است که در آخرت او را محشور کند، تا پاداشش را به او بدهد و هر حیوانی که چنین نباشد، عقلا حشر او واجب نیست، جز اینکه خدای تعالی خبر داده همه جانوران را زنده می کند و از دلیل نقلی در مورد این حرف قطعیت وجود دارد.

مؤلف:

ما گفتیم که در این میان، حیواناتی وجود دارند که به هیچ وجه مستحق پاداش نیستند، زیرا چه بسا در طول مدت زندگیشان مصون از دردها بوده اند و بعدا هم خدای متعال، بدون هیچ رنجی آن ها را می میراند – چون که ثابت نشده مرگ، حتما همراه با درد و الم است – بنابراین این گونه از حیوانات، هرگز مستحق پاداش نیستند .

۱.

هر حیوانی را که خدای متعال اذن ذبح او را داده، پاداشش بر عهده خود اوست و این دارای چند قسم است:

اول: بعضی از آن ها را اجازه ذبح داده برای خوردن، بعضی دیگر را اجازه کشتن داده چون که آزار رساننده هستند، مثل درنده های متجاوز و حشرات موذی و بعضی دیگر هم با بیماری ها اذیت می‌رسانند. بعضی دیگر را خدای متعال اذن فرموده که بارهای سنگین را حمل کنند و برای کارهای سخت مورد استفاده قرار گیرند و با این حال اگر افرادی به آن ها ستم کنند، پرداخت آن غرامت، بر عهده ایشان است. و اگر یکی از این حیوانات به دیگری ظلم کند، آن غرامت بر عهده حیوان ظالم است [که خدای متعال آن را از او می‌ستاند.]

و اگر گفته شود حیوانی که گوشتش خورده می شود، ولی بر طبق شرع ذبح نشده، غرامتش بر عهده کیست؟ جواب می دهیم که این کار ظلم است و غرامت بر عهده کشنده آن حیوان است، و به همین دلیل نبی مکرم صلی الله علیه وآله از ذبح حیوان، جز برای خوردن نهی فرموده اند.

دوم: مقصود از غرامت(پاداش)، منافع عظیمی از لحاظ جلالت و رفعت است که اگر آن چهارپا عاقل بود و می فهمید که برای تحصیل آن منفعت، هیچ راهی جز تحمل ذبح شدن وجود ندارد، به آن راضی می‌شد و این همان پاداشی است که به خاطر آن درد رساندن و ضرر رساندن نیکو است.

سوم: عقیده قاضی و بیشتر معتزلیان بصره این است که عوض، پایان پذیر است و او می گوید: این قول اکثر مفسران است، زیرا وقتی که خدای متعال غرامت را به جانور پرداخت، او را به خاک تبدیل می‌نماید و آن گاه کافر می‌گوید: «یا لَیْتَنی کُنْتُ تُراباً.» – . نباء / ۴۰ – ابو القاسم گفته: باید عوض بی پایان و جاوید باشد. قاضی بر این حرف اعتراض کرده، با این بیان که برای ما انسان ها نیکو است که کار دشواری را برای سود پایان پذیری انجام دهیم، پس معلوم می شود که درد رساندن به

دیگری، مشروط به مزد بی پایان نیست .

بلخی بر این قول اعتراض نموده، تـا آنجا که گفته: قطع غرامت، جز با میرانـدن آن چهارپا ممکن نیست و میرانـدن هم موجب درد می شود و خود این درد، موجب غرامتی دیگر می شود و این چنین تا بی پایان پیش می‌رود.

جوابش این است که، با دلیل ثابت نشده که میراندن، جز به وسیله درد رساندن ممکن نیست.

۱.

اگر چهارپـایی مسـتحق دریـافت غرامت از دیگری باشـد و آن چهارپـای ظـالم هم [از جایی دیگر] مستحق دریافت غرامت از خـدای متعـال باشـد، خـدای متعال آن غرامت را به چهارپای مورد ظلم واقع شـده انتقال می‌دهـد، اما اگر جانور ظالم مسـتحق دریافت غرامت نبود، خود خـدای متعال غرامت حیوان مظلوم را کامل می کنـد. آنچه گفته شـد مختصـری از احکام غرامت و پاداش بر طبق عقیده معتزله بود. کلام فخر رازی در این بخش به پایان رسید. - . مفاتیح الغیب ۴ : ۲۱۸-۲۲۰ -

فخر رازی در تفسیر کلام خـدای متعال «وَ لِلَّهِ یَسْجُدُ» گفته است: البته یادآور شدیم که سـجده دو نوع است: یکی سـجده ای است که عبادت است، مثل سـجده مسلمانان برای خدا، و دیگری عبارت است از سجده انقیاد و خضوع، که نتیجه چنین سجده ای این است که همه این ها ممکن الوجود هسـتند و قابلیت نیستی و عـدم برای هر دو [ملائکه و دابه] وجود دارد، چون بـدون وجود مرجح، هیچ کدام از این دو بر دیگری ارجحیت ندارند. در این میان برخی می گویند: مقصود در اینجا معنای دوم است، چون آنچه که متناسب با جنبنـده است، جز این نوع از سـجده نیست و برخی گوینـد: مقصود معنی نخست است که متناسب با فرشـتگان است و برخی دیگر گویند: این یک لفظ مشترک است و حمل لفظ مشترک بر هر دو معنا جایز است، اما به نظر من این قول ضعیف است. - . مفاتیح الغیب ۲۰ : ۴۲ و ۴۴ -

فخر رازی در مورد کلام خـدای متعال «أَ لَمْ یَرَوْا إِلَی الطَّیْرِ» گفته است: - . مفاتیح الغیب ۲۰ : ۹۰ - این دلیل دیگری بر کمال قـدرت خـدای متعال و حکمت او می‌باشـد، زیرا اگر در نوع خلقت پرنـدگان، امکان پرواز را قرار نـداده بود و همچنین جو را طوری خلق نکرده بود که امکان پرواز در آن وجود داشـته باشـد، این امر امکان پذیر نبود؛ یعنی خدای متعال به پرندگان بالی داده که گاهی آن را باز می‌کنند و گاهی می‌بندند، مثل کاری که شناگر در آب می‌کند، و هوا را چنان لطیف و رقیق آفریده که به آسـانی شـکافته شـده و نفوذ می‌پـذیرد که اگر چنین نبود، پرواز امکان نـداشت. «ما یُمْسِکُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ» یعنی اینکه جسـم پرنـده سـنگین است و جسم سـنگین، بقـایش در جو به صورت معلق، بـدون اینکه تکیه گاهی از پایین یا اتصالی به بالا داشـته باشد، ممتنع است، پس واجب است که نگهدارنده او در آن فضا، خدای متعال باشد، قاضـی گفته: خدای متعال این نگهداری در جو را به خود نسبت داده، به دلیـل اینکه اسبابی را که به وسـیله آن هـا پرواز کردن - بـا انجام افعالی خاص- امکان پـذیر است، او به پرنـدگان عنـایت فرموده، پس وقتی که خـدای متعال سـبب این امر باشـد، انتساب این فعل به او هم صـحیح است. (پایان نقل قول) - . مفاتیح الغیب ۲ : ۹۰ - ۹۱ -

اینکه فرمود: «و الطیر» یعنی پرنـدگان هم تسبیـح می‌کننـد و قبلاـ گـذشت که تسبیـح آن ها یا حمل بر حقیقت می شود، چون

دارای شعور هستند و یا در آن وقت خداوند آن ها را به معجزه داود علیه السّلام دارای شعور قرار داده، یا مقصود، تسبیح ایشان به زبان حال است، همان طور که در تسبیح جمادات گذشت یا مقصود، شنای آن ها در فضا است.

فخر رازی گفته: مانعی ندارد که پرندگان هم سخن گویند، ولی همه امت اجماع دارند که مکلفین فقط جنیان، انسان ها و فرشتگان هستند، پس اینکه پرندگان به درجه ای از عقل برسند که شایان تکلیف باشند، ممتنع است، بلکه حالشان مثل حال طفلی است که با اینکه مکلف نیستند، اما امر و نهی می شوند و این کار، معجزه ای از حضرت داود علیه السّلام بود که آن ها را از نظر فهم، در منزله چون کودک خردسال دستور پذیر قرار داد. - . مفاتیح الغیب ۲۲ : ۲۰۰ -

طبرسی رحمه الله از جبائی و علی بن عیسی نقل کرده که، خودِ مسخر کردن پرندگان برای داود علیه السّلام، تسبیحی بود دال بر این که تسخیر کننده آن ها قادری است که آنچه بر بندگان جایز است بر او جایز نیست، (غیر از بندگان است) و همچنین از قول وهب نقل شده که پرندگان به همراه او صبح و شام تسبیح می‌کردند و این معجزه ای برای حضرت داود علیه السّلام بود. «وَ کُنَّا فاعِلِینَ» یعنی اینکه ما بر انجام چنین چیزهایی قادریم و این افعال را به عنوان دلالت بر نبوت داود علیه السّلام انجام دادیم. - . مجمع البیان ۷ : ۵۸ -

فخر رازی در مورد «أَ لَمْ تَرَ» گفته است: یعنی آیا نمی‌دانید؟ که ظاهر این کلام استفهامی است، اما مقصود از آن بیان و تقریر است.

و بدان مقصود از تسبیح، یا دلالت این چیزها است بر اینکه خدای متعال، منزه از کاستی هاست و موصوف به صفات جلال است، و یا مراد این است که در باره برخی دلالت بر تنزیه می کند و در مورد دیگران، منظور، گفتار با زبان است، و وجه اول بهتر است و اما قسم سوم و آن این است که گفته شود: یک لفظ، در هر دو معنی حقیقی و مجازی استعمال شده و این جایز نیست، پس همان وجه نخست باقی می‌ماند.

و اما اگر گفته شود: تسبیح، در این معنا برای همه مخلوقات ثابت است، پس وجه تخصیص آن در این جا به عقلاء چیست؟

پاسخ می دهیم: به دلیل اینکه خلقت عقلاء دلالت بیشتری بر وجود صانع دارد، چون که عجائب موجود در آن بیشتر است.

و چون یادآور شد که اهل آسمان ها و زمین تسبیح می‌گویند ذکر کرد که آن ها هم که در هوایند، یعنی پرنده ها هم تسبیح می‌گویند، واین [عطف «والطیر صافات» به ماقبل] برای این است که دادن نیرو به یک جِرم سنگین برای اینکه بتواند به وسیله آن در هوا بماند و بال بگشاید و ببندد، از بزرگ ترین دلائل، بر توانایی صانعی مدبّر می باشد و پروازشان را سجده ای از طرف آن ها برای خود قرار داده و این تاییدی است بر آنچه ما گفتیم که مقصود از تسبیح، دلالت این امور است بر تنزیه، نه گفتار به زبان. «کُلٌّ قَدْ عَلِمَ» یعنی خدا می‌داند و دلیل این حرف «وَ اللَّهُ عَلِیمٌ بِما یَفْعَلُونَ» می‌باشد و جمهور متکلمین این قول را اختیار نموده اند.

نظر دوم در مورد این آیه این است که ضمیر در «علم، الصلاه، التسبیح» به لفظ «کل» برگردد، در نتیجه معنا چنین می شود که همه آفریده ها، نماز و تسبیحی را که بر ایشان واجب است می‌دانند.

و قول سوم این است که ضمیر «هاء» در «صلاته و تسبیحه» به خدای متعال برگردد و مقصود این است که هر تسبیح کننده و نماز گذارنده ای، نماز و تسبیحی را که خدای متعال بر او تکلیف کرده می داند. بنا بر قول دوم و سوم، عبارت «وَ اللَّهُ عَلِيمٌ» جمله ای استینافی است [جدا از بقیه آیه است.]

و از ابی ثابت روایت شده که نزد ابی جعفر، حضرت باقر علیه السّلام نشسته بودم، ایشان به من فرمود: آیا می‌دانی این گنجشك ها هنگام طلوع خورشید و پس از آنچه می گویند؟ گفتم: نه، حضرت فرمود: پروردگار خود را تقدیس می کنند و از او غذای روز خود را می‌خواهند.

اما متکلمین این را [تسبیح به زبان را] بعید دانسته اند و گفته اند: اگر پرنده خداشناس بود، قطعا مثل عقلایی بود که سخن و اشاره ما را می‌فهمند، ولی چنین نیست، چون ما با علم بدیهی می دانیم که پرندگان از طفلی که هنوز این امور را هم نمی‌فهمد، کم فهم تر هستند، پس ممتنع بودن این گونه از دریافت ها در پرنده سزاوارتر است. وقتی ثابت شد که پرندگان خدای متعال را نمی‌شناسند، پس اینکه بگوییم با زبان تسبیح می کنند هم امری محال می شود، بنابر این ثابت می شود که آن ها فقط با زبان حال خدای متعال را تسبیح می گویند.

سپس بسیاری از چاره جویی های دقیق جانداران را چنانچه بیاید یادآوری کرده و آن ها را دلیل بر شعور و عقل آن ها آورده و آن گاه گفته است: خردمندان زیرک، از این گونه چاره جویی ها عاجزند، پس وقتی چنین چیزی جایز باشد، پس چرا جایز نباشد که بگوییم: این جانداران از سوی خدای متعال به معرفت و ثنای او آگاه شده اند، گرچه به امور دیگری که انسان ها می‌دانند آشنا نباشند؟ و چه خوب گفته شهاب سمعانی که گفته: خدای صاحب عزت و جلال، والاتر از آن است که با ترازوی اعتزال سنجیده شود. -. مفاتیح الغیب ۲۴ : ۱۰- ۱۲ -

و در مورد کلام خدای متعال «وَ اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ ماءٍ» گفته که در این آیه پرسش هایی مطرح است:

اول اینکه، خدای متعال فرموده «خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ ماءٍ» با اینکه بسیاری ازحیوانات هستند که از آب آفریده نشده اند، مثل فرشته ها که تعدادشان از همه آفریده ها بیشتر است و از نور آفریده شده اند، و جنیان هم که از آتش آفریده شده اند، و خداوند متعال، آدم را از خاك و عیسی را هم از باد آفریده، زیرا فرموده «فَنَفَخْنا فِيهِ مِنْ رُوحِنا» -. تحریم / ۱۲ - {و در او از روح خود دمیدیم}. و نیز بسیاری از جانوران را می بینیم که از نطفه ایجاد نمی‌شوند.

و جواب این سوالات از چند وجه است:

یکی از جواب ها که بهتر از همه است، چیزی است که قفال بیان کرده و آن این است که «مِنْ ماءٍ» قید «دابه» است، نه قید «خَلَقَ» و مقصود این است که هر جانوری از آب پدیدار شود، آفریده خدا است.

جواب دوم این است که اصل همه مخلوقات آب است، بر طبق آنچه روایت شده که، اولین چیزی که خدای تعالی آفرید جوهر بود، خداوند با دیده هیبت به آن نگریست شد و آن جوهر تبدیل به آب شد. سپس خداوند از آن آب، آتش و هوا و نور را آفرید، و چون مقصود از این آیه بیان اصل آفرینش است و اصل اولی هم آب بوده، پس آیه هم به همین خاطر تعبیر به

«ماء» نموده است.

جواب سوّم این است که مقصود از دابه آن چیزی است که بر روی زمین می‌جنبد و محل سکونت او آنجاست، تا ملائکه و جن از این حیطه خارج شوند و چون بیشتر این جانوران از آب خلق شده اند؛ حال یا به خاطر اینکه از نطفه اند و یا به این دلیل که فقط در آب زندگی می‌کنند، از این رو همه را از آب تعبیر کرده؛ یعنی وجه غالبی را به منزله کل تلقی نموده است .

سوال دوم این است که چرا خزیدن بر روی شکم را راه رفتن نامیده است؟

جواب این است که بر طبق استعاره چنین می‌گویند، همان طور که گفته می شود: فلانی کارش راه نیفتاده، همچنین این کار بر طبق مشاکله هم هست.

سوال سوم این است که این سه بخش، همه حیوانات را دربر نمی‌گیرد، زیرا جاندارانی هستند که بر بیش از چهار پا راه می... روند، مثل عنکبوت ها و عقرب ها و هزار پا که با چهل و چهار پا راه می رود.

جواب این است که بخشی را که شما یادآور شدید، نادر و کمیابند و ملحق به عدم محسوب می‌آیند، به علاوه فلاسفه می... گویند: جانداری که بیش از چهار پا دارد، در راه رفتن، روی همان چهار پا تکیه دارد و همچنین جمله «یَخْلُقُ اللَّهُ ما یَشاءُ» به ما آگاهی می‌دهد که حیوانات همان طور که در شیوه راه رفتن با یکدیگر تفاوت دارند، در امور دیگری هم با یکدیگر تفاوت دارند که در اینجا برخی از این تقسیمات را ذکر می‌کنیم:

تقسیم اول: حیوانات در بعضی از اعضاء با یکدیگر مشترک و در بعضی دیگر با یکدیگر متفاوتند، در اشتراکات، مثل انسان و اسب که هر دو دارای گوشت و عصب و استخوان اند، اما اختلافات دو قسم است؛ یا دو حیوان در اصل عضو با هم اختلاف دارند و یا در وصفش.

اما تباینی که در اصل عضو است، خود دارای دو قسم است: اول اینکه عضو یک حیوان با حیوان دیگر فرق می کند، اما اجزایش همان اجزاء عضو حیوان دوم است، مثل انسان و اسب که اسب دم دارد، ولی انسان ندارد، ولی اجزاء دم به جز استخوان و عصب و گوشت و پوست و مو نیست که همه این ها برای انسان هم حاصل است[پس ماده یکسان و عضو متفاوت است.]

و قسم دوم این است که عضو حیوان اول، با عضو حیوان دوم، نه در ذات یکسان است و نه در اجزاء، مثل لاک پشت که پوششی [غلاف] دارد که انسان ندارد و همچنین فلسی که ماهی و خاری که خارپشت دارد، ولی انسان ندارد.

و اما اختلاف در صفت عضو، در کمیت، کیفیت، وضع، فعل و انفعال می باشد، اما کمیت، یا در اندازه است، مثل چشم جغد که درشت است و چشم عقاب که کوچک است و یا در تعداد، مثل پای پاره ای از عنکبوت ها که شش تاست و پاره ای دیگر که هشت یا ده تاست. اما آنچه که در کیفیت مطرح است، مانند اختلاف در رنگ ها، اشکال، سفتی، نرمی و آنچه که مربوط به وضع است، مثل تفاوت محل قرارگیری پستان فیل که نزدیک به سینه او است و پستان اسب که نزدیک ناف است و

آنچه که در فعل [کار] مطرح است، مثل تفاوت کار گوش فیل که علاوه بر استماع، برای دفع [حشرات] هم هست به خلاف آدمی و همچنین بینی فیل که آلتی برای گرفتن اشیاء است، برخلاف بینی حیوانات دیگر و اما انفعال، مانند چشم خفاش که به سرعت در نور خیره شود و چشم چلچله که عکس آن است.

تقسیم دوم: جاندار یا آبی است و مسکن اصلیش آب است یا زمینی است و یا اینکه نخست آبی است و بعدا زمینی می شود. جانداران آبی احوالشان چند وجه دارند: یا مکان، غذا و نَفَس کشیدن آن ها در آب است و به جای تنفس با هوا، آب را به درون خود می‌کشند و سپس آن را برون می‌دهند و اگر از آب جدا شوند زنده نمی مانند، مثل همه ماهی ها که چنین اند، و یا اینکه جایش و غذایش آب است، نفس نمی‌کشد و استنشاق هم ندارد، مثل برخی از رسته های صدف که در معرض هوا قرار نمی‌گیرند و آب هم به درون خود نمی‌کشند.

دوم اینکه جای برخی از جانوران آبی نهرهای جاری است و برخی دیگر آب های راکد، مثل قورباغه و جای برخی دیگر در دریاست.

سوم اینکه برخی از آبها در ژرفا باشند، برخی در کناره، برخی در گِل و برخی دیگر در سنگ.

وجه چهارم اینکه جانورانی که در آب رفت و آمد دارند، برخی با سر در آب فرو می‌روند و با بال شنا می کنند، مثل ماهی و برخی دیگر بر پاها شنا می‌کنند، مثل قورباغه ها، برخی در قعر آب راه می‌روند، مثل خرچنگ و برخی هم می‌خزند، مثل اقسامی از ماهی ها که همانند کرم هایند و بال ندارند.

اما جانوران خشکی هم از دو نظر حالشان سنجیده می شود:

اول اینکه، برخی از یک طریق، مثل دهان و بینی نفس می‌کشند و برخی چنین نیستند و به شیوه ای دیگر نفس می‌کشند، مانند مگس و زنبور عسل .

دوم: جانوران زمین برخی دارای جایگاه مشخصی هستند، و برخی جای مشخصی ندارند و هر جایی که شد مأوی می گیرند، به جز اینکه بچه بیاورند و برای پرستاریش بر سر آن بمانند، و آن ها که جا دارند برخی بر قله تپه هایند و برخی روی زمین.

سوم: جانوران خشکی زی که از صنف پرندگان اند، دارای دو بال اند و با دو پا راه می‌رود، برخی نیز راه رفتن برایشان دشوار است، مثل چلچله بزرگ و خفاش و اما آنکه بالش پوست یا پرده است، پا ندارد، مثل نوعی مار پرنده در حبشه.

چهارم: پرنده ها مختلفند؛ برخی با هم زندگی می‌کنند، مانند درنا و برخی تنها زندگی می‌کنند، مانند عقاب و همه پرنده های شکاری که بر سر طعمه ستیزه دارند، چون برای شکار نیاز به کوشش دارند، و برخی دیگر هم مثل مرغ سنگ خوار جفت زندگی می‌کنند، برخی دیگر گاهی با هم زندگی می‌کنند و گاهی هم به صورت انفرادی، و آنکه تنها زندگی می کند، چه بسا شهری باشد و یا بیابانی و یا اینکه در باغ ها زندگی کند.

از میان همه جانداران تنها انسان است که نمی‌تواند تنها زندگی کند، زیرا وسائل زندگی و معاشش با مشارکت در جمع

اصلاح می شود و زنبور عسل و برخی از پروانه ها هم در اجتماعی بودن مثل انسانند، ولی زغن و درنا، پیرو یک رئیس اند. مورچه ها هم اجتماعی هستند و رئیسی ندارند.

پنجم: در میان پرندگان، بعضی گوشت خوار و برخی دانه چین و برخی هم گیاه خوارند. برخی غذای معینی دارند، مثل زنبور عسلکه تنها از گُل تغذیه می‌کند و عنکبوت که تنها غذایش مگس است و برخی دیگر هم در غذا با یکدیگر اشتراک دارند.

و اما قسم سوم؛ جانوری است که گاهی در آب زندگی می کند و گاهی در خشکی و می‌گویند که جانوری است که در دریاست و در آن زندگی می‌کند، سپس به خشکی می‌آید و در آن می‌ماند.

برخی از این جانوران به صورت ذاتی با هم انس دارند (مثل انسان ها) و برخی دیگر با توالد با یکدیگر مأنوس می‌شوند، مثل گربه و اسب و برخی مثل یوزپلنگ با فشار، به یکدیگر انس گیرند و برخی دیگر، مثل ببر اصلا با هم مأنوس نمی‌شوند، برخی از حیواناتی که با فشار به یکدیگر انس می‌گیرند، بعد از این کار به سرعت با هم مأنوس می‌شوند، برخی دیگر به سرعت با هم انس می‌گیرند و مأنوس باقی می‌مانند، مثل فیل و برخی دیر مأنوس می‌شوند، مثل شیر و چه بسا که از هر نوعی دسته ای باشند که با دیگران انس می‌گیرند و دسته ای دیگر وحشی باشند، حتی آدمیان هم، چنین هستند.

تقسیم چهارم: برخی جانداران آواز دارند و برخی دیگر صوتی ندارند، و آوازدارها موقع غلبه شهوت و جماع بیشتر آواز می... کنند به جز انسان، برخی پیوسته شهوت جماع دارند، چون خروس و برخی دیگر عفیف اند و وقت معین برای این کار دارند.

تقسیم پنجم: برخی جانوران طبع آرامی دارند و خشمشان اندک است، مثل گاو و برخی بسی کودن و عصبانی اند، مثل خوک خشکی زی، برخی چون شتر، بردبار و بارکش، و برخی چون مار دارای جنبش سریع اند، برخی همانند شیر، نیرومند، شجاع، چالاک، دارای نفسی بزرگ و منشی بزرگوارانه اند و برخی نیرومند، نیرنگ باز و وحشی مثل گرگ، برخی مثل روباه، حیله گر و مکار و پر حرکت اند و برخی همانند سگ، بسیار غضبناک و سفیه ولی تملق گو و دوستدار، برخی مثل فیل و میمون، بسیار نرم [ضد خشن] و انس گیرنده اند و برخی مثل طاوس، حسود و فخر فروش نسبت به جمال خود هستند و برخی هم مثل شتر و خر، آن چنان پر حافظه اند که راهی را که رفته اند از یاد نمی‌برند.

تقسیم ششم: برخی از نژادهای حیوانی، زاد و ولدشان از طریق زاییدن فرزندی است و برخی دیگر این است که جانور ماده کِرمی تولید می کند و بعدا به جانور تبدیل می‌شود، - . مفاتیح الغیب ۲۴ : ۱۶– ۱۹ - (پایان نقل قول) (مانند زنبور عسل و عنکبوت که کرم می‌زایند، بعدا اندام آن کامل شده و به حیوان تبدیل می شود. و برخی دیگر هم ماده شان تخم می‌گذارد و بعدا جوجه می شود.) نیشابوری گفته: برخی می‌زایند و برخی تخم می‌گذارند، و هر حیوانی که داری گوش است، زاینده و هر حیوان بی گوشی جز خفاش، تخم می‌گذارد.

و در مورد کلام خدای متعال «إِنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» گفته: اشاره است به اینکه اختصاص هر جاندار بدین خواص و امثال آن ها، جز از سوی خدای قادر مختار قهار نیست. - . تفسیر نیشابوری ۳ : ۹۱ - (پایان نقل قول)

بیضاوی در مورد کلام خدای متعال «وَ عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّيْرِ» گفته: نطق و گفتار در عرف، هر واژه ای است که برای نمایش دادن

چیزی است که در درون فرد وجود دارد، حال چه مفرد باشد یا مرکّب، و گاهی اوقات بر هر آوازی من باب تشبیه و متابعت اطلاق می شود، مثل آنکه می گویند: کبوتر سخن گفت و اطلاق ناطق و صامت برای جاندار و جماد از این باب است، زیرا آواز جانداران چون تابع خیال های آن هاست، پس به نوعی نازل یافته عبارات است و به ویژه که برای هر مقصودی آوازشان فرق می کند، به طوری که هم جنسشان، آن را می‌فهمد، و شاید سلیمان علیه السّلام وقتی آواز هر جانوری را می‌شنید، به نیروی قدسی خود خیال و هدف او را می‌فهمید. چنانچه حکایت است که بر بلبلی گذشت که با شتاب بالا و پایین می‌رفت و آواز می‌خواند، سلیمان علیه السّلام فرمود: می گوید: چون نصف خرما بخورم دیگر تف بر همه جهان، و فاخته ای آواز داد، ایشان فرمود: می گوید: کاش، این خلق آفریده نشده بودند. و چه بسا که آواز بلبل از سیری و فراغت بال بوده و آواز فاخته از سختی رنج و دردِ دل، «فَهُمْ يُوزَعُونَ» یعنی لشکر سلیمان علیه السّلام نگه داشته می‌شدند، تا همگی به یکدیگر ملحق شوند «حَتَّى إِذا أَتَوْا عَلى وادِ النَّمْلِ» {تا آن گاه که به وادی مورچگان رسیدند} منظور وادی ای است در شام، که تعداد مورچگان در آن بسیار زیاد است و دلیل اینکه فعل (أتی) با (علی) متعدی شده، یا برای این است که آمدن حضرت سلیمان و لشکریانش از سمت بالا بوده و یا اینکه مقصود پیمودن و طی کردن آن مسیر است چون که عرب می گوید (اتی الشیء) و منظورش وقتی است که به پایان و آخر چیزی رسیده، پس گویا سلیمان و لشکریانش قصد داشتند که در پایان آن وادی، منزل بگیرند. «قالَتْ نَمْلَةٌ» گویا آن مورچه وقتی آن ها را دید که به سوی آن وادی می‌آیند، از ترس اینکه او را پایمال کنند فرار کرد و دیگر مورچه ها هم به تبعیت از او همین کار را کردند. او فریادی کشید و به وسیله آن، مورچه های دیگری را هم که کنارش بودند آگاه کرد و آن ها هم از او تبعیت کردند. و خدای متعال این خطاب را تشبیه به خطاب عقلا و خیرخواهی ایشان به یکدیگر نموده است. به همین دلیل مورچگان، به شیوه عقلا به یکدیگر خطاب کردند، علاوه بر اینکه مانعی ندارد که خدای متعال در آن ها هم عقل و گفتار آفریده باشد. -. انوار التنزیل ۲ : ۱۹۴- ۱۹۵ -

و نیشابوری گفته: مفسران گفته اند خدای تعالی پرندگان را در زمان سلیمان دارای عقل آفریده بود، اما در زمان ما وضعیت پرندگان چنین نیست، اگرچه خدای متعال دقائقی را که در زندگی بدان نیازمندند به آن ها الهام می کند. حکایت است که سلیمان علیه السّلام بر بلبلی که بر درختی بود، گذشت و به یارانش فرمود: او می گوید نیمی از خرما را خوردم و خاک بر سر دنیا، و فاخته ای آواز داد، ایشان به مردم گزارش داد که می گوید: کاش این خلق آفریده نشده بودند و طاووس آواز داد ایشان فرمود: می گوید: همان طور که بدهی می‌ستانی، و فرمود: هدهد می گوید: ای گنهکاران از خدا آمرزش خواهید، و چلچله می گوید: خوبی را پیش فرستید تا آن را بیابید و کرکس می‌گوید: پروردگار بلند مرتبه خود را به اندازه آسمان و زمین تسبیح می‌کنم و و قمری می گوید: پاک و منزه است پروردگار بلند مرتبه من، مرغ سنگخوار می‌گوید: هر که ساکت باشد، سالم می‌ماند، طوطی گوید: وای بر کسی که همت او دنیاست، خروس می‌گوید: ای غافلان، خدا را یاد کنید، کرکس گوید: ای آدمیزاده، هر چه خواهی زندگی کن که پایانت مرگ است، و عقاب می‌گوید: در دوری از مردم آرامش و آسودگی است.

مرحوم طبرسی قدس سره گفته: اهل زبان عربی می‌گویند، (نطق) بر غیر آدمیزاد اطلاق نمی شود، و فقط صوت گفته می شود، زیرا نطق عبارت از سخن است و برای پرندگان هم که سخن نمی گویند، ولی چون سلیمان علیه السّلام معنی صوت پرنده ها را می‌فهمید آن را بطور مجاز، منطق نامید، و گفته شده که او حقیقت سخنگویی را اراده فرموده، زیرا برخی از پرنده

ها سخنی دارند که دارای حروف است مانند طوطی. مبرد گفته: عرب هر کس را که آشکار کننده راز درون خود باشد، ناطق و متکلم می‌نامد. علی بن عیسی گفته: پرندگان از روی معجزه حضرت سلیمان با ایشان سخن می گفتند، همان طور که از هدهد گزارش شده و سخن پرندگان آوازی است که با یک صیغه مقاصدشان را می‌فهمانند، به خلاف سخن مردم که معانی را با صیغه های مختلف به یکدیگر می‌فهمانند و به همین دلیل، با اینکه ما مصاحبت طولانی با پرندگان داریم، اما سخن آن ها را نمی‌فهمیم و آن ها هم چیزی از ما نمی‌فهمند، زیرا فهم ما محدود به همان امور مخصوصه است و چون سلیمان علیه السّلام این فهم را داشت، منطق [سخن] آن ها را هم می‌فهمید. - . مجمع البیان ۷ : ۲۱۴ -

همچنین مرحوم طبرسی گفته: درباره اینکه چرا سلیمان علیه السّلام از میان پرندگان، به جستجوی هدهد برآمد اختلاف وجود دارد. از ابن عباس نقل شده که سلیمان در سفرش نیازمند به هدهد شد، تا ایشان را به آب راهنمایی کند، چون گفته اند که هدهد آب را در درون زمین می‌بیند، همان طور که ما آن را در شیشه می بینیم. و عیاشی به سند خود روایت کرده که ابوحنیفه به امام صادق علیه السّلام گفت: چرا سلیمان در میان پرندگان از هدهد جستجو کرد؟ حضرت فرمود: زیرا هدهد آب را در درون زمین می‌بیند، همان طور که یکی از شماها روغن را در میان شیشه می‌بیند. پس ابو حنیفه به اصحاب خود نگاه کرد و خندید، حضرت فرمود: چه چیز تو را خندانید؟ گفت قربانت گردم، بر تو پیروز شدم، حضرت فرمود: چگونه؟ گفت: آنکه آب را در درون زمین می‌بیند، آیا دام را در زیر خاک نمی‌بیند، تا آن را بگیرد؟! فرمود: ای نعمان، آیا نمی‌دانی که وقتی قَدَر فرود آید، دیده نابینا می گردد؟ - . مجمع البیان ۷ : ۲۱۷ - ۲۱۸ -

سپس مرحوم طبرسی در مورد (لأعذّبنّه) گفته: همان طور که سخن گفتن و تکلیف کردن پرندگان در زمان سلیمان به معجزه ایشان درست است، جایز است که او را به خاطر کوتاهی اش سرزنش کند، زیرا هدهد به اطاعت از سلیمان امر شده بود، پس به خاطر غیبتش مستحق عقاب شد. - . مجمع البیان ۷ : ۲۱۸ -

و درباره کلام خدای متعال «وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ» تا آخر آیه گفته که جبائی گوید: هدهد عارف به خدا نبود. این مطلب را آن طوری بیان کرد که کودکان ما بیان می کنند، زیرا تکلیف، مخصوص فرشتگان و جنیان و انسان است. همان طوری که بچه های ما عبادت های ما را می بینند و تصور می کنند که خلاف آن باطل است، هدهد هم که اعمال سلیمان را دیده بود، تصور کرد که خلاف عمل سلیمان باطل است. اما آنچه که او بیان کرده با ظاهر قرآن مخالفت دارد، زیرا تنها کسی می تواند بین سجده ای که برای خداوند می‌باشد و حق است و سجده برای خورشید که باطل است، فرق قائل شود و بفهمد که یکی نیکو و دیگری عمل زشتی است، که خدا را بشناسد و آنچه را که شایسته او و آنچه را هم که درخور او نیست، بشناسد، به خصوص که هدهد تزیین اعمال ایشان و جلوگیری کردن ایشان از راه حق را به شیطان نسبت می‌دهد، چنین سخنی از کسی سر می زند که عدل را بشناسد و بداند که کار قبیح بر خداوند متعال روا نیست. - . مجمع البیان ۷ : ۲۱۸ -

و ایشان قدس سره، در مورد کلام خدای سبحان «وَ كَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لا تَحْمِلُ رِزْقَهَا» از سوره عنکبوت گفته: یعنی چه بسا جنبنده ای که روزیش ذخیره شده و آماده نیست، چنان که (حسن) تفسیر نموده ولی (مجاهد) گوید: مقصود آن است که، چون آن جنبنده ناتوان است، نمی‌تواند روزیش را با خود حمل کند، بلکه هر مقدار که شد با دهان می‌خورد، اما (ابن عباس) گفته که، یعنی تمام حیوانات از چهارپایان تا پرندگان گرفته و غیر آن ها از آنچه که روی زمین زندگی می کنند، غذا را برای فردای

خود ذخیره نمی کننـد، بلکه به قـدر کفایت از آن می‌خورند، به جز انسان، مورچه و موش. «اللَّهُ یَرْزُقُها وَ إِیَّاکُمْ»: یعنی خداوند است که شما و آن حیوان ضعیفی را که قدرت ندارد غذای فردای خود را جمع کند، روزی می‌دهد، پس به این خاطر هجرت را ترک نکنیـد. از ابن عمر نقـل شـده که او گویـد: که بـا رسـول خـدا صـلی اللَّه علیه و آله- از شـهر- بیرون رفتیم، تـا اینکه حضـرت داخل باغ یکی از انصار شدنـد. رسول خدا از روی زمین دانه های خرما را برداشـته و تناول می‌فرمود. سـپس روی به من کردند و فرمود: ای پسر عمر، چرا [از این خرما] نمی خوری؟ عرض کردم: میل ندارم ای رسول خدا، رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: اما من میل دارم و اکنون صـبح چهارمی است که هیـچ غـذایی نچشـیده ام، و اگر می‌خواسـتم پروردگارم را می‌خواندم و او و همانند پادشاه کسـری و قیصـر به من عطا می‌فرمود. پس تو ای فرزند عمر، چگونه خواهی بود در بین ملتی که بر اثر سـستی یقین، غـذای یک سال خود را پنهان می‌کننـد؟ [ابن عمر گویـد:] به خدا سوگند، هنوز قدمی برنداشـته بودیم که این آیه نازل شـد «وَ هُوَ السَّمِیعُ» یعنی به گفتار شـما هنگامی که وطن هایتان را ترک می کنیـد شـنواست «العَلیم» یعنی آگاه به احوالتان است و هیچ امر پنهانی و یا آشکار شما بر او مخفی نخواهد بود - . مجمع البیان ۸ : ۹۹۱ - .

و طبرسـی قدس سـره گفته: «و الطّیر» یعنی مسخر کردیم پرنده را «مَحشُورهً» یعنی آن ها را کنار داود علیه السّلام جمع کردیم، تا همراه ایشان، خـدای متعال را تسبیح کنند «کُلٌّ» یعنی همه پرندگان و همه کوه ها «لَه أَوّابٌ» یعنی بسیار رجوع می کردند به مراد [خواسته] داود و در تسبیح کردن با ایشان، مطیع بودند. جبائی گفته: مانعی ندارد که خدای متعال معرفتی را در پرندگان قرار داده باشـد، که به واسـطه آن، امر و نهی داود علیه السّـلام را بفهمنـد و هر چه از آن را که ایشـان بخواهـد اطـاعت کننـد، گرچه کامل العقل و مکلف هم نباشند. - . مجمع البیان ۸ : ۴۹۶ -

و فخر رازی گفته: اگر گفته شود چگونه ممکن است از پرنـدگان، با اینکه هیچ عقلی ندارند، تسبیح خدای متعال صادر شود؟ می‌گوییم: بعید نیست که بگوییم خدای متعال در آن زمان، به آن ها عقولی داده بود که خدا را بشناسـند و او را تسبیح گویند و همه این ها معجزه ای برای حضرت داود علیه السّلام بوده است. (پایان نقل قول) - . مفاتیح الغیب ۲۶ : ۱۸۶ -

«خَلَقَ الْأَزْواجَ کُلَّها» گفته شده: یعنی زوج های همه حیوانات از نر و ماده و گفته شده: یعنی أشکال و گفته شده یعنی اصناف، و همچنین گفته شـده: هر ممکن الوجودی، زوج ترکیبی است و یگـانه حق و یکتـای مطلق، فقط خـدای تعالی است «وَ ما یَبُثُّ مِنْ دابَّهٍ» یعنی در آفرینش همه حیوانـاتی که در زمین پراکنـده انـد، بـا همه اختلافی که در جنس و منافع و هـدف مطلوبی که دارنـد، نشانه های روشـنی بر وجود خـدای سبحان، علم، قدرت، حکمت و لطفش وجود دارد. «لقَومٍ یُوقِنُونَ» یعنی کسانی که علم الیقین را با تدبر و تفکر طلب می کنند.

در مورد کلام خدای سـبحان «صافّات» گفته شده: یعنی هنگام پرواز در جو، بال های خود را می گسترانند، زیرا پرندگان وقتی که بال های خود را می گشایند، پاهایشان را بر هم می‌نهند. «و یقبضن» یعنی وقتی که بال ها را برای کمک گرفتن برای پرواز به پهلوهـای خود می‌زننـد، آن هـا را به خود می‌چسبانند و به همین دلیـل از صـیغه اسم فاعل [صافات] به صـیغه فعل [یقبضن] عدول کرد، تا فرق بین پرواز اصیـل و غیر اصـیل را مشـخص کند. «ما یمسـکهن» یعنی به جز خدای رحمان، کسی آن ها را بر خلاف طبعشان، در جو نگه نمی دارد. «إلّا الرحمن» یعنی کسـی که رحمتش هر چیزی را فراگرفته و پرندگان را به شکل های مختلف و خصوصـیات ظـاهری منـاسبی آفریـده، که می‌تواننـد در هوا حرکـت کننـد. «إنه بکل شـیء بصیر» یعنی می دانـد که

شگفتی ها را چگونه خلق کند و عجائب را چگونه تدبیر کند.

مؤلف:

نظر بنده چنین است که در سوره فیل و داستان آن دلالتی است بر اینکه جانداران شعور دارند و فرمانبر خدای سبحانند، زیرا ظاهر این است که آن پرنده ها از جانوران بودند، نه از فرشته ها، گرچه احتمال آن هست. و همچنین فیل که از داخل شدن به حرم خودداری کرد و سخن عبد المطلب را فهمید و برای او سر بر خاک نهاد، چنانچه در داستان مفصل آن گذشت. آری ممکن است خداوند متعال در آن هنگام، به خاطر کرامت خانه کعبه و حضرت عبد المطلب و همچنین زمینه چینی برای نبوت پیغمبر ما صلی اللّه علیه و آله، آن شعور و معرفت را به آن ها داده باشد .

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

تَفْسِيرُ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ صديق بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَا مِنْ طَيْرٍ يُصَادُ فِی بَرٍّ وَ لَا بَحْرٍ وَ لَا يُصَادُ شَیْ ءٌ مِنَ الْوُحُوشِ إِلَّا بِتَضْيِيعِهِ التَّسْبِيحَ (۱).

العياشی عن إسحاق: مثله (۲).

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم: امام صادق علیه السّلام فرمود: هیچ پرنده ای در خشکی و دریا صید نمی شود و هیچ جانور وحشی ای شکار نمی شود، جز برای اینکه از تسبیح خدا غافل شده است. - . تفسیر قمی: ۴۵۹ -

عیاشی هم از اسحاق این روایت را آورده است. - . تفسیر عیاشی ۲ : ۲۹۴ -

**[ترجمه]

«۲»

التَّفْسِيرُ: وَ اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ ماءٍ أَیْ مِنْ مَنِی (۳) فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِی عَلی بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِی عَلی رِجْلَيْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِی عَلی أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ ما يَشاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلی كُلِّ شَیْ ءٍ قَدِيرٌ قَالَ عَلَی رِجْلَيْنِ النَّاسُ وَ عَلَی بَطْنِهِ الْحَيَّاتُ وَ عَلَی أَرْبَعٍ الْبَهَائِمُ وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِی عَلَی أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ (۴).

**[ترجمه]تفسیر قمی: «وَ اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ ماءٍ» یعنی از آب منی «فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشی عَلی بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشی عَلی رِجْلَيْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشی عَلی أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ ما يَشاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلی كُلِّ شَیْ ءٍ قَدِيرٌ» آن هایی که بر دو پا راه می روند، مردم اند

و آن ها که بر شکم راه می روند، مارها هستند و آن ها که بر چهار پا راه می روند، بهائم می باشند و امام صادق علیه السّلام فرمود: برخی هم بر بیشتر از چهار پا راه می‌روند. - . تفسیر قمی: ۴۵۹ -

**[ترجمه]

بیان

قال الدمیری قال الجاحظ الحیوان علی أربعه أقسام شی ء یمشی و شی ء یطیر و شی ء یعوم (۵) و شی ء ینساخ فی الأرض ألا إن کل طائر یمشی (۶) و لیس کل شی ء یمشی یطیر(۷) فالنوع الذی یمشی هو علی ثلاثه أقسام ناس

ص: ۲۴

۱- ۱. تفسیر القمّیّ: ۴۵۹.

۲- ۲. تفسیر العیّاشیّ.

۳- ۳. فی التفسیر المطبوع: ای من میاه.

۴- ۴. تفسیر القمّیّ: ۴۵۹.

۵- ۵. عام فی الماء: سبح.

۶- ۶. فی المصدر: کل شی ء یطیر یمشی.

۷- ۷. فی نسخه: و لیس کل شی ء یمشی فهو طائر.

و بهائم و سباع و الطير كله سبع و بهيمه و همج و الخشاش ما لطف جرمه و صغر جسمه (۱) و كان عديم السلاح و الهمج ليس من الطير و لكنه يطير و هو فيما يطير كالحشرات فيما يمشى و السبع من الطير ما أكل اللحم خالصا و البهيمه ما أكل الحب خالصا و المشترك كالعصفور فإنه ليس بذى مخلب و لا منسر و هو يلقط الحب و هو مع ذلك يصيد النمل إذا طار و يصيد الجراد و يأكل اللحم و لا يزق فراخه كما يزق الحمام فهو مشترك الطبيعه و أشباه العصافير من المشترك كثيره و ليس كل ما طار بجناحين من الطير فقد يطير الجعلان و الذباب و الزنابير و الجراد و النمل و البعوض و الفراش و الأرضه و النحل و غير ذلك و لا يسمى

طيورا و كذلك الملائكه تطير و لها أجنحه و ليست من الطير و كذلك جعفر بن أبى طالب ذو جناحين يطير بهما فى الجنه و ليس من الطير(۲).

**[ترجمه]دمیری از قول جاحظ گفته: جانوران چهار قسم اند: یکی راه می‌رود، یکی پرواز می کند، یکی شنا می کند و یکی هم در زمین می‌خزد، جز اینکه هر پرنده ای، راه هم می‌رود، ولی هر چیزی که راه می‌رود، پرنده نیست. آنکه راه می‌رود، خود دارای سه قسم است: انسان، چهارپایان و درنده ها، و پرندگان همگی درنده و چهارپایند و حالت وحشی دارند، و «خشاش» آنانند که جرمی لطیف و جسمی کوچک دارند و سلاح [یعنی چنگال و منقار] ندارند، «همج» از پرنده ها نیست، ولی پرواز می کند و آن ها در میان پرندگان مثل حشراتند در میان روندگان و پرندگانِ درنده آنانند که تنها گوشت می... خورند و بهیمه آن هایند که تنها دانه می‌خورند و آنکه مثل گنجشک ویژگی های مشترک دارد، چنگال و منقار ندارد، دانه برمی‌چیند ولی در هنگام پرواز، مورچه و ملخ هم شکار می کند و گوشت می‌خورد، و مانند کبوتر، خوراک به دهان جوجه اش نمی‌ریزد، یعنی طبع دوگانه ای دارد و امثال این پرندگان در دوگانه طبعی فراوانند. و هر چیزی که با دو بال می‌پرد پرنده نیست، چون که خنفساء [جانور بدبوی کوچک و سیاه]، مگس ها، زنبورها، ملخ ها، مورچه ها، پشه ها، پروانه ها، موریانه ها و زنبور عسل هم پرواز می کنند، ولی پرنده نامیده نشده اند و همچنین فرشتگان نیز پرواز می کنند و دارای بال هم هستند، ولی جزء پرندگان نیستند و همچنین جعفر بن ابی طالب دارای دو بال است که با آن دو در بهشت پرواز می کند، ولی از پرندگان نیست. - . حیاه الحیوان: ۲۰۶ -

**[ترجمه]

«۳»

قُرْبُ الْإِسْنَادِ، عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُلْوَانَ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ علیهما السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِنَّهُ مَا يُصَادُ مِنَ الطَّيْرِ إِلَّا بِتَضْيِيعِهِمُ التَّسْبِيحَ (۳).

**[ترجمه]قرب الإسناد: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هیچ پرنده ای جز به خاطر غفلتش از تسبیح خدای متعال، شکار نمی‌شود. - . قرب الإسناد: ۵۵ -

**[ترجمه]

«۴»

الْعِلَلُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَـی بْنِ الْمُتَوَكِّلِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَی الْعَطَّارِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَهَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: كَانَتِ الْوُحُوشُ وَ الطَّيْرُ وَ السِّبَاعُ وَ كُلُّ شَیْ ءٍ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مُخْتَلِطاً بَعْضُهُ بِبَعْضٍ فَلَمَّا قَتَلَ ابْنُ آدَمَ أَخَاهُ نَفَرَتْ وَ فَزِعَتْ فَذَهَبَ كُلُّ شَیْ ءٍ إِلَی شَكْلِهِ (۴).

۱- ۱. فی نسخه: و صغر شخصه.

۲- ۲. حیاه الحیوان: ۲۰۶(ماده الحیوان).

۳- ۳. قرب الإسناد: ۵۵ فیه: داووا مرضاكم بالصدقه، و ادفعوا أبواب البلاء بالدعاء و حصنوا اموالكم بالزكاه فانه ما یصاد ما تصید من الطیر.

۴- ۴. علل الشرائع ۱: ۵.

**[ترجمه]علل الشرايع: امام صادق عليه السّلام فرمود: حيوانات وحشى، پرندگان، درندگان و هر چيزى كه خداوند متعال خلق فرموده، بعضى با بعضى ديگر مختلط بودند، زمانى كه قابيل هابيل را كشت، تنفر بين حيوانات پديد آمد، ايشان به فزع درآمدند و از يک ديگر جدا شدند و هر كدام به هم نوع خود پيوست. - . علل الشرايع ۱ : ۵ -

**[ترجمه]

«۵»

وَ مِنْهُ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ رَجُلٍ عَنِ ابْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ عَمِّهِ يَعْقُوبَ رَفَعَهُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: إِذَا سَمِعْتُمْ نُبَاحَ الْكَلْبِ وَ نَهِيقَ (۱) الْحِمَارِ فَتَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ فَإِنَّهُمْ يَرَوْنَ (۲)

مَا لَا تَرَوْنَ فَافْعَلُوا ما تُؤْمَرُونَ الْخَبَرَ(۳).

**[ترجمه]علل الشرايع: اميرالمومنين على عليه السّلام فرمود: وقتى عوعو سگ و عرعر خر را شنيديد، از شيطان رانده شده به خدا پناه ببريد، زيرا آن ها مى‌بينند آنچه را كه شما نمى‌بينيد، پس آنچه را كه بدان امر شده ايد، انجام دهيد تا آخر حديث.

**[ترجمه]

«۶»

مَجَالِسُ ابْنِ الشَّيْخِ، عَنْ جَمَاعَةٍ عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ الشَّيْبَانِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمَّارٍ الثَّقَفِيِّ الْكَاتِبِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ النَّوْفَلِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَارِثِ (۴) بْنِ بَشِيرٍ الدُّهْنِيِّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الْفَضْلِ بْنِ عمره الْقَيْسِيِّ عَنْ عَبَّادٍ الْمِنْقَرِيِ (۵) عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ قَالَ: مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله بِظَبْيَةٍ مَرْبُوطَةٍ بِطُنُبِ فُسْطَاطٍ فَلَمَّا رَأَتْ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَطْلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهَا مِنْ لِسَانِهَا فَكَلَّمَتْهُ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أُمُّ خِشْفَيْنِ (۶) عَطْشَانَيْنِ وَ هَذَا ضَرْعِي قَدِ امْتَلَأَ لَبَناً فَخَلِّنِي حَتَّى أَنْطَلِقَ (۷)

فَأُرْضِعَهُمَا ثُمَّ أَعُودَ فَتَرْبُطَنِي (۸)

كَمَا كُنْتُ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله كَيْفَ وَ أَنْتِ رَبِيطَةُ قَوْمٍ وَ صَيْدُهُمْ قَالَتْ بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا أَجِي ءُ فَتَرْبُطُنِي كَمَا كُنْتُ أَنْتَ بِيَدِكَ (۹)

فَأَخَذَ عَلَيْهَا مَوْثِقاً مِنَ اللَّهِ لَتَعُودَنَّ وَ خَلَّى سَبِيلَهَا

١- ١. فى المصدر: و نهيق الحمير.

٢- ٢. الصحيح كما فى بعض نسخ المصدر: فانهن يرون.

٣- ٣. علل الشرائع ٢: ٢٧٠ و للحديث صدر و ذيل تركهما المصنّف.

۴- ۴. فى نسخه من المصدر: الحرب.

۵- ۵. فى المصدر:[عميره العبسى: عن حماد المقرئ] و فى بعض النسخ: عباد المقرئ.

۶- ۶. الخشف بتثليث الخاء: ولد الظبى أول ما يولد.

٧- ٧. فى المصدر: لا نطلق.

٨- ٨. فى المصدر: فيربطنى.

٩- ٩. فى المصدر: سأجيئ فتربطنى أنت بيدك كما كنت.

فَلَمْ تَلْبَثْ إِلَّا يَسِيراً حَتَّى رَجَعَتْ قَدْ فَرَغَتْ مَا فِي ضَرْعِهَا فَرَبَطَهَا نَبِيُّ اللَّهِ كَمَا كَانَتْ ثُمَّ سَأَلَ لِمَنْ هَذَا الصَّيْدُ قَالُوا(۱) يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذِهِ لِبَنِي فُلَانٍ فَأَتَاهُمُ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله وَ كَانَ الَّذِي اقْتَنَصَهَا(۲) مِنْهُمْ مُنَافِقاً فَرَجَعَ عَنْ نِفَاقِهِ وَ حَسُنَ إِسْلَامُهُ فَكَلَّمَهُ النَّبِيُّ لِيَشْتَرِيَهَا مِنْهُ (۳) قَالَ بَلْ أُخَلِّي سَبِيلَهَا فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي يَا نَبِيَّ اللَّهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله لَوْ أَنَّ الْبَهَائِمَ يَعْلَمُونَ مِنَ الْمَوْتِ مَا تَعْلَمُونَ أَنْتُمْ مَا أَكَلْتُمْ مِنْهَا سَمِيناً(۴).

**[ترجمه]مجالس ابن الشیخ: حضرت علی علیه السّلام فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه واله از کنار ماده آهویی گذشتند که با طناب های خیمه ای بسته شده بود. وقتی که آهو رسول خدا صلی الله علیه واله را دید، خدای عزّ و جلّ زبانش را گشود، پس با ایشان تکلم کرد و گفت: ای رسول خدا، من مادر دو نوزاد تشنه هستم و این دو پستانم پر از شیرند، پس مرا رها کن، تا بروم آن دو را شیر بدهم، سپس برمی‌گردم تا مرا ببندی، چنانچه قبلا بودم. رسول الله صلی الله علیه و آله به او فرمود: چگونه؟ در حالی که تو بسته شده یک قوم و شکار آن هایی. گفت: آری ای رسول خدا، من می آیم و مرا مثل قبل به دست خود می بندی، پس حضرت از او پیمانی خدایی گرفتند که برگردد و رهایش کردند، دیری نپایید که بازگشت، در حالی که هر چه در پستانش بود، خالی شده بود و پیغمبر خدا همانند قبل، او را بست، سپس پرسید: این شکار برای کیست؟ گفتند: ای رسول خدا، این از بنی فلان است. پس پیامبر صلی الله علیه واله به سوی آن ها آمدند و کسی که آهو را شکار کرده بود، فرد منافقی بود [بعد از شنیدن ماجرا] از نفاق خود برگشت و اسلام آوردنش نیکو گشت. پیغمبر با او برای خرید آهو گفتگو کردند، او گفت: پدر و مادرم به فدایت ای پیغمبر خدا، اصلا آن را رها می‌کنم، آن گاه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: اگر بهائم آنچه را که شما از مرگ می‌دانید می‌دانستند، هیچ حیوان فربهی از آن ها را نمی‌خوردید. - . امالی ابن الشیخ ۲ : ۶۸ و ۲۸۹ -

**[ترجمه]

بیان

من الموت أی من أصل وقوعه أو من شدائد الموت و العقوبات الواقعه بعده و الأهوال المتوقعه عنده و بعده و لعله أظهر.

lt;meta info="(من الموت) یعنی اگر اصل وقوع مرگ را می دانستند و یا اینکه اگر سختی های مرگ و مجازات های بعد از آن و ترس و هول هنگام مرگ و بعد از آن را می دانستند، شاید معنی دوم روشن تر باشد.

**[ترجمه]

«۷»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونٍ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ يَعْقُوبُ علیه السلام لِابْنِهِ يَا بُنَيَّ لَا تَزْنِ فَلَوْ أَنَّ الطَّيْرَ زَنَى لَتَنَاثَرَ رِيشُهُ (۵).

**[ترجمه]محاسن: امام صادق علیه السّلام فرمود: یعقوب به پسرش گفت ای پسرکم، زنا مکن که اگر پرنده هم زنا کند،

پرش بریزد. - . محاسن: ۱۰۶ -

**[ترجمه]

«۸»

الْخَرَائِجُ، رُوِیَ أَنَّ الْحُسَیْنَ علیه السلام سُئِلَ فِی حَالِ صِغَرِهِ عَنْ أَصْوَاتِ الْحَیَوَانَاتِ لِأَنَّ مِنْ شَرْطِ الْإِمَامِ أَنْ یَکُونَ عَالِماً بِجَمِیعِ اللُّغَاتِ حَتَّی أَصْوَاتِ الْحَیَوَانَاتِ فَقَالَ عَلَی مَا رَوَی مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ الْحَارِثِ التَّمِیمِیُّ عَنِ الْحُسَیْنِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِذَا صَاحَ النَّسْرُ فَإِنَّهُ یَقُولُ یَا ابْنَ آدَمَ عِشْ مَا شِئْتَ فَآخِرُهُ الْمَوْتُ (۶) وَ إِذَا صَاحَ الْبَازِی یَقُولُ یَا عَالِمَ الْخَفِیَّاتِ وَ یَا کَاشِفَ الْبَلِیَّاتِ وَ إِذَا صَاحَ الطَّاوُسُ یَقُولُ مَوْلَایَ ظَلَمْتُ نَفْسِی وَ اغْتَرَرْتُ بِزِینَتِی فَاغْفِرْ لِی وَ إِذَا صَاحَ الدُّرَّاجُ یَقُولُ الرَّحْمَنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی وَ إِذَا صَاحَ الدِّیکُ یَقُولُ مَنْ عَرَفَ اللَّهَ لَمْ یَنْسَ ذِکْرَهُ وَ إِذَا قَرْقَرَتِ الدَّجَاجَةُ تَقُولُ یَا إِلَهَ الْحَقِّ أَنْتَ الْحَقُّ وَ قَوْلُکَ الْحَقُّ یَا اللَّهُ یَا حَقُّ

ص: ۲۷

۱- ۱. فی المصدر: فقیل له: هذه.

۲- ۲. فی الکتاب و مصدره اقتضها و الظاهر أنّه مصحف« اقتنصها» أی اصطادها.

۳- ۳. فی المصدر: فکلمه النبیّ صلّی اللّه علیه و آله فی بیعها لیشتریها منه.

۴- ۴. أمالی ابن الشیخ ۲: ۶۸، و ۲۸۹(ط ۱).

۵- ۵. المحاسن: ۱۰۶.

۶- ۶. فی النسخه المخطوطه: فان آخره الموت.

وَ إِذَا صَاحَ الْبَاشَقُ يَقُولُ آمَنْتُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ إِذَا صَاحَتِ الحداء [الْحِدَأَةُ](۱)

تَقُولُ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ تُرْزَقْ وَ إِذَا صَاحَ الْعُقَابُ يَقُولُ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ لَمْ يَشْقَ وَ إِذَا صَاحَ الشَّاهِينُ يَقُولُ سُبْحَانَ اللَّهِ حَقّاً حَقّاً وَ إِذَا صَاحَتِ الْبُومَهُ يَقُولُ الْبُعْدُ مِنَ النَّاسِ أُنْسٌ وَ إِذَا صَاحَ الْغُرَابُ يَقُولُ يَا رَازِقُ ابْعَثِ الرِّزْقَ الْحَلَالَ وَ إِذَا صَاحَ الْكُرْكِيُّ يَقُولُ اللَّهُمَّ احْفَظْنِي مِنْ عَدُوِّی وَ إِذَا صَاحَ اللَّقْلَقُ يَقُولُ مَنْ تَخَلَّى عَنِ النَّاسِ نَجَا مِنْ أَذَاهُمْ وَ إِذَا صَاحَ الْبَطَّهُ تَقُولُ غُفْرَانَكَ يَا اللَّهُ وَ إِذَا صَاحَ الْهُدْهُدُ يَقُولُ مَا أَشْقَى مَنْ عَصَى اللَّهَ وَ إِذَا صَاحَ الْقُمْرِيُّ يَقُولُ يَا عَالِمَ السِّرِّ وَ النَّجْوَى يَا اللَّهُ وَ إِذَا صَاحَ الدُّبْسِيُ (۲) يَقُولُ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ سِوَاكَ يَا اللَّهُ وَ إِذَا صَاحَ الْعَقْعَقُ يَقُولُ سُبْحَانَ مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ خَافِيَهٌ وَ إِذَا صَاحَ الْبَبَّغَاءُ يَقُولُ مَنْ ذَكَرَ رَبَّهُ غَفَرَ ذَنْبَهُ وَ إِذَا صَاحَ الْعُصْفُورُ يَقُولُ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِمَّا يُسْخِطُ اللَّهَ وَ إِذَا صَاحَ الْبُلْبُلُ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقّاً حَقّاً وَ إِذَا صَاحَ الْقَبْجَهُ(۳)

تَقُولُ قَرُبَ الْحَقُّ قَرُبَ وَ إِذَا صَاحَتِ السُّمَانَاهُ(۴)

يَقُولُ يَا ابْنَ آدَمَ مَا أَغْفَلَكَ عَنِ الْمَوْتِ وَ إِذَا صَاحَ السَّوْذَنِيقُ (۵) يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ وَ آلُهُ خِيَرَهُ اللَّهِ وَ إِذَا صَاحَتِ الْفَاخِتَهُ يَا وَاحِدُ يَا أَحَدُ يَا فَرْدُ يَا صَمَدُ وَ إِذَا صَاحَ الشِّقِرَّاقُ يَقُولُ مَوْلَایَ أَعْتِقْنِي مِنَ النَّارِ وَ إِذَا صَاحَتِ الْقُنْبُرَهُ تَقُولُ مَوْلَایَ تُبْ عَلَى كُلِّ مُذْنِبٍ مِنَ الْمُذْنِبِينَ وَ إِذَا صَاحَ الْوَرَشَانُ يَقُولُ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ ذَنْبِی شَقِيتُ وَ إِذَا صَاحَ الشِّفْنِينُ (۶)

يَقُولُ لَا قُوَّهَ إِلَّا

۱- ۱. فی النسخه المخطوطه: الحداءه.

۲- ۲. قال الدمیری: الدبسی بفتح الدال و کسر السین و یقال: بضم الدال: طائر منسوب الی دبس الرطب، و هو قسم من الحمام البری و لونه الدکنه و قیل: هو ذکر الیمام.

۳- ۳. القبجه: الحجل و هی اسم جنس یقع علی الذکر و الأنثی.

۴- ۴. فی النسخه المخطوطه: السمانی تقول.

۵- ۵. فی حیاه الحیوان: السوذنیق: الصقر.

۶- ۶. قال الدمیری: الشفنین بکسر الشین: هو متولد بین نوعین مأکولین و عده الجاحظ فی أنواع الحمام و بعضهم یقول: هو الذی تسمیه العامّه الیمام و صوته فی الترنم کصوت الرباب و فیه تحزین.

بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَ إِذَا صَاحَتِ النَّعَامَهُ تَقُولُ لَا مَعْبُودَ سِوَى اللَّهِ وَ إِذَا صَاحَتِ الْخُطَّافَهُ فَإِنَّهَا تَقْرَأُ سُورَهَ الْحَمْدِ وَ تَقُولُ يَا قَابِلَ تَوْبَهِ التَّوَّابِينَ يَا اللَّهُ لَکَ الْحَمْدُ وَ إِذَا صَاحَتِ الزَّرَافَهُ تَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ وَ إِذَا صَاحَ الْحَمَلُ يَقُولُ كَفَى بِالْمَوْتِ وَاعِظاً وَ إِذَا صَاحَ الْجَدْيُ يَقُولُ عَاجَلَنِيَ الْمَوْتُ ثَقُلَ ذَنْبِي وَ ازْدَادَ وَ إِذَا صَاحَ الْأَسَدُ يَقُولُ أَمْرُ اللَّهِ مُهِمٌّ مُهِمٌّ وَ إِذَا صَاحَ الثَّوْرُ يَقُولُ مَهْلًا مَهْلًا يَا ابْنَ آدَمَ أَنْتَ بَيْنَ يَدَيْ مَنْ يَرَى وَ لَا يُرَى وَ هُوَ اللَّهُ وَ إِذَا صَاحَ الْفِيلُ يَقُولُ لَا يُغْنِي عَنِ الْمَوْتِ قُوَّهٌ وَ لَا حِيلَهٌ وَ إِذَا صَاحَ الْفَهْدُ يَقُولُ يَا عَزِيزُ يَا جَبَّارُ يَا مُتَكَبِّرُ يَا اللَّهُ وَ إِذَا صَاحَ الْجَمَلُ يَقُولُ سُبْحَانَ مُذِلِّ الْجَبَّارِينَ سُبْحَانَهُ وَ إِذَا صَهَلَ الْفَرَسُ يَقُولُ سُبْحَانَ رَبِّنَا سُبْحَانَهُ وَ إِذَا صَاحَ الذِّئْبُ يَقُولُ مَا حَفِظَ اللَّهُ لَنْ يَضِيعَ أَبَداً وَ إِذَا صَاحَ ابْنُ آوَى يَقُولُ الْوَيْلُ الْوَيْلُ لِلْمُذْنِبِ الْمُصِرِّ وَ إِذَا صَاحَ الْكَلْبُ يَقُولُ كَفَى بِالْمَعَاصِي ذُلًّا وَ إِذَا صَاحَ الْأَرْنَبُ يَقُولُ لَا تُهْلِكْنِي يَا اللَّهُ لَکَ الْحَمْدُ وَ إِذَا صَاحَ الثَّعْلَبُ يَقُولُ الدُّنْيَا دَارُ غُرُورٍ وَ إِذَا صَاحَ الْغَزَالُ يَقُولُ نَجِّنِي مِنَ الْأَذَى وَ إِذَا صَاحَ الْكَرْكَدَّنُ يَقُولُ أَغِثْنِي وَ إِلَّا هَلَكْتُ يَا مَوْلَايَ وَ إِذَا صَاحَ الْإِبِلُ يَقُولُ حَسْبِيَ اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ حَسْبِيَ اللَّهُ وَ إِذَا صَاحَ النَّمِرُ يَقُولُ سُبْحَانَ مَنْ تَعَزَّزَ بِالْقُدْرَهِ سُبْحَانَهُ وَ إِذَا سَبَّحَتِ الْحَيَّهُ تَقُولُ مَا أَشْقَى مَنْ عَصَاکَ يَا رَحْمَانُ وَ إِذَا

سَبَّحَتِ الْعَقْرَبُ تَقُولُ الشَّرُّ شَيْ ءٌ وَحْشٌ ثُمَّ قَالَ علیه السلام مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْ ءٍ إِلَّا وَ لَهُ تَسْبِيحٌ يَحْمَدُ بِهِ رَبَّهُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَهَ وَ إِنْ مِنْ شَيْ ءٍ(۱) إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ (۲).

**[ترجمه]در خرائج و جرائح روایت است که از امام حسین علیه السّلام در ایام خردسالیشان از صدای حیوانات سوال شد، زیرا یکی از شرائط امام این است که، دانا به همه زبان ها، حتی صدای حیوانات باشد. پس حضرت فرمود: وقتی کرکس فریاد می‌زند، می گوید: ای فرزند آدم، هر چه خواهی زندگی کن که آخرش مرگ است. و هنگامی که باز آواز می‌دهد، می... گوید: ای دانا به تمام پنهانی ها و ای برطرف کننده بلاها. و چون طاوس صدا دهد، می گوید: ای مولای من، به خودم ستم کردم و به زیورم مغرور شدم، پس مرا بیامرز. و هنگامی که درّاج [پرنده ای کوچک و رنگین] آواز خواند، گوید: «الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى» {خدای رحمان که بر عرش استیلا یافته است.} و وقتی خروس می‌خواند می گوید: هر که خدا بشناسد، یاد او را فراموش نکند. و چون مرغ خانگی قُد قُد کند، می گوید: ای معبود بر حق، تو حقی و گفتارت حق است، ای خدا، ای حق. و هنگامی که قرقی آواز کند، بگوید: به خدا و روز جزا ایمان آوردم. و وقتی که زغن می‌خواند، می گوید: بر خدا توکل کن، روزی داده می‌شوی. و وقتی عقاب آواز کند، می گوید: هر که خدا را اطاعت کند، بدبخت نمی شود. و چون شاهین بخواند، می گوید: خدا را به حقیقت، تسبیح می کنم. و وقتی جغد آواز کند، بگوید: در دوری از مردم، آسودگی است. و وقتی کلاغ آواز خواند، گوید: ای روزی دهنده، روزی حلال بفرست. و چون دُرنا آواز بخواند، بگوید: خدایا مرا از [شر] دشمنم حفظ کن. و وقتی لک لک می‌خواند، می گوید: هر که با مردم نیست، از آزارشان ایمن است. و هنگامی که مرغابی فریاد کند، بگوید: آمرزشت را می‌طلبم ای خدا. و چون هدهد آواز دهد، بگوید: چقدر بدبخت است کسی که نافرمانی خدا را کند. و قمری در هنگام آواز گوید: ای آگاه به درون و حرف های مخفیانه، ای خدا. و کبوتر دشتی در آوازش، گوید: تویی خدایی که هیچ معبودی جز تو نیست ای الله. و وقتی عکّه آواز می‌خواند، می گوید: تسبیح می کنم خدایی را که هیچ امر پنهانی بر او پوشیده نیست. و وقتی طوطی بخواند، می گوید: هر که پروردگارش را یاد کند، گناهش آمرزیده شود. و گنجشک در آوازش می گوید: از آنچه که خدا را غضبناک می کند آمرزش می‌طلبم. و بلبل هنگام آواز خواندنش می گوید: به حق و حقیقت، هیچ معبودی جز خدای یگانه نیست. و وقتی که کبک آواز سر دهد، بگوید: نزدیک شدن به حق،

قرب [حقیقی] است. و بلدرچین در آوازش می‌گوید: ای فرزند آدم، چه چیز تو را از مرگ غافل کرده؟ و شاهین در آوازش می‌گوید: هیچ معبودی جز خدای یگانه نیست و محمد و آل او برگزیدگان خدا هستند. و وقتی فاخته آواز کند، می‌گوید: ای یگانه، ای یکی، ای یکتا، ای بی نیاز. و چون شقراق [نوعی کلاغ] آواز سر دهد، بگوید: ای مولای من، مرا از آ تش دوزخ آزاد فرما.

و وقتی شانه به سَر می‌خواند، می‌گوید: مولایم بر همه گناهکاران بازگشت کن [گناه همه گناهکاران را بیامرز]. و قمری در آوازش می‌گوید: اگر گناهم را نیامرزی بدبختم. شفنین (یک نوع کبوتر) گوید: هیچ نیرویی، جز نیروی خدای بلند مرتبه و بزرگ وجود ندارد. و چون شترمرغ فریاد زند، گوید: معبودی جز الله نیست. و وقتی چلچله آواز سر می‌دهد، سوره حمد می... خواند و می‌گوید: ای پذیرای توبه توبه کاران، ای خدا، سپاس از آن تو است. و چون زرافه فریاد زند، گوید: معبودی جز خدای یگانه نیست و او یکتاست. برّه کوچک، چون بانگ دهد، می‌گوید: مرگ، برای پند دهندگی کافی است. و چون بزغاله صدا دهد، گوید: ای مرگم بشتاب که گناهم سنگین شد و به فزون رفت. وقتی که شیر غرش می کند، می‌گوید: فرمان خداوند مهم است مهم. و چون گاو، بانگ دهد، می گوید: ای فرزند آدم، صبر کن، تو در برابر کسی هستی که می‌بیند ولی دیده نمی شود و او خداست. و هنگامی که فیل صدا دهد، می‌گوید: هیچ نیرو و چاره ای بی نیاز کننده از مرگ نیست [جلو مردن را نمی‌گیرد]. و چون یوزپلنگ بانگ دهد می‌گوید: ای شکست ناپذیر، ای قاهر، ای صاحب کبریا و عظمت ای الله و چون شتر نعره زند می‌گوید: تسبیح می‌کنم خوار کننده زورگویان را، تسبیح می‌کنم او را. و هنگامی که اسب شیهه زند می... گوید: تسبیح می‌کنم پروردگارمان را، تسبیح می‌گویم او را. و چون گرگ نعره زند، گوید: هر چه را خدا حفظ کند هرگز ضایع [تباه] نگردد. و چون شغال صدا دهد، گوید: وای وای بر گنهکاری که بر گناه خود پافشاری می کند. و چون سگ بانگ دهد، گوید: گناهان، برای ذلت و خواری کافی است. و وقتی که خرگوش صدا دهد، می‌گوید: ای خدا مرا هلاک نکن، سپاس از آن توست. و روباه با صدایش می‌گوید: دنیا خانه فریب است. و چون آهو بانگ دهد، می‌گوید: مرا از آزار و اذیت نجات بده. و چون کرگدن نعره زند، گوید: ای مولای من، به فریادم برس وگرنه نابود می‌شوم. و چون شتر فریاد کند، بگوید: خدا برای من کافی است و او بهترین حمایتگر است، خدا برای من کافی است. و چون پلنگ غرش کند، بگوید: تسبیح گویم کسی را که به واسطه قدرت، شکست ناپذیر و گرامی است. و چون مار تسبیح کند، بگوید: چه بدبخت است کسی که نافرمانیت کند ای رحمان. و عقرب در تسبیح خود گوید: بدی چیز وحشتناکی است، سپس فرمود: خداوند هیچ چیزی را نیافریده، مگر اینکه او تسبیحی دارد که با آن پرودگارش را سپاس می گوید و آن گاه حضرت این آیه را تلاوت کردند «وَ إِنْ مِنْ شَيْ ءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبيحَهُمْ» - . خرائج و جرائح: ۲۴۸ - {و هیچ چیز نیست مگر اینکه در حال ستایش، تسبیح او می گوید، ولی شما تسبیح آن ها را درنمی یابید.}

**[ترجمه]

بیان

قال الدميرى النسر طائر معروف و هو عريف الطير و يقول فى

۱- ۱. الإسراء: ۴۴.

۲- ۲. لم نجد الحديث فى الخرائج المطبوع، و الذى يستفاد من مواضع من البحار أن النسخه المطبوعه من الخرائج مختصر من نسخه المصنّف.

صیاحه ابن آدم عش ما شئت فإن الموت ملاقیک كذا قال الحسن بن علی رضی الله عنهما قال و فی هذا مناسبه لما خص النسر به من طول العمر یقال إنه من أطول الطیر عمرا و إنه یعمر ألف سنه

وَ فِی كِتَابِ نَفَحَاتِ الْأَزْهَارِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام قَالَ: سَمِعْتُ حَبِیبِی رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ هَبَطَ عَلَیَّ جَبْرَئِیلُ فَقَالَ یَا مُحَمَّدُ إِنَّ لِكُلِّ شَیْ ءٍ سَیِّداً فَسَیِّدُ الْبَشَرِ آدَمُ وَ سَیِّدُ وُلْدِ آدَمَ أَنْتَ وَ سَیِّدُ الرُّومِ صُهَیْبٌ وَ سَیِّدُ فَارِسَ سَلْمَانُ وَ سَیِّدُ الْحَبَشِ بِلَالٌ وَ سَیِّدُ الشَّجَرِ السِّدْرُ وَ سَیِّدُ الطَّیْرِ النَّسْرُ وَ سَیِّدُ الشُّهُورِ رَمَضَانُ وَ سَیِّدُ الْأَیَّامِ یَوْمُ الْجُمُعَهِ وَ سَیِّدُ الْكَلَامِ الْعَرَبِیَّهُ وَ سَیِّدُ الْعَرَبِیَّهِ الْقُرْآنُ وَ سَیِّدُ الْقُرْآنِ سُورَهُ الْبَقَرَهِ(۱).

و قال البازی أفصح لغاته مخففه الیاء و الثانیه باز و الثالثه بازی بتشدید الیاء و التثنیه بازان (۲) و الجمع بزاه و فی عجائب المخلوقات لا یكون إلا أنثی و ذكرها من أنواع أخر(۳)

من الحداء و الشواهین و لهذا اختلف أشكالها(۴).

و قال طاوس فی طبعه العفه و حب الزهو(۵) بنفسه و الخیلاء و الإعجاب بریشه و عقده لذنبه كالطاق لا سیما إذا كانت الأنثی ناظره إلیه إلی آخر ما سیأتی (۶).

و قال فی الدراج و هو القائل بالشكر قدوم النعم و صوته مقطع علی هذه الكلمات (۷).

۱- ۱. حیاه الحیوان: ۲۵۱ و ۲۵۲.

۲- ۲. فی المصدر: و التثنیه بازیان.

۳- ۳. فی المصدر: من نوع آخر كالحداء.

۴- ۴. حیاه الحیوان: ۷۷.

۵- ۵. الزهو: الفخر. التیه و الكبر.

۶- ۶. حیاه الحیوان ۲: ۵۹.

۷- ۷. حیاه الحیوان ۱: ۲۴۳.

و فی القاموس القرقره هدیر البعیر و صوت الحمام انتهی (۱).

و الباشق معرب باشه (۲) و هو معروف و الحدأه کعنبه طائر معروف (۳) و قال الدمیری إن العقاب إذا صاحت تقول فی البعد من الناس راحه(۴).

و قال الکرکی طائر کبیر معروف و الجمع الکراکی و هو من الحیوان الذی لا یصح إلا برئیس و فی طبعه التناصر و لا تطیر الجماعه منه متفرقه بل صفا واحدا یقدمها واحد منها کالرائس (۵) و هی تتبعه یکون ذلک حینا ثم یخلفه آخر منها مقدما حتی یصیر الذی کان مقدما مؤخرا(۶)

و قال الدبسی بفتح الدال و ضمها طائر صغیر منسوب إلی دبس الرطب و هو قسم من الحمام البری (۷) و قال العقعق کثعلب تسمی کندش و هو طائر علی قدر الحمامه و علی شکل الغراب و جناحاه أکبر من جناحی الحمامه و هو ذو لونین أبیض و أسود طویل الذنب لا یأوی تحت سقف و لا یستظل به و فی طبعه الزنا و الخیانه و یوصف بالسرقه و الخبث (۸) و قال الببغاء بثلاث باءات موحدات أولاهن و ثالثتهن مفتوحات (۹) و الثانیه ساکنه و بالغین المعجمه هی الطائر الأخضر المسمی بالدره و هی فی قدر الحمامه یتخذها الناس للانتفاع بصوتها و لها قوه علی حکایه الأصوات و قبول

۱- ۱. القاموس: ماده القر.

۲- ۲. القاموس: ماده بشق.

۳- ۳. القاموس: ماده الحدأ.

۴- ۴. حیاه الحیوان ۲: ۸۷ فیه: عن الناس.

۵- ۵. فی المصدر: کالرئیس لها.

۶- ۶. حیاه الحیوان ۲: ۱۹۴.

۷- ۷. حیاه الحیوان ۱: ۲۳۸.

۸- ۸. حیاه الحیوان ۲: ۱۰۲.

۹- ۹. فی المصدر: مفتوحتان.

التلقين يتخذها الملوك و الأكابر لتنم ما تسمع من الأخبار و تتناول مأكولها برجلها(۱) كما يتناول الإنسان الشی ء بيده (۲) و فی القاموس الببغاء و قد تشدد الباء الثانيه طائر أخضر(۳).

قوله قرب الحق علی بناء المجرد أو التفعيل و الحق الرب سبحانه أو القيامه أو ضد الباطل.

و قال الدميری القبجه اسم جنس تقع علی الذكر و الأنثی (۴).

و قال السمانی بضم السين و فتح النون (۵) اسم طائر يلبد بالأرض و لا يكاد يطير إلا أن يطار و إذا سمع الرعد مات و يسكت فی الشتاء و إذا أقبل الربيع يصيح (۶).

و فی القاموس السوذنيق كزنجبيل و يضم أوله و السيذنوق بضم أوله و فتحه و كسر النون و فتحه و السذانق بفتح النون و ضمه و السوذنيق الصقر و الشاهين (۷).

و قال الدميری الفاخته واحده الفواخت من ذوات الأطواق و هی بفتح الفاء و كسر الخاء المعجمه و بالتاء المثناه فی آخرها قاله فی الكفايه و زعموا أن الحيات تهرب من صوتها و فيها فصاحه و حسن صوت و فی طبعها الأنس بالناس و تعيش فی الدور و العرب تصفها بالكذب فإن صوتها عندهم هذا أوان الرطب تقول ذلك و النخل لم تطلع.

و أقول المشهور أنها بالتاء المثناه الفوقانيه كما فی القاموس و غيره و قال الدميری الشقراق بفتح الشين و كسرها و ربما قالوا الشرقراق طائر هو صغير

۱- ۱. فی المصدر: لينم بما يسمع من الاخبار و يتناول مأكوله برجله.

۲- ۲. حياه الحيوان ۱: ۸۰.

۳- ۳. القاموس: الببغاء.

۴- ۴. حياه الحيوان ۲: ۱۶۹.

۵- ۵. فی المصدر: علی وزن الحباری.

۶- ۶. حياه الحيوان ۲: ۱۸.

۷- ۷. القاموس: السوذنيق.

يسمى الأخيل و العرب تتشأم به و هو أخضر مليح بقدر الحمامه خضرته حسنه مشبعه فى أجنحته سواد و له مشتى و مصيف و يكون مخططا بحمره و خضره و سواد(۱) و فى القاموس القبر كسكر و صرد طائر الواحده بهاء و يقال القنبراء و الجمع قنابر و لا تقل قنبره كقنفذه أو لغيه(۲).

و قال الدميرى الورشان ساق حر و هو ذكر القمارى و قيل إنه طائر متولد بين الفاخته و الحمامه يوصف بالحنو على أولاده حتى أنه ربما قتل نفسه إذا رآها فى يد القانص قال عطاء إنه يقول لدوا للموت و ابنوا للخراب و هذه لام العاقبه مجازا(۳).

و قال الشفنين بالكسر متولد بين نوعين مأكولين و عده الجاحظ فى أنواع الحمام و قيل هو الذى تسميه العامه اليمام و صوته فى الترنم كصوت الرباب و فيه تحزين و تحسن أصواتها إذا اختلطت و من طبعه إذا فقد أنثاه لم يزل أغرب إلى أن يموت و كذلك الأنثى (۴).

و قال ذكر الثعلبى أن آدم عليه السلام لما خرج من الجنه اشتكى الوحشه(۵) فآنسه الله بالخطاف و ألزمها البيوت فهى لا تفارق بنى آدم أنسا لهم قال و معها أربع آيات من كتاب الله عز و جل لَوْ أَنْزَلْنا هـذَا الْقُرْآنَ عَلى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ إلى آخر السوره(۶) و تمد صوتها بقوله الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۷)

ص: ۳۳

۱- ۱. حياه الحيوان ۲: ۳۸.

۲- ۲. القاموس: القبر.

۳- ۳. حياه الحيوان ۲: ۲۸۴.

۴- ۴. حياه الحيوان ۲: ۳۶.

۵- ۵. فى المصدر: اشتكى إلى اللّه تعالى الوحشه.

۶- ۶. الحشر: ۲۰- ۲۴.

۷- ۷. حياه الحيوان ۱: ۲۱۳.

و قال الزرافه بفتح الزای و ضمها حسنه الخلق طویله الیدین قصیره الرجلین مجموع یدیها و رجلیها نحو عشره أذرع رأسها کرأس الإبل و قرنها کقرن البقر و جلدها کجلد النمر و قوائمها و أظلافها کالبقر و ذنبها کذنب الظبی لیس لها رکب فی رجلیها إنما رکبتاها فی یدیها و إذا مشت قدمت الرجل الیسری و الید الیمنی بخلاف ذوات الأربع فإنها تقدم الید الیسری و من طبعها التودد و التأنس (۱)

و لما علم الله أن قوتها فی الشجر(۲) جعل یدیها أطول من رجلیها لتستعین بذلک علی المرعی منها(۳) و قیل هی متولده بین ثلاثه حیوانات الناقه الوحشیه و البقره الوحشیه و الضبعان (۴).

**[ترجمه]دمیری گفته: کرکس پرنده ای معروف است و او رئیس پرندگان است و در آوازش می گوید: فرزند آدم، هرچه می‌خواهی زندگی کن که مرگ تو را ملاقات خواهد کرد و این مطلب را حسن بن علی رضی اللَّه عنهما هم فرموده است و گفته: این با عمر درازی که به کرکس اختصاص داده شده، مناسبت دارد. گفته می شود او از جمله پرندگانی است که طولانی ترین عمرها را دارد و هزار سال عمر می کند. و در کتاب نفحات الأزهار از علی بن ابی طالب علیه السّلام روایت است که فرمود: از حبیبم؛ رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله شنیدم که فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و گفت: ای محمّد، هر چیزی آقایی دارد، آقای بشر؛ آدم است، آقای فرزندان آدم؛ تویی و آقای روم؛ صهیب است، آقای فارس؛ سلمان و آقای حبش؛ بلال است، آقای درختان؛ سدر، آقای پرنده ها؛ کرکس، آقای ماه ها؛ ماه رمضان و آقای روزها؛ روز جمعه است، آقای زبان ها؛ عربی، آقای عربیّت؛ قرآن و آقای قرآن؛ سوره بقره است. - . حیاه الحیوان: ۲۵۱ - ۲۵۲ -

و گفته (البازی)، فصیح ترین حالتش این است که یاء به صورت مخفف خوانده می شود، حالت دوم به صورت باز خوانده شده و حالت سوم هم این است که به صورت تشدید یاء خوانده شود و مثنی آن (بازان) و جمعش (بزاه) است و در عجائب المخلوقات آمده که بازها همگی ماده اند و نر آن ها از نوعی دیگر است، مثل زغن و شاهین و به همین دلیل شکل آن ها گوناگون است. - . حیاه الحیوان: ۷۷ -

و همچنین گفته: طاوس در طبعش عفت و حب افتخار به خود و تکبر و بالیدن به پَرَش و چتر زدن با دمش وجود دارد، به ویژه زمانی که ماده اش به او نگاه کند، تا آخر آنچه که در آینده بیاید. - . حیاه الحیوان ۲ : ۵۹ -

و درباره (درّاج) گفته که: می‌خوانند: با شکر نعمت، نعمت ها سرازیر می‌شوند و آوازش بدین کلمات تقطیع شود. - . حیاه الحیوان ۱ : ۲۴۳ -

و در قاموس آمده که به بانگ شتر و آواز کبوتر (قرقره) گویند. (باشق) معرب کلمه (باشه) و معروف است و (حداه) بر وزن (عنبه)، نام پرنده معروفی است. و دمیری گفته: هنگامی که عقاب آواز سر دهد، می گوید: در دوری از مردم، آسودگی و راحتی است. - . حیاه الحیوان ۲ : ۸۷ -

و درباره کرکی(قرقی) گفته: که پرنده بزرگ معروفی است و جمعش کراکی است و جانداری است که بدون رئیس زندگی نمی کند و یاری به یکدیگر، در طبع اوست، و گروه آن ها در هنگام پرواز به صورت جدا از هم پرواز نمی کنند، بلکه در

صفی واحد قرار می گیرند که یکی از آن ها، همانند یک رئیس، جلوتر قرار می گیرد که تا مدتی بقیه پرندگان دنباله روی اویند و سپس یکی دیگر از آن ها جای او را می گیرد و پیشرو می شود، تا اینکه پرنده ای که جلوتر از بقیه قرار داشت پشت سر بقیه قرار می گیرد. - . حیاه الحیوان ۲ : ۱۹۴ - و گفته که: (دبسی) که با فتحه و ضمه دال هر دو خوانده می شود، پرنده ای کوچک است که منسوب به منطقه (دبس الرطب) می‌باشد و نوعی از کبوتر دشتی است. - . حیاه الحیوان ۱ : ۲۳۸ - و گفته: (عقعق) بر وزن ثعلب، «کندش» نامیده می شود و پرنده ای است به اندازه کبوتر و شکل کلاغ و دو بالش بزرگ تر از دو بال کبوتر است و دو رنگ دارد: سفید و سیاه، دمش دراز است، در زیر سقف و سایه آن مأوی نمی گیرد، و در طبعش، زنا و خیانت وجود دارد و به دزدی و پلیدی وصف می شود. - . حیاه الحیوان ۲ : ۱۰۲ - و گفته (ببغاء) دارای سه باء موحدات است که اولی و سومی فتحه دار و دومی ساکن است و دارای غین معجمه است و آن پرنده سبز رنگی است که (الدره) هم نامیده می شود که به اندازه کبوتر است و مردم برای بهره گیری از صدایش آن را می گیرند و دارای نیرویی است که می تواند صداها را بازگو کند و همچنین تلقین پذیر است و پادشاهان و بزرگان او را می گیرند، تا هر چه از اخبار را که می‌شنود پخش کند و با کمک پاهایش غذایش را می‌خورد، همان طور که انسان غذا را با دستش می‌خورد - . حیاه الحیوان ۱ : ۸۰ - و در قاموس آمده (ببغاء) که گاهی اوقات باء دومی اش مشدد می شود؛ پرنده ای سبز رنگ است.

فعل (قرب) در قرب الحق یا ثلاثی مجرد است و یا باب تفعیل و منظور از حق یا پروردگار سبحان است و یا قیامت و یا منظور ضد باطل است. و دمیری گفته که (قبجه) اسم جنسی است که بر ماده و نر اطلاق می شود. - . حیاه الحیوان ۲ : ۱۶۹ -

و همچنین گفته (سمانی) که با ضمه سین و فتحه نون خوانده می شود، اسم پرنده ای است که در زمین اقامت دارد و اگر پرواز داده نشود، خودش معمولاً پرواز نمی کند و وقتی که صدای رعد را بشنود می میرد و در فصل زمستان ساکت است و وقتی که بهار می آید، آوازخوان می شود. - . حیاه الحیوان ۲ : ۱۸ -

و در قاموس آمده که (سوزنیق) بر وزن (زنجبیل) است و حرف اولش ضمه دار است و (سیذنوق) حرف اولش با ضمه و فتحه و نون آن با کسره و فتحه خوانده شده و (سذانق) نونش با فتحه و ضمه آمده و سوذنیق همان شاهین یا باز است.

دمیری گفته: (فاخته) مفرد کلمه (فواخت) است که از طوق داران است و فاء آن فتحه دار و خاء آن کسره دار است و دارای تاء گرد در آخرش می‌باشد. در کفایه گفته: پنداشته اند که مارها از آوازش می‌گریزند و صوتش دارای شیوایی و نیکویی است و در طبعش موانست با انسان ها وجود دارد و در خانه ها زندگی میکند و عرب ها آن را دروغگویی وصف می کنند، زیرا هنوز خرما گل نکرده که فریاد می‌زند: زمان رطب است.

مؤلف:

مشهور این است که دارای تاء گرد فوقانی است، همان طور که در قاموس و غیر آن هم آمده و دمیری گفته: (شقراق) با فتحه و کسره شین خوانده شده و چه بسا گفته اند (شرقراق) و آن پرنده کوچکی است که (اخیل) نامیده شده و عرب ها بدان فال بد زنند و پرنده بانمک و سبز رنگی است که به اندازه کبوتر است و رنگش سبز پر رنگ زیبایی است، در بال هایش سیاهی وجود دارد، ییلاق و قشلاق می کند و مخطط به رنگ های سرخ، سبز و سیاه است، - . حیاه الحیوان ۲ : ۳۸ - در قاموس آمده

که (قبّر) بر وزن سکّر و صرد، پرنده ای است که مفردش با تاء می‌آید و همچنین گفته می شود: (قنبراء) که جمعش (قنابر) است و نگویید (قنبره) بر وزن (قنفذه) یا (لغیّه).

دمیری درباره ورشان گفته: «ساق حر» است و همان قُمری نر است، گفته شده که پرنده ای است که از فاخته و کبوتر متولد می شود که به مهربانی با فرزندان وصف شده، تا آنجا که چه بسا خود را بکشد، اگر فرزندش را در دست شکارچی بیند. عطاء گفته: او می گوید: برای مرگ بزایید و برای ویرانی بسازید و این لام [در متن عربی]، مجازا لام عاقبت است. - . حیاه الحیوان ۲ : ۲۸۴ -

و گفته: (شفنین) با کسره خوانده می شود که از دو نوع دیگر پدید می‌آید و جاحظ او را در شمار کبوتران شمرده و گفته شده که این همان پرنده ای است که عوام او را (یمام) می‌نامند و صدایش در ترنم همچون صدای عود(یکی از آلات موسیقی) است و اندوه بار است و هنگامی که صداهایشان با یکدیگر ترکیب شود، نیکو می شود و در طبعش چنین است که اگر ماده اش را از دست دهد، پیوسته آواره است، تا اینکه می میرد و ماده اش همچنین است.

و گفته: ثعلبی گوید: چون آدم علیه السّلام از بهشت خارج شد، از تنهایی شکایت کرد، پس خدا او را با چلچله [پرستو] همدم نمود و او را ملازم خانه ها کرد و او به خاطر انس با انسان ها، از آن ها جدا نمی شود. و گفته: چهار آیه از قرآن با او است «لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقرآن عَلی جَبَلٍ لَرَأَیْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْیَهِ اللَّهِ» تا آخر سوره - . حشر / ۲۰ - ۲۴ - و آوازش را در «الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ» می کَشَد. - . حیاه الحیوان ۲ : ۳۶ -

و گفته: (زرافه) که فتحه و ضمه زاء خوانده می شود، حیوانی خوش خوست و دو دستش بلند و دو پایش کوتاه است، و دو دست و دو پایش، ده ذراع [تقریبا پنج متر] است، سرش، مانند سر شتر و شاخش، مثل شاخ گاو، پوستش مانند پوست پلنگ و تکیه گاه هایش [یعنی دست و پا] و سمش، مانند گاو و دمش، چون دم آهوست، در پاهایش زانو وجود ندارد و زانوهایش در دو دست او است، و وقتی راه می‌رود، پای چپ و دست راست را پیش نهد، برخلاف چهارپایان دیگر که دست چپ را و پای راست پیش می‌نهند، در طبع او دوستداری و موانست وجود دارد و چون خدا می‌دانست که غذایش در درختان است، دو دستش را از دو پایش بلندتر آفرید، تا برای دستیابی آسان به گیاه و علف آن درخت از آن دو کمک بگیرد. و گفته شده که او متولد از سه جانور است، شتر وحشی، گاو وحشی و کفتار. - . حیاه الحیوان ۲ : ۴ -

**[ترجمه]

أقول

سیأتی تمام القول فی ذلک إن شاء الله.

و قال الدمیری الحمل الخروف إذا بلغ سته أشهر و قیل هو ولد الضأن الجذع فما دونه (۵).

**[ترجمه]سخن کامل در این باره می‌آید ان شاء اللّه ...

و دمیری گفته: (حمل) گوسفندی است که به شش ماهگی می‌رسد و گفته شده: فرزند میشی است که در سال دوم و یا کمتر از آن قرار دارد. - . حیاه الحیوان ۱ : ۱۹۲ -

**[ترجمه]

«۹»

الْمَنَاقِبُ (۶)، [تَفْسِيرُ الثَّعْلَبِي] قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا: إِذَا صَاحَ النَّسْرُ قَالَ ابْنَ آدَمَ عِشْ مَا شِئْتَ آخِرُهُ الْمَوْتُ وَ إِذَا صَاحَ الْغُرَابُ قَالَ إِنَّ فِی الْبُعْدِ مِنَ النَّاسِ أُنْساً وَ إِذَا صَاحَ الْقُنْبُرَهُ قَالَ اللَّهُمَّ الْعَنْ مُبْغِضِی آلِ مُحَمَّدٍ وَ إِذَا صَاحَ الْخُطَّافُ قَرَأَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ وَ يَمُدُّ الضَّالِّينَ كَمَا يَمُدُّهَا الْقَارِئُ (۷).

ص: ۳۴

۱- ۱. فی المصدر: فانها تقدم الید الیمنی و الرجل الیسری، و من طبها التودد و التأنس و تجتر و تبعر.

۲- ۲. فی المصدر: من الشجر.

۳- ۳. فی المصدر: علی الرعی منها بسهوله.

۴- ۴. حیاه الحیوان ۲: ۴.

۵- ۵. حیاه الحیوان ۱: ۱۹۲.

۶- ۶. فی المطبوع: العیّاشیّ و المناقب، و لعله وهم.

۷- ۷. مناقب آل أبی طالب ۳: ۲۲۳.

**[ترجمه]در کتاب مناقب از تفسیر ثعلبی نقل شده که امام صادق علیه السّلام از قول حسین بن علی علیهما السّلام فرموده اند: چون کرکس بانگ دهد، گوید: ای فرزند آدم، هرچه خواهی زندگی کن که پایانش مرگ است. و چون کلاغ آواز کند، گوید: همانا در دوری از مردم آسودگی است. و قنبره در آوازش گوید: خدایا دشمنان خاندان محمّد صلی اللّه علیه و آله را لعنت کن. و چون چلچله آواز سر دهد، سوره حمد بخواند و «الضالین» را مانند قاری بکشد. - . مناقب ابن شهر آشوب ۳ : ۲۲۳ -

**[ترجمه]

«۱۰»

الْكَافِي، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْعَاصِمِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الْمِيثَمِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ أَبِيهِ أَسْبَاطِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ سَالِمٍ مَوْلَى أَبَانٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: مَا مِنْ طَيْرٍ يُصَادُ إِلَّا بِتَرْكِهِ التَّسْبِيحَ وَ مَا مِنْ مَالٍ يُصَابُ إِلَّا بِتَرْكِ الزَّكَاةِ(۱).

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السّلام می فرمود: هیچ پرنده ای شکار نمی شود، جز به خاطر غفلت از تسبیح، و به هیچ مالی آفتی نرسد، جز به خاطر نپرداختن زکات. - . کافی ۳ : ۵۰۵ -

**[ترجمه]

«۱۱»

وَ مِنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْبِلَادِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام أَوْ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ بِيَوْمٍ أَفْضَلَ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَ إِنَّ كَلَامَ الطَّيْرِ فِيهِ إِذَا لَقِيَ (۲) بَعْضُهُ بَعْضاً سَلَامٌ سَلَامٌ يَوْمٌ صَالِحٌ (۳).

**[ترجمه]کافی: امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام فرمود: خورشید، بر روزی بهتر از روز جمعه طلوع نکرده و سخن پرندگان در آن روز، وقتی که به هم می‌رسند این است که: سلام، سلام، چه روز خوبی است. - . کافی : ۳ ۴۱۵ - ۴۱۶ -

**[ترجمه]

«۱۲»

الْإِخْتِصَاصُ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: شَهِدْنَا مَجْلِسَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ فَإِذَا نَحْنُ بِعِدَّةٍ مِنَ الْعَجَمِ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا جِئْنَاكَ لِنَسْأَلَكَ عَنْ سِتِّ خِصَالٍ فَإِنْ أَنْتَ أَخْبَرْتَنَا آمَنَّا وَ صَدَّقْنَا وَ إِلَّا كَذَّبْنَا وَ جَحَدْنَا فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام سَلُوا مُتَفَقِّهِينَ وَ لَا تَسْأَلُوا مُتَعَنِّتِينَ قَالُوا أَخْبِرْنَا مَا يَقُولُ الْفَرَسُ فِي صَهِيلِهِ وَ الْحِمَارُ فِي نَهِيقِهِ وَ الدُّرَّاجُ فِي صِيَاحِهِ وَ الْقُنْبُرَةُ فِي صَفِيرِهَا وَ الدِّيكُ فِي نَعِيقِهِ وَ الضِّفْدِعُ فِي نَقِيقِهِ فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام إِذَا الْتَقَى الْجَمْعَانِ وَ مَشَى الرِّجَالُ إِلَى الرِّجَالِ بِالسُّيُوفِ يَرْفَعُ الْفَرَسُ رَأْسَهُ فَيَقُولُ سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ وَ يَقُولُ الْحِمَارُ فِي نَهِيقِهِ اللَّهُمَّ الْعَنِ الْعَشَّارِينَ وَ يَقُولُ الدِّيكُ فِي نَعِيقِهِ بِالْأَسْحَارِ

اذْكُرُوا اللَّهَ يَا غَافِلِينَ وَ يَقُولُ الضِّفْدِعُ فِی نَقِيقِهِ سُبْحَانَ الْمَعْبُودِ فِی لُجَجِ الْبِحَارِ وَ يَقُولُ الدُّرَّاجُ فِی صِيَاحِهِ الرَّحْمَنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی وَ تَقُولُ الْقُنْبُرَهُ فِی صَفِيرِهَا اللَّهُمَّ الْعَنْ مُبْغِضِی آلِ مُحَمَّدٍ قَالَ فَقَالُوا آمَنَّا وَ صَدَّقْنَا وَ مَا عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ فَقَالَ علیه السلام أَ لَا أُفِيدُكُمْ قَالُوا بَلَی يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ إِنَّ لِلْفَرَسِ فِی كُلِّ يَوْمٍ ثَلَاثَ دَعَوَاتٍ مُسْتَجَابَاتٍ يَقُولُ فِی أَوَّلِ نَهَارِهِ

۱- ۱. فروع الكافی ۳: ۵۰۵ طبعه الآخوندی.

۲- ۲. فی المصدر: إذا التقی.

۳- ۳. فروع الكافی ۳: ۴۱۵ و ۴۱۶.

اللَّهُمَّ وَسِّعْ عَلَى سَيِّدِيَ الرِّزْقَ وَ يَقُولُ فِي وَسَطِ النَّهَارِ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَحَبَّ إِلَى سَيِّدِي مِنْ أَهْلِهِ وَ مَالِهِ وَ يَقُولُ فِي آخِرِ نَهَارِهِ اللَّهُمَّ ارْزُقْ سَيِّدِي عَلَى ظَهْرِيَ الشَّهَادَةَ(۱).

**[ترجمه]اختصاص: ابن عباس می گوید: در مجلس اميرالمؤمنين علی بن ابيطالب عليه السّلام بوديم که ناگهان، تعدادی از عجم ها آمدند و به ايشان سلام کردند و سپس گفتند: آمده ايم تا از شش خصلت از شما بپرسيم، اگر به ما جواب دهيد، ايمان می‌آوريم و تصديق می‌کنيم وگرنه دروغ می‌شماريم و انکار می‌کنيم. پس علی عليه السّلام فرمود: بپرسيد برای فهميدن نه برای آزار دادن. گفتند: به ما خبر دهيد که اسب در شيهه خود و خر در عرعرش و درّاج در بانگش و شانه سر در آوازش و خروس در صيحه اش و قورباغه در قرقرش چه می گويد؟ علی عليه السّلام فرمود: چون دو گروه [در جنگ] به هم برخورند، و مردان جنگی با شمشير به سوی يکديگر روند، اسب سرش را بلند می کند و می‌گويد: تسبيح می‌کنم فرمانروای پاک را. و خر در عرعرش می‌گويد: خدايا عشارين [ده يک گيرندگان، شايد منظور ماليات چيان است] را لعنت کن. و خروس در آواز سحرهايش گويد: ای غافلان، خدا را ياد کنيد. و قورباغه در قرقرش می‌گويد: تسبيح می‌کنم کسی را که در اعماق درياها مورد پرستش واقع می شود. و درّاج گويد: «الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى» {خدای رحمان که بر عرش استيلا يافته است.} و شانه سر در آوازش گويد: خدايا دشمنان آل محمّد صلی اللّه عليه و آله را لعنت کن. ابن عباس می‌گويد: گفتند: ايمان آورديم و باور کرديم و در روی زمين کسی که از تو داناتر باشد وجود ندارد. فرمود: آيا نمی‌خواهيد [بيشتر] به شما خبر دهم؟ گفتند: چرا ای امير المؤمنين، پس حضرت فرمود: به درستی که در هر روز برای اسب سه دعای مستجاب وجود دارد؛ در آغاز روزش می‌گويد: خدايا در روزی آقايم وسعت قرار ده، و در وسط روز می‌گويد: خدايا مرا نزد آقايم از خاندانش و مالش محبوب تر ساز، و در پايان روز می‌گويد: خدايا به آقای من، در حالی که بر پشت من سوار است، شهادت روزی کن.
- . اختصاص: ۱۳۶ -

**[ترجمه]

بيان

نعق الغراب بالعين المهمله و المعجمه ينعق نعيقا صاح و نق الضفدع ينق نقيقا صاح.

lt;meta info="(نعق الغراب) که با عين مهمله و معجمه [يعنی به صورت غين] خوانده شده، به معنای فرياد زدن و خواندن است و (نق الضفدع) هم به معنای آواز قورباغه است.

**[ترجمه]

«۱۳»

الْإِخْتِصَاصُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى وَ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ (۲)

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ نَاضِحاً(۳) كَانَ لِرَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ فَلَمَّا اسْتَنَ (۴) قَالَ بَعْضُ

أَهْلِهِ لَوْ نَحَرْتُمُوهُ فَجَاءَ الْبَعِيرُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَجَعَلَ يَرْغُو فَبَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله إِلَى صَاحِبِهِ فَلَمَّا جَاءَ قَالَ لَهُ النَّبِيُّ إِنَّ هَذَا يَزْعُمُ أَنَّهُ كَانَ لَكُمْ شَابّاً حَتَّى إِذَا هَرِمَ وَ إِنَّهُ قَدْ نَفَعَكُمْ وَ إِنَّكُمْ أَرَدْتُمْ نَحْرَهُ (۵)

فَقَالَ صَدَقَ فَقَالَ لَا تَنْحَرُوهُ وَ دَعُوهُ (۶).

**[ترجمه]اختصاص: امام صادق علیه السّلام فرمود: مردی از انصار شتر آبکشی داشت، چون سالخورده شد، یکی از اهل خانواده اش گفت: کاش آن را قربانی می‌کردید. پس آن شتر نزد رسول خدا آمد و صدا و ضجه کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به دنبال صاحبش فرستادند. وقتی که آمد، حضرت به او فرمود: این شتر می‌پندارد اکنون می‌خواهید او را بکشید، در حالی که از جوانی تا پیری در خدمت شما بوده و به شما منفعت رسانده. مرد گفت: راست گفته حضرت فرمود: او را نکشید و رهایش کنید. -. اختصاص: ۲۹۴ -

**[ترجمه]

«۱۴»

وَ مِنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي خَالِدٍ(۷) قَالَ: خَرَجْتُ مَعَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام

ص: ۳۶

۱- ۱. الاختصاص: ۱۳۶.

۲- ۲. فی المصدر:« أحمد بن الحسن بن علیّ بن فضال عن عبد اللّه بن بکیر» و لعلّ فیه سقط، و الحسن بن فضال ای الحسن بن علیّ بن فضال.

۳- ۳. الناضح: البعیر الذی یستقی علیه.

۴- ۴. فی المصدر:« استسن» و هو الصحیح ای کبرت سنه.

۵- ۵. فی المصدر: ثم انکم اردتم نحره.

۶- ۶. الاختصاص: ۲۹۴ فیه: و دعوه فدعوه.

۷- ۷. الظاهر أنّه هو محمّد بن الحسن شنبوله القمّیّ الأشعریّ المعدود من أصحاب الرضا علیه السلام، و الروایه مرسله، و رواه الصفار فی البصائر: ۱۰۱ عن محمّد بن الحسین عن العباس بن معروف عن أبی القاسم الکوفیّ عن محمّد بن الحسن بن محمّد بن عمران زرعه عن سماعه عن ابی بصیر عن رجل، و رواه أیضا الطبریّ فی دلائل الإمامه ۸۸: عن العباس بن معروف و فیه:« الحسن بن عمران» و الظاهر أنّه و ما فی البصائر مصحفان و الصحیح:« الحسن بن محمّد بن عمران» و هو الحسن بن محمّد بن عمران بن عبد اللّه الأشعریّ بقرینه روایته عن زرعه. و فی اسناد دلائل الإمامه أیضا سقط و ارسال راجعه. و الظاهر من متن الاختصاص و البصائر أن الذی یروی عن الإمام علیه السلام رجل اسمه عبد العزیز فتأمل.

إِلَى مَكَّهَ فَلَمَّا دَخَلْنَا الْأَبْوَاءَ كَانَ عَلَى رَاحِلَتِهِ وَ كُنْتُ أَمْشِي فَوَافَى غَنَماً وَ إِذَا نَعْجَهٌ قَدْ تَخَلَّفَتْ عَنِ الْغَنَمِ وَ هِيَ تَثْغُو ثُغَاءً شَدِيداً وَ تَلْتَفِتُ وَ إِذَا رِخْلَهٌ خَلْفَهَا تَثْغُو وَ تَشْتَدُّ فِي طَلَبِهَا فَلَمَّا قَامَتِ الرِّخْلَهُ ثَغَتِ النَّعْجَهُ فَتَبِعَتْهَا الرِّخْلَهُ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَا عَبْدَ الْعَزِيزِ أَ تَدْرِي مَا قَالَتِ النَّعْجَهُ قُلْتُ لَا وَ اللَّهِ مَا أَدْرِي قَالَ فَإِنَّهَا قَالَتِ الْحَقِي بِالْغَنَمِ فَإِنَّ أُخْتَهَا عَامَ الْأَوَّلِ تَخَلَّفَتْ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ فَأَكَلَهَا الذِّئْبُ (۱).

**[ترجمه]اختصاص: محمد بن حسن بن ابی خالد می گوید: با امام زین العابدین علیه السّلام به سوی مکه خارج شدیم و چون به ابواء رسیدیم، در حالی که حضرت بر مرکب خود سوار بودند و من پیاده می‌رفتم به گله گوسفندی برخوردیم، ناگهان یک میش از گله جا ماند، در حالی که به شدت بع بع می‌کرد و ماده بره ای هم به دنبالش بع بع می‌کرد و به دنبالش می‌گشت، چون آن ماده بره ایستاد، آن میش بانگی زد و آن ماده بره به دنبالش آمد، سپس امام علیه السّلام فرمود: ای عبد العزیز، آیا می‌دانی آن میش چه گفت؟ گفتم: نه به خدا نمی‌دانم، فرمود: او گفت: به گله ملحق شو، زیرا خواهرت در سال اول [گذشته] در اینجا جا ماند و گرگ او را خورد. - . اختصاص: ۲۹۴ -

**[ترجمه]

بیان

الثغاء صياح الغنم و الرخل بكسر الراء الأنثى من سخال الضأن.

**[ترجمه]به صدای گوسفند، (ثغاء) گفته می شود و (رخل) که به کسره راء خوانده می شود، به بره ماده گفته می شود.

**[ترجمه]

«۱۵»

الْإِخْتِصَاصُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى وَ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ (۲)

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ الذِّئَابَ جَاءَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله تَطْلُبُ أَرْزَاقَهَا فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ إِنْ شِئْتُمْ صَالَحْتُهَا

عَلَى شَيْ ءٍ تُخْرِجُوهُ إِلَيْهَا وَ لَا تَرْزَأُ(۳) مِنْ أَمْوَالِكُمْ شَيْئاً وَ إِنْ تَرَكْتُمُوهَا تَعْدُو وَ عَلَيْكُمْ حِفْظُ أَمْوَالِكُمْ قَالُوا بَلْ نَتْرُكُهَا كَمَا هِيَ تُصِيبُ مِنَّا مَا أَصَابَتْ وَ نَمْنَعُهَا مَا اسْتَطَعْنَا(۴).

**[ترجمه]اختصاص: امام صادق علیه السّلام فرمود: گرگ ها برای طلب روزیشان به سوی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله آمدند، آن حضرت به اصحابشان فرمود: اگر بخواهید، با آن ها بر چیزی که بدان ها می‌دهید، مصالحه می‌کنم و آسیبی به اموال شما نمی‌رسانند و اگر آن ها را رها کنید، بر شما تجاوز می‌کنند و شما باید از مال خود نگهداری کنید. اصحاب گفتند آن ها را وامی‌نهیم تا هر چه توانستند به ما آسیب برسانند و هرچه هم که توانستیم مانع آن ها می‌شویم. - . اختصاص: ۵۹۵ -

**[ترجمه]

«۱۶»

وَ مِنْهُ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ بِشْرٍ وَ إِبْرَاهِيمَ ابْنَیْ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِمَا عَنْ حُمْرَانَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیه السلام قَالَ: كَانَ قَاعِداً فِی جَمَاعَهٍ مِنْ أَصْحَابِهِ إِذَا جَاءَتْهُ ظَبْیَهٌ فَبَصْبَصَتْ عِنْدَهُ وَ ضَرَبَتْ بِیَدَیْهَا فَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ علیه السلام أَ تَدْرُونَ مَا تَقُولُ

ص: ۳۷

۱- ۱. الاختصاص: ۲۹۴.

۲- ۲. فی المصدر: الحسن بن علیّ بن فضال.

۳- ۳. رزأ الرجل ماله: اصاب منه شیئا مهما كان ای نقصه.

۴- ۴. الاختصاص: ۵۹۵ و رواه فی البصائر: ۱۰۱ راجعه.

هَذِهِ الظَّبْيَهُ قَالُوا لَا قَالَ تَزْعُمُ هَذِهِ الظَّبْيَهُ أَنَّ فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ رَجُلًا مِنْ قُرَيْشٍ اصْطَادَ خِشْفاً لَهَا فِی هَذَا الْيَوْمِ وَ إِنَّمَا جَاءَتْ أَنْ أَسْأَلَهُ أَنْ يَضَعَ الْخِشْفَ بَيْنَ يَدَيْهَا فَتُرْضِعَهُ ثُمَّ قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام لِأَصْحَابِهِ قُومُوا بِنَا فَقَامُوا بِأَجْمَعِهِمْ فَأَتَوْهُ فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ لِأَبِی مُحَمَّدٍ فِدَاکَ أَبِی وَ أُمِّی مَا جَاءَ بِکَ فَقَالَ أَسْأَلُکَ بِحَقِّی عَلَيْکَ إِلَّا أَخْرَجْتَ إِلَيَّ الْخِشْفَ الَّذِی اصْطَدْتَهَا الْيَوْمَ فَأَخْرَجَهَا فَوَضَعَهَا بَيْنَ يَدَیْ أُمِّهَا فَأَرْضَعَتْهَا فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام أَسْأَلُکَ يَا فُلَانُ لَمَّا وَهَبْتَ لَنَا الْخِشْفَ قَالَ قَدْ فَعَلْتُ فَأَرْسَلَ الْخِشْفَ مَعَ الظَّبْيَهِ فَمَضَتِ الظَّبْيَهُ فَبَصْبَصَتْ وَ حَرَّکَتْ ذَنَبَهَا فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام تَدْرُونَ مَا قَالَتِ الظَّبْيَهُ قَالُوا لَا قَالَ قَالَتْ رَدَّ اللَّهُ عَلَيْکُمْ کُلَّ غَائِبٍ لَکُمْ وَ غَفَرَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ کَمَا رَدَّ عَلَيَّ وَلَدِی (۱).

**[ترجمه]اختصاص: حمران می گويد: امام سجاد عليه السّلام با گروهی از يارانشان نشسته بودند که ماده آهويی نزد ايشان آمد و دمش را جنبانيد و دست هايش را بر زمين زد، ابو محمد عليه السّلام فرمود: آيا می‌دانيد اين ماده آهو چه می گويد؟ گفتند: نه، فرمود: او می‌پندارد که فلان بن فلان- مردی از قريش- بچه او را امروز شکار کرده، و برای اين اينجا آمده، تا من از آن مرد بخواهم بچه اش را پيش او نهد تا شيرش دهد.

و آن گاه حضرت به يارانشان فرمود: برخيزيد. پس همگی برخاستند و نزد آن شکارچی آمدند، او بيرون آمد و به امام عليه السّلام گفت: پدر و مادرم به فدايت، چه چيز شما را به اينجا آورده؟ حضرت فرمود: از تو می خواهم به حقی که بر تو دارم، بچه آهويی را که امروز شکار کرده ای پيش من بياوری. پس مرد آن را آورد و جلوی مادرش گذاشت و مادر به او شير داد. سپس امام فرمود: فلانی از تو خواهش می‌کنم که بچه آهو را به ما ببخشی، گفت: انجام دادم و آن را با مادرش رها کرد، پس ماده آهو دمش را تکان داد. امام عليه السّلام فرمود: آيا می‌دانيد ماده آهو چه گفت؟ گفتند: نه. فرمود: او گفت: خدا هر غائبی را به شما برگرداند و علی بن الحسين را بيامرزد، همان طور که بچه ام را به من برگرداند. - . اختصاص: ۲۹۷، بصائر الدرجات :۱۰۳، دلائل الامامه: ۸۹ -

**[ترجمه]

بيان

بصبص الکلب حرک ذنبه و الخشف مثلثه ولد الظبی أول ما يولد أو أول مشيه أو التی نفرت من أولادها و تشردت.

**[ترجمه]«بصبص الکلب» يعنی سگ دمش را تکان داد و «خَشَف» به بچه آهو در ابتدای تولد و يا ابتدای راه افتادنش گفته می شود و يا آهويی است که از نزد فرزندانش کوچ کرده و آواره شده است.

**[ترجمه]

«۱۷»

نَوَادِرُ الرَّاوَنْدِيِّ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام: أَنَّ أَبَا ذَرٍّ الْغِفَارِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ تَمَعَّکَ فَرَسُهُ ذَاتَ يَوْمٍ فَحَمْحَمَ فِی تَمَعُّکِهِ فَقَالَ أَبُو ذَرٍّ هِيَ حَسْبُکَ الْآنَ فَقَدِ اسْتُجِيبَ لَکَ فَاسْتَرْجَعَ الْقَوْمُ وَ قَالُوا خُولِطَ أَبُو ذَرٍّ فَقَالَ لِلْقَوْمِ مَا لَکُمْ قَالُوا

تُكَلِّمُ بَهِيمَةً مِنَ الْبَهَائِمِ فَقَالَ أَبُو ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَقُولُ إِذَا تَمَعَّكَ الْفَرَسُ دَعَا بِدَعْوَتَيْنِ فَيُسْتَجَابُ لَهُ يَقُولُ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَحَبَّ مَالِهِ إِلَيْهِ وَ الدَّعْوَةُ الثَّانِيَةُ اللَّهُمَّ ارْزُقْهُ عَلَى ظَهْرِيَ الشَّهَادَةَ وَ دَعْوَتَاهُ مُسْتَجَابَتَانِ (۲).

**[ترجمه]نوادر راوندی: امام صادق علیه السّلام از پدرانشان علیهم السّلام نقل می کنند که یک روز، اسب ابوذر غفاری در خاک غلطید و در خاک غلطیدنش شیهه کشید. ابوذر بدو گفت: هم اکنون تو را بس است که از تو پذیرفته شد. مردم بازگشتند و گفتند: ابوذر دیوانه شده. او به مردم گفت: شما را چه شده؟ گفتند: آیا با بهیمه ای از بهائم، سخن می گویی؟ ابوذر رضی الله عنه گفت: من از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: وقتی که اسب به خاک می‌غلطد، دو دعا می کند که برایش مستجاب می‌شوند. دعای اولش این است: خدایا مرا محبوب ترین مالش نزد او بگردان و دعای دومش این است که خدایا شهادت را بر پشت من روزی او کن و هر دو دعایش مستجابند. - . نوادر راوندی: ۱۵ -

**[ترجمه]

«۱۸»

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْجُمُعَهِ نَادَتِ

ص: ۳۸

۱- ۱. الاختصاص: ۲۹۷ و الحدیث یوجد فی البصائر ۱۰۳ و فی دلائل الإمامه ۸۹ و فیه اختصار و فی ذیله: رد اللّه علیکم کل حقّ غصبتم علیه و کل غائب و کل سبب ترجونه و غفر إلخ.

۲- ۲. نوادر الراوندیّ: ۱۵ فیه: اللّهمّ ارزقه الشهاده علی ظهری.

الطَّيْرُ الطَّيْرَ وَ الْوَحْشُ الْوَحْشَ وَ السِّبَاعُ السِّبَاعَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ هَذَا يَوْمٌ صَالِحٌ (۱).

**[ترجمه]نوادر راونـدی: امام صادق علیه السّـلام از پدرانشان علیهم السـلام نقل می‌کنند که رسول خدا صـلی اللّه علیه و آله فرمود: وقتی که روز جمعه می شود، پرندگان، وحوش و درندگان، هم جنس خود را صدا می‌زنند و می گویند: درود بر شـما، این روز خوبی است. -. نوادر راوندی: ۲۴ -

**[ترجمه]

«۱۹»

نَهْجُ الْبَلَاغَهِ، مِنْ خُطْبَهٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السـلام: فِی صِـفَهِ عَجِيبِ خَلْقِ أَصْـنَافٍ مِنَ الْحَيَوَانِ (۲) وَ لَوْ فَكَّرُوا فِی عَظِيمِ الْقُـدْرَهِ وَ جَسِـيمِ النِّعْمَهِ لَرَجَعُوا إِلَی الطَّرِيقِ وَ خَـافُوا عَـذَابَ الْحَرِيقِ وَ لَكِنِ الْقُلُوبُ عَلِيلَهٌ وَ الْبَصَائِرُ مَـدْخُولَهٌ أَ لَا يَنْظُرُونَ إِلَی صَـغِيرِ مَا خَلَقَ كَيْفَ أَحْكَمَ خَلْقَهُ وَ أَتْقَنَ تَرْكِيبَهُ وَ فَلَقَ لَهُ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ سَوَّى لَهُ الْعَظْمَ وَ الْبَشَرَ انْظُرُوا إِلَی النَّمْلَهِ فِی صِغَرِ جُثَّتِهَا وَ لَطَافَهِ هَيْئَتِهَا لَا تَكَادُ تُنَالُ بِلَحْظِ الْبَصَـرِ وَ لَا بِمُسْتَدْرَكِ الْفِكَرِ كَيْفَ دَبَّتْ عَلَی أَرْضِهَا وَ ضَنَّتْ (۳) عَلَی رِزْقِهَا تَنْقُلُ الْحَبَّهَ إِلَی جُحْرِهَا وَ تُعِدُّهَا فِی مُسْـتَقَرِّهَا تَجْمَعُ فِی حَرِّهَا لِبَرْدِهَا وَ فِی وُرُودِهَا لِصَـدَرِهَا مَكْفُولَهٌ بِرِزْقِهَا مَرْزُوقَهٌ بِرِفْقِهَا لَا يُغْفِلُهَا الْمَنَّانُ وَ لَا يَحْرِمُهَا الدَّيَّانُ وَ لَوْ فِی الصَّفَا الْيَابِسِ وَ الْحَجَرِ الْجَامِسِ (۴) وَ لَوْ فَكَّرْتَ فِی مَجَارِی أَكْلِهَا وَ فِی عُلْوِهَا وَ سُـفْلِهَا وَ مَا فِی الْجَوْفِ مِنْ شَرَاسِيفِ بَطْنِهَا وَ مَـا فِی الرَّأْسِ مِنْ عَيْنِهَـا وَ أُذُنِهَـا لَقَضَـيْتَ مِنْ خَلْقِهَـا عَجَباً وَ لَقِيتَ مِنْ وَصْـفِهَا تَعَباً فَتَعَـالَی الَّذِی أَقَامَهَا عَلَی قَوَائِمِهَا وَ بَنَاهَا عَلَی دَعَائِمِهَا لَمْ يَشْرَكْهُ فِی فِطْرَتِهَا فَاطِرٌ وَ لَمْ يُعِنْهُ فِی خَلْقِهَا قَادِرٌ وَ لَوْ ضَرَبْتَ فِی مَذَاهِبِ فِكْرِكَ لِتَبْلُغَ غَايَاتِهِ مَا دَلَّتْكَ الدَّلَالَهُ إِلَّا عَلَی أَنَّ فَـاطِرَ النَّمْلَهِ هُوَ فَـاطِرُ النَّخْلَهِ لِـدَقِيقِ تَفْصِـيلِ كُلِّ شَـیْ ءٍ وَ غَامِضِ اخْتِلَافِ كُلِّ حَيٍّ وَ مَا الْجَلِيلُ وَ اللَّطِيفُ وَ الثَّقِيلُ وَ الْخَفِيفُ وَ الْقَوِيُّ وَ الضَّعِيفُ فِی خَلْقِهِ إِلَّا سَوَاءٌ كَـذَلِكَ السَّمَاءُ وَ الْهَوَاءُ وَ الرِّيَاحُ وَ الْمَاءُ فَانْظُرْ إِلَی الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ النَّبَاتِ وَ الشَّجَرِ وَ الْمَاءِ وَ الْحَجَرِ وَ اخْتِلَافِ هَـذَا اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ تَفَجُّرِ هَـذِهِ الْبِحَارِ وَ كَثْرَهِ هَـذِهِ الْجِبَالِ وَ طُولِ هَـذِهِ الْقِلَالِ وَ تَفَرُّقِ هَـذِهِ اللُّغَاتِ وَ الْأَلْسِـنِ الْمُخْتَلِفَاتِ (۵)

فَالْوَيْلُ لِمَنْ جَحَدَ الْمُقَدِّرَ وَ أَنْكَرَ الْمُدَبِّرَ زَعَمُوا أَنَّهُمْ

ص: ۳۹

۱- ۱. نوادر الراوندیّ: ۲۴.

۲- ۲. فی المصدر: فی صفه خلق أصناف الحیوان.

۳- ۳. فی المصدر و نسخه من الكتاب: و صبت.

۴- ۴. الجامس: الجامد.

۵- ۵. زاد فی هامش طبعه الكمبانیّ« فالویل لمن أنكر المختلفات» و لكن سائر النسخ و المصدر خالیه عنها.

كَالنَّبَاتِ مَا لَهُمْ زَارِعٌ وَ لَا لِاخْتِلَافِ صُوَرِهِمْ مَانِعٌ وَ لَمْ يَلْجَئُوا إِلَى حُجَّةٍ فِيمَا ادَّعَوْا وَ لَا تَحْقِيقٍ لِمَا أَوْعَوْا وَ هَلْ يَكُونُ بِنَاءٌ مِنْ غَيْرِ بَانٍ أَوْ جِنَايَةٌ مِنْ غَيْرِ جَانٍ وَ إِنْ شِئْتَ قُلْتَ فِي الْجَرَادَةِ إِذْ خَلَقَ لَهَا عَيْنَيْنِ حَمْرَاوَيْنِ وَ أَسْرَجَ لَهَا حَدَقَتَيْنِ قَمْرَاوَيْنِ وَ جَعَلَ لَهَا السَّمْعَ الْخَفِيَّ وَ فَتَحَ لَهَا الْفَمَ السَّوِيَّ وَ جَعَلَ لَهَا الْحِسَّ الْقَوِيَّ وَ نَابَيْنِ بِهِمَا تَقْرِضُ وَ مِنْجَلَيْنِ بِهِمَا تَقْبِضُ يَرْهَبُهَا الزُّرَّاعُ فِي زَرْعِهِمْ وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ ذَبَّهَا وَ لَوْ أَجْلَبُوا بِجَمْعِهِمْ حَتَّى تَرِدَ الْحَرْثَ فِي نَزَوَاتِهَا وَ تَقْضِيَ مِنْهُ شَهَوَاتِهَا وَ خَلْقُهَا كُلُّهُ لَا يُكَوِّنُ إِصْبَعاً مُسْتَدِقَّةً فَتَبَارَكَ اللَّهُ الَّذِي يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ يُعَفِّرُ لَهُ (۱) خَدّاً وَ وَجْهاً وَ يُلْقِي بِالطَّاعَةِ إِلَيْهِ سِلْماً وَ ضَعْفاً وَ يُعْطِي لَهُ الْقِيَادَ رَهْبَةً وَ خَوْفاً فَالطَّيْرُ مُسَخَّرَةٌ لِأَمْرِهِ أَحْصَى عَدَدَ الرِّيشِ مِنْهَا وَ النَّفَسَ وَ أَرْسَى قَوَائِمَهَا عَلَى النَّدَى وَ الْيَبَسِ قَدَّرَ أَقْوَاتَهَا وَ أَحْصَى أَجْنَاسَهَا فَهَذَا غُرَابٌ وَ هَذَا عُقَابٌ وَ هَذَا حَمَامٌ وَ هَذَا نَعَامٌ دَعَا كُلَّ طَيْرٍ بِاسْمِهِ وَ تَكَفَّلَ بِرِزْقِهِ (۲) وَ أَنْشَأَ السَّحَابَ الثِّقَالَ فَأَهْطَلَ دِيَمَهَا وَ عَدَّدَ قِسَمَهَا فَبَلَّ الْأَرْضَ بَعْدَ جُفُوفِهَا وَ أَخْرَجَ نَبْتَهَا بَعْدَ جُدُوبِهَا(۳).

**[ترجمه]نهج البلاغه از خطبه امیرالمؤمنین علیه السّلام در وصف آفرینش شگفت چند دسته از جانداران: اگر مردم در عظمت قدرت خدا، و بزرگی نعمت های او می اندیشیدند، به راه راست باز می گشتند و از آتش سوزان می ترسیدند، امّا دل ها بیمار، و چشم ها معیوب است. آیا به مخلوقات کوچک خدا نمی نگرند که چگونه آفرینش آن ها را استحکام بخشیده و ترکیب اندامشان را سامان داده، و گوش و چشم برایشان پدید آورده، و استخوان و پوست متناسب خلق کرده است؟ به کوچکی جثّه و ظرافت اندام مورچه که نزدیک است از دید چشم و عرصه شناخت، دور ماند بنگرید که چگونه روی زمین می‌جنبد و به روزی خود بخل می‌ورزد، دانه را به لانه خود منتقل می سازد، و در قرارگاه خویش آماده اش کند، در فصل گرما برای فصل سرمایش جمع می کند و به هنگام درون رفتن، بیرون آمدن را یاد دارد، روزی اش تضمین گردیده، و با توجه به طبعش روزی داده شده. خداوند منّان از او غفلت نمی کند، و پروردگار پاداش دهنده محرومش نمی سازد، گرچه در دل سنگی خشک و صاف یا در میان صخره ای سخت باشد. اگر در مجاری خوراک و قسمت های بالا و پایین دستگاه گوارش و آنچه در درون شکم او، از غضروف های آویخته به شکم، و آنچه که در سر اوست، از چشم و گوش، اندیشه نمایی، از آفرینش مورچه دچار شگفتی شده و از وصف او به زحمت خواهی افتاد. پس بلند مرتبه است خدایی که مورچه را بر روی دست و پایش بر پاداشت، و او را بر ستون های [بدنش] ایجاد کرد، در آفرینش آن، هیچ کسی شریک او نبوده و در خلقتش هیچ قدرتی او را کمک نکرده است. اگر اندیشه ات را به کار گیری تا به غایت آفرینش پی ببری، دلائل روشن بر تو دلالت خواهند کرد که آفریننده مورچه [کوچک]، همان آفریدگار درخت [بزرگ] خرماست، به جهت دقّتی که جدا جدا در آفرینش هر چیزی به کار رفته، و اختلافات و تفاوت های پیچیده ای که در خلقت هر موجود زنده ای نهفته است. همه موجودات بزرگ و نازک اندام، سنگین و سبک، نیرومند و ضعیف، در آفرینش یکسانند، و خلقت آسمان و هوا و بادها و آب همچنین است. پس اندیشه کن در آفتاب و ماه، گیاه و درخت، آب و سنگ، آمد و شد این شب و روز، شکافته شدن این دریاها، فراوانی این کوه ها، بلندای این قلّه ها، گوناگونی این لغت ها، و تفاوت زبان ها، [که نشانه های روشن پروردگارند]، پس وای بر آن کسی که تقدیر کننده را نپذیرد، و تدبیر کننده را انکار کند. گمان کرده اند که مثل گیاهانی اند که زارعی ندارند، و برای تفاوت صورت هایشان، سازنده ای نیست، بر آنچه ادّعا کرده اند به دلیلی استناد نکرده اند [حجّت و دلیلی ندارند]، و بر آنچه نگه داشته اند تحقیقی نکرده اند. آیا ممکن است ساختمانی بدون سازنده، یا جنایتی بدون جنایتکار باشد؟ و اگر خواهی در شگفتی ملخ سخن گو، که خدا برای او دو چشم سرخ آفریده و دو حدقه چونان ماه تابان روشن کرده، و به او گوش پنهان، و دهانی متناسب با اندامش بخشیده است، او را دارای حواس نیرومند، و دو دندان پیشین

قرار داده که گیاهان را می چیند، و دو پای داس مانند، که با آن اشیاء را می گیرد. کشاورزان در زراعتشان از او می ترسند و قدرت دفعش را ندارند، گرچه همه متّحد شوند، تا آنجا که ملخ ها نیرومندانه وارد کشتزار می شوند و امیال خود را از آن برمی‌آورند، در حالی که تمام اندامشان به اندازه یک انگشت باریک هم نیست.

پس پر خیر و برکت است خداوندی که تمام موجودات آسمان و زمین، خواه و ناخواه او را سجده می کنند، و در برابر او گونه و چهره بر خاک می نهند، و طاعت او را در تندرستی و ناتوانی انجام می‌دهند، و از روی ترس و بیم، زمام خود را به او می سپارند. و پرندگان رام فرمان اویند، تعداد پرها و نفس های آن ها در شمارش اوست [از آن آگاه است]، و پاهای آنها را بر تَری و خشکی استوار نموده و روزی آن ها را مقدّر فرموده، و اقسام گوناگون آن ها در شمارش اوست، پس این کلاغ است و دیگری عقاب، این کبوتر و دیگری شتر مرغ. هر پرنده ای را با نام خاصّی فرا خواند، و روزی اش را بر عهده گرفت. خدایی که ابرهای سنگین را ایجاد کرد، و باران های پی در پی را فرستاد، و سهم باران هر جایی را معیّن فرمود، پس زمین را بعد از خشکی اش مرطوب نمود، و گیاهان را پس از خشکسالی، از زمین رویاند.

**[ترجمه]

تبیین

التفکیر إعمال النظر فی الشیء یقال فکر فیه کضرب و فکر بالتشدید و أفکر و تفکر بمعنی و الجسیم العظیم و الحریق اسم من الاحتراق و البصائر جمع البصیره و هی و البصر بالتحریک العلم و الخبره و فی بعض النسخ الأبصار موضع البصائر و الدخل بالتحریک ما داخلک من فساد فی عقل أو جسم و العیب و الریبه یقال هذا الأمر فیه دخل و دغل بمعنی و قد دخل کفرح و دخل علی البناء للمفعول و الإحکام الإتقان و رکبه ترکیبا أی وضع بعضه علی بعض فترکب و فلق کضرب أی شق فانفلق و منه فالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوی (۴) و استوی

ص: ۴۰

۱- ۱. فی المصدر: و یعنو له.

۲- ۲. فی المصدر و فی نسخه من الکتاب: و کفل له برزقه.

۳- ۳. نهج البلاغه ۱: ۳۷۳- ۳۷۶.

۴- ۴. الأنعام: ۹۵.

الشـی ء اعتـدل و سویته عـدلته و النمله واحـده النمـل و الجثه بـالضم للإنسـان شـخصه قاعـدا أو نائمـا فإن کان منتصـبا فهو طل بالتحریک و الشـخص عام کـذا قیل. و فی القاموس جثه الإنسان شـخصه و لطف الشـی ء ککرم لطافه بالفتـح و قیل هو اسم أی صغر و دق و الهیئه حال الشـی ء و کیفیته و نلته بالکسـر أنیله أی أصـبته و اللحظ فی الأصل النظر بمؤخر العین و هو أشـد التفاتا من الشـزر و فی بعض النسـخ بلحـظ النظر و اسـتدرک الشـی ء و أدرکه بمعنی ذکره الجوهری و اسـتدرکت ما فات و تـدارکته بمعنی و اسـتدرکت الشـی ء بالشـی ء أی حاولت إدراکه به و الفکر کعنب جمع فکره بالکسـر و هو إعمال النظر و قیل اسم من الافتکـار کـالعبره من الاعتبـار و فی بعض النسـخ الفکر بسـکون العین و مسـتدرک الفکر علی بنـاء المفعـول یحتمـل أن یکـون مصـدرا أی إدراک الفکر أو یطلبهـا الإـدراک و لعله أنسب بقوله علیه السـلام بلحـظ البصـر و أن یکون اسم مفعول أی بـالفکر الـذی یـدرکه الإنسـان و یصـل إلیه أو یطلب إدراکه أی منتهی طلبه لاـ یصـل إلی إدراک ذلـک و أن یکون اسم مکـان و الباء بمعنی فی و دب کفر أی مشـی رویـدا و صـبت علی بنـاء المفعول من الصب و هو فی الأصـل الإراقه و قیل هو علی العکس أی صبت رزقهـا علیهـا و الظـاهر أنه لاـ حاجه إلیه أی کیف ألهمت حتی انحطت علی رزقها و اسـتعیر له الصب لهجومها علیه و فی بعض النسـخ و ضـنت بالضـاد المعجمـه و النـون علی بنـاء المعلـوم أی بخلت برزقهـا و ذکر دبیبهـا لأـنه متوقـف علی القـوائم و المفاصـل و القوی الجزئیه و ترکبهـا فیهـا مع غـایه صـغرها علی وجه تنتظم به حرکاتهـا السـریعه المتتابعه مظهر للقـدره و لطیف الصنعه و ذکر الصب أو الضنه للدلاله علی علمها بحاجتها إلی الرزق و حسن نظرها فی الإعداد و الحفظ و الجحره بالضم الحفره التی تحتفرهـا الهوام و السـباع لأنفسـها و أعـده أی هیـأه و مسـتقرها موضع اسـتقرارها و الورود فی الأصـل الإشـراف علی المـاء للشـرب و الصدر بالتحریک رجوع الشاربه من الورود کأن المعنی تجمع فی أیام التمکن من الحرکه لأیام العجز عنها فإنها تظهر فی الصیف و تخفی فی الشتاء لعجزها عن البرد و کفل کنصر و قیل کعلم و شرف أی

ضمن قيل تقول كفلته و به و عنه إذا تحملت به بوفقها أى بقدر كفايتها(۱) و أغفلت الشى ء إغفالا- أى تركته إهمالا من غير نسيان و المنان المنعم المعطى من المن بمعنى العطاء لا من المنه و قد يشتق منه و هو مذموم و حرمه كمنعه ضد أعطاه و الديان الحاكم و القاضى و قيل القهار و قيل السائس و هو القائم على الشى ء بما يصلحه كما تفعل الولاه و الأمراء بالرعيه و وجه المناسبه على الأخير واضح و لعله على الأول هو أن أعطاه كل شى ء ما يستحقه و لو على وجه التفضل من فروع الحكم بالحق و على الثانى

الإشعار بأن قهره سبحانه لا يمنعه عن العطاء كما يكون فى غيره أحيانا و الصفا مقصورا الحجاره و قيل الحجر الصلد الضخم لا ينبت شيئا و الواحده صفاه و جمس و جمد بمعنى و قيل أكثر ما يستعمل فى الماء جمد و فى السمن و غيره جمس و صخره جامسه أى ثابته فى موضعها و الأكل بالضم كما فى بعض النسخ و بضمتين كما فى بعضها المأكول و الأكله بالضم اللقمه و علوها و سفلها بالضم فيهما فى بعض النسخ و بالكسر فى بعضها و الضميران كالسوابق.

قال بعض شراح النهج علوها رأسها و ما يليه إلى الجزء المتوسط و يحتمل رجوعهما إلى المجارى و الشراسيف مقاط الأضلاع و هى أطرافها التى تشرف على البطن و قيل الشرسوف كعصفور غضروف معلق بكل ضلع مثل غضروف الكتف و لا حاجه إلى الحمل على المجاز كما يظهر من كلام بعض الشارحين و الأذن بضمتين فى النسخ و القضاء يكون بمعنى الأداء قال الله تعالى فَإِذا قَضَيْتُمْ مَناسِكَكُمْ (۲) و قال فَإِذا قَضَيْتُمُ الصَّلاةَ(۳) و قضاء العجب أو التعجب الكامل و قال بعض الشارحين يحتمل أن يكون بمعنى الموت من قولهم قضى فلان أى مات أى لقضيت نحبك من شده تعجبك و يكون عجبا نصبا على المفعول له و لا يخفى بعده و الدعامه و الدعام بالكسر فيهما عماد البيت و الخشب المنصوب للتعريش

۱- ۱. او بما يوافقها من الرزق.

۲- ۲. البقره: ۲۰۰.

۳- ۳. النساء: ۱۰۳.

و فيه تشبيه لها بالبيت المبنى على الدعائم و فى بعض النسخ لم يعنه و الضرب فى الأرض السير فيها أو الإسراع فيه و الدلاله بالفتح كما فى بعض النسخ و بالكسر كما فى بعضها الاسم من قولك دله إلى الشى ء و عليه أى أرشده و سدده و الغامض خلاف الواضح و الغرض من الكلام دفع توهم يسر الخلق و سهوله الإبداع فى بعض الأشياء للصغر و خفاء دقائق الصنع و الجليل العظيم يقال جل كفر جلاله بالفتح أى عظم و الغرض استواء نسبه القدره الكامله إلى الأنواع كذلك السماء قيل المشبه به الأمور المتضاده السابقه و المشبه هو السماء و الهواء و الرياح و الماء و وجه الشبه هو حاجتها فى خلقها و تركيبها و أحوالها المختلفه و المتفقه إلى صانع حكيم و يحتمل أن يكون التشبيه فى استواء نسبه القدره.

فانظر إلى الشمس و القمر إلخ أى تدبر فيما أودع فى هذه الأشياء من غرائب الصنعه و لطائف الحكمه و قيل استدلال بإمكان الأعراض على ثبوت الصانع بأن يقال كل جسم يقبل لجسميته المشتركه بينه و بين سائر الأجسام ما يقبله غيره من الأجسام فإذا اختلف الأجسام فى الأعراض فلا بد من مخصص و هو الصانع الحكيم انتهى.

و اختلاف الليل و النهار تعاقبهما و فجر الماء أى فتح له طريقا فتفجر و انفجر أى جرى و سال و المراد بالبحار الأنهار العظيمه أو البحار المعروفه و تفجرها جريانها لو وجدت طريقا و القلال كجبال جمع قله بالضم و هى أعلى الجبل و قيل الجبل و تفرق اللغات اختلافها و تباينها كما قال عز و جل وَ اخْتِلافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوانِكُمْ (1) و الويل الحزن و الهلاك و المشقه من العذاب و علم واد فى جهنم و الجمله تحتمل الإخبار و الدعاء قال سيبويه الويل مشترك بين الدعاء و الخبر.

و المراد بالنبات ما ينبت فى الصحارى و الجبال من غير زرع و ليس المراد أن النبات ليس له مقدر و لا مدبر بل المعنى أن النبات المذكور كما أنه ليس له مدبر من البشر يزعمون أن الإنسان يحصل من غير مدبر أصلا و قيل المراد أنهم قاسوا

۱- ۱. الروم: ۲۲.

أنفسهم على النبات الذى جعلوا من الأصول المسلمه أنه لا مقدر له بل ينبت بنفسه من غير مدبر و ذكر الاختلاف فى الصور لأنه من الـدلائل الواضـحه على الصانع لم يلجئوا أى لم يسـتندوا و الغرض اسـتنادهم فى دعواهم إلى قياس باطل و ظن ضـعيف كما قال عز و جل وَ ما لَهُمْ بِذلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (١) و أوعى الشى ء و وعاه على المجرد كما فى بعض النسخ أى حفظه و جمعه أى لم يرتبوا العلوم الضـروريه و لم يحصـلوا المقدمات على وجهها حتى تفضـى إلى نتيجه صـحيحه و جنى فلان جنايه بالكسر أى جر جريره على نفسه و قومه و يقال جنيت الثمره أجنيها و اجتنيتها أى اقتطفتها و اسم الفاعل منها جان إلا أن المصدر من الثانى جنى لا جنايه و الغرض دعوى الضروره فى الاحتياج إلى الصانع و الفاعل كالبناء و الجنايه لا الاستناد إلى القياس.

قلت فى الجراده أى تكلمت فى بديع صـنعتها و عجيب فطرتها و أسـرج لها حدقتين أى جعلهما مضـيئتين كالسـراج قمراوين أى منيرتين كالليله القمراء المضيئه بالقمر و جعل لها السمع الخفى أى عن أعين الناظرين و قيل المراد بالخفى اللطيف السامع لخفى الأـصوات فوصف بالخفه مجازا من قبيل إطلاق اسم المقبول على القابل و هو أنسب بقوله عليه السـلام و جعل لها الحس القوى و قيل أراد بحسها قوتها الوهميه و بقوته حذقتها(٢)

فيمـا ألهمت إيـاه من وجوه معاشـها و تصـرفها يقـال لفلاـن حس حاذق إذا كان ذكيا فطنا دراكا و الناب فى الأصل السن خلف الرباعيه و قرض كضرب أى قطع و المنجل كمنبر حديده يقضب بها الزرع و قيل المنجلان رجلاها شبههما بالمناجل لعوجهما و خشونتهمـا و رهبه كعلم أى خـاف و ذب عن حريمه كمـد أى دفع و حمى و أجلبوا أى تجمعوا و تـألبوا و أجلب على فرسه أى استحثه للعدو بوكز أو صياح أو نحو ذلك بجمعهم أى بأجمعهم و كلمه

۱- ۱. الجاثيه: ۲۴.

۲- ۲. فى الشرح لابن ميثم: و بقوه حذقها.

لو للوصل و الحرث الزرع و نزا كدعا أى وثب و خلقها الجمله حاليه و استدق صار دقيقا الذى يسجد أى حقيقه فإنه يسجد له الملائكه و المؤمنون من الثقلين طوعا حالتى الشده و الرخاء و الكفره له كرها حال الشده و الضروره أو أعم منها و من السجده المجازيه و هى الخضوع و الدخول تحت ذل الافتقار و الحاجه كما مر مرارا و العقر بالتحريك و قد يسكن وجه الأرض و يطلق على التراب و عفره فى التراب كضرب و عفره تعفيرا أى مرغه فيه و كان التعفير فى البعض كأهل السماوات كنايه عن غايه الخضوع و الإلقاء بالطاعه مجاز عن الانقياد و فى بعض النسخ بالطاعه إليه و السلم بالكسر كما فى بعض النسخ الصلح و بالتحريك كما فى بعضها الاستسلام و الانقياد و القياد بالكسر ما يقاد به و إعطاء القياد الانقياد و الرهبه الخوف و أرسى أى أثبت و الندى (۱) البلل و المطر و اليبس بالتحريك ضد الرطوبه و طريق يبس أى لا نداوه فيه و لا بلل و الحمام بالفتح كل ذى طوق

من الفواخت و القمارى و الوراشين و غيرها و الحمامه تقع على الذكر و الأنثى كالحيه و النعامه و اسم الجنس من النعامه نعام بالفتح و الغرض بيان عموم علمه سبحانه و قدرته دعا كل طائر باسمه قيل الدعاء استعاره فى أمر كل نوع بالدخول فى الوجود و قد عرفت أن ذلك الأمر يعود إلى حكم القدره الإلهيه عليه بالدخول فى الوجود كقوله تعالى فَقالَ لَها وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيا(۲) الآيه و لما استعار الدعاء رشح بذكر الاسم لأن الشى ء إنما يدعى باسمه و يحتمل أن يريد الاسم اللغوى و هو العلامه فإن لكل نوع من الطير خاصه و سمه ليست للآخر و يكون المعنى أنه تعالى أجرى عليها حكم القدره بما لها من السمات و الخواص فى العلم الإلهى و اللوح المحفوظ و قال بعضهم أراد أسماء الأجناس و ذلك أن الله تعالى كتب فى اللوح المحفوظ كل لغه تواضع عليها العباد فى المستقبل و ذكر

۱- ۱. الندى هنا: مقابل اليبس فيعم الماء كانه يريد ان اللّه جعل من الطير ما تثبت ارجله فى الماء و منه ما لا يمشى الأعلى الأرض اليابسه.

۲- ۲. فصّلت: ۱۱.

الأسماء التى يتواضعون عليها و ذكر لكل اسم مسماه فعند إراده خلقها نادى كل نوع باسمه فأجاب داعيه و أسرع فى إجابته و كفل برزقه أى ضمن و السحاب جمع سحابه و هى الغيم و الهطل بالفتح تتابع المطر أو الدمع و سيلانه و قيل تتابع المطر المتفرق العظيم القطر و الديمه بالكسر مطر يدوم فى سكون بلا رعد و برق و الجمع ديم كعنب و تعديد القسم إحصاء ما قدر منها لكل بلد و أرض على وفق الحكمه و البله بالكسر ضد الجفاف يقال بله فابتل و الجفوف بالضم الجفاف بالفتح و الجدوب بالضم انقطاع المطر و يبس الأرض.

**[ترجمه]«تفكير» يعنى اعمال نظر در شىء كه استعمالات مختلف آن بدين ترتيب است: فَكَر مثل ضَرَب، فكّر با تشديد كاف، افكر و تفَكَّر، «جسيم» يعنى بزرگ، «حريق» اسم است كه از احتراق گرفته شده. «بصائر» جمع بصيرت است كه مانند بَصَر به معناى علم و معرفت عميق است و در بعضى از نسخ به جاى «بصائر»، «ابصار» آمده. «دَخَل» هر چيزى است كه موجب فساد در عقل و يا جسم مى شود و به معناى عيب و دغل است، گفته مى شود: در اين امر عيب و دغل وجود دارد و گاهى اوقات، دخل مثل فرِح به كار مى‌رود؛ يعنى مكسور العين است[يعنى دخِل] و گاهى هم به صورت مجهول است[دُخِل]، «اِحكام» به معناى اِتقان مى‌باشد، «ركّبه تركيبا» يعنى بعضى را بر روى بعضى ديگر گذاشت و آن ها با هم تركيب شدند، «فلق» كه در تلفظ مانند ضرب است به معناى شكافتن مى‌باشد و «فالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوى» هم بدين معناست. «و استوى الشيء» يعنى آن چيز راست و استوار شد، «سَوّيتُه» يعنى آن را معتدل و مستقيم كردم. «نمله» مفرد نمل است، استعمال «جثه» براى انسان به معناى شخص انسان است كه نشسته و يا خوابيده باشد، اما اگر ايستاده باشد به او «طل» گفته مى شود و همچنين گفته شده: شخص، عموميت دارد، در قاموس آمده كه «جثه» يعنى شخص [جسد] انسان. «لطف» كه بر وزن «كَرُمَ» است به معناى باريك بينى و دقت است. «هيئت» يعنى حال و كيفيت يک شىء، «نِلتُه- اَنيلُه» يعنى به آن رسيدم، «لحظ» در اصل به معناى نگاه با عقب چشم است كه ميزان التفات [بينائى] در آن از «شزر» [با گوشه چشم نگاه كردن در حالت خشم] بيشتر است و در بعضى از نسخ آمده «بلحظ النظر». استدرک در «استدرک الشىء» به معناى ادرک است [يعنى هنگام آن چيز رسيد] اين را جوهرى گفته و «استدركت» هم به معناى «تداركت» [يعنى طلب كرد جبران آنچه را كه از دست رفته] مى‌باشد و «استدركت الشئ بالشئ» يعنى تلاش كرد چيزى را به واسطه شيئى ديگر جبران كند. «فكر» كه بر وزن «عِنَب» است به معناى اعمال نظر و ديدگاه است و گفته شده: اسمى است كه از افتكار گرفته شده همان طور كه عبرت از اعتبار گرفته شده و در بعضى از نسخ فكر با سكون كاف آمده و «مستدرک الفكر» اگر آن را مجهول فرض كنيم، احتمال دارد كه معناى مصدرى داشته باشد، يعنى در اصل چنين باشد «ادراک الفكر» و يا «يطلبها الادراک» و شايد اين وجه با كلام حضرت «بلحظ البصر» تناسب بيشترى داشته باشد و احتمال هم دارد كه اسم مفعول باشد، يعنى فكرى كه انسان آن را درک مى كند و به آن دست مى يابد، و يا اينكه طلب ادراک آن را دارد، يعنى با تمام درخواستش به فهم آن دست نمى‌يابد و ممكن است اسم مكان باشد و باء در آن به معناى «فى» باشد و «دَبّ» بر وزن «كفر» يعنى آهسته راه پيمود و «صُبّت» كه فعل مجهول است در اصل به معناى ريختن است و همچنين برعكس اين جمله هم گفته شده، يعنى «صبت رزقها عليها» اما ظاهر اين است كه نيازى به اين حرف نيست، يعنى چگونه بدو الهام شده تا بر روى رزقش فرود آيد. و در اين جمله «صب» به منظور استعاره براى رزق آمده چون او به سوى رزقش هجوم مى‌آورد و در بعضى از نسخ به جاى «صبت» فعل معلوم «ضَنّت» آمده كه به معناى اين است كه به رزقش بخل مى‌ورزد و حضرت جنبندگان زمين را ذكر كرده اند، زيرا بر دست و پاها و مفصَل ها و قواى جزئى اى استوارند و تركيب اين اجزاء- با همه كوچكى اى كه دارند- به نحوى كه حركات سريع پشت سرهم را منظم كند، نشان دهنده قدرت و

صناعتی ظریف است و بدین دلیل «صب» و یا «ضن» را یادآور شده، تا آگاهی او نسبت به نیازش به رزق و حسن نظرش در جمع آوری و حفظ آن را بفهماند. «جحره» آن حفره ای است که حشرات و درندگان برای خودشان حفر می کنند. «اَعَدّه» یعنی آن را آماده کرد، «مستقرها» یعنی مکان استقرار آن، «ورود» در اصل به معنای مسلط شدن و نزدیک شدن به آب برای نوشیدن آن است و «صدر» یعنی بازگشتِ نوشنده آب از محل آب، گویی معنا چنین است که در روزهایی که توانایی حرکت دارد برای روزهای ناتوانیش غذا جمع می کند، پس در ایام تابستان ظاهر و آشکار است، اما در زمستان به دلیل عجز در برابر سرما مخفی می شود. و «کفل» بر وزن «نَصَر» است و گفته شده بر دو وزن عَلِم و شَرَف است که به معنای ضمانت کردن می... باشد، گفته شده که «کفلته و بِه و عَنه» همگی به معنای بر عهده گرفتن است، «بِوفقها» یعنی به اندازه کفایتش، و «اغفلت الشیء اغفالا» یعنی آن چیز را از روی سهل انگاری رهاکردم، نه از روی فراموشی، «المنان» یعنی نعمت دهنده عطا بخش که از «مَنّ» به معنای عطا و بخشش گرفته شده و نه از «منّت»، البته گاهی از منّت هم مشتق می شود که این کار مذموم است و متضاد اعطاء، «حرم» بر وزن «مَنَع» است، «دیّان» به معنای حکم کننده و قضاوت گر است و بعضی به معنای قهار گرفته اند و بعضی گفته اند به معنای تدبیر کننده است؛ یعنی کسی که بر چیزی مسلط است به آنچه که آن را اصلاح می کند. همان طور که والیان و امراء در مورد زیردستان خود چنین اند و وجه تناسب معنای آخری [یعنی سائس] با «دیان» واضح است و شاید وجه تناسبش با معنای اولی همچنین باشد که از فروع حکم کردن به حق این است که به هرچیزی هر آنچه را که استحقاق دارد، باید عطا شود، اگرچه از روی تفضل هم باشد. و وجه تناسب با معنای دومی هم می‌تواند چنین باشد که قهر و غضب خدای سبحان، او را از عطا کردن باز نمی‌دارد، برخلاف دیگران که احیانا ممکن است چنین باشند. و «صَفا» که با الف مقصوره نوشته می شود، به معنای سنگ است و گفته شده سنگ سخت درشتی است که هیچ چیزی نمی‌رویاند، مفرد این کلمه «صفاه» است، «جمس» و «جمد» هم به یک معنا هستند و گفته شده که «جمد» بیشتر در آب کاربرد دارد و «جمس» بیشتر در خاک «سمن» و غیر آن، و «صخره جامسه» یعنی صخره ای که در جایش ثابت است، و «اُکل» که دارای ضمه اول و در بعضی از نسخ دارای دو ضمه است «اُکُل» به معنای ماکول [غذا] است، «علوها» و «سفلها» در بعضی از نسخ با ضمه خوانده شده و در بعضی دیگر با کسره و ضمیر ها در آن دو نیز همان است که در قبل بود (یعنی به النمله برمی گردد.) بعضی از شراح نهج البلاغه گفته اند: «علوها» یعنی سر و هر آنچه که به دنبال آن تا قسمت میانی بدنش هست و احتمال دارد که منظور از «علوها» و «سفلها»، بالا و پائین مجاری باشد. «شراسیف» یعنی «مقاط الاضلاع» که به معنای کناره های استخوان است که به شکم نزدیک هستند و بعضی گفته اند «شرسوف» که بر وزن «عُصفور» است به معنای غضروفی است که به هر استخوانی آویزان است، مثل غضروف کتف، و آن طور که از کلام بعضی از شارحین بر می‌آید نیازی به حمل بر مجاز در این کلمه وجود ندارد. «اُذُن» در نسخ با دو ضمه آمده، «قضاء» به معنای اداء است، مثل کلام خدای متعال «فَإِذا قَضَيْتُمْ مَناسِكَكُمْ» - بقره / ۲۰۰ - {و چون آداب ویژه حجّ خود را به جای آوردید} و «فَإِذا قَضَيْتُمُ الصَّلاةَ»۲{و چون نماز را به جای آوردید}، و «قضاء العَجب» به معنای تعجب و یا تعجب کامل است و بعضی از شارحین گفته اند: احتمال دارد که به معنای مرگ باشد، زیرا عرب می گوید «قضی فلان» و منظورش این است که فلانی مُرد، بنابراین معنای جمله حضرت این است که از شدت تعجب خواهی مرد، «عجبا» چون مفعول له است منصوب شده، اما این حرف بعید به نظر می‌رسد. [اینکه قضی به معنی مردن و عجبا مفعول له باشد.]، «دعامه» و «دعام» که در هر دو، دال، کسره دار است به معنای ستون خانه و چوب هایی است که برای داربند قرار داده می شود. و در این تعبیر تشبیه مورچه به خانه بنا شده بر ستون‌ها است. در بعضی از نسخ آمده «لم یعنه»، «الضرب فی الارض» یعنی حرکت در زمین و یا تسریع در حرکت، «دلالت» در بعضی از نسخ با فتحه دال است و در بعضی

دیگر با کسره دال، که اسم است. جمله «دله الی الشیء و علیه» یعنی او را راهنمایی و به راه راست ارشاد کرد، «غامض» متضاد «واضح» است و غرض از این جمله این است که می‌خواهد از آسانی خلقت و سهولت آفرینش بعضی از اشیاء دفع توهم کند، به دلیلِ ریزی و پنهان بودن ریزه کاری های آفرینش. جلیل یعنی بزرگ، گفته می شود. «جَلّ جلاله» بر وزن «فرّ» و منظور این است که بزرگ است و غرض از این جمله یکسان بودن نسبت اِعمال قدرت خدای متعال نسبت به انواع موجودات است، در مورد جمله «کذالک السماء» گفته شده که مشبه به، امور متضاد ذکر شده قبل از آن هستند و مشبه، آسمان و هوا و بادها و آب اند و وجه شبه، نیاز این خلائق در آفرینش، ترکیب و احوال مختلف و مطابق، به سازنده ای حکیم است و احتمال دارد که تشبیه در یکسانیِ نسبتِ قدرت باشد.

«فانظر الی الشمس و القمر» تا آخر یعنی در آنچه خدای متعال در این اشیاء از عجائب آفرینش و حکمت های ظریف به ودیعت نهاده، تدبر کن و گفته شده که در این عبارت، بر اثبات خدای متعال به وسیله امکان اعراض، استدلال شده، بدین صورت که هر جسمی برای جسمیت مشترک بین خودش و سایر اجسام، چیزی را می‌پذیرد که اجسام دیگر می‌پذیرند، پس وقتی که اجسام در اعراض با یکدیگر متفاوت باشند، نیاز به مخصص دارند که همان صانع حکیم است. (پایان نقل قول)

«و اختلاف اللیل و النهار» یعنی پشت سرهم بودن این دو، «فجر الماء» یعنی راهی را برای آن گشود پس آب جاری شد، «انفجر» یعنی جاری و روان شد و منظور از بحار نهرهای عظیم و یا دریاهای شناخته شده است و «تفجر البحار» یعنی جریان یافتن دریاها در صورت وجود راه، «قلال» که بر وزن «جِبال» است جمع قله و به معنای بلندترین نقطه کوه است، بعضی هم به معنای خود کوه گرفته اند، «تفرّق اللغات» یعنی اختلاف و تفاوت های آن ها همان طور که خدای عزوجل هم فرموده «وَ اخْتِلافُ أَلْسِنَتِکُمْ وَ أَلْوانِکُمْ» -. روم / ۲۲ - {و اختلاف زبان های شما و رنگ های شماست}، «ویل» یعنی حزن، هلاکت و سختی عذاب و اسم علم برای وادی ای در جهنم است و جمله، هم می‌تواند خبری و هم می‌تواند دعایی باشد، سیبویه گفته: ویل در جمله خبری و دعایی مشترک است [می تواند در هر دو قرار گیرد].

مراد از نبات هرچیزی است غیر از زراعت، که در صحراها و کوه ها می‌روید و مراد از جمله این نیست که گیاه هیچ مدبر و مقدری ندارد، بلکه منظور این است که انسان ها گمان می‌کنند همان طور که برای گیاه مذکور، مدبری بشری وجود ندارد، برای انسان هم هیچ مدبری وجود ندارد. و بعضی گفته اند منظور این است که اینان خودشان را با گیاهی مقایسه کردند که از اصول مسلم خود قرار داده بودند که این گیاه مقدری ندارد و بدون نیاز به مدبر، خودش می‌روید، و اختلاف صور را ذکر کرده، زیرا یکی از دلائل واضح بر وجود صانع است، «لم یلجأوا» یعنی استناد نکرده اند، یعنی اینکه در دعوی خود به قیاس باطل و ظن ضعیف استناد می‌کنند، همان طور که در کلام خدای متعال است که «ما لَهُمْ بِذلِکَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلاَّ یَظُنُّونَ» -. جاثیه / ۲۴ - {[و] جز [طریق] گمان نمی سِپرند.} «اوعی الشیء» و به صورت صیغه مجرد «وَعاه» که در بعضی از نسخ آمده، یعنی آن شیء را حفظ و جمع نمود و مقصود این است که علوم ضروری را به کار نگرفتند و مقدمات را به شیوه ای درست به دست نیاورده اند، تا منجر به نتیجه ای صحیح شود، «جنی فلان جنایه» یعنی مرتکب جنایتی بر نفس و قومش شد و اینکه گفته می شود «جنیت الثمر اجنیها و اجتنیتها» به معنای چیدن میوه است و اسم فاعل آن «جان» است و فرق این دو این است که مصدر دومی «جنی» است، نه «جنایت» و مقصود از این جمله، آوردن دعوی بدیهی در احتیاج بر وجود صانع و فاعل است نه اینکه قیاس باشد.

«قلتَ فی الجراده» یعنی در آفرینش تازه و خلقت عجیب ملخ صحبت کنی، «اَسرج لها حدقتین» یعنی دو حدقه چشم او را مثل چراغ روشن کرد، «قمراوین» یعنی روشن مثل شبی که با نور ماه روشن است، «جعل لها السمع الخفی» یعنی گوشی که از دید بینندگان مخفی است و بعضی گفته اند منظور از «خفی»، گوش ظریفی است که اصوات پنهانی را می‌شنود، پس اینکه گوش به خفی بودن وصف شده به صورت مجازی است، مثل اینکه به صورت مجازی، اسم مقبول بر قابل اطلاق می شود و این وجه با کلام حضرت که فرموده اند: «و جعل لها الحس القوی» مناسب تر است و گفته شده که مراد از «حس»، قوه وهمیه و قوه مهارت اوست، در آنچه که در وجوه مختلف زندگی و رفتارش به او الهام شده، گفته می شود: «لفلان حس حاذق»، وقتی که او تیزهوش، فهمیده و چیز فهم باشد، «ناب» در اصل لغت دندانِ پشت دندان رباعی (دندان نیش) است. «قرض» بر وزن «ضرب» به معنی بریدن است. «منجل» که بر وزن «مِنبَر» است، به معنای آهنی است که با آن زراعت را می چینند [داس] و گفته شده که دو پای ملخ را به خاطر کجی و خشونتی که دارند به داس تشبیه نموده است. «رهب» بر وزن علم به معنای ترسیدن می‌باشد، «ذب عن حریمه» که بر وزن «مدّ» می‌باشد؛ به معنای دفاع و حمایت کردن است، «اجلبوا» یعنی گرد آمدند و جمع شدند و «اجلب علی فرسه» یعنی اسبش را با زدن و یا داد کشیدن و امثال این کارها به دویدن تشویق کرد، «بجمعهم» یعنی همه اشان و کلمه «الو» وصلیه است، حرث یعنی زراعت، «نزا» بر وزن «دعا» به معنای جستن و پریدن ناگهانی است. «و خلقها» جمله حالیه است، «استدق» یعنی دقیق شد، منظور از «الذی یسجد» سجده حقیقی است، زیرا ملائکه و جن و انس مومن، برای او سجده می کنند، «طوعا» یعنی در حالت سختی و آسایش، از روی رغبت مطیع اند و کافران به خدای متعال، در حالت سختی و نیاز از روی اجبار مطیع می‌شوند، همچنین سجده می‌تواند اعم از، سجده حقیقی و سجده مجازی که همان خضوع و داخل شدن در ذلت فقر و نیاز به خدای متعال است باشد، همان طور که چند بار قبلا گفتیم. «عَفَر» که گاهی هم با سکون فاءِ است به معنای روی زمین است و بر خاک هم اطلاق می شود و «عفره فی التراب» که بر وزن «ضرب» است و همچنین «عَفَّره تعفیرا» یعنی آن را به خاک مالید و استعمال تعفیر در مورد بعضی از مخلوقات، کنایه از نهایت خضوع است، «الالقاء بالطاعه» مجاز از گردن نهادن و فرمان بردن است و در بعضی از نسخ آمده که «بالطاعه الیه»، «سِلم» که در بعضی از نسخ آمده به معنای صلح است و «سَلَم» که در نسخه های دیگر است، به معنای تسلیم شدن و فرمان بردن است، «قِیاد» آن چیزی است که به وسیله اش قیادت و رهبری صورت می‌گیرد و «اعطاء القیاد» به معنای فرمان بردن و گردن نهادن است. «رهبه» یعنی ترس، «ارسی» یعنی ثابت و محکم کرد، «بلل» به تَری و باران گفته می شود. «یَبَس» متضاد رطوبت است و (طریق یبس) یعنی راهی که هیچ تری و رطوبتی در آن نیست، «حَمام» به هر پرنده طوق داری از انواع فاخته ها، قمری ها و کبوتران زمینی و غیر آن ها گفته می شود و (حمامه) مانند نعامه [شتر مرغ] و حیه [مار] بر هر دو جنس مذکر و مونث اطلاق می گردد و اسم جنس از «نعامه»، «نَعام» است و غرض از این جمله بیان عمومیت علم و قدرت خدای سبحان است. درباره «دعا کل طائر باسمه» گفته شده «الدعاء» در اینجا برای هر نوعی از موجودات، استعاره ای برای پاگذاشتن به عرصه وجود است و فهمیدی که این امر به حکم قدرت الهی برمی‌گردد، که به آن موجود، داخل شدن در عرصه وجود را حکم می کند، مانند کلام خدای متعال «فَقالَ لَها وَ لِلْأَرْضِ ائْتِیا طَوْعاً أَوْ کَرْهاً قالَتا أَتَیْنا طائِعینَ» - . فصلت / ۱۱ - {و به زمین فرمود: خواه یا ناخواه بیایید. آن دو گفتند: فرمان پذیر آمدیم} و چون دعاء، استعاره برای ورود به عرصه وجود قرار گرفته، با ذکر نام هر یک از این موجودات این استعاره تقویت را کرده، زیرا یک شیء فقط با نامش خوانده می شود، احتمال هم دارد که منظور از «اسم»، همان اسم لغوی باشد که به معنای علامت و نشانه است، زیرا برای هر نوعی از پرندگان خصوصیات و علامت هایی وجود دارد که دیگران آن را ندارند و معنی چنین می شود که خدای متعال به واسطه علامت ها و خواصی که در علم الهیه و لوح

محفوظ، در مورد هریک از پرندگان وجود داشت، حکم قدرت خویش را در ایشان جاری نمود و بعضی دیگر گفته اند: منظور اسم جنس است به خاطر اینکه خدای متعال هر زبانی را که بندگان در آینده وضع می کنند، در لوح محفوظ نوشته و اسم هایی را هم که بر آن ها قرار می‌دهند آورده و برای هر اسمی مسمای آن را هم ذکر نموده، پس وقتی که می‌خواهد این ها را خلق کند، هر نوعی را با نامش صدا می‌زند، سپس او به خدا جواب می‌دهد و به سوی اجابت فرمانش می‌شتابد. «کفل برزقه» یعنی روزیش را به عهده گرفته، «سحاب» جمع کلمه سحابه به معنای ابر است، «هطل» به معنای باران یا اشک پی در پی و جاری شدن آن است و بعضی گفته اند یعنی پی در پی باریدن بارانی که به صورت پراکنده و دارای شدت است، «دیمه»؛ بارانی است که در حالت سکون، بدون هیچ رعد و برقی به صورت مداوم می‌بارد و جمع آن «دِیَم» بر وزن «عِنَب» است، «تعدید القسم» یعنی در شماره بودن [دانستن] مقدار بارانی که برای هر بلاد و زمینی طبق حکمت مقدر شده، «بِلّه» متضاد خشکی است، گفته می شود: «بَلّه فابتَلَّ». «جُفوف، جَفاف، جُدوب» به معنای ایستادن باران و خشک شدن زمین است.

**[ترجمه]

«۲۰»

الشِّهَابُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: لَوْ تَعْلَمُ الْبَهَائِمُ مِنَ الْمَوْتِ مَا يَعْلَمُ ابْنُ آدَمَ مَا أَكَلْتُمْ سَمِيناً(۱).

**[ترجمه]شهاب: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: اگر بهائم آنچه را که آدمیزاده در مورد مرگ می دانند می دانستند، فربهی از آنان را نمی‌خوردید .

**[ترجمه]

الضوء

فی الحدیث استزاده من بنی آدم و إعلام أن البهائم لو کان لها عقل لکانت أضبط منهم و ذلک لأنها لیست بمکلفه و لو علمت بالموت لم تأکل و لم تشرب فکانت تهزل و ابن آدم یأکل و یشرب و یعلم أنه غدا میت و فیه تعییر بالقصور عن البهائم فی هذه الخله خاصه فعلیک أیها العاقل بالانتباه من سنه الغفله فإن هذا الخطاب لک و فائده الحدیث إعلام أن البهائم الخرس لو علمت الموت لما سمنت بالرتوع فی المراتع و لأمسکت عن الرعی (۲).

**[ترجمه]حدیث، هوشیاری بیشتری از آدمیزاده خواسته و آگاهی داده که اگر بهائم عقل داشتند از انسان ها با دقت تر بودند، و این برای این است که مکلف نیستند، اگر مرگ را می‌فهمیدند، نمی‌خوردند و نمی آشامیدند و لاغر می‌شدند، درحالی که آدمیزاده با اینکه می‌داند فردا خواهد مرد، می‌خورد و می‌نوشد، و در این جمله سرزنشی است برای انسان ها که از بهائم کمترند، مخصوصا در این ویژگی. پس ای خردمند، بر توست که از خواب غفلت بیدار شوی که این خطاب به توست و فایده حدیث، آگاه کردن به این مطلب است که بهائم بی زبان اگر مرگ را می فهمیدند با چریدن در مراتع فربه نمی‌شدند و قطعا از چریدن خودداری می کردند.

**[ترجمه]

«۲۱»

كِتَابُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ شُـرَيْحٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ طَلْحَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَا يُصَادُ مِنَ الطَّيْرِ إِلَّا مَا ضَـيَّعَ التَّسْبِيحَ (۳).

**[ترجمه]کتاب جعفر بن محمّـد بن شـریح: امام صادق علیه السّـلام فرمود: هیـچ پرنـده ای شـکار نشود، جز آنکه تسبیحی را ترک کرده است - اصول سته عشر: ۷۷ .[۱] - .

**[ترجمه]

«۲۲»

أَصْلٌ قَـدِيمٌ مَنْقُولٌ مِنْ خَطِّ التَّلَّعُكْبَرِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ أَخْبَرَنِی مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَـى عَنْ مُوسَـى بْنِ الْقَـاسِمِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ مَوْلًى لِلْقُمِّيِّينَ قَـدْ أَخْبَرَنِی عَمَّنْ أَخْبَرَهُ عَنْ أَبِی عَبْـدِ اللَّهِ عَنْ آبَـائِهِ عليهم السلام قَالَ: قَالَ رَجُـلٌ مِنَ الْيَهُودِ لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَـا مُحَمَّدُ أَخْبِرْنِی مَـا يَقُولُ الْحِمَارُ فِی نَهِيقِهِ وَ مَا يَقُولُ الْفَرَسُ فِی

ص: ۴۶

۱- ۱. لم نجد الحديث فی النسخه المطبوعه التی عندی من الشهاب.

۲- ۲. لم نجد نسخه كتاب الضوء.

۳- ۳. الأصول السته عشر: ۷۷.

صَهِيلِهِ وَ مَا يَقُولُ الدُّرَّاجُ فِي صَوْتِهِ وَ مَا تَقُولُ الْقُنْبُرَةُ فِي صَوْتِهَا وَ مَا يَقُولُ الضِّفْدِعُ فِي نَقِيقِهِ وَ مَا يَقُولُ الْهُدْهُدُ فِي صَوْتِهِ قَالَ فَأَطْرَقَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله ثُمَّ قَالَ أَعِدْ عَلَيَّ يَا يَهُودِيُّ قَالَ فَأَعَادَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَمَّا الْحِمَارُ فَيَلْعَنُ الْعَشَّارَ وَ أَمَّا الْفَرَسُ فَيَقُولُ الْمُلْكُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ وَ أَمَّا الدُّرَّاجُ فَيَقُولُ الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى وَ أَمَّا الدِّيكُ فَيَقُولُ سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَهِ وَ الرُّوحِ وَ أَمَّا الضِّفْدِعُ فَيَقُولُ اذْكُرُوا اللَّهَ يَا غَافِلِينَ وَ أَمَّا الْهُدْهُدُ فَيَقُولُ رَحِمَكَ اللَّهُ يَا دَاوُدُ يَعْنِي سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ وَ أَمَّا الْقُنْبُرَهُ فَيَقُولُ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ يُبْغِضُ أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله (۱).

**[ترجمه]در یک اصل قدیمی به خطّ تلعکبری رحمه الله: امام صادق علیه السّلام از پدرانشان علیهم السلام نقل می کنند که یک مرد یهودی به رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله گفت: ای محمّد، به من خبر ده که الاغ در عرعر خود چه می گوید؟ و اسب در شیهه خود چه می گوید؟ و درّاج و چکاوک در آواز خود چه می گویند؟ و قورباغه در قرقرش چه می گوید؟ و هدهد در آوازش چه می گوید؟ رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله سر به زیر افکندند و آن گاه فرمود: ای یهودی، دوباره بگو و باز گفت، و رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: اما الاغ، مالیات چی را لعنت می کند، و اسب می گوید: فرمانروایی مخصوص خدای یکتای بسیار غالب و تواناست، درّاج می گوید: «الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى» {خدای رحمان که بر عرش استیلا یافته است.} خروس می گوید: پاک و منزه است پروردگار فرشتگان و روح. و قورباغه می گوید: ای غافلان، خدا را یاد کنید. هدهد می گوید: ای داود، خدا تو را رحمت کند، مقصودش سلیمان بن داود است. و چکاوک می گوید: خدا لعنت کند هرکسی را که با خاندان رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله دشمنی می کند.

**[ترجمه]

«۲۳»

الْعِلَلُ، لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ: إِنَّمَا سُمِّيَتِ الْوَحْشُ لِأَنَّهَا اسْتَوْحَشَتْ مِنْ آدَمَ يَوْمَ هُبُوطِهِ (۲).

**[ترجمه]کتاب علل محمّد بن علی بن ابراهیم: همانا وحش را وحش گفته اند، چون از آدم علیه السّلام در روزی که فرود آمد ترسید .

**[ترجمه]

«۲۴»

الْمَنَاقِبُ لِابْنِ شَهْرَآشُوبَ، رَوَى أَبُو بَكْرٍ الشِّيرَازِيُّ بِالْإِسْنَادِ عَنْ مُقَاتِلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: فِي قَوْلِهِ تَعَالَى إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَهَ عَرَضَ اللَّهُ أَمَانَتِي (۳) عَلَى السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ بِالثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ فَقُلْنَ رَبَّنَا لَا نَحْمِلْنَا(۴)

بِالثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ وَ لَكِنَّهَا نَحْمِلُهَا بِلَا ثَوَابٍ وَ لَا عِقَابٍ وَ إِنَّ اللَّهَ عَرَضَ أَمَانَتِي وَ وَلَايَتِي عَلَى الطُّيُورِ فَأَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِهَا الْبُزَاهُ الْبِيضُ وَ الْقَنَابِرُ وَ أَوَّلُ مَنْ جَحَدَهَا الْبُومُ وَ الْعَنْقَاءُ فَأَمَّا الْبُومُ فَلَا تَقْدِرُ أَنْ تَظْهَرَ بِالنَّهَارِ لِبُغْضِ الطَّيْرِ لَهَا وَ أَمَّا الْعَنْقَاءُ فَغَابَتْ فِي الْبِحَارِ لَا تُرَى وَ إِنَّ اللَّهَ عَرَضَ إِمَامَتِي عَلَى الْأَرَضِينَ فَكُلُّ بُقْعَهٍ آمَنَتْ بِوَلَايَتِي جَعَلَهَا طَيِّبَهً زَكِيَّهً وَ جَعَلَ نَبَاتَهَا وَ ثَمَرَهَا حُلْواً عَذْباً وَ جَعَلَ مَاءَهَا

زُلَالًا وَ كُلَّ بُقْعَهٍ جَحِـدَتْ إِمَامَتِی وَ أَنْكَرَتْ وَلَايَتِی جَعَلَهَا سَبِخَهً وَ جَعَلَ نَبَاتَهَا مُرّاً عَلْقَماً وَ جَعَلَ ثَمَرَهَا الْعَوْسَجَ وَ الْحَنْظَلَ وَ جَعَلَ مَاءَهَا مِلْحاً أُجَاجاً ثُمَّ قَالَ وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ يَعْنِی أُمَّتَکَ يَا مُحَمَّدُ وَلَايَهَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِمَامَتَهُ بِمَا فِيهَا مِنَ الثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ إِنَّهُ كانَ

۱- ۱. لم نجد ذلک الأصل.

۲- ۲. لم نجد العلل لمحمّد بن إبراهيم.

۳- ۳. هکذا فی الکتاب و مصدره و لعلّ الصحيح:« امامتی».

۴- ۴. فی المصدر: لا تحملنا.

ظَلُوماً لِنَفْسِهِ جَهُولًا(۱) لِأَمْرِ رَبِّهِ مَنْ لَمْ يُؤَدِّهَا بِحَقِّهَا فَهُوَ ظَلُومٌ غَشُومٌ (۲).

**[ترجمه]مناقب ابن شهر آشوب: امیر المؤمنین علیه السّلام درباره کلام خدای تعالی «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ» فرمود: خداوند امانت مرا (که امامت و ولایت ایشان است) بر آسمان های هفت گانه، به شرط ثواب در پذیرش و عقاب در عدم پذیرش، عرضه کرد گفتند: پروردگارا، ما آن را به شرط ثواب و عقاب تحمل نمی‌کنیم، بلکه بدون ثواب و عقاب آن را حمل می‌کنیم، و خدا امانت و ولایت مرا بر پرندگان عرضه داشت و اولین پرنده ای که به آن ایمان آورد بازهای سفید و شانه سرها بودند و اولین منکرش هم جغد و سیمرغ بودند، اما جغد به خاطر دشمنی پرندگان با او، در روز نمی‌تواند آشکار شود و سیمرغ هم در دریاها نهان است و دیده نمی شود. و خدا ولایت مرا بر زمین ها عرضه کرد و هر قسمتی که به ولایت من ایمان آورد، خدا آن را پاک و پاکیزه قرار داد و گیاه و میوه اش را شیرین و گوارا و آبش را زلال نمود و هر قسمتی که منکر امامت و ولایت من شد، خدا آن را نمک زار قرار داد و گیاهش را تلخ و میوه اش را خاردار و هندوانه ابو جهل گردانید و آبش را شور و تلخ نمود. سپس فرمود: «وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ» یعنی امت تو ای محمّد، ولایت امیر المؤمنین و امامتش را به خاطر ثواب [در پذیرش] و عقابی [در عدم پذیرش] که در آن است پذیرفتند. «إِنَّهُ کانَ ظَلُوماً» یعنی به نفسش و «جَهُولاً» یعنی به امر پروردگارش که هرکس حق ولایت را ادا نکند، ظالم و ستمکار است. - . مناقب ابن شهر آشوب۲ : ۱۴۱ - ۱۴۲ -

**[ترجمه]

بیان

فی القاموس العلقم الحنظل و کل شی ء مر و النبقه المره فإن قلت لما أبوا أولا حملها کیف قبل بعض الطیور و الأرضین قلت لیس فی أول الخبر ذکر الأرضین و لا فی آخره العرض علی السماوات فلا تنافی لکن یرد علیه أنه تفسیر للآیه و فیها ذکر إباء

السماوات و الأرضین و الجبال جمیعا فذکر السماوات أولا علی المثال و الاکتفاء فی البعض لظهور البواقی فإما أن یحمل العرض أولا علی العرض علی مجموع السماوات و الأرضین و الجبال إجمالا و الثانی علی العرض علی کل حیوان و کل بقعه تفصیلا أو یقال لیس فی أول الخبر إلا امتناعها عن الحمل بالثواب و العقاب فلا ینافی قبول بعضها و رد بعضها عند العرض بلا ثواب و لا عقاب فقوله و لکنا نحملها قول بعضهم أو قول الجمله باعتبار البعض أو یحمل الأول علی الظاهری و الثانی علی القلبی و الله یعلم.

**[ترجمه]در قاموس آمده که «علقم» به معنای حنظل و هرچیز تلخی است و عناب تلخ. و اگر بگویی وقتی که در نخست آسمان ها و زمین از حمل امانت امتناع کردند، پس چگونه بعضی از پرندگان و زمین ها بعدا آن را پذیرفتند؟ جواب این است که در اول این حدیث، اسمی از زمین نیست و همچنین در آخر آن هم از عرضه امانت بر آسمان ها سخنی نرفته، پس منافاتی وجود ندارد. البته می توان اشکال گرفت که این حدیث تفسیر آیه است و در آیه آمده که آسمان ها و زمین ها و کوه ها همگی از تحمل این امانت خودداری کردند و همچنین ذکر نام آسمان ها در آغاز خبر برای نمونه است و به ذکر نام برخی [یعنی آسمان ها]، به خاطر معلوم بودن دیگران، اکتفا شده، پس یا باید عرضه نخست، بر مجموع آسمان ها و زمین و کوه ها به طور اجمال باشد و عرضه دوم، بر هر جاندار و هر قسمتی از زمین به طور تفصیلی باشد و یا اینکه بگوییم در ابتدای حدیث،

فقط آمده که از پذیرش امانت به شرط ثواب و عقاب امتناع کردند و این منافات ندارد که وقتی که بدون ثواب و عقاب، امانت به ایشان عرضه می شود، بعضی بپذیرند و بعضی رد کنند. پس سخن «و لکنا نحملها» گفته برخی از آنان است و یا گفته همه به اعتبار برخی از ایشان و یا اینکه رد اول حمل بر ظاهر شود و قبول دوم حمل بر امر قلبی. و خدا می‌داند.

**[ترجمه]

«۲۵»

الدُّرُّ الْمَنْثُورُ، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ حِينَ أُلْقِيَ فِي النَّارِ لَمْ تَكُنْ فِي الْأَرْضِ دَابَّةٌ إِلَّا تُطْفِئُ عَنْهُ النَّارَ غَيْرَ الْوَزَغِ فَإِنَّهُ كَانَ يَنْفُخُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِقَتْلِهِ.

وَ عَنْ أُمِّ شَرِيكٍ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله أَمَرَ بِقَتْلِ الْأَوْزَاغِ وَ قَالَ كَانَتْ تَنْفُخُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ علیه السلام.

وَ عَنْ قَتَادَةَ عَنْ بَعْضِهِمْ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: كَانَتِ الضِّفْدِعُ تُطْفِئُ النَّارَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ وَ كَانَتِ الْوَزَغُ تَنْفُخُ عَلَيْهِ فَنَهَى عَنْ قَتْلِ هَذَا وَ أَمَرَ بِقَتْلِ الْوَزَغِ.

وَ عَنْ أَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: لَا تَسُبُّوا الضِّفْدِعَ فَإِنَّ صَوْتَهُ تَسْبِيحٌ وَ تَقْدِيسٌ وَ تَكْبِيرٌ إِنَّ الْبَهَائِمَ اسْتَأْذَنَتْ رَبَّهَا فِي أَنْ تُطْفِئَ النَّارَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ فَأَذِنَ لِلضَّفَادِعِ فَتَرَاكَبَتْ عَلَيْهِ فَأَبْدَلَهَا اللَّهُ بِحَرِّ النَّارِ الْمَاءَ(۳).

۱- ۱. الأحزاب: ۷۲.

۲- ۲. مناقب آل أبی طالب ۲: ۱۴۱ و ۱۴۲.

۳- ۳. الدّر المنثور ۴: ۳۲۱ و ۳۲۲ فیه: بحر النار برد الماء.

وَ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ عَنْ ١٧ کَعْبِ الْحِبْرِ قَالَ: جَاءَتْ هَامَّةٌ(١) إِلَى سُلَيْمَانَ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْکَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ فَقَالَ وَ عَلَيْکِ السَّلَامُ يَا هَامُّ أخبرني [أَخْبِرِينِي] کَيْفَ لَا تَأْکُلِينَ الزَّرْعَ فَقَالَتْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ لِأَنَّ آدَمَ عَصَى رَبَّهُ بِسَبَبِهِ فَلِذَلِکَ لَا آکُلُهُ قَالَ فَکَيْفَ لَا تَشْرَبِينَ الْمَاءَ قَالَتْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ لِأَنَّ اللَّهَ أَغْرَقَ بِالْمَاءِ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ أَجْلِ ذَلِکَ تَرَکْتُ شُرْبَهُ قَالَ فَکَيْفَ تَرَکْتِ الْعُمْرَانَ وَ سَکَنْتِ الْخَرَابَ قَالَتْ لِأَنَّ الْخَرَابَ مِيرَاثُ اللَّهِ وَ أَنَا أَسْکُنُ فِي مِيرَاثِ اللَّهِ وَ قَدْ(٢) ذَکَرَ اللَّهُ ذَلِکَ فِي کِتَابِهِ فَقَالَ وَ کَمْ أَهْلَکْنا مِنْ قَرْيَةٍ بَطِرَتْ مَعِيشَتَها إِلَى قَوْلِهِ وَ کُنَّا نَحْنُ الْوارِثِينَ (٣).

وَ عَنْ ١٧ أَبِي الصِّدِّيقِ النَّاجِي قَالَ: خَرَجَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ يَسْتَسْقِي بِالنَّاسِ فَمَرَّ عَلَى (٤) نَمْلَةٍ مُسْتَلْقِيَةٍ عَلَى قَفَاهَا رَافِعَةٍ قَوَائِمَهَا إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ تَقُولُ اللَّهُمَّ أَنَا خَلْقٌ مِنْ خَلْقِکَ لَيْسَ لَنَا غِنًى عَنْ رِزْقِکَ فَإِمَّا أَنْ تَسْقِيَنَا وَ إِمَّا أَنْ تُهْلِکَنَا فَقَالَ سُلَيْمَانُ لِلنَّاسِ ارْجِعُوا فَقَدْ سَقَاکُمْ بِدَعْوَةِ غَيْرِکُمْ (٥).

وَ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ قَالَ: کَانَ دَاوُدُ عليه السلام يَقْضِي بَيْنَ الْبَهَائِمِ يَوْماً وَ بَيْنَ النَّاسِ يَوْماً فَجَاءَتْ بَقَرَةٌ فَوَضَعَتْ قَرْنَهَا عَلَى حَلْقَةِ الْبَابِ ثُمَّ نَغَمَتْ (٦) کَمَا تَنْغَمُ الْوَالِدَةُ عَلَى وَلَدِهَا وَ قَالَتْ کُنْتُ شَابَّةً کَانُوا يُنْتِجُونِّي وَ يَسْتَعْمِلُونِّي ثُمَّ إِنِّي کَبِرْتُ فَأَرَادُوا أَنْ يَذْبَحُونِي فَقَالَ ١٧ دَاوُدُ أَحْسِنُوا إِلَيْهَا لَا تَذْبَحُوهَا ثُمَّ قَرَأَ(٧) عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أُوتِينا مِنْ کُلِّ شَيْ ءٍ(٨).

١- ١. الهامه: طير الليل و هو الصدى: و الصدى: الذکر من البوم.

٢- ٢. لعله من کلام الراوی.

٣- ٣. الدّر المنثور ۵: ١٠٣ و الآيه فی القصص: ۵٨.

۴- ۴. فی المصدر: قمر بنمله.

۵- ۵. الدّر المنثور ۵: ١٠٣.

۶- ۶. فی المصدر: تنغمت.

٧- ٧. أی أبا الدرداء.

٨- ٨. الدّر المنثور ۵: ١٠٣ و الآيه فی النمل: ١۶.

وَ عَنْ نَوْفٍ وَ الْحَكَمِ قَالا: كَانَ النَّمْلُ فِی زَمَنِ سُلَیْمَانَ أَمْثَالَ الذِّبَابِ (۱).

وَ عَنِ ۱۷ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّهُ سُئِلَ کَیْفَ تَفَقَّدَ سُلَیْمَانُ الْهُدْهُدَ مِنْ بَیْنِ الطَّیْرِ قَالَ إِنَّ سُلَیْمَانَ نَزَلَ مَنْزِلًا فَلَمْ یَدْرِ مَا بُعْدُ الْمَاءِ وَ کَانَ الْهُدْهُدُ یَدُلُّ سُلَیْمَانَ عَلَی الْمَاءِ فَأَرَادَ أَنْ یَسْأَلَهُ عَنْهُ فَفَقَدَهُ قِیلَ کَیْفَ ذَاکَ وَ الْهُدْهُدُ یُنْصَبُ لَهُ الْفَخُّ یُلْقَی عَلَیْهِ التُّرَابُ وَ یَضَعُ لَهُ الصَّبِیُّ الْحِبَالَهَ فَیُغَیِّبُهَا فَیَصِیدُهَا فَقَالَ إِذَا جَاءَ الْقَضَاءُ ذَهَبَ الْبَصَرُ(۲).

**[ترجمه]الدرالمنثور: از پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله نقل کرده که زمانی که ابراهیم علیه السّلام در آتش افکنده شد، هیچ جنبنده ای در زمین نبود، جز آنکه آتش را از او خاموش می کرد، غیر از وزغ که آتش را بر ایشان می‌دمید، پس رسول خدا صلی الله علیه واله فرمان به قتل او دادند.

و از اُمّ شریک نقل است که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمان به قتل وزغ ها دادند و فرمود که وزغ ها در آتش ابراهیم علیه السّلام می‌دمیدند.

و از قتاده نقل شده که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: قورباغه آتش را بر ابراهیم خاموش می کرد و وزغ در آن می‌دمید، پس کشتن قورباغه قدغن شد و به کشتن وزغ فرمان داده شد.

و از انس نقل است که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: به قورباغه دشنام ندهید که آوازش تسبیح و تقدیس و تکبیر است، به راستی همه بهائم از پروردگارشان اجازه خواستند که آتش را بر ابراهیم علیه السّلام خاموش کنند و خداوند به قورباغه ها اجازه داد، پس برای آن روی هم قرار گرفتند و خدا به جای سوز آتش، آب سرد به آن ها داد. - . درّ المنثور ۴ : ۳۲۱ - ۳۲۲ -

و از ابن مسعود نقل است که کعب الحبر گفت: جغدی نر نزد سلیمان علیه السّلام آمد و گفت: درود بر شما ای پیغمبر خدا. حضرت پاسخش دادند: و درود بر تو ای نرّه جغد، و فرمود: به من بگو چرا از زراعت نمی خوری؟ گفت ای پیغمبر خدا، برای اینکه آدم به خاطر آن، نافرمانی خدا کرد و از این رو من از آن نمی‌خورم. حضرت فرمود: چرا آب نمی‌نوشی؟ گفت ای پیغمبر خدا، برای آنکه خدا قوم نوح را با آب غرق کرد؛ از این رو نوشیدنش را ترک کردم. فرمود: چرا آبادانی را رها کرده ای و در ویرانه سکنی گزیده ای؟ گفت: چون ویرانه میراث خداست و من هم در میراث خدا ساکن می‌شوم و خدای متعال این را در کتابش یاد کرده و فرموده «وَ کَمْ أَهْلَکْنا مِنْ قَرْیَهٍ بَطِرَتْ مَعِیشَتَها» {و چه بسیار شهرها که هلاکش کردیم، [زیرا] زندگی خوش، آن ها را سرمست کرده بود} تا آنجا که می‌فرماید «وَ کُنَّا نَحْنُ الْوارِثِینَ» - . الدر المنثور ۵ : ۱۰۳ - {و ماییم که وارث آنان بودیم.}

و از ابی الصدیق ناجی نقل است: سلیمان بن داود بیرون شد تا طلب باریدن باران برای مردم کند. به مورچه ای گذر کرد که به پشت افتاده بود و دست و پایش را به طرف آسمان کرده بود و می گفت: خدایا ما آفریده ای از آفریدگان توایم و هیچ کس از ما بی نیاز از روزی تو نیست، پس ما را سیراب و یا نابود کن. سلیمان به مردم فرمود: برگردید که به دعای دیگری سیراب شدید. - . الدر المنثور ۵ : ۱۰۳ -

و ابی درداء می گوید: داود علیه السّلام یک روز میان بهائم قضاوت می کرد و یک روز هم میان مردم. روزی گاوی آمد و شاخش را روی حلقه دَر قرار داد و مانند مادری که بر فرزندش می‌نالد، ناله سر داد و گفت: تا جوان بودم از من بهره می... گرفتند و از من استفاده می کردند و حال پیر شده ام و می‌خواهند مرا ذبح کنند. داود فرمود: به او نیکی کنید و سرش را نبرید و سپس خواند «عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أُوتِينا مِنْ كُلِّ شَيْ ءٍ» - . نمل / ۱۶ - {ما زبان پرندگان را تعلیم یافته ایم و از هر چیزی به ما داده شده است.} - . الدر المنثور ۵ : ۱۰۳ -

و نوف و حکم گفته اند: مورچه در زمان سلیمان شبیه مگس بود. - . الدر المنثور ۵ : ۱۰۴ -

و از ابن عبّاس نقل است که از او پرسیده شد: چرا سلیمان از میان پرنده ها هدهد را جستجوکرد؟ گفت سلیمان در منزلی فرود آمد و نمی‌دانست که آب چه اندازه دور است، و این هدهد بود که سلیمان را به سوی آب راهنمایی می کرد، پس خواست که در مورد آب از او بپرسد و او را نیافت. گفته شد چگونه؟ در حالی که هدهد به دامی که خاک بر روی آن ریخته شده گرفتار می شود، و بچه ها برایش دام می گذارند و شکارش می کنند؟ گفت: چون قضا [حکم حتمی] آید، بینایی برود. - . الدر المنثور ۵ : ۱۰۴ -

**[ترجمه]

«۲۶»

كِتَابُ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ حُكَيْمٍ (۳) عَنْ بَشِيرٍ النَّبَّالِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَهِرَ دَاوُدُ عليه السلام لَيْلَةً يَتْلُو الزَّبُورَ فَأَعْجَبَتْهُ (۴) عِبَادَتُهُ فَنَادَتْهُ ضِفْدِعٌ يَا دَاوُدُ تَعْجَبُ مِنْ سَهَرِكَ لَيْلَةً وَ إِنِّي لَتَحْتَ هَذِهِ الصَّخْرَةِ مُنْذُ أَرْبَعِينَ سَنَةً مَا جَفَّ لِسَانِي عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ (۵).

**[ترجمه]کتاب عبد الملک بن حکیم: امام صادق علیه السّلام فرمود: یک شب داود علیه السّلام در حالی که زبور را تلاوت می کرد، بیدار ماند و به عبادت خود خوشبین شد. قورباغه ای به او ندا داد که ای داود، از بیداری یک شبت خودبین می‌شوی با اینکه من در زیر این سنگ، چهل سال است که زبانم از ذکر خدای عزّ و جلّ باز نمانده است. - . اصول سته عشر : ۱۰۱ -

**[ترجمه]

«۲۷»

الْخِصَالُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: مَا بُهِمَتِ الْبَهَائِمُ عَنْهُ فَلَمْ تُبْهَمْ عَنْ أَرْبَعَةٍ مَعْرِفَتُهَا بِالرَّبِّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ مَعْرِفَتُهَا بِالْمَوْتِ وَ مَعْرِفَتُهَا بِالْأُنْثَى مِنَ الذَّكَرِ وَ مَعْرِفَتُهَا بِالْمَرْعَى الْخِصْبَ (۶).

۱- ۱. الدّر المنثور ۵: ۱۰۴.

۲- ۲. الدّر المنثور ۵: ۱۰۴.

۳- ۳. اسناد الحديث على ما فى المصدر هكذا: الشيخ أبو محمّد هارون بن موسى بن احمد التلعكبرى قال: أخبرنا أبو العباس أحمد بن محمّد بن سعيد الهمدانىّ قال: اخبرنا على بن حسن بن علىّ بن فضال قال: حدّثنا جعفر بن محمّد بن حكيم قال: حدّثنى عمى عبد الملك بن حكيم.

۴- ۴. فيه غرابه لان الأنبياء عليهم السلام عندنا معصومون.

۵- ۵. الأصول السته عشر: ۱۰۱.

۶- ۶. الخصال ۱: ۲۶۰ طبعه الغفارى.

الْكَافِی، عَنِ الْعِدَّهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ: مِثْلَهُ (۱).

الْفَقِيهُ، بِإِسْنَادِهِ الصَّحِيحِ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ: مِثْلَهُ.

ثُمَّ قَالَ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ أَمَّا الْخَبَرُ الَّذِی رُوِیَ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: لَوْ عَرَفَتِ الْبَهَائِمُ مِنَ الْمَوْتِ مَا تَعْرِفُونَ مَا أَكَلْتُمْ مِنْهَا سَمِيناً قَطُّ.

فليس بخلاف هذا الخبر لأنها تعرف الموت لكنها لا تعرف منه ما تعرفون (۲).

**[ترجمه]خصال: ابو حمزه ثمالی می گويد: امام سجاد عليه السّلام می‌فرمود: هر چيزی را كه بهائم از دركش محروم باشند، از فهم چهار چيز عاجز نيستند: شناخت پروردگار تبارک و تعالی، شناخت مرگ، شناسايی ماده از نر، شناسايی چراگاه خوب. - . خصال ۱ : ۲۶۰ -

در كافی هم از ابن محبوب مانند اين روايت آمده است. - . كافی ۶ : ۵۳۹ -

شيخ صدوق رحمه الله در من لا يحضره الفقيه مانند اين روايت را به سند صحيح از ابن رئاب آورده و گفته: خبری كه از امام صادق عليه السّلام روايت شده كه (اگر بهائم از مرگ می‌دانستند آنچه را كه شما می‌دانيد، هرگز فربهی از آن ها را نمی‌خورديد) مخالف با اين خبر نيست، زيرا آن ها مرگ را می‌فهمند، ولی به اندازه انسان نمی فهمند. - . من لايحضره الفقيه ۲ : ۱۸۸ -

**[ترجمه]

«۲۸»

مَجَالِسُ الشَّيْخِ، عَنْ جَمَاعَهٍ عَنْ أَبِی الْمُفَضَّلِ الشَّيْبَانِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَالِحِ بْنِ فَيْضٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبِی حَمْزَهَ قَالَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام يَقُولُ: مَهْمَا أُبْهِمَتْ عَنْهُ الْبَهَائِمُ فَلَمْ تُبْهَمْ عَنْ أَرْبَعٍ مَعْرِفَتُهَا بِالرَّبِّ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَعْرِفَتُهَا بِالْمَرْعَی الْخِصْبَ وَ مَعْرِفَتُهَا بِالْأُنْثَی عَنِ الذُّكْرِ وَ مَعْرِفَتُهَا بِالْمَوْتِ وَ الْفِرَارِ مِنْهُ.

قال أبو المفضل حدثنا محمد بن صالح عن أحمد بن محمد بجميع كتاب المشيخه عن ابن محبوب (۳).

**[ترجمه]مجالس الشيخ: ابی حمزه از امام سجاد عليه السّلام نقل كرده كه حضرت می فرمود: هر چيزی را كه بهائم از دركش محروم باشند، از فهم چهار چيز عاجز نيستند: شناخت پروردگار تبارک و تعالی، شناسايی چراگاه خوب، شناسايی ماده از نر، شناخت مرگ و فرار از آن .

ابوالمفضل گفته: محمد بن صالح از احمد بن محمد از ابن محبوب همه كتاب مشيخه را برای ما تحديث كرده است. [خوانده است] - . المجالس و الاخبار : ۲۰۷ -

**[ترجمه]

«۲۹»

الْكَافِي، عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ الْحَجَّالِ وَ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ سَالِمٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَهْمَا أُبْهِمَ عَلَى الْبَهَائِمِ مِنْ شَيْ ءٍ فَلَا يُبْهَمُ عَلَيْهَا أَرْبَعُ خِصَالٍ مَعْرِفَةُ أَنَّ لَهَا خَالِقاً وَ مَعْرِفَةُ طَلَبِ الرِّزْقِ وَ مَعْرِفَةُ الذَّكَرِ مِنَ الْأُنْثَى وَ مَخَافَةُ الْمَوْتِ (۴).

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: اگر هر چیزی بر بهائم مبهم باشد، چهار خصلت برای آن ها مبهم نیست، معرفت به اینکه آفریننده ای دارند، معرفت طلبِ روزی، شناسایی نر از ماده و ترس از مرگ. - . کافی ۶ : ۵۳۹ -

**[ترجمه]

«۳۰»

الْعِلَلُ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ (۵) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَقَدْ شَكَرَتِ الشَّيَاطِينُ الْأَرَضَةَ حِينَ أَكَلَتْ عَصَاهَ سُلَيْمَانَ علیه السلام حَتَّى

۱- ۱. الكافي ۶: ۵۳۹ طبعه الآخوندى.

۲- ۲. من لا يحضره الفقيه ۲: ۱۸۸ طبعه الآخوندى.

۳- ۳. المجالس و الاخبار: ۲۶(ط ۱) و ۲۰۷(ط ۲).

۴- ۴. الكافي ۶: ۵۳۹.

۵- ۵. في المصدر: عن الحسين بن الحسن بن أبان.

سَقَطَ وَ قَالُوا عَلَيْكِ الْخَرَابُ وَ عَلَيْنَا الْمَاءُ وَ الطِّينُ فَلَا تَكَادُ تَرَاهَا فِي مَوْضِعٍ إِلَّا رَأَيْتَ مَاءً وَ طِيناً(۱).

**[ترجمه]علل الشرائع: امام صادق عليه السّلام فرمود: شياطين از موريانه قدردانى كردند، زمانى كه عصاى سليمان عليه السّلام را خورد تا حضرت افتاد و گفتند: ويرانى بر عهده تو و آب و گِل به گردن ما، پس نزديک است كه موريانه را در جايى نبينى، مگر اينكه آب و گل هم مى‌بينى. [يعنى هر جا موريانه هست آب و گل هم هست.] -. علل الشرائع ۱ : ۷۰ -

**[ترجمه]

«۳۱»

الْمَنَاقِبُ لِابْنِ شَهْرَآشُوبَ، فِي حَدِيثِ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ: أَنَّهُ دَخَلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ عَلَى زَيْنِ الْعَابِدِينَ عليه السلام وَ قَالَ يَا ابْنَ الْحُسَيْنِ أَنْتَ تَقُولُ إِنَّ يُونُسَ بْنَ مَتَّى إِنَّمَا لَقِيَ مِنَ الْحُوتِ مَا لَقِيَ لِأَنَّهُ عُرِضَتْ عَلَيْهِ وَلَايَةُ جَدِّي فَتَوَقَّفَ عِنْدَهَا فَقَالَ بَلَى ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ قَالَ فَأَرِنِي آيَةَ ذَلِكَ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ فَأَمَرَ بِشَدِّ عَيْنَيْهِ بِعِصَابَةٍ وَ عَيْنَيَّ بِعِصَابَةٍ ثُمَّ أَمَرَ بَعْدَ سَاعَةٍ بِفَتْحِ أَعْيُنِنَا فَإِذَا نَحْنُ عَلَى شَاطِئِ الْبَحْرِ تَضْرِبُ أَمْوَاجُهُ فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ يَا سَيِّدِي دَمِي فِي رَقَبَتِكَ اللَّهَ اللَّهَ فِي نَفْسِي فَقَالَ هِيهْ وَ أُرِيهِ إِنْ كُنْتُ مِنَ الصَّادِقِينَ ثُمَّ قَالَ يَا أَيَّتُهَا الْحُوتُ قَالَ فَأَطْلَعَ الْحُوتُ رَأْسَهُ مِنَ الْبَحْرِ مِثْلَ الْجَبَلِ الْعَظِيمِ وَ هُوَ يَقُولُ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ فَقَالَ مَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا حُوتُ يُونُسَ يَا سَيِّدِي قَالَ أَنْبِئْنَا بِالْخَبَرِ قَالَ يَا سَيِّدِي إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَبْعَثْ نَبِيّاً مِنْ آدَمَ إِلَى أَنْ صَارَ جَدُّكَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله إِلَّا وَ قَدْ عَرَضَ عَلَيْهِ وَلَايَتَكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ فَمَنْ قَبِلَهَا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ سَلِمَ وَ تَخَلَّصَ وَ مَنْ تَوَقَّفَ عَنْهَا وَ تَمَنَّعَ (۲) فِي حَمْلِهَا لَقِيَ مَا لَقِيَ آدَمُ مِنَ الْمَعْصِيَةِ وَ مَا لَقِيَ نُوحٌ مِنَ الْغَرَقِ وَ مَا لَقِيَ إِبْرَاهِيمُ مِنَ النَّارِ وَ مَا لَقِيَ يُوسُفُ مِنَ الْجُبِّ وَ مَا لَقِيَ أَيُّوبُ مِنَ الْبَلَاءِ وَ مَا لَقِيَ دَاوُدَ مِنَ الْخَطِيئَةِ إِلَى أَنْ بَعَثَ اللَّهُ يُونُسَ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ يَا يُونُسُ تَوَلَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيّاً عليه السلام وَ الْأَئِمَّةَ الرَّاشِدِينَ مِنْ صُلْبِهِ فِي كَلَامٍ لَهُ قَالَ فَكَيْفَ أَتَوَلَّى مَنْ لَمْ أَرَهُ وَ لَمْ أَعْرِفْهُ وَ ذَهَبَ مُغْتَاظاً فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ أَنِ الْتَقِمِي يُونُسَ وَ لَا تُوهِنِي لَهُ عَظْماً فَمَكَثَ فِي بَطْنِي أَرْبَعِينَ صَبَاحاً يَطُوفُ مَعِيَ الْبِحَارَ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ يُنَادِي (۳) لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ قَدْ قَبِلْتُ

۱- ۱. علل الشرائع ۱: ۷۰ طبعه قم.

۲- ۲. فى المصدر: و تعتع فى حملها.

۳- ۳. فى المصدر: انه لا إله.

وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ وَ الْأَئِمَّهِ الرَّاشِدِينَ مِنْ وُلْدِهِ فَلَمَّا أَنْ آمَنَ بِوَلَايَتِكُمْ أَمَرَنِی رَبِّی فَقَذَفْتُهُ عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ فَقَالَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عليه السلام ارْجِعْ أَيُّهَا الْحُوتُ إِلَى وَكْرِكَ وَ اسْتَوَى الْمَاءُ(۱).

**[ترجمه]مناقب ابن شهر آشوب: عبد اللّه بن عمر بر امام سجاد علیه السّلام وارد شد و گفت یا ابن الحسین، آیا شما می... گویید یونس بن متّی آنچه را که از ماهی بدو رسید، برای این بود که ولایت جدّم بر او عرضه شد و بر آن توقف کرد؟ حضرت فرمود: آری، مادرت به عزایت نشیند. گفت: اگر از راستگویانی، نشانه آن را به من نشان بده. پس حضرت دستور دادند چشمان خودشان و چشمان مرا با دستمالی ببندند. پس از لحظه ای فرمود که چشم ما را باز کنند که ناگهان دیدم، ما در کناره دریای متلاطمی هستیم. پس ابن عمر گفت: ای آقای من، خونم به گردن تو است، خدا را خدا را در مورد جان من در نظر گیر. فرمود: آری و اگر از راستگویانم، آن را به تو نشان خواهم داد. سپس فرمود: ای ماهی، و او مانند کوهی بزرگ سر از دریا برآورد، در حالی که می گفت لبیک، لبیک یا ولی اللّه [گوش به فرمان توام ای ولی خدا] فرمود: تو کیستی؟ گفت: ای آقایم، من ماهی یونس هستم. فرمود: ما را به خبر [قضیه یونس] آگاه کن، گفت ای آقای من، به راستی که خدای متعال مبعوث نکرده پیغمبری را از حضرت آدم، تا برسد به جدّ شما محمّد صلی اللّه علیه و آله، جز اینکه ولایت شما اهل بیت را بر آن ها عرضه کرده، پس هر یک از انبیاء که آن را پذیرفت، سالم ماند و رهایی یافت، و هر کس که بر آن توقف کرد و تحمل آن بر او دشوار آمد، گرفتار شد. مثل آنچه که از معصیت به آدم رسید و آنچه که به نوح از غرق شدن و آنچه که به ابراهیم از آتش و آنچه که به یوسف از چاه و آنچه که به ایوب از بلاـ و آنچه که به داود از آن خطا رسید تا اینکه خدای متعال یونس را فرستاد و بدو وحی کرد که ای یونس، ولایت امیر المؤمنین علی علیه السّلام و امامان هدایت یافته از صلب او را بپذیر. در کلام یونس است که گفت: چگونه سرپرست بگیرم کسی را که ندیده ام و نمی‌شناسم؟ و خشمناک رفت. پس خدا به من وحی کرد که یونس را ببلع و هیچ استخوانی از او را نشکن. پس چهل روز در شکم من ماند، در حالی که با من در دریاها در درون سه تاریکی می گردید و فریاد می زد «لاـ إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ» {معبودی جز تو نیست، منزّهی تو، راستی که من از ستمکاران بودم.} و می گفت ولایت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و امامان هدایت یافته، از فرزندانش را پذیرفتم و چون به ولایت شما ایمان آورد، پروردگارم به من امر کرد، تا اینکه او را به کناره دریا افکندم. پس امام زین العابدین علیه السّلام فرمود: ای ماهی، به آشیانه ات برگرد و آب آرام شد. - . مناقب ابن شهر آشوب ۳ : ۲۸۱ -

**[ترجمه]

أقول

قد مر شرح الخبر و تأويله فی معجزات علی بن الحسين عليه السلام و باب أحوال يونس عليه السلام.

**[ترجمه]شرح این خبر و تأویلش در قسمت معجزه های امام چهارم علیه السّلام و «باب احوال یونس علیه السّلام» گذشت.

**[ترجمه]

تَوْحِيدُ الْمُفَضَّلِ، قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام: يَا مُفَضَّلُ فَكِّرْ فِي هَذِهِ الْأَصْنَافِ الثَّلَاثَةِ مِنَ الْحَيَوَانِ وَ فِي خَلْقِهَا عَلَى مَا هِيَ عَلَيْهِ بِمَا فِيهِ صَلَاحُ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا فَالْإِنْسُ لَمَّا قُدِّرُوا أَنْ يَكُونُوا ذَوِي ذِهْنٍ وَ فِطْنَةٍ وَ عِلَاجٍ لِمِثْلِ هَذِهِ الصِّنَاعَاتِ مِنَ الْبِنَاءِ وَ النِّجَارَةِ وَ الصِّنَاعَةِ وَ الْخِيَاطَةِ(۲) وَ غَيْرِ ذَلِكَ خُلِقَتْ لَهُمْ أَكُفٌّ كِبَارٌ ذَوَاتُ أَصَابِعَ غِلَاظٍ لِيَتَمَكَّنُوا مِنَ الْقَبْضِ عَلَى الْأَشْيَاءِ وَ أَوْكَدُهَا هَذِهِ الصِّنَاعَاتُ وَ آكِلَاتُ اللَّحْمِ لَمَّا قُدِّرَ أَنْ يَكُونَ مَعَايِشُهَا(۳)

مِنَ الصَّيْدِ خُلِقَتْ لَهُمْ أَكُفٌّ لِطَافٌ مُدَّمِجَةٌ(۴)

ذَوَاتُ بَرَاثِنَ (۵) وَ مَخَالِيبَ تَصْلُحُ لِأَخْذِ الصَّيْدِ وَ لَا تَصْلُحُ لِلصِّنَاعَاتِ وَ آكِلَاتُ النَّبَاتِ لَمَّا قُدِّرَ أَنْ يَكُونُوا لَا ذَاتَ صَنْعَةٍ وَ لَا ذَاتَ صَيْدٍ خُلِقَتْ لِبَعْضِهَا أَظْلَافٌ تَقِيهَا(۶) خُشُونَةَ الْأَرْضِ

ص: ۵۳

۱- ۱. مناقب آل أبی طالب ۳: ۲۸۱.

۲- ۲. فی النسخه المخطوطه: و الصناعه(و الخیاطه خ) و فی کتاب التوحید من البحار ۳: ۹۲:« و الصیاغه» و فی بعض النسخ: و الخیاطه.

۳- ۳. فی النسخه المخطوطه: معایشهم.

۴- ۴. قال المصنّف فی کتاب التوحید: مدمجه ای انضم بعضها الی بعض قال الجوهریّ دمج الشی ء دموجا: إذا دخل فی الشی ء و استحکم فیه، و ادمجت الشی ء: إذا الففته فی ثوب و فی بعض النسخ: مدبحه بالباء و الحاء المهمله و لعلّ المراد معوجه من قولهم: دبح تدبیحا ای بسط ظهره و طأطأ رأسه، و هو تصحیف أقول: و یمکن أن یکون مصحف« مذبحه» کما فی بعض النسخ.

۵- ۵. البراثن من السباع و الطیر: بمنزله الأصابع من الإنسان. و المخلب. ظفر البرثن.

۶- ۶. فی نسخه: تقیمها.

إِذَا حَاوَلَ طَلَبَ الرَّعْيِ وَ لِبَعْضِهَا حَوَافِرُ مُلَمْلَمَةٌ ذَوَاتُ قَعْرٍ كَأَخْمَصِ الْقَدَمِ تَنْطَبِقُ عَلَى الْأَرْضِ لِيَتَهَيَّأَ لِلرُّكُوبِ وَ الْحَمُولَةِ تَأَمَّلِ التَّدْبِيرَ فِي خَلْقِ آكِلَاتِ اللَّحْمِ مِنَ الْحَيَوَانِ حِينَ خُلِقَتْ (۱)

ذَوَاتُ أَسْنَانٍ حِدَادٍ وَ بَرَاثِنَ شِدَادٍ وَ أَشْدَاقٍ وَ أَفْوَاهٍ وَاسِعَةٍ فَإِنَّهُ لَمَّا قُدِّرَ أَنْ يَكُونَ طُعْمُهَا اللَّحْمَ خُلِقَتْ خِلْقَةً تُشَاكِلُ ذَلِكَ وَ أُعِينَتْ بِسِلَاحٍ وَ أَدَوَاتٍ تَصْلُحُ لِلصَّيْدِ وَ كَذَلِكَ تَجِدُ سِبَاعَ الطَّيْرِ ذَوَاتَ مَنَاقِيرَ وَ مَخَالِيبَ مُهَيَّأَةٍ لِفِعْلِهَا وَ لَوْ كَانَتِ الْوُحُوشُ ذَوَاتَ مَخَالِبَ كَانَتْ قَدْ أُعْطِيَتْ مَا لَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ لِأَنَّهَا لَا تَصِيدُ وَ لَا تَأْكُلُ اللَّحْمَ وَ لَوْ كَانَتِ السِّبَاعُ ذَوَاتَ أَظْلَافٍ كَانَتْ قَدْ مُنِعَتْ مَا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ أَعْنِي السِّلَاحَ الَّذِي بِهِ تَصِيدُ وَ تَتَعَيَّشُ أَ فَلَا تَرَى كَيْفَ أُعْطِيَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَ الصِّنْفَيْنِ مَا يُشَاكِلُ صِنْفَهُ وَ طَبَقَتَهُ بَلْ مَا فِيهِ بَقَاؤُهُ وَ صَلَاحُهُ انْظُرِ الْآنَ إِلَى ذَوَاتِ الْأَرْبَعِ كَيْفَ تَرَاهَا تَتْبَعُ أُمَّهَاتِهَا(۲) مُسْتَقِلَّةً بِأَنْفُسِهَا لَا تَحْتَاجُ إِلَى الْحَمْلِ وَ التَّرْبِيَةِ كَمَا تَحْتَاجُ أَوْلَادُ الْإِنْسِ فَمِنْ أَجْلِ أَنَّهُ لَيْسَ عِنْدَ أُمَّهَاتِهَا مَا عِنْدَ أُمَّهَاتِ الْبَشَرِ مِنَ الرِّفْقِ وَ الْعِلْمِ بِالتَّرْبِيَةِ وَ الْقُوَّةِ عَلَيْهَا بِالْأَكُفِّ وَ الْأَصَابِعِ الْمُهَيَّأَةِ لِذَلِكَ أُعْطِيَتِ النُّهُوضَ وَ الِاسْتِقْلَالَ بِأَنْفُسِهَا وَ كَذَلِكَ تَرَى كَثِيراً مِنَ الطَّيْرِ كَمِثْلِ الدَّجَاجِ وَ الدُّرَّاجِ وَ الْقَبْجِ (۳)

تَدْرُجُ وَ تَلْقُطُ حِينَ يَنْقَابُ عَنْهَا الْبَيْضُ فَأَمَّا مَا كَانَ مِنْهَا ضَعِيفاً لَا نُهُوضَ فِيهِ كَمِثْلِ فِرَاخِ الْحَمَامِ وَ الْيَمَامِ وَ الْحُمَّرِ فَقَدْ جُعِلَ فِي الْأُمَّهَاتِ فَضْلُ عَطْفٍ عَلَيْهَا فَصَارَتْ تَمُجُّ الطَّعَامَ فِي أَفْوَاهِهَا بَعْدَ مَا تُوعِيهِ حَوَاصِلُهَا فَلَا تَزَالُ تَغْذُوهَا حَتَّى تَسْتَقِلَّ بِأَنْفُسِهَا وَ لِذَلِكَ لَمْ تُرْزَقِ الْحَمَامُ فِرَاخاً كَثِيرَةً مِثْلَ مَا تُرْزَقُ الدَّجَاجُ لِتَقْوَى الْأُمُّ عَلَى تَرْبِيَةِ فِرَاخِهَا فَلَا تَفْسُدَ وَ لَا تَمُوتَ فَكُلٌّ أُعْطِيَ بِقِسْطٍ مِنْ تَدْبِيرِ الْحَكِيمِ اللَّطِيفِ الْخَبِيرِ

۱- ۱. فی النسخه المخطوطه: حیث جعلت.

۲- ۲. فی المخطوطه و فی التوحید: اماتها.

۳- ۳. القبج بالقاف و الباء المفتوحين: طائر يشبه الحجل.

انْظُرْ إِلَى قَوَائِمِ الْحَيَوَانِ كَيْفَ تَأْتِي أَزْوَاجاً لِتَهَيَّأَ(۱) لِلْمَشْيِ وَ لَوْ كَانَتْ أَفْرَاداً لَمْ تَصْلُحْ لِذَلِكَ لِأَنَّ الْمَاشِيَ يَنْقُلُ بَعْضَ قَوَائِمِهِ وَ يَعْتَمِدُ عَلَى بَعْضٍ فَذُو الْقَائِمَتَيْنِ يَنْقُلُ وَاحِدَةً وَ يَعْتَمِدُ عَلَى وَاحِدَةٍ وَ ذُو الْأَرْبَعِ يَنْقُلُ اثْنَيْنِ وَ يَعْتَمِدُ عَلَى اثْنَيْنِ وَ ذَلِكَ مِنْ خِلَافٍ لِأَنَّ ذَا الْأَرْبَعِ لَوْ كَانَ يَنْقُلُ قَائِمَتَيْنِ مِنْ أَحَدِ جَانِبَيْهِ وَ يَعْتَمِدُ عَلَى قَائِمَتَيْنِ مِنَ الْجَانِبِ الْآخَرِ لَمَا يَثْبُتُ عَلَى الْأَرْضِ كَمَا لَا يَثْبُتُ السَّرِيرُ وَ مَا أَشْبَهَهُ فَصَارَ يَنْقُلُ الْيُمْنَى مِنْ مَقَادِيمِهِ مَعَ الْيُسْرَى مِنْ مَآخِيرِهِ وَ يَنْقُلُ الْأُخْرَيَيْنِ أَيْضاً مِنْ خِلَافٍ فَيَثْبُتُ عَلَى الْأَرْضِ وَ لَا يَسْقُطُ إِذَا مَشَى أَ مَا تَرَى الْحِمَارَ كَيْفَ يَذِلُّ لِلطَّحْنِ وَ الْحَمُولَهِ وَ هُوَ يَرَى الْفَرَسَ مُودَعاً مُنَعَّماً وَ الْبَعِيرَ لَا يُطِيقُهُ عِدَّهُ رِجَالٍ لَوِ اسْتَعْصَى كَيْفَ كَانَ يَنْقَادُ لِلصَّبِيِّ وَ الثَّوْرَ الشَّدِيدَ كَيْفَ كَانَ يُذْعِنُ لِصَاحِبِهِ حَتَّى يَضَعَ النِّيرَ عَلَى عُنُقِهِ وَ يَحْرِثَ بِهِ وَ الْفَرَسَ الْكَرِيمَ يَرْكَبُ السُّيُوفَ وَ الْأَسِنَّهَ بِالْمُوَاتَاهِ(۲) لِفَارِسِهِ وَ الْقَطِيعَ مِنَ الْغَنَمِ يَرْعَاهُ رَجُلٌ وَاحِدٌ وَ لَوْ تَفَرَّقَتِ الْغَنَمُ فَأَخَذَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهَا فِي نَاحِيَهٍ لَمْ يَلْحَقْهَا وَ كَذَلِكَ جَمِيعُ الْأَصْنَافِ الْمُسَخَّرَهِ لِلْإِنْسَانِ (۳) فَبِمَ كَانَتْ كَذَلِكَ إِلَّا بِأَنَّهَا عَدِمَتِ الْعَقْلَ وَ الرَّوِيَّهَ فَإِنَّهَا لَوْ كَانَتْ تَعْقِلُ وَ تُرَوِّي (۴) فِي الْأُمُورِ كَانَتْ خَلِيقَهً أَنْ تَلْتَوِيَ عَلَى الْإِنْسَانِ فِي كَثِيرٍ مِنْ مَآرِبِهِ (۵) حَتَّى يَمْتَنِعَ الْجَمَلُ عَلَى قَائِدِهِ وَ الثَّوْرُ عَلَى صَاحِبِهِ وَ تَتَفَرَّقَ الْغَنَمُ عَنْ رَاعِيهَا وَ أَشْبَاهُ هَذَا مِنَ الْأُمُورِ وَ كَذَلِكَ هَذِهِ السِّبَاعُ لَوْ كَانَتْ ذَاتَ عَقْلٍ وَ رَوِيَّهٍ فَتَوَازَرَتْ عَلَى النَّاسِ كَانَتْ خَلِيقَهً أَنْ تُحَاجَّهُمْ (۶) فَمَنْ كَانَ يَقُومُ لِلْأُسْدِ وَ الذِّئَابِ وَ النُّمُورَهِ وَ الدِّبَبَهِ لَوْ

۱- ۱. فی کتاب التوحید من البحار: لتتهيأ.

۲- ۲. المواتاه: الموافقه.

۳- ۳. فی الموضع المتقدم: مسخره للإنسان.

۴- ۴. تروی: تفکر.

۵- ۵. المآرب: الحوائج.

۶- ۶. هکذا فی النسخ، و فی توحید البحار: تجتاحهم، و لعله الصحيح ای تستأصلهم و تهلکهم.

تَعَاوَنَتْ وَ تَظَاهَرَتْ عَلَى النَّاسِ أَ فَلَا تَرَى كَيْفَ حُجِرَ ذَلِكَ عَلَيْهَا وَ صَارَتْ مَكَانَ مَا كَانَ يُخَافُ مِنْ إِقْدَامِهَا وَ نِكَايَتِهَا(۱)

تَهَابُ مَسَاكِنَ النَّاسِ وَ تُحْجِمُ عَنْهَا ثُمَّ لَا تَظْهَرُ وَ لَا تَنْتَشِرُ لِطَلَبِ قُوتِهَا إِلَّا بِاللَّيْلِ فَهِيَ مَعَ صَوْلَتِهَا كَالْخَائِفِ لِلْإِنْسِ بَلَا مَقْمُوعٍ(۲)

مَمْنُوعٍ مِنْهُمْ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَسَاوَرَتْهُمْ فِي مَسَاكِنِهِمْ وَ ضَيَّقَتْ عَلَيْهِمْ (۳) ثُمَّ جُعِلَ فِي الْكَلْبِ مِنْ بَيْنِ هَذِهِ السِّبَاعِ عَطْفٌ عَلَى مَالِكِهِ وَ مُحَامَاةٌ عَنْهُ وَ حِفَاظٌ لَهُ فَهُوَ يَنْتَقِلُ عَلَى الْحِيطَانِ وَ السُّطُوحِ فِي ظُلْمَةِ اللَّيْلِ لِحِرَاسَةِ مَنْزِلِ صَاحِبِهِ وَ ذَبِّ الدُّغَّارِ عَنْهُ (۴) وَ يَبْلُغُ مِنْ مَحَبَّتِهِ لِصَاحِبِهِ أَنْ يَبْذُلَ نَفْسَهُ لِلْمَوْتِ دُونَهُ وَ دُونَ مَاشِيَتِهِ وَ مَالِهِ وَ يَأْلَفُهُ غَايَةَ الْإِلْفِ حَتَّى يَصْبِرَ مَعَهُ عَلَى الْجُوعِ وَ الْجَفْوَةِ فَلِمَ طُبِعَ الْكَلْبُ عَلَى هَذِهِ الْإِلْفِ إِلَّا لِيَكُونَ حَارِساً لِلْإِنْسَانِ لَهُ عَيْنٌ بِأَنْيَابٍ وَ مَخَالِيبَ وَ نُبَاحٌ هَائِلٌ لِيُذْعَرَ مِنْهُ السَّارِقُ وَ يَتَجَنَّبَ الْمَوَاضِعَ الَّتِي يَحْمِيهَا وَ يَحْضُرُهَا(۵) يَا مُفَضَّلُ تَأَمَّلْ وَجْهَ الدَّابَّةِ كَيْفَ هُوَ فَإِنَّكَ تَرَى الْعَيْنَيْنِ شَاخِصَتَيْنِ أَمَامَهَا لِتُبْصِرَ مَا بَيْنَ يَدَيْهَا لِئَلَّا تَصْدِمَ حَائِطاً أَوْ تَتَرَدَّى فِي حُفْرَةٍ وَ تَرَى الْفَمَ مَشْقُوقاً شَقّاً فِي أَسْفَلِ الْخَطْمِ وَ لَوْ شُقَّ كَمَكَانِ الْفَمِ مِنَ الْإِنْسَانِ فِي مُقَدَّمِ الذَّقَنِ لَمَا اسْتَطَاعَ أَنْ يَتَنَاوَلَ

بِهِ شَيْئاً مِنَ الْأَرْضِ أَ لَا تَرَى أَنَّ الْإِنْسَانَ لَا يَتَنَاوَلُ الطَّعَامَ بِفِيهِ وَ لَكِنْ بِيَدِهِ تَكْرِمَةً لَهُ عَلَى سَائِرِ الْآكِلَاتِ فَلَمَّا لَمْ يَكُنْ لِلدَّابَّةِ يَدٌ تَتَنَاوَلُ بِهَا الْعَلَفَ جُعِلَ خَطْمُهَا مَشْقُوقاً مِنْ أَسْفَلِهِ لِتَقْبِضَ بِهِ عَلَى الْعَلَفِ ثُمَّ تَقْضَمَهُ وَ أُعِينَتْ بِالْجَحْفَلَةِ تَتَنَاوَلُ بِهَا مَا قَرُبَ وَ مَا بَعُدَ اعْتَبِرْ بِذَنَبِهَا وَ الْمَنْفَعَةِ لَهَا فِيهِ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَةِ الطَّبَقِ عَلَى الدُّبُرِ وَ الْحَيَاءِ جَمِيعاً يُوَارِيهِمَا وَ يَسْتُرُهُمَا وَ مِنْ مَنَافِعِهَا فِيهِ أَنَّ مَا بَيْنَ الدُّبُرِ وَ مَرَاقِّي الْبَطْنِ مِنْهَا وَضَرٌ يَجْتَمِعُ عَلَيْهِ الذُّبَابُ وَ الْبَعُوضُ فَجُعِلَ لَهَا الذَّنَبُ كَالْمِذَبَّةِ تَذُبُّ بِهَا عَنْ ذَلِكَ الْمَوْضِعِ

۱- ۱. نكى ينكى نكايه العدو و فى العدو: قهره بالقتل و الجرح.

۲- ۲. فى نسخه: غير مقمعه.

۳- ۳. فى نسخه: و ضيعت عليهم.

۴- ۴. أي و دفع الهجوم عنه. و فى نسخه: و ذب الذعار عنه.

۵- ۵. فى نسخه:(و يحفرها) و لعله مصحف:« و يخفرها» كما فى التوحيد من البحار.

وَ مِنْهَا أَنَّ الدَّابَّهَ تَسْتَرِيحُ إِلَى تَحْرِيكِهِ وَ تَصْرِيفِهِ يَمْنَهً وَ يَسْرَهً فَإِنَّهُ لَمَّا كَانَ قِيَامُهَا عَلَى الْأَرْبَعِ بِأَسْرِهَا وَ شُغِلَتِ الْمُقَدَّمَتَانِ بِحَمْلِ الْبَدَنِ عَنِ التَّصَرُّفِ وَ التَّقَلُّبِ كَانَ لَهَا فِي تَحْرِيكِ الذَّنَبِ رَاحَهٌ وَ فِيهِ مَنَافِعُ أُخْرَى يَقْصُرُ عَنْهَا الْوَهْمُ يُعْرَفُ مَوْقِعُهَا فِي وَقْتِ الْحَاجَهِ إِلَيْهَا فَمِنْ ذَلِكَ أَنَّ الدَّابَّهَ تَرْتَطِمُ فِي الْوَحَلِ (۱) فَلَا يَكُونُ شَيْ ءٌ أَعْوَنَ عَلَى نُهُوضِهَا مِنَ الْأَخْذِ بِذَنَبِهَا وَ فِي شَعْرِ الذَّنَبِ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ كَثِيرَهٌ يَسْتَعْمِلُونَهَا فِي مَآرِبِهِمْ ثُمَّ جُعِلَ ظَهْرُهَا مُسَطَّحاً مَبْطُوحاً(۲) عَلَى قَوَائِمَ أَرْبَعٍ لِيَتَمَكَّنَ مِنْ رُكُوبِهَا وَ جُعِلَ حَيَاؤُهَا بَارِزاً مِنْ وَرَائِهَا لِيَتَمَكَّنَ الْفَحْلُ مِنْ ضَرْبِهَا وَ لَوْ كَانَ أَسْفَلَ الْبَطْنِ كَمَكَانِ الْفَرْجِ مِنَ الْمَرْأَهِ لَمْ يَتَمَكَّنِ الْفَحْلُ مِنْهَا أَ لَا تَرَى أَنَّهُ لَا تستطيع [يَسْتَطِيعُ] أَنْ يَأْتِيَهَا كِفَاحاً كَمَا(۳) يَأْتِي الرَّجُلُ الْمَرْأَهَ تَأَمَّلْ مِشْفَرَ الْفِيلِ وَ مَا فِيهِ مِنْ لَطِيفِ التَّدْبِيرِ فَإِنَّهُ يَقُومُ مَقَامَ الْيَدِ فِي تَنَاوُلِ الْعَلَفِ وَ الْمَاءِ وَ ازْدِرَادِهِمَا(۴) إِلَى جَوْفِهِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ مَا اسْتَطَاعَ أَنْ يَتَنَاوَلَ شَيْئاً مِنَ الْأَرْضِ لِأَنَّهُ لَيْسَتْ لَهُ رَقَبَهٌ يَمُدُّهَا كَسَائِرِ الْأَنْعَامِ فَلَمَّا عَدِمَ الْعُنُقَ أُعِينَ مَكَانَ ذَلِكَ بِالْخُرْطُومِ الطَّوِيلِ لِيَسْدُلَهُ (۵) فَيَتَنَاوَلَ بِهِ حَاجَتَهُ فَمَنْ ذَا الَّذِي عَوَّضَهُ مَكَانَ الْعُضْوِ الَّذِي عَدِمَهُ مَا يَقُومُ مَقَامَهُ إِلَّا الرَّءُوفُ بِخَلْقِهِ وَ كَيْفَ يَكُونُ هَذَا بِالْإِهْمَالِ كَمَا قَالَتِ الظَّلَمَهُ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ فَمَا بَالُهُ لَمْ يَخْلُقْ ذَا عُنُقٍ كَسَائِرِ الْأَنْعَامِ قِيلَ لَهُ إِنَّ رَأْسَ الْفِيلِ وَ أُذُنَيْهِ أَمْرٌ عَظِيمٌ وَ ثِقْلٌ ثَقِيلٌ وَ لَوْ كَانَ ذَلِكَ عَلَى عُنُقٍ عَظِيمٍ لَهَدَّهَا وَ أَوْهَنَهَا فَجَعَلَ رَأْسَهُ مُلْصَقاً بِجِسْمِهِ لِكَيْلَا يَنَالَ مِنْهُ مَا وَصَفْنَا وَ خَلَقَ لَهُ مَكَانَ الْعُنُقِ هَذَا الْمِشْفَرَ لِيَتَنَاوَلَ بِهِ غِذَاءَهُ فَصَارَ مَعَ عَدَمِهِ الْعُنُقَ مُسْتَوْفِياً مَا فِيهِ بُلُوغُ حَاجَتِهِ

ص: ۵۷

۱- ۱. أی تسقط فیه.

۲- ۲. أی ملقی علی وجهه.

۳- ۳. أی مستقبلا.

۴- ۴. الازدراد: البلع.

۵- ۵. أی لیرسله و یرخیه.

انْظُرِ الْآنَ كَيْفَ حَيَاءُ الْأُنْثَى مِنَ الْفِيَلَهِ فِی أَسْفَلِ بَطْنِهَا فَإِذَا هَاجَتْ لِلضِّرَابِ ارْتَفَعَ وَ بَرَزَ حَتَّی يَتَمَكَّنَ الْفَحْلُ مِنْ ضَرْبِهَا فَاعْتَبِرْ كَيْفَ جُعِلَ حَيَاءُ الْأُنْثَى مِنَ الْفِيَلَهِ عَلَى خِلَافِ مَا عَلَيْهِ فِی غَيْرِهَا مِنَ الْأَنْعَامِ ثُمَّ جُعِلَتْ فِيهِ هَذِهِ الْخَلَّهُ لِيَتَهَيَّأَ لِلْأَمْرِ الَّذِی فِيهِ قِوَامُ النَّسْلِ وَ دَوَامُهُ فَكِّرْ فِی خَلْقِ الزَّرَافَهِ(۱) وَ اخْتِلَافِ أَعْضَائِهَا وَ شِبْهِهَا بِأَعْضَاءِ أَصْنَافٍ مِنَ الْحَيَوَانِ فَرَأْسُهَا رَأْسُ فَرَسٍ وَ عُنُقُهَا عُنُقُ جَمَلٍ وَ

أَظْلَافُهَا أَظْلَافُ بَقَرَهٍ وَ جِلْدُهَا جِلْدُ نَمِرٍ وَ زَعَمَ نَاسٌ مِنَ الْجُهَّالِ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّ نِتَاجَهَا مِنْ فُحُولٍ شَتَّى قَالُوا وَ سَبَبُ ذَلِكَ أَنَّ أَصْنَافاً مِنْ حَيَوَانِ الْبَرِّ إِذَا وَرَدَتِ الْمَاءَ تَنْزُو عَلَى بَعْضِ السَّائِمَهِ وَ يُنْتِجُ مِثْلُ هَذَا الشَّخْصِ الَّذِی هُوَ كَالْمُلْتَقَطِ مِنْ أَصْنَافٍ شَتَّى وَ هَذَا جَهْلٌ مِنْ قَائِلِهِ وَ قِلَّهُ مَعْرِفَتِهِ بِالْبَارِی جَلَّ قُدْسُهُ وَ لَيْسَ كُلُّ صِنْفٍ مِنَ الْحَيَوَانِ يُلْقِحُ كُلَّ صِنْفٍ فَلَا الْفَرَسُ يُلْقِحُ الْجَمَلَ وَ لَا الْجَمَلُ يُلْقِحُ الْبَقَرَ وَ إِنَّمَا يَكُونُ التَّلْقِيحُ مِنْ بَعْضِ الْحَيَوَانِ فِيمَا يُشَاكِلُهُ وَ يَقْرُبُ مِنْ خَلْقِهِ كَمَا يُلْقِحُ الْفَرَسَ الحماره [الْحِمَارُ] فَيَخْرُجُ بَيْنَهُمَا الْبَغْلُ وَ يُلْقِحُ الذِّئْبُ الضَّبُعَ فَيَخْرُجُ بَيْنَهُمَا السِّمْعُ عَلَى أَنَّهُ لَيْسَ يَكُونُ فِی الَّذِی يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِهِمَا عُضْوٌ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا كَمَا فِی الزَّرَافَهِ عُضْوٌ مِنَ الْفَرَسِ وَ عُضْوٌ مِنَ الْجَمَلِ وَ أَظْلَافٌ مِنَ الْبَقَرَهِ بَلْ يَكُونُ كَالْمُتَوَسِّطِ بَيْنَهُمَا الْمُمْتَزِجِ مِنْهُمَا كَالَّذِی تَرَاهُ فِی الْبَغْلِ فَإِنَّكَ تَرَى رَأْسَهُ وَ أُذُنَيْهِ وَ كَفَلَهُ وَ ذَنَبَهُ وَ حَوَافِرَهُ وَسَطاً بَيْنَ هَذِهِ الْأَعْضَاءِ مِنَ الْفَرَسِ وَ الْحِمَارِ وَ شَحِيجَهُ (۲) كَالْمُمْتَزِجِ مِنْ صَهِيلِ وَ نَهِيقِ الْحِمَارِ فَهَذَا دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُ لَيْسَتِ الزَّرَافَهُ مِنْ لِقَاحِ أَصْنَافٍ شَتَّى مِنَ الْحَيَوَانِ كَمَا زَعَمَ الْجَاهِلُونَ بَلْ هِیَ خَلْقٌ عَجِيبٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ لِلدَّلَالَهِ عَلَى قُدْرَتِهِ الَّتِی لَا يُعْجِزُهَا شَیْ ءٌ وَ لِيُعْلِمَ أَنَّهُ خَالِقُ أَصْنَافِ الْحَيَوَانِ كُلِّهَا يَجْمَعُ بَيْنَ مَا يَشَاءُ مِنْ أَعْضَائِهَا فِی أَيِّهَا شَاءَ وَ يُفَرِّقُ مَا شَاءَ مِنْهَا فِی أَيِّهَا شَاءَ وَ يَزِيدُ فِی الْخِلْقَهِ مَا شَاءَ وَ يَنْقُصُ مِنْهَا مَا شَاءَ دَلَالَهً عَلَى قُدْرَتِهِ عَلَى الْأَشْيَاءِ وَ أَنَّهُ لَا يُعْجِزُهُ شَیْ ءٌ

۱- ۱. الزرافه: دابه يقال لها بالفارسيه: اشتر گاو پلنگ.

۲- ۲. شحج البغل او الغراب: صوت او غلظ صوته.

أَرَادَهُ جَلَّ وَ تَعَالَى فَأَمَّا طُولُ عُنُقِهَا وَ الْمَنْفَعَهُ لَهَا فِی ذَلِکَ فَإِنَّ مَنْشَأَهَا وَ مَرْعَاهَا فِی غَیَاطِلَ (١) ذَوَاتِ أَشْجَارٍ شَاهِقَهٍ ذَاهِبَهٍ طُولًا فِی الْهَوَاءِ فَهِیَ تَحْتَاجُ إِلَی طُولِ الْعُنُقِ لِتَنَاوَلَ بِفِیهَا أَطْرَافَ تِلْکَ الْأَشْجَارِ فَتَتَقَوَّتَ مِنْ ثِمَارِهَا تَأَمَّلْ خَلْقَ الْقِرْدِ وَ شِبْهَهُ بِالْإِنْسَانِ فِی کَثِیرٍ مِنْ أَعْضَائِهِ أَعْنِی الرَّأْسَ وَ الْوَجْهَ وَ الْمَنْکِبَیْنِ وَ الصَّدْرَ وَ کَذَلِکَ أَحْشَاؤُهُ شَبِیهَهٌ أَیْضاً بِأَحْشَاءِ الْإِنْسَانِ وَ خُصَّ مَعَ ذَلِکَ بِالذِّهْنِ وَ الْفِطْنَهِ الَّتِی بِهَا یَفْهَمُ عَنْ سَائِسِهِ مَا یُومِئُ إِلَیْهِ (٢) وَ یَحْکِی کَثِیراً مِمَّا یَرَی الْإِنْسَانَ بِفِعْلِهِ حَتَّی أَنَّهُ یَقْرُبُ مِنْ خَلْقِ الْإِنْسَانِ وَ شَمَائِلِهِ فِی التَّدْبِیرِ فِی خِلْقَتِهِ عَلَی مَا هِیَ عَلَیْهِ أَنْ یَکُونَ (٣) عِبْرَهً لِلْإِنْسَانِ فِی نَفْسِهِ فَیَعْلَمَ أَنَّهُ مِنْ طِینَهِ الْبَهَائِمِ وَ سِنْخِهَا(۴) إِذْ کَانَ یَقْرُبُ مِنْ خَلْقِهَا هَذَا الْقُرْبَ وَ لَوْ لَا أَنَّهُ فَضِیلَهٌ(۵)

فَضَّلَهُ (۶) بِهَا فِی الذِّهْنِ وَ الْعَقْلِ وَ النُّطْقِ کَانَ کَبَعْضِ الْبَهَائِمِ عَلَی أَنَّ فِی جِسْمِ الْقِرْدِ فُضُولًا أُخْرَی یُفَرَّقُ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ الْإِنْسَانِ کَالْخَطْمِ وَ الذَّنَبِ الْمُسَدَّلِ وَ الشَّعْرِ الْمُجَلِّلِ لِلْجِسْمِ کُلِّهِ وَ هَذَا لَمْ یَکُنْ مَانِعاً لِلْقِرْدِ أَنْ یُلْحَقَ بِالْإِنْسَانِ لَوْ أُعْطِیَ مِثْلَ ذِهْنِ الْإِنْسَانِ وَ عَقْلِهِ وَ نُطْقِهِ وَ الْفَصْلُ الْفَاصِلُ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ الْإِنْسَانِ بِالصِّحَّهِ(٧)

هُوَ النَّقْصُ فِی الْعَقْلِ وَ الذِّهْنِ

وَ النُّطْقِ انْظُرْ یَا مُفَضَّلُ إِلَی لُطْفِ اللَّهِ جَلَّ اسْمُهُ بِالْبَهَائِمِ کَیْفَ کُسِیَتْ أَجْسَامُهُمْ هَذِهِ الْکِسْوَهَ مِنَ الشَّعْرِ وَ الْوَبَرِ وَ الصُّوفِ لِیَقِیَهَا مِنَ الْبَرْدِ وَ کَثْرَهِ الْآفَاتِ وَ أُلْبِسَتِ

١- ١. الغیاطل جمع الغیطل و هو الشجر الکثیر الملتف.

٢- ٢. أی یشیر إلیه.

٣- ٣. أی خلق کذلک لان یکون عبره للإنسان.

۴- ۴. السنخ: الأصل.

۵- ۵. فی المخطوطه و فی التوحید من البحار: و انه لو لا فضیله.

۶- ۶. فی التوحید من البحار: فضله اللّٰه بها.

٧- ٧. أی الفصل الصحیح الذی یصلح لان یکون فاصلا. و قال المصنّف: فی أکثر النسخ: «و هو» و علی هذا فلا یبعد أن تکون الصحه تصحیف القحه ای قله الحیاء.

الْأَظْلَافَ (۱) وَ الْحَوَافِرَ وَ الْأَخْفَافَ لِيَقِيَهَا مِنَ الْحَفَاءِ إِذْ كَانَتْ لَا أَيْدِیَ لَهَا وَ لَا أَكُفَّ وَ لَا أَصَابِعَ مُهَيَّأَةً لِلْغَزْلِ وَ النَّسْجِ فَكُفُوا بِأَنْ جُعِلَ كِسْوَتُهُمْ فِی خِلْقَتِهِمْ بَاقِيَةً عَلَيْهِمْ مَا بَقُوا لَا يَحْتَاجُونَ إِلَی تَجْدِيدِهَا وَ الِاسْتِبْدَالِ بِهَا فَأَمَّا الْإِنْسَانُ فَإِنَّهُ ذُو حِيلَةٍ وَ كَفٍّ مُهَيَّأَةٍ لِلْعَمَلِ فَهُوَ يَنْسِجُ وَ يَغْزِلُ وَ يَتَّخِذُ لِنَفْسِهِ الْكِسْوَةَ وَ يَسْتَبْدِلُ بِهَا حَالًا بَعْدَ حَالٍ وَ لَهُ فِی ذَلِكَ صَلَاحٌ مِنْ جِهَاتٍ مِنْ ذَلِكَ أَنَّهُ يَشْتَغِلُ بِصَنْعَهِ اللِّبَاسِ عَنِ الْعَبَثِ وَ مَا يُخْرِجُهُ إِلَيْهِ الْكِفَايَهُ وَ مِنْهَا أَنَّهُ يَسْتَرِيحُ إِلَی خَلْعِ كِسْوَتِهِ (۲) وَ لُبْسِهَا إِذَا شَاءَ وَ مِنْهَا أَنَّهُ يَتَّخِذُ لِنَفْسِهِ مِنَ الْكِسْوَهِ ضُرُوباً لَهَا جَمَالٌ وَ رَوْعَهٌ(۳) فَيَتَلَذَّذُ بِلُبْسِهَا وَ تَبْدِيلِهَا وَ كَذَلِكَ يَتَّخِذُ بِالرِّفْقِ مِنَ الصَّنْعَهِ ضُرُوباً مِنَ الْخِفَافِ وَ النِّعَالِ يَقِی بِهَا قَدَمَيْهِ وَ فِی ذَلِكَ مَعَايِشُ لِمَنْ يعلمه [يَعْمَلُهُ] مِنَ النَّاسِ وَ مَكَاسِبُ يَكُونُ فِيهَا مَعَاشُهُمْ وَ مِنْهَا أَقْوَاتُهُمْ وَ أَقْوَاتُ عِيَالِهِمْ فَصَارَ الشَّعْرُ وَ الْوَبَرُ وَ الصُّوفُ يَقُومُ لِلْبَهَائِمِ مَقَامَ الْكِسْوَهِ وَ الْأَظْلَافُ وَ الْحَوَافِرُ وَ الْأَخْفَافُ مَقَامَ الْحِذَاءِ فَكِّرْ يَا مُفَضَّلُ فِی خِلْقَهٍ عَجِيبَهٍ فِی الْبَهَائِمِ فَإِنَّهُمْ يُوَارُونَ أَنْفُسَهُمْ إِذَا مَاتُوا كَمَا يُوَارِی النَّاسُ مَوْتَاهُمْ وَ إِلَّا فَأَيْنَ جِيَفُ هَذِهِ الْوُحُوشِ وَ السِّبَاعِ وَ غَيْرِهَا لَا يُرَی مِنْهَا شَیْ ءٌ وَ لَيْسَتْ قَلِيلَهً فَتَخْفَی لِقِلَّتِهَا بَلْ لَوْ قَالَ قَائِلٌ إِنَّهَا أَكْثَرُ مِنَ النَّاسِ لَصَدَقَ فَاعْتَبِرْ ذَلِكَ بِمَا تَرَاهُ فِی الصَّحَارِی وَ الْجِبَالِ مِنْ أَسْرَابِ الظِّبَاءِ وَ الْمَهَا وَ الْحَمِيرِ وَ الْوُعُولِ وَ الْأَيَائِلِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْوُحُوشِ وَ أَصْنَافِ السِّبَاعِ مِنَ الْأُسْدِ وَ الضِّبَاعِ وَ الذِّئَابِ وَ النُّمُورِ وَ غَيْرِهَا وَ ضُرُوبِ الْهَوَامِّ وَ الْحَشَرَاتِ وَ دَوَابِّ الْأَرْضِ وَ كَذَلِكَ أَسْرَابُ الطَّيْرِ مِنَ الْغِرْبَانِ وَ الْقَطَا وَ الْإِوَزِّ وَ الْكَرَاكِی (۴) وَ الْحَمَامِ وَ سِبَاعِ الطَّيْرِ

۱- ۱. فی كتاب التوحيد من البحار: و البست قوائمها الاظلاف.

۲- ۲. فی التوحيد: الی خلع كسوته إذا شاء.

۳- ۳. الروعه: المسحه من الجمال.

۴- ۴. الغربان جمع الغراب، و القطا جمع القطاه طائر فی حجم الحمام. و الاوز جمع الاوزه: طائر مائی يقال له: الوزه ايضا: و الكراكی جمع الكركی: طائر كبير أغبر اللون طويل العنق و الرجلين، ابتر الذنب، قليل اللحم، يأوی الی الماء احيانا.

جَمِيعاً وَ كُلَّهَا لَا يُرَى مِنْهَا إِذَا مَاتَتْ (۱) إِلَّا الْوَاحِدُ بَعْدَ الْوَاحِدِ يَصِيدُهُ قَانِصٌ وَ يَفْتَرِسُهُ سَبُعٌ فَإِذَا أَحَسُّوا بِالْمَوْتِ كَمَنُوا(۲) فِي مَوَاضِعَ خَفِيَّةٍ فَيَمُوتُونَ فِيهَا وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَامْتَلَأَتِ الصَّحَارِي مِنْهَا حَتَّى تَفْسُدَ رَائِحَةُ الْهَوَاءِ وَ يُحْدِثَ الْأَمْرَاضُ وَ الْوَبَاءُ فَانْظُرْ إِلَى هَذَا الَّذِي يَخْلُصُ إِلَيْهِ النَّاسُ وَ عَمِلُوهُ بِالتَّمْثِيلِ الْأَوَّلِ الَّذِي مُثِّلَ لَهُمْ كَيْفَ جُعِلَ طَبْعاً وَ فِي الْبَهَائِمِ وَ غَيْرِهَا ادِّكَاراً لِيَسْلَمَ النَّاسُ مِنْ مَعَرَّةِ مَا(۳)

يُحْدَثُ عَلَيْهِمْ مِنَ الْأَمْرَاضِ وَ الْفَسَادِ فَكِّرْ يَا مُفَضَّلُ فِي الْفَطَنِ الَّتِي جُعِلَتْ فِي الْبَهَائِمِ لِمَصْلَحَتِهَا بِالطَّبْعِ وَ الْخِلْقَةِ لُطْفاً مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُمْ لِئَلَّا يَخْلُوَ مِنْ نِعَمِهِ جَلَّ وَ عَزَّ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ لَا بِعَقْلٍ وَ رَوِيَّةٍ فَإِنَّ الْأُيَّلَ يَأْكُلُ الْحَيَّاتِ فَيَعْطَشُ عَطَشاً شَدِيداً فَيَمْتَنِعُ مِنْ شُرْبِ الْمَاءِ خَوْفاً مِنْ أَنْ يَدِبَّ السَّمُّ فِي جِسْمِهِ فَيَقْتُلَهُ وَ يَقِفُ عَلَى الْغَدِيرِ وَ هُوَ مَجْهُودٌ عَطَشاً فَيَعِجُّ عَجِيجاً عَالِياً وَ لَا يَشْرَبُ مِنْهُ وَ لَوْ شَرِبَ لَمَاتَ مِنْ سَاعَتِهِ فَانْظُرْ إِلَى مَا جُعِلَ مِنْ طِبَاعِ هَذِهِ الْبَهِيمَةِ مِنْ تَحَمُّلِ الظَّمَاءِ الْغَالِبِ خَوْفاً مِنَ الْمَضَرَّةِ فِي الشُّرْبِ وَ ذَلِكَ مِمَّا لَا يَكَادُ الْإِنْسَانُ الْعَاقِلُ الْمُمَيِّزُ يَضْبِطُهُ مِنْ نَفْسِهِ وَ الثَّعْلَبَ إِذَا أَعْوَزَهُ الطُّعْمُ تَمَاوَتَ وَ نَفَخَ بَطْنَهُ حَتَّى يَحْسَبَهُ الطَّيْرُ مَيِّتاً فَإِذَا وَقَعَتْ عَلَيْهِ لِتَنْهَشَهُ وَثَبَ عَلَيْهَا فَأَخَذَهَا فَمَنْ أَعَانَ الثَّعْلَبَ الْعَدِيمَ النُّطْقِ وَ الرَّوِيَّةِ بِهَذِهِ الْحِيلَةِ إِلَّا مَنْ تَوَكَّلَ بِتَوْجِيهِ الرِّزْقِ لَهُ مِنْ هَذَا وَ شِبْهِهِ فَإِنَّهُ لَمَّا كَانَ الثَّعْلَبُ يَضْعُفُ عَنْ كَثِيرٍ مِمَّا يَقْوَى عَلَيْهِ السِّبَاعُ مِنْ مُسَاوَرَةِ الصَّيْدِ أُعِينَ بِالدَّهَاءِ(۴) وَ الْفِطْنَةِ وَ الِاحْتِيَالِ لِمَعَاشِهِ وَ الدُّلْفِينَ يَلْتَمِسُ صَيْدَ الطَّيْرِ فَيَكُونُ حِيلَتُهُ فِي ذَلِكَ أَنْ يَأْخُذَ السَّمَكَ فَيَقْتُلَهُ وَ يَشْرَحَهُ (۵) حَتَّى يَطْفُوَ عَلَى

۱- ۱. في كتاب التوحيد: و كلها لا يرى منها شي ء إذا ماتت.

۲- ۲. أي تواروا و اختفوا.

۳- ۳. المعره: الاذى.

۴- ۴. الدهاء: جوده الرأى و الحذق. المكر و الاحتيال.

۵- ۵. شرح اللحم: قطعه قطعا طوالا.

الْمَاءِ ثُمَّ يَكْمُنُ تَحْتَهُ وَ يُثَوِّرُ الْمَاءَ الَّذِی عَلَيْهِ حَتَّی لَا يَتَبَيَّنَ شَخْصُهُ فَإِذَا وَقَعَ الطَّيْرُ عَلَی السَّمَكِ الطَّافِی وَثَبَ إِلَيْهَا فَاصْطَادَهَا فَانْظُرْ إِلَی هَذِهِ الْحِيلَهِ كَيْفَ جُعِلَتْ طَبْعاً فِی هَذِهِ الْبَهِيمَهِ لِبَعْضِ الْمَصْلَحَهِ قَالَ الْمُفَضَّلُ فَقُلْتُ خَبِّرْنِی يَا مَوْلَایَ عَنِ التِّنِّينِ وَ السَّحَابِ فَقَالَ عليه السلام إِنَّ السَّحَابَ كَالْمُوَكَّلِ بِهِ يَخْتَطِفُهُ حَيْثُمَا ثَقِفَهُ كَمَا يَخْتَطِفُ حَجَرُ الْمِغْنَاطِيسِ الْحَدِيدَ فَهُوَ لَا يَطْلُعُ رَأْسَهُ فِی الْأَرْضِ خَوْفاً مِنَ السَّحَابِ وَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا فِی الْقَيْظِ مَرَّهً إِذَا سحت [صَحَتِ] السَّمَاءُ فَلَمْ يَكُنْ فِيهَا نُكْتَهٌ مِنْ غَيْمَهٍ قُلْتُ فَلِمَ وَكَّلَ السَّحَابَ بِالتِّنِّينِ يَرْصُدُهُ وَ يَخْتَطِفُهُ إِذَا وَجَدَهُ قَالَ لِيَدْفَعَ عَنِ النَّاسِ مَضَرَّتَهُ قَالَ الْمُفَضَّلُ فَقُلْتُ قَدْ وَصَفْتَ لِی يَا مَوْلَایَ مِنْ أَمْرِ الْبَهَائِمِ مَا فِيهِ مُعْتَبَرٌ لِمَنِ اعْتَبَرَ فَصِفْ لِیَ الذَّرَّهَ(۱) وَ النَّمْلَ وَ الطَّيْرَ فَقَالَ عليه السلام يَا مُفَضَّلُ تَأَمَّلْ وَجْهَ الذَّرَّهِ الْحَقِيرَهِ الصَّغِيرَهِ هَلْ تَجِدُ فِيهَا نَقْصاً عَمَّا فِيهِ صَلَاحُهَا فَمِنْ أَيْنَ هَذَا التَّقْدِيرُ وَ الصَّوَابُ فِی خَلْقِ الذَّرَّهِ إِلَّا مِنَ التَّدْبِيرِ الْقَائِمِ فِی صَغِيرِ الْخَلْقِ وَ كَبِيرِهِ انْظُرْ إِلَی النَّمْلِ وَ احْتِشَادِهَا فِی جَمْعِ الْقُوتِ وَ إِعْدَادِهِ فَإِنَّكَ تَرَی الْجَمَاعَهَ مِنْهَا إِذَا نَقَلَتِ الْحَبَّ إِلَی زُبْيَتِهَا بِمَنْزِلَهِ جَمَاعَهٍ مِنَ النَّاسِ يَنْقُلُونَ الطَّعَامَ أَوْ غَيْرَهُ بَلْ لِلنَّمْلِ فِی ذَلِكَ مِنَ الْجِدِّ وَ التَّشْمِيرِ مَا لَيْسَ لِلنَّاسِ مِثْلُهُ أَ مَا تَرَاهُمْ يَتَعَاوَنُونَ عَلَی النَّقْلِ كَمَا يَتَعَاوَنُ النَّاسُ عَلَی الْعَمَلِ ثُمَّ يَعْمِدُونَ إِلَی الْحَبِّ فَيُقَطِّعُونَهُ قِطَعاً لِكَيْلَا يَنْبُتَ فَيَفْسُدَ عَلَيْهِمْ (۲) فَإِنْ أَصَابَهُ نَدًی أَخْرَجُوهُ فَنَشَرُوهُ حَتَّی يَجِفَّ ثُمَّ لَا يَتَّخِذُ النَّمْلُ الزُّبْيَهَ(۳) إِلَّا فِی نَشَزٍ مِنَ الْأَرْضِ كَیْ لَا يُفِيضَ السَّيْلُ فَيُغْرِقَهَا(۴)

فَكُلُّ هَذَا مِنْهُ بِلَا عَقْلٍ

۱- ۱. الذره: النمله الصغيره الحمراء.

۲- ۲. و يقطع الكسفره و يقسمها ارباعا لما الهم من ان نصفها أيضا ينبت.

۳- ۳. الزبيه بالضم: الحفره.

۴- ۴. قال الدميری: يحفر قريته بقوائمه و هی ست، فإذا حفرها جعل فيها تعاريج لئلا يجری إليها ماء المطر، و ربما اتخذ قريه فوق قريه بسبب ذلك، و انما يفعل ذلك خوفا علی ما يدخره من البلل، و من عجائبه اتخاذ القريه تحت الأرض و فيها منازل و دهاليز و غرف و طبقات معلقه يملؤها حبوبا و ذخائر للشتاء.

وَ لَا رَوِيَّهٍ بَلْ خِلْقَهٌ خُلِقَ عَلَيْهَا لِمَصْلَحَهٍ لُطْفاً مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ انْظُرْ إِلَى هَذَا الَّذِی يُقَالُ لَهُ اللَّيْثُ وَ تُسَمِّيهِ الْعَامَّهُ أَسَدَ الذِّبَابِ وَ مَا أُعْطِيَ مِنَ الْحِيلَهِ وَ الرِّفْقِ فِی مَعَاشِهِ فَإِنَّکَ تَرَاهُ حِينَ يُحِسُّ بِالذُّبَابِ قَدْ وَقَعَ قَرِيباً مِنْهُ تَرَكَهُ مَلِيّاً حَتَّى كَأَنَّهُ مَوَاتٌ لَا حَرَاکَ بِهِ فَإِذَا رَأَى الذُّبَابَ قَدِ اطْمَأَنَّ وَ غَفَلَ عَنْهُ دَبَّ دَبِيباً دَقِيقاً(۱) حَتَّى يَكُونَ مِنْهُ بِحَيْثُ يَنَالُهُ وَثْبُهُ ثُمَّ يَثِبُ عَلَيْهِ فَيَأْخُذُهُ فَإِذَا أَخَذَهُ اشْتَمَلَ عَلَيْهِ بِجِسْمِهِ كُلِّهِ مَخَافَهَ أَنْ يَنْجُوَ مِنْهُ فَلَا يَزَالُ قَابِضاً عَلَيْهِ حَتَّى يُحِسَّ بِأَنَّهُ قَدْ ضَعُفَ وَ اسْتَرْخَى ثُمَّ يُقْبِلُ عَلَيْهِ فَيَفْتَرِسُهُ وَ يَحْيَا بِذَلِکَ مِنْهُ فَأَمَّا الْعَنْكَبُوتُ فَإِنَّهُ يَنْسِجُ ذَلِکَ النَّسْجَ فَيَتَّخِذُهُ شَرَكاً وَ مَصْيَدَهً لِلذُّبَابِ ثُمَّ يَكْمُنُ فِی جَوْفِهِ فَإِذَا نَشِبَ (۲) فِيهِ الذُّبَابُ أَحَالَ (۳) عَلَيْهِ يَلْدَغُهُ سَاعَهً بَعْدَ سَاعَهٍ فَيَعِيشُ بِذَلِکَ مِنْهُ فَكَذَلِکَ يُحْكَى صَيْدُ الْكِلَابِ وَ الْفُهُودِ وَ هَكَذَا يُحْكَى صَيْدُ الْأَشْرَاکِ وَ الْحَبَائِلِ فَانْظُرْ إِلَى هَذِهِ الدُّوَيْبِهِ الضَّعِيفَهِ كَيْفَ جَعَلَ طَبْعَهَا مَا لَا يَبْلُغُهُ الْإِنْسَانُ إِلَّا بِالْحِيلَهِ وَ اسْتِعْمَالِ آلَاتٍ فِيهَا فَلَا تَزْدَرِ(۴) بِالشَّیْ ءِ إِذَا كَانَتِ الْعِبْرَهُ فِيهِ وَاضِحَهً كَالذَّرَّهِ وَ النَّمْلَهِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِکَ فَإِنَّ الْمَعْنَى النَّفِيسَ قَدْ يُمَثَّلُ بِالشَّیْ ءِ الْحَقِيرِ فَلَا يَضَعُ مِنْهُ (۵) ذَلِکَ كَمَا لَا يَضَعُ مِنَ الدِّينَارِ وَ هُوَ مِنْ ذَهَبٍ أَنْ يُوزَنَ بِمِثْقَالٍ مِنْ حَدِيدٍ تَأَمَّلْ يَا مُفَضَّلُ جِسْمَ الطَّائِرِ وَ خِلْقَتَهُ فَإِنَّهُ حِينَ قُدِّرَ أَنْ يَكُونَ طَائِراً فِی

۱- ۱. فی المخطوطه: دب دبيبا رقيقا.

۲- ۲. نشب فيه: وقع فيما لا مخلص منه.

۳- ۳. احال عليه: اقبل، و فی كتاب التوحيد« اجال عليه» أی اداره، و يحتمل أن يكون مصحفا.

۴- ۴. هكذا فی النسخ و الظاهر أنّه مصحف« فلا تزدرأ» حيث قال المصنّف فی تفسير الحديث فی كتاب التوحيد الازدراء: الاحتقار.

۵- ۵. أی لا ينقص من قدر المعنی النفيس تمثيله بالشی ء الحقير، قال الفيروزآبادی: وضع عنه: حط من قدره.

الْجَوِّ خُفِّفَ جِسْمُهُ وَ أُدْمِجَ خَلْقُهُ فَاقْتُصِرَ بِهِ مِنَ الْقَوَائِمِ الْأَرْبَعِ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَ مِنَ الْأَصَابِعِ الْخَمْسِ عَلَى أَرْبَعٍ وَ مِنْ مَنْفَذَيْنِ لِلزِّبْلِ وَ الْبَوْلِ عَلَى وَاحِدٍ يَجْمَعُهُمَا ثُمَّ خُلِقَ ذَا جُؤْجُؤٍ مُحَدَّدٍ لِيَسْهُلَ عَلَيْهِ أَنْ يَخْرِقَ الْهَوَاءَ كَيْفَ مَا أَخَذَ فِيهِ كَمَا جُعِلَ السَّفِينَهُ بِهَذِهِ الْهَيْئَهِ لِتَشُقَّ الْمَاءَ وَ تَنْفُذَ فِيهِ وَ جُعِلَ فِي جَنَاحَيْهِ وَ ذَنَبِهِ رِيشَاتٌ طِوَالٌ مِتَانٌ لِيَنْهَضَ بِهَا لِلطَّيَرَانِ وَ كُسِيَ كُلُّهُ الرِّيشَ لِيُدَاخِلَهُ الْهَوَاءُ فَيُقِلَّهُ وَ لَمَّا قُدِّرَ أَنْ يَكُونَ طُعْمُهُ الْحَبَّ وَ اللَّحْمَ يَبْلَعُهُ بَلْعاً بِلَا مَضْغٍ نُقِصَ مِنْ خَلْقِهِ الْأَسْنَانُ وَ خُلِقَ لَهُ مِنْقَارٌ صُلْبٌ جَاسٍ يَتَنَاوَلُ بِهِ طُعْمَهُ فَلَا ينسجح [يَنْسَحِجُ] مِنْ لَقْطِ الْحَبِّ وَ لَا يَتَقَصَّفُ مِنْ نَهْشِ اللَّحْمِ وَ لَمَّا عَدِمَ الْأَسْنَانَ وَ صَارَ يَزْدَرِدُ الْحَبَ (۱) صَحِيحاً وَ اللَّحْمَ غَرِيضاً أُعِينَ بِفَضْلِ حَرَارَهٍ فِي الْجَوْفِ تَطْحَنُ لَهُ الطُّعْمَ طَحْناً يَسْتَغْنِي بِهِ عَنِ الْمَضْغِ وَ اعْتَبِرْ ذَلِكَ بِأَنَّ عَجَمَ الْعِنَبِ وَ غَيْرِهِ يَخْرُجُ مِنْ أَجْوَافِ الْإِنْسِ صَحِيحاً وَ يُطْحَنُ فِي أَجْوَافِ الطَّيْرِ لَا يُرَى لَهُ أَثَرٌ ثُمَّ جُعِلَ مِمَّا يَبِيضُ بَيْضاً وَ لَا يَلِدُ وِلَادَهً لِكَيْلَا يَثْقُلَ عَنِ الطَّيَرَانِ فَإِنَّهُ لَوْ كَانَتِ الْفِرَاخُ فِي جَوْفِهِ تَمْكُثُ حَتَّى تَسْتَحْكِمَ لَأَثْقَلَتْهُ وَ عَاقَتْهُ عَنِ النُّهُوضِ وَ الطَّيَرَانِ فَجُعِلَ كُلُّ شَيْءٍ مِنْ خَلْقِهِ مُشَاكِلًا لِلْأَمْرِ الَّذِي قُدِّرَ أَنْ يَكُونَ عَلَيْهِ ثُمَّ صَارَ الطَّائِرُ السَّائِحُ فِي هَذَا الْجَوِّ يَقْعُدُ عَلَى بَيْضِهِ فَيَحْضُنُهُ أُسْبُوعاً وَ بَعْضُهَا أُسْبُوعَيْنِ وَ بَعْضُهَا

ثَلَاثَهَ أَسَابِيعَ حَتَّى يَخْرُجَ الْفَرْخُ مِنَ الْبَيْضَهِ ثُمَّ يُقْبِلُ عَلَيْهِ فَيَزُقُّهُ الرِّيحَ لِتَتَّسِعَ حَوْصَلَتُهُ لِلْغِذَاءِ ثُمَّ يُرَبِّيهِ وَ يُغَذِّيهِ بِمَا يَعِيشُ بِهِ فَمَنْ كَلَّفَهُ أَنْ يَلْقُطَ الطُّعْمَ وَ يَسْتَخْرِجَهُ بَعْدَ أَنْ يَسْتَقِرَّ فِي حَوْصَلَتِهِ وَ يَغْذُوَ بِهِ فِرَاخَهُ وَ لِأَيِّ مَعْنًى يَحْتَمِلُ هَذِهِ الْمَشَقَّهَ وَ لَيْسَ بِذِي رَوِيَّهٍ وَ لَا تَفَكُّرٍ وَ لَا يَأْمُلُ فِي فِرَاخِهِ مَا يَأْمُلُ الْإِنْسَانُ فِي وَلَدِهِ مِنَ الْعِزِّ وَ الرِّفْدِ(۲) وَ بَقَاءِ الذِّكْرِ فَهَذَا مِنْ فِعْلٍ يَشْهَدُ(۳) بِأَنَّهُ مَعْطُوفٌ عَلَى فِرَاخِهِ لِعِلَّهٍ لَا يَعْرِفُهَا وَ لَا يُفَكِّرُ فِيهَا وَ هِيَ دَوَامُ النَّسْلِ وَ بَقَاؤُهُ لُطْفاً مِنَ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ

۱- ۱. أي يبتلعه.

۲- ۲. في كتاب التوحيد من البحار:« فهذا هو فعل يشهد» و في نسخه: فهذا من فعله يشهد.

۳- ۳. الرفد: النصيب. المعاونه.

انْظُرْ إِلَى الدَّجَاجَهِ كَيْفَ تُهَيَّجُ لِحِضْنِ الْبَيْضِ وَ التَّفْرِيخِ وَ لَيْسَ لَهَا بَيْضٌ مُجْتَمَعٌ وَ لَا وَكْرٌ(۱)

مُوَطَّأٌ بَلْ تَنْبَعِثُ وَ تَنْتَفِخُ وَ تُقَوْقِي وَ تَمْتَنِعُ مِنَ الطُّعْمِ حَتَّى يُجْمَعَ لَهَا الْبَيْضُ فَتَحْضُنُهُ فَتُفَرِّخُ فَلِمَ كَانَ ذَلِكَ مِنْهَا إِلَّا لِإِقَامَهِ النَّسْلِ وَ مَنْ أَخَذَهَا بِإِقَامَهِ النَّسْلِ وَ لَا رَوِيَّهَ وَ لَا تَفَكُّرَ لَوْ لَا أَنَّهَا مَجْبُولَهٌ عَلَى ذَلِكَ اعْتَبِرْ بِخَلْقِ الْبَيْضَهِ وَ مَا فِيهَا مِنَ الْمُحِّ (۲) الْأَصْفَرِ الْخَاثِرِ وَ الْمَاءِ الْأَبْيَضِ الرَّقِيقِ فَبَعْضُهُ لِيَنْتَشِرَ مِنْهُ الْفَرْخُ وَ بَعْضُهُ لِيُغَذَّى (۳) بِهِ إِلَى أَنْ تَنْقَابَ عَنْهُ الْبَيْضَهُ وَ مَا فِي ذَلِكَ مِنَ التَّدْبِيرِ فَإِنَّهُ لَوْ كَانَ نَشْوُ الْفَرْخِ فِي تِلْكَ الْقِشْرَهِ الْمُسْتَحْصَنَهِ(۴)

الَّتِي لَا مَسَاغَ لِشَيْ ءٍ إِلَيْهَا لَجُعِلَ مَعَهُ فِي جَوْفِهَا مِنَ الْغِذَاءِ مَا يَكْتَفِي بِهِ إِلَى وَقْتِ خُرُوجِهِ مِنْهَا كَمَنْ يُحْبَسُ فِي حِصْنٍ حَصِينٍ (۵) لَا يُوصَلُ إِلَى مَنْ فِيهِ فَيُجْعَلُ مَعَهُ مِنَ الْقُوتِ مَا يَكْتَفِي بِهِ إِلَى وَقْتِ خُرُوجِهِ مِنْهُ فَكِّرْ فِي حَوْصَلَهِ الطَّائِرِ وَ مَا قُدِّرَ لَهُ فَإِنَّ مَسْلَكَ الطُّعْمِ إِلَى الْقَانِصَهِ(۶) ضَيِّقٌ لَا يَنْفُذُ فِيهِ الطَّعَامُ إِلَّا قَلِيلًا قَلِيلًا فَلَوْ كَانَ الطَّائِرُ لَا يَلْقُطُ حَبَّهً ثَانِيَهً حَتَّى تَصِلَ الْأُولَى الْقَانِصَهَ لَطَالَ عَلَيْهِ وَ مَتَى كَانَ يَسْتَوْفِي طُعْمَهُ فَإِنَّمَا يَخْتَلِسُهُ اخْتِلَاساً لِشِدَّهِ الْحَذَرِ فَجُعِلَتِ الْحَوْصَلَهُ كَالْمِخْلَاهِ الْمُعَلَّقَهِ أَمَامَهُ لِيُوعِيَ (۷) فِيهَا مَا أَدْرَكَ مِنَ الطُّعْمِ بِسُرْعَهٍ ثُمَّ تُنْفِذُهُ إِلَى الْقَانِصَهِ عَلَى مَهْلٍ وَ فِي الْحَوْصَلَهِ أَيْضاً خَلَّهٌ أُخْرَى فَإِنَّ مِنَ الطَّائِرِ مَا يَحْتَاجُ إِلَى أَنْ يَزُقَّ فِرَاخَهُ فَيَكُونُ رَدُّهُ لِلطُّعْمِ مِنْ قُرْبٍ أَسْهَلَ عَلَيْهِ

۱- ۱. الوكر بفتح الواو و سكون الكاف: عش الطائر.

۲- ۲. فی نسخه:« المخ» بالخاء المعجمه. و قال الأصمعی: اخثرت الزبد: تركته خاثرا، و ذلك إذا لم تذبه.

۳- ۳. فی نسخه: ليغتذی.

۴- ۴. فی نسخه: المستحسفه.

۵- ۵. فی النسخه المخطوطه و فی كتاب التوحيد من البحار: فی حبس حصين.

۶- ۶. القانصه للطير: كالمعده للإنسان.

۷- ۷. اوعی الزاد: جعله فی الوعاء.

قَالَ الْمُفَضَّلُ فَقُلْتُ إِنَّ قَوْماً مِنَ الْمُعَطِّلَهِ يَزْعُمُونَ أَنَّ اخْتِلَافَ الْأَلْوَانِ وَ الْأَشْكَالِ فِي الطَّيْرِ إِنَّمَا يَكُونُ مِنْ قِبَلِ امْتِزَاجِ أَخْلَاطٍ وَ اخْتِلَافِ مَقَادِيرِهَا بِالْمَرَجِ (١) وَ الْإِهْمَالِ فَقَالَ يَا مُفَضَّلُ هَذَا الْوَشْيُ (٢) الَّذِي تَرَاهُ فِي الطَّوَاوِيسِ وَ الدُّرَّاجِ وَ التَّدَارِجِ (٣)

عَلَى اسْتِوَاءٍ وَ مُقَابَلَهٍ كَنَحْوِ مَا يُخَطُّ بِالْأَقْلَامِ كَيْفَ يَأْتِي بِهِ الِامْتِزَاجُ (۴) الْمُهْمَلُ عَلَى شَكْلٍ وَاحِدٍ لَا يَخْتَلِفُ وَ لَوْ كَانَ بِالْإِهْمَالِ لَعَدِمَ الِاسْتِوَاءَ وَ لَكَانَ مُخْتَلِفاً تَأَمَّلْ رِيشَ الطَّيْرِ كَيْفَ هُوَ فَإِنَّكَ تَرَاهُ مَنْسُوجاً كَنَسْجِ الثَّوْبِ مِنْ سُلُوكٍ (۵) دِقَاقٍ قَدْ أُلِّفَ بَعْضُهُ إِلَى بَعْضٍ كَتَأْلِيفِ الْخَيْطِ إِلَى الْخَيْطِ وَ الشَّعْرَهِ إِلَى الشَّعْرَهِ ثُمَّ تَرَى ذَلِكَ النَّسْجَ إِذَا مَدَدْتَهُ يَنْفَتِحُ قَلِيلًا وَ لَا يَنْشَقُّ لِتُدَاخِلَهُ الرِّيحُ فَيَقِلَّ الطَّائِرُ إِذَا طَارَ وَ تَرَى فِي وَسَطِ الرِّيشَهِ عَمُوداً غَلِيظاً مَتِيناً قَدْ نُسِجَ عَلَيْهِ الَّذِي هُوَ مِثْلُ الشَّعْرِ لِيُمْسِكَهُ بِصَلَابَتِهِ وَ هُوَ الْقَصَبَهُ الَّتِي فِي وَسَطِ الرِّيشَهِ وَ هُوَ مَعَ ذَلِكَ أَجْوَفُ لِيَخِفَّ عَلَى الطَّائِرِ وَ لَا يَعُوقَهُ عَنِ الطَّيَرَانِ هَلْ رَأَيْتَ يَا مُفَضَّلُ هَذَا الطَّائِرَ الطَّوِيلَ السَّاقَيْنِ وَ عَرَفْتَ مَا لَهُ مِنَ الْمَنْفَعَهِ فِي طُولِ سَاقَيْهِ فَإِنَّهُ أَكْثَرُ ذَلِكَ فِي ضَحْضَاحٍ مِنَ الْمَاءِ فَتَرَاهُ بِسَاقَيْنِ طَوِيلَيْنِ كَأَنَّهُ رَبِيئَهٌ فَوْقَ مَرْقَبٍ وَ هُوَ يَتَأَمَّلُ مَا يَدِبُّ فِي الْمَاءِ فَإِذَا رَأَى شَيْئاً مِمَّا يَتَقَوَّتُ بِهِ خَطَا خُطُوَاتٍ

١- ١. قال المصنّف: المرج بالتحريك: الفساد و الاضطراب و الاختلاط، و فى بعض النسخ بالزاى المعجمه، و الأول أظهر.

٢- ٢. الوشى: نقش الثوب و يكون من كل لون.

٣- ٣. التدرج و التذرج: طائر حسن الصوره ارقش طويل الذنب، و الجمع تدارج، و أوردنا كلام الدميرى فى كتاب التوحيد راجع ج ٣: ١٠۵.

۴- ۴. أراد عليه السلام بالامتزاج الطبيعه التى يقولها القائلون باستناد الموجودات إليها فى زماننا هذا.

۵- ۵. السلوك جمع السلك و هو جمع السلكه بالكسر: الخيط يخاط بها.

رَقِيقاً(۱) حَتَّى يَتَنَاوَلَهُ وَ لَوْ كَانَ قَصِيرَ السَّاقَيْنِ وَ كَانَ يَخْطُو نَحوَ الصَّيْدِ لِيَأْخُذَهُ يُصِيبُ بَطْنُهُ الْمَاءَ فَيَثُورُ وَ يُذْعَرُ(۲)

مِنْهُ فَيَتَفَرَّقُ عَنْهُ فَخُلِقَ لَهُ ذَلِكَ الْعَمُودَانِ لِيُدْرِكَ بِهِمَا حَاجَتَهُ وَ لَا يَفْسُدَ عَلَيْهِ مَطْلَبُهُ تَأَمَّلْ ضُرُوبَ التَّدْبِيرِ فِي خَلْقِ الطَّائِرِ فَإِنَّكَ تَجِدُ كُلَّ طَائِرٍ طَوِيلِ السَّاقَيْنِ طَوِيلَ الْعُنُقِ وَ ذَلِكَ لِيَتَمَكَّنَ مِنْ تَنَاوُلِ طُعْمِهِ مِنَ الْأَرْضِ وَ لَوْ كَانَ طَوِيلَ السَّاقَيْنِ قَصِيرَ الْعُنُقِ لَمَا اسْتَطَاعَ أَنْ يَتَنَاوَلَ شَيْئاً مِنَ الْأَرْضِ وَ رُبَّمَا أُعِينَ مَعَ طُولِ الْعُنُقِ بِطُولِ الْمَنَاقِيرِ لِيَزْدَادَ الْأَمْرُ عَلَيْهِ سُهُولَةً لَهُ وَ إِمْكَاناً أَ فَلَا تَرَى أَنَّكَ لَا تُفَتِّشُ شَيْئاً مِنَ الْخِلْقَهِ إِلَّا وَجَدْتَهُ عَلَى غَايَهِ الصَّوَابِ وَ الْحِكْمَهِ انْظُرْ إِلَى الْعَصَافِيرِ كَيْفَ تَطْلُبُ أُكُلَهَا بِالنَّهَارِ فَهِيَ لَا تَفْقِدُهُ وَ لَا هِيَ تَجِدُهُ مَجْمُوعاً مُعَدّاً بَلْ تَنَالُهُ بِالْحَرَكَهِ وَ الطَّلَبِ وَ كَذَلِكَ الْخَلْقُ كُلُّهُ فَسُبْحَانَ مَنْ قَدَّرَ الرِّزْقَ كَيْفَ قَوَّتَهُ (۳) فَلَمْ يَجْعَلْ مِمَّا لَا يُقْدَرُ عَلَيْهِ إِذْ جَعَلَ لِلْخَلْقِ حَاجَةً إِلَيْهِ وَ لَمْ يَجْعَلْهُ مَبْذُولًا يَنَالُهُ (۴) بِالْهُوَيْنَا إِذَا كَانَ لَا صَلَاحَ فِي ذَلِكَ فَإِنَّهُ لَوْ كَانَ يُوجَدُ مَجْمُوعاً مُعَدّاً كَانَتِ الْبَهَائِمُ تَتَقَلَّبُ عَلَيْهِ وَ لَا تَتَقَلَّعُ عَنْهُ حَتَّى تَبْشَمَ فَتَهْلِكَ وَ كَانَ النَّاسُ أَيْضاً يَصِيرُونَ بِالْفَرَاغِ إِلَى غَايَهِ الْأَشَرِ وَ الْبَطَرِ حَتَّى يَكْثُرَ الْفَسَادُ وَ يَظْهَرَ الْفَوَاحِشُ أَ عَلِمْتَ مَا طُعْمُ هَذِهِ الْأَصْنَافِ مِنَ الطَّيْرِ الَّتِي لَا تَخْرُجُ إِلَّا بِاللَّيْلِ كَمِثْلِ الْبُومِ وَ الْهَامِ (۵)

وَ الْخُفَّاشِ قُلْتُ لَا يَا مَوْلَايَ

۱- ۱. في نسخه: خطوات رقيقات.

۲- ۲. أي و يخاف منه.

۳- ۳. في نسخه:« كيف قدره» و في النسخه المخطوطه: كيف قدر.

۴- ۴. في نسخه:« ينال بالهوينا» أقول: الهوينا: التؤده و الرفق و هي تصغير الهوني، و الهوني تأنيث الاهون.

۵- ۵. الهام جمع الهامه نوع من البوم الصغير تألف القبور و الاماكن الخربه و تنظر من كل مكان، اينما درت ادارت رأسها، و تسمي أيضا الصدي.

قَالَ إِنَّ مَعَاشَهَا مِنْ ضُرُوبٍ تَنْتَشِرُ فِی هَذَا الْجَوِّ مِنَ الْبَعُوضِ وَ الْفَرَاشِ وَ أَشْبَاهِ الْجَرَادِ وَ الْيَعَاسِيبِ وَ ذَلِکَ أَنَّ هَذِهِ الضُّرُوبَ مَبْثُوثَةٌ فِی الْجَوِّ لَا يَخْلُو مِنْهَا مَوْضِعٌ وَ اعْتَبِرْ ذَلِکَ بِأَنَّکَ إِذَا وَضَعْتَ سِرَاجاً بِاللَّيْلِ فِی سَطْحٍ أَوْ عَرْصَهِ دَارٍ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ مِنْ هَذَا شَیْ ءٌ كَثِيرٌ فَمِنْ أَيْنَ يَأْتِی ذَلِکَ كُلُّهُ إِلَّا مِنَ الْقُرْبِ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ إِنَّهُ يَأْتِی مِنَ الصَّحَارِی وَ الْبَرَارِی قِيلَ لَهُ كَيْفَ يُوَافِی تِلْکَ السَّاعَةَ مِنْ مَوْضِعٍ بَعِيدٍ وَ كَيْفَ يُبْصِرُ مِنْ ذَلِکَ الْبُعْدِ سِرَاجاً فِی دَارٍ مَحْفُوفَةٍ بِالدُّورِ فَيَقْصِدُ إِلَيْهِ مَعَ أَنَّ هَذِهِ عِيَاناً تَتَهَافَتُ عَلَى السِّرَاجِ (۱)

مِنْ قُرْبٍ فَيَدُلُّ ذَلِکَ عَلَى أَنَّهَا مُنْتَشِرَةٌ فِی كُلِّ مَوْضِعٍ مِنَ الْجَوِّ فَهَذِهِ الْأَصْنَافُ مِنَ الطَّيْرِ تَلْتَمِسُهَا إِذَا خَرَجَتْ فَتَتَقَوَّتُ بِهَا فَانْظُرْ كَيْفَ وُجِّهَ الرِّزْقُ لِهَذِهِ الطُّيُورِ الَّتِی لَا تَخْرُجُ إِلَّا بِاللَّيْلِ مِنْ هَذِهِ الضُّرُوبِ الْمُنْتَشِرَهِ فِی الْجَوِّ وَ اعْرِفْ ذَلِکَ الْمَعْنَى فِی خَلْقِ هَذِهِ الضُّرُوبِ الْمُنْتَشِرَهِ الَّتِی عَسَى أَنْ يَظُنَّ ظَانٌّ أَنَّهَا فَضْلٌ لَا مَعْنَى لَهُ خُلِقَ الْخُفَّاشُ خِلْقَةً عَجِيبَةً بَيْنَ خِلْقَهِ الطَّيْرِ وَ ذَوَاتِ الْأَرْبَعِ بَلْ هُوَ إِلَى ذَوَاتِ الْأَرْبَعِ أَقْرَبُ وَ ذَلِکَ أَنَّهُ ذُو أُذُنَيْنِ نَاشِزَتَيْنِ وَ أَسْنَانٍ وَ وَبَرٍ وَ هُوَ يَلِدُ وِلَاداً وَ يَرْضِعُ وَ يَبُولُ وَ يَمْشِی إِذَا مَشَى عَلَى أَرْبَعٍ (۲)

وَ كُلُّ هَذَا خِلَافُ صِفَهِ الطَّيْرِ ثُمَّ هُوَ أَيْضاً مِمَّا يَخْرُجُ بِاللَّيْلِ وَ يَتَقَوَّتُ مِمَّا يَسْرِی فِی الْجَوِّ مِنَ الْفَرَاشِ وَ مَا أَشْبَهَهُ وَ قَدْ قَالَ الْقَائِلُونَ إِنَّهُ لَا طُعْمَ لِلْخُفَّاشِ وَ إِنَّ غِذَاءَهُ مِنَ النَّسِيمِ وَحْدَهُ وَ ذَلِکَ يَفْسُدُ وَ يَبْطُلُ مِنْ جِهَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا خُرُوجُ مَا يَخْرُجُ مِنْهُ مِنَ الثُّفْلِ وَ الْبَوْلِ فَإِنَّ هَذَا لَا يَكُونُ مِنْ غَيْرِ طُعْمٍ وَ الْأُخْرَى أَنَّهُ ذُو أَسْنَانٍ وَ لَوْ كَانَ لَا يَطْعَمُ شَيْئاً لَمْ يَكُنْ لِلْأَسْنَانِ فِيهِ مَعْنًى وَ لَيْسَ فِی الْخِلْقَهِ شَیْ ءٌ لَا مَعْنَى لَهُ وَ أَمَّا الْمَآرِبُ فِيهِ فَمَعْرُوفَةٌ حَتَّى أَنَّ زِبْلَهُ يَدْخُلُ فِی

ص: ۶۸

۱- ۱. أی تتساقط علیه و تتابع.

۲- ۲. و قال الدمیری: یحیض و یطهر و یضحک کما یضحک الإنسان.

بَعْضِ الْأَعْمَالِ (۱)

وَ مِنْ أَعْظَمِ الْمَأْرَبِ فِيهِ خِلْقَتُهُ الْعَجِيبَهُ الدَّالَّهُ عَلَى قُدْرَهِ الْخَالِقِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ وَ تَصَرُّفِهِ فِيمَا شَاءَ كَيْفَ شَاءَ لِضَرْبٍ مِنَ الْمَصْلَحَهِ فَأَمَّا الطَّائِرُ الصَّغِيرُ الَّذِى يُقَالُ لَهُ ابْنُ تُمَّرَهَ فَقَدْ عَشَّشَ فِى بَعْضِ الْأَوْقَاتِ فِى بَعْضِ الشَّجَرِ فَنَظَرَ إِلَى حَيَّهٍ عَظِيمَهٍ قَدْ أَقْبَلَتْ نَحْوَ عُشِّهِ فَاغِرَهً(۲) فَاهَا لِتَبْلَعَهُ فَبَيْنَمَا هُوَ يَتَقَلَّبُ وَ يَضْطَرِبُ فِى طَلَبِ حِيلَهٍ مِنْهَا إِذْ وَجَدَ حَسَكَهً(۳) فَحَمَلَهَا فَأَلْقَاهَا فِى فَمِ الْحَيَّهِ فَلَمْ تَزَلِ الْحَيَّهُ تَلْتَوِى وَ تَتَقَلَّبُ حَتَّى مَاتَتْ أَ فَرَأَيْتَ لَوْ لَمْ أُخْبِرْكَ بِذَلِكَ كَانَ يَخْطُرُ بِبَالِكَ أَوْ بِبَالِ غَيْرِكَ أَنَّهُ يَكُونُ مِنْ حَسَكَهٍ مِثْلُ هَذِهِ الْمَنْفَعَهِ الْعَظِيمَهِ أَوْ يَكُونُ مِنْ طَائِرٍ صَغِيرٍ أَوْ كَبِيرٍ مِثْلُ هَذِهِ الْحِيلَهِ اعْتَبِرْ بِهَذَا وَ كَثِيرٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ تَكُونُ فِيهَا مَنَافِعُ لَا تُعْرَفُ إِلَّا بِحَادِثٍ يُحْدَثُ بِهِ وَ الْخَبَرِ يُسْمَعُ بِهِ (۴) انْظُرْ إِلَى النَّحْلِ وَ احْتِشَادِهِ فِى صَنْعَهِ الْعَسَلِ وَ تَهْيِئَهِ الْبُيُوتِ الْمُسَدَّسَهِ وَ مَا تَرَى فِى ذَلِكَ

اجْتِمَاعَهُ مِنْ دَقَائِقِ الْفِطْنَهِ(۵)

فَإِنَّكَ إِذَا تَأَمَّلْتَ الْعَمَلَ رَأَيْتَهُ عَجِيباً لَطِيفاً وَ إِذَا رَأَيْتَ الْمَعْمُولَ وَجَدْتَهُ عَظِيماً شَرِيفاً مَوْقِعُهُ مِنَ النَّاسِ وَ إِذَا رَجَعْتَ إِلَى الْفَاعِلِ أَلْفَيْتَهُ غَبِيّاً جَاهِلًا بِنَفْسِهِ فَضْلًا عَمَّا سِوَى ذَلِكَ فَفِى هَذَا أَوْضَحُ الدَّلَالَهِ عَلَى أَنَّ الصَّوَابَ وَ الْحِكْمَهَ فِى هَذِهِ الصَّنْعَهِ لَيْسَتْ لِلنَّحْلِ بَلْ هِيَ لِلَّذِى طَبَعَهُ عَلَيْهَا وَ سَخَّرَهُ فِيهَا لِمَصْلَحَهِ النَّاسِ انْظُرْ إِلَى هَذِهِ الْجَرَادِ مَا أَضْعَفَهُ وَ أَقْوَاهُ فَإِنَّكَ إِذَا تَأَمَّلْتَ خَلْقَهُ رَأَيْتَهُ كَأَضْعَفِ

۱- ۱. قال الدميرى: ان زبله إذا طلى به على القوابى قلعها، و ذكر لاجزائه الأخرى خواصا كثيره. منها ان طبخ رأسه فى اناء او حديد بدهن زنبق و يغمر فيه مرارا حتّى يتهرى و يصفى ذاك الدهن عنه و يدهن به صاحب النقرس و الفالج القديم و الارتعاش و التورم فى الجسد فانه ينفعه ذلك و يبرئه.

۲- ۲. فغرفاه: فتحه.

۳- ۳. الحسك: نبات شائك.

۴- ۴. فى التوحيد من البحار: او خبر يسمع به.

۵- ۵. فى نسخه: و ما ترى فى اجتماعه من دقائق الفطنه.

الْأَشْيَاءِ وَ إِنْ دَلَفَتْ (١)

عَسَاكِرُهُ نَحْوَ بَلَدٍ مِنَ الْبُلْدَانِ لَمْ يَسْتَطِعْ أَحَدٌ أَنْ يَحْمِيَهُ مِنْهُ أَ لَا تَرَى أَنَّ مَلِكاً مِنْ مُلُوكِ الْأَرْضِ لَوْ جَمَعَ خَيْلَهُ وَ رَجِلَهُ لِيَحْمِيَ بِلَادَهُ مِنَ الْجَرَادِ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى ذَلِكَ أَ فَلَيْسَ مِنَ الدَّلَائِلِ عَلَى قُدْرَةِ الْخَالِقِ أَنْ يَبْعَثَ أَضْعَفَ خَلْقِهِ إِلَى أَقْوَى خَلْقِهِ فَلَا يَسْتَطِيعُ دَفْعَهُ انْظُرْ إِلَيْهِ كَيْفَ يَنْسَابُ (٢) عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مِثْلَ السَّيْلِ فَيُغْشِي السَّهْلَ وَ الْجَبَلَ وَ الْبَدْوَ وَ الْحَضَرَ حَتَّى يَسْتُرَ نُورَ الشَّمْسِ بِكَثْرَتِهِ فَلَوْ كَانَ مِمَّا يُصْنَعُ بِالْأَيْدِي مَتَى كَانَ يَجْتَمِعُ مِنْهُ هَذِهِ الْكَثْرَةُ وَ فِي كَمْ مِنْ سَنَةٍ كَانَ يَرْتَفِعُ فَاسْتَدِلَّ بِذَلِكَ عَلَى الْقُدْرَةِ الَّتِي لَا(٣)

يَئُودُهَا شَيْ ءٌ وَ لَا يُكْثِرُ عَلَيْهَا تَأَمَّلْ خَلْقَ السَّمَكِ وَ مُشَاكَلَتَهُ لِلْأَمْرِ الَّذِي قُدِّرَ أَنْ يَكُونَ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ خُلِقَ غَيْرَ ذِي قَوَائِمَ لِأَنَّهُ لَا يَحْتَاجُ إِلَى الْمَشْيِ إِذَا كَانَ مَسْكَنُهُ الْمَاءَ وَ خُلِقَ غَيْرَ ذِي رِئَةٍ لِأَنَّهُ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَتَنَفَّسَ وَ هُوَ مُنْغَمِسٌ فِي اللُّجَّهِ(۴)

وَ جُعِلَتْ لَهُ مَكَانَ الْقَوَائِمِ أَجْنِحَةٌ شِدَادٌ يَضْرِبُ بِهَا فِي جَانِبَيْهِ كَمَا يَضْرِبُ الْمَلَّاحُ بِالْمَجَاذِيفِ (۵)

جَانِبَيِ السَّفِينَهِ وَ كُسِيَ جِسْمُهُ قُشُوراً مِتَاناً مُتَدَاخِلَهً كَتَدَاخُلِ الدُّرُوعِ وَ الْجَوَاشِنِ لِتَقِيَهُ مِنَ الْآفَاتِ فَأُعِينَ بِفَضْلِ حِسٍّ فِي الشَّمِّ لِأَنَّ بَصَرَهُ ضَعِيفٌ وَ الْمَاءُ يَحْجُبُهُ فَصَارَ يَشَمُّ الطُّعْمَ مِنَ الْبُعْدِ الْبَعِيدِ فَيَنْتَجِعُهُ (۶) وَ إِلَّا فَكَيْفَ يَعْلَمُ بِهِ بِمَوْضِعِهِ وَ اعْلَمْ أَنَّ مِنْ فِيهِ إِلَى صِمَاخَيْهِ مَنَافِذَ فَهُوَ يَعُبُّ (٧) الْمَاءَ بِفِيهِ وَ يُرْسِلُهُ مِنْ صِمَاخَيْهِ (٨) فَيَتَرَوَّحُ إِلَى ذَلِكَ كَمَا يَتَرَوَّحُ غَيْرُهُ مِنَ الْحَيَوَانِ إِلَى أَنْ تَنَسَّمَ هَذَا النَّسِيمَ فَكِّرِ الْآنَ فِي كَثْرَهِ نَسْلِهِ وَ مَا خُصَّ بِهِ

١- ١. دلفت الكتيبه في الحرب: تقدمت.

٢- ٢. انساب: جرى و مشى مسرعا.

٣- ٣. لا يئودها اى لا يثقلها.

۴- ۴. لجه الماء: معظمه.

۵- ۵. المجذاف: ما تجرى به السفينه.

۶- ۶. انتجع: طلب الكلا في موضعه.

٧- ٧. أي يشرب او يكرع بلا تنفس.

٨- ٨. الصمخ: خرق الاذن الباطن الماضى الى الرأس.

مِنْ ذَلِكَ فَإِنَّكَ تَرَى فِي جَوْفِ السَّمَكَةِ الْوَاحِدَةِ مِنَ الْبَيْضِ مَا لَا يُحْصَى كَثْرَةً وَ الْعِلَّةُ فِي ذَلِكَ أَنْ يَتَّسِعَ لِمَا يَغْتَذِي بِهِ مِنْ أَصْنَافِ الْحَيَوَانِ فَإِنَّ أَكْثَرَهَا يَأْكُلُ السَّمَكَ حَتَّى أَنَّ السِّبَاعَ أَيْضاً فِي حَافَاتِ الْآجَامِ (۱) عَاكِفَةٌ عَلَى الْمَاءِ(۲) أَيْضاً كَيْ تَرْصُدَ السَّمَكَ فَإِذَا مَرَّ بِهَا خَطِفَتْهُ فَلَمَّا كَانَتِ السِّبَاعُ تَأْكُلُ السَّمَكَ وَ الطَّيْرُ يَأْكُلُ السَّمَكَ وَ النَّاسُ يَأْكُلُونَ السَّمَكَ وَ السَّمَكُ يَأْكُلُ السَّمَكَ كَانَ مِنَ التَّدْبِيرِ فِيهِ أَنْ يَكُونَ عَلَى مَا هُوَ عَلَيْهِ مِنَ الْكَثْرَةِ فَإِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْرِفَ سَعَةَ حِكْمَةِ الْخَالِقِ وَ قِصَرَ عِلْمِ الْمَخْلُوقِينَ فَانْظُرْ إِلَى مَا فِي الْبِحَارِ مِنْ ضُرُوبِ السَّمَكِ وَ دَوَابِّ الْمَاءِ وَ الْأَصْدَافِ وَ الْأَصْنَافِ الَّتِي لَا تُحْصَى وَ لَا تُعْرَفُ مَنَافِعُهَا إِلَّا الشَّيْءُ بَعْدَ الشَّيْءِ يُدْرِكُهُ النَّاسُ بِأَسْبَابٍ تُحْدَثُ مِثْلُ الْقِرْمِزِ فَإِنَّهُ إِنَّمَا عَرَفَ النَّاسُ صِبْغَهُ بِأَنَّ كَلْبَةً تَجُولُ عَلَى شَاطِئِ الْبَحْرِ فَوَجَدَتْ شَيْئاً مِنَ الصِّنْفِ الَّذِي يُسَمَّى الْحَلَزُونَ فَأَكَلَتْهُ فَاخْتَضَبَ خَطْمُهَا بِدَمِهِ فَنَظَرَ النَّاسُ إِلَى حُسْنِهِ فَاتَّخَذُوهُ صِبْغاً وَ أَشْبَاهُ هَذَا مِمَّا يَقِفُ النَّاسُ عَلَيْهِ حَالًا بَعْدَ حَالٍ وَ زَمَاناً بَعْدَ زَمَانٍ (۳).

**[ترجمه]توحید مفضل: امام صادق علیه السّلام فرمود: ای مفضّل، در این سه صنف از حیوان [یعنی انسان، چهار پایان و پرندگان] و خلقتشان بیندیش که هر یک را آنچه که مناسب وجود او است به او عطا کرده است. پس چون برای انسان ها مقدّر شده بود که صاحب عقل و زیرکی و چاره برای صنعت هایی مانند بنّایی، نجّاری، زرگری، خیاطی و غیر اینها باشند، برای ایشان دست های بزرگ با انگشتان غلیظ قوی خلق شد، تا بتوانند اشیاء را در دست بگیرند ، و مهم‌تر از آن، این صنعت ها را به عمل آورند. و چون برای حیوانات گوشت خوار مقدّر شد که زندگی ایشان از شکار باشد، برای ایشان دست هایی باریک و در نهایت استحکام با ناخن ها و چنگال ها که برای گرفتن شکار مناسب است و برای صنعت های بشر به کار نمی آید، آفریده شد. و گیاه خواران، چون مقدر شد که نه صاحب صنعت باشند و نه صاحب شکار، برای بعضی از ایشان سم هایی آفریده شد، تا زمانی که در طلب چراگاه هستند، پای آن ها را از سختی زمین محافظت کند و برای بعضی دیگر سم های به هم پیوسته ای که دارای گودی ای، مانند کف پای آدمی اند و بر زمین منطبق می شوند آفریده شد، تا برای سواری و بارکشی مهیّا باشند.

در تدبیر خلقت حیوانات گوشت خوار، تأمل کن که چگونه برای ایشان نیش های تیز و برنده و چنگال های محکم سخت و دهان های گشاده، آفریده شده، زیرا زمانی که مقدر شد تا غذایش گوشت باشد، طوری آفریده شد که مناسب با آن باشد و به اسلحه و ادواتی که برای شکار مناسب باشد، یاری داده شد. و هم چنین پرندگان درنده را صاحب منقارها و چنگال هایی می یابی که مهیای کار ایشان است. اگر وحشیان علف خوار، دارای چنگال بودند، به آن ها چیزی داده شده بود که به آن احتیاجی نداشتند، زیرا شکار نمی کنند و گوشت هم نمی خورند. و اگر درندگان، دارای سم بودند، از آنچه که به آن احتیاج داشتند، یعنی سلاحی که به وسیله آن شکار و امرار معاش کنند، منع شده بودند، آیا نمی بینی که چگونه به هر یک از این دو گونه از حیوان، آنچه که مناسب گونه و طبقه اوست، بلکه بقاء و صلاح او در آن است، داده شده است؟

اکنون به سوی چهار پایان نظر کن که بعد از ولادت چگونه خودشان به طور مستقل به دنبال مادران خود می روند و احتیاج به حمل و تربیت کردن ندارند، آنطور که انسان ها محتاجند؟ پس چون مادران ایشان آنچه را که مادران آدمیان، از مدارا، علم به تربیت و قوّت بر نگهداری با دست ها و انگشتان که برای این کار آماده شده را ندارند، مقارن با ولادت به ایشان، قوّت بر پا ایستادن و مستقل شدن داده شده و همچنین بسیاری از پرندگان مانند مرغ، درّاج و کبک را می یابی که زمانی که از تخم بیرون می آیند، راه می روند و دانه بر می چینند، و اما آن ها که ضعیفند و قدرت برخواستن [پرواز] ندارند، مانند جوجه

کبوتر اهلی و وحشی و حمر [پرنده کوچکی به نام زورگ]، خالق منّان در مادران ایشان زیادتی قرار داده تا به بچه هایشان مهربانی کنند، پس دانه را در چینه دان خود جمع می کنند و در دهان جوجه های خود می ریزند و دائما آن ها را غذا می... دهند، تا هنگامی که خودشان مستقل شوند، پس به این سبب خدای تعالی به کبوتر مانند مرغ، جوجه های بسیار نداده، تا مادر بتواند جوجه هایش را تربیت کند، تا تباه نشوند و نمیرند، پس هر یک [مناسب با حال خود] از تدبیرِ حکیمِ لطیفِ خبیر بهره ای داده شده اند.

به سوی دست و پای حیوانات نظر کن که چگونه جفت در آمده، تا آنکه برای راه رفتن آماده شوند و اگر یکی بود، برای این کار مناسب نبود، زیرا حیوانی که راه می رود، بعضی از دست و پایش را برمی دارد و تکیه بر دست و پای دیگرش می کند، پس حیوانی که دست و پایش دو تاست [در هنگام حرکت] یکی را بر می‌دارد و بر دیگری تکیه می کند و حیوانی که چهار دست و پا دارد، دو تا را بر می‌دارد و بر دو تای دیگر تکیه می کند، اما به خلاف یک دیگر [یعنی یک پا از یک جانب و پای دیگر از جانب دیگر]، زیرا حیوانی که چهار دست و پا دارد، اگر دست و پای یک طرف بدنش را بخواهد بردارد و بر دست و پای طرف دیگرش تکیه کند، نمی تواند روی زمین بایستد همان طور که تخت و امثال آن [اگر دو پایه آن را از یک طرف بردارند] نمی ایستد، پس دست راست را با پای چپ بر می دارد و دو تای دیگر را هم به خلاف هم بر می‌دارد، تا بتواند روی زمین بایستد و در هنگام راه رفتن روی زمین نیفتد.

آیا نمی بینی که چگونه خر به آسیا کردن و بار برداشتن تن در می دهد، با آنکه می بیند اسب از دادن این خدمات معاف است و دارای رفاه است؟ و شتر که اگر عاصی شود، جمع بسیاری از مردان، طاقت مواجهه با او را ندارند، چگونه از یک کودک فرمان می‌برد؟ و گاو بخیل چگونه از صاحبش فرمانبری می نماید، تا اینکه خیش به گردنش می نهد و به وسیله اش شخم می‌زند؟ و اسب اصیل نجیب، به خاطر موافقت با صاحبش، سوار بر شمشیرها و نیزه ها می شود؟ [هرچه درد و رنج بدو می‌رسد تحمّل می کند] و گلّه گوسفند را که فقط یک مرد می چراند؟ که اگر آن ها پراکنده شوند و هر کدامشان به طرفی روند نمی تواند آن ها را به گله ملحق کند؟ و اینچنین است حال همه اصناف حیوانات که برای فرزند آدم رام گردیده اند، حال، چرا اینچنین است؟ آیا غیر از این است که اینها عقل و فکر ندارند، زیرا اگر در کارها تعقل و تفکر می‌کردند، سزاوار بودند که از برآوردن بسیاری از حوائج انسان امتناع بورزند، تا آنکه شتر از ساربانش اطاعت نمی‌کرد، و گاو از صاحبش فرمان نمی‌بُرد، و گوسفندان از کنار چوپان پراکنده می شدند، و امثال این کارها [از طرف سایر حیوانات].

و هم چنین این درندگان، اگر صاحب عقل و فکر بودند و علیه مردم، با یک دیگر اتفاق می کردند، سزاوار بودند که آن ها را مستأصل و نابود کنند و چه کسی در مقابل شیرها، گرگ ها، پلنگ ها و خرس ها می ایستاد، اگر علیه مردم، همدیگر را یاری می‌دادند و از یکدیگر پشتیبانی می‌کردند؟ نمی بینی که خدای مدبّر حکیم چگونه آن ها را از این امور ممنوع گردانیده و به جای آنکه آدمیان از آمدن و قلع و قمع آن ها بترسند، آن ها از محل سکونت انسان ها وحشت دارند و از منازل ایشان کناره می گیرند و برای طلب روزی خود به جز در شب پدیدار نمی‌شوند و بیرون نمی آیند و با همه صولت و قوّتی که دارند، از انسان ها می‌ترسند بلکه مقهور و ذلیل ایشانند و از آسیب رساندن به ایشان باز داشته شده اند و اگر چنین نبود، قطعا در میان خانه های آدمیان، بر ایشان حمله می‌کردند و کار را بر ایشان تنگ می کردند. سپس در میان این درندگان، سگ را بر صاحبش مهربان گردانیده و حامی و محافظ او قرار داده، پس او در تاریکی شب، برای پاسبانی از خانه صاحبش و دفع

کردن دزدان از آن، بر بالای دیوارها و پشت بام، می‌رود و در محبّت صاحبش به مرتبه ای می رسد که جان خود را به پای او و حیوانات و مال او می دهد و چنان با او الفت می گیرد، تا آنجا که با او بر گرسنگی و جفای[روزگار] صبر می کند، پس خدای متعال برای چه سرشت سگ را دارای الفت قرار داده؟ آیا غیر از این است که نگهبانی برای صاحبش باشد؟ برای او نیش ها، چنگال ها و پارس کردنی هولناک قرار داده، تا دزد از آن بترسد و از مکان هایی که تحت حمایت او[سگ] است و در آنجا حاضر است دور شود.

ای مفضّل، در مورد صورت چهار پایان تأمل کن که چگونه است؟ به راستی که دو چشم خیره در جلو آن می‌بینی [تا با آن دو] آنچه را که در برابرشان قرار دارد، ببینند، تا به دیواری بر نخورد یا به چاله ای نیفتند، و می‌بینی که شقّ دهانشان در پایین بینی قرار داده شده، که اگر دهانشان، مانند دهان انسان در بالای چانه بود، قطعا نمی‌توانستند به وسیله آن، چیزی را از زمین برگیرند، آیا نمی‌بینی که انسان غذا را با دهانش نمی گیرد، بلکه به خاطر تکریم و احترامش در برابر سایر خورندگان، با دستش غذا می گیرد و [می‌خورد]، پس چون که چهارپایان دستی ندارند، تا با آن علف را برگیرند، دهانشان در پایین [صورت] قرار داده شده، تا با آن علف را بگیرند و سپس بخورند و به آن ها پوزهای دراز داده شده، تا به وسیله آن دهانشان به نزدیک و دور برسد.

از دم چهارپا و منافعی که برای او در آن است عبرت بگیر، زیرا به منزله پوششی بر دو عورت اوست که آن دو را پنهان کرده و می‌پوشاند و منفعت دیگری که برای او در دم است این است که بین پشت او و بین ناف تا فرجش، کثافتی جمع می شود که مگس ها و پشه ها گرد آن جمع می‌شوند، و این دم، مانند بادبزنی قرار داده شده که این حشرات را از این مواضع می راند. یکی دیگر از منافعش این است که حیوان با حرکت دادن و گرداندن آن به راست و چپ، استراحت می کند؛ یعنی چون که ایستادنش بر همه چهار دست و پا است و دو قدم جلوئی اش، به خاطر حمل بدن، نمی توانند بگردند و تغییر حالت دهند، در حرکت دادن دم [در این حالت] برای حیوان استراحتی وجود دارد. و منافع بسیار دیگری در آن هست که در وهم نمی گنجد و موقع آن، در وقت احتیاج، شناخته می شود، که از جمله آن، این است که هنگامی که حیوان در گِل فرو می رود برای بیرون آوردنش هیچ چیزی کمک کننده تر [بهتر] از گرفتن دمش نیست. و در موی دمش منافع بسیاری برای مردم هست که در حوائج خود به کار می برند. سپس پشتشان را هموار و افکنده بر روی چهار دست و پا قرار داده، تا بتوان سوار آن ها شد و فرجش را در پشت سرش پدیدار کرده تا نر به آسانی بتواند با او مجامعت کند و اگر مانند فرج زنان، در پایین شکمش بود، نر نمی توانست با او آمیزش کند، آیا نمی‌بینی که نمی‌تواند همان طور که انسان از روبرو با زن در می‌آمیزد، آمیزش کند؟ در خرطوم فیل و تدبیر دقیقی که در آن است تامل کن، زیرا به منزله دست است در گرفتن علف و آب و بلعیدن آن دو به سوی شکم، و اگر خرطوم نبود، [فیل] نمی توانست چیزی را از زمین برگیرد، زیرا مانند سایر چهارپایان، گردنی ندارد تا آن را بکشد، و چون گردنی نداشت، به جای آن، خرطوم درازی به او داده شد، تا آن را پائین بیاورد و به وسیله آن به حاجتش برسد، پس چه کسی غیر از خدای مهربان به خلائق، به جای عضوی که [فیل] فاقد آن است، عضو دیگری را که به منزله همان عضو است، برای او جایگزین نموده است؟ و چگونه چنین چیزی، آن طور که ستمکاران [یعنی ملحدان] می گویند، می‌تواند از روی سهل انگاری باشد؟

پس اگر گوینده ای بگوید: چرا [فیل]، مانند سایر چهارپایان، دارای گردن آفریده نشده؟

به او گفته می شود: سَر فیل و گوشهای آن امری عظیم و باری سنگین است و اگر این ها بر گردنی بزرگ قرار داشت، قطعا آن گردن را می‌شکست و سست و ضعیف می‌کرد، پس سر فیل را چسبیده به بدنش گردانید، تا آنچه را که توصیف کردیم، به او نرسد و به جای گردن، این خرطوم را برای او خلق کرد، تا به وسیله آن غذایش را برگیرد، پس با بی گردنی اش در آنچه که رسیدن به حاجتش در آن است، کامل گشته است. [به تمام نیاز خود دست یافته است.]

اکنون نظر کن که چگونه فرج فیل ماده را در زیر شکمش آفریده که هرگاه شهوت آمیزش بر او غلبه نماید، بالا می‌آید و ظاهر می گردد، تا نر بتواند با او مقاربت کند، پس عبرت بگیر که چگونه خدای متعال فرج فیل ماده را، بر خلاف آنچه که در دیگر چهارپایان است، قرار داده، و این خصوصیت را در او نهاده، تا برای امری که قوام و دوام نسلش به آن است، مهیا گردد.

در خلقت زرّافه و اختلاف اعضای آن و مشابهت هر عضوی از آن با صنفی از حیوانات تفکر کن، زیرا که سرش، مانند سر اسب است، و گردنش، مانند گردن شتر، و سمش، مثل سم گاو، و پوستش، مثل پوست پلنگ و گروهی از مردم خدانشناس گمان میکنند که بچه اش حاصل آمیزش نرهای مختلف است، گفته اند و سبب این آن است که گونه هایی از حیوانات خشکی زی وقتی که سرِ آب میآیند، با بعضی از چرندگان دیگر آمیزش می‌کنند و مثل چنین حیوانی که مانند حیوانی است که مخلوط از گونه های مختلفی است تولید می شود، و این حرف از طرف گوینده آن به دلیل جهل و کمی شناخت او به آفریننده ای است که قداست او عظیم است، زیرا چنین نیست که هر گونه ای از حیوانات با گونه های دیگر آمیزش کنند، نه اسب با شتر مقاربت می کند و نه شتر با گاو و فقط آمیزش بین بعضی از حیواناتی است که با هم شباهت دارند و خلقتشان به هم شبیه است، همان طور که اسب با خر آمیزش می کند و از این دو قاطر تولید می شود و گرگ با کفتار مقاربت می کند و از آن ها حیوانی به نام (سِمع) به وجود می‌آید، با این حال در حیوانی که از این دو حیوان تولید می شود، هیچ کدام از عضوهای دو طرف وجود ندارد، [یعنی] مثل زرافه نیست که یک عضو از اسب، یک عضو از شتر و سم هایی از گاو را دارد، بلکه حد وسط و مخلوطی از آن دو حیوان است، مانند آنچه که در قاطر می‌بینی، زیرا سر، دو گوش، دم و سم هایش را می‌-بینی که حد وسطی از اعضاء اسب و خر هستند و صدایش هم گویا در هم شده شیهه اسب و عرعر خر است، پس این دلیلی است بر اینکه زرافه، آن طور که خدانشناس ها گمان کرده اند، از لقاح گونه های مختلف حیوانی به وجود نیامده، بلکه خلقی است عجیب از میان آفریده های خدای متعال، تا دلالتی باشد بر قدرتی که هیچ چیزی آن را درمانده و ناتوان نمی کند و اینکه دانسته شود که او خالق همه گونه های حیوانی است که در هر کدامشان بخواهد، بین اعضائشان جمع کند[مشابه هم قرار دهد] و در هرکدام که بخواهد، تفاوت بگذارد و در خلقت هر چه که بخواهد، بیفزاید و از هر کدام که بخواهد، بکاهد تا اینکه دلالتی باشد بر قدرتش بر روی همه اشیاء و اینکه چیزی را که اراده ی[خلقتش] را نموده، او را درمانده نمی کند. اما سبب درازی گردن زرافه و منفعت آن این است که محل تولد و چراگاه او در بیشه هائی است که دارای درختهای بلندی است که از نظر طول به هوا[آسمان] رفته، پس محتاج به گردن بلندی است، تا با دهانش کناره های آن درختان را بگیرد و از میوه هایش روزی خورد.

در خلقت میمون و مشابهت آن با انسان در بسیاری از اعضایش، یعنی سر، صورت، دو تا شانه، سینه و همچنین امعاء و احشای[آنچه که درون شکم است مثل معده و روده] او که شبیه به انسان است، تأمل کن است و با این وجود، عقل و زیرکی

ای به اختصاص داده شده که با آن، هر آنچه را که مولایش به آن اشاره می کند، می فهمد، و بسیاری از چیزهایی را که از انسان در می‌بیند، با اعمالش حکایت می کند [تقلید می کند]، تا آنجا که در تدبیر خلقتش شبیه خلقت انسان و شمایل او است. و چنین خلق شده تا عبرتی برای انسان باشد و او بداند که از سرشت و سنخ بهائم است زیرا در خلقت اینچنین به آن ها نزدیک است [مشابهت دارد] و اگر برتری انسان- که خدای متعال او را از نظر عقل و نطق فضیلت داده- نبود، او هم مانند بهائم بود، به علاوه اینکه در جسم میمون زیادتی وجود دارد که بین او و انسان فرق ایجاد می کند، مانند بینی تو رفته، دم دراز و مویی که همه تن را می‌پوشاند و این ها برای میمون مانعی نبود، تا به انسان ها ملحق شود، اگر عقل و نطق انسانی به او اعطاء شده بود، پس فرق حقیقی بین او و انسان، همان نقصان عقل و نطق است.

ای مفضّل، به سوی لطف خداوند کریم نسبت به حیوانات، بنگر که چگونه بدن آن ها را اینچنین با مو، کرک و پشم پوشانیده که آن ها را از سرما و آفات بسیار محافظت می‌نماید. و به آن ها سم های گوناگون و کفش هایی را پوشانده، تا آن ها را از پا برهنگی حفظ کند و چون دست ها و انگشتانی برای ریسیدن و بافتن ندارند، کفایت شده اند [برای ایشان فراهم شده است]، به اینکه خدای متعال، لباسشان را در خلقتشان منظور داشته، به طوری که تا زمانی که هستند، برایشان باقی می‌ماند و نیازی به تازه کردن و عوض کردن آن ندارند، ولی آدمی چاره جو است و مشتی آماده برای کار دارد، پس می‌بافد و می‌ریسد و برای خودش جامه اتخاذ می کند [می‌سازد] و آن را وقت به وقت عوض می‌کند و برای او در این کار از چند جهت مصلحت وجود دارد، از جمله آنکه: با مشغول شدن به جامه سازی از بیهوده کاری برکنار می‌ماند و همین که او را از بیهودگی برهاند بس است و دیگر اینکه انسان با درآوردن لباسش، آسایش می‌یابد و هر وقت خواست [دوباره] آن را می‌پوشد و اینکه انسان برای خودش از میان لباس ها اقسامی را بر می‌گیرد که زیبا و نیکو منظر است تا با پوشیدن و عوض کردنش لذت ببرد و همچنین با صنایع ظریف، انواعی از کفش ها و نعلین ها را می‌سازد، تا با آن ها پاهایش را محافظت کند و در این کار، برای افرادی که آن را بَلَدند، معیشت و درآمدی است که گذران زندگیشان در آن است و برای بعضی، غذای خود و خانواده اشان از این راه تامین می‌گردد، پس مو، کرک و پشم در بهائم، به جای لباس است و انواع سمها به جای کفش است.

ای مفضل، در خلقت عجیبی که در بهائم به کار رفته تفکر کن، زیرا خودشان را مخفی می‌کنند، وقتی که می‌میرند، همان طور که انسان ها مرده هایشان را پنهان [دفن] می‌کنند و اگر این طور نیست، پس کجاست لاشه این وحوش و درندگان و غیر اینها که هیچ چیزی از آن دیده نمی شود و اندک هم نیستند تا به خاطر کم بودن پنهان باشند، بلکه اگر کسی گوید که از انسان ها بیشترند، درست گفته است.

تفکّر کن ای مفضّل، در خلق عجیبی که حق تعالی بهایم را بر آن مجبول گردانیده، که در هنگام مردن، جثّه خود را پنهان می کنند از مردم، چنانچه مردم مرده های خود را پنهان می کنند. و اگر این نباشد پس در کجاست مردار وحشیان و درندگان و مرغها و غیر اینها که هیچ یک به نظر نمی آید، پس به سبب آنچه که از گلّه های گوزن وحشی، گاو وحشی، گورخر، بز کوهی و غیر اینها از وحشیان و اصناف درندگان از شیرها، کفتارها، گرگ ها، پلنگ ها و غیر اینها و اقسام حشرات و جنبندگان زمینی و همچنین فوج های پرندگان از کلاغ ها، مرغ سنگ خوار، مرغابی، درناها، کبوتر و همه پرندگان درنده در صحراها و کوهها می‌بینی، از این[مطلب] عبرت بگیر که همه اینها وقتی می‌میرند، هیچ چیزی از آن ها دیده نمی شود، مگر

آن را که شکارچی صید می کند و درنده ای می‌درد، پس زمانی که فرا رسیدن مرگ را احساس می کنند، در مکانهای پنهانی، مخفی می‌شوند و در آن می‌میرند و اگر چنین نبود، قطعا دشت ها از لاشه آن ها پر می‌شد، تا آنکه بوی هوا متعفن شده و بیماری ها و وبا ایجاد می‌شد.

پس نگاه کن حق تعالی، آنچه را که انسان ها بدان رسیدند و به تمثیلی که در اول خلقت برای ایشان آورده شد عمل کردند، [یعنی دفن کردن مردگان که بنی آدم در اول عالم، در قصّه کشته شدن هابیل توسط قابیل و پیدا شدن دو مرغ که یکی دیگری را کشت و در خاک پنهان کرد آموختند] چگونه آن را در این حیوانات، در سرشتشان قرار داده و در بهائم و غیر آن، به صورت درك و فهم نهاده، تا مردم از زیان بیماریها و مفسده لاشه های حیوانات در امان بمانند.

ای مفضّل، تفکر کن در زیرکی ای که حق تعالی در بهایم بدون تعقل و تفکری برای مصلحت، در سرشت و خلقتشان نهاده، به خاطر لطفی که از جانب خودش به ایشان داشته، تا هیچ کدام از خلائقش از نعمتهایش بی بهره نباشند چنان که گوزن مارها را می خورد و بسیار تشنه می شود و از نوشیندن آب خودداری می کند، برای آنکه مبادا به واسطه خوردن آب، سم در تمام جسدش سرایت کند و او را بکشد. لذا در حالی که از عطش، اشتهای زیادی به آب دارد بر برکه آب توقف می کند و ناله ای بلند سر می‌دهد، اما از آب نمی‌نوشد و اگر بنوشد، فوراً می میرد. پس بنگر به آنچه که خدای متعال در طبع این حیوان قرار داده، تا تشنگی مفرط را به خاطر بیم از زیانِ نوشیدن آب تحمل کند و این از چیزهایی است که انسان عاقل ممیز هم در مورد خودش مراقبت نمی کند.

و روباه وقتی که طعمه به دستش نیاید خود را به مردگی می‌زند و شکمش را باد می کند، به طوری که پرندگان گمان می‌کنند مرده است. پس وقتی که روی او می‌نشینند تا از گوشت او بخورند، آن گاه روباه رویشان می پرد و ایشان را می‌گیرد، پس چه کسی جز خداوندی که هدایت به سوی روزی روباه را بدین طریق و راه های دیگر بر عهده گرفته، به روباهی که قدرت تکلم و تفکر ندارد، چنین چاره ای را عطا کرده است؟ پس چون که روباه بسیاری از توانایی هایی را که سایر درندگان در یورش به شکار خود دارند، ندارد به او زیرکی، تیزهوشی و چاره جویی برای معاش داده شده. و دلفین که به دنبال شکار پرندگان است، حیله اش در هنگام شکار این است که ماهی را می‌گیرد و آن را قطعه قطعه می کند، تا آنکه آن را روی آب شناور می کند، سپس زیر آن پنهان می شود و آبی را که ماهی روی آن است بر می انگیزاند [به حرکت در می‌آورد] تا خودش نمایان نباشد. پس وقتی که پرندگان بر ماهی مرده ای که روی آب است، می‌نشینند، به سمتشان می‌جهد و شکارشان می کند، پس نظر کن که این حیله چگونه به خاطر بعضی مصالح در سرشت این جانور قرار داده شده است؟ مفضّل می گوید: گفتم: ای مولای من، از افعی و ابر به من خبر دهید. حضرت فرمود: ابر مانند موکّلی بر افعی است که هر کجا او را بیابد، می رباید چنان که سنگ مغناطیس آهن را می رباید، پس افعی به خاطر ترس از ابر سر از زمین بیرون نمی آورد، و فقط یک بار در وسط تابستان که آسمان صاف است و در آن هیچ ابری نیست بیرون می‌آید. گفتم: چرا ابر را بر افعی موکّل ساخته تا هر وقت او را یافت برباید؟ حضرت فرمود: تا ضررش را از مردم دفع کند.

مفضّل می گوید: عرض کردم: ای مولای من، برای من از چهارپایان [و غرایب خلقت] ایشان، آن مقدار که کافی است برای کسی که عبرت گیرد، وصف کردی، پس برای من [غرایب خلقت] مورچه ها و پرندگان را وصف کنید.

حضرت فرمود: ای مفضّل، بر روی صورت مورچه حقیر کوچک، تامل کن آیا در آنچه که صلاح او در آن است، نقصی می یابی؟ پس از کجاست این حسن تقدیر و درستی [در آفرینش مورچه حقیر]، به جز از تدبیر کسی که مدبرِ امرِ مخلوقات کوچک و بزرگ است.

به مورچه ها و جمعیتشان در جمع آوری غذا و آماده سازی آن نگاه کن، زیرا جماعتی از ایشان را می‌بینی که وقتی که دانه را به سوی خانه های خود می برند، مانند جماعتی از مردمند که طعام یا غیر آن را انتقال می‌دهند، بلکه مورچه ها در این کار جدیت و اهتمامی دارند که انسان ها مثل آن را ندارند. آیا ایشان را نمی‌بینی که در انتقال مواد به یکدیگر کمک می کنند، همان طور که انسان ها برای کار به هم می کنند، پس دانه را می‌گیرند و تکه تکه می کنند، تا نروید و ضایع نشود و اگر رطوبتی به دانه برسد، آن را از لانه اشان بیرون می آورند و پخش [پهن] می کنند، تا خشک شود و سوراخ هایشان را فقط در مکان های مرتفعی از زمین اتخاذ [می‌سازند] می‌کنند، تا سیل جاری نشود و غرقشان کند. اینها همه بدون عقل و تفکّر از ایشان به انجام می‌رسد، بلکه به دلیل خلقت و سرشتی است که به خاطر لطفی از جانب خدای متعال، از روی مصلحتی بر آن خلق شده اند.

به سوی جانوری که آن را (لیث) می نامند و عامه مردم او را (اسد الذباب) می گویند [یعنی شیر مگس] و حیله و تدبیر معاشی که به او داده شده، نظر کن. او را می بینی که زمانی که احساس می کند مگس نزدیک او نشست، آن را مدتی طولانی رها می کند، تا آنجا که گویا مرده ای است که حرکتی ندارد، پس چون که دید مگس مطمئن شد و از او غافل گردید، به آرامی حرکت می کند، تا جائی که فاصله اش با او به اندازه ای باشد که با پریدنش به او برسد، سپس بر او می... جهد و او را می‌گیرد و چون او را گرفت، از ترس اینکه از او نجات یابد، همه جسمش را روی او می‌اندازد و پیوسته او را چنین می‌گیرد، تا هنگامی که احساس نماید ضعیف و سست شده، آن گاه به سویش می‌آید و او را می‌درد و با این کار از او حیات می‌یابد[غذایش را تامین می کند] و اما عنکبوت که این چنین می‌تند، آن را دامی برای مگس قرار می‌دهد و در میانش پنهان می گردد و چون مگس در آن دام افتاد، به سویش می‌آید و او را ساعت به ساعت نیش می‌زند[مجروح می‌سازد و او را می‌مکد] و اینچنین با خوردن او زندگی می کند. و طریقه شکار کردن شیر مگس، شکار کردن سگ شکاری و یوز را هم حکایت می کند [آن ها هم همین حیله را بکار می‌برند]. و شکار کردن عنکبوت، شکار به وسیله تله و دام را حکایت می کند. [طریقه شکارش، مانند انسان ها به وسیله دام است.]

پس نظر کن به این جانور ضعیف که چگونه مدبّر علیم، طبع او را طوری قرار داده که انسان ها بدون حیله ها و به کار بردن آلت ها نمی‌توانند به آن برسند. پس چیزی را که عبرت در آن واضح و روشن است، مانند مورچه و هر چه که شبیه به آن است، حقیر مشمار، زیرا گاهی اوقات چیز گرانبهایی را به چیزی حقیر تمثیل می نمایند و این کار هیچ چیزی از منزلت چیز نفیس نمی‌کاهد، چنانچه چیزی از دینار طلا، از اینکه با آهن، وزن شود، کاسته نمی شود.

ای مفضل، در جسم پرندگان و خلقت ایشان تامل کن، زیرا وقتی که حق تعالی مقدّر فرمود که در هوا پرواز کند، جسمش را سبک گردانید و خلقتش را نیکو ساخت و از چهار عدد پا [که در سایر حیوانات آفریده] در او، به دو پا اکتفا نمود و از پنج انگشت، به چهار انگشت و از دو سوراخ برای دفع بول و سرگین، به یک سوراخ که هر دو را با آن دفع کند، اکتفا کرد،

سپس او را دارای سینه و استخوان های سینه تیز، خلق نمود تا شکافتن هوا برایش آسان باشد همان طور که کشتی هم به همین شکل ساخته می شود تا آب را بشکافد و در آن نفوذ کنـد و در دو بال و دمش، پرهای دراز سـفتی قرار داده، تا به وسـیله آن ها، برای پرواز برخیزد، و کل بـدنش را با پر پوشانده، تا هوا داخلش شود و او را سـبک کند و چون مقدر شد که غذایش دانه و گوشت باشـد که آن ها را بدون جویدن ببلعد، از دندان محروم شد و برای او منقار سـفت و زبری خلق شد تا با آن غذایش را برگیرد و از بر چیـدن دانه ساییده و کوتاه نشود و از دریدن گوشت نشـکند. و چون دندان ندارد و دانه سالم و گوشت تازه را می‌بلعد، حرارتی در شکم، به او تفضل شده، تا طوری غذا را برایش آسیاب کند که از جویدن بی نیاز باشد.

از این عبرت بگیر که که هسـته انگور و غیر آن، از شـکم انسان سالم بیرون می‌آیـد، در حالی که در شـکم پرنـدگان آرد می شود و هیـچ اثری از آن دیده نمی شود، سـپس پرندگان را از آن هایی قرار داده که تخم می‌گذارند و بچه نمی زایند، تا برای پرواز کردن سنگین نشوند، زیرا اگر جوجه در شکمشان می‌ماند تا استحکام یابد، قطعا موجب سنگینیشان می‌شد و ایشان را از برخواسـتن و پرواز کردن منصـرف می‌کرد [مانع پرواز می‌شـد]. پس خـدای متعال همه آفریدگان خود را متناسب با امری قرار داده که تقدیر کرده بر آن باشند، سپس پرنده ای که در این جو پرواز و شنا می کند، طوری قرار داده شده که بر روی تخمش می‌نشـیند و یک هفته آن را در زیر بالش به خود می چسباند و بعضی دیگر دو هفته و بعضی سه هفته چنین می‌کنند، تا جوجه از تخم بیرون آیـد، بعـد به او روی آورده و باد در دهانش می‌دمـد تا چینه‌دانَش برای غذا گشاد گردد، سـپس او را تربیت می کنـد و به آنچه که با آن زنـدگی کنـد، غـذایش می‌دهد. پس چه کسـی بر عهده او نهاده که غذا را برگیرد و بعد از آنکه در چینه‌دانش قرار گرفت، آن را بیرون آورد و جوجه اش را با آن غـذا دهـد؟ و برای چه مقصودی این سـختی را تحمل می کند در حـالی که صـاحب فکر و انـدیشه نیست و در مـورد جـوجه اش آن آرزویی را که انسـان هـا در مورد فرزنـدشان از عزت و کمک رسانی و بقاء یاد و نام دارند، او ندارد، پس این کاری است که شهادت می‌دهد او به جوجه اش مهربان و متوجه است، برای دلیلی که آن را نمی‌شـناسد [نمی‌داند] و در موردش فکر هم نمی کند و آن، همان دوام نسل و بقاء آن است که لطفی از جانب خدای تعالی است.

به مرغ خانگی نگاه کن که چگونه برای جوجه گیری و خوابیـدن روی تخم به هیجان درمی‌آیـد، در حالی که تخمِ جمع شده و آشیانه آماده ای هم ندارد، بلکه بر انگیخته می شود و باد می کند و قت قت می کند و از غذا خوردن خودداری می کند، تا تخم برایش جمع شود[به وسـیله صاحبش]، تا آن را زیر بالش قرار داده و به خود بچسـباند و جوجه کنـد، پس برای چه چیزی جز اقـامه [بقاء] نسل، این عمل از سوی او انجام می شود؟ و چه کسـی او را به اقامه نسل واداشـته، در حالی که اگر این امر در فطرت او نهاده نشده بود، خودش هیچ فکر و اندیشه ای [در این باره] نداشت؟

از آفرینش تخـم مرغ و آنچـه از زرده زرد غلیـظ و آب سـفید رقیقی کـه در آن اسـت و همچنین تـدبیر موجـود در آن، پنـد و عبرت بگیر، پس قسـمتی برای این است که جوجه از آن پدید آید، و قسمتی دیگر برای آن است که جوجه، تا هنگامی که از تخم مرغ بیرون می‌آید، از آن تغذیه کند، زیرا اگر نشو و نمای جوجه در پوسـته محکمی باشد که هیچ چیزی راه آسانی برای ورود به آن وجود نـدارد، قطعا در داخلش غذایی قرار می‌دهد که، تا وقت خروج از پوسـته، به آن اکتفا کند، مانند کسـی که حبس اسـت در قلعه محکمی که چیزی به فردی که داخـل آن است نمی‌رسـد، پس همراه او غـذایی گذاشـته می شـود که، تا زمان خروجش به آن اکتفا کند.

در چینه دان پرندگان و آنچه که برای آن مقدر شده، تفکر کن، زیرا راه غذا به سمت سنگدان طوری تنگ است که غذا فقط کم کم به سمت آن خارج می شود و اگر پرنده، دانه دوم را بر نمی‌گرفت، تا اینکه دانه اولی به سنگدان برسد، قطعا به طول می‌انجامید و کِی می توانست استیفاء طعمه خود بکند؟ [به اندازه کافی غذا بخورد] پس به طور پنهانی، به خاطر شدت ترسی که [از شکارچیان] دارد، دانه را می‌رباید و چینه دانی، مانند توبره ای آویزان در جلویش قرار داده شده، تا هر غذایی را که به سرعت بر می‌گیرد، در آن نگه دارد و سپس آن را به آرامی به سوی سنگدان خارج می کند [می‌فرستد] و همچنین خاصیت دیگری هم در چینه دان وجود دارد، زیرا بعضی از پرندگان اند که نیاز دارد غذا را در دهان جوجه خود بگذارند، پس برایشان بازگرداندن غذا از جایی که نزدیک تر است، [یعنی چینه دان] آسان تر است.

مفضّل می گوید: عرض کردم که بعضی از ملحدین می‌پندارند که تفاوت رنگ ها و شکل های پرندگان از جهت مخلوط شدن مزاج ها و اختلاف مقادیرشان با آشفتگی و سهل انگاری است. [یعنی می گویند: تدبیری از سوی خدای متعال در این باره وجود ندارد.]

حضرت فرمود: ای مفضّل، این رنگ آمیزی های گوناگونی را که در طاوس ها، درّاج، قرقاول ها به صورت یکسان و مقابل هم، مانند آنچه که با قلم کشیده می شود، می‌بینی، چگونه یک دَرهم آمیختگی مهمل، این ها را به صورت شکل واحدی درمی‌آورد که با هم هیچ تفاوتی ندارند؟ و قطعا اگر از روی سهل انگاری و اهمال کاری بود، این ها با هم یکسان نبودند و با هم تفاوت داشتند.

در مورد پَر پرندگان تامل کن که چگونه است؟ زیرا می‌بینی که مانند بافتن لباس، از رشته های ریزی که بعضی به بعضی دیگر پیچیده شده، بافته شده، مثل آمیخته شدن یک نخ به نخی دیگر و یک مو به مویی دیگر، سپس این بافتن را می‌بینی که وقتی آن را می‌کشی، مقداری باز می شود و جدا نمی شود، تا باد وارد آن شود و پرنده را در هنگام پرواز سبک کند. و در میان پَر، ستون سفت و محکمی را می‌بینی که چیزی که مو مانند است بر آن بافته شده تا عمود، با محکمی اش آن را نگه دارد و این همان نِی است که در میان پر قرار دارد و علاوه بر این، تو خالی هم هست، تا برای پرنده سبک باشد و مانع پرواز او نشود.

ای مفضل، آیا این پرنده درازپا را دیده ای؟ و آیا می دانی درازپا بودن برای او چه منفعتی دارد؟ نفعش این است که این پرنده اکثر اوقات در میان آب است و او را می‌بینی که با دو پای درازش، مانند دیده بانی است که بر بلندی ایستاده باشد و در مورد هرچه که در آب می‌جنبد، تامل می کند. زمانی که چیزی را که به آن روزی می خورد ببیند، گام های آهسته ای برمی‌دارد تا به آن برسد و اگر پاهایش کوتاه بود و مانند شکارچی گام بر می داشت تا او را بگیرد، شکمش به سطح آب می‌خورد و آن را برمی‌انگیخت و شکار از او می‌ترسید و پراکنده [دور] می‌شد، پس این دو تکیه گاه برای او خلق شده، تا به وسیله این دو، به حاجتش برسد و درخواستش با او [یعنی با ساختار جسمش] بیگانه نگردد. [ساختار جسمش طوری باشد تا بتواند نیازهای او را برآورد.]

در انواع تدبیر خلقت پرندگان تامل کن، پس هر پرنده پادرازی را گردن دراز هم می‌یابی، و این برای آن است که بتواند غذایش را از زمین برگیرد و اگر پا دراز و کوتاه گردن بود، نمی‌توانست چیزی را از زمین برگیرد و چه بسا که همراه با

درازی گردن، درازی منقار هم به او عطا شده، تا بر آسانی و امکان این امر [یعنی برگرفتن غذا از زمین] بیفزاید، پس آیا نمی‌بینی که هیچ چیزی از خلقت را جستجو نمی کنی، مگر آنکه در آن، نهایت درستی و حکمت را می‌یابی؟

به سوی گنجشک ها نظر کن که چگونه در طول روز غذای خود را که نه آن را گم می کند و نه اینکه برای ایشان مجتمع و مهیّا باشد، می‌جویند، بلکه با حرکت و طلب کردن به آن می‌رسند و همه خلائق این‌چنین اند، پس تنزیه می کنم خداوندی را، که روزی را چنانچه شاید و باید [برای هریک] مقدر ساخته و چنان قرار نداده که بر آن دست نیابند، زیرا برای خلائق، نیاز به آن را قرار داده و آن را زمانی که مصلحتی در کار نباشد، به صورت آماده و سهل الوصول نگردانیده است، زیرا اگر روزی [حیوانات] به صورت یک جا و آماده یافت می‌شد آن را زیر و رو می کردند و از آن جدا نمی‌شدند، تا آنکه آن قدر سیر می‌خوردند تا می‌مردند و همچنین انسان ها از بی کاری به نهایت طغیان و تکبر می‌رسیدند، تا آنکه فساد، زیاد و فواحش، آشکار می‌شد.

آیا می دانی گونه هایی از پرندگان مثل جغد، هامه [نوعی جغد] و خفاش، که فقط در شب بیرون می‌آیند چه می‌خورند؟ گفتم نه، ای مولای من.

فرمود: معاش ایشان از اقسامی [از حشرات] است که در هوا پراکنده اند، مانند پشه ها، پروانه ها، و امثال ملخ و زنبورهای عسل و این، برای آن است که این حشرات در جو پراکنده اند و هیچ موضعی از آن ها خالی نیست. از این عبرت بگیر که وقتی چراغی را بر بام یا عرصه خانه ای قرار می‌دهی، بسیاری از این قسم جانداران، دور آن جمع می‌شوند، پس اینها به جز از [مکانی] نزدیک، از کجا می‌آیند؟

اگر گوینده ای بگوید که از صحراها و بیابان ها می آیند، به او گفته می شود: چگونه در آن ساعت از مکانی دور سر می رسد؟ و چگونه از دور چراغی را در خانه ای که با خانه های دیگر احاطه شده می‌بیند و قصد آن را می کند؟ با اینکه واضح است که از نزدیک بر چراغ می پرند، پس این دلالت دارد که این حشرات در همه جای جو پراکنده اند و این گروه از پرندگان [یعنی خفاش و جغد]، زمانی که بیرون می‌آیند، این حشرات را می‌جویند و از آن ها روزی می‌خورند.

پس ببین چگونه برای این پرندگانی که فقط در شب بیرون می‌آیند، از این اقسام [حشرات] پراکنده در جو، روزی را روانه کرده و این مقصود از خلقت این اقسام [حشرات] پراکنده را، که چه بسا کسی گمان برد که زیادی هستند و هیچ مقصودی برای خلقشان وجود ندارد بشناس.

خفاش به طور عجیبی حد وسط خلقت پرندگان و خلقت چهارپایان آفریده شده [به هر دو گروه شباهت دارد]، بلکه به چهارپایان نزدیک تر است، زیرا دو گوش برآمده، دندان و کرک دارد و بچه می زاید و شیر می دهد و بول می کند و وقتی راه برود، بر چهار پا راه می رود و همه اینها بر خلاف صفت پرندگان است. او هم از آن هایی است که در شب بیرون می‌آید و از آنچه که در جو مثل پروانه ها و امثال آن می گردند، روزی می‌خورد و گویندگان گفته اند: غذایی برای خفاش وجود ندارد و غذای آن از نسیم، به تنهایی است. این حرف از دو جهت فاسد و باطل است: یکی از آن دو بیرون آمدن بول و سرگین از اوست که این دو از غیر غذا موجود نمی شود و دیگر اینکه او دارای دندان است و اگر چیزی نمی خورد، بودن

دنـدان در او معنایی نـداشت، در حالی که در خلقت، چیزی نیست که مقصودی برایش نباشد و اما نیازهای [یعنی منافع] وجود او معروف است، تـا آنجـا که فضـله اش، در بعضـی از اعمـال وارد می شود [به کـار می آیـد] و از بزرگ ترین حوائج [یعنی منافع] آن، خلقت عجیب اوست که دلالت بر قـدرت خدای خالق جل ثنائه و تصـرفش در هرچیزی که بخواهد و به هرنحو که به خاطر مصـلحتی اراده نمایـد، می کنـد. اما پرنده کوچکی که به او ابن تمره [مرغ آفتاب] گفته می شود، یک بار در درختی لانـه سـاخت، سـپس نگـاه کرد به مار بزرگی که به سوی لانه اش می‌آمـد، در حالی که دهانش را گشوده بود، تا او را ببلعـد، پس در حالی که او می‌گردید و حیران در طلب چاره ای از [خلاصـی از شر] مار بود، حسکه ای [گیاهی خاردار] را یافت. آن را آورد و در دهـان مـار انـداخت. مار پیوسـته [به خود] می‌پیچیـد و می گردیـد تا اینکه مرد. آیا به نظرت، اگر من تو را به این آگـاه نمی کردم، به ذهن تـو و یـا غیر تـو خطور می‌کرد که چنین منفعت بزرگی برای حسکه وجود دارد؟ یـا اینکه آیـا برای پرنـده کوچـک و یـا بزرگی، مثـل چنین حیله ای وجود دارد؟ از این و بسیاری از چیزهایی که منافعی در آن است و تو به جز اینکه پدیده ای رخ دهد و یا خبری شنیده شود، آن را نمی‌شناسی، پند و عبرت بگیر.

به زنبور عسل و اجتماعش در ساختن عسل و آماده سازی خانه های شـش ضلعی و آنچه از زیرکی های دقیق و ظریف که در آن می‌بینی، نظر کن، زیرا وقـتی که در این کـار تامـل کنی، آن را عجیب و دقیـق می‌بینی و چـون معمـول [یعنی عمـل آورده شده، عسل] را ببینی آن را نزد مردم، بزرگ و ارجمند می‌یابی و وقتی که به سوی فاعل [زنبور عسل] برمی گردی، او را نسبت به خود بی‌خبر و نادان می‌یابی، چه رسـد به غیر خود، پس این امر دلیلی است در نهایت وضوح، بر آنکه درستی و حکمت در این صنعت [ساختن عسل]، برای [از جانب] زنبور عسل نیست، بلکه برای کسی است که او را بر این طبع مجبول گردانیده و او را در این صنعت، برای مصلحت مردم رام کرده است.

به این ملخ نگاه کن که چقدر ضـعیف و چقدر قوی است، زیرا وقتی که در خلقتش تامل کنی، او را ضعیف ترین چیزها می‌بینی و [همین ملخ] اگر لشـکرهایش را به سوی سـرزمینی از سـرزمین ها گسـیل کند، هیچ کس نمی‌تواند او را از آن سرزمین دفع کند. آیا نمی‌بینی اگر پادشاهی از پادشاهان زمین، [لشکر] سواره ها و پیاده های خود را جمع کند، تا سرزمینش را از ملخ منع کنـد، [حفـظ کنـد] بر این کـار قادر نیست؟ پس، آیا یکی از دلائل قـدرت خالق این نیست که ضـعیف ترین خلقش را به سوی قوی ترین خلقش می‌فرستد و او نمی‌توانـد دفعش کند؟ به او نگاه کن که چگونه مانند سیل به سـرعت، روی زمین راه می‌رود و دشـت و کـوه و بیابـان و شـهر را فرا می گیرد، تـا آنجـا که بـا کـثرتش، نـور خورشـید را می‌پوشانـد، پس اگر از آن چیزهایی بود که با دست [انسان] ساخته می‌شـد، تا کِی چنین کثرتی [تعـدادی] از آن جمع می‌شـد؟ و در چنـد سال بر می‌آمد [تولید می‌شد]، پس خدای متعال با [خلقت] این، دلیل آورده بر قدرتی که چیزی آن را نداشته و بر آن فزونی نمی‌یابد.

در خلقت ماهی و تناسـبش با امری که مقـدر شـده تا بر [طبق] آن باشد، تامل کن، زیرا بدون دست و پا خلق شده، برای اینکه وقتی محل سـکونتش آب باشـد، نیازی به راه رفتن نـدارد و بـدون ریه خلق شـده، زیرا نمی‌توانـد نفس بکشـد و در عمق آب غوطه ور است. و به جـای دست و پـا، بـال های محکمی برایش قرار داده شـده که آن را در دو طرفش می‌زنـد [به حرکت در می‌آورد]، همـان گونه که کشتیبـان در دو طرف کشـتی پـارو می‌زنـد و جسـمش بـا پوست هـای محکمی کهماننـد زره هـا و جوشن ها به هم آمیخته شـده انـد، پوشانـده شـده، تا او را از آفات حفظ کند و زیادتی در حس بویایی به او عطا شده [بویایی قوی ای دارد] زیرا چشـمش ضـعیف است و آب مانع دیـدش می شود، پس بوی غـذا را از مسافت دوری استشـمام می کند و

برای جستجوی آن می‌رود و گرنه چگونه به محل غذایش آگاه می‌شد؟! و بدان که از دهانش تا سوراخ گوش هایش منافذی است و او با دهانش آب را می‌بلعد و از سوراخ گوش هایش آن را رها می کند و با این کار آسایش می‌یابد، همان طور که حیوانات دیگر با وزیدن نسیم. اکنون در زیادی نسل و آنچه که در این مورد به او اختصاص داده شده تفکر کن، که در شکم ماهی واحدی، آنقدر تخم می‌بینی که به خاطر کثرت، قابل شمارش نیست و علت آن این است که برای گونه های حیوانی که از او تغذیه می کنند، توسعه داده شود، زیرا اکثر حیوانات ماهی می‌خورند، تا آنجا که درندگان هم در نواحی بیشه زار، ملازم و مقیم آب می‌شوند، تا ماهی ها را در نظر بگیرند و چون از آن بگذرند، آن ها را می‌ربایند، پس وقتی که درندگان ماهی می‌خورند، پرندگان هم ماهی می‌خورند و انسان ها هم ماهی می‌خورند و ماهی هم ماهی می‌خورد. تدبیر خلقت او این بوده که اینچنین زیاد باشد، پس اگر خواستی وسعت علم خالق و ناچیزی علم مخلوقین را بدانی، نگاه کن به آنچه که در دریاها از انواع ماهی ها و جنبندگان آب و صدف ها و گونه هایی است که قابل شمارش نیستند، و منافعشان جز اندک اندک شناخته نمی شود؛ [یعنی] انسان ها با حوادثی که اتفاق می‌افتد آن ها را می‌فهمند، مانند قرمز که مردم رنگ کردن به آن را، از آن رو فهمیدند که سگی بر ساحل دریا می گردید و چیزی از حیوانی که حلزون نامیده می شود را خورد و بینی اش با خون آن رنگین شد، پس مردم به زیبایی اش نگاه کردند و آن را به عنوان رنگ برگزیدند و امثال اینها که مردم در گردش روزگار و طول زمان بر آن واقف شده اند. - . بحار۳: ۹۲ -۱۱۰ -

**[ترجمه]

توضیح

و أوکدها أی أوکد الأشیاء و أحوجها إلی هذا النوع من الخلق هذه الصناعات و یمکن أن یکون فعلا و الضمیر راجعا إلی جنس البشر أی ألزمها و ألهمها هذه الصناعات و لا یبعد إرجاعه إلی الکف أیضا و الململم بفتح اللامین المجتمع المدور المصموم و الیمام حمام الوحش و فی حیاه الحیوان قال الأصمعی إنه الحمام الوحشی الواحده یمامه و قال الکسائی هی التی تألف البیوت (۴) و قال الحمر بضم الحاء المهمله و تشدید المیم و بالراء المهمله ضرب من الطیر کالعصفور و روی أبو داود الطیالسی و الحاکم و قال صحیح الإسناد عن ابن مسعود قال کنا عند النبی صلی الله علیه و آله فدخل رجل غیضه فأخرج منها بیضه حمره فجاءت

ص: ۷۱

۱- ۱. أی جوانبها.

۲- ۲. عکف علی الشی ء: اقبل علیه مواظبا.

۳- ۳. رواه المصنّف بتفصیله فی کتاب التوحید راجع ج ۳: ۹۲- ۱۱۰.

۴- ۴. حیاه الحیوان ۲: ۲۹۶ باب الیاء.

الحمره تزف علی رسول الله صلی الله علیه و آله (۱)

و أصحابه فقال لأصحابه أیکم فجع هذه فقال رجل یا رسول الله أخذت بیضها و فی روایه الحاکم فریخها(۲) فقال صلی الله علیه و آله رده رده رحمه لها انتهی (۳).

و فی القاموس الحمر کصرد طائر و تشدد المیم و المودع بفتح الدال المستریح و نیر الفدان الخشبه المعترضه فی عنق الثورین و الدببه کعنبه جمع الدب و العین بالفتح الغلظ فی الجسم و الخشونه و الخطم بالفتح من کل دابه مقدم أنفه و فمه و الجحفله بمنزله الشفه للبغال و الحمیر و الخیل و الحیاء الفرج و المراد بمراقی البطن ما ارتفع منه من وسطه أو قرب منه و الوضر الدرن.

و قال الدمیری ذکر القزوینی أن فرج الفیله تحت إبطها فإذا کان وقت الضراب ارتفع و برز للفحل حتی یتمکن من إتیانها فسبحان من لا یعجزه شی ء(۴).

**[ترجمه]«أوکدها»: یعنی مهمترین چیزهایی که به این نوع خلقت نیاز دارند صنعت‌ها هستند. و ممکن است که این کلمه فعل باشد و ضمیر هاء به جنس بشر برگردد، یعنی این صنعت ها را بر انسان لازم گردانید و به او الهام نمود. همچنین اینکه ضمیر هاء به کف هم برگردد بعید نیست، «ململم» که با فتحه هر دو لام خوانده می شود؛ یعنی جمع شده، مدور و میان پر، «یمام» کبوتر وحشی است و اصمعی در حیاه الحیوان گفته: (یمام) همان کبوتر وحشی است، که مفرد آن «یمامه» است و کسائی گفته: پرنده ای است که به خانه ها الفت می گیرد. - . حیاه الحیوان ۲ : ۲۹۶ - و گفته: (حمر) که با ضمه حاء و تشدید میم و راء مهمله خوانده می شود، نوعی از پرنده مانند گنجشک است و ابوداود طیالسی و حاکم- که گفته سند روایت صحیح است- از ابن مسعود روایت کرده اند که گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه واله بودیم، که مردی داخل نیزاری شد و تخم حمره را از آن بیرون آورد، پس حمره آمد در حالی که بر سر رسول خدا صلی الله علیه واله و یارانش پرواز می‌کرد و شتاب می‌گرفت، پس حضرت به یارانشان فرمود: کدامتان این را دردمند ساخته؟ مردی گفت: ای رسول خدا، من تخمش را برداشتم - در روایت حاکم جوجه او را - پس حضرت فرمود: آن را بازگردان، آن را بازگردان، به خاطر رحمت به او [به او رحم کن]. - . حیاه الحیوان ۲ : ۱۹۱ - ۱۹۲ - (پایان نقل قول) و در قاموس آمده که «حمر» بر وزن صرد، پرنده ای است و با تشدید میم است، «مودَّع» یعنی آسایش یابنده و«نیر الفدان» آن چوبی است که در گردن دو گاو قرار می‌گیرد [برای شخم] و «دببه» بر وزن عنبه جمع «دبّ» می‌باشد و «عَین» به معنای سفتی و سختی جسم است، (خطم) در هر جنبنده ای به جلوی بینی و دهانش گفته می شود و «جحفله» به منزله لب برای قاطرها، الاغ ها و اسب هاست و «حیاء» به معنای فرج است و مراد از «مراقی البطن» هر چیزی است که بالای شکم [به بعد است] از وسط شکم یا نزدیک آن، «وضر» یعنی چرک.

دمیری از قول قزوینی گفته که فرج فیل ماده، زیر بغل اوست، زمانی که وقت آمیزش فرا برسد، بالا می‌آید و برای نر آشکار می شود، تا بتواند بر آن برآید، پس تنزیه می‌کنم خدایی را که هیچ چیزی او را درمانده نمی کند. - . حیاه الحیوان ۲ : ۱۶۰ -

**[ترجمه]

أقول

سیأتی أحوال الفیل فی باب المسوخ إن شاء الله و قال الدمیری الزرافه بفتح الزای و ضـمها مخففه الراء و هی حسنه الخلق طویله الیـدین قصـیره الرجلین مجموع یـدیها و رجلیها نحو عشـره أذرع رأسـها کرأس الإبل و قرنها کقرن البقر و جلدها کجلد النمر و قوائمها و أظلافها کالبقر و ذنبها کذنب الظبی لیس لها رکب فی رجلیها إنما رکبتاها فی یدیها و إذا مشت قدمت الرجل الیسری و الید الیمنی بخلاف ذوات الأربع کلها فإنها تقدم الید الیسـری و الرجل الیمنی (۵) و فی طبعها التودد و التأنس و تجتر و تبعر و لما علم الله تعالی أن قوتها فی الشجر(۶)

۱- ۱. فی المصدر: تزف علی رأس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله.

۲- ۲. فی المصدر: فرخها.

۳- ۳. حیاه الحیوان ۱۹۱ و ۱۹۲ باب الحاء.

۴- ۴. حیاه الحیوان ۲: ۱۶۰.

۵- ۵. فی المصدر: فانها تقدم الید الیمنی و الرجل الیسری و من طبعها.

۶- ۶. فی المصدر: من الشجر.

جعل یدیها أطول من رجلیها و تستعین (۱)

بذلک علی الرعی منها و فی تاریخ ابن خلکان فی ترجمه محمد بن عبد الله العتبی البصری الأخباری الشاعر أنه کان یقول الزرافه بفتح الزای و ضمها الحیوان المعروف و هی متولده بین ثلاثه حیوانات الناقه الوحشیه(۲)

و البقر الوحشیه و الضبعان و هو الذکر من الضباع فیقع الضبعان علی الناقه فیأتی بولد بین الناقه و الضبع فإن کان الولد ذکرا وقع علی البقره فتأتی بالزرافه و ذلک فی بلاد الحبشه و لذلک قیل لها الزرافه و هی فی الأصل الجماعه فلما تولدت من جماعه قیل لها ذلک و العجم یسمونها أشتر گاو پلنگ (۳)

و قال قوم إنها متولده من حیوانات (۴) و سبب ذلک اجتماع الدواب و الوحوش فی القیظ عند المیاه فتتسافد فیلقح منها ما یلقح و یمتنع ما یمتنع و ربما سفد الأنثی من الحیوان ذکور کثیره فتختلط میاهها فیأتی منها خلق مختلف الصور و الأشکال و الألوان و الجاحظ لا یرتضی هذا القول و یقول إنه جهل شدید لا یصدر إلا عمن لا تحصیل لدیه لأن الله تعالی یَخْلُقُ ما یَشاءُ و هو نوع من الحیوان قائم بنفسه کقیام الخیل و الحمیر و مما یحقق ذلک أنه یلد مثله و قد شوهد ذلک (۵). و قال السمع بکسر السین ولد الذئب من الضبع و هو سبع مرکب فیه شده الضبع و قوتها و جرأه الذئب و خفته و یزعمون أنه کالحیه لا یعرف العلل و لا یموت حتف أنفه و أنه أسرع عدوا من الریح (۶) و قال القرد حیوان معروف و جمعه قرود و قد یجمع علی قرده بکسر القاف

۱- ۱. فی المصدر: لتستعین بذلک علی الرعی منها بسهوله قاله القزوینی فی عجائب المخلوقات.

۲- ۲. فی المصدر: بین الناقه الوحشیه.

۳- ۳. فی المصدر: لان اشتر: الجمل، و گاو: البقره، و پلنگ: الضبع.

۴- ۴. فی المصدر: من حیوانات مختلفه.

۵- ۵. حیاه الحیوان ۲: ۴.

۶- ۶. حیاه الحیوان ۲: ۱۹.

و فتح الراء المهمله و الأنثى قرده بكسر القاف و إسكان الراء و جمعها قرد بكسر القاف و فتح الراء و بالدال فى آخره مثل قربه و قرب و كنيته أبو خالد و أبو حبيب و أبو زنه و أبو قشه(۱) و هو حيوان قبيح مليح ذكى سريع الفهم يتعلم الصنعه أهدى ملك النوبه إلى المتوكل قردا خياطا و آخر صائغا و أهل اليمن يعلمون القرده القيام بحوائجهم حتى أن البقال و القصاب يعلم القرده حفظ الدكان حتى يعود صاحبه و يعلم السرقه فيسرق نقل الشيخان عن القاضى حسين أنه قال لو علم قرد النزول إلى الدار و إخراج المتاع ثم نقب و أرسل القرد فأخرج المتاع ينبغى أن لا يقطع لأن للحيوان اختيارا و روى عن أحمد بن طاهر أنه قال شهدت بالرمله قردا صائغا فإذا أراد أن ينفخ أشار إلى رجل حتى ينفخ له انتهى (۲).

و سيأتى سائر أحواله فى باب المسوخ.

و شحيج البغل و الحمار صوتهما و الأسراب جمع السرب و هو القطيع من الظبا و القطا و الخيل و نحوها و المها جمع المهاه و هى البقر الوحشيه.

قال الدميرى و قيل المها نوع من البقر الوحشى و الأنثى من المها إذا حملت هربت من البقر و من طبعها الشبق و الذكر لفرط شهوته يركب ذكرا آخرا و المها أشبه شى ء بالمعز الأهليه و قرونها صلاب جدا و مخها يطعم صاحب القولنج ينفعه نفعا و من استصحب معه شعبه من قرن المها نفرت منه السباع و إذا بخر بقرنه أو جلده أو ظفره فى بيت نفرت منه الحيات و رماد قرنه يذر على السن المتأكله يسكن وجعها و شعره إذا بخر به بيت هربت منه الفأر و الخنافس و إذا أحرق قرنه و جعل فى طعام صاحب حمى الربع (۳)

فإنها تزول عنه و إذا شرب فى شى ء من الأشربه زاد فى الباه و قوى العصب و زاد فى الإنعاظ و إذا نفخ فى أنف الراعف قطع

۱- ۱. فى المصدر: و أبو حبيب و أبو خلف و أبو ربّه و أبو قشه.

۲- ۲. حياه الحيوان ۲: ۱۷۱ و ۱۷۲.

۳- ۳. فى المصدر: صاحب الحمى الربع.

دمه و إذا أحرق قرناه حتى يصيرا رمادا و أديفا(۱) بخل و طلى به موضع البرص مستقبل الشمس فإنه يزول و إذا استف (۲) منه مقدار مثقال فإنه لا يخاصم أحدا إلا غلب عليه (۳) و الوعل بالفتح و ككتف تيس الجبل و الجمع أوعال و وعول قال الدميرى الوعل بفتح الواو و كسر العين المهمله الأروى و هو التيس الجبلى و فى طبعه أنه يأوى إلى الأماكن الوعر الخشنه و لا يزال مجتمعا فإذا كان وقت الولاده تفرق و إذا اجتمع فى ضرع أنثى لبن امتصته و الذكر إذا عجز عن النزو أكل البلوط فتقوى شهوته و إذا لم يجد الأنثى انتزع المنى بالامتصاص من فيه (۴) و ذلک إذا جذبه الشبق و فى طبعه أنه إذا أصابه جرح طلب الخضره التى

فى الحجاره فيمصها و يجعلها فى الجرح (۵)

فيبرأ و إذا أحس بقناص و هو فى مكان مرتفع استلقى على ظهره ثم يزج نفسه فينحدر و يكون قرناه و هما فى رأسه إلى عجزه يقيانه ما يخشى من الحجاره و يسرعان به لملوستهما على الصفا انتهى (۶).

و الأيل بضم الهمزه و كسرها و فتح الياء المشدده و كسيد الذکر من الأوعال و يقال هو الذى يسمى بالفارسيه گوزن و الجمع أياييل قال الدميرى و أكثر أحواله شبيهه ببقر الوحش و إذا خاف من الصيد يرمى نفسه من رأس الجبل و لا يتضرر بذلک و عدد سنى عمره العقد التى فى قرنه و إذا لسعته الحيه أكل السرطان و يصادق السمک فهو يمشى إلى الساحل ليرى السمک و السمک يقرب من البر ليراه و الصيادون يعرفون هذا فيلبسون جلده ليقصدهم السمک فيصطادون

۱- ۱. داف و أداف الدواء: خلطه.

۲- ۲. سف الدواء و السويق و نحوهما: اخذه غير ملتوت.

۳- ۳. حياه الحيوان ۲: ۲۳۶ و ۲۳۷.

۴- ۴. فى المصدر: بفيه.

۵- ۵. فى المصدر: فيمتصها و يجعلها على الجرح.

۶- ۶. حياه الحيوان ۲: ۲۹۰ و ۲۹۱.

منه و هو مولع بأكل الحيات يطلبها حيث وجدها و ربما لسعته فتسيل دموعه إلى نقرتين تحت محاجر عينيه يدخل الإصبع فيها فتجمد تلك الدموع فتصير كالشمع فيتخذ درياقا لسم الحيات و هو البادزهر الحيوانى و أجوده الأصفر و أماكنه بلاد السند و الهند و فارس و إذا وضع على لسع الحيات و العقارب نفعها و إن أمسكه شارب السم فى فيه نفعه و له فى دفع السموم خاصيه عجيبه و هذا الحيوان لا تنبت له قرون إلا بعد مضى سنتين من عمره فإذا نبت قرناه نبتا مستقيمين كالوتدين و فى الثالثه يتشعب (۱) و لا تزال التشعب فى زياده إلى تمام ست سنين فحينئذ يكونان كشجرتين فى رأسه ثم بعد ذلك يلقى قرنيه فى كل سنه مره ثم ينبتان فإذا نبتا تعرض بهما للشمس ليصلبا و الأيل فى نفسه جبان دائم الرعب و هو يأكل الحيات أكلا ذريعا و إذا أكل الحيات بدأ بأكل ذنبها إلى رأسها و هو يلقى قرونه فى كل سنه و ذلك إلهام من الله تعالى لما للناس فيها من المنفعه لأن الناس يطردون بقرنه كل دابه سوء و ييسر عسر الولاده و ينفع الحوامل و يخرج الدود من البطن إذا أحرق جزء منه و لعق بالعسل.

و قال أرسطو إن هذا النوع يصاد بالصفير و الغناء و لا ينام ما دام يسمع ذلك فالصيادون يشغلونه بذلك و يأتونه من ورائه فإذا رأوه قد استرخت أذناه أخذوه و ذكر من عصب لا لحم و لا عظم و قرنه مصمت لا تجويف فيه و يسمن هذا الحيوان سمنا كثيرا فإذا اتفق له ذلك هرب خوفا من أن يصاد و إن الأيائل تأكل الأفاعى فى الصيف فتحمى و تلتهب لحرارتها فتطلب الماء فإذا رأته امتنعت من شربه و حامت عليه تتنسمه (۲)

لأنها لو شربته فى تلك الحاله فصادف الماء السم الذى فى أجوافها هلكت فلا تزال تمتنع من شرب الماء حتى يطول بها الزمان فيذهب ثوران السم ثم تشربه فلا يضرها و إذا بخر بقرنه طرد الهوام و كل ذى سم و إذا أحرق

۱- ۱. فى المصدر: و فى الثالثه يتشعبان.

۲- ۲. أى تشمه و وجد نسيمه.

قرنه و استیک به قلع الصفره و الحفر من الأسنان و شد أصولها و من علق علیه شیئا من أجزائه لم ینم ما دام علیه و إذا جفف قضیبه و سفی هیج الباه و إذا شرب دمه فتتت الحصاه التی فی المثانه انتهی (۱).

و القانص الصائد و المراد بالتمثیل ما ذکر الله تعالی فی قصه هابیل المعره الأذی قوله علیه السلام لا یعقل لعل المراد أن هذه الأمور بمحض لطفه سبحانه حیث یلهمهم ذلک لا بعقل و رویه.

و قال الفیروزآبادی الدلفین بالضم دابه بحریه تنجی الغریق و قال الدمیری الدلفین (۲)

ضبطه الجوهری فی باب السین بضم الدال فقال الدخس مثل الصرد دابه فی البحر تنجی الغریق تمکنه من ظهرها تستعین (۳) علی السباحه و تسمی الدلفین و قال بعضهم إنه خنزیر البحر و هو دابه تنجی الغریق و هو کثیر بأواخر نیل مصر من جهه البحر المالح لأنه یقذف به البحر إلی النیل و صفته کصفه الزق المنفوخ و له رأس صغیر جدا و لیس فی دواب البحر دابه لها رئه سواه و لذا یسمع منه النفخ و النفس و هو إذا ظفر بالغریق کان أقوی الأسباب فی نجاته لأنه لا یزال یدفعه إلی البر حتی ینجیه و لا یؤذی أحدا و لا یأکل إلا السمک و ربما ظهر علی وجه الماء کأنه میت (۴) و هو یلد و یرضع و أولاده تتبعه حیث ذهب و لا یلد إلا فی الصیف و فی طبعه الأنس (۵)

و خاصه بالصبیان و إذا صید جاءت دلافین کثیره لقتال صائده و إذا لبث فی العمق حینا حبس نفسه و صعد بعد ذلک مسرعا مثل السهم لطلب النفس فإن کانت بین یدیه سفینه وثب وثبه و ارتفع بها عن

۱- ۱. حیاه الحیوان ۱: ۷۶ و ۷۷.

۲- ۲. فی المصدر: الدلفین: الدخس.

۳- ۳. فی المصدر: لتستعین به علی السباحه.

۴- ۴. فی المصدر: کانه میت.

۵- ۵. فی المصدر: و من طبعه الانس بالناس.

السفينه و لا يرى منها ذكر إلا مع أنثى انتهى (۱).

و قال الفيروزآبادى التنين كسكين حيه عظيمه و قال الدميرى ضرب من الحيات كأكبر ما يكون منها(۲)

و قال القزوينى فى عجائب المخلوقات إنه شر من الكوسج فى فمه أنياب مثل أسنه الرماح و هو طويل كالنخله السحوق أحمر العينين مثل الدم واسع الفم و الجوف براق العينين يبتلع كثيرا من الحيوانات يخافه حيوان البر و البحر إذا تحرك يموج البحر لشده قوته و أول أمره تكون حيه متمرده تأكل من دواب البر ما ترى فإذا كثر فسادها احتملها ملك و ألقاها فى البحر فتفعل فى دواب البحر ما كانت تفعل (۳)

بدواب البر فيعظم بدنها فيبعث الله تعالى إليها ملكا يحملها و يلقيها إلى يأجوج و مأجوج (۴) و روى بعضهم أنه

رأى تنينا طوله نحو فرسخين و لونه مثل لون النمر مفلسا مثل فلوس السمك بجناحين عظيمين على هيئه جناحى السمك و رأسه كرأس الإنسان لكنه كالتل العظيم و أذناه طويلتان و عيناه مدورتان كبيرتان جدا انتهى (۵).

و أقول لم أر فى كلامهم اختطاف السحاب للتنين و قال الفيروزآبادى القيظ صميم الصيف من طلوع الثريا إلى طلوع السهيل و الزبيه بالضم الحفره و النشز بالفتح و بالتحريك المكان المرتفع و قال الجوهرى الليث الأسد و ضرب من العناكب يصطاد الذباب بالوثب و يقال أحال عليه بالسوط يضربه أى أقبل قوله فكذلك أى كفعل الليث و قوله هكذا أى كفعل العنكبوت قال الدميرى العنكبوت دويبه تنسج فى الهواء و جمعها عناكب و الذكر عنكب و

۱- ۱. حياه الحيوان ۱: ۲۴۵.

۲- ۲. زاد فى المصدر: و كنيته أبو مرداس و هو أيضا نوع من السمک.

۳- ۳. فى المصدر: بدواب البحر ما كانت تفعله.

۴- ۴. فيه غرابه شديده و هو بالقصه اشبه.

۵- ۵. حياه الحيوان ۱: ۱۲۰.

وزنه فعللوت و هی قصار الأرجل کبار العیون للواحـد ثمانیه أرجل و ست أعین (۱) فإذا أراد صـید الذباب لطأ بالأرض و سکن إلی أطرافه و جمع نفسه ثم وثب علی الذباب فلا یخطئه. قال أفلاطون أحرص الأشیاء الذباب و أقنع الأشیاء العنکبوت فجعل الله رزق أقنع الأشـیاء أحرص الأشـیاء فسبحان اللطیف الخبیر و هذا النوع یسمی الذباب و منها نوع یضرب بالحمره له زغب و له فی رأسه أربع إبر ینهش بهـا و هو لا ینسـج بل یحفر بیته فی الأرض و یخرج باللیل کسائر الهوام منها الرتیلا قال الجاحظ الرتیل نوع من العنـاکب و تسـمی عقرب الحیات (۲) لأنهـا تقتـل الحیـات و الأفـاعی و قیل إنها سـته أنواع و قیل ثمانیه و کلها من أصـناف العنکبوت و قال الجاحظ ولـد العنکبوت أعجب من الفروخ الـذی یخرج إلی الـدنیا کاسـبا کاسـیا لأن ولد العنکبوت یقوی علی النسج ساعه یولد من غیر تلقین و لا تعلیم و یبیض و یحضن و أول ما یولد یکون دودا صـغارا ثم یتغیر و یصـیر عنکبوتا و تکمل صورته عنـد ثلاـثه أیـام و هو یطاول للفساد فإذا أراد الـذکر الأنثی جـذب بعض خیوط نسـجها من الوسط فإذا فعل ذلک فعلت الأنثی مثله فلا یزالان یتـدانیان حتی یتشابکا فیصـیر بطن الذکر قباله بطن الأنثی و هذا النوع من العناکب حکیم و من حکمته أنه یمد السدی ثم یعمل اللحمه و یبتدئ من الوسط و یهیئ موضـعا لما یصـیده من مکان آخر کالخزانه فإذا وقع شی ء فیما نسجه و تحرک عمد إلیه و شـبک علیه شیئا یضعفه (۳) فإذا علم ضـعفه حمله و ذهب به إلی خزانته فإذا خرق الصید من النسج شیئا عاد إلیه و رمه و الذی تنسجه لا یخرجه من جوفها بل من خارج جلدها و فمها مشقوق بالطول (۴)

و هذا النوع ینسج بیته دائما مثلث الشکل و تکون سعه بیتها بحیث

ص: ۷۹

۱- ۱. فی المصدر: و ست عیون.

۲- ۲. فی المصدر: عقرب الحیات و الافاعی.

۳- ۳. فی المصدر: و شبک علیه حتّی یضعفه.

۴- ۴. فی المصدر ذکر الافعال و الضمائر بلفظ المذکر.

يغيب فيه شخصها انتهى (۱). و يقال وضع عنه أى حط من قدره و أقله أى حمله و رفعه و جسا كدعا صلب و يبس و سحجت جلده فانسحج أى قشرته فانقشر و التقصف التكسر و الغريض الطرى أى غير مطبوخ و العجم بالتحريك النوى و تقوقى أى تصيح و المح بضم الميم و الحاء المهمله صفره البيض و فى بعض النسخ بالخاء المعجمه و تنقاب أى تنفلق و ماء ضحضاح قريب القعر و الربيئه بالهمز العين و الطليعه الذى ينظر للقوم لئلا يدهمهم عدو و المرقب الموضع المشرف يرتفع عليه الرقيب و البشم محركه التخمه بشم كفرح و الفراش هى التى تقع فى السراج و اليعسوب أمير النحل و طائر أصغر من الجراده أو أعظم و فى القاموس التمره كقبره أو ابن تمره طائر أصغر من العصفور و قال القرمز صبغ أرمنى يكون من عصاره دود فى آجامهم و قال الحلزون محركه دابه تكون فى الرمث أى بعض مراعى الإبل أقول و يظهر من الخبر اتحادهما و يحتمل أن يكون المراد أن من صبغ الحلزون تفطنوا بأعمال القرمز للصبغ لتشابههما.

قال الدميرى الحلزون دود فى جوف أنبوبه حجريه يوجد فى سواحل البحار و شطوط الأنهار و هذه الدود تخرج بنصف بدنها من جوف تلك الأنبوبه الصدفيه و تمشى يمنه و يسره تطلب ماده تغتدى بها فإذا أحست برطوبه و لين انبسطت إليها و إذا أحست بخشونه أو صلابه انقبضت و غاصت فى جوف الأنبوبه الصدفيه حذرا من المؤذى لجسمها و إذا انسابت جرت بيتها معها انتهى (۲).

**[ترجمه]إن شاء الله احوال فيل در باب المسوخ خواهد آمد و دميرى گفته: «زرافه» كه با فتحه زاء و ضمه آن و راء مخفف خوانده مى شود، داراى خلقى نيكو، دو دستى دراز و دو پاى كوچكى است كه مجموع دو دست و دو پايش، نزديک ده زراع است، سرش مانند سر شتر، شاخش مانند شاخ گاو، پوستش مثل پوست پلنگ، چهار دست و پا و ناخن هايش مانند گاو و دمش مثل دم آهوست. در دو پايش زانويى نيست و دو زانويش تنها در دو دستش هستند و وقتى كه راه مى‌رود، پاى چپ و دست راست را پيش مى گذارد، برخلاف همه چهارپايان، زيرا آن ها دست چپ و پاى راست را پيش مى گذارند و در سرشتش دوستدارى، موانست است. نشخوار مى كند و سرگين مى‌اندازد. و چون خداى متعال مى‌دانست كه غذايش از درخت است، دو دستش را بلندتر از دو پايش قرار داد تا براى دستيابى آسان به گياه و علف آن درخت از آن دو كمک بگيرد و در تاريخ ابن خلكان در ترجمه محمد بن عبدالله العتبى البصرى الاخبارى الشاعر آمده كه او مى گفت: «زرافه» با فتحه و ضمه زاء، حيوان شناخته شده اى است كه متولد از سه حيوان است، شتر وحشى، گاو وحشى و ضبعان كه كفتار نر است؛ يعنى كفتار روى شتر مى‌افتد و بچه اى بينابين شتر و كفتار بيرون مى‌آيد، اگر اين بچه نر بود بر روى گاو مى‌اُفتد و زرافه متولد مى شود و اين در بلاد حبشه است و به همين دليل به او زرافه گفته اند، زيرا «زرافه» در اصل به معانى جماعت است و چون اين حيوان از جماعتى از حيوانات متولد مى شود، به او «زرافه» گفته شده است و فارسى زبان ها او را شترگاوپلنگ مى‌نامند و گروهى گفته اند كه او متولد از حيوانات [گوناگون] است و سبب آن هم جمع شدن حيوانات و وحوش بر سر آب و آميزش ايشان با يكديگر است، پس بر يكديگر مى‌جهند [لقاح انجام مى‌دهند] كه برخى از آن ها باردار مى‌شوند و برخى باردار نمى‌شوند و چه بسا كه بر حيوان ماده اى، نرهاى زيادى بجهند و نطفه هاى آن ها با هم مخلوط شود و موجودى متفاوت، در صورت، شكل و رنگ به وجود آيد. جاحظ با اين قول موافق نيست و مى گويد كه اين حرف، جهل شديدى است، كه جز از كسى كه هيچ تحصيلاتى ندارد، صادر نمى شود، زيرا خداى متعال هر چيزى را كه بخواهد خلق مى كند و «زرافه» گونه اى از حيوان است كه مستقل است، مانند مستقل بودن اسب و الاغ و از چيزهايى كه اين حرف را تاييد مى كند، اين است كه مانند

خود را می‌زاید و این مشاهده شده است. - . حیاه الحیوان ۲ : ۴ -

و گفته (کسر) که با کسره سین است بچه گرگ از کفتار است و آن درنده ای است که صلابت و نیروی کفتار و جرأت و سبک وزنی گرگ در او ترکیب شده و می‌پندارند که مانند مار، بیماری ها را نمی‌شناسد [هیچ گاه بیمار نمی شود] و به طور طبیعی [اگر کشته نشود] نمی میرد و در دویدن، از باد هم سریع تر است. - . حیاه الحیوان ۲ : ۱۹ -

و گفته «قرد» حیوان شناخته شده ای است و جمعش «قرود» است و گاهی هم بر «قرده» به کسره قاف و فتحه راء جمع بسته می شود و ماده اش «قرده» به کسره قاف و سکون راء است که جمعش قرد به کسره قاف و فتحه راء و دارای دال در آخر، می... باشد، مانند «قربه» که جمعش «قرب» است. و کنیه اش ابوخالد، ابوحبیب، ابوزنه و ابوقشه است و حیوانی است زشت، با نمک، باهوش و تندفهم که صنعت را یاد می گیرد. پادشاه نوبه، میمون هایی به متوکل هدیه کرد که یکی خیاط و دیگری زرگر بود و اهل یمن انجام نیازهایشان را به میمون یاد می‌دهند، تا آنجا که بقال و قصاب حفظ مغازه را به او می‌آموزند، تا صاحبش بازگردد و به او دزدی یاد می‌دهند و دزدی می کند. شیخان، از قاضی حسین نقل کرده اند که گفته: اگر کسی ورود به خانه و خارج کردن کالایی را به او آموخت و سپس خانه را سوراخ کرد و میمون را فرستاد و او کالا را خارج نمود، سزاوار است که دستش قطع نشود، زیرا برای این حیوان اختیاری هست و از محمد بن طاهر روایت شده که گفته در شن زار، میمون زرگری را دیدم که وقتی می‌خواست بدمد، به مردی اشاره کرد تا برایش بدمد. - . حیاه الحیوان ۲ : ۱۷۱ - ۱۷۲ - (پایان نقل قول)

و سایر احوالاتش در باب المسوخ خواهد آمد.

و «شحیجِ» قاطر و الاغ؛ یعنی صدای آن دو و اسراب جمع سرب است که منظور گله [و دسته] آهو، مرغ سنگخوار، اسب و مثل این هاست و «مها» جمع کلمه مهاه است که همان گاو وحشی است. دمیری می گوید: گفته شده که «مها» نوعی گاو وحشی است که چون ماده اش آبستن شود، از گاو بگریزد و شهوت رانی در طبع اوست و از شدت شهوت، نرش بر نری دیگر سوار می شود و «مها» شبیه ترین چیز به بز خانگی است و شاخ هایش واقعا محکم است و کسی که قولنج دارد، مغزش را می‌خورد و برایش بسیار سودمند است و کسی که تکه ای از شاخ آن را به همراه خود داشته باشد، درندگان از او می‌ترسند و اگر شاخ، پوست یا ناخنش در خانه ای دود شود، مارها از خانه کناره می‌گیرند و اگر خاکستر شاخش بر دندان کرم خورده ریخته شود، دردش آرامش می‌یابد و اگر مویش در خانه ای دود شود موش ها و چسنه ها [جانور بدبوی کوچک] از آن فرار می کنند و چون شاخش سوزانده شود و در غذای کسی که دچار تب نوبه قرار داده شود تب از او زایل گردد و اگر در هر نوشیدنی ریخته شود و نوشیده شود، قدرت جماع را زیاد کرده و عصب را قوی می کند و حرص مرد و زن را به جماع افزایش می‌دهد و اگر در بینیِ خون دماغ دمیده شود، خونش قطع گردد و اگر دو شاخش سوزانده شود تا خاکستر شوند و با سرکه مخلوط شود و در مقابل خورشید به موضع پیسی مالیده شود، از بین می‌رود و اگر مثقالی از آن را مخلوط نکرده برگیرد، با هیچ کسی مخاصمه نکند، مگر اینکه بر او غالب شود. - . حیاه الحیوان ۲ : ۲۳۶ - ۲۳۷ -

«وعل» با فتحه واو بر وزن کتف، به معنای بز نر کوهی و جمع آن «اوعال و وعول» است. دمیری گفته: «وعل» با واو فتحه دار و عین کسره دار به معنای «الأروی»؛ یعنی همان بز نر کوهی است و طبعش چنین است که در مکان های وحشتناک و سخت،

مأوی می گیرد و پیوسته به صورت جمعی زندگی می کند و چون هنگام زایش شود، جدا می شود و زمانی که در پستان حیوان ماده، شیر جمع شود، آن را می‌مکد و نر چون از آمیزش با ماده درماند، بلوط خورد تا شهوتش نیرو گیرد و چون ماده را نیابد، منی را به وسیله مکیدن با دهانش، برمی کند و این زمانی است که شهوت بر او غلبه کند و در طبعش چنین است که زمانی که جراحتی به او برسد، سبزی ای که در سنگ است را می‌جوید و آن را می‌مکد و بر روی زخم قرار می‌دهد و خوب می شود و اگر در حالی که بر بلندی قرار دارد احساس وجود شکارچی کند، بر پشتش می‌خوابد، سپس خودش را می‌غلطاند و سقوط می کند و دو شاخش که از سر تا رانش هستند او را از [آسیب] آنچه از سنگ ها که می‌ترسد حفظ می کنند و چون نرمند، به سرعت او را از سنگ ها می گذرانند. - . حیاه الحیوان ۲ : ۲۹۰ – ۲۹۱ – (پایان نقل قول)

(ایل) که با ضمه همزه و کسره آن و فتحه یاء مشدد خوانده می شود و بر وزن (سیّد) است به معنای بز کوهی نر است و گفته می شود: همان چیزی است که در فارسی گوزن نامیده می شود و جمع آن (ایاییل) است. دمیری گفته: بیشتر حالاتش شبیه به گاو وحشی است و چون از صیاد بترسد، خودش را از قله کوه می‌اندازد و از این کار آسیبی نمی‌بیند و شماره سال های عمرش همان تعداد گره هایی است که در شاخ او است. و چون مار او را بگزد، خرچنگ می‌خورد و ماهی را دوست دارد، به سوی ساحل می‌رود تا ماهی ببیند، و ماهی هم نزدیک خشکی می آید تا او را بیند. صیادان این را می‌دانند، پس پوست گوزن می‌پوشند، تا ماهی به سمتشان آید و از آن شکار کنند. به خوردن مارها اشتها دارد، هرجا آن ها را بیابد به سراغشان می‌رود و چه بسا او را می گزند و اشک هایش تا دو گودی زیر کاسه چشمانش جاری می شود، انگشتش را به آن وارد می کند و آن اشک ها خشک شده و مانند شمع می‌شوند و آن را برای سم مارها به عنوان درياق که همان پادزهر باشد، می گیرند که بهترش زرد رنگ است و جاهایش بلاد سند و هند و ایران است و چون [قسمتی از آن] بر محل گزش مارها و عقرب ها گذاشته شود، سودمند است. و اگر کسی که زهر نوشیده، آن را در دهن نگهدارد برایش نافع است و در دفع سموم، خاصیّت عجیبی دارد. و برای این حیوان جز بعد از گذشت دو سال از عمرش، شاخی نمی‌روید و زمانی که دو شاخش بروید، مانند دو میخ، راست می‌روید و در سال سوم پخش و شعبه شعبه می شود و تا پایان شش سالگی، پیوسته این تشعب در حال زیادی است که آن وقت، دو شاخ، مانند دو درخت در سرِ گوزن هستند. سپس بعد از آن، دو شاخش در هر سال یک بار می‌افتند و دوباره می‌رویند و چون برویند آن دو را در معرض خورشید قرار می‌دهد، تا محکم شوند و گوزن در جانش، ترسو و همیشه در هراس است و مارها را به سختی می‌خورد و چون [بخواهد] آن ها را بخورد، شروع می کند به خوردن دُم تا برسد به سرش و در هر سال شاخ هایش را می‌اندازد و این الهامی از سوی خدای متعال است به خاطر منفعتی که برای مردم در آن است، زیرا مردم به وسیله شاخش هر حیوان شری را دفع می‌کنند و سختی زایمان را آسان می کند و برای باردارها سودمند است و اگر قسمتی از آن سوزانده شود و با عسل مخلوط شود، کرم شکم را خارج می کند.

و ارسطو گفته: به درستی که این گونه حیوانی با صوت و آواز خوانی شکار می شود و تا زمانی که آن را می‌شنود، نمی... خوابد، پس صیادان او را به آن مشغول می کنند و از پشتش به سوی او می‌آیند و چون دیدند که دو گوشش شل شد، او را می گیرند. و آلتش از عصب و پی است؛ نه گوشتی دارد و نه استخوانی. شاخش توپر است و هیچ جای خالی در آن نیست و این حیوان خیلی چاق می شود، پس چون چنین شد، به خاطر ترس از اینکه شکار شود، فرار می کند. گوزن ها در تابستان افعی ها را می‌خورند و به خاطر حرارتش داغ و ملتهب می‌شوند، پس به دنبال آب می‌روند و چون آن را ببینند، از نوشیدنش

خودداری کرده و دور آن می گردند و آن را می‌بویند، زیرا اگر در آن حال آب را بنوشند و آب با سمّی که در شکمشان هست برخورد کند، می‌میرند. پس پیوسته از نوشیدن آب خودداری می کنند، تا زمان بر آن ها بگذرد و[خطر] انتشار سم از بین برود، سپس آب می‌نوشند تا برایشان ضرری نداشته باشد. و چون شاخش دود شود، جانوران و هر جانور زهر داری را براند و چون شاخش سوزانده شود و با آن مسواک شود، زردی و سوراخ های دندان را از بین ببرد و ریشه هایش را محکم کند و هرکس تکه ای از آن، بر او آویخته شود، تا زمانی که بر او آویزان است، خواب نرود و اگر آلتش خشک کرده شود و خورده شود قدرت جماع را تحریک می کند و اگر خونش آشامیده شود، سنگ ریزه هایی را که در مثانه است می‌شکند. - .
حیاه الحیوان ۱ : ۷۶ - ۷۷ - (پایان نقل قول)

«قانص» به معنای شکارچی است و مقصود از «تمثیل»، آن چیزی است که خدای متعال در قصه [کشته شدن] هابیل ذکر کرده، «معره» به معنای اذیت و آزار است و شاید مراد حضرت از اینکه فرموده اند «لا یعقل» این است که این امور، صرفا به خاطر لطف خدای سبحان است که آن را به ایشان الهام نموده، نه اینکه از روی عقل و فکر[خودشان] باشد.

فیروز آبادی گفته: «دلفین» با ضمه دال، جانور دریایی است که غرق شده را نجات می‌دهد و دمیری گفته: جوهری «دلفین» را در باب سین با ضمه دال ضبط نموده. و گفته «دخس» بر وزن «صرد»؛ جانوری است در دریا که غرق شده را نجات می‌دهد و او را بر پشت خود می‌گیرد تا بتواند شنا کند، و دلفین نامیده می شود و بعضی دیگر گفته اند که او خوک دریایی است و حیوانی است که غرق شده را نجات می‌دهد و در اواخر رود نیل در مصر که به سوی دریای شور است، زیاد است، زیرا دریا او را به رود نیل می‌اندازد و مثل مَشک باد کرده ای است و سر خیلی کوچکی دارد و از بین حیوانات دریایی، به جز او حیوانی وجود ندارد که شش داشته باشد و از این رو از او باد و نفس شنیده می شود. و زمانی که به غریقی می‌رسد، قوی ترین وسیله برای نجات او همین است، زیرا پیوسته او را به سمت خشکی می کشد تا نجاتش دهد. به هیچ کس آزار نمی... رساند و فقط ماهی می‌خورد و چه بسا مانند مرده بر روی آب پدیدار شود. او می‌زاید و شیر می‌دهد و هرکجا برود، بچه هایش به دنبالش می‌روند و فقط در تابستان می‌زاید. در طبعش موانست با انسان، خصوصا کودکان وجود دارد و زمانی که شکار شود، دلفین های بسیاری برای مبارزه با صید کننده اش می‌آیند و چون مدتی در عمق آب بماند، نفسش حبس شده و بعد از آن با شتاب، مانند تیر، برای نفس گرفتن بالا می‌آید و اگر در جلویش کشتی ای باشد، جهشی می کند و به وسیله آن از کشتی بالاتر می رود و نرش جز با ماده اش دیده نمی شود. - . حیاه الحیوان ۱ : ۲۴۵ - (پایان نقل قول)

فیروز آبادی گفته: «تنین» بر وزن «سکین»؛ مار بزرگی است و دمیری گفته: گونه ای از مارهاست که گویا بزرگ ترین آن هاست و قزوینی در عجائب المخلوقات گفته: او بدتر از کوسه است، در دهانش دندان هایی است مانند سرنیزه ها و مثل درخت خرمای بلند دراز است، دو چشمان سرخ، مانند خون دارد، دهان و شکم گشاده دارد و دارای دو چشمی براق است، بسیاری از حیوانات را می‌بلعد، حیوانات خشکی و آبی [همه] از او می‌ترسند، زمانی که حرکت کند، دریا به خاطر شدت نیرویش موج بر می‌دارد، در ابتدای کار، مار نافرمانی است که هر چه از حیوانات خشکی را که ببیند می‌خورد، زمانی که فسادش زیاد شد، فرشته ای آن را برمی‌دارد و در دریا می‌اندازد و آنچه را که با حیوانات خشکی انجام می‌داد، با حیوانات دریایی هم انجام می‌دهد و بدنش بزرگ می شود. خدای متعال فرشته ای را به سوی او می‌فرستد تا او را بردارد و پیش یاجوج و ماجوج بیندازد. و یکی روایت کرده که تنینی دیده که طولش نزدیک دو فرسخ بوده. رنگش مانند رنگ پلنگ

است و مانند ماهی فلس دار است و دو بال بزرگ، مانند باله های ماهی دارد و سرش مانند سر انسان است، اما مانند تپه ای بزرگ و دو گوشش دراز و چشمانش گرد و خیلی بزرگند. - . حیاه الحیوان ۱ : ۱۲۰ - (پایان نقل قول) مؤلف: در کلامشان، ربودن تنین توسط ابر را ندیدم. و فیروز آبادی گفته: «قیظ» به معنای چله [وسط] تابستان است؛ یعنی از طلوع ثریا تا طلوع سهیل و «زبیه» با ضمه؛ به معنای حفره است و «نشز» که با فتحه نون و همچنین تحریک [همه حروف به فتحه] می‌آید، به معنای مکان مرتفع است و جوهری گفته: «لیث» یعنی شیر و گروهی از عنکبوت ها، با جهیدن مگس را شکار می کنند و گفته می شود «احال علیه بالسوط یضربه» یعنی به سمتش آمد و او را زد، «فکذلک» یعنی مانند فعل شیر و «هکذا» یعنی مانند فعل عنکبوت. دمیری گفته: «عنکبوت» حیوانی است که در هوا می‌بافد و جمعش «عناکب» و مذکرش «عنکب» و بر وزن فعللوت است، او پا کوتاه و چشم درشت است، برای هر کدامشان هشت پا و شش چشم وجود دارد و چون بخواهد مگس شکار کند، به زمین چسبیده و اطرافش را آرام می کند و نفسش را جمع [حبس] می کند، سپس روی مگس می‌پرد و به او می رسد.

افلاطون گفته: مگس، حریص ترین چیزها و عنکبوت، قانع ترین چیزهاست و خدای متعال روزیِ قانع ترین چیزها را حریص ترین آن ها قرار داده، پس تنزیه می‌کنم کسی را که باریک بین و آگاه است و این نوع، مگس نامیده می شود و گونه ای هم دارد که به سرخی می‌زند که دارای کرک و چهار نیش در سر است که با آن ها می گزد. و این گونه خانه نمی‌بافد، بلکه خانه اش را در زمین می کند و مانند سایر جانوران موذی در شب خارج می شود و رتیل از آن هاست. جاحظ گفته: «رتیل» نوعی عنکبوت است و عقربِ مارها نامیده می شود، زیرا مارها و افعی ها را می‌کشد و بعضی گفته اند: شش نوع و بعضی گفته اند: هشت نوع است و همگی از دسته عنکبوت ها هستند. جاحظ گفته: فرزند عنکبوت از جوجه ای که به دنیا می‌آید، عجیب تر است، زیرا فرزند عنکبوت لحظه ای که متولد می شود توانایی بر بافتن می‌یابد، بدون تلقین و تعلیم، و تخم می‌گذارد و آن را زیر بال گرفته بر آن می‌خوابد و نخست که متولد می شود، کرم کوچکی است، سپس تغییر می کند و عنکبوت می شود و صورتش در سه روز کامل می شود و آماده جفتگیری می‌شود و چون نر میل به ماده کند، بعضی از رشته های بافتنش را از وسط می‌کشد و چون چنین کرد، ماده هم مثل آن را انجام می‌دهد و پیوسته به یکدیگر نزدیک می‌شوند، تا اینکه بر هم می جهند و شکم نر روبروی شکم ماده قرار می‌گیرد و این گونه از عنکبوتیان حکیم اند و از حکمت او آن است که [نخست] تار می‌کشد و سپس پود می‌سازد و از وسط آغاز می‌کند و برای آنچه که شکار می کند، موضعی را در مکانی دیگر مانند انبار آماده می کند و چون چیزی در آنچه که ریسیده بیفتد و بجنبد، به سویش می‌رود و بر او می‌تند تا ناتوانش کند و چون ضعفش را بفهمد، او را برداشته و به انبارش می‌برد و اگر شکار، چیزی از بافت را پاره کند، برگشته و آن را مرمت می کند و چیزی را که می‌تند از شکمش خارج نمی کند، بلکه از بیرون پوستش [خارج می کند.] دهانش به درازا شکافته شده و این گونه خانه اش را دائما مثلث شکل می‌تند و وسعت خانه اش به اندازه ای است که خودش در آن پنهان شود. - . حیاه الحیوان ۱ : ۲۶۶ و ۲ : ۱۱۴ - (پایان نقل قول)

و گفته می شود: «وضع عنه» که یعنی از منزلتش کاست و «اقله» یعنی آن را برداشت و بلند کرد [بالا برد] و «جسا» بر وزن «دعا» به معنای سخت و خشک است و «سحجت جلده فانسحج» یعنی پوستش را کندم، پس کنده شد و «تقصف» یعنی شکستن و «غریض» یعنی تر و تازه و پخته نشده. و «عجم» با تحریک عین و جیم یعنی هسته، «تقوقی» یعنی آواز می‌خواند و «مح» با ضمه میم و حاء مهمله؛ یعنی زرده تخم مرغ و در بعضی از نسخ با خاء معجمه آمده و «تنقاب» یعنی سوراخ می کند و

«مـاء ضـحضاح» آبی است که عمقش نزدیک [کم] است، «ربیئه» با همزه؛ به معنای دیـده بان و طلیعه داری است که برای قوم دیـده بـانی می کنـد، تـا دشـمن نابودشان نکنـد، «مرقب» موضع بلنـدی است که نگهبان بر آن بالا می‌رود و «بشم» که بر وزن «فرح» است؛ یعنی پر خوردن و «فراش»، همان چیزی است که در چراغ می‌افتد [بر دور آن پرسه می‌زند] و «یعسوب» فرمانروای زنبورهـای عسـل است و پرنـده ای است کوچـک تر و یـا بزرگ تر از ملـخ و در قاموس آمـده که «تمّره» یا «ابن تمّره» بر وزن «قبّره»؛ پرنـده ای کوچکتر از گنجشـک است و گفته قرمز؛ رنگی ارمنی است که از عصاره کرم ها، درون بیشه هایشان است و «حلزون» با تحریک حاء و لام؛ جنبنده ای است که در «رمث» یعنی بعضی از چراگاه های شتر است .

مؤلف:

از خبر، یکی بودن این دو [قرمز و حلزون] برمی‌آیـد و احتمال دارد مقصود این باشد که از رنگ حلزون به کارکرد قرمز برای رنگ آمیزی پی بردند، به خاطر شباهت این دو.

دمیری گفته: حلزون؛ کرمی است درون لوله ای سـنگی که در کنـار دریاها و نهرها یافت می،شود و این کرم نصف بـدنش را از درون آن لوله صـدفی بیرون می دهـد و به راست و چپ می‌رود، ماده ای را می‌جویـد تا با آن تغـذیه کند. و چون احساس رطوبت و نرمی کنـد بر آن پهن می شود [می‌خوابـد] و وقتی که احساس سـفتی و سـختی کند، از ترس اذیت کننده جسـمش، جمع شـده و داخل آن لوله صـدفی می شود، و چون حرکت کنـد، خانه اش را با خود ببرد. - . حیاه الحیوان ۱ : ۱۷۱ - (پایان نقل قول)

**[ترجمه]

قـد أوردنا الخبر بتمامه و شـرحناه علی وجه آخر فی کتاب التوحیـد تـذییل نفعه جلیل اعلم أنه قـد ظهر من سـیاق هذا الخبر فی مواضع أن الأعمـال الصـادره عن الحیوانـات العجم لیست علی جهه الفهم و الشـعور و إنما هی طبائع طبعت علیها و قـد لاح من ظواهر کثیر من الآیات و الأخبار أن لها شعورا

۱- ۱. حیاه الحیوان ۱: ۲۶۶ و ۲: ۱۱۴.

۲- ۲. حیاه الحیوان ۱: ۱۷۱.

و معرفه بل لهم تكاليف يعاقبون على ترك بعضها فى الدنيا و على ترك بعضها فى الآخره لا على الدوام بل فى مده يحصل فيها التقاص بين مظلومها و ظالمها و قد اختلف الحكماء و المتكلمون من الخاص و العام فى ذلك فالحكماء ذهبوا إلى تجرد النفوس الناطقه الإنسانيه و إلى أنه لا يتأتى إدراك الكلى إلا من المجرد فلذا خصوا إدراكه بالإنسان و أما سائر الحيوانات فتدرك بالقوى الدراكه البدنيه الأمور الجزئيه كإدراك الشاه معنى جزئيا فى الذئب يوجب نفورها عنه و أكثر المتكلمين أيضا نفوا عنها الفهم و الشعور و العقل التى هى مناط التكليف و أولوا الآيات و الأخبار الوارده فى ذلك كما عرفت سابقا و سيأتى و الحق أنه لم يدل دليل قاطع على نفى العقل و التكليف عنها مطلقا بل إنما يدل على أنها ليست فى درجه الإنسان فى إدراك المعانى الدقيقه و التكاليف العظيمه التى كلف بها الإنسان و الوعد بالنعيم الدائم و الوعيد بالعذاب المخلد فيحتمل أن تكون مدركه لبعض الأمور الكليه و المصالح الجليه المتعلقه ببقاء نوعها و غذائها و نموها و ملهمه بمعرفه صانعها و طاعه إمام الزمان و سائر الأمور الوارده فى الأخبار المعتبره و لا استحاله فى ذلك و لا يلزم من ذلك أن تكون كسائر المكلفين مكلفه بجميع التكاليف معاقبه على ترك كلها و أيضا نفى التكليف لا يدل على سلب العقول و الشعور مطلقا فإن المراهقين غير مكلفين قد يكون لهم من إدراك العلوم و تحقيق المطالب ما لم يحصل لكثير من المكلفين على أنه يمكن حمل بعض الآيات و الأخبار على أنه تعالى لإظهار المعجز لنبى

أو وصى أو الكرامه لولى أعطاها فى ذلك الوقت عقلا و شعورا بها يصدر منها بعض أقوال العقلاء و أفعالهم كما مر أو أوجد فيها كلاما أو فعلا بحيث لا تشعر لما ذكروا و إن كان بعيدا و أما القول بأن صدور الأعمال الوثيقه و الصنائع الدقيقه منها إنما هى من طبع طبعت عليها من غير شعور بها و فائدتها ففى غايه البعد و يمكن تأويل ما يوهم ذلك فى حديث المفضل على أن المعنى أن الله تعالى يلهمها عند حاجه إلى أمر من الأمور و مصلحه من المصالح ذلك من غير أن يحصل لها ذلك العلم بالأخذ من معلم أو بتحصيل تجربه أو الرجوع إلى كتاب كما

تتفق تلک الأمور لأکثر أفراد البشر العاقلین کما أن الطفل عند الولاده یلقی علیه شهوه الغذاء و البکاء لتحصیله و یلهم کیفیه مص الثدی و أمثال ذلک مما مر شرحه و تفصیله.

و لنذکر هنا بعض ما ذکره محققو أصحابنا و غیرهم فی ذلک فمنها ما ذکره السید المرتضی رضی الله عنه فی کتاب الغرر حیث سئل ما القول فی الأخبار الوارده فی عمده کتب من الأصول و الفروع بمدح أجناس من الطیر و البهائم و المأکولات و الأرضین و ذم أجناس منها کمدح الحمام و البلبل و القنبر و الحجل و الدراج و ما شاکل ذلک من فصیحات الطیر و ذم الفواخت و الرخم و ما یحکی من أن کل جنس من هذه الأجناس المحموده ینطق بثناء علی الله تعالی و علی أولیائه و دعاء لهم و دعاء علی أعدائهم و أن کل جنس من هذه الأجناس المذمومه ینطق بضد ذلک من ذم الأولیاء علیهم السلام و کذم الجری و ما شاکله من السمک و ما نطق به الجری من أنه مسخ بجحده الولایه و ورود الآثار بتحریمه لذلک و کذم الدب و القرد و الفیل و سائر المسوخ المحرمه و کذم البطیخه التی کسرها أمیر المؤمنین علیه السلام فصادفها مره فقال من النار إلی النار(۱) و دحا بها من یده ففار من الموضع الذی سقطت فیه دخان و کذم الأرضین السبخه و القول بأنها جحدت الولایه أیضا و قد جاء فی هذا المعنی ما یطول شرحه و ظاهره مناف لما تدل العقول علیه من کون هذه الأجناس مفارقه لقبیل ما یجوز تکلیفه و یسوغ أمره و نهیه و فی هذه الأخبار التی أشرنا إلیها أن بعض هذه الأجناس یعتقد الحق و یدین به و بعضها یخالفه و هذا کله مناف لظاهر ما العقلاء علیه.

و منها ما یشهد أن لهذه الأجناس منطقا مفهوما و ألفاظا تفید أغراضها و أنها بمنزله الأعجمی و العربی اللذین لا یفهم أحدهما صاحبه و أن شاهد ذلک من قول الله سبحانه فیما حکاه عن سلیمان علیه السلام یا أَیُّهَا النّٰاسُ عُلِّمْنٰا مَنْطِقَ الطَّیْرِ

۱- ۱. فی نسخه: و الی النار.

وَ أَوتِينا مِنْ كُلِّ شَيْ ءٍ إِنَّ هذا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ (۱) و كلام النمله أيضا مما حكاه الله سبحانه و كلام الهدهد و احتجاجه و فهمه و جوابه فلينعم بذكر ما عنده مثابا إن شاء الله و بالله التوفيق.

و أجاب رضى الله عنه اعلم أن المعول فيما نعتقد على (۲) ما تدل الأدله عليه من نفى و إثبات فإذا دلت الأدله على أمر من الأمور وجب أن نبنى كل وارد من الأخبار إذا كان ظاهره بخلافه عليه و نسوقه إليه و نطابق بينه و بينه و نخلى ظاهرا إن كان له و نشرط إن كان مطلقا و نخصه إن كان عاما و نفصله إن كان مجملا و نوفق بينه و بين الأدله من كل طريق اقتضى الموافقه و آل إلى المطابقه و إذا كنا نفعل ذلك و لا نحتشمه فى ظواهر القرآن المقطوع على صحته المعلوم وروده فكيف نتوقف عن ذلك فى أخبار آحاد لا توجب علما و لا تثمر يقينا فمتى وردت عليك أخبار فأعرضها على هذه الجمله و ابنها عليها و افعل فيها ما حكمت به الأدله و أوجبته الحجج العقليه و إن تعذر فيها بناء و تأويل و تخريج و تنزيل فليس غير الإطراح لها و ترك التعريج عليها و لو اقتصرنا على هذه الجمله لاكتفينا فيمن يتدبر و يتفكر و قد يجوز أن يكون المراد بذم هذه الأجناس من الطير أنها ناطقه بضد الثناء على الله و بذم أوليائه و نقص أصفيائه ذم متخذيها(۳) و مرتبطيها و أن هؤلاء المغرين بمحبه هذه الأجناس و اتخاذها هم الذين ينطقون بضد الثناء على الله تعالى و يذمون أولياءه و أحباءه فأضاف النطق إلى هذه الأجناس و هو لمتخذيها أو مرتبطيها للتجاور و التقارب و على سبيل التجوز و الاستعاره كما أضاف الله تعالى السؤال فى القرآن إلى القريه و إنما هو لأهل القريه و كما قال تعالى وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَهٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّها وَ رُسُلِهِ فَحاسَبْناها حِساباً شَدِيداً وَ

۱- ۱. النمل: ۱۶.

۲- ۲. لعل كلمه(على) زائده.

۳- ۳. فى المصدر: معناه ذمّ متخذيها.

عَذَّبْناها عَذاباً نُكْراً فَذاقَتْ وَبالَ أَمْرِها وَ كانَ عاقِبَهُ أَمْرِها خُسْراً(۱) و فی هذا کله حذوف و قد أضیف فی الظاهر الفعل إلی من هو فی الحقیقه متعلق بغیره و القول فی مدح أجناس من الطیر و الوصف لها بأنها تنطق بالثناء علی الله و المدح لأولیائه یجری علی هذا المنهاج الذی نهجناه.

فإن قیل کیف یستحق مرتبط هذه الأجناس مدحا بارتباطها و مرتبط بعض آخر ذما بارتباطه حتی علقتم المدح و الذم بذلک.

قلنا ما جعلنا لارتباط هذه الأجناس حظا فی استحقاق مرتبطیها مدحا و لا ذما و إنما قلنا إنه غیر ممتنع أن تجری عاده المؤمنین الموالین لأولیاء الله تعالی و المعادین لأعدائه بأن بالغوا(۲) ارتباط أجناس من الطیر و کذلک تجری عاده بعض أعداء الله تعالی باتخاذ بعض أجناس الطیر فیکون متخذ بعضها ممدوحا لا من أجل اتخاذه لکن لما هو علیه من الاتخاذ الصحیح فیضاف المدح إلی هذه الأجناس و هو لمرتبطها و النطق بالتسبیح و الدعاء الصحیح إلیها و هو لمتخذها تجوزا و اتساعا و کذلک القول فی الذم المقابل للمدح. فإن قیل فلم نهی عن اتخاذ بعض هذه الأجناس إذا کان الذم لا یتعلق باتخاذها و إنما یتعلق ببعض متخذیها لکفرهم و ضلالهم.

قلنا یجوز أن یکون فی اتخاذ هذه البهائم المنهی عن اتخاذها و ارتباطها مفسده و لیس یقبح خلقها فی الأصل لهذا الوجه لأنها خلقت لینتفع بها من سائر وجوه الانتفاع سوی الارتباط و الاتخاذ الذی لا یمتنع تعلق المفسده به و یجوز أیضا أن یکون فی

اتخاذ هذه الأجناس المنهی عنها شؤم و طیره فللعرب فی ذلک مذهب معروف و یصح هذا النهی أیضا علی مذهب من نفی الطیره علی التحقیق لأن الطیره و التشؤم و إن کان لا تأثیر لهما علی التحقیق فإن النفوس تستشعر ذلک و یسبق

۱- ۱. الطلاق: ۸ و ۹.

۲- ۲. فی المصدر: بأن یألفوا.

إليها ما يجب على كل حال تجنبه و التوقی عنه (١)

و على هذا يحمل معنى قوله عليه السلام لا يورد ذو عاهه على مصح و أما تحريم السمک الجرى و ما أشبهه فغير ممتنع لشى ء يتعلق بالمفسده فى تناوله كما نقول فى سائر المحرمات فأما القول بأن الجرى نطق بأنه مسخ لجحده الولايه فهو مما يضحک منه و يتعجب من قائله و الملتفت إلى مثله فأما تحريم الدب و القرد و الفيل فكتحريم كل محرم فى الشريعه و الوجه فى التحريم لا يختلف و القول بأنها ممسوخه إذا تكلفنا حملناه على أنها كانت على خلق حميده غير منفور عنها ثم جعلت على هذه الصور الشنيه على سبيل التنفير عنها و الزياده عن الصد(٢) فى الانتفاع بها لأن بعض الأحياء لا يجوز أن يكون غيره على الحقيقه و الفرق بين كل حيين معلوم ضروره فكيف يجوز أن يصير حى حيا آخر غيره و إذا أريد بالمسخ هذا فهو باطل و إن أريد غيره نظرنا فيه و أما البطيخه فقد يجوز أن يكون أمير المؤمنين عليه السلام لما ذاقها و نفر عن طعمها و زادت كراهيته له قال من النار و إلى النار أى هذا من طعام أهل النار و ما يليق بعذاب أهل النار كما يقول أحدنا ذلک فيما يستوبيه و يكرهه و يجوز أن يكون فوران الدخان عند الإلقاء لها على سبيل التصديق لقوله عليه السلام من النار و إلى النار و إظهار المعجز له و أما ذم الأرضين السبخه و القول بأنها جحدت الولايه فمتى لم يكن محمولا معناه على ما قدمناه من جحد هذه الأرض و سكانها الولايه لم يكن معقولا و يجرى ذلک مجرى قوله تعالى وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّها وَ رُسُلِهِ (٣) و أما إضافه اعتقاد الحق إلى بعض البهائم و اعتقاد الباطل و الكفر إلى بعض آخر فمما تخالفه العقول و الضرورات لأن هذه البهائم غير عاقله و لا كامله و لا مكلفه فكيف تعتقد حقا أو باطلا و إذا ورد أثر فى ظاهره شى ء من هذه المحالات فالوجه فيه إما إطراح أو تأول على المعنى الصحيح و قد نهجنا

١- ١. فى نسخه من الكتاب و مصدره: و التوقی منه.

٢- ٢. فى المصدر: فى الصد عن الانتفاع بها.

٣- ٣. الطلاق: ٨.

طريق التأويل و بينا كيف التوصل إليه فأما حكايته تعالى عن سليمان عليه السلام يا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أُوتِينا مِنْ كُلِّ شَيْ ءٍ إِنَّ هذا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ (۱) فالمراد به أنه علم ما يفهم به ما تنطق به الطير و تتداعى فى أصواتها و أغراضها و مقاصدها بما يقع منها من صياح على سبيل المعجزه لسليمان عليه السلام و أما الحكايه عن النمله بأنها قالت يا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساكِنَكُمْ لا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمانُ (۲) فقد يجوز أن يكون المراد به أنه ظهر منها دلاله القول على هذا المعنى و أشعرت باقى النمل و خوفتهم من الضرر بالمقام و أن النجاه فى الهرب إلى مساكنها فتكون إضافه القول إليه مجازا أو استعاره كما قال الشاعر:

و شكا إلى بعيره و تحمحم (۳).

و كما قال الآخر

و قالت له العينان سمعا و طاعه.

و يجوز أن يكون وقع من النمله كلام ذو حروف منظومه كما يتكلم أحدنا يتضمن المعانى المذكوره و يكون ذلك معجزه لسليمان عليه السلام لأن الله تعالى سخر له الطير و أفهمه معانى أصواتها على سبيل المعجز له و ليس هذا بمنكر فإن النطق بمثل هذا الكلام المسموع منا لا يمتنع وقوعه ممن ليس بمكلف (۴) و لا كامل العقل أ لا ترى أن المجنون و من لم يبلغ الكمال من الصبيان قد يتكلمون بالكلام المتضمن للأغراض و إن كان التكليف و الكمال عنهم زائلين و القول فيما حكى عن الهدهد يجرى على الوجهين اللذين ذكرناهما فى النمله فلا حاجه بنا إلى إعادتهما و أما حكايه أنه قال لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذاباً شَدِيداً أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّی بِسُلْطانٍ مُبِينٍ (۵)

۱- ۱. النمل: ۱۶.

۲- ۲. النمل: ۱۸.

۳- ۳. فى المصدر: و شكا الى بعبره و تحمحم.

۴- ۴. فى المصدر: مما ليس بمكلف.

۵- ۵. النمل: ۲۱.

و كيف يجوز أن يكون ذلك فى الهدهد و هو غير مكلف و لا يستحق مثله العذاب فالجواب عنه أن العذاب اسم للضرر الواقع و إن لم يكن مستحقا فليس يجرى مجرى العقاب الذى لا يكون إلا جزاء على أمر تقدم فليس يمتنع أن يكون معنى لأعذبنه أى لأؤلمنه و يكون الله تعالى قد أباحه الإيلام له كما أباحه الذبح له لضرب من المصلحه كما سخر له الطير يصرفها فى منافعه و أغراضه و كل هذا لا ينكر فى نبى مرسل تخرق له العادات و تظهر على يده المعجزات و إنما يشتبه على قوم يظنون أن هذه الحكايات تقتضى كون النمله و الهدهد مكلفين و قد بينا أن الأمر بخلاف ذلك (۱).

و قال قدس الله روحه أيضا فى جواب المسائل الطرابلسيات فأما الاستبعاد فى النمله أن تنذر باقى النمل بالانصراف عن الموضع و التعجب من فهم النمله عن الأخرى و من أن يخبر عنها بما نطق القرآن به من قوله يا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا الآيه فهو فى غير موضعه لأن البهيمه قد تفهم عن الأخرى بصوت يقع منها أو فعل كثيرا من أغراضها و لهذا نجد الطيور و كثيرا من البهائم يدعو الذكر منها الأنثى بضرب من الصوت يفرق بينه و بين غيره من الأصوات التى لا تقتضى الدعاء و الأمر فى ضروب الحيوانات و فهم بعضها عن بعض مرادها و أغراضها بفعل يظهر أو صوت يقع أظهر من أن يخفى و التغابى عن ذلك مكابره فما المنكر على هذا أن يفهم باقى النمل من تلك النمله التى حكى عنها ما حكى الإنذار و التخويف فقد نرى مرارا نمله تستقبل أخرى و هى متوجهه إلى جهه فإذا حاذتها و باشرها عادت عن جهتها و رجعت معها و تلك الحكايه البليغه الطويله لا يجب أن تكون النمله قائله لها و لا ذاهبه إليها و إنها لما خوفت من الضرر الذى أشرف النمل عليه جاز أن يقول الحاكى لهذه الحال تلك الحكايه

البليغه المرتبه لأنها لو كانت قائله ناطقه و مخوفه بلسان و بيان لما قالت إلا مثل ذلك و قد يحكى العربى عن الفارسى كلاما مرتبا مهذبا

۱- ۱. غرر الفوائد: ۳۹۵- ۳۹۷.

ما نطق به الفارسی و إنما أشار إلی معناه فقد زال التعجب من الموضعین معا و أی شی ء أحسن و أبلغ و أدل علی قوه البلاغه و حسن التصرف فی الفصاحه من أن تشعر نمله لباقی النمل بالضرر لسلیمان و جنده بما یفهم به أمثالها عنها فیحکی هذا المعنی الذی هو التخویف و التنفیر بهذه الألفاظ المونقه و الترتیب الرائق الصادق و إنما یضل عن فهم هذه الأمور و سرعه الهجوم علیها من لا یعرف مواقع الکلام الفصیح و مراتبه و مذاهبه (۱).

و قال شارح المقاصد ذهب جمهور الفلاسفه إلی أنه لیست لغیر الإنسان من الحیوانات نفوس مجرده مدرکه للکلیات و بعضهم إلی أننا لا نعرف وجود النفس لها لعدم الدلیل و لا نقطع بالانتفاء لقیام الاحتمال و ما یتوهم من أنه لو کانت لها نفوس لکانت إنسانا لأن حقیقته النفس و البدن لا غیر لیس بشی ء لجواز اختلاف النفسین بالحقیقه و جواز التمیز بفصول آخر لا نطلع علی حقیقتها و ذهب جمع من أهل النظر إلی ثبوت ذلک تمسکا بالمعقول و المنقول أما المعقول فهو أنا نشاهد منها أفعالا غریبه تدل علی أن لها إدراکات عقلیه کالنحل فی بناء بیوته المسدسه و الانقیاد لرئیس و النمل فی إعداد الذخیره و الإبل و البغل و الخیل و الحمار فی الاهتداء إلی الطریق فی اللیالی المظلمه و الفیل فی غرائب أحوال تشاهد منه و کثیر من الطیور و الحشرات فی علاج أمراض تعرض لها إلی غیر ذلک من الحیل العجیبه التی یعجز عنها کثیر من العقلاء و أما المنقول فکقوله تعالی وَ الطَّیْرُ صَافَّاتٍ (۲) الآیه و قوله تعالی وَ أَوْحی رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ (۳) الآیه و قوله تعالی یا جِبالُ أَوِّبِی مَعَهُ وَ الطَّیْرَ(۴) و قوله تعالی حکایه عن الهدهد أَحَطْتُ بِما لَمْ تُحِطْ

ص: ۸۸

۱- ۱. جواب المسائل الطرابلسیات: لم یطبع.

۲- ۲. النور: ۴۱.

۳- ۳. النمل: ۶۸.

۴- ۴. السبأ: ۱۰.

بِهِ (۱) و حکایه عن النمله یا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا(۲) مَساکِنَکَمْ الآیه(۳).

و قال الرازی فی المطالب العالیه فی البحث عن نفوس سائر الحیوانات أما الفلاسفه المتأخرون فقد اتفقوا علی أن لها قوی جسمانیه و أنه یمتنع أن تکون لها نفوس مجرده و لم یذکروا فی تقریره حجه و لا شبهه و لیس لأحد أن یقول لو کانت نفوسها نفوسا مجرده لوجب کونها مساویه للنفوس البشریه فی تمام الماهیه فیلزم وقوع الاستواء فی العلوم و الأخلاق و ذلک محال فإنا

نقول الاستواء فی التجرد استواء فی قید سلبی و قد عرفت أن الاستواء فی القیود السلبیه لا یوجب الاستواء فی تمام الماهیه و أما سائر الناس فقد اختلفوا فی أنه هل لها نفوس مجرده و هل لها شی ء من القوه العقلیه أم لا فزعم طائفه من أهل النظر و من أهل الأثر أن ذلک ثابت و احتجوا علی صحته بالمعقول و المنقول أما المعقول فهو أنهم قالوا إنا نشاهد من هذه الحیوانات أفعالا لا یصدر إلا من أفاضل العقلاء و ذلک یدل علی أن لها قدرا من العقل و بینوا ذلک بوجوه.

الأول أن الفأره تدخل ذنبها فی قاروره الدهن ثم تلحسه و هذا الفعل لا یصدر عنها إلا لعلمها بمجموع مقدمات فأحدها أنها محتاجه إلی الدهن و ثانیها أن رأسها لا تدخل فی القاروره و ثالثها أن ذنبها تدخل و رابعها أن المقصود حاصل بهذا الطریق فوجب الإقدام علیه.

الثانی أن النحل یبنی البیوت المسدسه و هذا الشکل فیه منفعتان لا یحصلان إلا من المسدس و تقریره أن الأشکال علی قسمین منها أشکال متی ضم بعضها إلی بعض امتلأت العرصه منها إلا أن زوایاها ضیقه فتبقی معطله و منها أشکال لیست کذلک فالقسم الأول کالمثلثات و المربعات فإنهما و إن امتلأت العرصه منها إلا أن زوایاها ضیقه فیبقی معطله و أما المسبع و المثمن و غیرهما فزوایاها و إن کانت واسعه إلا أنه لا تمتلأ العرصه

۱- ۱. النمل: ۲۲.

۲- ۲. النمل: ۱۸.

۳- ۳. شرح المقاصد: نسخته لیست موجوده عندی.

منها بل يبقى بينها فضاء فأما الشكل المستجمع لكلتا المنفعتين فليس إلا المسدس و ذلك لأن زواياها واسعه فلا يبقى شى ء من الجوانب فيه معطلا. و إذا ضمت المسدسات بعضها إلى بعض لم يبق فيما بينها فرجه ضائعه فإذا ثبت أن الشكل الموصوف بهاتين الصفتين هذا المسدس لا جرم اختار النحل بناء بيوتها على هذا الشكل و لو لا أنه تعالى أعطاها من الإلهام و الذكاء لما حصل هذا الأمر و فيه أعجوبه ثانيه و هى أن البشر لا يقدر على بناء البيت المسدس إلا بالمسطر و البركار و النحل يبنى تلك البيوت من غير حاجه إلى شى ء من الآلات و الأدوات. و اعلم أن عجائب أحوال النحل فى رئاسته و فى تدبيره لأحوال الرعيه و فى كيفيه خدمه الرعيه لذلك الرئيس كثيره مذكوره فى كتاب الحيوان.

الثالث أن النمل يسعى فى إعداد الذخيره لنفسها و ما ذاك إلا لعلمها بأنها قد تحتاج فى الأزمنه المستقبله إلى الغذاء و لا تكون قادره على تحصيله فى تلك الأوقات فوجب السعى فى تحصيله فى هذا الوقت الذى حصلت فيه القدره على تحصيل الذخيره و من عجائب أحوالها أمور ثلاثه أحدها أنها إذا أحست بنداوه المكان فإنها تشق الحبه بنصفين لعلمها بأن الحبه لو بقيت سالمه و وصلت النداوه إليها لنبت منها و تفسد الحبه على النمله أما إذا صارت مشقوقه بنصفين لم تنبت و ثانيها إذا وصلت النداوه إلى تلك الأشياء ثم طلعت الشمس فإنها تخرج تلك الأشياء من جحرها و تضعها حتى تجف و ثالثها أن النمله إذا أخذت فى نقل متاعها إلى داخل الجحر أنذر ذلك بنزول الأمطار و هبوب الرياح و هذه الأحوال تدل على حصول ذكاء عظيم لهذا الحيوان الصغير.

الرابع أن العنكبوت تبنى بيوتها على وجه عجيب و ذلك لأنها ما نسجت الشبكه التى هى مصيدتها إلا بعد أن تفكرت أنه كيف ينبغى وضعها حتى يصلح لاصطياد الذباب بها و هذه الأفعال فكريه ليست أقل من الأفكار الإنسانيه.

الخامس أن الجمل و الحمار إذا سلكا طريقا فى الليله الظلماء ففى المره الثانيه يقدر على سلوك ذلك الطريق من غير إرشاد مرشد و لا تعليم معلم حتى أن

الناس إذا اختلفوا فی ذلک الطریق و قدموا الجمل و تبعوه وجدوا الطریق المستقیم عند متابعته.

و أیضا إن الإنسان لا یمکنه الانتقال من بلد إلی بلد إلا عند الاستدلال بالعلامات المخصوصه إما الأرضیه کالجبال و الریاح أو السماویه کأحوال الشمس و القمر و أما القطا فإنه یطیر فی الهواء من بلد إلی بلد طیرانا سویا من غیر غلط و لا خطاء و کذلک الکراکی تنتقل من طرف من أطراف العالم إلی طرف آخر لطلب الهواء الموافق من غیر غلط البته فهذا فعل یعجز عنه أفضل البشر و هذا النوع من الحیوان قادر علیه.

السادس أن الدب إذا أراد أن یفترس الثور علم أنه لا یمکنه أن یقصده ظاهرا فیقال إنه یستلقی فی ممر ذلک الثور فإذا قرب الثور و أراد نطحه جعل قرنیه فیما بین ذراعیه و لا یزال ینهش ما بین ذراعیه حتی یثخنه و أیضا أنه یأخذ العصا و یضرب الإنسان حتی یتوهم أنه مات فیترکه و ربما عاد یشمه و یتجسس نفسه (۱) و أیضا یصعد الشجر أخف صعود و یأخذ الجوز بین کفیه و یضرب ما فی أحد کفیه علی ما فی الکف الآخر ثم ینفخ فیه و یزیل القشور و یأکل اللب.

السابع أن الثعلب إذا اجتمع البق الکثیر و البعوض الکثیر علی جلده أخذ بفیه قطعه من جلد حیوان میت ثم إنه یضع یده و رجلیه فی الماء و لا یزال یغوص فیه قلیلا قلیلا فإذا أحس البق و البعوض بالماء أخذت تصعد إلی المواضع الخارجه من الثعلب من الماء ثم إن الثعلب لا یزال یغوص قلیلا قلیلا و تلک الحیوانات ترتفع قلیلا قلیلا فإذا غاص کل بدنه فی الماء و بقی رأسه خارج الماء تصاعد کل تلک الحیوانات إلی الرأس ثم إنه یغوص رأسه فی الماء قلیلا قلیلا فتلک الحیوانات تنتقل إلی تلک الجلده المیته و تجتمع فیها فإذا أحس الثعلب بانتقالها إلی تلک الجلده رماها فی الماء و خرج من الماء سلیما فارغا عن تلک الحیوانات الموذیه و لا شک أنها حیله عجیبه فی دفع الموذیات.

۱- ۱. فی النسخه المخطوطه: و یتحس نفسه.

الثـامن يقال إن من خواص الفرس أن كل واحـد منها يعرف صوت الفرس الـذى قاتله و الكلاب تتعالـج بالعشـبه المعروفه لها و الفهد إذا سقى الدواء المعروف بخانق الفهد(۱) طلب زبل الإنسان فأكله و التمساح تفتـح فاها لطائر مخصوص يدخل فى فمها و ينظف ما بين أسـنانها و على رأس ذلك الطير شى ء كالشوك فإذا هم التمساح بالتقام ذلك الطير تأذى من ذلك الشوك ففتح فـاه فخرج ذلـك الطير و السـلحفاه تتناول بعـد أكل الحيه صـعترا جبليا ثم تعود قـد شوهـد ذلك و حكى بعض الثقات المحبين للصـيد أنه شاهد الحبارى تقاتل الأفعى و تنهزم عنه إلى بقله تتناول منها ثم تعود و لا تزال تفعل ذلك و كان ذلك الشيخ قاعدا فى كن غـائر كمـا تفعله الصـيادون و كـانت البقله قريبه فى ذلـك الموضع فلمـا اشـتغل الحبـارى بالأفعى قلع الرجل تلك البقله فعادت الحبارى إلى

منبتها فأخـذت تدور حول منبتها دورانا متتابعا ثم سـقطت و ماتت فعلم ذلك الرجل أنها كانت تتعالج بأكلها من لسـعه الأفعى و تلـك البقله هى الخس الـبرى (۲) و أمـا ابن عرس فـإنه يسـتظهر فى قتـال الحيه بأكل السـداب فإن النكهه السـدابيه مما يكرهها الأفعى و الكلاب إذا تـدود بطنها أكلت سـنبل الحيه و إذا جرحت اللقالق بعضـها بعضا عالجت تلك الجراحات بالصـعتر الجبلى فتأمل من أين حصلت لهذه الحيوانات هذا الطب و هذا العلاج.

التاسع أن القنافذ قد تحس بريح الشـمال و الجنوب قبل الهبوب فتغير المدخل إلى حجرتها يحكى أنه كان بالقسطنطنيه رجل قد جمع مالا كثيرا بسـبب أنه كان ينذر بالرياح قبل هبوبها و ينتفع الناس بذلك الإنذار و كان السـبب فيه قنفذ فى داره يفعل الفعل المذكور.

العاشـر أن الخطاف صـناع حسن فى اتخاذ العش لنفسه من الطين و قطع الخشب فإذا أعوزه الطين ابتل و تمرغ فى التراب ليحمل جناحاه قدرا من الطين و إذا أفرخ بالغ فى تعهد الفراخ و يأخذ زرقها بمنقارها و يرميها عن العش ثم

۱- ۱. خانق الفهد: حشيش.

۲- ۲. فى نسخه: الجرجير البرى.

تعلمها إلقاء الزرق بالتوليه نحو طرف العش.

الحادی عشر إذا قرب الصائد من مكان فرخ القبجه ظهرت له القبجه و قربت منه مطیعه لأجل أن یتبعها ثم تذهب إلی جانب آخر سوی جانب فراخها.

الثانی عشر ناقر الخشب قلما یجلس علی الأرض بل یجلس علی الشجر و ینقر الموضع الذی یعلم أن فیه دودا.

الثالث عشر الغرانیق (۱) تصعد فی الجو جدا عند الطیران فإن حصل عباب (۲) أو سحاب یحجب بعضها عن بعض أحدثت عن أجنحتها حفیفا مسموعا و یصیر ذلك الصوت سببا لاجتماعها و عدم تفرقها و إذا نامت نامت علی فرد رجل قد اضطبعت (۳) الرءوس إلا القائد فإنه ینام مكشوف الرأس فیسرع انتباهه و إذا أحس بأحد أو صوت صاح تنبیها للباقین.

الرابع عشر النعامه إذا اجتمع لها من بیضها عشرون أو ثلاثون قسمتها ثلاثه أثلاث فتدفن ثلثا منها فی التراب و ثلثا تتركها فی الشمس و ثلثا تحتضنه فإذا خرجت الفراریخ كسرت ما كان فی الشمس و سقت تلك الفراریخ ما فیها من الرطوبات التی ذوبتها الشمس و رققتها فإذا قویت تلك الفراریخ أخرجت الثلث الثانی الذی دفنته فی الأرض و ثقبتها و قد اجتمع فیها النمل و الذباب

و الدیدان و الحشرات فتجعل تلك الأشیاء طعمه لتلك الفراریخ فإذا تم ذلك فقد صارت تلك الفراریخ قادره علی الرعی و الطلب و لا شك أن هذا الطریق حیله عجیبه فی تربیه الأولاد.

و لنكتف من هذا النوع بهذا القدر الذی ذكرناه فإن الاستقصاء فیه مذكور فی كتاب الحیوان و قد ظهر منها أن هذه الحیوانات قد تأتی بأفعال یعجز أكثر

۱- ۱. جمع الغرنیق بضم الغین و فتح النون: طائر ابیض طویل العنق من طیر الماء و قیل: إنّه الذكر من طیر الماء و قیل: هو الكراكی، و قیل: طیر سوداء فی قدر البط.

۲- ۲. فی النسخه المخطوطه: ضباب.

۳- ۳. اضطبع الشی ء: أدخله تحت ضبعیه.

الأذكياء من الناس عنها و لو لا كونها عاقله فاهمه لما صح شی ء من ذلک فهذا ما يتعلق بالعقل و أما النقل فقد تمسکوا فی إثبات قولهم بآيات فإحداها قوله تعالی حکايه عن سليمان عليه السلام يا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أُوتِينا مِنْ کُلِّ شَيْ ءٍ إِنَّ هذا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ (١) و الثانيه(٢) قوله تعالی حَتَّی إِذا أَتَوْا عَلی وادِ النَّمْلِ قالَتْ نَمْلَهٌ يا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساکِنَکُمْ (٣) و الثالثه(۴) وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقالَ ما لِيَ لا أَرَی الْهُدْهُدَ(۵) و هذا التهديد لا يعقل إلا مع العاقل.

و الرابعه(۶) قوله تعالی حکايه عن الهدهد أَحَطْتُ بِما لَمْ تُحِطْ بِهِ (٧) إلی آخر الآيه.

و الخامسه(٨) قوله وَ الطَّيْرُ صَافَّاتٍ کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ (٩) قيل معناه کل من الطير قد علم صلاته و تسبيحه.

قَالَ بَعْضُهُمْ: کُنْتُ جَالِساً عِنْدَ أَبِی جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عليه السلام فَقَالَ لِی أَ تَدْرِی مَا تَقُولُ هَذِهِ الْعَصَافِيرُ عِنْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ بَعْدَ طُلُوعِهَا قُلْتُ لَا قَالَ إِنَّهَا تُقَدِّسُ رَبَّهَا وَ تَسْأَلُهُ قُوتَ يَوْمِهَا.

١- ١. النمل: ١۶.

٢- ٢. فی النسخه المطبوعه: الحجه الثانيه.

٣- ٣. النمل: ١٨.

۴- ۴. فی النسخه المطبوعه: الحجه الثالثه.

۵- ۵. النمل: ٢٠.

۶- ۶. فی النسخه المطبوعه: الحجه الرابعه.

٧- ٧. النمل: ٢٢.

٨- ٨. فی النسخه المطبوعه: الحجه الخامسه.

٩- ٩. النور: ۴١.

**[ترجمه]تمام این خبر را در کتاب التوحید آورده ایم و به نحوی دیگر شرح نموده ایم.

دنباله ای پر سود:

بدان که از سیاق این خبر در مواضعی، روشن است که کارهای صادره از جانوران زبان بسته، از روی فهم و شعور نیست، بلکه این ها فقط [بر طبق] سرشتی است که بر آن مجبول شده اند، در حالی که از ظواهر بسیاری از آیات و اخبار برمی‌آید که شعور و شناخت دارند، بلکه وظائفی دارند که به ترک برخی از آن ها در دنیا کیفر می شوند و به ترک برخی در آخرت، ولی نه همیشه، بلکه در مدتی که قصاص مظلوم از ظالم حاصل شود [گرفته شود]، و حکماء و متکلمین خاصه و عامه در این باره اختلاف کرده اند. حکما به سمت تجرد نفوس ناطقه انسانی و اینکه ادراک کلی، جز از مجرد تحقق نمی‌یابند، رفته اند و از این رو ادراک آن را به انسان اختصاص داده اند. و اما سایر حیوانات به وسیله نیروهای مُدرک بدنی امور جزئیه را درک می کنند، مانند گوسفند که در گرگ مقصودی را درک می کند که موجب نفرتش از او می شود و همچنین اکثر متکلمین از آن ها فهم و شعور و عقل را که ملاک تکلیف است نفی کرده اند. و آیات و اخبار وارده در این باره را چنانچه قبلا دانستی و در آینده هم بیاید تاویل کرده اند و حقیقت این است که دلیل قطعی، بر نفی عقل و تکلیف در آن ها به طور مطلق، دلالت ندارد [وجود ندارد] بلکه فقط بر این دلالت دارد که آنان در ادراک معانی دقیقه و در تکالیف بزرگی که انسان بر انجام آن ها مکلف شده در مرتبه انسان نیستند و نوید به نعمت دائم و هشدار از کیفر جاوید ندارند. پس احتمال دارد که نسبت به برخی از امور کلیه و مصالح آشکاری که متعلق به بقاء نوع، غذا و رشدشان است، فهیم باشند و ملهم به شناخت صانع و اطاعت امام زمان و سایر اموری که در اخبار معتبر وارد شده، باشند و این محال نیست و از این حرف لازم نمی‌آید که مانند سایر مکلفین، مکلف به همه تکالیف باشند و در صورت ترک همه آن ها مورد عذاب واقع شوند و همچنین نفی تکلیف، دلالت بر سلب عقل و شعور به صورت مطلق، ندارد؛ زیرا بچه های در آستانه بلوغ، غیر مکلف اند، در حالی که گاهی دارای ادراک علوم و تحقیق مطالبی هستند که برای بسیاری از مکلفین حاصل نیست [آن را ندارند.]

به علاوه ممکن است برخی آیات و اخبار حمل شوند بر این که، خداوند متعال برای آشکار ساختن معجزه ای برای پیامبر یا وصی ای و یا کرامتی برای ولی ای، در آن وقت به جانوری عقل و شعور عطا نموده که به واسطه آن بعضی از اقوال عقلا و افعالشان از او صادر گردیده همان طور که گذشت، یا سخنی و کاری در او ایجاد کرده به طوری که خودش هم احساس نکرده - با توجه به دلائلی که ذکر کرده اند- اگرچه که این حرف هم بعید است و اما این قول که صدور اعمال محکم و صنایع دقیق از آن ها فقط به خاطر طبعی است که بر آن مجبول شده اند، بدون اینکه بر این کارها و فوائدش شعوری داشته باشند، در نهایت بُعد است. و می‌توان آنچه را که در حدیث مفضل، موهم این مطلب است، تاویل بر این معنا کرد که خدای متعال این ها را به ایشان، در هنگام نیاز به امری از امور و مصلحتی از مصالح الهام می کند، بدون اینکه آن علم، با گرفتن از معلمی و یا کسب تجربه و یا رجوع به کتابی حاصل شود، کما اینکه این امور برای بیشتر افراد بشر عاقل اتفاق می افتد، چنانچه به طفل در هنگام ولادت، میل به غذا و گریه برای کسب آن، القاء می شود و چگونگی مکیدن پستان و امثال آن به او الهام می گردد، که شرح و تفصیلش گذشت .

و باید در اینجا برخی از چیزهایی را که اصحاب محققمان و دیگران در این باره ذکر کرده اند، یادآور شویم که یکی از آن

هـا، آن چیزی است که سید مرتضی- رضی الله عنه- در کتاب غرر ذکر کرده، آنجایی که از ایشان سوال شد: نظر شما در مورد اخبار وارده در عمده کتب اصول و فروع، به ستایش گونه هایی از پرندگان، چهارپایان، خوردنی ها و زمین ها و نکوهش گونه هایی دیگر چیست؟ مانند مدح کبوتر، بلبل، چکاوک، کبک نر و درّاج و پرندگان شیوایی که مانند آن هایند و نکوهش فاخته ها و لاشخورها. و آنچه حکایت است که هر کدام از این گونه های ستوده شده، به ستایش خدای تعالی و اولیائش و دعا برای ایشان و نفرین بر دشمنانشان، سخن می گویند و هرکدام از گونه های نکوهیده، بر خلاف آن نطق می... کنند، مثل ذم اولیاء علیهم السّلام، مانند نکوهش از جری [نوعی از ماهیان است، ظاهرا مارماهی است] و هر ماهی که شبیه به اوست و آنچه که مارماهی می گوید، زیرا او به خاطر انکار ولایت مسخ شده و اخباری که می گوید به همین سبب [گوشتش] حرام شده و مانند نکوهش خرس، میمون، فیل و سایر مسخ شدگان که حرام گوشتند، و مانند نکوهش خربزه ای که امیر المؤمنین علیه السّلام آن را شکستند و یک بار بدان برخوردند و فرمود: از دوزخ است تا به دوزخ و آن را از دستشان انداختند و از مکانی که در آن افتاد، دودی بالا رفت. و مانند نکوهش زمین شوره زار و این حرف که او هم ولایت را منکر شد، و در این معنا آمده آنچه از [اخبار مختلفی] که شرحش به درازا می‌کشد و ظاهرش با آنچه که عقل، بدان راهنمایی می کند، منافات دارد، زیرا این گونه ها، با آن هایی که تکلیف و امر و نهی کردنشان جایز است، فرق دارند، در حالی که در این اخباری که به آن ها اشاره کردیم، آمده که بعضی از این گونه ها به حق اعتقاد دارند و بدان پاداش می‌گیرند و برخی از آن ها با آن مخالفت می‌کنند و همه این ها مخالف آن چیزی است که عقلا برآنند.

و برخی از این ها [اخبار]، گواهی می‌دهند که این گونه ها، کلامی مفهوم و واژه هایی که مفید [رساندن] مقصودشان باشد، دارند و اینکه به منزله زبان عجمی و عربی اند که یکی زبان دیگری را نمی‌فهمد. و شاهد این حرف، کلام خدای سبحان است در آنچه که از سلیمان علیه السّلام حکایت نموده که «یا أَیُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّیْرِ وَ أُوتِینا مِنْ کُلِّ شَیْ‌ءٍ إِنَّ هذا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِینُ» - . نمل / ۱۶ - {ای مردم، ما زبان پرندگان را تعلیم یافته ایم و از هر چیزی به ما داده شده است. راستی که این همان امتیاز آشکار است.} و همچنین کلام مورچه، که خدای متعال حکایت کرده و کلام هدهد و احتجاج و فهم و جوابش. پس [سید مرتضی] نعمت دهد [منت نهد] به ذکر آن چیزی که در نزد اوست و إن شاءالله ثواب برد و بالله التوفیق.

سید مرتضی رضی الله عنه جواب داده که، اتکال بدان، در آن [یعنی در جواب این مساله] چیزی است که اعتقاد داریم ادله، از جهت نفی و یا اثبات بر آن دلالت می‌کنند، پس اگر ادله بر امری از امور دلالت کنند، واجب است اخبار وارده را اگر ظاهرشان مخالف آن است، بر آن بنا نهیم [حمل کنیم] و بدان برگردانیم و بین آن دو تطابق ایجاد کنیم؛ بدین گونه که اگر ظهوری دارد دست از آن برداریم و اگر مطلق است، مشروط کنیم و اگر عام است، تخصیص بزنیم و اگر مجمل است، تفصیل دهیم و از هر طریقی که اقتضای موافقت است و به مطابقت بازگشت می کند [منجر می شود]، بین آن خبر و ادله، هماهنگی ایجاد کنیم و وقتی که ما این کار را در مورد ظواهر قرآن، که صحتش قطعی و ورودش معلوم است، انجام می‌دهیم و شرمی از آن نداریم، پس چگونه خود را از این کار، در مورد اخبار آحادی که موجب علم نمی شود و یقینی هم به بار نمی‌آورد، بازداریم؟ پس هر وقت، اخباری بر تو وارد شد آن ها را بر این جمله عرضه کن و بنایش را بر آن گذار [یعنی آن را به ادله قطعی عرضه کن] و در مورد آن اخبار، چیزی را انجام ده که ادله به آن حکم می کند و دلیل های عقلی لازمش گردانیده و اگر بنا گذاشتن، تاویل، تخریج و تنزیل در آن ممتنع شد، راهی غیر از کنار گذاشتن و ترک اقامه نمودن آن [به عنوان دلیل]

نیست و اگر بر همین جمله بسنده کنیم، قطعا برای کسی که تدبر و تعقل می کند کافی است و جایز است که منظور از نکوهش این گونه ها از پرندگان، که برضد ثنای الهی و نکوهش اولیاء و نقص اصفیای او گویایند، نکوهش گیرنده ها و وابستگان به ایشان باشد و اینکه این هایی که از محبت این گونه ها و گرفتنشان، دچار شگفتی و سرگشتگی شده اند، کسانی اند که بر خلاف ثنا بر خدای متعال تکلم می‌کنند و اولیاء و دوستانش را نکوهش می‌کنند، پس نطق را به خاطر مجاورت و نزدیکی و بر طبق مجاز و استعاره، به این گونه ها اضافه نموده [نسبت داده]، در حالی که برای گیرندگان و وابستگان به ایشان است، همان طور که خدای متعال در قرآن، سوال کردن را به قریه اضافه فرموده، در حالی که مربوط به اهل قریه است و چنانچه فرموده «وَ کَأَیِّنْ مِنْ قَرْیَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّها وَ رُسُلِهِ فَحاسَبْناها حِساباً شَدیداً وَ عَذَّبْناها عَذاباً نُکْراً * فَذاقَتْ وَبالَ أَمْرِها وَ کانَ عاقِبَةُ أَمْرِها خُسْراً» - . طلاق / ۸ - ۹ - {و چه بسیار شهرها که از فرمان پروردگار خود و پیامبرانش سرپیچیدند و از آن ها حسابی سخت کشیدیم و آنان را به عذابی [بس] زشت عذاب کردیم. تا کیفر زشت عمل خود را چشیدند، و پایان کارشان زیان بود.} و در همه این ها [یعنی جمله ها] محذوفی وجود دارد و در ظاهر فعل را به چیزی نسبت داده که در حقیقت، متعلق به غیر اوست و سخن در مدح گونه هایی از پرندگان و وصف کردنشان به اینکه به ثنا بر خدای متعال و مدح اولیائش تکلم می‌کنند، بر طبق همین روشی است که ما نشان دادیم.

پس اگر گفته شود: چگونه وابستگان به این گونه ها، به خاطر نسبتشان با ایشان مستحق مدح اند و وابستگان به بعضی دیگر با نسبتشان مستحق نکوهش، که شما مدح و نکوهش را وابسته به آن نموده اید؟

می‌گوییم: ما برای وابستگی به این گونه ها، بهره ای در استحقاق وابستگانشان به مدح و یا ذم قرار ندادیم و فقط گفتیم، ممتنع نیست که شیوه مومنینِ دوستدارِ اولیای خدای متعال و دشمنان دشمنش بر این جاری شود که به وابستگی به گونه هایی از پرندگان الفت بگیرند و همچنین شیوه بعضی از دشمنان خدای تعالی بر گرفتن بعضی [دیگر] از گونه های پرندگان، پس گیرنده بعضی از ایشان ممدوح است، نه به خاطر گرفتنش، بلکه به خاطر گرفتن صحیحش، پس مدح را به این گونه ها نسبت داده، در حالی که برای وابسته به آن ها است و تکلم به تسبیح و دعاء درست را به آن ها نسبت داده در حالی که مجازاً و اتساعًا برای گیرنده ایشان است و سخن در مورد ذمی هم که مقابل مدح است، همین است .

و اگر گفته شود: اگر نکوهش مربوط به گرفتن این ها نیست و فقط متعلق به بعضی از گیرندگان آن ها، به خاطر کفر و گمراهیشان است، پس چرا از گرفتن بعضی از این گونه ها نهی شده است؟

می‌گوییم: جایز است که در گرفتن این بهائمی که از گرفتن و وابستگیشان نهی شده، مفسده ای باشد و خلقتشان در اصل، به خاطر این وجه قبیح نیست، زیرا خلق شده اند تا از سایر وجوه انتفاعشان، به جز وابستگی و گرفتنی که تعلق مفسده به آن ممتنع نیست، نفع داده شوند [نفع برسانند] و همچنین جایز است در گرفتن این گونه های نهی شده، شومی و فال بد زدن وجود داشته باشد و برای عرب در این باره شیوه معروفی موجود است و همچنین این نهی بر طبق شیوه کسی که فال بد زدن را با تحقیق نفی می کند، صحیح است، زیرا فال بد زدن و بد دلی اگرچه در حقیقت برایشان اثری نیست، اما جان ها آن را احساس می‌کنند و به سوی چیزهایی می‌شتابند که در هر حال دوری کردن و پرهیز از آن ها واجب است و معنای کلام حضرت که فرمود: «دردمند بر تندرست وارد نمی شود» بر همین معنا حمل می شود، اما تحریم ماهی جری و امثال آن ممتنع

نیست که برای چیزی باشـد، که در خوردنش، متعلق به مفسده است [مفسده آور است]، همان طور که در مورد سایر محرمات هم می‌گوییم. اما این حرف که می گویـد جری به خاطر انکار ولایت مسخ شده از آن چیزهایی است که خنده آور است و از گوینـده اش و کسـی که به امثـال این حرف توجه کنـد، مایه تعجب می شود و اما تحریم گوشت خرس و میمون و فیل، مانند تحریم هر حرام [دیگری] در شریعت است و سبب تحریم فرق نمی کند.

و قول به اینکه مسـخ شـده انـد را اگر به زور بپذیریم، بر این حمل می‌کنیم که بر خلقتی سـتوده شده [خوب و زیبا] که کسـی نفرتی از آن نـداشت، بودنـد، سپس بر این صورت های زشت، بر مـدار نفرت و افزونی در امتناع بهره وری از ایشان قرار داده شدنـد، زیرا در حقیقت یک موجود زنـده جایز نیست که دیگری باشـد و فرق بین دو موجود زنده بداهتا مشـخص است، پس چگونه جایز است که یک موجود زنده تبدیل به موجود زنده دیگری شود و اگر از مسخ چنین اراده شود، باطل است، اما اگر غیر آن منظور شود در آن تامل می‌کنیم و اما خربزه جایز است که برای وقتی باشد که امیر المومنین علیه السّلام آن را چشید و از طعمش نفرت گرفت و کراهتش به آن افزون گردیـد، و فرمـود (از آتش و به سـوی آتش است) یعنی این جزء غـذای اهل آتش و آن چیزی است که شایسته عذاب اهل آتش است، همان طور که یکی از ما این حرف را در مورد آنچه که بد می‌داند و اکراه دارد می گویـد و جایز است که برخاسـتن دود هنگام انـداختن آن [توسط حضـرت] برای تصـدیق کلام حضـرت علیه السّـلام که فرمود (از آتش و به سوی آتش است) و اظهـار معجزه ای برای ایشـان، باشـد و امـا نکوهش زمین های شوره زار و این حرف که ولایـت را انکـار نموده، زمـانی که معنـایش بر آنچه که پیش از این، از انکـار ولایـت توسـط زمین و ساکنـانش گفتیم حمل نشود، معقول نیست و این مانند قول خدای متعال است که فرموده «وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّها وَ رُسُـلِهِ» - . طلاق / ۸ - و امـا نسبت [داشـتن] اعتقاد حق به بعضـی از جانوران و اعتقاد باطل و کفر به برخی دیگر از چیزهایی است که با عقـول و بـدیهیات مخـالفت دارد، زیرا این جـانوران غیر عاقلنـد و کامـل و مکلف نیسـتند، پس چگونه به حق یـا باطـل اعتقـاد دارند؟ و اگر اثری وارد شود که در ظاهرش چیزی از این محالات باشد، نحوه مواجهه با آن یا به دور انداختن و یا بر گرداندن بر معنای صحیح است و ما نحوه تاویل را نشان داده ایم و تبیین نموده ایم که چگونه می‌توان به آن رسید. و اما حکایت خدای متعال از سـلیمان علیه السّـلام که «يا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أُوتِينا مِنْ كُلِّ شَيْ ءٍ إِنَّ هذا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ» - . نمل / ۱۶ - {ای مردم، ما زبان پرندگان را تعلیم یافته ایم و از هر چیزی به ما داده شده است. راستی که این همان امتیاز آشکار است.} منظور این است که به سـبب معجزه می‌دانسـته چیزی را، که به وسـیله آن فهمیـده می شود آنچه که پرنـدگان می گوینـد و در صـداها و اغراض و مقاصـدشان که از طریق آوازشان اتفاق می‌افتـد، تداعی می‌کنند. و اما حکایت از مورچه به اینکه گفته «يا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساكِنَكُمْ لا يَحْطِمَنَّكُمْ سُـلَيْمانُ» - . نمل / ۱۸ - {ای مورچگان، به خانه هایتان داخل شوید، مبادا سـلیمان و سپاهیانش- ندیده و ندانسته- شما را پایمال کنند.}، جایز است که مقصود از آن این باشد که دلالت سخن گفتن در این معنا، از او آشـکار شده است [یعنی چنین نیست که مورچه حتما سـخن هم گفته باشد بلکه به روشـی دیگر به مورچه ها فهمانده] و بقیه مورچه ها را آگاه کرده و آن ها را از مانـدن در جای خود ترسانده و [آگاهی داده به] اینکه نجات، در فرار به سوی خانه هایشان است، پس نسبت سخن به او مجاز یا استعاره است همان طور که شاعر گفته:

آن دابه با اشک ریختن و ناله [شیهه] به او شکایت کرد

و همان طور که دیگری گفته:

دو دیده به او گفتند بر روی چشم، فرمان برداریم

و جایز است که از مورچه، کلامی دارای حروف منظم واقع شده باشد، همان طور که یکی از ماها صحبتی می کند، که معانی مذکوره را در برمی گیرد و این معجزه ای برای حضرت سلیمان علیه السّلام است، زیرا خدای متعال، پرندگان را رام او گردانید و به سبب [اعطای] معجزه، معانی صداهای آنان را به ایشان فهمانید و این ناشناخته نیست، زیرا تکلم به مثل این کلامی که از ما شنیده می شود، وقوعش از کسی که مکلف و کامل العقل نیست، ممتنع نیست. آیا نمی‌بینی که دیوانه و کودکانی که به کمال نرسیده اند، گاهی اوقات به کلام متضمن اغراض، سخن می گویند، اگرچه که تکلیف و کمال از ایشان زایل است؟ و سخن در مورد آنچه که از هدهد حکایت شده طبق دو وجهی است که در مورد مورچه ذکر کردیم و نیازی به بازگویی آن دو نیست و اما حکایت اینکه سلیمان علیه السّلام گفته «لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذاباً شَديداً أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطانٍ مُبينٍ» - . نمل / ۲۱ - {قطعاً او را به عذابی سخت عذاب می کنم یا سرش را می برم مگر آنکه دلیلی روشن برای من بیاورد.} و اینکه چگونه جایز است در مورد هدهد باشد، در حالی که او غیر مکلف است و مثل اوئی مستحق عذاب نیست؟ جوابش این است که «عذاب»، اسمی است برای زیان واقع، اگرچه که مستحق هم نباشد و مانند «عقاب» نیست که به جز برای پاداش امری که پیشی گرفته [قبلا انجام شده] نباشد، پس اینکه معنای «لاعذبنه»، «لاولمنه» [قطعا او را دردمند خواهم ساخت] باشد و خدای متعال درد رساندن به او را برای مصلحتی مباح گردانیده باشد، همان طور که ذبحش را مباح نموده، ممتنع نیست، همان طور که پرندگان را برای او رام گردانیده تا آن ها را برای اغراض و منافعش صرف کند و همه این ها در مورد نبی مرسلی که عادات، برایش گشوده می شود [خرق عادت می کند] و معجزات به دستش آشکار می گردد، مورد انکار نیست و بر گروهی مشتبه شده که می‌پندارند این حکایات، اقتضای آن را دارد که مورچه و هدهد مکلف باشند، در حالی که روشن نمودیم که امر بر خلاف آن است. - . غرر الفوائد: ۳۹۵- ۳۹۷ -

و ایشان قدس الله روحه در پاسخ به مسائل طرابلسیات گفته: اما استبعاد در مورچه ای که بقیه مورچگان را به روی گردانی از آن مکان هشدار دهد و تعجب از فهم یک مورچه از مورچه ای دیگر و [همچنین تعجب از] گزارشی که از آن داده شده و تعجب طبق آنچه که قرآن از کلامش گفته «يا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا» تا آخر آیه، بی جاست، زیرا گاهی جانوری از جانور دیگری به وسیله صدا یا فعلی که از او صادر می شود، بسیاری از مقاصدش را درمی‌یابد و به خاطر همین پرندگان و بسیاری از جانوران را می‌یابیم که جنس نرش، ماده را به صدایی می خواند، و بین آن و صداهای دیگری که اقتضای خواندن ندارد، فرق می گذارد و امر در مورد گونه های مختلف حیوانات و فهم بعضی از آن ها از بعضی از مراد و اغراض دیگری به وسیله فعلی که پدید می‌آید و یا صدایی که واقع می شود، روشن تر از آن است که پنهان باشد و انکار آن خودخواهی است.

پس چه جای انکار است این که بقیه مورچه ها از آن مورچه ای که هشدار و بیم دادن از او حکایت شده، [چیزی] بفهمند، زیرا ما بارها دیده ایم که مورچه ای به سوی مورچه ای دیگر روان است، در حالی که او متوجه به جهتی است و چون برابر و جلوی او قرار می‌گیرد، از جهتش برگشته و با او برمی گردد، و واجب نیست که آن حکایت رسای طویل را، مورچه قائلش باشد و تصورش کند و وقتی از زیانی که بر مورچگان نزدیک شد، ترسید، جایز است که حکایت کننده این حالت، این حکایت رسای مرتب را بگوید، زیرا اگر مورچه گویا و ناطق بود و با زبان و بیان، بیم می داد، جز مثل این را نمی‌گفت. و گاهی یک عرب از یک فارسی زبان، سخن مرتب و پیراسته ای را حکایت می کند که فارسی زبان آن را نگفته و فقط به

معنایش اشاره نموده، پس تعجب از هر دو موضع، از بین رفت و چه چیزی بهتر و رساتر و گویاتر است بر قوت بلاغت و حسن تصرف در فصاحت، از اینکه مورچه ای ضرر ناشی از سلیمان و لشکرش، را با چیزهایی که امثال آن مورچه می‌فهمند به بقیه مورچه ها بفهماند. پس [خداوند] این مقصود را که بیم دادن و نفرت انگیختن است، با این الفاظ زیبا و ترتیب روشن درست، حکایت می کند و تنها کسی از فهم این امور و سرعت دستیابی بر آن گمراه می شود که موقعیت های کلام فصیح و مراتب و روش های آن را نشناسد. - . جواب المسائل الطرابلسیات -

شارح مقاصد گفته: بیشتر فلاسفه چنین پنداشته اند که از میان حیوانات، برای غیر از انسان، نفس مجردی که مدرک کلیات است وجود ندارد و برخی دیگر پنداشته اند [گفته اند]: ما به خاطر عدم دلیل، وجود نفس را برای حیوانات نمی‌شناسیم [قطعی نمی‌دانیم] و به خاطر احتمال، وجودش را هم به کلی منتفی نمی‌دانیم و آنچه توهم شده که اگر حیوانات نفوسی داشتند، انسان بودند؛ چون حقیقت انسان نفس و بدن است، درست نیست، زیرا جایز است که دو نفس، حقیقتا [در ذات] با یکدیگر اختلاف داشته باشند و در قسمت های دیگری که ما بر حقیقتش مطلع نیستیم تمایز داشته باشند و جمعی از اندیشمندان قائل به ثبوت این [یعنی وجود نفوس مدرک کلیات در جانوران دیگر]، با تمسک به عقل و نقل شده اند، اما دلیل عقلی این است که ما از آن ها افعال عجیبی را مشاهده می کنیم که دلالت دارد که این ها ادراکات عقلی دارند، مانند زنبور عسل در ساختن خانه های شش ضلعی و فرمان بری از رئیس و مانند مورچه در فراهم کردن ذخیره و شتر و قاطر و اسب و الاغ در راهجویی در شب تاریک و فیل در احوال عجیبی که از او مشاهده می شود و بسیاری از پرندگان و حشرات در درمان بیماری هایی که بر ایشان عارض می شود و غیر آن، از بسیاری از حیله های عجیبی که بسیاری از عقلا از آن عاجزند و اما دلیل نقلی، کلام خدای متعال «وَ الطَّیْرُ صَافَّاتٍ» - . نور / ۴۱ - تا آخر آیه و کلامش «وَ أَوْحی رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ» - . نمل / ۶۸ - تا آخر آیه و کلامش «یا جِبالُ أَوِّبی مَعَهُ وَ الطَّیْرَ» - . سبأ / ۱۰ - و کلام خدای تعالی که حکایت از هدهد است «أَحَطْتُ بِما لَمْ تُحِطْ بِهِ» - .[۴] نمل / ۲۲ - و حکایت از مورچه «یا أَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساکِنَکُمْ» - . همان / ۱۸ - تا آخر آیه. - . شرح المقاصد -

و رازی در مطالب العالیه در بحث از نفوس سایر حیوانات گفته: فلاسفه متقدم متفقند بر اینکه حیوانات، قوای جسمانی دارند و وجود نفوس مجرده برای آن ها ممتنع است و در تقریر این مطلب دلیل و شبهه ای را ذکر نکرده اند و نباید کسی بگوید: اگر نفوسشان، نفوس مجردی بود، لازم بود که در تمام ماهیت، مساوی با نفوس بشری باشد که از آن، وقوع تساوی در علوم و اخلاق لازم بیاید و این محال است، زیرا ما می گوییم تساوی در تجرد، تساوی در قید سلبی است و دانستی که تساوی در قیود سلبی، موجب تساوی در تمام ماهیت نمی شود، اما افراد دیگر اختلاف کرده اند در اینکه آیا جانوران نفوس مجرد دارند و آیا چیزی از قوه عقلیه را دارند و یا نه؟ گروهی از اندیشمندان و اهل اثر پنداشته اند که این امر ثابت است و بر صحتش با عقل و نقل دلیل آورده اند، اما دلیل عقلی آن است که گفته اند ما از این حیوانات افعالی را مشاهده می‌کنیم که جز از عقلای فاضل صادر نمی شود و این دلالت می کند که اینها مقداری عقل دارند و این مطلب را با وجوهی روشن کرده اند:

اول: موش، دمش را داخل شیشه روغن می کند، سپس آن را می‌لیسد و این کار از او صادر نمی شود، جز به خاطر علمش به مجموعه ای از مقدمات: اول اینکه او محتاج به روغن است دوم اینکه سرش در شیشه وارد نمی شود سوم اینکه دمش داخل می شود و چهارم اینکه مقصود، از این طریق به دست می‌آید، پس اقدام به آن واجب است .

دوم: زنبور عسل، خانه های شش ضلعی می‌سازد و در این شکل دو منفعت است که، به جز از شش ضلعی حاصل نمی شود و تقریرش این است که اشکال بر دو قسمند: بعضی اشکالی اند که وقتی یکی از آن ها به دیگری می‌چسبد عرصه آن را پر می کند، جز اینکه زوایایش تنگ است و [بیرون] و خالی می‌ماند و بعضی دیگر اشکالی اند که اینچنین نیستند، قسم اول، مثل سه ضلعی ها و چهار ضلعی هایند، که این دو اگرچه عرصه شان پر می شود، اما زوایای تنگ [تند] دارند که خالی می‌ماند، اما هفت ضلعی ها و هشت ضلعی ها با اینکه زوایای باز دارند، اما عرصه شان را پر نمی کند، بلکه بینشان فضایی باقی می‌ماند، اما شکلی که جامع این دو منفعت است، فقط شش ضلعی است، بدین خاطر که زوایایش باز است و چیزی از جوانب در آن، خالی باقی نمی‌ماند و وقتی یک شش ضلعی به دیگری بچسبد، در بین آن دو، شکاف بی خودی باقی نمی‌ماند. پس وقتی ثابت شد که شکل موصوف به این دو صفت، این شش ضلعی است، به ناچار زنبور عسل ساخت خانه هایش را بر این شکل انتخاب می کند و اگر خدای متعال الهام و زیرکی را به او عطا نکرده بود، به این امر دست نمی‌یافت و شگفتی دومی هم در او هست و آن این است که بشر، بر ساختن خانه شش ضلعی جز با خط کش و پرگار قادر نیست، در حالی که زنبور عسل این خانه ها را بدون نیازی به این وسایل و تجهیزات می‌سازد.

بدان که شگفتی های احوال زنبور عسل در ریاستش و در تدبیر احوال رعیتش و در کیفیت خدمت رعیت به این ملکه، زیاد است که در کتاب الحیوان ذکر شده است.

سوم: مورچه در فراهم کردن ذخیره برای خودش تلاش می کند و این نیست جز به خاطر علمش به اینکه در زمان های آینده به غذا احتیاج دارد و در آن اوقات، قادر به دست آوردن آن نیست، پس سعی کردن در به دست آوردنش در این زمان، که در آن قدرت بر به دست آوردن ذخیره، حاصل است، واجب است. و از شگفتی های احوالش سه امر است: اول اینکه چون احساس رطوبت در مکان کند، دانه را به دو نصف می‌شکافد، به خاطر علمش به اینکه اگر دانه سالم باقی بماند و رطوبت بدان برسد، قطعا می‌روید و دانه برایش تباه می شود، اما اگر به دو نیم شکافته شود، نمی‌روید. دوم اینکه وقتی رطوبت به آن اشیاء برسد و سپس خورشید طلوع کند، آن اشیاء را از لانه اش بیرون آورده و می گذارد، تا خشک شوند. و سوم اینکه چون مورچه شروع به بردن دانه به داخل لانه اش کند، آن را به بارش باران ها و وزیدن بادها هشدار می‌دهد و این حالات، دلالت بر حصول ذکاوت بزرگی برای این حیوان کوچک می کند.

چهارم: عنکبوت خانه هایش را به صورت عجیبی می‌سازد و این برای آن است که شبکه ای را که دام اوست، نمیتنند، جز بعد از اینکه تفکر کند که شایسته است آن را چگونه قرار دهد تا برای شکار مگس به وسیله آن خوب باشد و اینها کارهای فکری است که کمتر از افکار انسانی نیست.

پنجم: شتر و الاغ، چون راهی را در شب تاریک بپیمایند، در دفعه دوم می‌توانند آن راه را بدون راهنمایی راهبر و تعلیم معلمی بپیمایند، تا آنجا که اگر مردم در مورد آن راه اختلاف کنند و شتر را پیش بیندازند و به دنبال او بروند در پیروی از او راه مستقیم را می‌یابند.

و همچنین اینکه انسان نمی‌تواند از بلدی به بلدی دیگر برود، جز در هنگام استدلال به علامت های مخصوص، حال یا زمینی، مثل کوه ها و بادها و یا آسمانی، مثل احوال خورشید، در حالی که مرغ سنگ خوار، در هوا، از بلدی به بلدی دیگر، به طور

مستقیم، بدون اشتباه و خطا پرواز می کند و همچنین اردک ماهی از گوشه ای از گوشه های عالم به گوشه ای دیگر برای طلب هوای سازگار، منتقل می شود، بدون هیچ گونه اشتباهی و این کاری است که بهترین بشر، از انجام آن عاجز است در حالی که این گونه حیوانی بر آن قادر است.

ششم: خرس، چون خواهد گاو را شکار کند، می‌داند که نمی‌تواند آشکارا قصد او را کند. گفته می شود که در گذرگاه آن گاو، می‌خوابد و چون گاو نزدیک شد و خواست شاخش بزند، دو شاخش را بین دو بازویش قرار داده و پیوسته بین آنچه را که بین دو بازویش قرار گرفته، دندان می گیرد، تا او را از پای می‌اندازد و همچنین چوب را می گیرد و انسان را می‌زند، تا آنکه می‌پندارد او مرده، پس رهایش می کند و چه بسا برگردد و بویش کند و نفَسَ‌ش را جستجو کند و همچنین به سبُکی بالای درخت رفته و گردو را بین دو دستش می گیرد و آنچه که در یکی از دستانش هست را بر آنچه که در دست دیگرش هست می‌زند، سپس در آن دمیده و پوستش را می کند و مغزش را می‌خورد.

هفتم: روباه، چون مگس و پشه بسیار بر پوستش جمع شود، با دهانش قطعه ای از پوست حیوان مرده ای را می گیرد، سپس دست و دو پایش را در آب قرار داده و پیوسته کم کم در آن فرو می‌رود. چون مگس و پشه ها احساس آب کنند، شروع به بالا رفتن از مواضعی از روباه می‌کنند که خارج از آب است، سپس پیوسته روباه اندک اندک فرو می‌رود و آن حیوانات، اندک اندک بالا می‌روند. زمانی که همه بدنش در آب فرو رفت و سرش بیرون از آب باقی ماند، همه آن حیوانات به سوی سر بالا می‌روند، سپس کم کم سرش را در آب فرو می‌برد و آن حیوانات به آن پوست حیوان مرده منتقل شده و در آن جمع می‌شوند. زمانی که روباه احساس به انتقال آن ها به آن پوست کند، آن را در آب انداخته و سالم و آسوده از آن حیوانات موذی، از آب خارج می شود و شکی نیست که این، حیله ای عجیب در دفع موذیان است.

هشتم: گفته می شود از خواص اسب ها این است که هر کدام از آن ها صدای اسبی را که با او جنگیده می شناسد و سگ ها با گیاهی که برایشان شناخته شده [خود را] معالجه می‌کنند و یوزپلنگ چون دوای معروف به خانق الفهد را بنوشد، فضله انسان را می‌جود و می‌خورد و تمساح دهانش را برای پرنده مخصوصی می‌گشاید، که وارد دهانش شده و آنچه را که بین دندان هایش هست، تمیز می کند و بر سر آن پرنده چیزی مانند خار است، وقتی تمساح قصد می کند که آن پرنده را ببلعد، از آن خار اذیت می شود، پس دهانش را باز می کند تا آن پرنده خارج شود، و لاک پشت بعد از خوردن مار، پودینه کوهی می‌خورد و سپس بر می گردد، این مشاهده شده است و یکی از موثقین شکار دوست، حکایت کرده که هوبره را مشاهده کرده که با افعی می‌جنگد و از او شکست خورده به سمت سبزه زار رفته و از آن می‌خورد، سپس بر می گردد و پیوسته چنین می کند و آن پیرمرد در یک پناهگاه گودی، مانند کاری که شکارچیان انجام می‌دهند نشسته بود و سبزه زار نزدیک به آن مکان بود. زمانی که هوبره به افعی مشغول شد، مرد آن سبزه زار را از بین برد، پس هوبره به محل روییدن سبزه بازگشت و پشت سر هم شروع به چرخیدن دور آن کرد. سپس افتاد و مُرد و آن مرد فهمید که او با خوردن سبزه، گزش افعی را معالجه می‌کرده و آن سبزه، همان کاهوی دشتی است. و اما ابن عرس [حیوانی است شبیه به موش] با خوردن تُرپ، در جنگیدن با مار کمک می‌گیرد، زیرا بوی ترپ از چیزهایی است که افعی آن را خوش ندارد. و سگ ها چون شکمشان کِرم کند خوشه گندم را می‌خورند. و چون یکی از لک لک ها دیگری را مجروح کند، آن جراحات را با کاهوی دشتی معالجه می کند، پس تامل کن که از کجا این طب و علاج برای این حیوانات به دست آمده است.

نهم: خارپشت ها، گاهی قبل از وزش باد، احساس [وزش] باد شمالی و جنوبی می کنند و راه ورود به لانه شان را تغییر می‌دهند. حکایت شده که در قسطنطنیه مردی بود که مال بسیاری جمع کرده بود، به سبب اینکه هشدار به وزش بادها، قبل از وزش آن ها می‌داد و مردم از آن هشدار سود می‌بردند و دلیل آن هم خارپشتی بود که در خانه اش بود، که کار ذکر شده را انجام می‌داد [یعنی راه ورود به لانه اش را تغییر می‌داد و مرد از آن، وزش باد را تشخیص می‌داد.]

دهم: چلچله [پرستوی کوچک] سازنده خوبی در برگرفتن [ساختن] لانه برای خودش، از گل و قطعات چوب است و چون نیازمند به گل شود، خود را خیس کرده و در خاک می‌غلطد، تا دو بالش مقداری گل برگیرد و چون جوجه کند، در نگه داری جوجه ها بسیار می کوشد و فضله آن ها را با منقارش گرفته و از لانه بیرون می اندازد، سپس با پشت کردن به لانه، [بیرون] انداختن فضله را به او می‌آموزد.

یازدهم: چون شکارچی به مکان جوجه های کبک نزدیک شود، کبک در حالی که مطیع است برای شکارچی پدیدار شده، به او نزدیک می شود، تا او را دنبال کند، سپس به سمتی غیر از سمت جوجه هایش می‌رود [تا او را از جوجه هایش دور کند.] دوازدهم: سوراخ کننده چوب ها [ناقر الخشب: نام پرنده ای است مثل شانه به سر یا دارکوب] کمتر روی زمین می‌نشیند، بلکه بر درخت می‌نشیند و مکانی را که می‌داند در آن کرمی قرار دارد، سوراخ می کند.

سیزدهم: غرانیق - . به غین ضمه دار و نون با فتحه، پرنده سفید گردن دراز که از پرندگان آبی است. - در هنگام پرواز خیلی اوج می گیرند و اگر مه یا ابری بعضی از آن ها را از بعضی دیگر پنهان سازد، از بال هایشان صدایی را که شنیده شود، ایجاد می کنند و آن صوت، سبب اجتماع و عدم پراکندگی شان می شود و چون بخوابند، بر روی یک پا، در حالی که سر زیر بال نهاده اند می‌خوابند، به جز سردسته که با سرِ باز می‌خوابد، تا سریع بیدار شود و چون کسی یا صدایی را احساس کند، برای آگاهی بقیه فریاد می‌زند.

چهاردهم: وقتی برای شترمرغ بیست یا سی تخم جمع شود، آن را به سه بخش تقسیم می کند و یک سوم آن را در خاک دفن می کند و یک سومش را در آفتاب رها می کند و یک سوم را زیر بال گرفته بر آن می‌خوابد، وقتی جوجه ها بیرون آمدند، آنچه را که در آفتاب است شکسته و رطوباتی را که خورشید ذوب و رقیقشان نموده به جوجه ها می‌نوشاند و چون آن جوجه ها قوت گیرند، ثلث دومی را که در زمین دفن کرده بود، بیرون آورده و آن ها را سوراخ می کند، در حالی که مورچه و مگس و کرم ها و حشرات در آن جمع شده اند، پس این چیزها را طعمه آن جوجه ها قرار می‌دهد و چون این تمام شود، دیگر آن جوجه ها قادر به چریدن و خوراک جستن شده اند و شکی نیست که این راه، چاره عجیبی در پرورش فرزندان است.

و باید از این گونه [مثال ها] به همین اندازه ای که ذکر کردیم، بسنده کنیم، زیرا همه موارد آن، در کتاب الحیوان ذکر شده و از این مثال ها روشن شد که این حیوانات، گاهی کارهایی را انجام می‌دهند که بیشتر افراد باهوش از انجام آن عاجزند و اگر این ها عاقل و چیز فهم نبودند، هیچ یک از این کارها صحیح نبود [انجام نمی شد]، این ها، آن چیزهایی است که مربوط به دلائل عقلی است و اما در دلائل نقلی برای اثبات حرفشان به آیاتی تمسک کرده اند که اولینش کلام خدای متعال در حکایت از سلیمان علیه السّلام است که «یا أَیُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّیْرِ وَ أُوتِینا مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ إِنَّ هذا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِینُ» - .

نمل / ۱۶ – و دومینش کلام باری تعالی «حَتَّى إِذا أَتَوْا عَلى وادِ النَّمْلِ قالَتْ نَمْلَةٌ يا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساكِنَكُم» –. نمل / ۱۸ – و سومینش «وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقالَ ما لِيَ لا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كانَ مِنَ الْغائِبِينَ» –. نمل / ۲۰ – است که این تهدید، جز برای عاقل، [که هدهد است] عاقلانه نیست.

و چهارم کلام خدای تعالی در حکایت از هدهد است که «أَحَطْتُ بِما لَمْ تُحِطْ بِهِ» –. نمل / ۲۲ – تا آخر آیه می‌باشد.

و پنجم کلام «وَ الطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبِيحَه» –. نور / ۴۱ – که گفته شده معنایش این است که همه پرندگان، نماز و تسبیح خود را می‌دانند.

یکی گفته: نزد ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام نشسته بودم که حضرت به من فرمود: آیا می‌دانی این گنجشک ها هنگام طلوع خورشید و بعد از آن چه می گویند؟ گفتم نه، فرمود: آن ها پروردگارشان را تقدیس می کنند و غذای روزشان را از او درخواست می کنند.

**[ترجمه]

و أقول

رأيت فى بعض الكتب أن فى بعض الأوقات اشتد القحط و عظم حر الصيف و الناس خرجوا إلى الاستسقاء فلما أبلحوا(۱) قال خرجت إلى بعض الجبال فرأيت ظبيه جاءت إلى موضع كان فى الماضى من الزمان مملوا من الماء و لعل تلك الظبيه كانت

تشرب منه فلما وصلت الظبيه إليه ما وجدت فيه شيئا من الماء و كان أثر العطش الشديد ظاهرا على تلك الظبيه فوقفت و حركت رأسها إلى جانب السماء فأطبق الغيم و جاء الغيث الكثير.

ثم إن أنصار هذا القول قالوا لما بينا بالدليل أن هذه الحيوانات تهدى إلى الحيل اللطيفه فأى استبعاد فى أن يقال إنها تعرف أن لها ربا و مدبرا و خالقا و هذا تمام القول فى دلائل هذه الطائفه.

و احتج المنكرون لكونها عاقله عارفه بأن قالوا لو كانت عاقله لوجب أن تكون آثار العقل ظاهره فى حقها لأن حصول العقل لها مع أنه لا يمكنها الانتفاع البته بذلك العقل عبث و ذلك لا يليق بالفاعل الحكيم إلا أن آثار العقل غير ظاهره فيها لأنها لا تحترز عن الأفعال القبيحه و لا تميز بين ما ينفعها و بين ما يضرها فوجب القطع بأنها غير عاقله.

و لمجيب أن يجيب فيقول إن درجات العلوم و المعارف كثيره و اختلاف النفوس فى ماهيتها محتمل فلعل خصوصيه نفس كل واحد منها لا تقتضى إلا النوع المعين من العقل و إلا القسم المخصوص من المعرفه فإن كان المراد بالعقل جميع العلوم الحاصله للإنسان فحق أنها ليست عاقله و إن كان المراد بالعقل معرفه نوع من هذه الأنواع فظاهر أنها موصوفه بهذه المعرفه و بالجمله فالحكم عليها بالثبوت و العدم حكم على الغيب و لا يعلم الغيب إلا الله و ليكن هاهنا آخر كلامنا فى النفوس الحيوانيه و الله أعلم انتهى كلامه.

۱ – ۱. فی النسخه المطبوعه:« فلما افلحوا» و لعلّ کلاهما مصحفان و الصحیح:« فلما بلحوا» أی اعیوا و عجزوا یقال: بلح و بلح علی ای لم اجد عنده شیئا، أو الصحیح: فما أفلحوا.

و قال الدميری الغرنيق بضم الغين و فتح النون قال الجوهری و الزمخشری إنه طائر أبيض من طير الماء طويل العنق (١) و قال فی النهايه إنه الذكر من طير الماء و يقال غرنيق و غرنوق و قيل هو الكركی و قيل الغرانيق و الغرانقه طير أسود فی حد البط(٢) و قال القزوينی الغرنيق (٣) من الطيور القواطع و هی إذا أحست بتغير الزمان عزمت علی الرجوع إلی بلادها فعند ذلك تتخذ قائدا حارسا ثم تنهض معا فإذا طارت ترتفع فی الهواء حتی لا يعرض لها شی ء من السباع فإذا رأت غيما أو غشيها الليل أو سقطت للطعم أمسكت عن الصياح كيلا يحس بها العدو و إذا أرادت النوم أدخل كل واحد منها رأسه تحت جناحه لعلمه بأن الجناح أحمل للصدمه من الرأس لما فيه من العين التی هی أشرف الأعضاء و الدماغ الذی هو ملاك البدن و ينام كل واحد منها قائما علی إحدی رجليه حتی لا يكون نومها(٤) ثقيلا و أما قائدها و حارسها فلا ينام و لا يدخل رأسه فی جناحه و لا يزال ينظر فی جميع الجوانب فإذا أحس بأحد صاح بأعلی صوته (۵) انتهی.

قوله قد اضطبعت أی أدخلت رأسها فی ضبعها.

ص: ۹۶

١- ١. فی المصدر: طائر ابيض طويل العنق من طير الماء.

٢- ٢. فی المصدر: طيور سود فی قدر البط.

٣- ٣. فی المصدر: الغرنوق.

۴- ۴. فی المصدر: نومه.

۵- ۵. حياه الحيوان ٢: ١٢۵ و ١٢۶.

**[ترجمه]در کتابی دیده ام که در یک زمانی، قحطی شدت گرفت و گرمای تابستان زیاد شد و مردم برای طلب باران بیرون رفتند و چون درمانده شدند، می گوید(مولف کتاب): من به سوی کوهی بیرون رفتم و دیدم ماده آهویی به مکانی که درگذشته پر از آب بوده – که شاید او از آن می نوشیده– آمد. وقتی ماده آهو به آن رسید، در آنجا چیزی از آب نیافت و اثر عطش شدید، در آن ماده آهو آشکار بود، پس ایستاد و سرش را به سوی آسمان جنبانید که ابرهای بسیاری پدیدار شدند و باران بسیاری آمد.

سپس طرفداران این قول گفته اند: وقتی با دلیل روشن نمودیم که این حیوانات به چاره جویی هایی دقیق، راه می‌برند، پس چه استبعادی دارد که گفته شود آن ها می‌دانند که پروردگار و تدبیر کننده و خالقی دارند؟ این همه گفتار، در دلائل این گروه است.

و منکران عاقل و عارف بودن این حیوانات، دلیل آورده اند به اینکه، اگر این ها عاقل بودند، واجب بود که آثار عقل در ایشان ظاهر شود، زیرا حصول عقل برای این ها، با اینکه به هیچ وجه امکان بهره وری از آن عقل را ندارند، بیهوده است و این شایسته فاعل حکیم نیست. با این حال، آثار عقل در این ها پدیدار نیست، زیرا از کارهای زشت دوری نمی‌جویند و بین آنچه که به سودشان است و آنچه که به ضررشان است فرق نمی‌گذارند، پس، قطع به اینکه غیر عاقل اند واجب است.

و جواب دهنده می‌تواند جواب دهد و بگوید که درجات علوم و معارف بسیار است و احتمال تفاوت نفوس در ماهیتشان هم وجود دارد، و شاید خصوصیت هرکدام از این نفوس، فقط اقتضای نوع خاصی از عقل و نوع خاصی از معرفت را داشته باشد، پس اگر منظور از عقل، همه علوم حاصل برای انسان ها باشد، حقیقت این است که این ها عاقل نیستند و اگر مراد از عقل، معرفت گونه ای از این گونه هاست، روشن است که موصوف به این معرفت هستند [یعنی این نوع معرفت را دارند] و اجمالا حکم کردن به ثبوت و عدم [عقل] برای این حیوانات، حکم بر غیب است و غیب را هم فقط خدا می‌داند و باید اینجا پایان سخن ما در مورد نفوس حیوانی باشد، خدا داناتر است. (پایان نقل قول)

دمیری گفته: «غرنیق» که به ضمه غین و فتحه نون است، جوهری و زمخشری [در موردش] گفته اند که، پرنده سفیدی از پرندگان آبی است که گردن دراز است و در نهایه گفته: آن پرنده آبی نر است و گفته می شود، «غرنیق و غرنوق» و بعضی گفته اند که همان کرکی است و گفته شده که «غرانیق و غرانقه»؛ پرندگانی سیاه رنگ در اندازه مرغابی اند و قزوینی گفته: «غرنیق» از پرندگان راه بر است [آنکه جلودار است، می‌برد و بر می گرداند] و زمانی که احساس تغییر زمان کنند، تصمیم به بازگشت به بلدشان می گیرند و در این هنگام رهبر پاسبانی را برگزیده و سپس با او برمی‌خیزند [برای پرواز] و وقتی پرواز کنند، در هوا اوج می گیرند، تا چیزی از درندگان بر ایشان برنخورد و وقتی ابری را ببینند یا شبِ تاریک شود یا برای طعمه پایین آیند، از بانگ دادن خودداری می کنند تا دشمن [وجود]شان را حس نکند و وقتی می‌خواهند بخوابند، هر کدام از آن ها سرش را زیر بالش قرار می‌دهد، به سبب علمش به اینکه بال برای آسیب دیدن قابل اعتمادتر از سر است، زیرا در سر چشم قرار دارد که شریف ترین اعضاست و مخ است که مایه قوام بدن است، و هر کدام از آن ها [به صورت] ایستاده بر یک پا، می‌خوابد تا خوابش سنگین نباشد و اما رهبر و پاسبانشان نمی‌خوابد و سرش را زیر بالش نمی کند و پیوسته به همه طرف می... نگرد و چون احساس [وجود] کسی کند، با بلندترین آوازش فریاد می‌زند. – . حیاه الحیوان ۲ : ۱۲۵ – ۱۲۶ – (پایان نقل قول)

سخن «قد اضطبعت» یعنی سرش را زیر بالش داخل کرد .

**[ترجمه]

باب ۲ أحوال الأنعام و منافعها و مضارها و اتخاذها

الآيات

المائده: أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعامِ ۱.

الأنعام: وَ جَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَ الْأَنْعامِ نَصِيباً إلى قوله ساءَ ما يَحْكُمُونَ ۱۳۶.

و قال سبحانه وَ قالُوا ما فِي بُطُونِ هذِهِ الْأَنْعامِ إلى قوله ما كانُوا مُهْتَدِينَ ۱۳۸.

و قال تعالى وَ مِنَ الْأَنْعامِ حَمُولَةً وَ فَرْشاً إلى آخر الآيه۱۴۲.

النحل: وَ الْأَنْعامَ خَلَقَها لَكُمْ فِيها دِفْ ءٌ وَ مَنافِعُ وَ مِنْها تَأْكُلُونَ وَ لَكُمْ فِيها جَمالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَ حِينَ تَسْرَحُونَ وَ تَحْمِلُ أَثْقالَكُمْ إِلى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بالِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغالَ وَ الْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوها وَ زِينَةً وَ يَخْلُقُ ما لا تَعْلَمُونَ۵-۸.

و قال سبحانه وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعامِ بُيُوتاً تَسْتَخِفُّونَها يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ إِقامَتِكُمْ وَ مِنْ أَصْوافِها وَ أَوْبارِها وَ أَشْعارِها أَثاثاً وَ مَتاعاً إِلى حِينٍ ۸۰.

الحج: وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُوماتٍ عَلى ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعامِ فَكُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقِيرَ إلى قوله تعالى وَ أُحِلَّتْ لَكُمُ الْأَنْعامُ إِلَّا ما يُتْلى عَلَيْكُمْ إلى قوله تعالى وَ الْبُدْنَ جَعَلْناها لَكُمْ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيها خَيْرٌ إلى قوله عز و جل كَذلِكَ سَخَّرْناها لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ۲۸-۳۶.

المؤمنون: وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِها وَ لَكُمْ فِيها مَنافِعُ كَثِيرَةٌ وَ مِنْها تَأْكُلُونَ وَ عَلَيْها وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ ۲۱و۲۲.

فاطر: وَ مِنَ النَّاسِ وَ الدَّوَابِّ وَ الْأَنْعامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ كَذلِكَ۲۸.

يس: وَ خَلَقْنا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ ما يَرْكَبُونَ۴۲.

ص: ۹۷

و قـال عز و جـل: أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْـدِينا أَنْعاماً فَهُمْ لَها مالِكُونَ وَ ذَلَّلْناها لَهُمْ فَمِنْها رَكُوبُهُمْ وَ مِنْها يَأْكُلُونَ وَ لَهُمْ فِيها مَنافِعُ وَ مَشارِبُ أَ فَلا يَشْكُرُونَ ۷۱-۷۳.

الزمر: وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعامِ ثَمانِيَةَ أَزْواجٍ ۶.

المؤمن: اللَّهُ الَّذِی جَعَـلَ لَكُمُ الْأَنْعـامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهـا وَ مِنْهـا تَـأْكُلُونَ وَ لَكُمْ فِيها مَنافِعُ وَ لِتَبْلُغُوا عَلَيْها حاجَةً فِی صُـدُورِكُمْ وَ عَلَيْها وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ ۷۹و۸۰.

حمعسق: جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً وَ مِنَ الْأَنْعامِ أَزْواجاً يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ ۴۲.

الزخرف: وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَ الْأَنْعامِ ما تَرْكَبُونَ ۱۲.

الغاشيه: أَ فَلا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ۱۷.

lt;meta info=""- أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعامِ. -. مائده / ۱ -

{برای شما [گوشت] چارپایان حلال گردیده}

- وَ جَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَ الْأَنْعامِ نَصِيباً فَقالُوا هذا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَ هذا لِشُرَكائِنا فَما كانَ لِشُرَكائِهِمْ فَلا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَ ما كانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلى شُرَكائِهِمْ ساءَ ما يَحْكُمُونَ. -. انعام / ۱۳۶ -

{و [مشـركان،] برای خـدا از آنچه از كِشت و دام ها كه آفريـده است سـهمی گذاشـتند، و به پندار خودشان گفتند: (اين ويژه خداست و اين ويژه بتان ما.) پس آنچه خاص بتانشان بود به خدا نمی رسيد، و [لی] آنچه خاص خدا بود به بتانشان می رسيد. چه بد داوری می كنند.}

- وَ قالُوا هـذِهِ أَنْعامٌ وَ حَرْثٌ حِجْرٌ لا يَطْعَمُها إِلَّا مَنْ نَشاءُ بِزَعْمِهِمْ وَ أَنْعامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُها وَ أَنْعامٌ لا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِراءً عَلَيْهِ سَـيَجْزِيهِمْ بِما كانُوا يَفْتَرُونَ * وَ قالُوا ما فی بُطُونِ هـذِهِ الْأَنْعامِ خالِصَةٌ لِذُكُورِنا وَ مُحَرَّمٌ عَلى أَزْواجِنا وَ إِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكاءُ سَـيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ * قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلادَهُمْ سَفَهاً بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ حَرَّمُوا ما رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِراءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَ ما كانُوا مُهْتَدِينَ. -. انعام / ۱۳۸ -۱۴۰ -

{و به زعم خودشان گفتند: (اين ها دام ها و كشتزار [های] ممنوع است، كه جز كسی كه ما بخواهيم نبايد از آن بخورد، و دام هايی است كه [سوار شـدن بر] پشت آن ها حرام شده است.) و دام هايی [داشـتند] كه [هنگام ذبح] نام خدا را بر آن [ها] نمی بردند به صـرف افترا بر [خدا] به زودی [خدا] آنان را به خاطر آنچه افترا می بسـتند جزا می دهد. و گفتند: (آنچه در شكم اين دام هاست اختصاص به مردان ما دارد و بر همسـران ما حرام شـده است، و اگر [آن جنين] مرده باشـد، همه آنان [از زن و مرد] در آن شـريكند. بـه زودی [خـدا] توصـيف آنـان را سـزا خواهـد داد، زيرا او حكيم دانـاست. كسـانی كه از روی بی خردی و نـادانی، فرزنـدان خود را كشـته انـد، و آنچه را خـدا روزيشـان كرده بود- از راه افترا به خـدا- حرام شـمرده انـد، سـخت زيان

کردند. آنان به راستی گمراه شده، و هدایت نیافته اند.}

- وَ مِنَ الْأَنْعامِ حَمُولَةً وَ فَرْشاً كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ. - . انعام / ۱۴۲ -

{و [نیز] از دام ها، حیوانات بارکش و حیوانات کرک و پشم دهنده را [پدید آورد]. از آنچه خدا روزیتان کرده است بخورید، و از پی گام های شیطان مروید که او برای شما دشمنی آشکار است.}

- وَ الْأَنْعامَ خَلَقَها لَكُمْ فِيها دِفْ ءٌ وَ مَنافِعُ وَ مِنْها تَأْكُلُونَ * وَ لَكُمْ فِيها جَمالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَ حِينَ تَسْرَحُونَ * وَ تَحْمِلُ أَثْقالَكُمْ إِلى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بالِغِيهِ إِلاَّ بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ * وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغالَ وَ الْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوها وَ زِينَةً وَ يَخْلُقُ ما لا تَعْلَمُونَ. - . نحل / ۵- ۸ -

{و چهارپایان را برای شما آفرید: در آن ها برای شما [وسیله] گرمی و سودهایی است، و از آن ها می خورید. و در آن ها برای شما زیبایی است، آن گاه که [آن ها را] از چراگاه برمی گردانید، و هنگامی که [آن ها را] به چراگاه می برید. و بارهای شما را به شهری می برند که جز با مشقت بدن ها بدان نمی توانستید برسید .

قطعاً پروردگار شما رئوف و مهربان است. و اسبان و استران و خران را [آفرید] تا بر آن ها سوار شوید و [برای شما] تجمّلی [باشد]، و آنچه را نمی دانید می آفریند.}

- وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعامِ بُيُوتاً تَسْتَخِفُّونَها يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ إِقامَتِكُمْ وَ مِنْ أَصْوافِها وَ أَوْبارِها وَ أَشْعارِها أَثاثاً وَ مَتاعاً إِلى حِينٍ. - . نحل /۸۰ -

{و از پوست دام ها برای شما خانه هایی نهاد که آن [ها] را در روز جابجا شدنتان و هنگام ماندنتان سبک می یابید، و از پشم ها و کرک ها و موهای آن ها وسایل زندگی که تا چندی مورد استفاده است [قرار داد.]}

- وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُوماتٍ عَلى ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعامِ فَكُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقِيرَ * ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ * ذلِكَ وَ مَنْ يُعَظِّمْ حُرُماتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ أُحِلَّتْ لَكُمُ الْأَنْعامُ إِلاَّ ما يُتْلى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ * حُنَفاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّما خَرَّ مِنَ السَّماءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكانٍ سَحِيقٍ * ذلِكَ وَ مَنْ يُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ * لَكُمْ فِيها مَنافِعُ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّها إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ * وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنا مَنْسَكاً لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلى ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعامِ فَإِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ * الَّذِينَ إِذا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ الصَّابِرِينَ عَلى ما أَصابَهُمْ وَ الْمُقِيمِي الصَّلاةِ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ * وَ الْبُدْنَ جَعَلْناها لَكُمْ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيها خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْها صَوافَّ فَإِذا وَجَبَتْ جُنُوبُها فَكُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْقانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ كَذلِكَ سَخَّرْناها لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ. - . حج / ۲۸- ۳۶ -

{و نام خدا را در روزهای معلومی بر دام های زبان بسته ای که روزی آنان کرده است ببرند. پس، از آن ها بخورید و به درمانده مستمند بخورانید. سپس باید آلودگی خود را بزدایند و به نذرهای خود وفا کنند و بر گِرد آن خانه کهن [کعبه]

طواف به جـای آورنـد. این است [آنچه مقرر شـده] و هر کس مقررات خـدا را بزرگ دارد، آن برای او نزد پروردگارش بهتر است، و برای شـما دام ها حلال شـده است، مگر آنچه بر شـما خوانـده می شود. پس، از پلیدیِ بت ها دوری کنید، و از گفتار باطل اجتناب ورزیـد. در حالی که گروندگان خالص به خدا باشـید نه شـریک گیرندگان [برای] او! و هر کس به خدا شـرک ورزد چنان است که گویی از آسـمان فرو افتاده و مرغان [شـکاری] او را ربوده انـد یا باد او را به جایی دور افکنـده است. این است [فرایض خـدا] و هر کس شـعایر خـدا را بزرگ دارد در حقیقت، آن [حـاکی] از پاکی دل هاست. برای شـما در آن [دام هـا] تـا مـدتی معین سودهـایی است، سـپس جایگاه [قربانی کردن آن ها و سایر فرایض] در خانه کهن [کعبه] است. و برای هر امتی مناسـکی قرار دادیم، تا نام خـدا را بر دام های زبان بسـته ای که روزی آن ها گردانیـده یاد کنند. پس [بدانید که] خدای شما خدایی یگانه است، پس به [فرمان] او گردن نهید. و فروتنان را بشارت ده. همانان که چون [نام] خدا یاد شود، دل هایشان خشیت یابد و [آنان که] بر هر چه بر سرشان آید صبر پیشگانند و برپا دارندگان نمازند، و از آنچه روزیشان داده ایم انفاق می کنند. و شتران فربه را برای شـما از [جمله] شـعایر خدا قرار دادیم: در آن ها برای شـما خیر است. پس نام خدا را بر آن ها- در حالی که برپای ایسـتاده انـد- ببریـد و چون به پهلو درغلتیدنـد از آن ها بخوریـد و به تنگدست [سائل] و به بینوا [ی غیر سائل] بخورانید. این گونه آن ها را برای شما رام کردیم، امید که شکرگزار باشید.}

- وَ إِنَّ لَكُمْ فِی الْأَنْعـامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فی بُطُونِها وَ لَكُمْ فیها مَنافِعُ كَثیرَةٌ وَ مِنْها تَأْكُلُونَ * وَ عَلَيْها وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ. - . مومنون / ۲۱ - ۲۲ -

{و البته برای شـما در دام ها [ی گلّه درس] عبرتی است: از [شـیری] که در شـکم آن هاست، به شـما می نوشانیم، و برای شما در آن ها سودهای فراوان است و از آن ها می خورید. و بر آن ها و بر کشتی ها سوار می شوید.}

- وَ مِنَ النَّاسِ وَ الدَّوَابِّ وَ الْأَنْعامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ كَذلِكَ. - . فاطر / ۲۸ -

{و از مردمـان و جـانوران و دامهـا کـه رنـگ هایشـان همـان گـونه مختلـف است [پدیـد آوردیم.]} - وَ خَلَقْنـا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ ما يَرْكَبُونَ. - . یس /۴۲ -

{و مانند آن برای ایشان مرکوب ها [ی دیگری] خلق کردیم.}

- أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنـا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدينا أَنْعاماً فَهُمْ لَهـا مـالِكُونَ * وَ ذَلَّلْناها لَهُمْ فَمِنْها رَكُوبُهُمْ وَ مِنْها يَأْكُلُونَ * وَ لَهُمْ فيها مَنافِعُ وَ مَشارِبُ أَ فَلا يَشْكُرُونَ. - . یس / ۷۱- ۷۳ -

{آیا ندیـده انـد که ما به قدرت خویش برای ایشان چهارپایانی آفریده ایم تا آنان مالك آن ها باشـند؟ و آن ها را برای ایشان رام گردانیـدیم. از برخی شـان سواری می گیرنـد و از بعضـی می خورنـد. و از آن هـا سودهـا و نوشـیدنی ها دارنـد. پس چرا شکرگزار نیستید؟}

- وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعامِ ثَمانِيَةَ أَزْواجٍ. - . زمر / ۶ -

{و برای شما از دام ها هشت قسم پدید آورد.}

- اللَّهُ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ الْأَنْعامَ لِتَرْکَبُوا مِنْها وَ مِنْها تَأْکُلُونَ * وَ لَکُمْ فیها مَنافِعُ وَ لِتَبْلُغُوا عَلَیْها حاجَةً فی صُدُورِکُمْ وَ عَلَیْها وَ عَلَی الْفُلْکِ تُحْمَلُونَ. - . غافر / ۷۹ - ۸۰ -

{خدا [همان] کسی است که چهارپایان را برای شما پدید آورد تا از برخی از آن ها سواری گیرید و از برخی از آن ها بخورید. و در آن ها برای شما سودهاست تا با [سوار شدن بر] آن ها به مقصودی که در دل هایتان است برسید، و بر آن ها و بر کشتی حمل می شوید.}

- جَعَلَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً وَ مِنَ الْأَنْعامِ أَزْواجاً یَذْرَؤُکُمْ فیهِ. - . شوری / ۱۱ -

{از خودتان برای شما جفت هایی قرار داد، و از دام ها [نیز] نر و ماده [قرار داد]. بدین وسیله شما را بسیار می گرداند.}

- وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الْفُلْکِ وَ الْأَنْعامِ ما تَرْکَبُونَ - . زخرف / ۱۲ - .

{و برای شما از کشتی ها و دام ها [وسیله ای که] سوار شوید قرار داد.} - أَ فَلا یَنْظُرُونَ إِلَی الْإِبِلِ کَیْفَ خُلِقَتْ. - . غاشیه / ۱۷ -

{آیا به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده؟}

**[ترجمه]

تفسیر

بَهِیمَةُ الْأَنْعامِ ذهب أكثر المفسرين إلى أنها إضافه بيان أو إضافه الصفه إلى الموصوف أريد بها الأزواج الثمانيه و المستفاد من أكثر الأخبار أن بيان حل الأنعام فى آيات أخر و المراد هنا بيان الأجنه التى فى بطونها

وَ رُوِیَ فِی الْکَافِی فِی الْحَسَنِ کَالصَّحِیحِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَحَدَهُمَا علیهما السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ أُحِلَّتْ لَکُمْ بَهِیمَةُ الْأَنْعامِ فَقَالَ الْجَنِینُ فِی بَطْنِ أُمِّهِ إِذَا أَشْعَرَ وَ أَوْبَرَ فَذَکَاتُهُ ذَکَاةُ أُمِّهِ فَذَلِکَ الَّذِی عَنَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ (۱).

فعلى هذا الإضافه بتقدير من أو اللام و يمكن حمل الخبر على أن المراد أن الجنين أيضا داخل فى الآيه فيكون الغرض بيان الفرد الأخفى أو يكون تحديدا لأول تسميتها بالبهيمه و حلها فلا ينافى التعميم قال الطبرسى رحمه الله اختلف فى تأويله على أقوال أحدها أن المراد به الأنعام و إنما ذكر البهيمه للتأكيد فمعناه أحلت لكم الأنعام الإبل و البقر و الغنم.

و ثانيها أن المراد بذلك أجنه الأنعام التى توجد فى بطون أمهاتها إذا أشعرت و قد ذكيت الأمهات و هى ميته فذكاتها ذكاه أمهاتها و هو المروى عن أبى جعفر

۱- ۱. فروع الکافی ۶: ۲۳۴.

و أبی عبد الله علیه السلام.

و ثالثها أن بهیمه الأنعام وحشیها کالظبی (۱) و البقر الوحشی و حمر الوحش و الأولی حمل الآیه علی الجمیع انتهی (۲) و الآیه تدل علی حل أکل لحوم البهائم بل سائر أجزائها بل جمیع الانتفاعات منها إلا ما أخرجه الدلیل وَ جَعَلُوا أی مشرکو العرب لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ أی خلق مِنَ الْحَرْثِ أی الزرع وَ الْأَنْعامِ نَصِیباً فَقالُوا هذا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ من غیر أن یؤمروا به وَ هذا لِشُرَکائِنا یعنی الأوثان فَما کانَ لِشُرَکائِهِمْ فَلا یَصِلُ إِلَی اللَّهِ وَ ما کانَ لِلَّهِ فَهُوَ یَصِلُ إِلی شُرَکائِهِمْ و روی أنهم کانوا یعینون شیئا من حرث و نتاج لله و یصرفونه فی الضیفان و المساکین و شیئا منهما لآلهتهم و ینفقون علی سدنتها(۳) و یذبحون عندها ثم إن رأوا ما عینوا لله أزکی بدلوه بما لآلهتهم و إن رأوا ما لآلهتهم أزکی ترکوه لها حبا لها و اعتلوا لذلک بأن الله أغنی و روی فی المجمع عن أئمتنا علیهم السلام أنه کان إذا اختلط ما جعل للأصنام بما جعل لله ردوه و إذا اختلط ما جعل الله بما جعلوه للأصنام ترکوه و قالوا الله أغنی و إذا انخرق الماء(۴) من الذی لله فی الذی للأصنام لم یسدوه و إذا انخرق (۵) من الذی للأصنام فی الذی لله سدوه و قالوا الله غنی (۶) ساءَ ما یَحْکُمُونَ أی ساء الحکم حکمهم هذا(۷) وَ قالُوا هذِهِ أَنْعامٌ وَ حَرْثٌ حِجْرٌ أی حرام لا یَطْعَمُها إِلَّا مَنْ نَشاءُ(۸) یعنون خدمه الأوثان و الرجال دون النساء بِزَعْمِهِمْ أی بغیر حجه وَ أَنْعامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُها(۹) یعنی البحائر و السوائب و الحوامی وَ أَنْعامٌ لا یَذْکُرُونَ

ص: ۹۹

۱- ۱. فی المصدر: کالظباء و بقر الوحش.

۲- ۲. مجمع البیان ۳: ۱۵۲.

۳- ۳. أی خدمها و بوابها.

۴- ۴. فی المصدر: و إذا تخرق الماء.

۵- ۵. فی المصدر: و إذا تخرق الماء.

۶- ۶. فی المصدر: اللّه اغنی.

۷- ۷. مجمع البیان ۴: ۳۷۰.

۸- ۸. أی الا من نشاء أن نأذن له أکلها.

۹- ۹. یعنی الانعام التی حرموا الرکوب و الحمل علیها.

اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا فی الذبح بل یسمون آلهتهم و قیل لا یحجون علی ظهورها افْتِراءً عَلَيْهِ نصب علی المصدر سَيَجْزِيهِمْ بِما كانُوا يَفْتَرُونَ وَ قالُوا ما فِي بُطُونِ هذِهِ الْأَنْعامِ یعنون أجنه البحائر و السوائب خالِصَةٌ لِذُكُورِنا وَ مُحَرَّمٌ عَلى أَزْواجِنا أی إن ولد حیا وَ إِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكاءُ أی الذکور و الإناث فیه سواء سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ أی جزاء وصفهم الکذب علی الله فی التحلیل و

التحریم إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلادَهُمْ أی بناتهم سَفَهاً بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ حَرَّمُوا ما رَزَقَهُمُ اللَّهُ من البحائر و نحوها افْتِراءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَ ما كانُوا مُهْتَدِينَ إلی الحق و الصواب وَ مِنَ الْأَنْعامِ أی و أنشأ من الأنعام.

حَمُولَةً وَ فَرْشاً قیل فیه وجوه الأول أن الحموله کبار الإبل أو الأعم و الفرش صغارها الدانیه من الأرض مثل الفرش المفروش علیها الثانی أن الحموله ما یحمل علیه من الإبل و البقر و الفرش الغنم الثالث أن الحموله کل ما حمل من الإبل و البقر و الخیل و البغال و الحمیر و الفرش الغنم روی ذلک عن ابن عباس فکأنه ذهب إلی أنه یدخل فی الأنعام الحافر علی وجه التبع.

و الرابع أن معناه ما ینتفعون به فی الحمل و ما یفترشونه فی الذبح فمعنی الافتراش الاضطجاع للذبح.

و الخامس أن الفرش ما یفرش من أصوافها و أوبارها أی من الأنعام ما یحمل علیه و منها ما یتخذ من أوبارها و أصوافها ما یفرش و یبسط و قیل أی ما یفرش المنسوج من شعره و صوفه و وبره و یدل علی جواز حمل ما یقبل الحمل منها و ذبح ما یستحق الذبح منها أو افتراش أصوافها و أوبارها و أشعارها(۱).

كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قال الطبرسی رحمه الله أی استحلوا الأکل مما أعطاکم الله و لا تحرموا شیئا منها کما فعله أهل الجاهلیه فی الحرث و الأنعام و علی هذا یکون الأمر علی ظاهره و یمکن أن یکون المراد نفس الأکل فیکون بمعنی

۱- ۱. ذکر الطبرسیّ تلک الوجوه فی مجمع البیان ۴: ۳۷۶.

الإباحه(۱).

وَ لاٰ تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ قال البيضاوى أى فى التحليل و التحريم من عند أنفسكم إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ظاهر العداوه ثَمانِيَةَ أَزْواجٍ بدل من حموله و فرشا أو مفعول كلوا و لا تتبعوا معترض بينهما أو فعل دل عليه أو حال من ماء بمعنى مختلفه أو متعدده و الزوج ما معه آخر من جنسه يزاوجه و قد يقال لمجموعهما و المراد الأول (۲).

مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قال الطبرسى قدس سره معناه ثمانيه أفراد لأن كل واحد من ذلك يسمى زوجا فالذكر زوج الأنثى و الأنثى زوج الذكر و قيل معناه ثمانيه أصناف مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ يعنى الذكر و الأنثى وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ الذكر و الأنثى و الضأن ذوات الصوف من الغنم و المعز ذوات الشعر منه و واحد الضأن ضائن و الأنثى ضائنه و واحد المعز ماعز و قيل المراد بالاثنين الأهلى و الوحشى من الضأن و المعز و البقر و المراد بالاثنين من الإبل العراب و البخاتى و هو المروى عن أبى عبد الله عليه السلام قُلْ يا محمد صلى الله عليه و آله لهؤلاء المشركين الذين يحرمون ما أحل الله تعالى آلذَّكَرَيْنِ من الضأن و المعز حَرَّمَ الله أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ منهما أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحامُ الْأُنْثَيَيْنِ أى أم حرم ما اشتمل عليه رحم الأنثى من الضأن و الأنثى من المعز و إنما ذكر الله هذا على وجه الاحتجاج عليهم بين به فريتهم و كذبهم على الله تعالى فيما ادعوا من أن ما فى بطون الأنعام حلال للذكور و حرام على الإناث و غير ذلك مما حرموه فإنهم لو قالوا حرم الذكرين لزمهم أن يكون كل ذكر حراما و لو قالوا حرم الأنثيين لزمهم أن يكون كل أنثى حراما و لو قالوا حرام ما اشتملت عليه رحم الأنثى من الضأن و المعز لزمهم تحريم الذكور و الإناث فإن أرحام الإناث تشتمل على الذكور و الإناث فيلزمهم بزعمهم تحريم هذا الجنس صغارا و كبارا ذكورا و إناثا و لم يكونوا يفعلون ذلك بل كانوا يخصون

۱- ۱. مجمع البيان ۴: ۳۷۷.

۲- ۲. أنوار التنزيل ۱: ۴۰۶.

بـالتحريم بعضـا دون بعض فقـد لزمتهم الحجه ثم قال نَبِّئُونِی بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِینَ معناه أخبرونی بعلم عما ذكرتموه من تحريم مـا حرمتموه و تحليـل مـا حللتموه إن كنتم صـادقين فی ذلک وَ مِنَ الْإِبِلِ اثْنَیْنِ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَیْنِ قُلْ يا محمـد آلـذَّكَرَیْنِ حَرَّمَ الله منهمـا أَمِ الْأُنْثَیَیْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَیْهِ أَرْحامُ الْأُنْثَیَیْنِ أَمْ كُنْتُمْ شُـهَداءَ أی حضورا إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهـذا أی أمركم به و حرمه عليكم حتى تضيفوه إليه و إنما ذكر ذلک لأن طرق العلم إما الدليل الذی يشترک العقلاء فی إدراک الحق به أو المشاهده التی يختص بها بعضـهم دون بعض فإذا لم يكن أحـد من الأمرين سـقط المـذهب فَمَنْ أَظْلَمُ لنفسه مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللَّهِ كَذِباً أی أضاف إليه تحريم ما لم يحرمه و تحليل ما لم يحلله لِیُضِلَّ النَّاسَ بِغَیْرِ عِلْمٍ أی يعمل عمل القاصد إلى إضـلالهم من أجل دعائه إياهم إلى ما لاـ يثق بصـحته ممـا لاـ يـأمن أن يكون فيه هلاـكهم و إن لم يقصـد إضـلالهم إِنَّ اللَّهَ لا یَهْـدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ إلى الثواب لأنهم مستحقون العقاب الدائم بكفرهم و ضلالهم (۱).

**[ترجمه]بيشتر مفسـران در مورد «بَهِیمَةُ الْأَنْعامِ» گفته اند كه اضافه بيانی و يا اضافه صفت به موصوف است كه منظور از آن، گروه هـای هشت گـانه است و مسـتفاد از بيشتر اخبـار اين است كه بيـان است. (حـل الانعـام) در آيـات ديگر است و در اينجا منظور از آن، بيان جنين هايی است كه در شـكم چارپايان هسـتند و در كافی در حـديثی كه حسن كاالصـحيح است، از محمد بن مسـلم روايت شـده كه می گويـد: از يكی از امام باقر و امام صادق عليهما السّـلام از قول خدای عزوجل «أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِیمَةُ الْأَنْعامِ» سوال نمودم، حضـرت فرمود: جنين در شـكم مادرش وقتی مو در آورد و كرک كنـد، ذبح او همان ذبح مادرش اسـت [نيازی به ذبح جديد ندارد]، اين چيزی است كه مقصود خدای عزوجل است. - . كافی ۶ : ۲۳۴ -

بنابراين، اضافه به تقدير«من» يا «لام» است و می‌توان خبر را بر اين حمل كرد كه، مقصود اين است كه جنين هم، داخل در اين آيه است كه غرض از آن، بيان فرد نهان است و يا اينكه برای نامگذاری اولش به بهيمه و حلال بودنش از آن وقت، حد معين كرده و منافـات بـا تعميم دادن هم نـدارد. طبرسـی رحمه الله عليه گفته: در تاويل اين آيه در اقوالی اختلاف شـده: اولينش اين است كه مقصود انعـام است و بهيمه فقـط برای تاكيـد ذكر شـده كه معنـايش اين است كه انعـام؛ يعنی شتر و گاو و گوسـفند، برای شما حلال گرديد.

دومينش اين است كه مراد از اين آيه، جنين هـايی است كه در شـكم هـای مادرانشـان هسـتند، زمـانی كه مـو در می‌آورنـد و مادرانشان ذبـح می‌شونـد و ايشان [در شـكم مادرانشان] مرده انـد، ذبـح ايشان همان ذبح مادرانشان است كه اين از امام باقر و امام صادق عليهما السّلام روايت شده است .

سوم اينكه: [منظور از آيه] گونه وحشی بهيمه الانعام، مانند آهو، گاو وحشی و الاغ های وحشی است و شايسته تر حمل كردن آيه بر همه است [نه فقـط وحشـی ها]. (پايان نقل قول) - . مجمع البيان ۳ : ۱۵۲ - و آيه دلالت دارد بر حلّيت خوردن گوشـت هـای چهارپايان، بلكه ساير اجزائشان و حتی همه سودهائی كه از آن ها برده می شود، جز آن چيزی را كه دليل خارج[اسـتثنا] كرده «وَ جَعَلُوا» يعنی مشـركان عرب «لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ» يعنی [آن چيزی كه] خلـق كرده «مِنَ الْحَرْثِ» يعنی زراعت «وَ الْأَنْعـامِ نَصِیباً فَقالُوا هذا لِلَّهِ بِزَعْمِهِم» بدون اينكه به آن فرمان داده شوند «وَ هذا لِشُرَكائِنا» يعنی بت ها «فَما كانَ لِشُرَكائِهِمْ فَلا یَصِلُ إِلَی اللَّهِ وَ مـا كـانَ لِلَّهِ فَهُوَ یَصِـلُ إِلى شُرَكائِهِم» روايت شـده كه آن ها چيزی از زراعت و نتاج [بچه های چهارپايان] را برای خـدا تعيين می‌كردنـد و در پـذيرايی مهمـان و مسـاكين صـرف می‌كردنـد و قسـمتی از آن دو را برای خـدايانشان اختصـاص داده و برای

خادمان و دربانان آنان خرج می کردنـد و در پیشگاه خـدایانشان قربانی می کردند، سـپس اگر می‌دیدند آنچه را که برای خدا تعیین کرده انـد بهتر است، آن را بـا آنچه که برای خـدایانشان تعیین کرده بودنـد، عوض می کردنـد و اگر می‌دیدنـد آنچه که برای خـدایانشان است بهتر است، آن را به خـاطر حُب به خـدایان، برایشـان وا می‌نهادنـد [می گذاردنـد] و برای آن عـذر می... آوردنـد که خـدا بی‌نیازتر است و در مجمع البیان از امامان ما علیهم السّـلام روایت شده که، زمانی که آن چیزی که برای بت ها قرار داده شـده بود با آن چیزی که برای خدا تعیین شده بود مخلوط می گردید، آن را بر می گرداندند و اگر آن چیزی که برای خـدا قرار داده شـده بود بـا آن چیزی که برای بت ها تعیین شـده بود مخلوط می گردیـد، آن را وا می‌نهادنـد و می گفتند خـدا بی نیـازتر است. و اگر آب از چیزی که برای خـدا بود در [به سوی] آن که برای بت ها بود شـکافته و باز می‌شـد، آن را نمی بسـتند و اگر از آن چیزی که برای بت هـا بود به سوی چیزی که برای خـدا بود بـاز می‌شـد، آن را می‌بسـتند و می گفتند خـدا بی نیاز است، «ساءَ ما یَحْکُمُونَ» یعنی این حکم کردنشان، چه حکم کردن بدی است. - . مجمع البیان ۴ : ۳۷۰ - «وَ قالُوا هـذِهِ أَنْعـامٌ وَ حَرْثٌ حِجْرٌ» یعنی حرام است، «لا یَطْعَمُهـا إِلَّا مَنْ نَشاءُ» منظورشان خـدمه های بت ها و مردان، بـدون زنان است «بِزَعْمِهِم» یعنی بـدون دلیل «وَ أَنْعامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُها» یعنی بحیره ها، سائبه ها و حام ها «وَ أَنْعامٌ لا یَذْکُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَیْهَا» یعنی در هنگام ذبـح آن ها [نام خـدا را نمی‌برنـد]، بلکه نام خـدایانشان را می‌برنـد و گفته شـده که بر پشـتشان حج بجا نمی‌آورند، «افْتِراءً عَلَیْه» که منصوب بر مصـدر است «سَیَجْزِیهِمْ بِمـا کـانُوا یَفْتَرُونَ * وَ قالُوا ما فِی بُطُونِ هـذِهِ الْأَنْعام» منظورشان جنین های بحیره ها و سائبه هاست. «خالِصَةٌ لِذُکُورِنا وَ مُحَرَّمٌ عَلی أَزْواجِنا» یعنی اگر زنـده متولـد شوند. «وَ إِنْ یَکُنْ مَیْتَةً فَهُمْ فِیهِ شُرَکاء» یعنی مردان و زنان در آن، برابرنـد. «سَیَجْزِیهِمْ وَصْفَهُمْ» یعنی پاداش وصف دروغشان بر خدای متعال در حلال کردن و حرام کردن. «إِنَّهُ حَکِیمٌ عَلیم * قَدْ خَسِرَ الَّذینَ قَتَلُوا أَوْلادَهُم» یعنی دخترانشان را. «سَفَهاً بِغَیر عِلم و حَرَّمُوا ما رَزَقَهُمُ الله» از بحیره ها و امثال آن ها «افْتِراءً عَلَی اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَ ما کانُوا مُهْتَدِینَ» به سوی حقیقت و درستی [هـدایت نشده اند]. «وَ مِنَ الْأَنْعام» یعنی از انعام [یعنی دام ها] پدید آورد.

«حَمُولَةً وَ فَرْشاً» در آن وجوهی گفته شـده: اول اینکه «حموله»؛ شتر بزرگ و یا اعم از آن است و «فرش»؛ شتر کوچک است که مانند فرشی که روی زمین گسترده شده به زمین نزدیک است، دوم اینکه «حموله» شتر و گاوی است که بر او بار حمل می شود و «فرش» گوسـفند است، سوم اینکه «حموله» هر شتر و گاو و اسب و قاطر و الاغی است که بار بر است و «فرش» گوسفند است. این از ابن عباس روایت شده گویی اینکه او گفته: حیوانات سم دار هم بالتبع، داخل در انعام می‌شوند.

چهـارم: معنایش آن چیزی است که در باربری از او سود می‌برنـد و هر چیزی است که در ذبـح، او را روی زمین می‌خوابانـند، پس معنای افتراش، خواباندن برای سر بریدن است.

پنجم: «فرش» آن چیزی است که از پشم و کرکش برای فرش اسـتفاده می شود، یعنی بعضـی از دام ها هسـتند که بار بر آن ها قرار داده می شود و بعضـی هسـتند که از کرک و پشـمشان، هر چیزی که فرش و گسترده می شود اتخـاذ [سـاخته] می شود و گفته شـده: یعنی هر چیزی که مـو، کرک و پشم بـافته شـده اش بـاز و گسـترده می شود [و از آن هـا فرش سـاخته می شود] و دلالـت دارد بر جـواز بارگـذاردن، بر آن هـایی که بارپذیرنـد و جـواز ذبـح و یـا گسـتردن پشم و کرک و مـوی آن هـایی که استحقاقش را دارند. - . مجمع البیان ۴ : ۳۷۶ -

«كُلُوا مِمَّا رَزَقَكَمُ اللَّهُ» طبرسی رحمه الله علیه گفته: یعنی حلال بدانیـد خوردن آن چیزی را که خدا به شـما عطا کرده و چیزی از آن را حرام نکنیـد، همـان طور که اهـل جـاهلیت در مورد زراعـات و انعام کردنـد و بنا براین امر بر ظاهرش [حمل شـده] و ممکن است که منظور خودِ خوردن باشـد، که به معنـای اباحه[مباح بودن آن چیزی است که بیان کرده] است. - . مجمع البیان ۴ : ۳۷۷ -

«وَ لاـ تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ» بیضـاوی گفته: یعنی در حلال و حرام کردن از جانب خودتان [پیروی شـیطان نکنیـد]. «إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِين» یعنی دشـمنی اش آشـکار است. «ثَمانِيَةَ أَزْواجٍ» بـدل از «حموله و فرشاً» و یا مفعول «کلوا» است و «لا تَتَّبِعُوا» جمله معترضه ای بین آن دو یـا فعلی است که بر آن دلاـلت دارد، و یـا حـال از «مـا» به معنای مختلف و متعـدد است و «زوج» چیزی است که هم جنس دیگری بـا اوست، که با او آمیزش می کنـد و گاهی هم به هر دوتایشان گفته می شود و منظور، معنای اول است. - . انوار التنزیل ۱ : ۴۰۶ -

«مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ» طبرسـی قدس سـره گفته: معنایش هشت فرد است، زیرا هر کدام از این ها زوج نامیده می... شونـد، پس مـذکر، زوج مـونث و مـونث، زوج مـذکر است و گفته شـده معنـایش هشت صـنف است. «مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ» یعنی مـذکر و مـونث «وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ» یعنی مـذکر و مـونث [هر دو حلاـل شـده] و «ضـأن»؛ گوسـفندان دارای پشم انـد و «معز»؛ گوسـفندان دارای مـو و مفرد «ضـأن»، «ضـائن» و مـونثش «ضـائنه» و مفرد «معز»، «مـاعز» اسـت و گفتـه شـده منظـور از «اثنیـن» گوسـفند و بز و گـاو اهلی و وحشـی است و منظور از «اثنین» در شتر، عراب و بختـانی است. و این از امـام صـادق علیه السّلام روایت شـده «قل» ای محمـد به این مشـرکانی که آنچه را که خدا حلال کرده، حرام می‌کنند «آلذَّكَرَيْنِ» گوسـفندان و بزها را «حَرَّمَ» خدا «أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ» [ماده] آن دو را «أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحامُ الْأُنْثَيَيْنِ» یعنی یا آنچه را که رحم ماده گوسفند و ماده بز در بر می‌گیرد، حرام کرده و خدای متعال این وجه را فقط به خاطر احتجاج بر آن ها ذکر کرده و به وسـیله آن، افتراء و دروغشان بر خـدای متعـال، در آنچه که ادعـا کردنـد که هر چه که در شـکم این دام هاست، برای مردان، حلال و برای زنان، حرام است و غیر از این، از چیزهایی که حرام کردنـد را آشـکار کرده، زیرا مشـرکان، اگر می‌گفتنـد خدا نرها را حرام کرده، بر ایشان الزام می کرد که هر نری حرام باشـد و اگر می‌گفتنـد ماده ها را حرام کرده، بر ایشان لازم می‌شـد که هر ماده ای حرام باشد. و اگر می‌گفتنـد هر چیزی را که رحم جنس مـاده گوسـفند و بز در برمی‌گیرد حرام است، تحریم ماده ها و نرها را الزامشان می‌کرد، زیرا رحم ماده ها، نر و ماده را دربر می‌گیرد، پس به زعمشان، تحریم کوچک و بزرگ و نر و ماده این جنس را بر ایشان الزام می کنـد، اما چنین نمی‌کردنـد، بلکه برخی را بدون برخی دیگر به تحریم اختصاص می دادند که حجت و دلیل آن ها را الزام کرد [گرفت]. «نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ» - . انعام / ۱۴۳ - یعنی اگر راست می گویید از آنچه حلال یا حرام شـمرده اید، از روی علم به من خبر دهیـد. «وَ مِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ» - . انعـام / ۱۴۴ - {و از شتر دو، و از گـاو دو} «قُلْ» بگو ای محمد صلّی الله علیه و آله: «آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ» آیا خدا نرهای آن‌ها را حرام کرده؟ «أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحامُ الْأُنْثَيَيْنِ» {یا ماده را؟ یا آنچه را که رحم آن دو ماده در بر گرفته است؟} «أَمْ كُنْتُمْ شُهَداءَ» یعنی آیا شـما آنجا حاضـر بودیـد؟ «إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهذا» وقتی شـما را امر به آن نمود و آن چیز دیگر را بر شـما حرام نمود، تا اینکه شما این حکم را به او نسبت دهید. سؤال اخیر را بـه ایـن جهت طرح می کنـد که در راه تحصـیل علم، یـا دلیلی است که عقلاـ برای رسیدن به حق دنبـال می کننـد یا مشاهـده است که عمومی نیست و اختصاص به عـدّه خاصـی دارد. هر گاه هیـچ کـدام از این دو راه برای تحصـیل علم نباشد،

علمی وجود ندارد و مذهب باطل می شود. [مقصود این است که آیا شما این مطلب را به دلیل کتب آسمانی می گویید یا خداوند با خود شما در میان گذاشته است؟ اوّلی را که باور ندارید، دوّمی هم که دروغ است؛ پس گفتار شما باطل است.] «فَمَنْ أَظْلَمُ» پس کیست ستمکارتر به خودش «مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللَّهِ كَذِباً» از کسی که به خدا نسبت دروغ دهد و چیزی که از جانب خدا تحریم نشده، حرام شمارد و چیزی که از جانب او تحریم شده را حلال بشمارد؟ «لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ» برای آنکه کاری کند تا مردم را بدون دانش به گمراهی افکنند و به آنها چیزی بگوید که خود به درستی آن اطمینان ندارد و باعث هلاک آنها شود، اگرچه ممکن است واقعاً قصد هلاک آنها را نداشته باشد!؟ «إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» خداوند مردم ستمکار را به ثواب هدایت نمی کند، زیرا آنها به واسطه کفر و گمراهیشان، سزاوار کیفر دائمی هستند. -. مجمع البیان ۴ : ۳۷۷ -

**[ترجمه]

أقول

و سيأتي تفسير سائر الآيات في الأبواب الآتيه.

وَ الْأَنْعامَ خَلَقَها قال الطبرسي قدس سره معناه و خلق الأنعام من الماء كما خلقكم منه لقوله وَ اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ ماءٍ(۲) و أكثر ما يتناول الأنعام الإبل و يتناول البقر و الغنم أيضا و في اللغه هي ذوات الأخفاف و الأظلاف دون ذوات الحوافر لَكُمْ فِيها دِفْ ءٌ أي لباس عن ابن عباس و غيره و قيل ما يستدفأ به مما يعمل من صوفها و وبرها و شعرها فيدخل فيه الأكيسه و اللحف و الملبوسات و المبسوطات (۳) و غيرها قال الزجاج أخبر سبحانه أن في الأنعام ما يدفئنا و لم يقل و لكم فيها ما يكنكم من البرد لأن ما ستر من الحر ستر من البرد و قال

ص: ۱۰۲

۱- ۱. مجمع البيان ۴: ۳۷۷.

۲- ۲. النور: ۴۵.

۳- ۳. في المصدر: و الملبوسات و غيرها.

فی موضع آخر سَرابِیلَ تَقِیکُمُ الْحَرَّ(۱) فعلم أنها تقی البرد أیضا فکـذلک هاهنا و قیل إن معناه و خلق الأنعام لکم أی لمنافعکم ثم ابتدأ و أخبر فقال فِیها دِفْ ءٌ وَ مَنافِعُ أی و لکم فیها منافع أخر من الحمل و الرکوب و إثاره الأرض و الدر(۲) و النسل وَ مِنْها تَأْکُلُونَ أی و من لحومها تأکلون وَ لَکُمْ فِیها جَمالٌ أی حسن منظر و زینه حِینَ تُرِیحُونَ أی حین تردونها إلی مراحها و هو حیث تأوی إلیه لیلا وَ حِینَ تَسْرَحُونَ أی ترسلونها بالغداه إلی مراعیها و أحسن ما تکون إذا راحت عظاما ضروعها ممتلیه بطونها منتصبه أسنمتها(۳) و کذلک إذا سرحت إلی المراعی رافعه رءوسها فیقول الناس هذا جمال فلان و مواشیه فیکون له فیها جمال وَ تَحْمِلُ أَثْقالَکُمْ أی أمتعتکم إِلی بَلَدٍ لَمْ تَکُونُوا بالِغِیهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ أی و تحمل الإبل و بعض البقر أحمالکم الثقیله إلی بلد بعید لا یمکنکم أن تبلغوه من دون الأحمال إلا بمشقه و کلفه تلحق أنفسکم فکیف تبلغونه مع الأحمال لو لا أن الله سخر هذه الأنعام لکم حتی حملت أثقالکم إلی أین شئتم و قیل إن الشق معناه الشطر و النصف فیکون المراد إلا بأن یذهب شطر قوتکم أی نصف قوه الأنفس و قیل معناه تحمل أثقالکم إلی مکه لأنها من بلاد الفلوات عن ابن عباس و عکرمه إِنَّ رَبَّکُمْ لَرَؤُفٌ رَحِیمٌ أی ذو رأفه و رحمه و لذلک أنعم علیکم بخلق هذه الأنعام ابتداء منه بهذا الإنعام (۴). وَ الْخَیْلَ أی و خلق لکم الخیل وَ الْبِغالَ وَ الْحَمِیرَ لِتَرْکَبُوها فی حوائجکم و تصرفاتکم وَ زِینَهً أی و لتتزینوا بها من الله سبحانه علی خلقه بأن خلق لهم من الحیوان ما یرکبونه و یتجملون به و لیس فی هذا ما یدل علی تحریم أکل لحومها

ص: ۱۰۳

۱- ۱. النحل: ۸۱.

۲- ۲. هکذا فی النسخ و فی المصدر: و الزرع.

۳- ۳. جمع السنام: حدبه فی ظهر البعیر.

۴- ۴. مجمع البیان ۶: ۳۵۰.

وَ يَخْلُقُ ما لا تَعْلَمُونَ (۱) من أصـناف الحيوان و النبات و الجماد لمنافعكم (۲) وَ جَعَـلَ لَكَمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعام أی الأنطاع و الأدم بُيُوتاً تَسْتَخِفُّونَها أی خياما و قبابا يخف عليكم حملها فی أسفاركم يَوْمَ ظَعْنِكُمْ أی ارتحالكم من مكان إلی مكان وَ يَوْمَ إِقامَتِكُمْ أی اليوم الذی تنزلون موضعا تقيمون فيه أی لا يثقل عليكم فی الحالين (۳) وَ مِنْ أَصْوافِها و هی للضأن وَ أَوْبارِها و هی للإبل وَ أَشْعارِها و هی للمعز أَثاثاً أی مالا عن ابن عباس و قيل أنواعا من متاع البيت من الفرش و الأكيسه و قيل طنافس و بسطا و ثيابا و كسوه و الكـل متقـارب وَ مَتاعـاً تتمتعون به و معاشـا تتجرون فيه إِلى حِينٍ أی إلی يوم القيـامه أو إلی وقت الموت و يحتمـل أن يكون المراد به موت المالـك أو موت الأنعـام و قيـل إلی وقت البلی و الفناء(۴) و فيه إشـاره إلی أنهـا فانيه فلا ينبغی للعاقل أن يختارها علی نعيم الآخره انتهی (۵).

قوله سـبحانه عَلى مـا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَهِ الْأَنْعـامِ يـدل علی حـل الأنعـام الثلاثه و التسـميه عنـد ذبحها علی بعض الوجوه إِلَّا ما يُتْلى عَلَيْكُمْ أی تحريمه من الميته و المنخنقه و الموقوذه و ما لم يذكر اسم الله عليه و سائر ما سيأتی.

و قال الطبرسـی رحمه الله البـدن جمع بدنه و هل الإبل المبدنه بالسـمن قال الزجاج يقولون بدنت الإبل أی سـمنتها و قيل أصـل البـدن الضـخم و كل ضـخم بدن و قيل البدن الناقه و البقره مما يجوز فی الهدی و الأضاحی مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ أی من أعلام دينه و قيل من أعلام مناسك الحج لَكُمْ فِيها خَيْرٌ أی نفع فی الدنيا و الآخره و قيل أراد

ص: ۱۰۴

۱- ۱. فيه إشاره الی سائر المراكب التی لم تكن موجوده فی ذلك العصر، فتشـمل السيارات الموجوده فی عصـرنا و ما سـيأتی بعد.

۲- ۲. فی المصدر: فی الحالتين.

۳- ۳. مجمع البيان ۶: ۳۵۲.

۴- ۴. و يحتمل أن يكون المراد الی حين يصلح للتمتع و هو بصلاحيه الطرفين فإذا انعدم احدهما او فسد يخرج عن الصلاحيه.

۵- ۵. مجمع البيان ۶: ۳۷۷.

بـالخیر ثواب الآـخره کَذٰلِکَ سَـخَّرْناها لَکَمْ أی ذللناهـا لکم حتی لا تمتنع عما تریـدون منها من النحر و الذبـح بخلاف السـباع الممتنعه و لتنتفعوا برکوبهـا و حملهـا و نتاجهـا نعمه منـا علیکم لَعَلَّکُمْ تَشْـکُرُونَ ذلک (۱) وَ إِنَّ لَکُمْ فِی الْأَنْعـامِ لَعِبْرَهً أی دلالـه تستدلون بها علی قدره الله تعالی نُسْقِیکُمْ مِمَّا فِی بُطُونِها أراد به اللبن وَ لَکُمْ فِیها مَنافِعُ کَثِیرَهٌ فی ظهورها و ألبانها و أولادها(۲)

و أصوافهـا و أشـعارها وَ مِنْهـا تَأْکُلُونَ أی من لحومهـا و أولادهـا و التکسب بهـا وَ عَلَیْهـا یعنی علی الإبل الخاصه وَ عَلَی الْفُلْکِ تُحْمَلُونَ و هـذا کقوله وَ حَمَلْنـاهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ(۳) أمـا فی البر فالإبل و أما فی البحر فالسـفن (۴) وَ مِنَ النَّاسِ وَ الـدَّوَابِ التی تـدب علی وجه الأـرض وَ الْأَنْعامِ کالإبل و الغنم و البقر مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ کَذٰلِکَ أی کاختلاف الثمرات و الجبال (۵) وَ خَلَقْنا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ ما یَرْکَبُونَ أی و خلقنا لهم من مثل سـفینه نوح سـفنا یرکبون فیها و قیل إن المراد به الإبل و هی سـفن البر عن مجاهد و قیـل مثـل السـفینه من الـدواب کالإبـل و البقر و الحمیر عن الجبـائی أَ وَ لَمْ یَرَوْا أی أ و لم یعلموا أَنَّا خَلَقْنـا لَهُمْ أی لمنافعهم مِمَّا عَمِلَتْ أَیْدِینا أی ممـا ولینـا خلقه بإبـداعنا و إنشائنا لم نشارک فی خلقه و لم نخلقه بإعانه معین و الیـد فی اللغه علی أقسام منها الجـارحه و منها النعمه و منها القوه و منها تحقیق الإضافه یقال فی معنی النعمه لفلان عنـدی یـد بیضاء و بمعنی القـدره(۶) تلقی فلان قولی بالیـدین أی بالقوه و التقبل و یقولون هـذا ما جنت یداک و هو المعنی فی الآیه و إذا قال الواحد منا عملت هذا بیدی دل ذلک علی انفراده بعمله من غیر أن یکله إلی

۱- ۱. مجمع البیان ۷: ۸۵ و ۸۶.

۲- ۲. فی المصدر: و أوبارها.

۳- ۳. الإسراء: ۷۰.

۴- ۴. مجمع البیان ۷: ۱۰۳.

۵- ۵. مجمع البیان ۸: ۴۰۷ فیه: و البقر خلق مختلف ألوانه کذلک.

۶- ۶. فی المصدر: بمعنی القوّه.

أحد أَنْعاماً يعنى الإبل و البقر و الغنم فَهُمْ لَها مالِكُونَ و لو لم نخلقها(۱) لما ملكوها و لما انتفعوا بها و بألبانها و ركوبها و لحومها و قيل فهم لها ضابطون قاهرون لم نخلقها وحشيه نافره منهم لا يقدرون على ضبطها فهى مسخره لهم و هو قوله وَ ذَلَّلْناها لَهُمْ أى سخرناها لهم حتى صارت منقاده فَمِنْها رَكُوبُهُمْ وَ مِنْها يَأْكُلُونَ قسم الأنعام بأن جعل منها ما يركب و منها ما يذبح فينتفع بلحمه

و يؤكل قال مقاتل الركوب الحموله يعنى الإبل و البقر وَ لَهُمْ فِيها مَنافِعُ وَ مَشارِبُ فمن منافعها لبس أصوافها و أشعارها و أوبارها و أكل لحومها و ركوب ظهرها(۲) إلى غير ذلك من أنواع المنافع الكثيره فيها و المشارب من ألبانها أَ فَلا يَشْكُرُونَ الله على هذه النعم (۳).

وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعامِ ثَمانِيَةَ أَزْواجٍ فيه وجوه أحدها أن معنى الإنزال هنا الإحداث و الإنشاء كقوله قَدْ أَنْزَلْنا عَلَيْكُمْ لِباساً(۴) و لم ينزل اللباس و لكن أنزل الماء الذى هو سبب القطن و الصوف و اللباس يكون منهما فكذلك الأنعام تكون بالنبات و النبات بالماء.

و الثانى أنه أنزلها بعد أن خلقها فى الجنه عن الجبائى قال و فى الخبر الشاه من دواب الجنه و الإبل من دواب الجنه و الثالث أن المعنى جعلها نزلا و رزقا لكم و يعنى بالأزواج الثمانيه من الأنعام الإبل و البقر و الغنم الضأن و المعز من كل صنف اثنان هما زوجان (۵).

**[ترجمه]البته تفسير ساير آيات در ابواب آينده هم مى‌آيد.

«وَ الْأَنْعامَ خَلَقَها» - . نحل / ۵ - مرحوم طبرسى مى‌گويد: و چارپايان را نيز از آب آفريد، همان طور كه شما را از آن آفريد، آنجا كه مى فرمايد: «وَ اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ ماءٍ» - . نور / ۴۵ - {و خداست كه هر جنبنده اى را [ابتدا] از آبى آفريد.} كلمه انعام، بيشتر در مورد گوسفندان به كار مى رود، ولى شامل گاو و شتر نيز مى شود و در لغت، انعام به معناى اسب به كار نرفته است. «لَكُمْ فِيها دِفْ ءٌ» {در آن‌ها براى شما [وسيله] گرمى است.} ابن عباس و ديگران گفته‌اند: يعنى از آن‌ها لباس تهيه مى كنيد. برخى گفته‌اند: يعنى هر چه كه از پشم و كرك و موى آن‌ها تهيه كنند و براى جلوگيرى از سرما بپوشند، بنابراين شامل گليم و لحاف و لباس و ... مى شود. زجاج گويد: خداوند بيان مى كند كه در چارپايان چيزهايى است كه ما را گرم مى كند، نه چيزهايى كه جلو سرما را بگيرد. بديهى است كه اين بيان جامع‌تر است، زيرا چيزى كه براى پوشش بدن به كار مى رود، هم مانع سرما مى شود، هم مانع گرما. نظير آن، آيه: «سَرابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ» - . نحل / ۸۱ - {براى شما تن پوش‌هايى مقرّر كرده كه شما را از گرما [و سرما] حفظ مى كند.} است، چرا كه مقصود اين نيست كه فقط از سرما نگه مى دارد، بلكه هم از سرما و هم از گرما حفظ مى كند. برخى ديگر گفته‌اند: يعنى چارپايان را به خاطر منافع شما آفريد. آن گاه، جمله ديگرى را آغاز كرده و فرموده: «فِيهَا دِفْ ءٌ وَ مَنافِعُ» - . نحل / ۵ - يعنى چارپايان منافع ديگرى هم براى شما دارند، مثل: باركشى، سوارى، شخم زمين، آبكشى و توليد نسل، «وَ مِنْها تَأْكُلُونَ» يعنى شما از گوشت آن‌ها نيز استفاده مى كنيد. «وَ لَكُمْ فِيها جَمالٌ» - . نحل / ۶ - يعنى براى شما زيبايى منظر و زينت هستند، «حِينَ تُرِيحُونَ» شبانگاهان كه آن‌ها را از چراگاه بر مى گردانيد، «وَ حِينَ تَسْرَحُونَ» و هنگامى كه صبحگاهان آن‌ها را به چراگاه مى بريد. بديهى است كه اين چارپايان هنگامى كه از چراگاه بر مى گردند با شكم پر و پستان‌هاى مملوّ از شير و كوهان‌هاى برجسته، جلوه خاصى دارند و براى صاحب خود، جمال شمرده مى شوند، همچنين وقتى با سرهاى بالا به سوى چراگاه مى‌روند نيز جمال و زيبايى محسوب مى‌شوند، تا جايى كه مردم مى

گوینـد: این‌هـا جمـال و چهار پایان فلانی هسـتند. «وَ تَحْمِلُ أَثْقالَكُمْ» - . نحل / ۷ - یعنی بـار و کالاهای شـما را، «إِلى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بالِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ» شتران و بعضی از گاوها بارهای شما را به جاهای دور دست می برند که شما بدون داشتن بار، با زحمت و مشـقت می توانید به آنجا بروید، چه رسد به اینکه بار داشته باشید؛ لکن خداوند متعال این چارپایان را برای شما رام کرده است تـا به راحتی بتوانیـد مسافرت کنیـد و در نقل و انتقال بارها و توشه ها به هر کجا که می‌خواهیـد، به زحمت نیفتیـد. برخی گفته‌انـد: «شقّ» به معنـای نصف است، پس مراد آیه این است که: چارپایـان بارهای شـما را به جاهایی می برنـد که اگر شما بخواهیـد بـدون داشـتن چارپایان به آنجا سـفر کنیـد، نیمی از تاب و توان شـما، به هـدر خواهد رفت. ابن عباس و عکرمه گفته‌انـد: یعنی بارهـای شـما را به مکه- که از شـهرهای بیابانی است- می برنـد. «إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ» همانا پروردگار شـما صاحب رأفت و رحمت است، از این رو بدون اینکه از او درخواست کنید، این نعمت‌ها را در دسترس شـما قرار داده است. «وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغَالَ وَ الْحَمِيرَ» یعنی خداوند اسبان و قاطرها و الاغ‌ها را آفرید، «لِتَرْكَبُوهَا» برای اینکه بر آن‌ها سوار شوید و کارهای خود را انجام دهید. «وَ زِينَةً» و دیگر اینکه این حیوانات، زینت زندگی شـما هستند. از این آیه، بر نمی آید که خوردن گوشت اسب و قـاطر و الاـغ، حرام است. «وَ يَخْلُقُ مـا لا تَعْلَمُونَ» و خداونـد چیزهایی از انواع حیوانات و نباتات و جمادات، برای منافع شما خلق می کند که شـما نمی دانید. «وَ جَعَلَ لَكُمْ مِّن جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا» از پوست چارپایان برای شـما خیمه هایی آفریـد که حمـل و نقل آن‌ها در سـفر برای شـما آسان باشـد. «يَوْمَ ظَعْنِكُمْ» وقتی از جایی به جای دیگر کوچ می‌کنیـد، «وَ يَوْمَ إِقامَتِكُمْ» و روزی که در جایی اقامت می‌کنید و از چهارپایان خود پایین می‌آیید؛ این پوست ها در هر حال برای شـما سنگینی ندارنـد، [خواه هنگـامی که برای بـدست آوردن آب و چراگـاه در حرکت هستیـد و خواه وقـتی که در یـک نقطه، اقـامت می کنیـد.] «وَ مِنْ أَصْوافِها» یعنی پشم گوسـفند، «وَ أَوْبارِها» یعنی کرک شتر، «وَ أَشْعارِها» یعنی موی بز، «أَثاثاً» خـدا از این‌ها برای شما اثاث و وسائل زنـدگی قرار داد، این تفسیر از آیه به نقل از ابن عباس است. برخی گفته‌انـد: مقصود فرش و گلیم و دیگر وسائل خانه است. برخی دیگر گفته‌انـد: منظور لباس و رختخواب است. همه این معانی، نزدیک به هم هسـتند. «وَ مَتاعاً» کالا... هایی که از آن بهره مند می شوید و سرمایه‌ای که با آن تجارت می‌کنید، «إِلى حِينٍ» تا روز قیامت یا تا لحظه مرگ، و احتمالا منظور از مرگ، مرگ مالـک یا مرگ خود چهارپا باشـد. برخی گوینـد: تا وقتی که کهنه نشـده انـد، و این تعبیر اشاره به این دارد که این‌ها فناپذیرند و عاقل نباید دل به آن ها ببندد و آن‌ها را بر نعمت‌های آخرت ترجیح دهد.

آیه شریفه: «عَلى ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعامِ» - . حج / ۲۸ - دلالت دارد بر حلال بودن شتر و گاو و گوسفند و لازم بودن بردن نـام خـدا در هنگـام ذبـح آن‌هـا، بنا بر وجهی «إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ» یعنی حرام شـمردن مردار و حیوان خفه شـده و کوفته شـده و حیوانی که در هنگام ذبح، نام خدا بر آن برده نشده و حرام‌های دیگر که خواهد آمد.

مرحوم طبرسی گفته: «بُدن» جمع «بدنه»، به معنای شتر فربه است، زجاج گفته: می گویند: «بدنت الابل» یعنی شتر را فربه کردم، و نیز گفته شـده: معنای بُـدن در اصل، درشت است و هرچه درشت و ضـخیم باشـد، بُـدن است. و برخی گفته‌اند: بُدن، گاو و شتری است که بتوان آن را قربانی کرد، «من شَعَائِرِ الله» یعنی نشانه‌های دین، برخی گفته‌انـد: منظور علائم مناسک حـج است، «لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ» یعنی سود دنیا و آخرت، و برخی گفته‌اند: خیر، همان ثواب آخرت است، «كَذَٰلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ» یعنی آن‌ها را در فرمان شـما آوردیم و برای شـما رام کردیم تا به نحر و ذبـح تن دهنـد، به خلاف درنـده های سـر پیـچ، و تا از سواری و باربری و نتاجشان - محصول زاد و ولد - سود برید و این به عنوان نعمتی از طرف ما برای شماست، «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» امید که

شکرگزار باشید. -. مجمع البیان ۷ : ۸۵ - ۸۶ -

«وَ إِنَّ لَکُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً» یعنی در وجود این چهارپایان دلیلی بر توانایی و قدرت خدای متعالی وجود دارد، «نُسْقِيكُمْ مِّمَّا فِي بُطُونِهَا» یعنی از شیری که در شکم آن‌هاست به شما می‌نوشانیم، «وَ لَکُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ» و در آن‌ها منافع بسیاری دارید، در پشتشان و شیرشان و فرزندانشان و پشم و مویشان «وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ» و از گوشت آن‌ها و فرزندانشان می‌خورید و همچنین از درآمدی که با فروش آن‌ها به دست می‌آورید. «وَ عَلَيْهَا» و بر شتر «وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ» و بر کشتی سوار می‌شوید، چنان که در جای دیگر فرمود: «وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ» شما را در خشکی بر شتر و در دریا بر کشتی‌ها سوار کردیم. -. مجمع البیان ۷ : ۱۰۳ -

«وَ مِنَ النَّاسِ وَ الدَّوَابِّ» از مردمان و جانوران که در روی زمین می‌جنبند، «وَ الْأَنْعَام» و چهارپایان، مثل شتر و گاو و گوسفند، «مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَالِكَ» رنگارنگند، همچنان که میوه ها و کوه ها هستند. «وَ خَلَقْنَا لَهُم مِّن مِّثْلِهِ مَا يَرْكَبُون» یعنی برایشان مانند کشتی نوح، کشتی‌هایی که بر آن سوار شوند، آفریدیم. مجاهد گفته: منظور از آن، شتر است که کشتی خشکی محسوب می‌شود، و جبّایی گفته: مثل کشتی در میان جنبندگان، شتر و گاو و الاغ است.

«أَوَ لَمْ يَرَوْا» یعنی آیا نمی‌دانند «أَنَّا خَلَقْنا لَهُمْ» که بدون تردید ما ایجاد کردیم برای بهره برداری و منافع ایشان «مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينا» یعنی از آنچه که به اختراع و ایجادمان، متولّی و متصدّی آفریدن آن شدیم و شریکی در آفریدن آن نداشتیم، و با کمک و یاور هم آن را نیافریدیم. و «ید» در لغت بر چند قسم است: یک قسم آن، به معنای عضو است و قسم دیگر آن، نعمت است و قسمی از آن قوّه و نیرو است، و یک قسم آن هم تحقیق اضافه است، در معنای نعمت گفته می‌شود: «لفلان عندی ید بیضاء» برای فلانی در نزد من حق نعمت است، و به معنای قوّه هم می گویند: «تلقّی فلان قولی بالیدین»، یعنی فلانی گفته مرا تلقّی به قبول و توان نمود (آن را عملی ساخت). و می گویند: «هذا ما جنت یداک»، این نتیجه جنایت دو دست تو است، و این معنای آیه محل بحث است، و وقتی یک نفر بگوید: «عملت هذا بیدی» این دلالت می کند بر تنهایی او در عملش بدون آنکه به کسی وا گذاشته باشد و یا دیگری کمکش کرده باشد. «أَنْعاماً» یعنی شتر و گاو و گوسفند، «فَهُمْ لَها مالِكُونَ» یعنی اگر ما آن‌ها را نیافریده بودیم، هرگز مالک آن‌ها نمی‌شدند و از آن‌ها و شیرشان و سوار شدن بر پشتشان و خوردن گوشت آن‌ها بهره نمی بردند. و بعضی گفته اند: یعنی پس ایشان آن‌ها را حبس و حفظ می‌کنند و بر آن‌ها تسلّط دارند، و ما آن‌ها را وحشی نیافریدیم تا از ایشان فرار کنند و نتوانند آن‌ها را نگاه دارند؛ پس آن حیوانات مسخّر و تحت اختیار ایشانند و این همان است که می‌فرماید: «وَ ذَلَّلْناها لَهُمْ» یعنی ما آن‌ها را مسخّر ایشان گردانیدیم تا مطیع و رام آن‌ها شدند. «فَمِنْها رَكُوبُهُمْ وَ مِنْها يَأْكُلُونَ» انعام را تقسیم فرمود به اینکه بعضی را مَرکب سواری قرار داد (مانند اسب و الاغ و قاطر) و بعضی را برای ذبح شدن قرار داد تا از گوشتش بهره مند شده و از آن بخورند، مقاتل گوید: (رکوب حموله) یعنی شتر و گاو، «وَ لَهُمْ فِيها مَنافِعُ وَ مَشارِبُ» پس برخی از منافع آن‌ها عبارت است از: پوشیدن پوست و پشم و مو و کرک آن‌ها، خوردن گوشت آن‌ها، سوار شدن بر پشت آن‌ها، نوشیدن از شیر آن‌ها و منافع فراوان دیگری که در آن‌هاست. «أَفَلا يَشْكُرُونَ» آیا خدای تعالی را بر این نعمت‌ها سپاس نمی‌کنید؟! -. مجمع البیان ۸ : ۴۳۳ -

«وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعامِ ثَمانِيَةَ أَزْواجٍ» -. زمر / ۶ - در بیان مقصود این آیه نظرهای مختلفی گفته شده:

اوّل: لفظ (إنزال) در اینجا به معنای ایجاد و پدید آوردن است، چنانکه خداوند متعالی می فرماید: «قَدْ أَنْزَلْنا عَلَيْكُمْ لِباساً» - . اعراف / ۲۶ - {در حقیقت، ما برای شما لباسی فرو فرستادیم.} که منظور نزول خود لباس نیست بلکه منظور سبب نزول آن است که باران باشد که از آسمان نازل شده و در اثر آن پنبه و پشم به وجود آمده و سپس به صورت لباس درآمده است. پس چهارپایان نیز به همین ترتیب از گیاه رشد کرده و گیاه هم از آب به وجود آمده است.

دوم: خداوند پس از خلقت چهارپایان در بهشت، آن‌ها را به زمین فرو فرستاده است، این قول جبّائی است و گفته که در خبر وارد شده که: گوسفند و شتر، از چهارپایان بهشتی می باشند.

سوم: مقصود از نزول در این آیه رزق قرار دادن آنها می باشد، و مراد از جفت‌های هشتگانه، شتر و گاو و گوسفند و بز و جفت‌های آن‌ها می باشد.

**[ترجمه]

و قال البیضاوی وَ أَنْزَلَ لَكُمْ أی و قضی أو قسم لکم فإن قضایاه توصف بالنزول من السماء حیث کتب فی اللوح أو أحدث بأسباب نازله منها کأشعه

ص: ۱۰۶

۱- ۱. فی المصدر: ای و لو لم نخلقها.

۲- ۲. فی المصدر: و رکوب ظهورها.

۳- ۳. مجمع البیان ۸: ۴۳۳.

۴- ۴. الأعراف: ۲۶.

۵- ۵. مجمع البیان ۸: ۴۹۰.

الكواكب و الأمطار(۱) اللَّهُ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَنْعامَ قال فی المجمع من الإبل و البقر و الغنم لِتَرْکَبُوا مِنْها أی لتنتفعوا برکوبها وَ مِنْها تَأْکُلُونَ یعنی أن بعضها للرکوب و الأکل کالإبل و البقر و بعضها للأکل کالأغنام و قیل المراد بالأنعام هاهنا الإبل خاصه لأنها التی ترکب و تحمل علیها فی أکثر العادات و اللام فی قوله لِتَرْکَبُوا لام الغرض و إذا کان الله تعالی خلق هذه الأنعام و أراد أن ینتفع خلقه بها و کان جل جلاله لا یرید القبیح و لا المباح فلا بد أن یکون أراد انتفاعهم بها علی وجه القربه إلیه و الطاعه له وَ لَکُمْ فِیها مَنافِعُ من جهه ألبانها و أصوافها و أوبارها و أشعارها وَ لِتَبْلُغُوا عَلَیْها حاجَةً فِی صُدُورِکُمْ بأن ترکبوها و تبلغوا المواضع التی تقصدونها بحوائجکم وَ عَلَیْها أی و علی الأنعام و هی الإبل هنا وَ عَلَی الْفُلْکِ أی و علی السفن تُحْمَلُونَ یعنی علی الإبل فی البر و علی الفلک فی البحر تحملون فی الأسفار(۲).

جَعَلَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ قال البیضاوی من جنسکم أَزْواجاً نساء وَ مِنَ الْأَنْعامِ أَزْواجاً أی و خلق للأنعام من جنسها أزواجا أو خلق لکم من الأنعام أصنافا أو ذکورا و إناثا یَذْرَؤُکُمْ یکثرکم من الذرء و هو البث فِیهِ فی هذا التدبیر و هو جعل الناس و الأنعام أزواجا یکون بینهم توالد فإنه کالمنبع للبث و التکثیر(۳).

أَ فَلا یَنْظُرُونَ إِلَی الْإِبِلِ کَیْفَ خُلِقَتْ قال الطبرسی قدس سره کانت الإبل عیشا من عیشهم فیقول أ فلا یتفکرون فیها و ما یخرج الله من ضروعها مِنْ بَیْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَناً خالِصاً سائِغاً لِلشَّارِبِینَ یقول کما صنعت هذا لهم فکذلک أصنع لأهل الجنه فی الجنه و قیل معناه أ فلا یعتبرون بنظرهم إلی الإبل و ما رکبه الله علیه من عجیب الخلق فإنه مع عظمته و قوته یذلله الصغیر فینقاد له بتسخیر الله إیاه لعباده فیبرکه و یحمل علیه ثم یقوم و لیس ذلک فی غیره من ذوات الأربع فلا یحمل علی شی ء منها

۱- ۱. أنوار التنزیل ۲: ۳۵۳.

۲- ۲. مجمع البیان ۸: ۵۳۴.

۳- ۳. أنوار التنزیل ۲: ۳۹۴.

إلا و هو قائم فأراهم الله سبحانه هذه الآيه فيه ليستدلوا على توحيده بذلك و سئل الحسن عن هذه الآيه و قيل له الفيل أعظم من الإبل فى الأعجوبه فقال أما الفيل فالعرب بعيد العهد بها ثم هو خنزير لا يركب ظهرها و لا يؤكل لحمها و لا يحلب درها و الإبل من أعز مال العرب و أنفسه تأكل النوى و القت و تخرج اللبن و يأخذ الصبى بزمامها فيذهب بها حيث شاء مع عظمها فى نفسها و يحكى أن فأره أخذت تجرها و هى تتبعها حتى دخلت الجحر فجرت الزمام و بركت الناقه فجرت فقربت فمها من جحر الفأر انتهى (۱).

و قال الرازى للإبل خواص منها أنه تعالى جعل الحيوان الذى يقتنى (۲)

أصنافا شتى فتاره يقتنى ليؤكل لحمه و تاره ليشرب لبنه و تاره ليحمل الإنسان فى الأسفار و تاره لينقل أمتعه الإنسان من بلد إلى بلد و تاره ليكون به زينه و جمال و هذه المنافع بأسرها حاصله فى الإبل و إن شيئا من سائر الحيوانات لا تجتمع فيه هذه الخصال (۳).

و ثانيها أنه فى كل واحد من هذه الخصال أفضل من الحيوان الذى لا توجد فيه إلا هذه الخصله لأنها إن جعلت حلوبه سقت فأروت الكثير و إن جعلت أكوله أطعمت و أشبعت الكثير و إن جعلت ركوبه أمكن أن يقطع بها من المسافه المديده(۴)

ما لا يمكن قطعه بحيوان آخر و ذلك لما ركب فيها من القوه على مداومته على السير(۵) و الصبر على العطش و الاجتزاء من العلوفات ما لا يجتزئ (۶) به حيوان آخر و إن جعلت حموله(۷) استقلت بحمل الأحمال الثقليه التى لا يستقل بها سواها و منها

۱- ۱. مجمع البيان ۱۰: ۴۸۰.

۲- ۲. فى نسخه: يقتنى به.

۳- ۳. اختصر المصنّف.

۴- ۴. فى المصدر: من المسافات المديده.

۵- ۵. فى المصدر: من قوه احتمال المداومه على السير.

۶- ۶. فى المصدر: بما لا يجتزئ حيوان آخر.

۷- ۷. فى المصدر: و ان جعلت حمله.

أن هذا الحيوان كان أعظم الحيوانات وقعا فى قلوب العرب و لذلک جعلوا دیه(۱) قتل الإنسان إبلا و کان ملوکهم إذا أرادوا(۲) المبالغه فى إعطاء الشاعر الذى جاء من المکان البعید أعطوه مائه(۳) بعیر لأن امتلاء العین منه أشد من امتلاء العین من غیره و لهذا قال وَ لَکُمْ فِیها جَمالٌ (۴) الآیه و منها أنی کنت مع جماعه فی مفازه فضللنا الطریق فقدموا جملا و تبعوه فکان ذلک الإبل (۵) ینعطف من تل إلی تل و من جانب إلی جانب و الجمیع کانوا یتبعونه حتی وصل إلی الطریق بعد زمان طویل و هذا من قوه(۶) تخیل ذلک الحیوان بالمره الواحده(۷) کیف انحفظت فی خیاله صوره تلک المعاطف حتی أن الذی عجز جمع من العقلاء إلی الاهتداء إلیه فإن ذلک الحیوان اهتدی إلیه.

و منها أنها مع کونها فی غایه القوه علی العمل مباینه لغیرها فی الانقیاد و الطاعه لأضعف الحیوانات کالصبی و مباینه لغیرها أیضا فی أنها یحمل علیها و هی بارکه ثم تقوم فهذه الصفات الکثیره الموجوده فیها توجب علی العاقل أن ینظر فی خلقتها و ترکیبها و یستدل بذلک علی وجود الصانع الحکیم سبحانه ثم إن العرب من أعرف الناس بأحوال الإبل فی صحتها و سقمها و منافعها و مضارها فلهذه الأسباب حسن من الحکیم تعالی أن یأمر بالتأمل فی خلقتها(۸).

**[ترجمه]بیضاوی گفته: «أَنْزَلَ لَکُمْ» یعنی برای شما حکم کرد و یا قسمت نمود، چون احکام الهی به نازل شدن از آسمان وصف شده است، از آن جهت که در لوح محفوظ نوشته است یا وسائلی که [این احکام] از آن‌ها فرود آمده‌است، را ایجاد نموده، مثل پرتو ستارگان و باران. - . انوار التنزیل ۲ : ۳۵۳ -

«اللَّهُ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَنْعَام» مرحوم طبرسی در مجمع گفته: از شتر و گاو و گوسفند «لِتَرْکَبُواْ مِنْهَا» تا سوارشان شوید، «وَ مِنهَا تَأْکُلُونَ» و از آن‌ها بخورید، یعنی برخی برای سواری و خوردن هستند، مانند شتر و گاو و برخی فقط برای خوردن، مثل گوسفند، و برخی گفته‌اند: مقصود از انعام در اینجا خصوص شتر است چون آن است که بیشتر بر آن سوار می‌شوند، و لام در جمله (لترکبوا) برای تعلیل است، و از آنجا که خدای تعالی این چهارپایان را آفریده و هم خواسته خلقش از آن‌ها سود برند، و از طرف دیگر خدای متعالی هیچ گاه اراده کاری که قبیح یا مباح است را نمی کند؛ پس اراده فرمود که با نیّت قربت به وی و فرمانبری او از این چهارپایان بهره مند شوند. «وَ لَکُمْ فِیهَا مَنَافِعُ» از شیر و پشم و کرک و موی آن‌ها استفاده می کنید، «وَ لِتَبْلُغُواْ عَلَیهَا حَاجَةً فىِ صُدُورِکُمْ» به اینکه سوار آن‌ها شوید و به جاهایی برسید که برای حوائجتان قصد دارید به آنجا بروید و نیازهای خود را برآورید، «وَ عَلَیْهَا» و بر چهارپایان که در اینجا خصوص شتر است «وَ عَلىَ الْفُلْکِ تحُمَلُونَ» و بر کشتی‌ها سوار شوید، یعنی با شتر در خشکی و با کشتی در دریا سفر کنید. - . مجمع البیان

۸.

: ۵۳۴ -

«جَعَلَ لَکُم مِّنْ أَنفُسِکمُ» بیضاوی گفته: از جنس خودتان «أَزْوَاجًا» زنان را «وَ مِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا» و برای چهارپایان هم جفت... هایی از جنس خودشان آفرید، یا انواع چهارپایان را برای شما آفریده، یا نر و ماده آفریده، «یَذْرَؤُکُمْ» تا شما را فراوان کند، از ریشه «ذرء» به معنای پراکندن «فِیهِ» در این تدبیر، و تدبیر این است که انسان ها و چهارپایان را زوج قرار داد تا آن‌ها همچون منبعی برای گسترش و تکثیر، به تولید نسل بپردازند. - . انوار التنزیل ۲ : ۳۹۴ -

«أَفَلَا يَنظُرُونَ إِلَى الْابِلِ كَيْفَ خُلِقَت» مرحوم طبرسی گفته: شتر، متاعی از وسائل عيش و زندگی آن‌ها بود، لذا خدای متعالی می فرماید: پس آیا در شتر و شیر خالص و گوارایی که خدا آن را از پستان او، و از میان چرک و خون، برای نوش کنندگان خارج می کند، تفکّر نمی‌کنند؟ می‌فرماید: همان گونه که این را برای ایشان آفریدم، برای اهل بهشت در بهشت هم خواهم آفرید. برخی گفته‌اند: یعنی آیا با نگاه کردنشان به شتر و خلقت عجیبش عبرت نمی‌گیرند که موجودی صغیر آن را با تمام بزرگی و قوّتش رام می‌کند، و به موجب اینکه خدای متعالی آن را مسخّر بندگانش کرده، مطیع او می‌شود، پس [انسان] آن را بر روی زمین می‌خواباند و بر آن سوار می‌شود، آن گاه بلند می شود و در غیر شتر از میان چهارپایان [نیازی به خوابانیدن آن ها نیست] و بر هیچ کدام آن‌ها چیزی حمل نمی شود مگر آنکه آن حیوان ایستاده است. پس خداوند این نشانه را در شتر به ایشان نشان داد تا به سبب آن بر یگانگی خدا استدلال کنند. از حسن درباره این آیه سؤال شد و به او گفته شد: فیل که در شگفتی، بزرگ تر از شتر است، چرا خدا نفرمود: أفلا ینظرون الی الفیل کیف خلقت؟ حسن گفت: به این خاطر که فیل از خاطر و ذهن عرب دور است و در نزد او معهود نیست و پس از فیل، خوک است که عرب سوار بر آن نمی شود و گوشتش را نمی خورد، و شیرش را نمی‌دوشد، ولی شتر از بهترین مال عرب و نزد ایشان از نفیس ترین چیزهاست، هسته خرما می‌خورد و بچّه می آورد و شیر می‌دهد، و یک کودک افسار او را گرفته و با وجود بزرگی جثّه‌اش، او را به هر کجا که بخواهد می‌برد. و حکایت شده که موشی، افسار شتری را گرفته بود و آن را هدایت می نمود و می‌کشید تا موش داخل سوراخش شده و افسار را کشید و شتر خوابید و دهانش را به سوراخ موش نزدیک کرد.

رازی گفته: شتر چند ویژگی دارد:

۱.

خدای تعالی حیواناتی را که برای کار خاصی نگهداری می‌شوند را چند دسته قرار داده است؛ گاهی برای خوردن گوشتش و گاهی برای نوشیدن شیرش و یک بار برای سفر کردن با آن و بار دیگر برای بارکشی از شهری به شهر دیگر و گاهی نیز برای زیور نگهداری می‌شوند و همه این منافع در شتر جمع است، و هیچ حیوانی همه این ویژگی‌ها را با هم ندارد.

۲.

در هر کدام از این منافع، شتر از حیوانات دیگر که برای یک ویژگی خاص نگهداری می‌شوند سر است؛ چون اگر از لحاظ شیر دهی در نظر گرفته شود، بیشتر از آن‌ها شیر می‌دهد و اگر از نظر گوشت در نظر گرفته شود، گوشت بیشتری دارد و تعداد بیشتری را سیر می کند. از نظر ویژگی های دیگر نیز همین گونه است؛ مسافتی را که پیمودن آن با حیوان دیگری ممکن نیست، می‌پیماید، چون به راه رفتن توانمند و بردبار است و به تشنگی شکیباست و و خوراک او و از علوفه‌ها، کمتر از خوراکی است که حیوانات دیگر نیاز دارند و بارهای سنگینی را که دیگر حیوانات را یارای حمل آن نیست، حمل می کند.

۳.

شتر بیشتر از همه حیوانات در دل عرب جا گرفته بود، از این رو آن را دیه کشتن انسان قرار داده بودند و پادشاهان آن‌ها وقتی

می‌خواستند به شاعری که از راه دور آمده بود جایزه کلانی بدهند، صد شتر به او می‌دادند چرا که از حیوانات دیگر چشمگیرتر بود، از این رو فرمود: «وَ لَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَ حِينَ تَسْرَحُونَ» - . نحل / ۶ - {و در آنها برای شما زیبایی است، آن گاه که [آنها را] از چراگاه برمی گردانید، و هنگامی که [آنها را] به چراگاه می برید.}

.۴

من با گروهی به راهی می‌رفتیم، پس راه را گم کردیم و آن‌ها شتری را جلو انداختند و خود به دنبال او به راه افتادند. او از تپّه ای به تپّه ای و از سویی به سویی می‌رفت و همه دنبالش بودند تا پس از زمانی دراز به راه رسید، و این به سبب نیروی خیال این حیوان است که چگونه با یک بار گذر، همه این تپّه ها و پیچ ها را در خیال خود حفظ می کند، تا آنجا که گروهی از خردمندان در پیدا کردن راه درمانده شدند، امّا شتر راه را پیدا کرد.

.۵

شتر با اینکه بسیار نیرومند است، امّا از همه حیوانات فرمانبرتر است تا آنجا که به فرمان کودکی می‌رود و همچنین بر خلاف حیوانات دیگر، به صورت نشسته بار را بر او حمل می کنند، سپس برمی‌خیزد.

این اوصاف ویژه فراوان که در شتر وجود دارد، بر خردمند لازم می‌دارد تا در آفرینش و ترکیبش بیندیشد و به وسیله آن به آفریننده حکمت مدار رهنمون شود، و از آنجا که عرب زبانان از همه مردم به تندرستی و بیماری و سود و زیان شتر آگاه‌تر بودند، از این رو جا داشت خدا تعالی آن‌ها را [در ابتدا] به اندیشه در آفرینش او امر کند.

**[ترجمه]

و قال الدمیری فی حیاه الحیوان الإبل الجمال و هی اسم واحد یقع علی

۱- ۱. فی المصدر: و لذلک فانهم جعلوا.

۲- ۲. فی المصدر: و کان الواحد من ملوکهم إذا أراد.

۳- ۳. فی المصدر:(جاءه) و فیه: اعطاء مائه بعیر.

۴- ۴. النحل: ۶.

۵- ۵. فی المصدر: ذلک الجمل.

۶- ۶. فی المصدر: فتعجبنا من قوه.

۷- ۷. فی المصدر: انه بالمره الواحده.

۸- ۸. تفسیر الرازیّ ۳۱: ۱۵۶ و ۱۵۷.

الجمع ليس بجمع و لا اسم جمع إنما هو دال على الجنس

وَ رَوَى ابْنُ مَاجَهْ أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله قَالَ: الْإِبِلُ عِزٌّ لِأَهْلِهَا وَ الْغَنَمُ بَرَكَةٌ وَ الْخَيْرُ مَعْقُودٌ فِي نَوَاصِي الْخَيْلِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ.

و الإبل من الحيوان العجيب (۱) و إن كان عجبها سقط من أعين الناس لكثره رؤيتهم لها و هو أنه حيوان عظيم الجسم شديد الانقياد ينهض بالحمل الثقيل و يبرك به و تأخذ زمامه فأره تذهب به حيث شاءت و تحمل على ظهره بيتا يقعد فيه الإنسان (۲)

مع مأكوله و مشروبه و ملبوسه و ظروفه و وسائده كما فى بيته و تتخذ للبيت سقفا(۳)

و هو يمشى بكل هذه و لهذا قال تعالى أَ فَلا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ و عن بعض الحكماء أنه حدث عن البعير و عظم خلقه (۴)

و كان قد نشأ بأرض لا إبل بها ففكر(۵) ثم قال يوشك أن تكون طوال الأعناق و حين أراد الله (۶) بها أن تكون سفائن البر صبرها على احتمال العطش حتى أن ظمأها يرتفع إلى العشر و جعلها ترعى كل شى ء نابت فى البرارى و المفاوز ما لا يرعاه سائر البهائم و فى الحديث لا تسبوا الإبل فإن فيها رقوء الدم و مهر الكريمه أى تعطى (۷) فى الديات فتحقن بها الدماء فتقطع عن أن يهراق (۸) دم القاتل و قال أصحاب الكلام فى طبائع الحيوان ليس لشى ء من الفحول مثل ما للجمل عند هيجانه إذ يسوء خلقه و يظهر زبده و رغاؤه فلو حمل ثلاثه أضعاف عادته حمل و يقل أكله (۹)

وَ سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله عَنِ الصَّلَاهِ

۱- ۱. فى المصدر: و الإبل من الحيوانات العجيبه.

۲- ۲. فى المصدر: و يتخذ على ظهره بيت يقعد الإنسان فيه.

۳- ۳. فى المصدر: كانه فى بيته و يتخذ للبيت سقف.

۴- ۴. فى المصدر: و عن بديع خلقها.

۵- ۵. فى المصدر: ففكر ساعه.

۶- ۶. فى المصدر: و حيث أراد اللّه.

۷- ۷. فى المصدر: أى انها تعطى.

۸- ۸. فى المصدر: و تمنع من أن يهراق.

۹- ۹. زاد فى المصدر: و يخرج الشقشقه و هى الجلده الحمراء التى يخرجها من جوفه و ينفخ فيها فتظهر من شدقه لا يعرف ما هى ا ه.

فِی مَبارِکِ الْإِبِلِ فَقَالَ لَا تُصَلُّوا فِی مَبَارِکِ الْإِبِلِ فَإِنَّهَا مِنَ الشَّیَاطِینِ (۱)

وَ سُئِلَ عَنِ الصَّلَاهِ فِی مَرَابِضِ الْغَنَمِ فَقَالَ صَلُّوا فِیهَا(۲) فَإِنَّهَا بَرَکَهٌ(۳).

وَ فِی مُسْنَدِ أَحْمَدَ وَ الْحَاکِمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ: أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله دَخَلَ حَائِطاً لِبَعْضِ الْأَنْصَارِ فَإِذَا فِیهِ جَمَلٌ فَلَمَّا رَأَی النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله ذَرَفَتْ عَیْنَاهُ فَمَسَحَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله سَنَامَهُ (۴) فَسَکَنَ ثُمَّ قَالَ مَنْ رَبُّ هَذَا الْجَمَلِ فَجَاءَ فَتًی مِنَ الْأَنْصَارِ فَقَالَ هُوَ لِی یَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ أَ لَا تَتَّقِی اللَّهَ فِی هَذِهِ الْبَهِیمَهِ الَّتِی مَلَّکَکَ اللَّهُ إِیَّاهَا فَإِنَّهُ یَشْکُو(۵)

إِلَیَّ أَنَّکَ تُجِیعُهُ وَ تُدْئِبُهُ.

وَ رَوَی الطَّبَرَانِیُّ عَنْ جَابِرٍ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِی غَزْوَهِ ذَاتِ الرِّقَاعِ حَتَّی إِذَا کُنَّا بِحَرَّهِ(۶)

وَاقِمٍ أَقْبَلَ جَمَلٌ یَرْقُلُ حَتَّی دَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَجَعَلَ یَرْغُو عَلَی هَامَتِهِ فَقَالَ صلی الله علیه و آله إِنَّ هَذَا الْجَمَلَ یَسْتَعْدِینِی عَلَی صَاحِبِهِ یَزْعُمُ أَنَّهُ کَانَ یَحْرُثُ عَلَیْهِ مُنْذُ سِنِینَ حَتَّی أَجْرَبَهُ (۷) وَ أَعْجَفَهُ وَ کَبِرَ سِنُّهُ أَرَادَ نَحْرَهُ اذْهَبْ یَا جَابِرُ

۱- ۱. فی المصدر: فانها مأوی الشیاطین.

۲- ۲. فی المصدر: فانها مبارکه.

۳- ۳. حیاه الحیوان: ۹- ۱۱.

۴- ۴. فی المصدر: سنامه، و فی روایه: فمسح ذفرییه فسکن.

۵- ۵. فی المصدر: فانه شکا.

۶- ۶. فی معجم البلدان: حره و اقم احدی حرتی المدینه و هی الشرقیه سمیت برجل من العمالیق اسمه و اقم نزلها فی الدهر الأول، و فی هذه الحره کانت وقعه الحره المشهوره فی أیّام یزید بن معاویه فی سنه ۶۳ و أمیر الجیش من قبل یزید مسلم بن عقبه المری و سموه لقبیح صنیعه مسرفا، قدم المدینه فنزل حره و اقم و خرج إلیه أهل المدینه یحاربونه فکسرهم و قتل من الموالی ثلاثه آلاف و خمسمائه رجل، و من الأنصار الفار و اربعمائه و قیل: الفا و سبعمائه، و من قریش الفا و ثلاثمائه، و دخل جنده المدینه فنهبوا الأموال و سبوا الذرّیه و استباحوا الفروج، و حملت منهم ثمانمائه حره و ولدن ا ه.

۷- ۷. فی المصدر: حتی اعجزه.

إِلَى صَاحِبِهِ فَأْتِ بِهِ قَالَ مَا أَعْرِفُهُ قَالَ إِنَّهُ سَيَدُلُّکَ عَلَيْهِ قَالَ فَخَرَجَ بَيْنَ يَدَيَّ مُعْنِقاً حَتَّى وَقَفَ بِی مَجْلِسَ بَنِی حَطْمَةَ(۱) فَقُلْتُ أَيْنَ رَبُّ هَذَا الْجَمَلِ قَالُوا هَذَا لِفُلَانِ بْنِ فُلَانٍ فَجِئْتُهُ فَقُلْتُ أَجِبْ رَسُولَ اللَّهِ فَخَرَجَ مَعِی حَتَّى إِذَا جَاءَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ إِنَّ جَمَلَکَ يَزْعُمُ أَنَّکَ حَرَثْتَ عَلَيْهِ زَمَاناً حَتَّى إِذَا أَجْرَبْتَهُ وَ أَعْجَفْتَهُ وَ کَبُرَ سِنُّهُ أَرَدْتَ نَحْرَهُ (۲)

قَالَ وَ الَّذِی بَعَثَکَ بِالْحَقِّ إِنَّ ذَلِکَ کَذَلِکَ (۳)

قَالَ صلی الله علیه و آله مَا هَکَذَا جَزَاءُ الْمَمْلُوكِ الصَّالِحِ ثُمَّ قَالَ بِعْنِيهِ (۴) قَالَ نَعَمْ فَابْتَاعَهُ مِنْهُ ثُمَّ أَرْسَلَهُ صلی الله علیه و آله فِی الشَّجَرِ حَتَّى نَصِبَ سَنَامُهُ وَ كَانَ إِذَا اعْتَلَّ عَلَى بَعْضِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ مِنْ نَوَاضِحِهِمْ شَيْ ءٌ أَعْطَاهُ إِيَّاهُ فَمَكَثَ كَذَلِكَ زَمَاناً(۵).

و قال البقر اسم جنس يقع على الذكر و الأنثى و إنما دخلته الهاء للوحده و الجمع بقرات و هو حيوان شديد القوه كثير المنفعه خلقه الله ذللا(۶) و لم يخلق له سلاحا شديدا كما للسباع لأنه فی رعايه الإنسان فالإنسان يدفع عنه عدوه فلو كان له سلاح لصعب على الإنسان ضبطه و البقر الأجم (۷) يعلم أن سلاحه فی رأسه فيستعمل محل القرن كما ترى فی العجاجيل قبل نبات قرونها تنطح برءوسها تفعل ذلك طبعا و هی أجناس منها الجواميس و هی أكثرها ألبانا و أعظمها أجسادا(۸)

و منها العراب و هی جرد ملس الألوان و منها نوع آخر يقال له الدربانه(۹) و البقر ينزو ذكورها

۱- ۱. فی المصدر: بنی خطمه.

۲- ۲. فی المصدر: حتی إذا أعجزته و أعجفته و كبر سنه أردت أن تنحره.

۳- ۳. فی المصدر: لكذلك.

۴- ۴. فی المصدر: تبيعه؟.

۵- ۵. حياه الحيوان ۱: ۱۴۵.

۶- ۶. فی المصدر: ذلولا.

۷- ۷. أی الذی لا قرن له.

۸- ۸. فی المصدر: و اعظمها اجساما.

۹- ۹. فی المصدر: و هی التی تنقل عليها الاحمال و ربما كانت اسنمه.

على إناثها إذا تمت لها سنه من عمرها فى الغالب و هى كثيره المنى و كل الحيوان إناثه أرق صوتا من الذكور إلا البقر فإن الأنثى أفخم و أجهر و ليس لجنس البقر ثنايا عليا فهى تقطع الحشيش بالسفلى.

و ذكر صاحب الترغيب و الترهيب و البيهقى فى الشعب عن ابن عباس أن ملكا من الملوك خرج يتصيد فى مملكته مختفيا من الناس (۱) فنزل على رجل له بقره فراحت عليه تلك البقره فحلبت مقدار ثلاثين بقره فحدث الملك نفسه أن يأخذها فلما كان من الغد غدت البقره إلى مرعاها ثم راحت فحلبت نصف ذلك فدعا الملك صاحبها فقال أخبرنى عن بقرتك هذه لم نقص حلابها أ لم يكن مرعاها اليوم مرعاها بالأمس قال بلى و لكن أرى الملك أضمر لبعض الرعيه سوء فنقص لبنها فإن الملك إذا ظلم أو هم بظلم ذهبت البركه قال فعاهد الملك ربه أن لا يأخذها و لا يظلم أحدا قال فغدت ثم راحت (۲) فحلبت حلابها فى اليوم الأول فاعتبر الملك بذلك و عدل و قال إن الملك إذا ظلم أو هم بظلم ذهبت البركه لا جرم لأعدلن و لأكونن على أفضل الحالات (۳).

و قال الغنم الشاه لا واحد له من لفظه

وَ رَوَى عَبْدُ بْنُ حُمَيْدٍ بِسَنَدِهِ إِلَى عَطِيَّهَ عَنْ أَبِى سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: افْتَخَرَ أَهْلُ الْإِبِلِ وَ أَهْلُ الْغَنَمِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَقَالَ السَّكِينَهُ وَ الْوَقَارُ فِى أَهْلِ الْغَنَمِ وَ الْفَخْرُ وَ الْخُيَلَاءُ فِى الْفَدَّادِينَ أَهْلِ الْإِبِلِ.

و هو فى الصحيحين بألفاظ مختلفه منها السكينه(۴) فى أهل الغنم و الفخر و الرياء فى الفدادين أهل الخيل و الوبر و فى لفظ الفخر و الخيلاء فى أصحاب الإبل و السكينه و الوقار فى أصحاب الشاه.

أراد بالسكينه السكون و بالوقار التواضع و أراد بالفخر التفاخر بكثره

۱- ۱. فى المصدر: خرج من بلده يسير فى مملكته و هو مستخف من الناس.

۲- ۲. فى المصدر: فغدت فرعت ثمّ راحت.

۳- ۳. حياه الحيوان ۱: ۱۰۵- ۱۰۷.

۴- ۴. فى المصدر: السكينه و الوقار.

المال و الجاه و غير ذلك من مراتب أهل الدنيا و بالخيلاء التكبر و التعاظم و منه قوله تعالى إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ(۱) و مراده بالوبر أهل الإبل لأنه لها كالصوف للغنم (۲) و الشعر للمعز و لذلك قال تعالى وَ مِنْ أَصْوافِها وَ أَوْبارِها وَ أَشْعارِها أَثاثاً وَ مَتاعاً إِلى حِينٍ (۳) و هـذا منه صـلى الله عليه و آله إخبـار عن أكثر حـال أهـل الغنم و أهل الإبل و أغلبه و قيل أراد به أى بأهل الغنم أهل اليمن لأن أكثرهم أهل الغنم بخلاف ربيعه و مضر فإنهم أصحاب إبل.

و الغنم على ضربين ضائنه و ماعزه قال الجاحظ و اتفقوا على أن الضأن أفضل من الماعز(۴)

و استدلوا عليه بأوجه منها أن الله تعالى بدأ بذكر الضأن فى القرآن فقال مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ (۵) و منها قوله إِنَّ هذا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً(۶) و منها فَدَيْناهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ (۷) و مما يذكر من فضـلها أنها تلد فى السـنه مره و تفرد غالبا و المعز تلد مرتين و قد تثنى و تثلث و البركه فى الضأن أكثر و من ذلك أن الضأن إذا رعت شـيئا من الكلأ فإنه ينبت و إذا رعت الماعز شيئـا لا ينبت لأـن المعز تقلعه من أصولهـا و الضأن ترعى ما على وجه الأرض و أيضا فإن صوف الضأن أفضل من شـعر المعز و أعز قيمه و ليس الصوف إلا للضأن و منها أنهم كانوا إذا مدحوا

۱- ۱. لقمان: ۱۸.

۲- ۲. فى المصدر: كالصوف للضأن.

۳- ۳. النحل: ۸۰.

۴- ۴. فى المصدر: من المعز.

۵- ۵. الأنعام: ۱۴۳.

۶- ۶. فى المصدر: و تسعون نعجه ولى نعجه واحده. و لم يقل: تسع و تسعون عنزا و لى عنز واحده. أقول: الآيه فى ص: ۲۳.

۷- ۷. زاد فى المصدر: و اجمعوا كما قال الحافظ انه كبش. أقول: الآيه فى الصافّات: ۱۰۷.

شخصـا قالوا إنما هو كبش و إذا ذموه قالوا ما هو إلا تيس (١) و ممـا أهان الله به التيس أن جعله مهتوك الستر مكشوف القبل و الدبر بخلاف الكبش و لذا شبه رسول الله صلى الله عليه و آله المحلل بالتيس المستعار.

و منهـا أن رءوس الضـأن أطيب و أفضـل من رءوس المـاعز و كـذلك لحمها فإن أكل لحم الماعز يحرك المره السوداء و يولد البلغم و يورث النسـيان و يفسد الدم و لحم الضأن عكس ذلك قال أبو زيد يقال لما تضعه الغنم و المعز حاله وضعه سخله ذكرا كان أو أنثى و جمعها سـخل بفتح السين و سخال بكسرها ثم لا يزال اسمه ذلك ما دام يرضع اللبن ثم يقال للذكر و الأنثى بهمه بفتح الباء و الجمع بهم بضـمها و يقال لولد المعز حين يولد سـليل و سـليط فإذا بلغ أربعه أشـهر و فصل عن أمه و أكل من البقل فـإن كـان من أولاـد المعز فهو جفر و الأـنثى جفره و الجمع جفـار فإذا قوى و أتى عليه حول فهو عريض و جمعه عرضان بكسـر العين و العتود نوع منه و جمعه أعتده و عتدان و هو فى ذلك جدى (٢)

و الأـنثى عنـاق إذا كـان من أولاـد المعز و يقال له إذا تبع أمه تلو لأنه يتلو أمه و يقال للجـدى أمر بضم الهمزه و تشديـد الميم و الراء المهمله فى آخره و يقال له هلع و هلعه بضم الهاء و تشديد اللام و البكره العناق أيضا و العطعط الجدى فإذا أتى عليه حول فالـذكر تيس و الأـنثى عنز ثم يكون جـذعا فى السـنه الثـانيه و الأنثى جـذعه فإذا طعن فى السـنه الثالثه فهو ثنى و الأنثى ثنيه فإذا طعن فى السنه الرابعه كان رباعيا و الأنثى رباعيه(٣) ثم تكون سدسا و الأنثى سدسه(۴) ثم يكون ضالعا و الأنثى كذلك و يقال ضلع يضلع ضلوعا و الجمع الضلع

١- ١. فى المصدر: انما هو تيس و اذ أرادوا المبالغه فى الذم قالوا: انما هو تيس فى سفينه.

٢- ٢. فى المصدر: و هو فى كل ذلك جدى.

٣- ٣. زاد فى المصدر بعد ذلك: ثم يكون خماسيا و الأنثى خماسيه.

۴- ۴. فى المصدر: ثم يكون سداسيا و الأنثى سداسيه.

بتشدید اللام (۱) و قال الجلان و الجلام (۲) من أولاد المعز خاصه و فی الحدیث فی الأرنب یصیبها المحرم جلان (۳).

قال الجاحظ و قد قالوا فی أولاد الضأن کما قالوا فی أولاد المعز إلا فی مواضع قال الکسائی هی خروف (۴) فی العریض من أولاد المعز و الأنثی خروفه و یقال له حمل و الأنثی رخل بفتح الراء المهمله و کسر الخاء المعجمه و الجمع رخال بضم الراء و هو مما جمع علی غیر قیاس کما قالوا فی المرضع ظئر و ظؤار و للشاه القریبه العهد بالنتاج ربی و رباب و البهمه للذکر و الأنثی من أولاد الضأن و المعز جمیعا و لا یزال کذلک حتی یأکل و یجتر ثم هو قرقر بقافین مکسورتین و الجمع قرقار و قرقور و هذا کله حین یأکل و یجتر و الجلام بکسر الجیم الجدی أیضا و البذج بفتح الباء و الذال المعجمه و بالجیم فی آخره من أولاد الضأن خاصه و الجمع بذجان.

وَ رَوَی ابْنُ مَاجَهْ بِإِسْنَادٍ صَحِیحٍ عَنْ أُمِّ هَانِی قَالَتْ: إِنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ لَهَا اتَّخِذِی غَنَماً فَإِنَّ فِیهَا الْبَرَکَه وَ شَکَتْ إِلَیْهِ امْرَأَهٌ أَنَّ غَنَمَهَا لَا تَزْکُو فَقَالَ صلی الله علیه و آله مَا أَلْوَانُهَا قَالَتْ سُودٌ فَقَالَ عَفِّرِی أَیِ اسْتَبْدِلِی أَغْنَاماً بِیضاً فَإِنَّ الْبَرَکَهَ فِیهَا.

وَ فِی الْحَدِیثِ: صَلُّوا فِی مَرَابِضِ الْغَنَمِ وَ امْسَحُوا رُغَامَهَا.

و الرغام ما یسیل من الأنف.

وَ رَوَی أَبُو دَاوُدَ: أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله کَانَتْ لَهُ مِائَهُ شَاهٍ لَا یُرِیدُ أَنْ تَزِیدَ وَ کَانَ صلی الله علیه و آله کُلَّمَا وُلِدَتْ سَخْلَهٌ ذَبَحَ مَکَانَهَا شَاهً.

ص: ۱۱۶

۱- ۱. فی المصدر: ثم یکون صالغا و الأنثی کذلک، و یقال: صلغ یصلغ صلوغا و الجمع الصلغ بتشدید الصاد و اللام.

۲- ۲. فی المصدر:« الحلان و الجلام» أقول: و لعلّ الصحیح فیهما بالحاء المهمله.

۳- ۳. فی المصدر: الحلان.

۴- ۴. فی المصدر: هو خروف.

وَ رَوَى مَالِکٌ وَ أَبُو دَاوُدَ وَ الْبُخَارِيُّ وَ النَّسَائِيُّ وَ ابْنُ مَاجَهْ عَنْ أَبِی سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: يُوشِکُ أَنْ يَکُونَ خَيْرُ مَالِ الْمُسْلِمِ غَنَماً يَتْبَعُ بِهَا شَعَفَ الْجِبَالِ وَ مَوَاضِعَ الْقَطْرِ يَفِرُّ بِدِينِهِ مِنَ الْفِتَنِ.

شعف الجبال بفتح الشين المعجمه و العين المهمله رءوسها و شعف کل شی ء أعلاه قال أبو الزناد خص علیه السلام الغنم من بین سائر الأشياء حضا علی التواضع و تنبيها علی إيثار الخمول و ترک الاستعلاء و الظهور و قد رعاها الأنبياء و الصالحون

وَ قَالَ صلی الله علیه و آله: مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيّاً إِلَّا رَاعِيَ غَنَمٍ (۱).

وَ أَخْبَرَ صلی الله علیه و آله: أَنَّ السَّکِينَةَ فِی أَهْلِ الْغَنَمِ.

وَ فِی الْحَدِيثِ أَنَّهُ صلی الله علیه و آله قَالَ: مَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَ قَدْ رَعَی الْغَنَمَ قِيلَ وَ أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ وَ أَنَا(۲).

قیل و الحکمه أن الله عز و جل جعل الرعی فی الأنبياء تقدمه لهم ليکونوا رعاه الخلق و تکون (۳) أممهم رعايا لهم.

وَ رَوَى الْحَاکِمُ فِی مُسْتَدْرَکِهِ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: رَأَيْتُ غَنَماً سُوداً دَخَلَتْ فِيهَا غَنَمٌ کَثِيرٌ بِيضٌ فَقَالُوا فَمَا أَوَّلْتَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الْعَجَمُ (۴) يَشْرَکُونَکُمْ فِی دِينِکُمْ وَ أَنْسَابِکُمْ قَالُوا الْعَجَمُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ صلی الله علیه و آله لَوْ کَانَ الْإِيمَانُ مُعَلَّقاً بِالثُّرَيَّا لَنَالَهُ رِجَالٌ مِنَ الْعَجَمِ.

و فی عجائب المخلوقات عن موسی بن عمران علیه السلام: أنه اجتاز بعين ماء فی سفح جبل فتوضأ منها ثم ارتقی الجبل ليصلی إذ أقبل فارس فشرب من ماء العين و ترک عنده کيسا فيه دراهم و ذهب مارا فجاء بعده راعی غنم فرأی الکيس فأخذه و مضی ثم جاء بعده شيخا عليه أثر البؤس و علی رأسه حزمه حطب فوضعها هناک ثم

۱- ۱. فی المصدر: إلا رعی غنما.

۲- ۲. زاد فی المصدر: و کنت أرعاها لاهل مکّه بالقراريط. قال سويد: يعنی کل شاه بقيراط.

۳- ۳. فی المصدر: و لتکون.

۴- ۴. العجم: الفرس، خلاف العرب.

استلقی لیستریح فما کان إلا قلیلا حتی عاد الفارس فطلب کیسه (۱) فلم یجده فأقبل علی الشیخ یطالبه فأنکر فلم یزالا کذلک حتی ضربه و لم یزل یضربه حتی قتله فقال موسی یا رب کیف العدل فی هذه الأمور فأوحی الله إلیه أن الشیخ کان قتل أبا الفارس و کان علی أب الفارس دین لأب الراعی مقدار ما فی الکیس فجری بینهما القصاص و قضی الدین و أنا حکم عدل (۲).

**[ترجمه]دمیری در حیاه الحیوان گفته: «ابل» اسم جنس به معنای شتر است و بر جمع اطلاق می‌شود، امّا جمع و اسم جمع نیست. ابن ماجه روایت کرده که پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: «شتر مایه عزّت صاحبش است، و گوسفند برکت است و خیر و خوبی به پیشانی اسب تا روز رستاخیز گره خورده است.»

و شتر از حیوانات شگفت‌آور است، اگرچه چون مردم زیاد او را می‌بینند برایشان عادی شده و شگفتی ندارد. شتر حیوانی تنومند و بسیار فرمانبر است. با بار سنگین بلند می‌شود و با آن می‌نشیند و یک موش افسارش را گرفته و به هر کجا که بخواهد می‌کشاند، بر پشتش خانه ای سقف دار حمل می کند که انسانی به همراه خوراک و نوشیدنی و لباس و ظروف و بستر خواب در آن می‌نشیند، چنان که در اتاق مسکونی خود می‌نشیند، و او همه این ها را با خود می‌برد. از این رو خدا تعالی فرموده: «أَفَلَا يَنظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» - . غاشیه / ۱۷ - {آیا به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده؟} و از یکی از حکماء نقل است که درباره شتر و بزرگیش سخن می‌راند؛ حال آنکه هنوز شتر را ندیده بود. پس فکری کرد و آنگه گفت: باید گردنش دراز باشد.

و چون خدای تعالی اراده فرمود که او را کشتی خشکی قرار دهد، بر تحمّل تشنگی صبورش ساخت به طوری که وقتی یک بار آب بنوشد، تا ده روز سیراب می‌ماند، و از هر گیاهی که در بیابان‌ها و درّه ها بروید و دیگر چهارپایان از آن نخورند تغذیه می کند. و در حدیث است که: (به شتر دشنام ندهید، چرا که مانع خون ریزی می شود و مهریه دوشیزه های ارجمند می‌گردد.) یعنی آن را به عنوان خون بهای مقتول، از قاتل می‌گیرند و به ولی دم می دهند و به این وسیله قاتل از قصاص رهایی می‌یابد. و متکلّمان گفته‌اند: هیچ حیوانی در حال شهوت مانند شترِ نر نیست؛ زیرا بد رفتار می‌شود و دهانش کف می‌کند و اگر سه برابر بار بر او نهند بکشد و خوراکش کم می‌شود. و از پیامبر صلی اللّه علیه و آله درباره نماز خواندن در خوابگاه شتران پرسیدند، فرمود: در خوابگاه شتران نماز نخوانید که آنجا جایگاه شیاطین است، و همچنین درباره نماز خواندن در آغل گوسفندان پرسیدند، حضرت فرمود: در آنجا نماز بخوانید، چرا که آن‌ها مبارک هستند. - . حیاه الحیوان: ۹ - ۱۱ -

و در مسند احمد و حاکم از عبد اللّه بن جعفر نقل شده که پیامبر صلی اللّه علیه و آله به نخلستان یک نفر از انصار وارد شد و به ناگاه در آن شتری را مشاهده نمود. وقتی چشم شتر به پیامبر صلی اللّه علیه و آله افتاد اشک ریخت. پس رسول اکرم صلّی الله علیه و آله دست به کوهانش کشید و او آرام شد، آن گاه فرمود: صاحب این شتر کیست؟ جوانی از انصار به نزد حضرت آمد و گفت: از آن من است یا رسول اللّه، فرمود: آیا درباره این زبان بسته از خدا نمی‌ترسی که آن را به تو داده؟ او شکوه دارد که گرسنه اش می‌داری و آبش می کنی [از شدّت گرسنگی او را لاغر می کنی.]

و طبرانی از جابر روایت کرده که به همراه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به نبرد ذات الرقاع رفتیم و چون به حرّه واقم رسیدیم، شتری دوان دوان پیش آمد تا نزدیک رسول خدا صلی اللّه علیه و آله رسید با صدای بلند صدا می کرد. حضرت

فرمود: این شتر از صاحبش به من شکایت می‌کند و می‌پندارد که سالیانی است آنقدر از او برای کشت، کار کشیده که او را عاجز و لاغر کرده و حال که پیر شده می‌خواهد او را بکشد. ای جابر برو صاحبش را بیاور. جابر گفت: او را نمی‌شناسم، فرمود: تو را راهنمایی می‌کند. گفت: پس شتر گردنکشان پیشاپیش من حرکت کرد تا مرا به مجلس بنی حطمه برد و آنجا نگه داشت. گفتم: صاحب این شتر کجاست؟ گفتند: این مال فلان بن فلان است. نزدش آمدم و گفتم: رسول خدا صلّی الله علیه و آله را اجابت کن، همراه من آمد تا به محضر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله رسید. حضرت به او فرمود: شترت گمان می کند که تو مدّتی با او کشت کرده‌ای و او را عاجز و لاغر نموده‌ای و حال که پیر شده می‌خواهی او را بکشی! گفت: قسم به کسی که تو را به پیامبری برانگیخت، مطلب چنین است. فرمود: پاداش مملوك شایسته چنین نیست. سپس فرمود: آن را به من بفروش. گفت: چَشم، و پیامبر او را خرید و در چراگاه رها کرد تا فربه شد. و هرگاه شتر آبکش یکی از مهاجرین و یا انصار بیمار می‌شد، آن را به حضرت می داد [و ایشان با شتر همین گونه رفتار می کرد] و او سال‌ها این چنین زنده بود .

و گفته: «بقر» اسم جنس برای مذکر و مؤنّث گاو است و تاء آن برای وحدت است [نه برای تأنیث]، و او حیوانی است نیرومند و پر سود، و خدا او را رام آفریده، بدون ابزاری که درنده ها دارند؛ چون تحت حمایت انسان است و انسان از او نگهداری و دشمنش را دفع می کند. پس اگر ابزار درندگی داشت، نگهداریش برای انسان دشوار بود، و گاو بی شاخ می‌داند ابزارش در سر او است و آن را به جای شاخ به کار می‌برد، مثل گوساله ها که هنوز شاخ بر نیاورده‌اند، امّا فطرتا می‌دانند که با سر شاخ بزنند و از خود دفاع کنند. و گاوها چند دسته اند: برخی گاومیش نام دارند که پرشیرتر و تنومندتر از همه هستند و برخی عراب نام دارند که کم مو و دو رنگند و دسته دیگر را دربانه گویند. و غالبا اینگونه است که چون گاو نر یک ساله می‌شود بر روی ماده گاو می‌جهد و او [در این موقع] پر منی می‌باشد. و همه حیوانات ماده، آواز نرم‌تری نسبت به حیوانات نر دارند به جز گاو که صدای ماده اش کلفت تر و رساتر است. و گاو دندان‌های پیشین بالا ندارد و علف را با دندان‌های زیرین می‌بُرد.

مؤلف کتاب ترغیب و ترهیب و بیهقی در الشعب از ابن عباس آورده‌اند که پادشاهی مخفیانه در کشورش به شکار رفت، پس مهمان مردی شد که ماده گاوی داشت و آن ماده گاو، شب از چراگاه برگشت و به اندازه سی گاو شیر داد. پادشاه تصمیم گرفت که آن گاو را از صاحبش بستاند. فردا که گاو از چراگاه برگشت، نیمی از آن شیر را داشت. پادشاه به صاحبش گفت: چرا شیر گاوت کم شد؟ مگر در چراگاه دیروز نبود؟ گفت: چرا ولی به نظرم پادشاه تصمیم بدی برای یکی از رعایا گرفته از این رو شیرش کم شده، زیرا وقتی پادشاه ستم کند یا قصد ستم داشته باشد، برکت می‌رود. راوی گوید: پادشاه با خود پیمان بست که آن گاو را نستاند و به کسی ستم نکند. فردا آن گاو به چراگاه رفت و شب آمد و شیر روز نخست را داشت و پادشاه از آن عبرت گرفت و عدالت پیشه نمود و گفت: وقتی پادشاه ستم کند یا قصد ستم نماید برکت برود، پس من باید عادل باشم و بهترین وضع را داشته باشم. - . حیاه الحیوان ۱ : ۱۰۵ - ۱۰۷ -

و نیز گفته: «غنم» اسم جمع به معنای گوسفند است که از لفظ خودش مفرد ندارد. ابی سعید خدری گوید: شتر داران و گوسفند داران نزد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به یکدیگر فخر و مباهات کردند، پس آن حضرت فرمود: سنگینی و آرامش در گوسفندداران است، و به خود بالیدن و تکبّر از ویژگی‌های شترداران است. و این روایت در صحیح بخاری و مسلم با الفاظ مختلف آمده، از آن جمله: آرامش در گوسفندداران است، و به خود بالیدن و تظاهر از ویژگی‌های اسب داران و شترداران است. و به لفظ دیگر چنین است: به خود بالیدن و تکبّر از ویژگی‌های شترداران است و سنگینی و آرامش در

گوسفندداران است.

سکینه یعنی آرامش، و وقار یعنی فروتنی، و مراد از فخر بالیـدن به بسیاری مال و جاه و غیر آن از شؤون اهل دنیا است، و مراد از خیلاء، تکبر می‌باشـد و از همین باب است سـخن خـدای تعالی که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كلَ مخْتَالٍ فَخُورٍ» - . لقمان / ۱۸ - {خـدا خودپسـندِ لاف زن را دوست نمی دارد.} و مقصود از اهل وبر شترداراننـد؛ زیرا «وبر» موی شتر است، همان طور که صوف پشم گوسفند و شعر موی بز است، و از این رو خدای تعالی فرموده: «وَ مِنْ أَصْوافِها وَ أَوْبارِها وَ أَشْعارِها أَثاثاً وَ مَتاعاً إِلی حِينٍ» {و از پشم‌ها و کرک‌ها و موهای آن ها وسایل زندگی که تا چندی مورد استفاده است [قرار داد].} و این بیان حال غالب گوسـفندداران و شترداران است، و برخی گفته‌انـد: منظور از گوسـفندداران، مردم یمن هسـتند، زیرا بیشترشان گوسـفند دارند بر خلاف ربیعه و مضرّ که شتر دارند.

گوسفند دو نوع است: میش و بز. جاحظ گفته: اتّفاق نظر دارند که میش برتر از بز است و چند دلیل هم آورده‌اند.

۱.

خدای تعالی در قرآن نام میش را بر نام بز مقدّم داشته و فرموده: «مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ» - . انعام / ۱۴۳ -

۲.

اینکه فرموده: «إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَه» - . ص / ۲۳ - {این [شخص] برادر من است. او را نود و نه میش، و مرا یک میش است.}، و نفرموده نود و نه ماده بز برای او و یکی برای من.

۳.

اینکه فرموده: «وَ فَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ» - . صافات / ۱۰۷ - {و او را در ازای قربـانیِ بزرگی بـاز رهانیـدیم.} [و چنان که جاحظ گفته آن بره نری بوده است.]

۴.

میش، سالی یـک بـار می‌زایـد و یک فرزنـد به دنیا می‌آورد، ولی بز، دو بار می‌زایـد و دو تا سه بچه به دنیا می‌آورد و برکت میش بیشتر است.

۵.

چراگـاه میش دوبـاره می‌رویـد؛ زیرا او گیاه را از ریشه نمی خورد بلکه آنچه را روی زمین برآمـده می خورد، ولی چراگاه بز دوباره نمی‌روید چون او گیاه را ریشه کن می کند.

۶.

پشم میش، از موی بز برتر است و ارزش بیشتری دارد و فقط میش پشم دارد.

.۷

وقتی عرب می‌خواهد کسی را به خوبی بستاید می گوید: همانا فلانی کبش (میش) است و هرگاه می خواهد از کسی نکوهش کند می گوید: فلانی جز نرّه بز نیست.

.۸

از جمله چیزهایی که خداوند در خلقت بز قرار داده و موجب خواری اوست این است که عورتین او را آشکار قرار داده است به خلاف کبش، از این رو رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله محلّل - . یعنی کسی که بعد از سه طلاقه شدن زن برای حلال شدن مجدّد او بر شوهر اوّلش با او ازدواج کرده و سپس او را طلاق می‌دهد. - را به نرّه بز عاریه تشبیه نموده است.

.۹

سر میش و گوشتش خوشبوتر و بهتر از سر و گوشت بز است، چون گوشت بز خلط سوداء را تحریک می کند، ایجاد بلغم می کند و موجب فراموشی می گردد و مایه فساد خون می‌شود، بر عکس گوشت میش .

ابوزید گفته: به بچّه تازه تولّد یافته گوسفند و بز «سخله» گفته می‌شود، نر باشد یا ماده، و جمع آن «سَخل و سِخال» است، و تا زمانی که شیر خوار است این نام را دارد، بعد از آن به نر و ماده آن «بَهمه» گفته می‌شود و جمع آن «بُهم» است. و به بچّه بز در وقت ولادت «سلیل و سلیط» گفته می‌شود، وقتی به چهار ماهگی رسید و از مادر جدا شد و سبزی خوار شد؛ اگر بچّه بز باشد، به نر آن «جفر» و به ماده‌اش «جفره» گفته می‌شود و جمع آن «جفار» است. و آن گاه که بدنش قوی شد و یکسال بر او گذشت «عریض» نامیده می‌شود و جمعش «عِرضان» است و به نوعی از آن، «عتود» که جمع آن «أعتده و عتدان» است، گفته می‌شود و آن را در تمام این مراحل اگر بچّه بزِ نر باشد «جدی»، و اگر بچّه بز ماده باشد «عناق» می‌نامند، و آن زمان که به دنبال مادرش حرکت می کند به او «تلو» می گویند؛ چرا که به دنبال او حرکت می کند. از دیگر نام‌های «جدی، أُمّر و هلّع و هلّعه و عطعط» است و به عناق، بُکره نیز گفته می‌شود. پس وقتی که یک ساله شد نر آن «تیس» و ماده‌اش را «عنز» می‌نامند، و در سال دوم به آن‌ها «جذع و جذعه» می گویند. و در سال‌های بعد به ترتیب به آن «ثنیّ و ثنیّه، رباعیّ و رباعیّه، سدس و سدسه، ضالع و ضالعه» گفته می‌شود و عرب می گوید: «ضَلَعَ یضلع ضلوعا» و جمع آن ضُلّع است. ابو زید همچنین گفته: در خصوص بچّه بز «حلّان و جلّام» هم گفته می‌شود. و در حدیث آمده: «فی الإرنب یصیبها المحرِم جلّان» یعنی اگر کسی در حال احرامِ حج خرگوشی را شکار کند، کفّاره‌اش یک جلّان است.

جاحظ گفته: برخی درباره فرزندان میش این نام‌ها را به کار برده‌اند، همان طور که به فرزندان بز نیز گفته شده؛ به جز موارد اندکی که با هم تفاوت دارند. کسایی گفته: میش در اندازه بزِ «عریض» خروف و مؤنث آن خروفه است. و به نرِ آن، (حمل) نیز گفته می‌شود و به مادهِ آن «رَخِل» که جمع آن «رُخال» است و از جمله جمع‌های غیر قیاسی می‌باشد، همان طور که عرب جمع کلمه ظُئر را ظؤار استعمال نموده است. و به گوسفندی که به زودی فرزندی به دنیا می‌آورد «ربّی و رباب» گفته می‌شود،

و به فرزندان نر و ماده میش و بز، به همگی این‌ها، «بهمه» گفته می‌شود، تا زمانی که به سنی برسند که بخورند و نشخوار کنند. در این زمان به آن‌ها «قِرقِر» گفته می‌شود و جمع آن «قرقار و قرقور» است. و (جِلّام) به جدی هم گفته می‌شود، و «بَذَج» تنها به فرزندان میش گفته می‌شود که جمع آن «بِذجان» است.

و ابن ماجه با سند صحیح از امّ هانی روایت کرده که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به او فرمود: گوسفندی تهیّه کن که برکت دارد.

و زنی به آن حضرت شکایت کرد که گوسفندانش رشد نمی کنند، حضرت فرمود: گوسفندانت چه رنگی دارند؟ گفت: سیاه، فرمود: با گوسفندان سفید عوض کن که برکت دارد.

و در حدیث آمده است که در آغل گوسفندان نماز بخوانید و آب بینی آن‌ها را با دست پاک کنید.

و ابو داود روایت کرده که پیامبر صلّی الله علیه و آله صد گوسفند داشت و نمی‌خواست از این مقدار بیشتر شود و هرگاه گوسفندی زاییده می‌شد، حضرت به جای آن یکی را ذبح می‌کرد.

و مالک، ابو داود، بخاری، نسائی و ابن ماجه همه از ابی سعید خدری روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: نزدیک است که بهترین دارایی مسلمان گوسفند باشد؛ چرا که [برای چرانیدن او] به دنبالش به قلّه کوه‌ها و جاهایی که باران خیز است می رود و دینش را از فتنه می‌رهاند.

ابو زنّاد گفته: آن حضرت از میان سایر چیزها، تنها گوسفند را نام برد، برای آنکه مردم را به فروتنی تشویق کند و به برگزیدن گمنامی و ترک برتری جویی و خود نمایی توجّه دهد. و به راستی که پیامبران و صالحان همگی این کار - چرانیدن گوسفند - را انجام داده‌اند. و نبیّ مکرّم صلی اللّٰه علیه و آله فرموده که خدا هیچ پیامبری را نفرستاده مگر اینکه شبان بوده است.

و همچنین آن حضرت خبر داده که آرامش در گوسفندداران است. و در حدیث است که آن حضرت فرمود: هیچ پیامبری نبوده مگر اینکه گوسفند چرانیده، به ایشان گفته شد: یا رسول اللّٰه شما هم [این چنین بودید]؟ فرمود: آری من هم [شبان بوده‌ام].

برخی گفته‌اند: حکمتش این است که خدای عزّ و جلّ شبانی را برای آماده سازی انبیاء قرار داده تا بتوانند شبان مردم شوند و امّت هایشان را تحت سرپرستی خود بگیرند. و حاکم در مستدرک خود از ابن عمر نقل کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: در خواب، گوسفندان سیاهی را دیدم که گوسفندان فراوان سفیدی در میان آن‌ها درآمده بودند. گفتند: ای رسول خدا آن را به چه تعبیر کردی؟ فرمود: به عجم، که در دین شما و در نژاد شما شریک می‌شوند. گفتند: ای رسول خدا، عجم [در دین و نسب ما شریک می‌شود]؟ فرمود: اگر ایمان در ستاره ثریا آویخته شده باشد، مردانی از عجم به آن دست می‌یابند.

و در کتاب عجائب المخلوقات به نقل از حضرت موسی بن عمران علیه السّلام آمده که وی از چشمه آبی که در دامنه کوهی قرار داشت عبور کرد و با آب آن وضو گرفت. سپس از کوه بالا آمد تا نماز بخواند. ناگاه سواری رسید و از آن چشمه نوشید

و کیسه پولی از درهم در آن نهاد و رفت. پس از او، شبان گوسفندانی آمد و آن کیسه را دید و برگرفت و رفت و به جای او پیرمرد تنگدستی سر چشمه آمد که بسته هیزمی بر سر داشت. پس آن بسته را در آنجا نهاد و دراز کشید تا استراحت کند. طولی نکشید که آن سوار برگشت و به دنبال آن کیسه گشت، امّا آن را نیافت. پس به سوی آن پیرمرد آمد و کیسه را از او طلب نمود. شیخ منکر [برداشتن کیسه] شد. و این کشمکش پیوسته در میان آن دو ادامه داشت تا اینکه او را مورد ضرب و شتم قرار داد تا کشته شد. موسی علیه السّلام گفت: پروردگارا آیا این اتّفاقات عادلانه بود؟ خدای سبحان به او وحی کرد: این پیرمرد پدر این اسب سوار را کشته بود و پدر اسب سوار نیز به پدر شبان به اندازه آنچه در کیسه بود بدهکار بود؛ پس میان آن‌ها قصاص شد و دِین پرداخته شد و من قضاوت کننده عادلی هستم .

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

الْخِصَالُ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ سُفْيَانَ الْحَرِيرِيِّ عَنْ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: الْبَرَكَةُ عَشَرَةُ أَجْزَاءٍ تِسْعَةُ أَعْشَارِهَا فِي التِّجَارَهِ وَ الْعُشْرُ الْبَاقِي فِي الْجُلُودِ.

قال الصدوق رضی الله عنه یعنی بالجلود الغنم و تصدیق ذلک ما رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: تِسْعَةُ أَعْشَارِ الرِّزْقِ فِي التِّجَارَهِ وَ الْجُزْءُ الْبَاقِي فِي السَّابِيَاءِ.

یعنی الغنم حَدَّثَنَا بِذَلِكَ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عَنْ بَكْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ عَنْ تَمِيمِ بْنِ بُهْلُولٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمَخْزُومِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِيهِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیهم السلام عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: تِسْعَةُ أَعْشَارِ الرِّزْقِ فِي التِّجَارَهِ وَ الْجُزْءُ الْبَاقِي فِي السَّابِيَاءِ.

يَعْنِي الْغَنَمَ (۳).

**[ترجمه]خصال: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به نقل امام باقر علیه السّلام فرمود: برکت ده جزء دارد که نه قسمت آن در تجارت و یک دهم باقیمانده در پوست است.

مرحوم صدوق در توضیح این روایت می گوید: منظور از پوست، پوست گوسفند است و گواه این سخن روایتی است که از پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: نه دهم روزی در تجارت و یک جزء باقیمانده در «سابیاء» است که به معنای گوسفند است. زید بن علی بن الحسین علیهما السّلام از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل کرده که پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: نه دهم روزی در تجارت و یک جزء باقیمانده در «سابیاء» است؛ یعنی گوسفند. - . خصال ۲ : ۴۴۵ - ۴۴۶ -

**[ترجمه]

بیان

قال فی النهایه بعد إیراد الروایه فی السابیاء یرید به النتاج فی المواشی و کثرتها یقال إن لآل فلان سابیاء أی مواشی کثیره و الجمع السوابی و هی فی الأصل الجلده التی یخرج فیها الولد و قیل هی المشیمه انتهی (۴).

**[ترجمه]ابن اثیر در نهایه بعد از نقل روایتی که در مورد سابیاء است گفته: منظور از سابیاء، فرزندان چهار پایان و فراوانی آن‌ها می باشد، به طوری که گفته می‌شود: خاندان فلان، سابیاء - چهارپایان - فراوان دارند. و جمع آن «سوابی» است، و آن در اصل پوستی است که فرزند در آن بیرون می‌آید، و برخی گفته‌اند: منظور مشیمه است. (پایان نقل قول) - . نهایه ۲ : ۱۵۷ -

**[ترجمه]

أقول

الجلود فی الخبر الأول لعله أرید به ذوات الجلود من الحیوانات و فی

ص: ۱۱۸

۱- ۱. فی المصدر: یطلب کیسه.

۲- ۲. حیاه الحیوان ۲: ۱۳۰- ۱۳۴.

۳- ۳. الخصال ۲: ۴۴۵ و ۴۴۶ طبعه الغفاری.

۴- ۴. النهایه ۲: ۱۵۷.

القاموس الجلد محركه الشاه يموت ولدها حين تضع كالجلده محركه فيهما و الكبار من الإبل لا صغار فيها و من الغنم و الإبل ما لا أولاد لها و لا ألبان و ككتاب من الإبل الغزيرات اللبن كالمجاليد أو ما لا لبن لها و لا نتاج و الجلد الذكر وَ قالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنا(۱) أی لفروجهم (۲).

**[ترجمه]شاید مقصود از جلود در روایت نخست، جانوران پوست دار است، و فیروز آبادی در قاموس گفته: «جَلَد» گوسفندی است که نوزادش بمیرد، مانند «جَلَده» و نیز به معنای شتران پیری است که خردسال در میان آن ها نباشد و همچنین به گوسفند و شتری که نه بچّه دارد و نه شیر می‌دهد گفته می‌شود. و «جِلاد» بر وزن کتاب به معنای شتران پر شیر است، مثل «مجالید» که به همین معناست، یا مراد شتری است که شیر و بچّه ندارد، و «جِلد» به معنای آلت مردانگی است، خدای تعالی می‌فرماید: «وَ قَالُواْ لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدتمُ ْعَلَیْنَا» - . فصّلت / ۲۱ - یعنی به فروج خود می گویند. - . قاموس ۱ : ۲۸۳ -

**[ترجمه]

«۲»

الْفَقِيهُ، قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: اتَّقُوا اللَّهَ فِيمَا خَوَّلَكُمْ وَ فِي الْعُجْمِ مِنْ أَمْوَالِكُمْ فَقِيلَ لَهُ وَ مَا الْعُجْمُ قَالَ الشَّاةُ وَ الْبَقَرُ وَ الْحَمَامُ (۳).

**[ترجمه]من لا یحضره الفقیه: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: از خدا درباره آنچه به شما داده و درباره اموال بی زبان خویش پروا کنید، پرسیدند: آن اموال بی زبان کدامند؟ فرمود: گوسفند و گاو و کبوتر. - . من لا یحضره الفقیه ۳ : ۲۲۰ -

**[ترجمه]

«۳»

تَفْسِيرُ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ،: قَالَ أَبُو الْجَارُودِ فِي قَوْلِهِ وَ الْأَنْعامَ خَلَقَها لَكُمْ فِيها دِفْ ءٌ وَ مَنافِعُ (۴) وَ الدِّفْ ءُ حَوَاشِي الْإِبِلِ وَ يُقَالُ بَلْ هِيَ الْأَدْفَاءُ مِنَ الْبُيُوتِ وَ الثِّيَابِ وَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِي قَوْلِهِ دِفْ ءٌ أَيْ مَا يَسْتَدْفِئُونَ بِهِ مِمَّا يُتَّخَذُ مِنْ صُوفِهَا وَ وَبَرِهَا قَوْلُهُ وَ لَكُمْ فِيها جَمالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَ حِينَ تَسْرَحُونَ قَالَ حِينَ يَرْجِعُ مِنَ الْمَرْعَى وَ حِينَ تَسْرَحُونَ حِينَ يَخْرُجُ إِلَى الْمَرْعَى قَوْلُهُ وَ تَحْمِلُ أَثْقالَكُمْ إِلى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بالِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ قَالَ إِلَى مَكَّةَ وَ الْمَدِينَهِ وَ جَمِيعِ الْبُلْدَانِ ثُمَّ قَالَ وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغالَ وَ الْحَمِيرَ

لِتَرْكَبُوها وَ لَمْ يَقُلْ عَزَّ وَ عَلَا لِتَرْكَبُوهَا وَ تَأْكُلُوهَا(۵)

كَمَا قَالَ فِي الْأَنْعَامِ وَ يَخْلُقُ ما لا تَعْلَمُونَ قَالَ الْعَجَائِبَ الَّتِي خَلَقَهَا اللَّهُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ(۶).

**[ترجمه]تفسیر قمی: علی بن ابراهیم در تفسیر خود از ابو الجارود نقل کرده که در تفسیر آیه: «وَ الْأَنْعامَ خَلَقَها لَكُمْ فِيها دِفْ ءٌ وَ مَنافِعُ» - . نحل / ۵ - گفته: «دف ء» حواشی شتر است، و برخی گویند: بلکه منظور، گرم شدن به وسیله خانه ها و لباس... هاست. و علی بن ابراهیم درباره (دف ء) گفته: گرم شدن توسط چیزهایی است که از پشم و کرک آن‌ها گرفته شود، و

درباره آیه: «وَ لَكُمْ فِيها جَمالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَ حِينَ تَسْرَحُونَ» گفته: یعنی وقتی از چراگاه برمی گردند و وقتی [از آغل] به سوی چراگاه خارج می‌شوند. همچنین درباره آیه: «وَ تَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُواْ بَلِغِيهِ إِلَّا بِشِقّ ِ الْأَنفُسِ» گفته: تا مکّه و مدینه و تا هر شهر دیگری، سپس فرمود: «وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغَالَ وَ الْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا» {و اسبان و استران و خران را [آفرید] تا بر آن‌ها سوار شوید.} و نفرمود: تا بر آن‌ها سوار شوید و از گوشت آن‌ها بخورید، چنان که درباره شتر و گاو و گوسفند فرمود و نیز درباره آیه: «وَ يخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» گفته: منظور عجائبی است که خدا در خشکی و دریا آفریده است. - . تفسیر قمی : ۳۵۷ -

**[ترجمه]

بیان

قوله حواشی الإبل أی صغار أولادها و هذا تفسیر آخر غیر التفاسیر المشهوره لکنه موافق للغه قال الفیروزآبادی الحشو صغار الإبل کالحاشیه(۷) و قال

۱- ۱. فصّلت: ۲۱.

۲- ۲. القاموس: جلد.

۳- ۳. من لا یحضره الفقیه ۳: ۲۲۰ و زاد فیه: و اشباه ذلک.

۴- ۴. النحل: ۵.

۵- ۵. فی المصدر: و لتأکلوها.

۶- ۶. تفسیر القمّیّ: ۳۵۷ و الآیات فی أوائل سوره النحل.

۷- ۷. القاموس: حشو.

الدِّفْ ءُ بالكسر و يحرك نقيض حده البرد و إبل مُدْفِئَةٌ و مُدْفَأَةٌ و مُدَفَّأَةٌ و مُدَفِّئَةٌ كثير الأوبار و الشحوم و الدِّفْ ءُ بالكسر نتاج الإبل و أوبارها و الانتفاع بها(۱).

و قال الراغب الدف ء خلاف البرد قال تعالى لَكُمْ فِيها دِفْ ءٌ وَ مَنافِعُ و هو لما يدفئ و رجل دفآن و امرأه دفأی و بیت دفی ء(۲) قوله من البیوت أی الخیم من الشعر و الصوف قوله و لم یقل إلی آخره کان غرضه أنها لیست مما أعدت للأکل و رغب فی أکلها إلا أنها محرمه(۳) فیدل علی کراهتها کما هو المشهور.

**[ترجمه]حواشی شتر یعنی بچّه های کوچکش و این تفسیری متفاوت با تفاسیر مشهور، امّا موافق با لغت است. فیروزآبادی گفته: «حشو» مانند «حاشیه» به معنای بچّه شتر است، و نیز گفته: «دِف ء»، نقیض سرمای سخت [و به معنای گرمای شدید] است، و «ابل مدفئه» شتری است که کرک و پیه فراوان دارد و «دِف ء» به معنای بچّه شتر و کرک آن و سود بردن از آن است

.

و راغب در مفردات خود گفته: «دِفء» مخالف برودت [و به معنای گرما] است، خدای متعالی می‌فرماید: «لَكُمْ فِيهَا دِفْ ءٌ وَ مَنَافِعُ» و دفء به چیزهای گرمازا گفته می‌شود، و عرب می گوید: «رجل دفآن» مرد با حرارت، «امرأه دفأی» زن با حرارت، «بیت دفیء» خانه گرم. - . مفردات: ۱۷۰ -

و اینکه فرموده: «من البیوت» یعنی چادرهای از جنس مو و پشم، و اینکه گفته: «و لم یقل لترکبوها و تأکلوها» گویا غرضش این باشد که آنها از چیزهایی که آماده برای خوردن شده، و مورد رغبت مردم باشند، نیستند، نه اینکه حرام باشند، - . در نسخ موجود عبارت (إلّا أنّها محرّمه) آمده، امّا ظاهراً صحیح آن (لا أنّها) می‌باشد که ترجمه مطابق آن است. - پس آیه دلیل بر کراهت آنها است چنان که مشهور [بین فقها] است.

**[ترجمه]

«۴»

الْخِصَالُ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ زِيَادٍ الْقَنْدِيِّ عَنْ أَبِي وَكِيعٍ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّبِيعِيِّ عَنِ الْحَارِثِ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: عَلَيْكُمْ بِالْغَنَمِ وَ الْحَرْثِ فَإِنَّهُمَا يَرُوحَانِ بِخَيْرٍ وَ يَغْدُوَانِ بِخَيْرٍ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَيْنَ الْإِبِلُ قَالَ تِلْكَ أَعْنَانُ الشَّيَاطِينِ وَ يَأْتِيهَا خَيْرُهَا مِنَ الْجَانِبِ الْأَشْأَمِ (۴) قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ سَمِعَ النَّاسُ بِذَلِكَ تَرَكُوهَا فَقَالَ إِذاً لَا يَعْدَمَهَا الْأَشْقِيَاءُ الْفَجَرَةُ(۵).

**[ترجمه]خصال: امیر المؤمنین علیه السّلام از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله نقل فرمود: بر شما باد گوسفند و زراعت که این دو بامدادان و شامگاهان سود می دهند. گفته شد: ای رسول خدا پس شتر چه؟ فرمود: آن از نواحی شیطان است و خیرش از جانب چپش می‌آید که شوم است، گفته شد: یا رسول اللّه اگر مردم این را بشنوند، شتران را رها می کنند. فرمود: مردم بد عاقبت و بد کردار [از شتر داری دست برنمی‌دارند] و آنها را از بین نمی برند. [منظور از اینکه سود شتران از جانب چپ است، این است که شتران را از جانب چپ می دوشند و از جانب چپ بر آنها سوار می شوند.] - . خصال ۱ : ۴۵ - ۴۶ -

**[ترجمه]

بیان

قـال فی النهـایه سـئل علیه السـلام عن الإبـل فقـال أعنـان الشـیاطین الأعنـان النواحی کأنه قال إنها لکثره آفاتها کأنها من نواحی الشیاطین فی أخلاقها و طبائعها و فی حدیث آخر لا تصلوا فی أعطان الإبل لأنها خلقت من أعنان الشیاطین (۶).

ص: ۱۲۰

۱- ۱. القاموس: الدف ء.

۲- ۲. المفردات: ۱۷۰.

۳- ۳. هکذا فی النسخ. و لعلّ الصحیح: لا انها محرمه.

۴- ۴. أی من الجانب الایسر، و المراد من خیرها لبنها، لانها تحلب و ترکب من الجانب الایسر.

۵- ۵. الخصال ۱: ۴۵ و ۴۶(طبعه الغفاری).

۶- ۶. النهایه ۳: ۱۵۳.

**[ترجمه]ابن اثیر در نهایه گفته: از حضرت درباره شتر سؤال شد، فرمود: اعنان شیاطین هستند، اعنان یعنی نواحی، گویا منظور حضرت این بوده که شتر به خاطر فراوانی آفاتش، از نظر اخلاق و طبیعت مثل نواحی و گوشه های شیطان است، در حدیث دیگری آمده است: در خوابگاه شتران نماز نخوانید چون از اعنان شیاطین آفریده شدند. -. نهایه ۳ : ۱۵۳ -

**[ترجمه]

«۵»

الْخِصَالُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَيُّ الْمَالِ خَيْرٌ قَالَ زَرْعٌ زَرَعَهُ صَاحِبُهُ وَ أَصْلَحَهُ وَ أَدَّى حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ قِيلَ فَأَيُّ الْمَالِ بَعْدَ الزَّرْعِ خَيْرٌ قَالَ رَجُلٌ فِي غَنَمِهِ قَدْ تَبِعَ بِهَا مَوَاضِعَ الْقَطْرِ يُقِيمُ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتِي الزَّكَاةَ قِيلَ فَأَيُّ الْمَالِ بَعْدَ الْغَنَمِ خَيْرٌ قَالَ الْبَقَرُ تَغْدُو بِخَيْرٍ وَ تَرُوحُ بِخَيْرٍ قِيلَ فَأَيُّ الْمَالِ بَعْدَ الْبَقَرِ خَيْرٌ قَالَ الرَّاسِيَاتُ فِي الْوَحَلِ وَ الْمُطْعِمَاتُ فِي الْمَحْلِ نِعْمَ الشَّيْ ءُ النَّخْلُ مَنْ بَاعَهُ فَإِنَّمَا ثَمَنُهُ بِمَنْزِلَةِ رَمَادٍ عَلَى رَأْسِ شَاهِقٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عاصِفٍ إِلَّا أَنْ يُخْلِفَ مَكَانَهَا قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَيُّ الْمَالِ بَعْدَ النَّخْلِ خَيْرٌ فَسَكَتَ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ فَأَيْنَ الْإِبِلُ قَالَ فِيهَا الشَّقَاءُ وَ الْجَفَاءُ وَ الْعَنَاءُ وَ بُعْدُ الدَّارِ تَغْدُو مُدْبِرَةً وَ تَرُوحُ مُدْبِرَةً وَ لَا يَأْتِي خَيْرُهَا إِلَّا مِنْ جَانِبِهَا الْأَشْأَمِ أَمَا إِنَّهَا لَا تَعْدَمُ الْأَشْقِيَاءَ الْفَجَرَةَ(۱).

معانی الأخبار، عن أبيه عن علی بن إبراهيم عن أبيه: مثله (۲)

الكافی، عن علی بن إبراهيم: مثله.

**[ترجمه]خصال: امام صادق علیه السّلام از پدرانش از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل می کند که از پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله پرسیده شد: کدام مال بهتر است؟ فرمود: زراعتی که صاحب آن، آن را بکارد و اصلاح کند و روز درو کردن حقّ آن را بدهد. گفته شد: پس از زراعت، کدام مال بهتر است؟ فرمود: مردی که گوسفندی دارد و آن را به چراگاه هایی که باران باریده ببرد و نماز بخواند و زکات بدهد. گفته شد: پس از گوسفند، کدام مال بهتر است؟ فرمود: گاو که صبح و شام سود بدهد. گفته شد: پس از گاو، کدام مال بهتر است؟ فرمود: درختان خرما که ریشه در گل و لای دارند و در خشکسالی غذا می دهند. درخت خرما چه چیز خوبی است! هر کس آن را بفروشد قیمت آن مانند خاکستری بالای بلندی است که در یک روز طولانی، باد سختی بر آن بوزد، مگر اینکه درختان دیگری را جایگزین آن کند. گفته شد: ای رسول خدا پس از درخت خرما، کدام مال بهتر است؟ پیامبر صلّی الله علیه و آله سکوت کرد. مردی گفت: پس جایگاه شتر چیست؟ فرمود: در آن بدبختی و جفا و رنج و دوری از خانه است، صبح و شام پشت می کند و خیر آن جز از جانب چپش نمی رسد. -. شیر شتر از طرف چپ دوشیده می شود و آن را شوم می دانند. - با این حال مردمان بدبخت و فاجر آن را از دست نمی‌دهند. -. خصال ۱ : ۲۴۶ -

در کتاب معانی الاخبار و کافی مانند این روایت آمده است. -. معانی الأخبار: ۱۹۷ و کافی ۵ : ۲۶۱ -

**[ترجمه]

بیان

قد تبع بها الباء للتعديه أو للمصاحبه أو للسببيه أی يتبع لغنمه مواضع قطر السماء و نزول المطر فإذا رأی ماء و عشبا نزل هناك تغدو بخير أی بلبن أی تأتی به غدوا و رواحا و الخير كل ما يرغب فيه و يكون نافعا و قال الراغب الخير و الشر يقالان علی وجهين أحدهما أن يكونا اسمين كقوله تعالی وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَی الْخَيْرِ(۳) و الثانی أن يكونا وصفين و تقديراهما تقدير أفعل منه نحو هذا خير من ذلك و أفضل كقوله تعالی نَأْتِ (۴) بِخَيْرٍ مِنْها(۵)

ص: ۱۲۱

۱- ۱. الخصال ۱: ۲۴۶.

۲- ۲. معانی الأخبار: ۱۹۷.

۳- ۳. آل عمران: ۱۰۴.

۴- ۴. البقره: ۱۰۶.

۵- ۵. المفردات: ۱۶۰.

قوله الراسیات فی الوحل أی النخیل التی نشبت عروقها فی الطین و ثبتت فیه و هی تطعم أی تثمر فی المحل و هو بالفتح الجدب و انقطاع المطر و التخصیص بها لأنها تحمل العطش أكثر من سائر الأشجار قوله فإنما ثمنه هو قائم مقام الخبر كأنه قیل فلا یری خیرا لأن ثمنه فلذا خلا عن العائد أو هو خبر بإرجاع ضمیر ثمنه إلی الموصول قوله صلی الله علیه و آله بمنزله رماد اقتباس من قوله تعالی مَثَلُ الَّذِینَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمالُهُمْ كَرَمادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّیحُ فِی یَوْمٍ عاصِفٍ لا یَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلی شَیْ ءٍ(۱) و العصف اشتداد الریح وصف به زمانه للمبالغه كقولهم نهاره صائم و لیله قائم و اشتدت به أی حملته و أسرعت الذهاب به و الشاهق المرتفع من الجبال و الأبنیه و غیرها إلا أن یخلف مكانها أی مثله أو الأعم و الأول أظهر و الشقاء الشده و العسر أو هو ضد السعاده و الجفاء البعد عن الشی ء و ترك الصله و البر و غلظ الطبع و فی القاموس جفا علیه كذا ثقل و جفا ماله لم یلازمه و أجفی الماشیه أتعبها و لم یدعها تأكل.

lt;meta info="(قد تبع بها)، باء در این جمله برای متعدی ساختن فعل یا برای مصاحبت و یا برای سببیّت است. یعنی به خاطر گوسفندش به دنبال جاهایی که باران می‌بارد می گردد؛ و هرجا آب و علفی بیابد، اطراق می کند. «تغدو بخیر و تروح بخیر» یعنی در صبح و شام شیر می‌دهد، و خیر، هر آن چیزی است که مورد رغبت باشد و سود داشته باشد، راغب گفته: خیر و شر به دو گونه به کار می‌رود: یکی کاربرد اسمی، مانند قول خداوند که می فرماید: «وَ لْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ یَدْعُونَ إِلیَ الْخَیرْ» - . آل عمران / ۱۰۴ - {و باید از میان شما، گروهی، [مردم را] به نیکی دعوت کنند.}، و دوم کاربرد وصفی به معنای بهتر از این یا بدتر از این، مانند این فرموده خدای تعالی: «مَا نَنسَخْ مِنْ ءَایَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَیرٍْ مِّنْهَا» - . بقره / ۱۰۶ - {هر حکمی را نسخ کنیم، یا آن را به [دست] فراموشی بسپاریم، بهتر از آن را می آوریم.} «الرّاسیات فی الوحل» یعنی درختان خرمایی که ریشه‌هایش در گل و لای روییده و در آن محکم و ثابت گردیده و در «محل» یعنی وقت قحطی و خشکسالی میوه می‌دهد. و اینکه تنها درخت خرما را نام برد به این خاطر است که نسبت به درختان دیگر بیشتر تاب تشنگی را دارد. در جمله «فمن باعه فإنّما ثمنه بمنزله رماد»، خبر «من» نیامده و جمله «فإنما ثمنه الخ» جایگزین آن شده و تقدیر عبارت چنین است: «فمن باعه فلا یری خیرا لأنّ ثمنه بمنزله رماد» و دلیل بر خبر نبودنش، نداشتن ضمیر رابط است، و این احتمال نیز وجود دارد که خبر باشد و مرجع ضمیر در «ثمنه» را موصول بدانیم نه نخل. و اینکه فرمود: «بمنزله رماد» برگرفته از این آیه شریفه است که می‌فرماید: «مَّثَلُ الَّذِینَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّیحُ فیِ یَوْمٍ عَاصِفٍ لَّا یَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُواْ عَلیَ شَیءَ» - . ابراهیم / ۱۸ - {مَثَل کسانی که به پروردگار خود کافر شدند، کردارهایشان به خاکستری می ماند که بادی تند در روزی طوفانی بر آن بوزد؛ از آنچه به دست آورده اند هیچ [بهره ای] نمی توانند ببرند.} «عصف» یعنی شدّت باد، و «عاصف» در حقیقت صفت باد است که از روی مبالغه برای زمان آن یعنی «یوم» آورده شده، نظیر اینکه عرب می گوید: نهاره صائم - یعنی روز او روزه است - و لیله قائم - یعنی شب او ایستاده است - در حالی که قائم و صائم صفت شخص است. «و اشتدّت به» یعنی او را به تندی می‌برد، و «شاهق» یعنی کوه‌ها و ساختمان‌های بلند، «إلّا أن یخلف مكانها» یعنی مگر اینکه درخت نخل یا درخت دیگری را جایگزین آن کند و احتمال اینکه مقصود جایگزین کردن درخت نخل دیگری باشد، قوی تر است. «شقاء» یعنی سختی و دشواری یا اینکه ضد سعادت است، و جفا یعنی دوری گزیدن از چیزی و ترک ارتباط و نیکی به او و سختی طبع، در قاموس آمده: «جفا علیه كذا» یعنی بر او سنگین آمد، «و جفا مالَه» یعنی از مالش جدا شد، «و أجفی الماشیه» یعنی حیوان را دنبال کرد و نگذاشت چیزی بخورد.

**[ترجمه]

و أقول

هنـا أكثر المعـانی مناسب فإن فيها غلظ الطبع و من يلازمها يصـير كـذلک كما يرى فی الأعراب و الجمالين و يبعـد عن صاحبه للرعی و إن كان المراد ببعـد الـدار أيضا ذلک و تتعب صاحبها و تثقل علی صاحبها لقله منافعها و العناء التعب تغدو مدبره لأنها تطلب العلف من صاحبهـا غـدوه و ليست لها منفعه تـداركه و كـذا فی الرواح أما إنها لا تعـدم الأشـقياء الفجره أی أنها مع هـذه الخلال لا يتركهـا الأشـقياء و يتخـذونها للشوكه و الرفعه التی فيها و لا يصـير قولی هـذا سـببا لتركهم لها و ما يروی عن الشـيخ البهائی قدس سره أن المعنی أن من جمله مفاسدها أنه تكون معها غالبا شرار الناس و هم الجمالون فهذا الخبر و إن كان يحتمله لكن سائر الأخبار مصرحه بالمعنی الأول.

**[ترجمه]اكـثر معـانی ذكر شـده در اینجـا منـاسب است؛ زيرا شتر طبع خشـنی دارد و هركس ملازم و همراه او باشـد، همين خصوصـيات اخلاقی را پيـدا می كنـد، چنان كه در ميان اعراب و شترداران ديـده می شود. و نيز شتر برای چريـدن از صاحبش دور می‌شود، اگرچه مراد از دور شـدن از خانه [كه در متن حـديث آمـده] نيز همين است و صاحبش را به رنج و زحمت می... انـدازد، چون منـافعش انـدک است، و «عناء» به معنای رنـج است. «تغـدو مـدبره» زيرا شتر صـبحگاهان از صاحبش علف می... خواهد، امّا منفعتی كه اين مخارج را جبران كند، ندارد. عصرگاهان نيز وضعيّت به همين منوال است، و اينكه فرموده: «أما إنّها لا تعـدم الاشـقياء الفجره» يعنی آن‌ها با وجود همه اين خصلت‌ها، شتر را رها نمی‌كنند و آن را برای شوكت و رفعتی كه دارد برای خود می گيرنـد و می‌پروراننـد، و اين گفته من، آن‌ها را به رها كردن آن وا نمی‌دارد. و آنچه از شـيخ بهايی نقل شده كه فرموده: مقصود اين است كه يكی از مفاسـد شتر اين است كه بيشتر، مردمـان بـد بـا شتران همراه هسـتند كه همان شتر باناننـد، گرچه در اين روايت محتمل است، ولی روايات ديگر تصريح به معنای اوّل دارند.

**[ترجمه]

«۶»

الْمَعَانِی، وَ الْخِصَالُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَی عَنْ مُحَمَّدٍ الْأَسَدِيِ (۲) عَنْ صَالِحِ

ص: ۱۲۲

۱- ۱. إبراهيم: ۱۸.

۲- ۲. فی المصدر: محمّد بن أبی عبد اللّه الكوفیّ.

بْنِ أَبِی حَمَّادٍ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِی الْمِقْدَام عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ علیهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: الْغَنَمُ إِذَا أَقْبَلَتْ أَقْبَلَتْ وَ إِذَا أَدْبَرَتْ أَقْبَلَتْ وَ الْبَقَرُ إِذَا أَقْبَلَتْ أَقْبَلَتْ وَ إِذَا أَدْبَرَتْ أَدْبَرَتْ وَ الْإِبِلُ أَعْنَانُ الشَّیَاطِینِ إِذَا أَقْبَلَتْ أَدْبَرَتْ وَ إِذَا أَدْبَرَتْ أَدْبَرَتْ وَ لَا یَجِی ءُ خَیْرُهَا إِلَّا مِنَ الْجَانِبِ الْأَشْأَمِ (۱)

قِیلَ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَنْ یَتَّخِذُهَا بَعْدَ ذَا قَالَ فَأَیْنَ الْأَشْقِیَاءُ الْفَجَرَهُ.

قال صالح و أنشد إسماعیل بن مهران:

هی المال لو لا قله الخفض حولها**فمن شاء داراها و من شاء باعها(۲).

المعانی عن محمد بن هارون الزنجانی عن علی بن عبد العزیز عن أبی عبید أنه قال قوله أعنان الشیاطین أعنان کل شی ء نواحیه و أما الذی یحکیه أبو عمرو فأعنان الشی ء نواحیه قالها أبو عمرو و غیره فإن کانت الأعنان محفوظه فأراد أن الإبل من نواحی الشیاطین أی أنها علی أخلاقها و طبائعها و قوله لا تقبل إلا مولیه و لا تدبر إلا مولیه فهذا عندی کالمثل الذی یقال فیها إنها إذا أقبلت أدبرت و إذا أدبرت أدبرت و ذلک لکثره آفاتها و سرعه فنائها و قوله لا یأتی خیرها إلا من جانبها الأشأم یعنی الشمال یقال للید الشمال الشؤمی (۳) و منه قول الله عز و جل وَ أَصْحابُ الْمَشْئَمَهِ(۴) یرید أصحاب الشمال و معنی قوله لا یأتی نفعها إلا من هناک یعنی أنها لا تحلب و لا ترکب إلا من شمالها و هو الجانب الذی یقال له الوحشی فی قول الأصمعی لأنه الشمال قال و الأیمن هو الإنسی و قال بعضهم لا و لکن الإنسی هو الذی یأتیه الناس فی الاحتلاب و الرکوب و الوحشی هو الأیمن لأن الدابه لا تؤتی من جانبها الأیمن إنما تؤتی من الأیسر

ص: ۱۲۳

۱- ۱. فی نسخه من المعانی: الا من جانبها الاشأم.

۲- ۲. معانی الأخبار: ۳۲۱؛ الخصال ۱: ۲۴۶.

۳- ۳. فی المصدر: الشؤم.

۴- ۴. الواقعه: ۹.

قال أبو عبيد فهذا هو القول عندی و إنما الجانب الوحشی الأيمن لأن الخائف إنما يفر من موضع المخافه إلی موضع الأمن (۱).

**[ترجمه]خصال: امام صادق علیه السّلام از پدران بزرگوارش از علی علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: گوسفند اگر رو آورد، رو می آورد [و سود می دهد] و اگر پشت کند باز رو می آورد و گاو اگر رو آورد، رو می آورد و اگر پشت کند، پشت می کند و [ضرر می‌رساند] و شتر از نواحی شیطان است؛ اگر رو کند، پشت می کند و [ضرر می‌رساند] و اگر پشت کند، باز پشت می کند و [ضرر می رساند] و خیر آن - یعنی شیر آن - تنها از طرف چپ آنکه شوم است می رسد. گفته شد: یا رسول اللّه، بعد از این چه کسی آن را نگه می دارد؟ فرمود: بدبخت های فاجر کجایند؟

صالح (یکی از راویان خبر) گفت: اسماعیل بن مهران (راوی دیگر) این شعر را خواند: مال همان است گر که کسر نمی‌شد

هر که بخواهد بسازدش ور نه اش بفروشد .

در کتاب معانی الأخبار، بعد از ذکر این روایت، این گونه آمده: زنجانی به سند خود از ابو عبید برایم نقل کرد که: در شرح جمله «أعنان الشیاطین» گفته: اعنان هر چیز، اطراف و جوانب آن است، و از ابو عمرو و دیگران نیز این معنا بازگو شده، و اگر لفظ «أعنان» درست ضبط شده باشد، مقصودش این است که شتر از نواحی شیطان‌هاست، یعنی خوی و شیوه آن‌ها را دارد. و اینکه فرموده: چه به انسان رو کند و چه از او روی بگرداند در هر حال از روی گردان است، به نظرم این مثلی است که درباره شتر گفته می شود: شتر وقتی به انسان رو کند، در حقیقت از او روی گردانده و وقتی هم که رو بگرداند که روگردانیده [یعنی رو کردن و روی گرداندنش یکی است]، به دلیل پر آفت بودن و زود نابود شدن آن. و اینکه فرموده: «خیرش جز از جانب أشأم نیاید» یعنی از جانب چپ، به دست چپ «شؤم» گفته می شود، و فرمایش خدای عزّ و جلّ هم به همین معناست: «هُمْ أَصْحابُ الْمَشْئَمَهِ» مقصود، کسانی هستند که نامه عمل به دست چپ دارند. و معنای این جمله حضرت که فرمود: خیر آن، تنها از طرف چپ آنکه شوم است می رسد، این است که فقط از سمت چپ آن شیرش را می دوشند و سوار بر آن می گردند، و آن جانب چپ به گفته أصمعی «وحشی» نامیده شده زیرا چپ است، و چنین گفته که به سمت راست «انسیّ» گویند. امّا برخی از ادبا گفته اند: چنین نیست، بلکه جانب «انسیّ» سمتی است که مردم جهت دوشیدن و سوار شدن از آن استفاده می کنند، که سمت چپ حیوان می باشد، و «وحشی» سمت راست حیوان است، چون از سمت راستش استفاده نمی کنند. أبو عبید گفته: عقیده من هم همین است، و سمت «وحشی» همان طرف راست حیوان است، زیرا شخص ترسو از جای ترسناک به محلّ امن می گریزد. - . معانی الأخبار: ۳۲۱ - ۳۲۲ -

**[ترجمه]

توضیح

قَالَ الزَّمَخْشَرِیُّ فِی الْفَائِقِ: سُئِلَ عَنِ الْإِبِلِ فَقَالَ أَعْنَانُ الشَّیَاطِینِ لَا تُقْبِلُ إِلَّا مُوَلِّیَهً وَ لَا تُدْبِرُ إِلَّا مُوَلِّیَهً وَ لَا یَأْتِی نَفْعُهَا إِلَّا مِنْ جَانِبِهَا الْأَشْأَمِ.

الأعنان النواحی جمع عنن و عن يقال أخذنا كل عن و سن و فن أخذ من عن كما أخذ العرض من عرض

وَ فِی الْحَدِیثِ: أَنَّهُمْ کَرِهُوا الصَّلَاهَ فِی أَعْطَانِ الْإِبِلِ لِأَنَّهَا خُلِقَتْ مِنْ أَعْنَانِ الشَّیَاطِینِ.

قال الجاحظ یزعم بعض الناس أن الإبل لکثره آفاتها أن من شأنها إذا أقبلت أن یتعقب إقبالها الإدبار و إذا أدبرت أن یکون إدبارها ذهابا و فناء و مستأصلا و لا یأتی نفعها یعنی منفعه الرکوب و الحلب إلا من جانبها الذی دیدن العرب أن یتشأموا به و هو جانب الشمال و من ثم سموا الشمال شؤمی قال:

فأنحی علی شؤمی یدیه فذادها.

فهی إذا للفتنه مظنه و للشیاطین مجال متسع حیث تسببت أولا إلی إغراء المالکین (۲)

علی إخلالهم بشکر النعمه العظیمه فیها فلما زواها عنهم لکفرانهم أغرتهم أیضا علی أغفال ما لزمهم من حق جمیل الصبر علی المرزئه بها و سولت لهم فی الجانب الذی یستملون منه نعمتی الرکوب و الحلب أنه الجانب الأشأم و هو فی الحقیقه الأیمن و الأبرک

وَ قَالَ أَیْضاً: قِیلَ أَیْ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَیُّ أَمْوَالِنَا أَفْضَلُ قَالَ الْحَرْثُ وَ قِیلَ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَالْإِبِلُ قَالَ تِلْکَ عَنَاجِیجُ الشَّیَاطِینِ.

العنجوج من الخیل و الإبل الطویل العنق فعلول من عنجه إذا عطفه لأنه یعطف عنقه لطولها فی کل جهه و یلویها لیا و راکبه یعجنها إلیه بالعنان الزمام یرید أنها مطایا الشیاطین و منه قوله إن علی ذروه کل بعیر شیطانا

ص: ۱۲۴

۱- ۱. معانی الأخبار: ۳۲۱ و ۳۲۲.

۲- ۲. فی النسخه المخطوطه: علی اغرامها لمالکیهن.

و قال فى النهايه لا يأتى خيرها إلا من جانبها الأشأم يعنى الشمال و منه قولهم لليد الشمال الشؤمى تأنيث الأشأم يريد بخيرها لبنها لأنها إنما تحلب و تركب من الجانب الأيسر(۱) انتهى.

و قال الجوهرى الوحشى الجانب الأيمن من كل شى ء هذا قول أبى زيد و أبى عمرو قال عنتره:

و كأنما تنأى بجانب دفها***الوحشى من هزج العشى مئوم

و إنما تنأى بالجانب الوحشى لأن سوط الراكب فى يده اليمنى.

و قال الراعى:

فمالت على شق وحشيها***و قد ريع جانبها الأيسر.

و يقال ليس شى ء يفزع إلا مال على جانبه الأيمن لأن الدابه لا تؤتى من جانبها الأيمن و إنما تؤتى فى الاحتلاب و الركوب من جانبها الأيسر فإنما خوفه منه و الخائف إنما يفر من موضع المخافه إلى موضع الأمن و كان الأصمعى يقول الوحشى الجانب الأيسر من كل شى ء و فى المصباح المنير الوحشى من كل دابه الجانب الأيمن قال الأزهرى قال أئمه العربيه الوحشى من جميع الحيوان غير الإنسان الجانب الأيمن و هو الذى لا يركب منه الراكب و لا يحلب منه الحالب و الإنسى الجانب الآخر و هو الأيسر و روى أبو عبيده عن الأصمعى أن الوحشى هو الذى يأتى منه الراكب و يحلب منه الحالب لأن الدابه تستوحش عنده فتفر منه إلى الجانب الأيمن قال الأزهرى و هو غير صحيح عندى قال ابن الأنبارى ما من شى ء يفزع إلا مال إلى جانبه الأيمن لأن الدابه إنما تؤتى للحلب و الركوب من الجانب الأيسر فتخاف منه فتفر من موضع المخافه و هو الجانب الأيسر إلى موضع الإنس و هو الجانب الأيمن فلهذا قيل الوحشى الجانب الأيمن انتهى.

و أقول يرد فى الخبر إشكال و هو أن الحلب و الركوب من الجانب الأيمن

ص: ۱۲۵

۱- ۱. النهايه ۲: ۲۱۷.

لا اختصاص لهما بالإبل فكيف صارا سببا لـذم خصوص الإبل و التكلف الـذى ارتكبه الجاحظ فى غايه السماجه و الركاكه إلا أن يقال الركوب من بين الأنعام الثلاثه مختص بالإبل و الحلب و إن كان مشتركا لكن قـد تحلب الشاه بل البقره أيضا من جانب الخلف و أيضا فيهما من السهوله و البركه ما يقاوم ذلك و قد يقال يمكن أن يكون كون الخبر من الجانب الأشأم كنايه عن أن نفعها مشوب بضرر عظيم فـإن اليمن منسوب إلى اليمين و الشؤم منسوب إلى اليسار أو يكون الأشأم أفعل تفضيل من الشأمه و يكون الغرض موتها و استيصالها أى خيرها فى عدمها مبالغه فى قله نفعها كان عدمها أنفع من وجودها.

**[ترجمه]زمخشری در فائق گفته: «سئل عن الابل فقال: اعنان الشيطان لا تقبل الا موليّه و لا تدبر الا موليّه و لا يأتى نفعها الا من جانبها الاشأم»، اعنان يعنى نواحى و اطراف، جمع عَنِن و عنّ، گفته می‌شود: «أخذنا كلّ عَنّ و سَنّ و فَنّ» یعنی همه جوانب و اطراف و لبه ها را گرفتیم، از فعل «عَنَّ» گرفته شده مثل «عَرض» که از فعل «عَرَضَ» مأخوذ است. و در حدیث است که: مسلمانان نماز خواندن در «أعطان: آبشخور» شتر را ناخوش می‌داشتند، زیرا از «أعنان» شیاطین آفریده شده. جاحظ گفته: برخی مردم می‌پندارند چون شتر پرآفت است، رو کردنش به انسان، پشت کردن به دنبال دارد و وقتی پشت کند، پشت کردنش همراه با فنا و نیستی می‌باشد و منفعتش که همان سواری و شیر دادن است حاصل نمی‌شود، مگر از جانب چپ او که عادت عرب این است که آن را شوم و نامبارک می‌داند و از همین رو، جهت شمال را شؤمی می‌خوانند. شاعر گفته:

فأنحى على شؤمى يديه فذادها

بر دست چپش سقوط کرد پس او را راند.

بنابراین شتر زمینه‌ای برای فتنه و جولانگاهی برای شیاطین است؛ چرا که اوّلا شترداران را تشویق به ناسپاسی نعمت بزرگی که در وجود آن هاست، می‌کنند، و چون خداوند در پی ناسپاسی، نعمت را از آن‌ها بگیرد، شیاطین آن‌ها را از وظیفه صبر که شایسته این گونه مواقع است، غافل می‌سازند و به دل آن‌ها می‌اندازند که نعمت سواری و شیر دادن، از جانب شوم شتر است، با آنکه در حقیقت با میمنت و با برکت است. و نیز گفته: از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله پرسیده شد: کدام دارایی ما برتر است؟ فرمود: کشت و کار، گفتند: ای رسول خدا، پس شتر چه؟ فرمود: آن‌ها (عناجیج) شیاطینند.

اسب و شتر «عنجوج» یعنی گردن دراز، بر وزن فعلول از «عَنَجَه» یعنی گردنش را کج و مایل کرد، زیرا او به خاطر درازی گردنش، آن را به هر جهت که بخواهد می‌پیچاند، و سوار بر او، با افسار، او را به جهتی که می خواهد می گرداند. و منظور روایت این است که شتران مرکب‌های شیاطین هستند و از همین باب است سخن آن حضرت که فرمود: «همانا بر کوهان هر شتری شیطانی است»، ابن اثیر در نهایه گفته: «لا یأتی خیرها الّا من جانبها الاشأم» یعنی از جانب چپ، چنان که دست چپ را «شؤمی» می‌خوانند که مؤنث «أشأم» است، مقصود از خیر شتر، شیر آن است، زیرا از سمت چپ، شیرش را می دوشند و سوارش می‌شوند. (پایان نقل قول) - . نهایه ۲ : ۲۱۷ - جوهری گفته: وحشی، یعنی سمت راست هر چیزی، این گفته ابی زید و ابی عمره است. عتنره گفته:

و كأنّما تنأى بجانب دفّها الوحشىّ من هزج العشىّ مؤوّم

هنگام راه رفتن به نشاط جانب راستش را کج می‌کند چنانکه گویی از آزار آواز کننده‌ای گنده سر در شب، می‌ترسد.

و به این خاطر به طرف وحشی یعنی راست متمایل می‌شود که شلّاق سوار کار به دست راست اوست. و راعی گفته:

فمالت علی شقّ وحشیّها وقد ریع جانبها الایسر

پس به جانب راست خود میل کرد در حالی که جانب چپش بلند شده بود.

و گفته می‌شود: هر جانداری بترسد به طرف راست خود مایل می‌شود، زیرا از سوی راست جاندار به او دست اندازی نمی‌شود، بلکه برای دوشیدن و سواری از طرف چپش به سوی او می‌آیند، پس هراسش از همان جانب است و کسی که بترسد از جای هراس‌انگیز به جای امن می‌گریزد. اصمعی می‌گفت: وحشیّ یعنی طرف چپ هر چیز، و در مصباح المنیر آمده: منظور از وحشی در حیوانات، طرف راست آن‌ها می‌باشد، ازهری گفته: بزرگان علم عربی گفته‌اند: منظور از وحشی در تمام حیوانات به غیر از انسان، طرف راست آن‌هاست و آن طرفی است که سوار کار از آن طرف سوار نمی‌شود و از آن طرف شیر حیوان را نمی‌دوشند، و در مورد انسان، به طرف چپ گفته می‌شود. و ابو عبیده از اصمعی نقل کرده که جانب وحشی طرفی است که شخص از آن سوار بر حیوان می‌شود و از او شیر می‌دوشد، زیرا حیوان از او می‌ترسد و به جانب راست می‌گریزد، ازهری گفته: من این را قبول ندارم، ابن الانباری گفته: هر جانداری که بترسد به طرف راست خود مایل می‌شود، زیرا برای دوشیدن و سواری از طرف چپ حیوان به سوی او می‌آیند، پس از او می‌ترسد و از جای ترسناک که طرف چپ است به جای امن که طرف راست است می‌گریزد، از این رو گفته شده: وحشی، طرف راست است. (پایان نقل قول) مؤلف: به روایت اشکالی وارد می‌شود و آن این است که دوشیدن و سوار شدن از سوی چپ ویژه شتر نیست و در حیوانات دیگر نیز هست، پس چرا تنها موجب نکوهش شتر شده است؟ و توجیه تکلّف آمیز جاحظ زشت و رکیک است، مگر اینکه گفته شود از میان شتر و گاو و گوسفند، سواری مختصّ شتر است و کسی بر گاو و گوسفند سوار نمی‌شود و دوشیدن اگرچه مشترک میان هر سه است ولی گوسفند و گاو را گاهی از پشت می‌دوشند و به علاوه آسانی و برکت این دو، با شومی آن دو مقابله می کند. و گاهی گفته می‌شود که: ممکن است مقصود از اینکه خیر از جانب أشأم شتر حاصل می‌شود، کنایه از این باشد که منفعتش آمیخته با زیان بزرگی است؛ چون برکت منسوب به جانب راست و شومی منسوب به جانب چپ است و یا اینکه أشأم، افعل تفضیل از (شأمه) و به معنای شوم تر باشد. [بر خلاف احتمال قبلی که افعل وصفی به معنای شوم بود] و منظور از آن مرگ و نابودی شتر است، یعنی خوبی آن در نبودن آن است و این کنایه است از اینکه نبودنش سودمندتر از بودنش است، برای اینکه مبالغه در کمی منفعت کرده باشد.

**[ترجمه]

«۷»

الْخِصَالُ، فِی الْأَرْبَعِمِائَهِ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام: أَفْضَلُ مَا یَتَّخِذُهُ الرَّجُلُ فِی مَنْزِلِهِ لِعِیَالِهِ الشَّاهُ فَمَنْ کَانَتْ فِی مَنْزِلِهِ شَاهٌ قَدَّسَتْ عَلَیْهِ الْمَلَائِکَهُ فِی کُلِّ یَوْمٍ مَرَّهً وَ مَنْ کَانَتْ عِنْدَهُ شَاتَانِ قَدَّسَتْ عَلَیْهِ الْمَلَائِکَهُ مَرَّتَیْنِ فِی کُلِّ یَوْمٍ وَ کَذَلِکَ فِی الثَّلَاثِ یَقُولُ

بُورِکَ فِیکَمْ (۱).

**[ترجمه]خصال: امیر المؤمنین علیه السّلام در ضمن حدیث اربعمائه فرمود: بهترین چیزی که مرد در خانه خود برای خانواده اش تهیه می کند، گوسفند است. پس هرکس یک گوسفند در خانه اش باشد، فرشتگان هر روز یک مرتبه او را تقدیس می کنند. و هرکه در خانه اش دو گوسفند داشته باشد فرشتگان هر روز دو مرتبه او را تقدیس می کنند و همین گونه در سه گوسفند، می گویند: به شما برکت داده شود. - . خصال ۲ : ۶۱۷ -

**[ترجمه]

«۸»

الْعِلَلُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَی بْنِ الْمُتَوَکِّلِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ السَّعْدَآبَادِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: إِنَّا نَرَی الدَّوَابَّ فِی بُطُونِ أَیْدِیهَا الرُّقْعَتَیْنِ مِثْلَ الْکَیِّ فَمِنْ أَیِّ شَیْءٍ ذَلِکَ قَالَ ذَلِکَ مَوْضِعُ مَنْخِرَیْهِ فِی بَطْنِ أُمِّهِ وَ ابْنُ آدَمَ مُنْتَصِبٌ فِی بَطْنِ أُمِّهِ وَ ذَلِکَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِی کَبَدٍ(۲) وَ مَا سِوَی ابْنِ آدَمَ فَرَأْسُهُ فِی دُبُرِهِ وَ یَدَاهُ بَیْنَ یَدَیْهِ (۳).

ص: ۱۲۶

۱- ۱. الخصال ۲: ۶۱۷، رواه الصدوق بإسناده عن أبیه عن سعد بن عبد اللّه عن محمّد ابن عیسی عن القاسم بن یحیی عن جده الحسن بن راشد عن أبی بصیر و محمّد بن مسلم عن أبی عبد اللّه عن أبیه عن آبائه.

۲- ۲. البلد: ۴.

۳- ۳. الخصال ۲: ۱۸۱ طبعه قم.

الْفَقِيهُ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَ الْحِمْيَرِيِّ جَمِيعاً عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ: مِثْلَهُ إِلَى قَوْلِهِ مَوْضِعُ مَنْخِرَيْهِ فِی بَطْنِ أُمِّهِ (۱).

**[ترجمه]خصال: حمّاد بن عثمان گفته: به امام صادق علیه السّلام گفتم: در میان دست های چهارپایان نشانی می بینیم مانند نشان داغ، این جهتش چیست؟ حضرت فرمود: آن، اثر دو سوراخ بینی [بر روی دستان آن ها] در شکم مادر است، [چرا که چهار پایان در شکم مادر وارونه‌اند و اطراف بینی آن‌ها در میان دست های آن‌ها چسبیده و از این جهت نشانی در آنجا ایجاد شده به خلاف] آدمی که در شکم مادر مستوی القامه و راست می باشد و به خاطر همین است که حق تعالی در قرآن می فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِی کَبَدٍ» - . بلد / ۴ - {ما انسان را در شکم مادر مستوی القامه آفریدیم.} و اولاد حیوانات غیر از فرزند آدم، در شکم مادر، سرشان در پشت و دو دستشان مقابلشان می باشد. - . خصال ۲ : ۱۸۱ -

در کتاب من لا یحضره الفقیه حمّاد همین سؤال را از محضر امام صادق علیه السّلام پرسیده و آن حضرت پاسخ داده‌اند: آن، اثر دو سوراخ بینی آن‌ها [بر روی دستان آن‌ها] در شکم مادر است. - . من لا یحضره الفقیه ۲ : ۱۸۹ -

**[ترجمه]

«۹»

ثَوَابُ الْأَعْمَالِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ الْبَرْقِيِّ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَارِدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَكُونُ فِی مَنْزِلِهِ عَنْزٌ حَلُوبٌ إِلَّا قُدِّسَ أَهْلُ ذَلِکَ الْمَنْزِلِ وَ بُورِکَ عَلَيْهِمْ وَ إِنْ كَانَتِ اثْنَتَيْنِ قُدِّسُوا وَ بُورِکَ عَلَيْهِمْ كُلَّ يَوْمٍ مَرَّتَيْنِ فَقَالَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا وَ كَيْفَ يُقَدَّسُونَ قَالَ يَقِفُ عَلَيْهِمْ مَلَکٌ كُلَّ صَبَاحٍ وَ مَسَاءٍ فَيَقُولُ قُدِّسْتُمْ وَ بُورِکَ عَلَيْكُمْ وَ طِبْتُمْ وَ طَابَ إِدَامُکَ فَقُلْتُ لَهُ مَا مَعْنَى قُدِّسْتُمْ قَالَ طُهِّرْتُمْ (۲).

المحاسن، عن ابن محبوب: مثله (۳)

الکافی، عن محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد بن عیسی عن ابن محبوب: مثله (۴).

**[ترجمه]ثواب الأعمال: محمّد بن مارد گوید: شنیدم که امام صادق علیه السّلام می فرمود: نیست مؤمنی که در خانه‌اش بزی شیرده نگهدارد، جز اینکه اهل آن خانه تقدیس شوند و برکت از هر سو بر آن‌ها فرود آید و چنان که دو تا باشد در هر روز دو بار تقدیس شوند و برکات بر آن‌ها نازل گردد. یک تن از شیعیان پرسید چگونه تقدیس شوند؟ امام علیه السّلام فرمود: هر بامداد و شامگاه فرشته ای به سراغ ایشان آید و بایستد و بگوید پاکیزه گشتید، و برکت یافتید، و نظیف شدید، و خوراکتان نیز پاک گشت. محمّد بن مارد می گوید: من پرسیدم: معنای تقدیس چیست؟ فرمود: یعنی پاک و پاکیزه شدید. - . ثواب الأعمال: ۹۳ -

در کتاب محاسن و کافی این روایت با اختلافاتی از ابن محبوب نقل شده است. - . محاسن: ۶۴۰ ، کافی ۶ : ۵۴۴ -

**[ترجمه]

بیان

العنز الأنثى من المعز.

**[ترجمه]العنز الأنثى من المعز.

**[ترجمه]

«10»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام بِمِنًى إِذْ أَقْبَلَ أَبُو حَنِيفَهَ عَلَى حِمَارٍ لَهُ فَاسْتَأْذَنَ عَلَى أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَأَذِنَ لَهُ فَلَمَّا جَلَسَ قَالَ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنِّی أُرِيدُ أَنْ أُقَايِسَکَ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لَيْسَ

فِی دِينِ اللَّهِ قِيَاسٌ وَ لَكِنْ أَسْأَلُکَ عَنْ حِمَارِکَ هَذَا فِيمَ أَمْرُهُ قَالَ وَ عَنْ أَیِّ أَمْرِهِ تَسْأَلُ قَالَ أَخْبِرْنِی عَنْ هَاتَيْنِ النُّكْتَتَيْنِ اللَّتَيْنِ بَيْنَ يَدَيْهِ مَا هُمَا فَقَالَ أَبُو حَنِيفَهَ خَلْقٌ فِی الدَّوَابِّ كَخَلْقِ أُذُنَيْکَ وَ أَنْفِکَ فِی رَأْسِکَ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام

ص: 127

1- 1. من لا يحضره الفقيه 2: 189(طبعه الآخوندی) فيه: قال: قلت له جعلت فداك نرى الدوابّ فی بطون ايديها مثل الرقعتين فی باطن يديها مثل الكی فای شی ء هو؟.

2- 2. ثواب الأعمال: 93 و رواه فی الفقيه 3: 220 عن الحسن بن محبوب عن محمّد بن مارد باختلاف.

3- 3. المحاسن: 640 فيه اختلاف لفظی.

4- 4. فروع الكافی 6: 544 فيه:[يقف عليهم ملك فی كل صباح فيقول] و فيه اختلاف آخر.

خَلَقَ اللَّهُ أُذُنَیَّ لِأَسْمَعَ بِهِمَا وَ خَلَقَ عَیْنَیَّ لِأُبْصِرَ بِهِمَا وَ خَلَقَ أَنْفِی لِأَجِدَ بِهِ الرَّائِحَهَ الطَّیِّبَهَ وَ الْمُنْتِنَهَ فَفِیمَا خُلِقَ هَذَانِ وَ کَیْفَ نَبَتَ الشَّعْرُ عَلَی جَمِیعِ جَسَدِهِ مَا خَلَا هَذَا الْمَوْضِعَ فَقَالَ أَبُو حَنِیفَهَ سُبْحَانَ اللَّهِ أَسْأَلُکَ (۱) عَنْ دِینِ اللَّهِ وَ تَسْأَلُنِی عَنْ مَسَائِلِ الصِّبْیَانِ فَقَامَ وَ خَرَجَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ فَقُلْتُ لَهُ علیه السلام جُعِلْتُ فِدَاکَ سَأَلْتَهُ عَنْ أَمْرٍ أُحِبُّ أَنْ أَعْلَمَهُ فَقَالَ یَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی یَقُولُ فِی کِتَابِهِ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِی کَبَدٍ(۲) یَعْنِی مُنْتَصِباً فِی بَطْنِ أُمِّهِ مَقَادِیمُهُ إِلَی مَقَادِیمِ أُمِّهِ وَ مَآخِیرُهُ إِلَی مَآخِیرِ أُمِّهِ غِذَاؤُهُ مِمَّا تَأْکُلُ أُمُّهُ وَ یَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُ أُمُّهُ وَ تُنَسِّمُهُ تَنْسِیماً وَ مِیثَاقُهُ الَّذِی أَخَذَ اللَّهُ عَلَیْهِ بَیْنَ عَیْنَیْهِ فَإِذَا دَنَا وِلَادَتُهُ أَتَاهُ مَلَکٌ یُسَمَّی الزَّاجِرَ فَیَزْجُرُهُ فَیَنْقَلِبُ فَتَصِیرُ مَقَادِیمُهُ إِلَی مَآخِرِ أُمِّهِ وَ مَآخِیرُهُ إِلَی مُقَدَّمِ أُمِّهِ (۳)

لِیُسَهِّلَ اللَّهُ عَلَی الْمَرْأَهِ وَ الْوَلَدِ أَمْرَهُ وَ یُصِیبُ ذَلِکَ جَمِیعَ النَّاسِ إِلَّا إِذَا کَانَ عَامِیاً(۴)

فَإِذَا زَجَرَهُ فَزِعَ وَ انْقَلَبَ وَ وَقَعَ إِلَی الْأَرْضِ بَاکِیاً مِنْ زَجْرَهِ الزَّاجِرِ وَ نَسِیَ الْمِیثَاقَ وَ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ جَمِیعَ الْبَهَائِمِ فِی بُطُونِ أُمَّهَاتِهَا مَنْکُوسَهً مُقَدَّمُهَا إِلَی مُؤَخَّرِ أُمِّهَا وَ مُؤَخَّرُهَا إِلَی مُقَدَّمِ أُمِّهَا(۵)

وَ هِیَ تَتَرَبَّصُ فِی الْأَرْحَامِ مَنْکُوسَهً قَدْ أُدْخِلَ رَأْسُهَا بَیْنَ یَدَیْهَا وَ رِجْلَیْهَا تَأْخُذُ الْغِذَاءَ مِنْ أُمِّهَا فَإِذَا دَنَا وِلَادَتُهَا انْسَلَّتْ انْسِلَالًا وَ امْتَرَقَتْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِهَا وَ هَاتَانِ الَّتِی بَیْنَ أَیْدِیهَا(۶) کُلُّهَا مَوْضِعُ أَعْیُنِهَا فِی بُطُونِ أُمَّهَاتِهَا وَ مَا فِی عَرَاقِیبِهَا مَوْضِعُ مَنَاخِیرِهَا لَا یَنْبُتُ عَلَیْهِ الشَّعْرُ وَ هُوَ لِلدَّوَابِّ کُلِّهَا مَا خَلَا الْبَعِیرَ فَإِنَّ عُنُقَهُ طَالَ فَنَفَذَ رَأْسُهُ بَیْنَ

ص: ۱۲۸

۱- ۱. فی المصدر: أتیتک أسألک.

۲- ۲. البلد: ۴.

۳- ۳. فی المصدر: الی مقادیم أمه.

۴- ۴. فی المصدر: عاتیا.

۵- ۵. فی المصدر: منکوسین مقدمها الی مواخر امهاتها و مؤخرها الی مقدم امهاتها.

۶- ۶. فی المصدر: انسلت انسلالا و موضع اعینها فی بطون امهاتها و هاتان النکتتان اللتان بین أیدیها.

قَوَائِمِهِ فِی بَطْنِ أَمِّهِ (۱).

**[ترجمه]محاسن: محمّـد بن مسـلم گویـد: در مِنی نزد امـام صادق علیه السّـلام بودم. ناگاه ابی حنیفه سوار بر الاغی آمـد و اجازه خواست و امام علیه السّلام به او اجازه داد. چون نشست به آن حضرت گفت: راستش می خواهم با تو قیاس گویی کنم، امام علیه السّلام فرمود: در دین خدا قیاس نیست، ولی من از تو درباره خرت می‌پرسم که چگونه است؟ گفت: از چه چیز می... پرسـی؟ فرمود: به من بگو این دو داغی که میان دو دست او است چه باشند؟ ابو حنیفه گفت: خداوند همان طور که دو گوش و یک بینی در سـر تو آفریـده، این دو را نیز در جانوران آفریده. امام علیه السّـلام فرمود: خدا دو گوش مرا آفریده تا به وسـیله آن‌ها بشنوم، و دو چشمم را آفریده تا با آن‌ها بنگرم و بینی مرا آفریده تا با آن بوی خوش و بد را بیابم؛ امّا این دو داغ را برای چه آفریـده؟ و چگونه است که مو بر تمام بـدن این خر روییده جز بر اینجا؟ ابو حنیفه گفت: سـبحان اللّه، من از تو درباره دین خدا می‌پرسم و تو از من پرسش‌های کودکانه می کنی، پس برخاست و بیرون رفت.

محمّد بن مسلم گوید: من به آن حضرت عرض کردم: قربانت گردم، از او چیزی پرسیدی که می‌خواهم آن را بدانم، حضرت فرمود: ای محمّد، خدای تبارک و تعالی در کتابش می‌فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْانسَانَ فِی کَبَدٍ» - . بلد / ۴ - یعنی در شکم مادرش سرپا ایستاده و جلو او به جلو مادر چسبیده و پشتش در طرف پایین تنه مادر است، خوراکش از خوراک مادر است و از آنچه مادرش می‌نوشـد او نیز می‌نوشـد و مادرش او را به گونه‌ای تنفّس می‌دهد و پیمانی که خدا از او گرفته میان دو چشم او است. و چون زمان ولادتش نزدیک شود یک فرشـته به نام زاجر می‌آیـد و او را می‌راند [و برمی گرداند] پس کودک برمی گردد و بالا تنه اش به سوی پایین تنه مادرش می‌آید و پایین تنه اش به سوی بالا تنه مادر قرار می گیرد، خداوند [این کار را انجام می... دهـد] تا کار را بر زن و زایمان کننـده آسان کنـد و این روال برای همه مردم اتفاق می‌افتد، مگر آنکه نوزاد نابینا یا کور دل و مخـالف باشـد. آن گـاه که [فرشـته زاجر] او را برانـد، برمی‌گردد و یکباره از نهیب فرشـته زاجر گریه کنان به زمین می‌افتـد و پیمـان را فراموش می‌کنـد. و بی شک خـدا همه چهارپایان را در درون شـکم مادرشان وارونه آفریـده [به گونه‌ای که] بالا تنه آن‌هـا به سوی پـایین تنه مادرشـان و پـایین تنه آن‌هـا به سوی بالاـ تنه مادرشان قرار می گیرد، و این‌ها در رحم مادرشان وارونه بماننـد، در حـالی که سـرشان میـان دو دست و دو پایشان قرار گرفته و خوراک از مادر می گیرنـد، پس وقتی که زمان ولادت آن‌ها فرا می‌رسد یکباره کنده می‌شوند و از شکم مادرشان بیرون می‌جهند. و این دو داغی که میان دست‌های آن هاست جای دو چشم آن‌ها است، آن زمان که در شـکم مادرشان هسـتند و آنچه در دو پاشـنه آن‌هاست، جای سوراخ‌های بینی آن‌هاسـت که مو بر روی آن‌ها نروییـده و در همه جانوران وجود دارد، به جز شتر که گردنش دراز است و سـرش در شـکم مادر از میان دست و پایش بیرون آمده [و بین آن‌ها قرار نمی‌گیرد]. - . محاسن: ۳۰۴ - ۳۰۵ -

**[ترجمه]

بیان

تنسمه تنسیما کان المعنی أن بنفسه مما تتنفس به أمه یصل إلیه أثر ذلک النسیم قوله إلا إذا کان عامیا أی أعمی البصر أو أعمی القلب مخالفا و فی بعض النسخ عانیا بالنون أی إلا أن یقدر الله تعالی أن یکون فی عناء و مشقه علیه و علی أمه الولاده

و الأظهر أنه كان فی الأصل إلا إذا كان یتنا أو میتونا بتقدیم المثناه التحتانیه علی المثناه الفوقانیه ثم النون قال فی القاموس الیتن أن تخرج رجلا المولود قبل یدیه و قد خرج یتنا أیتنت و یتنت و هی موتن و موتنه و هو میتون و القیاس موتن (۲).

و فی النهایه الیتن الولد الذی تخرج رجلاه من بطن أمه قبل رأسه و قد أیتنت الأم إذا جاءت به یتنا(۳).

و فی القاموس مرق السهم من الرمیه مروقا خرج من الجانب الآخر و کانت امرأه تغزو فحبلت فذکر لها الغزو فقالت روید الغزو یتمرق أی أمهل الغزو حتی یخرج الولد و الامتراق سرعه المروق (۴).

ثم اعلم أن الخبر یشعر بأن الانتصاب فی الرحم الذی هو شأن الإنسان أصعب و أشق من الهیئه التی علیها غیره فلذا فسر علیه السلام به الآیه.

**[ترجمه]«تنسّمه تنسیما» یعنی اثر تنفّس مادر به او می‌رسد، «إلّا إذا کان عامیا» یعنی نابینا یا کور دل و مخالف و در برخی نسخه ها «عانیا» آمده که معنا این گونه می‌شود: مگر آنکه خدا مقدّر کرده باشد که کودک و مادرش برای زایمان در سختی و رنج بیفتند. و روشن‌تر این است که در اصل عبارت این گونه باشد: «إلّا إذا کان یتنا أو میتونا». فیروز آبادی در قاموس گفته: «یتن» یعنی دو پای نوزاد پیش از دو دستش [از شکم مادر] خارج شود. - . قاموس ۴ : ۲۷۸ -

ابن اثیر در نهایه گفته: «یتن» یعنی نوزادی که پاهایش پیش از سرش از شکم مادرش بیرون آید، و وقتی عرب می گوید: «قد أیتنت الأمّ» یعنی مادر کودکش را با این وضعیت به دنیا آورد. - . نهایه ۴ : ۳۸۰ -

و در قاموس گفته: «مرق السّهم من الرّمیه» یعنی از سوی دیگر خارج شد. و زنی جنگجو بود، پس [در زمان جنگ] آبستن شد. به او خبر جنگ داده شد، گفت: جنگ را بگذارید تا فرزند به دنیا آید. و «امتراق» به معنای به سرعت خارج شدن است. - . قاموس ۳ : ۲۸۲ -

و بدان که این روایت اشاره دارد به اینکه سرپا بودن در رحم که مربوط به انسان است، سخت تر و دشوارتر است از وضعیت جانوران دیگر [در رحم مادرشان] و از این رو امام علیه السّلام آیه را بدان تفسیر فرموده است.

**[ترجمه]

«۱۱»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: الشَّاهَ نِعْمَ الْمَالُ الشَّاهُ(۵).

**[ترجمه]محاسن: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: گوسفند را دریابید که چه خوب سرمایه‌ای است گوسفند. - . محاسن: ۶۴۰ -

**[ترجمه]

بیان

كان شاه الأولى منصوبه على الإغراء و الأخرى تأكيد و خبره محذوف و ليس فى الكافى الشاه الأولى.

ص: ۱۲۹

۱- ۱. المحاسن: ۳۰۴ و ۳۰۵.

۲- ۲. القاموس: اليتن.

۳- ۳. النهايه ۴: ۳۸۰.

۴- ۴. القاموس: مرق.

۵- ۵. المحاسن: ۶۴۰.

**[ترجمه]به نظر می‌رسد که کلمه «شاه» اوّل منصوب بنا بر اغراء، - . اغراء یعنی تشویق مخاطب به امری مهم - و «شاه» دوم برای تأکید است و خبر جمله محذوف است، و در کتاب کافی «شاه» اوّل نیامده است.

**[ترجمه]

«۱۲»

الْمَحَاسِنُ، عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: یَا بُنَیَّ اتَّخِذِ الْغَنَمَ وَ لَا تَتَّخِذِ الْإِبِلَ (۱).

**[ترجمه]محاسن: اسحاق بن جعفر گوید: امام صادق علیه السّلام به من فرمود: فرزندم، گوسفند برگیر و شتر مگیر. - . محاسن: ۴۶۰ -

**[ترجمه]

«۱۳»

وَ مِنْهُ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِذَا کَانَتْ لِأَهْلِ بَیْتٍ شَاةٌ قَدَّسَتْهُمُ الْمَلَائِکَةُ(۲).

**[ترجمه]محاسن: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به نقل امام صادق علیه السّلام از اجداد طاهرینش فرمود: اگر در خاندانی گوسفندی باشد، فرشته ها آن‌ها را تقدیس می کنند. - . محاسن: ۴۶۰ -

**[ترجمه]

«۱۴»

وَ مِنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ عُبَیْسِ بْنِ هِشَامٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِذَا اتَّخَذَ أَهْلُ الْبَیْتِ الشَّاةَ قَدَّسَتْهُمُ الْمَلَائِکَةُ کُلَّ یَوْمٍ تَقْدِیسَةً قُلْتُ کَیْفَ یَقُولُونَ قَالَ یَقُولُونَ قُدِّسْتُمْ قُدِّسْتُمْ (۳).

**[ترجمه]محاسن: امام صادق علیه السّلام فرمود: اگر خاندانی گوسفندی بگیرند، فرشته ها هر روز یک بار آن‌ها را تقدیس کنند. [عبد اللَّه بن سنان راوی حدیث گوید] گفتم: چه می گویند؟ فرمود: می گویند: مقدّس باشید، مقدّس باشید. - . محاسن: ۴۶۰ -

**[ترجمه]

«۱۵»

قَالَ وَ فِی حَدِیثٍ آخَرَ قَالَ: إِذَا اتَّخَذَ أَهْلُ الْبَیْتِ ثَلَاثَ شِیَاهٍ (۴).

**[ترجمه]محاسن: و در حدیث دیگر حضرت فرمود: چون خاندانی سه گوسفند بگیرند. - . محاسن: ۴۶۰ -

**[ترجمه]

«۱۶»

وَ مِنْهُ، عَنْ أَبِیهِ عَنْ سُلَیْمَانَ الْجَعْفَرِیِّ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: مَنْ کَانَتْ فِی بَیْتِهِ شَاةٌ قَدَّسَتْهُمُ الْمَلَائِکَةُ تَقْدِیسَةً وَ انْتَقَلَ عَنْهُمُ الْفَقْرُ مَنْقَلَةً(۵)

وَ مَنْ کَانَتْ فِی بَیْتِهِ شَاتَانِ قَدَّسَتْهُمُ الْمَلَائِکَةُ مَرَّتَیْنِ وَ ارْتَحَلَ عَنْهُمُ الْفَقْرُ مَنْقَلَتَیْنِ فَإِنْ کَانَتْ ثَلَاثَ شِیَاهٍ قَدَّسَتْهُمُ الْمَلَائِکَةُ ثَلَاثَ تَقْدِیسَاتٍ وَ انْتَقَلَ عَنْهُمُ الْفَقْرُ(۶).

**[ترجمه]محاسن: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هرکه در خانه اش یک گوسفند باشد، فرشته ها آنها را یک بار تقدیس می‌کنند، و فقر یک مرحله از آن‌ها دور می‌شود، و هرکه در خانه‌اش دو گوسفند باشد، فرشته ها دو بار آنها را تقدیس می‌کنند و فقر دو مرحله از آن ها دور می‌شود، پس اگر سه گوسفند داشته باشند، فرشته ها سه بار آن‌ها را تقدیس می‌کنند و فقر به کلّی از آن‌ها رخت بر می‌بندد. - . محاسن: ۴۶۰ -

**[ترجمه]

بیان

و انتقل عنهم الفقر أی رأسا کما سیأتی (۷).

**[ترجمه]و انتقل عنهم الفقر أی رأسا کما سیأتی

**[ترجمه]

«۱۷»

الْمَحَاسِنُ، عَنِ ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ وَ عُثْمَانَ عَنْ أَبِی جَمِیلَةَ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله: لِعَمَّتِهِ مَا یَمْنَعُکِ مِنْ أَنْ تَتَّخِذِی فِی بَیْتِکِ بَرَکَةً فَقَالَتْ یَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْبَرَکَةُ فَقَالَ شَاةٌ تُحْلَبُ فَإِنَّهُ مَنْ کَانَتْ (۸) فِی دَارِهِ شَاةٌ تُحْلَبُ أَوْ نَعْجَةٌ أَوْ بَقَرَةٌ فَبَرَکَاتٌ کُلُّهُنَّ (۹).

قال و روی أبی عن أحمد بن النضر عن جابر عن أبی جعفر علیه السلام (۱۰):

۱- ۱. المحاسن: ۴۶۰.

۲- ۲. المحاسن: ۴۶۰.

۳- ۳. المحاسن: ۴۶۰.

۴- ۴. المحاسن: ۴۶۰.

۵- ۵. فی المصدر: منتقله.

۶- ۶. المحاسن: ۶۴۰.

۷- ۷. سیأتی ذلک فی الخبر ۲۰.

۸- ۸. فی الکافی: من کان.

۹- ۹. المحاسن: ۶۴۱.

۱۰- ۱۰. المحاسن: ۶۴۱.

الكافی، عن العده عن البرقی: مثله إلی آخر الخبر بالسند الأول (۱).

**[ترجمه]محاسن: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به نقل از امام باقر علیه السّلام به عمه اش فرمود: چه چیز تو را باز می‌دارد از اینکه برکتی برای خانه ات بگیری؟ گفت: ای رسول خدا، برکت چیست؟ حضرت فرمود: گوسفند شیرده، که هرکس در خانه او گوسفند شیرده یا میش یا ماده گاو باشد، پس همگی برکت هستند. - . محاسن: ۶۴۱ -

و گفته: مثل این روایت به سندی دیگر از امام باقر علیه السّلام نقل شده، همچنین در کتاب کافی مانند این روایت به سند نخست آمده است. - . محاسن: ۶۴۱ ، کافی ۶ : ۵۴۵ -

**[ترجمه]

بیان

کأن المراد بالشاه المعز أو النعجه الأنثی من الضأن و الشاه أعم من الضأن و المعز تطلق علی الذکر و الأنثی کما ذکره الفیروزآبادی و فی الکافی أو بقره تحلب.

**[ترجمه]گویا مراد از «شاه» بز یا گوسفند ماده است، و «شاه» اعم از میش است، و «معز» شامل نر و ماده می‌شود، چنان که فیروز آبادی گفته. و در کتاب کافی این گونه آمده: یا گاو شیرده.

**[ترجمه]

«۱۸»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِی هَاشِمٍ عَنْ أَبِی خَدِیجَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَی أُمِّ أَیْمَنَ فَقَالَ مَا لِی لَا أَرَی فِی بَیْتِکِ الْبَرَکَهَ فَقَالَتْ أَ وَ لَیْسَ فِی بَیْتِی بَرَکَهٌ قَالَ لَسْتُ أَعْنِی لَکِ (۲) ذَاکِ شَاهٌ تَتَّخِذِیهَا تَسْتَغْنِی وُلْدَکِ مِنْ لَبَنِهَا وَ تَطْعَمِینَ مِنْ سَمْنِهَا وَ تُصَلِّینَ فِی مَرْبِضِهَا(۳).

**[ترجمه]محاسن: امام صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بر أمّ ایمن وارد شد و فرمود: چرا من در خانه ات برکت نمی‌بینم؟ گفت: مگر خانه ام برکت ندارد؟ فرمود: مقصودم این نیست [که در خانه تو هیچ برکتی نیست]، مقصودم این است که گوسفندی داشته باشی تا فرزندانت از شیر آن برخوردار شوند و از روغنش بخوری و در آغلش نماز بخوانی. - . محاسن: ۶۴۱ -

**[ترجمه]

بیان

لست أعنى أى عـدم البركه مطلقا لك أى بركه ذاك أى الـذى قلت أو لست أعنى و أقول لك ذاك الذى فهمت هى شاه و لا يبعد أن يكون ذلك مكان لك.

**[ترجمه]«لست أعنى»: يعنى منظورم عـدم بركت مطلق نيست. «لك» يعنى بركت چيزهايى كه گفتى براى تو هست. يا اينكه منظـورم اين نبود و چيزى كه به تو گفتم اين نبود كه فهميـدى بلكه منظورم گوسـفند بود.و بعيـد نيست «ذلـك» بجـاى «لـك» باشد.

**[ترجمه]

«۱۹»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ نَصْرِ بْنِ مُزَاحِمٍ عَنْ حُمَيْدٍ اللالى (۴) [الْآبِی] عَنْ أُمِّ رَاشِدٍ مَوْلَاهِ أُمِّ هَانِی: أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ دَخَلَ عَلَى أُمِّ هَانِی فَقَالَتْ أُمُّ هَانِی قَدِّمِی لِأَبِی الْحَسَنِ طَعَاماً فَقَدَّمْتُ مَا كَانَ فِی الْبَيْتِ فَقَالَ مَا لِی لَا أَرَى عِنْدَكُمُ الْبَرَكَهَ فَقَالَتْ أُمُّ هَانِی لِأَبِی الْحَسَنِ أَ وَ لَيْسَ هَذَا بَرَكَهً فَقَالَ لَسْتُ أَعْنِی هَذَا إِنَّمَا أَعْنِی الشَّاهَ فَقَالَتْ مَا لَنَا مِنْ شَاهٍ فَآكُلَ وَ أَسْتَسْقِیَ (۵).

**[ترجمه]محـاسن: أمّ راشـد كنيز أمّ هـانى گويـد كه: امير المؤمنين عليه السّـلام بر أمّ هـانى وارد شـد. أمّ هـانى به من گفت: خوراكى براى حضرت بياور، و من آنچه در خانه بود آوردم. آن حضرت فرمود: چرا نزد شما بركت نمى بينم؟ أمّ هانى عرضه داشت: مگر اين بركت نيست؟ فرمود: مقصودم اين نبود، همانـا قصـدم گوسـفند بود. گفت: ما گوسـفند نـداريم تا از روغنش بخوريم و از شيرش بنوشيم. - . محاسن: ۶۴۱ -

**[ترجمه]

بيان

فقالت أم هانى أى لمولاتها أم راشد فقدمت على صيغه المتكلم فآكل أى من سمنها و أستسقى أى من لبنها.

۱- ۱. فروع الكافى ۶: ۵۴۵.

۲- ۲. فى نسخه:[اعنى ذلك] و فى أخرى:« اعنى لك ذلك» و فى المصدر: اعنى ذلك، ذاك شاه.

۳- ۳. المحاسن: ۶۴۱.

۴- ۴. فى نسخه:« السلامى» و فى المصدر: الآبى.

۵- ۵. المحاسن: ۶۴۱.

**[ترجمه]«فقالت أم هانی» یعنی به کنیزش ام راشد گفت. «فقدمت» به صیغه متکلم. «فآکل» یعنی از روغنش بخورم. «و أستسقی» و از شیرش بنوشم.

**[ترجمه]

«۲۰»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ عُبَیْسِ بْنِ هِشَامٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِذَا اتَّخَذَ أَهْلُ الْبَیْتِ (۱)

شَاةً آتَاهُمُ اللَّهُ بِرِزْقِهَا وَ زَادَ فِی أَرْزَاقِهِمْ وَ ارْتَحَلَ عَنْهُمُ الْفَقْرُ مَرْحَلَةً فَإِنِ اتَّخَذُوا شَاتَیْنِ آتَاهُمُ اللَّهُ بِأَرْزَاقِهَا وَ زَادَ فِی أَرْزَاقِهِمْ وَ ارْتَحَلَ عَنْهُمُ الْفَقْرَ مَرْحَلَتَیْنِ وَ إِنِ اتَّخَذُوا ثَلَاثاً آتَاهُمُ اللَّهُ بِأَرْزَاقِهَا وَ زَادَ فِی أَرْزَاقِهِمْ وَ ارْتَحَلَ عَنْهُمُ الْفَقْرُ رَأْساً(۲).

الکافی، عن أبی علی الأشعری عن الحسن بن علی عن عبیس: مثله (۳).

**[ترجمه]محاسن: امام صادق علیه السّلام فرمود: اگر خانواده‌ای یک گوسفند تهیّه کنند، خدا روزی آن را به آن‌ها می‌دهد و بر روزی خود آن‌ها نیز می‌افزاید و فقر یک مرحله از آن‌ها می‌رود، و اگر دو گوسفند تهیه کنند، خدا به آن‌ها روزی آن دو را می‌دهد و بر روزی خودشان هم می‌افزاید و فقر دو مرحله از آن‌ها می‌رود، و اگر سه گوسفند فراهم کنند، خدای تعالی روزی هر سه را به آن‌ها می‌دهد، و بر روزی خودشان نیز می‌افزاید، و فقر یکباره از آن‌ها رخت بر می‌بندد. - . محاسن: ۶۴۱ - ۶۴۲ -

در کتاب کافی مانند این روایت آمده است. - . کافی ۶ : ۵۴۴ -

**[ترجمه]

«۲۱»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ أَبِیهِ عَنْ سُلَیْمَانَ الْجَعْفَرِیِّ رَفَعَهُ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَیْنِ علیه السلام قَالَ: مَا مِنْ أَهْلِ بَیْتٍ تَرُوحُ عَلَیْهِمْ ثلاثین [ثَلَاثُونَ] شَاةً إِلَّا نَزَلَ الْمَلَائِکَةُ(۴)

تَحْرُسُهُمْ حَتَّی یُصْبِحُوا(۵).

**[ترجمه]محاسن: امام حسین علیه السّلام فرمود: خاندانی نباشد که دارای سی گوسفند است، مگر اینکه فرشته ها پیوسته تا بامداد از آن‌ها پاسبانی می کنند. - . محاسن: ۶۴۲ -

**[ترجمه]

وَ مِنْهُ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنِ الْفَضْلِ بْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَنْ كَانَتْ فِی بَیْتِهِ شَاةٌ عِیدِیَّةٌ(۶) ارْتَحَلَ الْفَقْرُ عَنْهُ مَنْقَلَةً وَ مَنْ كَانَتْ فِی بَیْتِهِ اثْنَتَانِ ارْتَحَلَ عَنْهُ الْفَقْرُ مَنْقَلَتَیْنِ وَ مَنْ كَانَتْ فِی بَیْتِهِ ثَلَاثَةٌ نَفَی اللَّهُ عَنْهُمُ الْفَقْرَ(۷).

**[ترجمه]محاسن: امام صادق علیه السّلام فرمود: در خانه هركس یک گوسفند عیدیّ باشد، فقر از آن خانه یک مرحله می‌رود، و هركس در خانه‌اش دو [گوسفند] باشد، فقر دو مرحله از او زائل می‌شود و هركس سه [گوسفند] در خانه‌اش داشته باشد، خدا فقر را به كلیّ از او می‌برد. - . محاسن: ۶۴۲ -

**[ترجمه]

بیان

عیدیه فی بعض النسخ بالیاء المثناه و كأن المراد نجیبه قال الفیروزآبادی العید بالكسر شجر جبلی و فحل معروف منه النجائب العیدیه أو نسبه إلی العیدی بن الندعی أو إلی عاد بن عاد أو إلی بنی عید بن الآمری (۸) و فی

ص: ۱۳۲

۱- ۱. فی الكافی: أهل بیت.

۲- ۲. المحاسن: ۶۴۱ و ۶۴۲.

۳- ۳. فروع الكافی ۶: ۵۴۴.

۴- ۴. فی المصدر: یروح علیهم ثلاثون شاه الا تنزل الملائكه.

۵- ۵. المحاسن: ۶۴۲.

۶- ۶. فی نسخه: عبدیه.

۷- ۷. المحاسن: ۶۴۲.

۸- ۸. القاموس: العود.

بعضها بالباء الموحده قال فی القاموس بنو العبید بطن و هو عبدی کهذلی و قال العبدی نسبه إلی عبد القیس (۱) و کأن شیاههم کانت أحسن و أکثر لبنا.

**[ترجمه]در نسخه ای لغت «عیدیّه» آمده و گویا مقصود از آن نجیب و اصیل است، فیروزآبادی گفته: «عِید» درختی کوهی و حیوان نر معروفی است، و از همین باب است تعبیر «النجائب العیدیّه»، و این کلمه منسوب به عیدیّ بن ندعی یا عاد بن عاد یا بنی عید بن آمری است. - . قاموس: العود - و در نسخه ای «عبدیّه» آمده، فیروز آبادی در قاموس گفته: بنی عبید یک خاندان هستند، و گفته می‌شود: «هو عبدیّ» مثل اینکه گفته می‌شود: «هو هذلیّ» [یعنی منسوب به قبیله عبد و هذل است] و گفته: عبدی منسوب به عبد القیس است - . قاموس: العبد - ، و گویا گوسفندان آن‌ها بهتر و پرشیرتر بوده اند.

**[ترجمه]

«۲۳»

الْمَحَاسِنُ، عَنِ النَّهِیکِیِّ وَ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنِ الْعَبْدِیِّ عَنْ أَبِی وَکِیعٍ عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: عَلَیْکُمْ بِالْغَنَمِ وَ الْحَرْثِ فَإِنَّهُمَا یَغْدُوَانِ بِخَیْرٍ وَ یَرُوحَانِ بِخَیْرٍ(۲).

**[ترجمه]محاسن: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: بر شما باد گوسفندداری و زراعت که این دو صبح و شام برای شما خیر دارند. - . محاسن: ۶۴۳ -

**[ترجمه]

بیان

کان الغدو و الرواح هنا کنایه عن دوام المنفعه و استمرارها(۳)

إذ فی کثیر من الأزمان لا یعودان بخیر لا سیما فی الحرث.

**[ترجمه]به نظر می‌رسد هر صبح و شام در این روایت، کنایه از دوام منفعت و استمرار آن است و گرنه بسیاری از روزها خیر و سودی ندارند، به خصوص کشاورزی.

**[ترجمه]

«۲۴»

الْمَحَاسِنُ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ یَحْیَی عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام: مَنْ کَانَتْ فِی مَنْزِلِهِ شَاهٌ قَدَّسَتْ عَلَیْهِ الْمَلَائِکَهُ فِی کُلِّ یَوْمٍ مَرَّهً وَ مَنْ کَانَتِ اثْنَتَیْنِ (۴) قَدَّسَتْ عَلَیْهِ الْمَلَائِکَهُ

فِی کُلِّ یَوْمٍ مَرَّتَیْنِ وَ کَذَلِکَ فِی الثَّلَاثَهِ وَ یَقُولُ اللَّهُ بُورِکَ فِیکُمْ (۵).

**[ترجمه]محاسن: امیر المؤمنین علیه السّلام به نقل امام صادق علیه السّلام فرمود: هرکس در خانه‌اش یک گوسفند باشد، فرشته ها روزی یک بار او تقدیس می‌کنند و کسی که دو تا داشته باشد، ملائکه روزی دو بار او تقدیس می‌کنند و به همین ترتیب کسی که سه تا دارد، و خدای تعالی می‌فرماید: مبارک باد بر شما. - . محاسن: ۶۴۳ -

**[ترجمه]

«۲۵»

وَ مِنْهُ، عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَجْلَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ: مَا مِنْ أَهْلِ بَیْتٍ یَکُونُ عِنْدَهُمْ شَاهٌ لَبُونٌ إِلَّا قُدِّسُوا کُلَّ یَوْمٍ مَرَّتَیْنِ قُلْتُ وَ کَیْفَ یُقَالُ لَهُمْ قَالَ یُقَالُ لَهُمْ بُورِکْتُمْ بُورِکْتُمْ (۶).

الکافی، عن علی بن إبراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن ابن سنان عن ابن عجلان: مثله (۷).

ص: ۱۳۳

۱- ۱. القاموس: العبد.

۲- ۲. المحاسن: ۶۴۳.

۳- ۳. فی نسخه: و استقرارها.

۴- ۴. فی المصدر: و من کان عنده اثنتان.

۵- ۵. المحاسن: ۶۴۳.

۶- ۶. المحاسن: ۶۴۳.

۷- ۷. الفروع ۶: ۵۴۴.

**[ترجمه]محاسن: محمّد بن عجلان گوید: شنیدم که امام باقر علیه السّلام می فرمود: هر خاندانی یک گوسفند شیرده داشته باشند، روزی دو بار تقدیس می‌شوند. گفتم: به آن‌ها چه گفته می‌شود؟ فرمود: به آن‌ها گفته می‌شود: مبارک باد بر شما، مبارک باد بر شما. - . محاسن: ۶۴۳ -

در کتاب کافی با سندی، مانند این روایت آمده است. - . کافی ۶ : ۵۴۴ -

**[ترجمه]

«۲۶»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَى أُمِّ سَلَمَةَ فَقَالَ لَهَا مَا لِي لَا أَرَى فِي بَيْتِكِ الْبَرَكَةَ قَالَتْ بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ إِنَّ الْبَرَكَةَ لَفِي بَيْتِي فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ ثَلَاثَ بَرَكَاتٍ الْمَاءِ وَ النَّارِ وَ الشَّاهِ(۱).

الكافی، عن علی بن إبراهیم عن أبیه عن حماد: مثله (۲).

**[ترجمه]محاسن: امام باقر علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بر أمّ سلمه وارد شد و فرمود: چرا در خانه ات برکت نمی‌بینم؟ گفت: چرا ای رسول خدا، شکر خدا برکت در خانه من است! فرمود: خداوند سه چیز مبارک نازل کرده: آب، آتش و گوسفند. - . محاسن: ۶۴۳ -

در کتاب کافی به سندی، مانند این روایت آمده است. - . کافی ۶ : ۵۴۵ -

**[ترجمه]

بيان

إن البركه لفی بیتی أی بسبب وجودك و فی القاموس الْبَرَكَهُ محركه النماء و الزیاده و السعاده و بَارِكْ علی محمد و آل محمد أدم له ما أعطیته من التشریف و الكرامه و الْبِرْكَهُ بالكسر الشاه الحلوبه و الاثنان بِرْكَتَانِ و الجمع بِرْكَاتٌ انتهی (۳) و بركه النار لعلها تحریض علی إیقادها للطبخ فی البیت فإنه یوجب البركه.

**[ترجمه]«برکت در خانه من است» یعنی به سبب وجود شما، و فیروز آبادی در قاموس گفته: «بَرَکه» به معنای نموّ و فزونی و سعادت است، و منظور از [اینکه می گوییم] به محمّد و خانـدانش برکت بده، این است که آنچه از شرافت و کرامت به آن‌ها داده‌ای، باز هم عطا کن. و «برکه» به کسر، یک گوسفند شیرده است و دو [گوسفند شیرده] دو برکت است و جمع آن برکات است (پایان نقل قول). و شاید منظور از برکت در آتش، پختن غذا با آن است که مایه برکت است.

**[ترجمه]

«۲۷»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: الْإِبِلُ عِزٌّ لِأَهْلِهَا(۴).

**[ترجمه]محاسن: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: شتر برای صاحبش مایه عزّت است. -. محاسن: ۶۳۵ -

**[ترجمه]

«۲۸»

وَ مِنْهُ، عَنِ النَّهِيكِيِّ وَ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِی وَكِيعٍ عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ عَنِ الْحَارِثِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: وَ سُئِلَ (۵) عَنِ الْإِبِلِ فَقَالَ تِلْكَ أَعْنَانُ الشَّيَاطِينِ وَ يَأْتِی خَيْرُهَا مِنَ الْجَانِبِ الْأَشْأَمِ قِيلَ إِنْ سَمِعَ النَّاسُ هَذَا تَرَكُوهَا قَالَ إِذاً لَا يَعْدَمَهَا الْأَشْقِيَاءُ الْفَجَرَةُ(۶).

**[ترجمه]محاسن: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله درباره شتر سؤال شد. آن حضرت فرمود: آن‌ها افسار شیاطین هستند و خیرشان از سمت چپ حاصل می‌شود. گفتند: اگر مردم این را بشنوند شتر را رها خواهند کرد! فرمود: افراد بد عاقبت و گنهکار آن را از دست نمی‌دهند. -. محاسن: ۶۳۸ -

**[ترجمه]

«۲۹»

وَ مِنْهُ، عَنِ الْحَجَّالِ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: اشْتَرِ لِی جَمَلًا وَ لْيَكُنْ أَسْوَدَ فَإِنَّهَا أَطْوَلُ شَيْ ءٍ أَعْمَاراً ثُمَّ قَالَ لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ كُنْهَ حُمْلَانِ اللَّهِ عَلَى

ص: ۱۳۴

۱- ۱. المحاسن: ۶۴۳.

۲- ۲. فروع الکافی ۶: ۵۴۵.

۳- ۳. القاموس: البرکه.

۴- ۴. المحاسن: ۶۳۵.

۵- ۵. فی المصدر: و قد سئل.

۶- ۶. المحاسن: ۶۳۸.

الضَّعِيفِ مَا غَالَوْا بِبَهِيمَةٍ(۱).

**[ترجمه]محاسن: صـفوان جمّال گويد: امام صادق عليه السّلام به من فرمود: برايم شترى بخر و از نوع سياه آن باشد، چرا كه عمرش از همـه چيز طولانـى‌تر اسـت. سـپس فرمـود: اگر مردم مى‌دانسـتند كـه خداونـد براى كسـى كه تـوان تهيّه كردن هزينه چهارپـاى خود را نـدارد، چگونه هزينه آن را به عهـده مى گيرد، قيمت چهارپا را [هر مقـدار كه باشـد] گران نمى‌شـمردند. - . محاسن: ۶۳۹ (ترجمه، مطابق بيان مرحوم فيض در كتاب وافى ج ۲۰ ص ۸۴۴ است) -

**[ترجمه]

«۳۰»

وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: اشْتَرِ السُّودَ الْقِبَاحَ مِنْهَا فَإِنَّهَا أَطْوَلُ شَيْ ءٍ أَعْمَاراً(۲).

الْكَافِي، عَنِ الْعِدَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَجَّالِ: مِثْلَهُ إِلَى قَوْلِهِ وَ خُذْهُ أَشْوَهَ فَإِنَّهُ أَطْوَلُ شَيْ ءٍ أَعْمَاراً فَاشْتَرَيْتُ لَهُ جَمَلًا بِثَمَانِينَ دِرْهَماً فَأَتَيْتُهُ بِهِ.

و فى حديث آخر إلخ (۳)

**[ترجمه]محاسن: و در حـديث ديگر آمـده كه [راوى گويد:] امام صادق عليه السّـلام به من فرمود: شتر سـياه زشت بخر، كه عمرش درازتر است. - . محاسن: ۶۳۹ -

در كتـاب كافى مشابه اين حـديث اين گونه آمـده كه حضـرت فرمود: اى صـفوان شترى برايم بخر و نوع زشت آن را انتخاب كن، زيرا عمرش طولانى‌تر است. و من شترى به هشـتاد درهم براى آن حضـرت خريـدم و نزد ايشان آوردم. و در ادامه روايتى ديگر به همين مضمون آورده است. - . كافى ۶ : ۵۴۳ -

**[ترجمه]

بيان

فى القاموس شاه وجهه شوها و شوهه قبح كشوه كفرح فهو أشوه و شوهه الله قبح وجهه و كمعظم القبيح الشكل (۴).

**[ترجمه]در قاموس آمده است: «شاه وجهه شوها و شوهه»: صورت او زشت شد. و همچنين «شوه» بر وزن فرح. «فهو أشوه» و «شوهه الله»: صورتش زشت شد. و بر وزن معظّم يعنى بد شكل.

**[ترجمه]

«۳۱»

الْمَحَاسِنُ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ حُسَيْنِ (۵)

بْنِ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: اشْتَرَيْتُ إِبِلًا وَ أَنَا بِالْمَدِينَهِ مُقِيمٌ فَأَعْجَبَنِی إِعْجَاباً شَدِيداً فَدَخَلْتُ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَذَكَرْتُهُ فَقَالَ وَ مَا لَكَ وَ لِلْإِبِلِ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّهَا كَثِيرَهُ الْمَصَائِبِ قَالَ فَمِنْ إِعْجَابِی بِهَا أَكْرَيْتُهَا وَ بَعَثْتُ بِهَا غِلْمَانِی إِلَی الْكُوفَهِ قَالَ فَسَقَطَتْ كُلُّهَا فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ فَأَخْبَرْتُهُ فَقَالَ فَلْيَحْذَرِ(۶) الَّذِينَ يُخالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَهٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ (۷).

الْكَافِی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ: مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّ فِيهِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ اشْتَرَيْتُ إِلَی قَوْلِهِ فَدَخَلْتُ عَلَی أَبِی الْحَسَنِ الْأَوَّلِ علیه السلام فَذَكَرْتُهَا لَهُ إِلَی قَوْلِهِ فَبَعَثْتُ بِهَا مَعَ غِلْمَانٍ لِی إِلَی الْكُوفَهِ(۸).

۱- ۱. المحاسن: ۶۳۹.

۲- ۲. المحاسن: ۶۳۹.

۳- ۳. فروع الكافی ۶: ۵۴۳.

۴- ۴. القاموس: شاه.

۵- ۵. فی المصدر: الحسين.

۶- ۶. النور: ۶۳.

۷- ۷. المحاسن: ۶۳۹.

۸- ۸. فروع الكافی ۶: ۵۴۳.

**[ترجمه]محاسن: حسین بن عمر بن یزید گوید: آن زمان که در مدینه اقامت داشتم، شترانی خریدم و از آن بسیار خوشم آمد. پس نزد امام صادق علیه السّلام رفتم و ماجرا را به ایشان گفتم. فرمود: تو را به شتر چه کار؟ مگر نمی‌دانی که گرفتاری‌های فراوان دارد؟ راوی گوید: از بس از آن‌ها خوشم می‌آمد، [بر خلاف سفارش حضرت] آن‌ها را کرایه دادم و به همراه غلامانم به کوفه فرستادم. پس همگی در راه تلف شدند. به خدمت حضرت رسیدم و جریان را گزارش دادم. حضرت این آیه شریفه را تلاوت فرمود: «فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَن تُصِيبهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» - . نور / ۶۳ - {پس کسانی که از فرمان او تمرّد می کنند، بترسند که مبادا بلایی به ایشان رسد یا به عذابی دردناک گرفتار شوند.} - . محاسن: ۶۳۹ -

در کتاب کافی مانند این حدیث با سندی از ابن محبوب آمده، با این تفاوت که حسین بن عمر بن یزید گفته: پدرم گفت شتری خریدم - تا آنجا که گفته - نزد امام کاظم علیه السّلام رفتم و به ایشان گفتم - تا آنجا که گفته - آن‌ها را با غلامانم به کوفه فرستادم. - . کافی ۶ : ۵۴۳ -

**[ترجمه]

بیان

الاستشهاد بالآیه مبنی علی أن قوله قول الله و مخالفه أمره مخالفه لأمر الله.

**[ترجمه]شاهد آوردن این آیه و استناد به آن، بنا بر این است که کلام حضرت، کلام خداست و مخالفت با امرش مخالفت با امر خداست.

**[ترجمه]

«۳۲»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ أَبِيهِ مُرْسَلًا عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ علیهما السلام قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنْ يُتَخَطَّى الْقِطَارُ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ لِمَ قَالَ لِأَنَّهُ لَيْسَ مِنْ قِطَارٍ إِلَّا وَ مَا بَيْنَ الْبَعِيرِ إِلَى الْبَعِيرِ شَيْطَانٌ (۱).

**[ترجمه]محاسن: امام صادق علیه السّلام به نقل از پدر بزرگوارش فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از گام برداشتن از میان شترهایی که به شکل قطار به دنبال هم حرکت می‌کنند، نهی کرد، گفته شد: ای رسول خدا، چرا؟ فرمود: قطار شتری نیست مگر اینکه میان شتری تا شتر دیگر شیطانی وجود دارد. - . محاسن: ۶۳۹ -

**[ترجمه]

«۳۳»

وَ مِنْهُ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ وَ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام

لَيَبْتَاعُ الرَّاحِلَهَ بِمِائَهِ دِينَارٍ وَ يُكْرِمُ بِهَا نَفْسَهُ (۲).

الكافی، عن علی بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبی عمير: مثله (۳).

**[ترجمه]کافی: امام صادق عليه السّلام فرمود: علی بن الحسين عليه السّلام شترِ سواری را به صد دينار می‌خريد و خود را بدان گرامی می‌داشت [کنايه از اينکه آبروی خود را در ميان مردم حفظ می کرد].

در کتاب کافی به سندی ديگر آمده است. - . کافی ۶ : ۵۴۲ -

**[ترجمه]

بيان

يدل علی استحباب ركوب الدابه الفارهه و المغالاه فی ثمنها لإكرام النفس عند الناس.

**[ترجمه]اين روايت دلالت دارد بر استحباب سوار شدن بر مرکب قوی و با نشاط که قيمت بالايی دارد، به منظور حفظ جايگاه اجتماعی در ميان مردم.

**[ترجمه]

«۳۴»

الْبَصَائِرُ، وَ الْإِخْتِصَاصُ، عَنِ السِّنْدِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَزَّازِ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ صُهْبَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: لَمَّا أَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله عليه و آله مِنْ غَزْوَهِ ذَاتِ الرِّقَاعِ وَ هِيَ غَزْوَهُ بَنِي ثَعْلَبَهَ(۴) مِنْ غَطَفَانَ أَقْبَلَ حَتَّى إِذَا كَانَ قَرِيباً مِنَ الْمَدِينَهِ إِذَا بَعِيرٌ قَدْ أَقْبَلَ مِنْ قِبَلِ الْبُيُوتِ حَتَّى انْتَهَى (۵) إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله عليه و آله فَوَضَعَ جِرَانَهُ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ جَرْجَرَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله عليه و آله هَلْ تَدْرُونَ مَا يَقُولُ هَذَا الْبَعِيرُ فَقَالُوا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ فَإِنَّهُ أَخْبَرَنِي أَنَّ صَاحِبَهُ عَمِلَ

۱- ۱. المحاسن: ۶۳۹ و رواه الكلينی فی الفروع ۶: ۵۴۳ و لم يذكر: عن أبيه.

۲- ۲. المحاسن: ۶۳۹.

۳- ۳. فروع الكافی ۶: ۵۴۲.

۴- ۴. فی المصدر:« بنی ثعلبه» و هو الصحيح و هم بنو ثعلبه بن سعد بن قيس غزاهم رسول اللّه صلّی اللّه عليه و آله سنه الرابع من الهجره.

۵- ۵. ما نقله المصنّف من الحديث يوافق الفاظ الاختصاص، و اما البصائر فيخالفه فی الفاظ ففيه:« إذا بعير يرقل حتّی انتهی» و

فيه: ثم خرخر.

عَلَيْهِ حَتَّى إِذَا أَكْبَرَهُ وَ أَدْبَرَهُ وَ أَهْزَلَهُ أَرَادَ نَحْرَهُ وَ بَيْعَ لَحْمِهِ (۱) ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَا جَابِرُ اذْهَبْ بِهِ إِلَى صَاحِبِهِ وَ ائْتِنِي بِهِ فَقُلْتُ لَا أَعْرِفُ صَاحِبَهُ فَقَالَ هُوَ يَدُلُّكَ عَلَيْهِ قَالَ فَخَرَجْتُ مَعَهُ حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى بَنِي وَاقِفٍ فَدَخَلَ فِي زُقَاقٍ فَإِذَا أَنَا بِمَجْلِسٍ فَقَالُوا يَا جَابِرُ كَيْفَ تَرَكْتَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ كَيْفَ تَرَكْتَ الْمُسْلِمِينَ قُلْتُ هُمُ الصَّالِحُونَ وَ لَكِنْ أَيُّكُمْ صَاحِبُ هَذَا الْبَعِيرِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ أَنَا فَقُلْتُ أَجِبْ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَقَالَ مَا لِي قُلْتُ اسْتَعْدَى عَلَيْكَ بَعِيرُكَ فَجِئْتُ أَنَا وَ الْبَعِيرُ وَ صَاحِبُهُ (۲) إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَقَالَ إِنَّ بَعِيرَكَ يُخْبِرُنِي أَنَّكَ عَمِلْتَ عَلَيْهِ حَتَّى إِذَا أَكْبَرْتَهُ وَ أَدْبَرْتَهُ وَ أَهْزَلْتَهُ أَرَدْتَ نَحْرَهُ وَ بَيْعَ لَحْمِهِ فَقَالَ قَدْ كَانَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ فَبِعْنِيهِ (۳) قَالَ هُوَ لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ صلى الله عليه و آله بَلْ (۴) بِعْنِيهِ فَاشْتَرَاهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله مِنْهُ ثُمَّ ضَرَبَ عَلَى صَفْحَتِهِ فَتَرَكَهُ يَرْعَى فِي ضَوَاحِي الْمَدِينَةِ فَكَانَ الرَّجُلُ مِنَّا إِذَا أَرَادَ الرَّوْحَةَ أَوِ الْغَدْوَةَ مَنَحَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ جَابِرٌ رَأَيْتُهُ بَعْدُ وَ قَدْ ذَهَبَ دَبَرُهُ وَ صَلُحَ (۵).

**[ترجمه]بصائر الدرجات: جابر بن عبد اللَّه گويد: زمانى كه رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله از جنگ ذات الرقاع - كه با بنى ثعلبه غطفان بود - بر گشت تا نزديک مدينه پيش آمد، ناگهان شترى از طرف خانه هاى مدينه به سوى رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله آمد تا به نزد ايشان رسيد. سپس پوزه خود را بر زمين نهاد و ضجّه زد. پيامبر صلى اللَّه عليه و آله فرمود: مى‌دانيد اين شتر چه مى گويد؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند. حضرت فرمود: به من خبر مى‌دهد كه صاحبش از او كار كشيده و حال كه او را پير كرده و زخمى و لاغر نموده، مى‌خواهد او را بكشد و گوشتش را بفروشد. آن گاه حضرت فرمود: اى جابر آن را نزد صاحبش ببر و او را نزد من بياور. گفتم: صاحبش را نمى شناسم، فرمود: او خود تو را راهنمايى مى كند. جابر گويد: با او رفتم تا به بنى واقف رسيدم، شتر وارد كوچه اى شد و من ناگهان به مجلسى رسيدم [كه عده‌اى در آن جمع بودند]، گفتند: اى جابر، در چه حالى رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله و مسلمانان را ترک كردى؟ گفتم: همه خوبند، ولى كدام يک از شما صاحب اين شتر هستيد؟ يكى گفت: من. گفتم: اجابت كن رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله را، گفت: مگر چه كرده‌ام؟ گفتم: شترت از تو شكايت كرده، و من و شتر و صاحبش نزد رسول خدا آمديم. فرمود: شترت به من خبر داده كه از او كار كشيده‌اى و اينك كه او را پير كرده و زخمى و لاغر نموده‌اى، مى‌خواهى او را بكشى و گوشتش را بفروشى. گفت: بلى چنين است اى رسول خدا. پيامبر صلى الله عليه و آله فرمود: پس آن را به من بفروش. گفت: از آن شما باشد اى رسول خدا، فرمود: نه، آن را به من بفروش. و رسول خدا صلى الله عليه و آله آن را از وى خريد و رها كرد و در اطراف مدينه مى‌چريد، و هر گاه يكى از ما مى‌خواست شامگاهان يا صبحگاهان به جايى برود، رسول خدا صلى الله عليه و آله آن را به او مى‌داد. جابر گفت: پس از آن شتر را ديدم كه زخمش بر طرف و خوب شده است. - . بصائر الدرجات: ۱۰۱ ، اختصاص: ۲۹۹ - ۳۰۰ -

**[ترجمه]

بيان

أكبره أى جعله كبيرا فى السن مجازا أو وجده كبيرا و أدبره أى جعله ذا دبر و هو بالتحريک قرحه الدابه و ضواحى المدينه نواحيها و فى القاموس منحه كمنعه و ضربه أعطاه و الاسم المنحه بالكسر و منحه الناقه جعل له وبرها و لبنها و ولدها و هى المنحه و المنيحه.

**[ترجمه]«أکبره» یعنی او را پیر کرد که این تعبیر مجاز است، یا مقصود این است که او را بزرگ یافت. «أدبره» یعنی او را دچار «دَبَر: زخم» نمود، و «ضواحی المدینه» یعنی اطراف مدینه، و در قاموس آمده: «منحه» بر وزن منعه یعنی به او عطا کرد، و اسم آن مِنحه است یعنی چیزی که بخشیده می‌شود، و عبارت «منحه الناقه» یعنی شتر پشم و شیر و بچه‌اش را به صاحبش داد، که به این سه چیز منحه و منیحه گفته می‌شود.

**[ترجمه]

«۳۵»

الْإِخْتِصَاصُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ وَ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِیِّ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِیِّ عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: لَمَّا مَاتَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیه السلام جَاءَتْ نَاقَةٌ لَهُ مِنَ الرَّعْیِ حَتَّی ضَرَبَتْ بِجِرَانِهَا الْقَبْرَ

۱- ۱. فی البصائر: اراد ان ینحره و یبیع لحمه.

۲- ۲. فی البصائر: فجئت انا و هو و البعیر الی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله.

۳- ۳. فی البصائر: بعه منی قال: بل هو.

۴- ۴. فی البصائر: بل بعه منی.

۵- ۵. بصائر الدرجات: ۱۰۱ لم یذکر فیه:(و صلح) الاختصاص: ۲۹۹ و ۳۰۰.

وَ تَمَرَّغَتْ عَلَيْهِ إِنَّ أَبِی کَانَ یَحُجُّ عَلَیْهَا وَ یَعْتَمِرُ وَ لَمْ یَقْرَعْهَا قَرْعَةً قَطُّ(۱).

**[ترجمه]اختصاص: امام باقر علیه السّلام فرمود: وقتی علی بن الحسین علیه السّلام وفات یافت، شتری داشت که از چراگاه برگشت و پوزش را بر قبر [آن حضرت] می‌زد و به خاک آن می‌غلطید. پدرم با آن شتر به حج و عمره می‌رفت و هرگز تازیانه به او نزده بود. - . اختصاص: ۳۰۱ -

**[ترجمه]

«۳۶»

أَصْلٌ مِنْ أُصُولِ أَصْحَابِنَا عَنْ هَارُونَ بْنِ مُوسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: الشَّاةُ الْمُنْتَجَهُ(۲) بَرَکَةٌ(۳).

**[ترجمه]اصلی از اصول اصحاب: پیامبر صلی اللّه علیه و آله به نقل امام صادق علیه السّلام از اجداد طاهرینش فرمود: گوسفند بچّه زا، مایه برکت است. - . الجعفریات: ۱۶۰ -

**[ترجمه]

«۳۷»

الْکَافِی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ إِسْمَاعِیلَ الْجُعْفِیِّ وَ عَبْدِ الْکَرِیمِ بْنِ عَمْرٍو وَ عَبْدِ الْحَمِیدِ بْنِ أَبِی الدَّیْلَمِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: حَمَلَ نُوحٌ علیه السلام فِی السَّفِینَهِ الْأَزْوَاجَ الثَّمَانِیَهَ الَّتِی قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ ثَمانِیَهَ أَزْواجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَیْنِ وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَیْنِ وَ مِنَ الْإِبِلِ اثْنَیْنِ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَیْنِ (۴) فَکَانَ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَیْنِ زَوْجٌ دَاجِنَهٌ یُرَبِّیهَا النَّاسُ وَ الزَّوْجُ الْآخَرُ الضَّأْنُ الَّتِی تَکُونُ فِی الْجِبَالِ الْوَحْشِیَّهِ أُحِلَّ لَهُمْ صَیْدُهَا وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَیْنِ زَوْجٌ دَاجِنَهٌ یُرَبِّیهَا النَّاسُ وَ الزَّوْجُ الْآخَرُ الظِّبَاءُ(۵) الَّتِی تَکُونُ فِی الْمَفَاوِزِ وَ مِنَ الْإِبِلِ اثْنَیْنِ الْبَخَاتِیُّ وَ الْعِرَابُ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَیْنِ زَوْجٌ دَاجِنَهٌ لِلنَّاسِ وَ الزَّوْجُ الْآخَرُ الْبَقَرَهُ الْوَحْشِیَّهُ وَ کُلُّ طَیْرٍ طَیِّبٍ وَحْشِیٍّ وَ إِنْسِیٍّ ثُمَّ غَرِقَتِ الْأَرْضُ (۶).

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: نوح علیه السّلام هشت جفت از جانداران را در کشتی حمل کرد، همان‌هایی را که خدای عزّ و جلّ فرموده است: «ثَمانِیَهَ أَزْوَاجٍ مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَیْنِ وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَیْنِ وَ مِنَ الْإِبِلِ اثْنَیْنِ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَیْنِ» - . انعام / ۱۴۳ - ۱۴۴ - {هشت فرد [آفرید و بر شما حلال کرد]: از گوسفند دو تا، و از بز دو تا، و از شتر دو، و از گاو دوتا.} و از میش دو جفت بود؛ یکی میش اهلی که مردم تربیت کنند، و جفت دیگر میش کوهی بود که شکار آن برای مردم حلال است، و از بز هم دو جفت بود؛ یک جفت اهلی که مردم تربیت کنند و جفت دیگر آن، بزهایی بودند که در دشت و بیابان هستند، و از شتر هم دو جفت بود؛ یکی شتر بخاتی - که در سمت خراسان پرورش می‌یابد - و جفت دیگر شتر عربی بود، و از گاو نیز دو جفت بود؛ یک جفت گاو اهلی و یک جفت گاو وحشی، و هر پرنده اهلی و وحشی را هم با خود برداشت. آن گاه زمین غرق شد. - . کافی: ۲۸۳ - ۲۸۴ -

**[ترجمه]

«۳۸»

الْكَافِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ السِّنْدِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ رَجُلٍ عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِيَّاكُمْ وَ الْإِبِلَ الْحُمْرَ فَإِنَّهَا أَقْصَرُ الْإِبِلِ أَعْمَاراً(۷).

ص: ۱۳۸

۱- ۱. الاختصاص: ۳۰۱ و رواه الصفار فی البصائر: ۱۰۳ بإسناده عن أحمد بن محمّد عن البرقی و إبراهیم بن هاشم عن ابن أبی عمیر.

۲- ۲. فی نسخه: المنیحه.

۳- ۳. لم نجد ذلک الأصل.

۴- ۴. الأنعام: ۱۴۳ و ۱۴۴.

۵- ۵. فی المصدر: الظبی.

۶- ۶. روضه الکافی: ۲۸۳ و ۲۸۴.

۷- ۷. فروع الکافی ۶: ۵۴۳ و ۵۴۴.

الْمَكَارِمُ، مُرْسَلًا عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام: مِثْلَهُ (۱).

**[ترجمه]کافی: ابن ابی یعفور گوید: شنیدم امام باقر علیه السّلام می‌فرمود: مبادا شتر سرخ بگیرید که از همه کم عمرتر است. - . کافی ۶ : ۵۴۳ - ۵۴۴ -

در کتاب مکارم الاخلاق هم مانند این روایت را از امام صادق علیه السّلام آورده است. - . مکارم الاخلاق: ۱۳۸ -

**[ترجمه]

«۳۹»

الْکَافِی، عَنْ أَبِی عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ الْحَجَّالِ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: لَوْ یَعْلَمُ النَّاسُ کُنْهَ حُمْلَانِ اللَّهِ لِلضَّعِیفِ مَا غَالَوْا بِبَهِیمَةٍ(۲).

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: اگر مردم می‌دانستند که خداوند برای کسی که توان تهیه کردن هزینه چهارپای خود را ندارد، چگونه هزینه آن را به عهده می گیرد، قیمت چهارپا را [هر مقدار که باشد] گران نمی‌شمردند. - . کافی ۶ : ۵۴۲ -

**[ترجمه]

بیان

فی النهایه کنه الأمر حقیقته و قیل وقته و قدره و قیل غایته (۳).

و قال قال أبو موسی أرسلنی أصحابی إلی رسول الله صلی الله علیه و آله أسأله الحملان الحملان مصدر حمل یحمل حملانا و ذلک أنهم أنفذوه (۴) یطلب منه شیئا یرکبون علیه و منه تمام الحدیث

قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله: مَا أَنَا حَمَلْتُکُمْ وَ لَکِنَّ اللَّهَ حَمَلَکُمْ أَرَادَ إِفْرَادَهُ تَعَالَی بِالْمَنِّ عَلَیْهِمْ وَ قِیلَ لَمَّا سَاقَ اللَّهُ إِلَیْهِ هَذِهِ الْإِبِلَ وَقْتَ حَاجَتِهِمْ کَانَ هُوَ الْحَامِلَ لَهُمْ عَلَیْهَا وَ قِیلَ کَانَ نَاسِیاً لِیَمِینِهِ أَنَّهُ لَا یَحْمِلُهُمْ فَلَمَّا أَمَرَ لَهُمْ بِالْإِبِلِ قَالَ مَا أَنَا حَمَلْتُکُمْ وَ لَکِنَّ اللَّهَ حَمَلَکُمْ کَمَا قَالَ لِلصَّائِمِ الَّذِی أَفْطَرَ نَاسِیاً اللَّهُ أَطْعَمَکَ وَ سَقَاکَ.

انتهی (۵)

و الحاصل هنا أنه تعالی لما کان هو المقوی للضعیف لحمل الثقیل نسب الحمل إلیه سبحانه.

**[ترجمه]ابن اثیر در نهایه گفته: کنه امر یعنی حقیقت آن، و برخی گفته اند: یعنی وقت و اندازه آن، و برخی دیگر گفته‌اند: منظور هدف آن است. - . نهایه ۴ : ۳۸ - همچنین گوید: [در حدیث تبوک آمده که:] ابوموسی گفت: یارانم مرا نزد رسول

خدا صلی اللَّه علیه و آله فرستادند که از ایشان مرکب سواری بخواهم؛ حملان مصدر فعل حَمَلَ یَحمِلُ می باشد و جریان این بود که آن‌ها او را به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله فرستادند تا مرکب سواری از ایشان بخواهد، و بقیّه حدیث این است که: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به او فرمود: من شما را سوار نکردم، بلکه خدا شما را سوار کرد. مقصود حضرت این بود که این لطف تنها از ناحیه خداوند به آن‌ها رسیده و همه کاره اوست .

برخی گفته‌اند که: مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که چون خداوند در وقت نیاز شما به شتر، آن را برایتان فراهم ساخت، پس در حقیقت این خدا بود که شما را بر شتر سوار کرد نه من. و نیز گفته شده: پیامبر صلی الله علیه و آله سوگند خود مبنی بر نداشتن شتر را فراموش کرده بود، و آن گاه که شتر را در اختیار آن‌ها قرار داد، فرمود: من شما را سوار نکردم بلکه خدا شما را سوار کرد، چنان که به روزه داری که از روی فراموشی افطار کرده بود، فرمود: خدا تو را خورانیده و سیراب کرده است. - . نهایه ۱ : ۲۹۵ - (پایان نقل قول)

و خلاصه چون این خدای تعالی است که به ضعیف برای بردن بار سنگین نیرو می‌دهد، از این رو بار بردن را به او نسبت داده [و فرموده: (حملان الله)].

**[ترجمه]

«۴۰»

الْکَافِی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ غِیَاثِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِنَّ عَلَی ذِرْوَهِ کُلِّ بَعِیرٍ شَیْطَاناً فَامْتَهِنُوهَا لِأَنْفُسِکُمْ وَ ذَلِّلُوهَا وَ اذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ فَإِنَّمَا یَحْمِلُ اللَّهُ (۶).

**[ترجمه]کافی: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به نقل امام صادق علیه السّلام فرمود: بر کوهان هر شتری شیطانی است؛ او را برای خود به خدمت گیرید و رام کنید و نام خدا را ببرید، که همانا خداست که بار را می‌برد. - . کافی ۴ : ۵۴۲ -

**[ترجمه]

بیان

فامتهنوها أی ابتذلوها و استخدموها.

ص: ۱۳۹

۱- ۱. مکارم الأخلاق: ۱۳۸.

۲- ۲. فروع الکافی ۶: ۵۴۲.

۳- ۳. النهایه ۴: ۳۸.

۴- ۴. فى المصدر: أرسلوه.

۵- ۵. النهايه ۱: ۲۹۵.

۶- ۶. فروع الكافى ۴: ۵۴۲.

**[ترجمه]«فامتهنوها» یعنی او را به خدمت گرفت.

**[ترجمه]

«۴۱»

الْكَافِی، عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَوْ یَعْلَمُ الْحَاجُّ مَا لَهُ مِنَ الْحُمْلَانِ مَا غَالَی أَحَدٌ بِبَعِیرٍ(۱).

**[ترجمه]كافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: اگر حج گزار می‌دانست كه خداوند از هزینه‌های او چه به عهده گرفته است، هیچ كس شتر گران قیمت را گران نمی‌شمرد [كنایه از اینكه از زیر بار مخارج حج شانه خالی نمی‌كرد]. -. كافی ۶ : ۵۴۲ -

**[ترجمه]

«۴۲»

وَ مِنْهُ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ اخْتَارَ مِنْ كُلِّ شَیْ ءٍ شَیْئاً اخْتَارَ مِنَ الْإِبِلِ النَّاقَهَ وَ مِنَ الْغَنَمِ الضَّائِنَهَ(۲).

**[ترجمه]كافی: عبد اللّه بن سنان گوید: شنیدم كه امام صادق علیه السّلام می‌فرمود: به راستی خدای عزّ و جلّ از هر چیزی، نوعی از آن را برگزیده؛ از شتر، نوع ماده آن و از گوسفند نوع میش را برگزیده است. -. كافی ۶ : ۵۴۴ -

**[ترجمه]

بیان

فی القاموس الضائن خلاف الماعز من الغنم و الجمع ضأن و یحرك و كأمیر و هی ضائنه و الجمع ضوائن (۳).

**[ترجمه]در قاموس آمده: «ضائن» خلاف «ماعز: بز» و به معنای میش است، و جمع آن «ضأن و ضَاَن و ضئین» است و مؤنث آن «ضائنه» و جمع مؤنث آن «ضوائن» است .

**[ترجمه]

«۴۳»

تَفْسِیرُ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ الْهَیْثَمِ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِیفٍ عَنِ الْأَصْبَغِ قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام: فِی وَصْفِ حَمَلَهِ الْكُرْسِیِّ أَحَدُهَا فِی صُورَهِ الثَّوْرِ(۴)

وَ هُوَ سَیِّدُ الْبَهَائِمِ وَ لَمْ یَکُنْ فِی هَذِهِ الصُّوَرِ أَحْسَنُ مِنَ الثَّوْرِ وَ لَا أَشَدُّ انْتِصَاباً مِنْهُ حَتَّی

اتَّخَذَ الْمَلَأُ مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ الْعِجْلَ فَلَمَّا عَکَفُوا عَلَیْهِ وَ عَبَدُوهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ خَفَضَ الْمَلَکُ الَّذِی فِی صُورَهِ الثَّوْرِ رَأْسَهُ اسْتِحْیَاءً مِنَ اللَّهِ أَنْ عُبِدَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شَیْ ءٌ یُشْبِهُهُ وَ تَخَوَّفَ (۵) أَنْ یَنْزِلَ بِهِ الْعَذَابُ الْخَبَرَ(۶).

**[ترجمه]تفسیر قمی: امیر المؤمنین علیه السّلام در توصیف حاملان کرسی فرمود: یکی از آن‌ها به صورت گاو نر است که بزرگ چهارپایان می باشد و در میان این صورت‌ها زیباتر و راست قامت تر از گاو نر نیست، تا آنجا که بزرگان بنی اسرائیل گوساله پرست شدند و چون به او روی آوردند و او را به جای خدا پرستیدند، فرشته ای که به صورت گاو نر بود، از شرم و حیای در پیشگاه خدا سر به زیر شد، چرا که در برابر خدا چیزی را که مشابه او بود، پرستیدند و ترسید که مبادا عذاب بر او نازل شود.(تا آخر حدیث) - . تفسیر قمی: ۷۵ - ۷۶ -

**[ترجمه]

«۴۴»

الْعِلَلُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ عَلِیٍّ الْبَصْرِیِّ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ حَمَّادٍ النَّهَاوَنْدِیِ

ص: ۱۴۰

۱- ۱. فروع الکافی: ۵۴۲.

۲- ۲. فروع الکافی ۶: ۵۴۴.

۳- ۳. القاموس: الضائن.

۴- ۴. صدر الحدیث هکذا: ان علیّا علیه السلام سئل عن قول اللّه عزّ و جلّ:« وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ» قال: السماوات و الأرض و ما فیهما من مخلوق فی جوف الکرسیّ و له أربعه املاک یحملونه باذن اللّه، فاما ملک منهم فی صوره الآدمیین و هی اکرم الصور علی اللّه و هو یدعو اللّه و یتضرع إلیه و یطلب الشفاعه و الرزق لبنی آدم، و الملک الثانی فی صوره الثور و هو سید البهائم« إلی أن قال:» و لم یکن.

۵- ۵. فی المصدر: من دون اللّه ما یشبهه و یخاف.

۶- ۶. تفسیر القمّیّ: ۷۵ و ۷۶ و قد اسقط المصنّف من وسط الحدیث و آخره جمله.

عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُسْتَثْنَى (۱)

عَنْ مُوسَى بْنِ الْحَسَنِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ شُرَيْحٍ الْكِنْدِيِّ عَنْ مُعَاوِيَهَ بْنِ وَهْبٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ أَيُّوبَ عَنْ جَمِيلِ بْنِ أَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: أَكْرِمُوا الْبَقَرَ فَإِنَّهَا سَيِّدُ الْبَهَائِمِ مَا رَفَعَتْ طَرْفَهَا إِلَى السَّمَاءِ حَيَاءً مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مُنْذُ عُبِدَ الْعِجْلُ (۲).

**[ترجمه]علل الشرایع: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: گاو را اکرام کنید، زیرا بزرگ چهارپایان است. این حیوان از زمانی که گوساله پرستیده شد، از شرم و حیا نسبت به خداوند متعالی، سر به آسمان بلند نکرده است. - . علل الشرایع ۲ : ۱۸۰ -

**[ترجمه]

«۴۵»

الْعُيُونُ، وَ الْعِلَلُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ عَلِيٍّ الْبَصْرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ جَبَلَهَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَامِرٍ الطَّائِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الرِّضَا(۳) عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام: أَنَّهُ سَأَلَ (۴) رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام عَنِ الثَّوْرِ مَا بَالُهُ غَاضٌّ طَرْفَهُ لَا يَرْفَعُ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ قَالَ حَيَاءً مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَمَّا عَبَدَ قَوْمُ مُوسَى الْعِجْلَ نَكَسَ رَأْسَهُ وَ سَأَلَهُ مَا بَالُ الْمَاعِزِ مُفَرْقَعَهُ الذَّنَبِ بَادِيَهُ الْحَيَاءِ وَ الْعَوْرَهِ فَقَالَ لِأَنَّ الْمَاعِزَ عَصَتْ نُوحاً علیه السلام لَمَّا أُدْخِلَتِ (۵)

السَّفِينَهَ فَدَفَعَهَا فَكَسَرَ ذَنَبَهَا وَ النَّعْجَهُ مَسْتُورَهُ الْحَيَاءِ وَ الْعَوْرَهِ لِأَنَّ النَّعْجَهَ بَادَرَتْ بِالدُّخُولِ إِلَى السَّفِينَهِ فَمَسَحَ نُوحٌ علیه السلام يَدَهُ عَلَى حَيَائِهَا وَ ذَنَبِهَا فَاسْتَوَتِ الْأَلْيَهُ(۶).

**[ترجمه]علل الشرایع: امام رضا علیه السّلام از پدرانش نقل فرمود که: مردی شامی از امیر المؤمنین علیه السّلام درباره گاو نر پرسید که چرا چشمش را پایین انداخته و سر به آسمان بلند نمی کند؟ حضرت فرمود: به خاطر خجالت و شرمندگی از خداوند عزّ و جلّ، آن گاه که قوم موسی گوساله را پرستیدند، سرش را به زیر انداخت. آن مرد سؤال کرد: چرا دُم بز رو به بالا است و عورتش نمایان است؟ حضرت فرمود: زیرا آن هنگام که نوح علیه السّلام آن را به کشتی وارد کرد، از نوح علیه السّلام سرپیچی نمود و آن حضرت او را به زور وارد کرد که در نتیجه دُمش شکست، و گوسفند عورتش پوشیده است، زیرا خود به داخل شدن به کشتی مبادرت ورزید و لذا نوح علیه السّلام بر دُم و عورتش دست کشید و در نتیجه توسط دنبه مستور گردید. - . علل الشرایع ۲ : ۱۸۰ - ۱۸۱ ، عیون أخبار الرضا : ۱۳۴ - ۱۳۶ -

**[ترجمه]

بيان

تدل هذه الأخبار على أن الثور لم يكن قبل عباده بنی إسرائيل العجل على هذه الخلقه و لا استبعاد فيه و يمكن أن يقال المراد لما علم الله أنه سيعبد على هذه الخلقه و كذا القول فی الماعز و النعجه و لكنه بعيد.

**[ترجمه]این روایات دلالت دارند بر اینکه گاو نر پیش از آنکه بنی اسرائیل گوساله را بپرستند به این خلقت نبوده، و این مطلب دور از باور نیست. و می‌توان گفت: چون خدا می‌دانست که گاو مورد پرستش واقع می شود او را این چنین آفرید، و همچنین درباره بز و میش، ولی این بعید است.

**[ترجمه]

«۴۶»

الْمَجَازَاتُ النَّبَوِيَّهُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: وَ قَدْ سُئِلَ عَنِ الْإِبِلِ فَقَالَ

ص: ۱۴۱

۱- ۱. فی المصدر:« الستیتی» و ذکر اختلاف النسخ فی هامشه راجع.

۲- ۲. علل الشرائع ۲: ۱۸۰(طبعه قم).

۳- ۳. فی المصدر: عن أبیه عن آبائه عن علیّ بن أبی طالب علیه السلام.

۴- ۴. فی العلل: انه سأله.

۵- ۵. فی المصدر: لما ادخلها.

۶- ۶. علل الشرائع ۲: ۱۸۰ و ۱۸۱ عیون الأخبار: ۱۳۴ و ۱۳۶ فیه: فاسترت بالالیه.

أَعْنَانُ الشَّيَاطِينِ لَا تُقْبِلُ إِلَّا مُوَلِّيَةً وَ لَا تُدْبِرُ إِلَّا مُوَلِّيَةً وَ لَا يَأْتِي نَفْعُهَا إِلَّا مِنْ جَانِبِهَا الْأَشْأَمِ.

قال السيد الرضى رضى الله عنه فقوله أعنان الشياطين مجاز و الأعنان النواحى و قال بعضهم الصحيح أن عنان الشى ء نواحيه فالأول قول البصريين و الثانى قول الكوفيين و المراد على القولين المبالغه فى وصف الإبل بأخلاق السيئه و الطباع المستعصيه فكأن الشياطين تنهاها و تأمرها(۱) و مما يؤيد ذلك قوله صلى الله عليه و آله الإبل خلقت من الشياطين و قوله إن على ذروه كل بعير شيطانا ثم ذكر نحوا مما مر من كلام الزمخشرى (۲).

**[ترجمه]مجازات النبویه: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در پاسخ به پرسشی درباره شتر فرمود: آن اعنان شیاطین است، چه به انسان رو کند و چه از او روی بگرداند در هر حال از روی گردان است [یعنی رو کردن و پشت کردنش یکی است]، و خیرش، جز از جانب چپش که شوم است نیاید.

سید رضی گفته: تعبیر اعنان شیاطین مَجاز است، چون اعنان به معنی نواحی و اطراف است و برخی گفته‌اند: عنان به معنای نواحی است. قول نخست نظر اهل بصره و قول دوم نظر اهل کوفه است و بنا بر هر دو قول، مراد مبالغه در توصیف شتر به خُلقیّات زشت و طبع نافرمان و سرکش می‌باشد؛ گویا شیطان او را امر و نهی می کند و آنچه این نظر را تأیید می کند سخن رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله است که فرمود: شتر از شیطان آفریده شده و نیز فرمود: بر کوهان هر شتر شیطانی است. در ادامه چیزی مشابه آنچه گذشت، از زمخشری نقل کرده است. - . مجازات النبویه: ۲۹۰ -

**[ترجمه]

«۴۷»

الْمَجَازَاتُ، قَالَ صلى الله عليه و آله: لَا تَسُبُّوا الْإِبِلَ فَإِنَّهَا رَقُوءُ الدَّمِ.

و إنما المراد أنها إذا أعطيت فى الديات كانت سببا لانقطاع الدماء المطلوله(۳)

و الثارات المطلوبه فشبه عليه السلام تلك الحال بالعرق العائذ(۴)

و الدم السائل الذى إذا ترك لج و استنثر الدم و إذا عولج انقطع و رقأ و يروى فإن فيها رقوء الدم (۵).

**[ترجمه]مجازات النبویه: پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: «به شتر دشنام ندهید، چرا که مانع خونریزی می شود.» و همانا مقصود حضرت این است که: آن را به عنوان خون بهای مقتول، از قاتل می گیرند و به ولی دم می‌دهند و به این وسیله قاتل از قصاص رهایی می‌یابد و خون او ریخته نمی‌شود. پس حضرت این حال را به رگی که پیوسته خونریزی دارد تشبیه نموده که چون وانهاده شود، خونریزی آن قطع نشود و چون درمان شود، خونریزی قطع شود. و در یک روایت این گونه آمده: «فإنّ فیها رقوء الدم» [و نسبت به روایتی که گذشت، واژه «فیها» را اضافه دارد]. - . مجازات النبویه: ۳۲۷ -

**[ترجمه]

الـدُّرُّ الْمَنْثُورُ، عَنْ ۱۷ زَيْـدِ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ: امْتَنَعَتْ (۶) عَلَى نُوحٍ الْمَـاعِزَهُ أَنْ تَـدْخُلَ السَّفِينَهَ فَـدَفَعَهَا فِى ذَنَبِهَا فَمِنْ ثَمَّ انْكَسَـرَ ذَنَبُهَا فَصَارَ مَعْقُوفاً وَ بَدَا حَيَاؤُهَا وَ مَضَتِ النَّعْجَهُ حَتَّى دَخَلَتْ فَمَسَحَ عَلَى ذَنَبِهَا فَسَتَرَ حَيَاءَهَا(۷).

**[ترجمه]الدر المنثور: زید بن ثابت گفته: بز، از داخل شدن به کشتی نوح علیه السّـلام امتناع ورزید و نوح علیه السّلام دُمش را گرفت و او را به داخل کشتی کشـید، از این رو دُمش شـکست و کج شد و عورتش پیدا شد؛ ولی میش رفت و وارد کشتی شد. پس [نوح علیه السّلام] دست بر دُمش کشید، در نتیجه عورتش پوشیده شد. - . الدر المنثور ۳ : ۳۲۹ - ۳۳۰ -

**[ترجمه]

بیان

عقفه کضربه عطفه و الحیاء الفرج من ذوات الخف و الظلف و السباع.

ص: ۱۴۲

۱- ۱. فی المصدر: فکان الشیاطین تختلها و تنفرها و تنهاها و تأمرها.

۲- ۲. المجازات النبویّه: ۲۹۰(طبعه القاهره).

۳- ۳. المطلوله: المسفوکه المراقه.

۴- ۴. العرق العائذ: السائل الذی لا ینقطع.

۵- ۵. المجازات النبویّه: ۳۲۷.

۶- ۶. فی المصدر: استصعبت.

۷- ۷. الدّر المنثور ۳: ۳۲۹ و ۳۳۰.

**[ترجمه]«عقفه» بر وزن ضربه: آن را کج کرد. «الحیاء»: فرج حیوانات سم‌دار و درندگان.

**[ترجمه]

«۴۹»

الدَّلَائِلُ لِلطَّبَرِیِّ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْكَرْخِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عِمْرَانَ عَنْ زُرْعَهَ عَنْ سَمَاعَهَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: خَرَجْتُ مَعَ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیه السلام إِلَی مَكَّهَ فَبَلَغْنَا الْأَبْوَاءَ فَإِذَا غَنَمٌ وَ نَعْجَهٌ قَدْ تَخَلَّفَتْ عَنِ الْقَطِیعِ وَ هِیَ تَثْغُو ثُغَاءً شَدِیداً وَ تَلْتَفِتُ إِلَی سَخْلَتِهَا تَثْغُو وَ تَشْتَدُّ فِی طَلَبِهَا فَكُلَّمَا قَامَتِ السَّخْلَهُ(۱) ثَغَتِ النَّعْجَهُ فَتَتْبَعُهَا السَّخْلَهُ فَقَالَ یَا أَبَا بَصِیرٍ تَدْرِی مَا تَقُولُ النَّعْجَهُ لِسَخْلَتِهَا فَقُلْتُ لَا وَ اللَّهِ مَا أَدْرِی فَقَالَ إِنَّهَا تَقُولُ الْحَقِی بِالْغَنَمِ فَإِنَّ أُخْتَكِ عَامَ أَوَّلٍ تَخَلَّفَتْ فِی هَذَا الْمَوْضِعِ فَأَكَلَهَا الذِّئْبُ (۲).

**[ترجمه]دلائل الإمامه: ابی بصیر گوید: به همراه علی بن الحسین علیه السّلام به جانب مکّه رهسپار شدیم. وقتی به ابواء - . یکی از دهستان‌های مدینه است که قبر آمنه، مادر پیامبر صلی الله علیه و آله، در آنجا قرار دارد. - رسیدیم، گلّه گوسفندی بود که یک میش از گلّه عقب مانده بود و سخت بع بع می‌کرد و به برّه اش رو می کرد و به شدّت او را طلب می‌کرد. پس هرگاه برّه می‌ایستاد مادرش صدا می‌کرد و برّه به دنبالش می‌رفت. امام علیه السّلام فرمود: ای ابا بصیر، می‌دانی این میش به برّه‌اش چه می گوید؟ گفتم: نه به خدا نمی‌دانم. فرمود: می گوید: خودت را به گلّه برسان؛ زیرا خواهرت سال گذشته در اینجا [از گلّه] عقب افتاد و گرگ او را خورد. - . دلائل الامامه: ۲۰۵ -

**[ترجمه]

باب ۳ البحیره و أخواتها

الآیات

المائده: ما جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِیرَهٍ وَ لا سائِبَهٍ وَ لا وَصِیلَهٍ وَ لا حامٍ وَ لكِنَّ الَّذِینَ كَفَرُوا یَفْتَرُونَ عَلَی اللَّهِ الْكَذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لا یَعْقِلُونَ

lt;meta info="- مَا جَعَلَ اللَّهُ مِن بَحِیرَهٍ وَ لَا سَائِبَهٍ وَ لَا وَصِیلَهٍ وَ لَا حَامٍ وَ لَكِنَّ الَّذِینَ كَفَرُواْ یَفْتَرُونَ عَلَی اللَّهِ الْكَذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لَا یَعْقِلُونَ. - . مائده / ۱۰۳ -

{خدا [چیزهای ممنوعی از قبیل:] بحیره و سائبه و وصیله و حام قرار نداده است. ولی کسانی که کفر ورزیدند، بر خدا دروغ می بندند و بیشترشان تعقّل نمی کنند.}

**[ترجمه]

تفسیر

ما جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَهٍ قال الطبرسی رحمه الله يريد ما حرمها على ما حرمها أهل الجاهليه و لا أمر بها و البحيره هی الناقه التی كانت إذا نتجت خمسه أبطن و كان آخرها ذكرا بحروا أذنها و امتنعوا من ركوبها و نحرها و لا تطرد عن ماء و لا تمنع من مرعى فإذا لقيها المعيی لم يركبها عن الزجاج و قيل إنهم كانوا إذا نتجت الناقه خمسه أبطن نظروا فی البطن الخامس فإن كان ذكرا نحروه فأكله الرجال و النساء جميعا و إن كانت أنثى شقوا أذنها فتلك البحيره ثم لا يجز لها وبر و لا يذكر عليها اسم الله إن ذكيت و لا يحمل عليها و حرم على النساء أن

ص: ۱۴۳

۱- ۱. فی المصدر: فكلما لعبت السخله.

۲- ۲. دلائل الإمامه: ۸۸.

یـذقن من لبنهـا شـیئا و لا أن ینتفعن بها و کان لبنها و منافعها للرجال خاصه دون النساء حتی تموت فإذا ماتت اشترک الرجال و النساء فی أکلها عن ابن عباس و قیل إن البحیره بنت السائبه عن محمد بن إسـحاق وَ لا سائِبَهٍ و هی ما کانوا یسـیبونها فإن الرجل إذا نذر لقدوم من سفر أو لبرء من عله و ما أشبه ذلک فقال ناقتی سائبه فکانت کالبحیره فی أن لا ینتفع بها و أن لا تخلأ عن ماء و لا تمنع من رعی عن الزجاج و علقمه(۱).

و قیـل هی التی تسـیب للأصـنام أی تعتق لهـا و کـان الرجل یسـیب من ماله ما یشاء فیجی ء به إلی السـدنه و هم خـدمه آلهتهم فیطعمون من لبنها أبناء السبیل و نحو ذلک عن ابن عباس و ابن مسعود و قیل إن السائبه هی الناقه إذا تابعت بین عشر إناث لیس فیهن ذکر سـیبت فلم یرکبوها و لم یجزوا وبرها و لا یشرب لبنها(۲) إلا ضـیف فما نتجت بعد ذلک من أنثی شق أذنها ثم یخلی سبیلها مع أمها و هی البحیره عن محمد بن إسـحاق وَ لا وَصِـیلَهٍ و هی فی الغنم کانت الشاه إذا ولدت أنثی فهی لهم و إذا ولدت ذکرا جعلوه لآلـهتهم فـإن ولـدت ذکرا و أنثی قـالوا وصـلت أخاها فلم یـذبحوا الـذکر لآلهتهم عن الزجاج و قیل کانت الشاه إذا ولدت سـبعه أبطن فإن کان السابع جدیا ذبحوه لآلهتهم و لحمه للرجال دون النساء و إن کان عناقا اسـتحیوها و کانت من عرض الغنم و إن ولدت فی البطن السابع جدیا و عناقا قالوا إن الأخت وصلت أخاها محرمه علینا(۳)

فحرمـا جمیعـا و کانت المنفعه و اللبن للرجال دون النساء عن ابن مسـعود و مقاتل و قیل الوصـیله الشاه إذا أتأمت عشـر إناث فی خمسه أبطن لیس فیها ذکر جعلت وصـیله فقالوا قد وصـلت فکان ما ولدت بعد ذلک للذکور دون الإناث عن محمد بن إسحاق وَ لا حامٍ و هو الذکر من الإبل کانت العرب إذا نتجت من صلب الفحل عشره أبطن قالوا قد حمی

۱- ۱. فی المصدر: عن الزجاج و هو قول علقمه.

۲- ۲. فی المصدر: و لم یشرب لبنها.

۳- ۳. فی المصدر: فحرمته علینا.

ظهره فلا يحمل عليه و لا يمنع من ماء و لا من مرعى عن ابن عباس و ابن مسعود و غيرهما و قيل إنه الفحل إذا لقح ولد ولده قيل حمى ظهره فلا يركب عن الفراء.

أعلم الله أنه لم يحرم من هذه الأشياء شيئا قال المفسرون

رَوَى ابْنُ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله: أَنَّ عَمْرَو بْنَ لُحَيِّ بْنِ قَمَعَةَ بْنِ خِنْدِفَ كَانَ قَدْ مَلَكَ مَكَّةَ وَ كَانَ أَوَّلَ مَنْ غَيَّرَ دِينَ إِسْمَاعِيلَ فَاتَّخَذَ الْأَصْنَامَ وَ نَصَبَ الْأَوْثَانَ وَ بَحَرَ الْبَحِيرَةَ وَ سَيَّبَ السَّائِبَةَ وَ وَصَلَ الْوَصِيلَةَ وَ حَمَى الْحَامِيَ.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: فَلَقَدْ رَأَيْتُهُ فِي النَّارِ تُؤْذِي أَهْلَ النَّارِ رِيحُ قُصْبِهِ.

و يروى يجر قصبه في النار وَ لكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ أي يكذبون على الله بادعائهم أن هذه الأشياء من فعل الله أو أمره وَ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ خص الأكثر بأنهم لا يعقلون لأنهم أتباع فهم لا يعقلون أن ذلك كذب و افتراء كما يعقله الرؤساء و قيل إن معناه أن أكثرهم لا يعقلون ما حرم عليهم و ما حلل لهم يعني أن المعاند هو الأقل منهم (۱).

**[ترجمه]مرحوم طبرسی گفته: منظور این است که خداوند «بحیره» را حرام نکرده است، چنان که مردم جاهلیّت حرام کردند و به آن فرمانی نداده. بحیره شتری است که پنج شکم زاییده و آخرین فرزند او نر باشد. عرب، گوش بحیره را می شکافت و از نحر کردن و سوار شدن بر آن خودداری می کرد و برای [نوشیدن] آب و چریدن آزاد می گذاشت و اگر فرد خسته‌ای او را می‌دید سوارش نمی‌شد، این معنی از زجاج است. ابن عباس گوید: هرگاه شتری پنج بار می زایید، اگر بچّه آخرش نر بود آن را می کشتند و همه زنان و مردان گوشت آن را می خوردند و اگر ماده بود گوشش را می‌شکافتند و کُرک آن را نمی کندند. در موقع کشتن، نام خدا را بر او نمی بردند و بار بر پشت او نمی گذاشتند، شیر و منافع دیگر آن بر زنان حرام بود، امّا بر مردان حلال بود و تنها به آن‌ها اختصاص داشت. وقتی شتر می مرد، زنان و مردان از گوشت آن می خوردند. محمّد بن اسحاق گوید: بحیره شتر ماده‌ای است که مادرش سائبه باشد .

«وَ لا سائِبَةٍ» سائبه شتری بود که آن را رها و از منافع آن چشم پوشی می کردند. هرگاه کسی نذر می کرد که سفرش بی خطر یا بیماریش بر طرف شود، می گفت: شترم سائبه است؛ در نتیجه مثل بحیره از آن نفعی نمی برد و آن را از چراگاه و نوشیدن آب، منع نمی کرد. این قول از زجاج و علقمه است. برخی گفته اند: سائبه شتری است که برای بت‌ها آزاد می‌شد. رسم عرب این بود که از مال خود هر چه می خواست برای بت‌ها آزاد می‌کرد و در اختیار خدمت گزاران بت‌ها قرار می داد و آن‌ها شیر چنین شترانی را به مسافران و مانند این‌ها می دادند. این قول از ابن عباس و ابن مسعود است. محمّد بن اسحاق گوید: سائبه شتری است که به دنبال هم، ده فرزند ماده بزاید و در میان آن‌ها فرزند نر نباشد، این شتر به حال خود رها می‌شد، در نتیجه آن‌ها از سوار شدن و کندن کُرک و نوشیدن شیر چنین شتری خودداری می کردند، امّا مهمان‌ها از این امور مستثنی بودند. هرگاه پس از ده بچّه ماده، یازدهمین بچّه ماده را به دنیا می آورد، گوش بچّه را می شکافتند و با مادر رها می کردند؛ این بچّه بحیره نامیده می‌شد.

«وَ لا وَصِيلَةٍ» این یکی در مورد گوسفندان است. هرگاه گوسفند، بچّه ماده می زایید، برای خودشان بود و هرگاه، بچّه نر می

زایید، برای خدایان بود و هرگاه از یک شکم، یک نر و یک ماده می زایید، می گفتند: (وصلت أخاها) یعنی بچّه ماده، برادر خود را حفظ کرد. از این رو بچّه نر را برای خدایان قربانی نمی کردند. این معنا از زجاج است. ابن مسعود و مقاتل گویند: هرگاه گوسفند، هفت شکم می زایید، در صورتی که بچّه هفتم نر بود، بچّه را برای خدایان می کشتند و گوشتش را مردها می خوردند، نه زن‌ها. و اگر ماده بود، او را نگه می داشتند، و اگر یک نر و یک ماده بود، می گفتند: همانا خواهر، برادر خود را حفظ و او را بر ما حرام کرد و هر دو حرام شمرده می شدند. و منافع و شیر آن‌ها برای مردان بود نه زنان. محمّد بن اسحاق گوید: هرگاه گوسفندی در پنج شکم، ده بچّه ماده می زایید که در میان آن‌ها بچّه نر نبود، می گفتند: «وصیله» شد. بچّه هایی که بعداً می زایید، برای مردان بود نه زنان .

«وَ لا حام» حام شتر نری بود که از صلب او ده بطن به وجود می آمد، در این وقت می گفتند: حام شد. بعد از آن دیگر بار بر پشت آن گذاشته نمی‌شد و از آبخور و چراگاه، منع نمی‌گشت؛ این معنا از ابن عباس و ابن مسعود و مختار ابو عبیده و زجاج است. فرّاء گوید: حام شتر نری بود که بچّه بچّه اش باردار می شد، در این وقت حام شمرده می شد و بر او سوار نمی شدند.

خداوند متعالی در این آیه اعلام می کند که هیچ یک از (بحیره، وصیله، سائبه و حام) را تحریم نکرده است. مفسّران می‌گویند: ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که عمرو بن لحی، پادشاه مکّه بود که برای نخستین بار، دین اسماعیل را تغییر داد و بت ها را نصب کرد و بحیره و سائبه و وصیله و حام را بدعت نهاد. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: به راستی من او را در آتش جهنّم دیدم که بوی بد نایش دوزخیان را می‌آزرد. و در نقل دیگر آمده که: نایش در دوزخ کشیده می‌شد.

«وَ لکِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا یَفْتَرُونَ عَلَی اللَّهِ الْکَذِبَ» یعنی آن‌ها با ادّعای اینکه این گونه مطالب به امر خداوند است، به خدا نسبت دروغ می دهند. «وَ أَکْثَرُهُمْ لا یَعْقِلُونَ» نیندیشیدن را به اکثریّت اختصاص داد، زیرا آن‌ها پیرو رؤسای خود بودند و فکر نمی کردند که این مطالب، مجعول و ساختگی است، بر خلاف رؤسا که حقیقت را می دانستند. برخی گفته‌اند: مقصود این است که اکثر آن‌ها نمی دانند که چه چیز بر آن‌ها حلال و چه چیز حرام است؛ یعنی تنها عدّه کمی از آن‌ها معاند هستند. - . مجمع البیان ۳ : ۲۵۲ - ۲۵۳ -

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

مَعَانِی الْأَخْبَارِ، عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْعَطَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ ما جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِیرَهٍ وَ لا سائِبَهٍ وَ لا وَصِیلَهٍ وَ لا حام (۲) قَالَ إِنَّ أَهْلَ الْجَاهِلِیَّهِ کَانَ إِذَا وَلَدَتِ النَّاقَهُ وَلَدَیْنِ فِی بَطْنٍ وَاحِدٍ قَالُوا وَصَلَتْ فَلَا یَسْتَحِلُّونَ ذَبْحَهَا وَ لَا أَکْلَهَا وَ إِذَا وَلَدَتْ عَشْراً جَعَلُوهَا سَائِبَهً وَ لَا یَسْتَحِلُّونَ ظَهْرَهَا وَ أَکْلَهَا وَ الْحَامُ فَحْلُ الْإِبِلِ لَمْ یَکُونُوا یَسْتَحِلُّونَهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّهُ لَمْ

يَكَنْ يُحَرِّمُ شَيْئاً مِنْ ذَا(۳).

العياشى، عن محمد بن مسلم: مثله (۴).

ص: ۱۴۵

۱- ۱. مجمع البیان ۳: ۲۵۲ و ۲۵۳.

۲- ۲. المائده: ۱۰۳.

۳- ۳. معانی الأخبار: ۱۴۸ فيه: من ذلک.

۴- ۴. تفسير العيّاشىّ ۱: ۳۴۷ فيه: ان اللّه لم يحرم شيئا من هذا.

**[ترجمه]معانی الأخبار: امام صادق علیه السّلام در تفسیر فرموده خداوند عزّ و جلّ: «ما جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِیرَهٍ وَ لا سائِبَهٍ وَ لا وَصِیلَهٍ وَ لا حامٍ» - . مائده / ۱۰۳ - فرمود: مردم جاهلیّت به ماده شتری که دو قلو می زایید می گفتند: به هم پیوسته، و کشتن و خوردنش را حلال نمی دانستند، و چون ده بار می زایید آن را «سائبه» می دانستند و سواری و باربری و خوردن گوشت و شیر آن را بر خود حلال نمی پنداشتند. و حام شتر نری بود که بر ماده می جهید، که آن را هم حلال نمی دانستند، و خداوند تعالی این آیه را نازل فرمود که او هیچ کدام از این‌ها را حرام نساخته است. - . معانی الأخبار: ۱۴۸ -

در تفسیر عیّاشی مانند این روایت آمده است. - . تفسیر عیّاشی ۱ : ۳۴۷ -

**[ترجمه]

«۲»

الْمَعَانِی، وَ قَدْ رُوِیَ: أَنَّ الْبَحِیرَهَ النَّاقَهُ إِذَا نُتِجَتْ خَمْسَهَ أَبْطُنٍ فَإِنْ كَانَ الْخَامِسُ ذَكَراً نَحَرُوهُ فَأَكَلَهُ الرِّجَالُ وَ النِّسَاءُ وَ إِنْ كَانَ الْخَامِسُ أُنْثَی بَحَرُوا أُذُنَهَا أَیْ شَقُّوهُ وَ كَانَتْ حَرَاماً عَلَی النِّسَاءِ وَ الرِّجَالِ لَحْمُهَا وَ لَبَنُهَا فَإِذَا مَاتَتْ حَلَّتْ لِلنِّسَاءِ وَ السَّائِبَهُ الْبَعِیرَهُ یُسَیَّبُ بِنَذْرٍ یَكُونُ عَلَی الرِّجَالِ إِنْ سَلَّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ مَرَضٍ أَوْ بَلَّغَهُ مَنْزِلَهُ أَنْ یَفْعَلَ ذَلِكَ وَ الْوَصِیلَهُ مِنَ الْغَنَمِ كَانَ إِذَا وَلَدَتِ الشَّاهُ سَبْعَهَ أَبْطُنٍ فَإِنْ كَانَ السَّابِعُ ذَكَراً ذُبِحَ وَ أَكَلَ مِنْهُ الرِّجَالُ وَ النِّسَاءُ وَ إِنْ كَانَتْ أُنْثَی تُرِكَتْ فِی الْغَنَمِ وَ إِنْ كَانَ ذَكَراً وَ أُنْثَی قَالُوا وَصَلَتْ أَخَاهَا فَلَمْ تُذْبَحْ وَ كَانَ لُحُومُهَا حَرَاماً عَلَی النِّسَاءِ إِلَّا أَنْ یَكُونَ یَمُوتُ مِنْهَا شَیْ ءٌ فَیَحِلُّ أَكْلُهَا لِلرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْحَامُ

الْفَحْلُ إِذَا رُكِبَ وَلَدُ وَلَدِهِ قَالُوا حَمَی ظَهْرَهُ وَ قَدْ یُرْوَی أَنَّ الْحَامَ هُوَ مِنَ الْإِبِلِ إِذَا نُتِجَ عَشَرَهَ أَبْطُنٍ قَالُوا قَدْ حَمَی ظَهْرَهُ فَلَا یُرْكَبُ وَ لَا یُمْنَعُ مِنْ كَلَإٍ وَ لَا مَاءٍ(۱).

**[ترجمه]معانی الأخبار: روایت شده است که «بحیره» به ماده شتری گفته می شد که پنج بار زاییده بود و اگر پنجمی آن نر بود، آن را می کشتند و مردان و زنان گوشتش را می خوردند و اگر دفعه پنجم ماده می زایید، گوشش را شکاف می دادند، و به حال خود رهایش می‌کردند، و گوشت و شیر آن را بر زنان و مردان حرام می دانستند، و هرگاه به مرگ طبیعی جان می داد، برای زن‌ها حلال بود تا از گوشت آن بخورند، و «سائبه» شتری بود که نذر می کردند، اگر خداوند شخصی را از بیماری نجات دهد یا غریبی را به وطن و خانه اش بازگرداند، آن را رها سازند [تا به هر جا که می خواهد برود و کسی حقّ مزاحمتش را نداشته است]. «وصیله» گوسفندی بود که هرگاه هفت شکم می زایید، اگر شکم هفتم نر بود، کشته می شد و مردان و زنان از گوشت آن می خوردند، و اگر ماده بود میان گلّه رها می شد، و چنان که دو قلو بود، یکی نر و دیگری ماده، می گفتند: به برادرش پیوسته، پس آن را نمی کشتند ولی خوردن گوشتش بر زنان حرام بود، مگر آنکه جزئی از بدنش حیات خود را از دست می داد که خوردن آن جزء برای همه حلال بود. و «حام» حیوان نری بود که از وجود آن برای تلقیح حیوانات ماده استفاده می گردید، که هرگاه بر فرزندِ فرزند خودش می جهید و آن را تلقیح می کرد، می گفتند: این حیوان پشت خود را غُرُق کرده و کسی حقّ سوار شدن بر آن را ندارد، و روایت شده: اگر «حام» شتر بود وقتی که برای دهمین بار وضع حمل می کرد، می گفتند: پشت خود را غُرُق نموده، پس کسی سوار بر آن نمی شد و به هر چراگاهی وارد می شد، آزاد بود، و از هر آبشخوری آب می نوشید، کسی حقّ مزاحمت برای او را نداشت. - . معانی الأخبار: ۱۴۸ -

**[ترجمه]

«۳»

الْعَيَّاشِيُّ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ أَبِی الْأَحْوَصِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: الْبَحِيرَهُ إِذَا وَلَدَتْ [وَ] وَلَدَ وَلَدُهَا بُحِرَتْ (۲).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السّلام فرمود: بحیره آن بود که وقتی می‌زایید و وقتی فرزندش می‌زایید بحیره می شد. - . تفسیر عیّاشی ۱ : ۳۴۸ -

**[ترجمه]

«۴»

تفسير على بن إبراهيم، و أما قوله ما جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَهٍ وَ لا سائِبَهٍ وَ لا وَصِيلَهٍ وَ لا حامٍ فإن البحيره كانت إذا وضعت الشاه خمسه أبطن ففى السادسه قالت العرب قد بحرت فجعلوها للصنم و لا تمنع ماء و لا مرعى و الوصيله إذا وضعت الشاه خمسه أبطن ثم وضعت فى السادسه جديا و عناقا فى بطن واحد جعلوا الأنثى للصنم و قالوا وصلت أخاها و حرموا لحمها على النساء و الحام كان إذا كان الفحل من الإبل جد الجد قالوا حمى ظهره و سموه حام فلا يركب و لا يمنع ماء و لا مرعى و لا يحمل عليه شی ء فرد الله عليهم فقال ما جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَهٍ إلى قوله وَ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ (۳).

ص: ۱۴۶

۱- ۱. معانی الأخبار: ۱۴۸.

۲- ۲. تفسير العيّاشیّ ۱: ۳۴۸.

۳- ۳. تفسير القمّیّ: ۱۷۵.

**[ترجمه]تفسیر قمی: در تفسیر آیه: «ما جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِیرَهٍ وَ لا سائِبَهٍ وَ لا وَصِیلَهٍ وَ لا حامٍ» - . مائده / ۱۰۳ - آمده: بحیره گوسفندی بود که پنج شکم زاییده و وقتی بچّه ششم را می‌زایید، عرب می گفت: بحیره است؛ پس آن را برای بت‌ها نذر می... کردند و آن را از چراگاه و [نوشیدن] آب، منع نمی کردند. وصیله به گوسفندی گفته می‌شد که پنج شکم آورده و در شکم ششم، یک نر و یک ماده به دنیا می‌آورد. آن‌ها فرزند ماده را نذر بت‌ها می کردند و می گفتند: (به برادرش پیوسته) و گوشتش را بر زن‌ها حرام کرده بودند. حام جدِّ جدّ شتر بوده که می گفتند: پشت خود را غُرُق کرده است و او را حام می... نامیدند؛ پس سوارش نمی‌شدند و در آب و چرا آزاد بوده و چیزی بر او بار نمی کردند. پس خدای تعالی این اعتقادات آن‌ها را رد کرد و فرمود: «ما جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِیرَهٍ وَ لا سائِبَهٍ وَ لا وَصِیلَهٍ وَ لا حامٍ وَ لکِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا یَفْتَرُونَ عَلَی اللَّهِ الْکَذِبَ و أَکْثَرُهُمْ لا یَعْقِلُونَ». {خدا [چیزهای ممنوعی از قبیل:] بحیره و سائبه و وصیله و حام قرار نداده است؛ ولی کسانی که کفر ورزیدند، بر خدا دروغ می بندند و بیشترشان تعقّل نمی کنند.} - . تفسیر قمی: ۱۷۵ -

**[ترجمه]

باب ۴ نادر فی رکوب الزوامل و الجلالات

روایات

«۱»

الْمَکَارِمُ: نَهَی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنِ الْإِبِلِ الْجَلَّالَهِ أَنْ یُؤْکَلَ لُحُومُهَا وَ أَنْ یُشْرَبَ لَبَنُهَا وَ لَا یُحْمَلُ عَلَیْهَا الْأُدْمُ وَ لَا یَرْکَبُهَا النَّاسُ حَتَّی تَعَلَّفَتْ أَرْبَعِینَ لَیْلَهً(۱).

**[ترجمه]مکارم الاخلاق: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله نهی کرد از خوردن گوشت و نوشیدن شیر شتر نجاست خوار و بار کردن پوست بر آن، و از اینکه مردم سوارش شوند، تا آن گاه که چهل شب به آن علوفه پاک دهند. - . مکارم الاخلاق: ۱۳۸ -

**[ترجمه]

بیان

سیأتی حکم أکل لحوم الجلالات و شرب ألبانها و أما النهی عن رکوبها و الحمل علیها فکأنه علی الکراهیه و إنما ذکر الأصحاب کراهه الحج علی الإبل الجلاله قال فی المنتهی یکره الحج و العمره علی الإبل الجلالات و هی التی تتغذی بعذره الإنسان خاصه لأنها محرمه فیکره الحج علیها و یدل علیه

مَا رَوَاهُ الشَّیْخُ (۲) عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ علیهما السلام أَنَّ عَلِیّاً علیه السلام قَالَ: یُکْرَهُ الْحَجُّ وَ الْعُمْرَهُ عَلَی الْإِبِلِ الْجَلَّالاتِ.

**[ترجمه]حکم خوردن گوشت و نوشیدن شیر حیوانات نجاست خوار، خواهد آمد، و گویا نهی حضرت از سوار شدن و حمل بار بر آنها، از روی کراهت است. و فقهای امامیّه تنها حج رفتن با شتر نجاست خوار را مکروه شمردهاند؛ علّامه حلّی رحمه الله در کتاب منتهی گفته: حج و عمره رفتن با شتر جلّاله مکروه است و آن شتری است که فقط مدفوع آدمی را می... خورد، زیرا او حرام گوشت است و حج رفتن با آن مکروه است و دلیل بر این مطلب روایتی است که شیخ به سند خود از امیر المؤمنین علیه السّلام آورده که فرمود: حج و عمره رفتن با شترهای نجاست خوار مکروه است. - . تهذیب الأحکام ۱ : ۵۷۲ -

**[ترجمه]

«۲»

مَعَانِی الْأَخْبَارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَی بْنِ الْمُتَوَکِّلِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْعَطَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَنْ رَکِبَ زَامِلَةً ثُمَّ وَقَعَ مِنْهَا فَمَاتَ دَخَلَ النَّارَ(۳).

الفقیه، بإسناده عن محمد بن سنان: مثله (۴).

قال الصدوق رحمه الله فیهما معنی ذلک أن الناس کانوا یرکبون الزوامل فإذا أراد أحدهم النزول وقع من زاملته من غیر أن یتعلق بشی ء من الرحل فنهوا عن

ص: ۱۴۷

۱- ۱. مکارم الأخلاق: ۱۳۸.

۲- ۲. رواه الشیخ فی التهذیب ج ۱: ۵۷۲ و الکلینی فی الکافی ۱: ۳۱۳. و الصدوق فی من لا یحضره الفقیه ۲: ۳۰۷.

۳- ۳. معانی الأخبار: ۲۲۳ طبعه الغفاری.

۴- ۴. من لا یحضره الفقیه ۲: ۳۰۹.

ذلک لئلا یسقط أحدهم متعمدا فیموت فیکون قاتل نفسه و یستوجب بذلک دخول النار و لیس هذا الحدیث ینهی عن رکوب الزوامل و إنما هو نهی عن الوقوع منها من غیر أن یتعلق بالرحل و الحدیث الذی روی أن من رکب زامله فلیوص فلیس ذلک أیضا بنهی عن رکوب الزامله إنما هو الأمر بالوصیه کما قیل من خرج فی حج أو جهاد فلیوص و لیس ذلک بنهی عن الحج و الجهاد و ما کان الناس یرکبون إلا الزوامل و إنما المحامل محدثه لم تعرف فیما مضی (۱).

**[ترجمه]معانی الأخبار: امام صادق علیه السّلام فرمود: هرکس سوار شتری شود که بار بر پشت اوست و از آن بیفتد و بمیرد، وارد جهنّم می‌شود. - . معانی الأخبار: ۲۲۳ -

در کتاب من لا یحضره الفقیه مانند این روایت آمده است. - . من لا یحضره الفقیه ۲ : ۳۰۹ -

مرحوم صدوق در این دو کتاب می گوید: معنای فرمایش امام آن است که رسم مردم این بود که روی بار شتر سوار می‌شدند و هنگام پایین آمدن بدون آنکه به دستاویزی تکیه کنند، پایین می‌پریدند، پس مردم از این عمل منع شدند تا مبادا فردی از آن‌ها از روی عمد بیفتد و بر اثر آن بمیرد و در نتیجه خود، قاتل خویشتن و به این سبب مستوجب ورود به جهنم گردد. و حدیثی هم که گوید: هر که سوار شتر باربر شود، باید وصیت کند، نهی از سوار شدن بر این نوع مرکب نمی کند، بلکه فقط امر به وصیت می‌نماید؛ چنان که گفته شده: هرکس به حج یا جهاد رود باید وصیت کند، که این کلام هم در مقام نهی از حج و جهاد نمی‌باشد، و در آن زمان مردم جز بر شتر باربر سوار نمی شدند، و کجاوه‌ها در زمان‌های بعد پیدا شده و در گذشته معروف و شایع نبوده است. - . معانی الأخبار: ۲۲۳ ، من لا یحضره الفقیه ۲ : ۵۲۳ -

**[ترجمه]

بیان

فی النهایه الزامله البعیر الذی یحمل علیه الطعام و المتاع کأنه فاعله من الزمل الحمل.

و قال الوالد قدس سره الظاهر کراهه الرکوب علیها مع القدره علی غیرها لما فیه من التعرض للضرر غالبا کما هو شائع أنه قلما یرکبها أحد و لم یسقط منها و ذکر بعضهم أن وجه النهی أنه استأجرها لحمل المتاع فلا یجوز الرکوب علیها بغیر رضی المکاری لکن یأباه الخبر الثانی و الظاهر أن المراد به الجمال الصعبه التی لم تذلل بعد و قوله رحمه الله إنما المحامل محدثه لعله أراد أن شیوعها محدثه و إن کان فیه أیضا کلام إذ ذکر المحمل فی الأخبار کثیر.

ص: ۱۴۸

۱- ۱. معانی الأخبار: ۲۲۳(طبعه الغفاری).

**[ترجمه]ابن اثیر در نهایه گفته: «زامله» شتری است که گندم و کالا۔ بر او بار می‌شود، گویا اسم فاعل از مصدر «زمل» به معنای حمل است. -. نهایه ۲ : ۳۱۳ - و پدرم قدّس سرّه گفته: ظاهر این است که سوار شدن بر این نوع مرکوب با وجود دسترسی به غیر آن کراهت دارد، چون در معرض ضرر قرار دارد، چنان که شایع است که کمتر اتّفاق می‌افتد کسی سوار آن بشود و از آن نیفتد. و بعضی گفته‌اند: سبب نهی این است که مرکوب را برای باربری اجاره کرده و جایز نیست بی اجازه صاحبش بر آن سوار شود. ولی روایت دوم این توجیه را نمی‌پذیرد، و ظاهراً مقصود، شتران سرکشی است که هنوز رام نشده... اند. و اینکه مرحوم صدوق فرموده: کجاوه ها تازه پیدا شده، شاید منظورش این است که تازه شیوع پیدا کرده [و گرنه اصل آن در سابق بوده است]، هر چند این هم جای گفتگو دارد، زیرا ذکر کجاوه در روایات بسیار شده است .

**[ترجمه]

باب ۵ آداب الحلب و الرعی و فیه بعض النوادر

روایات

«۱»

مَعَانِی الْأَخْبَارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ الزَّنْجَانِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیزِ عَنْ أَبِی عُبَیْدٍ الْقَاسِمِ بْنِ سَلَّامٍ رَفَعَهُ: أَنَّ رَجُلًا حَلَبَ عِنْدَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله نَاقَةً فَقَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله دَعْ دَاعِیَ اللَّبَنِ یَقُولُ أَبْقِ فِی الضَّرْعِ شَیْئاً لَا تَسْتَوْعِبْهُ کُلَّهُ فِی الْحَلْبِ فَإِنَّ الَّذِی تُبْقِیهِ بِهِ یَدْعُو مَا فَوْقَهُ مِنَ اللَّبَنِ وَ یُنْزِلُهُ (۱) وَ إِذَا اسْتَقْصَی کُلَّ مَا فِی الضَّرْعِ أَبْطَأَ عَلَیْهِ الدَّرُّ بَعْدَ ذَلِکَ (۲).

**[ترجمه]معانی الأخبار: مردی شتری را نزد پیامبر صلی اللّه علیه و آله دوشید. حضرت به او فرمود: کمی شیر در آن بگذار که شیرآور باشد.

می‌فرماید: همه شیر پستان را مدوش و اندکی در آن باقی بگذار، زیرا آن مقداری که باقی می گذاری، شیر بالا را جذب می کند و اگر تمام شیر دوشیده شود، جریان شیر در آن کند می‌شود. -. معانی الأخبار: ۲۸۴ -

**[ترجمه]

بیان

قال فی النهایه فیه أنه أمر ضرار بن الأزور أن یحلب له ناقه و قال له دع داعی اللبن لا تجهده أی أبق فی الضرع قلیلا من اللبن (۳) و ذکر نحو ذلک.

و فی المجازات النبویه و من ذلک قوله علیه السلام لرجل حلب ناقه دع داعی اللبن قال السید هذه استعاره و المراد أمره أن یبقی فی خلف الناقه(۴) شیئا من لبنها من غیر أن یستفرغ جمیعه لأن ما یبقی منه یستنزل عفافتها(۵) و یستجم درتها فکأنه یدعو بقیه اللبن إلیه و یکون کالمثابه له و إذا استنفذ الحالب ما فی الخلف أبطأ غزره (۶) و قلص دره (۷).

۱- ۱. فی نسخه من المصدر: و یدر له.

۲- ۲. معانی الأخبار: ۲۸۴.

۳- ۳. النهایه ۲: ۲۵.

۴- ۴. خلف الناقه بکسر الحاء و سکون اللام: ثدیها.

۵- ۵. العفافه: بقیه اللبن فی الضرع بعد ما حلب أکثره و یستجم درتها ای یکثر ادرارها و انزالها اللبن.

۶- ۶. الغزر: الکثره، و قلص: قل، و الدر: نزول اللبن فی الضرع.

۷- ۷. المجازات النبویّه: ۲۵۰ طبعه القاهره.

**[ترجمه]ابن اثیر در نهایه گفته: آن حضرت به ضرار بن ازور دستور داد تا شترش را بدوشد و به او فرمود: شیر کمی در پستانش بگذار و همه آن را ندوش، - . نهایه ۲ : ۲۵ - و مشابه حدیث قبل را آورده.

و در المجازات النّبویه آمده: و از این باب است سخن آن حضرت به مردی که شتری را می‌دوشید: جذب کننده شیر را واگذار. سید رضی گوید: این استعاره است و مقصود از آن این است که در پستان شتر اندکی شیر باقی گذارد و تمام آن را ندوشد، زیرا آنچه در پستان باقی می‌ماند، شیر باقی مانده بالا را به پایین جذب می کند و موجب کثرت و سیلان آن می گردد، پس گویا باقیمانده شیر را فرا می‌خواند و قرار گاه آن می شود. امّا اگر همه آنچه را که در پستان است بدوشد، جوشش آن را کند می‌سازد و سیلان آن را کاهش می‌دهد. - . المجازات النبویّه: ۲۵۰ -

**[ترجمه]

«۲»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: نَظِّفُوا مَرَابِضَ (۱)

الْغَنَمِ وَ امْسَحُوا رُغَامَهُنَّ فَإِنَّهُنَّ مِنْ دَوَابِّ الْجَنَّهِ(۲).

**[ترجمه]محاسن: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: آغل گوسفندان را پاکیزه کنید و رُغام آن‌ها را بزدایید؛ چرا که آن‌ها از جانداران بهشتی هستند. - . محاسن: ۶۴۱ -

**[ترجمه]

«۳»

وَ مِنْهُ، عَنْ أَبِیهِ عَنْ سُلَیْمَانَ الْجَعْفَرِیِّ رَفَعَهُ (۳)

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: امْسَحُوا رُغَامَ الْغَنَمِ وَ صَلُّوا فِی مُرَاحِهَا فَإِنَّهَا دَابَّهٌ مِنْ دَوَابِّ الْجَنَّهِ.

قال الرغام ما یخرج من أنوفها(۴).

**[ترجمه]محاسن: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: رُغام گوسفندان را بزدایید و در آغل آن‌ها نماز بخوانید؛ چرا که آن‌ها از جانداران بهشتی هستند. فرمود: رُغام آب بینی آن‌هاست. - . محاسن: ۶۴۲ -

**[ترجمه]

«۴»

الْكَافِی، عَنْ أَبِی عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ عُبَیْسِ بْنِ هِشَامٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: نَظِّفُوا مَرَابِضَهَا وَ امْسَحُوا رُغَامَهَا(۵).

**[ترجمه]کافی: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: آغل گوسفندان را پاکیزه کنید و رُغام آن‌ها را بزدایید. - . کافی ۶ : ۵۴۴ -

**[ترجمه]

توضیح

الرغام بالضم التراب و لعل المعنی مسح التراب عنها و تنظیفها و فی بعض نسخ المحاسن بالعین المهمله و هو المناسب لما فسره به البرقی لکن أکثر نسخ الکافی بالمعجمه و هذا التفسیر و الاختلاف موجودان فی روایات العامه أیضا قال الجزری فی الراء مع العین المهمله فیه صلوا فی مراح الغنم و امسحوا رعامها الرعام ما یسیل من أنوفها(۶) ثم قال فی الراء مع الغین المعجمه فی حدیث أبی هریره صل فی مراح الغنم و امسح الرغام عنها کذا رواه بعضهم بالغین المعجمه و قال إنه ما یسیل من الأنف بالمشهور فیه و المروی بالعین المهمله و یجوز أن یکون أراد مسح التراب عنها رعایه لها و إصلاحا لشأنها انتهی (۷).

**[ترجمه]رُغام به معنای خاک است و شاید مقصود زدودن خاک از گوسفندان و پاکیزه نمودن آن‌ها باشد. و در یکی از نسخه های محاسن، «رُعام» ضبط شده و این ضبط، مناسب تفسیری است که برقی آن را آورده، امّا در بیشتر نسخه‌های کتاب کافی، «رُغام» آمده است. و این تفسیر و اختلاف در روایات اهل سنّت هم موجود است. جزری در باب راء و عین گفته: در حدیث است که: «در آغل گوسفندان نماز بخوانید و رُعام آن‌ها را بزدایید.» رُعام آبی است که از بینی آن‌ها فرو ریزد. سپس در باب راء و غین گفته: در حدیث ابی هریره است که: «در آغل گوسفندان نماز بخوان و رُغام آن‌ها را پاک کن.» این گونه برخی آن را «رُغام» روایت کرده و گفته: مقصود، آب بینی آن‌ها است، به همان معنای مشهور که برای «رُعام» گفته‌اند، و ممکن است مقصود، زدودن خاک از آن‌ها به منظور پرورش و بهسازی آنها باشد. (پایان نقل قول) - . نهایه ۲ : ۹۲ - ۹۵ -

**[ترجمه]

«۵»

الْعِلَلُ، عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَعْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ

۱- ۱. المرابض جمع المربض: مأوی الغنم.

۲- ۲. المحاسن: ۶۴۱.

۳- ۳. فی المصدر: قال: قال.

۴- ۴. المحاسن: ۶۴۲.

۵- ۵. فروع الکافی ۶: ۵۴۴.

۶- ۶. النهایه ۲: ۹۲ و ۹۳.

۷- ۷. النهایه ۲: ۹۵.

هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ کَیْفَ کَانَ یَعْلَمُ قَوْمُ لُوطٍ أَنَّهُ قَدْ جَاءَ لُوطاً رِجَالٌ فَقَالَ کَانَتِ امْرَأَتُهُ تَخْرُجُ فَتُصَفِّرُ فَإِذَا سَمِعُوا التَّصْفِیرَ جَاءُوا فَلِذَلِکَ کُرِهَ التَّصْفِیرُ(۱).

**[ترجمه]علل الشرایع: هشام بن سالم گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: چگونه قوم لوط می‌فهمیدند که مردانی نزد لوط علیه السّلام آمده‌اند؟ فرمود: زنش بیرون می‌آمد و سوت می‌کشید. پس وقتی آن‌ها صدای سوت را می‌شنیدند، می آمدند. از این رو سوت زدن بد است. - . علل الشرایع ۲ : ۲۵۰ -

**[ترجمه]

«۶»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ بَکْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنِ الْجَعْفَرِیِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام یَقُولُ: لَا تُصَفِّرْ بِغَنَمِکَ ذَاهِبَةً وَ انْعِقْ بِهَا رَاجِعَةً(۲).

**[ترجمه]محاسن: جعفری گوید: شنیدم ابو الحسن علیه السّلام می‌فرمود: گوسفندانت را در حال رفتن با سوت صدا مزن و در حالی که بر می‌گردند، بر آن‌ها بانگ بزن. - . محاسن: ۶۴۲ -

**[ترجمه]

بیان

لا تصفر من الصفیر و هو الصوت المعروف قال فی القاموس الصفیر بلا هاء من الأصوات و قد صفر یصفر صفیرا و صفر بالحمار دعاه للماء(۳) و قال نعق بغنمه کمنع و ضرب نعقا و نعیقا و نعاقا و نعقانا صاح بها و زجرها انتهی (۴).

و یدل علی مرجوحیه الصفیر للغنم و قد مر فی باب الطیره و العدوی ما یدل علی بعض الوجوه علی النهی عن الصفیر و علی جواز خلط الدابه الجرباء بغیرها و عدم الإعداء.

ص: ۱۵۱

۱- ۱. علل الشرائع ۲: ۲۵۰.

۲- ۲. المحاسن: ۶۴۲.

۳- ۳. القاموس: الصفره، و فیه: دعاه الی الماء.

۴- ۴. القاموس: نعق.

**[ترجمه]«لا تصفّر» بر گرفته از واژه صفیر به معنای «صدای معروف: سوت» است. در قاموس گفته: صفیر بدون تای آخر از آوازهاست و «صفر بالحمار» یعنی الاغ را برای آب خوردن با سوت صدا زد و همچنین گفته: «نعق بغنمه بر وزن منع و ضرب» یعنی بر الاغ بانگ زد و او را باز داشت. (پایان نقل قول)

این دلالت دارد بر خوب نبودن سوت زدن برای گوسفند، و در باب طیره و عدوی گذشت آنچه که به نحوی دلالت داشت بر نهی از سوت زدن و نیز جواز آمیختن جنبنده کچل با غیر آن و واگیر نبودن آن .

**[ترجمه]

باب ۶ علل تسمیه الدواب و بدء خلقها

روایات

«۱»

الْعِلَلُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ الْكُلَيْنِيِّ عَنْ عَلَّانٍ (۱)

بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: فِي جَوَابِ مَا سَأَلَ الْيَهُودِيُّ إِنَّمَا قِيلَ لِلْفَرَسِ إِجِدْ لِأَنَّ أَوَّلَ مَنْ رَكِبَ الْخَيْلَ قَابِيلُ يَوْمَ قَتَلَ أَخَاهُ هَابِيلَ وَ أَنْشَأَ يَقُولُ

أَجِدِ الْيَوْمَ وَ مَا**تَرَكَ النَّاسُ دَماً

فَقِيلَ لِلْفَرَسِ إِجِدْ لِذَلِكَ وَ إِنَّمَا قِيلَ لِلْبَغْلِ عَدْ لِأَنَّ أَوَّلَ مَنْ رَكِبَ الْبَغْلَ آدَمُ علیه السلام وَ ذَلِكَ كَانَ لَهُ ابْنٌ يُقَالُ لَهُ مَعَدٌ وَ كَانَ عَشُوقاً لِلدَّوَابِّ وَ كَانَ يَسُوقُ بِآدَمَ علیه السلام فَإِذَا تَقَاعَسَ الْبَغْلُ نَادَى يَا مَعَدُ سُقْهَا فَأَلِفَتِ الْبَغْلَةُ اسْمَ مَعَدٍ فَتَرَكَ النَّاسُ مَعَدَ(۲)

وَ قَالُوا عَدْ وَ إِنَّمَا قِيلَ لِلْحِمَارِ

حَرِّ لِأَنَّ أَوَّلَ مَنْ رَكِبَ الْحِمَارَ حَوَّاءُ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ كَانَ لَهَا حِمَارَةٌ وَ كَانَتْ تَرْكَبُهَا لِزِيَارَةِ قَبْرِ وَلَدِهَا هَابِيلَ فَكَانَتْ تَقُولُ فِي مَسِيرِهَا وَا حَرَّاهْ فَإِذَا قَالَتْ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ سَارَتِ الْحِمَارَةُ وَ إِذَا أَمْسَكَتْ تَقَاعَسَتْ فَتَرَكَ النَّاسُ ذَلِكَ وَ قَالُوا حَرِّ(۳).

**[ترجمه]علل الشرایع: امیر المؤمنین علیه السّلام در پاسخ پرسش یهودی فرمود: علّت آنکه به اسب إجد گفتند این بود که اوّلین کسی که سوار بر اسب شد قابیل بود، در آن روزی که برادر خود هابیل را کشت و در آن روز [موقعی که سوار بر اسب بوده] این شعر را گفت:

می یابم که مردم در امروز، خونی را که ریخته ام نادیده نگرفته و به دنبال من می آیند

از این جهت به اسب إجد گفته شد. و به قاطر عد گفته شده چون اولین کسی که بر قاطر سوار شد، آدم علیه السّلام بود، و

پسری داشت به نام معد که به حیوانات علاقه بسیاری داشت و هر وقت آدم سوار بر قاطر می شد، معد قاطر را می‌راند. پس هرگاه قاطر در راه رفتن کندی می‌کرد، آدم معد را صدا می‌زد تا او را براند، از این جهت مردم به واسطه کثرت استعمال میم آن را انداختند و به قاطر عد گفتند. و جهت آنکه به الاغ حر گفته شده این است که اوّلین کسی که سوار بر الاغ شد حوّا بود. جریان این گونه بود که حوّا الاغی داشت که بر آن سوار می‌شد و به زیارت قبر فرزند خود هابیل می‌رفت، و در بین راه می... گفت: وا حرّاه (آه دلم می‌سوزد) و هر وقت این کلمات را می‌گفت الاغش حرکت می‌کرد و چون ساکت می‌شد، از حرکت باز می‌ایستاد. لذا مردم به سبب کثرت استعمال، بقیّه این کلمات را حذف کردند و آن را حرّ نامیدند. - . علل الشرایع ۱ : ۲ - - ۳

**[ترجمه]

بیان

قوله أجد الیوم کأنه من الإجاده أی أجد السعی لأن الناس لا یترکون الدم بل یطلبونه منی أو من الوجدان أی أجد الناس الیوم لا یترکون الدم أو بتشدید الدال بمعنی الجد و السعی فیرجع إلی المعنی الأول و ربما یقال لعل قوله و ما تصحیف دما أی أجد الیوم أخذت لنفسی دما و انتقمت من

ص: ۱۵۲

۱- ۱. فی المصدر:« علی بن محمّد» و علان لقب علیّ بن محمّد بن إبراهیم بن ابان الرازیّ الکلینی، و جزم المصنّف بأن علیّ بن محمّد هو علان لمکان روایه الکلینی عنه.

۲- ۲. فی نسخه من المصدر: فترک الناس میم معد.

۳- ۳. علل الشرائع ۱: ۲ و ۳.

عـدوی فیکون قوله ترک النـاس دما کلامه علیه السـلام و علی الأول و الثانی الظاهر أنها کلمه زجر کما فی عـد لکن المشـهور أنها زجر للإبل قال فی القاموس إجـد بالکسـر ساکنه الدال زجر للإبل (۱) و قال عـد عد زجر للبغل (۲) و قـال الحر زجر للبعیر کما یقال للضأن الحیه (۳) انتهی.

و کـأنه کـان فی أول الحـال زجرا للحمـار و کـذا عـد کـان زجرا للبغـل و لمـا کانت الإبل أشـیع و أکثر عنـد العرب منهما شاع استعمالهما فیها عندهم.

**[ترجمه]«أجـد الیوم»، گویا از مصـدر «إجاده» به معنای نیکو آوردن چیزی است؛ یعنی خوب سـعی و تلاش کن [تا از مردم بگریزی]، چون مردم از خون مقتول نمی گذرنـد. یا از مصـدر «وجدان» به معنای یافتن است؛ یعنی درمی‌یابم که مردم خون را رهـا نمی کننـد. یـا دال آن مشـدّد و به معنـای جـدیّت و تلاش می‌باشـد؛ که بازگشت آن به معنای اوّل است. و بسا گفته شود: شاید عبارت «و ما» در اصل «دماً» بوده و در اینجا تصحیفی رخ داده است؛ یعنی امروز انتقام خود را از دشمنم گرفتم، و «ترک الناس دماً» سـخن امام علیه السّـلام است. و بنا بر معنای اوّل و دوم، ظاهر این است که کلمه اجـد برای راندن اسب به کار می... رود، هماننـد کلمه عـدّ، ولی مشـهور این است که برای رانـدن شتر به کار می‌رود، [فیروز آبادی] در قاموس گفته: إجد با دال ساکن برای رانـدن شتر عدعـد برای رانـدن استر، و حرّ نیز برای رانـدن شتر به کار می‌رود، چنان که برای میش حیّه گفته می... شود. (پایان نقل قول)

گویا إجـد در ابتـدا برای رانـدن الاغ و عـدّ برای رانـدن استر به کار می‌رفته، امّا چون عرب بیش از دیگر حیوانات شتر داشـته، استعمال این دو لفظ برای راندن این حیوان بیشتر به کار می‌رفته است.

**[ترجمه]

«۲»

الْعِلَلُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِیدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ طَلْحَهَ بْنِ زَیْدٍ عَنْ عُبْدُوسِ بْنِ أَبِی عُبَیْدَهَ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا علیه السلام یَقُولُ: أَوَّلُ مَنْ رَکِبَ الْخَیْلَ إِسْمَاعِیلُ وَ کَانَتْ وَحْشِیَّهً لَا تُرْکَبُ فَحَشَرَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی إِسْمَاعِیلَ مِنْ جَبَلِ مِنًی وَ إِنَّمَا سُمِّیَتِ الْخَیْلَ الْعِرَابَ لِأَنَّ أَوَّلَ مَنْ رَکِبَهَا إِسْمَاعِیلُ (۴).

**[ترجمه]علـل الشـرایع: امـام رضـا علیه السّـلام فرمود: اوّلین کسـی که سوار بر اسب شـد، جنـاب اسـماعیل بود. اسب حیوانی وحشـی بود که مرکوب قرار نمی گرفت [و کسـی نمی توانست بر پشـتش سوار شود]، خداوند متعال این حیوان را از کوه منی آورد و برای اسـماعیل رام نمود و به این خاطر اسب‌ها را عراب (منسوب به عرب) نامیـده اند؛ چرا که اوّلین کسـی که سوار بر آن‌ها شد اسماعیل بود، [که از عرب می باشد]. - . علل الشرایع ۲ : ۷۰ -

**[ترجمه]

بیان

و إنما سميت الخيل أى نفائسها و عربيها لأن أول من ركبها إسماعيل فإنه كان أصل العرب و أباهم فنسب الخيل إلى العرب قال فى النهايه العرب اسم لهذا الجيل المعروف من الناس و لا واحد له من لفظه سواء أقام بالباديه أو المدن و النسب إليهما أعرابى و عربى و فى حديث سطيح يقود خيلا ـ عرابا أى عربيه منسوبه إلى العرب فرقوا بين الخيل و الناس فقالوا فى الناس عرب و أعراب و فى الخيل عراب (۵).

**[ترجمه]منظور از خیل در عبارت امام علیه السّلام که فرمود: «إنّما سمّیت الخیل»، نوع نفیس و عربی اسب است. و اینکه فرمود: «چون اوّلین کسی که سوار بر آن شد اسماعیل بود»، به خاطر این است که اسماعیل اصل و ریشه عرب و جدّ آن‌ها است. ابن اثیر در نهایه گفته: واژه عرب نام این تیره معروف از مردم است که مفردی ندارد [یعنی اسم جمع است]، چه بیابان نشین باشند و چه ساکن در شهرها، و کسی که منسوب به این دو گروه باشد، اعرابی و عربی نام دارد. و در حدیث سطیح آمده: «خیل عراب را می‌کشد» یعنی اسب‌های عربی منسوب به عرب. در تعبیر، میان اسب و انسان فرق گذاشته‌اند؛ در مورد انسان، عربی و اعرابی، و در مورد اسب، عراب می‌گویند. - . نهایه ۳ : ۸۸ -

**[ترجمه]

«۳»

أَمَانُ الْأَخْطَارِ، ذَكَرَ مُحَمَّدُ بْنُ صَالِحٍ مَوْلَى جَعْفَرِ بْنِ سُلَيْمَانَ فِي كِتَابِ نَسَبِ

ص: ۱۵۳

۱- ۱. القاموس: الاجاد.

۲- ۲. القاموس: العد.

۳- ۳. القاموس: الحر.

۴- ۴. علل الشرائع ۲: ۷۰.

۵- ۵. النهایه ۳: ۸۸.

الْخَيْلِ فِی حَدِیثٍ عَنِ ١٧ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ إِسْمَاعِیلَ علیه السلام لَمَّا بَلَغَ أَخْرَجَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْبَحْرِ مِائَهَ فَرَسٍ فَأَقَامَتْ تَرْعَی بِمَکَّهَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ أَصْبَحَتْ عَلَی بَابِهِ فَرَسَنَهَا وَ أَنْتَجَهَا وَ رَکِبَهَا(١).

**[ترجمه]الأمان من أخطار الأسفار و الأزمان: ابن عباس گوید: چون اسماعیل بالغ شد، خدای تعالی از دریا برای او صد اسب بیرون آورد و تا آن زمان که خدا خواست، در مکه می‌چریدند. پس به در خانه اسماعیل آمدند و او به آن‌ها افسار زد و آن‌ها را آماده ساخت و بر آن‌ها سوار شد. - . الأمان من أخطار الأسفار و الأزمان: ٩٧ -

**[ترجمه]

«۴»

وَ رُوِیَ فِی حَدِیثٍ آخَرَ عَنْ ١٧ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ (٢): أَنَّ أَوَّلَ مَنْ رَکِبَ الْخَیْلَ إِسْمَاعِیلُ (٣).

**[ترجمه]الأمان من أخطار الأسفار و الأزمان: در روایت دیگری آمده: اوّلین کسی که سوار اسب شد، اسماعیل بود. - . الأمان من أخطار الأسفار و الأزمان: ٩٧ -

**[ترجمه]

بیان

فی القاموس الرسن محرکه الحبل و ما کان من زمام علی أنف و رسنها یرسنها و یرسنها و أرسنها جعل لها رسنا و رسنها شدها برسن (۴).

**[ترجمه]در قاموس آمده: رَسَن یعنی ریسمان و نیز افساری که به بینی حیوان بسته می‌شود، و (رَسَنَها یَرسِنُها و أرسنها) یعنی برای او افسار قرار داد و (رَسَّنَها) یعنی او را با افسار بست.

**[ترجمه]

«۵»

الْعِلَلُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْبَزَنْطِیِّ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ مُجَاهِدٍ عَنِ ١٧ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: کَانَتِ الْخَیْلُ الْعِرَابُ وُحُوشاً بِأَرْضِ الْعَرَبِ فَلَمَّا رَفَعَ إِبْرَاهِیمُ وَ إِسْمَاعِیلُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَیْتِ قَالَ إِنِّی قَدْ أَعْطَیْتُکَ کَنْزاً لَمْ أُعْطِهِ أَحَداً کَانَ قَبْلَکَ قَالَ فَخَرَجَ إِبْرَاهِیمُ وَ إِسْمَاعِیلُ حَتَّی صَعِدَا جِیَاداً فَقَالا أَلَا هَلَّا أَلَّا هَلُمَّ فَلَمْ یَبْقَ فِی أَرْضِ الْعَرَبِ فَرَسٌ إِلَّا أَتَاهُ وَ تَذَلَّلَ لَهُ وَ أَعْطَتْ بِنَوَاصِیهَا وَ إِنَّمَا سُمِّیَتْ جِیَاداً لِهَذَا فَمَا زَالَتِ الْخَیْلُ بَعْدُ تَدْعُو اللَّهَ أَنْ یُحَبِّبَهَا إِلَی أَرْبَابِهَا فَلَمْ تَزَلِ الْخَیْلُ حَتَّی اتَّخَذَهَا سُلَیْمَانُ فَلَمَّا أَلْهَتْهُ أَمَرَ بِهَا أَنْ یُمْسَحَ رِقَابُهَا وَ سُوقُهَا(۵)

حَتَّی بَقِیَ أَرْبَعُونَ فَرَساً(۶).

**[ترجمه]علل الشـرایع: ابن عباس گوید: اسب‌های عربی در سـرزمین عربسـتان وحشی بودند، تا زمانی که ابراهیم و اسماعیل علیهما السّلام خانه کعبه را ساختنـد، خـدای تعالی به ابراهیم علیه السّلام وحی فرمود که: بی شک من گنجی به تو عطا کردم کـه به کسـی پیش از تـو نـداده ام، [و آن: اطـاعت و انقیـاد اسب‌هـا است]. پس از این وحی آن حضـرت به همراه اسـماعیل بر کوهی که آن را جیاد می‌گفتند بالا رفت و آن دو در حالی که اسب‌ها را می‌طلبیدند، گفتند: ألا هلّا ألا هلمّ، (ای اسب‌ها پیش بیایید)، و در سرزمین عرب اسبی نماند مگر آنکه به نزد ایشان آمد و مطیع و منقاد آن‌ها گردید، و به این سبب بود که اسب‌ها را جیاد نامیدند، و پیوسته اسب‌ها از خدا می‌خواهند که آن‌ها را محبوب صاحبان خود قرار دهد. و وضع به همین منوال بود تا زمـان سـلیمان علیه السّلام فرا رسـید و آن حضـرت اسب هـا را اتخـاذ نمود و وقـتی آن حیوانـات حضـرت را به خود مشـغول نمودند، آن جناب دسـتور داد که ساق ها و گردن آن‌ها را با شمشـیر بزنند، تا آنکه چهل اسب باقی ماند. - . علل الشـرایع ۱ : ۳۵ - ۳۶ -

**[ترجمه]

بیان

قال الفیروزآبادی هلا زجر للخیل (۷) و تهلی الفرس أسرع

ص: ۱۵۴

۱- ۱. الامان من اخطار الاسفار و الازمان: ۹۷.

۲- ۲. فی المصدر: عن مسلم بن جندب.

۳- ۳. الامان من اخطار الاسفار و الازمان: ۹۷.

۴- ۴. القاموس:« الرسن» فیه: أرسنها: شدها برسن.

۵- ۵. فی المصدر: أن تمسح أعناقها.

۶- ۶. علل الشرائع ۱: ۳۵ و ۳۶.

۷- ۷. القاموس: هالاه.

و هلهـل زجره بهلا(۱) و قـال الخيـل جماعه الأفراس لا واحـد له أو واحـده خائل لأنه يختال و الجمع أخيال و خيول و يكسـر و الفرسان (۲) قـال الجوهری جـاد الفرس أی صـار رائعـا يجود جوده بـالضم فهو جواد للـذكر و الأنـثى من خيـل جياد و أجياد و أجاويـد و الأجياد جبل بمكه سـمی بـذلک لموضع خيل تبع و سـمی قعيقعان لموضع سـلاحه و فی القاموس أجياد شاه و أرض بمكه أو جبل بها لكونه موضع خيل تبع انتهی.

و الخبر(۳) يـدل علی أن اسم الجبل كان جيادا بـدون ألف و يحتمل سـقوطه من الرواه أو النساخ و يؤيـده أن الدميری رواه عن ابن عباس و فيه فخرج إسماعيل إلی أجياد كما سيأتی.

و قوله فلما ألهته إلخ لم يكن فی بعض النسخ و كان المصنف ضرب عليه أخيرا لكونه مخالفا لما اختاره فی تلک القصه كما مر مفصلا فی بابه و هذا موافق لما رواه المخالفون فی ذلک.

**[ترجمه]فیروزآبادی گفته: هلّا برای راندن اسب به کار می‌رود، و «تهلّی الفرس» یعنی با شـتاب حرکت کرد، و «هَلهَل» یعنی با گفتن «هلّا» او را رانـد. همچنین گفته: خیل به جماعت اسـبان می‌گویند و از لفظ خود مفرد ندارد، [اسم جمع است] یا اینکه مفردش خائل [از مصدر خُیَلاء به معنای تکبّر] است، زیرا با تکبّر راه می‌رود، و جمع آن أخیال و خُیول و خِیول است. جوهری گفته: «جَادَ الفرس، یَجُودُ، جُودَه، فَهُوَ جَواد» جواد، اسب رهوار است و برای نر و مـاده به کار می‌رود و جمع آن جیاد و أجیاد و أجاویـد است، و اجیـاد نـام کوهی است در مکّه، که چون جایگـاه اسب‌های تُبَّع شـد این نام را گرفت، و قعیقعان هم نامیـده شـده، زیرا جـای اسـلحه آن‌هـا بود، و در قاموس آمـده: اجیاد: نام گوسـفندی است و نیز نام زمینی یا کوهی است در مکّه، که جای اسب‌های تُبَّع بوده است. (پایان نقل قول)

و این روایت دلالت دارد بر اینکه نام کوه، جیاد بوده، بدون همزه، و شاید همزه آن توسّط راویان یا نسـخه برداران افتاده باشد و مؤیّـدش آن است که دمیری آن را از ابن عباس با لفظ أجیاد روایت کرده که خواهد آمد. و اینکه گفته: «وقتی آن حیوانات حضـرت را به خود مشـغول نمودنـد تا آخر» در بعضـی از نسـخه ها نیامـده و گویا مصـنّف کتاب، خود آن را در پایان آورده؛ چون مخـالف عقیـده او در این داسـتان است، چنـان که به تفصـیل در باب خود گـذشت، و این موافق آن چیزی است که اهل سنّت نقل کرده‌اند.

**[ترجمه]

«۶»

الْكَافِی، عَنِ الْعِدَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبَانٍ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ الْخَيْلَ كَانُوا(۴) وُحُوشاً فِی بِلَادِ الْعَرَبِ فَصَعِدَ إِبْرَاهِيمُ وَ إِسْمَاعِيلُ عليه السلام عَلَی جَبَلِ جِيَادٍ ثُمَّ صَاحَا أَلَا هَلَّا أَلَّا هَلُمَّ قَالَ فَمَا بَقِیَ الْفَرَسُ إِلَّا أَعْطَاهُمَا بِيَدِهِ وَ أَمْكَنَ مِنْ نَاصِيَتِهِ (۵).

۱- ۱. القاموس: الهلال.

۲- ۲. القاموس: خال.

۳- ۳. و كذلك الاخبار الآتيه تدلّ على ذلك، و فى المصحف الشريف استعمل الجياد للخيل فى قوله:« اذ عرض عليه بالعشى الصافنات الجياد» و ذلك يؤيد الروايات التى تدل على ان اسم الجبل كان جيادا.

۴- ۴. فى المصدر: كانت.

۵- ۵. فروع الكافى ۵: ۴۷.

الْمَحَاسِنُ، عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ: مِثْلَهُ (۱).

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: اسب در سرزمین‌های عرب وحشی بود. پس ابراهیم و اسماعیل به بالای کوه جیاد رفتند و فریاد زدند: ألا هلّا ألا هلمّ (ای اسب‌ها پیش بیایید)، حضرت فرمود: اسبی باقی نماند مگر آنکه خودش را تسلیم آن‌ها کرد و مطیع آن‌ها شد. - . کافی ۵ : ۴۷ -

در کتاب محاسن مانند این روایت آمده است. - . محاسن: ۶۳۰ -

**[ترجمه]

«۷»

حَيَاةُ الْحَيَوَانِ، نَقْلًا مِنْ تَارِيخِ نَيْسَابُورَ رَوَى (۲)

بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَ الْخَيْلَ قَالَ لِرِيحِ الْجَنُوبِ إِنِّي خَالِقٌ مِنْكِ خَلْقاً أَجْعَلُهُ عِزّاً لِأَوْلِيَائِي وَ مَذَلَّةً لِأَعْدَائِي وَ جَمَالًا لِأَهْلِ طَاعَتِي فَقَالَتِ الرِّيحُ اخْلُقْ يَا رَبِّ فَقَبَضَ مِنْهَا قَبْضَةً فَخَلَقَ مِنْهَا فَرَساً وَ قَالَ خَلَقْتُكِ عَرَبِيّاً وَ جَعَلْتُ الْخَيْرَ مَعْقُوداً بِنَاصِيَتِكِ وَ الْغَنَائِمَ مُحْتَازَةً عَلَى ظَهْرِكِ وَ بَوَّأْتُكِ سَعَةً مِنَ الرِّزْقِ وَ أَيَّدْتُكِ عَلَى غَيْرِكِ مِنَ الدَّوَابِّ وَ عَطَفْتُ عَلَيْكِ صَاحِبَكِ وَ جَعَلْتُكِ تَطِيرِينَ بِلَا جَنَاحٍ فَأَنْتِ لِلطَّلَبِ وَ أَنْتِ لِلْهَرَبِ وَ إِنِّي سَأَجْعَلُ عَلَى ظَهْرِكِ رِجَالًا يُسَبِّحُونِّي وَ يُحَمِّدُونِّي وَ يُهَلِّلُونِّي وَ يُكَبِّرُونِّي ثُمَّ قَالَ صلی الله علیه و آله مَا مِنْ تَسْبِيحَةٍ وَ تَهْلِيلَةٍ وَ تَكْبِيرَةٍ يُكَبِّرُهَا صَاحِبُهَا فَتَسْمَعُهُ (۳) إِلَّا تُجِيبُهُ بِمِثْلِهَا قَالَ فَلَمَّا سَمِعَتِ الْمَلَائِكَةُ بِخَلْقِ الْفَرَسِ قَالَتْ يَا رَبِّ نَحْنُ مَلَائِكَتُكَ نُسَبِّحُكَ وَ نُحَمِّدُكَ وَ نُهَلِّلُكَ (۴)

فَمَا ذَا لَنَا فَخَلَقَ اللَّهُ لَهَا خَيْلًا لَهَا أَعْنَاقٌ كَأَعْنَاقِ الْبُخْتِ يُمِدُّ بِهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ أَنْبِيَائِهِ وَ رُسُلِهِ قَالَ فَلَمَّا اسْتَوَتْ قَوَائِمُ الْفَرَسِ فِي الْأَرْضِ قَالَ اللَّهُ لَهُ أَذِلَّ بِصَهِيلِكَ الْمُشْرِكِينَ وَ امْلَأْ مِنْهُ آذَانَهُمْ وَ أَذِلَّ بِهِ أَعْنَاقَهُمْ وَ أَرْعِبْ بِهِ قُلُوبَهُمْ قَالَ فَلَمَّا أَنْ عَرَضَ اللَّهُ عَلَى آدَمَ كُلَّ شَيْ ءٍ مِمَّا خَلَقَ قَالَ لَهُ اخْتَرْ مِنْ خَلْقِي مَا شِئْتَ فَاخْتَارَ الْفَرَسَ فَقِيلَ لَهُ اخْتَرْتَ عِزَّكَ وَ عِزَّ وُلْدِكَ خَالِداً مَا خَلَدُوا وَ بَاقِياً

۱- ۱. المحاسن: ۶۳۰ فیه:(عن ابان الأحمر رفعه الی أبی عبد اللّه علیه السلام) و فیه: (کانت الخیل وحوشا) و فیه:(الا هلم، فما فرس الا أعطی بیده) و أورده المصنّف بالفاظه عن المحاسن فی کتاب النبوّه و فیه:(علی أجیاد) راجع ج ۱۲: ۱۱۴.

۲- ۲. فی المصدر: رأیت فی تاریخ نیسابور للحاکم أبی عبد اللّه فی ترجمه ابی جعفر الحسن بن محمّد بن جعفر الزاهد العابد انه روی.

۳- ۳. فی المصدر: فتسمعه الملائکه.

۴- ۴. فی المصدر: و نهللک و نکبرک.

مَا بَقُوا أَبَدَ الْآبِدِينَ وَ دَهْرَ الدَّاهِرِينَ ثُمَّ قَالَ أَوَّلُ مَنْ رَكِبَهَا إِسْمَاعِيلُ علیه السلام وَ لِذَلِكَ سُمِّيَتِ الْعِرَابَ (۱) وَ كَانَتْ قَبْلَ ذَلِكَ وَحْشِيّاً(۲) كَسَائِرِ الْوُحُوشِ فَلَمَّا أَذِنَ اللَّهُ تَعَالَى لِإِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ بِرَفْعِ الْقَوَاعِدِ مِنَ الْبَيْتِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنِّي مُعْطِيكُمَا كَنْزاً ادَّخَرْتُهُ لَكُمَا ثُمَّ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى إِسْمَاعِيلَ أَنِ اخْرُجْ فَادْعُ بِذَلِكَ الْكَنْزِ فَخَرَجَ إِلَى أَجْيَادٍ وَ كَانَ لَا يَدْرِي مَا الدُّعَاءُ وَ مَا الْكَنْزُ فَأَلْهَمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الدُّعَاءَ فَلَمْ يَبْقَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَرَسٌ بِأَرْضِ الْعَرَبِ إِلَّا أَجَابَتْهُ وَ أَمْكَنَتْهُ مِنْ نَوَاصِيهَا وَ تَذَلَّلَتْ لَهُ وَ لِذَلِكَ قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله ارْكَبُوا الْخَيْلَ فَإِنَّهَا مِيرَاثُ أَبِيكُمْ إِسْمَاعِيلَ (۳).

**[ترجمه]حیاه الحیوان: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به نقل امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: چون خدای تعالی خواست اسب را بیافریند، به باد جنوب فرمود: من از تو مخلوقی می‌آفرینم و او را عزت دوستان خود و زبونی دشمنانم و جمال و زیبایی برای اهل طاعتم قرار می‌دهم. باد عرضه داشت: پروردگارا، بیافرین. پس از آن مشتی برگرفت و اسبی آفرید و فرمود: تو را عربی آفریدم و خیر را به پیشانی تو بستم و غنیمت ها را بر پشت تو جمع آوری کردم و تو را در وسعت روزی، مکان دادم و به تو نسبت به سایر حیوانات نیروی بیشتری دادم، و صاحبت را با تو مهربان کردم و تو را بدون بال این گونه قرار دادم [که گویا از شدّت سرعت] پرواز می کنی، تو برای دست یابی به دشمن و برای گریختن از او هستی، و بر پشت تو مردانی را سوار می کنم که تسبیح مرا گویند و حمد و تهلیل و تکبیر مرا به زبان آورند. سپس آن حضرت فرمود: هر تسبیح و تهلیل و تکبیری که صاحبش آن را به زبان آورد و ملائکه آن را بشنوند، همان گونه پاسخ آن را خواهند داد. فرمود: وقتی فرشته ها شنیدند که خدا اسب را آفریده، گفتند: پروردگارا ما فرشته های تو، تسبیح و حمد و تهلیل تو را می گوییم، نصیب ما چیست؟ پس خداوند برای آن ها اسب‌هایی آفرید با گردن‌هایی همچون گردن شتر خراسانی که به هرکس از پیامبران و فرستادگانش که بخواهد کمک دهند، فرمود: آن گاه که پاهای اسب بر زمین قرار گرفت، خدا به او فرمود: با شیهه تو مشرکان را خوار کنم و گوششان را از آن پر کنم و آن‌ها را زبون و خوار سازم و در دلشان هراس افکنم.

فرمود: هنگامی که خدای تعالی هر آنچه را که آفریده بود بر آدم علیه السّلام عرضه کرد به او فرمود: از آفریده هایم آنچه را که خواهی برگزین، و آدم علیه السّلام اسب را برگزید. پس به او گفته شد: عزّت خود و عزّت فرزندانت را برگزیدی، عزّتی که برای همیشه و تا فرزندانت باقی هستند، پایدار بماند.

سپس فرمود: نخستین کسی که بر آن سوار شد اسماعیل علیه السّلام بود و از این رو عراب نام گرفت، و پیش از آن وحشی بود، مانند دیگر حیوانات وحشی، و آن گاه که خدای تعالی به ابراهیم و اسماعیل علیهما السّلام رخصت داد تا پایه های خانه کعبه را بالا برند، به آن دو فرمود: من به شما گنجی می‌دهم که برای شما ذخیره کرده ام. سپس خدای تعالی به اسماعیل علیه السّلام وحی کرد که: خارج شو و آن گنج را بخواندن. پس [اسماعیل] به سوی کوه اجیاد رفت، در حالی که نمی‌دانست گنج چیست؟ و خواندن کدام است؟ پس خدای عزّ و جلّ خواندن را به او الهام کرد. پس از آن در روی زمین هیچ اسبی در سرزمین عرب باقی نماند مگر دعوت او را اجابت کرد و خود را تسلیم او نمود و منقاد او شد. و از این رو پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: سوار اسب شوید که میراث پدر شما، اسماعیل، است. - . حیاه الحیوان ۱ : ۲۲۴ - ۲۲۵ -

**[ترجمه]

قُرْبُ الْإِسْنَادِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ جِيَادٍ لِمَ سُمِّيَ جِيَاداً قَالَ لِأَنَّ الْخَيْلَ كَانَتْ وُحُوشاً فَاحْتَاجَ إِلَيْهَا إِبْرَاهِيمُ وَ إِسْمَاعِيلُ (۴) فَدَعَا اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يُسَخِّرَهَا لَهُ فَأَمَرَهُ أَنْ يَصْعَدَ عَلَى أَبِي قُبَيْسٍ فَيُنَادِيَ (۵) أَلَا هَلَّا أَلَّا هَلُمَّ فَأَقْبَلَتْ حَتَّى وَقَفَتْ بِجِيَادٍ فَنَزَلَ إِلَيْهَا فَأَخَذَهَا فَلِذَلِكَ سُمِّيَ جِيَاداً(۶).

كتاب المسائل، بإسناده عن على بن جعفر: مثله (۷).

ص: ۱۵۷

۱- ۱. فى المصدر: بالعراب.

۲- ۲. فى المصدر: وحشيه.

۳- ۳. حياه الحيوان ۱: ۲۲۴ و ۲۲۵.

۴- ۴. فى المصدر: كانت وحشا فاحتاج إليها إسماعيل عليه السلام.

۵- ۵. فى المصدر: فامره فصعد على ابى قبيس ثمّ نادى.

۶- ۶. قرب الإسناد: ۱۰۵.

۷- ۷. أورد المصنّف كتاب المسائل بتمامه فى كتاب الاحتجاجات راجع ۱۰. «۲۴۹» ۲۹۱.

**[ترجمه]قرب الإسناد: علی بن جعفر از برادرش امام کاظم علیه السّلام درباره جیاد پرسید که: چرا او را جیاد می نامند؟ حضرت فرمود: زیرا اسب‌ها وحشی بودند، و ابراهیم و اسماعیل علیهما السّلام به آن‌ها نیازمند شدند، و از خدای تبارک و تعالی خواست آن‌ها را مطیع او گرداند، پس خدای تعالی به او امر کرد که: به بالای کوه ابو قبیس رود و صدا زند: ألا هلّا ألا هلمَّ (ای اسب‌ها پیش بیایید). آن گاه اسب‌ها رو به سوی او آوردند تا به کوه جیاد رسیدند، پس حضرت از کوه پایین آمد و آن‌ها را گرفت. به همین علّت آن‌ها جیاد نامیده شدند. - . قرب الإسناد: ۱۰۵ -

در کتاب مسائل علی بن جعفر مانند این روایت آمده است. - . مسائل علی بن جعفر: ۲۷۱ -

**[ترجمه]

باب ۷ فضل ارتباط الدواب و بیان أنواعها و ما فیه شؤمها و برکتها

الآیات

الأنفال: وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ

النحل: وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغالَ وَ الْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوها وَ زِينَةً

ص: إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِناتُ الْجِيادُ فَقالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوارَتْ بِالْحِجابِ رُدُّوها عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحاً بِالسُّوقِ وَ الْأَعْناقِ

**[ترجمه]وَ أَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَ مِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ. - . انفال / ۶۰ -

{و هرچه در توان دارید از نیرو و اسب‌های آماده بسیج کنید، تا با این [تدارکات]، دشمن خدا و دشمن خودتان بترسانید.}

- وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغَالَ وَ الْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَ زِينَةً. - . نحل / ۸ -

{و اسبان و استران و خران را [آفرید] تا بر آن‌ها سوار شوید و [برای شما] تجمّلی [باشد].}

- إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ * فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَن ذِكْرِ رَبِّي حَتَى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ * رُدُّوهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحَا بِالسُّوقِ وَ الْأَعْنَاقِ. - . ص / ۳۱ - ۳۳ -

{هنگامی که [طرف] غروب، اسب‌های اصیل را بر او عرضه کردند، [سلیمان] گفت: «واقعاً من دوستیِ اسبان را بر یاد پروردگارم ترجیح دادم.» تا [هنگام نماز گذشت و خورشید] در پس حجابِ ظلمت شد. [گفت: «[اسب‌ها] را نزد من بازآورید.» پس شروع کرد به دست کشیدن بر ساق‌ها و گردن آن‌ها [و سرانجام وقف کردن آن‌ها در راه خدا].}

**[ترجمه]

تفسير

وَ أَعِدُّوا لَهُمْ أی لناقضی العهد أو للکفار مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ قیل أی کل ما یتقوی به فی الحرب (۱) و فی تفسیر علی بن إبراهیم قال السلاح (۲)

وَ فِی الْفَقِیهِ (۳) قَالَ علیه السلام: مِنْهُ الْخِضَابُ بِالسَّوَادِ(۴).

وَ فِی تَفْسِیرِ الْعَیَّاشِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَیْفٌ وَ تُرْسٌ (۵).

وَ فِی الْکَافِی مَرْفُوعاً قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله

۱- ۱. هذا هو المعنی التام للقوه، و اما سائر ما قیل فی معناه فهو من بیان المصداق لا المفهوم الحقیقی.

۲- ۲. تفسیر القمّیّ: ۲۵۵.

۳- ۳. من لا یحضره الفقیه ۱: ۷۰.

۴- ۴. عله ذلک ان صاحبه یری شابا فیهاب منه، و لذلک ورد فی الحدیث: فی الخضاب ثلاثه خصال: مهیبه فی الحرب، و محبه الی النساء، و یزید فی الباه.

۵- ۵. تفسیر العیّاشیّ ۲: ۶۶ رواه عن محمّد بن عیسی عمن ذکره عن أبی عبد اللّه علیه السلام، و روی عن عبد اللّه بن المغیره رفعه عن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله« او عن جابر بن عبد اللّه عن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله کما فی نسخه» أنه الرمی.

هُوَ الرَّمْیُ (۱).

وَ مِنْ رِباطِ الْخَیْلِ قیل اسم للخیل التی تربط فی سبیل الله فعال بمعنی مفعول أو مصدر سمی به یقال ربطه ربطا و رابطه مرابطه و رباطا أو جمع ربیط کفصیل و فصال و فی مجمع البیان عن النبی صلی الله علیه و آله و ارتبطوا الخیل فإن ظهورها لکم عز و أجوافها کنز(۲) تُرْهِبُونَ أی تخوفون بِهِ الضمیر لما استطعتم أو للإعداد عَدُوَّ اللّهِ وَ عَدُوَّکُمْ قیل یعنی کفار مکه

**[ترجمه]«وَ أَعِدُّواْ لَهُم» یعنی برای سرکوبی پیمان شکنان یا کافران، «مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ» گفته شده: یعنی هر آنچه که در جنگ، موجب نیرومندی می‌شود. و در تفسیر علی بن ابراهیم است که: مقصود ساز و برگ جنگی است، و در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده که امام علیه السّلام فرمود: از جمله آن موارد، خضاب کردن با رنگ مشکی است، و در تفسیر عیّاشی از امام صادق علیه السّلام نقل شده که: منظور شمشیر و سپر است. و در کتاب کافی آمده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: منظور تیراندازی است. «وَ مِن رِّبَاطِ الْخَیْلِ» برخی گفته‌اند: نام اسب‌هایی است که در راه خدا از آن‌ها مراقبت و محافظت می‌شود. این واژه یا مصدر بر وزن فِعال به معنای اسم مفعول است و یا مصدری است که اسم عَلَم قرار گرفته، گفته می‌شود: رَبَطَه رَبطاً و رَابَطَه مُرابَطةً و رِبَاطاً، یا اینکه جمع ربیط است، مانند فصیل و فصال. و در مجمع البیان از پیامبر صلی اللّه علیه و آله نقل است که: از اسب‌ها محافظت کنید؛ زیرا سواریشان برای شما عزّت و درونشان گنج است. «تُرْهِبُونَ» یعنی می... ترسانید «بِهِ» ضمیر به مای موصول در «مَّا اسْتَطَعْتُم» یا به إعداد (مصدر برگرفته از أعدّوا) بر می‌گردد، «عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّکُمْ» برخی گفته‌اند: یعنی کفّار مکه.

**[ترجمه]

و أقول

خصوص السبب لا یدل علی خصوص الحکم و یدل علی رجحان رباط الخیل للجهاد و لإرهاب أعداء الله و إن کان فی زمن غیبه الإمام علیه السلام توقعا لظهوره (۳)

کما ورد فی الأخبار و قد مر تفسیر الآیه الثانیه و کذا الثالثه فی باب أحوال داود علیه السلام و قالوا الصافن من الخیل الذی یقوم علی طرف سنبک ید أو رجل و هو من الصفات المحموده فی الخیل لا تکاد تکون إلا فی العراب الخلص و الجیاد جمع جواد أو جود و هو الذی یسرع فی جریه و قیل الذی یجود بالرکض و قیل جمع جید و الخیر المال الکثیر و المراد هنا الخیل کَمَا قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله: الْخَیْلُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِیهَا الْخَیْرُ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ.

و فی قراءه ابن مسعود حب الخیل حَتّی تَوارَتْ بِالْحِجابِ أی الخیل أو الشمس فَطَفِقَ مَسْحاً قیل أی فأخذ یمسح السیف مسحا بِالسُّوقِ وَ الْأَعْناقِ یقطعها لأنها کانت سبب فوت صلاتها و قیل جعل یمسح بیده أعناقها و سوقها و حبالها و فی الخبر أن الضمیر للشمس و المراد بالمسح بالسوق و الأعناق الوضوء بطریق شرع لهم.

**[ترجمه]خصوصیّت سبب، دلیل بر اختصاص حکم به آن نیست، [و حکم آیه اختصاصی به کفّار مکّه ندارد]، و آیه دلالت دارد بر مطلوبیّت محافظت از اسب برای جهاد و ترساندن دشمنان خدا، گرچه در زمان غیبت امام علیه السّلام باشد، به خاطر

انتظار ظهور آن حضرت، چنان که در روایات آمده است. و تفسیر آیه دوم و سوم در باب احوال داود علیه السّلام گذشت.

و گفته‌اند: اسب صافن، اسب ایستاده‌ای است که یک پا یا یک دستش را از طرف جلوی سُم روی زمین قرار داده است و این از صفات پسندیده در اسب است که جز در اسب‌های عربیِ اصیل وجود ندارد. و «جیاد»، جمع جواد یا جود است که به معنای اسبی است که سریع حرکت می کند، و برخی گفته‌اند: یعنی اسبی که خوب حرکت می کند، و برخی گفته‌اند: مفرد آن جیّد است. و خیر به معنای مال فراوان است و مقصود از آن در اینجا اسب می باشد؛ همان طور که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: خیر به پیشانی اسب‌ها تا روز قیامت بسته شده است. و ابن مسعود، «حبّ الخیل» قرائت کرده، «حَتی تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ» یعنی اسب‌ها یا خورشید پشت حجاب پنهان شدند، «فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَ الْأَعْنَاقِ» گفته شده: یعنی شروع کرد به زدن گردن ها و ساق پاهای اسب‌ها با شمشیر، زیرا آن‌ها سبب شدند که نمازش فوت شود. و بعضی گفته‌اند: شروع کرد به دست کشیدن بر گردن و پا و یال اسب‌ها، و در روایت است که مقصود از ضمیر در «توارت»، خورشید است و مقصود از مسح ساق و گردن، وضوء گرفتن است به روشی که در شرع آن‌ها بوده است.

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

الْفَقِيهُ، قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: الْخَيْلُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِيهَا الْخَيْرُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ وَ الْمُنْفِقُ عَلَيْهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَالْبَاسِطِ يَدَهُ بِالصَّدَقَهِ لَا يَقْبِضُهَا فَإِذَا أَعْدَدْتَ

ص: ۱۵۹

۱- ۱. فروع الکافی ۵: ۲۹ رواه عن محمّد بن یحیی عن عمران بن موسی عن الحسن ابن ظریف عن عبد اللّه بن المغیره رفعه قال: قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فی قول اللّه عزّ و جلّ:« وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَيْلِ» قال: الرمی.

۲- ۲. مجمع البیان ۴: ۵۵۵.

۳- ۳. او حفاظه للدفاع عن حریم الإسلام و منافع المسلمین.

شَيْئاً فَأَعِدَّهُ أَقْرَحَ أَرْثَمَ مُحَجَّلَ الثَّلَاثَهِ طُلُقَ الْيَمِينِ كُمَيْتاً ثُمَّ أَغَرَّ(۱)

تَسْلَمْ وَ تَغْنَمْ (۲).

**[ترجمه]من لا يحضره الفقيه: رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله فرمود: اسب حيوانى است كه تا روز قيامت خير بر پيشانى اش بسته شده، و كسى كه در راه خداى عزّ و جلّ براى او خرج كند، مانند كسى است كه همواره دست خود را براى دادن صدقه، گشوده و نمى‌بندد. پس چون خواستى اسبى تهيّه كنى، اسبى را در نظر بگير كه در پيشانى اش خالى سفيد، و بينى و لب بالايش سفيد، و سه تا از دست و پاهايش نيز تا زير زانو سفيد، و دست راستش به رنگى ديگر، و رنگ پيكرش سرخ آميخته به سياهى و پس از آن اسبى پيشانى سفيد باشد، [كه اگر چنين كنى] سالم بمانى و غنيمت ستانى. -. من لا يحضره الفقيه ۲ : ۱۸۵ - ۱۸۶ -

**[ترجمه]

توضيح

قال فى النهايه فيه (۳) خير الخيل الأرثم الأقرح المحجل الأرثم الذى أنفه أبيض و شفته العليا(۴) و الأقرح ما كان فى جبهته قرحه بالضم و هى بياض يسير فى وجه الفرس دون الغره(۵).

و المحجل هو الذى يرتفع البياض فى قوائمه إلى موضع القيد و يجاوز الأرساغ و لا يجاوز الركبتين لأنها مواضع الأحجال و هى الخلاخيل و القيود و لا يكون التحجيل باليد و اليدين ما لم يكن معها رجل أو رجلان (۶).

قال و فيه خير الخيل الأقرح طلق اليد اليمنى أى مطلقها ليس فيها تحجيل (۷).

**[ترجمه]ابن اثير در نهايه گفته: در حديث است كه: «بهترين اسب أرثم أقرح محجّل است». «أرثم» اسبى است كه بينى و لب بالاش سفيد باشد -. نهايه ۲ : ۶۹ -، «أقرح»، اسبى است كه در پيشانى، لكه سفيدى كوچك‌تر از غرّه -. ابن منظور در لسان العرب (ج۲، ص ۵۶۰) مى‌گويد: غرّه بيش از درهم و قرحه به اندازه يك درهم و كمتر از آن است. - دارد -. نهايه ۳ : ۲۷۰ -، و «محجّل»، اسبى است كه دست و پاهايش تا بالاى مچ و زير زانو سفيد است؛ و علّت اين نامگذارى آن است كه اين مواضع، جاهايى هستند كه به آن «حجل» يعنى بند و خلخال مى‌بندند. و به اسبى كه فقط يك دست يا دو دستش سفيد باشد، محجّل نمى‌گويند؛ مگر اينكه يك پا يا هر دو پايش نيز سفيد باشد. -. نهايه ۱ : ۲۳۷ - و همچنين گفته: در حديث آمده: «بهترين اسب، أقرحى است كه دست راستش طِلق باشد» يعنى سفيد نباشد. -. نهايه ۳ : ۴۷ -

**[ترجمه]

«۲»

الْكَافِي، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَمَّنْ أَخْبَرَهُ عَنِ ابْنِ طَيْفُورٍ الْمُتَطَبِّبِ قَالَ: سَأَلَنِي أَبُو

الْحَسَنِ علیه السلام أَیَّ شَیْ ءٍ تَرْکَبُ قُلْتُ حِمَاراً فَقَالَ بِکَم ابْتَعْتَهُ قُلْتُ بِثَلَاثَهَ عَشَرَ دِینَاراً قَالَ إِنَّ هَذَا لَهُوَ السَّرَفُ (۸) أَنْ تَشْتَرِیَ حِمَاراً بِثَلَاثَهَ عَشَرَ دِینَاراً وَ تَدَعَ بِرْذَوْناً قُلْتُ یَا سَیِّدِی إِنَّ مَئُونَهَ الْبِرْذَوْنِ أَکْثَرُ مِنْ مَئُونَهِ الْحِمَارِ قَالَ فَقَالَ إِنَّ الَّذِی یَمُونُ الْحِمَارَ یَمُونُ الْبِرْذَوْنَ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ مَنِ ارْتَبَطَ دَابَّهً

ص: ۱۶۰

۱- ۱. الکمیت من الخیل للمذکر و المؤنث: ما کان لونه بین الأسود و الأحمر. و الاغر: ما کان فی جبهته بیاض.

۲- ۲. الفقیه ۲: ۱۸۵ و ۱۸۶.

۳- ۳. أی فی الحدیث.

۴- ۴. النهایه ۲: ۶۹.

۵- ۵. النهایه ۳: ۲۷۰.

۶- ۶. النهایه ۱: ۲۳۷.

۷- ۷. النهایه ۳: ۴۷.

۸- ۸. فی المصدر: فقال: ان هذا هو السرف.

مُتَوَقِّعاً بِهِ أَمْرَنَا وَ يَغِيظُ بِهِ عَدُوَّنَا وَ هُوَ مَنْسُوبٌ إِلَيْنَا أَدَرَّ اللَّهُ رِزْقَهُ وَ شَرَحَ صَدْرَهُ وَ بَلَّغَهُ أَمَلَهُ وَ كَانَ عَوْناً عَلَى حَوَائِجِهِ (۱).

**[ترجمه]کافی: ابن طیفور طبیب گوید: حضرت أبو الحسن علیه السّلام از من پرسید: بر چه سوار می‌شوی؟ گفتم: بر الاغ. فرمود: آن را چند خریدی؟ گفتم: سیزده دینار، فرمود: این اسراف است که الاغی را به سیزده دینار بخری و استر نخری. گفتم: ای آقای من، هزینه استر بیش‌تر از الاغ است، فرمود: آنکه هزینه الاغ را تأمین می کند، هزینه استر را هم تأمین می کند. مگر نمی‌دانی هرکس مرکبی داشته باشد، و در انتظار امر ما باشد، و از این طریق دشمن ما را خشمگین کند، در حالی که وابسته به ماست؛ خداوند روزی‌اش را فراوانی می‌بخشد و به او شرح صدر عنایت می کند و او را به آرزویش می‌رساند و در حوائجش یاری می‌نماید؟ - . کافی ۶ : ۵۳۵ -

**[ترجمه]

بیان

فی القاموس مأن القوم احتمل مئونتهم أی قوتهم و قد لا یهمز فالفعل مانهم (۲).

**[ترجمه]در قاموس آمده: «مأن القوم» یعنی قوت و غذای آن‌ها را به عهده گرفت، و گاهی بدون همزه به صورت (مان) می‌آید.

**[ترجمه]

«۳»

الْكَافِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ قَالَ حَدَّثَنِي رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: تِسْعَةُ أَعْشَارِ الرِّزْقِ مَعَ صَاحِبِ الدَّابَّةِ(۳).

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: نه دهم رزق و روزیِ صاحب اسب - . راغب در مفردات (مفردات: دب) می گوید: معنای اصلی دابه مطلق حیوان است، ولی درعرف خاص ثانوی، به اسب اختصاص یافته است. مرحوم طریحی در مجمع البحرین نیز چنین آورده است؛ لذا در ترجمه (دابه) در این حدیث و احادیث مشابه در این باب، معنای دوم لحاظ شده است. - ، تأمین است. - . کافی ۶ : ۵۳۵ -

**[ترجمه]

«۴»

وَ مِنْهُ، عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ (۴) عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: مَنِ اشْتَرَى دَابَّةً كَانَ لَهُ ظَهْرُهَا وَ عَلَى اللَّهِ رِزْقُها(۵).

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: هرکس اسبی بخرد، استفاده از سواری آن، مال اوست و روزی‌اش بر عهده خداست. - . کافی ۶ : ۵۳۶ -

**[ترجمه]

«۵»

وَ مِنْهُ، عَنِ الْعِدَّهِ عَنْ سَهْلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: اتَّخِذْ حِمَاراً يَحْمِلْ رَحْلَكَ فَإِنَّ رِزْقَهُ عَلَى اللَّهِ قَالَ فَاتَّخَذْتُ حِمَاراً وَ كُنْتُ أَنَا وَ يُوسُفُ أَخِي إِذَا تَمَّتِ السَّنَهُ حَسَبْنَا نَفَقَاتِنَا فَنَعْلَمُ مِقْدَارَهَا فَحَسَبْنَا بَعْدَ شِرَاءِ الْحِمَارِ نَفَقَاتِنَا فَإِذَا هِيَ كَمَا كَانَتْ فِي كُلِّ عَامٍ لَمْ تَزِدْ شَيْئاً(۶).

**[ترجمه]کافی: یونس بن یعقوب گوید: امام صادق علیه السّلام به من فرمود: الاغی بگیر تا بارت را ببرد، پس همانا روزی‌اش بر عهده خداست. یونس می گوید: من الاغی خریدم و رسم من و برادرم یوسف این بود که همیشه در پایان سال مخارج خود را بررسی می‌کردیم و اندازه آن را داشتیم و پس از خرید الاغ باز محاسبه کردیم، دیدیم مخارجمان همانند گذشته بود، و چیزی اضافه نشده بود. - . کافی ۶ : ۵۳۶ -

**[ترجمه]

«۶»

وَ مِنْهُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْبِلَادِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي الْمُغِيرَهِ(۷) عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: مِنْ شَقَاءِ الْعَيْشِ

۱- ۱. فروع الكافي ۶: ۵۳۵.

۲- ۲. القاموس: المأنه.

۳- ۳. فروع الكافي ۶: ۵۳۵.

۴- ۴. في المصدر: عن محمّد بن الحسين.

۵- ۵. فروع الكافي ۶: ۵۳۶.

۶- ۶. فروع الكافي ۶: ۵۳۶.

۷- ۷. في المصدر: علي بن المغيره.

الْمَرْكَبُ السَّوْءُ(۱).

**[ترجمه]کافی: امام باقر علیه السّلام فرمود: از بدی زندگی انسان، داشتن مرکب بد است. - . کافی ۶ : ۶۳۷ -

**[ترجمه]

«۷»

مَعَانِی الْأَخْبَارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ بَشَّارٍ الْقَزْوِینِیِّ عَنِ الْمُظَفَّرِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ الْكُوفِیِّ عَنِ الْبَرْمَكِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ الْأَحْمَرِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ ثَابِتِ بْنِ دِینَارٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ عَلِیٍّ علیهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: خَیْرُ الْمَالِ سِكَّةٌ مَأْبُورَةٌ وَ مُهْرَةٌ مَأْمُورَةٌ(۲).

**[ترجمه]رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به نقل امام سجاد علیه السّلام از آباء طاهرینش فرمود: بهترین مال، نخلستان تلقیح شده با گرد نَر و اسبان ماده پر اولاد است. - . معانی الأخبار: ۲۹۲ -

**[ترجمه]

«۸»

وَ مِنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ الدَّیْلَمِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَعْقُوبَ الْأَصَمِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمُنَادِی (۳)

عَنْ رَوْحِ بْنِ عُبَادَهَ عَنْ أَبِی نَعَامَهَ الْعَدَوِیِّ (۴)

عَنْ مُسْلِمِ بْنِ زَیْدٍ(۵) عَنْ أُنَاسِ بْنِ زُهَیْرٍ عَنْ سُوَیْدِ بْنِ هُبَیْرَهَ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: خَیْرُ مَالِ الْمَرْءِ مُهْرَةٌ مَأْمُورَةٌ أَوْ سِكَّةٌ مَأْبُورَةٌ.

**[ترجمه]رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: بهترین مال انسان، مهره مأموره و سکه مأبوره است.

**[ترجمه]

توضیح

قوله سكه مأبوره یقال هی الطریقه المستقیمه المستویه المصطفه من النخل و یقال إنما سمیت الأزقه سككا لاصطفاف الدور فیها كطرائق النخل هذا فی اللغه

وَ قَدْ رُوِیَ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: لَا تُسَمُّوا الطَّرِیقَ السِّكَّهَ فَإِنَّهُ لَا سِكَّهَ إِلَّا سِكَكُ الْجَنَّهِ.

۱- ۱. فروع الكافى ۶: ۶۳۷.

۲- ۲. معانى الأخبار: ۲۹۲ طبعه الغفارى.

۳- ۳. فى المصدر:« محمّد بن عبيد اللّه المنادى» و هو الصحيح، قال ابن الأثير فى اللباب ۳: ۱۷۹: المنادى بضم الميم: نسبه الى من ينادى على الأشياء التى تباع و الأشياء الضائعه، و المشهور بهذه النسبه أبو جعفر محمّد بن أبى داود عبيد اللّه بن يزيد المنادى بغدادىّ مات فى شهر رمضان سنه ۲۷۲ و كانت ولادته سنه ۱۷۱ و عمره ۱۰۱ سنه.

۴- ۴. هو عمرو بن عيسى بن سويد بن هبيره.

۵- ۵. فى المصدر:« مسلم بن بديل عن اياس بن زهير» و فى أسد الغابه ۲: ۳۸۱ فى ترجمه سويد بن هبيره عبد الحارث الديلمىّ: روى عنه أياس بن زهير أن النبىّ صلّى اللّه عليه و آله قال: خير المال للرجل المسلم سكه مأبوره أو مهره مأموره. رواه كذا روح بن عباده عن ابى نعامه عن اياس بن زهير عن سويد بن هبيره.

و أمـا المـأبوره فهى التى قـد لقحت قال أبو عبيـده لقحت للواحـده خفيفه و للجمع بالتثقيل لقحت يقال أبرت النخل آبرها أبرا و هى نخله مـأبوره و يقال ائتبرت (۱) غيرى إذا سـألته أن يأبر لك نخلك و كـذلك الزرع و الآبر العامل و المؤبر(۲) رب الزرع و المأبور الزرع و النخل الـذى قد لقح و أما المهره المأموره فإنها الكثيره النتاج و فيها لغتان يقال قد أمرها الله فهى مأموره و آمرها ممـدوده فهى مؤمره و قد قرأ بعضـهم أَمَرْنا مُتْرَفِيها(۳) غير ممـدوده يكون من الأـمر و روى عن الحسن أنه فسـرها فقال أمرناهم بالطـاعه فعصوا و قـد يكون أمرنـا بمعنى أكثرنـا على قوله مهره مـأموره و فرس مـأموره و من قرأهـا آمرنا فمـدها فليس معناه إلا أكثرنـا و من قرأهـا مشـدده فقـال أمرنـا فهـذا من التسـليط و يقـال فى الكلام قـد أمر القوم يأمرون إذا كثروا و هو من قوله مهره مأموره(۴).

تأييد قال فى القاموس المهر بالضم ولد الفرس أو أول ما ينتج منه و من غيره و الأنثى مهره و الأم ممهر(۵).

و فى النهايه فيه خير المال مهره مأموره و سكه مأبوره المأموره الكثيره النسل و النتاج يقال أمرهم الله فأمروا أى كثروا و فيه لغتان أمرها فهى مأموره و آمرها فهى مؤمره(۶)

و السكه الطريقه المصطفه من النخل و منها قيل للأزقه سكك لاصطفاف الدور فيها(۷).

ص: ۱۶۳

۱- ۱. فى نسخه من المصدر: استأبرت.

۲- ۲. فى المصدر: و المؤتبر.

۳- ۳. الإسراء: ۱۷.

۴- ۴. معانى الأخبار: ۲۹۲ و ۲۹۳.

۵- ۵. القاموس: المهر.

۶- ۶. النهايه ۱: ۵۱.

۷- ۷. النهايه ۲: ۱۸۶.

و المأبوره الملقحه يقال أبرت النخله و أبرتها فهی مأبوره و مُؤَبَّرَةٌ(۱) و الاسم الْإِبَارُ و قیل السکه سکه الحرث و المأبوره المصلحه له أراد خیر المال نتاج أو زرع انتهی (۲).

**[ترجمه]«سکّه مأبوره» گفته می‌شود که: سکّه، راه راست و صافی است که در دو طرف آن نخل‌ها به صف ایستاده‌اند، همچنین کوچه‌ها را «سکک» نامیده‌اند، چرا که در دو طرف آن، خانه‌ها مانند درختان نخل صف کشیده‌اند. این از نظر لغت، و پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: راه را سکّه ننامید، زیرا سکّه تنها در بهشت وجود دارد.

و «مأبوره»، نخلی است که گرد نر بر آن پاشیده‌اند. ابو عبیده گفته: برای یک نخل صیغه ثلاثی مجرد و برای دسته از درختان نخل باب تفعیل به کار می‌رود، و اشتقاقات آن از این قرار است: «أَبَرتُ النخل آبَرُها أبراً و هی نخله مأبوره» و نیز گفته می‌شود: «ائتبرت غیری» وقتی از کسی بخواهی که نخلت یا زراعتت را گرده افشانی کند، و «آبر»: کسی که گرده افشانی می کند و «مؤبّر»: صاحب زراعت، و «مأبور»: زراعت و نخلی که گرده افشانی می شود.

امّا در مورد «مهره مأموره»، این تعبیر به معنای اسب پر اولاد است، و آن به دو لغت می‌آید: یکی «أمر» به صیغه ثلاثی مجرّد؛ گفته می‌شود: «قد أمرها الله فهی مأموره» یعنی خدا به او فرمان داد، پس او مأمور است؛ و دیگری «آمر» به صیغه ثلاثی مزید باب افعال. گفته می‌شود: «قد آمرها فهی مؤمره»، و برخی آیه «أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا» - . اسراء / ۱۶ - را با الف غیر ممدود قرائت نموده‌اند و از حسن روایت شده که در تفسیر آیه گفته: آن‌ها را به طاعت فرمان دادیم، ولی نافرمانی کردند. و گاهی به معنای زیاد بودن یا زیاد کردن چیزی آمده؛ گفته می‌شود: «أمرنا» یعنی زیاد کردیم یا زیاد هستیم، که عبارت «مهره مأموره و فرس مأموره» از همین باب است، و هرکس در آیه فوق «أمرنا» را با مد یعنی «آمرنا» خوانده، معنای آن جز معنای دوم نخواهد بود. و هرکس آن را به صیغه تفعیل یعنی «أمّرنا» خوانده، در این صورت به معنای مسلّط کردن چیزی بر چیز دیگر است، و نیز گفته می‌شود: «قد أمر القوم یأمرون» وقتی که جمعیّتشان فراوان باشند و این هم از قبیل عبارت «مهره مأموره» است.

تأیید: در قاموس گفته: مُهر به معنای کُرّه اسب است یا نخست کُرّه‌ای که از او و یا از حیوان دیگری به وجود می‌آید، و کُرّه ماده را مُهره و مادر آن را ممهر می‌گویند. و در نهایه گفته: در روایتی آمده: «خیر المال مهره مأموره و سکه مأبوره»، مأموره یعنی پر اولاد، گفته می‌شود: «أمرهم الله فأمروا» خدا آن‌ها را زیاد کرد و آن‌ها هم زیاد شدند. و «أمر» دو لغت دارد: «أمرها» به صیغه ثلاثی مجرّد و «آمرها» به صیغه إفعال، و سکه راه صافی است که در دو طرف آن نخل‌ها به صف ایستاده‌اند، و از همین باب به کوچه‌ها سکک گفته شده، چرا که خانه‌ها در دو طرف آن به صف ساخته شده‌اند. و مأبوره یعنی گرده افشانی شده، و نمونه‌ای از مشتقّات آن چنین است: «أبرتُ النخله و أبّرتها فهی مأبوره و مؤبّره» و اسم آن إبار است، گفته شده: «السّکه سکّه الحرث و المأبوره المصلحه له» و منظور این است که بهترین اموال نتاج و اولاد حیوان یا کشت و زرع است.(پایان نقل قول)

**[ترجمه]

و أقول

روی فی شهاب الأخبار و فرس مأموره(۳) و قال فی ضوء الشهاب و روی و مُهره مأموره و هو من أمر القوم إذا کثروا و أمرنا له

أی کثر و أمرتهم أی أکثرتهم علی فعلتهم لغتان فإن کانت الکلمه من أمر علی فعل فهی علی موجبها و بابها و إن کان من آمر فإنما صار مأموره لازدواج الکلام و ملاءمته کما قالوا الغدایا و العشایا و کان حقها الغداوات و کما قالوا هنأنی الطعام و مرأنی فإذا أفردوا قالوا أمرأنی

وَ کَقَوْلِهِ علیه السلام: ارْجِعْنَ مَأْزُورَاتٍ غَیْرَ مَأْجُورَاتٍ.

و هو من الوزر و کان حقه موزورات (۴)

وَ کَقَوْلِهِ علیه السلام: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْهَامَّهِ وَ اللَّامَّهِ.

و إذا أفردت کانت الملمه لأنه من ألم بالشیء فکأنه یقول صلی الله علیه و آله خیر المال النخل و النتاج و قال بعد تفسیر السکه بالنخل و فسر الأصمعی هذه الکلمه علی وجه آخر فقال السکه الحدیده التی تثار بها الأرض للزرع و مأبوره علی هذا أی مصلحه محدده و لا بأس بهذا الوجه و یکون المعنی خیر المال الزرع و النتاج و فی الحدیث ما دخلت السکه دار قوم یعنی الزراعه و اتباع أذناب

البقر و ترک الغزو و إنما کان النخل أو الزرع و النتاج خیر المال لاشتمال النخل و الزرع علی الزکوات و العشور فتتوفر(۵) علی المساکین و المحتاجین

ص: ۱۶۴

۱- ۱. ضبطهما فی النهایه بالتشدید من باب التفعیل.

۲- ۲. النهایه ۱: ۱۱.

۳- ۳. الموجود فی شهاب الاخبار المطبوع بضمیمه البیان: ۲۵:« خیر المال سکه مأبوره» و لم یزد علی ذلک و الظاهر أنّه غیر کتاب الشهاب الذی یروی عنه المصنّف.

۴- ۴. هکذا فی المطبوع و فی المخطوط:« مأزورات» و لعلّ الصحیح: موزورات.

۵- ۵. فی النسخه المخطوطه: فتوفر.

و المستحقين (۱) و علی النتاج لتتوفر(۲) علی الغزاه و المجاهدين فی سبيل الله و فائده الحديث تفضيل النخل و الزرع علی سائر وجوه المعاش انتهی (۳).

**[ترجمه]در کتاب شهاب الاخبار روايت است که «و فرس مأموره» و در ضوء الشهاب گفته: روايت است که «و مهره مأموره» و اين برگرفته از تعبير «أمر القوم» است يعنی قوم فزونی يافتند و «أمرنا له أی کثر و أمرتهم أی أکثرتهم» و اين کلمه دو لغت دارد، اگر بر وزن «فَعَلَ» باشد که مقتضای خودش را دارد و اسم مفعول (مأموره) در حديث مطابق قاعده است، و اگر بر وزن «أفعَلَ» باشد، اسم مفعول «مأموره» که بر وزن ثلاثی مجرّد آمده، از باب همنشينی و ملائمت بين دو لفظ اين گونه آمده، که نمونه‌هايی دارد از جمله اينکه: عرب می گويد: «غدايا و عشايا» در حالی که حقّش اين است که بگويد: «غدوات» و چنان که می‌گويد: «هنّأنی الطعام و مَرّأنی»، حال آنکه اگر «مَرّأنی» را تنها بياورد می گويد: «أمرأنی»، و مانند فرموده پيامبر صلی اللَّه عليه و آله: «ارجعن مأزورات غير مأجورات» در حالی که «مأزورات» از ريشه «ورز» است و بايد گفته شود: «موزورات» و مانند سخن ديگر حضرت که فرمود: «أعوذ باللَّه من الهامّه و اللّامّه» که «لامّه» وقتی تنها آورده شود «ملمّه» می‌آيد، زيرا از الَمّ است، [و همه اين موارد از باب رعايت موازنه لفظی است.] و گويا آن حضرت فرموده: بهترين مال، نخل و نتاج و اولاد اسب است.

و پس از تفسير سکّه به نخل گفته: اصمعی اين لغت را تفسير ديگر کرده و گفته: سکّه، گاوآهن است که زمين را برای کشت با آن شخم می‌زنند و مأبوره بر اين اساس يعنی پرداخت شده و تيز شده، و اين وجه بدی نيست و معنا اين است که بهترين مال، نتاج حيوان و زرع است، و در حديث است که (سکّه به خانه مردم وارد نشد مگر اينکه ذليل شدند) و سکّه يعنی زراعت و به دنبال گاو رفتن و ترک نبرد. و اينکه نخل يا زراعت و نتاج حيوان بهترين اموال شمرده شده به اين خاطر است که نخل و زراعت زکات دارند و اين موجب رفاه حال و وفور مال بر مستمندان و نيازمندان و مستحقان می گردد، و نتاج حيوانات موجب توسعه بر مجاهدين در راه می‌شود و فايده حديث برتری دادن نخل و زراعت بر کسب‌های ديگر است. (پايان نقل قول)

**[ترجمه]

«۹»

مَجَالِسُ ابْنِ الشَّيْخِ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَخْلَدٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْحَسَنِ الشَّيْبَانِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ التِّرْمِذِيِّ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَنْبَسَهَ(۴)

عَنْ مَنْصُورِ بْنِ وَرْدَانَ الْعَطَّارِ عَنْ يُوسُفَ بْنِ أَبِی إِسْحَاقَ (۵) عَنِ الْحَارِثِ عَنْ عَلِیٍّ عليه السلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله عليه و آله قَالَ: الْخَيْلُ مَعْقُودٌ فِی نَوَاصِيهَا الْخَيْرُ إِلَی يَوْمِ الْقِيَامَهِ وَ مَنِ ارْتَبَطَ فَرَساً فِی سَبِيلِ اللَّهِ كَانَ عَلَفُهُ وَ رَوْثُهُ وَ شَرَابُهُ فِی مِيزَانِهِ يَوْمَ الْقِيَامَهِ(۶).

**[ترجمه]مجالس ابن الشيخ: رسول خدا صلی اللَّه عليه و آله به نقل امير المؤمنين عليه السّلام فرمود: خير به پيشانی اسب‌ها تا روز قيامت بسته شده است و هرکس از اسبی در راه خدا محافظت و نگهداری کند، علف و سرگين و آبی که نوشد، در روز قيامت، در ترازوی او [و از اعمال حسنه‌اش] قرار می گيرد. - . مجالس ابن الشيخ: ۲۴۴ -

**[ترجمه]

«۱۰»

ثَوَابُ الْأَعْمَالِ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ یَحْیَی عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ(۷) عَنْ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام قَالَ: مَنِ ارْتَبَطَ فَرَساً عَتِیقاً مُحِیَتْ عَنْهُ ثَلَاثُ سَیِّئَاتٍ فِی کُلِّ یَوْمٍ وَ کُتِبَتْ لَهُ إِحْدَی وَ عِشْرُونَ حَسَنَةً وَ مَنِ ارْتَبَطَ هَجِیناً مُحِیَتْ عَنْهُ فِی کُلِّ یَوْمٍ سَیِّئَتَانِ وَ کُتِبَتْ لَهُ سَبْعُ حَسَنَاتٍ وَ مَنِ ارْتَبَطَ بِرْذَوْناً یُرِیدُ بِهِ جَمَالًا أَوْ قَضَاءَ حَوَائِجَ أَوْ دَفْعَ عَدُوٍّ عَنْهُ مُحِیَتْ عَنْهُ فِی کُلِّ یَوْمٍ سَیِّئَةٌ وَ کُتِبَتْ لَهُ سِتُّ حَسَنَاتٍ (۸).

ص: ۱۶۵

۱- ۱. فی النسخه المخطوطه: و المحتاجین المستحقین.

۲- ۲. فی النسخه المخطوطه: لتوفر.

۳- ۳. ضوء الشهاب: لم نجد نسخته.

۴- ۴. فی نسخه من المصدر: سعید بن عنبسه.

۵- ۵. فی المصدر:« یوسف بن إسحاق بن أبی إسحاق» و هو الصحیح، ذکر ابن حجر فی تهذیب التهذیب ۱۰: ۳۱۶ من روات منصور بن وردان یوسف بن إسحاق بن أبی إسحاق و أورد ترجمه یوسف فی التقریب و التهذیب فقال: یوسف بن إسحاق بن أبی إسحاق السبیعی و قد ینسب لجده ثقه مات سنه ۱۵۷.

۶- ۶. مجالس ابن الشیخ: ۲۴۴.

۷- ۷. فی المصدر: یعقوب بن جعفر بن إبراهیم بن محمّد الجعفری.

۸- ۸. ثواب الأعمال: ۱۰۳.

الْمَحَاسِنُ، عَنِ الْقَاسِمِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَعْفَرِيِّ: مِثْلَهُ (۱) إِلَّا أَنَّ فِيهِ إِحْدَى عَشْرَةَ سَنَةً فِي الْأَوَّلِ كَمَا فِي الْفَقِيهِ (۲).

الْكَافِي، عَنِ الْعِدَّهِ عَنِ الْبَرْقِي (۳): مِثْلَ الْمَحَاسِنِ.

**[ترجمه]ثواب الأعمال: امام كاظم عليه السّلام فرمود: هركس در خانه اش اسب اصيلى را نگهدارى كند، هر روز سه گناه از او محو شود و بيست و يک حسنه براى او بنويسند و هركس اسبى غير اصيل را نگه دارد، هر روز دو گناه از او محو شود و هفت حسنه برايش نوشته شود، و هركس از استرى براى زيور يا كار يا دفع دشمن از خودش، نگهدارى كند، هر روز يک گناه از او محو شود و شش حسنه برايش ثبت گردد. -. ثواب الأعمال: ۱۰۳ -

در كتاب محاسن مانند اين روايت آمده، با اين تفاوت كه در آنجا گفته: براى كسى كه اسب اصيلى دارد، يازده حسنه نوشته مى‌شود، -. محاسن: ۶۳۱ - چنان كه در كتاب من لا يحضره الفقيه نيز همين گونه آمده است. -. من لا يحضره الفقيه ۲ : ۱۸۶ -

در كتاب كافى نيز مانند روايت محاسن آمده است. -. كافى ۵ : ۴۸ -

**[ترجمه]

بيان

العتيق هو الذى أبواه عربيان قال الجوهرى العتيق الكرم و الجمال و العتيق الكريم من كل شى ء و الخيار من كل شى ء و قال الهجنه فى الناس و الخيل إنما تكون من قبل الأم فإذا كان الأب عتيقا و الأم ليست كذلك كان الولد هجينا و الإقراف من قبل الأب انتهى.

و البرذون بالكسر ما لم يكن شى ء من أبويه عربيا قال الدميرى الخيل نوعان عتيق و هجين و الفرق بينهما أن عظم البرذون أعظم من عظم الفرس و عظم الفرس أصلب و أثقل من عظم البرذون و البرذون أحمل من الفرس و الفرس أسرع من البرذون و العتيق بمنزله الغزال و البرذون بمنزله الشاه فالعتيق من الخيل ما أبواه عربيان سمى بذلك لعتقه من العيوب و سلامته من الطعن فيه من الأمور المنقصه(۴).

ص: ۱۶۶

۱- ۱. المحاسن: ۶۳۱.

۲ - ۲. فيه وهم لان الحديث الذى روى فى الفقيه يغاير ذلك اسنادا و متنا، و هو حديث سليمان بن جعفر الجعفرى، قال الصدوق فى الفقيه ۲: ۱۸۶: و روى بكر بن صالح عن سليمان بن جعفر الجعفرى عن أبى الحسن عليه السّلام، قال: سمعته يقول: الخيل على كل منخر منها شيطان فاذا أراد احدكم ان يلجمها فليسم. ثم قال: قال: و سمعته يقول: من ربط فرسا عتيقا محيت عنه

عشر سیئات و کتبت له احدی عشر حسنه فی کل یوم، و من ارتبط هجینا محیت عنه فی کل یوم سیئتان، و کتب له تسع حسنات فی کل یوم، و من ارتبط برذونا یرید به جمالا او قضاء حاجه أو دفع عدو محیت عنه فی کل یوم سیئه و کتب له ست حسنات، و من ارتبط فرسا أشقر. الی قوله:« لا یدخل بیته حیف» فیما یأتی عن ثواب الأعمال تحت رقم ۱۳.

۳- ۳. فروع الکافی ۵: ۴۸.

۴- ۴. حیاه الحیوان ۲: ۱۴۷.

**[ترجمه]عتیق اسبی است که پدر و مادرش هر دو عربی باشند. جوهری گفته: عِتق یعنی کَرَم و زیبایی و عتیق یعنی گرامی و ارجمند و برگزیده از هر چیز و گفته: هُجنه [یعنی اصیل و عربی نبودن] در انسان و اسب از ناحیه مادر است؛ پس اگر پدر اصیل باشد و مادر عربی و اصیل نباشد، فرزند هجین خواهد بود. و إقراف عکس این است، یعنی مادر عربی و اصیل امّا پدر غیر عربی است.(پایان نقل).

و استر، حیوانی است که پدر و مادرش هیچ کدام عربی نباشند، دمیری گفته: اسب دو نوع است: عتیق و هجین و فرق میان این دو در این است که استخوان استر درشت تر از استخوان اسب است، و استخوان اسب محکم تر و سنگین تر از استخوان استر است و استر در بارکشی تحمّل بیشتر و اسب در حرکت سرعت زیادتری دارد. عتیق همچون آهوست و استر مانند گوسفند است، و عتیق اسبی است که پدر و مادرش هر دو عربی و اصیل هستند و این نامگذاری به خاطر آزاد بودن او و از عیوب و سلامت او از اموری است که موجب نقص می گردد. - . حیاه الحیوان ۲ : ۱۴۷ -

**[ترجمه]

«۱۱»

ثَوَابُ الْأَعْمَالِ، عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ السَّعْدَآبَادِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: الْخَیْرُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِی الْخَیْلِ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ(۱).

**[ترجمه]ثواب الأعمال: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به نقل امام صادق علیه السّلام فرمود: خیر به پیشانی اسب‌ها تا روز قیامت بسته شده است. - . ثواب الأعمال: ۱۰۳ -

**[ترجمه]

«۱۲»

وَ مِنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِذَا اشْتَرَیْتَ دَابَّهً فَإِنَّ مَنْفَعَتَهَا لَکَ وَ رِزْقَهَا عَلَی اللَّهِ (۲).

الْمَحَاسِنُ، عَنْ أَبِیهِ: مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّ فِیهِ اشْتَرِ دَابَّهً(۳).

**[ترجمه]ثواب الأعمال: امام صادق علیه السّلام فرمود: اگر اسب بخری، منفعتش مال توست و روزی‌اش بر عهده خداست. - . ثواب الأعمال: ۱۰۳ -

در کتاب محاسن مانند این روایت آمده، با این اختلاف که در آنجا می گوید: اسبی بخر. - . محاسن: ۶۲۵ -

**[ترجمه]

ثَوَابُ الْأَعْمَالِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَـى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ السَّعْدَآبَادِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ بَکْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ سُلَیْمَانَ الْجَعْفَرِیِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام (۴) یَقُولُ: مَنِ ارْتَبَطَ فَرَساً أَشْقَرَ أَغَرَّ أَوْ أَقْرَحَ (۵) فَإِنْ کَانَ أَغَرَّ سَائِلَ الْغُرَّهِ بِهِ وَضَحٌ فِی قَوَائِمِهِ فَهُوَ أَحَبُّ إِلَیَّ لَمْ یَدْخُلْ بَیْتَهُ فَقْرٌ مَا دَامَ ذَلِکَ الْفَرَسُ فِیهِ وَ مَا دَامَ أَیْضاً فِی مِلْکِهِ لَا یَدْخُلُ بَیْتَهُ حَنَقٌ (۶).

قَالَ وَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ: مَنِ ارْتَبَطَ فَرَساً لِیُرْهِبَ بِهِ عَدُوّاً(۷)

أَوْ یَسْتَعِینَ بِهِ عَلَی جَمَالِهِ لَمْ یَزَلْ مُعَاناً عَلَیْهِ أَبَداً مَا دَامَ فِی مِلْکِهِ وَ لَا یَدْخُلُ بَیْتَهُ خَصَاصَهٌ مَا دَامَ فِی مِلْکِهِ (۸).

ص: ۱۶۷

۱- ۱. ثواب الأعمال: ۱۰۳ و رواه البرقی فی المحاسن: ۶۳۱ عن علیّ بن الحکم و فیه: الخیل معقود فی نواصیها الخیر الی یوم القیامه و رواه الکلینی فی الفروع ۵: ۴۸ عن العده عن البرقی.

۲- ۲. ثواب الأعمال: ۱۰۳.

۳- ۳. المحاسن: ۶۲۵.

۴- ۴. فی المصدر: أبا الحسن الکاظم علیه السلام.

۵- ۵. فی المحاسن:« اغر اقرح» و لعله مصحف.

۶- ۶. فی المحاسن و الفقیه: حیف.

۷- ۷. فی المحاسن: لرهبه عدو.

۸- ۸. ثواب الأعمال: ۱۰۳.

الْمَحَاسِنُ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ: مِثْلَهُ (۱).

**[ترجمه]ثواب الأعمال: سلیمان جعفری گوید: شنیدم که امام کاظم علیه السّلام می‌فرمود: هرکس اسب سرخی که پیشانیِ سفید یا لکّه ای سفید در پیشانی داشته باشد - و اگر سفید پیشانی، سفیدی‌اش پهن باشد و دست و پایش هم، همه سفیدی داشته باشد، من آن را بیشتر دوست دارم- تا این اسب در خانه‌اش هست، فقر به خانه اش وارد نشود و نیز تا این اسب را دارد، در خانه اش خشم راه نیابد.

گفت: و شنیدم که می‌فرمود: هرکس از اسبی حفاظت کند تا به وسیله آن دشمن را بترساند، یا آن را زیور خود سازد، تا زمانی که آن را دارد، پیوسته [از سوی خدا] یاری شود و تا آن را دارد تنگدست نشود. - . ثواب الأعمال: ۱۰۳ -

در کتاب محاسن مانند این روایت آمده است. - . محاسن: ۶۳۱ - ۶۳۳ -

**[ترجمه]

بيان

فی القاموس الأشقر من الدواب الأحمر فی مغره حمره یحمر منها العرف و الذنب (۲).

و قال فی المصباح الشقره حمره صافیه فی الخیل و قال الغره فی الجبهه بیاض فوق الدرهم و فرس أغر و مهره غراء و نحوه قال الجوهری و قال القرحه فی وجه الفرس ما دون الغره و الفرس أقرح و قال الوضح الضوء و البیاض یقال بالفرس وضح إذا کانت به وشیه انتهی و الخنق الغیظ و فی بعض نسخ ثواب الأعمال و الفقیه حیق بالیاء و فی القاموس الحیق ما یشتمل علی الإنسان من مکروه فعله (۳) و فی أکثر نسخ المحاسن و الفقیه حیف (۴) أی ظلم و الخصاصه بالفتح الفقر و فی المحاسن و لا یزال بیته مخصبا ما دام فی ملکه.

**[ترجمه]در قاموس آمده: اسب اشقر یعنی اسبی که رنگ یال و دمش حنایی رنگ است، و در مصباح گفته: «شقره» در مورد اسب یعنی قرمز یک دست، و گفته: غرّه یعنی سفیدیِ بزرگ‌تر از درهم در پیشانی، عرب می گوید: فرس أغرّ و مهره (بچّه اسب ماده) غرّاء. جوهری گفته: «قرحه» یعنی سفیدیِ کوچک‌تر از غرّه در پیشانی اسب، عرب می گوید: الفرس الأقرح، همچنین گفته: «وضح» یعنی روشنایی و سفیدی، و گفته می‌شود: «بالفرس وضح» وقتی که سفید یک دست نباشد، و «خنق» - . مؤلّف بزرگوار در متن حدیث فوق، (حنق) ضبط فرموده، ولی در بیان ذیل آن (خنق) ضبط نموده است. - یعنی خشم، در بعضی از نسخه‌های ثواب الأعمال و من لا یحضره الفقیه واژه «حیق» به جای «خنق» آمده، و در قاموس آمده: «حیق» یعنی افعال ناپسندی که از انسان صادر می‌شود و نتیجه‌اش به او می‌رسد. و در بیشتر نسخه‌های محاسن و من لا یحضره الفقیه واژه «حیف» به معنای ظلم آمده، و خصاصه یعنی فقر، و در کتاب محاسن این گونه آمده: تا آن را دارد، همواره خانه او در آبادی و رفاه است.

**[ترجمه]

«۱۴»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ فَضَالَهَ عَنْ أَبَانٍ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: الْخَيْلُ فِی نَوَاصِيهَا الْخَيْرُ(۵).

**[ترجمه]محاسن: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به نقل امام باقر و امام صادق علیهما السّلام فرمود: خیر در موی پیشانی اسب‌ها است. - . محاسن: ۶۳۰ -

**[ترجمه]

«۱۵»

وَ مِنْهُ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ ثَعْلَبَهَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ مَعْمَرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ الْخَيْرَ كُلَّ الْخَيْرِ(۶) فِی نَوَاصِی الْخَيْلِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ(۷).

ص: ۱۶۸

۱- ۱. المحاسن: ۶۳۱ و ۶۳۳.

۲- ۲. القاموس: الاشقر.

۳- ۳. القاموس: حاق.

۴- ۴. و هو الموجود فی المصدرين المطبوعين.

۵- ۵. المحاسن: ۶۳۰.

۶- ۶. فی المحاسن:« ان کل الخير» و رواه الکلينی فی الفروع ۵: ۴۸ عن العده عن البرقی و فيه: الخير کله.

۷- ۷. المحاسن: ۶۳۰.

**[ترجمه]محاسن: معمّر گويد: شـنيدم امام باقر عليه السّلام مى‌فرمود: همانا تمام خير تا قيامت در موى پيشانى اسب‌ها است. - . محاسن: ۶۳۰ -

**[ترجمه]

«۱۶»

وَ مِنْهُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَـانٍ عَنْ أَبِی عَبْـدِ اللَّهِ علیه السـلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله: الْخَيْلُ مَعْقُودٌ فِی نَوَاصِيهَا الْخَيْرُ إِلَی يَوْمِ الْقِيَامَهِ(۱).

**[ترجمه]محـاسن: رسول خـدا صـلى الله عليه و آله به نقـل امـام صـادق عليه السّـلام فرمود: خير به موى پيشـانى اسب تا روز قيامت، گره خورده است. - . محاسن: ۶۳۱ -

**[ترجمه]

«۱۷»

وَ مِنْهُ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِـحٍ عَنْ سُـلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ قَـالَ سَـمِعْتُ أَبَـا الْحَسَنِ علیه السـلام يَقُولُ: أَهْـدَی أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَرْبَعَهَ أَفْرَاسٍ مِنَ الْيَمَنِ فَقَالَ (۲)

سَمِّهَا لِی فَقَـالَ هِیَ أَلْوَانٌ مُخْتَلِفَهٌ فَقَالَ أَ فِيهَا وَضَـحٌ فَقَالَ نَعَمْ أَشْـقَرُ بِهِ وَضَـحٌ قَالَ فَأَمْسِـكْهُ عَلَیَّ قَالَ وَ فِيهَا كُمَيْتَانِ أَوْضَـحَانِ قَالَ أَعْطِهِمَا ابْنَيْكَ قَالَ وَ الرَّابِعُ أَدْهَمُ بَهِيمٌ قَالَ بِعْهُ وَ اسْتَخْلِفْ ثَمَنَهُ نَفَقَهً لِعِيَالِكَ إِنَّمَا يُمْنُ الْخَيْلِ فِی ذَوَاتِ الْأَوْضَاحِ.

قَالَ وَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام يَقُولُ: كَرِهْنَا الْبَهِيمَ (۳)

مِنَ الدَّوَابِّ كُلِّهَا إِلَّا الْجَمَلَ وَ الْبَغْلَ (۴)

وَ كَرِهْتُ شِـيَهَ أَوْضَاحٍ فِی الْحِمَارِ وَ الْبَغْلِ الْأَلْوَانِ (۵) وَ كَرِهْتُ الْقَرْحَ فِی الْبَغْـلِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ بِهِ غُرَّهٌ سَائِلَهٌ وَ لَا أَسْـتَثْنِيهَا عَلَی حَالٍ (۶) وَ قَالَ إِذَا عَثَرَتِ الدَّابَّهُ تَحْتَ الرَّجُلِ فَقَالَ لَهَا تَعَسْتِ تَقُولُ تَعَسَ وَ انْتَكَسَ أَعْصَانَا لِرَبِّهِ (۷).

الْكَافِی، عَنِ الْعِدَّهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ: مِثْلَهُ إِلَی قَوْلِهِ وَ لَا أَشْتَهِيهَا عَلَی حَالٍ (۸).

ص: ۱۶۹

۱- ۱. المحاسن: ۶۳۱ و رواه الكلينى عن العده عن البرقى.

۲- ۲. أی فقال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله لعلی علیه السلام.

۳- ۳. فی المصدر: كرهنا البهم.

۴- ۴. فی الکافی: الا الحمار و البغل و کرهت شیه الاوضاح.

۵- ۵. فی الکافی: الالون.

۶- ۶. فی المصدر: و لا أشتهیها علی حال.

۷- ۷. المحاسن: ۶۳۱.

۸- ۸. فروع الکافی ۶: ۵۳۵ و ۵۳۶.

الْفَقِيهُ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ بَكْرٍ: مِثْلَهُ إِلَى قَوْلِهِ وَ فِي ذَوَاتِ الْأَوْضَاحِ (۱).

**[ترجمه]محاسن: سلیمان جعفری گوید: شنیدم ابو الحسن، امام کاظم علیه السّلام می‌فرمود: امیر المؤمنین علیه السّلام چهار رأس اسب از یمن برای رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله هدیه آورد. رسول اکرم صلی اللّٰه علیه و آله به ایشان فرمود: آن‌ها را برایم وصف کن. فرمود: رنگ‌های مختلف دارند، فرمود: آیا در میان آن‌ها سفید رنگ هم هست؟ پاسخ داد: آری، اسب سرخی که سفیدی هم دارد. فرمود: آن را برای من نگه دار، عرضه داشت: دوتا از آن ها رنگی میان سرخ و سیاه دارند و سفیدی نیز در آن‌ها هست. فرمود: آن‌ها را به دو پسرت بده. عرضه داشت: چهارمی آن‌ها خاکستری تیره است. فرمود: آن را بفروش و بهایش را صرف مخارج خانواده‌ات کن، همانا برکت اسبان، در سفید رنگ آن‌هاست.

راوی گفت: و شنیدم که ابو الحسن علیه السّلام می‌فرمود: ما در میان حیوانات به غیر از شتر و استر، رنگ تیره را خوش نداریم و از الاغ و استر سفیدِ راه راه، خوشمان نمی‌آید. و بد می‌دانیم استری را که خال سفید در پیشانی داشته باشد؛ مگر آنکه پیشانی‌اش همه سفید باشد، و آن را در هیچ حالتی استثناء نمی‌کنم. - . در مصدر به جای «لا أستثنیها علی حال» این گونه آمده: «لا أشتهیها علی حال» یعنی این نوع اسب را تحت هیچ شرائطی نمی پسندم. -

و فرمود: هنگامی که اسب انسان بلغزد [و سوارش را بر زمین زند] و سوار به او بگوید: مرگ بر تو، در پاسخش گوید: مرگ و سرنگونی بر آن کسی از ما که پروردگارش را بیشتر نافرمانی کند. - . محاسن: ۶۳۱ -

در کتاب کافی روایت را همین گونه آورده با این تفاوت که درجمله پایانی فرموده: این نوع اسب را تحت هیچ شرائطی نمی... پسندم. - . کافی ۶ : ۵۳۵ - ۵۳۶ -

در کتاب من لا یحضره الفقیه مانند این روایت تا عبارت (همانا برکت اسبان، در سفید رنگ آن‌هاست) آمده است. - . من لا یحضره الفقیه ۲ : ۱۸۶ -

**[ترجمه]

بیان

فقال سمها لی بالتشدید أی صفها أو بالتخفیف من الوسم أی اذکر سمتها و علامتها و فی الفقیه من الیمن فأتاه فقال یا رسول الله أهدیت لک أربعه أفراس قال صفها و فی القاموس الوضح محرکه الغره و التحجیل فی القوائم (۲).

و قال الجوهری الکمیت من الفرس یستوی فیه المذکر و المؤنث و لونه الکمته و هی حمره یدخلها قنوء قال سیبویه سألت الخلیل عن کمیت فقال إنما صغر لأنه بین السواد و الحمره کأنه لم یخلص له واحد منهما فأرادوا بالتصغیر أنه قریب منهما و الفرق بین الکمیت و الأشقر بالعرف و الذنب فإن کانا أحمرین فهو أشقر و إن کانا أسودین فهو کمیت و قال هذا فرس بهیم و هذه فرس بهیم أی مصمت و هو الذی لا یخلط لونه شی ء سوی لونه و الجمع بهم مثل رغیف و رغف و قال الدهمه السواد و قال الشیه کل لون یخالف معظم لون الفرس و غیره و الهاء عوض من الواو الذاهبه من أوله.

قوله علیه السلام الألوان أی فی جمیع الألوان و فی الکافی إلا لون واحد(۳) و هو أظهر قوله علیه السلام و لا أستثنیها(۴) أی لا أستثنی الغره و حسنها علی حال و فی الکافی و لا أشتهیها أی و لا أشتهی الغره و الشیات فیهما علی حال.

**[ترجمه]«فقال: سَمِّها لی» یعنی برایم توصیفش کن، یا «سِمها لی» - بدون تشدید از مصدر وسم - یعنی نشانه و علامت آن را برایم ذکر کن. و در کتاب من لا یحضره الفقیه عبارت این گونه است: ([امیر المؤمنین علیه السّلام] از یمن به نزد حضرت آمد و عرضه داشت: ای رسول خدا، برای شما چهار اسب هدیه آورده‌ام. حضرت فرمود: آن را وصف کن، تا آخر حدیث). و در قاموس گفته: «وَضَح»، سفیدی پیشانی و سفیدی دست و پا است، جوهری گفته: اسب کمیت، اسبی است با رنگ سرخِ آمیخته به سیاهی نا خالص، و این نام برای نر و ماده به کار می‌رود. سیبویه گفته: از خلیل درباره لفظ کمیت پرسیدم، گفت: این واژه‌ای مصغّر است؛ زیرا رنگی میان سیاهی و سرخی است و گویا خالص هیچ کدام را ندارد و با تصغیر خواسته‌اند بفهمانند که رنگی نزدیک به هر دو است، نه خود آن دو. و وجه تمایز کمیت و أشقر به یال و دم است؛ اگر هر دو سرخ باشند، أشقر است و اگر سیاه باشند، کمیت است. همچنین گفته: اسب بهیم، اسبی است که رنگش یکدست است و رنگی جز رنگ خود ندارد، و جمع آن بُهم است، مانند رغیف که جمع آن رُغف است، و گفته: «دهمه» یعنی سیاهی و نیز گفته: شیه یعنی رنگ قسمتی از شیء که مخالف رنگ بخش اعظم آن است. و اصل آن «وشی» بوده که واو آن حذف شده و به جای آن در آخر کلمه تاء آورده‌اند .

منظور از کلام حضرت که فرمود: «لا أستثنیها»، این است که سفیدی پیشانی و زیبایی آن را در هیچ حالتی استثناء نمی‌کنم، و در کتاب کافی به جای این عبارت این گونه آمده: «لا أشتهیها» یعنی سفیدی پیشانی و سفید راه راه را در مورد این دو حیوان در هیچ شرایطی دوست ندارم.

**[ترجمه]

«۱۸»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ: مَنْ خَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ أَوْ مَنْزِلِ غَيْرِهِ فِي أَوَّلِ الْغَدَاةِ فَلَقِيَ فَرَساً أَشْقَرَ بِهِ أَوْضَاحٌ (۵)

ص: ۱۷۰

۱- ۱. من لا یحضره الفقیه ۲: ۱۸۶ فیه: قال، ففیها وضح؟ قال: نعم، قال: فیها اشقر به وضح؟ قال: نعم قال: فامسکه علی. و فیه: و استخلف قیمته لعیالک.

۲- ۲. القاموس: الوضح.

۳- ۳. قد ذکرنا قبل ذلک ان الموجود فی الکافی: الالون.

۴- ۴. قد عرفت قبل ذلک ان الموجود فی المصدر:« و لا أشتهیها» و هو یماثل ما فی الکافی.

۵- ۵. فی ثواب الأعمال: به وضح أو کانت له.

وَ إِنْ كَانَتْ بِهِ غُرَّةٌ سَائِلَةٌ فَهُوَ الْعَيْشُ كُلَّ الْعَيْشِ لَمْ يَلْقَ فِي يَوْمِهِ ذَلِكَ إِلَّا سُرُوراً(۱)

وَ إِنْ تَوَجَّهَ فِي حَاجَةٍ فَلَقِيَ الْفَرَسَ قَضَى اللَّهُ حَاجَتَهُ (۲).

ثَوَابُ الْأَعْمَالِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى الْمُتَوَكِّلِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِيِّ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ بَكْرٍ: مِثْلَهُ وَ لَيْسَ فِيهِ فِي أَوَّلِ الْغَدَاةِ(۳).

**[ترجمه]محاسن: امام كاظم عليه السّلام فرمود: هركس در اوّل صبح از خانه خودش يا از خانه ديگرى بيرون آيد و اسبى را ببيند كه يال و دمش قرمز و دست و پايش سفيد باشد - اگر پيشانى‌اش تماما سفيد باشد كه ديگر تمام خوشى زندگى را دارد - در آن روز جز شادى نخواهد ديد، و اگر به دنبال حاجتى برود و آن اسب را ببيند، خداوند حاجتش را برآورده سازد. - . محاسن: ۶۳۳ - ۶۳۴ -

در كتاب ثواب الأعمال مشابه اين روايت آمده، با اين تفاوت كه قيد (در اوّل صبح) در آن نيست. - . ثواب الأعمال: ۱۰۳ -

**[ترجمه]

«۱۹»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ أَبِيهِ مُرْسَلًا قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: مِنْ سَعَادَةِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ الْمَرْكَبُ الْهَنِي ءُ(۴).

و منه عن النوفلى عن السكونى عن أبى عبد الله عن آبائه عليهم السلام عن النبى صلى الله عليه و آله: مثله (۵)

الكافى، عن على بن إبراهيم عن أبيه عن النوفلى: مثله (۶).

**[ترجمه]محاسن: رسول خدا صلى اللّه عليه و آله به نقل امام صادق عليه السّلام فرمود: از سعادت مرد مسلمان، داشتن مركب خوب و رهوار است. - . محاسن: ۶۲۵ -

و در مصدر روايت قبل، به سندى ديگر، شبيه اين روايت از رسول اكرم صلى اللّه عليه و آله ذكر شده. - . محاسن: ۶۲۶ -

در فروع كافى نيز شبيه همين روايت، مسندا آمده است. - . كافى ۶ : ۵۳۶ -

**[ترجمه]

بيان

الهنى ء ما أتى من غير مشقه و كأن المراد هنا السريع السير الموافق.

**[ترجمه]«هنیء» یعنی آنچه آسان و بی دردسر به دست آمده، و گویا مراد در اینجا، مرکب رهوار و موافق طبع است.

**[ترجمه]

«۲۰»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مِنْ سَعَادَهِ الْمَرْءِ دَابَّهٌ یَرْکَبُهَا فِی حَوَائِجِهِ وَ یَقْضِی عَلَیْهَا حُقُوقَ إِخْوَانِهِ (۷).

ص: ۱۷۱

۱- ۱. لعل ذلک کنایه عن فضل ارتباط دابه ذلک وصفها، لا انه علیه السلام أراد بذلک التفؤل کما هو المرسوم فی الجاهلیه.

۲- ۲. المحاسن: ۶۳۳ و ۶۳۴.

۳- ۳. ثواب الأعمال: ۱۰۳ و رواه الصدوق فی من لا یحضره الفقیه ۲: ۱۸۷ مع الزیاده و فیه:« به أوضاح بورک له فی یومه و ان کانت به غره سائله فهو العیش و لم یلق» و فیه: إلا سرورا و قضی اللّه عزّ و جلّ له حاجته.

۴- ۴. المحاسن: ۶۲۵.

۵- ۵. المحاسن: ۶۲۶.

۶- ۶. فروع الکافی ۶: ۵۳۶ فیه: المرء المسلم.

۷- ۷. المحاسن: ۶۲۶.

الْكَافِی، عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَهَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ: مِثْلَهُ وَ فِیهِ مِنْ سَعَادَهِ الْمُؤْمِنِ (۱).

**[ترجمه]محاسن: امام صادق علیه السّلام فرمود: از خوشبختی مرد، داشتن اسبی است که به وقت نیاز بر آن سوار شود و حق برادرانش را با آن ادا کند. - . محاسن: ۶۲۶ -

در کتاب کافی مشابه این روایت آمده با این تفاوت که در آنجا گفته شده: از سعادت مؤمن این است. - . کافی ۶ : ۵۳۶ -

**[ترجمه]

«۲۱»

الْمَحَاسِنُ، عَنِ النَّهِیکِیِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْعَبْدِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: اتَّخِذُوا الدَّوَابَّ فَإِنَّهَا زَیْنٌ وَ تُقْضَی عَلَیْهَا الْحَوَائِجُ وَ رِزْقُهَا عَلَی اللَّهِ.

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عِیسَی وَ حَدَّثَنِی بِهِ عَمَّارُ بْنُ الْمُبَارَکِ: وَ زَادَ فِیهِ وَ تَلْقَی عَلَیْهَا إِخْوَانَکَ (۲).

الکافی، عن علی بن إبراهیم و عده من أصحابنا عن سهل بن زیاد جمیعا عن محمد بن عیسی عن زیاد القندی عن عبد الله بن سنان: مثله (۳).

**[ترجمه]محاسن: امام صادق علیه السّلام فرمود: اسب تهیه کنید؛ زیرا زینت شماست، و نیازها به وسیله آن بر طرف می‌شود، و روزی اش بر عهده خداست.

محمّد بن عیسی، راوی حدیث، گفته: شخص دیگری هم این مطلب را برایم روایت کرده و بر آن افزوده: و با آن برادرانت را ملاقات می کنی. - . محاسن: ۶۲۶ -

در کتاب کافی مشابه این روایت آمده است. - . کافی ۶ : ۵۳۷ -

**[ترجمه]

«۲۲»

قَالَ وَ رُوِیَ أَنَّهُ قَالَ: عَجِبْتُ لِصَاحِبِ الدَّابَّهِ کَیْفَ تَفُوتُهُ الْحَاجَهُ(۴).

**[ترجمه]محاسن: همچنین مرحوم کلینی گفته: روایت است که امام علیه السّلام فرمود: تعجّب می کنم از دارنده اسب، که چگونه ممکن است کارش درست نشود و نیازهایش برطرف نگردد. - . محاسن: ۶۲۶ -

**[ترجمه]

«۲۳»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ(۵)

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ الْفَضْلِ (۶)

قَالَ: حَضَرْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام بِصِرْيَا وَ هُوَ يَعْرِضُ خَيْلًا قَالَ وَ فِيهَا وَاحِدٌ شَدِيدُ الْقُوَّةِ شَدِيدُ الصَّهِيلِ قَالَ فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ لَيْسَ هَذَا مِنْ دَوَابِّ أَبِي (۷).

**[ترجمه]محاسن: محمّد بن قاسم بن فضل گوید: به محضر امام باقر علیه السّلام در روستای صریا رسیدم و ایشان در حال سان دیدن از اسب‌هایی بودند که در میان آن‌ها یکی بود پر نیرو که سخت شیهه می‌کشید. گوید: حضرت به من فرمود: ای محمّد، این از اسب‌های پدرم نیست. - . محاسن: ۶۳۵ -

**[ترجمه]

بيان

صریا اسم قریه و هذا إشاره إلی صاحب الصهیل ففیه ذم (۸) مثله

ص: ۱۷۲

۱- ۱. فروع الکافی ۶: ۵۳۶.

۲- ۲. المحاسن: ۶۲۶.

۳- ۳. فروع الکافی ۶: ۵۳۷ فیه: اتخذوا الدابّه.

۴- ۴. فروع الکافی ۶: ۵۳۷.

۵- ۵. فی المصدر:« عن الحجال عن أبی عبد اللّه بن محمّد» و لعله تصحیف من النسّاخ او الروات و کان اصله: عن الحجال عبد اللّه بن محمّد.

۶- ۶. فی المصدر: عن محمّد بن القاسم عن الفضیل بن یسار.

۷- ۷. المحاسن: ۶۳۵.

۸- ۸. یحتمل ان لا یرید بذلک ذما بل أراد النفی حقیقه.

أو الجميع و الغرض أنها ليست مما لسائر الورثه فيه نصيب و ليس فى بعض النسخ ليس.

**[ترجمه]صريا نام روستایی است، و (هذا) اشاره دارد به اسبی که شیهه بلند می‌کشید و نکوهش آن است یا به همه اسب‌ها اشاره دارد، و مقصود این است که وارثان دیگر، نصیبی از این اسب‌ها ندارند [و این‌ها جزء ارث نیستند]. و در نسخه ای آمده که: این‌ها از اسب‌های پدرم هستند.

**[ترجمه]

«۲۴»

الْمَكَارِمُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: الْخَيْلُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِيهَا الْخَيْرُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ وَ الْمُنْفِقُ عَلَيْهَا فِى سَبِيلِ اللَّهِ كَالْبَاسِطِ يَدَهُ بِالصَّدَقَهِ لَا يَقْبِضُهَا(۱).

**[ترجمه]مكارم الاخلاق: رسول خدا صلى اللّه عليه و آله فرمود: خیر به موی پیشانی اسب‌ها تا روز قیامت گره خورده و کسی که در راه خدای عزّ و جلّ برای او خرج کند، مانند کسی است که دست خود را برای دادن صدقه، گشوده و نمی‌بندد. - . مكارم الاخلاق: ۱۳۸ -

**[ترجمه]

«۲۵»

رُوِيَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَنَّهُ قَالَ: لَا تَجُزُّوا نَوَاصِيَ الْخَيْلِ وَ لَا أَعْرَافَهَا وَ لَا أَذْنَابَهَا فَإِنَّ الْخَيْرَ فِى نَوَاصِيهَا وَ إِنَّ أَعْرَافَهَا دِفْؤُهَا وَ إِنَّ أَذْنَابَهَا مَذَابُّهَا(۲).

**[ترجمه]مكارم الاخلاق: و از رسول خدا صلى اللّه عليه و آله روایت شده که: موی پیشانی و یال و دُم اسب‌ها را نچینید؛ زیرا خیر به موی پیشانی آن‌ها گره خورده و یال آن‌ها گرمی تن آن‌هاست و دُم‌هایشان مگس پران آن هاست. - . مكارم الاخلاق: ۱۳۸ -

**[ترجمه]

«۲۶»

وَ قَالَ صلى الله عليه و آله: يُمْنُ الْخَيْلِ فِى كُلِّ أَحْوَى أَحْمَرَ وَ فِى كُلِّ أَدْهَمَ أَغَرَّ مُطْلَقُ الْيَمِينِ (۳).

**[ترجمه]مكارم الاخلاق: رسول اکرم صلى اللّه عليه و آله فرمود: اسب‌های با برکت، اسب‌هایی هستند که سیاهرنگ سرخ... اند، و نیز اسب‌های پیشانی سفیدی که دست راستشان سفید نیست. - . مكارم الاخلاق: ۱۳۸ -

**[ترجمه]

«۲۷»

وَ عَنِ الْبَاقِرِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ أَحَبَّ الْمَطَايَا إِلَيَّ الْحُمُرُ(۴) كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَرْكَبُ حِمَاراً اسْمُهُ يَعْفُورٌ(۵).

**[ترجمه]مکارم الاخلاق: امام باقر علیه السّلام فرمود: بهترین مرکب‌ها نزد من، الاغ است. رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بر الاغی به نام یعفور سوار می‌شد. - . مکارم الاخلاق: ۱۳۸ -

**[ترجمه]

بيان

قال في النهايه فيه ولدت جديا أسفع أحوى أي أسود ليس شديد البياض و فيه خير الخيل الحو الحو جمع أحوى و هو الكميت الذي يعلوه سواد و الحوه الكمته و قد حوى فهو أحوى (۶).

و في الصحاح الحوه لون يخالط الكمته مثل صدأ الحديد و قال الأصمعي الحوه حمره تضرب إلى السواد و قد احووى الفرس يحووى احوواء و قال بعض العرب يقول حوى يحوى حوه حكاه في كتاب الفرس و في النهايه فيه خير الخيل الأقرح طلق اليد اليمنى أي مطلقها ليس فيه تحجيل (۷).

**[ترجمه]در نهایه آمده: در حدیثی آمده: «ولدت جدیا أسفع أحوی» یعنی سیاهی که سیاهی اش شدید نیست و نیز در حدیث آمده: خیر الخیل الحو، «حو» جمع أحوی به معنی اسبی است که رنگش بین سیاه و قرمز است و سیاهی‌اش غلبه دارد، و حوه مصدر آن است، و فعل آن «حَوَی» می‌باشد. - . نهایه ۱ : ۳۰۸ - و در صحاح آمده: «حوه»، رنگِ زنگ آهن یعنی رنگ جگری است، و اسمعی گفته: حوه، قرمزی‌ای که به سیاهی می‌گراید، و نمونه‌ای از اشتقاقات این واژه را این چنین ذکر کرده: «احووی الفرس یحووی احوواء و حوی الفرس یحوی حوه»، این‌ها را در کتاب فرس ذکر کرده. و در نهایه آمده: در روایت است که: (خیر الخیل الاقرح طلق الید الیمنی) یعنی بهترین اسب‌ها اسبی است که اقرح (پیشانی سفید به اندازه کمتر از درهم) و دست راستش طِلق باشد، یعنی سفید نباشد. - . نهایه ۳ : ۴۷ -

**[ترجمه]

«۲۸»

نَوَادِرُ الرَّاوَنْدِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْوَاحِدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الرُّويَانِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ

۱- ۱. مکارم الأخلاق: ۱۳۸.

۲- ۲. مکارم الأخلاق: ۱۳۸.

۳- ۳. مکارم الأخلاق: ۱۳۸.

۴- ۴. لعل محبوبیه ذلک مختصه بغیر حال الجهاد لانه تدلّ علی التواضع، و اما فی الجهاد فالفضل للخیل.

۵- ۵. مکارم الأخلاق: ۱۳۸.

۶- ۶. النهایه ۱: ۳۰۸.

۷- ۷. النهایه ۳: ۴۷.

الْحَسَنِ التَّمِيمِيِّ عَنْ سَهْلِ بْنِ أَحْمَدَ الدِّيبَاجِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ عَنْ مُوسَى بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله بَعَثَ مَعَ عَلِيٍّ عليه السلام ثَلَاثِينَ فَرَساً فِي غَزْوَةِ ذَاتِ السَّلَاسِلِ وَ قَالَ يَا عَلِيُّ أَتْلُو عَلَيْكَ آيَةً فِي نَفَقَةِ الْخَيْلِ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِيَةً(۱) فَهِيَ النَّفَقَةُ عَلَى الْخَيْلِ سِرّاً وَ عَلَانِيَةً(۲).

**[ترجمه]نوادر راوندی: امام صادق از آباء طاهرینش نقل فرمود که: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در غزوه ذات السّلاسل به همراه علی علیه السّلام سی اسب فرستاد و فرمود: ای علی، بر تو آیه ای درباره هزینه کردن برای اسبان می‌خوانم: «الَّذِینَ یُنفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِالَّیْلِ وَ النَّهَارِ سِرًّا وَ عَلَانِیَةً» - . بقره / ۲۷۴ - {کسانی که اموال خود را شب و روز، و نهان و آشکارا، انفاق می کنند.} پس منظور هزینه کردن برای اسب است در نهان و آشکارا. - . نوادر راوندی: ۳۳ - ۳۴ -

**[ترجمه]

«۲۹»

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى أَصْحَابِ الْخَيْلِ مَنِ اتَّخَذَهَا لِمَارِقٍ فِي دِينِهِ أَوْ مُشْرِكٍ (۳).

**[ترجمه]نوادر راوندی: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: به راستی خدا و فرشتگان بر صاحبان اسب، رحمت و درود می‌فرستند، کسی که آن‌ها را برای دفاع از خود در برابر کسی که از دینش برگشته یا بت پرست است، نگه دارد. - . نوادر راوندی: ۳۴ -

**[ترجمه]

«۳۰»

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: إِنَّ صَهِيلَ الْخَيْلِ يُفْزِعُ (۴) قُلُوبَ الْأَعْدَاءِ وَ رَأَيْتُ جَبْرَئِيلَ عليه السلام تَبَسَّمَ عِنْدَ صَهِيلِهَا فَقُلْتُ يَا جَبْرَئِيلُ لِمَ تَتَبَسَّمُ فَقَالَ وَ مَا يَمْنَعُنِي وَ الْكُفَّارُ تَرْجُفُ قُلُوبُهُمْ فِي أَجْوَافِهِمْ عِنْدَ صَهِيلِهَا(۵).

**[ترجمه]نوادر راوندی: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: همانا شیهه اسب دل دشمنان را به هراس می آورد؛ دیدم جبرئیل هنگام شیهه آن‌ها لبخند زد، گفتم: ای جبرئیل، چرا لبخند زدی؟ گفت: چرا لبخند نزنم، حال آنکه دل کافران از شیهه آنان می‌لرزد؟! - . نوادر راوندی: ۳۴ -

**[ترجمه]

«۳۱»

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ: غَزَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله غَزَاةً فَعَطِشَ النَّاسُ عَطَشاً شَدِیداً فَقَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله هَلْ مَنْ یَنْبَعِثُ لِلْمَاءِ(۶) فَضَرَبَ النَّاسُ یَمِیناً وَ شِمَالًا فَجَاءَ رَجُلٌ عَلَی فَرَسٍ أَشْقَرَ بَیْنَ یَدَیْهِ قِرْبَهٌ مِنْ مَاءٍ فَقَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله اللَّهُمَّ وَ بَارِکْ فِی الْأَشْقَرِ(۷)

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله شُقْرُهَا خِیَارُهَا وَ کُمْتُهَا صِلَابُهَا وَ دُهْمُهَا مُلُوکُهَا فَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ جَزَّ أَعْرَافَهَا وَ أَذْنَابَهَا مَذَابَّهَا(۸).

۱- ۱. البقره: ۲۷۴.

۲- ۲. نوادر الراوندیّ: ۳۳ و ۳۴.

۳- ۳. نوادر الراوندیّ: ۳۴.

۴- ۴. فی المصدر: لیفزع.

۵- ۵. نوادر الراوندیّ: ۳۴.

۶- ۶. فی المصدر: هل من مغیث بالماء؟.

۷- ۷. زاد فی المصدر: ثم جاء رجل آخر علی فرس أشقر بین یدیه قربه من ماء. فقال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: اللّهمّ بارک فی الاشقر.

۸- ۸. نوادر الراوندیّ: ۳۴.

**[ترجمه]نوادر راونـدی: رسول خدا صـلی اللَّه علیه و آله به نبردی رفت، مردم [در آن نبرد] سـخت تشـنه شدند. پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله فرمود: کسـی هست که به دنبال آب برود؟ مردم به راست و چپ رفتند. آن گاه مردی که بر اسب سـرخی سوار بود، مشک آبی آورد. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: بار خدایا، اسب سرخ را مبارک گردان. سپس فرمود: برگزیده اسب... ها، اسبان سرخ هستند و اسب‌هایی که رنگ بین سیاه و قرمز دارند، اسب‌هایی محکم و سخت هستند، و پادشاه اسب‌ها، اسب... های تیره هسـتند، خـدا لعنت کنـد کسـی را که یال اسب‌ها و دُم‌هایشان را که مگس پران آن‌هاست، بچیند. - . نوادر راوندی: ۳۴ -

**[ترجمه]

«۳۲»

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله (۱): الْخَيْلُ مَعْقُودٌ فِي نَوَاصِيهَا الْخَيْرُ إِلَى أَنْ تَقُومَ الْقِيَامَةُ وَ أَهْلُهَا مُعَانُونَ (۲) عَلَيْهَا أَعْرَافُهَا وَقَارُهَا وَ نَوَاصِيهَا جَمَالُهَا وَ أَذْنَابُهَا مَذَابُّهَا(۳).

**[ترجمه]نوادر راوندی: رسول خدا صـلی اللَّه علیه و آله فرمود: خیر تا زمانی که قیامت برپا شود به موی اسب‌ها گره خورده است، و صاحبـانش [از سوی خـدا بر هزینه آن] یـاری شـده هسـتند، یالشـان وقارشان، موی پیشانی شان زیبایی شان، و دمشان مگس پرانشان می‌باشد. - . نوادر راوندی: ۳۴ -

**[ترجمه]

تبیان

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ قـال الطبرسـی رحمه الله قـال ابن عبـاس نزلت الآـیه فی أَبِی الْحَسَنِ علیه السـلام کـانت معه أربعه دراهم فتصـدق بواحد نهارا و تصدق بواحد لیلا و بواحد سـرا و بواحد علانیه و هو المروی عن أبی جعفر و أبی عبد الله علیه السـلام و روی عن أبی ذر و الأوزاعی أنها نزلت فی النفقه علی الخیل فی سبیل الله و قیل هی عامه فی کل من أنفق ماله فی طاعه الله علی هـذه الصـفه و علی هـذا فـأقول الآـیه نزلت فی علی علیه السـلام و حکمها سائر فی کل من فعل مثل فعله و له فضل السـبق علی ذلک انتهی (۴).

قوله و أذنابها بالنصب عطفا علی أعرافها و مذابها عطف بیان لها و یحتمل رفعهما لیکون جمله(۵)

و ظاهره حرمه الجز و یمکن حمله علی شده الکراهه أو علی ما إذا کان الغرض التدلیس کما هو الشائع.

**[ترجمه]«الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِالَّيْلِ وَ النَّهَارِ سِرًّا وَ عَلَانِيه فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِم» - . بقره / ۲۷۴ - {کسانی که اموال خود را شب و روز، و نهان و آشـکارا، انفاق می کنند، پاداش آنان نزد پروردگارشان برای آنان خواهد بود.} مرحوم طبرسی از ابن عباس نقل کرده که گفته: این آیه درباره امیر المؤمنین علیه السّـلام نازل شـده؛ و جریانش این است که او چهار درهم داشت،

یک درهم آن را در روز و یک درهم آن را در شب، یک درهم در پنهانی و یک درهم آشکارا انفاق نمود و این مطلب از امام صادق و امام باقر علیهما السّلام نیز نقل شده است. و از ابوذر و اوزاعی نقل شده که این آیه در مورد انفاق بر اسبان، در راه خدا نازل شده است و بعضی دیگر گفته اند: این آیه عمومیّت دارد و هرکسی به این کیفیّت در راه خدا انفاق کند مشمول آن خواهد بود. بنا بر این، ما می گوییم این آیه نخست درباره علی علیه السّلام نازل شده و هر کسی به این نحو عمل کند، حکم آیه شامل او نیز خواهد شد، البته فضیلت سبقت و پیشدستی در این کار برای آن حضرت محفوظ است. - . مجمع البیان ۲ : ۳۸۸ -

در مورد کلمه «و أذنابها» یک احتمال آن است که معطوف بر «أعرافها» باشد که منصوب است و «مذابّها» عطف بیان باشد، احتمال دیگر آنکه مبتدا باشد و «مذابّها» خبر آن، و ظاهر روایت، حرمت چیدن است و می‌توان آن را حمل بر شدّت کراهت کرد، یا حرمت در صورتی که مقصود فروشنده تدلیس و فریب کاری باشد، چنان که شایع است.

**[ترجمه]

«۳۳»

أَعْلَامُ الدِّینِ، قِیلَ: حَجَّ الرَّشِیدُ فَلَقِیَهُ مُوسَی علیه السلام عَلَی بَغْلَهٍ لَهُ فَقَالَ لَهُ الرَّشِیدُ مَنْ مِثْلُکَ فِی حَسَبِکَ وَ نَسَبِکَ وَ تَقَدُّمِکَ تَلْقَانِی عَلَی بَغْلَهٍ فَقَالَ تَطَأْطَأَتْ عَنْ خُیَلَاءِ الْخَیْلِ وَ ارْتَفَعَتْ عَنْ ذِلَّهِ الْحَمِیرِ(۶).

ص: ۱۷۵

۱- ۱. ذکر فی المصدر صدر للحدیث و هو هکذا: قال علیّ علیه السلام: ان رجلا من نجران کان مع رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فی غزاه و معه فرس و کان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله یستأنس الی صهیله ففقده فبعث إلیه فقال: ما فعل فرسک، قال: اشتد علی شغبه فخصیته فقال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: مثلت به مثلت به، الخیل.

۲- ۲. فی المصدر: معاونون علیها.

۳- ۳. نوادر الراوندیّ: ۳۴.

۴- ۴. مجمع البیان ۲: ۳۸۸.

۵- ۵. فی المخطوطه: و یکون جمله.

۶- ۶. اعلام الدین: مخطوط لم نجد نسخته.

**[ترجمه]اعلام الدین: هارون الرّشید به حج رفت و امام کاظم علیه السّلام در حالی که سوار بر استرش بود، با او برخورد نمود. هارون به آن حضرت گفت: کیست که جایگاه اجتماعی و نژاد تو را داشته باشد و من او را سوار بر استری ببینم؟! آن حضرت در پاسخ فرمود: از حالت تکبّر شخص اسب سوار، پایین آمدم و از حالت خاری و زبونی شخصی که بر الاغ سوار است، خود را بالا کشیدم [و حدّ متوسّط و معتدل بین تکبر و زبونی را برگزیدم]. - . اعلام الدین: ۳۰۷ -

**[ترجمه]

«۳۴»

کِتَابُ الْإِمَامَهِ وَ التَّبْصِرَهِ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُوسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: شُقْرُهَا خِیَارُهَا وَ کُمْتُهَا صِلَابُهَا وَ دُهْمُهَا مُلُوکُهَا فَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ جَزَّ أَعْرَافَهَا وَ أَذْنَابَهَا مَذَابَّهَا(۱).

**[ترجمه]الامامه و التبصره: پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: برگزیده اسب‌ها، اسبان سرخ هستند و اسب‌هایی که رنگ بین سیاه و قرمز دارند، اسب‌هایی محکم و سخت هستند، و پادشاه اسب‌ها، اسب‌های تیره هستند، خدا لعنت کند کسی را که یال... اسب‌ها و دُم‌هایشان را که مگس پران آن‌هاست، بچیند.

**[ترجمه]

«۳۵»

الْفَقِیهُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ بِاللَّیْلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِیَهً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ (۲) قَالَ نَزَلَتْ فِی النَّفَقَهِ عَلَی الْخَیْلِ.

قال الصدوق رضی الله عنه هذه الآیه روی أنها نزلت فی أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام و کان سبب نزولها أنه کان معه أربعه دراهم فتصدق بدرهم منها باللیل و بدرهم بالنهار و بدرهم فی السر و بدرهم فی العلانیه فنزلت فیه هذه الآیه و الآیه إذا نزلت فی شی ء فهی منزله فی کل ما یجری فیه فالاعتقاد فی تفسیرها أنها نزلت فی أمیر المؤمنین علیه السلام و جرت فی النفقه علی الخیل و أشباه ذلک (۳).

**[ترجمه]من لا یحضره الفقیه: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله درباره آیه شریفه: «الَّذِینَ یُنفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِالَّیْلِ وَ النَّهَارِ سِرًّا وَ عَلَانِیَهً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لَا هُمْ یَحْزَنُون» - . بقره / ۲۷۴ - فرمود: این آیه درباره هزینه کردن برای اسبان نازل شده است.

مرحوم صدوق فرموده: روایت شده که این آیه در شأن امیر المؤمنین علیه السّلام نازل گردیده، و سبب نزول آن این است که او چهار درهم در اختیار داشت، پس درهمی را در شب، و درهمی را در روز، و درهمی را پنهان، و درهمی را آشکارا صدقه

داد، پس این آیه در شأن او نازل شد. هرگاه آیه ای درباره موضوعی نازل شود، در حقیقت درباره همه موارد مشابه آن نازل شده است. و بنا بر این عقیده ما در تفسیر این آیه این است که آن در شأن امیر المؤمنین علیه السّلام نازل شده، و پس از آن در مورد انفاق بر اسب و مواردی نظیر آن تطبیق گشته است. - . من لا یحضره الفقیه ۲ : ۱۸۸ -

**[ترجمه]

«۳۶»

الشِّهَابُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: الْخَیْرُ مَعْقُودٌ فِی نَوَاصِی الْخَیْلِ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ(۴).

**[ترجمه]شهاب: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: خیر به موی پیشانی اسب‌ها تا روز قیامت گره خورده است.

**[ترجمه]

«۳۷»

وَ قَالَ صلی الله علیه و آله: یُمْنُ الْخَیْلِ فِی شُقْرِهَا(۵).

**[ترجمه]شهاب: همچنین آن حضرت فرمود: اسب‌های با برکت، اسب‌های سرخ هستند.

**[ترجمه]

الضوء

الخیر هو النفع الحسن المرغوب فیه و بالعکس منه الشر و الخیل اسم تقع علی الفرسان و الأفراس فالأول

کَقَوْلِهِ صلی الله علیه و آله: یَا خَیْلَ اللَّهِ ارْکَبِی.

و الثانی

کَقَوْلِهِ صلی الله علیه و آله: عَفَوْتُ لَکَ عَنْ صَدَقَهِ الْخَیْلِ.

یعنی الأفراس و اشتقاق الخیل من

ص: ۱۷۶

۱- ۱. الإمامه و التبصره مخطوط لم نجد نسخته.

۲- ۲. البقره: ۲۷۴.

۳- ۳. الفقيه ۲: ۱۸۸.

۴- ۴. الشهاب ....

۵- ۵. الشهاب ....

الخيلاء لأن الفرس كان له خيلاء فى نفسه و كذلك الفارس و لذلك يقال ما ركب أحد فرسا إلا وجد فى نفسه نخوه و فى كلام للعجم أن الرستاقى إذا ركب الفرس نسى الله و الحديث مقصور على مدح الأفراس للغناء الذى جعله الله فيها و لو لا الخيل ما فتحت مدينه و لا يغلب على بلد من بلاد الكفار و بها استنجد النبى صلى الله عليه و آله و صحابته من بعده فيما تيسر لهم من الاستيلاء و فتح البلاد و نشر دعوه الإسلام فيها و لو لا تقويهم بها لما تيسر لهم ذلك و لا تمشى لهم أمر ثم إنها من أخص آلات الجهاد و أمر العدد لأعداء الإسلام.

و ذكر النواصى مجاز و إنما اختصها بالذكر لأنها من أول ما يستقبلك منها و يقال أرى فى ناصيه فلان خيرا و بالعكس و روى عن وهب بن منبه قال فى بعض الكتب لما أراد الله أن يخلق الخيل قال للريح الجنوب إنى خالق منك خلقا أجعله عزا لأوليائى و إجلالا لأهل طاعتى فقبض قبضه من ريح الجنوب فخلق منها فرسا و قال سميتك فرسا و جعلتك عربيا الخير معقود بناصيتك و الغنم محوز على ظهرك و جعلتك تطير بلا جناح فأنت للطلب و أنت للهرب.

و روى أن تميما الدارى كان ينقى شعيرا لفرسه و هو أمير على بيت المقدس فقيل له لو كلفت هذا غيرك فقال

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: مَنْ نَقَّى شَعِيراً لِفَرَسِهِ ثُمَّ قَامَ بِهِ حَتَّى يَعْلِفَهُ عَلَيْهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ شَعِيرَهٍ حَسَنَهً.

وَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَفَعَهُ: رِبَاطُ يَوْمٍ فِى سَبِيلِ اللَّهِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَهِ الرَّجُلِ فِى أَهْلِهِ ثَلَاثَمِائَهٍ وَ سِتِّينَ يَوْماً كُلُّ يَوْمٍ أَلْفُ سَنَهٍ.

و لم تزل العرب مكرمه لخيولها على ما تنطق به أشعارهم كما قال:

تجاع لها العيال و لا تجاع.

و كما قال:

و ما تستوى و الورد ساعه تفزع.

إلى غير ذلك مما يطول تعداده و كان من سنتهم فى الجاهليه أن يتمشى القبيله إلى القبيله فى ثلاثه أشياء إذا ولد لهم غلام شريف أو نتج مهر جواد أو

نبغ لهم شاعر مفلق. و فائده الحديث التنبيه على شرف منزله الخيل و الأمر بإكرامها و راوى الحديث ابن عمر رحمه الله و قال فى الحديث الثانى اليمن البركه و النماء و قد يمن فلان فهو ميمون إذا كان مباركا و يمن هو فهو يأمن و بالعكس منه شئم و شأم و تيمنت بذلك تبركت به و الشقره فى الإنسان حمره صافيه مع ميل البشره إلى البياض و هى فى الخيل حمره(۱)

صافيه يحمر معها العرف و الذنب فإذا اسود فهو الكميت و الشقره فى الجمال حمره شديده يقال بعير أشقر و الشقر شقائق النعمان الواحده الشقره قال طرفه

و تساقى القوم كأسا مره***و على الخيل (۲)دماء كالشقر

و شقره لقب للحارث بن تميم بن مر و النسب إليه شقرى بفتح القاف و الأصل فى الكلمه الحمره.

و روى فى حديث آخر يمن الخيل فى الشقر و عليكم بكل كميت أغر محجل أو أشقر و لا تقصوا أعرافها و أذنابها.

وَ عَنْ أَبِی قَتَادَهَ الْأَنْصَارِیِّ: أَنَّ رَجُلًا قَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ أُرِیدُ أَنْ أَشْتَرِیَ فَرَساً فَأَیُّهَا أَشْتَرِی قَالَ اشْتَرِ أَدْهَمَ أَرْثَمَ مُحَجَّلًا مُطْلَقَ الْیُمِینِ أَوْ مِنَ الْکُمْتِ عَلَی هَذِهِ الشِّیَهِ.

وَ قَالَ صلی الله علیه و آله: لَوْ جُمِعَتْ خَیْلُ الْعَرَبِ فِی صَعِیدٍ وَاحِدٍ مَا سَبَقَهَا إِلَّا الْأَشْقَرُ.

و قال إن النبى صلى الله عليه و آله بعث سريه فكان أول من جاء بالفتح صاحب أشقر.

و لا ريب أن أقوى الخيل الشقر و الكميت و لا كثير فرق بينهما إلا بالأعراف و الأذناب و فائده الحديث تفضيل الشقر و بيان أنها أيمن و أبرك من غيرها و راوى الحديث عيسى بن على الهاشمى عن أبيه عن جده (۳).

ص: ۱۷۸

۱- ۱. فى المخطوطه: سمره.

۲- ۲. فى المخطوطه: و علا الخيل.

۳- ۳. الضوء: ليست عندى نسخته.

**[ترجمه]«خیر» به معنای بهره نیکی است که تمایل به آن وجود دارد و عکسش شرّ است، و «خیل» بر اسب سوار و نیز خود اسب اطلاق می‌شود، امّا به معنای اسب سوار، مانند این کلام رسول اکرم صلی اللّٰه علیه و آله که فرمود: «یا خیل اللّٰه ارکبی» یعنی ای اسب سواران خدا، سوار شوید؛ و به معنای اسب، این سخن حضرت است که فرمود: «عفوت لک عن صدقه الخیل»؛ یعنی زکات اسب‌ها را بر تو بخشیدم، و خیل از «خیلاء:تکبر» مشتق می شود و علّت این نامگذاری آن است که هم اسب و هم سوار بر آن، در خودشان احساس بزرگی و تکبّر دارند. و از این رو گفته‌اند: هیچ کس بر اسب سوار نشود مگر اینکه در خود احساس بزرگی و نخوت می کند، عجم‌ها می گویند: (وقتی روستایی بر اسب سوار شود خدا را فراموش می کند.) و منظور حدیث، تنها ستایش اسب است، به خاطر کارآمدی و غنایی که خدا در او قرار داده؛ که اگر اسب نبود، هیچ شهری فتح نمی‌شد و بر هیچ یک از سرزمین‌های کفّار غلبه و پیروزی حاصل نمی‌شد، و پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و یارانش بعد از او برای غلبه بر دشمن و فتوحات و نشر دعوت اسلام در سرزمین‌های اسلامی و فتح شده، از آن کمک گرفتند و اگر نیرو گرفتن و قدرتمندی آن‌ها به سبب اسب نبود، این پیشرفت برایشان فراهم نمی‌شد. اسب از مهم ترین ابزار جنگی و جهاد است، و از همه تجهیزات جنگی برای دشمن تلخ‌تر است.

موی پیشانی در احادیث گذشته مَجازا به کار رفته، و علّت اختصاص آن به ذکر این است که در برخورد با اسب، از اوّلین اعضایی است که با آن روبرو می‌شوی و گفته می‌شود: «أری فی ناصیه فلان خیرا»؛ یعنی در پیشانی فلانی خیر می‌بینم و بر عکس. و از وهب بن منبّه روایت شده که: در برخی از کتب آمده: هنگامی که خداوند اراده کرد که اسب را بیافریند، به باد جنوب فرمود: من از تو مخلوقی می‌آفرینم که او را عزت دوستان خود و جمال و زیبایی برای اهل طاعتم قرار می‌دهم. پس از آن مشتی برگرفت و اسبی آفرید و فرمود: تو را فرس نامیدم و عربی آفریدم، خیر به پیشانی تو بسته شده و غنیمت ها بر پشت تو جمع آوری شده و تو را بدون بال این گونه قرار دادم [که گویا از شدّت سرعت] پرواز می کنی، تو برای دست یابی به دشمن و برای گریختن از او هستی.

و روایت است که تمیم داری با اینکه حکمران بیت المقدس بود خودش برای اسبش جو پاک می‌کرد، به او گفته شد: کاش دستور این کار را به دیگری می‌دادی، گفت: از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله شنیدم که: هرکس برای اسبش جو پاک کند، و برخیزد و آن را در آخورش بریزد، خدا به عدد هر جویی، حسنه‌ای برایش می‌نویسد.

و انس بن مالک مرسلا نقل کرده که: یک روز مرزداری با اسب‌های آماده در راه خدا بهتر از این است که کسی در میان خانواده خود سیصد و شصت روز عبادت کند که هر روزش هزار سال باشد.

و عرب همواره، اسب‌های خود را گرامی می‌داشته، چنان که اشعارشان به این مطلب گویا است، مانند اینکه گفته:

خاندان گرسنه مانند و شود اسبم سیر

و نیز گفته:

به هنگام هراس، از گل بُوَد به

و اشعار فراوان دیگری که شمردن آن‌ها به درازا می‌کشد. سنّت عرب در جاهلیّت این بود که در سه مورد، یک قبیله برای تبریک گفتن، به سوی قبیله دیگر می‌رفت: وقتی برای آن‌ها پسری با اصل و نسب متولّد می‌شد، یا کرّه اسبی اصیل به دنیا می‌آمد و یا در میان آن‌ها شاعری بزرگ، ظهور می‌یافت.

فایده این روایت آگاهی دادن به شرافت جایگاه اسب و دستور به گرامی داشتن آن است، و راوی حدیث ابن عمر است، و درباره حدیث دوم گفته: یمن یعنی برکت و رشد، و در عربی گفته می‌شود: «یمن فلان فهو میمون»، وقتی که آن شخص با برکت باشد. و نیز گفته می‌شود: «یمن فلان فهو یا من» و عکس آن شئم و شأم است، و تیمّنت به یعنی به آن تبرّک جستم، و شقره در مورد انسان به معنای سرخی زلالی است که به سفیدی می‌زند و در مورد اسب، سرخی زلالی که یال و دم را فرا می‌گیرد و اگر رنگ اسب سیاه باشد، کمیت نام دارد، و شقره در مورد شتر به معنای سرخی شدید است، گفته می‌شود: «بعیر أشقر»، شقر به گل شقائق نعمان نیز گفته می‌شود و طرفه گفته:

به یکباره جامی زدند آن گروه/ دگر باره بر اسب خونی شقر شقره لقب حارث بن تمیم بن مرّه است و منسوب به او را شَقریّ می‌خوانند و اصل این واژه سرخی است.

و در حدیث دیگر آمده: اسب‌های با برکت، اسب‌های سرخ هستند، و بر شما باد اسبِ کمیت (رنگی بین سیاه و قرمز دارد) پیشانی سفید و دست و پا سفید یا اسب سرخ، و یال و دُم اسب‌ها را نچینید.

و از ابو قتاده انصاری روایت شده که: مردی گفت: ای رسول خدا، می‌خواهم اسبی بخرم. چه اسبی باشد؟ فرمود: اسبی بخر که تیره باشد و بینی و لب بالا-یش و سه تا از دست و پاهایش تا زیر زانو سفید، و دست راستش به رنگی دیگر باشد، یا رنگش بین سیاه و قرمز باشد، با این نقش ها. و نیز فرمود: اگر تمام اسب‌های عرب را بر روی یک بلندی گرد آورند، پیشتاز آن‌ها جز اسب سرخ نخواهد بود.

و گفته: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله گروهی از مسلمانان را به سریه ای - . جنگ‌هایی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شخصا در آن شرکت نداشته و یکی از اصحاب را به سرکردگی سپاهیان تعیین می نمود. - فرستاد و نخستین کسی که مژده پیروزی آورد، دارنده اسب سرخ بود.

شکی وجود ندارد که نیرومندترین اسب‌ها، اسب‌های قرمز و کمیت هستند، و این دو نوع اسب فرق زیادی با هم ندارند، جز در یال و دُمشان، و فایده این حدیث برتری دادن اسبان قرمز است و بیان اینکه این نوع از اسب‌ها مبارک‌تر از اسبان دیگر هستند.

**[ترجمه]

«۳۸»

الشِّهَابُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: الشُّومُ فِی الْمَرْأَهِ وَ الْفَرَسِ وَ الدَّارِ(۱).

**[ترجمه]شهاب: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: شومی در زن و اسب و خانه است.

**[ترجمه]

الضوء

الشوم نقیض الیمن و روی هذا الحدیث علی وجه آخر

أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: لَا عَدْوَی وَ لَا هَامَهَ وَ لَا صَفَرَ وَ إِنْ تَکُنِ الطِّیَرَهُ فِی شَیْ ءٍ فَفِی الْمَرْأَهِ وَ الْفَرَسِ وَ الدَّارِ.

و العدوی اسم من أعداه الجرب و غیره یعدیه إذا تجاوز منه إلیه و فی حدیث آخر فما أعدی الأول و لا یعنی به أن بعض الأمراض لا یعدی فقد رئی مشاهده أن الجرب یعدی و الرمد یعدی و غیر ذلک من الأمراض و لکن المعنی و الله أعلم أنه لا ینبغی للإنسان أن یعتقد أن هذه الأمراض لا تکاد تحصل إلا من العدوی فحسب بل قد تعدی و قد یبتدئها الله ابتداء من غیر عدوی فلا عدوی مطلقه بحیث لا یکون ابتداء بالمرض و الأولی أن یقال إن الله تعالی قد أجری العاده بأن تجرب الصحیحه إذا ماست الجربه فی بعض الأحوال و لذلک قال لا یوردن ذو عاهه علی مصح و تکون العدوی محموله علی هذا ثم ذکر رحمه الله الهامه و الصفر نحو ما ذکرنا سابقا فی باب العدوی و الطیره ثم قال قیل إن شوم المرأه کثره مهرها و سوء خلقها و أن لا تلد و شوم الدار ضیقها و سوء جوارها و شوم الفرس أن لا یغزی علیها و قیل إن الشوم فی هذه الثلاثه لکثره الإنفاق علیها.

وَ عَنْ أَنَسٍ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ یَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا کُنَّا فِی دَارٍ کَثِیرٌ فِیهَا عَدَدُنَا کَثِیرٌ فِیهَا أَمْوَالُنَا فَتَحَوَّلْنَا إِلَی دَارٍ أُخْرَی فَقَلَّ فِیهَا عَدَدُنَا وَ قَلَّتْ فِیهَا أَمْوَالُنَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ذَرُوهَا ذَمِیمَهً وَ لَا تَأْثِیرَ لِلدَّارِ.

بل لعله صلی الله علیه و آله قال ذلک حتی لا یتأذوا بهذا الاعتقاد و فائده الحدیث إعلام أن هذه الثلاثه الأشیاء یکثر الخرج علیها و تذهب البرکه من المال بسببها و راوی الحدیث عبد الله بن عمر(۲).

ص: ۱۷۹

۱- ۱. الشهاب: لیست عندی نسخته.

۲- ۲. الضوء: لیست عندی نسخته.

**[ترجمه]«شوم» ضد یُمن و برکت است، و این حدیث به صورت دیگری هم روایت شده که پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: نه عدوی و نه هامه و نه صفر، هیچ کدام [در اسلام] نیست و اگر فال بد زدن در چیزی صحیح باشد، در زن و اسب و خانه است.

عدوی یعنی سرایت بیماری کچلی یا دیگر بیماری‌های مسری از بیمار به فرد سالم. و در حدیث دیگر آمده: «اوّلی به دومی سرایت نداده است»، و منظور این نیست که برخی بیماری‌ها واگیر ندارند، زیرا محسوس است که کچلی و چشم درد واگیر دارند، بلکه مقصود این است- و خدا عالم است- که نباید عقیده داشت این گونه بیماری ها تنها از راه سرایت عارض می... شود، بلکه گاهی از راه سرایت عارض می‌شوند و گاهی خداوند بدون سابقه آن‌ها را پدید می‌آورد، پس ما سرایت مطلق به این معنا که هیچ مرضی جز از راه سرایت به وجود نمی‌آید، نداریم. و بهتر آن است که گفته شود: سنّت خدا بر این است که اگر فرد سالم با بیمارِ مبتلا به کچلی و مانند آن، تماس داشته باشد، در بعضی از اوقات بیماری به او سرایت می کند و از این رو فرموده: «نباید بیمار به نزد شخص سالم بیاید و به او نزدیک شود.» و عدوی بر همین معنا حمل می‌شود، آن گاه آن مرحوم معنای هامه و صفر را آن گونه که ما در باب عدوی و طیره گفتیم، ذکر کرده است و سپس گفته: برخی گفته‌اند: شومی و نامبارکی زن، در زیادی مهریّه و بد خُلقی و نازایی است، و شومی خانه در تنگی آن و بدی همسایگانش است، و شومی اسب در این است که با آن جنگ و جهاد نشود و برخی گفته‌اند: شومی این سه در زیادی هزینه آن‌هاست. و از انس نقل است که: مردی به رسول خدا صلی اللّه علیه و آله گفت: ای رسول خدا، ما در خانه ای بودیم که در آن جمعیّتمان بسیار و دارایی مان فراوان بود. به خانه دیگری رفتیم، ولی در آن تعدادمان کم و دارایی مان اندک شد. رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: نکوهش را رها کنید که مذموم است، خانه اثری [در زیاد و کم شدن چیزی] ندارد.

بلکه شاید آن حضرت این را فرمود تا آن‌ها از این عقیده آزار نبینند، فایده این حدیث اعلام این مطلب است که این سه چیز پر هزینه است و برکت به واسطه آن از مال می‌رود. و راوی حدیث عبد اللّه بن عمر است.

**[ترجمه]

«۳۹»

الْمَجَازَاتُ النَّبَوِیَّهُ، قَالَ صلی الله علیه و آله: خَیْرُ الْخَیْلِ الْأَدْهَمُ الْأَقْرَحُ الْمُحَجَّلُ ثَلَاثاً طُلُقُ الْیَدِ الْیُمْنَی.

قال السید هذه من محاسن الاستعارات لأنه علیه السلام شبه الثلاث من قوائمه لالتفاف التحجیل علیها بالثلاث المعقوله من قوائم البعیر و المشکوله من قوائم الفرس و شبه الیمنی منها لخلوها من التحجیل بالمطلقه من العقال أو العاطله من الشکال (۱)

یقال ناقه طلق (۲) إذا لم تکن معقوله و ناقه عطل (۳) إذا لم تکن مزمومه(۴).

**[ترجمه]المجازات النبویه: پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله فرمود: بهترین اسب، اسب سیاهی است که لکّه سفیدی در پیشانی دارد و سه دست و پایش سفید و دست راستش سفید نباشد.

سیّد رضی گفته: این از استعاره های زیباست، زیرا حضرت سه پای اسب را که سفیدی دارند، به سه پای زانو بند زده شتر و سه پای زنجیر بسته اسب تشبیه فرموده و دست راست را که سفیدی ندارد شبیه پای آزاد از زانو بند و زنجیر قرار داده است. گفته می‌شود: «ناقهٌ طلقٌ» یعنی شتری که زانو بند ندارد و «ناقهٌ عطلٌ» یعنی شتری که افسار ندارد. - . المجازات النبویّه: ۱۲۱ - - ۱۲۲

**[ترجمه]

«۴۰»

حَیاهُ الْحَیَوَانِ، فِی الصَّحِیحِ عَنْ حریر [جَرِیرِ] بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: رَأَیْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَلْوِی نَاصِیَهَ فَرَسٍ بِإِصْبَعِهِ وَ هُوَ یَقُولُ الْخَیْلُ مَعْقُودٌ فِی نَوَاصِیهَا الْخَیْرُ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ الْأَجْرُ وَ الْغَنِیمَهُ.

و معنی عقد الخیر بنواصیها أنه ملازم لها کأنه معقود فیها و المراد بالناصیه هنا الشعر المسترسل علی الجبهه قاله الخطابی و غیره قال (۵) و کنی بالناصیه عن جمیع ذات الفرس کما یقال فلان مبارک الناصیه و میمون الغره أی الذات

وَ رَوَی مُسْلِمٌ (۶): أَنَّهُ صلی الله علیه و آله کَانَ یَکْرَهُ الشِّکَالَ مِنَ الْخَیْلِ.

ص: ۱۸۰

۱- ۱. العقال: القید: و الشکال: الحبل.

۲- ۲. فی المصدر: و یقال، ناقه علط: إذا لم تکن موسومه، و یقال: طلق: إذا لم تکن معقوله.

۳- ۳. فی المصدر:« و ناقه علط» أقول: العلط من النوق: ما لا سمه لها و لا خطام.

۴- ۴. المجازات النبویّه: ۱۲۱ و ۱۲۲.

۵- ۵. فی المصدر: قالوا.

۶- ۶. فی المصدر: و روی مسلم و أبو داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه عن ابی هریره.

و الشـكال أن يكون الفرس فى رجله اليمنى بياض أو فى يده اليسـرى (١) أو فى يـده اليمنى و رجله اليسـرى بياض كذا وقع فى تفسير صـحيح مسـلم و هذا أحد الأقوال فى الشكال و قال أبو عبيده و جمهور أهل اللغه و العرب أن يكون (٢) منه ثلاث قوائم محجله و واحـده مطلقه تشبيهـا بالشـكال الـذى يشـكل به الخيـل فـإنه يكون فى ثلاث قوائم غالبا و قال ابن دريـد هو أن يكون محجلا فى شق واحد فى يده و رجله فإن كان مخالفا قيل شكال مخالف و قيل الشكال بياض الرجلين و قيل بياض اليدين.

قـال العلمـاء و إنمـا كرهه لأنه على صوره المشـكول و قيل يحتمل أن يكون جرب ذلك الجنس فلم تكن فيه نجابه و قال بعض العلماء فإذا كان مع ذلك أغر زالت الكراهه له بزوال شبه الشكال (٣).

وَ رَوَى النَّسَائِيُّ عَنْ أَنَسٍ (۴): أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله لَمْ يَكُنْ شَيْ ءٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ بَعْدَ النِّسَاءِ مِنَ الْخَيْلِ.

إسناده جيد.

وَ رَوَى الثَّعْلَبِيُّ بِإِسْنَادِهِ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله أَنَّهُ قَالَ: مَا مِنْ فَرَسٍ إِلَّا وَ يُؤْذَنُ لَهُ عِنْدَ كُلِّ فَجْرٍ(۵)

اللَّهُمَّ مَنْ خَوَّلْتَنِي مِنْ بَنِي آدَمَ وَ جَعَلْتَنِي لَهُ فَاجْعَلْنِي أَحَبَّ مَالِهِ وَ أَهْلِهِ إِلَيْهِ (۶).

ص: ١٨١

١- ١. فى المصدر: و فى يده اليسرى.

٢- ٢. فى المصدر: اهل اللغه و الغريب هو أن يكون.

٣- ٣. فى المصدر: لزوال شبهه بالشكال.

۴- ۴. ذكر فى المصدر اسناده و تركه المصنّف للاختصار.

۵- ۵. فى المصدر: عند كل فجر بدعوه يدعو بها.

۶- ۶. فى المصدر: و خولتنى له فاجعلنى أحبّ اهله و ماله إليه.

وَ فِی طَبَقَاتِ ابْنِ سَعْدٍ بِسَنَدِهِ عَنْ غَرِیبٍ (۱) الْمُلَیْکِیِّ: أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله سُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَی الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ بِاللَّیْلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِیَهً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ (۲) مَنْ هُمْ فَقَالَ صلی الله علیه و آله أَصْحَابُ الْخَیْلِ (۳) ثُمَّ قَالَ الْمُنْفِقُ عَلَی الْخَیْلِ کَالْبَاسِطِ یَدَیْهِ (۴) بِالصَّدَقَهِ لَا یَقْبِضُهَا وَ أَبْوَالُهَا وَ أَرْوَاثُهَا یَوْمَ الْقِیَامَهِ کَذَکِیِّ الْمِسْکِ (۵).

و قال الفرس واحد الخیل و الجمع أفراس الذکر و الأنثی فی ذلک سواء و أصله التأنیث و حکی ابن جنی و الفراء فرسه و تصغیر الفرس فریس و إن أردت الأنثی خاصه لم تقل إلا فریسه بالهاء و لفظها مشتق من الافتراس کأنها تفترس الأرض لسرعه مشیها(۶)

و راکب الفرس فارس و هو مثل لابن و تامر و روی أبو داود و الحاکم عن أبی هریره أن النبی صلی الله علیه و آله کان یسمی الأنثی من الخیل فرسا.

قال ابن السکیت یقال لراکب ذی الحافر من فرس أو بغل أو حمار فارس.

و الفرس أشبه الحیوان بالإنسان لما یوجد فیه من الکرم و شرف النفس و علو الهمه و تزعم العرب أنه کان وحشیا و أول من ذلله و رکبه إسماعیل علیه السلام و من

۱- ۱. فیه تصحیف و الصحیح:« عریب» بالمهمله، ترجمه ابن الأثیر فی أسد الغابه ۳: ۴۰۷ قال: عریب أبو عبد اللّه الملیکی عداده فی أهل الشام قال البخاری: قیل: له صحبه اهل ثمّ ذکر الحدیث الوارد فی تفسیر الآیه عنه. أقول: هو بضم العین مصغرا.

۲- ۲. البقره: ۲۷۴.

۳- ۳. فی المصدر: هم أصحاب الخیل.

۴- ۴. فی المصدر: یده.

۵- ۵. حیاه الحیوان ۱: ۲۲۳ و ۲۲۴.

۶- ۶. فی المصدر: بسرعه مشیها.

الخيل ما لا يبول و لا يروث ما دام عليه راكبه (۱)

و منها ما يعرف صاحبه و لا يمكن غيره من ركوبه و كان لسليمان عليه السلام خيل ذوات أجنحه و الخيل جنسان (۲) عتيق و هجين (۳)

فالعتيق ما أبواه عربيان و العتيق الكريم من كل شی ء و الخيار من كل شی ء.

قَالَ ١٧ الزَّمَخْشَرِیُ (۴) فِی الْحَدِيثِ: إِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَقْرَبُ صَاحِبَ فَرَسٍ عَتِيقٍ وَ لَا دَاراً فِيهَا فَرَسٌ عَتِيقٌ.

وَ فِی كِتَابِ الْخَيْلِ، أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله عليه و آله قَالَ: إِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَخْبُلُ أَحَداً فِی دَارٍ فِيهَا فَرَسٌ عَتِيقٌ.

وَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مُوسَی (۵) أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله عليه و آله قَالَ: فِی هَذِهِ الْآيَهِ وَ آخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لا تَعْلَمُونَهُمُ (۶) قَالَ هُمُ الْجِنُّ لَا يَدْخُلُونَ بَيْتاً فِيهَا فَرَسٌ عَتِيقٌ.

قال ابن عبد البر فی التمهيد الفرس العتيق هو الفاره عندنا.

و قال صاحب العين هو السابق.

و فی المستدرک من حديث معاويه بن حديج بالحاء المهمله المضمومه و الدال المهمله المفتوحه و بالجيم فی آخره و هو الذی أحرق محمد بن أبی بكر بمصر

عَنْ أَبِی ذَرٍّ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله عليه و آله أَنَّهُ قَالَ: مَا مِنْ فَرَسٍ عَرَبِیٍّ إِلَّا يُؤْذَنُ لَهُ كُلَّ يَوْمٍ بِدَعْوَتَيْنِ يَقُولُ

۱- ۱. فی المصدر: ما دام راكبه عليه.

۲- ۲. فی المصدر: و الخيل نوعان.

۳- ۳. أسقط المصنّف من هنا ما ذكره سابقا من الفرق بين الفرس و البرذون.

۴- ۴. فی المصدر: قال الزمخشریّ فی تفسير سوره الأنفال: و فی الحديث.

۵- ۵. فی المصدر: سليمان بن يسار.

۶- ۶. الأنفال: ۶۰.

اللَّهُمَّ كَمَا خَوَّلْتَنِی مَنْ خَوَّلْتَنِی فَاجْعَلْنِی مِنْ أَحَبِّ أَهْلِهِ وَ مَالِهِ إِلَیْهِ.

ثم قال صحیح الإسناد.

و لهذا الحدیث قصه ذکرها النسائی فی کتاب الخیل من سننه فقال قال أبو عبیده قال معاویه بن حدیج لما افتتحت مصر کان لکل قوم مراغه یمرغون فیها دوابهم فمر معاویه بأبی ذر و هو یمرغ فرسا له فسلم علیه ثم قال یا أبا ذر ما هذا الفرس.

قال هذا فرس لا أراه إلا مستجاب الدعاء قال و هل تدعو الخیل و تجاب قال نعم لیس من لیله إلا و الفرس یدعو فیها ربه فیقول رب إنک سخرتنی لابن آدم و جعلت رزقی فی یده فاجعلنی أحب إلیه من أهله و ولده فمنها المستجاب و منها غیر المستجاب و لا أری فرسی هذا إلا مستجابا.

و رَوَی الْحَاکِمُ عَنْ عُقْبَهَ بْنِ عَامِرٍ مَرْفُوعاً: قَالَ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَغْزُوَ فَاشْتَرِ فَرَساً أَدْهَمَ مُحَجَّلًا طُلُقَ الْیُمْنَی فَإِنَّکَ تَغْنَمُ وَ تَسْلَمُ.

ثم قال صحیح علی شرط مسلم.

و الهجین الذی أبوه عربی و أمه عجمیه و المقرف بضم المیم و إسکان القاف و بالراء المهمله و بالفاء فی آخره عکسه و کذلک فی بنی آدم.

وَ فِی کُتُبِ الْغَرِیبِ أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الرَّجُلَ الْقَوِیَّ الْمُبْدِئَ الْمُعِیدَ عَلَی الْفَرَسِ الْمُبْدِئِ الْمُعِیدِ.

أی الذی أبدأ فی غزوه و أعاد فغزا مره أخری بعد مره أی جرب الأمور طورا بعد طور و الفرس المبدئ المعید الذی غزا علیه صاحبه مره بعد أخری و قیل هو الذی قد ریض و أدب فصار طوع راکبه.

وَ فِی الصَّحِیحِ: أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله رَکِبَ فَرَساً مَعْرُوراً(۱) لِأَبِی طَلْحَهَ وَ قَالَ إِنْ وَجَدْنَاهُ لَبَحْراً.

۱- ۱. أی فرسا جربا.

وَ فِی الْفَائِقِ: أَنَّ أَهْلَ الْمَدِینَهِ فَزِعُوا مَرَّهً فَرَکِبَ صلی الله علیه و آله فَرَساً عُرْیاً وَ رَکَضَ فِی آثَارِهِمْ فَلَمَّا رَجَعَ صلی الله علیه و آله قَالَ إِنْ وَجَدْنَاهُ لَبَحْراً.

قال حماد بن سلمه کان هذا الفرس بطیئا فلما قال صلی الله علیه و آله هذا القول صار سابقا لا یلحق.

وَ رَوَی النَّسَائِیُّ وَ الطَّبَرَانِیُّ مِنْ حَدِیثِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِی الْجَعْدِ أَخِی سَالِمِ بْنِ أَبِی الْجَعْدِ عَنْ جُعَیْلٍ الْأَشْجَعِیِّ قَالَ: خَرَجْتُ مَعَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله فِی بَعْضِ غَزَوَاتِهِ وَ أَنَا عَلَی فَرَسٍ عَجْفَاءَ فَکُنْتُ فِی آخِرِ النَّاسِ فَلَحِقَنِی النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ سِرْ یَا صَاحِبَ الْفَرَسِ فَقُلْتُ یَا رَسُولَ

اللَّهِ إِنَّهَا فَرَسٌ عَجْفَاءُ ضَعِیفَهٌ فَرَفَعَ صلی الله علیه و آله بِمِخْصَرَهٍ(۱)

کَانَتْ مَعَهُ فَضَرَبَهَا بِهَا وَ قَالَ اللَّهُمَّ بَارِکْ لَهُ فِیهَا فَلَقَدْ رَأَیْتُنِی مَا أَمْلِکُ رَأْسَهَا حَتَّی صِرْتُ مِنْ قُدَّامِ الْقَوْمِ وَ لَقَدْ بِعْتُ مِنْ بَطْنِهَا بِاثْنَیْ عَشَرَ أَلْفاً.

وَ رُوِیَ عَنْ خَالِدِ بْنِ الْوَلِیدِ: أَنَّهُ کَانَ لَا یَرْکَبُ فِی الْقِتَالِ إِلَّا الْإِنَاثَ لِقِلَّهِ صَهِیلِهَا.

و قال ابن محیریز کان الصحابه یستحبون ذکور الخیل عند الصفوف و إناث الخیل عند البیات و الغارات.

وَ قَالَ ابْنُ حِبَّانَ فِی صَحِیحِهِ عَنِ ابْنِ عَامِرٍ الْهَوْزَنِی (۲)

عَنْ أَبِی کَبْشَهَ الْأَنْمَارِیِّ وَ اسْمُهُ أَصْرَمُ بْنُ سَعْدٍ(۳): أَنَّهُ أَتَاهُ فَقَالَ أَطْرِقْنِی فَرَسَکَ فَإِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله

۱- ۱. فی المصدر:« مخفقه» أقول: المخفقه: الدره یضرب بها، و قیل: سوط من خشب. و المخصره: شی ء کالسوط یتوکا علیه کالعصا.

۲- ۲. الهوزنی بفتح الهاء و سکون الواو و فتح الزای نسبه الی هوزن بن عوف بن عبد شمس بن وائل بن الغوث، بطن من ذی الکلاع من حمیر.

۳- ۳. هکذا فی النسخ و فی المصدر:« اسمه عمرو بن سعد» قال ابن حجر فی التقریب ۶۰۷: أبو کبشه الانماری هو سعید بن عمرو، أو عمرو بن سعید، و قیل: عمر، أو عامر بن سعد، صحابی نزل الشام.

يَقُولُ مَنْ أَطْرَقَ فَرَساً فَعَقَبَ لَهُ كَانَ لَهُ كَأَجْرِ سَبْعِينَ فَرَساً حَمَلَ عَلَيْهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ إِنْ لَمْ يَعْقُبْ لَهُ كَانَ لَهُ كَأَجْرِ فَرَسٍ حَمَلَ عَلَيْهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ.

و فی طبع الفرس الزهو و الخيلاء و السرور بنفسه و المحبه لصاحبه و من أخلاقه الداله على شرف نفسه و كرمه أنه لا يأكل بقيه علف غيره و من علو همته أن أشقر مروان كان سائسه لا يدخل عليه إلا بإذن و هو أن يحرك له المخلاه فإن حمحم دخل و إن دخل و لم يحمحم شد عليه و الأنثى من الخيل ذات شبق شديد و لذلك تطيع الفحل من غير نوعها و جنسها.

قال الجاحظ و الحيض يعرض للإناث منهن و لكنه قليل و الذكر ينزو إلى تمام أربع سنين و ربما عمر إلى التسعين و الفرس يرى المنامات كبنی آدم و فی طبعه أنه لا يشرب الماء إلا كدرا فإذا أراه صافيا كدره و يوصف بحده البصر و إذا وطئ على أثر الذئب خدرت قوائمه حتى لا يكاد يتحرك و يخرج الدخان من جلده.

قال الجوهری و يقال إن الفرس لا طحال له و هو مثل لسرعته و حركته كما يقال البعير لا مراره له أی لا جساره له و عن أبی عبيده و أبی زيد قالا الفرس لا طحال له و لا مراره للبعير و الظليم لا مخ له قال أبو زيد و كذلك طير الماء و حيتان البحر لا ألسنه لها و لا أدمغه و السمك لا رئه له و لذلك لا يتنفس و كل ذی رئه يتنفس.

وَ رَوَوْا أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله عليه و آله قَالَ: إِنْ يَكُنِ الْخَيْرُ فِي شَيْ ءٍ فَفِي ثَلَاثٍ الْمَرْأَهِ وَ الدَّارِ وَ الْفَرَسِ.

وَ فِي رِوَايَهٍ: الشُّومُ فِي ثَلَاثٍ الْمَرْأَهِ وَ الدَّارِ وَ الْفَرَسِ.

وَ فِي رِوَايَهٍ: الشُّومُ فِي الربع [أَرْبَعٍ] ... وَ الْخَادِمِ وَ الْفَرَسِ (۱).

۱- ۱. فی المصدر: و فی روايه: الشوم فی أربع: المرأه و الدار و الفرس و الخادم.

و اختلف العلماء فیه فقیل معناه علی اعتقاد الناس فی ذلک (۱)

وَ رُوِیَ ذَلِکَ عَنْ عَائِشَهَ(۲) قَالَتْ: لَمْ یَحْفَظْ أَبُو هُرَیْرَهَ لِأَنَّهُ دَخَلَ وَ الرَّسُولُ صلی الله علیه و آله یَقُولُ قَاتَلَ اللَّهُ الْیَهُودَ یَقُولُونَ الشُّومُ فِی ثَلَاثٍ إلخ فَسَمِعَ آخِرَ الْحَدِیثِ وَ لَمْ یَسْمَعْ أَوَّلَهُ.

و قال طائفه هی علی ظاهرها فإن الدار قد یجعل الله سکناها سببا للضرر و الهلاک و کذلک الفرس و الخادم (۳) قد یجعل الله الهلاک عندهما(۴) بقضاء الله و قدره.

و قال الخطابی و کثیرون هو فی معنی الاستثناء من الطیره أی الطیره منهی عنها إلا أن یکون له دار یکره سکناها أو امرأه یکره صحبتها أو فرس أو خادم (۵)

فلیفارق الجمیع بالبیع و نحوه و طلاق المرأه.

و قال آخرون شوم الدار ضیقها و سوء جیرانها و شوم المرأه عدم ولادتها و سلاطه لسانها و تعرضها للریب و شوم الفرس أن لا یغزی علیها.

و قیل حرانها(۶) و غلاء ثمنها و شوم الخادم سوء خلقه و قله تعهده لما فوض إلیه و قیل المراد بالشوم هنا عدم الموافقه و اعترض بعض الملحده بحدیث لا طیره علی هذا و أجاب ابن قتیبه و غیره بأن هذا مخصوص من حدیث طیره(۷)

ص: ۱۸۷

۱- ۱. زاد فی المصدر: لا انه خبر من النبیّ صلّی اللّه علیه و آله عن اثبات الشوم.

۲- ۲. زاد فی المصدر: ففی مسند ابی داود الطیالسی عنها انه قیل لها: ان ابا هریره یقول: قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: الشوم فی ثلاث: المرأه و الدار و الفرس فقالت عائشه.

۳- ۳. فی المصدر: و کذلک المرأه و الفرس و الخادم.

۴- ۴. فی المصدر: عند وجودهم.

۵- ۵. فی المصدر: أو فرس أو خادم یکره اقامتهما.

۶- ۶. حرن الفرس: وقف و لم ینقد.

۷- ۷. فی المصدر: من حدیث لا طیره.

أی لا طیره إلا فی هذه الثلاثه

قَالَ الدِّمْیَاطِیُّ رَوَیْنَا بِالْإِسْنَادِ الصَّحِیحِ عَنْ یُوسُفَ بْنِ مُوسَی الْقَطَّانِ عَنْ سُفْیَانَ بْنِ عُیَیْنَهَ عَنِ الزُّهْرِیِّ عَنْ سَالِمٍ عَنْ أَبِیهِ أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: الْبَرَکَهُ فِی ثَلَاثٍ فِی الْفَرَسِ وَ الْمَرْأَهِ وَ الدَّارِ.

قَالَ یُوسُفُ سَأَلْتُ ابْنَ عُیَیْنَهَ عَنْ مَعْنَی هَذَا الْحَدِیثِ فَقَالَ سُفْیَانُ سَأَلْتُ عَنْهُ الزُّهْرِیَّ فَقَالَ الزُّهْرِیُّ سَأَلْتُ عَنْهُ سَالِماً فَقَالَ سَالِمٌ سَأَلْتُ عَنْهُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ فَقَالَ (۱): سَأَلْتُ عَنْهُ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ إِذَا کَانَ الْفَرَسُ ضَرُوباً فَهُوَ مَشُومٌ وَ إِذَا کَانَتِ الْمَرْأَهُ قَدْ عَرَفَتْ زَوْجاً غَیْرَ زَوْجِهَا فَحَنَّتْ إِلَی الزَّوْجِ الْأَوَّلِ فَهِیَ مَشُومَهٌ وَ إِذَا کَانَتِ الدَّارُ بَعِیدَهً عَنِ الْمَسْجِدِ لَا یُسْمَعُ فِیهَا الْأَذَانُ وَ الْإِقَامَهُ فَهِیَ مَشُومَهٌ وَ إِذَا کُنَّ بِغَیْرِ هَذَا الْوَصْفِ (۲)

فَهُنَّ مُبَارَکَاتٌ (۳).

و قال البغل مرکب من الفرس و الحمار و لذلک صار له صلابه الحمار و عظم آلات الخیل و کذلک شحیجه أی صوته تولد(۴) من صهیل الفرس و نهیق الحمار و هو عقیم لا یولد لکن فی تاریخ ابن البطریق فی حوادث سنه أربع و أربعین و أربعمائه أن بغله بنابلس ولدت.

و شر الطباع ما تجاذبته الأعراق المتضاده و الأخلاق المتباینه و العناصر المتباعده و إذا کان الذکر حمارا یکون شدید الشبه بالفرس و إذا کان الذکر فرسا یکون شدید الشبه بالحمار و من العجب أن کل عضو فرضته منه یکون بین الفرس و الحمار و کذلک أخلاقه لیس له ذکاء الفرس و بلاده الحمار.

و یقال إن أول من أنتجها قارون.

و له صبر الحمار و قوه الفرس و یوصف برداءه الأخلاق و التلون لأجل

ص: ۱۸۸

۱- ۱. فی المصدر: فقال عبد اللّه بن عمر.

۲- ۲. فی المصدر: بغیر هذه الصفات.

۳- ۳. حیاه الحیوان ۲: ۱۴۶- ۱۵۰.

۴- ۴. فی المصدر: مولد.

التركيب لكنه يوصف مع ذلك بالهدايه فى كل طريق يسلكه مره واحده و هو مع ذلك مركب الملوك فى أسفارها و قعيده الصعاليك فى قضاء أوطارها مع احتماله الأثقال و صبره على طول الأنقال و لذلك يقال:

مركب قاض و إمام عدل***و سيد و عالم و كهل.

يصلح للرجل و غير الرجل (١).

وَ رَوَى ابْنُ عَسَاكِرَ فِي تَارِيخِ دِمَشْقَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام: أَنَّ الْبِغَالَ كَانَتْ تَتَنَاسَلُ وَ كَانَتْ أَسْرَعَ الدَّوَابِّ فِي نَقْلِ الْحَطَبِ لِنَارِ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ الرَّحْمَنِ فَدَعَا عَلَيْهَا فَقَطَعَ اللَّهُ نَسْلَهَا.

و عن إسحاق بن (٢) حماد بن أبى حنيفه أنه قال كان عندنا طحان رافضى له بغلان سمى أحدهما أبا بكر و الآخر عمر فرمحه أحدهما فقتله فأخبر جدى أبو حنيفه بذلك فقال انظروا الذى رمحه فهو الذى سماه عمر فوجدوه كذلك.

وَ فِي كَامِلِ ابْنِ عَدِيٍّ عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله رَكِبَ بَغْلَةً فَحَادَتْ (٣) بِهِ فحسبها [فَحَبَسَهَا] وَ أَمَرَ رَجُلًا أَنْ يَقْرَأَ عَلَيْهَا قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ فَسَكَنَتْ.

وَ رَوَى أَبُو دَاوُدَ وَ النَّسَائِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زفيرٍ النَّافِعِي (۴) الْمِصْرِيِّ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام

ص: ١٨٩

١- ١. فى المصدر: و عالم و سيد و كهل يصلح للرحل و غير الرحل.

٢- ٢. فى المصدر:« إسماعيل بن حماد» و هو الصحيح راجع التقريب: ۴٢.

٣- ٣. أي مالت به.

۴- ۴. فى المخطوطه: النافعى(القافقى خ ل) و فى المصدر:« عبد اللّه بن زرير الغافقى المصرى» و الصحيح هو الذى فى المصدر. قال ابن حجر فى التقريب: ٢۶۶: عبد اللّه بن زرير بتقديم الزاى مصغرا، الغافقى المصرى ثقه رمى بالتشيع مات سنه ٨٠، أو بعدها.

قَالَ: أَهْدِيَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَغْلَةٌ فَرَكِبَهَا فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام (۱) لَوْ حَمَلْنَا الْحَمِيرَ عَلَى الْخَيْلِ لَكَانَتْ لَنَا مِثْلُ هَذِهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّمَا يَفْعَلُ ذَلِكَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ.

قال ابن حبان معناه الذين لا يعلمون النهى عنه قال الخطابى يشبه أن يكون المعنى فى ذلك و الله أعلم أن الحمير إذا حملت على الخيل تعطلت منافع الخيل و قل عددها و انقطع نماؤها و الخيل يحتاج إليها للركوب (۲) و الركض و الطلب و عليها يجاهد العدو و بها تحرز الغنائم و لحمها مأكول و يسهم للفرس كما يسهم للفارس و ليس للبغل شى ء من هذه الفضائل فأحب النبى صلى الله عليه و آله أن ينمو عدد الخيل و يكثر نسلها لما فيها من النفع و الصلاح فإذا كانت الفحول خيلا و الأمهات حميرا فيحتمل أن لا يكون داخلا فى النهى إلا أن يتأول متأول أن المراد بالحديث صيانه الخيل عن مزاوجه الحمير و كراهه اختلاط مائها بمائها لئلا يكون منها الحيوان المركب من نوعين مختلفين فإن أكثر الحيوان المركب (۳) من جنسين من الحيوان أخبث طبعا من أصولها التى تتولد منها و أشد شراسه كالسِّمْع و نحوه (۴).

ثم إن البغل حيوان عقيم ليس لها نسل و لا نماء و لا يذكى و لا يزكى ثم قال و لا أرى هذا الرأى طائلا فإن الله تعالى قال وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغالَ وَ الْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوها وَ زِينَةً(۵)

ص: ۱۹۰

۱- ۱. فى المصدر:« فقالوا: لو» أقول: اى أصحابه(ص).

۲- ۲. فى المصدر: للركوب و العدد و الركض.

۳- ۳. فى المصدر: فان أكثر الحيوانات المركبه من نوعين.

۴- ۴. فى المصدر:« كالسمع و العسبار و نحوهما»: أقول: السمع بكسر فسكون: ولد الذئب من الضبع، و العسبار: ولد الذئب او ولد الضبع من الذئب.

۵- ۵. النحل: ۸.

فـذكر البغـال و امتن علينـا بها كامتنانه بالخيل و الحمير و أفرد ذكرها بالاسم الخاص الموضوع لها و نبه على ما فيها من الإرب و المنفعه و المكروه من الأشياء مذموم لا يستحق المدح و لا يقع الامتنان به و قد استعمل صلى الله عليه و آله البغل و اقتناه و ركبه حضرا و سفرا و لو كان مكروها لم يقتنه و لم يستعمله انتهى.

وَ رَوَى مُسْلِمٌ عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ: بَيْنَمَا النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله فِي حَائِطٍ لِبَنِي النَّجَّارِ عَلَى بَغْلَةٍ لَهُ وَ نَحْنُ مَعَهُ إِذْ حَادَتْ بِهِ وَ كَادَتْ أَنْ تُلْقِيَهُ وَ إِذَا أَقْبُرٌ سِتَّةٌ أَوْ خَمْسَةٌ أَوْ أَرْبَعَةٌ فَقَالَ مَنْ يَعْرِفُ أَصْحَابَ هَذِهِ الْأَقْبُرِ قَالَ رَجُلٌ أَنَا فَقَالَ صلى الله عليه و آله مَتَى مَاتَ هَؤُلَاءِ قَالَ مَاتُوا عَلَى الْإِشْرَاكِ فَقَالَ صلى الله عليه و آله إِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ تُبْتَلَى فِي قُبُورِهَا فَلَوْ لَا أَنْ لَا تَدَافَنُوا لَدَعَوْتُ اللَّهَ أَنْ يُسْمِعَكُمْ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ الَّذِي أَسْمَعُ مِنْهُ ثُمَّ أَقْبَلَ صلى الله عليه و آله بِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ إِلَيْنَا(۱)

فَقَالَ تَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ فَقَالُوا نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ(۲) فَقَالَ صلى الله عليه و آله تَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنَ الْفِتَنِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ فَقَالُوا نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْفِتَنِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ فَقَالَ صلى الله عليه و آله تَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنْ فِتْنَةِ الدَّجَّالِ فَقَالُوا نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ فِتْنَةِ الدَّجَّالِ.

وَ فِي مَجْمَعِ الطَّبَرَانِيِّ الْأَوْسَطِ مِنْ حَدِيثِ أَنَسٍ قَالَ: انْهَزَمَ الْمُسْلِمُونَ يَوْمَ حُنَيْنٍ وَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله عَلَى بَغْلَتِهِ الشَّهْبَاءِ الَّتِي يُقَالُ لَهَا دُلْدُلُ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله دُلْدُلُ اسْدِي فَأَلْصَقَتْ بَطْنَهَا بِالْأَرْضِ حَتَّى أَخَذَ النَّبِيُّ حَفْنَةً(۳)

۱- ۱. في المصدر: ثم اقبل النبيّ صلّى اللّه عليه و آله علينا بوجهه الكريم.

۲- ۲. زاد في المصدر بعد ذلك: فقال: تعوذوا باللّه من عذاب النار، فقالوا: نعوذ باللّه من عذاب النار.

۳- ۳. هكذا في المطبوع و المخطوط، و في المصدر،« خفه» و لعله مصحف عن« حفنه» أي ملا الكفين.

مِنْ تُرَابٍ فَرَمَى بِهَا وُجُوهَهُمْ قَالَ حم لَا يُنْصَرُونَ (۱) قَالَ فَانْهَزَمَ الْقَوْمُ وَ مَا رَمَيْنَاهُمْ بِسَهْمٍ وَ لَا طَعَنَّاهُمْ بِرُمْحٍ وَ لَا ضَرَبْنَاهُمْ بِسَيْفٍ.

وَ فِيهِ مِنْ حَدِيثِ شَيْبَهَ بْنِ عُثْمَانَ: أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله قَالَ لِعَمِّهِ عَبَّاسٍ يَوْمَ حُنَيْنٍ نَاوِلْنِي مِنَ الْبَطْحَاءِ فَأَفْقَهَ اللَّهُ الْبَغْلَهَ كَلَامَهُ فَانْخَفَضَتْ بِهِ حَتَّى كَادَ بَطْنُهَا يَمَسُّ الْأَرْضَ فَتَنَاوَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله مِنَ الْحَصْبَاءِ فَنَفَخَ فِي وُجُوهِهِمْ وَ قَالَ شَاهَتِ الْوُجُوهُ حم لَا يُنْصَرُونَ (۲).

وَ رَوَى الطَّبَرَانِيُّ وَ أَبُو نُعَيْمٍ مِنْ طُرُقٍ صَحِيحَهٍ عَنْ خُزَيْمَهَ بْنِ أَوْسٍ قَالَ: هَاجَرْتُ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله وَ قَدِمْتُ عَلَيْهِ عِنْدَ مُنْصَرَفِهِ مِنْ تَبُوکَ فَأَسْلَمْتُ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ هَذِهِ الْحِيرَهُ قَدْ رُفِعَتْ إِلَيَّ وَ إِنَّكُمْ سَتَفْتَحُونَهَا وَ هَذِهِ الشَّيْمَاءُ بِنْتُ نُفَيْلَهَ الْأَسَدِيَّهُ(۳) عَلَى بَغْلَهٍ شَهْبَاءَ مُعْتَجِرَهً بِخِمَارٍ أَسْوَدَ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ نَحْنُ دَخَلْنَا الْحِيرَهَ فَوَجَدْنَاهَا عَلَى هَذِهِ الصِّفَهِ فَهِيَ لِي قَالَ هِيَ لَکَ فَأَقْبَلْنَا مَعَ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ نُرِيدُ الْحِيرَهَ فَلَمَّا دَخَلْنَاهَا كَانَ أَوَّلُ مَنْ تَلْقَانَا الشَّيْمَاءَ بِنْتَ نُفَيْلَهَ(۴) كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله عَلَى بَغْلَهٍ شَهْبَاءَ مُعْتَجِرَهً بِخِمَارٍ أَسْوَدَ فَتَعَلَّقْتُ بِهَا فَقُلْتُ هَذِهِ وَهَبَهَا لِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ طَلَبَ مِنِّي خَالِدٌ عَلَيْهَا الْبَيِّنَهَ فَأَتَيْتُهُ بِهَا فَسَلَّمَهَا إِلَيَّ وَ نَزَلَ إِلَيْنَا أَخُوهَا عَبْدُ الْمَسِيحِ فَقَالَ لِي أَ تَبِيعُنِيهَا قُلْتُ نَعَمْ قَالَ فَاحْتَكِمْ بِمَا

۱- ۱. فی المصدر:« صم لا يبصرون» و الظاهر أنّه مصحف و الصحيح ما فی المتن، قال الجزریّ فی النهايه ۱: ۲۹۶: فی حديث الجهاد:« إذا بيتم فقولوا: حم لا- ينصرون» قيل: معناه اللّهمّ لا- ينصرون، و يريد به الخبر لا- الدعاء لانه لو كان دعاء لقال:« لا ينصروا» مجزوما، فكانه قال: و اللّه لا ينصرون، و قيل: ان السور التی فی اولها حم سور لها شأن فنبه ان ذكرها لشرف منزلتها ممّا يستظهر به علی استنزال النصر من اللّه، و قوله:« لا ينصرون» كلام مستأنف، كانه حين قال: قولوا: حم، قيل: ما ذا يكون إذا قلناه؟ فقال: لا ينصرون.

۲- ۲. فی المصدر:« صم لا يبصرون» و الظاهر أنّه مصحف و الصحيح ما فی المتن، قال الجزریّ فی النهايه ۱: ۲۹۶: فی حديث الجهاد:« إذا بيتم فقولوا: حم لا- ينصرون» قيل: معناه اللّهمّ لا- ينصرون، و يريد به الخبر لا- الدعاء لانه لو كان دعاء لقال:« لا ينصروا» مجزوما، فكانه قال: و اللّه لا ينصرون، و قيل: ان السور التی فی اولها حم سور لها شأن فنبه ان ذكرها لشرف منزلتها ممّا يستظهر به علی استنزال النصر من اللّه، و قوله:« لا ينصرون» كلام مستأنف، كانه حين قال: قولوا: حم، قيل: ما ذا يكون إذا قلناه؟ فقال: لا ينصرون.

۳- ۳. فی المصدر: بنت نفيل الازديه.

۴- ۴. فی المصدر: بنت نفيل.

شِئْتَ فَقُلْتُ وَ اللَّهِ لَا أَنْقُصُهَا عَنْ أَلْفِ دِرْهَمٍ فَدَفَعَ إِلَيَّ أَلْفَ دِرْهَمٍ فَقَالَ لِي لَوْ قُلْتَ مِائَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ دَفَعْتُهَا إِلَيْكَ فَقُلْتُ لَا أَحِبُّ مَالًا فَوْقَ أَلْفِ دِرْهَمٍ.

قال الطبرانى و بلغنى أن الشاهدين كانا محمد بن مسلمه و عبد الله بن عمر.

و قال فى الحمار و ليس فى الحيوان ما ينزو على غير جنسه و يلقح إلا الحمار و الفرس و هو ينزو إذا تم له ثلاثون شهرا و منه نوع يصلح لحمل الأثقال و نوع لين الأعطاف سريع العدو يسبق براذين الخيل.

و من عجيب أمره إذا شم رائحه الأسد رمى نفسه عليه من شده الخوف منه يريد بذلك الفرار و يوصف بالهدايه إلى سلوك الطرقات التى مشى فيها و لو مره واحده و بحده السمع.

و للناس فى مدحه و ذمه أقوال متباينه بحسب الأغراض فمن ذلك أن خالد بن صفوان و الفضل بن عيسى الرقاشى كانا يختاران ركوب الحمير على ركوب البراذين فأما خالد فلقيه بعض الأشراف بالبصره على حمار فقال ما هذا يا با صفوان فقال هذا عير من

نسل الكداد يحمل الرجله و يبلغنى العقبه و يقل داؤه و يخف دواؤه و يمنعنى من أن أكون جبارا فى الأرض و أن أكون من المفسدين.

و أما الفضل فإنه سئل عن ركوبه فقال إنه أقل الدواب مئونه و أكثرها معونه و أخفضها مهوى و أقربها مرتقى فسمع أعرابى كلامه فعارضه بقوله الحمار شنار و العير عار منكر الصوت لا ترقأ به الدماء و لا تمهر به النساء و صوته أنكر الأصوات.

قال الزمخشرى الحمار مثل فى الذم الشنيع و الشتمه و من استيحاشهم لذكر اسمه أنهم يكنون عنه و يرغبون عن التصريح به فيقولون الطويل الأذنين كما يكنى عن الشى ء المستقذر و قد عد من مساوئ الآداب أن تجرى ذكر الحمار فى مجلس قوم أولى المروه.

و من العرب من لا يركب الحمار استنكافا و إن بلغت به الرجله الجهد.

و المروءه بالهمز و تركه قال الجوهرى هى الإنسانيه و قال ابن فارس الرجوليه

و قیل إن ذا المروءه من یصون نفسه عن الأدناس و لا یشینها عند الناس و قیل من یسیر بسیره أمثاله فی زمانه و مکانه قال الدارمی قیل المروءه فی الحرفه و قیل فی آداب الدین کالأکل و الصیاح فی الجم الغفیر و انتهار الشائل و قله فعل الخیر مع القدره علیه و کثره الاستهزاء و الضحک و نحو ذلک انتهی.

وَ رُوِیَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ علیهما السلام: أَنَّهُ کَانَ فِی بَنِی إِسْرَائِیلَ رَجُلٌ صَالِحٌ وَ کَانَ لَهُ مَعَ اللَّهِ مُعَامَلَهٌ حَسَنَهٌ وَ کَانَ لَهُ زَوْجَهٌ وَ کَانَ ضَنِیناً بِهَا وَ کَانَتْ مِنْ أَجْمَلِ أَهْلِ زَمَانِهَا مُفْرِطَهً فِی الْجَمَالِ وَ الْحُسْنِ وَ کَانَ یُقْفِلُ عَلَیْهَا الْبَابَ فَنَظَرَتْ یَوْماً شَابّاً فَهَوَتْهُ وَ هَوَاهَا فَعَمِلَ لَهَا مِفْتَاحاً عَلَی بَابِ دَارِهَا وَ کَانَ یَخْرُجُ وَ یَدْخُلُ لَیْلًا وَ نَهَاراً مَتَی شَاءَ وَ زَوْجُهَا لَمْ یَشْعُرْ بِذَلِکَ فَبَقِیَا عَلَی ذَلِکَ زَمَاناً طَوِیلًا فَقَالَ لَهَا زَوْجُهَا یَوْماً وَ کَانَ أَعْبَدَ بَنِی إِسْرَائِیلَ وَ أَزْهَدَهُمْ إِنَّکِ قَدْ تَغَیَّرْتِ عَلَیَّ وَ لَمْ أَعْلَمْ مَا سَبَبُهُ وَ قَدْ تُوَسْوِسُ قَلْبِی عَلَیَّ وَ کَانَ قَدْ أَخَذَهَا بِکْراً ثُمَّ قَالَ وَ أَشْتَهِی مِنْکِ أَنَّکِ تَحْلِفِی لِی أَنَّکِ لَمْ تَعْرِفِی رَجُلًا غَیْرِی وَ کَانَ لِبَنِی إِسْرَائِیلَ جَبَلٌ یُقْسِمُونَ بِهِ وَ یَتَحَاکَمُونَ عِنْدَهُ وَ کَانَ الْجَبَلُ خَارِجَ الْمَدِینَهِ عِنْدَهُ نَهَرٌ جَارٍ وَ کَانَ لَا یَحْلِفُ عِنْدَهُ أَحَدٌ کَاذِباً إِلَّا هَلَکَ فَقَالَتْ لَهُ وَ یُطَیِّبُ قَلْبَکَ إِذَا حَلَفْتُ لَکَ عِنْدَ الْجَبَلِ قَالَ نَعَمْ قَالَتْ مَتَی شِئْتَ فَعَلْتُ فَلَمَّا خَرَجَ الْعَابِدُ لِقَضَاءِ حَاجَتِهِ دَخَلَ عَلَیْهَا الشَّابُّ فَأَخْبَرَتْهُ بِمَا جَرَی لَهَا مَعَ زَوْجِهَا وَ أَنَّهَا تُرِیدُ أَنْ تَحْلِفَ لَهُ عِنْدَ الْجَبَلِ وَ قَالَتْ مَا یُمْکِنُنِی أَنْ أَحْلِفَ کَاذِبَهً وَ لَا أَقُولُ لِزَوْجِی فَبُهِتَ الشَّابُّ وَ تَحَیَّرَ وَ قَالَ فَمَا تَصْنَعِینَ فَقَالَتْ بَکِّرْ غَداً وَ الْبَسْ ثَوْبَ مُکَارٍ وَ خُذْ حِمَاراً وَ اجْلِسْ عَلَی بَابِ الْمَدِینَهِ فَإِذَا خَرَجْنَا فَأَنَا أَدَعُّهُ یَکْتَرِی مِنْکَ الْحِمَارَ فَإِذَا اکْتَرَاهُ مِنْکَ بَادِرْ وَ احْمِلْنِی وَ ارْفَعْنِی فَوْقَ الْحِمَارِ حَتَّی أَحْلِفَ لَهُ وَ أَنَا صَادِقَهٌ أَنَّهُ مَا مَسَّنِی أَحَدٌ غَیْرُکَ وَ غَیْرُ هَذَا الْمُکَارِی فَقَالَ حُبّاً وَ کَرَامَهً وَ إِنَّهُ لَمَّا جَاءَ زَوْجُهَا قَالَ لَهَا قُومِی إِلَی الْجَبَلِ لِتَحْلِفِی بِهِ قَالَتْ مَا لِی طَاقَهٌ بِالْمَشْیِ فَقَالَ اخْرُجِی فَإِنْ وَجَدْتُ مُکَارِیاً اکْتَرَیْتُ لَکِ فَقَامَتْ وَ لَمْ تَلْبَسْ لِبَاسَهَا فَلَمَّا خَرَجَ الْعَابِدُ وَ زَوْجَتُهُ رَأَتِ الشَّابَّ یَنْتَظِرُهَا فَصَاحَتْ بِهِ یَا مُکَارِی أَکْتَرِی

حِمَارَکَ بِنِصْفِ دِرْهَمٍ إِلَی الْجَبَلِ قَالَ نَعَمْ ثُمَّ تَقَدَّمَ وَ رَفَعَهَا عَلَی الْحِمَارِ وَ سَارُوا حَتَّی وَصَلُوا إِلَی الْجَبَلِ فَقَالَتْ لِلشَّابِّ أَنْزِلْنِی عَنِ الْحِمَارِ حَتَّی أَصْعَدَ الْجَبَلَ فَلَمَّا تَقَدَّمَ الشَّابُّ إِلَيْهَا أَلْقَتْ بِنَفْسِهَا إِلَی الْأَرْضِ فَانْکَشَفَتْ عَوْرَتُهَا فَشَتَمَتِ الشَّابَّ فَقَالَ وَ اللَّهِ مَا لِی ذَنْبٌ ثُمَّ مَدَّتْ يَدَهَا إِلَی الْجَبَلِ فَمَسَکَتْهُ وَ حَلَفَتْ لَهُ أَنَّهُ لَمْ يَمَسَّهَا أَحَدٌ وَ لَا نَظَرَ إِنْسَانٌ مِثْلَ نَظَرِکَ إِلَيَّ مُذْ عَرَفْتُکَ غَيْرُکَ وَ هَذَا الْمُکَارِی فَاضْطَرَبَ الْجَبَلُ اضْطِرَاباً شَدِيداً وَ زَالَ عَنْ مَکَانِهِ وَ أَنْکَرَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ فَذَلِکَ قَوْلُهُ تَعَالَی وَ إِنْ کانَ مَکْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبالُ.

و روی البيهقی فی الشعب عن ابن مسعود أنه قال کانت الأنبياء يرکبون الحمر و يلبسون الصوف و يحلبون الشاه و کان للنبی صلی الله عليه و آله حمار اسمه عفير بضم العين المهمله و ضبطه القاضی عياض بالغين المعجمه و اتفقوا علی تغليطه أهداه له المقوقس و کان فوره بن عمر الجذامی أهدی له حمارا يقال له يعفور مأخوذ من العفره و هو لون التراب فنفق يعفور فی منصرف النبی صلی الله عليه و آله من حجه الوداع و ذکر السهيلی أن يعفورا طرح نفسه فی بئر لما مات رسول الله صلی الله عليه و آله.

وَ ذَکَرَ ابْنُ عَسَاکِرَ فِی تَارِيخِهِ بِسَنَدِهِ إِلَی مَنْصُورٍ وَ قَالَ: لَمَّا فَتَحَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله عليه و آله خَيْبَرَ أَصَابَ حِمَاراً أَسْوَدَ فَکَلَّمَ الْحِمَارَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله عليه و آله فَقَالَ لَهُ مَا اسْمُکَ قَالَ يَزِيدُ بْنُ شِهَابٍ أَخْرَجَ اللَّهُ تَعَالَی مِنْ نَسْلِ جَدِّی سِتِّينَ حِمَاراً لَا يَرْکَبُهَا إِلَّا نَبِيٌّ وَ قَدْ کُنْتُ أَتَوَقَّعُکَ لِتَرْکَبَنِی وَ لَمْ يَبْقَ مِنْ نَسْلِ جَدِّی غَيْرِی وَ لَا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ غَيْرُکَ وَ قَدْ کُنْتُ قَبْلَکَ لِتَرْکَبَنِی عِنْدَ رَجُلٍ يَهُودِيٍّ وَ کُنْتُ أَتَعَثَّرُ بِهِ وَ کَانَ يُجِيعُ بَطْنِی وَ يَضْرِبُ ظَهْرِی فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله عليه و آله فَأَنْتَ يَعْفُورٌ يَا يَعْفُورُ تَشْتَهِی الْإِنَاثَ قَالَ لَا فَکَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله عليه و آله يَرْکَبُهُ فِی حَاجَتِهِ وَ کَانَ يَبْعَثُ بِهِ خَلْفَ مَنْ شَاءَ مِنْ أَصْحَابِهِ فَيَأْتِی الْبَابَ فَيَقْرَعُهُ بِرَأْسِهِ فَإِذَا خَرَجَ صَاحِبُ الدَّارِ أَوْمَأَ إِلَيْهِ فَيَعْلَمُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله عليه و آله أَرْسَلَهُ إِلَيْهِ فَيَأْتِی النَّبِيَّ صلی الله عليه و آله فَلَمَّا قُبِضَ النَّبِيُّ صلی الله عليه و آله جَاءَ إِلَی بِئْرٍ وَ کَانَتْ لِأَبِی الْهَيْثَمِ بْنِ التَّيِّهَانِ فَتَرَدَّی فِيهَا جَزَعاً عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله عليه و آله فَصَارَتْ قَبْرَهُ.

وَ فِی کَامِلِ ابْنِ عَدِيٍّ فِی تَرْجَمَهِ أَحْمَدَ بْنِ بَشِيرٍ وَ فِی شُعَبِ الْإِيمَانِ لِلْبَيْهَقِيِّ عَنِ الْأَعْمَشِ

عَنْ سَلَمَهَ عَنْ عَطَاءٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله علیه و آله: تَعَبَّدَ رَجُلٌ فِی صَوْمَعَهٍ فَمَطَرَتِ السَّمَاءُ وَ أَعْشَبَتِ الْأَرْضُ فَرَأَی حِمَاراً یَرْعَی فَقَالَ یَا رَبِّ لَوْ کَانَ لَکَ حِمَارٌ لَرَعَیْتُهُ مَعَ حِمَارِی فَبَلَغَ ذَلِکَ نَبِیّاً مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ فَأَرَادَ أَنْ یَدْعُوَ عَلَیْهِ فَأَوْحَی اللَّهُ تَعَالَی إِلَیْهِ إِنَّمَا أُجَازِی الْعِبَادَ عَلَی قَدْرِ عُقُولِهِمْ.

و هو کذلک فی الحلیه فی ترجمه زید بن أسلم.

وَ فِی کِتَابِ ابْتِلَاءِ الْأَخْیَارِ: أَنَّ عِیسَی علیه السلام لَقِیَ إِبْلِیسَ وَ هُوَ یَسُوقُ خَمْسَهَ أَحْمِرَهٍ عَلَیْهَا أَحْمَالٌ فَسَأَلَهُ عَنِ الْأَحْمَالِ فَقَالَ تِجَارَهٌ أَطْلُبُ لَهَا مُشْتَرِینَ فَقَالَ وَ مَا هِیَ التِّجَارَهُ قَالَ أَحَدُهَا الْجَوْرُ قَالَ وَ مَنْ یَشْتَرِیهِ قَالَ السَّلَاطِینُ وَ الثَّانِی الْکِبْرُ قَالَ وَ مَنْ یَشْتَرِیهِ قَالَ الدَّهَاقِینُ وَ الثَّالِثُ الْحَسَدُ قَالَ وَ مَنْ یَشْتَرِیهِ قَالَ الْعُلَمَاءُ وَ الرَّابِعُ الْخِیَانَهُ قَالَ وَ مَنْ یَشْتَرِیهَا قَالَ عُمَّالُ التُّجَّارِ وَ الْخَامِسُ الْکَیْدُ قَالَ وَ مَنْ یَشْتَرِیهِ قَالَ النِّسَاءُ.

انتهی.

وَ رَوَی النَّسَائِیُّ وَ الْحَاکِمُ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: إِذَا سَمِعْتُمْ نُبَاحَ الْکِلَابِ وَ نَهِیقَ الْحَمِیرِ مِنَ اللَّیْلِ فَتَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ فَإِنَّهَا تَرَی مَا لَا تَرَوْنَ وَ أَقِلُّ الْخُرُوجِ إِذَا جَدَّتْ فَإِنَّ اللَّهَ یَبُثُّ فِی اللَّیْلِ مِنْ خَلْقِهِ مَا شَاءَ.

**[ترجمه]حیاه الحیوان: حریز بن عبد اللّه گفته: رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که با انگشتش موی پیشانی اسبی را به هم می‌پیچید، در حالی که می‌فرمود: خیر یعنی پاداش و غنیمت به موی پیشانی اسب‌ها، تا روز قیامت گره خورده است، و مقصود از گره خوردن خیر به موی پیشانی این است که خیر از آن‌ها جدا نمی‌شود، گویا به موهایشان گره خورده، و مراد از موی پیشانی، موی آویزان از پیشانی است، این مطلب را خطّابی و غیر او گفته‌اند، گفته‌اند: و موی پیشانی کنایه از خود اسب است، همانطور که گفته می‌شود: «فلان مبارک الناصیه و میمون الغرّه» یعنی خود اسب، مبارک و میمون است، و مسلم روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله اسب شکال را دوست نمی‌داشت.

و «شکال» این است که در پای راست یا دست چپ اسب، سفیدی باشد؛ یا در دست راست و پای چپش هر دو، سفیدی باشد، در تفسیر صحیح مسلم، شکال این چنین بیان شده و این یکی از اقوال در معنای شکال است. و ابو عبیده و بیشتر لغت شناسان عرب گفته‌اند: که شکال یعنی اسبی که سه تا از دست و پاهایش سفیدی داشته باشد و یکی آزاد و بدون سفیدی باشد. و این تشبیه است به شکال (بند) که غالبا به سه تا از دست و پای اسب بسته می‌شود، ابن درید گفته: شکال یعنی اسبی که در یک پا و یک دستش سفیدی هست؛ حال اگر یکی راست و یکی چپ باشد، می گویند: شکال مخالف، و برخی گفته‌اند: شکال سفیدی دو پاست، و برخی دیگر گفته‌اند: سفیدی دو دست است.

علماء گفته‌اند: علّت کراهت حضرت از این نوع اسب، این است که شباهت به اسبی دارد که سه دست و پایش با بند بسته شده است. و برخی احتمال داده‌اند که آن حضرت، بعضی از نمونه‌های این نوع اسب را تجربه نموده و در آن نجابتی نبوده است. بعضی دیگر از علماء گفته‌اند: در صورتی که این اسب، پیشانی سفید باشد، رفع کراهت از آن می‌شود؛ زیرا دیگر شباهتی به شکال ندارد .

نسائی روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از زنان، چیزی را بیشتر از اسب دوست نمی‌داشت. و ثعلبی از پیامبر صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: هیچ اسبی نیست مگر اینکه در هر سپیده دم به او اجازه داده می‌شود که این گونه خدا را بخواند: «بار خدایا هر آدمی‌زاده‌ای که مرا به او عطا کردی و مِلک او قرار دادی، مرا محبوب ترین مال و اهلش قرار بده.»

از پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله درباره آیه: «الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِالَّيْلِ وَ النَّهَارِ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُون» - . بقره / ۲۷۴ - سؤال شد که آن‌ها چه کسانی هستند؟ فرمود: صاحبان اسب. سپس فرمود: و کسی که برای او خرج کند، مانند کسی است که دست خود را برای دادن صدقه، گشوده و نمی‌بندد، و بول و سرگین آن اسب‌ها در قیامت چون مُشک پاکیزه است. - . حیاه الحیوان ۱ : ۲۲۳ - ۲۲۴ -

و گفت: «فرس» مفرد خیل و جمع آن «أفراس» است، و برای نر و ماده به کار می‌رود و اصل فرس برای مؤنث بوده [ولی در استعمال کنونی مذکّر را هم شامل است]، و ابن جنّی و فرّاء، واژه «فرسه» را نیز نقل کرده‌اند و تصغیر فرس، فُرَیس است، ولی اگر فقط مقصودت مؤنّث باشد، باید «فُرَیسه» بگویی، و واژه فرس برگرفته از واژه افتراس به معنای درندگی است، چرا که اسب از شدّت سرعت، گویا زمین را می‌درد. و فارس یعنی سوار بر اسب، مانند لابن و تامر به معنای دارنده لبن و تمر، و ابو داود و حاکم از ابی هریره آورده‌اند که پیامبر صلی اللّه علیه و آله ماده اسب را فرس می‌نامید.

ابن سکّیت گفته: فارس به کسی گفته می‌شود که سوار بر حیوان سُم دار یعنی اسب یا استر یا خر شود، و اسب از همه حیوانات به انسان شبیه‌تر است؛ زیرا در او صفات پسندیده‌ای همچون کرامت، شرافت نفس و بلندهمّتی یافت می‌شود، عرب می‌پندارد که او در ابتدا حیوانی وحشی بود و نخستین کسی که آن را رام کرد و سوارش شد اسماعیل علیه السّلام بود، و برخی از اسب‌ها [آن چنان با ادب هستند که] تا سوارش بر پشت آن‌ها نشسته، بول و سرگین نمی کند، و بعضی از آن‌ها صاحب خود را می‌شناسد و نمی‌گذارد غیر او سوارش شود. و سلیمان علیه السّلام اسب‌هایی بال دار داشت، و اسب دو نوع است: عتیق اسبی است که پدر و مادرش هر دو عربی هستند و به معنای ارجمند و گرامی و برگزیده از هر چیز است.

و زمخشری در تفسیر سوره انفال گفته: در حدیث است که شیطان به صاحب اسب عتیق و به خانه ای که در آن اسب عتیق باشد، نزدیک نمی‌شود، و در کتاب الخیل آمده که: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شیطان در خانه ای که در آن اسب عتیق باشد، کسی را دیوانه نمی‌کند.

و از سلیمان بن موسی روایت شده: که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آیه: «وَ آخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لا تَعْلَمُونَهُمُ» - . انفال / ۶۰ - {و [دشمنان] دیگری را به غیر از ایشان که شما نمی شناسیدشان و خدا آنان را می شناسد.} فرمود: آن دشمنان دیگری که شما آن‌ها را نمی‌شناسید، جنّیان هستند، که در خانه ای که در آن اسب عتیق هست، وارد نمی شوند.

ابن عبد البرّ در تمهید خود گفته: اسب عتیق در نزد ما، اسب قوی و با نشاط است، و صاحب العین گفته: اسب پیشتاز است.

و در مستدرک الوسائل: از پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله نقل کرده که فرمود: هیچ اسب عربی نیست مگر اینکه در هر روز به او دو بار اجازه داده می‌شود که این گونه خدا را بخواند: «بار خدایا هر آدمی‌زاده‌ای که مرا به او عطا کردی، مرا محبوب

ترین مال و اهلش قرار بده.» و سپس گفته: این حدیثی صحیح الاسناد است.

و این حدیث ماجرایی دارد که نسائی در کتاب «الخیل» سنن خود آورده و گفته: معاویه بن حدیج گوید: پس از فتح مصر، هر دسته‌ای از مردم، مکانی داشتند که اسب‌های خود را در آن به خاک می‌غلطاندند، و معاویه بر ابوذر گذر کرد در حالی که اسبش را به خاک می‌غلطاند. به او سلام کرد و گفت: ای ابوذر، این چه اسبی است؟ پاسخ داد: این اسبی است که دعایش مستجاب است. گفت: آیا اسب هم دعا می کند و دعایش مستجاب می‌شود؟ گفت: آری، هیچ شبی نیست مگر اینکه اسب در آن پروردگارش را می‌خواند و می گوید: پروردگارا، تو مرا زیر فرمان آدمیزاده آوردی و روزی‌ام را در دست او قرار دادی، پس مرا در نزد او و از مال و اهلش محبوب‌تر قرار بده، و دعای برخی از آن‌ها مستجاب، و دعای برخی دیگر غیر مستجاب است، امّا این اسب من دعایش مستجاب است.

و حاکم نیشابوری از عقبه بن عامر نقل کرده که: هرگاه خواستی به جهاد روی، اسب تیره‌ای که سه دست و پایش سفید، ولی دست راستش بدون سفیدی باشد، بخر تا غنیمت بدست آوری و سالم بمانی. سپس حاکم گفته: این حدیث بر اساس مبنای مسلم صحیح است.

و «هجین» اسبی است که پدرش عربی و مادرش عجمی باشد، و «مُقرِف» عکس آن است، و در انسان نیز عتیق و هجین همین معنا را دارند.

و در کُتُبی که درباره احادیث مشکل تألیف شده از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله منقول است که: «خدا مرد نیرومند مُبدِئ مُعید که بر اسب مُبدِئ مُعید سوار است، را دوست دارد»، یعنی کسی که پیوسته به جهاد می‌رود و بازمی‌گردد و امور جنگی را مرحله به مرحله تجربه می کند، و اسب مُبدِئ مُعید اسبی است که صاحبش بارها با او به جهاد رفته است. و برخی گفته‌اند: اسبی است که تمرین و تأدیب شده تا آنکه فرمانبر صاحبش گردیده است.

و در حدیث صحیح آمده که: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله سوار بر اسب ابی طلحه شد که بیماری جَرَب داشت و فرمود: به راستی ما آن را دریایی یافتیم.

و در فائق آمده که: یک بار مردم مدینه از دشمن به هراس افتادند. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله سوار اسب لُختی شد و به دنبال آن‌ها تاخت و هنگامی که برگشت فرمود: به راستی ما آن را دریایی یافتیم.

حمّاد بن سلمه گوید: این اسب، اسب کُندی بود، امّا وقتی آن حضرت این کلام را فرمود، پیشتاز شد، به گونه‌ای که هیچ اسبی به آن نمی‌رسید.

نسایی و طبرانی از جعیل اشجعی نقل کرده‌اند که گفته: با پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله در یکی از جنگ‌ها از شهر خارج شدم در حالی که سوار بر اسب لاغری بودم. من در آخر جمعیّت بودم که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به من رسید و فرمود: ای صاحب اسب، حرکت کن، گفتم: ای رسول خدا، این اسب لاغر و ناتوان است، پس آن حضرت عصایی که در دست داشت بالا آورد و به او زد و فرمود: بار خدایا، او را برای صاحبش مبارک گردان، و آن گاه دیدم که دیگر توان کنترل اسب در

دست من نیست، تا اینکه به جلو جمعیّت رسیدم. و از نتاج و کُرّه‌های او دوازده هزار نصیب من شد.

و از خالد بن ولید روایت شده که در جنگ به جز بر مادیان سوار نمی‌شد، چون کم شیهه می‌کشید.

و ابن محیریز گفته: اصحاب دوست داشتند که در جنگ‌ها سوار بر اسب نر و در شبیخون‌ها و غارت‌ها سوار بر اسب ماده شوند.

و ابن حبان در صحیحش از ابی کبشه انصاری به نام اصرم بن سعد آورده که نزد ابن عامر هوزنی رفت و گفت: اسب نر خود را به من بده تا بر اسب ماده خود بیندازم تا بچّه دار شود که من از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: هرکس اسب نری را به مادیان بیندازد و نتاجی آورد، ثواب هفتاد اسب دارد که مجاهد بر آن‌ها در راه خدا سوار شود، و اگر نتاجی نیاورد ثواب یک اسب دارد که بر آن در راه خدا مجاهدی را سوار کرده است. و در طبیعت اسب تکبر و خود خواهی و شادمانی خود به خود و مهرورزی با صاحب خود است و از اخلاق او که دلالت بر بزرگی نفس و کرامت آن می کند؛ این است که پس مانده دیگری را نمی خورد، و از همت بلند او این است که میر آخر اسب مروان، اشقر بی اجازه او بر آن وارد نمی شد و او توبره را پیش او تکان می داد و اگر اسب شیهه می کشید نزد او می رفت و اگر بدون شیهه اسب، نزدش می رفت به او می تاخت. و اسب ماده پر شهوت است و به خاطر همین نر غیر از جنس و نوع خود را می پذیرد.

جاحظ می گوید: حیض بر مادیان عارض می شود ولی کم است و نریان در پایان چهار سالگی به مادیان می تواند بپرد، و بسا تا نود سال عمر می کند و اسب مثل آدم ها خواب می بیند و در طبیعت او این گونه است که آب تیره مینوشد و اگر زلال باشد تیره می کند، و به غضبناک نگاه کردن توصیف می شود و چون به دنبال گرگ بدود و سم بر جای پای او بگذارد پاهایش بی حس می شود تا حدی که نمی تواند حرکت نماید و از پوستش دود خارج می شود .

جوهری گفته است: گفته می شود برای اسب طحال نیست و این کنایه برای سرعت و حرکت اوست همان طور که گفته می شود: شتر مرارت ندارد یعنی جسارت ندارد. ابی عبید و ابی زید گفته اند: اسب طحال ندارد و شتر مرارت ندارد و انسان ستمکار مغز ندارد. ابوزید گفته است: همچین پرنده های آبی و ماهیان دریا نه زبان دارند و نه مغز و ماهی شش ندارد و نفس نمی کشد برای اینکه هر شش داری نفس می کشد.

و از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که اگر خوبی باشد در سه چیز است: زن، خانه و اسب.

و در روایتی است که شومی در سه چیز است: زن، خانه و اسب.

و در روایتی شومی در چهار چیز است: زن، خانه، خادم و اسب.

و علماء در تفسیر آن اختلاف دارند و برخی گفته اند: منظور بیان عقیده مردم است و این از عائشه نقل شده است که می گوید: ابو هریره همه حدیث را ضبط نکرده است، زیرا او نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد که می فرمود: خدا یهود را بکشد که می گویند: شومی در سه چیز است تا آخر و او آخر حدیث را شنید و ابتدای حدیث را که نقل قول یهود بود؛

نشنید.

طایفه ای می گویند: حدیث حمل بر ظاهر خود است زیرا گاهی خداوند سکونت در خانه ای را سبب ضرر و هلاکت قرار می دهد و همچنین گاهی هلاکت را به قضا و قدر خود نزد خادم و اسب قرار می دهد.

خطّابی و بسیاری می گویند: آن در معنای استثنا از طیره و فال بد زدن است یعنی از فال بد زدن نهی شده ایم مگر این که خانه ای باشد که از سکونت در آن کراهت دارد یا زن یا خادم یا اسبی است که از همنشینی با آن ها کراهت دارد که در این صورت از آن ها با با فروش و امثال آن و از زن با طلاق دادن جدا شود.

برخی گفته اند: شومی خانه تنگ بودن آن و داشتن همسایه بد است و شومی زن نزاییدن و بد زبانی و در معرض تهمت قرار گرفتن است و شومی اسب این است که با آن جهاد نشود .

و گفته اند: شومی اسب، توقف کردن و راه نرفتن آن و گران بودن قیمت آن است، و شومی خادم، بد اخلاقی و متعهد نبودن به اموری که به او سپرده می شود است. و برخی گفته اند: مقصود از شومی در اینجا ناسازگاری او است. و برخی از بی دین ها با این حدیث به حدیث نفی طیره و فال بد زدن اشکال وارد کرده اند و ابن قتیبه و دیگران پاسخ داده اند که این حدیث تخصیص زننده حدیث نفی طیره است. یعنی طیره ای جز در این سه مورد نیست.

دمیاطی با سندی از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که برکت در سه چیز است: اسب، زن و خانه.

یوسف راوی حدیث گفته: از ابن عیینه این حدیث را پرسیدم و او گفت: من از زهری معنی آن را پرسیدم و او گفت: من از سالم پرسیدم و سالم گفت:از عبد اللّه بن عمر پرسیدم، و او گفت: من از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدم و آن حضرت فرمود: اسب لگد زن، شوم است، زنی که شوهر دیگری داشته و آن را به رخ شوهر کنونی کشد و تمجید کند؛ شوم است و خانه ای که دور از مسجد است و بانگ اذان و اقامه در آن شنیده نشود؛ شوم است و اگر این گونه نباشند؛ مبارک هستند. – . حیاه الحیوان ۲ : ۱۴۶– ۱۵۰ –

و گفته است: قاطر ترکیبی از اسب و خر است و صلابت خر و درشتی اندام اسب را دارد و همچنین صدای آن از شیهه اسب و عرعر خر متولد می شود و عقیم است و نمی زاید ولی در تاریخ ابن بطریق آمده است که در حوادث سال ۴۴۴ در نابلس استری زایید.

و بدترین اخلاق این است که از ریشه های متضاد و خوی های جدا از هم و از عناصر دور از هم درست شده باشد و اگر نر، خر باشد بیشتر به اسب شبیه است، و اگر نر، اسب باشد بیشتر به خر شبیه است، و شگفت این است که هر عضو از آن را که فرض کنی، بین اسب و خر است و اخلاقش میانه آن ها است نه هوش اسب را دارد و نه کندی خر را دارد.

و گفته می شود: اولین کسی که استر را به دنیا آورد؛ قارون بود .

و صبر خر و نیروی اسب را دارد و به بدخوی بودن توصیف می شود و همچنین به متلون بودن به خاطر ترکیب شدن از دو

جنس، ولی با این وجود راه نما به راهی است که یک بار از آن رفته باشد و به همین خاطر مرکب شاهان در سفرهای آن ها است، و کارگزار مستمندان در قضای حاجت آن ها است و حمل کننده بارهای سنگین است و بر دوام آن شکیبا است و از این رو سروده شده است: مرکب قاضی و امام عادل و سید و عالم و بزرگ و زن و مرد است.

و ابن عساکر در تاریخ دمشق از علی بن ابی طالب علیه السّلام روایت کرده که استرها تولید مثل می کردند و در هیزم کشی برای آتش ابراهیم خلیل الرحمن از همه بارکش ها سریع تر می رفتند. پس آن حضرت آن ها را نفرین کرد و از این رو خداوند نسل آن ها را برید.

و از اسحاق بن حماد بن ابی حنیفه نقل است که ما یک آسیابان رافضی داشتیم که دو استر داشت و یکی از آن ها را ابی بکر و دیگری را عمر نامیده بود یکی از آن ها او را پرت کرد و کشت و خبر به جدم ابو حنیفه رسید، گفت: بنگرید کدام او را پرت کرده است باید همان عمر نام باشد، و آن را چنان یافتند.

و در کامل ابن عدی است از انس که پیغمبر صلی الله علیه و آله سوار استری شد و او از راه برگشت، پس آن را نگه داشت و به مردی فرمود: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» بر آن بخواند، پس آرام شد.

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: به رسول خدا صلی الله علیه و آله استری هدیه داده شد و آن حضرت سوار بر آن شد اصحاب گفتند: اگر ما خر را به مادیان بپرانیم مانند این را به دست می‌آوریم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا این کار را آن ها می کنند که نمی دانند.

ابن حبان گفته است: یعنی نمی دانند که از این کار نهی شده است. خطابی گفته: احتمال دارد معنا این باشد - و خدا داناتر است - که اگر خر را به مادیان بپرانند، سود بسیاری از اسب تعطیل می شود، و تعداد آن ها کم می شود و فایده آن قطع می گردد. با اینکه نیاز به اسب برای سوار شدن، مسابقه و تاختن و جستن است و بر آن با دشمن جنگیده می شود و با آن غنائم به دست آورده می شود و گوشت آن خوردنی است، و از غنائم همان طور که سهمی برای جنگجو است، سهمی هم برای اسب است. و استر هیچ کدام از این فضائل را ندارد. و پیغمبر صلی الله علیه و آله دوست دارد که تعداد اسب ها زیاد شود و نسل آن ها بیشتر شود برای منفعت و مصلحتی که در آن ها وجود دارد. و اگر اسب نر را به ماده الاغ بپرانند؛ احتمال دارد که داخل در نهی نشود مگر اینکه کسی حدیث را این گونه تأویل نماید که مراد از حدیث حفظ کردن اسب ها از ازدواج با خر و مخلوط شدن آب آن دو است تا حیوانی مرکب از دو نوع مختلف به وجود نیاید، چون اکثر جانداران دورگه از پدر و مادر خود دارای طبع خبیث تر و دارای شرارت بیشتری هستند مانند کفتار و مثل آن.

سپس قاطر حیوانی عقیم است که برای آن نه نسلی است و نه زیاد شدن و نه سرش را می برند و نه زکاتش را می دهند. سپس گفته است: ولی من این قول را قوی نمی دانم به خاطر این که خداوند متعال می فرماید: «وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغالَ وَ الْحَميرَ لِتَرْكَبُوها وَ زينَه» - . نحل / ۸ - {و اسبان و استران و خران را [آفرید] تا بر آن ها سوار شوید و [برای شما] تجمّلی [باشد]} و استرها را هم ذکر کرده است و به وسیله آن ها بر ما منت گذاشته است، همان طور که با اسب ها و خر ها بر ما منت نهاده است. و آن را با نام مخصوص خود آورده است و ما را آگاه کرده است آنچه در آن از برطرف کردن نیازها و منفعت است و آنچه از اشیا که

مکروه است؛ مذموم است و استحقاق مدح را ندارد و منت نهادن با آن واقع نمی شود و پیامبر صلی الله علیه و آله گاهی از استر استفاده می کرد و برای خود آن را نگه می داشت و در سفر و حضر بر آن سوار می شد و اگر مکروه بود آن را برای خود نگه نمی داشت و از آن استفاده نمی کرد.

زید بن ثابت می گوید: پیغمبر صلی الله علیه و اله سوار استری در نخلستان بنی نجار بود و ما همراهش بودیم و ناگاه استر از حرکت ایستاد و نزدیک بود آن حضرت را بیندازد، ناگهان شش قبر یا پنج قبر یا چهار قبر در آنجا بود و فرمود: چه کسی مرده های این گورها را می شناسد؟ مردی گفت: من می شناسم. فرمود: چه زمانی این ها مردند؟ آن مرد گفت: در حالی که بت پرست بودند؛ مردند. پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این امت در قبرهای خود گرفتار می شوند، اگر این گونه نبود که همدیگر را دفن کنید؛ البته از خداوند می خواستم که از عذاب قبر آنچه را که من می شنوم به شما هم بشنواند.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله با چهره کریم خود رو به سوی ما کردند و فرمود: از عذاب قبر به خداوند پناه ببرید. پس گفتند: از عذاب قبر به خداوند پناه می بریم. سپس فرمود: از هر فتنه آشکار یا نهان به خداوند پناه ببرید. پس گفتند: از هر فتنه آشکار یا نهان به خداوند پناه می بریم. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از فتنه دجال به خداوند پناه ببرید.پس گفتند: از فتنه دجّال به خداوند پناه می بریم.

و در مجمع اوسط طبرانی از انس نقل می کند که مسلمانان روز حنین فرار کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار بر استر شهباء خود که دُلدُل نام داشت؛ بود. و رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن فرمود: ای دلدل بخواب. پس استر شکم خود را به زمین چسباند تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله مشتی از خاک را گرفت و به روی آن ها پاشید و فرمود: «حم لا ینصرون» پس آن قوم فرار کردند و ما به آن ها حتی یک تیر هم پرتاب نکردیم و نیزه ای به آن ها فرو نکردیم و شمشیری به آن ها نکشیدیم.

و در حدیث شیبه بن عثمان است که پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز حنین به عمویش عباس فرمود: که مقداری از خاک به من بده و پس خداوند کلام آن حضرت را به استر فهماند و او خم شد تا این که نزدیک بود شکمش به زمین برسد و رسول خدا صلی الله علیه و آله مشتی ریگ برداشت و بر چهره آن ها فوت کرد و پاشید و فرمود: زشت باد این چهره ها، «حم لا ینصرون».

خزیمه بن اوس نقل می کند نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله هجرت کردم و در برگشت وی از تبوک نزد او رفتم و بر او سلام کردم و از او شنیدم که فرمود: این حیره را برای من برآوردند و البته شما آن را فتح می کنید و این شیماء دختر نفیله اسدیه بر استری شهباء سوار است و سرپوشی سیاه بر سر بسته است. گفتم: یا رسول اللّٰه اگر ما داخل حیره شدیم و او را بدین وصف دیدیم؛ آیا او از آن من باشد؟ فرمود: از آن تو باشد. و به همراه خالد بن ولید به سمت حیره حرکت کردیم و هنگامی که داخل حیره شدیم اولین کسی که با او روبه رو شدیم، شیماء دختر نفیله بود چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده بودند سوار بر استری بود و سرپوش سیاهی به سر بسته بود و من به او چسبیدم و گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به من بخشیده است. و خالد از من بینه خواست و من شاهد آوردم و او را به من داد و برادرش عبد المسیح آمد و گفت: آیا او را به من می فروشی؟ گفتم: آری، گفت: هر چه می خواهی بگو گفتم: به خدا از هزار درهم کمتر نمی فروشم. و هزار درهم به من

داد و گفت: به خدا اگر صد هزار درهم گفته بودی به تو می دادم گفتم: بیش از هزار درهم نمی خواهم. طبرانی گفته است: به من رسیده است که دو شاهد او محمّد بن مسلمه و عبد اللّه بن عمر بودند.

و در مورد خر گفته است: در حیوانات غیر از خر و اسب حیوان دیگری نیست که بر غیر جنس خود بپرد و آن را آبستن کند و الاغ چون سی ماهه شد می تواند آبستن کند. و از آن ها یک نوع برای حمل بار صلاحیت دارد و نوعی نرم کفل و دونده است که از اسب یابو پیشی می گیرد.

و از شگفتی کارش این است که هنگامی که بوی شیر را احساس کند، از شدت ترس خود را به قصد فرار جلوی شیر می اندازد. و الاغ، معروف به راه بلد بودن به مسیرهایی که رفته است ولو یک بار و گوش تیزی دارد.

مردم در ستایش و نکوهش الاغ اقوال متفاوتی به حسب اهداف خود دارند. چنانچه خالد بن صفوان و فضل بن عیسی رقاشی سوار شدن بر الاغ را بر سواری اسب ترجیح داده بودند. اما خالد را یکی از بزرگان بصره سوار خر دید و گفت: ای صفوان این چیست؟ گفت: کاروانی از نژاد زحمت کش ها است که پیاده ها را حمل می کند و مرا به سر گردنه می رساند. بیماری آن کم، و دارویش سبک است و مرا باز می دارد که روی زمین زورگو باشم و از مفسدان گردم.

و اما فضل را از خر سواری اش پرسیدند گفت: کم هزینه تر و پرکمک تر از حیوانات دیگر است، و هنگام افتادن از آن پایین تر و بالا رفتن بر آن آسان تر است. یک اعرابی سخن او را شنید و با آن معارضه کرد که خر عیب و ننگ است، آوازی زشت دارد، نه خون بند به عنوان دیه است و نه مهر زنان واقع می شود و صدایش زشت ترین آوازها است.

زمخشری گفته است: الاغ نمونه ای است در نکوهش و سرکوفت و دشنام، و نشانه هراس آن ها از نام بردنش این است که به طور کنایه از آن نام می برند و از اسم بردن صریح آن بی رغبت هستند و به آن دراز گوش گفته می شود. همان طور که از چیزهای پلید به طور کنایه اسم برده می شود و نام خر بردن در مجالس صاحبان مروت بی ادبی محسوب می شود. و برخی عرب از سوار شدن بر خر رو بر می گردانند گرچه به رنج پیاده روی افتند.

مروت را جوهری می گوید: منظور انسانیت است و ابن فارس می گوید: مردانگی است. و گفته شده است: فرد با مروت کسی است که خود را از پستی ها حفظ کند و نزد مردم بد نام نباشد. و گفته شده است: فرد با مروت کسی است که به روش امثال خود در هر زمان و مکان باشد. دارمی گفته است: گفته شده است: مروّت در شغل است و گفته شده است: مروت در آداب دین است مانند خوردن و فریاد کشیدن میان جمع بسیار، راندن سائل و کم کاری در خیر علی رغم قدرت بر آن، و زیاد مسخره کردن و خندیدن و مانند آن ها است.

و از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت شده است که مرد صالحی در بنی اسرائیل بود که با خدا رفتار خوشی داشت و زنی داشت که به آن تنگ نظر بود و زیباترین زنان دوران خود بود و در زیبایی و خوبی بی نهایت بود. وی در خانه را به روی آن زن قفل می زد و روزی آن زن، جوانی را دید و عاشق او شد و جوان نیز عاشق آن زن شد و آن جوان کلیدی برای در خانه او ساخت و شب و روز هر گاه می خواست نزد آن زن می آمد و شوهرش نمی فهمید. و زمانی طولانی به این وضع باقی ماندند

و روزی شوهرش که از عابدترین و زاهدترین بنی اسرائیل بود به آن زن گفت: رفتارت با من دگرگون شده و سببش را نمی دانم و دلم بر تو نگران شده. و آن زن را باکره به همسری گرفته بود و گفت: علاقه دارم که برایم سوگند بخوری که جز من مردی را نمی شناسی. و بنی اسرائیل کوهی بیرون شهر داشتند که بدان سوگند می خوردند و نزد آن محاکمه می کردند و نزد آن کوه نهری روان بود، و هیچ کس نزد آن سوگند دروغ نمی خورد مگر این که هلاك می شد. زن گفت: آیا اگر نزد کوه برایت سوگند بخورم دلت پاك می شود؟ گفت: آری، گفت: هر گاه بخواهی سوگند می خورم و چون عابد دنبال کارش رفت جوان نزد زن آمد و زن گزارش کار خود را با شوهرش به او داد و گفت: می خواهد مرا نزد کوه سوگند دهد و گفت: نه می توانم سوگند دروغ بخورم و نه به شوهرم راستش را بگویم. جوان سرگردان شد و گفت: پس چه کار می کنی؟ آن زن گفت فردا صبح تو جامه چهارپادار بپوش و خری بگیر و بر در شهر بنشین تا چون بیرون شدیم از شوهرم بخواهم خر تو را برایم کرایه کند و چون کرایه کرد و پیش رفت، مرا بردار و بالای خر بگذار، تا به راستی برایش سوگند بخورم که دست کسی جز تو و دست این چهارپادار به من نرسیده است. جوان گفت: به چشم، بسیار خوب و چون شوهرش آمد، به او گفت: برخیز نزد کوه بیا تا به آن سوگند بخوری گفت: من نمی توانم پیاده بروم، گفت: بیرون شو و اگر چهارپاداری یافتم برایت کرایه می کنم. برخاست و پیراهن نپوشید. و چون با شوهرش بیرون شدند، دید جوان چشم به راه اوست و به او فریاد زد: ای چهارپادار خرت را به نیم درهم به من تا کوه کرایه می دهی ؟ گفت: آری و جلو افتاد و جوان زن را برداشت و سوار خر کرد.

و رفتند تا به کوه رسیدند و زن به جوان گفت: مرا از الاغ پیاده کن تا از کوه بالا بروم و چون جوان نزد او رفت خود را از بالا، سر به زیر انداخت و عورتش نمایان شد و به آن جوان دشنام داد و او گفت: به خدا من گناهی ندارم. سپس دست دراز کرد و به کوه مالید و سوگند خورد که کسی به من دست نزده و آدمی چون تو از روزی که تو را شناختم به من نگاه نکرده جز تو و این چهارپادار. و آن کوه سخت به خود لرزید و فروریخت. و مکر بنی اسرائیل شد و این است معنی قول خدای تعالی که می فرماید: «وَ قَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَ عِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَ إِنْ كانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبالُ» - . ابراهیم / ۴۶ - {و به یقین آنان نیرنگ خود را به کار بردند، و [جزای] مکرشان با خداست، هر چند از مکرشان کوه ها از جای کنده می شد.} و بیهقی در شعب از ابن مسعود نقل می کند که پیغمبران سوار الاغ می شدند و لباس پشمین می پوشیدند و گوسفند می دوشیدند و پیغمبر صلی الله علیه و آله الاغی داشتند که اسم آن «عُفیر» با عین، با ضمه عین بود و قاضی عیاض آن را به «غفیر»، غین نقطه دار ضبط کرده است، و همه آن را غلط شمرده اند، و آن خر را مقوقس به پیامبر صلی الله علیه و آله هدیه داده بود. و فوره بن عمر جذامی خری به آن حضرت هدیه داد که به آن «یعفور» گفته می شد که از «عفره» که رنگ خاك است؛ گرفته شده است. یعفور در بازگشت پیغمبر صلی الله علیه و آله از حجه الوداع مُرد و سهیلی گفته است: یعفور از افسوس بر مرگ پیغمبر صلی الله علیه و اله پس از درگذشت آن حضرت، خود را در چاه افکند.

و ابن عساکر در تاریخش به سندی آورده است که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله خیبر را فتح کرد؛ به چیز سیاهی برخورد که با آن حضرت سخن گفت، و آن حضرت به او گفت: نامت چیست؟ گفت: یزید بن شهاب خداوند از نسل جدم شصت الاغ را به وجود آورد که جز پیامبر بر آن ها سوار نمی شوند و من منتظر تو بودم تا سوارم شوی و از نسل جدم غیر از من باقی نمانده است و از انبیاء، غیر از شما باقی نمانده است و قبل از این که شما سوار بر من شوی نزد یک مرد یهودی بودم و او را

می لغزانـدم و او شـکم مرا گرسـنه نگه می داشت و به پشـتم می زد. پیغمبر صـلی الله علیه و آله فرمود: تو یعفوری، ای یعفور، ماده الاغ می خواهی؟ گفت: نه.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله در کارهایش بر آن سوار می شد، و او را به دنبال هر کدام از یارانش می خواست می فرستاد و آن خر، بر در خانه او می آمد و با سر، در را می زد و چون صاحب خانه خارج می شد به او اشاره می کرد و او می دانست رسول خدا صـلی الله علیه و آله او را دنبالش فرسـتاده و نزد پیغمبر صـلی الله علیه و آله و سلّم می آمد. و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله درگـذشت بر سـر چـاه هیثم بن ابی تیهان آمـد و خود را از بی تابی بر رسول خـدا صـلی الله علیه و آله در آن پرت کرد و چاه قبر او شد.

در کامل ابن عـدی از جابر بن عبـد اللّه از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله نقل می کنـد که مردی در صومعه عبادت می کرد. پس آسـمان باران باریـد و زمین گیاه رویید و دید الاغی می چرد. گفت: پروردگارا اگر الاغی داشتی آن را با الاغ خودم می چراندم. و این خبر به یکی از پیغمبران بنی اسـرائیل رسید و او خواست آن مرد را نفرین کند که خداوند متعال به او وحی کرد که همانا پاداش بنده ها را به اندازه عقل آن ها می دهم.

و در حلیه هم در شرح حال زید بن اسلم چنین آورده است.

و در کتاب ابتلاء الاخیار است که عیسی علیه السّلام با ابلیس ملاقات کرد و او پنج الاغ را می راند که بار داشتند و از بار آن هـا از وی پرسـید. گفت: تجارتی است که به دنبال مشتری هایی برای آن ها هسـتم. فرمود: این چه تجارتی است؟ گفت: یکی ستم است، فرمـود: چه کسـی آن را می خرد؟ گفت: پادشاهـان و دومی تکـبر است. فرمـود: چه کسـی آن را می خرد؟ گفت: دهقـان هـا و سـومی حسـد است. فرمـود: چه کسـی آن را می خرد؟ گفت: علمـاء و چهـارم خیـانت است. فرمـود: خریـدارش کیست؟ گفت: کارمند های بازرگانان، پنجم مکر و نیرنگ است، گفت: خریدارش کیست؟ گفت: زن ها.

جابر می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که پارس کردن سگ ها و صدای الاغ ها را در شب شنیدید، به خدا از شـیطان رانـده شـده پناه ببریـد. به خاطر این که آن ها چیزهایی را می بیننـد که شـما نمی بینید و چون در صدا کردن تلاش زیادی کنند، کمتر بیرون بروید، زیرا خداوند در شب از مخلوقات خود آنچه را که بخواهد پخش می کند.

**[ترجمه]

توضیح

فرسا معرورا کـذا فی أکثر النسـخ و المعرور الأجرب فی النهایه فیه أنه رکب فرسا لأبی طلحه مقرفا المقرف من الخیل الهجین و هو الـذی أمه برذونه و أبوه عربی و قیل بالعکس و قیل هو الـذی دانی الهجنه و قاربها و قال إن وجدناه لبحرا أی واسع الجری و سمی البحر بحرا لسعته و قال إطراق الفحل إعارته للضراب.

**[ترجمه]اسب معرور که در اکثر نسخه ها این گونه است. در نهایه گفته است: آن اسب با تجربه است و پیامبر صلی الله علیه

و آله سوار اسب (مُقرَف) میم ضـمه دار و راء مفتوح شد و مقرف از اسب ها «هجین» است و آن اسبی است که مادرش برذونه و پدرش عربی است و برخی گفته اند: برعکس است و برخی گفته اند: از هجین پایین تر و نزدیک به آن است هرچند که آن را تنـد رو یـافتیم. و به آن «بحر» به خـاطر وسـعت در سـرعت گفته می شود. «اطراق الفحل» یعنی عاریه دادن اسب برای جفت گیری با آن است .

**[ترجمه]

«۴۱»

الْكَافِی، عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ أَوْ غَیْرِهِ رَفَعَهُ قَالَ: خَرَجَ عَبْدُ الصَّمَدِ بْنُ عَلِیٍّ وَ مَعَهُ جَمَاعَهٌ فَبَصُرَ بِأَبِی الْحَسَنِ علیه السلام مُقْبِلًا رَاكِباً بَغْلًا فَقَالَ لِمَنْ مَعَهُ مَكَانَكُمْ حَتَّی أُضْحِكَكُمْ مِنْ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ فَلَمَّا دَنَا مِنْهُ قَالَ مَا هَذِهِ الدَّابَّهُ الَّتِی لَا تُدْرِكُ عَلَیْهَا الثَّأْرَ وَ لَا تَصْلُحُ عِنْدَ النِّزَالِ فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ تَطَأْطَأَتْ عَنْ سُمُوِّ الْخَیْلِ وَ تَجَاوَزَتْ قُمُوءَ الْعَیْرِ وَ خَیْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا فَأُفْحِمَ عَبْدُ الصَّمَدِ فَمَا أَحَارَ جَوَاباً(۱).

ص: ۱۹۶

۱- ۱. الكافی ج ۶ ص ۵۴۰ ط الآخوندی.

إِرْشَادُ الْمُفِيدِ، مُرْسَلًا: مِثْلَهُ (۱).

**[ترجمه]کافی: عبد الصـمد بن علی با گروهی بیرون رفتند و چشـمش به امام کاظم علیه السّلام افتاد که سوار بر استری می آید. به همراهانش گفت: در جای خود بایستید تا شما را به موسی بن جعفر علیه السّلام

بخنـدانم و چـون نزدیـک آن حضـرت شـد گفـت: این چه چهارپـایی است که بر آن خونخـواهی نمی تـوان کرد و برای نـبرد شایسته نیست؟ پس امام کاظم علیه السّلام به ایشان فرمود: استر از بلند پروازی اسب ها پایین آمد و از زبونی الاغ بالاتر آمد و بهترین کارها میانه آن ها است پس عبد الصـمد با دلیل قاطع امام علیه السّلام خاموش شد و نتوانست جوابی بدهد. - . کافی ۶ : ۵۴۰ -

در ارشاد مفید هم مثل این حدیث نقل شده است. - . ارشاد مفید: ۲۷۸ -

**[ترجمه]

بيان

قال الجوهری قال أبو زيد قمأت الماشيه تقمأ قموءا و قموءه إذا سمنت و قمؤ الرجل بالضم قماء و قماءه صار قميئا و هو الصغير الذليل و أقمأته صغرته و ذللته و فی القاموس قمأ كجمع و كرم قماءه و قماء بالضم و الكسر ذل و صغر و الماشيه قموءا و قموءه و قماءه سمنت.

**[ترجمه]جوهری گفته است: ابو زید گفته: «قموء» در مورد چهارپایان زمانی است که حیوان چاق شود و در مورد مرد یعنی کوچـک و ذلیـل شـد و «أقمـأ» یعنی کوچک کرد. و در قاموس گفته است: ذلیل و کوچک شـدن است و در مورد چهارپایان یعنی چاق شدن است.

**[ترجمه]

أقول

لو صـحت النسـخه و ما ذكراه كان إطلاق القموء على العير من جهه الاسـتعاره و العير بالفتح الحمار و غلب على الوحشی و عبد الصمد كأنه ابن علی بن عبد الله بن العباس و قد عد من أصحاب الصادق عليه السلام.

**[ترجمه]اگر نسـخه و آنچه که ذکر کرده اند صـحیح باشد؛ اطلاق (قموء) بر الاغ به صورت اسـتعاره است و منظور از (عیر) اینجا الاغ است هرچند بیشتر بر حیوانات وحشـی اطلاق می شود. و عبد الصـمد گویا پسـر علی بن عبد اللَّه بن عباس است و از اصحاب امام صادق علیه السّلام به شمار می رود.

**[ترجمه]

مَعَانِی الْأَخْبَارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ الزَّنْجَانِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیزِ عَنْ أَبِی عُبَیْدٍ الْقَاسِمِ بْنِ سَلَّامٍ بِأَسَانِیدَ مُتَّصِلَهٍ إِلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله: أَنَّهُ علیه السلام کَرِهَ الشِّکَالَ فِی الْخَیْلِ.

یعنی أن یکون ثلاث قوائم منه محجله و واحده مطلقه و إنما أخذ هذا من الشکال الذی یشکل به الخیل شبه به لأن الشکال إنما یکون فی ثلاث قوائم أو أن تکون الثلاثه مطلقه و رجل محجله و لیس یکون الشکال إلا فی الرجل و لا یکون فی الید(۲).

**[ترجمه]معانی الأخبار: از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که ایشان از «شِکال» در اسب ها کراهت داشتند؛ یعنی این که سه تا از دست و پای او سفید باشد و دیگری این طور نباشد و این از «شکال» یعنی چیزی که دست و پای اسب ها را می بندند، گرفته شده است و به خاطر این که شکال فقط در سه دست و پا است و یا اینکه سه تا از آن ها سفید نباشند و فقط یک پای آن سفید باشد و شکال فقط در پا است و در دست نیست. - . معانی الأخبار: ۲۸۴ -

**[ترجمه]

بیان

قد مر کلام فی ذلک من الدمیری و قال فی النهایه فیه أنه کره الشکال فی الخیل و هو أن تکون ثلاثه قوائم منه محجله و واحده مطلقه تشبیها بالشکال الذی یشکل به الخیل لأنه یکون فی ثلاث قوائم غالبا و قیل هو أن تکون الواحده محجله و الثلاث مطلقه و قیل هو أن تکون إحدی یدیه و إحدی رجلیه من خلاف محجلتین و إنما کرهه لأنه کالمشکول صوره تفؤلا و یمکن أن یکون جرب ذلک الجنس فلم یکن فیه نجابه و قیل إذا کان مع ذلک أغر زالت الکراهه لزوال شبه الشکال و الله أعلم.

و فی القاموس شکل الدابه شد قوائمها بحبل کشکلها و اسم الحبل الشکال ککتاب و الشکال وثاق بین الحقب و البطان و بین الید و الرجل و فی الخیل أن یکون

ص: ۱۹۷

۱- ۱. إرشاد المفید: ۲۷۸ ط الآخوندی.

۲- ۲. معانی الأخبار: ۲۸۴ ط مکتبه الصدوق.

ثلاث قوائم منه محجله و الواحده مطلقه و عكسه أيضا.

**[ترجمه]كلام در مورد شكال از دميرى گذشت و در نهايه گفته است: شكال در اسب كراهت دارد و شكال اين است كه سه تا از دست و پاى اسب سفيد باشد و يكى رنگ ديگرى داشته باشد و اين اسم به خاطر شباهت آن با شكال كه اسب را با آن مى بندند؛ است زيرا غالباً سه تا از دست و پا را مى بندند و گفته شده است شكال به اين است كه يكى از پاها سفيد و بقيه رنگ ديگرى داشته باشند و برخى گفته اند: شكال به اين است كه يكى از دست ها و يكى از پاها از راست و چپ سفيد باشد و شايد اين جنس را امتحان كرده اند و نجيب نبوده است و گفته اند: با اين حال اگر پيشانى، سفيد باشد كراهت از بين مى رود چون از شكل و شباهت زنجير خارج مى شود. و خداوند عالم تر است.

و در قاموس گفته است: شكال كردن چهارپا، بستن دست و پاى آن با طناب يا زنجيرى است و اسم آن ريسمان را شكال مى گويند. و شكال، بستن بين پشت و شكم و بين دست و پا است و شكال در مورد اسب به اين است كه سه تا از دست و پاى آن سفيد و يكى داراى رنگ ديگرى باشد و يا برعكس.

**[ترجمه]

«۴۳»

الْمَعَانِي، وَ الْمَجَالِسُ لِلصَّدُوقِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: تَذَاكَرْنَا الشُّومَ فَقَالَ الشُّومُ فِي ثَلَاثَةٍ فِي الْمَرْأَةِ وَ الدَّابَّةِ وَ الدَّارِ فَأَمَّا شُومُ الْمَرْأَةِ فَكَثْرَةُ مَهْرِهَا وَ عُقُوقُ زَوْجِهَا وَ أَمَّا الدَّابَّةُ فَسُوءُ خُلُقِهَا وَ مَنْعُهَا ظَهْرَهَا وَ أَمَّا الدَّارُ فَضِيقُ سَاحَتِهَا وَ شَرُّ جِيرَانِهَا وَ كَثْرَةُ عُيُوبِهَا(۱).

**[ترجمه]معانى الأخبار: خالد بن نجيح مى گويد: در مورد شوم و نحوست نزد امام صادق عليه السّلام گفتگو مى كرديم. آن حضرت فرمود: شومى در سه چيز است: زن، چهارپا و خانه، اما شومى زن، بسيار بودن مهر او و ناسپاسى از شوهر است و شومى در مركب، بدخويى و مانع سوار شدن بر آن است و شومى در خانه، تنگ بودن حياط و همسايه شر داشتن و داشتن عيب هاى زياد است. - . معانى الأخبار: ۱۵۲، امالى صدوق: ۱۴۵ -

**[ترجمه]

«۴۴»

الْمَعَانِي، عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: الشُّومُ فِي ثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ فِي الدَّابَّةِ وَ الْمَرْأَةِ وَ الدَّارِ فَأَمَّا الْمَرْأَةُ فَشُومُهَا غَلَاءُ مَهْرِهَا وَ عُسْرُ وِلَادَتِهَا وَ أَمَّا الدَّابَّةُ فَشُومُهَا كَثْرَةُ عِلَلِهَا وَ سُوءُ خُلُقِهَا وَ أَمَّا الدَّارُ فَشُومُهَا ضِيقُهَا وَ خُبْثُ جِيرَانِهَا(۲).

**[ترجمه]معانی الأخبار: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: شومی در سه چیز است: مرکب، زن و خانه، اما شومی زن بالا بودن مهر او و دشواری زایمان اوست، و اما شومی در مرکب، بیماری فراوان و بـد خویی آن است و اما شومی خانه، تنگی آن و پلیدی همسایه های آن است. - . معانی الأخبار: ۱۵۲ -

**[ترجمه]

بیان

قـال فی النهـایه فیه إن کـان الشوم فی شـی ء ففی ثلاث المرأه و الـدار و الفرس أی إن کـان ما یکره و یخاف عاقبته ففی هـذه الثلاث و تخصیصه لهـا لأنه لمـا أبطل مـذهب العرب فی التطیر بالسوانـح و البوارح من الطیر و الظباء و نحوهما قال فإن کانت لأحـدکم دار یکره سـکناها أو امرأه یکره صـحبتها أو فرس یکره ارتباطهـا فلیفارقهـا بـأن ینتقـل عن الـدار و یطلق المرأه و یـبیع الفرس و قیل إن شوم الـدار ضـیقها و سوء جارها و شوم المرأه أن لا تلد و شوم الفرس أن لا یغزی علیها و الواو فی الشوم همزه و لکنها خففت فصارت واوا و غلب علیها التخفیف حتی لم ینطق بها مهموزه.

**[ترجمـه]در نهـایه گفتـه اسـت: اگر شـومی و نحوسـتی در چیزی باشـد در سه چیز است: در زن، خـانه و اسب، یعنی اگر از چیزی نگرانی داشـته باشـد و از عاقبت آن ها می ترسـد این سه مورد هسـتند و شومی را مختص به این سه مورد می داند برای این که باطل نمایـد اعتقاد عرب در فال بـد زدن به حوادث به چیزهایی مانند آهو، پرندگان و ... فرمود: اگر یکی از شـما خانه ای دارد که از سکونت در آن بدش می آید یا زنی دارد که از همنشینی با آن کراهت دارد و یا اسبی دارد که از آن بدش می آیـد، از آن هـا جـدا شود به این نحو که از خـانه نقل مکان نمایـد و زن را طلاق دهـد و اسب را بفروشـد. و گفته شـده است: شومی خـانه، تنـگ بودن آن و بـد بودن همسـایه های آن است و شومی زن، این است که بچه به دنیا نیاورد و شومی اسب، به این است که بـا آن جهاد نشود. اصل کلمه (شؤم) با همزه واو بوده است و برای سـهولت تلفظ به جای همزه با واو آن را تلفظ کرده اند و (شوم) شده است تا اینکه دیگر با همزه تلفظ نمی کنند.

**[ترجمه]

«۴۵»

الْکَشِّیُّ عَنْ حَمْـدَوَیْهِ وَ إِبْرَاهِیمَ ابْنَیْ نُصَـیْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَـی عَنِ الْحَسَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ بِشْـرِ بْنِ طَرْخَانَ قَالَ: لَمَّا قَدِمَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام الْحِیرَهَ أَتَیْتُهُ فَسَأَلَنِی عَنْ صِـنَاعَتِی فَقُلْتُ نَخَّاسٌ فَقَالَ نَخَّاسُ الـدَّوَابِّ فَقُلْتُ نَعَمْ وَ کُنْتُ رَثَّ الْحَالِ فَقَالَ اطْلُبْ لِی بَغْلَهً فَضْـحَاءَ بَیْضَاءَ الْأَعْفَاجِ بَیْضَاءَ الْبَطْنِ فَقُلْتُ مَا رَأَیْتُ هَذِهِ الصِّفَهَ قَطُّ فَقَالَ بَلَی فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ فَلَقِیتُ غُلَاماً تَحْتَهُ بَغْلَهٌ بِهَذِهِ الصِّفَهِ فَسَأَلْتُهُ عَنْهَا فَدَلَّنِی عَلَی مَوْلَاهُ فَأَتَیْتُهُ

ص: ۱۹۸

۱- ۱. معانی الأخبار: ۱۵۲، أمالی الصدوق: ۱۴۵.

٢- ٢. معانی الأخبار: ١٥٢.

فَلَمْ أَبْرَحْ حَتَّی اشْتَرَیْتُهَا ثُمَّ أَتَیْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ نَعَمْ هَذِهِ الصِّفَهَ طَلَبْتُ ثُمَّ دَعَا لِی فَقَالَ أَنْمَی اللَّهُ وُلْدَکَ وَ کَثَّرَ مَالَکَ فَرُزِقْتُ مِنْ ذَلِکَ بِبَرَکَهِ دُعَائِهِ وَ قَنَیْتُ مِنَ الْأَوْلَادِ مَا قَصُرَتْ عَنْهُ الْأُمْنِیَّهُ(۱).

**[ترجمه]رجال کشی: بشر بن طرخان می گوید: هنگامی که امام صادق علیه السّلام به حیره آمدند؛ نزد او رفتم و او از شغل من پرسید، گفتم: فروشنده و دلّال هستم. فرمود: دلال چهارپایان؟ گفتم: آری و من پاره پوشی و بینوایی بودم. فرمود: استری سیاهگون که داخل پاها و شکمش سفید باشند برایم پیدا کن. گفتم: استری بدین وصف هرگز ندیده ام. فرمود: آری هست، و از نزدش خارج شدم و به غلامی برخوردم که سوار استری بدین وصف بود، و از او پرسیدم و مرا نزد مولایش راهنمایی کرد، و نزد او رفتم و ماندم تا آن را خریدم و نزد امام صادق علیه السّلام آوردم و فرمود: آری همین وصف را می خواستم. سپس برایم دعا کردند و فرمود: خدا فرزندانت را زیاد و مالت را فراوان کند. پس به برکت دعای آن حضرت مال فراوانی روزی من شد و فرزندان بسیاری که آرزورس نبودند. -. رجال کشی: ۳۱۱ -

**[ترجمه]

«۴۶»

الْکَافِی، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ طَرْخَانَ النَّخَّاسِ قَالَ: مَرَرْتُ بِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ قَدْ نَزَلَ الْحِیرَهَ فَقَالَ لِی مَا عِلَاجُکَ قُلْتُ نَخَّاسٌ فَقَالَ أَصِبْ لِی بَغْلَهً فَضْحَاءَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ وَ مَا الْفَضْحَاءُ قَالَ دَهْمَاءُ بَیْضَاءُ الْبَطْنِ بَیْضَاءُ الْأَفْحَاجِ بَیْضَاءُ الْجَحْفَلَهِ قَالَ فَقُلْتُ وَ اللَّهِ مَا رَأَیْتُ مِثْلَ هَذِهِ الصِّفَهِ فَرَجَعْتُ مِنْ عِنْدِهِ فَسَاعَهً دَخَلْتُ الْخَنْدَقَ فَإِذَا غُلَامٌ قَدْ أَسْقَی بَغْلَهً عَلَی هَذِهِ الصِّفَهِ فَسَأَلْتُ الْغُلَامَ لِمَنْ هَذِهِ الْبَغْلَهُ فَقَالَ لِمَوْلَایَ فَقُلْتُ یَبِیعُهَا فَقَالَ لَا أَدْرِی فَتَبِعْتُهُ حَتَّی أَتَیْتُ مَوْلَاهُ فَاشْتَرَیْتُهَا مِنْهُ وَ أَتَیْتُهُ بِهَا فَقَالَ هَذِهِ الصِّفَهُ الَّتِی أَرَدْتُهَا قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ ادْعُ اللَّهَ لِی فَقَالَ أَکْثَرَ اللَّهُ مَالَکَ وَ وَلَدَکَ قَالَ فَصِرْتُ أَکْثَرَ أَهْلِ الْکُوفَهِ مَالًا وَ وَلَداً(۲).

**[ترجمه]کافی: از بشر بن طرخان: به امام صادق علیه السّلام در حالیکه به حیره آمده بود، برخورد کردم. سپس فرمود: شغل تو چیست؟ گفتم: دلال و فروشنده چهارپایان هستم. پس فرمود: برایم یک قاطر (فضحاء) پیدا کن. گفتم: فدایت گردم (فضحاء) چه گونه است؟ فرمود: سیاهگون است و شکم و داخل پاهای آن سفید است. گفتم: به خدا استری با این صفت ندیده ام. پس از نزد آن حضرت برگشتم و در همان لحظه به سمت نهر کوفه رفتم. ناگهان غلامی، قاطری را با این صفت آب می داد. به غلام گفتم: این قاطر مال کیست؟ گفت: مال مولایم است. گفتم: آیا آن را می فروشد؟ گفت: نمی دانم. پس به دنبال او رفتم تا به مولای او وارد شدم و آن را از او خریدم و آن را نزد امام علیه السّلام آوردم و ایشان فرمود: همین صفت را می خواستم. گفتم: فدایت گردم برایم دعایی کنید، پس فرمود: خداوند مال و فرزندت را زیاد نماید. می گوید: پس ثروتمندترین و فرزندداررترین اهل کوفه شدم. -. کافی ۶ : ۵۳۸ -

**[ترجمه]

توضیح

النخاس فی القاموس بیاع الدواب و الرقیق و قال الحیره بالکسر بلد قرب الکوفه و قال الأفضح الأبیض لا شدیدا فضح کفرح و الاسم الفضحه بالضم و قال العفج و بالکسر و بالتحریک و ککتف ما ینتقل الطعام إلیه بعد المعده و الجمع أعفاج و الأعفج العظیمها.

**[ترجمه]در قاموس گفته است: «نخاس» به فروشنده چهارپایان و بردگان گفته می شود. و می گوید: حِیره سرزمینی نزدیک کوفه است. می گوید: سفید است ولی سفیدی آن شدید نیست و می گوید: «عفج»، جایی است که غذا بعد از معده داخل آن می شود و جمع آن اعفاج است و نام استخوان آن «اعفج» است.

**[ترجمه]

و أقول

ما فی الکافی کأنه تصحیف و یرجع بتکلف إلی ما فی الکشی قال فی القاموس فحج فی مشیته تدانی صدور قدمیه و تباعد عقباه کفحج و هو أفحج بین الفحج محرکه و التفحج التفریج بین الرجلین و فی بعض النسخ بالجیمین کنایه عن المضیق بین الرجلین و فی القاموس الفج الطریق الواسع بین جبلین و فججت ما بین رجلی فتحت کأفججت و هو یمشی مفاجا و قد تفاج و أفج أسرع و رجل أفج بین الفجج و هو أقبح من الفحج و فی النهایه التفاج المبالغه فی تفریج ما بین الرجلین و هو

۱- ۱. رجال الکشّیّ ص ۳۱۱ تحقیق المصطفوی.

۲- ۲. الکافی ج ۶ ص ۵۳۸.

من الفج الطريق و الجحفله للحافر كالشفه للإنسان و قنى المال كرمى اكتسبه و فى بعض النسخ و كسبت.

**[ترجمه]آنچه در كافى است گويا تصحيف شده است و با تكلف به همان كه كشى نقل كرده است؛ برمى گردد. در قاموس گفته است: «فحج» يعنى در راه رفتن جلوى قدم هاى آن نزديك هم گذاشته مى شود و عقب آن ها دور از هم گذاشته مى شوند و در قاموس گفته است: «فج» راه بزرگ بين دو كوه است و «فج» دو پا، يعنى باز كردن آن ها و (أفج) يعنى حركت سريع

**[ترجمه]

«۴۷»

الْكَشِّيُّ، عَنْ حَمْدَوَيْهِ بْنِ نُصَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَطَاءٍ قَالَ: أَرْسَلَ إِلَيَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ قَدْ أُسْرِجَ لَهُ بَغْلٌ وَ حِمَارٌ فَقَالَ لِي هَلْ لَكَ أَنْ تَرْكَبَ مَعَنَا إِلَى مَا لَنَا قُلْتُ نَعَمْ قَالَ أَيُّهُمَا أَحَبُّ إِلَيْكَ قُلْتُ الْحِمَارُ فَقَالَ الْحِمَارُ أَرْفَقُهُمَا بِي قَالَ فَرَكِبْتُ الْبَغْلَ وَ رَكِبَ الْحِمَارَ ثُمَّ سِرْنَا فَبَيْنَمَا هُوَ يُحَدِّثُنَا إِذِ انْكَبَّ عَلَى السَّرْجِ مَلِيّاً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقُلْتُ مَا أَرَى السَّرْجَ إِلَّا وَ قَدْ ضَاقَ عَنْكَ فَلَوْ تَحَوَّلْتَ عَلَى الْبَغْلِ فَقَالَ كَلَّا وَ لَكِنَّ الْحِمَارَ اخْتَالَ

فَصَنَعْتُ كَمَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله رَكِبَ حِمَاراً يُقَالُ لَهُ عُفَيْرٌ فَاخْتَالَ فَوَضَعَ رَأْسَهُ عَلَى الْقَرَبُوسِ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ يَا رَبِّ هَذَا عَمَلُ عُفَيْرٍ لَيْسَ هُوَ مِنْ عَمَلِي (۱).

**[ترجمه]رجال كشى: عبد اللّٰه بن عطا مى گويد: امام صادق عليه السّلام نزد من فرستاد و برايش يك قاطر و يك الاغ زين شده بودند. امام عليه السّلام به من فرمود: آيا با ما سوار مى شوى تا جايى كه مى رويم؟ گفتم: بلى، فرمود: كدام يك را دوست دارى سوار شوى؟ گفتم: الاغ را، فرمود: الاغ بر من آسان تر است. مى گويد: پس سوار قاطر شدم و امام عليه السّلام سوار الاغ شدند. پس حركت كرديم و در ميانه اين كه با ما سخن مى گفت؛ نزديك بود كه با سر به زمين بيفتند. پس سرش را بالا آوردند. گفتم: به نظرم زين براى شما تنگ است اى كاش سوار قاطر مى شدى. فرمود: هرگز، ولى الاغ به خود باليد و سرفرازى كرد و من كارى را انجام دادم كه رسول خدا صلى الله عليه و آله انجام دادند كه سوار الاغى بود كه به آن عفير گفته مى شد كه آن فخر فروخت و آن حضرت تا خدا خواست سر به قرپوس زين نهاد. سپس سرش را بالا آوردند و فرمود: پروردگارا اين كار عفير بود و كار من نبود. -. رجال كشى: ۲۱۵ -

**[ترجمه]

«۴۸»

الْكَافِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ عُبَيْسِ بْنِ هِشَامٍ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو الْخَثْعَمِيِّ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَطَاءٍ يَقُولُ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام قُمْ فَأَسْرِجْ دَابَّتَيْنِ حِمَاراً

وَ بَغْلًا فَأَسْرَجْتُ حِمَاراً وَ بَغْلًا وَ قَدَّمْتُ إِلَيْهِ الْبَغْلَ فَرَأَيْتُ أَنَّهُ أَحَبُّهُمَا إِلَيْهِ فَقَالَ مَنْ أَمَرَکَ أَنْ تُقَدِّمَ إِلَيَّ هَذَا الْبَغْلَ قُلْتُ اخْتَرْتُهُ لَکَ قَالَ فَأَمَرْتُکَ أَنْ تَخْتَارَ لِی ثُمَّ قَالَ لِی إِنَّ أَحَبَّ الْمَطَایَا إِلَیَّ الْحُمُرُ قَالَ فَقَدَّمْتُ إِلَيْهِ الْحِمَارَ فَرَکِبَ وَ رَکِبْتُ الْحَدِیثَ (۲).

المحاسن، عن أبی فضاله: مثله (۳).

ص: ۲۰۰

۱- ۱. رجال الکشّیّ ص ۲۱۵ تحقیق المصطفوی.

۲- ۲. الکافی ج ۸ ص ۲۷۶.

۳- ۳. المحاسن: ۳۵۲.

**[ترجمه]کافی: عبد اللَّه بن عطا می گوید: امام باقر علیه السّلام فرمود: برخیز و یک الاغ و یک قاطر زین کن. پس یک الاغ و یک قاطر را زین کردم و به نظرم رسید که قاطر نزد او دوست داشتنی تر است و به همین خاطر قاطر را تقدیم وی کردم. ولی ایشان فرمود: چه کسی به تو دستور داد که این قاطر را تقدیم من کنی؟ گفتم: این را برای شما انتخاب کرده ام. فرمود: آیا به تو دستور دادم که قاطر را برای من انتخاب کنی؟ پس به من فرمود: همانا بهترین مرکب ها نزد من الاغ ها هستند. می گوید: پس خر را تقدیم ایشان کردم و سوار آن شد و من هم سوار مرکب شدم. - . کافی ۸ : ۲۷۶ -

در محاسن برقی از ابی فضاله مانند حدیث بالا را نقل کرده است .

**[ترجمه]

باب ۸ حق الدابه علی صاحبها و آداب رکوبها و حملها و بعض النوادر

روایات

«۱»

الْخِصَالُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِیدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: لِلدَّابَّهِ عَلَی صَاحِبِهَا خِصَالٌ سِتٌّ یَبْدَأُ بِعَلْفِهَا إِذَا نَزَلَ وَ یَعْرِضُ عَلَیْهَا الْمَاءَ إِذَا مَرَّ بِهِ وَ لَا یَضْرِبُ وَجْهَهَا فَإِنَّهَا تُسَبِّحُ بِحَمْدِ رَبِّهَا وَ لَا یَقِفُ عَلَی ظَهْرِهَا إِلَّا فِی سَبِیلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا یُحَمِّلُهَا فَوْقَ طَاقَتِهَا وَ لَا یُکَلِّفُهَا مِنَ الْمَشْیِ إِلَّا مَا تُطِیقُ (۱).

الْفَقِیهُ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ أَبِی زِیَادٍ بِإِسْنَادِهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: لِلدَّابَّهِ عَلَی صَاحِبِهَا خِصَالٌ وَ ذَکَرَ مِثْلَهُ (۲).

**[ترجمه]خصال: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: حیوان بر صاحب خود شش حق دارد: هنگامی که به منزل رسید، نخست او را خوراک دهد و هنگامی که از آبی عبور می کند؛ او را سر آب ببرد و بر چهره حیوان نزنند، زیرا حیوان پروردگارش را تسبیح می کند، و بر پشت او نایستد مگر در جبهه جهاد در راه خداوند عزّ و جلّ، بیش از توانش بر او بار نکند و او را مگر به اندازه طاقتش راه نبرد. - . خصال ۱ :۱۶۰ -

در من لا یحضره الفقیه آورده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بر حیوان بر صاحب خود ویژگی هایی است و مثل موارد حدیث بالا را ذکر کرده است. - . من لا یحضره الفقیه ۲ : ۱۸۷ -

**[ترجمه]

تبیان

الابتداء بعلفها كأنه على الاستحباب و إن كان أصل علفها بقدر لا يموت أو بالمتعارف لها واجبا على الأظهر و كذا عرض الماء كلما مر به مستحب إن لم يعلم تضررها به فإن أصحاب الدواب يظنون تضررها به و إن وجبا فی بعض الأوقات و أصل السقی على أحد الوجهين واجب و عدم ضرب الوجه كأنه على الكراهه كما يومئ إليه التعليل و إن كان الأحوط الترك.

قوله عليه السلام فإنها تسبح قال الوالد قدس سره أی الوجوه تسبح بالنطق الذی لها فی الوجه أو لأن دلاله الوجوه على وجود الصانع تعالى و قدرته و علمه و سائر صفاته الكماليه أكثر من غيرها كما لا يخفى على من نظر فی كتب التشريح أو التسبيح أمر خاص بها لا نعرفه و يمكن إرجاع الضمير إلى الدابه و التخصيص بالوجه لكون

١- ١. الخصال ج ١ ص ١٦٠.

٢- ٢. الفقيه ج ٢ ص ١٨٧. ط نجف.

الضرر و الإهانه فيه أكثر أو لما مر من أن التسبيح بالأعضاء التی فی الوجه.

قوله علیه السلام إلا فی سبیل الله کأنه علی التمثیل أو ذکر أفضل الأفراد فوق طاقتها أی قدرتها أو وسعها بأن لا یشق علیها و التحریم بالأول أنسب کالکراهه بالثانی و کذا الکلام فی تکلیف المشی.

**[ترجمه]ابتداء به خوراک دادن حیوان مشغول شود: گویا بر وجه استحباب است اگرچه اصل خوراک به اندازه قوت لا یموت یا به اندازه متعارف بنا بر اظهر واجب است و همچنین عرضه او بر آب هر گاه که از آب عبور کند؛ اگر ندانند که عرضه بر آب برای حیوان ضرر دارد؛ مستحب است، چون افرادی که حیوان دارند، گمان دارند که بر حیوان زیان دارد. اگرچه در برخی اوقات واجب می باشد و اصل آب دادن به یک وجهی واجب است. و نزدن بر چهره حیوان، گویا کراهت دارد چنانچه تعلیل حدیث بر این مطلب اشاره دارد و اگرچه احوط ترک زدن بر چهره است. و اینکه فرمود: او تسبیح می گوید؛ والد قدس سره گفته است: یعنی چهره ها به زبانی که در آن ها است؛ تسبیح می گویند. یا اینکه چهره ها بر وجود صانع و توانایی و دانش و اوصاف کمال دیگرش بیشتر دلالت دارند، چنانچه بر کسی که در کتب تشریح نگاه کند؛ مخفی نیست، یا تسبیح ویژه چهره ها است که ما نمی دانیم، و ممکن است مقصود تسبیح خود دابه باشد و نام چهره را برده چون زیان و اهانت در آن بیشتر باشد، یا برای آنچه گذشت که تسبیح به اندامی باشد که در چهره هستند.

و منظور پیامبر صلی الله علیه و آله از یاد بردن سبیل اللّه برای نمونه و یک مصداق یا افضل افراد است. و فوق طاقت یعنی فوق قدرت یا فوق وسع حیوان و تحریم با نخست (قدرت) و کراهت با دوم، مناسب تر هستند و عین این مطلب در راه بردن حیوان هم هست.

**[ترجمه]

«۲»

مَجَالِسُ الصَّدُوقِ، بِالْإِسْنَادِ الْمُتَقَدِّمِ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: لِلدَّابَّهِ عَلَی صَاحِبِهَا سَبْعَهُ حُقُوقٍ لَا یُحَمِّلُهَا فَوْقَ طَاقَتِهَا وَ لَا یَتَّخِذُ ظَهْرَهَا مَجْلِساً یَتَحَدَّثُ عَلَیْهِ وَ یَبْدَأُ بِعَلْفِهَا إِذَا نَزَلَ وَ لَا یَسِمُهَا فِی وَجْهِهَا وَ لَا یَضْرِبُهَا فِی وَجْهِهَا فَإِنَّهَا تُسَبِّحُ وَ یَعْرِضُ عَلَیْهَا الْمَاءَ إِذَا مَرَّ بِهِ وَ لَا یَضْرِبُهَا عَلَی النِّفَارِ وَ یَضْرِبُهَا عَلَی الْعِثَارِ لِأَنَّهَا تَرَی مَا لَا تَرَوْنَ (۱).

الْکَافِی، عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لِلدَّابَّهِ عَلَی صَاحِبِهَا سِتَّهُ حُقُوقٍ إِلَی قَوْلِهِ إِذَا مَرَّ بِهِ.

ثم قال بعد أخبار

وَ رُوِیَ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: اضْرِبُوهَا عَلَی الْعِثَارِ وَ لَا تَضْرِبُوهَا عَلَی النِّفَارِ(۲).

الْمَحَاسِنُ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ: مِثْلَهُ وَ فِیهِ سِتَّهُ حُقُوقٍ إِلَی قَوْلِهِ إِذَا مَرَّ بِهِ (۳).

**[ترجمه]امـالی صـدوق: امـام صـادق علیه السّـلام فرمود: بر حیوان بر صاحب خود هفت حق است: بیش از طاقت، بر آن بار حمل نکند، پشت آن را مجلس گفت و گو نگیرد. هنگامی که به منزل رسید؛ ابتدا به علوفه دادن آن بپردازد. چهره اش را داغ نزنـد، بر چهره آن نزند زیرا حیوان تسبیح خداوند می کند. هنگامی که بر آب عبور کرد؛ آن را بر سر آب ببرد. اگر رم کرد؛ آن را طوری نزند؛ امّا اگر لغزید؛ آن را بزنید. زیرا دابه چیزی را می بیند که شما آن را نمی بینید. - . امالی صدوق: ۳۰۳ -

و در کافی به سندش از امام صادق علیه السّلام نقل کرده است: که بر حیوان بر صاحب خود شش حق است: عین موارد بالا تا آن جا که هنگامی که بر آب عبور کرد؛ آن را هم بر آب عرضه کند.

سپس بعـد از نقل کردن روایاتی می گوید: از پیغمبر صـلی اللَّه علیه و آله روایت شده است: که اگر حیوان لغزید؛ آن را بزنید ولی اگر رم کرد آن را نزنید. - . کافی ۶ : ۵۳۸ -

در محـاسن مثـل روایت کـافی که امـام فرمود: برای دابه بر صـاحب خود شـش حق است؛ و موارد بالاـ را نقل کرده است. - . محاسن ۲ : ۶۳۷ -

**[ترجمه]

توضیح

أقول قال الصدوق رحمه الله فی الفقیه (۴) أیضا

وَ رُوِیَ أَنَّهُ قَالَ أَیْ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: اضْرِبُوهَا عَلَی الْعِثَارِ إلخ.

و قال الوالـد قـدس سـره روی الکلینی و البرقی أخبارا عن النبی صـلی الله علیه و آله و الصادق علیه السـلام بعکس ذلک بدون ذکر التعلیل فالظاهر أنه وقع السـهو من الصدوق رحمه الله و ذکر التتمه لتوجیه ذلک مع أنه لا ذنب لها فی العثار لأنه إما لزلق أو جحر و أمثالهما انتهی.

ص: ۲۰۲

۱- ۱. أمالی الصدوق: ۳۰۳.

۲- ۲. الکافی ج ۶ ص ۵۳۸.

۳- ۳. المحاسن: ۶۳۷.

۴- ۴. الفقیه ج ۲ ص ۱۸۷.

**[ترجمه]مرحوم صدوق نیز در من لا یحضره الفقیه مثل همان حدیث را نقل کرده است. - . من لا یحضره الفقیه ۲ : ۱۸۷ -

از امام صادق علیه السّلام نقل شده است: که (اضربوها علی العثار) والد قدس سره گفته: کلینی و برقی از پیامبر صلی الله علیه و آله و امام صادق علیه السّلام عکس آن روایت را بدون ذکر علت نقل کرده اند. و ظاهر این است که صدوق اشتباه کرده و تتمه را برای توجیه آن آورده است، با اینکه دابه در لغزیدن گناهی ندارد، زیرا لغزیدن ممکن است به خاطر لغزندگی زمین یا چاله و مانند آن باشد.

**[ترجمه]

و أقول

یحتمل أن یکون الخبر ورد علی وجهین و یکون لکل منهما مورد خاص کما إذا کان العثار بسبب کسل الدابه و النفار لرؤیه شبح من البعید یحتمل کونه عدوا أو حیوانا موذیا و بالجمله الأمر لا یخلو من غرابه.

**[ترجمه]احتمال دارد روایت به هر دو وجه رسیده و هر کدام موردی مخصوص دارند؛ چنان چه لغزیدن برای تنبلی دابه باشد که تقصیر او است، یا رم کردن به خاطر دیدن شبح از دور یا دیدن دشمن یا جانور موذی و ... باشد. خلاصه مطلب خالی از غرابت و تعجب نیست.

**[ترجمه]

«۳»

الْخِصَالُ، فِی الْأَرْبَعِمِائَهِ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام: مَنْ سَافَرَ مِنْکُمْ بِدَابَّهٍ فَلْیَبْدَأْ حِینَ یَنْزِلُ بِعَلْفِهَا وَ سَقْیِهَا(۱).

المحاسن، عن القاسم بن یحیی عن جده الحسن عن محمد بن مسلم عن أبی عبد الله علیه السلام: مثله (۲).

**[ترجمه]خصال: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: هر کس از شما که با دابه ای سفر می کند چون به منزل رسید؛ نخست آن را علوفه و آب دهد. - . خصال ۲ : ۱۵۹ -

در محاسن از امام صادق علیه السّلام مانند روایت بالا آمده است. - . محاسن ۲ : ۳۶۱ -

**[ترجمه]

«۴»

الْعِلَلُ، وَ الْخِصَالُ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ عَمِّهِ یَعْقُوبَ بْنِ سَالِمٍ یَرْفَعُ الْحَدِیثَ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِی حَدِیثٍ طَوِیلٍ: لَا یَرْتَدِفْ ثَلَاثَهٌ

عَلَی دَابَّهٍ فَإِنَّ أَحَدَهُمْ مَلْعُونٌ وَ هُوَ الْمُقَدَّمُ (۳).

المحاسن، عده من أصحابنا عن ابن أسباط: مثله (۴).

**[ترجمه]علل الشرایع: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث طولانی می فرمود: سه نفر به ردیف سوار دابه نشوند که یکی از آن ها ملعون است و آن فردی است که جلو نشسته است. - . علل الشرایع: ۱۹۳، خصال ۱ : ۴۹ -

در محاسن مانند روایت بالا ذکر شده است. - . محاسن ۲: ۳۶۱ -

**[ترجمه]

بیان

کأنه محمول علی الکراهه الشدیده و التخصیص بالمقدم لأنه أضر لأنه یقع علی العنق غالبا.

**[ترجمه]حمل بر کراهت شده و تخصیص لعن بر فردی که جلو نشسته برای آن است که ضرر وی بیشتر از دیگران است، زیرا وی غالباً روی گردن حیوان می نشیند .

**[ترجمه]

«۵»

الْمَحَاسِنُ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام: أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله أَبْصَرَ نَاقَهً مَعْقُولَهً وَ عَلَیْهَا جَهَازُهَا فَقَالَ أَیْنَ صَاحِبُهَا مُرُوهُ فَلْیَسْتَعِدَّ غَداً لِلْخُصُومَهِ(۵).

**[ترجمه]علل الشرایع: روایت شده است که پیغمبر صلی اللّه علیه و آله بر شتری عقال (زانو بند) دید که بار به دوش آن بود؛ فرمود: صاحبش کجاست؟ به او فرمان دهید تا فردا برای محاکمه آماده شود. - . محاسن ۲ : ۳۶۱ -

**[ترجمه]

«۶»

وَ مِنْهُ، وَ الْفَقِیهُ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ حَمَّادٍ اللَّحَّامِ قَالَ: مَرَّ قِطَارٌ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام

۱- ۱. الخصال ج ۲ ص ۱۵۹.

۲- ۲. المحاسن: ۳۶۱.

۳- ۳. علل الشرائع ص ۱۹۴، الخصال ج ۱ ص ۴۹.

۴- ۴. المحاسن: ۶۲۷.

۵- ۵. المحاسن ۱: ۳۶.

فَرَأَى زَامِلَهً قَدْ مَالَتْ فَقَالَ يَا غُلَامُ اعْدِلْ عَلَى هَذَا الْجَمَلِ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَدْلَ (۱).

**[ترجمه]من لا يحضره الفقيه: حماد لحّام مى گويد: قطار شترانى از امام صادق عليه السّلام گذر كردند و آن حضرت ديد بار شترى خم شده است. فرمود: اى غلام بار اين شتر را راست كن كه خدا راستى را دوست دارد. - . من لا يحضره الفقيه ۲ : ۳۶۱، محاسن ۲ : ۳۶۱ -

**[ترجمه]

بيان

فى النهايه الزامله البعير الذى يحمل عليها الطعام و المتاع كأنه فاعله من الزمل و هو الحمل.

**[ترجمه]در نهايه مى گويد: زامله شترى است كه بر آن غذا يا كالايى حمل مى كنند، و زامله اسم فاعل از زمل است و زمل به معنى حمل كردن است.

**[ترجمه]

«۶»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: حَجَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام عَلَى رَاحِلَتِهِ عَشْرَ حِجَجٍ مَا قَرَعَهَا بِسَوْطٍ وَ لَقَدْ بَرَكَتْ بِهِ سَنَةً مِنْ سَنَوَاتِهِ فَمَا قَرَعَهَا بِسَوْطٍ(۲).

وَ مِنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ الْمُغِيرَهِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ طَلْحَهَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ لِكُلِّ شَيْ ءٍ حُرْمَهً وَ حُرْمَهُ الْبَهَائِمِ فِي وُجُوهِهَا(۳).

الكافى، عن على بن إبراهيم عن أبيه عن النوفلى عن السكونى عنه عليه السلام : مثله (۴).

**[ترجمه]محاسن: امام صادق عليه السّلام مى فرمود: على بن الحسين عليه السّلام با شتر خود ده حج به جا آورد و يک تازيانه به آن نزد و در يكى از سال ها شتر در راه خوابيد و حتّى يک تازيانه هم به او نزد. - . محاسن ۲ : ۲۶۱ -

و همچنين در محاسن از امام صادق عليه السّلام نقل كرده است كه آن حضرت فرمود: همانا براى هر چيزى حرمتى است و حرمت بهائم در چهره آن ها است. - . محاسن ۲ : ۶۳۲ -

در كافى مثل روايت بالا را از امام صادق عليه السّلام آورده است. - . كافى ۶ : ۵۳۹ -

**[ترجمه]

«۷»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ ابْنِ أَسْبَاطٍ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: لَا تَضْرِبُوا وُجُوهَ الدَّوَابِّ وَ كُلَّ شَيْ ءٍ فِيهِ الرُّوحُ فَإِنَّهُ يُسَبِّحُ بِحَمْدِ اللَّهِ (۵).

وَ مِنْهُ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: لَا تَضْرِبُوا الدَّوَابَّ عَلَى وُجُوهِهَا فَإِنَّهَا تُسَبِّحُ بِحَمْدِ رَبِّهَا.

وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ: وَ لَا تَسِمُوهَا فِي وُجُوهِهَا(۶).

الكافی، عن العده عن أحمد بن محمد عن القاسم: مثله (۷)

الخصال، فی الأربعمائه: مثل الحدیث الأول.

**[ترجمه]محاسن: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: بر چهره بهائم نزنید؛ به خاطر این که هر چیزی که جان دارد؛ آن چیز با حمد خداوند تسبیح می گوید. - . محاسن ۲ : ۶۳۳ -

و از همان کتاب این حدیث را از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل کرده است.

و در حدیث دیگری امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: بر چهره حیوانات داغ نزنید. - . محاسن ۲ : ۶۳۳ -

در کافی هم به سندی مانند حدیث بالا را آورده - . کافی ۶ : ۵۳۸ - و خصال در حدیث اربعمائه هم مثل حدیث اول را آورده است.

**[ترجمه]

«۸»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا بَلَغَ بِهِ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: أَ لَا يَسْتَحْيِي أَحَدُكُمْ

ص: ۲۰۴

۱- ۱. الفقيه ج ۲ ص ۱۹۱، المحاسن: ۳۶۱.

۲- ۲. المحاسن: ۲۶۱.

۳- ۳. المحاسن: ۶۳۲.

۴- ۴. الكافي ج ۶ ص ۵۳۹.

۵- ۵. المحاسن: ۶۳۳.

۶- ۶. المحاسن: ۶۳۳.

۷- ۷. الکافی ج ۶ ص ۵۳۸.

أَنْ يُغَنِّيَ عَلَى دَابَّتِهِ وَ هِيَ تُسَبِّحُ.

وَ رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله أَنَّهُ قَالَ: اضْرِبُوهَا عَلَى النِّفَارِ وَ لَا تَضْرِبُوهَا عَلَى الْعِثَارِ(۱).

وَ مِنْهُ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ: لِلدَّابَّةِ عَلَى صَاحِبِهَا سِتَّةُ حُقُوقٍ لَا يُحَمِّلُهَا فَوْقَ طَاقَتِهَا وَ لَا يَتَّخِذُ ظُهُورَهَا مَجَالِسَ فَيَتَحَدَّثُ عَلَيْهَا وَ يَبْدَأُ بِعَلْفِهَا إِذَا نَزَلَ وَ يَعْرِضُ عَلَيْهَا الْمَاءَ إِذَا مَرَّ بِهِ وَ لَا يَسِمُهَا فِي وُجُوهِهَا فَإِنَّهَا تُسَبِّحُ (۲).

وَ مِنْهُ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ قَالَ قَالَ ۱۷ أَبُو ذَرٍّ: تَقُولُ الدَّابَّةُ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي مَلِيكَ صِدْقٍ يَرْفُقُ بِي وَ يُحْسِنُ إِلَيَّ وَ يُطْعِمُنِي وَ يَسْقِينِي وَ لَا يَعْنُفُ عَلَيَ (۳).

وَ مِنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ ابْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام قَالَ: مَا مِنْ دَابَّةٍ يُرِيدُ صَاحِبُهَا أَنْ يَرْكَبَهَا إِلَّا قَالَتِ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ بِي رَحِيماً(۴).

وَ مِنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِذَا رَكِبَ الْعَبْدُ الدَّابَّةَ قَالَتِ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ بِي رَحِيماً(۵).

وَ مِنْهُ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ فِيمَا أَظُنُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: رُئِيَ أَبُو ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَسْقِي حِمَاراً لَهُ بِالرَّبَذَهِ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ النَّاسِ أَ مَا لَكَ يَا بَا ذَرٍّ مَنْ يَسْقِي لَكَ هَذَا الْحِمَارَ فَقَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَقُولُ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا وَ هِيَ تَسْأَلُ كُلَّ صَبَاحٍ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي مَلِيكاً صَالِحاً يُشْبِعُنِي مِنَ الْعَلَفِ وَ يُرْوِينِي مِنَ الْمَاءِ وَ لَا يُكَلِّفُنِي فَوْقَ طَاقَتِي فَأَنَا أُحِبُّ أَنْ أَسْقِيَهُ بِنَفْسِي (۶).

وَ مِنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ ابْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ سَيَابَةَ بْنِ ضُرَيْسٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ غَزْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مِثْلَهُ (۷)

الْكَافِي، عَنِ الْعِدَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ: مِثْلَهُ وَ فِيهِ قَالَ فِيمَا ظَنَ (۸).

۱- ۱. المحاسن: ۶۲۳.

۲- ۲. المحاسن: ۶۲۳.

۳- ۳. المحاسن: ۶۲۶.

۴- ۴. المحاسن: ۶۲۶.

۵- ۵. المحاسن: ۶۲۶.

۶- ۶. المحاسن: ۶۲۶.

۷- ۷. المحاسن: ۶۲۶.

۸– ۸. الکافی ج ۶ ص ۵۳۷.

**[ترجمه]محاسن: امام صادق علیه السّلام فرمود: آیا شرم ندارد یکی از شما در حالی که سوار بر دابه خود است؛ آواز بخواند؛ در حالی که دابه او تسبیح می گوید.

و همچنین از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که دابه را به خاطر رم کردن بزنید ولی به خاطر لغزیدن نزنید. - . محاسن : ۶۲۳ -

و همچنین امام صادق علیه السّلام از پدرانش نقل می کند که دابه بر صاحبش شش حق دارد: بیش از توانش بر آن بار نکند، و پشتش را مجالس گفت و گو نگیرد، هنگامی که به منزل رسید ابتدا به علوفه دادن آن بپردازد، هنگامی که بر آبی عبور کرد؛ آن را بر آب عرضه کند و بر چهره اش داغ نزند زیرا تسبیح می گوید. - . محاسن : ۶۲۳ -

ابوذر می گوید: دابه می گوید: خدایا مالک درستی به من روزی کن که با من با نرمی رفتار کند و بر من نیکی کند و خوراک و آب به من دهد و به من زور نگوید. - . محاسن : ۶۲۶ -

و همچنین امام کاظم علیه السّلام می فرماید: که دابه ای نیست که صاحبش می خواهد بر آن سوار شود مگر این که حیوان می گوید: خدایا او را بر من مهربان قرار بده. - . محاسن : ۶۲۶ -

و همچنین امام صادق علیه السّلام می فرماید: هنگامی که بنده ای سوار بر دابّه می شود؛ دابه می گوید: خدایا او را بر من مهربان قرار بده. - . محاسن : ۶۲۶ -

و همچنین از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که ابوذر رضی الله عنه را دیدند که الاغش را در ربذه آب می داد یکی به او گفت: ای ابوذر کسی نداری که الاغت را آب دهد؟ گفت: از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله شنیدم می فرمود: هیچ دابه ای نیست مگر این که هر صبح درخواست می کند که خدایا مالک خوبی به من روزی کن که از علف، سیرم کند و از آب، سیرابم نماید، و بیش از توانم بر من تکلیف نکند، و من دوست دارم خودم آن را آب دهم. - . محاسن : ۶۲۶ -

و همچنین با سند دیگری از امام صادق علیه السّلام مانند روایت بالا را آورده است. - . محاسن : ۶۲۶ -

و در کافی نیز مثل روایت بالا ـ آورده شده است و فقط راوی آن که سلیمان بن خالد است؛ می گوید: گمان می کنم امام صادق علیه السّلام چنین فرمود. - . کافی ۶ : ۵۳۷ -

**[ترجمه]

بیان

علی نسخه الکافی الظاهر أن الشک من سلیمان و یحتمل کونه من ابن سنان و علی ما فی المحاسن کان الأخیر متعین و السؤال یحتمل أن یکون بلسان الحال کنایه عن احتیاجها إلی ذلک و اضطرارها فلا بد من رعایتها.

**[ترجمه]طبق نسخه کافی، شک از سلیمان بن خالد است. و منظور از درخواست دابه این است که بسا به زبان حال است و کنایه از نیاز و اضطرار دابه به این موارد است، که مالک باید آن موارد را رعایت نماید.

**[ترجمه]

«۹»

الْمَحَاسِنُ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ: أَرْسَلَ إِلَيَّ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ أَنْ أَشْتَرِيَ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام جَمَلًا فَاشْتَرَيْتُ جَمَلًا بِثَمَانِينَ دِرْهَماً فَقَدَّمَ بِهِ عَلَى أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ لِی أَ تَرَاهُ يَحْمِلُ الْقُبَّهَ فَشَدَدْتُ عَلَيْهِ الْقُبَّهَ وَ رَكِبْتُهُ فَاسْتَعْرَضْتُهُ ثُمَّ قَالَ لَوْ أَنَّ النَّاسَ يَعْلَمُونَ كُنْهَ حُمْلَانِ اللَّهِ عَلَى الضَّعِيفِ مَا غَالَوْا بِبَهِيمَهٍ(۱).

وَ مِنْهُ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ صَلَاهِ الْمَغْرِبِ فَقَالَ أَنِخْ إِذَا غَابَتِ الشَّمْسُ قَالَ فَإِنَّهُ يَشْتَدُّ عَلَيَّ إِنَاخَتُهُ مَرَّتَيْنِ قَالَ افْعَلْ فَإِنَّهُ أَصْوَنُ لِلظَّهْرِ(۲).

وَ مِنْهُ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: لَا تَضْرِبُوهَا عَلَى الْعِثَارِ وَ اضْرِبُوهَا عَلَى النِّفَارِ وَ قَالَ لَا تُغَنُّوا عَلَى ظُهُورِهَا أَ مَا يَسْتَحْيِی أَحَدُكُمْ أَنْ يُغَنِّيَ عَلَى ظَهْرِ دَابَّتِهِ وَ هِيَ تُسَبِّحُ (۳).

وَ مِنْهُ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَفَعَهُ إِلَى أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام لِابْنِهِ مُحَمَّدٍ علیه السلام حِينَ حَضَرَتْهُ الْوَفَاهُ إِنِّی قَدْ حَجَجْتُ عَلَى نَاقَتِی هَذِهِ عِشْرِينَ حِجَّهً فَلَمْ أَقْرَعْهَا بِسَوْطٍ قَرْعَهً فَإِذَا نَفَقَتْ فَادْفِنْهَا لَا يَأْكُلْ لَحْمَهَا السِّبَاعُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَا مِنْ بَعِيرٍ يُوقَفُ عَلَيْهِ مَوْقِفَ عَرَفَهَ سَبْعَ حِجَجٍ إِلَّا جَعَلَهُ اللَّهُ مِنْ نَعَمِ الْجَنَّهِ وَ بَارَكَ فِی نَسْلِهِ فَلَمَّا نَفَقَتْ حَفَرَ لَهَا أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام وَ دَفَنَهَا(۴).

**[ترجمه]محاسن: صفوان جمّال می گوید: مفضّل بن عمر نزد من فرستاد تا برای امام صادق علیه السّلام شتری بخرم. پس شتری به هشتاد درهم خریدم و نزد امام علیه السّلام برد و به من فرمود: آیا به نظر تو می تواند هودج حمل کند؟ و من هودج بر او بستم و سوارش شدم و برایش به نمایش گذاشتم. سپس فرمود: اگر مردم می دانستند حقیقت نیروی باربری که خدا به ناتوان داده چهارپا را گران نمی کردند. - . محاسن : ۶۳۸ -

و همچنین ابن سنان نقل می کند: از امام صادق علیه السّلام از نماز مغرب پرسیدند؛ فرمود: هنگامی که خورشید غروب کرد؛ شتر را بخوابان. گفت: بر من سخت است که دو بار آن را بخوابانم. فرمود: این کار را انجام بده زیرا برای پشت حیوان مصون تر است. - . محاسن : ۶۳۹ -

و همچنین امام صادق علیه السّلام فرمود: حیوان را به خاطر لغزیدن نزنید ولی به خاطر رم کردن بزنید. و فرمود: بر پشت آن ها آواز نخوانید آیا شرم ندارد یکی از شما ها که بر پشت دابه خود آواز بخواند در حالی که او تسبیح می گوید. - . محاسن : ۶۲۷ -

امام زین العابـدین علیه السّـلام هنگام فوتش به پسـرش امام محمّد باقر علیه السّـلام فرمود: من با این شتر خود بیست حج انجام دادم و حتی یک تازیانه هم به آن نزدم. پس هنگامی که مرد؛ آن را دفن کن تا درندگان آن را نخورند. رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: شتری نیست که هفت بـار در موقف عرفه ایسـتاده باشـد، جز این که خداونـد آن را از چهارپایان بهشت قرار می دهـد، و نژادش را برکت می دهد. پس هنگامی که آن شتر مرد؛ امام باقر علیه السّـلام برای آن قبر کند و او را خاک کرد.
- . محاسن : ۶۳۵ - ۶۳۶ -

**[ترجمه]

بیان

یدل علی استحباب ترک ضرب الدواب لا سیما فی طریق الحج و کأنه

ص: ۲۰۶

۱- ۱. المحاسن: ۶۳۸.
۲- ۲. المحاسن: ۶۳۹.
۳- ۳. المحاسن: ۶۲۷.
۴- ۴. المحاسن: ۶۳۵.

محمول علی ما إذا لم تـدع إلیه ضـروره و علی اسـتحباب دفن الناقه التی حج علیها سـبع حجج و یحتمل شـموله لجمیع الدواب کما یومئ إلیه الخبر الآتی و یحتمل اختصاص الحکم بمرکوبهم علیهم السلام لکن التعلیل یومئ إلی التعمیم.

**[ترجمه]دلالـت بر اسـتحباب نزدن حیـوان به ویژه در راه حـج دارد و گـویـا منظـور غیر صورت ضـرورت است، و دلالـت بر اسـتحباب دفن شتری که هفت بار با آن به حج رفته اند؛ دارد و شاید همه حیوانات را فرا بگیرد، چنان چه روایاتی به آن اشاره دارد، و شاید حکم مخصوص حیوانات ائمه علیهم السّلام باشد، ولی علتی را که حضرت ذکر کرده است؛ اشاره به عموم دارد.

**[ترجمه]

«۱۰»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُرَازِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ دَابَّهٍ عُرِّفَ بِهَا خَمْسَ وَقَفَاتٍ إِلَّا کَانَتْ مِنْ نَعَمِ الْجَنَّهِ قَالَ رَوَی بَعْضُهُمْ وُقِفَ بِهَا ثَلَاثَ وَقَفَاتٍ (۱).

وَ مِنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَی عَنْ أَحَدِهِمَا علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ بَعِیرٍ إِلَّا عَلَی ذِرْوَتِهِ شَیْطَانٌ فَامْتَهِنُوهُنَّ وَ لَا یَقُولُ أَحَدُکُمْ أُرِیحُ بَعِیرِی فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الَّذِی یَحْمِلُ (۲).

وَ مِنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ غِیَاثِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: إِنَّ عَلَی ذِرْوَهِ کُلِّ بَعِیرٍ شَیْطَاناً فَامْتَهِنُوهَا لِأَنْفُسِکُمْ وَ ذَلِّلُوهَا وَ اذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَیْهَا فَإِنَّمَا یَحْمِلُ اللَّهُ (۳).

وَ مِنْهُ عَنْ أَبِی طَالِبٍ عَنْ أَنَسِ بْنِ عِیَاضٍ اللَّیْثِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ أَبِیهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِنَّ عَلَی ذِرْوَهِ کُلِّ بَعِیرٍ شَیْطَاناً فَامْتَهِنُوهَا لِأَنْفُسِکُمْ وَ ذَلِّلُوهَا وَ اذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَیْهَا کَمَا أَمَرَکُمُ اللَّهُ (۴).

**[ترجمه]محاسن: رسول خـدا صـلی اللّه علیه و آله فرمود: که هیچ دابه ای نباشد که با آن پنج بار در عرفه وقوف شده باشـد جز اینکه از چهارپایان بهشت گردد. برخی روایت کرده اند که سه بار وقوف عرفه با آن شده باشد. - . محاسن : ۶۳۶ -

و همچنین رسول خـدا صـلی اللّه علیه و آله فرمود: هیـچ شتری نیست مگر این که بر کوهـانش شیطانی است آن هـا را به کار بگیرید و کسی نگوید: شترم را آسایش می دهم، زیرا خداوند است که بار را می برد. - . محاسن : ۶۳۶ -

و همچنین پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: همانا بر کوهان هر شتری، شیطانی است؛ پس آن ها را برای خود به کار بگیرید و آن ها را رام کنید و پشت آن ها نام خداوند را ببرید؛ زیرا فقط خداوند است که حمل می کند. - . محاسن : ۶۳۶ -

و همچنین پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: همانا بر کوهان هر شتری، شیطانی است؛ پس آن ها را برای خود به کار بگیرید و آن ها را رام کنید و پشت آن ها نام خداوند را ببرید؛ همان طور که به آن امر شده اید. - . محاسن : ۶۳۶ -

**[ترجمه]

بيان

كما أمركم الله أى فى قوله تعالى وَ الَّذِی خَلَقَ الْأَزْواجَ کُلَّها وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الْفُلْکِ وَ الْأَنْعامِ ما تَرْکَبُونَ لِتَسْتَوُوا عَلی ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْکُرُوا نِعْمَهَ رَبِّکُمْ إِذَا اسْتَوَیْتُمْ عَلَیْهِ وَ تَقُولُوا سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا وَ ما کُنَّا لَهُ مُقْرِنِینَ وَ إِنَّا إِلی رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ (۵) فإنه فى قوه الأمر كما سيأتى إن شاء الله فى باب آداب الركوب.

و يمكن أن يكون المراد بأمره تعالى ما يشمل أمر الرسول و أوصيائه عليهم السلام أيضا.

ص: ۲۰۷

۱- ۱. المحاسن: ۶۳۶.

۲- ۲. المحاسن: ۶۳۶.

۳- ۳. المحاسن: ۶۳۶.

۴- ۴. المحاسن: ۶۳۶.

۵- ۵. الزخرف: ۱۲- ۱۴.

lt;meta info="(همـان طور که خداونـد شـما را به آن امر کرده است) در آیه «وَ الَّذی خَلَقَ الْأَزْواجَ کُلَّها وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الْفُلْکِ وَ الْأَنْعامِ ما تَرْکَبُونَ * لِتَسْتَوُوا عَلی ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْکُرُوا نِعْمَهَ رَبِّکُمْ إِذَا اسْتَوَیْتُمْ عَلَیْهِ وَ تَقُولُوا سُبْحانَ الَّذی سَخَّرَ لَنا هذا وَ ما کُنَّا لَهُ مُقْرِنینَ * وَ إِنَّا إِلی رَبِّنـا لَمُنْقَلِبُون» - . زخرف / ۱۲- ۱۴ - {و همان کسـی که جُفت ها را یکسره آفرید، و برای شما از کشتی ها و دام ها [وسیله ای که] سوار شویـد قرار داد. تا بر پُشت آن [ها] قرار گیرید، پس چون بر آن [ها] برنشستید، نعمت پروردگـار خود را یاد کنیـد و بگوییـد: (پاک است کسـی که این را برای ما رام کرد و [گرنه] ما را یارای [رام ساختن] آن ها نبود.» (و به راستی که ما به سوی پروردگارمان بازخواهیم گشت.»}

زیرا این در معنی امر است چنـانچه در بـاب آداب رکوب ان شاء اللَّه می آیـد. و احتمال دارد مقصود از امر خداونـد شامل امر پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و اوصیاء او هم باشد.

**[ترجمه]

«۱۱»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ وَ عَنْ أَبِیهِ مَیْمُونٍ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام إِلَی أَرْضِهِ بِطِیبَهَ وَ مَعَهُ عَمْرُو بْنُ دِینَارٍ وَ أُنَاسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَأَقَمْنَا بِطِیبَهَ مَا شَاءَ اللَّهُ وَ رَکِبَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام عَلَی جَمَلٍ صَعْبٍ فَقَالَ لَهُ عَمْرُو بْنُ دِینَارٍ مَا أَصْعَبَ بَعِیرَکُمْ فَقَالَ لَهُ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ إِنَّ عَلَی ذِرْوَهِ کُلِّ بَعِیرٍ شَیْطَاناً فَامْتَهِنُوهَا وَ ذَلِّلُوهَا وَ ذَکِّرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَیْهَا فَإِنَّمَا یَحْمِلُ اللَّهُ ثُمَّ دَخَلَ مَکَّهَ وَ دَخَلْنَا مَعَهُ بِغَیْرِ إِحْرَامٍ (۱).

الْکَافِی، عَنِ الْعِدَّهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ: مِثْلَهُ (۲).

**[ترجمه]محـاسن: میمون قـدّاح می گویـد: به همراه امـام محمـد باقر علیه السّـلام به زمین او در طیبه رفتیم و همراه امام علیه السّـلام عمرو بن دینار و عده ای از یاران آن حضـرت بودند و در آنجا مدّتی ماندیم و ابو جعفر علیه السّـلام بر شتری سـرکش سوار شد و عمرو بن دینار گفت: شتر شـما چه سـرکش است، فرمود: آیا نمی دانی که رسول خدا صـلی اللَّه علیه و آله فرمود: همانا بر کوهان هر شتری شـیطانی است او را به کار گیریـد و خوار و رام کنیـد، و نام خـدا را بر او ببریـد، فقط خداونـد بار را حمل می کند. سپس وارد مکه شد و ما هم در حالی که احرام نبسته بودیم با حضرت وارد شدیم. - . محاسن : ۶۳۷ -

و در کافی مثل همین حدیث را نقل کرده است. - . کافی ۶ : ۵۴۳ -

**[ترجمه]

بیان

کأن المراد بطیبه هنا غیر المدینه بل هی اسم موضع قریب مکه و إنما دخل علیه السلام بغیر إحرام لعدم مضـی شهر من الإحرام الأول قال الفیروزآبادی طیبه أی بالفتح المدینه النبویه و بالکسر قریه عند زرود.

**[ترجمه]گویا مراد از طیبه غیر از مدینه است بلکه نام جایی نزدیک مکه است و امام علیه السّلام به این خاطر بی احرام وارد شهر شده بود؛ چون از احرام نخست او مدّت یک ماه نگذشته بود. فیروزآبادی گفته است: طَیبه، با فتح مدینه نبویه است و به کسر(طِیبه) روستایی نزدیک زرود است.

**[ترجمه]

«۱۲»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَوْ یَعْلَمُ الْحَاجُّ مَا لَهُ مِنَ الْحُمْلَانِ مَا غَالَی أَحَدٌ لِلْبَعِیرِ(۳).

وَ مِنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنِ الْحَجَّالِ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: لَوْ یَعْلَمُ النَّاسُ كُنْهَ حُمْلَانِ اللَّهِ عَلَی الضَّعِیفِ مَا غَالَوْا بِبَهِیمَةٍ(۴).

وَ مِنْهُ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ سُلَیْمَانَ الرَّحَّالِ عَنِ ابْنِ أَبِی یَعْفُورٍ قَالَ: مَرَّ بِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ أَنَا أَمْشِی عَنْ نَاقَتِی فَقَالَ مَا لَكَ لَا تَرْكَبُ فَقُلْتُ ضَعُفَتْ نَاقَتِی وَ أَرَدْتُ أَنْ أُخَفِّفَ عَنْهَا فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ ارْكَبْ فَإِنَّ اللَّهَ یَحْمِلُ عَلَی الضَّعِیفِ وَ الْقَوِیِ (۵).

الكافی، عن العده عن أحمد بن أبی عبد الله عن أبیه: مثله (۶).

**[ترجمه]محاسن: امام صادق علیه السّلام می فرمود: اگر حاجی ها می دانستند که چه نصیبی از حیوانات بارکش برای آن ها است؛ هیچ کس شتر را گران نمی کرد. -. محاسن : ۶۳۷ -

و همچنین امام صادق علیه السّلام فرموده اند: اگر مردم می دانستند حقیقت نیرویی که خدا به شترهای بار کش ناتوان داده کسی بهائم را گران نمی کرد. -. محاسن : ۶۳۷ -

ابن ابی یعفور می گوید: امام صادق بر من گذر کرد در حالی که پیاده از شترم راه می رفتم، فرمود: چرا سوار نمی شوی؟ گفتم: شترم ناتوان است و خواستم بر آن آسان بگیرم. فرمود: خداوند تو را رحمت کند؛ سوار شو به خاطر این که همانا خداوند بر نیرومند و ناتوان بار می کند. -. محاسن : ۶۳۷ -

در کافی هم مثل روایت بالا ذکر شده است. -. کافی ۶ : ۵۳۲ -

**[ترجمه]

«۱۳»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ:

۱- ۱. المحاسن: ۶۳۷.

۲- ۲. الکافی ج ۶ ص ۵۴۳.

۳- ۳. المحاسن: ۶۳۷.

۴- ۴. المحاسن: ۶۳۷.

۵- ۵. المحاسن: ۶۳۷.

۶- ۶. الکافی ج ۶ ص ۵۴۲.

إِذَا عَثَرَتِ الدَّابَّةُ تَحْتَ الرَّجُلِ فَقَالَ لَهَا تَعَسْتِ تَقُولُ تَعَسَ وَ انْتَكَسَ أَعْصَانَا لِرَبِّهِ (۱).

الكافی، عن عده من أصحابه عن سهل بن زياد عن جعفر بن محمد بن يسار عن عبيد الله الدهقان عن درست عن أبی عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلی الله عليه و آله: و ذكر مثله (۲).

**[ترجمه]محاسن: ابو الحسن عليه السّلام می فرمود: كه چون دابه زير پای كسی بلغزد و صاحبش به او بگويد: هلاك شوی؛ دابه در پاسخش می گويد: خودت نابود شوی و سر به زير شود هركس كه نسبت به پروردگارش نافرمان تر است. - . محاسن : ۶۳۱ -

در كافی همين حديث را از پيامبر صلی الله عليه و اله نقل كرده است. - . كافی ۶ : ۵۳۸ -

**[ترجمه]

توضيح

قال الجوهری التعس الهلاك و أصله الكب و هو ضد الانتعاش و قد تعس بالفتح يتعس تعسا و أتعسه الله يقال تعسا لفلان أی ألزمه الله هلاكا.

و قال الفيروزآبادی التعس الهلاك و العثار و السقوط و الشر و البعد و الانحطاط و الفعل كمنع و سمع أو إذا خاطبت قلت تعست كمنع و إذا حكيت قلت تعس كسمع و قال انتكس أی وقع علی رأسه انتهی.

و قوله لربه الظاهر أن المراد به الرب سبحانه كما هو المصرح به فی غيره و يحتمل أن يكون المراد بالرب المالك أی ما عصيتك فی هذه العثره إذ لم تكن باختياری و أنت عصيت ربك كثيرا.

**[ترجمه]جوهری می گويد: «تعس» يعنی هلاك شدن و اصل آن به معنای با سر به زمين افتادن است. و آن ضد سر را به بالا گرفتن است. فيروز آبادی می گويد: «تعس» به معنای هلاك، لغزش، شر، دوری و انحطاط است و «انتكس» يعنی با سرش به زمين افتاد. «اعصاناً لربه» نافرمان تر نسبت به پروردگارش: ظاهر خداوند است، چنانچه در جای ديگر به آن تصريح شده است و احتمال هم دارد مقصود مالك باشد، يعنی من در اين لغزش از تو نافرمانی نكردم، زيرا به اختيار خودم نبود در حالی كه تو بسيار پروردگارت را نافرمانی كردی.

**[ترجمه]

«۱۴»

الْمَكَارِمُ، عَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ: عَلَى كُلِّ مَنْخِرٍ مِنَ الدَّوَابِّ شَيْطَاناً فَإِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ يُلْجِمَهَا فَلْيُسَمِّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَ (۳).

الکافی، عن العده عن أحمد بن محمد عن القاسم بن یحیی عن جده الحسن عن یعقوب بن جعفر قال سمعت أبا الحسن علیهما السلام : و ذکر مثله (۴).

**[ترجمه]مکارم الاخلاق: امام رضا علیه السّلام فرمود: در هر سوراخ بینی چهارپایان شیطانی است اگر کسی از شماها خواست آن را دهنه زند؛ باید نام خدا عزّ و جلّ را ببرد. - . مکارم الاخلاق: ۳۰۳ -

در کافی هم مثل این حدیث را ذکر کرده است. - . کافی ۶ : ۵۳۹ -

**[ترجمه]

«۱۵»

الْمَکَارِمُ، عَنْ أَبِی عُبَیْدَهَ عَنْ أَحَدِهِمَا علیهما السلام قَالَ: أَیُّمَا دَابَّهٍ اسْتَصْعَبَتْ عَلَی صَاحِبِهَا مِنْ لِجَام وَ نِفَارٍ فَلْیَقْرَأْ فِی أُذُنِهَا أَوْ عَلَیْهَا أَ فَغَیْرَ دِینِ اللَّهِ یَبْغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ کَرْهاً وَ إِلَیْهِ یُرْجَعُونَ وَ لْیَقُلِ اللَّهُمَّ سَخِّرْهَا وَ بَارِکْ لِی فِیهَا بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اقْرَأْ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ (۵).

ص: ۲۰۹

۱- ۱. المحاسن: ۶۳۱.

۲- ۲. الکافی ج ۶ ص ۵۳۸.

۳- ۳. مکارم الأخلاق: ۳۰۳.

۴- ۴. الکافی ج ۶ ص ۵۳۹.

۵- ۵. مکارم الأخلاق: ۳۰۳.

الْكَافِی، عَنِ الْعِدَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبِی عُبَیْدَهَ: مِثْلَهُ إِلَی قَوْلِهِ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ (۱)

**[ترجمه]مکارم الاخلاق: ابو عبیده می گوید: امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام فرمود: هر دابه ای که یا به خاطر لگام یا به خاطر رم کردن، از صاحب خود سرپیچی کرد، باید در گوش آن یا برآن حیوان آیه «أَ فَغَیْرَ دِینِ اللَّهِ یَبْغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ کَرْهاً وَ إِلَیْهِ یُرْجَعُونَ» - . آل عمران / ۸۳ - {آیا جز دین خدا را می جویند؟ با آنکه هر که در آسمان ها و زمین است خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است، و به سوی او بازگردانیده می شوند.} را بخواند و باید بگوید: خدایا به حق محمّد و آل محمّد آن را مسخر من گردان و برای من آن را مبارک قرار بده و سوره (انا انزلناه) را بخواند. - . مکارم الاخلاق: ۳۰۳ -

در کافی هم مانند این حدیث تا «وَ إِلَیْهِ یُرْجَعُونَ» آمده است. - . کافی ۶ : ۵۴۰ -

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام أو علیها أی قریبا منها إن لم یقدر علی إدناء الفم من أذنها.

**[ترجمه]منظور از این که یا برآن بخوانند این است که اگر نتواند به گوش حیوان بخواند؛ نزدیکش بخواند.

**[ترجمه]

«۱۶»

نَوَادِرُ الرَّاوَنْدِیِّ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام : لِلدَّابَّهِ عَلَی صَاحِبِهَا سِتُّ خِصَالٍ یَبْدَأُ بِعَلْفِهَا إِذَا نَزَلَ وَ یَعْرِضُ عَلَیْهَا الْمَاءَ إِذَا مَرَّ بِهِ وَ لَا یَضْرِبُهَا إِلَّا عَلَی حَقٍّ وَ لَا یَحْتَمِلُهَا إِلَّا مَا تُطِیقُ وَ لَا یُکَلِّفُهَا مِنَ السَّیْرِ إِلَّا طَاقَتَهَا وَ لَا یَقِفُ عَلَیْهَا فُوَاقاً.

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: لَا تَتَّخِذُوا ظُهُورَ الدَّوَابِّ کَرَاسِیَّ فَرُبَّ دَابَّهٍ مَرْکُوبَهٍ خَیْرٌ مِنْ رَاکِبِهَا وَ أَطْوَعُ لِلَّهِ تَعَالَی وَ أَکْثَرُ ذِکْراً.

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام : نَهَی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنْ تُوسَمَ الدَّوَابُّ عَلَی وُجُوهِهَا فَإِنَّهَا تُسَبِّحُ بِحَمْدِ رَبِّهَا.

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: قَلِّدُوا النِّسَاءَ وَ لَوْ بِسَیْرٍ وَ قَلِّدُوا الْخَیْلَ وَ لَا تُقَلِّدُوهَا الْأَوْتَارَ(۲).

**[ترجمه]نوادر راوندی: امیر المؤمنین علی علیه السّلام فرمود: دابه بر صاحبش شش حق دارد: هنگامی که منزل کرد ابتدا به

علوفه دادن آن بپردازد، هرگاه بر آب عبور کرد؛ آن را هم بر سر آب ببرد، به ناحق او را نزند، جز به اندازه توانش بر او بار نکند، و بیش از طاقتش او را راه نبرد و هنگامی که حیوان ایستاده است؛ به پشت آن نایستد ولو مدت فاصله بین دو شیر دوشیدن باشد.

و به همین سند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پشت دابه را کرسی خود نسازید. چه بسیار دابه ای که از سواره خود بهتر است و در برابر خداوند مطیع تر است و بیشتر یاد خدا تعالی کند.

و به همین سند علی علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله نهی کرد از این که چهره دابه ها را داغ زنند، زیرا به حمد پروردگار خود تسبیح می گوید.

و به همین سند رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: به گردن زن ها گردن بند بیندازید، گرچه با بند نعلین باشد و به اسب ها گردن بند ببندید و آن ها را با «اوتار» بند نکنید. - . نوادر راوندی: ۱۴- ۱۵ -

**[ترجمه]

بیان

قال الجوهری الفواق و الفواق ما بین الحلبتین من الوقت لأنها تحلب ثم تترک سویعه یرضعها الفصیل لتدر ثم تحلب یقال ما أقام عنده إلا فواقا.

**[ترجمه]جوهری گفته است: «فواق» فاصله بین دو مرتبه شیر دوشیدن است؛ ابتدا مقداری حیوان را می دوشند و سپس رها می کنند تا بچه او از آن بخورد سپس دوباره آن را می دوشند.

**[ترجمه]

«۱۷»

الْمَجَازَاتُ النَّبَوِیَّهُ، قَالَ علیه السلام : قَلِّدُوا الْخَیْلَ وَ لَا تُقَلِّدُوهَا الْأَوْتَارَ(۳).

قال السید رضی الله عنه هذه استعاره علی أحد التأویلین و هو أن یکون المراد النهی عن طلب أوتار الجاهلیه علی الخیل بشن الغارات و شب النائرات و معنی لا تقلدوها أی لا تجعلوها کأنها قلدت درک الوتر فتقلدته و ضمنت أخذ الثأر فضمنته و ذلک عباره عن فرط جدهم فی الطلب و حرصهم علی الدرک فکأنه علیه السلام قال قلدوا

۱- ۱. الکافی ج ۶ ص ۵۴۰.

٢- ٢. نوادر الراونديّ ١۴ و ١۵.

٣- ٣. المجازات النبويّه: ١۶۵.

الخيل طلب أعداء الدين و الدفاع عن المسلمين و لا تقلدوها طلب أوتار الجاهليه و دخول مصارع الحميه.

و إذا حمل الخبر على التأويل الآخر خرج عن أن يكون مجازا و هو أن يكون المراد النهى عن تقليد الخيل أوتار القسى و قيل فى وجه النهى عن ذلك قولان أحدهما أن يكون عليه السلام إنما نهى عنه لأن الخيل ربما رعت الأكلاء و الأشجار فنشبت الأوتار فى أعناقها ببعض شعب ما ترعاه من ذلك فخنقتها أو حبستها على عدم المأكل و المشرب حتى تقضى نحبها.

و الوجه الآخر أنهم كانوا فى الجاهليه يعتقدون أن تقليد الخيل بالأوتار يرفع عنها حمه عين العائن و شراره نظر المستحسن فتكون كالعوذ لها و الأحراز عليها فأراد عليه السلام أن يعلمهم أن تلك الأوتار لا تدفع ضررا و لا تصرف حذرا و إنما الله سبحانه و تعالى الدافع الكافى و المعيذ الواقى و مما يقوى هذا التأويل ما روى من أمره عليه السلام بقطع الأوتار عن أعناق الخيل.

و لتقليد الخيل وجه آخر و هو أن العرب كانت إذا قدرت و ظفرت قلدت الخيل العمائم و ذكر أن معاويه لما تغلب على الأمر و دخل الكوفه بعد صلح الحسن عليه السلام فعل ذلك بخيله.

**[ترجمه]پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: «قلّدوا الخیل و لا تقلدوها بالأوتار.» - . مجازات النبویه: ۱۶۵ -

سید رضی گفته است: این استعاره است و دو تفسیر دارد:

تفسیر اول: مقصود ممنوعیت خونخواهی دوران جاهلیت به وسیله اسب ها است که سوار اسب ها چپاول می کردند و آتش خون خواهی را می افروختند، و مقصود این است که این خوی جاهلی را گردن گیر اسب ها نسازید و سوار بر اسب ها به دنبال افرادی که نزاع جاهلی با آن ها دارید؛ نشتابید. و گویا پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرموده اند: اسب ها را به خاطر دنبال کردن دشمنان دین و دفاع از مسلمین به قلاده بکشید نه به خاطر خون خواهی دوران جاهلیت و کشتار از روی تعصب و حمیت آن ها را قلاده بزنید .

تفسیر دوم: اگر روایت را به این معنا بگیریم از مجاز بودن خارج می شود و مقصود این است که زه کمان را گردن بند اسبان نکنید. و در مورد علت این نهی پیامبر صلی الله علیه و آله دو وجه گفته اند: یکی این که پیامبر صلی الله علیه و آله به این خاطر نهی کردند: شاید زمانی که اسب از چراگاه یا از درختان می چرد؛ زه کمان به بعضی از شاخه ها گیر نماید و آن ها را خفه کند یا باعث می شود که حیوان همین طور بماند و بدون آب و غذا بماند و بمیرد. وجه دوم که در علت نهی پیامبر صلی الله علیه و اله گفته اند این است که آن ها در زمان جاهلیت اعتقاد داشتند؛ گردن بند زه کمان مایه رفع چشم زخم است و دعا و حرز آن ها است و پیامبر صلی الله علیه و آله می خواهد به آن ها تعلیم دهد که آن اثری ندارد و از حذر جلوگیری نمی کند و فقط خداوند سبحانه رافع و کافی و پناه و نگهدار است. و آن چیزی که این تفسیر را تقویت می کند؛ آن چیزی است که روایت شده است پیامبر صلی الله علیه و آله دستور دادند (اوتار) را از گردن اسب ها پاره کنند.

تفسیر دیگری برای گردن بند اسب ها وجود دارد و آن این است که چون عرب نیرومند و پیروز میشد، عمامه ها را به گردن اسب های خود می بستند و گفته شده است که هنگامی که معاویه بر امور غلبه کرد و پس از صلح امام حسن علیه السّلام وارد

کوفه شد، با اسب های خود چنین کرد.

**[ترجمه]

أقول

و ذکر ابن الأثیر فی النهایه هذه الوجوه إلا الأخیر.

**[ترجمه]ابن اثیر در نهایه همه این وجوه غیر از وجه آخر را ذکر کرده است.

**[ترجمه]

«۱۸»

الْمَجَازَاتُ، قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله: إِذَا سَافَرْتُمْ فِی الْخِصْبِ فَأَعْطُوا الرُّکُبَ أَسِنَّتَهَا وَ فِی رِوَایَهٍ أُخْرَی فَأَعْطُوا الرِّکَابَ أَسْنَانَهَا(۱).

و هذه استعاره و المراد بالأسنه هاهنا علی ما قاله جماعه من علماء اللغه الأسنان و هو جمع جمع لأن الأسنان جمع سن و الأسنه جمع الأسنان و الرکب جمع الرکاب فکأنه علیه السلام أمرهم بأن یمکنوا رکابهم زمان الخصب من الرعی فی طرق أسفارهم و عند نزولهم و ارتحالهم فکنی عن ذلک بإعطائها أسنانها و المراد تمکینها من استعمال أسنانها فی اجتذاب الأکلاء و الأعشاب فکأنهم بتمکینها من ذلک قد أعطوها أسنانها و هذا کما یقول

ص: ۲۱۱

۱- ۱. المجازات النبویّه: ۱۶۷.

القائل لغیره أعط الفرس عنانها و أعط الراحله زمامها أی مکنها من التوسع فی الجری و مد العنق فی الخطو.

و عنـدی فی ذلـک وجه آخر و هو أن یکون المراد مکنوا الرکـاب فی الخصب من أن یسـمن بکـثره الرعی فـإنهم قـد عبروا فی أشـعارهم عن سمن الإبل بالسلاح تاره و بالأسنه تاره فإن سمنها و شارتها فی عین صاحبها یمنعه من أن ینحرها للضیافه و یبذلها لطراقه فجعل السمن لها کالسلاح الذی یدافع به عن نحرها و تماطل به عن عقرها.

**[ترجمه]مجـازات النبویه: پیغمـبر صـلی الله علیه و آله فرمود: هنگـامی که در دشت هـای سر سبز و پرگیـاه سـفر می کنیـد؛ دندانهای مرکوب هایتان را به آن ها بدهید. - . مجازات النبویه: ۱۶۷ -

این تعـبیر اسـتعاره است و مراد از «أسـنه» (دنـدان هـا) طبق آن چیزی که جمـاعتی از علمـا گفته انـد: جمع «أسـنان» و آن جمع الجمع «سن» است و منظور پیـامبر صـلی الله علیه و آله این است که به مرکوب خود فرصت دهیـد تـا در راه مسـافرت و هنگـام پیاده شـدن از آن ها و استراحت از گیاه و سبزه بیابان امکان اسـتفاده از دنـدان های خود برای جذب گیاهان و علوفه را داشـته باشد. چنان چه هنگامی که می گویند: عنان و افسار اسب را به آن بده یعنی بگذار آزاد باشد و گردن کشی کند و قدم بزند.

و نزد من در این تفسـیر وجه دیگری نیز وجود دارد و آن این است که در چراگـاه های سـرسبز به کثرت چریـدن چاق شونـد، زیرا اعراب از چـاقی شـتر گـاهی تعبیر به سـلاح و گـاهی تعبیر به دنـدان میکننـد؛ زیرا چـاقی حیوان در نظر صـاحبش، او را از کشـتن آن حیوان، برای میهمانی و بخشـیدن منع میکند و چاقی برای آن حیوان مانند سلاح است که از کشته شدن و پی شدن و ... از آن دفاع میکند.

**[ترجمه]

«۱۹»

الْفَقِیهُ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَیُّوبَ بْنِ أَعْیَنَ قَالَ: سَمِعْتُ الْوَلِیدَ بْنَ صَبِیحٍ یَقُولُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ أَبَا حَنِیفَهَ رَأَی هِلَالَ ذِی الْحِجَّهِ بِالْقَادِسِیَّهِ وَ شَهِدَ مَعَنَا عَرَفَهَ فَقَالَ مَا لِهَذَا صَلَاهٌ مَا لِهَذَا حَجٌّ.

وَ حَجَّ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیه السلام عَلَی نَاقَهٍ لَهُ أَرْبَعِینَ حِجَّهً فَمَا قَرَعَهَا بِسَوْطٍ(۱).

وَ مِنْهُ بِإِسْنَادِهِ الصَّحِیحِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: کَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ مَرْثَدُ بْنُ أَبِی مَرْثَدٍ الْغَنَوِیُّ یُعَقِّبُونَ بَعِیراً بَیْنَهُمْ وَ هُمْ مُنْطَلِقُونَ إِلَی بَدْرٍ(۲).

**[ترجمه]من لا یحضـره الفقیه: ایوب بن اعین می گویـد: شـنیدم که ولیـد بن صبیح به امام صادق علیه السّـلام می گفت: ابو حنیفه هلال ذیحجه را در قادسـیه دیده و با ما در عرفه حاضـر شده است. امام علیه السّلام فرمود: برای او نه نمازی بوده است و نه حجی (نماز و حج را بر وجه صحیح آن انجام نداده است).

و علی بن الحسـین علیه السّلام چهل بار با شتر خود به حج رفت و حتی یک تازیانه هم به آن نزد. - . من لا یحضره الفقیه: ۲ :

و امام باقر علیه السّلام می فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله با مرثد بن ابی مرثد غنوی در سفری که به بدر می رفتند؛ به نوبت بر یک شتر سوار می شدند. - . من لا یحضره الفقیه: ۲ : ۱۹۲ -

**[ترجمه]

بیان

العقبه بالضم النوبه و أعقب زید عمرا رکبا بالنوبه.

**[ترجمه]العقبه بالضم النوبه و أعقب زید عمرا رکبا بالنوبه.

**[ترجمه]

«۲۰»

الْفَقِیهُ، قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام : فِی الدَّوَابِّ لَا تَضْرِبُوهَا الْوُجُوهَ وَ لَا تَلْعَنُوهَا فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَعَنَ لَاعِنَهَا.

وَ فِی خَبَرٍ آخَرَ: لَا تُقَبِّحُوا الْوُجُوهَ.

وَ قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله: إِنَّ الدَّوَابَّ إِذَا لُعِنَتْ لَزِمَتْهَا اللَّعْنَهُ(۳).

**[ترجمه]من لا یحضره الفقیه: علی علیه السّلام در باره چهارپایان فرمود: بر چهره آن ها نزنید و آن ها را لعن نکنید، زیرا خداوند عزّ و جلّ لاعن آن ها را لعن می کند.

و در روایت دیگری فرمود: چهره های آن ها را زشت نسازید.

و پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: همانا اگر حیوانات لعن شوند، لعنت گردن گیر آن ها می شود. - . من لا یحضره الفقیه ۲ : ۱۸۸ -

**[ترجمه]

توضیح

لا تقبحوا الوجوه أی لا تقولوا لها قبح الله وجهک أو لا تفعلوا شیئا یصیر سببا لقباحه وجهها قال فی النهایه یقال قبحت فلانا إذا قلت له قبحک الله من

۱- ۱. الفقیه ج ۲ ص ۱۹۱.

۲- ۲. الفقیه ج ۲ ص ۱۹۲.

۳- ۳. الفقیه ج ۲ ص ۱۸۸.

القبح و هو الإبعاد و منه الحديث لا تقبحوا الوجه أی لا تقولوا قبح الله وجه فلان و قیل لا تنسبوا إلی القبح ضد الحسن لأن الله قد أحسن کل شی ء خلقه.

قوله علیه السلام لزمتها أی یستجاب فیها و یصیر سببا لهلاکها أو لزمتها مقابله اللعن باللعن قال فی النهایه فی حدیث المرأه التی لعنت ناقتها فی السفر فقال ضعوا عنها فإنها ملعونه قیل إنما فعل ذلک لأنه استجیبت دعاؤها فیها و قیل فعله عقوبه لصاحبها لئلا تعود إلی مثلها و لیعتبر بها غیرها و أصل اللعن الطرد و الإبعاد من الله تعالی و من الخلق السب و الدعاء.

**[ترجمه]چهره های آن ها را زشت نکنید؛ یعنی نگویید: خدا رویت را زشت کند یا کاری نکنید که باعث زشتی صورت آن ها شود. در نهایه گفته است: هنگامی که گفته می شود: خداوند تو را قبیح کند؛ یعنی خداوند تو را از قبح، که همان دور بودن است، زشت کرد. و گفته شده است: منظور این است که آن چه مقابل حسن و زیبایی است؛ آن را به قبیح نسبت ندهید زیرا خداوند خلقت هر چیزی را زیبا قرار داد.

منظور از کلام پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: لعنت گردن گیر آن ها می شود؛ یعنی در مورد آن به استجابت می رسد و باعث نابودی او می گردد یا گردن گیرش شود که در برابر لعن، لعن کند. در نهایه می گوید: در مورد حدیثی که زنی که در سفر شتر خود را لعنت کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شتر را از او بگیرید زیرا آن شتر مورد لعن واقع شده است. گفته شده است: این کار را برای آن انجام داد؛ چون دعای آن زن در حق شتر به استجابت رسیده بود. و گفته شده است: این عمل را برای کیفر صاحبش انجام داد تا دیگر مثل آن کار را انجام ندهد و دیگران هم از آن عبرت بگیرند. اصل لعن راندن و دور کردن از خداوند است؛ و در مورد مخلوقات، دشنام و دعا است.

**[ترجمه]

«۲۱»

الْفَقِیهُ، بِإِسْنَادِهِ عَنِ السَّکُونِیِّ بِإِسْنَادِهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی یُحِبُّ الرِّفْقَ وَ یُعِینُ عَلَیْهِ فَإِذَا رَکِبْتُمُ الدَّوَابَّ الْعِجَافَ فَأَنْزِلُوهَا مَنَازِلَهَا فَإِنْ کَانَتِ الْأَرْضُ مُجْدِبَهً فَانْجُوا عَلَیْهَا وَ إِنْ کَانَتْ مُخْصِبَهً فَأَنْزِلُوهَا مَنَازِلَهَا.

وَ قَالَ صلی الله علیه و آله: مَنْ سَافَرَ مِنْکُمْ بِدَابَّهٍ فَلْیَبْدَأْ حِینَ یَنْزِلُ بِعَلْفِهَا وَ سَقْیِهَا(۱).

وَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام : إِذَا سِرْتَ فِی أَرْضٍ خِصْبَهٍ فَارْفُقْ بِالسَّیْرِ وَ إِذَا سِرْتَ فِی أَرْضٍ مُجْدِبَهٍ فَعَجِّلْ بِالسَّیْرِ(۲).

**[ترجمه]من لا یحضره الفقیه: پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: خداوند تبارک و تعالی نرمش را دوست دارد و به آن کمک می کند، و چون سوار چهار پایان لاغر شدید؛ در محل هایی که مناسب آن ها هستند منزل کنید. اگر زمین قحطی و خشک باشد زود از آن عبور کنید، و اگر پر نعمت باشد در آن منزلشان دهید.

و همچنین فرمود: هر کس از شما که با چهار پایی سفر کرد؛ چون پیاده شدید ابتدا به علوفه و آب دادن به آن مشغول شوید.

-. من لا یحضره الفقیه ۲ : ۱۸۹ -

و امـام بـاقر علیه السّـلام می فرمود: چون در سـرزمین سـر سـبز و خرّم سـفر می کنی آرام برو و اگر در زمین قحطی و خشـک حرکت می کنی تند برو. -. من لا یحضره الفقیه ۲ : ۱۹۰ -

**[ترجمه]

بیان

العجـاف المهازیل فأنزلوها منازلها أی کلفوها علی قـدر طاقتها و لا تتعـدوا بها المنزل کما فی الثانی فانجوا أی فاسـرعوا لتصـلوا إلی الماء و الکلاء فارفق بالسیر أی لترعی فی الطریق.

lt;meta info="(عجاف) یعنی حیوانات لاغر انـدام، آن ها را در منزل هایشان فرود آورید یعنی به اندازه طاقتشان آن ها را حرکت دهید. سریع بروید برای این که به آب و چراگاه برسید. حرکت آرام در سرزمین های سرسبز برای این است که حیوان در راه بچرد .

**[ترجمه]

«۲۲»

الْکَافِی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ الْجَعْفَرِیِّ رَفَعَهُ قَالَ: سُـئِلَ الصَّادِقُ علیه السـلام مَتَی أَضْرِبُ دَابَّتِی تَحْتِی فَقَالَ إِذْ لَمْ تَمْشِ تَحْتَکَ کَمَشْیَتِهَا إِلَی مِذْوَدِهَا(۳).

الْفَقِیهُ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ ذَکَرَ مِثْلَهُ (۴).

**[ترجمه]کـافی: از امـام صادق علیه السّـلام پرسـیده شـد که چه زمانی دابه ای را که سوار آن هسـتم؛ بزنم؟ حضـرت فرمود: هنگامی که زیر پایت مانند آن موقع که به چراگاهش نمی رود. -. کافی ۶ : ۵۳۸ -

در من لایحضـره الفقیه نیز آورده است که مردی از امام صادق علیه السّـلام مثل این سؤال را پرسـید و حضرت همین جواب را دادند. -. من لا یحضره الفقیه ۲ : ۱۸۷ -

**[ترجمه]

بیان

فی أکثر نسخ الکافی المذود بالذال المعجمه و فی أکثر نسخ الفقیه بالزای

۱- ۱. الفقیه ج ۲ ص ۱۸۹.

۲- ۲. الفقیه ج ۲ ص ۱۹۰.

۳- ۳. الکافی ج ۶ ص ۵۳۸.

۴- ۴. الفقیه ج ۲ ص ۱۸۷.

و الأول أظهر فی القاموس المذود کمنبر معلف الدابه و قال الزود تأسیس الزاد و کمنبر وعاؤه.

**[ترجمه]در اکثر نسخه های کافی «مذود» آمده است و در اکثر نسخه های فقیه «مزود» و عبارت اولی اظهر است. در قاموس گفته: مذود بر وزن منبر، به معنای محل علوفه و چراگاه حیوان است و مزود، به معنای محل نگه داری حیوان است.

**[ترجمه]

«۲۳»

الْکَافِی، عَنْ حُمَیْدِ بْنِ زِیَادٍ عَنِ الْخَشَّابِ عَنِ ابْنِ بَقَّاحٍ عَنْ مُعَاذٍ الْجَوْهَرِیِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ جُمَیْعٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: لَا تَتَوَرَّکُوا عَلَی الدَّوَابِّ وَ لَا تَتَّخِذُوا ظُهُورَهَا مَجَالِسَ (۱).

**[ترجمه]کافی: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: به صورت (تورک) بر حیوانات ننشینید و پشت آن ها را مجلس گفت و گو نسازید. - . کافی ۶: ۵۳۹ -

**[ترجمه]

بیان

لعل المراد بالتورک علیها الجلوس علیها علی إحدی الورکین فإنها تتضرر به و یصیر سببا لدبرها أو المراد رفع إحدی الرجلین و وضعها فوق السرج للاستراحه قال الجوهری تورک علی الدابه أی ثنی رجله و وضع إحدی ورکیه فی السرج و کذلک التوریک و قال أبو عبیده المورک و المورکه الموضع الذی یثنی الراکب رجله علیه قدام واسطه الرحل إذا مل من الرکوب و فی القاموس تورک علی الدابه ثنی رجله لینزل أو لیستریح انتهی.

و فی بعض النسخ لا تتوکئوا من الاتکاء و کأنه تصحیف.

**[ترجمه]شاید مراد از (تورک) یک طرفی سوار شدن بر دابه است زیرا موجب وارد شدن ضرر به پشت حیوان می شود یا این که مراد این است که یکی از پاها را بلند نماید و برای استراحت روی حیوان بگذارد. جوهری گفته: تورک بر دابه یعنی خم کردن پا و یا قرار دادن یکی از پاها روی پالان است. ابوعبید گفته: مورک مکانی است که راکب پای خود را روی آن می گذارد. در قاموس گفته: تورک بر دابه یعنی خم کردن پا برای پیاده شدن یا استراحت کردن است.

و در برخی نسخه ها عبارت (لا تتوکئوا) است یعنی تکیه نکنید که احتمال دارد تصحیف شده باشد.

**[ترجمه]

«۲۴»

الْكَافِی، عَنِ الْعِدَّهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ عَنِ الْأَصَمِّ عَنْ مِسْمَعِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِکِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: اضْرِبُوهَا عَلَی النِّفَارِ وَ لَا تَضْرِبُوهَا عَلَی الْعِثَارِ(۲).

الْکَافِی، عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: إِنَّ مِنَ الْحَقِّ أَنْ یَقُولَ الرَّاکِبُ لِلْمَاشِی الطَّرِیقَ.

وَ فِی نُسْخَهٍ أُخْرَی: إِنَّ مِنَ الْجَوْرِ أَنْ یَقُولَ الرَّاکِبُ لِلْمَاشِی الطَّرِیقَ (۳).

**[ترجمه]کافی: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: چهارپایان را به خاطر رم کردن بزنید، ولی به خاطر لغزیدن آن ها را نزنید. - . کافی ۶ : ۵۴۰ -

و امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا از حق این است که سواره به پیاده گوید: راه بده .

و در نسخه دیگر است که از ستم است که سواره به پیاده گوید: راه بده. - . کافی ۶ : ۵۴۰ -

**[ترجمه]

بیان

کأن قوله و فی نسخه أخری من کلام رواه الکافی و یحتمل کونه من الکلینی بأن یکون اختلاف النسخ فی أصوله و علی التقدیرین فالنسخه الأخری محموله علی ما إذا کان هناک طریق آخر یمکنه أن یثنی عنانه إلیه و علی النسخه

۱- ۱. الکافی ج ۶ ص ۵۳۹.
۲- ۲. فروع الکافی ۶: ۵۴۰.
۳- ۳. فروع الکافی ۶: ۵۴۰.

الأولى معناه أنه ينبغی للراكب أن يحذر الماشی ليعدل عن طريقه لئلا يصيبه ضرر و يؤيد النسخه الثانيه ما سيأتی و لم تكن النسخه الأولى فی بعض نسخ الكافی و إن كانت أظهر.

**[ترجمه]احتمال دارد در نسخه ديگر سخن راويان كافی باشد و احتمال هم دارد اين سخن از خود كلينی باشد و اختلاف نسخه ها در اصل باشد و به هر تقدير نسخه ديگر حمل بر جايی است كه سواره راه ديگری دارد و می تواند افسار حيوان خود را به آن سمت برگرداند. و نسخه اول به اااااااين معنا است كه بر سواره شايسته است كه از پياده دوری نمايد تا ضرری به او نرسد و مؤيد نسخه دوم آن چيزی است كه خواهد آمد، و نسخه اول اگرچه روشن تر است ولی در برخی نسخه های كافی نيست.

**[ترجمه]

«۲۵»

الْخِصَالُ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مِنَ الْجَوْرِ قَوْلُ الرَّاكِبِ لِلْمَاشِی الطَّرِيقَ (۱).

**[ترجمه]خصال: امام صادق عليه السّلام فرمود: ستم است سواره به پياده بگويد راه بده. - . خصال ۱ : ۳ -

**[ترجمه]

«۲۶»

الْفَقِيهُ، قَالَ النَّبِیُّ صلی الله عليه و آله: أَخِّرُوا الْأَحْمَالَ فَإِنَّ الْيَدَيْنِ مُعَلَّقَةٌ وَ الرِّجْلَيْنِ مُوَثَّقَةٌ(۲).

**[ترجمه]من لاـ يحضره الفقيه: پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله فرمود: بارها را در بخش پشت قرار دهيد زيرا دست ها آويزان و پاها استوار هستند. - . من لا يحضره الفقيه ۲ : ۱۹۱ -

**[ترجمه]

«۲۷»

الْكَافِی، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْعَلَوِیِّ قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام : مِنْ مُرُوَّهِ الرَّجُلِ أَنْ يَكُونَ دَوَابُّهُ سِمَاناً.

قَالَ وَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: ثَلَاثٌ مِنَ الْمُرُوَّهِ فَرَاهَهُ الدَّابَّهِ وَ حُسْنُ وَجْهِ الْمَمْلُوكِ وَ الْفَرَسُ السَّرِیُّ (۳).

**[ترجمه]كافی: امام كاظم عليه السّلام فرمود: از مردانگی كسی اين است كه چهار پايان او فربه باشند.

و همچنین راوی می گوید: از آن حضرت شنیدم که می فرمود: سه چیز از مردانگی است: آسایش دابه، زیبا رویی مملوک و اسب شریف. -. کافی ۶ : ۴۷۹ -

**[ترجمه]

بیان

فی القاموس فره ککرم فراهه و فراهیه حذق فهو فاره بین الفروهه(۴)

و السری النفیس الشریف.

**[ترجمه]فی القاموس فره ککرم فراهه و فراهیه حذق فهو فاره بین الفروهه - ۴. القاموس: فره. -

و السری النفیس الشریف.

**[ترجمه]

«۲۸»

مَجَالِسُ الصَّدُوقِ، وَ الْفَقِيهُ، فِي حَدِيثِ الْمَنَاهِي عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله عَنْ ضَرْبِ وُجُوهِ الْبَهَائِمِ وَ نَهَى عَنْ قَتْلِ النَّحْلِ وَ نَهَى عَنِ الْوَسْمِ فِي وُجُوهِ الْبَهَائِمِ (۵).

**[ترجمه]امالی صدوق: امام صادق علیه السّلام از پدرانش نقل می کند که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله از زدن بر چهره بهائم نهی کرده است و همچنین از کشتن زنبور عسل نهی کرده است و همچنین از داغ زدن برچهره بهائم نهی کرده است. -. الامالی صدوق: ۴۲۵، من لا یحضره الفقیه: ۴ : ۹ -

**[ترجمه]

«۲۹»

إِرْشَادُ الْمُفِيدِ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الرَّافِقِي (۶) عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَجَجْتُ مَعَ أَبِي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام فَالْتَاثَتْ عَلَيْهِ

۱- ۱. الخصال: ۳ فیه: للراجل.

۲- ۲. من لا یحضره الفقیه ۲: ۱۹۱.

۳- ۳. فروع الکافی ۶: ۴۷۹.

۴- ۴. القاموس: فره.

۵- ۵. المجالس: ۲۵۵(م ۶۶) من لا یحضره الفقیه ۴: ۵.

۶- ۶. فی المصدر: الرافعی.

النَّاقَهُ فِی سَیْرِهَا فَأَشَارَ إِلَیْهَا بِالْقَضِیبِ ثُمَّ قَالَ آهِ لَوْ لَا الْقِصَاصُ وَ رَدَّ یَدَهُ عَنْهَا(۱).

**[ترجمه]ارشاد: ابراهیم بن علی از پدرش نقل می کند که سالی

با پدرم امام زین العابدین علیه السّلام به حج رفتم و شترش در راه از رفتن کندی کرد، آن حضرت با عصایی که در دست داشت به آن اشاره کرد و فرمود: آه اگر قصاص نبود (تو را می زدم) و دست خود را از شتر به عقب کشید. - . ارشاد: ۲۴۰ -

**[ترجمه]

بیان

فی النهایه فیه إذا التاثت راحله أحدنا أی أبطأت فی سیرها(۲).

**[ترجمه]در النهایه گفته: «إذا التاثت راحله أحدنا» یعنی در حرکتش کند شود.

**[ترجمه]

«۳۰»

الْکَافِی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِسْمَاعِیلَ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: کُلُّ لَهْوِ الْمُؤْمِنِ بَاطِلٌ إِلَّا فِی ثَلَاثٍ فِی تَأْدِیبِهِ الْفَرَسَ وَ رَمْیِهِ عَنْ قَوْسِهِ وَ مُلَاعَبَتِهِ امْرَأَتَهُ فَإِنَّهُنَّ حَقٌّ الْخَبَرَ(۳).

**[ترجمه]کافی: پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله فرمود: هر لهو مؤمنی باطل است مگر در سه چیز: پرورش اسب و تیراندازی و بازی کردن با همسرش که این سه مورد حق هستند. - . کافی ۵ : ۵۰ -

**[ترجمه]

«۳۱»

الْفَقِیهُ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَیْمُونٍ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ علیهما السلام قَالَ قَالَ الْفَضْلُ بْنُ الْعَبَّاسِ: أُهْدِیَ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَغْلَهٌ أَهْدَاهَا لَهُ کِسْرَی أَوْ قَیْصَرُ فَرَکِبَهَا النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله بِجُلٍّ مِنْ شَعْرٍ وَ أَرْدَفَنِی خَلْفَهُ الْخَبَرَ(۴).

**[ترجمه]من لا یحضره الفقیه: فضل بن عباس می گوید: خسرو یا قیصر روم قاطری برای رسول خدا صلی اللّه علیه و آله هدیه فرستاد، و آن حضرت با پارچه ای از مو که روی آن انداخت بر آن سوار شد و مرا هم پشت سرش سوار کرد. - . من لا یحضره الفقیه ۴ : ۲۹۶ -

**[ترجمه]

«۳۲»

کِتَابُ الْمَسَائِلِ، بِالْإِسْنَادِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِیهِ مُوسَی علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ أَ یَصْلُحُ أَنْ یَرْکَبَ الدَّابَّهَ عَلَیْهَا الْجُلْجُلُ قَالَ إِنْ کَانَ لَهُ صَوْتٌ فَلَا وَ إِنْ کَانَ أَصَمَّ فَلَا بَأْسَ (۵).

**[ترجمه]مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها: علی بن جعفر می گوید: از برادرم امام موسی کاظم علیه السّلام در مورد مردی پرسیدم که آیا سزاوار است سوار دابه ای شود که بر گردن آن زنگ باشد؟ فرمود: اگر زنگ، صدا داشته باشد شایسته نیست که سوار آن شود، ولی اگر آن لال باشد اشکالی ندارد. - . مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها: ۱۳۸ -

**[ترجمه]

«۳۳»

الْفَقِیهُ، قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: إِنَّ عَلَی ذِرْوَهِ کُلِّ بَعِیرٍ شَیْطَاناً فَأَشْبِعْهُ وَ امْتَهِنْهُ (۶).

**[ترجمه]من لا یحضره الفقیه: امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا بر کوهان هر شتری شیطان است آن را سیر کن و به کار بگیر. - . من لا یحضره الفقیه ۲ : ۱۹۰ -

**[ترجمه]

تذنیب

ذکر العلامه قدس سره فی المنتهی کثیرا من أخبار حقوق الدابه من غیر تصریح بالوجوب أو الاستحباب و قال و یستحب اتخاذ الخیل و ارتباطها

ص: ۲۱۶

۱- ۱. الإرشاد: ۲۴۰(طبعه الآخوندی).

۲- ۲. النهایه ۴: ۷۲.

۳- ۳. فروع الکافی ۵: ۵۰ صدره: ارکبوا و ارموا و ان ترموا أحبّ الی من أن ترکبوا ثمّ قال: کل، ذیله: الا ان اللّه عزّ و جلّ لیدخل فی السهم الواحد الثلاثه الجنه: عامل الخشبه و المقوی به فی سبیل اللّه و الرامی به فی سبیل اللّه.

۴- ۴. من لا یحضره الفقیه ۴: ۲۹۶.

۵- ۵. بحار الأنوار ۱۰: ۲۶۴.

۶- ۶. من لا یحضره الفقیه ۲: ۱۹۰.

استحبابا مؤكدا و قال و ينبغی اجتناب ضرب الدابه إلا مع الحاجه و لا بأس بالعقبه.

**[ترجمه]علامه قدس سره در منتهی المطلب بسیاری از روایات حقوق چهار پایان را بدون این که تصریح به وجوب یا استحباب آن ها نماید؛ ذکر کرده است. گفته است: داشتن اسب و نگه داری از آن مستحب مؤکد است، و گفته است: شایسته است از زدن چهار پایان مگر در زمان نیاز اجتناب شود و پشت سر هم نشستن روی آن ها هم اشکالی ندارد .

**[ترجمه]

و أقول

سائر الآداب المذکوره فی هذه الأخبار لم ینص الأصحاب فیها بشی ء فالحکم بالوجوب أو الحرمه فی أکثرها مشکل بل الظاهر أن أکثرها من السنن و الآداب المستحبه المرغوبه لکن الاحتیاط یقتضی العمل بجمیعها ما تیسر.

و قال الدمیری فی حیاه الحیوان فی شرح الکافیه لا یجوز بیع الخیل لأهل الحرب کالسلاح و یکره أن یقلد الأوتار لنهی النبی صلی الله علیه و آله عن ذلک و أمره بقطع قلائد الخیل قال مالک أراه من أجل العین و قال غیره إنما أمر بقطعها لأنهم کانوا یعلقون فیها الأجراس و قال آخرون لأنها تختنق بها عند شده الرکض و یحتمل أن یکون أراد عین الوتر خاصه دون غیره من السیور و الخیوط(۱) علی ما کان من عادتهم فی الجاهلیه و قیل معناه لا تطلبوا علیها الأوتار و الذحول و لا ترکضوها فی طلب الثأر(۲).

وَ فِی شِفَاءِ الصُّدُورِ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِیِّ أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: لَا تَضْرِبُوا وُجُوهَ الدَّوَابِّ فَإِنَّ کُلَّ شَیْ ءٍ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ.

وَ رُوِیَ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: إِذَا انْفَلَتَتْ دَابَّهُ أَحَدِکُمْ بِأَرْضِ فَلَاهٍ فَلْیُنَادِ یَا عِبَادَ اللَّهِ احْبِسُوا فَإِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی الْأَرْضِ حَاجِزاً سَیَحْبِسُهُ (۳).

وَ رَوَی الطَّبَرَانِیُّ فِی مُعْجَمِهِ الْأَوْسَطِ مِنْ حَدِیثِ أَنَسٍ أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ مِنَ الرَّقِیقِ وَ الدَّوَابِّ وَ الصِّبْیَانِ فَاقْرَءُوا فِی أُذُنِهِ أَ فَغَیْرَ دِینِ اللَّهِ یَبْغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ کَرْهاً وَ إِلَیْهِ یُرْجَعُونَ (۴) ثُمَّ قَالَ یَجِبُ عَلَی مَالِکِ الدَّوَابِّ عَلْفُهَا وَ سَقْیُهَا(۵)

لِحُرْمَهِ الرُّوحِ.

۱- ۱. فی المصدر: و قیل:« معناه» الی قوله:« فی طلب الثأر» ثم زاد بعده: علی ما کان من عادتهم فی الجاهلیه.

۲- ۲. حیاه الحیوان ۱: ۲۸۸.

۳- ۳. فی المصدر: حابسا یحبسها.

۴- ۴. آل عمران: ۸۳.

۵- ۵. فی المصدر: علی مالک الدابّه علفها و رعیها و سقیها.

وَ فِی الصَّحِیحِ: عُذِّبَتْ امْرَأَهٌ فِی هِرَّهٍ.

فإن لم تکن ترعی لزمه أن یعلفها و یسقیها إلی أول شبعها و ریها دون غایتهما و إن کانت ترعی لزمه إرسالها لذلک حتی تشبع و تروی بشرط فقد السباع (۱) و وجود الماء و إن اکتفت بکل من الرعی و العلف خیر بینهما و إن لم تکتف إلا بهما لزماه و إذا احتاجت البهیمه إلی السقی و معه ما یحتاج إلیه لطهارته سقاها و تیمم فإن امتنع من العلف أجبر فی مأکوله علی بیع أو علف أو ذبح و فی غیرها علی بیع أو علف صیانه لها عن الهلاک فإن لم تفعل فعل الحاکم ما تقتضیه المصلحه فإن کان له مال ظاهر بیع فی النفقه فإن تعذر جمیع ذلک فمن بیت المال.

و یستحب أن یقول عند الرکوب مَا رَوَاهُ الْحَاکِمُ وَ التِّرْمِذِیُّ وَ صَحَّحَاهُ عَنْ عَلِیِّ بْنِ رَبِیعَهَ قَالَ: شَهِدْتُ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام وَ قَدْ أُتِیَ بِدَابَّهٍ لِیَرْکَبَهَا فَلَمَّا وَضَعَ رِجْلَهُ فِی الرِّکَابِ (۲) قَالَ سُبْحَانَکَ اللَّهُمَ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی إِنَّهُ لَا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ ثُمَّ ضَحِکَ فَقِیلَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَیِّ شَیْ ءٍ ضَحِکْتَ فَقَالَ رَأَیْتُ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله فَعَلَ کَمَا فَعَلْتُ ثُمَّ ضَحِکَ فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ مِنْ أَیِّ شَیْ ءٍ ضَحِکْتَ فَقَالَ إِنَّ رَبَّکَ تَعَالَی لَیَعْجَبُ مِنْ عَبْدِهِ إِذَا قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِی ذُنُوبِی یَعْلَمُ (۳) أَنَّهُ لَا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ غَیْرِی.

وَ رَوَی أَبُو الْقَاسِمِ الطَّبَرَانِیُّ عَنْ عَطَاءٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: إِذَا رَکِبَ الْعَبْدُ الدَّابَّهَ وَ لَمْ یَذْکُرِ اسْمَ اللَّهِ رَدِفَهُ الشَّیْطَانُ فَقَالَ تَغَنَّ فَإِنْ کَانَ لَا یُحْسِنُ الْغِنَاءَ قَالَ لَهُ تَمَنَّ فَلَا یَزَالُ فِی أُمْنِیَّتِهِ حَتَّی یَنْزِلَ.

وَ عَنْ أَبِی الدَّرْدَاءِ أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: مَنْ قَالَ إِذَا رَکِبَ دَابَّهً بِسْمِ اللَّهِ الَّذِی لَا یَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ شَیْ ءٌ فِی الْأَرْضِ وَ لَا فِی السَّمَاءِ سُبْحَانَهُ لَیْسَ لَهُ سَمِیٌّ سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا وَ ما کُنَّا لَهُ مُقْرِنِینَ وَ إِنَّا إِلی رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ وَ صَلَّی اللَّهُ عَلَی

۱- ۱. فی المصدر: السباع العادیه.

۲- ۲. فی المصدر:« قال بسم اللّه فلما استوی علی ظهرها: قال الحمد للّه ثمّ قال» و فیه: فانه.

۳- ۳. أی یقول اللّه تعالی: یعلم عبدی انه لا یغفر الذنوب غیری، او تفسیر للاعجاب.

مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِلَّا قَالَتِ (۱) الدَّابَّهُ بَارَكَ اللَّهُ عَلَيْكَ مِنْ مُؤْمِنٍ خَفَّفْتَ عَلَى ظَهْرِى وَ أَطَعْتَ رَبَّكَ وَ أَحْسَنْتَ إِلَى نَفْسِكَ بَارَكَ اللَّهُ لَكَ (۲)

وَ أَنْجَحَ حَاجَتَكَ.

وَ رَوَى ابْنُ أَبِى الدُّنْيَا بِإِسْنَادِهِ عَنْ عُمَرَ بْنِ قَيْسٍ أَنَّهُ قَالَ: إِذَا رَكِبَ الرَّجُلُ الدَّابَّهَ قَالَتِ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ بِى رَفِيقاً رَحِيماً فَإِذَا لَعَنَهَا قَالَتْ لَعْنَهُ اللَّهِ عَلَى أَعْصَانَا لِلَّهِ (۳).

وَ فِى كَامِلِ ابْنِ عَدِيٍّ عَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله قَالَ: اضْرِبُوا الدَّوَابَّ عَلَى النِّفَارِ وَ لَا تَضْرِبُوهَا عَلَى الْعِثَارِ.

و قال يجوز الإرداف على الدابه إذا كانت مطيقه و لا يجوز إذا لم تطقه.

فَفِى الصَّحِيحَيْنِ عَنْ أُسَامَهَ بْنِ زَيْدٍ: أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله أَرْدَفَهُ حِينَ دَفَعَ مِنْ عَرَفَاتٍ إِلَى الْمُزْدَلِفَهِ ثُمَّ أَرْدَفَ الْفَضْلَ بْنَ الْعَبَّاسِ مِنْ مُزْدَلِفَهَ إِلَى مِنًى وَ أَنَّهُ صلى الله عليه و آله أَرْدَفَ مُعَاذاً عَلَى الرَّحْلِ وَ عَلَى حِمَارٍ يُقَالُ لَهُ عُفَيْرٌ(۴).

ثم قال و إذا أردف صاحب الدابه فهو أحق بصدرها و يكون الرديف وراءه إلا أن يرضى صاحبها بتقديمه لجلاله أو غير ذلك و أفاد الحافظ بن منده أن الذين أردفهم النبى صلى الله عليه و آله ثلاثه و ثلاثون نفسا(۵).

وَ رَوَى الطَّبَرَانِيُّ عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله نَهَى أَنْ يَرْكَبَ ثَلَاثَهٌ عَلَى دَابَّهٍ.

و قال يكره دوام الركوب على الدابه لغير حاجه و ترك النزول عنها للحاجه

لِمَا فِى سُنَنِ أَبِى دَاوُدَ وَ الْبَيْهَقِيِّ عَنْ أَبِى هُرَيْرَهَ(۶)

أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله قَالَ: إِيَّاكُمْ أَنْ

۱- ۱. فى المصدر:« و صلّى اللّه على سيدنا محمّد و عليه السلام قالت» و فيه: عن ظهرى.

۲- ۲. فى المصدر: لك فى سفرك.

۳- ۳. فى المصدر: قالت: على اعصانا للّه لعنه اللّه.

۴- ۴. حياه الحيوان ۱: ۲۳۰- ۲۳۳.

۵- ۵. زاد فى المصدر: و امر صلّى اللّه عليه و آله عبد الرحمن بن أبى بكران يعتمر باخته عائشه من التنعيم فاردفها وراءه على راحلته و أردف(ص) صفيه أم المؤمنين وراءه حين تزوجها بخيبر.

۶- ۶. فى المصدر: من حديث ابى مريم عن ابى هريره.

تَتَّخِذُوا ظُهُورَ دَوَابِّكَمْ مَنَابِرَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَی إِنَّمَا سَخَّرَهَا لَکَمْ لِتُبْلِغَکَمْ إِلی بَلَدٍ لَمْ تَکَونُوا بالِغِیهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ وَ جَعَلَ لَکَمْ فِی الْأَرْضِ مُسْتَقَرّاً فَاقْضُوا عَلَیْهَا حَاجَاتِکُمْ.

و یجوز الوقوف علی ظهرها للحاجه ریثما تقضی لما روی مسلم و أبو داود و النسائی عن أم الحصین الأخمصیه(۱) أنها قالت حججت مع رسول الله صلی الله علیه و آله حجه الوداع فرأیت أسامه و بلالا أحدهما أخذ خطام ناقه النبی صلی الله علیه و آله و الآخر رافع ثوبه یستره من الحر حتی رمی جمره العقبه.

و قال الشیخ عز الدین بن عبد السلام فی الفتاوی الموصلیه النهی عن رکوب الدواب و هی واقفه محمول علی ما إذا کان لغیر غرض صحیح و أما الرکوب الطویل فی الأغراض الصحیحه فتاره یکون مندوبا کالوقوف بعرفه و تاره یکون واجبا کوقوف الصفوف فی قتال المشرکین و قتال کل من یجب قتاله و کذلک الحراسه فی الجهاد و إذا خیف هجمه العدو و هذا لا خلاف فیه انتهی (۲).

**[ترجمه]فقهاء در مورد بقیه آدابی که در روایات ذکر شد؛ به مطلبی تصریح نکرده اند. پس حکم به وجوب یا حرمت در بیشتر آن ها مشکل است و ظاهر این است که بیشتر آن ها از سنن وآداب مستحبه است لکن احتیاط اقتضاء دارد عمل به همه آن ها تا جایی که میسّر است؛ شود.

دمیری در حیاه الحیوان گفته است: در شرح کافیه است که فروش اسب به کفار حربی مانند فروش اسلحه جایز نیست و گردن بند زه کمان کراهت دارد چون پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله از آن نهی کرده است و به بریدن گردن بندهای اسب ها فرمان دادند که مالک گفته است: به نظر من آن ها برای چشم زخم بوده اند.

و دیگری گفته است: به خاطر این فرمان به قطع آن ها داد چون به آن ها زنگ می آویختند، و دیگران گفته اند: به خاطر این که حیوانات با آن ها هنگام شدّت دویدن خفه می شدند. و احتمال دارد مقصود خود زه کمان باشد نه بندها و رشته های دیگر آن، چنان چه زه کمان شیوه آنان در دوران جاهلیت بوده است. و گفته شده است: مقصود این است که با اسب ها خون خواهی نکنید و آن ها را برای انتقام ندوانید. - . حیاه الحیوان ۱ : ۲۸۸ -

و در شفاء الصدور از پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله نقل کرده است که بر چهره دواب نزنید، زیرا هر چیزی با حمد پروردگارش تسبیح میگوید.

و همچنین پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: چون دابه یکی از شما در دشتی فرار کرد باید فریاد بزند: ای بنده های خدا آن را بگیرید، زیرا برای خداوند عزّ و جلّ را در زمین مانعی است که جلوی آن را می گیرد.

و همچنین طبرانی در معجم اوسط خود از پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله نقل کرده است که چون بنده و دواب و کودکان شما بد اخلاق شدند در گوش آن ها بخوانید: «أَ فَغَیْرَ دِینِ اللَّهِ یَبْغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ کَرْهاً وَ إِلَیْهِ یُرْجَعُونَ» - . آل عمران / ۸۳ - {آیا جز دین خدا را می جویند؟ با آنکه هر که در آسمان ها و زمین است خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است، و به سوی او بازگردانیده می شوند.} سپس فرمود: بر مالک چهارپایان واجب است به آن ها علوفه و آب

دهد چون روح و جان احترام دارد.

و در صحیح از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که زنی به خاطر گربه ای عذاب شد.

و اگر حیوان نچرد باید به آن خوراک و آب به اندازه ای که رفع گرسنگی و تشنگی شود بدهد نه به اندازه ای که سیر سیر شود. و اگر خودش می چرد باید او را رها کند تا بچرد و سیراب شود، به شرط آنکه درنده نباشد و آب باشد، و اگر هم می چرد و هم خوراک می خورد مخیّر میان آن دو است. و اگر حیوان نیاز به هر دو دارد؛ هر دو بر او واجب هستند. و اگر حیوان نیاز به آب دارد و خودش نیز برای وضوء و تطهیر نیاز به آب دارد؛ آب را به حیوان می دهد و خودش تیمم می کند. و اگر از علوفه دادن به آن امتناع نماید و حیوان حلال گوشت باشد، مالکش را مجبور به فروش یا خوراک دادن یا سر بریدن آن حیوان می کنند و اگر حلال گوشت نباشد؛ بر فروش یا خوراک دادن مجبور می شود تا حیوان نابود نشود و اگر این کار ها را انجام نداد؛ حاکم هر چه مصلحت اقتضاء نماید؛ انجام می دهد، و اگر صاحبش مالی آشکار دارد؛ آن مال را برای تأمین هزینه های آن حیوان می فروشند. و اگر همه این ها نشد، از بیت المال برای تأمین هزینه های آن صرف می شود.

و مستحب است هنگام سوار شدن بر رکوب بگوید آنچه که حاکم و ترمذی از علی بن ربیعه روایت کرده اند که می گوید: نزد علی بن ابی طالب علیه السّلام حاضر بودم و برای آن حضرت دابه ای آوردند تا سوار شود و چون پا در رکاب گذاشت؛ فرمود: سبحانک اللهم إنی ظلمت نفسی فاغفر لی إنه لا یغفر الذنوب إلا أنت (پاک و منزه هستی تو، خداوندا همانا من بر خودم ظلم کردم پس مرا مورد غفران قرار ده زیرا گناهان را جز تو کسی نمی بخشد). آن گاه خندیدند. و به او گفته شد: ای امیرالمؤمنین به خاطر چه چیزی خندیدی؟ فرمود: پیغمبر صلی اللّه علیه و آله را دیدم که انجام می داد کاری را که انجام دادم و سپس پیامبر صلی الله علیه و آله خندیدند. گفتم: یا رسول اللّه از چه خندیدی؟ فرمود: همانا پروردگارت، از عبدش خوشش می آید هنگامی که او بگوید: (رب اغفر لی ذنوبی) در حالی که خداوند می داند که غیر از من کسی گناه نمی آمرزد.

و همچنین پیغمبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: هنگامی که بنده ای سوار بر چهارپایی شود و نام خداوند را نبرد؛ شیطان پشت سر او سوار می شود و می گوید: سرود بخوان و اگر نتواند سرود بخواند؛ به او می گوید: به خیال و آمال فرو رود و پیوسته در آرزو باشد تا فرود آید.

و همچنین پیغمبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: هر که چون سوار دابه شود و بگوید: بسم اللّه الذی لا یضر مع اسمه شی ء فی الارض و لا فی السماء، سبحانه لیس له سمّی، «سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا وَ ما كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَ إِنَّا إِلى رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ» - . زخرف / ۱۳- ۱۴ - وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ و صلی اللّه علی محمّد و آله و علیهم السلام (به نام خداوندی که به همراه اسم او هیچ ضرری نه در زمین و نه در آسمان است، پاک و منزه است او که مثل و مانند ندارد، پاک و منزه است کسی که این حیوان را مسخر ما گردانید وگرنه ما توان رام کردن او را نداشتیم و به راستی که ما به سوی پروردگار خود برمی گردیم و حمد و سپاس مخصوص پروردگار جهانیان است و صلوات خداوند بر محمد و خاندان او)، همانا آن دابه می گوید: خداوند بر تو مؤمن برکت دهد که بر پشتم سبک شدی و اطاعت پروردگارت کردی و بر خودت نیکی کردی، خداوند به تو برکت دهد و نیازت را برآورده نماید.

و همچنین ابن ابی دنیا در کتابش از عمر بن قیس نقل می کند که چون مرد بر دابه سوار شود دابه گوید: بار خدایا او را بر من نرم و مهربان ساز و چون به او لعن کند؛ دابه می گوید: خدا کسی را که نسبت به پروردگارش نافرمان تر است؛ لعن کند. - . کتاب الصمت و آداب اللسان: ۲۰۳ -

و همچنین در کامل بن عدی از پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله نقل می کند که ان حضرت فرمود: دابه ها را به خاطر رم کردن بزنید، ولی به خاطر لغزیدن نزنید.

و می گوید: پشت سر هم به ردیف نشستن در صورتی که حیوان طاقت و توان آن را داشته باشد؛ اشکالی ندارد ولی اگر طاقت ندارد؛ این کار حائز نیست .

و گفته: روا است دو پشته سوار شدن بر دابه چون توانا باشد و روا نیست چون توانا نباشد.

و اسامه بن زید می گوید: پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله در برگشت از عرفات به مشعر او را پشت سر خود سوار کرد، و از مشعر تا منی فضل بن عباس را سوار کرد و همچنین آن حضرت معاذ را بر جهاز شتر و بر خری که اسم آن عفیر بود؛ پشت سر خود سوار کرد. - . حیاه الحیوان ۱ :۲۳۰-۲۳۳ -

و آن گاه گفته صاحب دابه سزاوارتر است که جلو سوار شود و دیگری در پشت سر او سوار شود مگر این که صاحبش او را برای احترام یا غیره به رضایت خود جلو سوار کند، و حافظ ابن منده گفته: افرادی را که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله پشت سر خود سوار کرد؛ سی و سه نفر بودند.

و همچنین طبرانی روایت کرده است که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله نهی کرد از این که سه نفر بر یک دابه سوار شوند.

و گفته است: کراهت دارد که بدون حاجت دائم سوار بر چهار پا باشد و برای حاجت خود هم از آن پیاده نشود. به خاطر این که در سنن ابی داود و بیهقی از پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله نقل شده است که مبادا پشت چهارپایان

خود را منبر سازید زیرا خداوند آن ها را برای شما رام کرد تا شما را به شهری برسانند که جز با مشقّت جان کاه به آن شهر نمی توانستید برسید و برای شما در زمین تا مدّت معینی اقامت را قرار داد. پس در روی زمین حاجت های خود را برآورده نمایید.

و جایز است برای نیاز بر پشت آن ها ایستاد، به خاطر آن چه که مسلم و ابو داود و نسائی روایت کرده اند که ام الحصین الاخمسیه می گوید: من به همراه رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به حجه الوداع رفتم و اسامه و بلال را دیدم که یک افسار شتر پیغمبر صلی الله علیه و آله را به دست داشت، و دیگری لباسش را بلند کرده بود تا شتر را از گرما بپوشاند تا این که پیغمبر صلی الله علیه و آله رمی جمره عقبه نمود.

و شیخ عز الدین بن عبد السلام در فتاوای موصلیه گفته است: نهی از سوار شدن بر چهارپایان در جایی که آن ها ایستاده باشند حمل بر جایی است که غرض صحیحی نباشد، ولی سوار شدن برای مدّت طولانی برای غرض صحیح گاهی مانند

وقوف در عرفه مستحب است و گاهی واجب است مانند ایستادن در صف جنگ با مشرکان و جنگ با هرکس که جنگیدن با او واجب است، و همچنین برای نگهبانی در جبهه جهاد و ترس از حمله دشـمن و در این مسأله اختلافی وجود نـدارد. - . حیاه الحیوان ۱ : ۲۳۵ -

**[ترجمه]

أقول

سیأتی الأخبار المناسبه للباب فی أبواب السفر و أبواب آداب الرکوب إن شاء الله.

ص: ۲۲۰

۱- ۱. فی المصدر: الاحمسیه.

۲- ۲. حیاه الحیوان ۱: ۲۳۵.

**[ترجمه]روایات مناسب این باب در ابواب سفر و آداب سوار شدن ان شاء اللّٰه میآیند .

**[ترجمه]

باب ۹ إخصاء الدواب و کیها و تعرقبها و الإضرار بها و بسائر الحیوانات و التحریش بینها و آداب إنتاجها و بعض النواد

اشاره

باب ۹ إخصاء الدواب و کیها و تعرقبها(۱)

و الإضرار بها و بسائر الحیوانات و التحریش بینها و آداب إنتاجها و بعض النوادر

**[ترجمه]باب ۹ إخصاء الدواب و کیها و تعرقبها و الإضرار بها و بسائر الحیوانات و التحریش بینها و آداب إنتاجها و بعض النوادر

**[ترجمه]

الآیات

النساء: وَ إِنْ یَدْعُونَ إِلَّا شَیْطاناً مَرِیداً لَعَنَهُ اللَّهُ وَ قالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبادِکَ نَصِیباً مَفْرُوضاً وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ وَ لَأُمَنِّیَنَّهُمْ وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَیُبَتِّکُنَّ آذانَ الْأَنْعامِ وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَیُغَیِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَ مَنْ یَتَّخِذِ الشَّیْطانَ وَلِیًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْراناً مُبِیناً

<meta info="- إِنْ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلاَّ إِناثاً وَ إِنْ یَدْعُونَ إِلاَّ شَیْطاناً مَرِیداً * لَعَنَهُ اللَّهُ وَ قالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبادِکَ نَصِیباً مَفْرُوضاً * وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ وَ لَأُمَنِّیَنَّهُمْ وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَیُبَتِّکُنَّ آذانَ الْأَنْعامِ وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَیُغَیِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَ مَنْ یَتَّخِذِ الشَّیْطانَ وَلِیًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْراناً مُبِیناً. - . نساء / ۱۷- ۱۹ -

{[مشرکان]، به جای او، جز بت های مادینه را [به دعا] نمی خوانند، و جز شیطانِ سرکش را نمی خوانند.

خدا لعنتش کند، [وقتی که] گفت: «بی گمان، از میان بندگانت نصیبی معیّن [برای خود] برخواهم گرفت.)

و آنان را سخت گمراه و دچار آرزوهای دور و دراز خواهم کرد، و وادارشان می کنم تا گوش های دام ها را شکاف دهند، و وادارشان می کنم تا آفریده خدا را دگرگون سازند.) و [لی] هر کس به جای خدا، شیطان را دوست [خدا] گیرد، قطعاً دستخوش زیان آشکاری شده است.}

**[ترجمه]

تفسیر

فَلَیُبَتِّکُنَّ آذانَ الْأَنْعامِ قیل أی یشقونها لتحریم ما أحل الله و هی عباره عما کانت العرب تفعل بالبحائر و السوائب و إشاره إلی

تحريم كل ما أحل و نقص كل ما خلق كاملا بالفعل أو بالقوه وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ عن وجهه صوره أو صفه و يندرج فيه ما قيل من فقوء عين الحامى و خصاء العبيد و البهائم و الوسم (٢) و الوشم و الوشر و اللواط و السحق و نحو ذلك و عباده الشمس و القمر و تغيير فطره الله التى هى الإسلام و استعمال الجوارح و القوى فيما لا يعود على النفس كمالا و لا يوجب لها من الله زلفى و بالجمله يمكن أن يستدل به على تحريم الكى و إخصاء الإنسان و الحيوانات مطلقا بل التحريش بينها لأنها لم تخلق لذلك إلا ما أخرجه الدليل.

قال الطبرسى قدس الله روحه وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ أى لآمرنهم بتغيير خلق الله فليغيرنه و اختلف فى معناه فقيل يريد دين الله و أمره عن ابن عباس و إبراهيم و مجاهد و الحسن و قتاده و هو المروى عن أبى عبد الله عليه السلام.

و يؤيده قوله سبحانه فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِى فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ

١- ١. فى المخطوطه: و عرقبتها(تعرقبها خ ل).

٢- ٢. الوسم: اثر الكى. و الوشم: غرز الابره فى البدن و ذر النيلج عليه و بالفارسيه يقال: خالكوبى. و الوشر: تحديد الأسنان و ترقيقها.

و أراد بذلک تحریم الحلال و تحلیل الحرام و قیل أراد معنی الخصاء عن عکرمه و شهر بن حوشب و أبی صالح عن ابن عباس و کرهوا الإخصاء فی البهائم و قیل إنه الوشم عن ابن مسعود و قیل إنه أراد الشمس و القمر و الحجاره عدلوا عن الانتفاع بها إلی عبادتها عن الزجاج (۱).

**[ترجمه]«فَلَيُبَتِّكُنَّ آذانَ الْأَنْعامِ» یعنی گوش آن ها را بشکافند تا حرام کنند آن چه را خداوند حلال کرده است و این کار عرب با بحیره و سائبه بوده است و اشاره است به حرمت تحریم هر چه خدا حلال کرده و ناقص کردن هر چیزی که خداوند کامل آفریده است یا بالفعل و یا بالقوه کامل است. «وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ» یعنی مخلوق خدا را دگرگون کنند از صورت یا وضع آن و در آن داخل می شود آن چه گفته شده است از کندن چشم حامی و خواجه کردن برده با اخته کردن آن و اخته کردن بهائم و داغ زدن به آن ها و خال کوبی و ساییدن دندان و لواط و مساحقه و مانند آن ها و هم پرستش خورشید و ماه و تغییر فطرت خداوند که همان اسلام است و به کار بردن اندام و نیروهای تن در آنچه مایه کمال نفس و تقرب به خدا نباشد، و خلاصه می توان به این آیه برای حرمت داغ زدن و اخته کردن انسان و حیوانات مطلقاً استدلال کرد و بلکه حرمت تحریک کردن حیوانات به یکدیگر و کیش دادن آن ها به همدیگر را می توان از آیه استفاده کرد زیرا حیوانات برای آن آفریده نشده اند جز آن چه را که دلیل از این عموم خارج نماید.

طبرسی قدس سره گفته: «وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ» یعنی آن ها را به تغییر دادن خلق خداوند دستور می دهم و در مورد این که مقصود از آن چیست؟ اختلاف است. گفته شده است: یعنی دین و فرمان خدا را دگرگون سازند. این قول از ابن عباس و ابراهیم و مجاهد و حسن و قتاده و هم از امام صادق علیه السّلام روایت شده است و مؤیّد آن آیه «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ» -. روم / ۳۰ - {پس روی خود را با گرایش تمام به حقّ، به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار، ولی بیشتر مردم نمی دانند.} است. و مقصود از آن حرام کردن حلال و حلال کردن حرام است .

و گفته شده است: منظور از آیه اخته کردن است، از عکرمه و شهر بن حوشب و ابی صالح از ابن عباس و اخته کردن حیوانات را مکروه دانسته اند.

و از ابن مسعود نقل شده است منظور خال کوبی است و از زجاج نقل شده است که منظور خورشید و ماه و سنگ هستند که به جای استفاده از آن ها، به عبادت آن ها عدول کردند. -. مجمع البیان ۳. : ۱۱۳ -

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْخِصَاءِ فَلَمْ يُجِبْنِي ثُمَّ سَأَلْتُ أَبَا

الْحَسَنِ عليه السلام بَعْدَهُ فَقَالَ لَا بَأْسَ (۲).

الْفَقِيهُ، بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ: مِثْلَهُ وَ فِيهِ عَنِ الْإِخْصَاءِ(۳).

**[ترجمه]محاسن: یونس بن یعقوب می گوید: از امام صادق از اخته کردن (حیوانات) پرسیدم و پاسخم را ندادند. سپس پس از او از امام کاظم علیه السّلام پرسیدم؛ آن حضرت فرمود: اشکالی ندارد. - . محاسن ۲ : ۶۲۸ -

در من لایحضره الفقیه نیز مثل حدیث بالا آمده است. - . من لایحضره الفقیه ۳ : ۲۱۶ -

**[ترجمه]

بیان

محمول علی إخصاء الحیوانات کما سیأتی و المشهور فیه الکراهه و قیل بالحرمه و المشهور أظهر قال العلامه رحمه الله فی المنتهی نقل ابن إدریس عن بعض علمائنا أن إخصاء الحیوان محرم قال و الأولی عندی تجنب ذلک و أنه مکروه دون أن یکون محرما محظورا لأنه ملک للإنسان یعمل به ما شاء مما فیه الصلاح له (۴)

و ما روی فی ذلک یحمل علی الکراهیه دون الحظر.

**[ترجمه]مقصود اخته کردن حیوانات است چنان چه می آید و مشهور قائل به کراهت آن عمل هستند و برخی قائل به حرمت هستند و نظر مشهور اظهر است. علامه در منتهی گفته: ابن ادریس از برخی علماء نقل کرده است که اخته کردن حیوان حرام است و گفته است: اولی نزد من دوری از این عمل است ولی مکروه است نه این که حرام باشد، زیرا ملک انسان است و در آن، آنچه که مصلحت او باشد؛ عمل می کند و آن چه که در این باره نقل شده است حمل بر کراهت می شود نه حمل بر حرمت شود.

**[ترجمه]

«۲»

قُرْبُ الْإِسْنَادِ، عَنِ السِّنْدِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ إِخْصَاءِ الْغَنَمِ قَالَ لَا بَأْسَ (۵).

**[ترجمه]قرب الإسناد: یونس بن یعقوب می گوید: از امام کاظم علیه السّلام از اخته کردن گوسفند پرسیدم. آن حضرت فرمود: اشکالی ندارد. - . قرب الإسناد: ۱۳۱ -

**[ترجمه]

«۳»

الْكَافِی، عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنِ السَّكُونِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِذَا حَرَنَتْ عَلَی أَحَدِكُمْ دَابَّةٌ فِی أَرْضِ الْعَدُوِّ

۱- ۱. مجمع البیان ۳: ۱۱۳.

۲- ۲. المحاسن: ۶۲۸.

۳- ۳. من لا یحضره الفقیه ۳: ۲۱۶ فیه: لا بأس به.

۴- ۴. الضمیر ان عاد الی الحیوان فالتعلیل صحیح و اما ان عاد الی الإنسان ففی عموم التعلیل نظر.

۵- ۵. قرب الإسناد: ۱۳۱.

فَلْيَذْبَحْهَا(۱) وَ لَا يُعَرْقِبْهَا(۲).

**[ترجمه]کافی: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: اگر چهارپای شما در سرزمین دشمن از حرکت کردن ایستاد باید او را سر برید و نباید آن را پی کرد. - . کافی ۵ : ۴۹ -

**[ترجمه]

«۴»

وَ مِنْهُ، بِالْإِسْنَادِ الْمُتَقَدِّمِ قَالَ كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: لَمَّا كَانَ يَوْمُ مُؤْتَةَ كَانَ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَى فَرَسٍ لَهُ فَلَمَّا الْتَقَوْا نَزَلَ عَنْ فَرَسِهِ فَعَرْقَبَهَا بِالسَّيْفِ فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ عَرْقَبَ فِي الْإِسْلَامِ (۳).

المحاسن، عن النوفلی: مثله (۴).

**[ترجمه]محاسن: امام صادق علیه السّلام می فرمود: در روز جنگ موته جعفر بن ابی طالب سوار بر اسبی بود و چون با دشمن برخورد کرد؛ از اسب خود پیاده شد و اسب خود را با شمشیر پی کرد و آن اولین اسبی بود که در اسلام پی شد. - . کافی۵ : ۴۹ -

در محاسن هم مانند روایت بالا ذکر شده است. - . محاسن ۲ : ۶۳۴ -

**[ترجمه]

بیان

یدل علی جواز العرقبه مع الضروره.

**[ترجمه]دلالت بر جواز پی کردن چهارپا در حال ضرورت دارند.

**[ترجمه]

«۵»

مَجَالِسُ الشَّيْخِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ وَهْبَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَبَشِيٍّ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفْوَانَ وَ جَعْفَرِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي غُنْدَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: كَانَ رَجُلٌ شَيْخٌ نَاسِكٌ يَعْبُدُ اللَّهَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ فَبَيْنَا هُوَ يُصَلِّي وَ هُوَ فِي عِبَادَتِهِ إِذْ بَصُرَ بِغُلَامَيْنِ صَبِيَّيْنِ قَدْ أَخَذَا دِيكاً وَ هُمَا يَنْتِفَانِ رِيشَهُ فَأَقْبَلَ عَلَى مَا فِيهِ مِنَ الْعِبَادَةِ وَ لَمْ يَنْهَهُمَا عَنْ ذَلِكَ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى الْأَرْضِ أَنْ سِيخِي بِعَبْدِي فَسَاخَتْ بِهِ الْأَرْضُ فَهُوَ يَهْوِي فِي الدردون أَبَدَ الْآبِدِينَ وَ دَهْرَ الدَّاهِرِينَ (۵).

**[ترجمه]امالی طوسی: امام صادق علیه السّلام فرمود: پیرمرد عابدی در بنی اسرائیل بود و خدا را می پرستید. در این میان که در نماز و عبادت بود، دو پسر بچه را دید که خروسی گرفته بودند و پرهایش را می کندند؛ پس به عبادت خود مشغول شد و آن ها را از آن کار منع نکرد. پس خداونـد به زمین وحی کرد که بنده ام را فرو ببر. پس زمین او را به درون خود فرو برد و او در «دردون» برای همیشه و ابد سقوط کرد. - . امالی طوسی: ۶۶۹ -

**[ترجمه]

بیان

الـدردون لـم أجـده فی کتـب اللغـه و کـأنه اسـم طبقـه من طبقـات الأـرض أو طبقـات جهنم و یـدل علی عـدم جـواز الإضـرار بالحیوانات بغیر مصلحه و وجوب نهی الصبیان عن مثله و فیه مبالغه عظیمه فی الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر.

**[ترجمه]«دردون» را در کتب لغت نیـافتم و گویـا نام یک طبقه از طبقات زمین یا طبقه ای از طبقات جهنم باشـد و دلالت بر عـدم جواز ضـرر به حیوانـات، بـدون مصـلحت دارد و دلالت بر وجوب منع کودکان از ضـرر به حیوانات دارد و در آن تأکید بسیاری در باره امر به معروف و نهی از منکر است.

**[ترجمه]

«۶»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ الْمُغِیرَهِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ طَلْحَهَ بْنِ زَیْدٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِیهِ علیهما السلام: أَنَّهُ کَرِهَ إِخْصَاءَ الدَّوَابِّ وَ التَّحْرِیشَ بَیْنَهَا(۶).

ص: ۲۲۳

۱- ۱. فی المصـدر:« دابه یعنی اقامت فی أرض العـدو او فی سبیل اللّه فلیـذبحها» أقول: حرنت الـدابّه: وقفت و لم تنقـد. عرقب الرجل الدابّه: قطع عرقوبها. و العرقوب: عصب غلیظ فوق العقب.

۲- ۲. فروع الکافی ۵: ۴۹.

۳- ۳. فروع الکافی ۵: ۴۹.

۴- ۴. المحاسن: ۶۳۴.

۵- ۵. المجالس و الاخبار: ۶۳.

۶- ۶. المحاسن: ۶۳۴.

**[ترجمه]محاسن: امام صادق علیه السّلام می فرمود: پدرم از اخته کردن چهارپایان و همچنین از تحریک آن ها به یکدیگر (و کیش دادن آن ها) کراهت داشتند. - . محاسن ۲ : ۶۳۴ -

**[ترجمه]

«۷»

نَوَادِرُ الرَّاوَنْدِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْوَاحِدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ التَّمِيمِيِّ عَنْ سَهْلِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ عَنْ مُوسَى بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ: كَانَ رَجُلٌ مِنْ نَجْرَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي غَزَاةٍ وَ مَعَهُ فَرَسٌ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَسْتَأْنِسُ إِلَى صَهِيلِهِ فَفَقَدَهُ فَبَعَثَ إِلَيْهِ فَقَالَ مَا فَعَلَ فَرَسُكَ فَقَالَ اشْتَدَّ عَلَيَّ شَغْبُهُ فَخَصَيْتُهُ فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله مَثَّلْتَ بِهِ مَثَّلْتَ بِهِ الْخَيْلُ مَعْقُودٌ فِي نَوَاصِيهَا الْخَيْرُ إِلَى أَنْ تَقُومَ الْقِيَامَةُ(۱) وَ أَهْلُهَا مُعَانُونَ عَلَيْهَا أَعْرَافُهَا وَقَارُهَا وَ نَوَاصِيهَا جَمَالُهَا وَ أَذْنَابُهَا مَذَابُّهَا(۲).

**[ترجمه]نوادر راوندی: امام موسی کاظم علیه السّلام از پدرانش نقل می کند که مردی از نجران در غزوه ای همراه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بود و اسبی داشت، و آن حضرت به شیهه آن اسب انس داشت و پیامبر صدای آن اسب را نشنید و نزد آن مرد فرستاد که اسبت چه کار کرده ای؟ گفت: اذیتش بر من زیاد شده بود و من هم اخته اش کردم، پس پیغمبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: او را مثله کردی، او را مثله کردی! خیر تا روز قیامت به کاکل اسب بسته شده است و صاحب آن به داشتن آن کمک می شود، یالهای آن ها وقار اسب ها است و کاکل آن ها زیبایی آن ها است و دم آن ها وسیله دفع مگس ها است. - . نوادر راوندی: ۳۴ -

**[ترجمه]

«۸»

الْكَافِي، عَنِ الْعِدَّةِ عَنْ سَهْلٍ عَنِ الْبَزَنْطِيِّ عَنِ الْكَاهِلِيِّ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ أَنَا عِنْدَهُ (۳)

عَنْ قَطْعِ أَلَيَاتِ الْغَنَمِ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِقَطْعِهَا إِذَا كُنْتَ تُصْلِحُ بِهَا مَالَكَ ثُمَّ قَالَ إِنَّ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ علیه السلام أَنَّ مَا قُطِعَ مِنْهَا مَيْتٌ لَا يُنْتَفَعُ بِهِ (۴).

**[ترجمه]کافی: کاهلی می گوید: مردی از امام صادق علیه السّلام در باره بریدن دنبه های گوسفند پرسید و من هم نزد آن حضرت بودم. فرمود: اگر برای اصلاح مالت باشد؛ اشکالی ندارد که آن ها را ببری. سپس فرمود: در کتاب علی علیه السّلام است که هر چه از آن ها بریده شود مردار است که از آن استفاده ای نمیشود. - . کافی ۶ : ۲۵۴- ۲۵۵ -

**[ترجمه]

بیان

یفهم منه أن کل إضرار بالحیوان یصیر سببا لإصلاحه جائز و إن لم ینتفع به الحیوان.

**[ترجمه]از این روایت استفاده می شود که هر ضرری که سبب اصلاح آن باشد جایر است، هر چند حیوان از آن بهره نبرد.

**[ترجمه]

«۹»

الْکَافِی، عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: نَهَی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنِ الْکَشُوفِ وَ هُوَ أَنْ تُضْرَبَ النَّاقَهُ وَ وَلَدُهَا طِفْلٌ (۵) إِلَّا أَنْ یُتَصَدَّقَ بِوَلَدِهَا أَوْ یُذْبَحَ وَ نَهَی مِنْ أَنْ یُنْزَی حِمَارٌ عَلَی عَتِیقَهٍ.

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از (کشوف) نهی کرد و آن این است که حیوان نر را ماده شتری را که بچه اش کوچک است؛ بکِشند مگر این که بچه اش را صدقه دهند یا ذبح کنند و همچنین نهی کرد از این که الاغ نر را بر اسب ماده عربی بکشند. - . کافی ۵ : ۳۰۹ -

**[ترجمه]

بیان

فی القاموس الکشوف کصبور الناقه یضربها الفحل و هی حامل و ربما ضربها و قد عظم بطنها فإن حمل علیها الفحل سنتین ولاء فذلک الکشاف بالکسر أو هو

ص: ۲۲۴

۱- ۱. فی المصدر: الی یوم القیامه.

۲- ۲. نوادر الراوندیّ: ۳۴.

۳- ۳. فی المصدر: و انا عنده یوما.

۴- ۴. فروع الکافی ۶: ۲۵۴ و ۲۵۵.

۵- ۵. لان ذلک یصیر سببا لنقص لبنها و عدم رشد ولدها.

أن تلقح حين تنتج أو أن يحمل عليها فی كل عام و ذلك أردأ النتاج.

**[ترجمه]در قاموس گفته است: «کشوف» شتر ماده حامله ای است که نر را بر آن می کِشند، و چه بسا بر آن می کشند در حالی که شکم آن بزرگ شده باشد؛ پس اگر دو سال پشت سر هم نر را بر او بکشند به این عمل کشاف گویند. یا اینکه آن وقتی است که شتر را زمانی که زاییده است تلقیح نمایند یا اینکه آن را هر سال حامله نمایند و این بدترین نوع تلقیح است.

**[ترجمه]

«۱۰»

التَّهْذِيبُ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبَّادِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْحَمِيرِ نُنْزِيهَا عَلَى الرَّمَكِ لِتُنْتَجَ الْبِغَالَ أَ يَحِلُّ ذَلِكَ قَالَ نَعَمْ أَنْزِهَا(۱).

**[ترجمه]تهذیب الأحکام: هشام بن ابراهیم می گوید: از امام رضا علیه السّلام پرسیدم الاغ نر را به اسب ماده می پرانند تا قاطر بزاید. آیا این کار حلال است؟ فرمود: بله، بپرانید. - . تهذیب الأحکام ۶ : ۳۸۴ -

**[ترجمه]

بيان

الرمكه محركه الفرس و البرذونه تتخذ للنسل و الجمع رمك و جمع الجمع أرماك ذكره الفيروزآبادی.

**[ترجمه]فیروزآبادی گفته: «رمکه» اسبی است که برای گرفتن نسل استفاده می شود و جمع آن «رمک» است و جمع الجمع آن «ارماک» است.

**[ترجمه]

و أقول

لا- تنافی بين هذه الخبر و بين الخبر السابق و اللاحق لأن النهی فيهما متعلق بالنزو على العتيقه العربيه و التجويز فی هذا الخبر للبرذون مع أن الخبر الآتی يحتمل كونه مختصا بهم عليهم السلام بل ظاهره ذلك.

**[ترجمه]این روایت با روایت سابق و روایتی که بعداً می آید منافات ندارد، زیرا نهی در آن ها درباره پراندن بر مادیان عربی است و جواز این روایت در باره یابو است با اینکه احتمال دارد روایت آینده بیان خصائص ائمه علیه السّلام باشد بلکه ظاهر روایت هم همین است.

**[ترجمه]

«۱۱»

صَحِيفَهُ الرِّضَا، بِإِسْنَادِ الطَّبْرِسِيِّ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا تَحِلُّ لَنَا صَدَقَهٌ(۲) وَ أُمِرْنَا بِإِسْبَاغِ الْوُضُوءِ وَ أَنْ لَا نُنْزِیَ حِمَاراً عَلَی عَتِيقَهٍ وَ لَا نَمْسَحَ عَلَی خُفٍ (۳).

**[ترجمه]صحیفه الرضا: امام رضا علیه السّلام از پدرانش نقل می کند که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: برای ما اهل بیت صدقه حلال نیست، امر شده ایم که وضوء را کامل بگیریم، و الاغ را به مادیان عربی نمیپرانیم و بر روی کفش مسح نمی کشیم. -. صحیفه الرضا: ۵ -

**[ترجمه]

بيان

قال فی النهایه فی حدیث علی علیه السلام أمرنا أن لا ننزی الحمر علی الخیل أی نحملها علیه للنسل یقال نزوت علی الشی ء أنزو نزوا إذا وثبت علیه و قد یکون فی الأجسام و المعانی ثم ذکر عن الخطابی بعض الوجوه التی ذکرها الدمیری مما أوردته سابقا(۴).

**[ترجمه]در نهایه است که در حدیثی از امیر المؤمنین علیه السّلام است که ما امر شدیم که خرها را بر اسب ها نپرانیم. یعنی آن ها را برای نسل حامله کنیم. (نزو) بر چیزی یعنی پریدن روی آن چیز و هم در اجسام به کار می رود و هم در معانی به کار می رود. -. نهایه ۴ : ۱۴۷ -

**[ترجمه]

«۱۲»

الْمَحَاسِنُ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام: أَنَّ عَلِيّاً عليه السلام مَرَّ بِبَهِيمَهٍ وَ فَحْلٌ يَسْفَدُهَا عَلَی ظَهْرِ الطَّرِيقِ فَأَعْرَضَ عَلِيٌّ عليه السلام بِوَجْهِهِ فَقِيلَ لَهُ لِمَ فَعَلْتَ ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ إِنَّهُ لَا يَنْبَغِی أَنْ تَصْنَعُوا(۵) مَا يَصْنَعُونَ

۱- ۱. تهذیب الأحکام.

۲- ۲. فی المخطوطه: انا أهل البیت لا تحل لنا الصدقه.

۳- ۳. صحیفه الرضا: ۵.

۴- ۴. النهایه ۴: ۱۴۷.

۵- ۵. فی المصدر: أن یصنعوا.

وَ هُوَ مِنَ الْمُنْكَرِ إِلَّا أَنْ تُوَارُوهُ (۱)

حَيْثُ لَا يَرَاهُ رَجُلٌ وَ لَا امْرَأَةٌ(۲).

**[ترجمه]محاسن: امام صادق علیه السّلام از پدرانش نقل می کند که علی علیه السّلام به بهیمه ای برخورد کرد که نری با او در جلوی راه جفت گیری می کرد. پس علی علیه السّلام صورت خود را از آن برگرداند. به آن حضرت گفته شد: یا امیر المؤمنین چرا چنین کردی؟ فرمود: شایسته نیست که شما مانند کار آن ها انجام دهید و این کار زشتی است مگر این که آن را در جایی که نه مردی می بیند و نه زنی می بیند؛ پنهان کنید. - . محاسن ۲ : ۶۳۴ -

**[ترجمه]

«۱۳»

نَوَادِرُ الرَّاوَنْدِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْوَاحِدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ التَّمِيمِيِّ عَنْ سَهْلِ بْنِ أَحْمَدَ الدِّيبَاجِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ عَنْ مُوسَى بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام: مِثْلَهُ (۳).

**[ترجمه]در نوادر راوندی از امام کاظم علیه السّلام از پدرانش مانند روایت بالا را ذکر کرده است. - . نوادر راوندی: ۱۴ -

**[ترجمه]

بیان

فی القاموس سفد الذکر علی الأنثی کضرب و علم سفادا بالکسر نزا و أسفدته و تسافد السباع.

**[ترجمه]در قاموس آمده: «سفد الذکر علی الأنثی سِفادا» بر وزن ضرب و علم. یعنی نر بر ماده پرید. «أسفدته»: حیوان نر را بر ماده کشاندم. «تسافد السباع»: درندگان جفت گیری کردند.

**[ترجمه]

«۱۴»

الْكَافِي، عَنِ الْعِدَّهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ الرِّضَا عليه السلام عَنِ الزَّوْجِ مِنَ الْحَمَامِ يُفْرِخُ عِنْدَهُ يَتَزَوَّجُ الطَّيْرُ أُمَّهُ وَ ابْنَتَهُ قَالَ لَا بَأْسَ بِمَا كَانَ بَيْنَ الْبَهَائِمِ (۴).

**[ترجمه]کافی: ابن ابی نصر می گوید: مردی از امام رضا علیه السّلام از یک جفت کبوتر که نزد او جوجه گذاشته بودند و کبوتر نر با مادر خود و دخترش ازدواج کرده بود؛پرسید. امام علیه السّلام فرمود: آن چه میان بهائم است؛ اشکالی ندارد. - . کافی ۶ : ۵۴۸ -

**[ترجمه]

«۱۵»

السَّرَائِرُ، مِنْ كِتَابِ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عِيسَى بْنِ هِشَامٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مِسْمَعٍ كِرْدِينٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ التَّحْرِيشِ بَيْنَ الْبَهَائِمِ قَالَ أَكْرَهُ ذَلِكَ كُلَّهُ إِلَّا الْكَلْبَ (۵).

الْكَافِي، عَنِ الْعِدَّةِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبَانٍ: مِثْلَهُ وَ فِيهِ أَكْرَهُ ذَلِكَ إِلَّا الْكِلَابَ (۶).

**[ترجمه]سرائر: مسمع كردين مى گويد: از امام صادق عليه السّلام در مورد تحريک كردن حيوانات در مقابل يكديگر پرسيدم. آن حضرت فرمود: از همه جز سگ كراهت دارم. - . سرائر ۳ : ۵۶۳ -

در كافى هم مثل حديث بالا ذكر شده است و فقط به جاى سگ، سگ ها است. - .[۳] كافى ۶ : ۵۵۴ -

**[ترجمه]

«۱۶»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ التَّحْرِيشِ بَيْنَ الْبَهَائِمِ فَقَالَ كُلُّهُ مَكْرُوهٌ إِلَّا الْكِلَابَ (۷).

ص: ۲۲۶

۱- ۱. فى المصدر: الا أن يواروه.

۲- ۲. المحاسن: ۶۳۴.

۳- ۳. نوادر الراوندىّ: ۱۴ فيه:« على بهيمه» و فيه:« فاعرض بوجهه عنها» و فيه: أن يصنعوا ما صنعوا و هو من المنكر و لكن ينبغى لهم أن يواروه.

۴- ۴. فروع الكافى ۶: ۵۴۸.

۵- ۵. السرائر.

۶- ۶. فروع الكافى ۶: ۵۵۴.

۷- ۷. المحاسن: ۶۲۸.

الْكَافِی، عَنِ الْعِدَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ: مِثْلَهُ وَ فِیهِ کُلَّهُ یُکْرَهُ إِلَّا الْکَلْبَ (۱).

**[ترجمه]محاسن: ابی العباس می گوید: از امام صادق علیه السّلام در مورد کیش دادن حیوانات به هم دیگر پرسیدم. آن حضرت فرمود: همه آن ها مکروه هستند مگر کیش دادن سگ ها - .[۴] محاسن ۲ : ۶۲۸ -

در کافی هم مثل حدیث بالا ذکر شده است و فقط به جای سگ ها مفرد آن را به کار برده است. - .[۵] کافی ۶ : ۵۵۳- ۵۵۴ -

**[ترجمه]

«۱۷»

الْفَقِیهُ، نَهَی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنْ تَحْرِیشِ الْبَهَائِمِ إِلَّا الْکِلَابَ (۲).

**[ترجمه]من لا یحضره الفقیه: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از کیش دادن بهائم جز سگ ها نهی کرد. - .[۶] من لا یحضره الفقیه ۴ : ۵ -

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام إلا الکلاب کأن المراد به تحریش الکلب علی الصید لا تحریش الکلاب بعضها علی بعض و الأخبار و إن وردت بلفظ الکراهه لکن قد عرفت أن الکراهه فی عرف الأخبار أعم من الحرمه و هو لهو و لغو و إضرار بالحیوانات بغیر مصلحه فلا یبعد القول بالتحریم و الله یعلم.

**[ترجمه]منظور از استثنا سگ ها از بقیه مقصود کیش دادن آن ها به گرفتن شکار است نه کیش دادن آن ها به هم دیگر و جنگ با یکدیگر است .

و روایات اگرچه با لفظ کراهت آمده اند، ولی دانستی که کراهت در عرف روایات اعم از حرمت است، و وادار کردن حیوانات به هم لهو و لغو و ضرر رساندن حیوانات به یکدیگر، بدون مصلحت است. پس قول به حرمت بعید نیست. و اللَّه یعلم.

**[ترجمه]

«۱۸»

مَجَالِسُ الصَّدُوقِ، وَ الْفَقِیهُ، فِی مَنَاهِی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله: أَنَّهُ نَهَی عَنِ الْوَسْمِ فِی وُجُوهِ الْبَهَائِمِ (۳).

**[ترجمه]امالی صدوق: در مناهی پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله است که آن حضرت از نشان گذاشتن در چهره حیوانات نهی کردند. - .[۱] امالی صدوق: ۲۵۵، من لا یحضره الفقیه ۴ : ۵ -

**[ترجمه]

«۱۹»

قُرْبُ الْإِسْنَادِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الدَّابَّةِ أَ يَصْلُحُ أَنْ يَضْرِبَ وَجْهَهَا أَوْ يَسِمَهُ بِالنَّارِ قَالَ لَا بَأْسَ (۴).

**[ترجمه]قرب الإسناد: علی بن جعفر می گوید: از امام کاظم علیه السّلام پرسیدم: آیا جایز است به چهره چهارپایان زد و یا او را با آتش داغ کرد؟ فرمود: اشکالی ندارد. - . قرب الإسناد: ۱۲۱ -

**[ترجمه]

«۲۰»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ سِمَهِ الْغَنَمِ فِي وُجُوهِهَا فَقَالَ سِمْهَا فِي آذَانِهَا(۵).

**[ترجمه]محاسن: یونس بن یعقوب می گوید: از امام صادق علیه السّلام از داغ زدن در صورت گوسفند پرسیدم، فرمود: گوش های آن را داغ بزن. - . محاسن ۲ : ۶۴۴ -

**[ترجمه]

«۲۱»

وَ مِنْهُ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ سِمَهِ الْمَوَاشِي فَقَالَ لَا بَأْسَ بِهَا إِلَّا فِي الْوَجْهِ (۶).

الكافی، عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن ابن محبوب: مثله (۷).

**[ترجمه]محاسن: ابن سنان می گوید: از امام صادق علیه السّلام از داغ زدن حیوانات پرسیدم. آن حضرت فرمود: این کار اشکالی ندارد مگر در چهره آن ها - . محاسن ۲ : ۶۴۴ -

در کافی هم مانند روایت بالا ذکر شده است. - . کافی ۶ : ۵۴۵ -

**[ترجمه]

«۲۲»

الْمَحَاسِنُ، عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام

۱- ۱. فروع الکافی ۶: ۵۵۳ و ۵۵۴ فیه: کله مکروه الا الکلب.

۲- ۲. من لا یحضره الفقیه ۴: ۵.

۳- ۳. مجالس الصدوق: ۲۵۵(م ۶۶) من لا یحضره الفقیه ۴: ۵.

۴- ۴. قرب الإسناد: ۱۲۱.

۵- ۵. المحاسن: ۶۴۴.

۶- ۶. المحاسن: ۶۴۴.

۷- ۷. فروع الکافی ۶: ۵۴۵ فیه: إلا فی الوجوه.

قَالَ: لَا بَأْسَ بِهَا إِلَّا مَا كَانَ فِی الْوَجْهِ (۱).

**[ترجمه]محاسن: امام صادق علیه السّلام فرمود: داغ زدن بر حیوانات اشکالی ندارد مگر آن چه گه در صورت آن ها است.
- . محاسن ۲ : ۶۴۴ -

**[ترجمه]

«۲۳»

وَ مِنْهُ، عَنْ أَبِیهِ عَنْ فَضَالَهَ عَنْ أَبَانٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ وَسْمِ الْمَوَاشِی فَقَالَ تُوسَمُ فِی غَیْرِ وَجْهِهَا(۲).

**[ترجمه]محاسن: اسحاق بن عمار می گوید: از امام صادق علیه السّلام از داغ زدن بر حیوانات پرسیدم. آن حضرت فرمود: بر غیر از صورت داغ بزن. - . محاسن ۲ : ۶۴۴ -

**[ترجمه]

«۲۴»

وَ مِنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنِ ابْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا إِبْرَاهِیمَ علیه السلام عَنِ الدَّابَّهِ یَصْلُحُ أَنْ یَضْرِبَ وَجْهَهَا وَ یَسِمَهَا بِالنَّارِ فَقَالَ لَا بَأْسَ (۳).

**[ترجمه]محاسن: علی بن جعفر می گوید: از امام کاظم علیه السّلام از حیوانات پرسیدم که آیا جایز است بر صورت آن ها زده شود و با آتش بر آن ها نشان گذاشته شود؟ فرمود: اشکالی ندارد. - . محاسن ۲ : ۶۲۸ -

**[ترجمه]

«۲۵»

الْعَیَّاشِیُّ، عَنِ الْحَسَنِ عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ علیهم السلام قَالَ: نَهَی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنْ أَنْ تُوسَمَ الْبَهَائِمُ فِی وَجْهِهَا وَ أَنْ یُضْرَبَ وُجُوهُهَا فَإِنَّهَا تُسَبِّحُ بِحَمْدِ رَبِّهَا(۴).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السّلام می فرمود: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله از داغ زدن بر چهره بهائم و زدن بر صورت آن ها نهی کردند، زیرا آن ها با حمد پروردگارشان تسبیح می گویند. - . تفسیر عیاشی ۲ : ۲۹۴ -

**[ترجمه]

«۲۶»

الْكَافِی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ یُونُسَ بْنِ یَعْقُوبَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَسِمُ الْغَنَمَ فِی وُجُوهِهَا قَالَ سِمْهَا فِی آذَانِهَا(۵).

**[ترجمه]کافی: یونس بن یعقوب می گوید: به امام صادق علیه السّلام گفتم: آیا در چهره گوسفند نشان بگذارم؟ فرمود: در گوشش داغ بزن. -. کافی ۶ : ۵۴۵ -

**[ترجمه]

«۲۷»

قُرْبُ الْإِسْنَادِ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ زِیَادٍ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ علیهما السلام قَالَ: لَا بَأْسَ بِسِمَهِ الْمَوَاشِی إِذَا تَنَكَّبْتُمْ وُجُوهَهَا(۶).

**[ترجمه]قرب الإسناد: امام باقر علیه السّلام فرمود: اشکالی در داغ زدن بر حیوانات نیست؛ اگر صورت آن ها را بر گرداندید. -. قرب الإسناد: ۳۹ -

**[ترجمه]

«۲۸»

حَیَاهُ الْحَیَوَانِ، رَوَی الْبُخَارِیُّ: أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله مَرَّ بِحِمَارٍ وُسِمَ فِی وَجْهِهِ فَقَالَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ فَعَلَ بِهَذَا(۷).

**[ترجمه]حیاه الحیوان: بخاری روایت کرده است که پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله به الاغی برخورد کردند که داغ در چهره آن بود. فرمود: خدا لعنت کند کسی را که این کار را انجام داده است. -. حیاه الحیوان ۱ : ۱۸۲ -

**[ترجمه]

«۲۹»

وَ فِی رِوَایَهٍ: لَعَنَ اللَّهُ الَّذِی وَسَمَهُ (۸).

ص: ۲۲۸

۱- ۱. المحاسن: ۶۴۴ فیه: لا بأس به.

۲- ۲. المحاسن: ۶۴۴ فیه: فی غیر وجوهها.

۳- ۳. المحاسن: ۶۲۸.

۴- ۴. تفسير العيّاشيّ ۲: ۲۹۴.

۵- ۵. فروع الكافى ۶: ۵۴۵.

۶- ۶. قرب الإسناد: ۳۹ فيه: لا بأس بسمه المواشى بالنار إذا أنتم تنكبتم وجوهها.

۷- ۷. حياه الحيوان ۱: ۱۸۲ فيه:« من فعل هذا» و فيه: وسم هذا.

۸- ۸. حياه الحيوان ۱: ۱۸۲ فيه:« من فعل هذا» و فيه: وسم هذا.

**[ترجمه]حیاه الحیوان: در روایت دیگری است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: لعنت کند خدا کسی را که آن را داغ زده است. - . حیاه الحیوان ۱ : ۱۸۲ -

**[ترجمه]

باب ۱۰ النحل و النمل و سائر ما نهی عن قتله من الحیوانات و ما یحل قتله منها من الحیات و العقارب و الغربان و غیرها و النهی عن حرق الحیوانات و تعذیبها

الآیات

المائده: فَبَعَثَ اللَّهُ غُراباً الآیه

النحل: وَ أَوْحی رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِی مِنَ الْجِبالِ بُیُوتاً وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا یَعْرِشُونَ ثُمَّ کُلِی مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ فَاسْلُکِی سُبُلَ رَبِّکِ ذُلُلًا یَخْرُجُ مِنْ بُطُونِها شَرابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ فِیهِ شِفاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَهً لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ

النمل: حَتَّی إِذا أَتَوْا عَلی وادِ النَّمْلِ قالَتْ نَمْلَهٌ یا أَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساکِنَکُمْ لا یَحْطِمَنَّکُمْ سُلَیْمانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ فَتَبَسَّمَ ضاحِکاً مِنْ قَوْلِها إلی قوله تعالی وَ تَفَقَّدَ الطَّیْرَ فَقالَ ما لِیَ لا أَرَی الْهُدْهُدَ أَمْ کانَ مِنَ الْغائِبِینَ الآیات.

**[ترجمه]فَبَعَثَ اللَّهُ غُراباً. - [۱]. مائده / ۳۱ -

{پس، خدا زاغی را برانگیخت.}

- وَ أَوْحی رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِی مِنَ الْجِبالِ بُیُوتاً وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا یَعْرِشُونَ * ثُمَّ کُلِی مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ فَاسْلُکِی سُبُلَ رَبِّکِ ذُلُلًا یَخْرُجُ مِنْ بُطُونِها شَرابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ فِیهِ شِفاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَهً لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ. - . نحل / ۶۸ - ۶۹ -

{و پروردگار تو به زنبور عسل وحی [الهام غریزی] کرد که از پاره ای کوه ها و از برخی درختان و از آنچه داربست [و چفته سازی] می کنند، خانه هایی برای خود درست کن، سپس از همه میوه ها بخور، و راه های پروردگارت را فرمانبردارانه، بپوی. [آن گاه] از درون [شکم] آن، شهدی که به رنگ های گوناگون است بیرون می آید. در آن، برای مردم درمانی است. راستی در این [زندگی زنبوران] برای مردمی که تفکر می کنند نشانه [قدرت الهی] است.}

- حَتَّی إِذا أَتَوْا عَلی وادِ النَّمْلِ قالَتْ نَمْلَهٌ یا أَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساکِنَکُمْ لا یَحْطِمَنَّکُمْ سُلَیْمانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ * فَتَبَسَّمَ ضاحِکاً مِنْ قَوْلِها وَ قالَ رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ وَ أَدْخِلْنِی بِرَحْمَتِکَ فِی عِبادِکَ الصَّالِحِینَ * وَ تَفَقَّدَ الطَّیْرَ فَقالَ ما لِیَ لا أَرَی الهُدْهُدَ أَمْ کانَ مِنَ الْغائِبِینَ. - ۳. نمل / ۱۸-۲۱ -

{تا آن گاه که به وادی مورچگان رسیدند. مورچه ای [به زبان خویش] گفت: «ای مورچگان، به خانه هایتان داخل شوید، مبادا سلیمان و سپاهیانش- ندیده و ندانسته- شما را پایمال کنند.» سلیمان از گفتار او دهان به خنده گشود و گفت: «پروردگارا، در دلم افکن تا نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای سپاس بگزارم و به کار شایسته ای که آن را

می پسندی بپردازم و مرا به رحمت خویش در میان بندگان شایسته ات داخل کن.» و جویای [حالِ] پرندگان شد و گفت: «مرا چه شده است که هدهد را نمی بینم؟ یا شاید از غایبان است؟}

**[ترجمه]

تفسیر

قـد مرت قصه الغراب الذی علم قابیل کیف یواری جسد هابیل علیه السـلام حین قتله قوله تعالی وَ أَوْحی رَبُّکَ قال الرازی یقال وحی و أوحی و هو الإلهام و المراد من الإلهام أنه تعالی قرر فی نفسـها هـذه الأعمال العجیبه التی یعجز عنها العقلاء من البشـر و بیانه من وجوه الأول أنها تبنی البیوت المسدسه من أضـلاع متساویه لا یزید بعضـها علی بعض بمجرد طباعها و العقلاء من البشر لاـ یمکنهم بنـاء مثـل تلـک البیوت إلاـ بآلات و أدوات مثل المسـطر و الفرجار و الثانی أنه ثبت فی الهنـدسه أن تلک البیوت لو کـانت مشـکله بأشـکال سوی المسـدسات فـإنه یبقی بالضـروره مـا بین تلـک البیوت فرج خـالیه ضـائعه فاهتـداء تلـک الحیوان الضعیف إلی هذه الحکمه الخفیه و الدقیقه اللطیفه من الأعاجیب.

ص: ۲۲۹

و الثالث أن النحل يحصل بينها واحد كالرئيس للبقيه و ذلك الواحد يكون أعظم جثه من الباقى و يكون نافذ الحكم على تلك البقيه و هم يخدمونه و يحملونه عند تعبه و ذلك أيضا من الأعاجيب.

و الرابع أنها إذا ذهبت عن وكرها ذهبت مع الجمعيه إلى موضع آخر فإذا أرادوا عودها إلى وكرها ضربوا الطبول و آلات الموسيقى و بواسطه تلك الألحان يقدرون على ردها إلى وكرها و هذه أيضا حاله عجيبه فلما امتاز هذا الحيوان بهذه الخواص العجيبه الداله على مزيد الذكاء و الكياسه ليس إلا على سبيل الإلهام و هو حاله شبيهه بالوحى لا جرم قال تعالى فى حقها وَ أَوْحى رَبُّکَ إِلَى النَّحْلِ و اعلم أن الوحى قد ورد فى حق الأنبياء كقوله تعالى وَ ما كانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْياً(۱) و فى الأولياء أيضا قال تعالى وَ إِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوارِيِّينَ (۲) و بمعنى الإلهام فى حق البشر وَ أَوْحَيْنا إِلى أُمِّ مُوسى (۳) و فى حق سائر الحيوان خاص و قال الزجاج يجوز أن يقال سمى هذا الحيوان نحلا لأن الله تعالى نحل الناس العسل الذى يخرج من بطونها و قال غيره النحل يذكر و يؤنث و هى مؤنثه فى لغه الحجاز و لذلک أنثها الله و كذلک كل جمع ليس بينه و بين الواحده إلا الهاء أَنِ اتَّخِذِی أن مفسره لأن فى الإيحاء معنى القول وَ مِمَّا يَعْرِشُونَ أى يبنون و يسقفون و قرئ بضم الراء و كسرها.

و اعلم أن النحل نوعان أحدهما ما يسكن فى الجبال و الغياض و لا يتعهدها أحد من الناس و النوع الثانى التى يسكن بيوت الناس و يكون فى تعهدات الناس فالأول هو المراد بقوله أَنِ اتَّخِذِی مِنَ الْجِبالِ بُيُوتاً وَ مِنَ الشَّجَرِ و الثانى هو المراد بقوله وَ مِمَّا يَعْرِشُونَ و إنما قال مِنَ الْجِبالِ و مِنَ الشَّجَرِ لئلا تبنى بيوتها فى كل جبل و شجر بل فى مساكن يوافق مصالحها و يليق بها و اختلفوا فى

ص: ۲۳۰

۱- ۱. الشورى: ۵۱.

۲- ۲. المائده: ۱۱۱.

۳- ۳. القصص: ۷.

هذا الأمر.

فمن النـاس من يقـول لاـ يبعـد أن يكـون لهـذه الحيوانـات عقول و أن يتوجه عليهـا من الله أمر و نهى و قـال آخرون ليس الأـمر كـذلك بـل المراد منه أنه تعـالى خلق فيهـا غرائز و طبائع توجب هـذه الأحوال ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ من للتبعيض أو لابتـداء الغـايه رأيت فى كتب الطب أنه تعـالى دبر هـذا العـالم على وجه يحـدث فى الهواء طل لطيف فى الليالى و يقع ذلك الطل على أوراق الأشجار

فقـد تكون تلك الأجزاء الطليه لطيفه الصور متفرقه على الأوراق و الأزهار و قـد تكون كثيره بحيث يجتمع منها أجزاء محسوسـه أما القسم الثانى فإنه مثل الترنجبين فإنه طل ينزل من الهواء و يجتمع على أطراف الشجر فى بعض البلدان و ذلك محسوس و أما القسم الأول فهو الذى ألهم الله تعالى هذا النحل تلتقط تلك الذرات من الأزهار و أوراق الأشجار بأفواهها و تأكلها و تغتذى بها فإذا شـبعت التقطت بأفواهها مره أخرى شـيئا من تلك الأجزاء ثم تـذهب بها إلى بيوتها و تضـعها هناك كأنها تحاول أن تـدخر لنفسها غذاءها فإذا اجتمع فى بيوتها من تلك الأجزاء الطليه شى ء كثير فذاك هو العسل.

و من الناس من يقول إن النحل تأكل من الأزهار الطيبه و الأوراق العطره أشـياء ثم إنه تعالى يقلب تلك الأجسام فى داخل بطنه عسـلا ثم إنهـا تقى ء مره أخرى فـذاك هو العسل و القول الأول أقرب إلى العقل و أشـد مناسـبه للاسـتقراء فإن طبيعه الترنجبين قريبه إلى العسـل فى الطعم و الشـكل و لاـ شـك أنه طل يحـدث فى الهواء و يقع على أطراف الأشـجار و الأزهار فكـذا هاهنا و أيضـا فنحن نشاهـد أن هـذا النحـل إنما تغتـذى بالعسل و لـذلك فإنا إذا أخرجنا العسل من بيوت النحل تركنا لها بقيه من ذلك العسـل لأجل أن تغتـذى بها فعلمنا أنها تغتـذى بالعسل و أنها إنما تقع على الأشـجار و الأزهار لأنها تغتـذى بتلك الأجزاء الطليه العسـليه الواقعه من الهواء عليهـا إذا عرفت هـذا فنقول قوله كُلِي مِنْ كُـلِّ الثَّمَراتِ كلمه من هاهنا تكون لابتـداء الغايه و لا تكون للتبعيض على هذا القول فَاسْلُكِي

سُبُلَ رَبِّکِ (۱) أی الطرق التی ألهمک و أفهمک فی عمل العسل أو یکون المراد فاسلکی فی طلب تلک الثمرات سبل ربک و فی قوله ذُلُلًا قولان الأول أنه حال من السبل لأن الله تعالی ذللها لها و وطئها و سهلها کقوله هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا(۲) الثانی أنه حال من الضمیر فی قوله فَاسْلُکِی أی و أتی یا أیتها النحل ذلک منقاده لما أمرت به غیر ممتنعه یَخْرُجُ مِنْ بُطُونِها هذا رجوع من الخطاب إلی الغیبه و السبب فیه أن المقصود من ذکر هـذه الأحوال أن یحتج الإنسان المکلف به علی قدره الله تعالی و حکمته و حسن تدبیره لأحوال العالم العلوی و السفلی فکأنه تعالی لما خاطب النحل بما سبق ذکره خاطب الإنسان و قال إنما ألهمنا هذا النحل لهذه العجائب لأجل أن یخرج مِنْ بُطُونِها شَرابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ ثم إنا ذکرنا أن من الناس من یقول العسل عباره عن أجزاء طلیه تحدث فی الهواء و تقع علی أطراف الأشجار و علی الأوراق و الأزهار فیلقطها الزنبور بفمه فإذا ذهبنا إلی هذا الوجه کان المراد من قوله یَخْرُجُ مِنْ بُطُونِها أی من أفواهها و کل تجویف فی داخل البدن فإنه یسمی بطنا أ لا تری أنهم یقولون بطون الدماغ و عنوا بها تجاویف الدماغ فکذا هاهنا یَخْرُجُ مِنْ بُطُونِها أی أفواهها و أما علی قول أهل الظاهر و هو أن النحل تأکل الأوراق و الثمرات ثم تقی ء فذلک هو العسل فالکلام ظاهر ثم وصف العسل بکونه شرابا لأنه تاره یشرب وحده و تاره یتخذ منه الأشربه و بأنه مختلف ألوانه و المقصود منه إبطال القول بالطبع لهذا الجسم مع کونه متشابه الطبیعه لما حدث علی ألوان مختلفه دل ذلک علی حدوث تلک الألوان بتدبیر الفاعل المختار لا لأجل

---

۱ – ۱. من العجائب التی لم یعلم رمزها الی زماننا هذا هی أن النحل بکثرتها کیف کیف تهتدی الی خلیته مع کثره الخلایا، و اظن ان قوله:« فَاسْلُکِی سُبُلَ رَبِّکِ ذُلُلًا» اشاره الی الطریقه التی علمها ربها للاهتداء الی ذلک.

۲ – ۲. الملک: ۱۵.

إيجاب الطبيعه و بأن فيه شفاء للناس و فيه قولان الأول و هو الصحيح أنه صفه للعسل.

فإن قالوا كيف يكون شفاء للناس و هو يضر بالصفراء و يهيج المرار قلنا إنه تعالى لم يقل إنه شفاء لكل الناس و لكل داء و فى كل حال بل لما كان شفاء فى الجمله إنه قل معجون من المعاجين إلا و تمامه و كماله يحصل بالعجن بالعسل و أيضا فالأشربه المتخذه منه فى الأمراض البلغميه عظيمه النفع.

و القول الثانى و هو قول مجاهد إن المراد أن القرآن فِيهِ شِفاءٌ لِلنّاسِ و على هذا التقدير فقصه تولد العسل من النحل تمت عند قوله مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ ثم ابتدأ و قال فِيهِ شِفاءٌ لِلنّاسِ أى فى هذا القرآن حصل ما هو شفاء للناس من الكفر و البدعه مثل هذا الذى مر فى قصه النحل و عن ابن مسعود أن العسل شفاء من كل داء و القرآن فيه شِفاءٌ لِما فِي الصُّدُورِ و اعلم أن هذا القول ضعيف من وجهين الأول أن الضمير يجب عوده إلى أقرب المذكورات و ما ذاك إلا قوله شَرابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ و أما الحكم بعوده إلى القرآن مع أنه غير مذكور فيما سبق فهو غير مناسب الثانى

مَا رَوَى أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ: أَنَّهُ جاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله وَ قَالَ إِنَّ أَخِي يَشْتَكِي بَطْنَهُ فَقَالَ اسْقِهِ عَسَلًا فَذَهَبَ ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ قَدْ سَقَيْتُهُ فَلَمْ تُغْنِ عَنْهُ فَقَالَ عليه السلام اذْهَبْ فَاسْقِهِ عَسَلًا وَ قَالَ صَدَقَ اللَّهُ وَ كَذَبَ بَطْنُ أَخِيكَ فَسَقَاهُ فَبَرَأَ كَأَنَّمَا نَشِطَ مِنْ عِقَالٍ.

و حملوا قوله صدق الله على قوله تعالى فِيهِ شِفاءٌ لِلنّاسِ و ذلك أنما يصح لو كان هذا صفه للعسل فإن قال قائل فما المراد من قوله عليه السلام صدق الله و كذب بطن أخيك قلنا العله أنه عليه السلام علم بنور الوحى أن ذلك العسل سيظهر نفعه بعد ذلك فلما لم يظهر فى الحال مع أنه عليه السلام كان عالما بأنه سيظهر نفعه بعد ذلك كان هذا جاريا مجرى الكذب فلهذا السبب أطلق عليه هذا اللفظ انتهى (١).

ص: ٢٣٣

١- ١. تفسير الرازىّ.

و آیات النمل قد مر تفسیرها و تدل علی شرافه فی الجمله للنمله و علی بعض ما سیأتی ذکره و کذا آیات الهدهد تدل علی کرامته و بعض ما سیأتی من أحواله و قد مضت قصته و سیأتی بعضها.

و قال الدمیری فی حیاه الحیوان النحل ذباب العسل

وَ قَدْ تَقَدَّمَ أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: الذُّبَابُ کُلُّهُ فِی النَّارِ إِلَّا النَّحْلَ.

و واحده النحل نحله و قرأ یحیی بن وثاب وَ أَوْحی رَبُّکَ إِلَی النَّحَلِ بفتح الحاء و الجمهور بالإسکان قال الزجاج فی تفسیر سوره النساء سمیت نحلا لأن الله تعالی نحل الناس العسل الذی یخرج منها إذ النحله العطیه و کفاها شرفا قول الله عز و جل وَ

أَوْحی رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ فأوحی الله سبحانه و تعالی إلیها فأثنی علیها فعلمت مساقط الأنوار من وراء البیداء فتقع هناک علی کل نوره عبقه و زهره أنقه ثم تصدر عنها بما تحفظه رضابا و تلفظه شرابا(۱).

قال فی عجائب المخلوقات یقال لیوم عید الفطر یوم الرحمه إذ أوحی الله تعالی فیه إلی النحل صنعه العسل فبین سبحانه أن فی النحل أعظم اعتبار و هو حیوان فهیم ذو کیس و شجاعه و نظر فی العواقب و معرفه بفصول السنه و أوقات المطر و تدبیر المراتع و المطاعم و الطاعه لکبیره و الاستکانه لأمیره و قائده و بدیع الصنعه و عجیب الفطره. قال أرسطو النحل تسعه أصناف منها سته یأوی بعضها إلی بعض و غذاؤها من الفضول الحلوه و الرطوبات التی ترشح بها الزهر و الورق و یجمع ذلک کله و یدخره و هو العسل و أوعیته و یجمع مع ذلک رطوبات دسمه یتخذ منها بیوت العسل و هی الشمع و هو یلقطها بخرطومه و یحملها علی فخذیه و ینقلها من فخذیه إلی صلبه هکذا.

قال و القرآن یدل علی أنها ترعی الزهر فیستحیل فی جوفها عسلا و تلقیه

۱- ۱. فی المصدر: قال القزوینی فی عجائب المخلوقات.

من أفواهها فيجمع منه القناطير المقنطره قال تعالى ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِها شَرابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ فِيهِ شِفاءٌ لِلنَّاسِ و قوله مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ المراد به بعضها نظيره قوله وَ أُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْ ءٍ يريد به البعض و اختلاف الألوان فى العسل بحسب اختلاف النحل (۱)

و قد يختلف طعمه لاختلاف المرعى و من هذا المعنى قول زينب للنبى صلى الله عليه و آله جرست نحله العرفط حين شبهت رائحته برائحه المغافير و الحديث مشهور فى الصحيحين و غيرهما.

و من شأنه فى تدبير معاشه أنه إذا أصاب موضعا نقيا بنى فيه بيتا من الشمع ثم يبنى (۲)

البيوت التى يأوى فيها الملوك ثم بيوت الذكور التى لا تعمل فيها شيئا(۳) و الذكور أصغر جرما من الإناث و هى تكثر الماده داخل الخليه و هى إذا طارت تخرج بأجمعها و ترتفع فى الهواء ثم تعود إلى الخليه و النحل تعمل الشمع أولا ثم تلقى البزر لأنه له بمنزله العش للطائر فإذا ألقته قعدت و تحضنه كما تحضن الطير(۴) فيتكون من ذلك البزر دود ثم تنهض الدود فتغذى أنفسها(۵) ثم تطير و النحل لا يقعد على أزهار مختلفه بل على زهر واحد و تملأ بعض البيوت عسلا و بعضها فراخا و من عادتها أنها إذا رأت فسادا من ملك إما أن تعزله أو تقتله و أكثر ما تقتل خارج الخليه و الملوك لا تخرج إلا مع جميع النحل و الملك إذا عجز عن الطيران حملته و سيأتى بيان هذا فى أواخر الكتاب فى لفظ اليعسوب و من خصائص الملك أنه ليس له حمه يلسع بها و أفضل ملوكها الشقر و أسوؤها

الرقط بسواد و النحل تجتمع فتقتسم الأعمال فبعضها يعمل الشمع و بعضها يعمل العسل و بعضها يسقى الماء و بعضها يبنى البيوت و بيوتها من أعجب الأشياء لأنها مبنيه على الشكل المسدس الذى

۱- ۱. فى المصدر: بحسب اختلاف النحل و المرعى.

۲- ۲. فى المصدر: بيوتا من الشمع اولا ثمّ بنى.

۳- ۳. فى المصدر: لا تعمل شيئا.

۴- ۴. فى المصدر: قعدت عليه و حضنته كما يحضن الطير.

۵- ۵. فى المصدر: دود أبيض ثمّ ينهض الدود و تغذى نفسها.

لا ینخرق (۱) کأنه استنبط بقیاس هندسی ثم هو فی دائره مسدسه لا یوجد فیها اختلاف فبذلک اتصلت حتی صارت کالقطعه الواحده و ذلک لأن الأشکال من الثلاث إلی العشر إذا جمع کل واحد منها إلی أمثاله لم یتصل و جاءت بینها خروج إلا الشکل المسدس فإنه إذا اجتمع إلی أمثاله اتصل کأنه قطعه واحده و کل هذا بغیر مقیاس و لا آله و لا فکره(۲) بل ذلک من أثر صنع اللطیف الخبیر و إلهامه إیاها کما قال تعالی وَ أَوْحی رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِی مِنَ الْجِبالِ بُیُوتاً وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا یَعْرِشُونَ الآیه.

فتأمل کمال طاعتها و حسن امتثالها لأمر ربها کیف اتخذت بیوتا فی هذه الأمکنه الثلاثه الجبال و الشجر و بیوت الناس حیث یعرشون أی حیث یبنون العروش فلا ترى للنحل بیتا فی غیر هذه الثلاثه البته و تأمل کیف کانت أکثر بیوتها فی الجبال و هی المتقدمه فی الآیه ثم الأشجار و هی دون ذلک ثم فیما یعرش الناس و هی أقل بیوتها فانظر کیف أداها حسن الامتثال إلی أن اتخذت البیوت قبل المرعی و هی تتخذها أولا فإذا استقر لها بیت خرجت عنه فرعت و أکلت من کل الثمرات ثم آوت إلی بیوتها لأن ربها سبحانه و تعالی أمرها باتخاذ البیوت أولا ثم بالأکل بعد ذلک.

قال فی الإحیاء انظر إلی النحله کیف أوحی الله إلیها حتی اتخذت من الجبال بیوتا و کیف استخرج من لعابها الشمع و العسل و جعل أحدهما ضیاء و الآخر شفاء ثم لو تأملت عجائب أمرها فی تناولها الأزهار و الأنوار و احترازها من النجاسات و الأقذار و طاعتها لواحد من جملتها و هو أکثرها شخصا و هو أمیرها ثم ما سخر الله سبحانه و تعالی أمیرها من العدل و الإنصاف بینها حتی أنه لیقتل علی باب المنفذ کل

ص: ۲۳۶

۱- ۱. فی المصدر: لا ینحرف.

۲- ۲. فی المصدر: و لا برکار.

ما وقع منها على نجاسه لقضيت من ذلك العجب إن كنت بصيرا على نفسك (۱) و فارغا من هم بطنك و فرجك و شهوات نفسك في معاداه أقرانك و موالاه إخوانك ثم دع عنك جميع ذلك فانظر إلى بنيانها بيتها من الشمع و اختيارها من جميع الأشكال المسدس فلا تبنى بيتها مستديرا و لا مربعا و لا مخمسا بل مسدسا لخاصيه في الشكل المسدس يقصر فيه فهم المهندس (۲) و هو أن أوسع الأشكال و أحواها المسدس و ما يقرب منه فإن المربع يخرج منه زوايا ضائعه و شكل النحل مستدير مستطيل فترك المربع حتى لا يبقى الزوايا فارغه ثم لو بناها مستديره لبقيت خارج البيوت فرج ضائعه فإن الأشكال

المستديره إذا اجتمعت لم تجتمع متراصه و لا شكل في الأشكال ذوات الزوايا يقرب في الاحتواء من المستدير ثم تتراص الجمله بحيث لا يبقى بعد اجتماعها فرجه إلا المسدس و هذه خاصيه هذا الشكل فانظر كيف ألهم الله تعالى النحل على صغر جرمه ذلك لطفا به و عنايه بوجوده فيما هو المحتاج إليه ليتهيأ عيشه (۳) فسبحانه ما أعظم شأنه و أوسع لطفه و امتنانه.

و في طبعه أنه يهرب بعضه عن بعض و يقاتل بعضه بعضا في الخلايا و يلسع من دنا من الخليه و ربما هلك الملسوع و إذا هلك منها شيء داخل الخلايا أخرجته الأحياء إلى الخارج و في طبعه أيضا النظافه فلذلك يخرج رجيعه من الخليه لأنه منتن الريح و هو يعمل زماني الربيع و الخريف و الذي يعمله (۴) في الربيع أجود و الصغير أعمل من الكبير و هو يشرب من الماء ما كان عذبا صافيا يطلبه حيث كان و لا يأكل من العسل إلا قدر شبعه و إذا قل العسل في الخليه قذفه بالماء ليكثر خوفا على نفسه من نفاده لأنه إذا نفد أفسد النحل بيوت الملوك و بيوت الذكور و ربما قتلت ما كان منها هناك.

ص: ۲۳۷

۱- ۱. في المصدر: في نفسك.

۲- ۲. في المصدر: يقصر فهم المهندس عن درك ذلك.

۳- ۳. في المصدر: ليهنأ عيشه.

۴- ۴. في المصدر: يعسله.

قـال حكيم من اليونانيين لتلامـذته كونوا كالنحل فى الخلايا قالوا و كيف النحل (١) قال إنها لا تترك عنـدها بطالا إلا أبعدته و أقصته عن الخليه لأنه يضيق المكان و يفنى العسل و يعلم النشيط الكسل.

و النحل يسلخ جلده كالحيات و توافقه الأصوات اللذيذه المطربه و يضره السوس و دواؤه أن يطرح فى كل خليه كف ملح و أن يفتح فى كل شهر مره و يدخن بأخثاء البقر.

و فى طبعه أنه متى طـار عن الخليه يرعى ثم يعود فتعود كـل نحله إلى مكانهـا لاـ تخطئه و أهل مصـر يحولون أبواب الخلايا فى السـفن و يسـافرون بها إلى المواضع الزهر و الشـجر فإذا اجتمع فى المرعى فتحت أبواب الخلايا فتخرج النحل منها و يرعى يومه أجمع فإذا أمسى عاد إلى السفينه و أخذت كل نحله مكانها من الخليه لا تتخطاه (٢).

وَ رَوَى أَحْمَـدُ وَ ابْنُ أَبِي شَـيْبَهَ وَ الطَّبَرَانِيُّ أَنَّ النَّبِيَّ صـلى الله عليه و آله قَـالَ: الْمُؤْمِنُ كَـالنَّحْلَهِ تَأْكُـلُ طَيِّبـاً وَ تَضَعُ طَيِّباً وَقَعَتْ فَلَمْ تَكْسِرْ وَ لَمْ تَفْسُدْ.

و فى شـعب البيهقى عن مجاهد قال صاحبت عمر من مكه إلى المدينه فما سـمعته يحدث عن رسول الله صـلى الله عليه و آله إلا هذا الحديث

إِنَّ مَثَلَ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ النَّحْلَهِ إِنْ صَاحَبْتَهُ نَفَعَکَ وَ إِنْ شَاوَرْتَهُ نَفَعَکَ وَ إِنْ جَالَسْـتَهُ نَفَعَکَ وَ كُلُّ شَأْنِهِ مَنَافِعُ وَ كَـذَلِکَ النَّحْلَهُ كُلُّ شَأْنِهَا مَنَافِعُ.

قـال ابن الأـثير وجه المشابهه بين المؤمن و النحله حـذق النحل و فطنته و قله أذاه و حقارته و منفعته و قنوعه و سـعيه فى النهار و تنزهه عن الأقـذار و طيب أكله و أنه لاـ يأكـل من كسب غيره و نحوله و طـاعته لأـميره و للنحل آفات (٣) تقطعـه عن عمله منها الظلمه و الغيم و الريح و الدخان و الماء و النار و كذلك المؤمن له آفات

١- ١. فى المصدر: و كيف النحل فى الخلايا؟.

٢- ٢. فى المصدر: من الخليه لا تتغير عنه.

٣- ٣. فى المصدر: و ان للنحل آفات.

تفتره عن عمله منها ظلمه الغفله و غیم الشک و ریح الفتنه و دخان الحرام و ماء السعه و نار الهوی.

وَ فِی مُسْتَدْرَکِ الدَّارِمِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: کُونُوا فِی النَّاسِ کَالنَّحْلَهِ فِی الطَّیْرِ إِنَّهُ لَیْسَ فِی الطَّیْرِ إِلَّا وَ هُوَ یَسْتَضْعِفُهَا وَ لَوْ تَعْلَمُ الطَّیْرُ مَا فِی أَجْوَافِهَا مِنَ الْبَرَکَهِ لَمْ یَفْعَلُوا ذَلِکَ بِهَا(۱)

وَ خَالِطُوا النَّاسَ بِأَلْسِنَتِکُمْ وَ أَجْسَادِکُمْ وَ زَایِلُوهُمْ بِأَعْمَالِکُمْ وَ قُلُوبِکُمْ فَإِنَّ لِلْمَرْءِ مَا اکْتَسَبَ وَ هُوَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ مَعَ مَنْ أَحَبَّ.

وَ فِیهِ أَیْضاً عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّهُ سَأَلَ کَعْبَ الْأَحْبَارِ کَیْفَ تَجِدُ نَعْتَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِی التَّوْرَاهِ فَقَالَ کَعْبٌ نَجِدُهُ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یُولَدُ بِمَکَّهَ وَ یُهَاجِرُ إِلَی طَیْبَهَ وَ یَکُونُ مُلْکُهُ بِالشَّامِ لَیْسَ بِفَحَّاشٍ وَ لَا صَخَّابٍ فِی الْأَسْوَاقِ وَ لَا یُکَافِئُ السَّیِّئَهَ بِالسَّیِّئَهِ وَ لَکِنْ یَعْفُو وَ یَصْفَحُ أُمَّتُهُ الْحَامِدُونَ (۲) یَحْمَدُونَ اللَّهَ تَعَالَی فِی کُلِّ سَرَّاءَ وَ ضَرَّاءَ یُوضِئُونَ أَطْرَافَهُمْ وَ یَأْتَزِرُونَ فِی أَوْسَاطِهِمْ یَصُفُّونَ فِی صَلَاتِهِمْ کَمَا یَصُفُّونَ فِی قِتَالِهِمْ دَوِیُّهُمْ فِی مَسَاجِدِهِمْ کَدَوِیِّ النَّحْلِ یَسْمَعُ مُنَادِیهِمْ فِی جَوِّ السَّمَاءِ.

و ذکر ابن خلکان فی ترجمه عبد المؤمن بن علی ملک المغرب أن أباه کان یعمل الطین فخارا و أنه کان فی صغره نائما فی دار أبیه و أبوه یعمل الطین فسمع أبوه دویا فی السماء فرفع رأسه فرأی سحابه سوداء من النحل قد هوت مطبقه علی الدار فاجتمعت کلها علی ولده و هو نائم فغطته و أقامت علیه مده ثم ارتفعت عنه و ما تألم منها و کان بالقرب منه رجل یعرف الزجر فأخبره أبوه بذلک فقال یوشک أن یجتمع علی ولدک أهل المغرب (۳) فکان کذلک و کان من أمر ولده ما اشتهر من ملک المغرب الأعلی و الأدنی.

و جمهور الناس علی أن العسل یخرج من أفواه النحل

وَ رُوِیَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام: أَنَّهُ قَالَ تَحْقِیراً لِلدُّنْیَا أَشْرَفُ لِبَاسِ ابْنِ آدَمَ فِیهَا لُعَابُ دُودَهٍ وَ أَشْرَفُ

۱- ۱. فی المصدر: ما فعلت ذلک بها، خالطوا.

۲- ۲. فی المصدر: الحمادون.

۳- ۳. فی المصدر: جمیع أهل المغرب.

شَرَابِهِ فِيهَا رَجِيعُ نَحْلَةٍ.

و ظاهر هذا أنه من غير الفم كذا نقله عنه ابن عطيه

وَ الْمَعْرُوفُ أَنَّهُ (۱) قَالَ: إِنَّمَا الدُّنْيَا سِتَّةُ أَشْيَاءَ مَطْعُومٌ وَ مَشْرُوبٌ وَ مَلْبُوسٌ وَ مَرْكُوبٌ وَ مَنْكُوحٌ وَ مَشْمُومٌ فَأَشْرَفُ الْمَطْعُومِ الْعَسَلُ وَ هُوَ مَذْقَةُ ذُبَابٍ وَ أَشْرَفُ الْمَشْرُوبِ الْمَاءُ وَ يَسْتَوِي فِيهِ الْبَرُّ وَ الْفَاجِرُ وَ أَشْرَفُ الْمَلْبُوسِ الْحَرِيرُ وَ هُوَ نَسْجُ دُودَةٍ وَ أَشْرَفُ الْمَرْكُوبِ الْفَرَسُ وَ عَلَيْهِ تُقْتَلُ الرِّجَالُ وَ أَشْرَفُ الْمَنْكُوحِ الْمَرْأَةُ وَ هُوَ مَبَالٌ فِي مَبَالٍ وَ أَشْرَفُ الْمَشْمُومِ الْمِسْكُ وَ هُوَ دَمُ حَيَوَانٍ.

و التحقيق أن العسل يخرج من بطونها لكن لا ندرى أ من فمها أم من غيره و لا يتم صلاحه إلا بحمو أنفاسها(۲) و قد صنع أرسطاطاليس بيتا من زجاج لينظر إلى كيفيه ما تصنع فأبت أن تعمل حتى لطخته من باطن الزجاج بالطين كذا قاله الغزنوى و غيره و روينا فى تفسير الكواشى الأوسط أن العسل ينزل من السماء فينبت فى أماكن من الأرض فيأتى النحل فيشربه ثم يأتى الخليه فيلقيه فى الشمع المهيإ للعسل فى الخليه لا كما يتوهمه بعض الناس من أن العسل من فضلات الغذاء و أنه قد استحال فى المعده عسلا هذه عبارته و الله أعلم (۳).

**[ترجمه]داستان کلاغی که قابیل را یاد داد که چگونه تن هابیل را که کشته بود به خاک بسپارد گذشت. «وَ أَوْحَی رَبُّکَ.» {و پروردگار تو به زنبور عسل وحی [الهام غریزی] کرد.} رازی گفته است: وحی و ایحاء الهام است. مقصود از الهام این است که خدا در جان او این کارهای شگفت را که انسان های خردمند هم از آن در می مانند قرار می دهد. توضیح این مطلب در چند وجه چنین است:

اول این که با صِرف طبع خود، خانه های شش گوش با ضلع های برابر، بدون زیاده بودن گوشه ها بر همدیگر می سازد. در حالی که انسان های خردمند نمی توانند چنین چیزی را جز با ابزاری مانند خط کش و پرگار بسازند.

دوم این که در هندسه ثابت است که کندوها اگر به هر شکلی جز شش گوش بود، میان خانه هایش سوراخ های خالی و بیهوده باقی می ماند. رهنمون شدن این جانور ناتوان به این حکمت پنهان و نکته لطیف از چیزهای شگفت است .

سوم این که زنبور عسل ملکه ای دارد که رئیس بوده، پیکرش از دیگران بزرگ تر است و فرمانش بر همه جاری است. همه کارگزار اویند و هنگامی که خسته شود، به دوشش می کِشند و این هم بسیار شگفت آور است.

چهارم این که هنگامی که ملکه از لانه اش به جای دیگر می رود با همه زنبوران می رود؛ و هنگامی که بخواهند او را به لانه اش برگردانند، طبل و ابزار موسیقی می نوازند و به این وسیله می توانند او را به لانه اش برگردانند. این نیز حالت شگفت آوری است. به دلیل اینکه این حیوان با این خصوصیات شگفت آور که نشانه تیزهوشی و زیرکِی وی است و چیزی جز الهام پروردگار که حالتی مانند وحی است، نیست برتری پیدا کرده است، خدا درباره او فرموده: «وَ أَوْحَی رَبُّکَ.» {و پروردگار تو به زنبور عسل وحی [الهام غریزی] کرد.}

بدان که وحی گاهی درباره پیامبران آمده است مانند آیه «وَ ما کانَ لِبَشَرٍ أَنْ یُکَلِّمَهُ اللَّهُ إِلاَّ وَحْیاً.» - . شوری / ۵۱ - {و هیچ

بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید جز [از راه] وحی.} و گاهی درباره اولیای خدا «وَ إِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوارِيِّينَ.» - . مائده / ۱۱۱ - {و [یاد کن] هنگامی را که به حواریّون وحی کردم.} و گاهی درباره انسان ها «وَ أَوْحَيْنا إِلى أُمِّ مُوسى.» - . قصص / ۷ - {و به مادر موسی وحی کردیم.} و درباره جانوران دیگر مخصوص زنبور عسل است. زجّاج گفته است: جایز است که گفته شود: نحل نام این جانور شده برای این که خدا عسل را که از شکمش بیرون می آید به مردم بخشیده است و غیر زجاج گفته اند: واژه نحل مذکر و مؤنث به کار می رود و در لغت حجاز مؤنث است و خدای تعالی هم آن را مؤنث آورده است. هر جمعی که مفرد آن با تاء به دست بیاید، چنین است.

بدان که زنبور عسل دو نوع است: یک نوع در کوه ها و بیشه ها است و هیچ کس نگاه دار او نیست. نوع دوم در خانه انسان ها و در زیر پرورش آنان است. مقصود خدا از این که فرمود: «أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبالِ بُيُوتاً وَ مِنَ الشَّجَرِ» {که از پاره ای کوه ها و از برخی درختان خانه هایی برای خود درست کن} نوع اول و از «وَ مِمَّا يَعْرِشُونَ.» {و از آنچه داربست [و چفته سازی] می کنند، خانه هایی برای خود درست کن.} نوع دوم است. فرمود: بعضی از کوه ها و بعضی درخت ها. تا زنبور عسل در هر کوه و درختی لانه نسازد. بلکه در جایی لانه بسازد که شایسته و هماهنگ با مصلحت های وی باشد.

درباره نحوه امر اختلاف شده است. برخی گفته اند: بعید نیست این جانوران عقلی داشته باشند که امر و نهی خدا به آن عقل وارد آید. دیگران گفته اند: چنین نیست. بلکه مقصود از امر این است که خدا طبع و غریزه ای به آن ها داده است که چنین حالاتی را سبب می شود.

«ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ.» {سپس از همه میوه ها بخور.} در کتب طب دیدم که خدای تعالی چنان این جهان را تدبیر کرده است که شب ها در هوا نم لطیفی پدید آید و بر برگ درختان بنشیند. گاهی این نم بر برگ و شکوفه درخت ها پراکنده می شود و گاهی زیاد است که اجزاء محسوسی از آن گرد هم می آیند. نوع زیاد آن مانند ترنجبین که نمی است که از آسمان فرود می آید، محسوس بوده و در بعضی شهرها گرد درختان جمع می شود. اما نم کم همان است که خدا به زنبور عسل الهام کرده که آن ریزه ها را از گل ها و برگ درخت ها با دهان برمی دارد و می خورد و هنگامی که سیر می شود بار دیگر از آن ذره ها به دهان می گیرد و به لانه می آورد و در آن می گذارد. گویا می خواهد برای خود غذا ذخیره کند. هنگامی که مقدار زیادی از این ذرات نمناک جمع شوند، این ذرات همان عسل خواهند بود.

برخی مردم می گویند: زنبور عسل از گل ها و برگ های خوش بو می خورد و در شکمش آن ها را تبدیل به عسل می کند و آن را استفراغ می کند. گفته قبلی خردمندانه تر بوده و با بررسی هماهنگ تر است. زیرا ترنجبین در مزه و شکل به عسل نزدیک است و شکی نیست که ترنجبین، نمی است که در هوا پدید آمده، بر برگ درخت و گل می نشیند. پس زنبور عسل هم چنین است. به علاوه اینکه ما می بینیم که زنبور، عسل می خورد، و به همین جهت هنگامی که عسل را از خانه او درمی آوریم، مقداری را در آن باقی می گذاریم تا غذایش باشد. پس می دانیم که غذای او همان عسل است و او به این جهت بر روی درختان و شکوفه ها می نشیند که از اجزاء نمناک عسلی که از آسمان بر درخت و شکوفه فرود آمده است تغذیه نماید.

هنگامی که این را دانستی، گوییم: «ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ.» {سپس از همه میوه ها بخور.} بنا بر قول اول مِن به معنی ابتداء خواهد بود نه به معنی تبعیض. «فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلاً.» {و راه های پروردگارت را فرمانبردارانه، بپوی.} یعنی راه های عسل

ساختن که به تو فهمانده و الهام نموده یا مراد این باشد که در جُستن میوه ها راه های پروردگارت را بپیمای. درباره ذللا دو نظر وجود دارد. اول این که حال برای سبل باشد، زیرا خدای تعالی راه ها را برای زنبور رام و هموار و آسان نموده است مانند آیه «هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ ذَلُولاً.» - . ملک / ۱۵ - {اوست کسی که زمین را برای شما رام گردانید.} نظر دوم این که حال برای ضمیر در فاسلکی باشد. یعنی ای زنبور عسل، آنچه من گفته ام را فرمانبردارانه و بدون خودداری به جای آور. «یَخْرُجُ مِنْ بُطُونها.» {[آن گاه] از درون [شکم] آن، شهدی که به رنگ های گوناگون است بیرون می آید.} در این جا از خطاب به غیبت برگشته است. سبب این برگشت این است که مقصود از ذکر این احوال این است که انسان مکلف است از آن ها به نیروی خدا و حکمت و حسن تدبیر او در عالم بالا و پایین پی ببرد و گویا خدا پس از خطاب به زنبور عسل به آنچه گذشت، انسان را مخاطب ساخته و گفته است: همانا به این زنبور عسل این عجائب را الهام کردیم تا از شکم آن ها شربتی چند رنگ بیرون بیاید.

گفتیم: برخی مردم می گویند: عسل از ذره های نم است که در هوا پدید آمده، در کنار درختان و روی برگ و گل می نشیند و زنبور آن را به دهان می گیرد. بنابراین مقصود از این که از شکم آن ها بیرون می آید این است که از دهان آن ها بیرون می آید. هر سوراخی در درون تن شکم نامیده می شود. آیا ندیده ای که عرب ها می گویند: (بطون مغز) و مقصود سوراخ های مغز است. همچنین در این جا از شکمشان بیرون می آید یعنی از دهانشان. ولی طبق گفته اهل ظاهر که زنبور عسل برگ و گل می خورد و سپس عسل را استفراغ می کند، سخن روشن است.

عسل را شربت خوانده است، زیرا گاهی به تنهایی به عنوان شربت مورد استفاده قرار می گیرد و گاهی با آن شربت می سازند. نیز عسل را دارای رنگ های مختلف خوانده که منظور ابطال عقیده به طبع در تأثیر ماده این جسم است که با این که یک طبع دارد چند رنگ پدید می آورد. این دلیل بر این است که این رنگ ها ناشی از تدبیر فاعل مختار است نه طبع.

در این که فرموده درمان مردم است، دو قول است. اول و صحیح این که درمان بخش، صفت عسل است. اگر سوال شود: چگونه عسل درمان مردم است در حالی که نسبت به صفراء ضرر داشته و سوداء را به جنبش در می آورد؟ پاسخ می دهیم: خدای تعالی نفرموده: درمان همه مردم است از هر دردی در هر حالی. بلکه به جهت آنکه در آن درمان در بعضی شرایط هست کمتر معجونی هست که با مخلوط کردن عسل تمام تر و کامل تر نشود و شربت هایی که از آن می سازند برای بیماری های بلغمی بسیار سودمندند.

قول دوم از مجاهد است که در قرآن درمان مردم است. پس قضیه زنبور عسل در جمله «مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ» تمام می شود و جمله «فِیهِ شِفاءٌ لِلنَّاسِ.» آغاز سخن تازه ای است. یعنی قرآن مانند همین قضیه ای که از زنبور عسل گذشت درمان مردم از کفر و بدعت است. بدان این قول از دو جهت سست است: اول این که ضمیر باید به نزدیک ترین مرجع مذکور برگردد و آن همان «شَرابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ» است. اما حکم به اینکه به قرآن بر می گردد با اینکه نامش پیش تر نیست تناسب ندارد. دوم این که مردی نزد پیامبر صلی اللّه علیه و آله آمد و گفت: برادرم از درد شکمش شکوه دارد. حضرت فرمود: عسل به او بنوشان. رفت و برگشت و گفت: به او عسل نوشاندم و سودی نداشت. باز فرمود: برو عسلش بده و فرمود: خدا راست گفته است و شکم برادرت دروغگو است. وی به او نوشاند و او بهبود یافت چنان که گویا از بند آزاد شده است .

اینکـه فرمـود: خـدا راسـت گفته است تعـبیر کردنـد به آیه «فِیهِ شِـفاءٌ لِلنّاسِ.» و این تنهـا وقـتی درست است که مراد از درمـان بخش، عسل باشد.

اگر کسـی بگوید: پس معنی شکم برادرت دروغگو است چیست؟ گوییم: چون به نور وحی می دانست که اثر عسل به زودی روشن می شود و در این حـال روشن نبوده است، این ماننـد دروغ و اظهـار خلاـف واقع بوده و به همین جهت بـا لفظ دروغ از آن تعبیر کرده است. - . تفسیر رازی -

تفسیر آیات سوره نمل گذشت و این آیات دلالت بر شرافتی درباره مورچه و دلالت بر برخی از چیزهایی که ذکر خواهد شد دارنـد. آیات هدهـد دلیل بر ارجمندی او و برخی احوالش که ذکر خواهد شد دارد. داسـتان وی گذشت و مقداری از آن هم در پی خواهد آمد.

دمیری گفته است: نحل مگس عسل است و گذشت که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: همه مگس ها به جز نحل در آتشند.

مفرد نحل، نحله است. یحیی بن وثاب «أَوْحی رَبُّکَ إِلَی النَّحَلِ» و جمهور «إِلَی النَّحْلِ» خوانده اند. زجاج در تفسیر سوره نساء گفته است: نحل نامیده شده است چون خدای تعالی عسلی که از او بیرون می آید را به مردم بخشیده است، زیرا نحله به معنی هـدیه است. در شـرف او همین بس که خداوند فرموده است: «وَ أَوْحی رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ» {و پروردگار تو به زنبور عسل وحی [الهـام غریزی] کرد.} پس خـدا به او وحی نموده، او را سـتایش نمود. او جای شـکوفه ها را در پس بیابان ها می دانـد و بر هر شکوفه زیبـا (عبقه) می افتـد و سـپس از روی گـل بـا حفـظ آنچه از آب دهـانش نگاه می دارد و به صورت شـربت بیرون می ریزد، برمی خیزد.

در عجائب المخلوقـات گفته است: روز عیـد فطر را روز رحمت خواننـد. چون که خـدا در آن به زنبور عسـل ساختن عسل را وحی کرد و روشن سـاخت که در زنبور عسـل عبرت بزرگی است، زیرا وی جـانوری بـا فهم، زیرک، دلیر، عاقبت بین، فصـل شناس، موسمِ باران شناس، دانای به تدبیر چراگاه و غذا، فرمانبر بزرگِ خود، خوار در برابر فرمانده، هنرمند و شگفت آفرینش است .

ارسـطو گفته است: زنبور عسل نُه گونه است که شـش گونه آن با هم آشیانه می گیرند و غذایشان از فزونی شیرینی و تری ها که از گل ها و برگ ها تراوش می کند است. آن ها همه این شیرینی ها و تری ها را جمع کرده، از آن عسل و ظرف های آن را می سازند. آن ها با آن شـیرینی ها و تری ها رطوبت های چربی جمع آوری می کنند که از آن جایگاه عسل که شمع باشد را درست می کنند. زنبورها آن را با خرطوم خود می گیرند و بر روی دو ران خود جابجا می کنند و از ران خود به پشت خود می برند.

دمیری گفته است: از قرآن برمی‌آیـد که زنبور عسـل روی گُـل می‌چرد و آن گُل در درونش عسـل می شود و او عسـل را از دهـان خود بیرون می انـدازد که از آن خوراکهـا عسل فراهم می گردد. خـدا فرموده: «ثُمَّ کُلِی مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ فَاسْـلُکِی سُـبُلَ رَبِّکِ ذُلُلاًـ یَخْرُجُ مِنْ بُطُونها شَـرابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ فِیهِ شِـفاءٌ لِلنّاسِ.» {سـپس از همه میوه هـا بخور و راه هـای پروردگـارت را

فرمانبردارانه، بپوی. [آن گاه] از درون [شکم] آن، شهدی که به رنگ های گوناگون است بیرون می آید. در آن، برای مردم درمانی است.} اینکه فرمود: «ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ.» {سپس از همه میوه ها بخور.} مقصود برخی از میوه هاست، مانند قول خداوند متعال: «وَ أُوتِينا مِنْ كُلِّ شَيْ ءٍ.» - . نحل / ۱۶ - {و از هر چیزی به ما داده شده است.} که مقصود بعضی از آن ها است.

اختلاف رنگ عسل به سبب اختلاف نوع زنبور عسل است و چه بسا مزه اش بر اثر چراگاه گوناگون شود. از این باب است گفته زینب (همسر پیامبر صلی الله علیه و آله) به پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله که هنگامی که از پیامبر صلی الله علیه و آله بوی شیره خار مغیلان (عرفط) را یافت، به او گفت: آیا شیره خار مغیلان خورده ای؟ حضرت فرمود: نه؛ بلکه عسل خورده ام. زینب گفت: پس زنبور عسل شیره خار مغیلان خورده بوده است (جرس کرده بوده است). این حدیث در دو صحیح بخاری و صحیح مسلم و کتب دیگر، مشهور است.

از کارهای زنبور عسل در تدبیر زندگی این است که هنگامی که جای پاکی می یابد، در آن از شمع خانه می سازد. سپس خانه شاهان را می سازد و پس از آن خانه های زنبورهای نر را که بیکاره اند و نرها کوچک تر از ماده هایند و مایه درون کندو ها (الخلی) را زیاد می کنند. هنگامی که زنبورها بیرون می آیند همه با هم هستند. آن ها در هوا بالا رفته، با هم به خانه ها برمی گردند.

زنبور عسل، نخست شمع ساخته، سپس تخم می گذارد، زیرا آن برای زنبور عسل به جای آشیانه برای پرنده است. وی هنگامی که تخم می ریزد، بر آن می نشیند و مانند پرنده آن را گرم می کند. از آن تخم کرمی برآمده، غذا می خورد و سپس به پرواز در می آید.

زنبور عسل بر چند گل نمی نشیند. بلکه بر یک گل می نشیند. وی برخی خانه ها را پر از عسل کرده، برخی را پر از جوجه می نماید. شیوه وی این است که هنگامی که از پادشاهش تباهی ببیند، وی را بر کنار می کند یا می کُشد و بیشتر اوقات در بیرون خانه می کُشد. پادشاه جز با همه زنبورها بیرون نمی آید. هنگامی که از پرواز درمانده شود او را به دوش می کشند. توضیح این مطلب در پایان کتاب در واژه یعسوب می آید. ویژگی پادشاه این است که نیش گزنده ندارد. بهترین پادشاهان سرخ ها هستند و بدترین آن ها آنانند که خال های سیاه دارند. زنبورهای عسل کارها را قسمت می کنند؛ برخی شمع و برخی عسل می سازند. برخی آب می کشند. برخی خانه می سازند. خانه هایشان از شگفت انگیزترین چیزها است. زیرا شش گوشه است و به نحوی است که پاره نمی شود. گویا با یک نتیجه گیری هندسی ساخته شده باشد. این خانه در دائره ای شش گوش و بی اختلاف است که به همین جهت به هم پیوسته است تا آنجا گویا یک تکه شده است، زیرا اشکال از سه گوش تا ده گوش را که به هم بچسبانند به غیر از شکل شش گوش، هیچ کدام به هم پیوسته نمی شوند و میان آن ها رخنه می افتد. همه این کارها را بی اندازه گیری و ابزار و تفکر می کند و این ها خلقت خدای لطیف آگاه و الهام او به وی است. چنانچه خدای تعالی فرموده: «وَ أَوْحى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبالِ بُيُوتاً وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا يَعْرِشُونَ.» - . نحل / ۶۹ - {و پروردگار تو به زنبور عسل وحی [الهام غریزی] کرد که از پاره ای کوه ها و از برخی درختان و از آنچه داربست [و چفته سازی] می کنند، خانه هایی برای خود درست کن.}

بینـدیش در کمـال و نیکی فرمـانبرداری او نسبت به فرمـان پروردگـارش که چگونه در این سه جـا خـانه می سـازد؛ کوه هـا، درخت هـا و خانه های مردم، آن جایی که سـقف می بندنـد، یعنی سـقف را بنا می نهنـد. برای آن ها جز در این جاها لانه ای نمی بینی. بینـدیش که چگـونه است که زنبـور عسـل بیشـتر در کوه هـا خـانه می سـازد که در آیه اول آمـده است. سـپس در درخت ها که در مرتبه دوم آمـده است و سـپس در خانه های مردم که کمترین لانه آن ها در آن است. بنگر چگونه فرمانبری نیک او را واداشـته است که خانه ساختن را از چریدن زودتر انجام دهد. وی ابتدا خانه می سازد. سـپس به قصد چرا بیرون می رود و آن گاه به خانه برمی گردد، زیرا پروردگارش به او دستور داده است ابتدا خانه بسازد و سپس به چرا برود.

در احیاء گفته است: بنگر به زنبور عسل چگونه خدا به او وحی کرده تا از کوه ها خانه ساخته، و چگونه خدا از لعابش شمع و عسـل بیرون آورده و یکی را روشـنی و دیگری را درمـان قرار داده است. سـپس اگر در کارهـای عجیبش از خوردن گـل ها، دوری از پلیـدی هـا و نجاسـات، فرمانبری از یک نفر از میان خودش که بزرگ تر آن ها است. و سـپس آنچه خـدای تعالی از عـدل و انصـاف در میـان آن هـا در سـلطه امیرشـان درآورده است تـا آنجا که اگر یکی آلوده به در لانه بیایـد او را می کُشـد بیندیشی، اگر خودشـناس باشـی و در انـدیشه شـکم و فَرج و شـهوت نفس خود نباشـی و سـرگرم به دشـمنی رقیبان و دوستی رفیقان نباشـی، در شـگفت می مانی. سپس همه این ها را به کناری بگذار و به خانه سازی او بپرداز که از ماده شمع و به شکل شش گـوش خـانه می سـازد. خـانه گِرد، چهـار گـوش و پنـج گوش نمی سـازد؛ بلکه تنهـا شـش گوش را برمی گزینـد، زیرا خاصـیتی دارد که به فهم مهنـدس نمی رسد و آن این است که پهن ترین و جادارترین اشـکال شـش گوش است، زیرا از مربع گوشه هـای تنگی بیکـاره می مانـد و شـکل زنبور دراز و گِرد است و مربع را رها کرده تا گوشه هایش تهی نماننـد. اگر خانه اش را دایره ای می ساخت، در بیرون آن رخنه هایی تهی می ماندنـد، زیرا اگر دایره ها را کنار هم جمع کنیم به همدیگر نمی چسـبند و از میان اشـکال شـکلی به جز شـش گوش نیست که در عین اینکه در جاداری نزدیک به دایره باشد، هنگام کنار هم چیـده شـدن بـه هم بچسبد و این مطلب مخصـوص به شـش گـوش است. بـبین چگـونه خـدای تعـالی به زنبـور عسـل بـا همه کـوچکیش، این مطلب را از روی لطـف و عنـایت به هسـتی او در چیزی که برای گـوارایی زنـدگیش لازم است، الهـام کرده است. پس خدا منزه است .چقدر بزرگ مرتبه است و چقدر لطف و نعمت او گسترده است.

در طبع زنبوران عسل است که از همـدیگر می گریزنـد و با هم در کنـدوی خود می جنگنـد. هر که را نزدیک کندوی آن ها شود می گزنـد و چه بسا کسـی که گزیـده شده بمیرد. هنگامی که یکی از آن ها درون سوراخ بمیرد، او را بیرون می اندازند. نظافت در طبع او است و از این رو فضله خود را بیرون لانه می اندازد، چون فضله اش بدبو است.

او در بهار و پاییز عسل می سازد. عسل بهاری بهتر است. زنبور عسل ریز از درشت بیشتر کار می کنـد. او از آب گوارا و زلال می نوشـد و هر جا باشـد آن را می جوید. از عسل جز تا حد سیری نمی خورد. اگر عسل لانه کم شود، به جهت ترسـی که بر خود دارد، آب بر آن می ریزد تا مبادا به پایان رسـد. زیرا هنگامی که عسل لانه پایان یابد، زنبورها خانه های پادشاهان و نرها را خراب می کنند و چه بسا هر که را در آن ها باشد بکشند.

یـک حکیم یونـانی به شاگردانش گفت:ماننـد زنبور عسل باشـید. گفته شـد: چگونه؟ گفت: آن ها در لانه خود بیکار را رها نمی کننـد و او را می راننـد و از لانـه بیرون می کننـد، چون جـا را تنـگ کرده، عسـل را می خورد و به کارگر ها بیکاری می

آموزد.

زنبور عسل مانند مار پوست می اندازد. او از صدای لذت بخش و طرب ناک خوشش می آید. بید (سوس) آفت وی است و درمانش این است که در هر کندو یک مشت نمک ریخته شود و هر ماه کندوها باز شود و با سرگین گاو (اخثاء) دود داده شود .

در طبع او است که هنگامی که از کندو پرواز می کند، چرا نموده و به کندو بر می گردد. هر زنبور بی خطا به جای خود بر می گردد. مردم مصر در کشتی ها، درهای کندوها را دور می دهند و آن ها را به جایی که گل و درخت است سیر می دهند. آن ها درهای کندوها را باز می کنند. زنبورها از کندوها بیرون می روند و همه روز را می چرند و شب به کندوها باز می گردند. هر زنبور به جای خود رفته، خطا نمی کند.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: مؤمن مانند زنبور عسل است. پاکیزه می خورد و پاکیزه قرار می دهد. می افتد؛ ولی شکسته و تباه نمی گردد.

در شعب الایمان بیهقی آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مؤمن مانند زنبور عسل است. اگر همراه او باشی، به تو سود می دهد. اگر با او مشورت کنی، به تو سود می دهد. اگر با او همنشین شوی، به تو سود می دهد و همه چیزش سود است. زنبور عسل هم همه چیزش سود است.

ابن اثیر گفته است: وجه شباهت مؤمن با زنبور عسل در مهارت، تیزهوشی، بی آزاری، عزت، سودمندی، قناعت، کوشایی در روز، دوری از پلیدی ها، پاکی غذا، نخوردن از دست رنج دیگران، بخشش و فرمانبری از فرمانده است. زنبور عسل آفاتی دارد که وی را از کار باز می دارد؛ مانند تاریکی، ابر، باد، دود، آب و آتش. مؤمنان هم آفاتی دارند که آن ها را از کار باز می دارند؛ مانند تیرگی، غفلت، ابر تردید، باد فتنه، دود حرام، آب رفاه و آتش هوس.

در مستدرک دارمی آمده است: امیر المومنین علیه السّلام فرمود: در میان مردم مانند زنبور عسل در پرواز کنندگان باشید. هیچ پرنده ای نیست جز آنکه او را ناتوان می شمارد، در حالی که اگر پرنده ها می دانستند در درون خود چه چیزی از برکت دارد با آن چنین نمی کردند. با مردم با زبان و تن در آمیزید و در کردار و دل جدا باشید. زیرا هر کس دارای همان چیزی است که انجام می دهد و هر کس روز قیامت با کسی است که او را دوست دارد.

همچنین در همان است که ابن عباس از کعب الاحبار پرسید وصف رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله را در تورات چگونه می یابی؟ گفت: در می یابم که: محمّد بن عبد اللّه است. در مکه زاده شده و به مدینه می کوچد. فرمانروایی اش در شام است. دشنام نمی دهد. در بازارها فریاد نمی کشد. بدی را به بدی سزا نمی دهد؛ بلکه می بخشد و چشم پوشی می کند. امتش سپاس خدا را در هر خوشی و بدی می گویند. آن ها اندام خود را پاکیزه می کنند. میان خود را لنگ می بندند. مانند آن که در نبرد خود صف می کشند، در نماز صف می کشند. طنین صدای آن ها در مساجدشان مانند طنین صدای زنبور عسل است. فریاد آن ها در فضای آسمان شنیده می شود.

ابن خلکـان در شرح حـال عبـد المـؤمن بن علی پادشـاه مغرب گفته است: پـدرش کـوره پز بود. در خردسـالی در خـانه پـدر خوابیده بود و پدرش گِل را تبدیل به سـفال می کرد. پدرش بانگی در آسـمان شـنید و سـر برداشت. ابر سیاهی از زنبور عسل دیـد که سراسـر خانه را پُر کردنـد و بالای سـر پسـرش که در خواب بود جمع شدنـد و او را پوشاندنـد. آن ها مدتی بر سـر او ماندند و از سـر او برخاسـتند، ولی وی دردی از آن ها احساس نکرد. در نزدیکی وی، مردی فال بین بود. پدرش به او گزارش داد. او گفت: نزدیک است مردم مغرب گرد پسـر تو را بگیرند و چنین شد. کار او به جایی رسـید که مشهور این است که وی پادشاه مغرب از بالا تا پایین شد.

بیشتر مردم بر اینند که عسل از دهان زنبور بیرون می آیـد. علی بن ابی طالب علیه السّلام درباره خواری دنیا فرمود: فاخرترین جـامه انسـان در دنیا آب دهان کرمی است و شـریف ترین نوشـیدنی او فضـله زنبور عسل است. ظاهر این روایت این است که عسـل از غیر دهـان اسـت. آنچه از امیر المـومنین علیـه السّلام معروف اسـت این است که فرمـود: دنیـا شـش چیز است: غـذا، نوشـیدنی، پوشـیدنی، سوار شـدنی، به ازدواج در آمدنی و بوییدنی. بهترین خوراک آن عسل است که درآمیخته با آب دهان مگسـی است. بهترین نوشـیدنی آن آب است که نیکوکار و بدکار در آن یکسانند. بهترین جامه آن ابریشم است که بافته کرم اسـت، بهـترین سوارشـدنی آن اسـب است که روی آن مردان کشـته می شونـد. بهـترین به ازدواج درآمـدنی آن زن است که ادراری در ادرار است. بهترین بوییدنی آن مُشک است که خون جانوری است.

حق این است که عسل از درون زنبور عسل است. ولی نمی دانیم از دهان است یا غیر آن. عسل جز با گرمی نَفَس زنبور عسـل نیکو نمی شود. أرسـطو کنـدویی از شـیشه ساخت تا نگاه کنـد چگونه عسل می سازند و عسل نساختند تا وقتی که کندو را از درون شـیشه گل اندود کرد. غزنوی و دیگران چنین گفته اند. در تفسـیر اوسط کواشی روایت داریم: عسل از آسمان فرود می آیـد و در جاهایی از زمین می رویـد. زنبور عسل آن را می نوشد و سـپس به کندو می آید و عسل را در شـمع تهیه شده برای عسل در میان کنـدو می ریزد. چنان نیست که برخی مردم می پندارنـد از فزونی های غذای او است و در معده تبدیل به عسـل می شود. می گویم: خداوند داناتر است. - [۱]. حیاه الحیوان ۲ : ۲۴۵- ۲۴۸ -

**[ترجمه]

توضیح

عبق به الطیب لصق و الرضـاب کغراب الریق المرشوف جرست أی أکلت و الجرس اللحس باللسـان و العرفط شـجر الطلـح و له صمغ کریه الرائحه و الخلی ما تعسل فیه النحل و السوس دود یقع فی الصوت و الأخثاء جمع الخثی بالکسر و هو فضله البقر.

**[ترجمه]«عبق به الطیب» یعنی بوی خوش نسبت به آن پیوسـته شد. «رُضاب» به معنی آب دهانی که کم کم سـر کشیده می شود است. «جرست» به معنی بـا زبان لیسـیدم است. «عرفط» درخت مغیلان است و شـیره ای بـدبو دارد. «خلی» چیزی است که در آن زنبور عسل، عسل تولید می کند. «سوس» کرمی است که در پشم می افتد. «اخثاء» جمع خثی فضله گاو است.

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

تَفْسِیرُ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ، قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: إِنَّ لِلَّهِ وَادِیاً یُنْبِتُ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّهَ وَ قَدْ حَمَاهُ اللَّهُ بِأَضْعَفِ خَلْقِهِ وَ هُوَ النَّمْلُ لَوْ رَامَتْهُ الْبَخَاتِیُّ مَا قَدَرَتْ عَلَیْهِ (۴).

۲ حیاه الحیوان، النمل معروف الواحده نمله و الجمع نمال و أرض نمله

۱- ۱. فی المصدر: و المعروف عنه أنّه قال.

۲- ۲. أی بحراره انفاسها. و فی المصدر: بحمی انفاسها.

۳- ۳. حیاه الحیوان ۲: ۲۴۵- ۲۴۸.

۴- ۴. تفسیر القمّیّ: ۴۷۶.

ذات نمل و طعام منمول أصابه النمل (۱)

و النمله بالضم النميمه يقال رجل نمل أی نمام و ما أحسن قول الأول:

اقنع فما تبقی (۲)بلا بلغه***فلیس ینسی ربنا النمله

إن أقبل الدهر فقم قائما***و إن تولی مدبرا فنم له (۳)

و سمیت نمله لتنملها و هو کثره حرکتها و قله قوائمها و النمل لا یتزاوج و لا یتلاقح إنما یسقط منه شی ء حقیر فی الأرض فینمو حتی یصیر بیظا ثم یتکون منه و البیض کله بالضاد المعجمه إلا بیض النمل فإنه بالظاء المشاله و النمل عظیم الحیله فی طلب الرزق فإذا وجد شیئا أنذر الباقین یأتون إلیه (۴) و قیل إنما یفعل ذلک منها رؤساؤها و من طبعه أنه یحتکر(۵) فی زمن الصیف لزمن الشتاء و له فی الاحتکار من الحیل ما أنه إذا احتکر ما یخاف إنباته قسمته نصفین ما خلا الکسفره فإنه یقسمها أرباعا لما ألهم أن کل نصف منها ینبت و إذا خاف العفن علی الحب أخرجه إلی ظاهر الأرض و نشره و أکثر ما یفعل ذلک لیلا فی ضوء القمر و یقال إن حیاته لیست من قبل ما یأکله و لا قوامه و ذلک أنه (۶) لیس له جوف ینفذ فیه الطعام و لکنه مقطوع نصفین و إنما قوته إذا قطع الحب فی استنشاق ریحه فقط و ذلک یکفیه و قد روی عن سفیان بن عیینه أنه قال لیس شی ء یخبأ قوته (۷)

إلا الإنسان و العقعق و النمل و الفأر و به جزم فی الإحیاء فی باب التوکل و عن بعضهم أن البلبل یحتکر(۸)

۱- ۱. فی المصدر: إذا اصابه النمل.

۲- ۲. فی المصدر: بما تلقی.

۳- ۳. فی المصدر: نم له.

۴- ۴. فی المصدر: لیأتوا إلیه و یقال.

۵- ۵. فی المصدر: یحتکر قوته من زمن.

۶- ۶. فی المصدر: و ذلک لانه.

۷- ۷. فی المصدر: لیس شی ء یحتال لقوته.

۸- ۸. فی المصدر: یحتکر الطعام.

و يقال إن للعقعق مخابى إلا أنه ينساها و النمل شديد الشم و من أسباب هلاكه نبات أجنحته فإذا صار النمل كذلك أخصبت العصافير لأنها تصيدها فى حال طيرانها و قد أشار إلى ذلك أبو العتاهيه بقوله:

و إذا استوت للنمل أجنحه***حتى تطير فقد دنا عطبه

و كان الرشيد يتمثل بذلك كثيرا عند نكبه البرامكه و هو يحفر قريه بقوائمه و هى ست فإذا حفرها جعل فيها تعاويج لئلا يجرى إليها ماء المطر و ربما اتخذ قريه فوق قريه بسبب ذلك و إنما يفعل ذلك خوفا على ما يدخره من البلبل قال البيهقى فى الشعب و كان عدى بن حاتم الطائى يفت الخبز للنمل و يقول إنهن جارات و لهن علينا حق الجوار و سيأتى فى الوحش عن الفتح بن خرشف الزاهد أنه كان يفت الخبز لهن فى كل يوم فإذا كان يوم عاشوراء لم تأكله و ليس فى الحيوان ما يحمل ضعف بدنه مرارا غيره على أنه لا يرضى بأضعاف الأضعاف حتى أنه تتكلف حمل (۱) نوى التمر و هو لا ينتفع به و إنما يحمله على حمله الحرص و الشره و هو يجمع غذاء سنين لو عاش و لا يكون عمره أكثر من سنه و من عجائبه اتخاذ القريه تحت الأرض و فيها منازل و

دهاليز و غرف و طبقات معلقات يملؤها حبوبا و ذخائر للشتاء و منها ما يسمى الفارسى (۲)

و هو من النمل بمنزله الزنابير من النحل و منها ما يسمى نمل الأسد سمى بذلك لأن مقدمه يشبه وجه الأسد و مؤخره يشبه النمل

وَ رَوَى الْبُخَارِيُّ وَ مُسْلِمٌ وَ أَبُو دَاوُدَ وَ النَّسَائِيُّ وَ ابْنُ مَاجَهْ عَنْ أَبِى هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله أَنَّهُ قَالَ: نَزَلَ نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ عليهم السلام تَحْتَ شَجَرَةٍ فَلَدَغَتْهُ نَمْلَةٌ فَأَمَرَ

۱- ۱. فى المصدر: لحمل نوى.

۲- ۲. فى المصدر: الذر الفارسىّ.

بِجِهَازِهِ فَأَخْرِجَ مِنْ تَحْتِهَا وَ أَمَرَ بِهَا فَأَحْرِقَتْ بِالنَّارِ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ فَهَلَّا نَمْلَةً وَاحِدَةً.

قال أبو عبد الله الترمذی فی نوادر الأصول لم یعاتبه (۱) علی تحریقها و إنما عاتبه لکونه أخذ البری ء بغیر البری ء و هذا النبی (۲) هو موسی بن عمران علیه السلام و إنه قال یا رب تعذب أهل قریه بمعاصیهم و فیهم الطائع و کأنه أحب أن یریه ذلک من عنده فسلط علیه الحر حتی التجأ إلی شجره مستروحا إلی ظلها و عنده قریه نمل فغلبه النوم فلما وجد لذه النوم لذعته نمله فدلکهن بقدمه فأهلکهن و أحرق مسکنهن فأراه تعالی الآیه فی ذلک عبره لما لذعته نمله کیف أصیب الباقون بعقوبتها یرید أن ینبهه علی أن العقوبه من الله تعالی تعم الطائع و العاصی فتصیر رحمه و طهاره و برکه علی المطیع و شرا و نقمه و عدوانا(۳) علی العاصی و علی هذا لیس فی الحدیث ما یدل علی کراهه و لا حظر فی قتل النمل فإن من آذاک حل لک دفعه عن نفسک و لا أحد من خلق الله تعالی أعظم حرمه من المؤمن و قد أبیح لک دفعه عن نفسک بضرب أو قتل علی ما له من المقدار فکیف بالهوام و الدواب التی قد سخرت للمؤمن و سلط علیها(۴) فإذا آذته أبیح له قتلها و قوله فهلا نمله واحده دلیل علی أن الذی یؤذی یقتل و کل قتل کان لنفع أو دفع ضرر فلا بأس به عند العلماء و لم یخص تلک النمله التی لذعت من غیرها لأنه لیس المراد القصاص لأنه لو أراد لقال فهلا نملتک التی لذعتک و لکن قال فهلا نمله فکأن نمله تعم البری ء و الجانی و ذلک لیعلم أنه أراد أن ینبهه لمسأله ربه فی عذاب أهل قریه فیهم المطیع و العاصی و قد قیل إن فی شرع هذا النبی علیه السلام کانت العقوبه للحیوان بالتحریق جائزه فلذلک إنما عاتبه الله تعالی فی إحراق الکثیر لا فی أصل

۱- ۱. فی المصدر: لم یعاتبه اللّه.

۲- ۲. فی المصدر: قال القرطبیّ: هذا النبیّ.

۳- ۳. فی المصدر: و سوء و نقمه و عذابا علی العاصی.

۴- ۴. فی المصدر: و سلط علیها و سلطت علیه.

الإحراق أ لا ترى قوله فهلا نمله واحده و هو بخلاف شرعنا فَإِنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله قَدْ نَهَى عَنْ تَعْذِيبِ الْحَيَوَانِ بِالنَّارِ وَ قَالَ لَا يُعَذِّبُ بِالنَّارِ إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى.

فلا يجوز إحراق الحيوان بالنار إلا إذا أحرق إنسانا فمات بالإحراق فلوارثه الاقتصاص بالإحراق للجانى و أما قتل النمله فمذهبنا لا يجوز لحديث ابن عباس أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله نَهَى عَنْ قَتْلِ أَرْبَعٍ مِنَ الدَّوَابِّ النَّمْلَهِ وَ النَّحْلَهِ وَ الْهُدْهُدِ وَ الصُّرَدِ.

رواه أبو داود بإسناد صحيح على شرط الشيخين و المراد النمل الكبير السليمانى كما قاله الخطابى و البغوى فى شرح السنه أما النمل الصغير المسمى بالذر فقتله جائز و كره مالك قتل النمل إلا أن يضر و لا يقدر على دفعه إلا بالقتل و أطلق ابن أبى زيد جواز قتل النمل إذا آذت و قيل إنما عاتب الله تعالى هذا النبى لانتقامه لنفسه بإهلاك جمع آذاه واحد منهم و كان الأولى به الصفح و الصبر و لكن وقع للنبى صلى الله عليه و آله أن هذا النوع مؤذ لبنى آدم و حرمه بنى آدم أعظم من حرمه غيره من الحيوان فلو انفرد له هذا النظر و لم ينضم إليه التشفى الطبيعى لم يعاتب فعوتب على التشفى بذلك و الله أعلم

وَ رَوَى الطَّبَرَانِيُّ فِي مُعْجَمِهِ الْأَوْسَطِ وَ الدَّارَقُطْنِيُّ (۱)

أَنَّهُ قَالَ: لَمَّا كَلَّمَ اللَّهُ ۱۷ مُوسَى عليه السلام كَانَ يُبْصِرُ دَبِيبَ النَّمْلِ عَلَى الصَّفَا فِي اللَّيْلَهِ الظَّلْمَاءِ مِنْ مَسِيرَهِ عَشَرَهِ فَرَاسِخَ.

وَ رَوَى التِّرْمِذِيُّ الْحَكِيمُ فِي نَوَادِرِهِ عَنْ مَعْقِلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ قَالَ أَبُو بَكْرٍ وَ شَهِدَ بِهِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ: ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله الشِّرْكَ فَقَالَ هُوَ أَخْفَى فِيكُمْ مِنْ دَبِيبِ النَّمْلِ وَ سَأَدُلُّكَ عَلَى شَيْ ءٍ إِذَا فَعَلْتَهُ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْكَ صِغَارَ الشِّرْكِ وَ كِبَارَهُ تَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أُشْرِكَ بِكَ شَيْئاً وَ أَنَا أَعْلَمُ وَ أَسْتَغْفِرُكَ لِمَا لَا أَعْلَمُ (۲) تَقُولُهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

وَ رَوَى أَيْضاً عَنْ أَبِي أُمَامَهَ الْبَاهِلِيِّ قَالَ: ذُكِرَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله رَجُلَانِ أَحَدُهُمَا

۱- ۱. فى المصدر: روى الدارقطني و الطبراني فى معجمه الاوسط عن أبى هريره.

۲- ۲. فى المصدر: لما تعلم و لا أعلم.

عَابِدٌ وَ الْآخَرُ عَالِمٌ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَی الْعَابِدِ كَفَضْلِی عَلَی أَدْنَاكُمْ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی وَ مَلَائِكَتَهُ وَ أَهْلَ الْأَرْضِ حَتَّی النَّمْلَةَ فِی جُحْرِهَا وَ حَتَّی الْحُوتَ فِی الْبَحْرِ لَیُصَلُّونَ عَلَی مُعَلِّمِی النَّاسِ الْخَیْرَ.

قال الترمذی حدیث حسن صحیح و سمعت أبا عثمان الحسین بن حریث الخزاعی یقول سمعت الفضیل بن عیاض یقول عالم معلم (۱) یدعی كبیرا فی ملكوت السماوات

وَ رُوِیَ: أَنَّ النَّمْلَةَ الَّتِی خَاطَبَتْ ١٧ سُلَیْمَانَ علیه السلام أَهْدَتْ إِلَیْهِ نَبِقَةً فَوَضَعَهَا عَلَیْهِ الصَّلَاهُ وَ السَّلَامُ فِی كَفِّهِ فَقَالَتْ:

أَ لَمْ تَرَنَا نُهْدِی إِلَی اللَّهِ مَالَهُ***وَ إِنْ كَانَ عَنْهُ ذَا غِنًی فَهُوَ قَابِلُهُ

وَ لَوْ كَانَ یُهْدَی لِلْجَلِیلِ بِقَدْرِهِ***لَقَصَّرَ عَنْهُ الْبَحْرُ حِینَ یُسَاجِلُهُ

وَ لَكِنَّنَا نُهْدِی إِلَی مَنْ نُحِبُّهُ***فَیَرْضَی بِهِ عَنَّا وَ یَشْكُرُ فَاعِلَهُ

وَ مَا ذَاكَ إِلَّا مِنْ كَرِیمٍ فِعَالُهُ***وَ إِلَّا فَمَا فِی مِلْكِنَا مَا یُشَاكِلُهُ

فَقَالَ سُلَیْمَانُ علیه السلام بَارَكَ اللَّهُ فِیكُمْ فَهُوَ بِتِلْكَ الدَّعْوَهِ أَكْثَرُ خَلْقِ اللَّهِ تَعَالَی (۲).

وَ رُوِیَ: أَنَّ رَجُلًا اسْتَوْقَفَ الْمَأْمُونَ لِیَسْتَمِعَ مِنْهُ فَلَمْ یَقِفْ لَهُ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی اسْتَوْقَفَ سُلَیْمَانَ بْنَ دَاوُدَ علیه السلام لِنَمْلَهٍ لِیَسْتَمِعَ مِنْهَا وَ مَا أَنَا عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَی بِأَحْقَرَ مِنْ نَمْلَهٍ وَ مَا أَنْتَ عِنْدَ اللَّهِ بِأَعْظَمَ مِنْ سُلَیْمَانَ علیه السلام فَقَالَ الْمَأْمُونُ صَدَقْتَ وَ وَقَفَ وَ سَمِعَ كَلَامَهُ وَ قَضَی حَاجَتَهُ.

و قال فخر الدین الرازی فی تفسیر قوله تعالی حَتَّی إِذا أَتَوْا عَلی وادِ النَّمْلِ قالَتْ نَمْلَهٌ یا أَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساكِنَكُمْ الآیه وادی النمل بالشام كثیر النمل فإن قیل لم أتی بعلی قلت لوجهین أحدهما أن إتیانهم كان من فوق فأتی بحرف الاستعلاء الثانی أنه یراد به قطع الوادی و بلوغ آخره من قولهم أتی علی الشی ء إذا

۱- ۱. فی المصدر: عالم عامل معلم.

۲- ۲. فی المصدر: اشكر خلق اللّه و أكثر خلق اللّه توكلا علی اللّه تعالی.

بلغ آخره تکلمت النمله بذلک و هذا غیر مستبعد فإن حصول العلم و النطق لها ممکن فی نفسه و الله تعالی قادر علی الممکنات و حکی عن قتاده أنه دخل الکوفه فاجتمع علیه الناس فقال سلوا عما شئتم و کان أبو حنیفه حاضرا و هو یومئذ غلام حدث فقال سلوه عن نمله سلیمان علیه السلام أ کانت ذکرا أم أنثی فأفحم (۱)

فقال أبو حنیفه کانت أنثی فقیل له کیف عرفت ذلک قال من قوله تعالی قالَتْ نَمْلَةٌ و لو کانت ذکرا لقال قال نمله لأن النمل مثل الحمامه و الشاه فی وقوعها علی الذکر و الأنثی و رأیت فی بعض الکتب المعتمده أن تلک النمله إنما أمر رعیتها بالدخول فی مساکنهم لئلا تری النعم فتقع (۲)

فی کفران نعم الله تعالی علیها و فی هذا تنبیه علی أن مجالسه أرباب الدنیا محظوره

رُوِیَ: أَنَّ ١٧ سُلَیْمَانَ قَالَ لَهَا لِمَ قُلْتَ لِلنَّمْلِ ادْخُلُوا مَسَاکِنَکُمْ أَ خِفْتَ عَلَیْهَا مِنِّی ظُلْماً قَالَتْ لَا وَ لَکِنِّی خَشِیتُ أَنْ یُفْتَنُوا بِمَا یَرَوْا مِنْ جَمَالِکَ وَ زِینَتِکَ فَیَشْغَلَهُمْ ذَلِکَ عَنْ طَاعَهِ اللَّهِ تَعَالَی.

قال الثعلبی و غیره إنها کانت مثل الذئب فی العظم و کانت عرجاء ذات جناحین و ذکر عن مقاتل أن سلیمان علیه السلام سمع کلامها من ثلاثه أمیال و قال بعض أهل العلم (۳) إنها تکلمت لعشره أنواع من البدیع قولها یا نادت أَیُّهَا نبهت النَّمْلِ سمت ادْخُلُوا أمرت

مَساکِنَکُمْ نعتت لا یَحْطِمَنَّکُمْ حذرت سُلَیْمانُ خصت وَ جُنُودُهُ عمت وَ هُمْ أشارت لا یَشْعُرُونَ اعتذرت و المشهور أنه النمل الصغار و اختلف فی اسمها فقیل کان اسمها طاغیه(۴)

و قیل کان اسمها خرمی قیل کان نمل الوادی کالذئاب قیل کالبخاتی

ص: ۲۴۶

۱- ۱. فی المصدر: فسألوه فافحم.

۲- ۲. فی المصدر: فی مساکنها لئلا تری النعم التی أوتیها سلیمان و جنوده فتقع.

۳- ۳. فی المصدر: و قال بعض أهل التذکیر.

۴- ۴. فی المصدر: طاخیه.

وَ رَوَی الدَّارَقُطْنِیُّ وَ الْحَاکِمُ عَنْ أَبِی هُرَیْرَهَ أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: لَا تَقْتُلُوا النَّمْلَهَ فَإِنَّ سُلَیْمَانَ علیه السلام خَرَجَ ذَاتَ یَوْمٍ یَسْتَسْقِی فَإِذَا هُوَ بِنَمْلَهٍ مُسْتَلْقِیَهٍ عَلَی قَفَاهَا رَافِعَهٍ قَوَائِمَهَا تَقُولُ اللَّهُمَّ إِنَّا خَلْقٌ مِنْ خَلْقِکَ لَا غِنَی لَنَا عَنْ فَضْلِکَ اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنَا بِذُنُوبِ عِبَادِکَ الْخَاطِئِینَ وَ اسْقِنَا مَطَراً تُنْبِتُ لَنَا بِهِ شَجَراً وَ تُطْعِمُنَا بِهِ ثَمَراً فَقَالَ سُلَیْمَانُ علیه السلام لِقَوْمِهِ ارْجِعُوا فَقَدْ کُفِینَا وَ سُقِیتُمْ بِغَیْرِکُمْ (۱).

**[ترجمه]تفسیر قمی: امام صادق علیه السّلام فرمود: خدا دره ای دارد که در آن طلا و نقره می روید. آن دره را با ناتوان ترین آفریده اش که مورچه است نگهداری می کند. اگر شتران گردن بلند آن را بخواهند، نمی توانند بر آن تسلط یابند. -[۲]. تفسیر قمی: ۴۷۶ -

**[ترجمه]

«۳»

الْکَافِی، عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنْ حَرِیزٍ عَمَّنْ أَخْبَرَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: کُلُّ مَا خَافَ الْمُحْرِمُ عَلَی نَفْسِهِ مِنَ السِّبَاعِ وَ الْحَیَّاتِ وَ غَیْرِهَا فَلْیَقْتُلْهُ فَإِنْ لَمْ یُرِدْکَ فَلَا تُرِدْهُ (۲).

**[ترجمه]حیاه الحیوان: نمل (مورچه) که جمع آن نمال است، معروف است. زمین نمله، زمین مورچه دار و غذای منمول غذایی است که مورچه در آن افتاده است. نمله با ضمّه سخن چینی است. مرد نمل یعنی سخن چین. چه خوش سروده است: قناعت کن که بی روزی نمی مانی، پروردگار ما یک مورچه را فراموش نمی کند. اگر روزگار جلو آید، برایش بایست و اگر بازگشت، برای او به خواب برو.

مورچه را به جهت تنملش نمله می گویند. «تنمل» عبارت از جنبش زیاد و کمی دست و پای وی است. مورچه ازدواج نمی کند و آبستن نمی شود. همانا چیز پستی از او بر زمین می افتد و بزرگ می شود تا تخم گشته، از آن مورچه پدید آید. هر تخمی بیض نامیده می شود، مگر تخم مورچه که بیظ نامیده می شود. مورچه برای جستن روزی راه های فراوانی دارد. هنگامی که چیزی می یابد، دیگران را آگاه می سازد تا نزد آن بیایند. گفته شده است: کار آگاهی دادن را رئیسان مورچه ها انجام می دهند.

در طبع او است که غذایش را در تابستان برای زمستان انبار می کند. از چاره جویی هایش این است که هنگامی که از روییدن دانه هایی که فراهم آورده می ترسد، آن ها را به دو نیم تقسیم می کند؛ به جز تخم گشنیز که آن را به چهار بخش تقسیم می کند، زیرا به او الهام شده است که هر نیمه از تخم گشنیز هم می روید. هنگامی که از پوسیدن دانه نگران شود آن را روی زمین آورده، پهن می کند و این کار را بیشتر در شب و در پرتو ماه می کند.

گفته شده است: زندگی وی و پایداری او با خوردن نیست، زیرا شکم ندارد که غذا در آن برود و تنش دو نیمه است. خوراک وی هنگامی است که دانه را می بُرد و همان بو کشیدن دانه است.

از سفیان بن عیینه نقل شده است که گفت: به جز انسان، کلاغ زاغی، مورچه و موش موجود دیگری غذای خود را ذخیره نمی کنـد. در احیـاء در باب توکل این مطلب را قطعی دانسـته است. برخی گفته انـد: بلبل نیز غـذای خود را ذخیره می کنـد. گفته شده است: کلاغ زاغی انبارهای زیر زمینی دارد، ولی آن ها را فراموش می کند.

مورچه بینی تیزی دارد. سـبب نـابودی اش روییـدن بـال او است که وسـیله فراوانی روزی گنجشـک ها می شود؛ زیرا او را در حـال پروازش شـکار می کننـد. أبو العتـاهیه در شـعر خود به این مطلب اشـاره کرده است: هنگـامی که بال های مورچه به حد پرواز برسد، مرگش نزدیک شده است. رشید پس از بیچارگی برمکیان بسیار بدین شعر تمثل می کرد.

مورچه با شـش دست و پایش شـهری برای خود بنا می کنـد. سـپس در آن پیـچ هایی قرار می دهد تا آب باران در آن جاری نشود. بسا برای همین، شهری بالای شهرش می سازد. این کار را برای ترس از بلبل نسبت به آنچه ذخیره کرده است، انجام می دهد .

بیهقی در شـعب گفتـه است: عـدی بن حـاتم طائی نـان برای مـورچه هـا ریز می کرد و می گفت: این هـا همسـایه انـد و حق همسایگی دارند.

در باب وحش از فتـح بن خرشف می آید که وی زاهد بود و برای مورچه ها هر روز نان ریز می کرد و در روز عاشورا نان را نمی خوردند.

در جانوران چیزی جز مورچه نیست که چنـد برابر وزن خود را چندین بار به دوش بکشد. او به چند برابرِ چند برابر هم راضـی نمی شود و هسـته خرمـا را هم که از آن سودی نمی برد می کِشـد. این کار از روی حرص است. او خوراک چنـد سال را اگر زنـده بمانـد گرد می آورد؛ بـا این که یـک سال بیشتر عمر نمی کنـد. از کارهای شـگفتش این است که در زیر زمین لانه می کند و در آن چند خانه، دهلیز، اتاق و طبقه های آویزان می سازد و همه را پر از دانه و ذخیره برای زمستان می کند.

رسـته ای از مورچه را فارسـی می گویند که میان مورچه ها مانند زنبور در میان زنبور عسل هستند. رسته ای را مورچه شیر می نامند که جلویش مانند روی شیر و عقبش مانند مورچه است.

پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: یک پیامبر زیر درختی منزل کرد و مورچه ای او را گزید. او فرمان داد بار و بنه اش را از زیر آن بیرون آوردند و آن را آتش زدند. خدا به او وحی کرد: چرا تنها یک مورچه را آتش نزدی؟

ابو عبـد اللّه ترمـذی در نوادر الاـصول گفته است: او را بر سوزانـدن مورچه سـرزنش نکرد. بلکه بر این که بی گنـاه را به جرم گناه کار کیفر داد، سرزنش نمود. این پیامبر، موسی بن عمران علیه السّلام بود که گفته بود: پروردگارا! مردم یک آبادی را به گناهشـان عـذاب می کنی در حـالی که در میـان آن هـا فرمـانبر نیز هست؟ گویـا خـدا خـواست این مطلب را به وی از جـانب خودش بنمایـد؛ گرما را بر او مسلط کرد تا پناه به درختی برد که در سایه اش بیاسایـد و نزد آن درخت سوراخ مورچه بود. او خـوابش گرفت و هنگـامی که لـذت خـواب را چشـید، مورچه ای او را گزیـد. او آن هـا را پامـال و نـابود کرد و لاـنه شـان را سوزانـد. خدا این آیه را عبرت او قرار داد که یک مورچه او را گزید ولی او دیگران را کیفر داد و خواست او را آگاه کند که

کیفر خدا فرمانبر و نافرمان را در بر می گیرد. ولی برای فرمانبر رحمت و پاکی و برکت بوده، برای نافرمان بدی و ناخوشی و دشمنی است. بنابراین، این حدیث دلالت بر کراهت و حرمت کشتن مورچه ندارد، زیرا راندن آزار رساننده به نفس حلال است. کسی در آفریده های خدا محترم تر از مؤمن نیست و خدا راندن مومن از نفس با زدن و کشتن را حلال کرده است؛ تا چه رسد به حشرات و جانورانی که مسخر انسان قرار داده شده اند و انسان بر آن ها تسلط داده شده است و هنگامی که او را آزار دهند، کشتن آن ها برای وی مباح است. اینکه فرمود: چرا یک مورچه را نکشتی؟ دلیل است بر اینکه آنچه آزار بدهد کشته می شود و هر کشتاری که برای سود یا دفع زیان باشد، نزد علماء اشکالی ندارد و مخصوص همان مورچه که گزیده، نیست، زیرا مقصود قصاص نیست. وگرنه می فرمود: چرا همان مورچه که تو را گزید نکشتی. در حالی که فرمود: یک مورچه ای را نکشتی که شامل بی گناه و گناه کار است. از اینجا دانسته می شود که منظور آگاهی دادن به او در پاسخ به پرسش از هلاک کردن یک آبادی که در آن مطیع و عاصی وجود دارد، است.

گفته اند: در شرع آن پیامبر کیفر جانور به سوزاندن روا بوده است. از این رو خدا او را بر سوزاندن تعداد زیاد سرزنش کرد که فرمود: «چرا یک مورچه را نسوزاندی.» و این مطلب با شرع ما ناسازگار است، زیرا که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله از عذاب دادن جانور با آتش نهی کرده و فرموده است: «با آتش جز خدای تعالی عذاب نمی کند.» سوزاندن جانور جایز نیست، مگر آنکه انسانی را سوزانده باشد که ورثه او حق قصاص به سوزاندن جانی دارند.

اما کشتن مورچه در مذهب ما جایز نیست. برای حدیث ابن عباس که گفت: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله از کشتن چهار جاندار: مورچه، زنبور عسل، هدهد و جغد نهی کرد. منظور مورچه بزرگ سلیمانی است، چنانچه خطّابی و بغوی در شرح سنه گفته اند. ولی مورچه ریز که آن را ذر می نامند کشتنش جایز است. مالک کشتن مورچه را مکروه دانسته مگر در صورتی که زیان برساند و جز با کشتن رانده نشود. ابن ابی زید کشتن مورچه ای را که آزار برساند مطلقا جایز دانسته است. گفته شده است: همانا خدا آن پیامبر را برای این سرزنش نمود که انتقام آزار رساندن یکی از آن ها به خود را با نابود کردن گروهی از آن ها گرفته است و بهتر این بود که گذشت کند و شکیبا باشد. ولی پیامبر چنین فهمید که این نوع از حشرات آزار دهنده انسانند و احترام انسان بیش از جانوران دیگر است و اگر تنها به همین قصد بود وقصد انتقام نداشت، سرزنش نمی شد و سرزنش او برای انتقام گرفتن بود. و اللّٰه اعلم.

طبرانی در معجم اوسط خود و دارقطنی آورده اند: هنگامی که خدا با موسی سخن گفت، موسی جای پای مورچه را بر سنگ سخت از ده فرسنگ راه می دید.

ترمذی حکیم در نوادرش نقل کرده است: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله نام شرک را برد و فرمود: شرک در میان شما از آواز پای مورچه نهان تر است. تو را به چیزی راهنمایی کنم که هنگامی که به جا آوری خدا ریز و درشت شرک را از تو می برد. سه بار بگو: اللَّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ أَنْ أُشْرِکَ بِکَ شَیْئاً وَ أَنَا أَعْلَمُ وَ أَسْتَغْفِرُکَ لِمَا لَا أَعْلَمُ. بار خدایا، من به تو پناه می برم از این که چیزی را با تو شریک سازم در حالی که می دانم و از تو آمرزش می خواهم درباره آنچه نمی دانم.

نزد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله دو مرد را نام بردند. یکی عابد و دیگر عالم. فرمود: فضل عالم بر عابد چون فضل من است بر پست ترین شما. سپس فرمود: همانا خدای تعالی و فرشته هایش و اهل زمین همه، تا مورچه در سوراخش و تا ماهی در

دریا، برای آموزنده خیر به مردم رحمت می خواهند. ترمذی گفته است: حدیث خوب و درست است.

ابا عثمان حسین بن حرث خزاعی گفته است: شنیدم که فضیل بن عیاض می گفت: دانای آموزش دهنده در ملکوت آسمان ها بزرگ خوانده می شود.

روایت شده است که مورچه ای که با سلیمان علیه السّلام گفتگو کرد، برایش یک دانه هدیه برد و وی آن را در مشت نهاد و آن مورچه گفت: آیا نمی بینی که آنچه مال خداست را برایش هدیه می بریم و گرچه او بی نیاز است از ما می پذیرد. اگر بنا باشد که به بزرگوار به اندازه بزرگی اش هدیه داده شود، دریا نیز اگر در ساحل بزرگی وی قرار گیرد، کوچک خواهد بود. ولی ما به کسی هدیه می دهیم که او را دوست داریم. پس او به واسطه هدیه از ما راضی می شود و از هدیه دهنده سپاس گزاری می کند. این رفتار جز از کسی که رفتار کریمانه دارد صادر نمی شود؛ و الا در ملک ما رفتاری که مشابه آن باشد، نیست. سلیمان علیه السّلام گفت: خدا به شما برکت بدهد. از اثر دعای سلیمان مورچه بیشترین آفریده های خدا است.

نقل شده است: مردی از مأمون درخواست کرد برای شنیدن مطلبی از او بایستد. وی نایستاد. تقاضا کننده گفت: یا امیر المؤمنین! خدا سلیمان بن داود علیه السّلام را برای شنیدن سخن مورچه به ایستادن واداشت. من نزد خدا از مورچه کمتر نیستم و تو نزد خدا بزرگ تر از سلیمان علیه السّلام نیستی. مأمون گفت: راست گفتی و ایستاد و سخن او را گوش داد و نیازش را برآورد.

فخر الدین رازی در تفسیر قول خدای تعالی «حَتَّى إِذا أَتَوْا عَلى وادِ النَّمْلِ قالَتْ نَمْلَةٌ يا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساكِنَكُمْ لا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ.» - . نمل / ۱۸ - {تا آن گاه که به وادی مورچگان رسیدند. مورچه ای [به زبان خویش] گفت: «ای مورچگان، به خانه هایتان داخل شوید، مبادا سلیمان و سپاهیانش- ندیده و ندانسته- شما را پایمال کنند.»} گفته است: وادی نمل در شام است و مورچه بسیار دارد. اگر گفته شود: چرا واژه علی آورده؟ گوییم از دو جهت است: اول این که از سوی بالا- آمدند و به همین جهت حرف استعلاء آورده است. دوم این که مقصودش این است که همه وادی را تا پایان درنوردیدند. از باب اینکه می گویند «أتی علی شیء» به معنی در نوردیدن آن چیز.

مورچه این سخن را گفت و دور از باور نیست. زیرا دانش و سخنوری برای مورچه فی نفسه ممکن است. خدا هم بر هر چیز ممکن توانا است. از قتاده حکایت است که به کوفه آمد و مردم گردش را گرفتند. گفت: از هر چه می خواهید بپرسید. ابو حنیفه که پسری نوجوان بود حاضر بود و گفت: از او بپرسید مورچه سلیمان علیه السّلام نر بود یا ماده؟ او در جواب ماند. ابو حنیفه گفت: ماده بود گفته شد: از کجا فهمیدی؟ گفت: از اینکه خدا فرموده: «قالَتْ نَمْلَةٌ» و اگر نر بود می فرمود: «قال نمله» چون واژه نمله مانند حمامه و شاه برای نر و ماده هر دو استعمال می شود .

در یکی از کتاب های قابل اعتماد دیدم که این مورچه به پیروانش گفت: در خانه های خود بروند تا نعمت سلیمانی را نبینند و ناسپاس نعمت خدا به آن ها گردند. این هشدار است که همنشینی با دنیا داران ممنوع است.

روایت است که سلیمان به او گفت: چرا به مورچه ها گفتی به سوراخ های خود بروند. ترسیدی من به آن ها ستمی کنم؟

گفت: نه. ولی ترسیدم فریفته جمال و زیور تو شوند و از طاعت خدای تعالی باز مانند.

ثعلبی و غیر او گفته اند: آن مورچه در بزرگی مانند گرگ بوده و شَل بوده است. وی دو بال داشته و از مقاتل نقل شده است که سلیمان سخن او را از فاصله سه میل راه شنید. یکی از علما گفته است: مورچه در ضمن ده نوع از بدیع صحبت کرده است. «یا» به وسیله آن ندا کرده است. «ایّها» به وسیله آن آگاه کرده است. «النمل» به وسیله آن نام برده است. «ادخلوا» به وسیله آن فرمان داده است. «مساکنکم» به وسیله آن وصف کرده است. «لا یحطمنکم» به وسیله آن بر حذر داشته است. «سلیمان» به وسیله آن اسم خاص برده است. «و جنوده» به وسیله آن لفظ عامی را به کار برده است. «و هم» با آن اشاره کرده است. «لا یشعرون» با آن دلیل آورده است.

مشهور این است که مورچه کوچکی بوده و در نامش اختلاف است. گفته شده است: نامش طاغیه بوده است. قول دیگر این است که نامش خرمی بوده است. گفته شده است: مورچه های وادی مانند گرگ بوده اند. نیز گفته شده است: مانند شتران گردن بلند.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: مورچه را نکُشید؛ چون سلیمان روزی برای درخواست باران بیرون رفت. ناگهان مورچه ای دید که به پشت افتاده، دست ها را بالا آورده و می گوید: بار خدایا! ما از آفریده های توایم و از فضلت بی نیاز نیستیم. خدایا! ما را به گناه بنده های خطاکارت مگیر و بر ما بارانی بباران تا از آن درخت برویانی و ما را از میوه اش خوراک بدهی. سلیمان به قومش فرمود: برگردید، زیرا برای ما کفایت شد و به واسطه دیگری به شما آب نوشانده شد. - . حیاه الحیوان ۲ : ۲۶۳- - ۲۶۶

**[ترجمه]

«۴»

وَ مِنْهُ، عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ وَ صَفْوَانَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِذَا أَحْرَمْتَ فَاتَّقِ اللَّهَ قَتْلَ الدَّوَابِّ كُلِّهَا إِلَّا الْأَفْعَى وَ الْعَقْرَبَ وَ الْفَأْرَةَ فَإِنَّهَا تُوهِي السِّقَاءَ وَ تَحْرِقُ عَلَى أَهْلِ الْبَيْتِ وَ أَمَّا الْعَقْرَبُ فَالنَّبِيُّ صلی الله علیه و آله مَدَّ يَدَهُ إِلَى الْحَجَرِ فَلَسَعَتْهُ عَقْرَبٌ فَقَالَ لَعَنَكِ اللَّهُ لَا بَرّاً تَدَعِينَ وَ لَا فَاجِراً وَ الْحَيَّةُ إِذَا أَرَادَتْكَ فَاقْتُلْهَا فَإِنْ لَمْ تُرِدْكَ فَلَا تُرِدْهَا وَ الْكَلْبُ الْعَقُورُ وَ السَّبُعُ إِذَا أَرَادَاكَ (۳)

فَإِنْ لَمْ يُرِيدَاكَ فَلَا تُرِدْهُمَا وَ الْأَسْوَدُ الْغَدِرُ فَاقْتُلْهُ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ ارْمِ الْغُرَابَ رَمْياً وَ الْحِدَأَةَ عَلَى ظَهْرِ بَعِيرِكَ (۴).

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: مُحرم باید هر چه را از درنده ها و مارها و غیر آن دو که از آن می ترسد، بکشد. اگر به تو هجوم نیاورند، تو هم قصد آن ها را نکن. - . کافی ۴ : ۳۶۳ -

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام توهی السقاء الوهی الشق فی الشی ء و تخرقه استرخاء رباطه أی تشق القربه أو تأکل رباطها فیهراق ماؤها و تحرق علی أهل البیت لأنها أجر الفتیله فتحرق ما فی البیت و فی القاموس الأسود الحیه العظیمه و الأسودان الحیه و العقرب و الوصف بالغدر کأنه لغدره و أخذه بغته و قال صاحب المنتقی قال فی القاموس غدر اللیل کفرح الظلم فهی غدره کفرحه فکأنه استعیر منه

۱- ۱. حیاه الحیوان ۲: ۲۶۳- ۲۶۶.

۲- ۲. فروع الکافی ۴: ۳۶۳.

۳- ۳. فی نسخه من المصدر: إذا اراداک فاقتلهما.

۴- ۴. فروع الکافی ۴: ۳۶۳.

الغدر لشديد السواد من الحيه و السبع تعميم بعد التخصيص أو أراد به أكمل أفراده و هو الأسد و قيل المراد به الذئب.

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: هنگامی که مُحرم شدی از خدا درباره کشتن هر جانوری بترس؛ جز افعی و عقرب و موش؛ زیرا موش مَشک را سست می سازد و بند آن را بر روی اهل خانه پاره می کند. اما عقرب، پیامبر صلی اللّه علیه و آله دست به سوی سنگ دراز کرد و عقرب آن حضرت را گزید. فرمود: خدا لعنتت کند. نه خوب و نه بد را رها نمی کنی. هنگامی که مار قصد تو را کرد او را بکش و اگر نه نکُش. سگ هار و حیوان درّنده اگر به تو یورش آوردند، آن ها را بکُش وگرنه قصد آن ها را مکن. مار سیاه رنگِ (اسود) بزرگِ حیله گر (غدر) را در هر حال بکُش. به کلاغ و زغن که بر پشت شتر تو بنشینند، سنگ بپران. - . کافی ۴ : ۳۶۳ -

**[ترجمه]

«۵»

قُرْبُ الْإِسْنَادِ، عَنِ السِّنْدِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام قَالَ: يَقْتُلُ الْمُحْرِمُ مَا عَدَا عَلَيْهِ مِنْ سَبُعٍ أَوْ غَيْرِهِ وَ يَقْتُلُ الزُّنْبُورَ وَ الْعَقْرَبَ وَ الْحَيَّةَ وَ النَّسْرَ وَ الذِّئْبَ وَ الْأَسَدَ وَ مَا خَافَ أَنْ يَعْدُوَ عَلَيْهِ مِنَ السِّبَاعِ وَ الْكَلْبِ الْعَقُورِ(۱).

**[ترجمه]معنی سست کردن در عبارت مشک را سست می سازد، شکافته شدن مَشک و سستی بند آن است. یعنی مَشک را به دو نیم می کند. یا اینکه به معنی خوردن بند مَشک و در نتیجه ریختن آب آن است. اینکه فرموده باشد: بر اهل بیت آتش می زند، زیرا موش فتیله را می کِشد و در نتیجه سبب آتش گرفتن آنچه در خانه است می شود. در قاموس گفته است: اسود ماری بزرگ است. اسودان مار و عقرب را می گویند. آن را به مَکاری وصف کرده، به جهت حیله گری وی و اینکه ناگهان طعمه اش را می گیرد. صاحب منتقی گفته است: در قاموس آمده است: «غَدِر اللیل» یعنی شب تاریک شد و «غدره» به مانند فرحه مصدر است. گویا وصف مار به غدر کنایه از شدّت سیاهی مار است. حیوان درنده ذکر خاص پس از عام است یا مقصود کامل ترین افراد است که شیر باشد یا گفته شده است که گرگ است .

**[ترجمه]

«۶»

الْكَافِي، عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: يُقْتَلُ فِي الْحَرَمِ وَ الْإِحْرَامِ الْأَفْعَى وَ الْأَسْوَدُ الْغَدِرُ وَ كُلُّ حَيَّةِ سَوْءٍ وَ الْعَقْرَبُ وَ الْفَأْرَةُ وَ هِيَ الْفُوَيْسِقَةُ وَ تُرْجَمُ الْغُرَابُ وَ الْحِدَأَةُ رَجْماً فَإِنْ عَرَضَ لَكَ لُصُوصٌ امْتَنَعْتَ مِنْهُمْ (۲).

**[ترجمه]قرب الإسناد: امام علی علیه السّلام فرمود: محرم هر چه بر او از درنده یا جز آن یورش کند را می کُشد. زنبور، عقرب، مار، کرکس، گرگ، شیر و هر درنده که بترسد بر او حمله کند و سگ هار را می کُشد. - . قرب الإسناد: ۶۶ -

**[ترجمه]

«۷»

وَ مِنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ غِیَاثِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِیهِ (۳) علیهما السلام قَالَ: یَقْتُلُ الْمُحْرِمُ الزُّنْبُورَ وَ النَّسْرَ وَ الْأَسْوَدَ الْغَدِرَ وَ الذِّئْبَ وَ مَا خَافَ أَنْ یَعْدُوَ عَلَیْهِ وَ قَالَ الْکَلْبُ الْعَقُورُ هُوَ الذِّئْبُ (۴).

**[ترجمه]قرب الإسناد: امام صادق علیه السّلام فرمود: در حرم و در حال احرام افعی و مار سیاه رنگِ بزرگ مکار و هر مار بد و عقرب و موش که فاسقی کوچک است کشته می شود. کلاغ و زغن سنگسار می شوند. اگر دزدانی به تو تعرض کردند در برابر آن ها دفاع کن. - . کافی ۴ : ۳۶۳ -

**[ترجمه]

بیان

کأنه تفسیر الکلب العقور الذی وقع فی کلام النبی صلی الله علیه و آله و ستأتی الأخبار فیما رخص فی قتله و ما لم یرخص فیه فی کتاب الحج إن شاء الله تعالی.

و قال الدمیری الأفعی الأنثی من الحیات و الذکر الأفعوان بضم الهمزه و العین قال الزبیدی الأفعی حیه رقشاء دقیقه العنق عریضه الرأس و ربما کانت ذات قرنین و من عجائب أمرها ما حکاه ابن شبرمه أن أفعی نهشت غلاما فی رجله فانصدعت جبهته.

و قال القزوینی هی حیه قصیره الذنب من أخبث الحیات إذا فقئت عینها

۱- ۱. قرب الإسناد: ۶۶.

۲- ۲. فروع الکافی ۴: ۳۶۴.

۳- ۳. لم یذکر فی المصدر المطبوع قوله: عن أبیه.

۴- ۴. فروع الکافی ۴: ۳۶۴.

تعود و لا تغمض حدقتها البته تختفی فی التراب أربعه أشهر فی البرد ثم تخرج و قد أظلمت عيناها فتقصد(۱) شجر الرازيانج فتحك عينها به فترجع إليها ضوء.

و قال الزمخشری يحکی أن الأفعی إذ أتت عليها ألف سنه عميت و قد ألهمها الله تعالی أن تمسح العين (۲) بورق الرازيانج الرطب يرد إليها بصرها فربما کانت فی بريه و بينها و بين الريف مسيره أيام فتطوی تلك المسافه علی طولها و علی عماها حتی تهجم فی بعض البساتين علی شجره الرازيانج لا تخطئها فتحك بها عينها فترجع باصره بإذن الله تعالی.

و إذا قطع ذنبها عاد کما کان و إذا قلع نابها طلع (۳) بعد ثلاثه أيام و إن شجت (۴) تبقی تتحرك ثلاثه أيام و هی أعدی عدو للإنسان و بقر الوحش يأکلها أکلا ذريعا(۵)

و إذا مرضت أکلت ورق الزيتون فتشفی و من الأفاعی ما تتسافد بأفواهها و إذا وطئ الذکر الأنثی وقع مغشيا عليه فتعمد الأنثی إلی موضع مذاکيره فتقطعها نهشا فيموت من ساعته (۶).

و قال الأسود السالخ نوع من الأفعوان شديد السواد سمی بذلك لأنه يسلخ جلده کل عام

وَ فِی الصَّحِيحَيْنِ: أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله عليه و آله أَمَرَ بِقَتْلِ الْأَسْوَدَيْنِ فِی الصَّلَاهِ الْعَقْرَبِ وَ الْحَيَّهِ(۷).

۱- ۱. فی المصدر: تطلب.

۲- ۲. فی المصدر: أن مسح عينها.

۳- ۳. فی المصدر: عاد.

۴- ۴. فی المصدر: و إذا ذبحت.

۵- ۵. زاد فی المصدر: و حکی انها نهشت ناقه فی مشفرها و لها فصيل ترضعها فمات الفصيل فی الحال قبل موت أمه.

۶- ۶. حياه الحيوان ۱: ۱۹.

۷- ۷. اختصر المصنّف و فيما کان اختصره: روی أبو داود و النسائی و الحاکم و صححه عن عبد اللّه بن عمر قال: کان رسول اللّه صلّی اللّه عليه و آله اذا سافر فاقبل الليل قال: يا ارض ربی و ربك اللّه أعوذ باللّه من شرك و شر ما فيك و شر ما خلق فيك و شر ما يدب عليك، أعوذ باللّه من اسد و اسود و من الحيه و العقرب و من ساکن البلد و من شر والد و ما ولد.

وَ رَوَى الْبَيْهَقِيُّ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله إِذَا أَرَادَ الْحَاجَهَ أَبْعَدَ فَذَهَبَ يَوْماً فَقَعَدَ تَحْتَ شَجَرَهٍ فَنَزَعَ خُفَّيْهِ قَالَ وَ لَبِسَ أَحَدَهُمَا فَجَاءَ طَائِرٌ فَأَخَذَ الْخُفَّ الْآخَرَ فَحَلَقَ بِهِ فِي السَّمَاءِ فَانْسَلَّتْ مِنْهُ أَسْوَدُ سَالِخٌ فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله هَذِهِ كَرَامَهٌ أَكْرَمَنِيَ اللَّهُ تَعَالَى بِهَا اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَنْ يَمْشِي عَلى رِجْلَيْنِ وَ مِنْ شَرِّ مَنْ يَمْشِي عَلى أَرْبَعٍ وَ مِنْ شَرِّ(١) مَنْ يَمْشِي عَلى بَطْنِهِ (٢).

و قال العقرب دويبه من الهوام تكون للذكر و الأنثى بلفظ واحد واحده العقارب و قد يقال للأنثى عقربه و عقرباء ممدودا(٣) و منها السود و الخضر و الصفر و هن قواتل و أشدها بلاء الخضر و هى مائيه الطباع كثيره الولد و عامه هذا النوع إذا حملت الأنثى منه يكون حتفها فى ولادتها لأن أولادها إذا استوى خلقها يأكلون بطنها و يخرجون (۴) فتموت الأم و الجاحظ لا يعجبه هذا القول و يقول قد أخبرنى من أثق به أنه رأى العقرب تلد من فيها و تحمل أولادها على ظهرها و هى على قدر القمل كثيره العدد و الذى ذهب إليه الجاحظ هو الصواب و العقرب أشر ما تكون إذا كانت حاملا و لها ثمانيه أرجل و عيناها فى ظهرها و من عجيب أمرها أنها لا تضرب الميت و لا النائم حتى يتحرك بشى ء من بدنه فإنها عند ذلك تضربه و هى تأوى إلى الخنافس و تسالمها و ربما لسعت الأفعى فتموت و هى تلسع بعضها بعضا فتموت قاله الجاحظ.

و من شأنها أنها إذا لسعت الإنسان فرت فرار من يخشى العقاب (۵) و من لطيف أمرها أنها مع صغرها تقتل الفيل و البعير بلسعها و من نوع العقارب الطياره قالوا

ص: ٢۵٠

١- ١. قدم فى المصدر الجمله الأخيره على الجملتين اللتين قبلها.

٢- ٢. حياه الحيوان ١: ١٧.

٣- ٣. فى المصدر: و اسمها بالفارسيه: الرشك بضم الراء.

۴- ۴. فى المصدر: فتخرج.

۵- ۵. فى المصدر: فرار مسى ء يخشى العقاب.

و هذا النوع يقتل غالبا و قيل يصح بيع النمل بنصيبين لأنه تعالج به العقارب الطياره(۱).

وَ رُوِیَ عَنْ عَائِشَهَ قَالَتْ: دَخَلَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ یُصَلِّی فَقَامَ إِلَی جَنْبِهِ یُصَلِّی بِصَلَاتِهِ فَجَاءَتْ عَقْرَبٌ حَتَّی انْتَهَتْ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ثُمَّ تَرَکَتْهُ وَ ذَهَبَتْ نَحْوَ عَلِیٍّ علیه السلام فَضَرَبَهَا بِنَعْلِهِ حَتَّی قَتَلَهَا(۲) فَلَمْ یَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِقَتْلِهَا بَأْساً.

وَ رَوَی ابْنُ مَاجَهْ عَنِ ابْنِ رَافِعٍ: أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَتَلَ عَقْرَباً وَ هُوَ یُصَلِّی.

وَ فِیهِ عَنْ عَائِشَهَ قَالَتْ: لَدَغَتِ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله عَقْرَبٌ وَ هُوَ فِی الصَّلَاهِ فَقَالَ لَعَنَ اللَّهُ الْعَقْرَبَ مَا تَدَعُ مُصَلِّیاً وَ لَا غَیْرَ الْمُصَلِّی (۳) اقْتُلُوهَا فِی الْحِلِّ وَ الْحَرَمِ.

وَ رَوَی أَبُو نُعَیْمٍ وَ الْمُسْتَغْفِرِیُّ وَ الْبَیْهَقِیُ (۴)

عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: لَدَغَتِ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله عَقْرَبٌ وَ هُوَ فِی الصَّلَاهِ فَلَمَّا فَرَغَ قَالَ لَعَنَ اللَّهُ الْعَقْرَبَ مَا تَدَعُ مُصَلِّیاً وَ لَا نَبِیّاً وَ لَا غَیْرَهُ إِلَّا لَدَغَتْهُ وَ تَنَاوَلَ نَعْلَهُ فَقَتَلَهَا بِهَا ثُمَّ دَعَا بِمَاءٍ وَ مِلْحٍ فَجَعَلَ یَمْسَحُ عَلَیْهَا وَ یَقْرَأُ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَ الْمُعَوِّذَتَیْنِ (۵).

و قال الغراب معروف سمی بذلک لسواده و هو أصناف الغداف و الزاغ و الأکحل و غراب الزرع و الأورق و هذا الصنف یحکی جمیع ما یسمعه و الغراب الأعصم عزیز الوجود قالت العرب أعز من الغراب الأعصم

وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: مَثَلُ الْمَرْأَهِ الصَّالِحَهِ فِی النِّسَاءِ کَمَثَلِ الْغُرَابِ الْأَعْصَمِ فِی مِائَهِ غُرَابٍ.

ص: ۲۵۱

۱- ۱. فی المصدر: العقارب الطیاره التی بها.

۲- ۲. و الظاهر أنّه علیه السّلام قتله فی الصلاه فعلیه فقوله لم یر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله لقتلها بأسا أی فی الصلاه.

۳- ۳. فی المصدر: و لا غیر مصل.

۴- ۴. فی المصدر: ابو نعیم فی تاریخ اصبهان و المستغفری فی الدعوات و البیهقیّ فی الشعب.

۵- ۵. حیاه الحیوان ۲: ۹۳- ۹۵.

وَ فِی رِوَایَهٍ: قِیلَ یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الْغُرَابُ الْأَعْصَمُ قَالَ الَّذِی إِحْدَی رِجْلَیْهِ بَیْضَاءُ.

و قال فی الإحیاء الأعصم أبیض البطن و قیل أبیض الجناحین و قیل أبیض الرجلین.

و غراب اللیل قال الجاحظ هو غراب ترک أخلاق الغراب (۱) و تشبه بأخلاق البوم فهو من طیر اللیل.

و قال أرسطاطالیس الغربان أربعه أجناس أسود حالک و أبلق و مطرف ببیاض لطیف الجرم یأکل الحب و أسود طاوسی براق الریش و رجلاه کلون المرجان یعرف بالزاغ.

قال صاحب المنطق الغراب من لئام الطیر و لیس من کرامها و لا من أحرارها و من شأنه أکل الجیف و القمامات و هو أما حالک السواد شدید الاحتراق و یکون مثله فی الناس الزنج فإنهم شرار الخلق ترکیبا و مزاجا و الغراب الأبقع أکثر معرفه منه (۲)

و غراب البین الأبقع قال الجوهری و هو الذی فیه سواد و بیاض.

و قال صاحب المنطق الغربان من الأجناس التی أمر بقتلها فی الحل و الحرم من الفواسق اشتق لها ذلک الاسم (۳) من اسم إبلیس لما یتعاطاه من الفساد الذی هو من شأن إبلیس و اشتق ذلک أیضا لکل شی ء اشتد أذاه و أصل الفسق الخروج عن الشی ء و فی الشرع الخروج عن الطاعه.

و قال الجاحظ غراب البین نوعان غراب (۴) صغیر معروف باللؤم و الضعف و

۱- ۱. فی المصدر: اخلاق الغربان.
۲- ۲. فی المصدر: فالغراب الشدید السواد لیس له معرفه و لا کمال و الغراب الا بقع کثیر المعرفه و هو ألام من الأسود.
۳- ۳. أی اسم الفاسق.
۴- ۴. فی المصدر: احدهما غراب.

أما الآخر فإنه ينزل في دور الناس و يقع على مواضع إقامتهم إذا ارتحلوا عنها و بانوا(۱) فلما كان هذا الغراب لا يوجد إلا عند مباينتهم (۲) عن منازلهم اشتقوا له هذا الاسم من البينونه.

و قال المقدسی هو غراب أسود ينوح نوح الحزين المصاب و ينعق ببين الخلان و الأحباب إذا رأى شملا مجتمعا أنذر بشتاته و إن شاهد ربعا عامرا بشر بخرابه و درس عرصاته يعرف النازل و الساكن بخراب الدور و المساكن و يحذر الآكل غصه المآكل و يبشر الراحل بقرب المراحل ينعق (۳) بصوت فيه تحزين كما يصيح المعلن بالتأذين

وَ فِي سُنَنِ أَبِي دَاوُدَ وَ النَّسَائِيِّ وَ ابْنِ مَاجَهْ (۴): أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله نَهَى الْمُصَلِّيَ عَنْ نَقْرِهِ الْغُرَابِ وَ افْتِرَاشِ السَّبُعِ (۵).

يريد بنقره الغراب تخفيف السجود و أنه لا يمكث فيها إلا قدر وضع الغراب منقاره فيما يريد أكله.

وَ رَوَى الدَّارَقُطْنِيُّ عَنِ ابْنِ أُمَامَهَ قَالَ: دَعَا النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله بِخُفَّيْهِ لِيَلْبَسَهُمَا فَلَبِسَ أَحَدَهُمَا ثُمَّ جَاءَ غُرَابٌ فَاحْتَمَلَ الْآخَرَ وَ رَمَى بِهِ فَخَرَجَتْ مِنْهُ حَيَّهٌ فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَلْبَسْ خُفَّيْهِ حَتَّى يَنْفُضَهُمَا(۶).

و فى طبع الغراب كله الاستتار عند السفاد و هو يسفد مواجهه و لا يعود إلى الأنثى بعد ذلك لقله وفائه و الأنثى تبيض أربع بيضات أو خمس و إذا

۱- ۱. فی المصدر: و بانوا منها.

۲- ۲. فی المصدر: إلا عند بینونتهم.

۳- ۳. فی المصدر:« ينغق» ثم قال: و نغق بالغين عند جمهور أهل اللغه و هو الذی قاله ابن قتيبه، و جعل غيره خطأ و نقل البطليوسی عن صاحب المنطق انه قال: نعق الغراب و نغق قال: و بالغين المعجمه أحسن.

۴- ۴. فی المصدر: من حديث عبد الرحمن بن شبل.

۵- ۵. زاد فی المصدر: و ان يوطن الرجل المكان كما يوطنه البعير.

۶- ۶. حياه الحيوان ۲: ۱۱۹- ۱۲۱.

خرجت الفراخ من البيض طردتها لأنها تخرج قبيحه المنظر جدا إذ تكون صغار الأجرام عظام الرءوس و المناقير جرد اللون (۱)

متفاوتات الأعضاء فالأبوان ينكران الفراخ و يطيران لذلک و يترکانه (۲)

فيجعل الله قوته فی الذباب و البعوض الکائن فی عشه إلی أن يقوی و ينبت ريشه فيعود إليه أبواه و علی الأنثی الحضن (۳) و الذکر أن يأتيها بالطعم و فی طبعه أنه لا يتعاطی الصيد بل إن وجد جيفه أکلها و إلا مات جوعا أو يتقمقم كما يتقمقم صغار الطير و فيه حذر شديد و تنافر و الغداف يقاتل البوم و يخطف بيضها و يأکله و من عجيب أمره أن الإنسان إذا أراد أن يأخذ فراخه تحتمل الأنثی (۴) و الذکر فی أرجلهما حجاره و يتحلقان فی الجو و يطرحان الحجاره عليه يريدان بذلک دفعه و العرب تتشأم بالغراب و غراب البين الأبقع و هو الذی فيه سواد و بياض و قال صاحب المجالسه سمی بذلک لأنه بان عن نوح عليه السلام لما وجهه لينظر إلی الماء فذهب و لم يرجع و لذلک تشأموا به و ذکر ابن قتيبه أنه سمی فاسقا لذلک أيضا(۵). و يقال إذا صاح الغراب مرتين فهو شر و إذا صاح ثلاث مرات فهو خير علی قدر عدد الحروف (۶).

و کان ابن عباس إذا نعق الغراب يقول اللهم لا طير إلا طيرک و لا خير إلا خيرک و لا إله غيرک.

و يقال إن الغراب يبصر من تحت الأرض بقدره منقاره و روی أن قابيل حمل أخاه و مشی به حتی أروح فلم يدر ما يصنع به فبعث الله غرابين قتل أحدهما الآخر

۱- ۱. فی المصدر: جرداء اللون.

۲- ۲. فی المصدر: فالابوان ينظران الفرخ کذلک فيترکانه.

۳- ۳. فی المصدر: ان يحضن.

۴- ۴. فی المصدر: يحمل الذکر و الأنثی.

۵- ۵. حياه الحيوان ۲: ۱۱۹ و ۱۲۰.

۶- ۶. حياه الحيوان: ۱۲۱.

ثم بحث فی الأرض بمنقاره و دفن أخاه فاقتدی به قابیل فلما رجع آدم من مکه قال أین هابیل قال لا أدری فقال اللهم العن أرضا شربت دمه فمن ذلک الوقت ما شربت الأرض دما(۱).

قال مقاتل و کان قبل ذلک السباع و الطیور تستأنس بآدم فلما قتل قابیل هابیل هربت منه الطیر و الوحش و شاکت الأشجار و حمضت الفواکه و ملحت المیاه و اغبرت الأرض (۲).

و یحرم أکل الغراب الأبقع الفاسق و أما الأسود الکبیر الجبلی (۳)

فهو حرام أیضا علی الأصح و غراب الزرع حلال علی الأصح.

وَ فِی صَحِیحِ الْبُخَارِیِّ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: خَمْسٌ مِنَ الدَّوَابِّ لَیْسَ عَلَی قَاتِلِهِنَّ جُنَاحٌ الْغُرَابُ وَ الْحِدَأَهُ وَ الْفَأْرَهُ وَ الْحَیَّهُ وَ الْکَلْبُ الْعَقُورُ.

وَ فِی سُنَنِ ابْنِ مَاجَهْ (۴) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: الْحَیَّهُ فَاسِقَهٌ وَ الْفَأْرَهُ فَاسِقَهٌ وَ الْغُرَابُ فَاسِقٌ (۵).

و قال الفأر بالهمز جمع فأره و هی أصناف الجرذ و الفأر المعروفان و منها الیرابیع و الزباب و الخلد فالزباب صم و الخلد أعمی و الیربوع و فأره البیش و فأره الإبل و فأره المسک و ذات النطاق فأما فأره البیت فهی الفویسقه التی أمر النبی صلی الله علیه و آله بقتلها فی الحل و الحرم و إنما سمیت فواسق لخبثهن و قیل لخروجهن عن الحرمه فی الحل و الحرم أی لا حرمه لهن بحال و قیل سمیت بذلک لأنها عمدت إلی حبال سفینه نوح فقطعتها.

۱- ۱. راجع المصدر فان المصنّف ادخل بعض حدیث فی حدیث آخر فأورده بشکل حدیث واحد.

۲- ۲. حیاه الحیوان ۲: ۱۲۲.

۳- ۳. فی المصدر: و هو الجبلی.

۴- ۴. فی المصدر: و فی سنن ابن ماجه و البیهقیّ عن عائشه انها قالت: قال.

۵- ۵. حیاه الحیوان ۲: ۱۲۳ و ۱۲۴.

وَ رَوَى الطَّحَاوِيُّ عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي نُعَيْمٍ: أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ لِمَ سُمِّيَتِ الْفَأْرَةُ فُوَيْسِقَةً قَالَ اسْتَيْقَظَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله ذَاتَ لَيْلَةٍ وَ قَدْ أَخَذَتْ فَأْرَةٌ فَتِيلَةَ السِّرَاجِ لِتُحْرِقَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْبَيْتَ فَقَامَ صلی الله علیه و آله إِلَيْهَا وَ قَتَلَهَا وَ أَحَلَّ قَتْلَهَا لِلْحَلَالِ وَ الْمُحْرِمِ.

وَ رَوَى الْحَاكِمُ عَنْ عِكْرِمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: جَاءَتْ فَأْرَةٌ فَأَخَذَتْ تَجُرُّ الْفَتِيلَةَ فَذَهَبَتِ الْجَارِيَةُ فَزَجَرَتْهَا(۱) فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله دَعِيهَا فَجَاءَتْ بِهَا فَأَلْقَتْهَا بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَى الْخُمْرَةِ الَّتِي كَانَ قَاعِداً عَلَيْهَا فَأَحْرَقَتْ مِنْهَا مَوْضِعَ دِرْهَمٍ فَقَالَ صلی الله علیه و آله إِذَا نِمْتُمْ فَأَطْفِئُوا سُرُجَكُمْ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَدُلُّ مِثْلَ هَذِهِ عَلَى هَذَا فَتُحْرِقُكُمْ.

و الخمره السجاده التی یصلی علیها المصلی سمیت بذلک لأنها تخمر الوجه أی تغطیه.

وَ فِي صَحِيحِ مُسْلِمٍ وَ غَيْرِهِ: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله أَمَرَ بِإِطْفَاءِ النَّارِ عِنْدَ النَّوْمِ وَ عَلَّلَ ذَلِكَ بِأَنَّ الْفُوَيْسِقَةَ تُضْرِمُ عَلَى أَهْلِ الْبَيْتِ بَيْتَهُمْ نَاراً.

و الفأر نوعان جرذان و فئران و کلاهما له حاسه السمع و البصر و لیس فی الحیوانات أفسد من الفأر و لا أعظم أذی منه و من شأنه أنه یأتی القاروره الضیقه الرأس فیحتال حتی یدخل فیها ذنبه فکلما ابتل بالدهن أخرجه و امتصه حتی لا یدع فیها شیئا و لا یخفی ما بین الفأر و الهر من العداوه و السبب فی ذلک أن نوحا علیه السلام لما حمل فی السفینه من کل زوجین اثنین شکا أهل السفینه الفأره و أنها تفسد طعامهم و متاعهم فأوحی الله إلی الأسد فعطس فخرجت الهره منه فتخبأت الفأره منها(۲).

و الزباب جمع الزبابه بالفتح الفأره البریه تسرق کل ما تحتاج إلیه و تستغنی (۳)

۱- ۱. فی المصدر: تزجرها.

۲- ۲. حیاه الحیوان ۲: ۱۳۸ و ۱۳۹.

۳- ۳. فی المصدر: و ما تستغنی عنه.

عنه و قیل هی فأره عمیاء صماء و یشبه بها الرجل الجاهل (۱).

و الخلد بالضم و قد یفتح و یکسر هی دویبه عمیاء صماء لا تعرف ما بین یدیها إلا بالشم و قیل فأر أعمى لا یدرک إلا بالشم (۲) و قال أرسطو(۳)

کل حیوان له عینان إلا الخلد و إنما خلق کذلک لأنها ترابی جعل الله له الأرض کالماء للسمک و غذاؤه من بطنها و لیس له فی ظاهرها قوه و لا نشاط و لما لم یکن له بصر عوضه الله تعالى حده السمع فتدرک الوطء الخفی من مسافه بعیده فإذا أحس بذلک یختفی فی الأرض (۴) و قیل إن سمعه مقدار بصر غیره (۵).

و الیربوع حیوان طویل الیدین جدا(۶) و له ذنب کذنب الجرذ یرفعه صعدا لونه کلون الغزال و هو یسکن بطن الأرض لتقوم رطوبتها له مقام الماء و هو یؤثر النسیم و یکره البخار أبدا یتخذ حجره فی نشز من الأرض ثم یحفر بیته فی مهب الریاح الأربع و یتخذ فیه کوی و یسمى النافقاء و القاصعاء و الراهطاء فإذا طلب من إحدى هذه الکوى نافق أی خرج من النافقاء و إن طلب من النافقاء خرج من القاصعاء.

و ظاهر بیته تراب و باطنه حفر و کذلک المنافق ظاهره إیمان و باطنه کفر و به سمی المنافق قال القزوینی هو من نوع الفأر و هو من الحیوان الذی له رئیس مطاع

۱- ۱. حیاه الحیوان ۲: ۳.

۲- ۲. زاد فی المصدر: فتخرج من جحرها و هی تعلم ان لا سمع لها و لا بصر فتفتح فاها و تقف عند جحرها فیأتی الذباب فیقع على شدقها و یمر بین لحییها فتدخله جوفها بنفسها فهی تتعرض لذلک فی الساعات التی یکون فیها الذباب أکثر.

۳- ۳. فی المصدر: فی کتاب النعوت.

۴- ۴. فی المصدر: جعل یحفر فی الأرض.

۵- ۵. حیاه الحیوان ۱: ۲۱۵.

۶- ۶. فی المصدر: طویل الرجلین قصیر الیدین جدا.

ينقاد إليه و إذا كان فيها يكون من بينها فى مكان مشرف أو على صخره ينظر إلى الطريق من كل ناحيه فإن رأى ما يخافه ضرب بأسنانه (۱)

و صوت فإذا سمعته انصرفت إلى حجرتها فإن قصر الرئيس حتى أدركهم أحد و صاد منهم شيئا اجتمعوا على الرئيس فقتلوه و ولوا غيره (۲)

و إذا خرجت لطلب المعاش خرج الرئيس أولا يشرف (۳)

فإن لم ير شيئا يخافه مر إليها يصوت و يضرب بأسنانه فتخرج واليا(۴).

و روى الزمخشرى عن سفيان بن عيينه أنه قال ليس من الحيوان شى ء يخبأ قوته إلا الإنسان و النمل و الفأر و العقعق.

و العقعق طائر على قدر الحمامه و على شكل الغراب و جناحاه أكبر من جناحى الحمامه و هو ذو لونين أبيض و أسود طويل الذنب و يقال له القعقع أيضا و هو لا يأوى تحت السقف و لا يستظل به بل يهيئ و كره فى المواضع المشرفه و فى طبعه الزنا و الخيانه و يوصف بالسرقه و الخبث و العرب تضرب به المثل فى جميع ذلك (۵).

وَ رَوَى الْبُخَارِيُّ وَ مُسْلِمٌ عَنْ أَبِی هُرَیْرَهَ قَالَ إِنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: فُقِدَتْ أُمَّهٌ مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ لَا یُدْرَی مَا فَعَلَتْ وَ لَا أَرَاهَا إِلَّا الْفَأْرَ أَ لَا تَرَاهَا إِذَا وُضِعَ لَهَا أَلْبَانُ الْإِبِلِ لَمْ تَشْرَبْهُ وَ إِذَا وُضِعَ لَهَا أَلْبَانُ الشَّاهِ شَرِبَتْهُ.

قال النووى و غيره و معنى هذا أن لحوم الإبل و ألبانها حرمت على بنى إسرائيل دون لحوم الغنم و ألبانها فدل على أن امتناع الفأره من لبن الإبل دون لبن الغنم على أنها مسخ من بنى إسرائيل.

و أما فأره البيش بالكسر و هو السم فدويبه تشبه الفأر و ليست بفأره و لكن هكذا تسمى و تكون فى الرياض و الغياض و هى تتخللها طلبا لمنابت السموم لتأكلها و لا

۱- ۱. فى المصدر: فان رأى ما يخافه عليها صر بأسنانه.

۲- ۲. فى المصدر: حتى أدركها أحد و صاد منها شيئا اجتمعت على الرئيس فقتلته و ولت غيره و هى إذا.

۳- ۳. فى المصدر:« يتشوف» أى نظر و أشرف.

۴- ۴. فى المصدر:« يخافه صر باسنانه و صوت إليها فتخرج» راجع حياه الحيوان ۲: ۲۹۵.

۵- ۵. حياه الحيوان ۲: ۱۰۲.

تضرها و كثيرا ما تطلب البيش.

و أما ذات النطاق فهى فأره منقطه ببياض و أعلاها أسود شبهوها بالمرأه ذات النطاق و هى التى تلبس قميصتين ملونين و تشد وسطها ثم ترسل الأعلى على الأسفل قاله القزوينى أيضا.

و أما فأره المسك مهموزه كفأره الحيوان قال و يجوز ترك الهمزه كما فى نظائره و قال الجوهرى و ابن مكى ليست مهموزه و هو شذوذ منهما قال الجاحظ فأره المسك نوعان الأول منهما دويبه تكون فى بلاد التبت تصاد لنوافجها و سررها فإذا صيدت شدت بعصائب و هى متدليه(۱) فيجتمع فيها دمها فإذا أحكم ذلك ذبحت (۲) و ما أكثر من يأكلها عندنا فهى غير مهموزه لأنها من فار يفور و هى النافجه كذا قاله القزوينى و فى التحرير فاره المسك.

و الثانى جرذان سود تكون فى البيوت ليس عندها إلا تلك الرائحه اللازمه و رائحته كرائحه المسك إلا أنه لا يوجد منه المسك و أما فأره الإبل فقال فى الصحاح هى أن يفوح منها رائحه طيبه إذا رعت العشب و زهره ثم شربت و صدرت عن الماء ففاحت (۳)

منها رائحه طيبه و يقال لتلك الرائحه فأره الإبل و يحرم أكل جميع الفأر إلا اليربوع و يكره أكل سؤر الفأر(۴).

**[ترجمه]كافى: امام باقر عليه السّلام فرمود: مُحرم زنبور، كركس، مار سياه رنگ بزرگ مكار، گرگ و هر چه را بترسد به او حمله كند مى كُشد و فرمود: سگ هار همان گرگ است. - . كافى ۴ : ۳۶۴ -

**[ترجمه]

«۸»

الْعَيَّاشِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ وَ أَوْحى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ قَالَ إِلْهَامٌ (۵).

ص: ۲۵۹

۱- ۱. فى المصدر: و تبقى متدليه.

۲- ۲. زاد فى المصدر: فاذا ماتت فورت السره التى عصبت ثمّ تدفن فى الشعير حينا حتّى يستحيل ذلك الدم المختنق هناك الجامد بعد موتها مسكا ذكيا بعد ما لا يرام نتينا.

۳- ۳. فى المصدر: عن الماء نديت جلودها ففاحت.

۴- ۴. حياه الحيوان ۲: ۱۳۹ و ۱۴۰.

۵- ۵. تفسير العيّاشىّ ج ۲ ص ۲۶۳.

**[ترجمه]گرگ گویا تفسیر سگ هار است که در کلام پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله آمده است. ان شاء اللّٰه تعالی اخباری در رخصت کشتار برخی جانوران و نهی از کشتار جانوران دیگر در کتاب حج می آید.

دمیری گفته است: افعی مار ماده است و اُفعُوان نر آن است. زبیدی گفته است: افعی ماری نقطه دار، گردن باریک و سر پهن است و چه بسا دو شاخ هم دارد و کار شگفت آورش این است که ابن شبرمه حکایت کرده است: یک افعی پای غلامی را گزید و پیشانی او بر اثر زهر شکافته شد.

قزوینی گفته است: ماری کوتاه دُم بوده، بدترین مارها است که هنگامی که چشمش را برمی کَنند، دوباره چشم درمی آورد و پلک های وی هرگز بسته نمی شود. در سرما چهار ماه زیر خاک پنهان می گردد. سپس بیرون می آید در حالی که دو چشمش تار شده است. وی نزد درخت رازیانه می رود، چشمش را به آن می مالد و روشنی آن باز می گردد .

زمخشری گفته است: حکایت است که هنگامی که افعی هزار ساله می شود، نابینا می گردد. خدا به او الهام می کند که چشمش را با برگ تازه رازیانه بساید تا روشنی آن برگردد. چه بسا او در بیابان است و بین بیابان و روستا چند روز فاصله است و وی این مسافت را با وجود درازی راه و کوری درمی نوردد تا اینکه در باغی بدون اشتباه به درخت رازیانه هجوم آورده، چشمش را به آن بکشد و به اذن خدای تعالی بینا گردد.

هنگامی که دمش را ببرند، به همان گونه ای که بوده برمی گردد. وقتی که دندانش را بِکِشند پس از سه روز بیرون می آید. اگر سرش را بکوبند تا سه روز می ماند و می جنبد. وی دشمن ترین دشمن انسان است. گاو وحشی افعی را دیوانه وار می خورد. هنگامی که افعی بیمار شود، برگ زیتون می خورد و درمان می شود.

برخی افعی ها با دهان با ماده آمیزش می کنند. نر پس از آمیزش با ماده بی هوش می افتد و ماده آلات او را می گزد و می بُرد و نر در همان لحظه می میرد. - . حیاه الحیوان ۱ : ۱۹ -

دمیری گفته است: اسود سالخ (پوست انداز) نوعی افعی است که بسیار سیاه است و هر سال پوست می اندازد و به همین جهت سالخ نام گرفته است. در صحیح مسلم و بخاری آمده است پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمان به کُشتن اسودان(دو سیاه) که عقرب و مارند در حال نماز داد.

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله هنگامی که قضای حاجت می کرد، بسیار دور می شد. روزی برای حاجت رفت و زیر درختی نشست و دو کفش خود را درآورد. سپس یکی را پا کرد و پرنده ای آمد و کفش دیگر را ربود و آن را در آسمان چرخاند و یک افعی سیاه سالخ از آن افتاد. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: این کرامتی است که خدا مرا به آن گرامی داشت. بار خدایا به تو پناه می برم از شر آنچه بر دو پا راه می رود و از شرّ آنچه بر چهار پا راه می رود و از شر آنچه بر شکم راه می رود. - . حیاه الحیوان ۱ : ۱۷ -

دمیری گفته است: عقرب که برای مذکر و مونث با یک لفظ استعمال می شود و بر عقارب جمع بسته می شود، جانداری کوچک از حشرات است. گاهی نیز به مونث آن عقربه و عقرباء گفته می شود. عقرب سیاه و سبز و زرد دارد. همه انواع آن

کشنده اند و سبز از همه بدتر است. او طبع مائی(آبی) دارد و دارای بچه زیاد است. همه نوع آن هنگامی که آبستن شود، مرگش در لحظه زایمان است. زیرا وقتی آفرینش بچه هایش کامل شود، شکم او را می خورند و بیرون می آیند و مادر می میرد. جاحظ این گفته را نپسندیده و گفته است: ثقه ای به من گزارش داده است که دیده است عقرب از دهانش می زاید. وی بچه هایش را که به اندازه شپش بوده و زیاد هستند به دوش می کشد. آنچه جاحظ گفته است درست است.

جاحظ گفته است: بدترین حالتی که عقرب دارد زمانی است که حامله باشد. او هشت پا دارد و چشمش در پشتش است. از کار های شگفت او این است که مرده و فرد خواب را تا وقتی که بدن خود را حرکت نداده اند، نیش نمی نزند. او با سوسک سیاه بدبو مأوی می کند و سازگار است. چه بسا عقرب افعی را می گزد و او می میرد. عقرب ها همدیگر را می گزند و می میرند.

روش عقرب این است که هنگامی که انسان را می گزد، می گریزد. مانند این که از کیفر می ترسد. از کارهای لطیفش این است که با همه کوچکی اش فیل و شتر را با گزیدن می کُشد. یک نوع عقرب ها پرنده اند. این نوع اغلب کُشنده اند. گفته شده است: فروش مورچه در نصیبین درست است، زیرا با آن با عقرب های پرنده مبارزه می کنند.

امیر المومنین علیه السّلام نزد رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله آمد و پیامبر در حال نماز بود. امیر المومنین کنارش ایستاد و با نمازش نماز خواند. عقربی آمد تا به رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله رسید. او را رها کرد و به سوی علی علیه السّلام رفت. آن حضرت عقرب را با نعل خود زد تا کشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله در کشتن آن اشکالی نگرفت.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در حالی که نماز می خواند، عقربی را کشت .

عقربی پیامبر را در نمازش گزید. فرمود: خدا عقرب را لعنت کند که نه نمازگزار و نه غیر او را رها نمی کند. او را در حلّ و حرم بکشید.

عقربی در نماز پیامبر صلی اللَّه علیه و آله را گزید. هنگامی که فارغ شد، فرمود: خدا عقرب را لعنت کند. هیچ نماز خوان و پیامبر و غیر این دو را رها نمی کند جز آنکه او را می گزد. پیامبر نعلش را گرفت و او را کشت و سپس آب و نمک خواست و به آن کشید و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و معوّذتین خواند. - . حیاه الحیوان ۲ : ۹۳- ۹۵ -

دمیری گفته است: کلاغ معروف است و برای سیاهیش او را غراب می نامند. کلاغ چند نوع است: غداف، زاغ، سیاه چشم، زاغچه و کلاغ خاکستری رنگ و این دسته هر چه بشنود بازگو می کند. غراب اعصم (زغن) کمیاب است. عرب در ضرب المثل گفته اند: فلانی از کلاغ اعصم نایاب تر است.

رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرموده است: نمونه زن خوب در زنان مانند یک کلاغ اعصم میان صد کلاغ است. گفته شد: یا رسول اللَّه، غراب اعصم چیست؟ فرمود: کلاغی که یک پایش سفید است.

در احیاء گفته است: کلاغ اعصم شکم سفید است و گفته شده است: دو بال سفید دارد. گفته شده است: دو پای سفید دارد.

جاحظ درباره کلاغ شب گفته است: کلاغی است که خوی کلاغ را رها کرده و خوی جغد را گرفته است و بنابراین از پرنده های شب محسوب می شود.

ارسطو گفته است: کلاغ چهار رسته است: سیاه تیره، سیاه و سفید، نوع دیگر که پرهایش سفید و تنش نازک است و دانه می خورد و سیاه طاووسی که پرهایش درخشان و پاهایش مانند مرجان بوده، معروف به زاغ است.

صاحب منطق گفته است: کلاغ از پرنده های پست بوده و جوان مرد و آزاده نیست. وی مردار و زباله می خورد. کلاغ یا سیاه تیره است و از شدت سیاهی مانند شیء سوخته شده بوده، مثلش مثل سیاه پوست زنگی در میان انسان ها است، چرا که آن ها از نظر شکل و مزاج بدترین آفریده ها یند و یا کلاغ خاکستری رنگ است که از آن با شناخت تر است و همان غراب البین (زاغ شوم) است. جوهری گفته است: غراب البین همان است که سیاه و سفید است.

صاحب منطق گفته است: کلاغ از جانورانی است که فرمان کشتن آن ها در حلّ و در حرم رسیده است؛ زیرا کلاغ ها از فاسقان هستند. نامش از نام ابلیس باز گرفته شده است، زیرا تباهی را که کار ابلیس است به بار می آورد. نام کلاغ نیز برای هر چیزی که آزارش زیاد باشد باز گرفته شده است. اصل فسق بیرون آمدن از چیزی است و در شرع بیرون آمدن از فرمان خدا است. جاحظ گفته است: غراب البین دو نوع است: یکی کوچک و معروف به پستی و ناتوانی، دیگری در خانه های مردم است و در هنگامی که مردم کوچ می کنند و دور می شوند در اقامت گاه های آن ها فرود می آید. چون این کلاغ جز پس از جدایی مردم از منزلشان پیدا نمی شود، نام آن را غراب البین گذاشتند.

مقدسی گفته است: کلاغی سیاه است و مانند اندوه بارِ مصیبت زده ناله می کند. نسبت به دوری دوستان بانگ سر می دهد. اگر گروهی را گرد هم ببیند، هشدار جدایی داده و اگر کشتزار آبادی ببیند، هشدار ویرانی آن را می دهد. وی حیاط های خانه ها را بررسی کرده، به آنان که در آن ساکن هستند نسبت به ویرانی خانه ها و نشیمن گاه ها آگاهی می دهد. او خورنده را از گلوگیری بر حذر می دارد؛ کوچنده را از نزدیکی کوچ آگاه می سازد. او با بانگ غمناک مانند بانگ ندا دهنده مجالس ترحیم بانگ بر می آورد.

در سنن ابو داود و نسائی و ابن ماجه آمده است پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله نمازخوان را از نوک زدن کلاغ و به زمین چسبیدن درنده بازداشت.

مقصود از نوک کلاغ، سبک سجده کردن است که در آن جز به اندازه نوک زدن کلاغ به چیزی که می خواهد بخورد باقی نماند.

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله کفش های خود را طلبید تا بپوشد. هنگامی که یکی را پوشید، کلاغی آمد و دیگری را برداشت و آن را پرتاب کرد و از آن ماری بیرون آمد. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هر که به خدا و روز جزا ایمان دارد، کفش هایش را تا آن ها را نتکانده است، نپوشد. - . حیاه الحیوان ۲ : ۱۱۹- ۱۲۱ -

خوی تمام انواع کلاغ این است که هنگام جفت شدن با ماده اش پنهان می شود. او از رو به رو با ماده آمیزش می کند و

دیگر به علت بی وفایی به او باز نمی گردد. ماده چهار تا پنج تخم می گذارد. هنگامی که جوجه ها از تخم بیرون می آیند مادر آن ها را دور می کند، زیرا بسیار زشت هستند؛ تن ریز، سر و منقار بزرگ، رنگ صاف و اندام ناجور دارند. پدر و مادر از جوجه ها گریزان می شوند و به همین جهت پرواز کرده، آن ها را رها می کنند و خدا از مگس و پشه که در لانه آن ها است خوراک به آن ها می دهد تا نیرو بگیرند و پر در بیاورند و پدر و مادر بر سر آن ها بیایند. ماده روی تخم می خوابد و نر غذایش را می آورد.

از خوی او این است که شکار نمی کند. اگر مرداری بیابد می خورد وگرنه از گرسنگی می میرد یا مانند پرنده های ریز زباله می خورد. کلاغ زیاد پرهیز می کند. غدّاف با جغد می جنگد و تخمش را می رباید و می خورد. از کارهای شگفتش این است که هنگامی که انسانی بخواهد جوجه اش را بگیرد، ماده و نر هر دو با چنگال خود سنگ بر می گیرند و در فضا می چرخند و بر او سنگ می پرانند و می خواهند جلوی او را بگیرند.

عرب به کلاغ فال بد می زند. غراب البین سیاه و سفید است. صاحب مجالسه گفته است: این نامش برای آن است که نوح علیه السّلام او را روانه کرد تا از آب بررسی کند. وی رفت و برنگشت و از این روی او را شوم می شمارند. ابن قتیبه گفته است: برای همین هم او را فاسق نامیدند. - . حیاه الحیوان ۲ : ۱۱۹ - ۱۲۰ -

گفته شده است: هنگامی که کلاغ دو بار به شماره حروف بانگ کند بد و اگر سه بار بانگ کند خوب است. - . حیاه الحیوان ۲: ۱۲۱ -

شیوه ابن عباس این بود که هنگامی که کلاغ بانگ می کرد، می گفت: بار خدایا! جز فال بد از جانب تو فال بدی و جز خیر تو خیری نیست. معبودی جز تو نیست.

گفته شده است: کلاغ به اندازه نوکش زیر زمین را می بیند و روایت است که قابیل جنازه برادرش هابیل را برداشت و به راه افتاد تا اینکه بو گرفت و نمی دانست با او چه کند. خدا دو کلاغ فرستاد و یکی دیگری را کشت. سپس با منقارش زمین را کاوید و برادرش را زیر خاک کرد. قابیل از او پیروی کرد. هنگامی که آدم از مکه برگشت، گفت: هابیل کجا است؟ قابیل گفت: نمی دانم. آدم گفت: بار خدایا! زمینی را که خونش را نوشید لعنت کن. از آن هنگام دیگر زمین خون ننوشید.

مقاتل گفته است: پیش از کُشتن درنده و پرنده با انسان همدم بودند. هنگامی که قابیل هابیل را کُشت پرنده و درنده از او گریزان شدند و درخت ها خار برآوردند. در این هنگام میوه ها ترش، آب ها شور و زمین تیره شد. - . حیاه الحیوان ۲ : ۱۲۲ -

کلاغِ سیاه و سفید فاسق بوده، حرام است. کلاغ سیاه بزرگ کوهی هم بنا بر اصح حرام است و زاغچه بنا بر اصح حلال است. در صَحیح بخاری آمده است پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: پنج جانورند که کُشنده آن ها گناهی ندارد: کلاغ، زغن، موش، مار و سگ هار.

در سنن ابن ماجه است که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: مار، موش و کلاغ فاسق هستند. - . حیاه الحیوان ۲ : ۱۲۳ -

دمیری گفته است: فأر (موش) جمع فأره است. موش چند دسته است. موش صحرایی معروف، موش دوپا، زباب، خلد. زباب موش کَر و خلد موش کور است. از انواع دیگر موش دوپا، موش بیش، موش شتر، موش مُشک و موش کمربنددار است. اما موش خانگی همان فویسقه (فاسق کوچک) است که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمان کشتن او را در حلّ و حرم داده است. آن ها را فواسق می گویند به علت اینکه پلیدند. گفته شده است: چون در حل و حرم از احترام خارج شده اند، گفته شده است: چون خواستند ریسمان های کشتی نوح را ببرند، به آن ها فویسقه می گویند.

یک شب پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بیدار شد در حالی که موش فتیله چراغ را گرفته بود تا اتاق را بر سر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله آتش بزند. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله برخاست و او را کُشت و خونش را برای محلّ و محرم حلال کرد.

یک موش آمد و شروع به کشیدن فتیله کرد. کنیزکی آمد و او را راند. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: او را رها کن. موش آن فتیله را برابر پیامبر آورد و روی سجاده (خمره) او که بر آن نشسته بود انداخت و به اندازه یک درهم از آن را سوزاند. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هنگامی که می خوابید چراغ هایتان را خاموش کنید که شیطان مانند این موش را به مانند این فتیله راهنمایی می کند و خانه شما را آتش می زند.

(خمره) سجاده ای را می گویند که نمازگزار بر روی آن نماز می خواند. به این نام نامیده شده است چون صورت را خمر می کند یعنی می پوشاند.

در صحیح مسلم است که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمان داد هنگام خواب آتش را خاموش کنند. برای اینکه فویسقه خانه را بر اهل خانه آتش می زند.

موش دو نوع است: موش صحرایی و موش معمولی. هر دو حس شنوایی و بینایی دارند. در جانوران تباه کن تر و آزاردهنده تر از موش نیست. از جمله کارش این است که بر سر شیشه تنگ دهانه می آید و چاره می جوید تا دُمش را در آن فرو ببرد و هنگامی که به روغن آلوده شود، بیرون آورده، می لیسد تا آن را تهی کند. دشمنی موش و گربه پنهان نیست و سببش این است که هنگامی که نوح علیه السّلام از هر جانوری دو تا در کشتی جا داد اهل کشتی از موش شکوه کردند که خوراک و کالایشان را تباه می کند. خدا به شیر وحی کرد تا عطسه بزند. گربه ای از او بیرون آمد و موش از ترس او پنهان شد. - . حیاه الحیوان ۲ : ۱۳۸ - ۱۳۹ -

زباب جمع زبابه موش بیابانی است که هر چه را به آن نیاز داشته باشد یا از آن بی نیاز باشد می دزدد. گفته شده است: موشی کور و کر است و مرد نادان را به آن تشبیه می کنند - . حیاه الحیوان ۱ : ۴۱۷ - .

خُلد که گاهی خَلد و خِلد هم گفته می شود، جانوری کوچک، کور و کر است. آنچه رو به رویش باشد جز با بوییدن نمی فهمد. گفته شده است: موش کوری است که جز با بوییدن نمی فهمد. ارسطو گفته است: هر جانوری غیر از موش کور دو چشم دارد. همانا چنین آفریده شده است، چون خاک نشین است و خدا خاک را برایش مانند آب برای ماهی ساخته است.

غـذایش از درون زمین است و در بیرون زمین نیرو و نشاطی نـدارد. چون چشم نـدارد خـدای تعالی گوش تیزی به او داده که گـام زدن آهسـته را از راه دور می فهمـد و خود را در زمین پنهـان می کنـد. گفته شـده است: تیزی گوشـش به مقـدار بینایی دیگران است. - . حیاه الحیوان ۱ : ۲۱۵ -

موش دوپا جانوری است که دو دست بسـیار دراز و دُمی مانند موش صـحرایی دارد که آن را به بالا می آورد. رنگ آن مانند رنـگ آهو است. در ژرفای زمین لانه می کنـد تا رطوبتش برای او نقش آب را ایفا کنـد. وی از نسـیم خوشـش می آیـد و از بخار بدش می آید. سوراخش را در برآمدگی زمین می سازد و لانه اش را در برابر وزش بادهای چهارگانه حفر می کند. وی در لانـه اش روزنه هـایی به نـام هـای نافقـاء و قاصـعاء و راهطـاء می سازد. هنگامی که از یکی روزنه ها تعقیب شود، از نافقاء بیرون می رود و اگر از آن دنبال شود از قاصعاء می گریزد.

بیرون لانـه هـایش خاک و درونش گودال است. منافق هم چنین است. بیرونش ایمان و درونش کفر است. از این رو منافق نام گرفته است. قزوینی گفته است: نوعی موش است و از جانورانی است که رئیس مُطاعی دارند و فرمانش را می بَرند و هنگامی که با آن ها در جای بلنـدی یا بر سـر سـنگی بایسـتد، از هر سو راه را می پاید و اگر چیز ترسـناکی دید، دندان ها را به هم می زنـد و سوت می کشـد و هنگامی که موش ها آن را می شـنوند، به لانه خود بر می گردنـد. اگر رئیس غفلت کند تا جایی که یکی از آن هـا شـکار شود، گرد آمـده، او را می کُشـند و دیگری را به جـای او بر می گزیننـد. هنگـامی که به دنبال غـذا می گردند، رئیس دیده بانی می کند و اگر چیز ترسناکی نبیند به سمت آن ها رفته سوت می زند و دندان هایش را به هم می زند و در نتیجه آن ها یکی پس از دیگری بیرون می آیند.

زمخشـری از سـفیان بن عُیَینه آورده: در جانـداران چیزی که خوراک انبار کند جز انسان، مورچه، موش و کلاغ زاغی (عقعق) نیست.

عقعق پرنده ای به اندازه کبوتر و به شکل کلاغ است و بال هایش از بال های کبوتر بزرگ ترند. عقعق دو رنگ دارد: سفید و سیاه دم دراز که به او قعقع نیز می گوینـد. او زیر سـقف آشـیانه نمی کند و در سایه آن نمی ماند. بلکه آشـیانه بر جاهای بلند می سـازد. وی خوی زنـا و خیـانت دارد و به دزدی و پلیـدی وصف می شود. عرب ها در همه این ها به آن مثل می زننـد. - . حیاه الحیوان ۲ : ۱۰۲ -

پیامبر صـلی اللّه علیه و آله فرمود: امتی از بنی اسـرائیل گم شدند که معلوم نیست چه بر سـر آن ها آمد. جز موش کسی آن ها را نمی بیند و نمی شناسد. آیا نمی بینی که برای او شیرهای شتر را که قرار داده می شود، نمی نوشد و شیر گوسفند را که قرار داده می شود، می نوشد.

نووی و غیر او گفته اند: یعنی گوشت و شـیر شتر بر بنی اسرائیل حرام است نه گوشت و شیر گوسفند. این که موش از گوشت شتر و شیرش نمی خورد دلیل بر این است که وی از بنی اسرائیل مسخ شده است.

امـا موش بِیش، که بیش به معنی زهر است جـانور کوچکیماننـد موش است و موش نیست؛ ولی این نـام را دارد. در باغ ها و

بیشه ها بوده، به دنبال گیاهان زهردار می گردد تا آن ها را بخورد. این سم ها زیانی برای وی ندارند. او بسیار به دنبال سم است.

موش ذات النطاق (کمربنددار) موشی است که خال های سفید دارد و بالا تنه اش سیاه است. آن را به زنی مانند کرده اند که روی دو پیراهن رنگین کمربند بسته و بالایی را روی زیری افکنده است. قزوینی نیز چنین گفته است .

اما فأره مشک، می توان آن را به مانند ترتیب معمول در سایر همزه های ساکنه ما قبل مفتوح فاره مشک تلفظ کرد. جوهری و ابن مکی گفته اند فاره است و این مطلبِ خلاف قاعده ای از جانب آنان است.

جاحظ گفته است فاره مشک دو نوع است: یکی جانور کوچکی در بلاد تبّت است که برای نافه و نافش شکار می شود. هنگامی که شکارش می کنند، وی را به آویزان به بندهایی می بندند تا خونش در ناف جمع شود و هنگامی که بند محکم شد، سرش را می بُرند و چه بسیار کسانی نزد ما آن را می خورند.

دوم موش های سیاه خانگی هستند که بوی پیوسته ای دارند که بوی مُشک است ولی مُشک ندارند.

اما فاره شتر را در صحاح گفته است: مراد از آن، آن است که موش در هنگامی که گیاه و شکوفه آن را می چرد و بر سر آب می رود و از آن بیرون می آید، بوی خوشی می دهد؛ آن بو را فاره شتر می گویند. خوردن هر نوع موش جز موش دوپا حرام است و خوردن لب زده موش مکروه است - . حیاه الحیوان ۲ : ۱۳۹ -۱۴۰ - .

**[ترجمه]

«۹»

الْکَافِی، عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ حَنَانٍ عَنْ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ عَبْدٍ صَالِحٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّ النَّاسَ أَصَابَهُمْ قَحْطٌ شَدِیدٌ عَلَی عَهْدِ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ علیه السلام فَشَکَوْا ذَلِکَ إِلَیْهِ وَ طَلَبُوا إِلَیْهِ أَنْ یَسْتَسْقِیَ لَهُمْ قَالَ فَقَالَ لَهُمْ إِذَا صَلَّیْتُ الْغَدَاهَ مَضَیْتُ فَلَمَّا صَلَّی الْغَدَاهَ مَضَی وَ مَضَوْا فَلَمَّا أَنْ کَانَ فِی بَعْضِ الطَّرِیقِ إِذَا هُوَ بِنَمْلَهٍ رَافِعَهٍ یَدَهَا إِلَی السَّمَاءِ وَاضِعَهٍ قَدَمَیْهَا عَلَی الْأَرْضِ وَ هِیَ تَقُولُ اللَّهُمَّ إِنَّا خَلْقٌ مِنْ خَلْقِکَ وَ لَا غِنَی بِنَا عَنْ رِزْقِکَ فَلَا تُهْلِکْنَا بِذُنُوبِ بَنِی آدَمَ قَالَ فَقَالَ سُلَیْمَانُ علیه السلام ارْجِعُوا فَقَدْ سُقِیتُمْ بِغَیْرِکُمْ فَسُقُوا فِی ذَلِکَ الْعَامِ وَ لَمْ یُسْقَوْا مِثْلَهُ قَطُّ(۱).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: محمّد بن یوسف از پدرش نقل کرده که گفت: از امام باقر علیه السّلام درباره قول خدا: «وَ أَوْحی رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ.» {و پروردگار تو به زنبور عسل وحی [الهام غریزی] کرد.} پرسیدم. فرمود: مقصود الهام است. - . تفسیر عیاشی ۲ : ۲۶۳ -

**[ترجمه]

«۱۰»

الْخَرَائِجُ، عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ عَنِ الرِّضَا علیه السلام: أَنَّ عُصْفُوراً وَقَعَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ جَعَلَ يَصِيحُ وَ يَضْطَرِبُ فَقَالَ أَ تَدْرِی مَا يَقُولُ فَقُلْتُ لَا قَالَ قَالَ لِی إِنَّ حَيَّةً تُرِيدُ أَنْ تَأْكُلَ فِرَاخِی فِی الْبَيْتِ فَقُمْ وَ خُذْ تِلْكَ النِّسْعَهَ(۲) وَ ادْخُلِ الْبَيْتَ وَ اقْتُلِ الْحَيَّهَ فَقُمْتُ وَ أَخَذْتُ النِّسْعَهَ وَ دَخَلْتُ الْبَيْتَ وَ إِذَا حَيَّهٌ تَجُولُ فِی الْبَيْتِ فَقَتَلْتُهَا(۳).

**[ترجمه]کافی: امام کاظم علیه السّلام فرمود: در زمان سلیمان بن داود علیه السّلام مردم به قحطی سختی دچار شدند. آن ها به او شکایت کردند و از او خواستند که برایشان باران بخواهد. وی به آن ها گفت: نماز صبح را که خواندم می روم. هنگامی که نماز صبح را خواند وی و مردم رفتند. هنگامی که میان راه بودند ناگهان مورچه ای را دیدند که دو دستش را به آسمان برآورده و دو پا را بر زمین نهاده و می گوید: بار خدایا ما از آفریده های توییم و بی نیاز از روزی تو نیستیم. ما را به گناه انسان ها نابود نکن. فرمود: سلیمان گفت: برگردید که به واسطه غیر خودتان سیراب شدید. بارانی در آن سال بر آن ها بارید که مانندش را ندیده بودند - . کافی: ۲۴۶ - .

**[ترجمه]

«۱۱»

الْفَقِيهُ، بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَلَبِیِّ: أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَتْلِ الْحَيَّاتِ قَالَ اقْتُلْ كُلَّ شَیْ ءٍ تَجِدُهُ فِی الْبَرِّيَّهِ إِلَّا الْجَانَّ وَ نَهَی عَنْ قَتْلِ عَوَامِرِ الْبُيُوتِ قَالَ لَا تَدَعْهُنَّ مَخَافَهَ تَبِعَاتِهِنَّ فَإِنَّ الْيَهُودَ عَلَی عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَتْ مَنْ قَتَلَ عَامِرَ بَيْتٍ أَصَابَهُ كَذَا وَ كَذَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَنْ تَرَكَهُنَّ مَخَافَهَ تَبِعَاتِهِنَّ فَلَيْسَ مِنِّی وَ إِنَّمَا تَتْرُكُهَا لِأَنَّهَا لَا تُرِيدُكَ وَ قَالَ رُبَّمَا قَتَلَهُنَّ فِی بُيُوتِهِنَ (۴).

**[ترجمه]خرائج و جرائح: سلیمان جعفری می گوید: گنجشکی در برابر امام رضا علیه السّلام افتاد و شروع به شیون کرد و پریشان بود. حضرت فرمود: می دانی چه می گوید؟ گفتم: نه. حضرت به من فرمود: می گوید: ماری می خواهد بچه هایم را در خانه بخورد. برخیز و این تسمه را بگیر و در خانه برو و مار را بکُش. برخاستم؛ تسمه را گرفتم و به خانه داخل شدم. ناگهان ماری در آن می چرخید. پس او را کُشتم - . خرائج و جرائح - .

**[ترجمه]

بیان

قال الدمیری الجان حیه بیضاء(۵) و قیل الحیه الصغیره و قال الجوهری حیه بیضاء.

و قال الفیروزآبادی حیه أكحل العین لا تؤذی كثیره فی البیوت.

۱- ۱. روضه الکافی: ۲۴۶ فیه: ما لم یسقوا مثله قط.

۲- ۲. النسع: سیر او حبل عریض تشد به الرحال، و القطعه منه، النسعه.

۳- ۳. الخرائج.

۴- ۴. من لا یحضره الفقیه ۳: ۲۲۱ فیه: لا تدعوهن.

۵- ۵. حیاه الحیوان ۱: ۱۳۳.

و فی النهایه فی حدیث قتل الحیات إن لهذه البیوت عوامر فإذا رأیتم منها شیئا فحرجوا علیها(۱) ثلاثا العوامر الحیات التی تکون فی البیوت واحدها عامر و عامره قیل سمیت عوامر لطول أعمارها(۲).

**[ترجمه]من لا یحضره الفقیه: حلبی از امام صادق علیه السّلام درباره کُشتن مارها پرسید. حضرت فرمود: به جز جانّ (مار سفید)، هر چه در بیابان یافتی بکش. حضرت از کشتن مارهای خانگی نهی فرمود و فرمود: آن ها را از ترس نتیجه کشتنشان وامگذار، زیرا یهود در زمان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله گفتند: هر که مار خانگی را بکُشد، چنین و چنان می شود. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر که آن ها را از ترس نتیجه کُشتنشان واگذارد از من نیست. همانا آن ها را رها می کنی چون زیانی به تو نمی رسانند. حضرت فرمود: چه بسا کُشته شدنشان در خانه هایشان باشد. - . من لا یحضره الفقیه ۳ : ۲۲۱ -

**[ترجمه]

«۱۲»

التَّهْذِیبُ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَی السَّمَّانِ عَنْ أَیُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ عُبَیْدِ اللَّهِ الْحَلَبِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: نَهَی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنْ یُؤْکَلَ مَا تَحْمِلُهُ النَّمْلَهُ بِفِیهَا وَ قَوَائِمِهَا(۳).

**[ترجمه]دمیری گفته است: (جانّ) مار سفید است و گفته شده است: مار ریز است. جوهری گفته است: (جان) مار سفید است. فیروزآبادی گفته است: ماری سیاه چشم و بی آزار است و در خانه ها بسیار وجود دارد. - . حیاه الحیوان ۱ : ۱۳۳ -

در نهایه گفته است: در حدیث کشتن مارها است که: {این خانه ها عوامری (مارهای خانگی) دارند. وقتی که یکی از آن ها را دیدید به آن ها سه بار اخطار کنید.} عوامر مارهای خانگی هستند و مفرد آن را عامر و عامره می گویند. گفته شده است: مارهای خانگی به این جهت به این نام نامیده شده اند که عمر دراز دارند. - . نهایه ۳ : ۱۴۴ -

**[ترجمه]

بیان

النهی علی المشهور محمول علی الکراهه.

قال الدمیری یکره أکل ما حملت النمله بفیها و قوائمها لما روی الحافظ أبو نعیم فی الطب النبوی عن صالح بن خوات بن جبیر عن أبیه عن جده أن رسول الله صلی الله علیه و آله نهی عن أن یؤکل ما حملته النمل بفیها و قوائمها(۴).

**[ترجمه]تهذیب الأحکام: امام صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله از این که آنچه را مورچه با دهان و دست و پایش بیاورد بخورند، نهی کرده است. - . تهذیب الأحکام -

**[ترجمه]

الْبَصَائِرُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ فَرْقَدٍ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مُتَوَجِّهِینَ إِلَی مَكَّهَ حَتَّی إِذَا كُنَّا بِسَرِفٍ اسْتَقْبَلَهُ غُرَابٌ يَنْعِقُ فِی وَجْهِهِ فَقَالَ مُتْ جُوعاً مَا تَعْلَمُ شَيْئاً إِلَّا وَ نَحْنُ نَعْلَمُهُ إِلَّا أَنَّا أَعْلَمُ بِاللَّهِ مِنْكَ فَقُلْنَا هَلْ كَانَ فِی وَجْهِهِ شَیْ ءٌ قَالَ نَعَمْ سَقَطَتْ نَاقَهٌ بِعَرَفَاتٍ (۵).

دلائل الطبری، عن علی بن هبه الله عن الصدوق عن أبیه عن سعد بن عبد الله عن البرقی عن النضر: مثله (۶).

ص: ۲۶۱

۱- ۱. حرج علیه: قال له: انت فی حرج أی ضیق، و قال المصنّف ای تعزم علیها و تقسم علیها بان لا تضر و لا تظهر.

۲- ۲. النهایه ۳: ۱۴۴.

۳- ۳. تهذیب الأحكام.

۴- ۴. حیاه الحیوان ۲: ۲۶۷.

۵- ۵. بصائر الدرجات: ۳۴۵ ط تبریز.

۶- ۶. دلائل الإمامه: ۱۳۵.

**[ترجمه]نهی بنا بر مشهور حمل بر کراهت شده است. دمیری گفته است: خوردن آن مکروه است، زیرا در الطب النبوی آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن نهی کرده است. - . حیاه الحیوان ۲ : ۲۶۷ -

**[ترجمه]

بیان

لعله کان متوجها إلی عرفات لأكل الناقه الميته و كان جائعا و لم يكن علمه من جهه المشاهده بل بما أعطاه الله من العلم بجهه رزقه أو ببعض الوقائع كما هو المشهور فی الغراب.

**[ترجمه]بصائر الدرجات: عبد اللّه بن فرقد می گوید: با امام صادق علیه السّلام به مکه می رفتیم. هنگامی که در سرف بودیم کلاغی برابر آن حضرت آمد و به روی وی بانگ زد. حضرت فرمود: از گرسنگی بمیر. تو چیزی نمی دانی جز اینکه ما آن را می دانیم؛ جز اینکه ما به خدا از تو داناتریم. گفتیم: در جهت رفتن او چیزی بود؟ فرمود: آری، شتری در عرفات هلاک شده است. - . بصائر الدرجات: ۳۴۵ ، دلائل الامامه: ۱۳۵ -

شاید آن کلاغ برای خوردن شتر مرده، به عرفات می رفته است و کلاغ گرسنه بوده است و علم او از راه دیدن نبوده بلکه از باب اعطا شدن علمِ مکان روزی از جانب خدای متعال بوده است، یا اینکه علم کلاغ از این باب است که برخی پیش آمدها را می داند، چنانچه درباره کلاغ شهرت دارد.

**[ترجمه]

«۱۴»

الْمَكَارِمُ، قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: تَعَلَّمُوا مِنَ الْغُرَابِ ثَلَاثَ خِصَالٍ اسْتِتَارَهُ بِالسِّفَادِ وَ بُكُورَهُ فِی طَلَبِ الرِّزْقِ وَ حَذَرَهُ (۱).

**[ترجمه]مکارم الاخلاق: امام صادق علیه السّلام فرمود: سه خصلت را از کلاغ بیاموزید: نهان کردن آمیزش، بامداد به دنبال روزی رفتن و بر حذر داشتن دیگران. - . مکارم الاخلاق: ۱۵۴ -

**[ترجمه]

«۱۵»

الْخِصَالُ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ أَبِی لَيْلَی: أَنَّ مَلِكَ الرُّومِ سَأَلَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ علیهما السلام عَنْ سَبْعَهِ أَشْيَاءَ خَلَقَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ تَخْرُجْ مِنْ رَحِمٍ فَقَالَ آدَمُ وَ حَوَّاءُ وَ كَبْشُ إِبْرَاهِيمَ وَ نَاقَهُ صَالِحٍ وَ حَيَّهُ الْجَنَّهِ وَ الْغُرَابُ الَّذِی بَعَثَهُ اللَّهُ يَبْحَثُ فِی الْأَرْضِ وَ إِبْلِيسُ لَعَنَهُ اللَّهُ (۲).

**[ترجمه]خصال: پادشاه روم از امام مجتبی علیه السّلام درباره هفت چیز که خداوند عزّ و جلّ آفریده و از رحم بیرون نیامدند، پرسید. حضرت فرمود: آدم، حوّاء، قوچ ابراهیم، ناقه صالح، مار بهشت، کلاغی که خدا فرستاد و زمین را کاوید و ابلیس لعین. - . خصال ۲ : ۸ -

**[ترجمه]

«۱۶»

الْفَقِيهُ، رُوِيَ مَنْ قَتَلَ وَزَغاً فَعَلَيْهِ الْغُسْلُ وَ قَالَ بَعْضُ مَشَايِخِنَا إِنَّ الْعِلَّةَ فِي ذَلِكَ أَنَّهُ يَخْرُجُ مِنْ ذُنُوبِهِ فَيَغْتَسِلُ مِنْهَا(۳).

**[ترجمه]من لا یحضره الفقیه: روایت شده: هر کس وزغ یا چلپاسه را بکشد باید غسل کند. و بعضی استادان ما گفته اند: سبب این غسل آن است که از گناهان پاک شده، لذا غسل می کند. - . من لا یحضره الفقیه ۱ : ۴۴ -

**[ترجمه]

«۱۷»

حَيَاةُ الْحَيَوَانِ، فِي الْحَدِيثِ الصَّحِيحِ مِنْ رِوَايَةِ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: مَنْ قَتَلَ وَزَغَةً مِنْ أَوَّلِ ضَرْبَةٍ فَلَهُ كَذَا وَ كَذَا مِنَ الْحَسَنَةِ وَ مَنْ قَتَلَهَا فِي الضَّرْبَةِ الثَّانِيَةِ فَلَهُ كَذَا وَ كَذَا حَسَنَةً دُونَ الْأُولَى (۴)

وَ فِيهِ أَيْضاً أَنَّ مَنْ قَتَلَهَا فِي الْأُولَى فَلَهُ مِائَةُ حَسَنَةٍ وَ فِي الثَّانِيَةِ دُونَ ذَلِكَ وَ فِي الثَّالِثَةِ دُونَ ذَلِكَ.

وَ رَوَى الطَّبَرَانِيُّ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: اقْتُلُوا الْوَزَغَ وَ لَوْ فِي جَوْفِ الْكَعْبَةِ.

وَ فِي حَدِيثِ عَائِشَةَ: أَنَّهُ كَانَ فِي بَيْتِهَا رُمْحٌ مَوْضُوعٌ فَقِيلَ لَهَا مَا تَصْنَعِينَ بِهَا فَقَالَتْ نَقْتُلُ بِهِ الْوَزَغَ فَإِنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله أَخْبَرَنَا أَنَّ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام أُلْقِيَ فِي النَّارِ

۱- ۱. مکارم الأخلاق: ۱۵۴.

۲- ۲. الخصال ج ۲ ص ۸.

۳- ۳. من لا یحضره الفقیه ج ۱ ص ۴۴.

۴- ۴. فی المصدر زاد: و من قتلها فی الثالثة فله كذا و كذا حسنة دون الثانية.

وَ لَمْ تَكَنْ فِي الْأَرْضِ دَابَّهٌ إِلَّا أَطْفَأَتْ عَنْهُ النَّارَ غَيْرَ الْوَزَغِ (۱) فَإِنَّهُ كَانَ يَنْفُخُ عَلَيْهِ (۲) فَأَمَرَ علیه السلام بِقَتْلِ الْوَزَغِ.

و كذلك رواه أحمد فی مسنده.

وَ فِي تَارِيخِ ابْنِ النَّجَّارِ عَنْ عَائِشَهَ قَالَتْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: مَنْ قَتَلَ وَزَغَهً مَحَا اللَّهُ عَنْهُ سَبْعَهَ خَطِيئَاتٍ.

وَ فِي الْكَامِلِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: مَنْ قَتَلَ وَزَغَهً فَكَأَنَّمَا قَتَلَ شَيْطَاناً.

ثم قال و أما تقييد الحسنات فی الضربه الأولى بمائه و فی الثانيه بسبعين كما هو فی بعض الروايات فجوابه أنه كقوله فی صلاه الجماعه بسبع و عشرين و بخمس و عشرين إن مفهوم العدد لا يعمل به فذكر السبعين لا يمنع المائه فلا تعارض بينهما أو لعله أخبرنا بالسبعين ثم تصدق الله بالزياده(۳) فأعلم به صلى الله عليه و آله حين أوحى إليه بعد ذلک أو أنه يختلف باختلاف قاتلی الوزغ بحسب نياتهم و إخلاصهم و كمال أحوالهم و نقصها فتكون المائه للكامل (۴) منهم و السبعون لغيره و قال يحيى بن يعمر سبب كثره الحسنات فی المبادره أن تكرر الضرب فی قتلها يدل على عدم الاهتمام بأمر صاحب الشرع إذ لو قوى عزمه و اشتدت حميته لقتلها فی المره الأولى لأنه حيوان لطيف لا يحتاج إلى كثره مئونه فی الضرب فحيث لم يقتلها فی المره الأولى دلت على ضعف عزمه و لذلک نقص أجره عن المائه إلى السبعين و علل عز الدين بن عبد السلام كثره الحسنات فی الأولى بأنه إحسان فی

۱- ۱. يأتی من الخصال ان هوام الأرض استأذن اللّه ان تصب عليه الماء فلم يأذن اللّه عزّ و جلّ بشی ء منها الا للضفدع.

۲- ۲. فی المصدر: ينفخ عليه النار.

۳- ۳. فی المصدر: بالزياده علينا.

۴- ۴. فی المصدر: للاكمل منهم.

القتل فدخل فی قوله صلی الله علیه و آله إذا قتلتم فأحسنوا القتله و لأنه (۱) مبادره إلی الخیر فیدخل تحت قوله تعالی فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ (۲) و قال و علی کل المعنیین (۳) فالحیه و العقرب أولی بذلک لعظم مفسدتهما(۴).

**[ترجمه]حیاه الحیوان: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر که وزغی را با یک ضربه بکشد چنین و چنان حسنه دارد و اگر با دو ضربه بکشد چنین و چنان حسنه دارد؛ کمتر از نخستین. نیز از او در همین باره است که هر که در ضربه نخست او را بکشد صد حسنه دارد و در ضربه دوم کمتر و در ضربه سوّم کمتر از آن. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: وزغ را بکُشید گرچه درون خانه کعبه باشد.

عایشه در خانه اش نیزه ای گذاشته بود. به او گفته شد: با آن چه می کنی؟ گفت: با آن وزغ می کُشیم. زیرا پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به ما خبر داد: ابراهیم علیه السّلام را در آتش افکندند و در زمین جانوری نبود جز آنکه آتش را بر او خاموش کرد به جز وزغ که در آن می دمید. پس آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله به کشتن وزغ فرمان داد.

رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله می فرمود: هر که وزغی را بکُشد، خدا از او هفت گناه را محو کند.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر که وزغی را بکشد گویا شیطانی را کشته است.

سپس گفته است: این که در روایت نخست صد حسنه گفته است و در دوّم هفتاد چنانچه در برخی روایات است، جوابش این است که مانند فرموده او در نماز جماعت است که گاهی آن را برابر بیست و هفت و گاهی برابر بیست و پنج نماز دانسته است. زیرا مفهوم عدد حجت نیست و بیان هفتاد با بیان صد مخالفتی ندارد یا شاید پیامبر ابتدا هفتاد ثواب را ذکر کرده و بعد خداوند فزونی را بخشش کرده است و حضرت پس از وحی شدن صد ثواب آن را اعلام نموده است، یا این که ثواب به اختلاف نیت و اخلاص کشنده ها تفاوت می کند و طبق کمال و نقص احوالشان است و صد برای کامل و هفتاد برای دیگران است. یحیی بن یعمر گفته است: فزونی حسنه در نخست برای این است که تکرار زدن در کشتن آن دلیل بی اهتمامی به امر صاحب شرع است، زیرا اگر اهتمام ورزد، در بار نخست او را می کُشد، چون جانوری لطیف است و نیازی به بسیار زدن ندارد. اینکه در بار نخست او را نکشته، دلیل سستی عزم او است و از این رو مزدش از صد به هفتاد کم گشته است. عز الدین بن عبد السلام گفته است: فزونی حسنات در بار نخست برای این است که خوب کشته و در فرموده آن حضرت داخل است که: هنگامی که می کُشید، خوب بکُشید. نیز برای آنکه پیش دستی در کار خیر است و مشمول قول خدای تعالی می گردد که «فَاسْتَبِقُوا الْخَیْرات.» - . مائده / ۴۸ - {پس در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت گیرید.} و گفته است: به هر کدام از دو معنی کشتن مار و عقرب به آن سزاوارتر است، چون مفسده آن ها بزرگ تر است - . حیاه الحیوان ۲ : ۲۸۸ - .

**[ترجمه]

«۱۸»

قُرْبُ الْإِسْنَادِ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِیهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَتْلِ النَّمْلَهِ قَالَ لَا تَقْتُلْهَا إِلَّا أَنْ تُؤْذِیَکَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَتْلِ الْهُدْهُدِ أَ یَصْلُحُ قَالَ لَا تُؤْذِیهِ وَ لَا تَقْتُلْهُ وَ لَا تَذْبَحْهُ فَنِعْمَ الطَّیْرُ هُوَ(۵).

**[ترجمه]قرب الإسـناد: على بن جعفر مى گويد: از امام كاظم عليه السّلام درباره كشـتن مورچه پرسـيدم. فرمود: او را نكش جز اين كه آزارت دهد. درباره كشـتن هدهد از او پرسيدم. فرمود: او را آزار نده و نكش و سرش را نبُر كه بسيار پرنده خوبى است - . قرب الإسناد: ١٢١ - .

**[ترجمه]

«١٩»

الْعُيُونُ، وَ الْعِلَلُ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْمَدِينِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِيِّ عَنِ الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عليهم السلام: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله نَهَى عَنْ قَتْلِ خَمْسَةٍ الصُّرَدِ وَ الصُّوَّامِ وَ الْهُدْهُدِ وَ النَّحْلَهِ وَ النَّمْلَهِ وَ الضِّفْدِعِ وَ أَمَرَ بِقَتْلِ خَمْسَةٍ الْغُرَابِ وَ الْحِدَأَهِ وَ الْحَيَّهِ وَ الْعَقْرَبِ وَ الْكَلْبِ الْعَقُورِ.

قال الصدوق هذا أمر إطلاق و رخصه لا أمر وجوب و فرض (۶).

**[ترجمه]عيون أخبار الرضا: امام على عليه السّلام فرمود: رسول خدا صلى اللّه عليه و آله از كشتن پنج جانور نهى كرد؛ صرد صوام (جغـد)، هدهـد، زنبور عسل، مورچه و قورباغه. و به كشـتن پنج چيز امر فرمود كه عبارتند از: كلاغ، زغن، مار، عقرب و سـگ هار. صـدوق گفته است: اين امر براى رخصت است نه وجوب و فرض. - . عيون أخبار الرضا ١ : ٢٧٧ ، خصال ١ : ٢٩٧ -

**[ترجمه]

بيان

يدل على اتحاد الصرد و الصوام كما يظهر من كلام الدميرى و أكثر اللغويين لكن الفقهاء عدوهما اثنين قال فى القاموس الصرد بضم الصاد و فتح الراء طائر ضخم الرأس يصطاد العصافير و هو أول طائر صام لله تعالى و الجمع صردان.

و قال فى النهايه فيه أنه نهى المحرم عن قتل الصرد و هو طائر ضخم الرأس

ص: ٢۶۴

١- ١. فى المصدر: أو أنه.

٢- ٢. المائده: ۴٨.

٣- ٣. فى المصدر: و على كلا المعنيين.

۴- ۴. حياه الحيوان ٢: ٢٨٨.

۵- ۵. قرب الإسناد: ۱۲۱ فيه: عبد اللّه بن الحسن عن جده علىّ بن جعفر.

۶- ۶. عيون الأخبار ج ۱ ص ۲۷۷ الخصال ۱: ۲۹۷ فيه:[الصـرد الصوام] و فيه[الحدأه] و لم نجد الحديث فى العلل و الظاهر أنّه تصحيف الخصال.

و المنقار له ریش عظیم نصفه أبیض و نصفه أسود و منه حدیث ابن عباس أنه نهی عن قتل أربع من الدواب النمله و النحله و الهدهد و الصرد.

قال الخطابی إنما جاء فی قتل النمل عن نوع منه خاص و هو الکبار ذوات الأرجل الطوال لأنها قلیله الأذی و الضرر و أما النحله فلما فیها من المنفعه و هو العسل و الشمع و أما الهدهد و الصرد فلتحریم لحمهما لأن الحیوان إذا نهی عن قتله و لم یکن ذلک لاحترامه أو الضرر فیه کان لتحریم لحمه أ لا تری أنه نهی عن قتل الحیوان لغیر مأکله و یقال إن الهدهد منتن الریح فصار فی معنی الجلاله و الصرد تتشأم به العرب و تتطیر بصوته و شخصه و قیل إنما کرهوه من اسمه من التصرید و هو التقلیل (۱).

و قال فیه خمس (۲) یقتلن فی الحل و الحرم و عد منها الحداء و هو هذا الطائر المعروف من الجوارح واحدها حدأه بوزن عنبه(۳).

و قال فیه خمس یقتلن فی الحل و الحرم و عد منها الکلب العقور و هو کل سبع یعقر أی یجرح و یقتل و یفترس کالأسد و النمر و الذئب سماها کلبا لاشتراکها فی السبعیه و العقور من أبنیه المبالغه انتهی (۴).

**[ترجمه]این روایت دلالت دارد که صرد و صوّام یکی است، چنانچه از سخن دمیری و بیشتر لغت دانان بر می آید؛ ولی فقهاء آن ها را دو جانور می دانند. در قاموس گفته است: (صُرَد) که جمع آن صردان است پرنده ای سر بزرگ است که گنجشک ها را شکار می کند. وی نخستین پرنده ای است که برای خدای تعالی روزه گرفته است. در نهایه گفته است: در حدیث است که بر محرم کشتن صرد حرام است و صرد پرنده ای است که سر و نوک بزرگ و پر فراوان دارد. نیمی از آن سفید و نیمی سیاه است. از این باب است حدیث ابن عباس که از کشتن چهار جاندار که عبارتند از مورچه، زنبور عسل، هدهد، و صرد نهی شده است.

خطّابی گفته است: آنچه درباره کُشتن مورچه آمده در نوعی خاص از آن است که بزرگ بوده، پاهای بلندی دارد، زیرا وی کم آزار و کم زیان است. نهی از کُشتن زنبور عسل برای سود آنکه عسل و شمع است می باشد. هدهد و جغد برای این که حرام گوشتند از کُشتنشان نهی شده است، زیرا نهی از کُشتن جاندار اگر برای احترام داشتن یا زیان نداشتن آن نباشد، برای حرمت گوشت آن است. آیا نمی بینی که از کُشتن جاندار برای کاری غیر از خوردن آن نهی شده است. گفته شده است: هدهد بوی گند دارد و در حکم نجاست خوار است. جغد به نظر عرب برای آوازش و برای خودش شوم است. گفته شده است: آن را برای نامش بد می پندارند، زیرا صرد از تصدیر که معنی کاستن دارد گرفته شده است. - . نهایه ۲ : ۲۸۱ -

همچنین درباره آن گفته است: روایت شده: پنج جانور در حلّ و حرم کشته می شوند که زغن را در جمله آن ها شمرده است. زغن همان پرنده معروف از تیره پرندگان شکاری است که مفرد آن حِدأَه است. - . نهایه ۱ : ۲۳۹ -

همچنین درباره آن گفته است: پنج جاندار در حلّ و حرم کشته می شوند که سگ گزنده را از آن ها شمرده است. مراد از سگ گزنده هر درنده ای است که زخم بزند، بکُشد و بدرّد. مانند شیر، پلنگ و گرگ. آن ها را برای آنکه در درندگی و هاری شریکند از باب مبالغه کلب (سگ) نامیده است. - . نهایه ۳ : ۱۳۱ -

**[ترجمه]

و أقول

التعمیم الذی ادعاها غیر معلوم و کأن المراد بالعقور الکلب الهراش (۵)

الذی یضر و لا ینفع.

**[ترجمه]تعمیمی که داده است، معلوم نیست صحیح باشد و گویا منظور از سگ درنده، سگ ولگرد است که زیان دارد و سود ندارد.

**[ترجمه]

«۲۰»

الْخِصَالُ، عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زِیَادٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ کَثِیرٍ الرَّقِّیِّ قَالَ: بَیْنَمَا نَحْنُ قُعُودٌ عِنْدَ أَبِی

۱- ۱. النهایه ۲: ۲۸۱.

۲- ۲. فی المصدر: خمس فواسق یقتلن.

۳- ۳. النهایه ۱: ۲۳۹.

۴- ۴. النهایه ۳: ۱۳۱.

۵- ۵. تقدم فی حدیث غیاث بن إبراهیم المروی عن قرب الإسناد اطلاقه علی الذئب أیضا.

عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِذْ مَرَّ بِنَا رَجُلٌ بِيَدِهِ خُطَّافٌ مَذْبُوحٌ فَوَثَبَ إِلَيْهِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام حَتَّى أَخَذَهُ مِنْ يَدِهِ ثُمَّ دَحَى بِهِ الْأَرْضَ ثُمَّ قَالَ أَ عَالِمُكُمْ أَمَرَكُمْ بِهَذَا(۱) أَمْ فَقِيهُكُمْ لَقَدْ أَخْبَرَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي علیه السلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله نَهَى عَنْ قَتْلِ سِتَّةٍ النَّحْلَةِ وَ النَّمْلَةِ وَ الضِّفْدِعِ وَ الصُّرَدِ وَ الْهُدْهُدِ وَ الْخُطَّافِ فَأَمَّا النَّحْلَةُ فَإِنَّهَا تَأْكُلُ طَيِّباً وَ تَضَعُ طَيِّباً وَ هِيَ الَّتِي أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهَا لَيْسَتْ مِنَ الْجِنِّ وَ لَا مِنَ الْإِنْسِ (۲) وَ أَمَّا النَّمْلَةُ فَإِنَّهُمْ قُحِطُوا عَلَى عَهْدِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ علیه السلام فَخَرَجُوا يَسْتَسْقُونَ فَإِذَا هُمْ بِنَمْلَةٍ قَائِمَةٍ عَلَى رِجْلَيْهَا مَادَّةٍ يَدَهَا إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ تَقُولُ اللَّهُمَّ إِنَّا خَلْقٌ مِنْ خَلْقِكَ لَا غِنَى بِنَا عَنْ فَضْلِكَ فَارْزُقْنَا مِنْ عِنْدِكَ وَ لَا تُؤَاخِذْنَا بِذُنُوبِ سُفَهَاءِ وُلْدِ آدَمَ فَقَالَ لَهُمْ سُلَيْمَانُ ارْجِعُوا إِلَى مَنَازِلِكُمْ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ سَقَاكُمْ بِدُعَاءِ غَيْرِكُمْ وَ أَمَّا الضِّفْدِعُ فَإِنَّهُ لَمَّا أُضْرِمَتِ النَّارُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ علیه السلام شَكَتْ هَوَامُّ الْأَرْضِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اسْتَأْذَنَتْهُ أَنْ تَصُبَّ عَلَيْهَا الْمَاءَ فَلَمْ يَأْذَنِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِشَيْءٍ مِنْهَا إِلَّا لِلضِّفْدِعِ فَاحْتَرَقَ مِنْهُ الثُّلُثَانِ وَ بَقِيَ مِنْهُ الثُّلُثُ وَ أَمَّا الْهُدْهُدُ فَإِنَّهُ كَانَ دَلِيلَ سُلَيْمَانَ علیه السلام إِلَى مُلْكِ بِلْقِيسَ وَ أَمَّا الصُّرَدُ فَإِنَّهُ كَانَ دَلِيلَ آدَمَ علیه السلام مِنْ بِلَادِ سَرَانْدِيبَ إِلَى بِلَادِ جُدَّةَ شَهْراً وَ أَمَّا الْخُطَّافُ فَإِنَّ دَوَرَانَهُ فِي السَّمَاءِ أَسَفاً لِمَا فُعِلَ بِأَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ تَسْبِيحُهُ قِرَاءَةُ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَ لَا تَرَوْنَهُ وَ هُوَ يَقُولُ وَ لَا الضَّالِّينَ (۳).

**[ترجمه]خصال: داود بن کثیر رقّی می گوید: هنگامی که ما نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودیم، مردی از کنار ما عبور کرد در حالی که در دست او یک پرستوی سر بریده بود. امام صادق علیه السّلام به سوی او جست و آن را از دست او گرفت و به زمین زد. سپس فرمود: آیا عالم شما به این کار دستور داده یا فقیه شما چنین کرده است؟ پدرم از جدّم نقل می کند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از کشتن شش حیوان نهی کرده است: زنبور عسل، مورچه، قورباغه، جغد، هدهد و پرستو. اما زنبور عسل چیز پاک می خورد و چیز پاک می سازد و آن همان است که خدا به او وحی کرده است و از انس و جنّ محسوب نمی شود. اما مورچه، مردم در زمان سلیمان بن داود دچار قحطی شدند و بیرون آمدند تا طلب آب کنند. ناگهان به مورچه ای برخورد کردند که به روی پاها ایستاده بود و دستانش را به آسمان بلند کرده بود و می گفت: خدایا من مخلوقی از مخلوقات تو هستم ما از فضل تو بی نیاز نیستیم. پس ما را از نزد خود روزی بده و ما را به سبب گناهان نادانان از فرزندان آدم مؤاخذه نکن. سلیمان به مردم گفت: به خانه هایتان برگردید که خداوند شما را به سبب دعای دیگران سیراب خواهد کرد. اما قورباغه، وقتی آتش به ابراهیم روشن کردند، جانداران زمینی به خدا شکایت کردند و اجازه خواستند که بر آن آب بریزند. خداوند به هیچ یک از آن ها اجازه نداد مگر قورباغه که دو سوم او سوخت و یک سوم او باقی ماند. اما هدهد، او راهنمای سلیمان به سرزمین بلقیس بود. اما جغد، او یک ماه راهنمای آدم از سرزمین سرندیب به سوی سرزمین جده بود. اما پرستو، گردش او در آسمان برای اظهار تأسف است از آنچه بر اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله کردند و تسبیح او، گفتن «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ.» است. آیا نمی بینید که او می گوید: «وَ لَا الضَّالِّين». - . خصال ۱ : ۳۲۶ -

**[ترجمه]

«۲۱»

الْعِلَلُ، وَ الْعُيُونُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْمُعَلَّى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَكْرٍ الْمُرَادِيِّ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه

السلام: نُهِيَ عَنْ أَكْلِ الصُّرَدِ وَ الْخُطَّافِ (۴).

ص: ۲۶۶

۱- ۱. أی امركم بقتله.

۲- ۲. أی لیست من الجن الذی أوحی إلیه و لا من الانس، و حاصله أنّه یوجد من اوحی الیه من غیرهما و هو النمل.

۳- ۳. الخصال ۱: ۳۲۶.

۴- ۴. علل الشرائع ج ۲ ص ۲۸۱، عیون الأخبار ج ۱ ص ۲۴۳.

**[ترجمه]علل الشـرايع: امير المؤمنين عليه السّلام فرمود: از خوردن جغد و پرسـتو نهى شده است. - . علل الشرايع ٢ : ٢٨١ ، عيون أخبار الرضا ١ : ٢۴٣ -

**[ترجمه]

«٢٢»

الْعُيُونُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ الْجِعَابِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ التَّمِيمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: مَنْ قَتَلَ حَيَّةً قَتَلَ كَافِراً(١).

**[ترجمه]عيون أخبار الرضا: رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله فرمود: هر كه مارى بكشد كافرى را كشته است. - . عيون أخبار الرضا ٢ : ۶۵ -

**[ترجمه]

«٢٣»

مَعَانِي الْأَخْبَارِ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبَانٍ قَالَ: سُئِلَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ يَقْتُلُ الْحَيَّةَ وَ قَالَ لَهُ السَّائِلُ إِنَّهُ قَدْ بَلَغَنَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ مَنْ تَرَكَهَا تَخَوُّفاً مِنْ تَبِعَتِهَا فَلَيْسَ مِنِّي قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ مَنْ تَرَكَهَا تَخَوُّفاً مِنْ تَبِعَتِهَا فَلَيْسَ مِنِّي فَإِنَّهَا حَيَّةٌ لَا تَطْلُبُكَ فَلَا بَأْسَ بِتَرْكِهَا(٢).

**[ترجمه]معانى الأخبار: از امام كاظم عليه السّلام درباره كسى كه مارى را كشته است، پرسيده شد. سوال كننده گفت: از رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله به ما رسيده هر كه آن را براى ترس از نتيجه كُشتن آن رها كند، از من نيست. حضرت فرمود: رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله فرمود: هر كس وى را از ترس نتيجه آن رها كند از من نيست. زيرا وى مارى است كه قصد تو را ندارد و رها كردنش اشكالى ندارد. - . معانى الأخبار: ١٧٣ -

**[ترجمه]

«٢۴»

مَجَالِسُ الصَّدُوقِ، وَ الْفَقِيهُ،: فِي مَنَاهِي النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله أَنَّهُ نَهَى أَنْ يُحْرَقَ شَيْءٌ مِنَ الْحَيَوَانِ بِالنَّارِ وَ نَهَى عَنْ قَتْلِ النَّحْلِ (٣).

**[ترجمه]مجالس صدوق: پيامبر صلى اللَّه عليه و آله از سوزاندن هر جاندارى با آتش و از كشتن زنبور عسل نهى كرد. - . مجالس صدوق: ٢۵۴ - ٢۵۵ ، من لا يحضره الفقيه ۴ : ٣ -

**[ترجمه]

«۲۵»

ثَوَابُ الْأَعْمَالِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ امْرَأَةً عُذِّبَتْ فِی هِرَّةٍ رَبَطَتْهَا حَتَّی مَاتَتْ عَطَشاً(۴).

**[ترجمه]ثواب الأعمال: امام صادق علیه السّلام فرمود: زنی برای گربه ای که آن را بست تا از تشنگی مُرد، عذاب شد. - . ثواب الأعمال: ۳۲۷ -

**[ترجمه]

«۲۶»

الْمَحَاسِنُ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام قَالَ: بَعَثَنِی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَی الْمَدِینَهِ فَقَالَ لَا تَدَعْ صُورَهً إِلَّا مَحَوْتَهَا وَ لَا قَبْراً إِلَّا سَوَّیْتَهُ وَ لَا کَلْباً إِلَّا قَتَلْتَهُ (۵).

**[ترجمه]محاسن: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: پیامبر صلی اللّه علیه و آله مرا به مدینه فرستاد و فرمود: تصویری را باقی نگذار جز اینکه نابودش کنی. قبری را باقی نگذار جز اینکه آن را درست و نیکو کنی. سگی را باقی نگذار جز این که آن را بکشی. - . محاسن: ۶۱۳ -

**[ترجمه]

«۲۷»

السَّرَائِرُ، مِنْ کِتَابِ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عود [عُرْوَهَ] الْبَغْدَادِیِّ عَنْ عُبَیْدِ بْنِ زُرَارَهَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: مَا تَقُولُ فِی قَتْلِ الذَّرِّ قَالَ اقْتُلْهُنَّ آذَتْکَ

۱- ۱. عیون الأخبار ج ۲ ص ۶۵.

۲- ۲. معانی الأخبار: ۱۷۳.

۳- ۳. مجالس الصدوق: ۲۵۴ و ۲۵۵(م ۶۶) من لا یحضره الفقیه ۴: ۳.

۴- ۴. ثواب الأعمال ۳۲۷ تحقیق الغفاری.

۵- ۵. المحاسن: ۶۱۳.

أَوْ لَمْ تُؤْذِکَ (۱).

**[ترجمه]سرائر: عبید بن زراره می گوید: به امام صادق علیه السّلام گفتم: درباره کُشتن مورچه ریز چه می گویی؟ فرمود: آن ها را بکش، آزارت بدهند یا آزارت ندهند - . سرائر: ۴۶۷ - .

**[ترجمه]

«۲۸»

وَ مِنْهُ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ غَالِبٍ عَنْ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: لَا بَأْسَ بِقَتْلِ النَّمْلِ آذَتْکَ أَوْ لَمْ تُؤْذِکَ (۲).

**[ترجمه]سرائر: امام صادق علیه السّلام فرمود: کشتن مورچه اشکالی ندارد؛ آزارت بدهند یا ندهند. - . سرائر: ۴۶۷ -

**[ترجمه]

«۲۹»

الْمَکَارِمُ، مِنْ کِتَابِ الْمَحَاسِنِ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: أَقْذَرُ الذُّنُوبِ ثَلَاثَهٌ قَتْلُ الْبَهِیمَهِ وَ حَبْسُ مَهْرِ الْمَرْأَهِ وَ مَنْعُ الْأَجِیرِ أَجْرَهُ (۳).

**[ترجمه]مکارم الاخلاق: امام صادق علیه السّلام فرمود: کثیف ترین گناه سه گناه است: کشتن چهارپا، ندادن مهر زن، ندادن مزد کارگر - . مکارم الاخلاق: ۱۲۳ - .

**[ترجمه]

بیان

کأن المراد بقتل البهیمه قتلها بغیر الذبح أو عند الحاجه إلیها فی الجهاد و غیره (۴).

**[ترجمه]گویا مقصود از کشتن چهارپا، کشتن با روشی غیر از ذبح کردن است یا کشتن با وجود نیاز به وی برای جهاد یا جز آن است.

**[ترجمه]

«۳۰»

نَوَادِرُ الرَّاوَنْدِيِّ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ: مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله عَلَى قَوْمٍ نَصَبُوا دَجَاجَةً حَيَّةً وَ هُمْ يَرْمُونَهَا بِالنَّبْلِ فَقَالَ مَنْ هَؤُلَاءِ لَعَنَهُمُ اللَّهُ (۵).

**[ترجمه]نوادر راوندی: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بر مردمی گذر کرد که مرغ زنده ای را بسته بودند و او را با تیر می زدند. فرمود: این ها چه کسانی هستند؟ خدا لعنتشان کند. - . نوادر راوندی: ۴۳ -

**[ترجمه]

«۳۱»

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: رَأَيْتُ فِي النَّارِ صَاحِبَ الْهِرَّةِ تَنْهَشُهَا مُقْبِلَةً وَ مُدْبِرَةً كَانَتْ أَوْثَقَتْهَا وَ لَمْ تَكُنْ تُطْعِمُهَا وَ لَا تُرْسِلُهَا تَأْكُلُ مِنْ خِشَاشِهِ الْأَرْضِ (۶).

**[ترجمه]نوادر راوندی: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: آن صاحب گربه را در دوزخ دیدم که گربه او را از جلو و عقب گاز می گرفت. زنی بود که آن گربه را می بست و خوراکی به او نمی داد و وی را آزاد هم نمی کرد تا از جانوران و حشرات زمین بخورد - . نوادر راوندی: ۲۸ - .

**[ترجمه]

بيان

قال فی النهایه فی الحدیث إن امرأه ربطت هره فلم تطعمها و لم تدعها تأكل من خشاش الأرض أی هوامها و حشراتها و فی روایه من خشیشها و هی بمعناه و یروی بالحاء المهمله و هو یابس النبات و هو وهم و قیل إنما هو خشیش بضم الخاء المعجمه تصغیر خشاش علی الحذف أو خشیش من غیر حذف و منه حدیث العصفور لم ینتفع بی و لم یدعنی أختش من الأرض أی آكل من خشاشها(۷).

ص: ۲۶۸

۱- ۱. السرائر: ۴۶۷.

۲- ۲. السرائر: ۴۶۷.

۳- ۳. المكارم: ۱۲۳.

۴- ۴. أو من غیر حاجه كالصید للتنزّه و نحوه.

۵- ۵. نوادر الراوندیّ: ۴۳.

۶- ۶. نوادر الراوندیّ: ۲۸ فیه: حشاش.

۷- ۷. النهایه ۱: ۳۲۹.

**[ترجمه]در حدیث است که زنی گربه ای را بست و به او خوراک نداد و او را رها نکرد تا از خشاش (خزنده و حشرات زمین) بخورد. (خشاش) حشاش هم روایت شده که به معنی گیاه خشک است و اشتباه است. حدیث به واژه (خُشَیش) که تصغیر (خِشاش) است بنا بر اینکه الف آن در تصغیر حذف شده باشد یا (خُشَیّش) که بدون حذف الف باشد نیز آمده است. از این ماده است حدیث گنجشک که {از من سود نبرد و مرا نگذاشت تا از خشاش (خزنده های) زمین برگیرم.} – . نهایه ۱ : ۳۲۹ –

**[ترجمه]

«۳۲»

الدُّرُّ الْمَنْثُورُ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنْ قَتْلِ الْحَیَّاتِ قَالَ خُلِقَتْ هِیَ وَ الْإِنْسَانُ کُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَدُوٌّ لِصَاحِبِهِ إِنْ رَآهَا أَفْزَعَتْهُ وَ إِنْ لَدَغَتْهُ أَوْجَعَتْهُ فَاقْتُلْهَا حَیْثُ وَجَدْتَهَا(۱).

**[ترجمه]الدر المنثور: از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله درباره کشتن مارها پرسیدند. حضرت فرمود: او و انسان دشمنِ هم آفریده شده اند. اگر انسان او را ببیند او انسان را به هراس می افکند و اگر او را بگزد، او را به درد می آورد. او را هر جا یافتی بکُش. – . الدر المنثور ۱ : ۵۵ –

**[ترجمه]

«۳۳»

الشِّهَابُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْبَصَرَ النَّافِذَ عِنْدَ مَجِی ءِ الشَّهَوَاتِ وَ الْعَقْلَ الْکَامِلَ عِنْدَ نُزُولِ الشُّبُهَاتِ وَ یُحِبُّ السَّمَاحَةَ وَ لَوْ عَلَی تَمَرَاتٍ (۲)

وَ یُحِبُّ الشَّجَاعَةَ وَ لَوْ عَلَی قَتْلِ حَیَّةٍ(۳).

**[ترجمه]شهاب: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: به راستی خداوند چشم تیزبین را هنگامی که شهوت بیاید و خرد کامل را هنگامی که شبهه برسد و بخشش را اگرچه به چند دانه خرما باشد و شجاعت را گرچه به کُشتن ماری باشد دوست دارد – . شهاب – .

**[ترجمه]

الضوء

قوله علیه السلام یحب الشجاعه هذا مثل یعنی أنه عز و جل یحبه علی قدر عنائه و مبلغ بلائه و إن لم یکن إلا یسیرا فکثیر الشجاعه عنده محمود و قلیله غیر مردود و علی ذکر الحیه فلنذکر مما ورد فیه طرفا

وَ رُوِیَ عَنْهُ صلی الله علیه و آله: اقْتُلُوا الْأَبْتَرَ وَ ذو [ذَا] الطَّفْیَتَیْنِ (۴).

فالأبتر القصیر الذنب و ذو الطفیتین (۵) الذی علی ظهره خطان کالخوصتین و الطفی الخوص.

وَ قَالَ علیه السلام: مَنْ تَرَکَ الْحَیَّاتِ مَخَافَهَ طَلَبِهِنَّ فَلَیْسَ مِنَّا.

وَ قَالَ صلی الله علیه و آله: اقْتُلُوا الْحَیَّاتِ فَمَنْ خَافَ إِثَارَهُنَّ فَلَیْسَ مِنَّا.

وَ سُئِلَ عَنْ حَیَّاتِ الْبُیُوتِ فَقَالَ صلی الله علیه و آله إِذَا رَأَیْتُم شَیْئاً فِی مَسَاکِنِکُمْ فَقُولُوا أَنْشُدُکُمُ الْعَهْدَ الَّذِی أَخَذَ عَلَیْکُمْ نُوحٌ علیه السلام أَنْشُدُکُمُ الْعَهْدَ الَّذِی أَخَذَ عَلَیْکُمْ سُلَیْمَانُ علیه السلام أَنْ تُؤْذُونَا فَإِنْ عُدْنَ فَاقْتُلُوهُنَّ.

و عن ابن مسعود اقتلوا الحیات کلها إلا الجان الأبیض لأنه قصبه فضه

ص: ۲۶۹

۱- ۱. الدّر المنثور ج ۱ ص ۵۵.

۲- ۲. فی المخطوطه: و لو علی التمرات.

۳- ۳. الشهاب: لیس عندی نسخته.

۴- ۴. هکذا فی المطبوع و فی النسخه المخطوطه:« الطفیئتین» و فی المنجد. الطفیه: ضرب من الحیات الخبیثه؛ و الجمع طفی. و فی النهایه: فیه:« اقتلوا ذا الطفیتین و الابتر» الطفیه: خوصه المقل فی الأصل و جمعها طفی شبه الخطین اللذین علی ظهر الحیه بخوصتین.

۵- ۵. هکذا فی المطبوع و فی النسخه المخطوطه:« الطفیئتین» و فی المنجد. الطفیه: ضرب من الحیات الخبیثه؛ و الجمع طفی. و فی النهایه: فیه:« اقتلوا ذا الطفیتین و الابتر» الطفیه: خوصه المقل فی الأصل و جمعها طفی شبه الخطین اللذین علی ظهر الحیه بخوصتین.

و قَالَ صلی الله علیه و آله: مَنْ تَرَکَ قَتْلَ الْحَیَّهِ خَشْیَهَ النَّارِ فَقَدْ کَفَرَ.

یعنی کفر بأمری لأنی أمرت بقتلهن (۱).

**[ترجمه]این که فرمود: (شجاعت را دوست دارد.) مثل است. یعنی خدا او را به اندازه تلاشش گرچه کم باشد دوست دارد. بنابراین شجاعت زیاد نزد او پسندیده است و شجاعت کم نزد او غیر مقبول نیست.

در خصوص مار مقداری از آنچه درباره او رسیده را باید ذکر کنیم: از پیامبر صلی اللّه علیه و آله روایت است: ابتر و دارای دو طیفه را بکُشید. ابتر به معنی دم کوتاه است و مراد از طیفه چیزی است که بر پشت مار است و آن دو خط مانند لیف خرما است و طیف لیف خرما است.

پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: هر که مار را از ترس این که او را دنبال کنند رها کند، از ما نیست.

آن حضرت فرمود: مارها را بکُشید، زیرا هر که از پی گیری کردن (آثار) آن ها بترسد، از ما نیست.

از حضرت درباره مارهای خانه پرسیده شد. فرمود: هنگامی که چیزی از آن ها را در خانه خود دیدید، بگویید: شما را سوگند می دهم به پیمانی که نوح علیه السّلام از شما گرفته است. شما را سوگند به پیمانی که سلیمان علیه السّلام از شما گرفته است. مبادا آزار کنید. اگر برگشتند، آن ها را بکُشید.

از ابن مسعود است که همه مارها را جز مار سفید بکُشید، زیرا مار سفید شاخه ای از نقره است.

پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: هر که از ترس دوزخ دست از کشتن مار بردارد البته کافر است. یعنی کافر به فرمان من است. چون من فرمان به کشتن آن ها داده ام.

**[ترجمه]

بیان

إثارهن کذا فی النسخ القدیمه و کأنه من الثأر بمعنی طلب الدم و فی النهایه فی الحدیث أنه ذکر الحیات فقال من خشی إربهن فلیس منا الإرب بکسر الهمزه و سکون الراء الدهاء أی من خشی غائلتها و جبن عن قتلها للذی قیل فی الجاهلیه إنها تؤذی قاتلها أو تصیبه بخبل فقد فارق سنتنا و خالف ما نحن علیه (۲).

**[ترجمه]«إثارهن» که در روایت آمده است در نسخه های قدیمی ذکر شده است. گویا در این جا از ثأر به معنی خون خواهی باشد. در نهایه است: در حدیث پیامبر مارها را یاد کرده، فرمود: هر که از ارب آن ها بترسد، از ما نیست. (إرب) تیز هوشی است. یعنی کسی که از حمله کردن آن بترسد و از کُشتن آن به جهت اینکه در جاهلیت گفته شده است: مار کُشنده خود را آزار می دهد یا او را به دیوانگی دچار می سازد واهمه داشته باشد از ما نیست. چنین کس از روش ما به دور است و

مخالف رویه ما است. -. نهایه ۱ : ۲۹ -

**[ترجمه]

«۳۴»

الشِّهَابُ، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله قَالَ: مَنْ قَتَلَ عُصْفُوراً عَبَثاً جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَهُ صُرَاخٌ حَوْلَ الْعَرْشِ يَقُولُ رَبِّ سَلْ هَذَا فِيمَ قَتَلَنِي مِنْ غَيْرِ مَنْفَعَةٍ(۳).

**[ترجمه]شهاب: پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: هر که گنجشکی را به عبث بکُشد، آن گنجشک روز قیامت می آید و گرد عرش شیون می کند. می گوید: پروردگارا! از این بپرس که چرا بی منفعت مرا کشته است.

**[ترجمه]

الضوء

العبث من فعل العالم ما ليس فيه غرض مثله و قيل هو ما خلط به لعب يقول صلى الله عليه و آله ناهيا عن العبث رادا من اللعب ضاربا المثل بالعصفور الذى يقتله العابث من غير غرض صحيح إن العصفور المقتول باطلا يجى ء يوم القيامه و يصرخ حول العرش متظلما يسأل ربه أن يسأل قاتله لم قتله من غير جلب منفعه و لا دفع مضره و هذا مثل ضربه بالعصفور و إذا كان ظلم العصفور فى صغر جسمه و حقارته لا يترك و لا يهمل بل يستوفى عوض ما أصابه من الألم فكيف بما فوقه من بنى آدم و غيرهم و إذا كان الله تعالى قد مكن المؤلم من الإيلام فلا بد أن يكون هو المستوفى لعوضه منه و كلام العصفور يجوز أن يكون على طريق المثل و تقريب الحال و يكون المعنى أن الله تعالى لا شك مستوف عوض ألم القتل من القاتل فكأنه يتظلم حول العرش و ينصفه و يجوز أن يكون على حقيقته و ينطقه الله تعالى فيتظلم حول العرش و يكون ذكر ذلك لطفا لمن يسمعه و فيه أن الصيد لغير غرض قبيح و كذلك صيد اللهو و اللعب و فى

۱- ۱. الضوء: لم نجد نسخته.

۲- ۲. النهايه ۱: ۲۹.

۳- ۳. الشهاب: لم نجد نسخته.

الحدیث دلاله علی أن جمیع الحیوانات من الوحوش و الطیور تنشر و فیه إثبات الأعواض و فائده الحدیث تعظیم أمر الظلم و إعلام أن الله تعالی لا یهمله و لو کان بالعصفور و راوی الحدیث أنس بن مالک (۱).

**[ترجمه]عبث در کار کسی که علم دارد عبارت است از کاری است که هدف مانند آن کسی که علم دارد به آن تعلق نمی گیرد. گفته شده است: کاری است که با بازی آمیخته شده است. پیامبر صلی الله علیه و آله این مطلب را برای بازداشتن از کار بیهوده و غیر قابل قبول دانستن کار به بازی فرموده و مثل زده به کشتن گنجشک که هدف درستی نداشته باشد. آن گنجشکی که بیهوده کشته شده روز قیامت می آید و گرد عرش شیون می کند و از پروردگارش می خواهد که از کشنده اش بپرسد که چرا بدون اینکه در پی سود و دفع زیانی باشد او را کشته است؟ این مثلی است که به گنجشک زده است و هنگامی که ستم به گنجشک با همه کوچکی تن و خواری اش رها نشود و نسبت به آن کوتاهی نگردد، بلکه سزای دردی که کشیده به طور کامل دریافت کند، وضعیت ستم به انسان و غیر او چگونه است؟ چون خدا آزار دهنده را نسبت به آزار رساندن توانا کرده است، باید خدا از ستمگر سزایش را به طور کامل دریافت کند. سخن گنجشک ممکن است که از باب ضرب المثل و زبان حال باشد. مقصود این باشد که خدای تعالی به ناچار سزای درد کُشتن را از کُشنده می گیرد، گویا گنجشک گرد عرش تظلم کرده و حق را گرفته است. نیز ممکن است حقیقت باشد و خدا او را به سخن آورد و گرد عرش تظلم کند و ذکر کردن این مطلب برای هر که آن را بشنود لطفی محسوب شود.

در حدیث است که شکار بی هدفِ صحیح و همچنین شکار کردن برای سرگرمی و بازی قباحت دارد. حدیث دلالت بر این دارد که همه جانداران از وحشیان و پرندگان محشور می شوند و در حدیث مسأله مجازات ستمگران به آن ها ثابت است. سود حدیث بزرگ داشتن ستم و آگاهی دادن به این است که خدای تعالی نسبت به آن کوتاهی نمی کند؛ هرچند نسبت به گنجشکی باشد.

**[ترجمه]

«۳۵»

الدُّرُّ الْمَنْثُورُ، عَنْ خَالِدٍ قَالَ: لَمَّا حَمَلَ ۱۷ نُوحٌ فِی السَّفِینَهِ مَا حَمَلَ جَاءَتِ الْعَقْرَبُ فَقَالَتْ یَا نَبِیَّ اللَّهِ أَدْخِلْنِی مَعَکَ قَالَ لَا أَنْتَ تَلْذَعِینَ النَّاسَ وَ تُؤْذِینَهُمْ قَالَتْ لَا احْمِلْنِی مَعَکَ فَلَکَ اللَّهُ عَلَیَّ أَنْ لَا أَلْذَعَ مَنْ یُصَلِّی عَلَیْکَ تِلْکَ اللَّیْلَهَ(۲).

**[ترجمه]الدر المنثور: خالد می گوید: هنگامی که نوح آنچه در کشتی برداشته بود را برداشت، عقرب آمد و گفت: ای پیامبر خدا مرا هم با خود بردار. فرمود: نه. تو مردم را می گزی و آزار می کنی. گفت: نه. مرا با خود بردار و از جانب تو این حق بر من است که خدا را ضامن قرار می دهم هر که در شب بر تو صلوات بفرستد، آن شب او را نگزم. - . الدر المنثور ۳ : ۳۳۰ -

**[ترجمه]

«۳۶»

قُرْبُ الْإِسْنَادِ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَهَ بْنِ زِيَادٍ قَالَ سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام يَقُولُ: وَ سُئِلَ (۳) عَنْ قَتْلِ الْحَيَّاتِ وَ النَّمْلِ فِی الدُّورِ إِذَا آذَیْنَ قَالَ لَا بَأْسَ بِقَتْلِهِنَّ وَ إِحْرَاقِهِنَّ إِذَا آذَیْنَ وَ لَکِنْ لَا تَقْتُلُوا مِنَ الْحَیَّاتِ عَوَامِرَ الْبُیُوتِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ شَابّاً مِنَ الْأَنْصَارِ خَرَجَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَوْمَ أُحُدٍ وَ کَانَتْ لَهُ امْرَأَهٌ حَسْنَاءُ فَغَابَ فَرَجَعَ فَإِذَا هُوَ بِامْرَأَتِهِ تَطْلُعُ مِنَ الْبَابِ فَلَمَّا رَآهَا أَشَارَ إِلَیْهَا بِالرُّمْحِ فَقَالَتْ لَهُ لَا تَفْعَلْ وَ لَکِنِ ادْخُلْ فَانْظُرْ(۴) مَا فِی بَیْتِکَ فَدَخَلَ فَإِذَا هُوَ بِحَیَّهٍ مُطَوَّقَهٍ عَلَی فِرَاشِهِ فَقَالَتِ الْمَرْأَهُ لِزَوْجِهَا هَذَا الَّذِی أَخْرَجَنِی فَطَعَنَ الْحَیَّهَ فِی رَأْسِهَا ثُمَّ عَلَّقَهَا فَجَعَلَ (۵) یَنْظُرُ إِلَیْهَا وَ هِیَ تَضْطَرِبُ فَبَیْنَمَا(۶) هُوَ کَذَلِکَ إِذْ سَقَطَ فَانْدَقَّتْ

عُنُقُهُ فَأُخْبِرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَنَهَی یَوْمَئِذٍ عَنْ قَتْلِهَا وَ أَمَّا مَنْ قَالَ مَنْ تَرَکَهُنَّ مَخَافَهَ تَبِعَتِهِنَّ فَلَیْسَ مِنَّا لِمَا سِوَی ذَلِکَ (۷) فَأَمَّا عُمَّارُ الدَّارِ فَلَا تُهَاجُ لِنَهْیِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنْ قَتْلِهِنَّ یَوْمَئِذٍ(۸).

۱- ۱. الضوء: لم نجد نسخته.

۲- ۲. الدّر المنثور ج ۳ ص ۳۳۰.

۳- ۳. فی المصدر: و سمعت جعفرا و سئل عن قتل النمل و الحیات فی الدور.

۴- ۴. فی المصدر: و انظر الی ما فی بیتک.

۵- ۵. فی المصدر: و جعل.

۶- ۶. فی المصدر: فبینا.

۷- ۷. فی المصدر: لما سوی ذلک منهن فاما عمّار الدور.

۸- ۸. قرب الإسناد: ۴.

**[ترجمه]قرب الإسناد: امام صادق علیه السّلام در پاسخ به پرسش از کُشتن مارها و مورچه در خانه آن گاه که آزار بدهند فرمود: اگر آزار بدهند، کُشتن و سوزاندن آن ها اشکالی ندارد؛ ولی مارهای خانگی را نکُشید. سپس فرمود: یک جوان از انصار، روز اُحد با رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به نبرد رفت و زنی زیبا داشت. وی از خانه بیرون بود. هنگامی که برگشت، دید زنش از در خانه بیرون آمد. هنگامی که جوان او را دید، به سوی او نیزه کشید. زن گفت: نکن. درون خانه ات برو و ببین چه در خانه تو است. آن جوان داخل شد و ناگهان ماری دید که بر بسترش چرخ زده است. آن زن گفت: همین است که مرا بیرون آورده است. جوان نیزه را به سر مار فرو کرد و آن را آویزان نمود. آن مار به خود می پیچید و مرد به او نگاه می کرد. در همین میان آن جوان به زمین افتاد و گردنش شکست. به رسول خدا صلی الله علیه و آله گزارش دادند و در آن روز از کشتن آن ها نهی کرد. اما کسی که گفته است: هر که آن ها را از ترس پی گیریشان رها کند، از ما نیست، برای غیر آن است. اما مارهای خانگی را چون رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله آن روز از کشتن آن ها نهی کرد نباید به هیجان و اضطراب انداخت. - . قرب الإسناد : ۴۱ -

**[ترجمه]

«۳۷»

النَّجَاشِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يُوسُفَ الْجُعْفِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الْحَكَمِ الرَّافِعِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي رَافِعٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي رَافِعٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ نَائِمٌ أَوْ يُوحَى إِلَيْهِ وَ إِذَا حَيَّةٌ فِي جَانِبِ الْبَيْتِ إِلَى أَنْ قَالَ فَاسْتَيْقَظَ فَأَخْبَرْتُهُ خَبَرَ الْحَيَّةِ فَقَالَ اقْتُلْهَا فَقَتَلْتُهَا الْخَبَرَ(۱).

**[ترجمه]نجاشی: ابو رافع می گوید: بر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله داخل شدم که در خواب یا در حال وحی بود. ناگهان ماری در کنار خانه بود- تا گفته است- آن حضرت بیدار شد و به آن حضرت از مار خبر دادم. حضرت فرمود: آیا آن را کُشتی؟ پس من آن را کشتم. - . فهرست نجاشی: ۳ -

**[ترجمه]

«۳۸»

تُحَفُ الْعُقُولِ، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: فِي وَصِيَّتِهِ لِعَلِيٍّ علیه السلام قَالَ إِذَا رَأَيْتَ حَيَّةً فِي رَحْلِكَ فَلَا تَقْتُلْهَا حَتَّى تُحَرِّجَ عَلَيْهَا ثَلَاثاً فَإِنْ رَأَيْتَهَا الرَّابِعَةَ فَاقْتُلْهَا فَإِنَّهَا كَافِرَةٌ يَا عَلِيُّ إِذَا رَأَيْتَ حَيَّةً فِي طَرِيقٍ فَاقْتُلْهَا فَإِنِّي اشْتَرَطْتُ عَلَى الْجِنِّ أَنْ لَا يَظْهَرُوا فِي صُورَةِ الْحَيَّاتِ (۲).

**[ترجمه]تحف العقول: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که ماری در بنه خود دیدی، تا سه بار او را در حرج قرار نداده ای (به او اخطار نکرده ای)، آن را نکُش و اگر بار چهارم او را دیدی، بکش، زیرا اگر بار چهارم او را دیدی، وی کافر

است - . تحف العقول: ۱۲ - .

**[ترجمه]

توضیح

حتی تحرج علیها أی تعزم و تقسم علیها بأن لا تضر و لا تظهر فی النهایه الحرج الإثم و الضیق و منه الحدیث اللهم إنی أحرج حق الضعیفین الیتیم و المرأه أی أضیقه و أحرمه علی من ظلمهما یقال حرج علی ظلمک أی حرمه (۳).

**[ترجمه]در حرج قرار دادن، این است که به او پیشنهاد کنی و او را سوگند دهی که زیان نزند و پدیدار نگردد. در نهایه گفته است: حرج گناه و تنگی است و حدیث: «بار خدایا! من حق دو ناتوان را که یتیم و زن باشند، در حرج قرار می دهم.» به همین معنی است. یعنی بر کسی که به آن ها ستم کند، تنگ می گیرم و حرام می کنم. - . نهایه ۱ : ۲۴۶ -

**[ترجمه]

«۳۹»

الدُّرُّ الْمَنْثُورُ، عَنْ ۱۷ جُوَیْرِیَه بْنِ أَسْمَاءَ عَنْ عَمِّهِ قَالَ: حَجَجْتُ مَعَ قَوْمٍ فَنَزَلْنَا مَنْزِلًا وَ مَعَنَا امْرَأَهٌ فَنَامَتْ وَ انْتَبَهَتْ وَ حَیَّهٌ مُتَطَوِّقَهٌ عَلَیْهَا جَمَعَتْ رَأْسَهَا مَعَ ذَنَبِهَا بَیْنَ ثَدْیَیْهَا فَهَالَنَا ذَلِکَ وَ ارْتَحَلْنَا فَلَمْ تَزَلْ مُتَطَوِّقَهً عَلَیْهَا لَا تَضُرُّهَا شَیْئاً حَتَّی دَخَلْنَا أَنْصَابَ الْحَرَمِ فَانْسَابَتْ (۴) فَدَخَلْنَا مَکَّهَ فَقَضَیْنَا نُسُکَنَا وَ انْصَرَفْنَا حَتَّی إِذَا کُنَّا بِالْمَکَانِ الَّذِی تَطَوَّقَتْ عَلَیْهَا فِیهِ الْحَیَّهُ وَ هُوَ الْمَنْزِلُ الَّذِی نَزَلْنَا فِیهِ فَنَامَتْ فَاسْتَیْقَظَتْ وَ الْحَیَّهُ مُتَطَوِّقَهً عَلَیْهَا ثُمَّ صَفَرَتِ الْحَیَّهُ فَإِذَا بِالْوَادِی یَسِیلُ عَلَیْنَا حَیَّاتٌ فَنَهَشَتْهَا حَتَّی بَقِیَتْ عِظَاماً فَقُلْتُ لِلَّتِی کَانَتِ الْجَارِیَهُ لَهَا وَیْحَکِ أَخْبِرِینَا عَنْ هَذِهِ الْمَرْأَهِ قَالَتْ بَغَتْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ

ص: ۲۷۲

۱- ۱. فهرست النجاشیّ: ۳.

۲- ۲. تحف العقول: ۱۲.

۳- ۳. النهایه ۱: ۲۴۶.

۴- ۴. انصاب الحرم ای اعلامها، و أنساب: مشی مسرعا.

كُلَّ مَرَّةٍ تَلِدُ وَلَداً فَإِذَا وَضَعَتْهُ سَجَّرَتِ التَّنُّورَ فَأَلْقَتْهُ فِيهِ (۱).

**[ترجمه]الدر المنثور: جویریه بن اسماء از عمویش نقل می کند که گفت: با گروهی به حج رفتیم و در منزلی فرود آمدیم. زنی که همراه ما بود، خوابید. هنگامی که برخاست، ماری به گرد او پیچیده بود و سر و دمش را میان دو پستان زن نهاده بود. این مطلب ما را به هراس انداخت و ما کوچ کردیم. آن مار بر آن زن چنبر زده بود و به او زیانی نمی رساند تا به نشانه های حرم رسیدیم. پس مار به سرعت رفت. ما به مکه رفتیم و اعمال حج را به جا آوردیم و برگشتیم تا اینکه به جایی که مار به دور آن زن پیچیده بود، رسیدیم و این منزل گاهی بود که ما در آن سکونت گزیدیم. آن زن خوابید و در حالی که مار در دورش بود، برخاست. مار ناگهان سوتی زد و دشت پر از مار شد و زن را خوردند تا اینکه فقط استخوانش باقی ماند. من به صاحب آن زن که آن زن کنیز وی بود، گفتم: وای بر تو! درباره این زن به ما گزارش بده. گفت: وی سه بار زنا کرد و هر بار که زایید، تنوری افروخت و بچه اش را در آن انداخت.

**[ترجمه]

«۴۰»

الْخَرَائِجُ، عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ عَنِ الرِّضَا علیه السلام: أَنَّ عُصْفُوراً وَقَعَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ جَعَلَ يَصِيحُ وَ يَضْطَرِبُ فَقَالَ أَ تَدْرِي مَا يَقُولُ فَقُلْتُ لَا فَقَالَ قَالَ لِي إِنَّ حَيَّةً تُرِيدُ أَنْ تَأْكُلَ فِرَاخِي فِي الْبَيْتِ فَقُمْ وَ خُذْ تِلْكَ النِّسْعَةَ وَ ادْخُلِ الْبَيْتَ وَ اقْتُلِ الْحَيَّةَ فَقُمْتُ وَ أَخَذْتُ النِّسْعَةَ وَ دَخَلْتُ الْبَيْتَ وَ إِذَا حَيَّةٌ تَجُولُ فِي الْبَيْتِ فَقَتَلْتُهَا(۲).

**[ترجمه]خرائج و جرائح: سلیمان جعفری می گوید: گنجشکی در برابر امام رضا علیه السّلام افتاد و شروع به شیون کرد و پریشان بود. حضرت فرمود: می دانی چه می گوید؟ گفتم: نه. حضرت به من فرمود: می گوید: ماری می خواهد بچه هایم را در خانه بخورد. برخیز و این تسمه را بگیر و در خانه برو و مار را بکُش. برخاستم؛ تسمه را گرفتم و به خانه داخل شدم. ناگهان ماری در آن می چرخید. پس او را کُشتم.

**[ترجمه]

«۴۱»

الْكَافِي، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: إِنَّ الْعَقْرَبَ لَدَغَتْ (۳) رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ لَعَنَكِ اللَّهُ فَمَا تُبَالِينَ مُؤْمِناً آذَيْتِ أَمْ كَافِراً ثُمَّ دَعَا بِالْمِلْحِ فَدَلَكَهُ فَهَدَأَتْ ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي الْمِلْحِ مَا بَغَوْا(۴) مَعَهُ دِرْيَاقاً(۵).

**[ترجمه]کافی: عقرب رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را گزید. حضرت فرمود: خدا تو را لعنت کند که از اینکه مومن یا کافر را آزار بدهی، باکی نداری. سپس حضرت نمک خواست و به آن مالید و آرامش (هدوء) یافت. سپس امام باقر علیه السّلام فرمود: اگر مردم خاصیت نمک را می دانستند، به دنبال دارو نمی رفتند - . کافی ۶ : ۳۳۷ - .

**[ترجمه]

بیان

هدأ كمنع سكن.

lt;meta info="(هدوء) به معنى آرامش است.

**[ترجمه]

«۴۲»

الْكَافِي، عَنِ الْعِدَّةِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ وَ عَمْرِو بْنِ إِبْرَاهِيمَ جَمِيعاً عَنْ خَلَفِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَذَعَتْ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله عَقْرَبٌ فَنَفَضَهَا وَ قَالَ لَعَنَكِ اللَّهُ فَمَا يَسْلَمُ مِنْكِ مُؤْمِنٌ وَ لَا كَافِرٌ ثُمَّ دَعَا بِمِلْحٍ فَوَضَعَهُ عَلَى مَوْضِعِ اللَّذْعَهِ ثُمَّ عَصَرَهُ بِإِبْهَامِهِ حَتَّى ذَابَ ثُمَّ قَالَ لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي الْمِلْحِ مَا احْتَاجُوا مَعَهُ إِلَى تِرْيَاقٍ (۶).

۴۳ حياه الحيوان، قال أصحابنا ما ليس مأكولا من الدواب و الطيور إن كان فيه مضره متمحضه استحب قتله للمحرم و غيره كالفواسق الخمس و الذئب و

ص: ۲۷۳

۱- ۱. الدّر المنثور.

۲- ۲. النسخه المخطوطه خلى عن هذا الحديث، و هو الصحيح لانه تقدم تحت رقم ۱۰.

۳- ۳. فى المصدر: لسعت.

۴- ۴. أى ما طلبوا معه درياقا. و فى بعض النسخ: ما احتاجوا معه درياقا.

۵- ۵. فروع الكافى ۶: ۳۳۷.

۶- ۶. فروع الكافى ۶: ۳۲۷.

الأسـد و النمر و النسـر و الحدأه و البرغوث و القمل و البق و أشـباهها(۱) فإن كان فيه منفعه و مضـره كالفهـد و الكلب المعلم و العقاب و البازی و الصـقر و نحوها فلا يسـتحب قتلها لما فيها من منفعه الاصـطياد و لا يكره لما فيها من الضرر و هو الصيال على حمـام الناس و العقر و إن لم يكن فيه نفع و لا ضـرر كالخنافس و الديـدان و الجعلان و السـرطان و النعامه و الرخمه و العظاءه و الـذباب و أشـباهها فيكره قتلهـا و لا يحرم على ما قطع به الجمهور و حكى الإمام وجها شاذا أنه يحرم قتل الطيور دون الحشـرات لأنه عبث بلا حاجه(۲) و قال فى الحيه اسم يطلق على الذكر و الأنثى فإن أردت التمييز قلت هذا حيه ذكر و هذه أنثى (۳)

قـاله المبرد فى الكامـل و إنما دخلته الهاء لأنه واحـد من جنس كبطه و دجاجه على أنه قـد روى عن بعض العرب أنه قال رأيت حيا على حيه أى ذكر على أنثى و النسبه إلى حيه حيوى و الحيوت ذكر الحيات أنشد الأصمعى:

و تأكل الحيه و الحيوتا**و تخنق العجوز أو تموتا

و ذكر ابن خـالويه لهـا مائتى اسم و نقل السـهيلى عن المسـعودى أن الله تعالى لما أهبط الحيه إلى الأرض أنزلها بسجسـتان فهى أكثر أرض الله حيـات و لو لاـ العربـد يأكلها و يفنى كثيرا منها لخلت من أهلها لكثره الحيات و قال كعب الأحبار أهبط الله الحيه بأصبهان و إبليس بجده و حواء بعرفه و آدم بجبل سرانديب و هو بأعلى الصين فى بحر الهند عال يراه البحريون من مسافه أيام و فيه أثر قـدم آدم عليه السـلام مغموسه فى الحجر و ترى على هـذا الجبل كل ليله كهيئه البرق من غير سـحاب و لا بـد له فى كل يوم من مطر يغسل موضع قدم آدم عليه السلام و يقال إن الياقوت الأحمر يوجد على هذا الجبل فتحدره السيول و الأمطار من

۱- ۱. فى المصدر: و القمل و الزنبور و البق و القراد و اشباهها.

۲- ۲. حياه الحيوان ۱: ۲۳۳.

۳- ۳. فى المصدر: و هذه حيه انثى.

ذروته إلى الحضيض و يوجد فيه ألماس أيضا و به يوجد العود كذا قاله القزويني و الحيه أنواع منها الرقشاء و هي التي فيها نقط سواد و بياض و يقال لها الرقطاء أيضا و هي من أخبث الأفاعي و تزعم الأعراب أن الأفاعي صم و كذلك النعام و من أنواعها الأزعر و هو غالب فيها و منها ما هو أزب ذو شعر و منها ذوات القرون و أرسطو ينكر ذلك قال الراجز:

و ذات قرنين طحون الضرس***تنهش لو تمكنت من نهش

تدير عينا كشهاب القيش (۱)

و منها الشجاع بالضم و الكسر و هو الحيه العظيمه التي تواثب الفارس (۲)

و الراجل و تقوم على ذنبها و ربما لقت (۳) رأس الفارس و تكون بالصحاري (۴) و منها العربد و هي حيه عظيمه تأكل الحيات و منها الأصله و هو عظيم جدا و له وجه كوجه الإنسان و يقال إنه يصير كذلك إذا مرت عليه ألوف من السنين و من خاصيه هذا أن يقتل بالنظر و منها الصل و سمى المكلله لأنها مكلله الرأس و قيل الصل الأول و هذه المكلله شديده الفساد تحرق كل ما مرت عليه و لا ينبت حول جحرها شي ء من الزرع أصلا و إذا جاذى مسكنها طائر سقط و لا يمر حيوان بقربها إلا هلك و تقبل بصفيرها على غلوه سهم و من وقع عليها بصره (۵) و لو من بعد مات و من نهشته مات في الحال و ضربها فارس برمحه فمات هو و فرسه و هي كثيره ببلاد الترك و منها ذو الطفيتين و الأبتر

فِي الصَّحِيحَيْنِ أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله قَالَ: اقْتُلُوهُمَا فَإِنَّهُمَا يَلْتَمِسَانِ الْبَصَرَ وَ يَسْتَسْقِطَانِ الْحَبَالَى.

قال الزهري و نرى ذلك من سمها

ص: ۲۷۵

۱- ۱. في المصدر:« نهس» و فيه: كشهاب القبس. راجع حياه الحيوان ۱: ۱۹۹.

۲- ۲. في المصدر: تثب على الفارس.

۳- ۳. في المصدر: و ربما بلغت.

۴- ۴. حياه الحيوان ۲: ۳۴.

۵- ۵. في المصدر: و من وقع عليه بصرها.

و منها الناظر متى وقع نظره على إنسان مات الإنسان من ساعته و منها نوع آخر إذا سمع الإنسان صوته مات و قد جاء في حديث الخدري عن الشاب الأنصاري الذي طعن الحيه برمحه فماتت و مات الشاب من ساعته و من أسماء الحيه العين و العيم (۱) و الأين و الأرقم و الأصله و الجان و الثعبان و الشجاع و الأزب و الأزعر و الأبتر و الناشر و الأفعى و الأفعوان الذكر من الأفاعي و الأرقم و الأرقش و الصل و الأرقط و ذو الطفيتين و العربد قال ابن الأثير و يقال للحيات أبو البختري و أبو الربيع و أبو عثمان و أبو العاصي و أبو دعور و أبو وثاب و أبو يقظان و أم طبق و أم عافيه و أم عثمان و أم الفتح و أم محبوب و بنات طبق (۲) و الحيه الصماء و هي شديده الشر و الصمه الذكر من الحيات و به سمي والد دريد بن الصمه و زعم أهل الكلام في طبائع الحيوان أن الحيه تعيش ألف سنه و هي في كل سنه تسلخ جلدها و تبيض ثلاثين بيضه على عدد أضلاعها فتجمع النمل (۳) فيفسد غالب بيضها و لا يصلح منه إلا القليل و إذا لذعتها العقرب ماتت. و من أنواعها الحريش و شرها الأفاعي و مساكنها الرمال و بيض الحيات مستطيل و هو أكدر اللون و أخضر و أسود و أرقط و أبيض و في بعضه نمش (۴) و لمع و السبب في اختلاف ذلك لا يعرف و داخله شي ء كالصديد و هو في جوفها متصل (۵)

طولا على خط واحد و ليس للحيات سفاد يعرف و إنما هو التواء بعضها على بعض و لسانها مشقوق فيظن بعض الناس أن لها لسانين و توصف بالنهم و الشره لأنها

۱- ۱. زاد في المصدر: و الصم.

۲- ۲. قد اسقطت من المصدر عده من الأسماء.

۳- ۳. في المصدر: فيجتمع عليه النمل.

۴- ۴. في المصدر: النمش: نقط بيض و سود او بقع تقع في الجلد تخالف لونه.

۵- ۵. في المصدر: منضذ.

تبتلع الفراخ من غير مضغ كما يفعل الأسد و من شأنها أنها إذا ابتلعت شيئا له عظم أتت شجره أو نحوها فتلتوى عليه التواء شديدا حتى يتكسر ذلك فى بطنها و من عادتها أنها إذا نهشت انقلبت فيتوهم بعض الناس أنها فعلت (۱) لتفرغ سمها و ليس كذلك و من شأنها إذا لم تجد طعاما عاشت بالنسيم و تقتات به الزمن الطويل و تبلغ الجهد من الجوع و لا تأكل إلا لحم الشى ء الحى و هى إذا كبرت صغر جرمها و أقنعت بالنسيم و لا تشتهى الطعام و من غرائب أمرها أنها لا تريد الماء و لا ترده إلا أنها لا تضبط نفسها عن الشراب إذا شمته لما فى طبعها من الشوق إليه فهى إذا وجدته شربت منه حتى تسكر و ربما كان السكر سبب هلاكها و الذكر لا يقيم بموضع واحد و إنما تقيم الأنثى على بيضها حتى يخرج فراخها و تقوى على الكسب ثم هى سائره(۲)

و عينها لا تدور فى رأسها كأنها مسمار مضروب فى رأسها و كذلك عين الجراد و إذا قلعت عادت و كذلك نابها إذا قلع عاد بعد ثلاثه أيام و كذلك ذنبها إذا قطع نبت و من عجيب أمرها أنها تهرب من الرجل العريان و تفرح بالنار و تطلبها و تتعجب من أمرها و تحب اللبن حبا شديدا و إذا ضربت بسوط مسه عرق الخيل ماتت و تذبح فتبقى أياما لا تموت و إذا عميت أو خرجت من

الأرض (۳) و هى لا تبصر طلبت الرازيانج الأخضر فتحك به بصرها فتبصر فسبحان من قَدَّرَ فَهَدى قدر عليها العمى و هداها إلى ما يزيله عنها و ليس فى الأرض (۴)

مثل الحيه إلا و جسم الحيه أقوى منه و كذلك إذا أدخلت صدرها فى جحر أو صدع لم يستطع أقوى الناس إخراجها منه و ربما تقطعت و لا تخرج و ليس لها قوائم و لا أظفار تنشب بها(۵) و إنما قوى ظهرها هذه

۱- ۱. فى المصدر: انما فعلت ذلك.

۲- ۲. فى المصدر: ثم هى سائره فان وجدت جحرا انسابت فيه.

۳- ۳. فى المصدر: من تحت الأرض لا تبصر.

۴- ۴. فى المصدر: و ليس شى ء فى الأرض.

۵- ۵. فى المصدر: تتشبث بها.

القوه بسبب كثره أضلاعها فإن له ثلاثين ضلعا و إذا مشت مشت على بطنها فتدافع أجزاؤها و تسعى بذلك الدفع الشديد و الحيات من أصل الطبع مائيه و تعيش فى البحر بعد أن كانت بريه و فى البر بعد أن كانت بحريه قال الجاحظ الحيات ثلاثه أنواع منها ما لا ينفع للسعته ترياق و لا غيره كالثعبان و الأفعى و الحيه الهنديه و نوع منها ينفع فى لسعته الدرياق و ما كان سواهما مما يقتل فإنما يقتل بواسطه الفزع كما حكى أن شخصا نام تحت شجره فتدلت عليه حيه فعضت رأسه فانتبه مخمر الوجه فحك رأسه و تلفت فلم ير أحدا فلم يرتب (١) بشى ء و وضع رأسه و نام فلما كان بعد ذلك بمده قال له بعض من رآه هل علمت مم كان انتباهك تحت الشجره قال لا و الله ما علمت قال إنما كان من حيه تدلت عليك فعضت رأسك فلما قمت فزعا تقلصت ففزع فزعه فاتت فيها نفسه (٢) قال فهم يزعمون أن الفزع هو الذى هيج السم و فتح مسام البدن حتى مشى السم فيه انتهى و ذكر القرطبى فى سوره غافر عن ثور بن يزيد عن خالد بن معدان عن كعب الأحبار أنه قال لما خلق الله تعالى العرش قال لم يخلق الله خلقا أعظم منى و اهتز تعاظما فطوقه بحيه لها سبعون ألف جناح فى كل جناح سبعون ألف لسان (٣) يخرج من أفواهها كل يوم من التسبيح عدد قطر المطر و عدد ورق الشجر و عدد الحصى و الثرى و عدد أيام الدنيا و عدد الملائكه أجمعين فالتوت الحيه على العرش فالعرش إلى نصف الحيه و هى ملتويه عليه فتواضع عند ذلك انتهى و ذكر أبو الفرج بن الجوزى عن بشر بن الفضل قال خرجنا حجاجا فمررنا

١- ١. هكذا فى الكتاب و فى المصدر:« فلم يرتب» و هو الصحيح من ارتاب يرتاب بفلان: اتهمه و رأى منه ما يريبه.

٢- ٢. فى المصدر: فاضت فيها نفسه.

٣- ٣. فيه تفصيل اختصره المصنّف لغرابته.

بماء من میاه العرب فوصف لنا فیه ثلاث جوار أخوات بارعات فی الجمال و أنهن یتطببن و یعالجن فأحببنا أن نراهن فعمدنا إلی صاحب لنا فحکینا(۱) ساقه بعود حتی أدمیناه ثم حملناه و أتینا به إلیهن و قلنا هذا سلیم فهل من راق فخرجت إلینا الأخت الصغری فإذا جاریه کالشمس الطالعه فجاءت حتی وقفت علیه و نظرته فقالت لیس بسلیم قلنا و کیف ذلک قالت إنه خدشه عود بال علیه حیه ذکر و الدلیل علی ذلک أنه إذا طلعت الشمس مات قال فلما طلعت الشمس مات فعجبنا من ذلک و انصرفنا و قال

أیضا إن عیسی علیه السلام مر بحواء(۲) یطارد حیه فقالت الحیه یا روح الله قل له لئن لم یلتفت عنی لأضربنه ضربه أقطعه قطعا فمر عیسی ثم عاد فإذا الحیه فی سله الحاوی (۳) فقال لها عیسی أ لست القائله کذا و کذا فکیف صرت معه فقالت یا روح الله إنه قد حلف لی و الآن غدرنی (۴)

فسم غدره أضر علیه من سمی و فی عجائب المخلوقات للقزوینی أن الریحان الفارسی لم یکن قبل کسری أنوشیروان و إنما وجد فی زمانه و سببه أنه کان ذات یوم جالسا للمظالم إذ أقبلت حیه عظیمه تنساب تحت سریره فهموا بقتلها فقال کسری کفوا عنها فإنی أظنها مظلومه فمرت تنساب فأتبعها کسری بعض أساورته فلم یزل سائره حتی نزلت علی فوهه(۵) بئر فنزلت فیها ثم أقبلت تتطلع فنظر الرجل فإذا فی قعر البئر حیه مقتوله و علی متنها عقرب أسود فأدلی رمحه إلی العقرب و نخسها به و أتی الملک فأخبره بحال الحیه فلما کان فی العام القابل أتت تلک الحیه فی الیوم الذی کان کسری جالسا فیه للمظالم و جعلت تنساب حتی وقفت بین یدیه فأخرجت من (۶) فیها بزرا أسود فأمر

۱- ۱. فی المصدر: فحککنا.

۲- ۲. الحواء:« جامع الحیات» و فی المصدر: مربحا و.

۳- ۳. الحاوی: الذی یرقی الحیه.

۴- ۴. فی المصدر: غدربی.

۵- ۵. فوهه البئر و الوادی و الطریق: فمها.

۶- ۶. فی المصدر: فنفضت من فیها.

الملک أن یزرع فنبت منه الریحان و کان الملک کثیر الزکام و أوجاع الدماغ فاستعمل (۱) منه فنفعه جدا(۲)

و ذکر المسعودی عن الزبیر بن رکاز(۳) أن أخوین فی الجاهلیه خرجا مسافرین فنزلا فی ظل شجره بجنب صفاه فلما دنا الرواح خرجت لهما من تحت الصفاه حیه تحمل دینارا فألقته إلیهما فقالا إن هذا لمن کنز هنا فأقاما ثلاثه أیام و هی فی کل یوم تخرج إلیهما دینارا فقال أحدهما للآخر إلی متی ننتظر هذه الحیه ألا نقتلها و نحفر هذا الکنز فنأخذه فنهاه أخوه و قال ما تدری لعلک تعطب و لا تدرک المال فأبی علیه ثم أخذ فأسا و رصد الحیه حتی خرجت فضربها ضربه جرح رأسها و لم یقتلها و بادرت إلیه الحیه فقتلته و رجعت إلی جحرها فدفنه أخوه و أقام حتی إذا کان الغد خرجت الحیه معصوبا رأسها و لیس معها شیء فقال یا هذه و الله ما رضیت ما أصابک و لقد نهیت أخی عن ذلک فلم یقبل فإن رأیتی أن تجعلی الله (۴)

بیننا علی أن لا تضرنی و لا أضرک و ترجعین إلی ما کنت علیه أولا فقالت الحیه لا قال لأی شیء قالت لأنی أعلم أن نفسک لا تطیب لی أبدا و أنت تری قبر أخیک و نفسی لا تطیب لک أبدا و أنا أذکر هذه الشجه(۵)

وَ فِی مُسْنَدِ أَحْمَدَ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: مَنْ قَتَلَ حَیَّهً فَکَأَنَّمَا قَتَلَ رَجُلًا مُشْرِکاً بِاللَّهِ وَ مَنْ تَرَکَ حَیَّهً مَخَافَهَ عَاقِبَتِهَا فَلَیْسَ مِنَّا.

و قال ابن عباس إن الحیات مسخن کما مسخت القرده من بنی إسرائیل و کذا رواه الطبرانی عنه عن رسول الله صلی الله علیه و آله و کذا ابن حبان

ص: ۲۸۰

۱- ۱. من القصص المختلقه لعدل کسری و کم له من نظیر.

۲- ۲. حیاه الحیوان: ۱۹۹- ۲۰۱.

۳- ۳. هکذا فی الکتاب و هو مصحف و الصحیح کما فی المصدر الزبیر بن بکار.

۴- ۴. فی المصدر: فهل لک أن نجعل اللّه.

۵- ۵. هذه من غرائب ابن بکار و کم له من نظیر.

و أما الحيات التی فی البیوت فلا تقتل حتی تنذر ثلاثه أیام

لِقَوْلِهِ صلی الله علیه و آله: إِنَّ بِالْمَدِینَهِ جِنّاً قَدْ أَسْلَمُوا فَإِذَا رَأَیْتُمْ مِنْهَا شَیْئاً فَآذِنُوهُ (۱) ثَلَاثَهَ أَیَّامٍ.

و حمل بعض العلماء ذلک علی المدینه وحده و الصحیح أنه عام فی کل بلد لا تقتل حتی تنذر

رَوَی مُسْلِمٌ وَ مَالِکٌ فِی آخِرِ الْمُوَطَّإِ وَ غَیْرُهُمَا عَنْ أَبِی السَّائِبِ مَوْلَی هِشَامِ بْنِ زُهْرَهَ أَنَّهُ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِیِّ فِی بَیْتِهِ فَوَجَدْتُهُ یُصَلِّی فَجَلَسْتُ أَنْتَظِرُ فَرَاغَهُ فَسَمِعْتُ حَرَکَهً تَحْتَ السَّرِیرِ فِی نَاحِیَهِ الْبَیْتِ فَالْتَفَتُّ فَإِذَا حَیَّهٌ فَوَثَبْتُ لِأَقْتُلَهَا فَأَشَارَ إِلَیَّ أَنِ اجْلِسْ فَجَلَسْتُ فَلَمَّا انْصَرَفَ مِنْ صَلَاتِهِ أَشَارَ إِلَی بَیْتٍ فِی الدَّارِ فَقَالَ أَ تَرَی هَذَا الْبَیْتَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ کَانَ فِیهِ فَتًی مِنَّا حَدِیثُ عَهْدٍ بِعُرْسٍ فَخَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَی الْخَنْدَقِ وَ کَانَ ذَلِکَ الْفَتَی یَسْتَأْذِنُ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عِنْدَ انْتِصَافِ النَّهَارِ وَ یَرْجِعُ إِلَی أَهْلِهِ فَاسْتَأْذَنَهُ یَوْماً فَقَالَ لَهُ صلی الله علیه و آله خُذْ عَلَیْکَ سِلَاحَکَ فَإِنِّی أَخْشَی عَلَیْکَ بَنِی قُرَیْظَهَ فَأَخَذَ الْفَتَی سِلَاحَهُ ثُمَّ رَجَعَ إِلَی أَهْلِهِ فَوَجَدَ امْرَأَتَهُ بَیْنَ الْبَابَیْنِ قَائِمَهً فَأَهْوَی إِلَیْهَا بِالرُّمْحِ لِیَطْعَنَهَا بِهِ وَ قَدْ أَصَابَتْهُ غَیْرُهُ فَقَالَتِ اکْفُفْ عَلَیْکَ رُمْحَکَ وَ ادْخُلِ الْبَیْتَ حَتَّی تَنْظُرَ مَا الَّذِی أَخْرَجَنِی فَدَخَلَ فَإِذَا هُوَ بِحَیَّهٍ عَظِیمَهٍ مُطَوَّقَهٍ عَلَی الْفِرَاشِ فَأَهْوَی إِلَیْهَا بِالرُّمْحِ فَانْتَظَمَهَا بِهِ ثُمَّ خَرَجَ فَوَکَزَهُ (۲) فِی الدَّارِ فَاضْطَرَبَتْ عَلَیْهِ وَ خَرَّ الْفَتَی مَیِّتاً فَمَا یُدْرَی أَیُّهُمَا کَانَ أَسْرَعَ مَوْتاً الْحَیَّهُ أَمِ الْفَتَی قَالَ فَجِئْنَا النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله فَأَخْبَرْنَاهُ بِذَلِکَ وَ قُلْنَا ادعوا [ادْعُ](۳) اللَّهَ تَعَالَی أَنْ یُحْیِیَهُ فَقَالَ اسْتَغْفِرُوا(۴) لِصَاحِبِکُمْ ثُمَّ قَالَ إِنَّ بِالْمَدِینَهِ جِنّاً قَدْ أَسْلَمُوا فَإِذَا رَأَیْتُمْ مِنْهَا شَیْئاً فَآذِنُوهُ (۵) ثَلَاثَهَ أَیَّامٍ

۱- ۱. فی المخطوطه: فانذروه.

۲- ۲. المصدر: فرکزه.

۳- ۳. فی المصدر: ادع اللّه.

۴- ۴. فی المصدر: استغفروا ربکم.

۵- ۵. فی المخطوطه: فانذروه خ.

فَإِنْ بَدَا لَكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فَاقْتُلُوهُ فَإِنَّمَا هُوَ شَيْطَانٌ.

و اختلف العلماء فی تفسیر الإنذار هل هو ثلاثه أیام أو ثلاث مرات و الأول علیه الجمهور و کیفیته أن یقول أنشدکن بالعهد الذی أخذه علیکن نوح و سلیمان علیهما السلام أن لا تبدوا لنا و لا تعادونا(۱)

وَ فِی أُسْدِ الْغَابَهِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِی لَیْلَی أَنَّهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِذَا ظَهَرَتِ الْحَیَّهُ فِی الْمَسْکَنِ فَقُولُوا لَهَا إِنَّا نَسْأَلُکَ بِعَهْدِ نُوحٍ وَ بِعَهْدِ سُلَیْمَانَ علیهما السلام لَا تُؤْذِینَا فَإِنْ عَادَتْ فَاقْتُلُوهَا.

وَ رُوِیَ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ الْحُصَیْنِ قَالَ: أَخَذَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله بِعِمَامَتِی مِنْ وَرَائِی وَ قَالَ یَا عِمْرَانُ إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْإِنْفَاقَ وَ یُبْغِضُ الْإِقْتَارَ فَأَنْفِقْ وَ أَطْعِمْ وَ لَا تُصَرْصِرْ(۲)

فَیَعْسُرَ عَلَیْکَ الطَّلَبُ وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یُحِبُّ الْبَصَرَ النَّافِذَ عِنْدَ هَجْمِ الشُّبُهَاتِ وَ الْعَقْلَ الْکَامِلَ عِنْدَ نُزُولِ الشَّهَوَاتِ (۳) وَ یُحِبُّ السَّمَاحَهَ وَ لَوْ عَلَی تَمَرَاتٍ وَ یُحِبُّ الشَّجَاعَهَ وَ لَوْ عَلَی قَتْلِ حَیَّهٍ.

و عند الحنفیه ینبغی أن لا تقتل الحیه البیضاء لأنها من الجان و قال الطحاوی لا بأس بقتل الجمیع و الأولی هو الإنذار(۴)

وَ قَالَ فِی مَوْضِعٍ آخَرَ فِی الصَّحِیحَیْنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: لَعَنَ اللَّهُ مَنْ مَثَّلَ بِالْحَیَوَانِ.

وَ فِی رِوَایَهٍ: لَعَنَ اللَّهُ مَنِ اتَّخَذَ شَیْئاً فِیهِ الرُّوحُ غَرَضاً(۵).

۱- ۱. فی المخطوطه:« و لا تعودونا» و فی المصدر: و لا تؤذونا.

۲- ۲. هکذا فی الکتاب، یقال: صرصر الرجل أی صاح، و صرصر الشی ء: جمعه و ضم اطراف ما انتشر منه. و فی المصدر: و لا تعسر فیعسر علیک الطلب.

۳- ۳. فی المصدر: عند نزول البلایا.

۴- ۴. حیاه الحیوان ۱: ۲۰۳- ۲۰۵.

۵- ۵. زاد فی المصدر: و فی روایه نهی رسول اللّه« ص» أن تصبر البهائم. قال العلماء: تصبیر البهائم هو أن تحتبس و هی احیاء لتقتل بالرمی و نحوه، و هو معنی قوله: لا تتخذوا شیئا فیه الروح غرضا ای یرمی.

أی یرمی کـالغرض من الجلود و غیرهـا و هـذا النهی للتحریم لأـن النبی صـلی الله علیه و آله لعن فاعله و لأنه تعـذیب للحیوان و إتلاف لنفسه و تضییع لمالیته و تفویت لذکاته إن کان یذکی و لمنفعته إن لم یکن یذکی (۱).

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: عقربی رسول خدا صـلی اللّه علیه و آله را گزید. حضرت آن را پرتاب کرد و فرمـود: خـدا تـو را لعنت کنـد که مومن یـا کـافری از آزار تو در امـان نمی مانـد. سـپس حضـرت نمـک خواست و در مکـان گزیدگی گذاشت و سپس آن را با انگشت بزرگش فشار داد تا حدی که ذوب شد .

سپس امام صادق علیه السّلام فرمود: اگر مردم خاصیت نمک را می دانستند، به دارو نیاز پیدا نمی کردند. - . کافی ۶ : ۳۲۷ -

دمیری گفته است: اصـحاب ما گوینـد: جانوران و پرنـده های حرام گوشت اگر تنها زیان دارنـد و سودی ندارند برای مُحرم و غیر مُحرم کشـتن آن ها مسـتحب است. مانند پنج جانور فاسق، گرگ، شیر، پلنگ، کرکس، زغن، کک، شپش، ساس و مانند آن ها و اگر هم سود و هم زیان دارنـد مانند یوزپلنگ، سگ آموخته، عقاب، باز، باز شـکاری و مانند آن ها، کشـتن آن ها به جهت سود شـکار کردنی که دارنـد خوب نیست و به جهت زیـانی که دارنـد بـد نیست. زیان آن ها یورش به کبوتران مردم و زخم زدن به آن ها است. اگر سود و زیان ندارند، مانند سوسک سیاه بدبو، کرم، سوسک سرگین غلطان، خرچنگ، شتر مرغ، لاشـخور، مارمولک، مگس وماننـد آن ها، کشـتن آن ها مکروه است و چنانچه بیشتر علما به آن یقین دارند حرام نیست. امام وجه نادری را نسـبت به حرمت کشـتن پرنـده ها و نه حشـرات حکایت کرده است. زیرا این کار، کاری بیهوده است که به آن نیازی نیست. - . حیاه الحیوان ۱ : ۲۳۳ -

دمیری دربـاره حیه (مـار) گفته است: مبرد در الکامل گفته است: حیه اسـمی است که بر مـذکر و مونث اطلاق می شود و اگر بخواهی بین مـذکر و مونث آن فرق بگذاری، باید لفظ مونث و مذکر را ذکر کنی. تایی که بر سر حیه آمده است از این باب است که حیه ماننـد بطه (یک مرغابی) و دجاجه (یک مرغ) واحـدی از یک جنس است و تاء، تاء وحدت است. هرچند که از بعضـی از اعراب روایت شده که گفته اند: حیی را بر روی حیه ای دیدم. یعنی مار مذکری را روی مار مونث دیدم. اسم نسبت از حیه حیوی بوده، جمع مونث آن حیات و جمع مذکر آن حیّوت است. اصمعی سروده است:

او یک مار و چنـدین مار مـذکر را می خورد و گلوی پیرزن را می فشارد تا آن گاه که او بمیرد ابن خالویه گفته است: مار در زبان عرب دویست نام دارد. سهیلی از مسعودی آورده که هنگامی که خدا مار را به زمین آورد، آن را در سیستان فرود آورد. به همین جهت سیسـتان از همه زمین هـای خـدا بیشتر مـار دارد و اگر افعی نر آن ها را نمی خورد و بسیاری از آن ها را نابود نمی کرد، از بسیاری مار، سیستان از مردم تهی می شد.

کعب الاحبـار گفته است: خـدا مـار را در اصـفهان و ابلیس را در جـدّه و حـوّاء را در عرفه و انسـان را در کوه سـراندیب فرود آورد. کوه سراندیب در بالای چین در دریای هند است و به حدی بلند است که دریانوردان آن را پس از طی کردن چند روز راه هنوز می بیننـد. در سـراندیب جـای پای آدم که بر سـنگ فرو رفته است موجود است. هر شب در این کوه چیزی مثل برق بـدون اینکه ابری باشـد دیـده می شود و هر روز بـاران می بـارد و قـدم گاه آدم را می شویـد. گفته شـده است: روی این کوه یاقوت سـرخ است و سـیل و باران آن را می شوید و از قله به پایین آن می آورد. الماس هم در سراندیب یافت می شود و عود

هم از همان پدید می آید. قزوینی چنین گفته است.

مار چند نوع است: یکی رقشاء که خال سیاه و سفید دارد و آن را رقطاء هم می گویند. این نوع بدترین نوع افعی است. عرب ها می پندارند افعی ها و همچنین شتر مرغ ها کر هستند. دیگری ازعر است که بیشترین نوع مار است. دیگری ازبّ که مو دارد و دیگری مار شاخ دار که ارسطو منکر آن است. راجز در وصف آن سروده است:

او دارای دو شاخ و دندان آسیا است. اگر بتواند بگزد، می گزد. دو چشم خود را مانند شهاب فروزان می گرداند - . حیاه الحیوان ۱ : ۱۹۹ -

دیگری شُجاع است و آن ماری بزرگ است که به سواره و پیاده یورش می برد. وی بر روی دم خود می ایستد و بسا می شود که به سر اسب سوار می رسد و در بیابان ها است. - . حیاه الحیوان ۲ : ۳۴ - دیگری افعی نر (عربد) است که ماری بزرگ است و مار می خورد. دیگری اصله است که بسیار بزرگ است و چهره ای مانند چهره انسان دارد. گویند او پس از گذشت هزاران سال این چنین می شود. از خصائص او این است که با نگاه کردن می کُشد. دیگری صلّ است که آن را تاج دار (مکلله) هم می گویند، زیرا سرش تاج دارد. گفته شده است صل یک نوع است و مکلله نوعی دیگر است که بسیار تباهکار است و بر هر چه می گذرد، آن را می سوزاند و گرد سوراخش هیچ گیاهی نمی روید. هنگامی که پرنده ای از مقابل جایش بگذرد، می افتد. جانوری از نزدیکی وی نمی گذرد مگر اینکه می میرد. او صدای خود را تا فاصله انداختن یک تیر تا نهایت درجه ممکن می کِشاند. چشم هر که بر او بیفتد، اگر چه از دور باشد می میرد. او هر که را بگزد، بی درنگ می میرد. اسب سواری به او نیزه زد. خود اسب سوار با اسبش مُردند. وی در بلاد ترک بسیار است. دیگری دارای دو لیف خرما (ذو الطفیتین) است و دیگری دُم بریده (ابتر) است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن ها را بکُشید، زیرا کور کردن چشم را می خواهند و زنان آبستن را سقط جنین می کنند. زهری گفته است: به نظر ما این اثر زهر آن ها است. دیگری ناظر است که هنگامی که چشمش بر انسانی بیفتد، بی درنگ می میرد. نوع دیگری دارد که هنگامی که انسانی آوازش را بشنود، می میرد. در حدیث خدری آمده که جوان انصاری به ماری نیزه زد. مار مُرد و جوان انصاری نیز بی درنگ مُرد.

از نام های مار حیّه، عین، عیم، این، ارقم، اصله، جانّ، ثعبان، شجاع، ازب، ازعر، ابتر، ناشر، افعی، افعوان برای نر، ارقش، صلّ، ارقط، ذو الطفیتین و عربد است.

ابن اثیر می گوید: به مارها ابو البختری، ابو ربیع، ابو عثمان، ابو العاصی، ابو دعور، ابو وثاب، ابو یقظان، ام طبق، ام عافیه، ام عثمان، ام الفتح، ام محبوب و بنات طبق می گویند.

مار ماده کر، بدی آن فراوان است. صمّه مار نر است که پدر درید بن صمّه، شاعر جاهلی به نام او خوانده شده است.

جانورشناسان گویند: مار هزار سال می ماند و هر سال پوست می اندازد و سی تخم به شماره دنده هایش می گذارد. مورچه ها گرد آمده، بیشتر تخم های او را فاسد می کنند و جز اندکی از آن سالم نمی ماند. هنگامی که عقرب او را بگزد، می میرد .

یک نوع از مار حربش (افعی نر بزرگ) نام دارد. بدتر از همه افعی است که در ریگستان جا دارد. تخم مارها دراز، تیره، سبز،

سیاه، با نقطه های سفید و سیاه و سفید است. برخی از آن ها لکه و درخشندگی دارند. سبب گوناگونی تخم ها شناخته نشده است. درون مار چیزی مانند چرک، به هم پیوسته در یک خط دراز وجود دارد.

مارها جفت گیری معلومی ندارند. آنچه که هست این است که به یکدیگر پیچ می خورند. زبانشان شکاف دارد و برخی از مردم گمان برده اند وی دو زبان دارند. او را به پرخوری و حریصی وصف کرده اند، زیرا جوجه ها را مانند شیر، بدون اینکه بجوند، می بلعند. از کارهای وی این است که هنگامی که استخوان داری را ببلعد، به دور درخت یا چیزی مانند آن به سختی می پیچند تا آنچه در درون آن ها است شکسته شود. عادت وی این است که هنگامی که می گزد، وارونه می شود و برخی مردم می پندارند این کار برای این است که زهر خود را خالی کند و حال آن که چنین نیست.

هنگامی که وی خوراکی نیابد، به همان نسیم هوا زنده است و زمانی طولانی با آن تغذیه می کند و به نهایت گرسنگی می رسد. وی جز گوشت جانور زنده نمی خورد. هنگامی که پیر شود پیکرش ریز می شود و به همان نسیم قناعت می کند و خوراک نمی خواهد.

از کارهای غریبش این است که آب نمی خواهد و بر سر آب نمی رود. بلی؛ از شراب هنگامی که بوی آن را بشنود، خودداری نمی کند، زیرا در خوی او شراب دوستی است. هنگامی که شراب را می یابد، می نوشد تا مست شود و چه بسا مستی او را بکشد.

مار نر در یک جا نمی ماند و تنها ماده بر سر تخم می ماند، تا بچه هایش درآمده، بر کسب روزی توانایی یابند؛ سپس او نیز به گردش می رود. چشمش مانند چشم ملخ در سرش نمی گردد و مانند میخی بر آن استوار است. اگر آن را بکنند، باز بیرون می آید. همچنین دندان نیش آن را اگر بکنند، پس از سه روز می روید و دم او را هم اگر بُبُرند، باز بیرون می آید .

از اخلاق غریب وی این است که از مرد برهنه می گریزد. با آتش شاد می شود و به دنبال آن می رود و از آن خوشش می آید. شیر را بسیار دوست دارد. هنگامی که با تازیانه ای که آلوده به عرق اسب است، زده شود، می میرد. سرش را می برند و چند روز نمی میرد. هنگامی که کور شود یا از زیر زمین بیرون بیاید و نابینا باشد، به دنبال رازیانه سبز می رود و دیده اش را به آن می مالد و بینا می گردد. پس منزه است آنکه اندازه گرفت و راهنمایی کرد. کوری او را مقدر کرد و او را به آنچه آن را از بین ببرد، راهنمایی کرد.

در زمین جانوری شبیه مار نیست مگر آنکه مار از او تواناتر است و هنگامی که سینه اش را به سوراخ یا شکافی وارد کند، نیرومندترین مردم نمی توانند او را بیرون آورند و چه بسا تکه شود و بیرون نیاید. وی دست و پا و ناخن ندارد که با آن سوراخ بکند، ولی به سبب دنده هایی که دارد پشتش این نیرو را برای وی تقویت کرده است، چرا که وی سی دنده دارد. او با شکم راه می رود و اجزائش به همدیگر فشار می آورند و با این فشار شدید می دود. مارها در طبع خود مائی(آبی) هستند. وی پس از آنکه در خشکی زیست می کند، در دریا زیست می کند و بعد از آن که در دریا زیست می کند، در خشکی زیست می کند.

جاحظ گفته است: مارها سه دسته اند: یکی مانند افعی و مار هندی که دارو برای گزیدنش سودی ندارد. دوم آن که دارو برای گزیدن آن سودبخش است. آنچه از غیر این دو کُشنده است آن است که به وسیله ترساندن می کُشد. چنانچه حکایت شده مردی زیر درختی به خواب رفت و ماری از درخت بر او سقوط کرد و سرش را گزید. وی در حالی که روی خود را پوشانده بود، بیدار شد و سرش را خاراند و نگاه کرد و چیزی ندید و گمانی نبرد. پس سر نهاد و خوابید. پس از مدتی کسی که دیده بود مار سرش را گزیده است، به او گفت: آیا می دانی چرا زیر درخت از خواب بیدار شدی؟ گفت: نه. به خدا نمی دانم. گفت: ماری سقوط کرد و سر تو را گزید و وقتی هراسان بلند شدی، خود را واپس کشید. آن مرد را هراسی گرفت که در اثر آن جان داد. جاحظ گفته است: آن ها می پندارند ترس زهر را تحریک می کند و سوراخ های تن را باز می کند تا زهر در آن داخل شود .

قرطبی در تفسیر سوره غافر از کعب الاحبار آورده که هنگامی که خدای تعالی عرش را آفرید، با خود گفت: خدا آفریده ای بزرگ تر از من نیافریده است. خدا ماری گرد آن چرخاند که هفتاد هزار بال داشت و در هر بالی هفتاد هزار زبان و هر روز به شمار قطره های باران و برگ های درختان و ریگ ها و خاک ها و شماره روزهای جهان و همه فرشتگان تسبیح از دهان های او برمی آمد. او دور عرش پیچید و عرش تا نیمه آن بود.

ابو الفرج ابن جوزی از بشر بن فضل آورده که ما به حج می رفتیم و بر سر یکی از آب های اعراب گذشتیم. به ما گفته شد: در اینجا سه خواهرند که در زیبایی نیکو هستند و پزشکی و درمان بیماران را انجام می دهند. خواستیم آن ها را ببینیم. با چوبی ساق پای یکی از یاران خود را مالیدیم تا خون آمد. او را برداشتیم و نزد آن ها بردیم و گفتیم: او را مار گزیده است. آیا درمانی دارد؟ خواهر خردسال تر بیرون آمد. دخترکی مانند خورشید تابان بود. آمد و نزد او ایستاد و او را معاینه کرد. گفت: وی مارگزیده نیست. گفتیم: پس چیست؟ گفت: چوبی تنش را ساییده که مار نری بر آن ادرار کرده است و راهنمایش این است که هنگامی که خورشید بیرون بیاید، خواهد مرد. گفت: هنگامی که خورشید برآمد، مرد و ما از این مطلب در شگفت شدیم و برگشتیم.

نیز گفته است: عیسی علیه السّلام به مارگیری گذر کرد که ماری را دنبال کرده بود. آن مار گفت: ای روح اللّه! به او بگو اگر از من صرف نظر نکند، به او ضربه ای می زنم که تکه تکه شود. عیسی گذشت و هنگامی که برگشت مار در جعبه مارگیر بود. عیسی فرمود: مگر تو چنان و چنین نگفتی. چگونه همراه او شدی. گفت: ای روح اللّه! برایم سوگند خورد و اکنون با من پیمان شکنی می کند و زهر پیمان شکنی او از زهر من زیان بارتر است.

در عجائب المخلوقات قزوینی است: ریحان فارسی پیش از خسرو انوشیروان نبود و در زمان او یافت شد. این امر برای این بود که یک روز که انوشیروان به دادخواهی نشسته بود، ناگهان مار بزرگی زیر تختش خزید و خواستند او را بکشند. خسرو گفت: دست از او بردارید. گمانم به او ستم رسیده است. آن مار خود را کشاند و خسرو یکی از افسرانش را به دنبالش روانه کرد و با او رفت تا بر دهنه چاهی رسید. مار در آن پایین رفت و برگشت و سر کشید. آن مرد نگاه کرد. در ته چاه ماری کشته بود و بر دوشش عقربی سیاه بود. او نیزه اش را به سوی عقرب پایین برد و در عقرب فرو کرد. نزد شاه آمد و از حال آن مار گزارش داد. هنگامی که سال آینده شد، آن مار در همان روز که خسرو برای دادخواهی نشسته بود، آمد و خود را تا برابر

خسرو کشاند تا به او رسید و از دهانش تخمه سیاهی فشاند. شاه دستور داد که آن را کاشتند و ریحان از آن رویید. خسرو بسیار سرما می خورد و دردهای مغز زیاد داشت. وی آن را به کار برد و سود بسیاری از آن دید. - . حیاه الحیوان ۱ : ۱۹۹- ۲۰۱ -

مسعودی از زبیر بن بکار آورده که در زمان جاهلیت دو برادر به سفر رفتند و در سایه درختی کنار سنگ سختی منزل کردند. هنگامی که نزدیک حرکت آن دو شد، از زیر آن سنگ ماری بیرون آمد و یک دینار طلا نزد آن ها افکند. گفتند: این از گنجی است که در اینجا است و سه روز ماندند. مار هر روز دیناری برای آن ها بیرون می آورد. یکی به دیگری گفت: تا کی چشم به راه این مار بمانیم؟ خوب است آن را بکشیم و این گنج را بکنیم و ببریم. برادر او را نهی کرد و گفت: شاید رنجی ببری و به گنجی نرسی. وی نپذیرفت و تیشه ای گرفت و در کمین مار نشست تا مار بیرون آمد. ضربه ای به او زد که سرش را زخمی کرد و او را نکشت. مار به او جست و او را کشت و به سوراخش برگشت. برادر اول برادر دوم را به خاک سپرد و ماند تا فردا مار با سر بسته بیرون آمد و با او چیزی نبود. به او گفت: به خدا من از آنچه به تو رسید خشنود نبودم و برادرم را از آن بازداشتم و نپذیرفت. اگر بخواهی، خدا را میانمان قرار دهیم که تو به من زیان نزنی و من به تو زیان نزنم و به آن کاری که در نخست می کردی برگردی. مار گفت: نه. برادر گفت: برای چه؟ گفت: من می دانم دل تو در این حال که گور برادرت را می بینی هرگز به من خوش نمی شود و دل من هم تا این شکستگی سر را دارم هرگز به تو خوش نمی شود .

در مسند احمد آمده است: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هر که ماری را بکشد، مانند کسی است که مرد بت پرستی را بکشد و هر که آن را از ترس سرانجام کشتنش رها کند، از ما نیست.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چنانچه میمون ها از بنی اسرائیل مسخ شدند، مارها نیز مسخ شدند.

اما مارهایی که در خانه ها هستند، تا سه بار به آن ها اخطار نشود، کشته نمی شوند. برای آنکه پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: در مدینه جن های مسلمانی هستند. هنگامی که یکی از آن ها را دیدید، به او تا سه روز اخطار کنید. برخی آن را برای خصوص مدینه می دانند و درست این است که این مطلب برای همه شهرها است و مار تا به او اخطار نشود، کشته نمی شود.

ابی سائب مولای هشام بن زهره گفت: بر ابی سعید خدری در خانه اش وارد شدم و دیدم نماز می خواند. نشستم تا نمازش تمام شد. زیر تختش در زیر اتاق جنبشی شنیدم و نگاه کردم و ماری دیدم. بلند شدم آن را بکُشم. به من اشاره کرد بنشین. من نشستم. هنگامی که نماز را تمام کرد، به اتاقی در خانه اشاره کرد و گفت: این اتاق را می بینی؟ گفتم: آری. گفت: جوانی از ما که تازه عروسی کرده بود در آن بود و به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله برای جنگ خندق بیرون شدیم. آن جوان نیم روز از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه می گرفت و نزد همسرش می آمد. یک روز که اجازه خواست، به او فرمود: اسلحه ات را بردار که نسبت به تو از بنی قریظه نگرانم. آن جوان سلاحش را برداشت و به خانه خود آمد. دید زنش میان دو لنگه در ایستاده است. در حالی که غیرت او را گرفته بود، با نیزه به او یورش برد تا به او ضربه بزند. زن گفت: از نیزه ات دست بکش و به اتاقت برو تا ببینی چه چیزی مرا بیرون آورده است. به اتاق داخل شد و دید ماری بزرگ بر بستر چرخ زده است. با نیزه به او حمله کرد و او را به نیزه کشید. جوان او را در خانه قرار داد. سپس مار نسبت به جوان برآشفت و آن جوان افتاد و مرد. معلوم نشد که جوان زودتر مرده است یا مار. ابو سعید گفت: نزد پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله آمدیم و به او آن را

گزارش دادیم. گفتیم: دعا کن خدا او را زنده کند. فرمود: برای یار خود آمرزش بخواهید. سپس فرمود: در مدینه جن هایی هستند که مسلمان شدند. هنگامی که یکی از آن ها را دیدید تا سه روز به آن ها اعلام کنید و اگر پس از آن بر شما پدیدار شدند، آن ها را بکشید که همانا شیطان هستند .

علما در تفسیر اِخطار اختلاف دارند که سه روز است یا سه بار. بیشتر علما قول اول را برگزیده اند. صیغه اخطار این است که بگوید: شما را سوگند می دهم به پیمانی که نوح و سلیمان علیهما السّلام از شما گرفتند که بر ما پدیدار نشوید و به سمت ما باز نگردید.

در اسد الغابه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که مار در خانه پدیدار شود، به او بگویید: همانا از تو می خواهیم به واسطه پیمان نوح و پیمان سلیمان علیهما السّلام ما را نیازاری. اگر برگشت، او را بکشید.

از عمران بن حصین روایت است که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله عمامه ام را از پس سرم برگرفت و فرمود: ای عمران! راستی خدا انفاق را دوست دارد و بخل را دشمن دارد. انفاق و اطعام کن و مال را روی هم جمع نکن تا آنکه طلب مال بر تو دشوار گردد. بدان که خداوند عزّ و جلّ چشم تیز را هنگام هجوم شبهه ها و خرد کامل را در هنگام فرود آمدن شهوت و بخشش را گرچه چند دانه خرما و شجاعت را گرچه به کشتن مار دوست دارد.

نزد حنفیه چنین است که: شایسته است که مار سفید کشته نشود، زیرا وی از جنیان است. طحاوی گفته است: کشتن هیچ نوع مار عیب ندارد و بهتر اخطار کردن است. -. حیاه الحیوان ۱ : ۲۰۳- ۲۰۵ -

در صحیح بخاری و صحیح مسلم است که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: «خدا کسی را که جانور را تکه کند، لعنت کند.» و فرمود: «خدا کسی را که جاندار را نشانه تیر اندازی قرار دهد، لعنت کند.» یعنی او را مانند تکه پوست و غیر آن، نشانه تیراندازی کند. این نهی دلالت بر حرمت دارد، زیرا پیامبر انجام دهنده آن را لعنت کرده و زیرا شکنجه جاندار و تلف کردن آن و ضایع کردن مالیت آن و از دست دادن قربانی کردن آن در صورت حلال بودن و سود آن در صورت حرام بودن است. -. حیاه الحیوان ۱ : ۲۰۷ -

**[ترجمه]

«۴۴»

الْعُيُونُ، وَ الْعِلَلُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ الْبَصْرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَامِرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ: سَأَلَ شَامِيٌّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام كَمْ حَجَّ آدَمُ مِنْ حِجَّةٍ فَقَالَ لَهُ سَبْعِينَ حِجَّةً مَاشِياً عَلَى قَدَمَيْهِ وَ أَوَّلُ حِجَّةٍ حَجَّهَا كَانَ مَعَهُ الصُّرَدُ يَدُلُّهُ عَلَى مَوَاضِعِ الْمَاءِ وَ خَرَجَ مَعَهُ مِنَ الْجَنَّةِ وَ قَدْ نُهِيَ عَنْ أَكْلِ الصُّرَدِ وَ الْخُطَّافِ وَ سَأَلَهُ مَا بَالُهُ لَا يَمْشِي

قَالَ لِأَنَّهُ نَاحَ عَلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ فَطَافَ حَوْلَهُ أَرْبَعِينَ عَاماً يَبْكِي عَلَيْهِ وَ لَمْ يَزَلْ يَبْكِي مَعَ آدَمَ علیه السلام فَمِنْ هُنَاكَ سَكَنَ الْبُيُوتَ

وَ مَعَهُ تِسْعُ آيَاتٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِمَّا كَانَ آدَمُ يَقْرَؤُهَا فِي الْجَنَّهِ وَ هِيَ مَعَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ ثَلَاثُ آيَاتٍ مِنْ أَوَّلِ الْكَهْفِ وَ ثَلَاثُ آيَاتٍ مِنْ سُبْحَانَ وَ هِيَ فَإِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ وَ ثَلَاثُ آيَاتٍ مِنْ يس وَ جَعَلْنا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا(۲).

**[ترجمه]عيون أخبار الرضا: يک شامی از امير المؤمنين عليه السّلام پرسيد: آدم چند بار حجّ به جا آورد؟ حضرت فرمود: هفتاد بار پياده، و در اوّلين سفرش جغد به همراهش بود و مواضع آب را به او نشان می داد و به همراه او از بهشت بيرون آمده بود. آدم از خوردن جغد و پرستو منع شد. مرد شامی پرسيد: چرا پرستو روی زمين راه نمی رود؟ حضرت فرمود: زيرا بر بيت المقدس نوحه سرايی نمود و چهل سال بر آن گريست و هميشه به همراه آدم می گريست. لذا در خانه هايی سکنی گزيد و نُه آيه از آيات کتاب خداوند عزّ و جلّ که آدم در بهشت آن ها را می خواند، به همراه داشت و تا قيامت نيز به همراه خواهد داشت. آن آيات عبارتند از: سه آيه از اوّل سوره «کهف»، سه آيه از سوره «إسراء» که عبارتند از: «وَ إِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ حِجاباً مَسْتُوراً * وَ جَعَلْنا عَلى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّهً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذانِهِمْ وَقْراً وَ إِذا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلى أَدْبارِهِمْ نُفُوراً * نَحْنُ أَعْلَمُ بِما يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَ إِذْ هُمْ نَجْوى إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُوراً.» - . اسراء / ۴۵- ۴۷ - {و چون قرآن بخوانی، ميان تو و کسانی که به آخرت ايمان ندارند پرده ای پوشيده قرار می دهيم و بر دل هايشان پوشش ها می نهيم تا آن را نفهمند و در گوش هايشان سنگينی [قرار می دهيم] و چون در قرآن پروردگار خود را به يگانگی ياد کنی با نفرت پشت می کنند. هنگامی که به سوی تو گوش فرا می دارند ما بهتر می دانيم به چه [منظور] گوش می دهند، و [نيز] آن گاه که به نجوا می پردازند وقتی که ستمگران گويند: «جز مردی افسون شده را پيروی نمی کنيد.»} و سه آيه از سوره «يس» يعنی «وَ جَعَلْنا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْناهُمْ فَهُمْ لا يُبْصِرُونَ * وَ سَواءٌ عَلَيْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا يُؤْمِنُونَ * إِنَّما تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَهٍ وَ أَجْرٍ كَرِيمٍ.» - . يس / ۹-۱۱ - {و [ما] فراروی آن ها سدّی و پشت سرشان سدّی نهاده و پرده ای بر [چشمان] آنان فرو گسترده ايم، در نتيجه نمی توانند ببينند و آنان را چه بيم دهی [و] چه بيم ندهی، به حالشان تفاوت نمی کند: نخواهند گرويد. بيم دادن تو، تنها کسی را [سودمند] است که کتاب حقّ را پيروی کند و از [خدایِ] رحمان در نهان بترسد. [چنين کسی را] به آمرزش و پاداشی پر ارزش مژده ده.]} - . عيون أخبار الرضا ۱ : ۲۴۳ ، علل الشرايع ۲ : ۲۸۱ - ۲۸۲ -

**[ترجمه]

«۴۵»

الْعُيُونُ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْمُنْذِرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: فِي جَنَاحِ كُلِّ هُدْهُدٍ خَلَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَكْتُوبٌ بِالسُّرْيَانِيَّهِ آلُ مُحَمَّدٍ خَيْرُ الْبَرِيَّهِ(۳).

**[ترجمه]عيون أخبار الرضا: بر بال هر هدهدی که خداوند خلق می کند به زبان سريانی نوشته شده است: آل محمّد بهترين مخلوقاتند. - . عيون أخبار الرضا ۱ : ۲۶۱ -

**[ترجمه]

الْبَصَائِرُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْجَامُورَانِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَیْفٍ التَّمِیمِی (۴) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: اسْتَوْصُوا بِالصَّائِیَاتِ خَیْراً یَعْنِی الْخُطَّافَ فَإِنَّهُ آنَسُ طَیْرِ النَّاسِ بِالنَّاسِ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ

ص: ۲۸۳

۱- ۱. حیاه الحیوان ۱: ۲۰۷.

۲- ۲. عیون الأخبار ج ۱ ص ۲۴۳، علل الشرائع ۲: ۲۸۱ و ۲۸۲(ط قم).

۳- ۳. عیون الأخبار ج ۱ ص ۲۶۱.

۴- ۴. فی الکافی: محمّد بن یوسف التمیمی.

صلى الله علیه و آله أَ تَدْرُونَ مَا تَقُولُ الصَّائِتُهُ إِذَا تَرَنَّمَتْ تَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ حَتَّى تَقْرَأَ أَمَّ الْكِتَابِ فَإِذَا كَانَ فِي آخِرِ تَرَنُّمِهَا قَالَتْ وَ لَا الضَّالِّينَ (۱).

الْكَافِي، عَنِ الْعِدَّهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَمِيعاً عَنِ الْجَامُورَانِيِّ: مِثْلَهُ وَ فِيهِ اسْتَوْصُوا بِالصَّيْنَاتِ وَ مَا تَقُولُ الصَّيْنَهُ إِذَا مَرَّتْ وَ تَرَنَّمَتْ وَ زَادَ فِي آخِرِهِ مَدَّ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله علیه و آله وَ لَا الضَّالِّينَ (۲).

**[ترجمه]بصائر الدرجات: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: نسبت به جیک جیک کننده ها (مراد حضرت پرستوها بود) سفارش به نیکی کنید، زیرا آن ها همدردترین پرنده اهلی نسبت به مردم هستند. سپس رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: می دانید در خواندنش چه می گوید؟ می گوید: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم. الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ. تا آن که همه سوره فاتحه را می خوانَد و در آخر خواندنش می گوید: وَ لَا الضَّالِّينَ. - . بصائر الدرجات: ۳۴۶ -

رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در بیانی نظیر روایت قبلی فرمود: نسبت به جیک جیک کننده ها (مراد حضرت پرستوها بود) سفارش به نیکی کنید، زیرا آن ها همدردترین پرنده های اهلی نسبت به مردم هستند. سپس رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: می دانید هنگامی که راه می رود و می خواند چه می گوید؟ می گوید: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم. الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ. تا آن که همه سوره فاتحه را می خوانَد و در آخر خواندنش می گوید: وَ لَا الضَّالِّينَ. رسول خدا «وَ لَا الضَّالِّينَ» را مد داد - . کافی ۶ : ۲۲۳ - ۲۲۴ - .

**[ترجمه]

بیان

قال الدمیری السنونو بضم السین و النونین الواحده سنونوه و هو نوع من الخطاطیف و لذلک سمی حجر الیرقان حجر السنونو و لکن تصحف علی عجائب المخلوقات فقال حجر الصنونو بالصاد و الصواب أنه بالسین المهمله نسبه إلی هذا النوع من الخطاطیف (۳).

**[ترجمه]دمیری گفته است: (سُنُونُو) که مفردش سنونوه است نوعی از پرستو است. از این رو سنگ یرقان را سنگ سنونو می گویند. در عجائب المخلوقات به اشتباه آن را سنگ صنونو آورده است و درستش سنگ سنونو است که به این نوع از پرستوها منسوب است - . حیاه الحیوان ۲ : ۲۶ - .

**[ترجمه]

«۴۷»

الْمُخْتَلَفُ، نَقْلًا مِنْ كِتَابِ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: خُرْءُ الْخُطَّافِ لَا بَأْسَ بِهِ هُوَ مِمَّا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ وَ لَكِنْ كُرِهَ أَكْلُهُ لِأَنَّهُ اسْتَجَارَ بِكَ وَ آوَى فِي مَنْزِلِكَ وَ كُلُّ شَيْ ءٍ يَسْتَجِيرُ بِكَ فَأَجِرْهُ (۴).

التَّهْذِيبُ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارٍ: مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّهُ أَسْقَطَ لَفْظَهَ خُرْءٍ(۵).

**[ترجمه]مختلف: امام صادق علیه السّلام فرمود: فضله پرستو پاک است و خودش حلال گوشت است. ولی چون به تو پناهنده شده است، خوردنش مکروه است و هر چه به تو پناهنده شد، آن را پناه بده. - . مختلف الاحکام: ۱۷۲ -

تهذیب: مانند آن را با حذف لفظ «فضله» روایت کرده است.

**[ترجمه]

«۴۸»

وَ مِنْهُ، بِالْإِسْنَادِ الْمُتَقَدِّمِ عَنْ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: عَنِ الرَّجُلِ یُصِیبُ خُطَّافاً فِی الصَّحْرَاءِ أَوْ یَصِیدُهُ أَ یَأْكُلُهُ قَالَ هُوَ مِمَّا یُؤْكَلُ وَ عَنِ الْوَبْرِ یُؤْكَلُ قَالَ

ص: ۲۸۴

۱- ۱. بصائر الدرجات ۳۴۶.

۲- ۲. فروع الکافی ۶: ۲۲۳ و ۲۲۴ فیه؛ مد بها رسول اللّه صوته: و لا الضالین.

۳- ۳. حیاه الحیوان ۲: ۲۶.

۴- ۴. مختلف الاحکام ص ۱۷۲.

۵- ۵. تهذیب الأحکام.

لَا هُوَ حَرَامٌ (۱).

**[ترجمه]تهذیب الأحکام: عمّار از امام صادق علیه السّلام درباره مردی که پرستو را در بیابان به دست آورد پرسید که آن را شکار کند و از آن بخورد؟ فرمود: آن از چیزهای خوردنی است. از کرک پرسیده شد که خورده می شود؟ فرمود: نه. حرام است. - . تهذیب الأحکام ۹ : ۲۱ -

**[ترجمه]

بیان

حمل الشیخ قوله هو مما یؤکل علی التعجب و الإنکار و هو بعید و الأولی حمل أخبار النهی علی الکراهه کما فعله الأکثر.

**[ترجمه]شیخ جمله از چیزهای خوردنی است را به تعجب انکاری حمل کرده است و این بعید است و بهتر حمل اخبار نهی بر کراهت است. چنانچه بیشتر فقهاء گفته اند.

**[ترجمه]

«۴۹»

التَّهْذِیبُ، بِالْإِسْنَادِ الْمُتَقَدِّمِ عَنْ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الشِّقِرَّاقِ فَقَالَ کُرِهَ قَتْلُهُ لِحَالِ الْحَیَّاتِ قَالَ وَ کَانَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله یَوْماً یَمْشِی فَإِذَا شِقِرَّاقٌ قَدِ انْقَضَ (۲) فَاسْتَخْرَجَ مِنْ خُفِّهِ حَیَّةً(۳).

**[ترجمه]تهذیب الأحکام: از امام صادق علیه السّلام درباره «سبزه قبا» پرسش شد. حضرت فرمود: به خاطر مارها کشتنش مکروه است. فرمود: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله در راه بود. ناگهان سبزه قبایی شیرجه رفت و از کفشش ماری بیرون آورد - . تهذیب الأحکام ۹ : ۲۱ - .

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام لحال الحیات أی لأنه یأکلها و فی وجوده منفعه عظیمه فلذا کره قتله أو لأنه أخرج الحیه من خفه صلی الله علیه و آله فصار بذلک محترما أو لأنه یأکل الحیه ففیه سمیته فالمراد بقتله قتله للأکل و الأول أظهر.

**[ترجمه]به خاطر مارها به این جهت که وی آن ها را می خورد و در وجودش سود بزرگی است و از این رو کشتنش بد است یا برای آنکه مار را از کفش آن حضرت صلی اللّه علیه و آله بیرون آورده و محترم شده است یا برای این که مار می خورد و زهرناک است و مقصود کشتن او است برای خوردن و وجه اول از باقی وجه ها روشن تر است .

**[ترجمه]

«۵۰»

الْخَرَائِجُ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ الْخُطَّافِ فَقَالَ لَا تُؤْذُوهُ فَإِنَّهُ لَا یُؤْذِی شَیْئاً وَ هُوَ طَیْرٌ یُحِبُّنَا أَهْلَ الْبَیْتِ (۴).

**[ترجمه]خرائج و جرائح: مردی درباره پرستو از امام صادق علیه السّلام پرسش کرد. فرمود: آزارش نکنید که آزاری ندارد و پرنده ای است که ما خانواده را دوست دارد.

**[ترجمه]

«۵۱»

الْکَافِی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ عَلِیِّ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ مَرْوَکِ بْنِ عُبَیْدٍ عَنْ نَشِیطِ بْنِ صَالِحٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام یَقُولُ: لَا أَرَی بِأَکْلِ الْحُبَارَی بَأْساً وَ إِنَّهُ جَیِّدٌ لِلْبَوَاسِیرِ وَ وَجَعِ الظَّهْرِ وَ هُوَ مِمَّا یُعِینُ عَلَی کَثْرَهِ الْجِمَاعِ (۵).

**[ترجمه]کافی: امام کاظم علیه السّلام فرمود: من در خوردن هوبره اشکالی نمی بینم. خوردن هوبره برای بواسیر و درد پشت خوب است و به زیادی جماع کمک می کند. -. کافی ۶: ۳۱۳ -

**[ترجمه]

«۵۲»

حیاه الحیوان، الهدهد بضم الهاءین و إسکان الدال المهمله و بفتح الهاءین و إسکان الدال المهمله بینهما طائر معروف ذو خطوط و ألوان کثیره و الجمع الهداهد بالفتح هو طیر منتن الریح طبعا لأنه یبنی أفحوصته (۶) فی الزبل و هذا عام فی جمیع جنسه

ص: ۲۸۵

۱- ۱. تهذیب الأحکام ج ۹ ص ۲۱.

۲- ۲. انقض الطائر: هوی لیقع.

۳- ۳. تهذیب الأحکام ج ۹ ص ۲۱.

۴- ۴. الخرائج.

۵- ۵. فروع الکافی ۶: ۳۱۳.

۶- ۶. الافحوصه: الموضع الذی تفحص القطاه التراب عنه لتبیض فیه.

و یـذکر عنه أنه یری المـاء فی بـاطن الأرض کما یراه الإنسان فی باطن الزجاج و زعموا أنه کان دلیل سـلیمان علیه السـلام علی الماء و بهذا تفقده لما فقده و کان سبب غیبه الهدهد عن سلیمان علیه السلام أنه لما فرغ من بناء بیت المقدس عزم علی الخروج إلی أرض الحرم فتجهز و استصـحب من الجن و الإنس و الشـیاطین و الطیر و الوحش ما بلغ عسـکره مائه فرسـخ فحملتهم الریح فلمـا وافی الحرم أقـام به مـا شاء الله أن یقیم و کان ینحر کل یوم طول مقامه (۱) خمسه آلاف ناقه و یذبـح خمسه آلاف ثور و عشـرین ألف شاه و إنه قال لمن حضـره من أشـراف قومه إن هذا مکان یخرج منه نبی عربی من صـفته کذا و کذا یعطی النصـر علی من ناواه و تبلغ هیبته مسـیره الشـهر القریب و البعیـد عنـده فی الحق سواء لا تأخـذه فی الله لومه لائم قالوا فبأی دین یدین یا نبی الله قال بـدین الحنیفیه فطوبی لمن أدرکه و آمن به قالوا فکم بیننا و بین خروجه قال مقدار ألف عام (۲) فلیبلغ الشاهد منکم الغائب فإنه سـید الأنبیاء و خاتم الرسل و أقام سـلیمان علیه السـلام بمکه حتی قضـی نسـکه ثم خرج من مکه صـباحا و سار نحو الیمن فوافی صـنعاء وقت الزوال و ذلک مسـیره شهر فرأی أرضا حسنا تزهو خضرتها فأحب النزول فیها لیصلی و یتغذی فلما نزل قال الهدهد إن سـلیمان قد اشـتغل بالنزول فارتفع نحو السـماء فنظر إلی طول الدنیا و عرضـها یمینا و شـمالا فرأی بسـتانا لبلقیس فمال إلی الخضـره فوقع فیه فإذا هو بهدهد من هداهد الیمن فهبط علیه و کان اسم هدهد سلیمان یعفور فقال (۳) لیعفور من أین أقبلت و أین تریـد قـال أقبلت من الشام مع صاحبی سـلیمان بن داود علیه السـلام فقال و من سـلیمان قال ملک الجن و الإنس و الشیاطین و الطیور و الوحوش و الریاح و ذکر له من عظمه ملک سلیمان

۱- ۱. المصدر: طول مقامه بمکّه.

۲- ۲. بین مولده صلّی اللّه علیه و آله و نبوه سلیمان(ع) اکثر من الف و خمسمائه عام، و لعلّ الوهم من الراوی.

۳- ۳. فی المصدر: فقال هدهد الیمن لیعفور.

و ما سخر له من كل شى ء فمن أين أنت قال الهدهد الآخر أنا من هذه البلاد و وصف له ملك بلقيس و أن تحت يدها اثنى عشر ألف قائد تحت كل قائد مائه ألف مقاتل (۱) ثم قال فهل أنت منطلق معى حتى تنظر إلى ملكها فقال أخاف أن يتفقدنى سليمان فى وقت الصلاه إذا احتاج إلى الماء فقال الهدهد اليمانى إن صاحبك يسره أن تأتيه بخبر هذه الملكه فمضى معه و نظر إلى ملك بلقيس و ما رجع إلى سليمان إلا بعد العصر فكان سليمان عليه السلام قد نزل على غير ماء(۲) فسأل الإنس و الجن و الشياطين عن الماء

فلم يعلموا له خبرا فتفقد الطير و تفقد الهدهد(۳)

فدعا عريف الطير و هو النسر و سأله عن الهدهد فلم يجد علمه عنده فغضب سليمان عليه السلام عند ذلك و قال لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذاباً شَدِيداً الآيه ثم دعا بالعقاب و هو سيد الطير و قال على بالهدهد الساعه فارتفع فى الهواء و نظر إلى الدنيا كالقصعه فى يد الرجل ثم التفت يمينا و شمالا فإذا هو بالهدهد مقبلا من نحو اليمن فانقض يريده فناشده الله تعالى و قال أسألك بحق الذى قواك و أقدرك على إلا ما رحمتنى و لم تتعرض لى بسوء فتركه ثم قال له ويلك ثكلتك أمك إن نبى الله قد حلف ليعذبك أو ليذبحنك فقال الهدهد أ و ما استثنى نبى الله قال بلى قال أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطانٍ مُبِينٍ فقال الهدهد فنجوت إذا ثم طار الهدهد و العقاب حتى أتيا سليمان عليه السلام فلما قرب منه الهدهد أرخى ذنبه و جناحه يجرهما على الأرض تواضعا له فأخذ سليمان عليه السلام برأسه فمده إليه فقال يا نبى الله اذكر وقوفك بين يدى الله عز و جل فارتعد سليمان و عفا عنه ثم سأله عن سبب غيبته فأخبره بأمر بلقيس

۱- ۱. فيه غرابه شديده.

۲- ۲. ظاهر قوله:(رأى ارضا حسناء تزهو خضرتها) أن الأرض كانت ذات ماء، و ظاهره أيضا انه نزل على تلك الأرض المخضره.

۳- ۳. فى المصدر: ففقد الهدهد.

و قد تقدمت الإشاره إلى طرف من قصتها.

و أما قوله لَأُعَذِّبَنَّهُ أراد تعذيبه بما يحتمله حاله ليعتبر به أبناء جنسه و قيل كان عذاب سليمان عليه السلام للطير أن ينتف ريشه و ذنبه و يلقيه ممعطا(۱)

لا يمتنع من النمل و لا من هوام الأرض و هو أظهر الأقاويل و قيل أن يطلى بالقطران و يشمس و قيل أن يلقى للنمل تأكله و قيل إيداعه القفص و قيل التفريق بينه و بين إلفه و قيل إلزامه صحبه الأضداد و عن بعضهم أنه قال أضيق السجون صحبه الأضداد و قيل حبسه مع غير جنسه و قيل إلزامه خدمه أقرانه و قيل تزويجه عجوزا.

فإن قلت من أين حل تعذيب الهدهد قلت يجوز أن يبيح الله له ذلک كما أباح ذبح البهائم و الطيور للأكل و غيره من المنافع.

حكى القزوينى أن الهدهد قال لسليمان عليه السلام أريد أن تكون فى ضيافتى قال أنا وحدى قال لا بل أنت و أهل عسكرك فى جزيره كذا فى يوم كذا فحضر سليمان بجنوده فطار الهدهد فاصطاد جراده و خنقها و رمى بها فى البحر و قال كلوا يا نبى الله من فاته اللحم ناله المرق فضحک سليمان و جنوده من ذلک حولا كاملا.

و قال عكرمه إنما صرف سليمان عليه السلام عن ذبح الهدهد لأنه كان بارا بوالديه ينقل الطعام إليهما فيزقهما فى حاله كبرهما.

قال الجاحظ هو وفاء حفوظ ودود و ذلک أنه إذا غابت أنثاه لم يأكل و لم يشرب و لم يشتغل بطلب طعم و لا غيره و لا يقطع الصياح حتى تعود إليه فإن حدث حادث أعدمه إياها لم يسفد بعدها أنثى أبدا و لم يزل صائحا عليها ما عاش و لم يشبع أبدا من طعم بل يناله منه ما يمسک رمقه إلى أن يشرف على الموت فعند ذلک ينال منه يسيرا.

و فى الكامل و شعب الإيمان للبيهقى أن نافعا سأل ابن عباس فقال سليمان عليه السلام مع ما خوله الله تعالى من الملک كيف عنى بالهدهد مع صغره فقال ابن عباس إنه احتاج إلى الماء و الهدهد كانت الأرض له كالزجاج فقال ابن الأزرق

۱- ۱. معط الريش: نتفه.

لابن عباس قف يا وقاف كيف ينظر الماء من تحت الأرض و لا يرى الفخ إذا غطى له بقدر إصبع من تراب فقال ابن عباس إذا نزل القضاء عمى البصر.

ثم قال و الأصح تحريم أكله لنهى النبى صلى الله عليه و آله عن قتله (۱) و لأنه منتن الريح و يقتات الدود و قيل يحل أكله (۲).

و قال الحبارى بضم الحاء المهمله طائر معروف و هو اسم جنس يقع على الذكر و الأنثى واحده و جمعه سواء و إن شئت قلت فى الجمع حبارات و هو من أشد الطير طيرانا و أبعدها صوتا(۳) و هو طائر طويل العنق رمادى اللون فى منقاره بعض طول و يضرب بها المثل فى الحمق (۴).

و قال الصرد كرطب قال الشيخ أبو عمرو بن الصلاح هو مهمل الحروف على وزن جعل كنيته أبو كثير و هو طائر فوق العصفور يصيد العصافير و الجمع صردان قاله النضر بن شميل و هو أبقع ضخم الرأس يكون فى الشجر نصفه أبيض و نصفه أسود ضخم المنقار له برثن عظيم يعنى أصابعه عظيمه لا يرى إلا فى سعفه أو فى شجره لا يقدر عليه أحد و هو شرس النفس شديده النقره غذاؤه من اللحم و له صفير مختلف يصفر لكل طائر يريد صيده بلغته فيدعوه إلى التقرب منه فإذا اجتمعوا إليه شد على بعضهم و له منقار شديد فإذا نقر واحدا قده من ساعته و أكله و لا يزال كذلك هذا دأبه و مأواه الأشجار و رءوس القلاع. و نقل أبو الفرج بن الجوزى فى المدهش فى قوله تعالى وَ إِذْ قالَ مُوسى لِفَتاهُ الآيه عن ابن عباس و الضحاك و مقاتل قالوا إن موسى عليه السلام لما أحكم التوراه و علم ما فيها قال فى نفسه لم يبق فى الأرض أحد أعلم منى من غير أن يتكلم مع أحد فرأى فى منامه كان الله أرسل الماء بالماء حتى غرق ما بين المشرق و المغرب فرأى

۱- ۱. فى المصدر: عن اكله.

۲- ۲. حياه الحيوان ۲: ۲۷۲- ۲۷۴.

۳- ۳. فى المصدر: و أبعدها شوطا.

۴- ۴. حياه الحيوان ۱: ۱۶۳.

فتاه (۱)

على البحر فيها صرده فكانت الصرده تجى ء للماء الذى غرق الأرض فتنقل الماء بمنقارها ثم تدفعه فى البحر فلما استيقظ الكليم هاله ذلك فجاءه جبرائيل فقال ما لى أراك يا موسى كئيبا فأخبره بالرؤيا فقال إنك زعمت أنك استغرقت العلم كله فلم يبق فى الأرض من هو أعلم منك و إن لله عبدا علمك فى علمه كالماء الذى حملته الصرده بمنقارها فدفعته فى البحر فقال يا جبرائيل من هذا العبد فقال الخضر بن عاميل من ولد الطيب يعنى إبراهيم الخليل عليه السلام قال من أين أطلبه قال اطلبه من وراء هذا

البحر فقال من يدلنى عليه قال بعض زادك قالوا فمن حرصه على رؤياه لم يستخلف فى قومه (۲) و مضى لوجهه و قال لفتاه يوشع هل أنت موازرى قال نعم قال اذهب فاحتمل لنا زادا فانطلق يوشع فاحتمل أرغفه و سمكه عتيقه مالحه ثم سارا فى البحر حتى خاضا وحلا و طينا و لقيا تعبا و نصبا حتى انتهيا إلى صخره ناتئه فى البحر خلف بحر أرمنيه [إرمينيه] يقال لتلك الصخره قلعه الحرس.

فأتياها فانطلق موسى ليتوضأ فاقتحم مكانا فوجد عينا من عيون الجنه فى البحر فتوضأ منها و انصرف و لحيته تقطر ماء و كان عليه السلام حسن اللحيه و لم يكن أحد أحسن لحيه منه فنفض موسى لحيته فوقعت منها قطره على تلك السمكه المالحه و ماء الجنه لا يصيب شيئا ميتا إلا عاش فعاشت السمكه و وثبت فى البحر فسارت فصار مجراها فى البحر سربا و نسى يوشع ذكر السمكه فَلَمَّا جاوَزا قالَ موسى لِفَتاهُ آتِنا غَداءَنا الآيه فذكر له أمر السمكه فقال له ذلك الذى نريده فرجعا يقصان أثرهما فأوحى الله إلى الماء فجمد و صار سربا على قامه موسى و فتاه فجرى الحوت أمامهما حتى خرج إلى البر فصار مسيره لهما جاده فسلكاها فناداهما مناد من السماء إن دعا الجاده فإنه طريق الشياطين إلى عرش إبليس و خذا ذات اليمين.

فأخذا ذات اليمين حتى انتهيا إلى صخره عظيمه و عندها مصلى فقال موسى

۱- ۱. هكذا فى الكتاب و فى المصدر:« قتاه» و لعله مصحف: قنات اى نبات.

۲- ۲. فى المصدر: على لقياه لم يستخلف على قومه.

ما أحسن هذا المكان ينبغى أن يكون لذلك العبد الصالح فلم يلبثا أن جاء الخضر حتى انتهى إلى ذلك المكان و البقعه فلما قام عليها اهتزت خضرا قالوا و إنما سمى الخضر لأنه لا يقوم على بقعه بيضاء إلا صارت خضراء فقال موسى عليه السلام السلام عليك يا خضر فقال و عليك السلام يا موسى يا نبى بنى إسرائيل فقال و من أدراك من أنا قال أدرانى الذى دلك على مكانى فكان من أمرهما ما كان و ما قصه القرآن العظيم انتهى.

و قال القرطبى و يقال له الصرد الصوام روينا فى معجم عبد الغنى بن قانع عن أبى غليظه أميه بن خلف الجمحى قال رآنى رسول الله صلى الله عليه و آله و على يده صرد(۱) فقال هذا أول طير صام عاشوراء و كذلك أخرجه الحافظ أبو موسى و الحديث مثل اسمه غليظ قال الحاكم و هو من الأحاديث التى وضعها قتله الحسين عليه السلام رواه أبو عبد الله بن معاويه بن موسى بن أبى غليظ نشيط بن مسعود بن أميه بن خلف الجمحى عن أبيه عن أبى غليظ قال رآنى رسول الله صلى الله عليه و آله و على يده صرده(۲) قال هذا أول طير صام عاشوراء.

و هو حديث باطل و رواته مجهولون.

و قيل لما خرج إبراهيم عليه السلام من الشام لبناء البيت كانت السكينه معه و الصرد و كان الصرد دليله على الموضع و السكينه بمقداره فلما صار إلى موضع البيت وقفت السكينه فى موضع البيت و نادت ابن يا إبراهيم على مقدار ظلى.

وَ رَوَى أَحْمَدُ وَ أَبُو دَاوُدَ وَ ابْنُ مَاجَهْ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله نَهَى عَنْ قَتْلِ النَّحْلَهِ وَ النَّمْلَهِ وَ الْهُدْهُدِ وَ الصُّرَدِ.

و العرب تتشأم بصوته و شخصه قال القاضى أبو بكر إنما نهى النبى صلى الله عليه و آله عن قتله لأن العرب كانت تتشأم به فنهى عن قتله ليخلع عن قلوبهم ما ثبت فيها من اعتقادهم الشوم فيه لا أنه حرام (۳).

۱- ۱. فى المصدر: و على يدى صرد.

۲- ۲. فى المصدر: و على يدى صرد.

۳- ۳. حياه الحيوان ۲: ۴۱ و ۴۲.

و قال الشقراق بفتح الشین و کسرها و ربما قالوا الشرقراق طائر ضعیف (۱) یسمی الأخیل و العرب تتشأم به و هو أخضر ملیح بقدر الحمام خضرته حسنه مشبعه فی أجنحته سواد و یکون مخططا بحمره و خضره أو سواد و فی طبعه شره و شراسه و سرقه فراخ غیره و هو لا یزال متباعدا من الإنس و یألف الروابی و رءوس الجبال لکنه یحضن بیضه فی العمران العوالی التی لا تناله الأیدی و عشه شدید النتن.

و قال الجاحظ إنه نوع من الغربان و فی طبعه العفه عن الفساد و هو کثیر الاستغاثه إذا حاربه طائر ضربه و صاح کأنه المضروب ثم قال و الأکثر علی تحریمه و قال بعض الأصحاب بحله (۲) و قال الفیروزآبادی الشقراق و یکسر الشین و الشقراق کقرطاس و الشرقراق بالفتح و الکسر و الشرقرق کسفرجل طائر معروف مرقط بخضره و حمره و بیاض و تکون بأرض الحرم انتهی.

و قال الدمیری الحداء بکسر الحاء أخس الطائر(۳) و جمعها حدأ مثل عنبه و عنب و من ألوانها السود و الرمد و هی لا تصید و إنما تخطف و من طبعها أنها تقف فی الطیران و لیس ذلک لغیرها من الکواسر و زعم بعضهم أن الحدأه و العقاب یتبدلان فتصیر الحدأه عقابا أو العقاب حدأه و قال القزوینی إنها سنه ذکر و سنه أنثی

وَ رَوَی الْبُخَارِیُّ وَ مُسْلِمٌ (۴) أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: خَمْسٌ فَوَاسِقُ یُقْتَلْنَ فِی الْحِلِّ وَ الْحَرَمِ.

وَ فِی رِوَایَهٍ: لَیْسَ لِلْمُحْرِمِ فِی قَتْلِهِنَّ جُنَاحٌ الْحِدَأَهُ وَ الْغُرَابُ الْأَبْقَعُ وَ الْعَقْرَبُ وَ الْفَأْرَهُ وَ الْکَلْبُ الْعَقُورُ.

نبه صلی الله علیه و آله بذکر هذه الخمسه علی جواز قتل کل مضر فیجوز قتل الفهد و النمر و الذئب و الصقر و الباشق و الشاهین و الزنبور و البق و البرغوث و البعوض و الوزغ و الذباب و النمل إذا آذاه (۵).

ص: ۲۹۲

۱- ۱. فی المصدر: و هو طائر صغیر.

۲- ۲. حیاه الحیوان ۲: ۳۸.

۳- ۳. فی المصدر: اخس الطیر.

۴- ۴. زاد فی المصدر: من حدیث ابن عمر و عائشه و حفصه.

۵- ۵. حیاه الحیوان ۱: ۱۶۵ و ۱۶۶.

و قال الخطاف جمعه خطاطيف و يسمى زوار الهند و هو من الطيور القواطع إلى الناس يقطع البلاد البعيده إليهم رغبه فى القرب منهم ثم إنها تبنى بيوتها فى أبعد المواضع عن الوصول إليها و هذا الطائر يعرف عند الناس بعصفور الجنه لأنه زهد فيما بأيديهم من الأقوات فأحبوه لأنه إنما يتقوت بالبعوض و الذباب و من عجيب أمره أن عينه تقلع و ترجع (۱) و لا يرى واقفا على شى ء يأكله أبدا و لا مجتمعا بأنثاه و الخفاش يعاديه فلذلك إذا أفرخ يجعل فى عشه قضبان الكرفس فلا يؤذيه إذا شم رائحته و لا يفرخ فى عش عتيق حتى يطينه بطين جديد و يبنى عشه بناء عجيبا و ذلك أنه يبنى الطين مع التبن فإذا لم يجد طينا مهيأ ألقى نفسه فى الماء ثم يتمرغ فى التراب حتى يمتلئ جناحاه و يصير شبيها بالطين فإذا هيأ عشه جعله على القدر الذى يحتاج إليه هو و أفراخه و لا يلقى فى عشه زبلا بل يلقيه إلى خارج فإذا كبرت فراخه علمها ذلك و أصحاب اليرقان يلطخون فراخ الخطاف بالزعفران فإذا رآها صفرا ظن أن اليرقان أصابها من شده الحر فيذهب فيأتى بحجر اليرقان من أرض الهند فيطرحه على فراخه و هو حجر صغير فيه خطوط بين الحمره و السواد و يعرف بحجر السنونو فيأخذه المحتال فيعلقه عليه أو يحكه و يشرب من مائه يسيرا فإنه يبرأ بإذن الله تعالى و الخطاف متى سمع صوت الرعد يكاد أن يموت.

و قال أرسطو فى كتاب النعوت الخطاطيف إذا عميت أكلت من شجره يقال لها عين شمس فيرد بصرها لما فى تلك الشجره من المنفعه للعين.

و فى رساله القشيرى فى آخر باب المحبه أن خطافا راود خطافه على قبه سليمان عليه السلام فامتنعت منه فقال لها أ تمنعين على و لو شئت لقلبت القبه على سليمان فسمعه سليمان فدعاه و قال ما حملك على ما قلت فقال يا نبى الله العشاق لا يؤاخذون بأقوالهم قال صدقت.

و ذكر الثعلبى و غيره فى تفسير سوره النمل أن آدم عليه السلام لما خرج من

۱- ۱. فى المصدر: ثم ترجع.

الجنه اشتکی الوحشه فآنسه الله بالخطاف و ألزمها البیوت فهی لا تفارق بنی آدم أنسا لهم قال و معها أربع آیات من کتاب الله العزیز و هی لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقُرْآنَ عَلی جَبَلٍ إلی آخر السوره و تمد صوتها بقوله الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ و الخطاطیف أنواع منها نوع یألف سواحل البحر یحفر بیته هناک و یعشش فیه و هو صغیر الجثه دون عصفور الجنه و لونه رمادی و الناس یسمونه سنونو بضم السین المهمله و نونین و منها نوع أخضر علی ظهره بعض حمره أصغر من الدره یسمیه أهل مصر الخضیری لخضرته یقتات الفراش و الذباب و نحو ذلک و منها نوع طویل الأجنحه رقیقها یألف الجبال و یأکل النمل و هذا النوع یقال له السمائم مفرده سمامه و منهم من یسمی هذا النوع السنونو الواحده سنونوه و هو کثیر فی المسجد الحرام یعشش فی سقفه فی باب (۱) بنی شیبه و بعض الناس یزعم أن ذلک هو الأبابیل الذی عذب الله تعالی به أصحاب الفیل.

ثم قال یحرم أکل الخطاطیف

لِمَا رَوَی عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُعَاوِیَهَ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله: أَنَّهُ نَهَی عَنْ قَتْلِ الْخَطَاطِیفِ (۲).

وَ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ طَهْمَانَ عَنْ عُبَادَهَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ أَبِیهِ أَنَّهُ قَالَ: نَهَی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنْ قَتْلِ الْخَطَاطِیفِ عَوَّادِ الْبُیُوتِ (۳).

و عن ابن عمر قال لا تقتلوا الضفادع فإن نقیقها تسبیح و لا تقتلوا الخطاف فإنه لما خرب بیت المقدس قال رب سلطنی علی البحر حتی أغرقهم (۴).

و قال فی الضفدع هو بکسر الضاد مثل الخنصر واحد الضفادع و الأنثی

ص: ۲۹۴

۱- ۱. فی المصدر: فی باب إبراهیم و باب.

۲- ۲. زاد فی المصدر: و قال: لا تقتلوا هذه العوذ انها تعوذ بکم من غیرکم، و رواه البیهقیّ و قال: انه منقطع. قال: و رواه إبراهیم بن طهمان ا ه.

۳- ۳. فی المصدر: عوذ البیوت. و من هذه الطریق رواه أبو داود فی مراسیله؛ قال البیهقیّ: و هو منقطع أیضا لکن صح عن عبد اللّه بن عمر. ا ه.

۴- ۴. حیاه الحیوان ۱: ۲۱۲ و ۲۱۳.

ضفدعه و ناس يقولون ضفدع بفتح الدال قال الخليل ليس فى الكلام فعلل إلا أربعه أحرف درهم و هجرع و هو الطويل و هبلع و هو الأكول و قلعم و هو اسم.

و قال ابن الصلاح الأشهر فيه من حيث اللغه كسر الدال و فتحها أشهر فى السنه العامه و أشباه العامه من الخاصه و قد أنكره بعض أئمه اللغه و قال البطليوسى فى شرح أدب الكاتب و حكى أيضا ضفدع بضم الضاد و فتح الدال و هو نادر حكاه المطرزى أيضا قال فى الكفايه و ذكر الضفادع يقال له العلجوم بضم العين و الجيم و إسكان اللام و الواو و آخره ميم و الضفدع أنواع كثيره و تكون من سفاد و غير سفاد و تتولد من المياه القائمه الضعيفه الجرى و من العفونات و عقب الأمطار الغزيره حتى يظن أنه يقع من السحاب لكثره ما يرى منه على الأسطحه عقيب المطر و الريح و ليس ذلك عن ذكر و أنثى و إنما الله تعالى يخلقه فى تلك الساعه من طباع تلك التربه و هى من الحيوان التى لا عظام لها و منها من ينق و منها ما لا ينق و الذى منها ينق يخرج صوته من قرب أذنه و يوصف بحده السمع إذا تركت النقيق و كانت خارج الماء و إذا أرادت أن تنق أدخلت فكها الأسفل فى الماء و متى دخل الماء فى فيها لا تنق قال عبد القاهر و الثعبان يستدل بصياح الضفدع عليه فيأتى على صياحه فيأكله و تعرض لبعض الضفادع مثل ما يعرض لبعض الوحوش من رؤيه النار حيره إذا رأتها و تتعجب منها لأنها تنق فإذا أبصرت النار سكتت و لا تزال تدمن النظر إليها و أول نشوها فى الماء أن تظهر مثل حب الدخن الأسود ثم تخرج منه و هى كالدعموص ثم بعد ذلك ينبت لها الأعضاء فسبحان القادر على ما يشاء و على ما يريد سبحانه لا إله غيره إلا هو.

وَ فِي الْكَامِلِ لِابْنِ عَدِيٍّ عَنْ جَابِرٍ أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله قَالَ: مَنْ قَتَلَ ضِفْدِعاً فَعَلَيْهِ شَاةٌ مُحْرِماً كَانَ أَوْ حَلَالًا.

قال سفيان يقال أنه ليس شى ء أكثر ذكرا لله منه.

و فيه أنه روى عن جابر الجعفى عن عكرمه عن ابن عباس أن ضفدعا ألقت

نفسها فی النار من مخافه الله فأثابهن الله بها برد الماء و جعل نقیقهن التسبیح

وَ قَالَ: نَهَی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنْ قَتْلِ الضِّفْدِعِ وَ الصُّرَدِ وَ النَّحْلَهِ.

قال و لا أعلم لحماد بن عبید غیر هذا الحدیث قال البخاری لا یصح حدیثه و قال أبو حاتم لیس بصحیح الحدیث.

وَ فِی کِتَابِ الزَّاهِرِ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْقُرْطُبِیِّ: أَنَّ دَاوُدَ علیه السلام قَالَ لَأُسَبِّحَنَّ اللَّهَ اللَّیْلَهَ تَسْبِیحاً مَا سَبَّحَهُ بِهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ فَنَادَتْهُ ضِفْدِعَهٌ مِنْ سَاقِیَهٍ فِی دَارِهِ یَا دَاوُدُ تَفْخَرُ عَلَی اللَّهِ بِتَسْبِیحِکَ إِنَّ لِی (۱)

لَسَبْعِینَ سَنَهً مَا جَفَّ لِسَانِی مِنْ ذِکْرِ اللَّهِ تَعَالَی وَ إِنَّ لِی لَعَشْرَ لَیَالٍ مَا طَعِمْتُ خُضْراً وَ لَا شَرِبْتُ مَاءً اشْتِغَالًا بِکَلِمَتَیْنِ فَقَالَ مَا هُمَا قَالَتْ یَا مُسَبَّحاً بِکُلِّ لِسَانٍ وَ مَذْکُوراً بِکُلِّ مَکَانٍ فَقَالَ دَاوُدُ فِی نَفْسِهِ وَ مَا عَسَی أَنْ أَقُولَ أَبْلَغَ مِنْ هَذَا.

وَ رَوَی الْبَیْهَقِیُّ فِی شُعَبِهِ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِکٍ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ نَبِیَّ اللَّهِ دَاوُدَ ظَنَّ فِی نَفْسِهِ أَنَّ أَحَداً لَمْ یَمْدَحْ خَالِقَهُ بِأَفْضَلَ مِمَّا یَمْدَحُهُ بِهِ (۲)

فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَیْهِ مَلَکاً وَ هُوَ قَاعِدٌ فِی مِحْرَابِهِ وَ الْبَرَکَهُ إِلَی جَانِبِهِ فَقَالَ یَا دَاوُدُ افْهَمْ مَا تَصُوتُ بِهِ الضِّفْدِعَهُ فَأَنْصَتَ إِلَیْهَا فَإِذَا هِیَ تَقُولُ سُبْحَانَکَ وَ بِحَمْدِکَ مُنْتَهَی عِلْمِکَ فَقَالَ لَهُ الْمَلَکُ کَیْفَ تَرَی فَقَالَ وَ الَّذِی جَعَلَنِی نَبِیّاً إِنِّی لَمْ أَمْدَحْهُ بِهَذَا.

و فی کتاب فضل الذکر لجعفر بن محمد الفریابی الحافظ العلامه عن عکرمه أنه قال صوت الضفدع تسبیح.

و فیه أیضا عن الأعمش عن أبی صالح أنه سمع صوت صریر باب فقال هذا منه تسبیح.

قال الرئیس ابن سینا إذا کثرت الضفادع فی سنه و زادت عن العاده یقع الوباء عقیبها.

و قال القزوینی الضفادع تبیض فی الرمل مثل السلحفاه و هی نوعان جبلیه و مائیه.

ص: ۲۹۶

۱- ۱. فی المصدر: تفتخر علی اللّه بتسبیحک و ان لی.

۲- ۲. فی المصدر: مما مدحه به.

و نقل الزمخشری فی الفائق عن عمر بن عبد العزیز قال سأل رجل ربه أن یریه موضع الشیطان من قلب ابن آدم فرأی فیما یری النائم رجلا کالبلور یری داخله من خارجه و رأی الشیطان فی صوره الضفدع له خرطوم کخرطوم البعوضه قد أدخله فی منکبه الأیسر إلی قلبه یوسوس له فإذا ذکر الله خنس.

وَ رَوَی ابْنُ عَدِیٍّ عَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: لَا تَقْتُلُوا الضَّفَادِعَ فَإِنَّ نَقِیقَهَا تَسْبِیحٌ.

و قال الزمخشری إنها تقول فی نقیقها سبحان الملک القدوس.

و عن أنس لا تقتلوا الضفادع فإنها مرت بنار إبراهیم علیه السلام فحملت فی أفواهها الماء و کانت ترشه علی النار.

وَ فِی شِفَاءِ الصُّدُورِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: لَا تَقْتُلُوا الضَّفَادِعَ فَإِنَّ نَقِیقَهُنَّ تَسْبِیحٌ (۱).

فذلکه اعلم أن أکثر الأصحاب حکموا بکراهه أکل الهدهد و الفاخته و القبره و الحباری و الصرد و الصوام و الشقراق و اختلفوا فی الخطاف فذهب أکثر المتأخرین إلی الکراهه و ذهب الشیخ فی النهایه و القاضی و ابن إدریس إلی التحریم بل ادعی ابن إدریس علیه الإجماع و استدلوا علی کراهه أکثر ما ذکر بما مر من الأخبار الناهیه عن قتلها و إیذائها و لا یخفی أنها لا تدل علی کراهه أکل لحمها بعد القتل فإن الظاهر أن ذلک لکرامتها و احترامها لا لکراهه لحومها و حرمتها و الأخبار الآتیه فی الفاخته إنما تدل علی کراهه إیوائها فی البیوت بل ربما یشعر بحسن قتلها و أکلها قال المحقق الأردبیلی قدس سره بعد إیراد روایات النهی عن قتل الهدهد و ظاهر الدلیل هو التحریم و الحمل علی الکراهه کأنه للأصل و العمومات و حصر المحرمات و لعدم القائل بالتحریم علی الظاهر تأمل.

ثم اعلم أن الکلام فی کراهه أکل اللحم و الدلیل ما دل علیه بل علی النهی عن أذاه و قتله و هو غیر مستلزم للنهی عن أکل لحمه و هو ظاهر فإن فی أکله بعد

۱- ۱. حیاه الحیوان ۲: ۵۷ و ۵۸.

القتـل ليس أذاه و أيضـا يحتمـل أن يكون المراد بـالنهى قتله لا ـ للأكـل بل لأذاه يؤيـده قوله لا يؤذى و العله أيضا فإن كونه نعم الطير لا يستلزم عدم قتله للأكل فإن الغنم أيضا موصوف بأنه نعم المال أو مال مبارك و نحو ذلك مع أنه خلق للأكل و لا شك أن الاجتناب عن أذاه أولى و أحوط.

ثم قـال رحمه الله فى حـديث الخطـاف المتقـدم يفهم منه أن المراد بالنهى عن القتل النهى عن الأكل حيث دحا به بعـد أن كان مذبوحا(۱) ثم نقل النهى عن القتل فتأمل و لكن فى السند جهاله و اضطراب.

و قال قدس سره و أما كراهه الحبارى فليس عليها دليل واضح سوى أنه مذكور فى أكثر الكتب قال فى التحرير و بها روايه شاذه نعم فى صـحيحه عبد الله بن سـنان قال سئل أبو عبد الله عليه السلام و أنا أسمع ما تقول فى الحبارى قال إن كانت له قانصه فكل الخبر و هى مشعره بعدم ظهور حالها فالاجتناب أولى فتأمل انتهى.

و أقول كـان وجه التأمل أنه لا إشـعار فى كلامه عليه السـلام بالكراهه بل الظاهر أن غرضه عليه السـلام بيان القاعـده الكليه لبعد عدم علمه عليه السـلام بذلك و يحتمل أن يكون فى هذا التعبير مصـلحه أخرى كتقيه و نحوها و بالجمله عدم الكراهه أظهر لما ورد فى الصـحيح عن كردين المسـمعى قـال سـألت أبـا عبـد الله عليه السـلام عن الحبارى قال لوددت أن عنـدى منه فآكل حتى أمتلئ (۲).

و لروايه بسطام بن صالح.

و أمـا الحيـات فالظاهر جواز قتلها مطلقا إلا عوامر البيوت إذا لم تؤذ أصـحاب البيت فإنه يحتمل أن تكون فيها كراهه لكن ينبغى أن لا يكون الاحتراز عن قتلهن لتوهم إثم فى قتلهن أو ضرر منهن و أما التفاصيل الوارده فى أخبار العامه

۱- ۱. و لعلّ ذلک کان لشده غضبه عليه السّلام على قتله فلا يدلّ على حرمه الا كل بعد ذبحه.
۲- ۲. من لا يحضره الفقيه ۳: ۲۰۶.

فلم نجـده فی أخبارنـا و أمـا سـائر المؤذیـات فلاـ بـأس بقتلهن و ما لـم یؤذ منها فلعل الأفضل الاجتناب عن قتلها تنزها لا تحریما للتعلیلات الوارده فی بعض الأخبار فتفطن.

و أما تعذیب الحیوان الحی بلا مصـلحه داعیه إلی ذلک فهو قبیح عقلا و یشعر فحاوی بعض الأخبار بالمنع عنه فالأحوط ترکه و لم یتعرض أکثر أصحابنا لتلک الأحکام إلا نادرا.

ص: ۲۹۹

**[ترجمه]حیاه الحیوان: هُدْهُد یا هَدهَد که جمع آن هداهد است پرنده ای معروف است. وی خط و رنگ بسیاری دارد و بدبو است. زیرا در زباله برای تخم کردن جا می سازد و این کار در تمام انواع هدهد یکسان است. گفته شده است: وی مانند انسان که در درون شیشه آب را می بیند، آب را در درون زمین می بیند. می پندارند که وی برای آب راهنمای سلیمان بوده و از این رو هنگامی که سلیمان او را نیافت، او را جستجو کرد.

سبب غیبت هدهد از نزد سلیمان علیه السّلام این بود که هنگامی که از ساخت ساختمان بیت المقدس فراغت یافت، قصد سرزمین حرم (مکه) را کرد و با جنیان و انسان ها و شیطان ها و پرندگان و حیوانات وحشی همراه شد تا آن جا که لشکرش به وسعت صد فرسخ رسید و باد همه آن ها را بُرد. هنگامی که به حرم رسید، تا وقتی که خدا خواست در آن ماند. هر روز پنج هزار شتر، پنج هزار گاو نر و بیست هزار گوسفند می کشت و به بزرگان قومش که با او بودند می فرمود: در اینجا پیامبری عربی پدید می آید که وصفش چنین و چنان است، بر هر که با او مبارزه کند، پیروز می گردد، رعب از او در فاصله یک ماه طی مسیر کردن وجود خواهد داشت، نزدیک و دور نزد او در حق برابرند و درباره امر خدا سرزنش سرزنش کننده ای را نخواهد پذیرفت. گفتند: ای پیامبر خدا! او به چه دینی خواهد بود؟ گفت: به دین یگانه پرستی پاک. خوشا بر کسی که او را دریابد و به او باور داشته باشد. گفتند: میان ما و ظهورش چه اندازه است؟ فرمود: هزار سال. - . میان ولادت آن حضرت و پیامبری سلیمان بیشتر از هزار و پانصد سال بوده است و شاید وهم از راوی باشد. - باید حاضران شما به غائبان برسانند، زیرا او سرور و خاتم پیامبران است .

سلیمان علیه السّلام در مکه ماند تا مناسک خود را به جا آورد و بامداد از مکّه به سوی یمن رفت. در وقت ظهر به صنعاء که مسیر یک ماه راه است، رسید. سرزمینی خوب و خرّم دید. دوست داشت در آن فرود بیاید و نماز بخواند و غذا بخورد. هنگامی که فرود آمد، هدهد گفت: سلیمان به فرود آمدن می پردازد. لذا به آسمان صعود کرد و به درازا و پهنای جهان از چپ و راست نگاه کرد. بوستان بلقیس را دید و به سبزه آن دل داد و در آن فرود آمد. ناگهان یکی از هدهدهای یمن را دید و نزد او رفت. نام هدهد سلیمان یعفور بود. او به هدهد سلیمان گفت: از کجا آمدی و به کجا می خواهی بروی؟ گفت: با سرورم سلیمان از شام آمدم. گفت: سلیمان کیست؟ گفت: پادشاه جنیان و انسان ها و شیطان ها و پرندگان و حیوانات وحشی و بادها است. بزرگی ملک سلیمان و آنچه در فرمان داشت برایش گفت. به او گفت: تو از کجا آمدی؟ او گفت: من از همین سرزمینم و کشور بلقیس را برایش بازگفت که دوازده هزار افسر در فرمان او است و هر کدام صد هزار جنگجو در فرمان دارند. سپس به او گفت: با من می آیی تا کشور او را ببینی؟ گفت: می ترسم سلیمان هنگام نماز خود هنگامی که نیاز به آب داشته باشد، مرا جستجو کند. هدهد یمنی گفت: سرورت خوشش می آید که گزارش این ملکه را به او برسانی. هدهد با او رفت و به پادشاهی بلقیس نگاه کرد و جز بعد از نماز عصر نزد سلیمان برنگشت. سلیمان که در زمین بی آبی فرود آمده بود - . ظاهر این که گفت: سرزمینی خوب و خرم دید این است که زمین آب داشته است و نیز ظاهرش این است که او در همان سرزمین سرسبز فرود آمد. - از انسان ها و جن ها و شیطان ها درباره آب پرسش کرد و آن ها نمی دانستند. هدهد را جستجو کرد و کدخدای پرنده ها را که کرکس بود، خواست و از هدهد پرسید. او چیزی از او نمی دانست. سلیمان علیه السّلام در این هنگام خشم کرد و گفت: «لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذاباً شَدِیداً أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَیَأْتِیَنِّی بِسُلْطانٍ مُبِینٍ.» - . نمل / ۲۱ - {قطعاً او را به عذابی سخت عذاب می کنم یا سرش را می برم مگر آنکه دلیلی روشن برای من بیاورد.}

سپس عقاب سرور پرنده ها را خواست و گفت: هم اکنون هدهد را نزد من بیاور. او به هوا برخاست و جهان را که در برِ او مانند کاسه ای در دست کسی بود، نگاه کرد. او به راست و چپ رو کرد و دید هدهد از یمن می آید. شیرجه رفت که او را بگیرد. او به خدای تعالی سوگندش داد و گفت: به حق آنکه تو را نیرو داده و بر من توانا کرده است، به من رحم کن و به من شری نرسان. عقاب او را رها کرد و به او گفت: وای بر تو! مادرت به مرگت بنشیند. پیامبر خدا سوگند خورده که تو را سخت شکنجه کند یا سرت را ببرّد. هدهد گفت: آیا استثنایی قائل نشده است؟ گفت: چرا. گفته است:«أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُبِين.» {مگر آنکه دلیلی روشن برای من بیاورد.} هدهد گفت: پس نجات یافتم. سپس هدهد و عقاب با هم نزد سلیمان علیه السّلام آمدند و هنگامی که هدهد نزدیک شد، دم و بال خود را به زمین کشید و تواضع کرد. سلیمان سر او را گرفت و به سمت خود کشید. او گفت: ای نبی خدا! ایستادنت در برابر خدا را به یاد آور. سلیمان لرزید و او را بخشید. سپس از علت غیبتش پرسید. او وضع بلقیس را به وی گزارش داد که شمه ای از داستانش گذشت. اما اینکه فرمود: «لَأُعَذِّبَنَّهُ.» {قطعاً او را عذاب می کنم.} مقصودش شکنجه ای بوده که برای هدهد تحمل پذیر بوده است تا همنوعانش عبرت گیرند. گفته شده است: شکنجه سلیمان برای پرنده ها این بود که پر و دم آن ها را می کَند و آن ها را بی پر و دم می افکند که نتوانند در برابر مورچه و حشرات زمین از خود دفاع کنند و این قول از بقیه قول ها با ظاهر سازگارتر است. گفته شده است: عذاب این بوده است که به شیره ای که از برخی درختان به دست می آید و سیاه و بدبو بوده، به سرعت قابل اشتعال است، اندوده می شده اند و برابر خورشید قرار داده می شده اند. گفته شده است: نزد مورچه ها انداخته می شدند تا آن ها را بخورند. گفته شده است: آن ها را در قفس می کرده اند. گفته شده است: آن ها را از همدمشان جدا می کرده اند. گفته شده است: او را با ضدش جفت می کرده اند. برخی گفته اند: تنگ ترین زندان همدمی با ضد خود است. گفته شده است: زندانی کردن او با غیر همجنس خود بوده است. گفته شده است: واداشتن به خدمت همنوعان خودش بوده است. گفته شده است: به زناشویی درآوردن با پیر زن بوده است.

اگر بگویی: از کجا شکنجه هدهد حلال شده است؟ جواب می دهم: جایز است خدا چنانچه سر بریدن چهارپایان و پرنده ها را برای خوردن و برای سودهای دیگر مباح کرده است، آن را برایش مباح کرده باشد.

قزوینی حکایت کرده که هدهد به سلیمان گفت: می خواهم مهمان من باشی. فرمود: خودم تنها؟ گفت: نه، با همه لشکرت در فلان جزیره و فلان روز. سلیمان و لشکرش حاضر شدند. هدهد پرید و ملخی شکار کرد و خفه کرد و در دریا انداخت و گفت: ای پیامبر خدا، بخورید. هر که گوشت نصیبش نشد، آبگوشت نصیبش می شود. سلیمان و لشکرش تا یک سال از این کار او خندیدند.

عکرمه گفته است: سلیمان تنها به این جهت از کشتن هدهد خودداری کرد که هدهد نسبت به پدر و مادرش نیکوکار بود. وی نزد آن ها غذا می برد و در حالت پیریِ آن دو غذا را در دهانش برای آن دو می جَوید.

جاحظ گفته است: هدهد بسیار با وفا و نگهدار و مهربان است. زیرا هنگامی که ماده اش غائب می شود چیزی نمی خورد و نمی نوشد و به دنبال خوراک و غیر آن نمی رود و فریادش را قطع نمی کند تا هنگامی که ماده نزد او برگردد. اگر حادثه ای ماده را از نر بگیرد، دیگر پس از او هرگز با ماده دیگری جفت نمی شود و تا زنده است بر او شیون می کند و خوراک سیر

نمی خورد و به همان مقداری که توانایی وی را برای حیات نگاه دارد، اکتفاء می کند؛ تا آنجا که نزدیک باشد از گرسنگی بمیرد که آن گاه اندکی غذا می خورد.

در کامل و شعب الایمان بیهقی است که نافع از ابن عباس پرسید: با همه آنچه خدای تعالی از پادشاهی به سلیمان علیه السّلام داده بود، چه توجهی به هدهد با تن ریزش داشت؟ ابن عباس گفت: سلیمان نیازمند آب شد و زمین برای هدهد مانند شیشه بود. ابن ازرق به او گفت: ای تأنی کننده! بایست. چگونه آب را زیر زمین می بیند و دامی که برای او پهن شده است را به فاصله یک انگشت زیر خاک نمی بیند؟ ابن عباس گفت: هنگامی که قضا نازل شود، دیده کور می گردد.

سپس گفته است: درست تر آن است که خوردنش حرام است، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله از کشتنش بازداشته است و برای اینکه بدبو است و کرم می خورد. گفته شده است حلال است. - . حیاه الحیوان ۲ : ۲۷۲-۲۷۴ -

دمیری گفته است: حُباری (هوبره) که اسم جنس است و بر مذکر و مونث دلالت می کند و مفرد و جمعش یکسان است و می توانی در جمع آن حبارات بگویی، پرنده ای معروف است. وی در پرواز از جمله قوی ترین پرندگان و از نظر صدا از جمله پرندگانی است که صدایش در دورترین نقاط شنیده می شود. وی پرنده ای گردن بلند بوده، رنگش خاکستری است و نوکش اندازه ای دراز است. هوبره در حماقت ضرب المثل است. - . حیاه الحیوان ۱ : ۱۶۳ -

دمیری گفته است: صُیرَد (جغد)، درباره آن ابو عمرو بن الصلاح می گوید: کنیه او ابو کثیر است. وی پرنده ای بزرگ تر از گنجشک است که آن را شکار می کند و جمع آن صردان است. این مطلب را نضر بن شمیل گفته است. وی سیاه و سفید است و سر بزرگی دارد و روی درخت است. نیمی از وی سفید و نیمی سیاه است. او نوکی سطبر و چنگالی درشت دارد؛ یعنی انگشت هایش بزرگ هستند. جز در آشیانه یا درخت دیده نمی شود و کسی نمی تواند او را بگیرد. او بد دل و پر نفرت است. او گوشت خوار است و صداهای گوناگون دارد. هر پرنده ای را که بخواهد شکار کند، به مانند او صدا در می آورد و او را به خود می خواند. هنگامی که دورش جمع می شوند، به یکی از آن ها یورش می برد. وی نوک سختی دارد که هنگامی که یکی را نوک بزند، بی درنگ او را پاره می کند و می خورد و پیوسته چنین است و این خوی او است. جایگاهش درختان و بالای دژ ها است.

ابو الفرج ابن جوزی در مدهش خود از ابن عباس و ضحّاک و مقاتل آورده که در تفسیر قول خدا «وَ إِذْ قالَ مُوسی لِفَتاهُ لا أَبْرَحُ حَتَّی أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبا.» - . کهف / ۶۰ - {و [یاد کن] هنگامی را که موسی به جوانِ [همراه] خود گفت: «دست بردار نیستم تا به محل برخورد دو دریا برسم، هر چند سال ها [یِ سال] سیر کنم.»} گفته شده است: هنگامی که موسی تورات را خوب آموخت و هر چه در آن است دانست با خود گفت: در زمین داناتری از من نمانده و این را به کسی نگفت. در خواب دید که گوییا خدا آب را روی آب فرستاد تا هر چه میان شرق و غرب بود غرق شد و دید که بر دریا چیزی است که روی آن یک جغد است که می آید. جغد آب هایی که زمین را غرق کرده با نوکش می گیرد و به دریا می ریزد. هنگامی که موسی بیدار شد، به هراس افتاد. جبرئیل آمد و گفت: ای موسی چرا تو را اندوهگین می بینم؟ وی خوابش را به او گفت. جبرئیل به او پاسخ داد: تو پنداشتی همه دانش را فراهم آوردی و در زمین داناتر از تو نیست. خدا بنده ای دارد که دانش تو در برابر دانش او مانند آبی است که جغد با نوکش حمل کرده و سپس به دریا می ریزد. گفت: ای جبرئیل، این بنده

خدا کیست؟ گفت: خضر بن عامیل از فرزندان مردی پاک یعنی ابراهیم خلیل علیه السّلام. گفت: از کجا او را جستجو کنم؟ گفت: از پشت این دریا او را جستجو کن. گفت: چه کسی مرا به او راهنمایی می کند؟ گفت: قسمتی از توشه راه تو. موسی به جهت حرص بر خوابش جانشینی برای خود در قومش معین نکرد و به دنبال کارش رفت. به جوانش یوشع گفت: آیا تو پشتیبان من هستی؟ گفت: آری. گفت: پس برو توشه ای برای ما بگیر. یوشع رفت و چند گرده نان و ماهی شور کهنه ای برداشت. آن دو در دریا رفتند تا به لجن و گل فرو رفتند و رنج و خستگی فراوان دیدند تا به آن صخره رسیدند که در پشت دریای ارمنیه از دریا برآمده بود و به آن صخره، دژ پاسبانان گفته می شد. آن دو نزد آن صخره آمدند. موسی رفت تا وضو بسازد. وی به جایی وارد شد و یک چشمه بهشتی در دریا یافت و از آن وضو ساخت. وی در حالی که آب از محاسنش می چکید، برگشت. او محاسن خوبی داشت و کسی از او دارای محاسن بهتری نبود. موسی ریش خود را تکانید و از آن قطره ای بر ماهی شور افتاد. آب بهشت به هیچ چیز مرده ای نمی رسد جز آنکه زنده می شود. آن ماهی زنده شد و به دریا جست و رفت و راهش میان دریا شکافی شد. یوشع ماهی را از یاد برد. «فَلَمَّا جاوَزا قالَ لِفَتاهُ آتِنا غَداءَنا لَقَدْ لَقِينا مِنْ سَفَرِنا هذا نَصَبا.» – . کهف / ۶۲ – {و هنگامی که [از آنجا] گذشتند [موسی] به جوان خود گفت: «غذایمان را بیاور که راستی ما از این سفر رنج بسیار دیدیم.»} یوشع وضع ماهی را برای موسی بیان کرد. موسی گفت: این همان چیزی بود که ما می خواستیم. آن دو در حالی که رد پای خود را دنبال می کردند، برگشتند. خدا به آب وحی کرد تا یخ ببندد و تبدیل به دالانی به اندازه قامت موسی و جوان وی گردد. ماهی جلو آن ها رفت تا به خشکی رسید و از آن بیرون رفت و مسیر او برای موسی و جوانش جاده ای شد که از آن رفتند. یک منادی از آسمان به آن ها ندا داد: جاده را رها کنید که راه شیطان ها به سوی تخت ابلیس است و از سمت راست بروید. آن دو از سمت راست رفتند تا به سنگ بزرگی رسیدند که نزدش نمازخانه ای بود. موسی گفت: چه جای خوبی است. باید اینجا از آنِ آن بنده شایسته باشد. درنگی نکردند که خضر آمد تا به آنجا و آن بقعه رسید. هنگامی که به آنجا رسید، آنجا به خود لرزید و سبزه زاری شد. گفتند: وی خضر نام گرفته است برای آنکه به جای سفیدی نمی ایستاد، مگر آنکه سبز می شد. موسی گفت: درود بر تو ای خضر. پاسخ داد: درود بر تو ای موسی، ای پیامبر بنی اسرائیل. موسی گفت: از کجا مرا شناختی؟ گفت: آنکه تو را به جای من راهنمایی کرد، به من فهماند. کار میان آن ها چنان رفت که رفت و قرآن عظیم داستانش را آورده است.

قرطبی گفته است: به آن جغد روزه دار گویند. روایتی در معجم عبد الغنی بن قانع داریم که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله مرا دید و جغد به دست داشت. فرمود: این نخستین پرنده ای است که در عاشورا روزه گرفته است. حاکم گفته است: این از حدیث هایی است که قاتلان حسین علیه السّلام ساخته اند. این حدیث بیهوده است و راویانش مجهول و ناشناخته اند.

گفته شده است: هنگامی که ابراهیم علیه السّلام از شام رفت تا خانه کعبه را بسازد، یک ابر و یک جغد با او بودند. جغد راهنمایش به جای خانه بود و ابر اندازه خانه بود. هنگامی که به جای خانه رسیدند، ابر ایستاد و گفت: ای ابراهیم، خانه را به اندازه سایه من بساز.

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله از کشتن زنبور عسل، مورچه، هدهد و جغد بازداشت.

عرب به خود جغد و آوازش بدبین است. قاضی ابوبکر گفته است: پیامبر از کشتنش نهی کرد برای آنکه عرب آن را شوم می

دانستند و از کشتنش بازداشت تا از دل آن ها شومی اش را ببرد؛ نه اینکه حرام باشد. - . حیاه الحیوان ۲ : ۴۱ - ۴۲ -

دمیری گفته است: شِقراق (سبزه قبا) که گاهی به آن شرقراق گفته اند، پرنده ناتوانی است که آن را أخیَل می نامند. عرب آن را شوم می شمارند. او سبز و نمکین و به اندازه کبوتر است. او سبزی خوب و تندی دارد و بال هایش سیاهی دارند و خط های سرخ و سبز و سیاه دارد. در خوی او شرارت، حرص و دزدی جوجه دیگران است. او پیوسته از انسان دور است و در بلندی ها و سر کوه ها جا می کند. وی تخم خود را در آبادانی می پرورد تا جوجه کند، ولی در بلندی ها می پرورد که در دسترس نباشد. آشیانه اش بسیار بدبو است. جاحظ گفته است: نوعی کلاغ است و در خویش عفت از فساد است. او پر فریاد است. هنگامی که پرنده ای با او بجنگد، او را می زند و چنان فریاد می کشد که گویا کتک خورده است. سپس گفته است: بیشتر آن را حرام می دانند و برخی اصحاب آن را حلال می دانند. - . حیاه الحیوان ۲ : ۳۸ - فیروزآبادی گفته است: شقرّاق، شِقراق، شَرقراق و شَرَقرَق پرنده ای معروف است و تیره های سبز و سرخ و سیاه دارد و در سرزمین حرم است.

دمیری گفته است: حِدأه (کرکس) که جمع آن حدأ است، پست ترین پرنده ها است. از رنگ های آن سیاه و خاکستری است. وی شکار نمی کند و تنها می رباید. از خویش این است که در پرواز ایست می کند و پرنده های شکاری دیگر چنین نیستند. برخی تصور کرده اند که کرکس و عقاب تبدیل به هم می شوند. پس کرکس عقاب می گردد یا عقاب کرکس می شود. قزوینی گفته است: او یک سال نر و یک سال ماده است.

پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: پنج فاسقند که در حل و حرم کشته می شوند و در روایتی است که اگر محرم آن ها را بکُشد، اشکالی ندارد: کرکس، کلاغ خاکستری، عقرب، موش و سگ هار.

با ذکر این پنج حیوان نسبت به جواز کشتن هر زیان رسانی خبر داده است. بنابراین کشتن یوز پلنگ، پلنگ، گرگ، باز شکاری، قرقی، شاهین، زنبور، ساس، کک، پشه، وزغ و مورچه اگر آزار بدهد جایز است.

دمیری گفته است: خطاف (پرستو) جمعش خطاطیف است و آن را زائر هند می نامند. وی از پرنده هایی است که به سوی انسان ها نقل مکان می کند. وی به جهت اینکه نزدیکی به انسان ها را دوست دارد، مسافت دوری را طی می کند تا به آن ها برسد. او لانه اش را در دورترین نقاطی که می توان به آن دست یافت می سازد. این پرنده نزد مردم به گنجشک بهشت معروف است، زیرا وی از خوراک هایی که در دست آن ها است کناره گیری می کند و به همین جهت او را دوست دارند، زیرا او تنها با پشه و مگس تغذیه می کند.

از شگفتی کارش این است که چشمش را می کنند و چشم او دوباره برمی گردد. هرگز دیده نشده که وی بر سر چیزی باشد و آن را بخورد یا اینکه دیده شود با ماده اش جفت شده است. خفاش دشمن او است. از این رو هنگامی که تخم می گذارد، در لانه اش شاخه های کرفس قرار می دهد که در نتیجه خفاش هنگامی که بوی آن را می شنود، پرستو را آزار نمی دهد. وی در لانه کهنه تخم نمی گذارد مگر آنکه آن را با گِل تازه گِل اندود کند. وی لانه هایش را به نحوی شگفت می سازد. این به این علت است که گِل را با کاه می سازد. هنگامی که گِلِ آماده نیابد، خود را در آب می افکند و سپس در خاک می غلطد تا بال هایش پر شود و به گِل شبیه شود. وی آشیانه خود را به اندازه خود و جوجه هایش می سازد. او زباله را در خانه اش

نمی اندازد، بلکه بیرون می اندازد و هنگامی که جوجه هایش بزرگ شوند، همین را به آن ها می آموزد .

کسانی که دچار درد یرقان هستند، جوجه های پرستو را با زعفران می آلایند. پرستو هنگامی که می بیند جوجه هایش زرد شده اند، می پندارد از گرما دچار یرقان شده اند و می رود و از هند سنگ یرقان می آورد و روی جوجه های خود می افکند. سنگ یرقان سنگ ریزی است که خط هایی میان سرخ و سیاه دارد. این سنگ را سنگ سنونو (پرستو) می خوانند. کسی که درباره یرقان چاره جویی می کند، آن را برداشته، به خود می آویزد و یا می ساید و اندکی آبش را می نوشد و به اذن خدا خوب می شود. هنگامی که پرستو آواز رعد را می شنود، نزدیک است که بمیرد.

ارسطو در کتاب نعوت گفته است: هنگامی که پرستوها کور شوند، از درختی به نام عین شمس می خورند و چشم آن ها به جهت سودی که در این درخت برای چشم وجود دارد، باز می گردد.

در رساله قشیری در پایان باب محبت گفته است: یک پرستوی نر روی گنبد سلیمان، از پرستوی ماده ای خواستگاری کرد و ماده نپذیرفت. به ماده گفت: از من با اینکه اگر بخواهم گنبد سلیمان را برمی گردانم، نمی پذیری؟ سلیمان سخنش را شنید. او را نزد خود خواست و گفت: برای چه این را گفتی؟ پاسخ داد: ای پیامبر خدا، عاشقان به گفته هایشان باز خواست نمی شوند. فرمود: راست گفتی.

ثعلبی و غیر او در تفسیر سوره نمل آورده اند: هنگامی که انسان از بهشت بیرون آمد، از تنهایی شکوه کرد. خدا پرستو را همدم او ساخت و او را پایبند خانه نمود. پس او به جهت انسی که با انسان ها دارد، از انسان جدا نمی شود. وی گفته است: چهار آیه قرآن با او است. «لَوْ أَنْزَلْنا هـذَا الْقُرْآنَ عَلى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ تِلْكَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ * هُوَ اللَّهُ الَّذِى لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِيمُ * هُوَ اللَّهُ الَّذِى لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ * هُوَ اللَّهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى يُسَبِّحُ لَهُ ما فِى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.» - . حشر / ۲۲-۲۴ - {اگر این قرآن را بر کوهی فرو می فرستادیم، یقیناً آن [کوه] را از بیم خدا فروتن [و] از هم پاشیده می دیدی. و این مَثَل ها را برای مردم می زنیم، باشد که آنان بیندیشند. اوست خدایی که غیر از او معبودی نیست، داننده غیب و آشکار است، اوست رحمتگر مهربان. اوست خدایی که جز او معبودی نیست. همان فرمانروای پاک سلامت [بخش، و] مؤمن [به حقیقت حقّه خود که] نگهبان، عزیز، جبّار [و] متکبّر [است]. پاک است خدا از آنچه [با او] شریک می گردانند. اوست خدای خالق نوساز صورتگر [که] بهترین نام ها [و صفات] از آنِ اوست. آنچه در آسمان ها و زمین است [جمله] تسبیح او می گویند و او عزیز حکیم است.} او در قسمت الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ آواز خود را می کِشد.

پرستو چند نوع است. یکی با کناره های دریا انس دارد و در آنجا آشیانه می کند. او تنِ ریزی دارد و از چلچله کوچک تر است. او خاکستری رنگ است و مردم آن را سُنُونُو می نامند. دیگری سبز است و بر پشتش اندکی سرخی است و از طوطی کوچک تر است. مردم مصر آن را برای سبزی رنگش خضیری می نامند. او پروانه و مگس و مانند آن ها را می خورد. از جمله آن نوعی است که بال های بلند نازک دارد و با کوه الفت دارد و مورچه خوار است. به این نوع سمائم می گویند که مفرد آن سمامه است و برخی آن را سنونو می نامند که مفرد آن سنونوه است. این نوع در مسجد الحرام بسیار است و در

سقف درب بنی شیبه آشیانه می کند و برخی مردم می پندارند این نوع همان ابابیل است که خدا اصحاب فیل را با آن ها شکنجه کرد.

سپس گفته است: خوردن پرستوها حرام است، چون پیامبر صلی الله علیه و آله از کشتن پرستوها نهی کرده است. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از کشتن پرستوها که بسیار به خانه ها باز می گردند نهی فرمود. ابن عمر گفته است: قورباغه ها را نکُشید. زیرا بانگ آن ها تسبیح است و پرستو را نکشید زیرا هنگامی که بیت المقدس ویران شد، گفت: پروردگارا! مرا بر دریا مسلط کن تا آن ها را غرق کنم. -. حیاه الحیوان ۱ : ۲۱۲ - ۲۱۳ -

درباره ضِفدِع (قورباغه) گفته است: ماده اش را ضفدعه می گویند و جمعش ضفادع است. برخی آن را ضفدَع دانسته اند. خلیل گفته است: در زبان عرب وزن فِعلَل به جز در چهار کلمه نیست. درهم، هِجرَع به معنی دراز، هِبلَع به معنی پرخور و قِلعَم که نام است.

ابن صلاح گفته است: ضِفدِع از نظر لغت مشهورتر است و ضِفدَع در زبان عامه و خاصه ای که شبیه به عامه اند مشهورتر است و برخی پیشوایان لغت منکر آنند. بطلیوسی در شرح ادب الکاتب تلفظ ضُفدَع را حکایت کرده است و این نادر است و مطرزی نیز این را حکایت نموده است. در کفایه گفته است: جنس نر قورباغه را عُلْجُوْم می گویند.

قورباغه انواع بسیاری دارد و از جفت شدن و غیر جفت شدن پدید می آید. او از آب های ایستاده کم جریان و از عفونت ها و به دنبال باران های تند متولد می شود تا آنجا که به جهت زیادی دیده شدن آن بر روی بام ها پس از باران و باد گمان برده می شود که او از ابر می افتد. آن ها از نر و ماده نیستند و همانا خدا در همان ساعت آن ها را از طبع آن خاک می آفریند. وی از جانوران بی استخوان است. برخی از آن ها قورقور کرده و برخی نمی کنند. آن ها که قورقور دارند، آوازشان از نزدیکی گوششان در می آید و هنگامی که قورقور را رها کرده و بیرون آب هستند به تیزگوشی وصف می شوند. هنگامی که او می خواهد قور قور کند، آرواره زیرش را به درون آب فرو می برد و هنگامی که آب به دهانش داخل می شود، خاموش می گردد.

عبد القاهر گفته است: مار از آواز قورباغه به جای او رهنمون می شود و به دنبال بانگ او آمده، او را می خورد. بر قورباغه نیز حالتی مانند حالتی که بر برخی جانوران وحشی که از دیدن آتش هنگامی که آن را ببینند عارض می شود، عارض می شود. او از آتش تعجب می کند، زیرا او قورقور می کند و هنگامی که آتش را ببیند، خاموش می گردد و پیوسته به آن می نگرد. پیدایش نخست آن در آب این است که مانند دانه ارزن سیاه پیدا می شود. سپس به شکل کرم آبی می گردد و سپس برایش اندام می روید. منزه است آنکه بر هر چه بخواهد و اراده کند توانا است. او منزه است. معبودی غیر او نیست مگر اینکه خود او باشد .

در کامل ابن عدی است که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر که قورباغه ای را بکشد، بر او قربانی کردن گوسفندی واجب است. چه مُحرم باشد چه مُحرم نباشد.

سفیان گفته است: گویند: هیچ جانوری نیست که از او بیشتر ذکر خدا را بکند.

در آن از جابر جعفی از عکرمه از ابن عباس است که قورباغه ای از ترس خدا خود را در آتش افکند. خدا به عوض آن سردی آب را به آن ها پاداش داد و بانگ آن ها را تسبیح خود ساخت.

گفته است: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله از کشتن قورباغه و نیز از کشتن جغد و زنبور عسل نهی کرد. گفته است: برای حماد بن عبید جز این حدیث حدیثی نمی دانم. بخاری گفته است: حدیث او صحیح نیست و ابوحاتم گفته است: وی صحیح الحدیث نیست.

در کتاب الزاهر ابو عبد الله قرطبی است که داود علیه السّلام گفت: امشب خدا را تسبیحی می کنم که هیچ آفریده ای خدا را به آن تسبیح نکرده باشد. قورباغه ای از آبگیری در خانه اش او را ندا داد: ای داود! نسبت به تسبیح خودت بر خدا می بالی؟ من هفتاد سال دارم تسبیح می کنم و زبانم از ذکر خدا باز نمانده است. من ده شب است که به جهت مشغول بودن به دو کلمه سبزی نخورده و آب ننوشیده ام. فرمود: آن دو چیستند؟ گفت: «یا مسبّحاً بکل لسان و مذکورا بکل مکان!» (ای کسی که با هر زبانی تسبیح می شوی و در هر مکانی به یاد آورده می شوی!) داود پیش خود گفت: من رساتر از این چه می توانم بگویم؟

بیهقی در شعبش از انس بن مالک آورده است که پیامبر خدا داود پیش خود گمان برد کسی بهتر از او خدا را نستوده است. خدا هنگامی که او در محراب خود نشسته بود و برکه ای از آب در کنارش بود، فرشته ای بر او فرستاد. گفت: ای داود، آواز این قورباغه را بفهم. داود به او گوش داد. ناگهان دید او می گوید: سبحانک و بحمدک منتهی علمک. (تو منزهی و من تو را به مقدار نهایت علمی که داری ستایش می کنم.) فرشته به او گفت: چگونه می بینی؟ گفت: سوگند به آنکه مرا پیامبر ساخته است، من او را به این تسبیح نستوده بودم.

در کتاب فضل الذکر از آنِ جعفر بن محمد فریابی حافظ علامه از عکرمه آورده است: آواز قورباغه تسبیح است. همچنین در آن از اعمش از ابوصالح است که وی صدای دری را شنید و گفت: این از آن (در) تسبیح است .

ابن سینا گفته است: هنگامی که در سالی قورباغه زیاد شود و از حد عادتش بیشتر گردد، دنبالش وبا می آید.

قزوینی گفته است: قورباغه ها مانند لاک پشت در ریگ ها تخم می گذارند و دو نوع کوهی و آبی هستند.

زمخشری در الفائق از عمر بن عبد العزیز آورده است: مردی از پروردگارش خواست جای شیطان را در دل انسان به او بنماید. در آنچه انسانِ خوابیده می بیند مردی مانند بلور را دید که درونش از بیرونش دیده می شد. شیطان را به صورت قورباغه ای دید که خرطومی مانند پشه دارد و آن را از شانه چپش فرو می کند تا او را وسوسه کند و هنگامی که یاد خدا می کند پنهان می شود.

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: قورباغه ها را نکشید، زیرا بانگشان تسبیح است. زمخشری می گوید: در بانگ خود می

گوینـد: «سـبحان الملک القـدوس.» (فرمانروای پاک منزه است.) از انس است که قورباغه ها را نکَشـید، چون به آتش ابراهیم گذشتند و با دهان خود آب آوردند و به آن پاشیدند.

در شفاء الصدور است که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: قورباغه ها را نکُشید که بانگ آن ها تسبیح است - . حیاه الحیوان ۲ : ۵۷ - ۵۸ - .

خلاصه: بـدان که بیشتر اصحاب حکم به کراهت خوردن گوشت هدهـد، فاخته، چکاوک، هوبره، جغـد و سبزه قبا کرده انـد. درباره پرسـتو اختلاف کرده انـد. بیشتر متأخرین کراهت آن را گفته اند. شیخ در نهایه و قاضـی و ابن ادریس حکم به حرمت کرده انـد. بلکه ابن ادریس بر آن دعوی اجمـاع کرده است. نسـبت به کراهت بیشـتر آنچه ذکر شـد، به آنچه از احـادیث نهی کننده از کشتن و آزار آن ها گذشت استدلال کرده اند. پنهان نیست که این اخبار دلیل کراهت خوردن گوشت آن ها پس از کشتن نیستند. زیرا ظاهرا نهی از کشتن برای احترام آن ها و نه کراهت و حرمت گوشت آن ها است. اخباری که در باره فاخته می آینـد دلیـل کراهت جـا دادن آن در خانه است و بلکه چه بسا اشـعار به خوبی کشـتن و خوردن آن ها داشـته باشـد. محقق اردبیلی قـدس سـره پس از ذکر روایـات نهی از کشـتن هدهـد گفته است: ظاهر دلیل، حرمت است. قول به کراهت گویا برای اصل و عمومات حلیت و حصـر محرمات است و برای این است که کسـی ظاهرا قائل به حرمت نشده است. در این مطلب تامل کن.

سپس بدان که سـخن در کراهت خوردن گوشت است و دلیل بر این مطلب دلالت ندارد. بلکه دلالت بر نهی از کشـتن و آزار دادن است و آن مسـتلزم نهی از خوردن گوشت نیست. زیرا در خوردن آن پس از کشـتن آزاری نیست. نیز چه بسا مقصود از نهی، کشـتن برای غیر خوردن باشـد و کشـتن برای آزار باشـد و این مطلب را فرموده او که (آزار نشود.) تایید می نماید .علت ذکر شده در دلیل نیز این گونه است، زیرا اینکه فرموده: (چه خوب پرنده ای است) پرنده خوب بودن، مسـتلزم عدم کشـتن آن برای خوردن نیست، زیرا گوسـفند هم با اینکه برای خوردن آفریـده شده است، وصف می شود به اینکه مالی خوب یا مبارک و مانند آن است. البته شک نیست که دوری کردن از آزارش با اولویت و احتیاط موافق تر است.

محقق اردبیلی رحمه الله سـپس درباره حدیث پرستو که گذشت، گفته است: فهمیده می شود که مقصود از نهی از کشتن نهی از خوردن است، چون پس از اینکه سـرش را بریده بود آن را به زمین زد - . ممکن است این مطلب به خاطر شدت عصـبانیت حضرت بوده و بنابراین دلالت بر حرمت خوردن پس از ذبح نکند. - و سپس نهی از قتل روایت شده است. پس در این مطلب تامل نما. ولی در سند جهالت و اضطراب است.

محقق اردبیلی قـدّس سـره گفته است: امـا کراهت گوشت هوبره دلیل روشـنی نـدارد؛ جز اینکه در بیشتر کتب ذکر شـده و در تحریر گفته است: درباره آن روایتی شاذّ است. آری، در صـحیحه عبد اللَّه بن سـنان است که از امام صادق علیه السّلام پرسش شد که درباره هوبره چه می گویید؟ و من می شنیدم. فرمود: اگر چینه دان دارد، آن را بخور. این روایت قرینه است که حالش معلوم نیست و بنابراین اجتناب اولی است. پس در این مطلب تامل نما. بنده می گویم: گویا وجه تامل در سخنش این است که در سـخن امام علیه السّـلام اِشـعاری به کراهت نیست و ظاهر آن است که غرضـش بیان قاعده کلی بوده است. چون بعید است که حال آن را نداند و چه بسا در این تعبیر مصـلحت دیگری مانند تقیه و مانند آن بوده است. برای اینکه در روایت صـحیح از

کردین مسمعی است که از امام صادق علیه السّلام درباره هوبره پرسیدم. فرمود: دوست دارم که از گوشتش نزدم بود و می خوردم تا شکمم پر می شد؛ -. من لا یحضره الفقیه ۳ : ۲۰۶ - و برای روایت بسطام بن صالح. در مجموع عدم کراهت ظاهرتر است.

اما مارها ظاهر جواز کشتن همه آن ها است؛ جز مار خانگی در صورتی که به صاحب خانه آزار نرساند که چه بسا کراهت دارد. ولی باید خودداری از کشتن آن ها، برای توهم گناه در کشتن یا توهم زیان دیدن از آن ها نباشد. اما تفصیل هایی که در اخبار عامه است را در اخبار خودمان نیافتیم. اشکالی در کشتن جانورهای آزار دهنده دیگر نیست. آنچه از جانوران که آزار نمی دهند، شاید برای نزاهت انسان و نه برای حرمت آن، به جهت تعلیل هایی که در برخی روایات آمده است، بهتر کناره گیری از کشتن آن ها باشد. پس به هوش باش.

اما شکنجه دادن جانور زنده بدون مصلحتی که باعث آن گردد، به حکم عقل زشت است و مضمون برخی اخبار قرینه بر منع از آن است و آنچه مطابق احتیاط است، ترک آن است. بیشتر اصحاب، جز به ندرت تعرضی نسبت به این احکام نکردند .

**[ترجمه]

باب ۱۱ القبره و العصفور و أشباههما

روایات

«۱»

الْکَافِی، عَنِ الْعِدَّهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْجَامُورَانِیِّ عَنْ سُلَیْمَانَ الْجَعْفَرِیِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام یَقُولُ: لَا تَقْتُلُوا الْقُبَّرَهَ(۱)

وَ لَا تَأْکُلُوا لَحْمَهَا فَإِنَّهَا کَثِیرَهُ التَّسْبِیحِ وَ تَقُولُ فِی آخِرِ تَسْبِیحِهَا لَعَنَ اللَّهُ مُبْغِضِی آلِ مُحَمَّدٍ علیهم السلام (۲).

**[ترجمه]کافی: امام رضا علیه السّلام فرمود: چکاوک را نکشید و گوشتش را نخورید، زیرا او زیاد تسبیح می گوید و در پایان تسبیحش می گوید: خدا دشمنان خاندان محمّد صلی اللّه علیه و آله را لعنت کند. -. کافی ۶ : ۲۲۵ -

**[ترجمه]

«۲»

وَ مِنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ وَ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ الْهَاشِمِیِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِیِّ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ قَالَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیه السلام (۳): الْقُنْزُعَهُ الَّتِی هِیَ عَلَی رَأْسِ الْقُبَّرَهِ(۴)

مِنْ مَسْحِهِ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ علیه السلام وَ ذَلِکَ أَنَّ الذَّکَرَ أَرَادَ أَنْ یَسْفَدَ أُنْثَاهُ فَامْتَنَعَتْ عَلَیْهِ فَقَالَ لَهَا لَا تَمْتَنِعِی مَا أُرِیدُ(۵) إِلَّا أَنْ

يُخْرِجَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنِّى نَسَمَهً يَذْكُرُ رَبَّهُ (۶)

فَأَجَابَتْهُ إِلَى مَا طَلَبَ فَلَمَّا أَرَادَتْ أَنْ تَبِيضَ قَالَ لَهَا أَيْنَ تُرِيدِينَ أَنْ تَبِيضِينَ فَقَالَتْ لَهُ لَا أَدْرِى أُنَحِّيهِ عَنِ الطَّرِيقِ فَقَالَ لَهَا إِنِّى خَائِفٌ أَنْ يَمُرَّ

بِكِ مَارُّ الطَّرِيقِ وَ لَكِنِّى أَرَى لَكِ أَنْ تَبِيضِى قُرْبَ الطَّرِيقِ فَمَنْ رَآكِ (۷) قُرْبَهُ تَوَهَّمَ أَنَّكِ تَعْرِضِينَ لِلَقْطِ الْحَبِّ مِنَ الطَّرِيقِ فَأَجَابَتْهُ إِلَى ذَلِكَ وَ بَاضَتْ وَ حَضَنَتْ حَتَّى أَشْرَفَتْ عَلَى النِّقَابِ (۸)

فَبَيْنَمَا هُمَا كَذَلِكَ إِذْ

ص: ۳۰۰

۱- ۱. فی المصدر: القنبره.

۲- ۲. فروع الکافی ۶: ۲۲۵.

۳- ۳. القنزعه: الخصله من الشعر تترک علی الرأس.

۴- ۴. فی المصدر: القنبره.

۵- ۵. فی المصدر: فما ارید.

۶- ۶. فی المخطوطه:« یذکر به» و فی المصدر: تذکر به.

۷- ۷. فی المصدر: فمن یراک.

۸- ۸. النقاب: شق البیضه عن الفرخ.

طَلَعَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ علیه السلام فِی جُنُودِهِ وَ الطَّيْرُ تُظِلُّهُ فَقَالَتْ لَهُ هَذَا سُلَيْمَانُ قَدْ طَلَعَ عَلَيْنَا فِی جُنُودِهِ وَ لَا آمَنُ أَنْ يَحْطِمَنَا وَ يَحْطِمَ بَيْضَنَا فَقَالَ لَهَا إِنَّ سُلَيْمَانَ علیه السلام لَرَجُلٌ رَحِيمٌ بِنَا فَهَلْ عِنْدَكِ شَیْ ءٌ هَيَّأْتِهِ لِفِرَاخِكِ (۱) إِذَا نَقَبْنَ قَالَتْ نَعَمْ عِنْدِی جَرَادَةٌ خَبَأْتُهَا مِنْكَ أَنْتَظِرُ بِهَا فِرَاخِی إِذَا نَقَبْنَ فَهَلْ عِنْدَكَ أَنْتَ شَیْ ءٌ(۲) قَالَ نَعَمْ عِنْدِی تَمْرَةٌ خَبَأْتُهَا مِنْكِ لِفِرَاخِنَا فَقَالَتْ خُذْ أَنْتَ تَمْرَتَكَ وَ آخُذُ أَنَا جَرَادَتِی وَ نَعْرِضُ لِسُلَيْمَانَ علیه السلام فَنُهْدِيهِمَا لَهُ فَإِنَّهُ رَجُلٌ يُحِبُّ الْهَدِيَّةَ فَأَخَذَ التَّمْرَةَ فِی مِنْقَارِهِ وَ أَخَذَتْ هِیَ الْجَرَادَةَ فِی رِجْلَيْهَا ثُمَّ تَعَرَّضَا لِسُلَيْمَانَ علیه السلام فَلَمَّا رَآهُمَا وَ هُوَ عَلَى عَرْشِهِ بَسَطَ يَدَيْهِ لَهُمَا فَأَقْبَلَا فَوَقَعَ الذَّكَرُ عَلَى الْيُمْنَى وَ وَقَعَتِ الْأُنْثَى عَلَى الْيُسْرَى (۳)

فَسَأَلَهُمَا عَنْ حَالِهِمَا فأخبره [فَأَخْبَرَاهُ] فَقَبِلَ هَدِيَّتَهُمَا وَ جَنَّبَ جُنُودَهُ عَنْ بَيْضِهِمَا(۴) فَمَسَحَ عَلَى رَأْسِهِمَا وَ دَعَا لَهُمَا بِالْبَرَكَهِ فَحَدَثَتِ الْقُنْزُعَهُ عَلَى رَأْسِهِمَا مِنْ مَسْحِهِ سُلَيْمَانَ علیه السلام (۵).

**[ترجمه]کافی: امام سجّاد علیه السّلام فرمود: کاکُل چکاوک اثر دست کشیدن سلیمان بن داود علیه السّلام است، زیرا جنس نر چکاوک خواست با جنس ماده اش آمیزش کند و جنس ماده اش نمی پذیرفت. جنس نر به او گفت: از آمیزش خودداری نکن، چون من جز این که خداوند عزّ و جلّ از من فرزندی به وجود بیاورد که پروردگارش را یاد کند، هدفی ندارم. جنس ماده خواهش او را پذیرفت. وقتی جنس ماده خواست تخم بگذارد، جنس نر به او گفت: کجا می خواهی تخم بگذاری؟ گفت: نمی دانم. تخم را دور از راه رفت و آمد می گذارم. نر گفت: می ترسم ره گذری از کنار تو عبور کند. به نظرم بهتر این است که نزدیک راه تخم بگذاری تا هر کس تو را ببیند فکر کند که تو می خواهی از میان راه دانه برداری. ماده این را پذیرفت و تخم گذاشت و روی آن (حضن کرد) خوابید تا وقتی که نزدیک بیرون آمدن جوجه از تخم (نقاب) شد. در همین لحظه بود که سلیمان بن داود علیه السّلام با لشکریانش در حالی که پرندگان بر او سایه افکنده بودند، پدیدار شدند. ماده به نر گفت: این سلیمان است که با لشکرش سرزده بر ما وارد شده است و من نسبت به اینکه او ما و تخم هایمان را لگد (حطم) نکند، اطمینانی ندارم. نر به ماده گفت: سلیمان قطعا مردی است که با ما مهربان است. آیا تو وقتی جوجه هایت از تخم بیرون بیایند، چیزی برایشان آماده داری؟ ماده گفت: آری، یک ملخ دارم که از تو پنهانش کرده ام و منتظر هستم تا جوجه هایم بیرون بیایند و با آن غذایشان دهم آیا تو هم چیزی داری؟ گفت: آری، من هم یک خرما برای جوجه هایمان دارم که از تو پنهان کرده ام. ماده گفت: تو خرمایت را بردار و من ملخم را برمی دارم تا آن دو را برای سلیمان به عنوان هدیه ببریم. چون او مردی است که هدیه را دوست دارد. نر خرما را به نوک و ماده ملخ را به چنگال گرفت. آن گاه به حضور سلیمان علیه السّلام رسیدند. وقتی سلیمان آن دو را دید در حالی که بالای تختش بود دو دست خود را برای آن ها گشود. آن دو نزدیک آمدند تا اینکه نر در سمت راست و ماده در سمت چپ او نشست. سلیمان از هر دو حالشان را پرسید. نر به سلیمان از حالشان خبر داد. سلیمان هدیه آن ها را پذیرفت و لشکریانش را از آسیب رساندن به تخم های آن دو بر حذر داشت. پس دستی به سر آن ها کشید و دعا کرد که خدا به آن دو برکت بدهد. بعد از دست کشیدن سلیمان کاکل بر سر آن دو به وجود آمد. - . کافی ۶ : ۲۲۵ - ۲۲۶ -

**[ترجمه]

تبیان

قال الجوهری القبره واحده القبر و هو ضرب من الطیر و القنبراء لغه فیها و الجمع القنابر و العامه تقول القنبره.

**[ترجمه]جوهری گفته است: «قبّره (چکـاوک) مفرد قبّر (چکاوک ها) است. چکاوک نوعی پرنـده است که قنبراء هم لهجه ای برای آن است و مردم به آن قنبره می گویند.»

**[ترجمه]

أقول

الأخبار تدل علی أنها مع النون أیضا لغه فصیحه کما مر عن القاموس قولا و نقل الدمیری عن البطلیوسی فی شرح أدب الکاتب أنها أیضا لغه فصیحه قال و فی طبعه أنه لا یهوله صوت صائح و ربما رمی بالحجر فاستخف بالرامی و لطئ بالأرض حتی یجاوزه الحجر و هو یضع وکره علی الجاده حبا للإنس انتهی (۶).

و قال الجوهری حضن الطائر بیضه یحضنه إذا ضمه إلی نفسه تحت جناحه

ص: ۳۰۱

۱- ۱. فی بعض النسخ: خبأته لفراخک.

۲- ۲. فی المصدر: فهل عند أنت شی ء.

۳- ۳. فی المصدر:« علی الیمین» و علی الیسار و سألهما.

۴- ۴. فی المصدر: و جنب جنده عنهما و عن بیضهما و مسح.

۵- ۵. فروع الکافی ۶: ۲۲۵ و ۲۲۶.

۶- ۶. حیاه الحیوان ۲: ۱۶۹ و ۱۷۰.

علی النقاب أی شق البیضه عن الفرخ و الحطم الکسر و لعل الخوف لاحتمال النزول أو لاجتماع الناس للنظر إلی شوکته و زینته و غرائب أمره فیحطمون فالإسناد إلیه إسناد إلی السبب البعید.

و قال المحقق الأردبیلی روح الله روحه بعد إیراده الروایه الأخیره فیها أحکام مثل قصد النسل من النکاح و التجنب عن کسر بیض الطیور و أخذها و الهدیه و قبولها و إن کان قلیلا جدا و کان لصاحبها طلب من المهدی إلیه و الدعاء له بالبرکه و غیرها و إن کان فی شرع سلیمان علیه السلام فتأمل انتهی.

و قال شارح اللمعه نور الله ضریحه کراهه القبره منضمه إلی البرکه بخلاف الفاخته.

**[ترجمه]همان گونه که از کتاب قاموس هم مطلبی در این باره نقل شد، از آنچه درباره لغت عرب خبر می دهد برمی آید که قنبراء با نون یعنی قنبران هم لهجه فصیحی است.

دمیری از بطلیوسی نقل کرده که وی در شرح ادب الکاتب گفته است: «تلفظ به قنبران هم لهجه فصیحی است.» دمیری ادامه می دهد: «چکاوک از صدای کسی که فریاد می کشد نمی ترسد. چه بسا به او سنگ پرانده شود، ولی او اهمیت نمی دهد و خود را به زمین می چسباند تا سنگ از او بگذرد. او بر سر جاده لانه می کند، چرا که انس گرفتن را دوست دارد.» - . حیاه الحیوان ۲ : ۱۶۹ -

جوهری می گوید: «(حضن الطائر بیضه یحضنه) در وقتی گفته می شود که تخم را در زیر بالَش به خود بچسباند. عبارت (علی النّقاب) به معنی شکافته شدن تخم به وسیله جوجه است و معنی (حطم) شکستن است.»

شاید ترس چکاوک نر و ماده از این بوده است که احتمال آن می رفته که لشکر سلیمان بر روی آن ها پیاده شوند یا اینکه ترسشان از گرد آمدن مردم برای تماشای شوکت، زینت و کارهای عجیب سلیمان بوده که در اثر گرد آمدن، آن ها را هم لگد می کردند و بنابراین اسناد لگد کردن به سلیمان اسناد به سبب دور خواهد بود.

محقق اردبیلی رحمه الله پس از آوردن روایت دوم گفته است: «در آن احکامی است؛ مثل قصد کردن تولید نسل از نکاح،

اجتناب از شکستن تخم پرندگان و برداشتن آن، هدیه دادن و پذیرش آن اگرچه بسیار کم باشد، اینکه هدیه دهنده حق دارد از هدیه گیرنده خواهشی بنماید و باید هدیه گیرنده برای هدیه دهنده از خدا طلب برکت نماید و... هر چند این ها در شریعت سلیمان علیه السّلام بوده است. پس تفکر نما.»

شارح کتاب لمعه رحمه الله گفته است: «کراهت چکاوک بر خلاف فاخته پیوسته با برکت است و علت کراهت چکاوک برکتش است.»

**[ترجمه]

دَلَائِلُ الطَّبَرِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفِ بِغَزَالٍ قَالَ: كُنْتُ جَالِساً مَعَ أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام فِي حَائِطٍ لَهُ إِذْ جَاءَ عُصْفُورٌ فَوَقَعَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَخَذَ يَصِيحُ وَ يُكْثِرُ الصِّيَاحَ وَ يَضْطَرِبُ فَقَالَ لِي تَدْرِي مَا يَقُولُ هَذَا الْعُصْفُورُ قُلْتُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ وَلِيُّهُ أَعْلَمُ فَقَالَ يَقُولُ يَا مَوْلَايَ إِنَّ حَيَّةً تُرِيدُ أَنْ تَأْكُلَ فِرَاخِي فِي الْبَيْتِ فَقُمْ بِنَا نَدْفَعْهَا عَنْهُ وَ عَنْ فِرَاخِهِ فَقُمْنَا وَ دَخَلْنَا الْبَيْتَ فَإِذَا حَيَّةٌ تَجُولُ فِي الْبَيْتِ فَقَتَلْنَاهَا(۱).

**[ترجمه]دلائل الإمامه: احمد بن محمّد معروف به غزال نقل کرد: من نزد امام کاظم علیه السّلام در نخلستانش نشسته بودم که ناگاه گنجشکی آمد و در برابر امام بر زمین نشست و شروع به شیون کرده، بسیار فریاد کشید و پریشانی نمود. امام به من فرمود: می دانی این گنجشک چه می گوید؟ گفتم: خدا و رسول او و ولی اش داناترند. فرمود: می گوید: ای سرور من! ماری می خواهد جوجه هایم را در خانه بخورد. امام به غزال فرمود: برخیز تا برویم و مار را از او و جوجه هایش دور کنیم. غزال نقل کرد: برخاستیم و داخل خانه شدیم. ناگهان ماری در خانه می چرخید و ما آن مار را کشتیم. - . دلائل الامامه: ۱۷۲ -

**[ترجمه]

«۴»

الْبَصَائِرُ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ الْوَشَّاءِ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنِ الْمِيثَمِيِّ عَنْ مَنْصُورٍ عَنِ الثُّمَالِيِّ قَالَ: كُنْتُ مَعَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام فِي دَارِهِ وَ فِيهَا عَصَافِيرُ وَ هُنَّ يَصِحْنَ فَقَالَ لِي أَ تَدْرِي مَا يَقُلْنَ هَؤُلَاءِ الْعَصَافِيرُ قُلْتُ لَا أَدْرِي قَالَ يُسَبِّحْنَ رَبَّهُنَّ وَ يَطْلُبْنَ رِزْقَهُنَ (۲).

دَلَائِلُ الطَّبَرِيِّ، عَنِ ابْنِ يَزِيدَ عَنِ الْوَشَّاءِ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنِ الْمِيثَمِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَنْصُورٍ عَنِ الثُّمَالِيِّ مِثْلَهُ إِلَى قَوْلِهِ: يُسَبِّحْنَ رَبَّهُنَّ وَ يُهَلِّلْنَ وَ يَسْأَلْنَهُ قُوتَ يَوْمِهِنَّ ثُمَّ قَالَ يَا بَا حَمْزَةَ عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أُوتِينا مِنْ كُلِّ شَيْ ءٍ(۳).

ص: ۳۰۲

۱- ۱. دلائل الإمامه: ۱۷۲.

۲- ۲. بصائر الدرجات ۹۹ ط حجر.

۳- ۳. دلائل الإمامه: ۸۸.

**[ترجمه]بصائر الدرجات: ابو حمزه ثمالی نقل می کند: با امام چهارم علیه السّلام در خانه اش بودم که در خانه گنجشک ها فریاد برمی آوردند. امام به من فرمود: می دانی این گنجشک ها چه می گویند؟ گفتم: نمی دانم. فرمود: تسبیح پروردگار خود را می کنند و روزی خود را می خواهند. - . بصائر الدرجات: ۹۹ -

ثمالی مانند همین حدیث را نقل کرده و انتهای حدیث را این گونه نقل کرده است: پروردگارشان را تسبیح می کنند و لا اله الا الله می گویند و از او خوراک روزانه خود را درخواست می کنند. سپس حضرت فرمود: ای ابا حمزه! «عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أُوتِينا مِنْ كُلِّ شَيْ ءٍ.» - . نمل / ۱۶ - {ما زبان پرندگان را تعلیم یافته ایم و از هر چیزی به ما داده شده است.} - . دلائل الامامه: ۸۸ -

**[ترجمه]

«۵»

الْبَصَائِرُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ عَنْ سَالِمٍ مَوْلَى أَبَانٍ بَيَّاعِ الزُّطِّيِّ قَالَ: كُنَّا فِي حَائِطٍ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ نَفَرٌ مَعِي قَالَ فَصَاحَتِ الْعَصَافِيرُ فَقَالَ أَ تَدْرِي مَا تَقُولُ فَقُلْنَا جَعَلَنَا اللَّهُ فِدَاكَ لَا نَدْرِي مَا تَقُولُ فَقَالَ تَقُولُ اللَّهُمَّ إِنَّا خَلْقٌ مِنْ خَلْقِكَ لَا بُدَّ لَنَا مِنْ رِزْقِكَ فَأَطْعِمْنَا وَ اسْقِنَا(۱).

**[ترجمه]بصائر الدرجات: سالم غلام ابان بیّاع زطّی نقل کرده: در نخلستان امام صادق علیه السّلام بودیم و چند تن همراه من بودند. گنجشک ها بانگ برآوردند. امام فرمود: آیا می دانی این ها چه می گویند؟ گفتیم: فدایت شویم. نمی دانیم چه می گویند؟ فرمود: می گویند: خداوندا! ما آفریده ای از آفریده های تو هستیم و چاره ای جز خوردن روزی تو را نداریم. پس به ما غذا بده و ما را سیراب گردان.

**[ترجمه]

«۶»

مَشَارِقُ الْأَنْوَارِ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ خَرَجْتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: فَإِذَا نَحْنُ بِقَاعٍ مُجْدِبٍ يَتَوَقَّدُ حَرّاً وَ هُنَاكَ عَصَافِيرُ فَتَطَايَرْنَ حَوْلَ بَغْلَتِهِ فَزَجَرَهَا فَقَالَ لَا وَ لَا كَرَامَةَ قَالَ ثُمَّ سَارَ إِلَى مَقْصِدِهِ فَلَمَّا رَجَعْنَا مِنَ الْغَدِ وَ عُدْنَا إِلَى الْقَاعِ فَإِذَا الْعَصَافِيرُ قَدْ طَارَتْ وَ دَارَتْ حَوْلَ بَغْلَتِهِ وَ رَفْرَفَتْ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ اشْرَبِي وَ ارْوِي قَالَ فَنَظَرْتُ وَ إِذَا فِي الْقَاعِ ضَحْضَاحٌ مِنَ الْمَاءِ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي بِالْأَمْسِ مَنَعْتَهَا وَ الْيَوْمَ سَقَيْتَهَا فَقَالَ اعْلَمْ أَنَّ الْيَوْمَ خَالَطَهَا الْقَنَابِرُ فَسَقَيْتُهَا وَ لَوْ لَا الْقَنَابِرُ لَمَا سَقَيْتُهَا فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي وَ مَا الْفَرْقُ بَيْنَ الْقَنَابِرِ وَ الْعَصَافِيرِ فَقَالَ وَيْحَكَ أَمَّا الْعَصَافِيرُ فَإِنَّهُمْ مَوَالِي عُمَرَ لِأَنَّهُمْ مِنْهُ وَ أَمَّا الْقَنَابِرُ فَإِنَّهُمْ مِنْ مَوَالِينَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ إِنَّهُمْ يَقُولُونَ فِي

صَفِيرِهِمْ بُورِكْتُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ بُورِكَتْ شِيعَتُكُمْ وَ لَعَنَ اللَّهُ أَعْدَاءَكُمْ ثُمَّ قَالَ عَادَانَا مِنْ كُلِّ شَيْ ءٍ حَتَّى مِنَ الطُّيُورِ الْفَاخِتَةُ وَ مِنَ الْأَيَّامِ الْأَرْبِعَاءُ(۲).

**[ترجمه]مشارق الانوار: محمّد بن مسلم نقل می کند: با امام باقر علیه السّلام بیرون رفتیم و به زمینی خشک رسیدیم که از شدت گرما می سوخت. در آنجا گنجشک هایی بودند که دور قاطر آن حضرت پرواز می کردند. حضرت آن ها را راند و فرمود: کرامتی برایتان نیست. سپس به مسیر خود ادامه داد تا به مقصد رسید. وقتی فردا برگشتیم و دوباره به آن زمین رسیدیم گنجشک ها پرواز کرده، دور قاطر چرخیدند و بال و پر زدند. در این وقت شنیدم که حضرت فرمود: بنوشید و سیراب شوید. نگاه کردم و با مقداری آب در آن زمین مواجه شدم. گفتم: ای آقای من! دیروز آب را از آن ها دریغ کردی و امروز به آن ها آب دادی؟ فرمود: بدان که امروز چکاوک ها با گنجشک ها همراه شدند که من آبشان دادم و اگر چکاوک ها نبودند من به آن ها آب نمی دادم. گفتم: ای آقای من! چکاوک ها و گنجشک ها چه فرقی دارند؟ فرمود: وای بر تو، گنجشک ها دوستان عُمَر هستند، چون از اویند و اما چکاوک ها از دوستان ما اهل بیت هستند و آن ها در ندای خود می گویند: بر شما اهل بیت و بر شیعیانتان برکت باد و بر دشمنان شما لعنت باد. سپس فرمود: از هر چیزی دشمنی داریم حتی پرنده که از میان پرنده فاخته دشمن ماست و حتی روزها که روز چهارشنبه دشمن ماست. - . مشارق الانوار: ۱۱۴ -

**[ترجمه]

«۷»

مَجَالِسُ الشَّيْخِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْمَدَنِي (۳) عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عليهم السلام قَالَ: لَا تَأْكُلُوا الْقُنْبُرَةَ وَ لَا تَسُبُّوهَا وَ لَا تُعْطُوهَا الصِّبْيَانَ يَلْعَبُونَ بِهَا فَإِنَّهَا كَثِيرَةُ التَّسْبِيحِ لِلَّهِ وَ تَسْبِيحُهَا لَعَنَ اللَّهُ مُبْغِضِي آلِ مُحَمَّدٍ(۴).

۱- ۱. بصائر الدرجات.

۲- ۲. مشارق الأنوار: ۱۱۴.

۳- ۳. فی المخطوطه و فی الکافی:« المدینی» و فی المصدر: المدائنی.

۴- ۴. المجالس و الاخبار: ۷۱ فیه: سمعت أبا الحسن الرضا علیه السلام یقول: لا تقتلوا القبره و لا تأکلوا لحمها فانها کثیره التسبیح و تقول فی آخر تسبیحها: لعن ا ه.

**[ترجمه]المجالس و الاخبار: امام صادق علیه السّلام فرمود: چکاوک را نخورید، دشنامش ندهید و به دست بچه هایش ندهید تا با آن بازی کنند، چون چکاوک خدا را زیاد تسبیح می کند و تسبیح او این است که خدا دشمنان آل محمّد صلّی الله علیه و آله را لعنت کند. - . المجالس والاخبار: ۷۱ -

**[ترجمه]

«۸»

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام يَقُولُ: مَا أَزْرَعُ الزَّرْعَ لِطَلَبِ الْفَضْلِ فِيهِ وَ مَا أَزْرَعُهُ إِلَّا لِيَتَنَاوَلَهُ الْفَقِيرُ وَ ذُو الْحَاجَةِ وَ لِيَتَنَاوَلَ مِنْهُ الْقُنْبَرَةُ خَاصَّةً مِنَ الطَّيْرِ(۱).

الكافی، عن العده عن أحمد بن أبی عبد الله عن علی بن محمد بن سليمان عن أبی أيوب: مثل الخبرين (۲).

**[ترجمه]المجالس و الاخبار: امام سجاد علیه السّلام می فرمود: من کشاورزی نمی کنم که بهره بیشتری ببرم. من کشاورزی نمی کنم مگر برای اینکه مستمند و نیازمند از آن بخورند و از میان پرنده ها مخصوصا چکاوک از آن بخورد. - . المجالس و الاخبار: ۷۱ ، کافی ۶ : ۲۲۵ -

**[ترجمه]

تبيين

يظهر من المجالس أن علی بن محمد بن سليمان هو القاسانی و أن سليمان تصحيف شيره فإن القاسانی هو علی بن محمد بن شيره كما ذكره النجاشی ثم اعلم أنه لا يبعد أن تكون الأخبار الوارده فی حب بعض الحيوانات و النباتات و الجمادات لهم عليهم السلام و بغض بعضها لهم و كونها منسوبه إلی أعدائهم محموله علی أنه للأشياء الحسنه ارتباط واقعی منسوب بعضها إلی بعض و للأجناس الخبيثه ربط واقعی لبعضها إلی بعض سواء كانت من الإنسان و الحيوانات أو الجمادات (۳) أو الأعمال أو الأفعال أو الأخلاق أو غيرها فالطيور الحسنه مثلا من جهه حسنها الواقعی كأنها تحب المقدسين من البشر لاشتراكها معهم فی الحسن و كذا النباتات و الجمادات و غيرها و الأمور القبيحه و الأشياء الخبيثه لها مناسبه بالملعونين من البشر فكأنها تحبهم لمناسبتها لهم و تبغض الأئمه و شيعتهم لمباينتها إياهم و التسليم لها مجملا و تفويض علمها إليهم أحوط و أولی و قد مر بعض القول فی مثله

**[ترجمه]ظاهر کتاب مجالس بر این است که علی بن محمد بن سلیمان همان قاسانی است و سلیمان تصحیفی از لفظ شیره است. چرا که قاسانی همان گونه که نجاشی ذکر کرده است همان علی بن محمد بن شیره است.

بدان که بعید نیست اخباری که دلالت بر این دارد که برخی جانوران و گیاه ها و جمادات ائمه علیهم السّلام را دوست دارند و برخی با آن ها دشمنند و به دشمنانشان منسوبند، حمل به این معنا شود که چیزهای خوب چه انسان باشند و چه حیوان یا

جماد یا اعمال و افعال و اخلاق و ... ارتباطی واقعی دارنـد که به همـدیگر منسوبنـد و چیزهای بـد چه انسان باشـند یا حیوان یا اعمال و افعال و اخلاق و ... با هم ارتباطی واقعی دارنـد. بنابراین، پرنده های خوب به عنوان مثال و نیز گیاهان و جمادات و ... به جهت حُسنی که در عـالم واقع دارنـد و به خـاطر اشتراکی که بـا انسـان های مقـدس دارنـد، گوییا آن ها را دوست دارنـد. چیزهای بـد و پلیـد نیز با انسان های ملعون مناسـبت دارند و به همین جهت گوییا به جهت مناسـبتشان با آن ها، آن انسان های ملعون را دوست دارند و به خاطر تباینی که میان آن ها و ائمه است با ائمه و شیعیان آن ها دشمنند. آنچه مطابق احتیاط است و اولویت دارد این است که نسـبت به این مطلب به نحو اجمـالی تسـلیم شـده، آن را قبول کنیم و علمش را به اهـل بیت واگـذار نماییم. کلامی در این باره در ذیل احادیثِ مانند این حدیث گذشت.

**[ترجمه]

«۹»

حیاه الحیوان، العصـفور بضم العین و حکی ابن رشـیق الفتح أیضا و الأنثی عصـفوره قال حمزه سـمی عصفورا لأنه عصی و فر و هو أنواع منها ما یطرب بصوته و منها ما یعجب بصوته و حسـنه و العصـفور الصوار هو الذی یجیب إذا دعی و عصـفور الجنه هو الخطاف و أما العصـفور الدوری فإن فی طباعه اختلافا و ذلک أن فیه من الطباع ما یشـبه طباع السـباع و هو أکل اللحم و لا یزق فراخه و من

۱- ۱. المجالس و الاخبار: ۷۱.

۲- ۲. فروع الکافی ۶: ۲۲۵ فیه: لیناله المعتر.

۳- ۳. فی المخطوطه: و الحیوانات و الجمادات.

البهائم أنه ليس بذى مخلب و لا منسر و يأكل الحب و إذا سقط على عود قدم أصابعه الثلاث و أخر الدابره و سائر سباع الطير (١)

تقدم إصبعين و تفرج إصبعين و يأكل الحب و البقول و يتميز الذكر منها بلحيه سوداء كما مر للرجل و التيس و الديك و ليس فى الأرض طائر و لا سبع و لا بهيمه أحنى من العصفور على ولده و لا أشد له عشقا و ذلك مشاهد عند أخذ فراخها و وكره فى العمران تحت السقوف خوفا من الجوارح و إذا خلت مدينه من أهلها ذهبت العصافير منها فإذا عادوا إليها عادت العصافير بها و العصفور لا يعرف المشى و إنما يثب وثبا و هو كثير السفاد فربما سفد فى الساعه الواحده مائه مره و لذلك قصر عمره فإنه لا يعيش فى الغالب أكثر من سنه و لفرخه تدرب على الطيران حتى أنه يدعى فيجيب قال الجاحظ بلغنى أنه يرجع من فرسخ و من أنواعه عصفور الشوك و مأواه السباخ و زعم أرسطو أن بينه و بين الحمار عداوه لأن الحمار إذا كان به دبر حكه بالشوك الذى يأوى إليه هذا العصفور فيقتله و ربما نهق الحمار فتسقط فراخه أو بيضه من جوف وكره فلذلك هذا العصفور إذا رأى الحمار رفرف فوق رأسه و على عينه و آذاه بطيرانه و صياحه و من أنواعه القبره و حسون (٢) و هو ذو ألوان بحمره و صفره و بياض و سواد و زرقه و خضره و هو يقبل التعليم فيتعلم أخذ الشى ء من يد الإنسان المتباعد و يأتى به إلى مالكه (٣) و منها البلبل و الصعوه و الحمره و العندليب و المكاكى و الصافر و التنوط و الوضع و البرقش و القبعه

وَ رَوَى الْبَيْهَقِيُّ وَ ابْنُ عَسَاكِرَ بِسَنَدِهِمَا إِلَى أَبِى مَالِكٍ قَالَ: مَرَّ ١٧ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ عليه السلام بِعُصْفُورٍ يَدُورُ حَوْلَ عُصْفُورَهٍ فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ أَ تَدْرُونَ مَا يَقُولُ قَالُوا وَ مَا

ص: ٣٠٥

١- ١. فى المصدر: و سائر أنواع الطير.

٢- ٢. حياه الحيوان ٢: ٨٠.

٣- ٣. حياه الحيوان: ١: ١٦٩.

يَقُولُ يَا نَبِيَّ اللَّهِ قَالَ يَخْطُبُهَا إِلَى نَفْسِهِ وَ يَقُولُ تُزَوِّجِينِي أَسْكِنْكِ أَيَّ قُصُورِ دِمَشْقَ شِئْتَ قَالَ سُلَيْمَانُ وَ قُصُورُ دِمَشْقَ مَبْنِيَّةٌ بِالصَّخْرِ لَا يَقْدِرُ أَنْ يُسْكِنَهَا لَكِنَّ كُلَّ خَاطِبٍ كَذَّابٌ.

وَ رَوَى ابْنُ قَانِعٍ أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله قَالَ: مَنْ قَتَلَ عُصْفُوراً عَبَثاً عَجَّ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَ يَقُولُ يَا رَبِّ عَبْدُكَ قَتَلَنِي عَبَثاً وَ لَمْ يَقْتُلْنِي لِمَنْفَعَهٍ.

وَ فِي الْحِلْيَهِ لِلْحَافِظِ أَبِي نُعَيْمٍ قَالَ أَبُو حَمْزَهَ الثُّمَالِيُّ: كُنْتُ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عليه السلام إِذَا عَصَافِيرُ يَطِرْنَ حَوْلَهُ وَ يَصْرُخْنَ فَقَالَ يَا بَا حَمْزَهَ هَلْ تَدْرِي مَا تَقُولُ هَذِهِ الْعَصَافِيرُ قُلْتُ لَا قَالَ إِنَّهَا تُقَدِّسُ رَبَّهَا جَلَّ وَ عَلَا وَ تَسْأَلُهُ قُوتَ يَوْمِهَا.

و قال ابن عباس لما ركب موسى و الخضر عليهما السلام السفينه جاء عصفور حتى وقع على حرف السفينه ثم نقر فى البحر(۱) فقال له الخضر ما نقص علمي و علمك من علم الله إلا مثل (۲) ما نقص هذا العصفور من البحر قال العلماء لفظ النقص ليس هنا على ظاهره و إنما معناه أنما علمي و علمك بالنسبه إلى علم الله كنسبه ما نقره (۳)

**[ترجمه]حیاه الحیوان: عُصفور (گنجشک) یا بنا بر حکایت ابن رشیق عَصفور که مؤنث آن عصفوره است، حمزه در رابطه با آن گفته است: «عصفور نامیده شده است، زیرا عصیان کرد و فرار کرد.»

گنجشک چند نوع است؛ از جمله آن گنجشکی است که از خواندن خود به وجد می آید، از جمله دیگر آن گنجشکی است که از آواز و زیبایی خود خوشش می آید. گنجشک صوّار آن است که هنگامی که خوانده شود، پاسخ می دهد. عصفور الجنه همان پرستو است. اما گنجشک خانگی در رابطه با خوی وی اختلاف است، زیرا او خویی شبیه اخلاق درّندگان دارد و آن این است که گوشت را می خورد و به جوجه هایش نمی خوراند. نیز در گنجشک خانگی از چهارپایان اهلی نیز خصوصیاتی هست که عبارت از این است که او چنگال و منقار ندارد، دانه می خورد و هنگامی که روی شاخه فرو می افتد، سه انگشتش را پیش می آورد و انگشت انتهایی خود را پس می نهد. ولی تمام پرندگان درنده دو انگشت را پیش آورده، دو انگشت را پس نهاده و دانه و سبزی می خورند. نشانه گنجشک نر ریش سیاه است. چنانچه درباره مرد و بز نر و خروس گذشت. در روی زمین هیچ پرنده و درنده و حیوان اهلی نسبت به فرزندش از گنجشک مهربان تر و عاشق تر نیست و این مطلب در هنگام برگرفتن جوجه هایش قابل مشاهده است. آشیانه گنجشک به خاطر ترس از جانوران وحشی در آبادانی و در زیر سقف ها است. هنگامی که شهری از مردمش تهی شود، گنجشک ها از آن می روند و وقتی مردم به آن برگردند، گنجشک ها هم برمی گردند. گنجشک راه رفتن را بلد نیست و تنها روش حرکتش پرش است. او زیاد آمیزش می کند تا آن جا که چه بسا در یک ساعت صد بار آمیزش کند و از این رو عمرش کوتاه است و غالبا بیش از یک سال زنده نمی ماند. او جوجه اش را برای پرواز تمرین می دهد تا آنجا که جوجه خوانده می شود و پاسخ می دهد. جاحظ گفته است: به من خبر رسیده است که گنجشک از فاصله یک فرسخ برگشت می نماید.

از جمله انواع گنجشک، گنجشک خار بوده که جایگاهش در شوره زار است. ارسطو پنداشته است که میان او و خر دشمنی است، زیرا وقتی خر زخمی می شود آن زخم را با خارِ لانه این پرنده می مالد و در نتیجه او را می کُشد. همچنین در بسیاری از اوقات خر بانگ برآورده و در اثر آن، جوجه ها یا تخم های این پرنده از آشیانه می افتند. از این رو هنگامی که این

گنجشک خر را می بیند بالای سر و چشمان خر پر و بال می زند و با پرواز و فریاد خود او را آزار می دهد.

از انواع گنجشک چکاوک و سُهره است. - . حیاه الحیوان ۲ : ۸۰ - سهره که دارای رنگ های سرخ، زرد، سفید، سیاه، آبی و سبز است آموزش پذیر بوده و می آموزد که چیزی را از دست انسانی در فاصله دور بگیرد و نزد صاحب خود آورد. - . حیاه الحیوان ۱ : ۱۶۹ -

از انواع گنجشک، بلبل، صعوه (گنجشک کوچک)، حمّره (بلبل دم قرمز)، عندلیب، مکاکی (پرنده ای سفیدرنگ که در فضا اوج می گیرد و صدای زیبایی دارد)، صافر (مرغ انجیر خوار طلایی)، تنوّط (پرنده بافنده)، وضع، بِرقِش (نوعی سهره یا گنجشک) و قبعه (پرنده ای که گرد لانه موش می گردد و وقتی می ترسد سر در آن می کند) است.

سلیمان بن داود علیه السّلام از کنار گنجشکی که گرد ماده خود می چرخید گذر کرد. پس به یارانش فرمود: می دانید چه می گوید؟ گفتند: ای پیامبر خدا! چه می گوید؟ فرمود: از او برای خود خواستگاری می کند و می گوید: زن من شو تا تو را در هر کدام از کاخ های دمشق که بخواهی ساکن کنم. سلیمان فرمود: کاخ های دمشق از سنگ ساخته شده اند و او نمی تواند گنجشک ماده را در آن ها ساکن کند. ولی هر خواستگاری دروغگو است .

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر که گنجشکی را بیهوده بکشد آن گنجشک به درگاه خدا در روز قیامت ناله می کند و می گوید: پروردگارا! بنده ات مرا بیهوده کشت و مرا به خاطر سودی نکشت.

ابو حمزه ثمالی گفته است: نزد امام سجّاد علیه السّلام بودم که ناگاه گنجشک هایی گرد حضرت پر زده و بانگ برآوردند. امام فرمود: ای ابو حمزه! آیا می دانی این گنجشک ها چه می گویند؟ گفتم: نه. فرمود: پروردگار متعالشان را تقدیس می کنند و از او روزی روزانه خود را می خواهند.

زمانی که موسی و خضر علیهما السّلام سوار کشتی شدند، گنجشکی آمد تا آنکه بر کنار کشتی نشست و به دریا نوکی زد. خضر به موسی گفت: دانش من و دانش تو نسبت به دانش خدا نقصی وارد نمی سازد جز مانند آنچه این گنجشک به دریا نقص رسانده است.

علما گفته اند: لفظ نقص در اینجا به معنی ظاهری خود به کار نرفته است و معنایش این است که نسبت علم من و علم تو به علم خدا مانند نسبت آنچه این گنجشک منقار زده با این دریا است.

**[ترجمه]

أقول

هذا العصفور من هذا البحر قلت و هذا على التقريب إلى الأفهام و إلا فنسبه علمهما أقل و أحقر.

وَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: مَا مِنْ إِنْسَانٍ يَقْتُلُ عُصْفُوراً فَمَا فَوْقَهَا بِغَيْرِ حَقِّهَا إِلَّا سَأَلَهُ اللَّهُ عَنْهَا قِيلَ

يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا حَقُّهَا قَالَ أَنْ يَذْبَحَهَا فَيَأْكُلَهَا وَ أَنْ لَا يَقْطَعَ رَأْسَهَا وَ يَرْمِيَ (۴)

بِهِ.

رواه النسائی و لحم العصافير حار يابس أجود من لحم الدجاج و أجودها الشتويه السمان و أكلها يزيد فی المنی و الباه لكنها تضر أصحاب الرطوبات الأصليه و يدفع ضررها دهن اللوز و هی تولد خلطا صفراويا توافق من الإنسان الشيوخ و من الأمزجه

ص: ۳۰۶

۱- ۱. فی المصدر: فنقر نقره او نقرتين فی البحر.

۲- ۲. فی المصدر: الا كنقره هذا العصفور. و فی الروايه الأخرى: الا مثل ا ه.

۳- ۳. فی المصدر: ما نقص.

۴- ۴. فی المصدر: فيرمی به.

البارده و من الأزمان الشتاء(۱)

وَ رَوَى الْحَافِظُ أَبُو نُعَيْم وَ صَاحِبُ التَّرْغِيب وَ التَّرْهِيب مِنْ حَدِيثِ مَالِكِ بْنِ دِينَار: أَنَّ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ علیه السلام مَرَّ عَلَى بُلْبُلٍ فَوْقَ شَجَرَةٍ تُصَفِّرُ وَ تُحَرِّكُ رَأْسَهَا وَ تُمِيلُ ذَنَبَهَا فَقَالَ لِأَصْحابِهِ أَ تَدْرُونَ مَا يَقُولُ قَالُوا لَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ أَكَلْتُ نِصْفَ تَمْرَةٍ وَ عَلَى الدُّنْيَا الْعَفَا.

و هو الدروس و ذهاب الأثر و قيل التراب (۲) و قال الصعوه من صغار العصافير أحمر الرأس (۳) و قال الحمر بضم الحاء المهمله و تشديد الميم و الراء المهمله ضرب من الطير كالعصفور

وَ رُوِیَ (۴) عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَدَخَلَ رَجُلٌ غَيْضَةً فَأَخْرَجَ مِنْهَا بَيْضَة حُمَّرَةٍ(۵) فَجَاءَتِ الْحُمَّرَةُ تُرَفْرِفُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (۶) صلی الله علیه و آله وَ أَصْحَابِهِ فَقَالَ لِأَصْحابِهِ أَيُّكُمْ فَجَعَ هَذِهِ فَقَالَ رَجُلٌ أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخَذْتُ بَيْضَهَا وَ فِي رِوَايَةٍ فُرَيْخَهَا(۷)

فَقَالَ رُدَّهُ رُدَّهُ رَحْمَةً لَهَا.

و فی الترمذی و ابن ماجه عن عامر الدارمی مثله (۸) و قال العندليب الهزار و الجمع العنادل و البلبل يعندل إذا صوت (۹) و قال المكاء(۱۰)

بالمد و التشديد طائر و جمعه المكاكی و المكاء الصغير و هذا

ص: ۳۰۷

۱- ۱. حیاه الحیوان ۲: ۸۰- ۸۲.

۲- ۲. حیاه الحیوان ۱: ۱۱۲.

۳- ۳. حیاه الحیوان ۲: ۴۳.

۴- ۴. فی المصدر: روی أبو داود و الطیالسی و الحاکم و قال: صحیح عن ابن مسعود.

۵- ۵. فی المصدر: بیض حمره.

۶- ۶. فی المصدر: ترف علی رأس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله.

۷- ۷. فی المصدر: و فی روایه الحاکم: أخذت فرخها.

۸- ۸. حیاه الحیوان ۱: ۱۹۱ و ۱۹۲.

۹- ۹. حیاه الحیوان ۲: ۱۱۰.

۱۰- ۱۰. فی المصدر: بضم المیم.

الطائر يصفر و يصوت كثيرا(۱) و قال القزوینی هو من طیر البادیه یتخذ أفحوصه عجیبا و بینه و بین الحیه معاداه فإن الحیه تأکل بیضه و فراخه و حدث هشام بن سالم أن حیه أکلت بیض مکاء فجعل المکاء یشرشر(۲)

علی رأسها و یدنو منها حتی إذا فتحت فاها ألقی فی فیها حسکه فأخذت بحلق الحیه فماتت (۳) و قال الصافر و یقال الصفار(۴) طائر معروف من أنواع العصافیر و من شأنه أنه إذا أقبل اللیل یأخذ بغصن شجره و یضم علیه رجلیه و ینکس رأسه ثم لا یزال یصیح حتی یطلع الفجر و یظهر النور قال القزوینی إنما یصیح خوفا من السماء أن تقع علیه قال غیره الصافر التنوط و إنه إن کان له وکر جعله کالخریطه و إن لم یکن له وکر شرع یتعلق بالأغصان کما ذکرناه (۵) و قال التنوط بضم التاء و کسرها و قد یفتح و فتح النون و ضم الواو المشدده و قیل یجوز الفتح أیضا قال الأصمعی إنما سمی بذلک لأنه یدلی خیطا من شجره یفرخ فیها و الواحده تنوطه و من شأنه إذا أقبل علیه اللیل ینتقل فی زوایا بیته و یدور فیها و لا یأخذه قرار إلی الصبح خوفا علی نفسه (۶) و قال الوضع بفتح الواو و الضاد المعجمه(۷) و العین المهمله الصعوه و قیل هو طائر أصغر من العصفور و فی الحدیث أن إسرافیل علیه السلام له جناح بالمشرق و جناح بالمغرب و أن العرش

۱- ۱. فی المصدر: قال البغوی: اسم طائر ابیض یکون بالحجاز له صفیر.

۲- ۲. أی یرفرف.

۳- ۳. حیاه الحیوان ۲: ۲۳۶.

۴- ۴. فی المصدر: الصفاریه.

۵- ۵. حیاه الحیوان ۲: ۳۹.

۶- ۶. حیاه الحیوان ۱: ۱۲۰.

۷- ۷. فی المصدر: الوصع بفتح الواو و الصاد المهمله.

على منكب إسرافيل ليتضاءل الأحيان لعظمه الله تعالى حتى يصير مثل الوضع (۱) و البرقش بالكسر طائر صغير مثل العصفور و يسميه أهل الحجاز السرسوز(۲) و قال القبعه بضم القاف و تخفيف الباء الموحده و العين المهمله المفتوحتين طوير أبقع مثل العصفور و يكون عنده حجره الجرذان فإذا فرغ أو رمى بجحر انقبع فيها قاله ابن السكيت و قوله انقبع فيها أى دخل الجحر فالتجأ فيه (۳).

۱- ۱. حياه الحيوان ۲: ۲۸۹ و ۲۹۰ فيه: مثل الوصع.

۲- ۲. هكذا فى الكتاب، و الصحيح كما فى المصدر: شرشور، راجع حياه الحيوان ۱: ۸۸.

۳- ۳. حياه الحيوان ۲: ۱۷۱.

**[ترجمه]این مثال برای نزدیک کردن مطلب به فهم است و گرنه نسبت علم آن دو از این هم کمتر است.

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هیچ انسانی، گنجشک یا بالاتر از آن را به ناحق نمی کشد جز اینکه خدا او را از آن بازخواست می کند. گفتند: یا رسول اللّٰه! کشتن به حق چیست؟ فرمود: این که او را بکشد و بخورد؛ و اینکه سرش را نبرد.

گوشت گنجشک‌ها، گرم و خشک و بهتر از گوشت مرغ است. بهترین گنجشک ها، گنجشک چاق در هنگام زمستان است. خوردن آن منی و میل جنسی را افزایش می دهد، ولی برای بلغمی ها زیان دارد و دفع ضررش با روغن بادام ممکن است. گنجشک خلط صفرایی تولید می کند که در انسان با پیرها هماهنگی و از میان مزاج ها با مزاج های سرد و در میان زمان ها در زمستان سازگار است. - . حیاه الحیوان ۲ :۸۰-۸۲ -

سلیمان بن داود از کنار بلبلی گذشت که روی درختی بانگ زده، سرش را می جنبانید و دمش را می چرخاند. به یارانش فرمود: آیا می دانید چه می گوید؟ گفتند: نه. فرمود: می گوید: نصف خرما خوردم و بر دنیا نابودی (عفا) باد.

«عفا» به معنی از بین رفتن و از میان رفتن اثر چیزی است و گفته شده است: عفا به معنی خاک است. - . حیاه الحیوان ۱ :۱۱۲ -

صعوه از جمله گنجشکان کوچک است که سرش سرخ است. - . حیاه الحیوان ۲ : ۴۳ -

حُمّر نوعی پرنده مانند گنجشک است. ابن مسعود روایت کرده است: نزد پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بودیم. مردی به بیشه ای رفت و تخم حمّره آورد. حمّره آمد و بالای سر پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحابش بال و پر زد. حضرت به اصحابش فرمود: کدام کس از شما او را داغدار کردید؟ آن مرد گفت: ای پیامبر خدا! من تخم - . در روایتی آمده است که جوجه او را برداشتم. - او را برداشتم. حضرت فرمود: تخم را برگردان. برای رحم کردن به او تخم را برگردان. - . حیاه الحیوان ۱ : ۱۹۱ - ۱۹۲ -

عندلیب که جمع آن عنادل است همان هزار دستان است و گفته می شود: «البلبل یعندل» یعنی بلبل صدا سر می دهد. - . حیاه الحیوان ۲ : ۱۱۰ -

مکّاء که جمعش مکاکی است، پرنده ای است و مکاء به معنی بانگ و صدا است. این پرنده بسیار بانگ برآورده و صدا سر می دهد. قزوینی گفته است: مکّاء از پرنده های بیابانی است. او آشیانه عجیبی برای تخم گذاری می سازد و میان او و مار دشمنی است. زیرا مار تخم و جوجه او را می خورد. هشام بن سالم گفته است: ماری تخم مکّاء را خورد. مکّاء در تلافی آن روی سر مار پر و بال زد و نزدیکش شد تا زمانی که مار دهان گشود. در این لحظه مکّاء خاری در دهان مار انداخت که در گلوی مار گرفت و در اثر آن، مار مُرد. - . حیاه الحیوان ۲ : ۲۳۶ -

صافر که آن را صفّار هم گویند پرنده معروفی از انواع گنجشک ها است. کار او این است که وقتی شب می شود، شاخه درختی را می گیرد و دو پایش را به آن می چسباند و سرش را پایین می آورد. پس آن گاه پیوسته تا سپیده دم و روشن شدن

هوا صدا سر می دهد. قزوینی گفته است: از ترس آنکه آسمان بر او بیفتد بانگ برمی آورد. غیر او گفته اند: صافر همان تنوّط است. اگر آشیانه بسازد، آن را مانند کیسه می سازد و اگر آشیانه نداشته باشد، چنانچه گفتیم شروع به آویزان کردن خود از شاخه ها می کند. -. حیاه الحیوان ۲ : ۳۹ -

اصمعی درباره تنوُّط که با تلفظ مضموم و مکسور و گاهی مفتوح تاء خوانده شده است و گفته شده است که در واو آن فتح هم جایز است، گفته است: این نام به خاطر آن است که او رشته ای از درخت می آویزد و در آن تخم می نهد. مفرد تنوط تنوطه است. هنگامی که شب می شود، کار او این است که در گوشه های لانه اش حرکت می کند و می چرخد و به خاطر ترس از آسیب رسیدن به وی تا بامداد آرام نمی شود. -. حیاه الحیوان ۱ : ۱۲۰ -

وَضَع همان صعوه است و گفته شده است: پرنده ای کوچک تر از گنجشک است. در حدیث است: اسرافیل علیه السّلام که بالی در مشرق و بالی در مغرب دارد و عرش بر شانه او است گاهی از بزرگی خدا چنان کوچک می شود که مانند وضع می گردد. -. حیاه الحیوان ۲ : ۲۸۹ -۲۹۰ -

بِرقش پرنده ریزی مانند گنجشک است که در حجاز آن را سرسوز می نامند. -. حیاه الحیوان ۱ : ۸۸ همان گونه که در منبع آمده است، صحیح شرشور است. -

قُبَعَه پرنده کوچکی است که مانند گنجشک، خاکستری رنگ است. او نزدیک سوراخ موش صحرایی زندگی می کند و هنگامی که بترسد یا سنگی به او پرتاب شود خود را به داخل سوراخ می کشد. (انقباع می کند.) این مطلب را ابن سکیت گفته است. «انقبع فیها» به معنی داخل شدن در سوراخ و پناه گرفتن در آن است. -. حیاه الحیوان ۲ : ۱۷۱ -

**[ترجمه]

باب ۱۲ الذباب و البق و البرغوث و الزنبور و الخنفساء و القمله و القرد و الحلم و أشباهها

الآیات

البقره: إِنَّ اللَّهَ لا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا ما بَعُوضَةً فَما فَوْقَها

الحج: يا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَيْئاً لا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ

lt;meta info="- إِنَّ اللَّهَ لا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا ما بَعُوضَةً فَما فَوْقَها. -. بقره / ۲۶ -

{خدای را از اینکه به پشه ای- یا فروتر [یا فراتر] از آن- مَثَل زند، شرم نیاید.}

- يا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَه إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَه وَ إِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَيْئاً لا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْه ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوب * ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيز. -. حج / ۷۳ - ۷۴ -

{ای مردم، مَثَلی زده شد. پس بدان گوش فرا دهید: کسانی را که جز خدا می خوانید هرگز [حتی] مگسی نمی آفرینند، هر چند برای [آفریدن] آن اجتماع کنند، و اگر آن مگس چیزی از آنان برباید نمی توانند آن را بازپس گیرند. طالب و مطلوب هر دو ناتوانند. قدر خدا را چنان که در خور اوست نشناختند. در حقیقت، خداست که نیرومند شکست ناپذیر است.}

**[ترجمه]

تفسیر

أَنْ یَضْرِبَ مَثَلًا ما أی للحق یوضحه به لعباده المؤمنین أی مثل کان ما بعوضه فما فوقها و هو الذباب رد بذلک علی من طعن فی ضربه الأمثال بالذباب و بالعنکبوت و بمستوقد النار و الصیب فی کتابه و فی مجمع البیان عن الصادق علیه السلام إنما ضرب الله المثل بالبعوضه لأنها علی صغر حجمها خلق الله فیها جمیع ما خلق الله فی الفیل مع کبره و زیاده عضوین آخرین (۱) فأراد الله أن ینبه بذلک المؤمنین علی لطیف خلقه و عجیب صنعه فَاسْتَمِعُوا لَهُ أی استماع تدبر و تفکر إِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ یعنی الأصنام لَنْ یَخْلُقُوا ذُباباً أی لا یقدرون علی خلقه مع صغره وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ أی و لو تعاونوا علی خلقه وَ إِنْ یَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ إلخ أی فکیف یکونون آلهه قادرین علی المقدورات کلها.

وَ رُوِیَ فِی الْکَافِی عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: کَانَتْ قُرَیْشٌ تُلَطِّخُ الْأَصْنَامَ الَّتِی کَانَتْ حَوْلَ الْکَعْبَهِ بِالْمِسْکِ وَ الْعَنْبَرِ وَ کَانَ یَغُوثُ قِبَالَ الْبَابِ وَ یَعُوقُ عَنْ یَمِینِ الْکَعْبَهِ وَ نَسْرٌ عَنْ یَسَارِهَا وَ کَانُوا إِذَا دَخَلُوا خَرُّوا سُجَّداً لِیَغُوثَ وَ لَا یَنْحَنُونَ ثُمَّ یَسْتَدِیرُونَ

۱- ۱. سیأتی فی الحدیث:« أنه فضل علی الفیل بالجناحین» و فی کلام الدمیری: ان للبعوض مضافا الی أعضاء الفیل رجلین زائدتین و أربعه اجنحه و خرطوم الفیل مصمت و خرطومه مجوف نافذ للجوف.

بِحِيَالِهِمْ إِلَى يَعُوقَ ثُمَّ يَسْتَدِيرُونَ عَنْ يَسَارِهَا بِحِيَالِهِمْ إِلَى نَسْرٍ ثُمَّ يُلَبُّونَ فَيَقُولُونَ لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ إِلَّا شَرِيكٌ هُوَ لَكَ تَمْلِكُهُ وَ مَا مَلَكَ قَالَ فَبَعَثَ اللَّهُ ذُبَاباً أَخْضَرَ لَهُ أَرْبَعَةُ أَجْنِحَةٍ فَلَمْ يَبْقَ مِنْ ذَلِكَ الْمِسْكِ وَ الْعَنْبَرِ شَيْئاً إِلَّا أَكَلَهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ

يا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ الْآيَةَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ أَيْ مَا عَظَّمُوهُ حَقَّ تَعْظِيمِهِ أَوْ مَا عَرَفُوهُ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ حَيْثُ أَشْرَكُوا بِهِ وَ سَمَّوْا بِاسْمِهِ مَا هُوَ أَبْعَدُ الْأَشْيَاءِ عَنْهُ مُنَاسَبَةً(۱).

**[ترجمه]«إِنَّ اللَّهَ لا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا ما بَعُوضَةً فَما فَوْقَها.» - . بقره / ۲۶ - مثل برای حق است که حق را با مثل برای بندگان مومنش روشن می سازد. این مثل هر چه می خواهد باشد پشه ای یا بالاتر از آن که مگس است. با این مطلب خدا پاسخ کسی را که مثل زدن به مگس و عنکبوت و افروزنده آتش و رگبار را مورد اعتراض قرار دهد، داده است. امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند به پشه مثال زده است به این علت که خدا در او با وجود کوچکی حجمش هر چیزی که در فیل با آن بزرگی آفریده است، خلق نموده است و پشه دو عضو بیشتر هم دارد. - . در حدیث خواهد آمد که آنچه بیشتر دارد دو بال است. در کلام دمیری آمده است: پشه علاوه بر اعضای فیل دو پا و چهار بال بیشتر از او دارد. نیز خرطوم فیل توپر است ولی خرطوم پشه توخالی است و به میان تورفتگی نفوذ می کند. - به این خاطر خدا خواست با آن مؤمنان را نسبت به خلق لطیف و هنر شگفت آور خود آگاه کند.

«فَاسْتَمِعُوا لَه» {پس بدان گوش فرا دهید.} مراد گوش دادن با تفکر و تدبر است. «إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» {کسانی را که جز خدا می خوانید} مراد بت ها است. «لَنْ يَخْلُقُوا ذُباباً» {هرگز [حتی] مگسی نمی آفرینند.} یعنی در عین کوچکی مگس توان آفرینش آن را ندارند. «وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَه» {هر چند برای [آفریدن] آن اجتماع کنند.} یعنی هر چند برای آفرینش آن با همدیگر همکاری نمایند. «وَ إِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَيْئاً لا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْه ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوب * ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيز.» - . حج / ۷۳ - ۷۴ - {و اگر آن مگس چیزی از آنان برباید، نمی توانند آن را بازپس گیرند. طالب و مطلوب هر دو ناتوانند. قدر خدا را چنان که در خور اوست، نشناختند. در حقیقت، خداست که نیرومند شکست ناپذیر است.} یعنی پس چگونه آن ها خدایانی باشند که بر تمام چیزها توانایی داشته باشند؟

امام صادق علیه السّلام فرمود: قریش بت ها را که گرد خانه کعبه بودند با مشک و عنبر آغشته می کردند. یغوث برابر در و یعوق سمت راست کعبه و نسر سمت چپ بود. آنان وقتی داخل می شدند در برابر یغوث به سجده می افتادند و خم نمی شدند. سپس رو به سمت یعوق برگردانده و از سمت چپ یغوث رو به سمت نسر برمی گرداندند. آن گاه، چنین تلبیه می گفتند: لبیک اللهم لبیک، لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک، تملکه و ما ملك. (تو را لبیک می گوییم. ای خدا، تو را لبیک می گوییم. تو را لبیک می گوییم که شریکی نداری مگر شریکی که برای تو باشد و تو آن شریک و آنچه آن شریک مالک است را مالک هستی.) حضرت ادامه داد: آن گاه، خدا مگس سبزی فرستاد که چهار بال داشت و از آن مشک و عنبر چیزی باقی نماند مگر اینکه آن را خورد. پس خدا این آیه را نازل کرد: «يا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَه إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَه وَ إِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَيْئاً لا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْه ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوب * ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ.» - . حج / ۷۳ - ۷۴ - {ای مردم، مَثَلی زده شد. پس بدان گوش فرا دهید: کسانی را که جز خدا می خوانید هرگز

[حتی] مگسی نمی آفرینند، هر چند برای [آفریدن] آن اجتماع کنند، و اگر آن مگس چیزی از آنان برباید نمی توانند آن را بازپس گیرند. طالب و مطلوب هر دو ناتوانند. قدر خدا را چنان که در خور اوست نشناختند.} یعنی خدا را چنانچه باید بزرگ نداشتند یا چنانچه باید او را نشناختند که برایش شریک قرار دادند و چیزی را به نام او خواندند که از نظر مناسبت داشتن با او دورترین چیزها از او است. - . کافی ۴ : ۵۴۲ -

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

الْكَافِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَا بَأْسَ بِقَتْلِ الْبُرْغُوثِ وَ الْقَمْلَهِ وَ الْبَقَّهِ فِی الْحَرَمِ (۲).

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: کشتن کک و شپش و ساس در حرم اشکالی ندارد. - . کافی ۴ : ۳۶۴ -

**[ترجمه]

«۲»

وَ مِنْهُ، عَنِ الْعِدَّهِ عَنْ سَهْلٍ عَنِ الْبَزَنْطِيِّ عَنْ مُثَنَّى بْنِ عَبْدِ السَّلَامِ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَحَدِهِمَا علیهما السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْمُحْرِمِ يَقْتُلُ الْبَقَّهَ وَ الْبُرْغُوثَ إِذَا آذَيَاهُ قَالَ نَعَمْ (۳).

**[ترجمه]کافی: زراره می گوید: از یکی از دو امام علیهما السّلام درباره محرمی پرسیدم: پشه یا کک که آزارش بدهند را بکشد؟ فرمود: آری. - . کافی ۴ : ۳۶۴ -

**[ترجمه]

«۳»

التَّهْذِيبُ، بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ يَعْنِي الْمُرَادِيَّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الذُّبَابِ يَقَعُ فِی الدُّهْنِ وَ السَّمْنِ وَ الطَّعَامِ فَقَالَ لَا بَأْسَ كُلْ (۴).

**[ترجمه]تهذیب الأحکام: ابو بصیر مرادی می گوید: از امام صادق علیه السّلام درباره مگسی که در روغن و غذا می افتد پرسیدم. حضرت فرمود: اشکالی ندارد؛ بخور. - . تهذیب الأحکام ۹ : ۸۶ -

**[ترجمه]

«۴»

السَّرَائِرُ، نَقْلًا مِنْ كِتَابِ الْبَزَنْطِيِّ عَنْ جَمِيلٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْمُحْرِمِ يَقْتُلُ الْبَقَّةَ وَ الْبَرَاغِيثَ إِذَا آذَيَاهُ قَالَ نَعَمْ (۵).

**[ترجمه]سرائر: جمیل می گوید: از امام صادق علیه السّلام درباره محرمی پرسیدم: ساس و کک ها که آزارش بدهند را بکشد؟ حضرت فرمود: آری. - . سرائر: ۴۶۶ -

**[ترجمه]

«۵»

الْعِلَلُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنِ الرَّبِيعِ صَاحِبِ الْمَنْصُورِ قَالَ: قَالَ الْمَنْصُورُ

ص: ۳۱۱

۱- ۱. رواه الکلینی فی الکافی فی باب النوادر من الحجّ عن محمّد بن یحیی عن بعض أصحابه عن العباس بن عامر عن أحمد بن رزق الغمشانی عن عبد الرحمن بن الاشل بیاع الانماط راجع فروع الکافی ۴: ۵۴۲.

۲- ۲. فروع الکافی ۴: ۳۶۴ فیه عن بعض أصحابنا عن زراره.

۳- ۳. فروع الکافی ۴: ۳۶۴ فیه إذا أراداه.

۴- ۴. تهذیب الأحکام ج ۹ ص ۸۶ ط النجف.

۵- ۵. السرائر: ۴۶۶.

يَوْماً لِأَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ قَدْ وَقَعَ عَلَى الْمَنْصُورِ ذُبَابٌ فَذَبَّهُ عَنْهُ (۱) ثُمَّ وَقَعَ عَلَيْهِ فَذَبَّهُ عَنْهُ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لِأَيِّ شَيْ ءٍ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الذُّبَابَ قَالَ لِيُذِلَّ بِهِ الْجَبَّارِينَ (۲).

**[ترجمه]علل الشرائع: بر روی منصور مگسی نشست و منصور مگس را راند، دوباره مگس بر روی او نشست. در این حال منصور به امام صادق علیه السّلام گفت: ای ابا عبد اللّه، برای چه خداوند عزّ و جلّ مگس را آفرید؟ حضرت فرمود: برای اینکه جباران را با آن خوار کند. - . علل الشرائع ۲ : ۱۸۲ -

**[ترجمه]

«۶»

وَ مِنْهُ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى الصُّهْبَانِ عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَوْ لَا(۳)

مَا يَقَعُ مِنَ الذُّبَابِ عَلَى طَعَامِ النَّاسِ مَا وُجِدَ مِنْهُمْ إِلَّا مَجْذُوماً(۴).

**[ترجمه]علل الشرائع: امام صادق علیه السّلام فرمود: - . از این حدیث و احادیث بعدی استفاده می شود که در مگس ماده ای وجود دارد که با جذام ضدیت دارد و آن را می راند. - اگر مگس روی غذای مردم نمی نشست، از آن ها به جز فرد جذامی دیده نمی شد. - . علل الشرائع ۲ : ۱۸۲ -

**[ترجمه]

«۷»

طِبُّ الْأَئِمَّةِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ عَنْ صَالِحِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: إِذَا وَقَعَ الذُّبَابُ فِى إِنَاءِ أَحَدِكُمْ فَلْيَغْمِسْهُ فِيهِ فَإِنَّ فِى إِحْدَى جَنَاحَيْهِ شِفَاءً وَ فِى الْأُخْرَى سَمّاً وَ إِنَّهُ يَغْمِسُ جَنَاحَهُ الْمَسْمُومَ فِى الشَّرَابِ وَ لَا يَغْمِسُ الَّذِى فِيهِ الشِّفَاءُ فَاغْمِسُوهَا لِئَلَّا يَضُرَّكُمْ (۵).

وَ قَالَ عليه السلام: لَوْ لَا الذُّبَابُ الَّذِى يَقَعُ فِى أَطْعِمَةِ النَّاسِ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ لَأَسْرَعَ فِيهِمُ الْجُذَامُ (۶).

**[ترجمه]طب الائمه: پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: وقتی مگس در ظرف یکی از شما می افتد، باید آن را در ظرف فرو ببرد. زیرا در یک بال مگس درمان و در دیگری زهر است؛ مگس بال زهرناک را در آشامیدنی فرو می برد نه بال شفابخش را. بنابراین بال دیگرش را فرو ببرید تا زیان نبینید - . طب الائمه: ۱۰۶ - .

حضرت فرمود: اگر نبود که مگس از جایی که مردم نمی دانند در غذای آن ها فرو می رفت، در ابتلایشان به جذام تسریع می شد. - . طب الائمه: ۱۰۶ -

**[ترجمه]

«۸»

وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ علیه السلام: لَوْ لَا أَنَّ النَّاسَ يَأْكُلُونَ الذُّبَابَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ لَجُذِمُوا أَوْ قَالَ لَجُذِمَ (۷) عَامَّتُهُمْ (۸).

**[ترجمه]طب الائمه: امام باقر علیه السّلام فرمود: اگر مردم مگس را به نحوی که نمی دانند نمی خورند، قطعا جذام می گرفتند. یا اینکه فرمود: همه آن ها جذام می گرفتند. - . طب الائمه: ۱۰۶ -

**[ترجمه]

«۹»

التَّهْذِيبُ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ عَنْ شُعَيْبٍ عَنْ عِيسَى بْنِ حَسَّانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: كُنْتُ

ص: ۳۱۲

۱- ۱. کرر فی المصدر قوله: ثم وقع علیه فذبه عنه.

۲- ۲. علل الشرائع ۲: ۱۸۲.

۳- ۳. من هذا الحدیث و الأحادیث التی تأتی بعده یستفاد ان فی الذباب ماده تضاد الجذام و تدافعه و هذا ممّا لم یهتد إلیه الی الآن العلوم العصریه، و حقیق ذلک بأن یبحث عنه و یجرب.

۴- ۴. علل الشرائع ۲: ۱۸۲.

۵- ۵. طبّ الأئمّه: ۱۰۶.

۶- ۶. طبّ الأئمّه: ۱۰۶.

۷- ۷. فی المخطوطه-: لجذموا عامتهم.

۸- ۸. طبّ الأئمّه: ۱۰۶.

عِنْدَهُ إِذْ أَقْبَلَتْ خُنْفَسَاءُ فَقَالَ نَحِّهَا فَإِنَّهَا قِشَّةٌ مِنْ قِشَاشِ النَّارِ(۱).

**[ترجمه]تهذیب الأحکام: عیسی بن حسّان می گوید: نزد امام صادق علیه السّلام بودم که سوسک سیاهی پیش آمد. حضرت فرمود: آن را دور کن، زیرا وی سوسکی از سوسک های آتش است. - . تهذیب الأحکام ۹ : ۸۲ -

**[ترجمه]

بيان

فی القاموس القشه بالکسر دویبه کالخنفساء.

و قال الدمیری الخنفساء بفتح الفاء ممدوده و الأنثی خنفساه بالهاء(۲)

تتولد من عفونه الأرض و بینها و بین العقرب صداقه و هی أنواع منها الجعل و حمار قبان و بنات وردان و الحنطب و هو ذکر الخنافس و الخنفساء مخصوصه بکسره الفسو.

وَ رَوَی ابْنُ عَدِیٍّ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: لَیَدَعَنَّ النَّاسُ فَخْرَهُمْ فِی الْجَاهِلِیَّهِ أَوْ لَیَکُونَنَّ أَبْغَضَ إِلَی اللَّهِ مِنَ الْخَنَافِسِ.

و حکی القزوینی أن رجلا رأی خنفساء فقال ما یرید(۳) الله من خلق هذه أحسن شکلها(۴) أو طیب ریحها فابتلاه الله بقرحه عجز عنها الأطباء حتی ترک علاجها فسمع یوما صوت طبیب من الطرقیین و هو ینادی فی الدرب فقال هاتوه حتی ینظر فی أمری فقالوا ما تصنع بطریقی (۵)

و قد عجز عنک حذاق الأطباء فقال لا بد لی منه فلما أحضروه و رأی القرحه استدعی بخنفساء فضحک الحاضرون فتذکر العلیل القول الذی سبق منه فقال أحضروا له ما طلب فإن الرجل علی بصیره(۶) فأحرقها و ذر رمادها علی قرحته فبرأ بإذن الله تعالی فقال للحاضرین إن الله تعالی أراد أن یعرفنی أن أخس المخلوقات أعز الأدویه(۷).

و قال الذباب معروف واحدته ذبابه و جمعه أذبه و ذبان بکسر الذال و تشدید الباء الموحده و بالنون فی آخره قال أفلاطون إن الذباب أحرص الأشیاء

ص: ۳۱۳

۱- ۱. تهذیب الأحکام ج ۹ ص ۸۲.

۲- ۲. زاد فی المصدر: دویبه سوداء أصغر من الجعل منتنه الریح.

۳- ۳. فی المصدر: ما ذا یرید اللّه تعالی.

۴- ۴. فی المصدر: أ لحسن شکلها أو لطیب ریحها.

۵- ۵. فی المصدر: بطرفی.

۶- ۶. فی المصدر: علی بصیره من أمره فاحضروها له فاحرقها.

۷- ۷. حیاه الحیوان ۱: ۲۲۲ و ۲۲۳.

و لم يخلق للذباب أجفان لصغر أحداقها و من شأن الأجفان أن تصقل مرآه الحدقه من الغبار فجعل الله لها عوض الأجفان يدين تصقل بهما مرآه حدقتها فلذا ترى الذباب يمسح بيديه عينيه و هو أصناف كثيره متولده من العفونه قال الجاحظ الذباب عند العرب يقع على الزنابير و البعوض (۱) بأنواعه كالبق و البراغيث و القمل و الصواب و الناموس و الفراش و النمل و الذباب المعروف عند الإطلاق العرفى و هو أصناف النغر و القمع و الخازباز و الشعراء و ذباب الكلاب و ذباب الرياض و ذباب الكلاء و الذباب الذى يخالط الناس يخلق من السفاد و قد يخلق من الأجسام و يقال إن الباقلاء إذا عتق فى موضع استحال كله ذبابا فطار من الكوى التى فى ذلک الموضع و لا يبقى فيه غير القشر.

وَ عَنْ أَنَسٍ أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله قَالَ: عُمُرُ الذُّبَابِ أَرْبَعُونَ لَيْلَةً وَ الذُّبَابُ كُلُّهُ فِى النَّارِ إِلَّا النَّحْلَ.

قيل كونه فى النار ليس بعذاب و إنما هو ليعذب به أهل النار لوقوعه عليهم

وَ عَنْ أَبِى أُمَامَهَ أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله قَالَ: وُكِّلَ بِالْمُؤْمِنِ مِائَهٌ وَ سِتُّونَ مَلَكاً يَذُبُّونَ عَنْهُ مَا لَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ فَمِنْ ذَلِکَ سَبْعَهُ أَمْلَاکٍ يَذُبُّونَ عَنْهُ كَمَا يُذَبُّ عَنْ قَصْعَهِ الْعَسَلِ الذُّبَابُ فِى يَوْمِ الصَّائِفِ وَ لَوْ بَدَوْا لَكُمْ لَرَأَيْتُمُوهُمْ عَلَى كُلِّ سَهْلٍ وَ جَبَلٍ كُلٌّ بَاسِطٌ يَدَهُ فَاغِرٌ فَاهُ وَ لَوْ وُكِّلَ الْعَبْدُ إِلَى نَفْسِهِ طَرْفَهَ عَيْنٍ لَاخْتَطَفَتْهُ الشَّيَاطِينُ.

و العرب يجعل الذباب و الفراش و الدبر و نحوه كلها واحدا و جالينوس يقول إنه ألوان فللإبل ذباب و للبقر ذباب و أصله دود صغار تخرج من أبدانهن فتصير ذبابا و زنابير و ذباب الناس يتولد من الزبل إذا هاجت (۲) ريح الجنوب و يخلق فى تلک الساعه و إذا هبت ريح الشمال خف و تلاشى و هو من ذوات الخراطيم كالبعوض انتهى.

و من عجيب أمره أنه يلقى رجيعه على الأبيض أسود و على الأسود أبيض

ص: ۳۱۴

۱- ۱. فى المصدر: على الزنابير و النحل و البعوض.

۲- ۲. فى المصدر: و يكثر الذباب.

و لا یقع علی شجره الیقطین و لذلک أنبتها الله علی یونس علیه السلام حین خرج من بطن الحوت و لو وقعت علیه ذبابه لآلمته فمنع الله تعالی عنه الذباب فلم یزل کذلک حتی تصلب جسمه و لا یظهر کثیرا إلا فی الأماکن العفنه و مبدأ خلقه منها ثم من السفاد و ربما بقی الذکر علی الأنثی عامه الیوم و من الحیوان الشمسیه(۱) لأنه یخفی شتاء و یظهر صیفا.

وَ رَوَی الْبُخَارِیُّ وَ غَیْرُهُ (۲) أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: إِذَا وَقَعَ الذُّبَابُ فِی إِنَاءِ أَحَدِکُمْ فَلْیَمْقُلْهُ فَإِنَّ فِی أَحَدِ جَنَاحَیْهِ دَاءً وَ فِی الْآخَرِ دَوَاءً وَ إِنَّهُ یَتَّقِی بِجَنَاحِهِ الَّذِی فِیهِ الدَّاءُ.

وَ فِی رِوَایَهِ النَّسَائِیِّ وَ ابْنِ مَاجَهْ: أَنَّ إِحْدَی جَنَاحَیِ الذُّبَابِ سَمٌّ وَ الْآخَرَ شِفَاءٌ فَإِذَا وَقَعَ فِی الطَّعَامِ فَامْقُلُوهُ فَإِنَّهُ یُقَدِّمُ السَّمَّ وَ یُؤَخِّرُ الشِّفَاءَ.

و قال الخطابی و قد تکلم علی هذا الحدیث بعض من لا خلاق له و قال کیف یکون هذا و کیف یجتمع الداء و الشفاء فی جناحی ذبابه و کیف تعلم ذلک فی نفسها حتی تقدم جناح الداء و تؤخر جناح الشفاء و ما أداها إلی ذلک قال و هذا سؤال جاهل أو متجاهل فإن الذی یجد نفسه و نفوس عامه الحیوان (۳) قد جمع فیها بین الحراره و البروده و الرطوبه و الیبوسه و هی أشیاء متضاده إذا تلاقت تفاسدت ثم یری الله (۴) سبحانه قد ألف بینها و قهرها علی الاجتماع و جعل منها قوی الحیوان التی منها بقاؤه و صلاحه لجدیر أن لا ینکر اجتماع الداء و الشفاء فی جزءین من حیوان واحد و أن الذی ألهم النحله أن تتخذ البیت العجیب الصنعه و أن تعسل فیه و ألهم الذره أن تکتسب قوتها و تدخره لأوان حاجتها إلیه هو الذی خلق الذبابه و جعل لها الهدایه إلی أن تقدم جناحا و تؤخر

۱- ۱. فی المصدر: و هو من الحیوانات الشمسیه.

۲- ۲. فی المصدر: و روی البخاری و أبو داود و النسائی و ابن ماجه و ابن خزیمه و ابن حبان.

۳- ۳. فی المصدر: و نفس سائر الحیوانات.

۴- ۴. فی المصدر: ثم یری ان اللّه.

جناحا(۱) لما أراد من الابتلاء الذی هو مدرجه التعبد و الامتحان الذی هو مضمار التکلیف و له فی کل شی ء حکمه و عنوان وَ ما یَذَّکَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبابِ انتهی.

و قد تأملت الذباب فوجدته یتقی بجناحه الأیسر و هو مناسب للداء کما أن الأیمن مناسب للشفاء و قد استفید من الحدیث أنه إذا وقع فی المائع لا ینجسه لأنه لیست له نفس سائله.

و لو وقع الزنبور أو الفراش أو النحل أو أشباه ذلک فی الطعام فهل یؤمر بغمسه لعموم قوله صلی الله علیه و آله إذا وقع الذباب فی إناء أحدکم الحدیث و هذه الأنواع کلها یقع علیها اسم الذباب فی اللغه کما تقدم و قد قال علی علیه السلام فی العسل إنه مذقه ذبابه و قد مر أن الذباب کله فی النار إلا النحل فسمی الکل ذبابا فإذا کان کذلک فالظاهر وجوب حمل الأمر بالغمس علی الجمیع إلا النحل فإن الغمس قد یؤدی إلی قتله.

وَ فِی شِفَاءِ الصُّدُورِ وَ تَارِیخِ ابْنِ النَّجَّارِ مُسْنَداً: أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله کَانَ لَا یَقَعُ عَلَی جَسَدِهِ وَ لَا عَلَی ثِیَابِهِ ذُبَابٌ أَصْلًا.

و الذباب أجهل الخلق لأنه یلقی نفسه فی الهلکه(۲).

و قال البق المعروف هو الفسافس یقال إنه یتولد من النفس الحار و

۱- ۱. اعلم انه قد أورد حدیث الذباب کل من الخاصّه و العامّه فی کتبهم المعتبره و تکلم علیه کثیر ممن شأنهم الاعتراض بکل ما لم یوافق نظره، و اعترض علی سابقا بعض الاطباء أیضا فاجبته بانک ما جربت هذا حتّی یمکنک نفیه، و استنکارک لیس إلا صرف الاستبعاد و العلم لم یکشف عن ذلک قناعه فای مانع فی ان اللّه جعل فیه ماده مضره یقال لها: میکروب، و جعل فیه ضده و دافعه، و لعلّ تقدیمه الجناح الذی فیه الداء لازالته عن نفسه. و ظفرت بعد هذه المحاوره بکتاب کل ما فی صحیح البخاریّ صحیح و رأیت انه تکلم علی هذا الحدیث و ما اعترض علیه، و اجاب بأن بعض الاطباء العصری استکشف أن فی الذباب ماده یوجب الداء و فیه ما یدفعه أقول: و لعله یستفاد من تقدیم الجناح الذی فیه الداء أن الماء یدفع ذلک الداء و هو ضده و رافعه.

۲- ۲. حیاه الحیوان ۱: ۲۵۴- ۲۵۹.

لشده رغبته فی الإنسان إذا شم رائحته رمی بنفسه علیه (۱).

وَ فِی حَدِیثِ الطَّبَرَانِیِّ بِإِسْنَادٍ جَیِّدٍ عَنْ أَبِی هُرَیْرَهَ قَالَ: سَمِعَتْ أُذُنَایَ هَاتَانِ وَ أَبْصَرَتْ عَیْنَایَ هَاتَانِ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ آخِذٌ بِکَفَّیْهِ جَمِیعاً حَسَناً أَوْ حُسَیْناً وَ قَدَمَاهُ عَلَی قَدَمَیْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ یَقُولُ حُزُقَّهٌ حُزُقَّهٌ تَرَقَّ عَیْنَ بَقَّهٍ فَیَرْقَی الْغُلَامُ فَیَضَعُ قَدَمَیْهِ عَلَی صَدْرِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ثُمَّ قَالَ افْتَحْ فَاکَ ثُمَّ قَبَّلَهُ ثُمَّ قَالَ مَنْ أَحَبَّهُ فَإِنِّی أُحِبُّهُ.

رواه البزار ببعض هذا اللفظ و الحزقه الضعیف المتقارب الخطو ذکر له ذلک علی سبیل المداعبه و التأنیس و ترق معناه اصعد و عین بقه کنایه عن ضعف العین (۲)

مرفوع خبر مبتدإ محذوف.

وَ فِی تَارِیخِ ابْنِ النَّجَّارِ عَنِ ابْنِ نُبَاتَهَ قَالَ سَمِعْتُ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام یَقُولُ: فِی خُطْبَتِهِ ابْنُ آدَمَ تُؤْلِمُهُ بَقَّهٌ وَ تُنْتِنُهُ عَرْقَهٌ(۳) وَ تَقْتُلُهُ شَرْقَهٌ(۴).

و قال الزنبور الدبر و هی تؤنث و الزنابیر لغه فیها و ربما سمیت النحله زنبورا و الجمع الزنابیر و هو صنفان جبلی و سهلی فالجبلی یأوی الجبال و یعیش فی الشجر(۵)

و لونه إلی السواد و بداءه خلقه دود حتی یصیر کذلک و یتخذ بیوتا من تراب کبیوت النحل و یجعل لبیوته أربعه أبواب لمهاب الریاح الأربع و له حمه یلسع بها و غذاؤه من الثمار و الأزهار و یتمیز ذکورها من إناثها بکبر الجثه و السهلی لونه أحمر و یتخذ عشه تحت الأرض و یخرج التراب منه کما یفعل النمل و یختفی فی الشتاء لأنه متی ظهر فیه هلکک فهو ینام طول الشتاء کالمیته و لا یجمع القوت للشتاء بخلاف النمل فإذا جاء الربیع و قد صار من البرد و عدم

۱- ۱. فی المصدر: فی الإنسان لا یتمالک إذا شم رائحته الا رمی نفسه علیه.

۲- ۲. فی المصدر: عن صغر العین، مرفوع علی أنّه خبر.

۳- ۳. فی المصدر: و تتبعه حرقه.

۴- ۴. حیاه الحیوان ۱: ۱۱۰ و ۱۱۱.

۵- ۵. فی المصدر: و یعشش فی الشجر.

القوت كالخشب اليابس نفخ الله فى تلك الجثه الحياه فعاشت مثل العام الأول و ذلك دأبها و فى هذا النوع صنف مختلف اللون مستطيل الجسد فى طبعه الحرص و الشره يطلب المطابخ و يأكل ما فيها من اللحوم و يطير مفردا(۱)

و يسكن بطن الأرض و الجدران و هذا الحيوان بأسره مقسوم فى وسطه و لذلك لا يتنفس من جوفه البته و متى غمس فى الدهن سكنت حركته و إنما ذلك لضيق منافذه فإن طرح فى الخل عاش (۲) و يحرم أكله و يستحب قتله

لِمَا رُوِىَ عَنْ أَنَسٍ أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله قَالَ: مَنْ قَتَلَ زُنْبُوراً اكْتَسَبَ ثَلَاثَ حَسَنَاتٍ.

لكن يكره إحراق بيوتها بالنار و سئل أحمد عن تدخين بيوت الزنابير فقال إذا يخشى أذاها فلا بأس و هو أحب إلى من تحريقه .(۳)

و قال الدبر بفتح الدال جماعه النحل قال السهيلى الدبر الزنابير و قال الأصمعى لا واحد له من لفظه و يقال إن واحده خشرمه.

و فى الفائق أن سكينه بنت الحسين عليه السلام جاءت إلى أمها الرباب و هى صغيره تبكى فقالت ما بك قالت مرت بى دبيره فلسعتنى بأبيره.

أرادت تصغير دبره و هى النحله سميت بذلك لتدبيرها فى عمل العسل (۴).

و قال البرغوث واحد البراغيث و ضم بائه أكثر من كسرها و حكى الجاحظ أن البرغوث من الحيوان الذى يعرض له الطيران كما يعرض للنحل و هو يطيل السفاد و يبيض فيفرخ بعد أن يتولد و هو ينشأ أولا من التراب لا سيما فى الأماكن المظلمه و سلطانه فى أواخر فصل الشتاء و أول فصل الربيع و يقال إنه على صوره الفيل و له أنياب يعض بها و خرطوم يمص به و لا يسب لما روى عن أنس أن النبى

ص: ۳۱۸

۱- ۱. فى المصدر: و يطير منفردا.

۲- ۲. فى المصدر: فاذا طرح فى الخل عاش و طار و يحرم اكله لاستخباثه.

۳- ۳. حياه الحيوان ۲: ۶ و ۷ فيه: من تحريقها و لا يصحّ بيعها لأنّها من الحشرات.

۴- ۴. حياه الحيوان ۱: ۲۳۷ و ۲۳۸.

صلى الله علیه و آله سمع رجلا یسب برغوثا فقال لا تسبه فإنه أیقظ نبیا لصلاه الفجر.

وَ مِنْ مُعْجَمِ الطَّبَرَانِیِّ عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام قَالَ: نَزَلْنَا مَنْزِلًا فَآذَتْنَا الْبَرَاغِیثُ فَسَبَبْنَاهَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله علیه و آله لَا تَسُبُّوهَا فَنِعْمَتِ الدَّابَّهُ فَإِنَّهَا أَیْقَظَتْکُمْ لِذِکْرِ اللَّهِ.

وَ فِی دَعَوَاتِ الْمُسْتَغْفِرِیِّ عَنْ أَبِی ذَرٍّ(۱) أَنَّ النَّبِیَّ صلى الله علیه و آله قَالَ: إِذَا آذَاکَ الْبُرْغُوثُ فَخُذْ قَدَحاً مِنْ مَاءٍ وَ اقْرَأْ عَلَیْهِ سَبْعَ مَرَّاتٍ وَ ما لَنا أَلَّا نَتَوَکَّلَ عَلَى اللَّهِ وَ قَدْ هَدانا سُبُلَنا الْآیَهَ ثُمَّ یَقُولُ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ فَکُفُّوا شَرَّکُمْ وَ أَذَاکُمْ عَنَّا ثُمَّ تَرُشُّهُ حَوْلَ فِرَاشِکَ فَإِنَّکَ تَبِیتُ آمِناً مِنْ شَرِّهَا وَ یُسْتَحَبُّ قَتْلُهُ لِلْمُحِلِّ وَ الْمُحْرِمِ (۲).

**[ترجمه]قِشّه جانور کوچکی مانند سوسک سیاه بدبو است.

دمیری گفته است: «خنفَساء (سوسک سیاه بدبو) که مونث آن خنفساه است از گندیدگی زمین پدید می آید. خنفساء با عقرب دوست است و دارای چند نوع است: جعل، حمارقبان، بنات وردان، حنطب که نر خنفساء است. خنفساء زیاد باد معده رها می کند.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: باید مردم فخر فروشی دوران جاهلیت را رها کنند، وگرنه نزد خدا از سوسک سیاه بدبو منفورتر هستند.

قزوینی حکایت کرده: مردی سوسک سیاه بدبویی دید. پس گفت: خدا از آفرینش این چه هدفی را اراده کرده است؟ زیبا بودن آن یا خوشبو بودن آن؟ پس خدا او را به زخمی گرفتار کرد که همه پزشکان از درمانش درماندند، تا آن جا که معالجه را رها کرد. روزی صدای یک پزشک دوره گرد را شنید که در کوچه جار می زد. گفت: او را بیاورید تا مرا معاینه کند. گفتند: از یک دوره گرد چه کاری برمی آید در حالی که پزشکان ماهر از درمان تو درمانده اند؟ گفت: باید او را برای من بیاورید. وقتی او را آوردند و زخم را دید، یک سوسک سیاه بدبو خواست. همه حاضران خندیدند. بیمار از گفته پیشین خود یاد کرد و گفت: آنچه می خواهد برایش فراهم کنید. زیرا این مرد در کار خود بینا است. پزشک سوسک را سوزاند و خاکسترش را روی زخم او پاشید. بیمار به اذن خدا بهبود یافت و به حاضران گفت: خدا می خواست به من بفهماند که پست ترین آفریده ها کمیاب ترین داروها هستند.» - . حیاه الحیوان ۱ : ۲۲۲ - ۲۲۳ -

ذباب (مگس) معروف است و مفردش ذبابه است و جمعش أذبه و ذِبّان است. افلاطون گفته است: مگس از همه چیز حریص تر است. او چون حدقه چشمش ریز است و کار پلک ها پاک کردن آینه حدقه از گرد و خاک است پلک ندارد. به ازای آن خدا دو دست به او داده است و برای همین این حالت را در مگس می بینی که با دو دست خود چشمانش را می مالد. مگس گونه های مختلفی دارد و از گندیدگی زمین پدید می آید.

جاحظ گفته است: ذباب در زبان عرب به زنبور و همه انواع پشه از ساس و کک و شپش و کک و شپش از نوع سفید آن دو و پشه لعل و پروانه و مورچه و به مگس معروف گفته می شود. مگس بر چند دسته است: نغز، قمع، خازباز، شعراء، سگ مگس، مگس بستان، مگس چراگاه. مگسی که میان مردم است از جفت گیری پدید می آید، و چه بسا از اجسامی خود به

خود پدید بیاید. گفته می شود: باقلاء وقتی در جایی پوسیده و کهنه شود، تبدیل به مگس می شود و از روزنه های آنجا می پرد و جز پوست باقلا باقی نمی ماند.

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: عمر مگس چهل شب است و همه مگس ها جز مگس عسل در دوزخند. گفته شده است: مگس ها در دوزخ عذاب نمی کشند و دوزخیان را عذاب می دهند، چون بر روی آن ها می نشینند.

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: صد و شصت فرشته بر مؤمن گماشته شده اند تا آنچه را خود او نتواند از خود براند، از او برانند. از میان آنان هفت فرشته مثل مگسی که در روز تابستانی از کاسه عسل رانده می شود، از او خطرات را می رانند. اگر برای شما آشکار شوند، می بینید که بر هر دشت و کوه دست ها و دهان ها را گشوده اند. اگر بنده یک چشم به هم زدن به خود واگذار شود، شیطان ها او را می ربایند.

عرب مگس، پروانه، زنبور و مانندش همه را یکی می شمارند. جالینوس می گوید: مگس چند نوع است: شتر مگسی دارد، گاو مگسی دیگر دارد و مایه این مگس ها کرم ریزی است که از تن گاو و شتر برمی آید و تبدیل به مگس و زنبور می شود. مگس انسان ها زمانی که باد جنوب بوزد از فضله پدید می آید و وقتی باد شمال می وزد سبک گردیده، پراکنده می شود. مگس مانند پشه خرطوم دارد.

از کار شگفتش این است که بر سفید فضله سیاه و بر سیاه فضله سفید می کند و بر بوته کدو نمی نشیند. از این رو خدا بوته کدو را بر تن یونس که از شکم ماهی برآمده بود، رویاند و اگر مگس بر او می نشست آزارش می داد. پس خداوند متعال مگس را از او دور کرد تا آن که تنش محکم شد. مگس جز در جاهای متعفن زیاد آشکار نمی شود. اساس خلقت مگس از جاهای متعفن و سپس از جفت گیری است و چه بسا ممکن است نر بر روی ماده تمام روز را بماند. مگس از جانوران آفتابی است. چون زمستان پنهان و تابستان آشکار است.

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: وقتی مگس در ظرف یکی از شما افتاد، باید آن را بچرخاند. زیرا در یک بال آن درد و در دیگری درمان است و مگس بالی که در آن درد است را نگه می دارد تا در غذا بیفتد. همچنین فرمود: یک بال مگس زهر بوده و دیگری درمان است. وقتی مگس در غذا می افتد آن را بچرخانید. زیرا زهر را جلو و درمان را عقب نگه می دارد.

خطابی گفته است: «یکی از بی عقیده ها درباره این حدیث گفته است: چگونه چنین می شود و چگونه درد و درمان در دو بال مگس جمع می گردند؟ چگونه این را آموخته تا پر درد را جلو آورده و پر درمان را عقب نگه دارد و برای چه این کار را می کند؟ خطابی گفته است: این پرسش مردانی نادان یا نادان نما است؛ زیرا کسی که طبع خود و سایر جانداران را به گونه ای می یابد که در آن میان گرمی و سردی و رطوبت و خشکی جمع شده است، در حالی که این خصوصیت ها با هم ضدّیت دارند و وقتی با هم رو به رو شوند باعث نابودی یکدیگر می شوند؛ و همچنین ببیند که خدا آن ها را به هم الفت داده، وادار به اجتماع کرده است و نیروهای جانور را که ماندگاری و بهینه بودن او به آن ها است را از همان خصوصیات متضاد ساخته است، سزاوار است که یک جا بودن درد و درمان در دو جزء از یک جانور را منکر نشود. قطعا کسی که به زنبور عسل الهام بخشیده تا خانه ای با ساختی عجیب بسازد و در آن عسل تولید نماید و به مورچه الهام بخشیده تا غذا به دست آورد و برای

هنگام نیازش ذخیره کند، او همان کسی است که مگس را آفریده و او را رهنمون کرده به این که پری را پیش آورده و پری را پس نگه دارد، چون خدا خواسته آزمایش کند که آزمایش پایه پرستش و میدان تکلیف است. خدا در هر چیز حکمت و نمودی دارد و جز خردمندان یاد آور نمی شوند.» من در مگس تامل کردم و دریافتم که او با بال چپش خود را حفظ می کند که بال چپ با بیماری مناسبت دارد همچنان که بال راست با درمان مناسب است. از حدیث استفاده می شود که اگر مگس در مایع بیفتد، آن را نجس نمی کند. چون مگس خون جهنده ندارد.

آیا به جهت عموم سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که «وقتی مگس در ظرف یکی از شما افتاد باید آن را بچرخاند زیرا در یک بال آن درد و در دیگری درمان است و مگس بالی که در آن درد است را نگه می دارد تا در غذا بیفتد.» و اینکه زنبور و پروانه و زنبور عسل و مانند این ها را عرب مگس می نامد و امام علی علیه السّلام فرموده است: {عسل شربتِ مگس است.} و گذشت که همه مگس ها در آتشند به جز زنبور عسل، ما در مورد زنبور و پروانه و زنبور عسل و مانند این ها هم امر شده ایم که آن ها را در غذا فرو ببریم؟ در صورتی که ما قرائن بالا را در نظر بگیریم ظاهر این است که واجب است امر به فرو بردن را بر همه این حشرات به جز زنبور عسل جاری بدانیم. عدم جاری بودن این حکم درباره زنبور عسل به این جهت است که فرو بردن باعث کشته شدن آن می گردد.

در شفاء الصدور و تاریخ ابن نجار آمده است: بر تن پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و جامه اش هیچ مگسی نمی نشست.

مگس نادان ترین آفریده ها است، زیرا خود را به هلاکت می اندازد. - . حیاه الحیوان ۱ : ۲۵۴-۲۵۹ -

دمیری گفته است: بق همان ساس است که از نفس گرم پدید می آید و از بس عاشق انسان است وقتی بوی او را می شنود، خود را روی او می اندازد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله با هر دو دست حسن یا حسین علیهما السّلام را گرفته بود و دو پای او روی دو پای پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بود. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله می فرمود: «حزقه (تو قد کوتاهی داری و ضعیف هستی و به همین جهت گام هایت را کوتاه بر می داری)؛ بالاـ بیا. ای که چشمت مثل ساس کوچک است.» آن پسر بچه بالا می رفت تا دو گام بر سینه رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله می نهاد. آن گاه به او فرمود: دهانت را باز کن. سپس او را بوسید و فرمود: هر که او را دوست بدارد، من او را دوست دارم.

(حزقّه) یعنی ناتوان که گام هایش را نزدیک هم می گذارد. این را بر سبیل شوخی و انس گیری به او فرمود: و (عین بقّه) کنایه از ضعف چشم است یعنی چشمت مثل چشم ساس است.

امام علی علیه السّلام در خطبه اش می فرمود: انسان را پشه ای می آزارد، عرقی بدبویش می سازد و آبی که در گلو گیر کند، او را می کشد. - . حیاه الحیوان ۱ : ۱۱۰ - ۱۱۱ -

دمیری گفته است: زنبور را دبر گویند و زنبور مونث می شود و زنابیر لهجه ای برای آن است. چه بسا زنبور عسل را زنبور بخوانند که جمعش زنابیر است. وی دارای دو گونه کوهی و دشتی است. گونه کوهی در کوه پناه گاه درست کرده، روی

درخت زندگی می کند و رنگ آن به سیاهی می زند. آغاز آفرینش آن کرم است تا به این صورت دربیاید. او مانند خانه زنبور عسل در خاک خانه ساخته، برای آن چهار در به سوی وزش چهار باد می سازد. وی نیشی دارد که با آن می گزد و خوراکش میوه و شکوفه است. جنس نر آن به وسیله بزرگی از ماده اش متمایز است.

گونه دشتی آن سرخ است. لانه اش را زیر زمین می سازد و خاک آن را مانند مورچه به در می آورد. در زمستان پنهان می گردد. چون اگر آشکار شود، می میرد. او سراسر زمستان مثل مرده ای در خواب است و بر عکس مورچه برای زمستان غذا آماده نمی کند. هنگامی که با فرا رسیدن بهار بر اثر سرما و بی غذایی مانند چوب خشکی می شود، خدا در پیکرش حیات می دمد و مانند سال گذشته زیست می کند و این روش او است. در این نوع گونه ای رنگارنگ، دراز پیکر، پر حرص و پر خور وجود دارد. وی به دنبال آشپزخانه ها رفته، هر چه گوشت در آن ها باشد را می خورد. او تنها می پرد و در درون زمین و دیوارها ساکن می شود. همه اشخاص این نوع از کمر به دو تا تقسیم می شود. از این رو از درون شکمش نفس نمی کشد. هنگامی که این گونه جانوری در روغن فرو می رود، به علت بسته شدن سوراخ های بدنش از حرکت باز می ایستد ولی اگر در سرکه فرو رود، به زندگی خود ادامه می دهد. خوردن این حیوان حرام بوده، کشتنش مستحب است، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده اند: هر که زنبوری را بکشد، سه حسنه به دست می آورد. ولی سوزاندن خانه های آن ها با آتش مکروه است. از احمد درباره دود دادن خانه های زنبوران پرسیدند. گفت: اگر از آزارش بترسند، اشکالی ندارد و دود اندود کردن از سوزاندن نزد من بهتر است. - . حیاه الحیوان ۲ : ۶ - ۷ -

دمیری همچنین گفته است: دَبر گروه زنبوران عسل است. سهیلی می گوید: دبر جمع زنبور است. اصمعی گفته است: از لفظ خود مفرد ندارد. گفته شده است: مفردش خشرمه است.

در الفائق آمده است: سکینه بنت الحسین علیه السّلام در وقت خردسالی گریان نزد مادرش رباب آمد. حضرت رباب به او فرمود: تو را چه می شود؟ گفت: دُبَیره (زنبورکی) به من رسید و مرا با نیش گزید. منظور وی از دبیره اسم تصغیر از دبر است. زنبور عسل را به این جهت دبر می گویند که ساختن عسل را تدبیر می کند. - . حیاه الحیوان ۱ : ۲۳۷ - ۲۳۸ -

برغوث (کک) مفرد براغیث است و تلفظ بُرغوث بیشتر از بَرغوث است. جاحظ گفته است: کک جانوری است که مانند زنبور عسل پرواز می کند. مدتی طولانی جفت گیری می کند و تخم می گذارد که نوزادش بعد از تولد از تخم بیرون آمده، جوجه می شود. او به ویژه در جاهای تاریک، نخست از خاک پدید می آید. در آخر زمستان و آغاز بهار فزونی می یابد. گفته شده است: وی شکل فیل دارد. دندان نیش دارد که با آن می گزد و خرطومی دارد که با آن می مکد. نباید به او بد گفت، زیرا پیامبر صلی اللّه علیه و آله شنید مردی به کک دشنام می دهد. حضرت فرمود: دشنامش مده، زیرا او پیامبری را برای نماز صبح بیدار کرده است.

در معجم طبرانی آمده است: امام علی علیه السّلام فرمود: در منزلگاهی فرود آمدیم. کک ها ما را آزار دادند. ما به آن ها دشنام دادیم. رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: دشنامشان ندهید که خوب جانورانی هستند، زیرا شما را برای ذکر خدا بیدار کردند.

در دعوات مستغفری است که پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: هنگامی که کک تو را آزار داد، کاسه ای آب بر گیر و هفت بار به آن بخوان: «وَ ما لَنا أَلَّا نَتَوَکَّلَ عَلَی اللّه وَ قَدْ هَدانا سُبُلَنا وَ لَنَصْبِرَنَّ عَلی ما آذَیْتُمُونا وَ عَلَی اللّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُتَوَکِّلُونَ.» - . ابراهیم / ۱۲ - {و چرا بر خدا توکل نکنیم و حال آنکه ما را به راه هایمان رهبری کرده است؟ و البته ما بر آزاری که به ما رساندید شکیبایی خواهیم کرد، و توکل کنندگان باید تنها بر خدا توکل کنند.} سپس بگوید: اگر شما مؤمنید، شر و آزار خود را از ما باز دارید. سپس آن را گرد بسترت بپاش تا شب را آسوده از شرشان بگذرانی. کشتن کک برای محل و محرم مستحب است. - . حیاه الحیوان ۱ : ۸۷ - ۸۸ -

**[ترجمه]

«۱۰»

الْکَافِی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ سَعِیدِ بْنِ جَنَاحٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلْقاً أَصْغَرَ مِنَ الْبَعُوضِ وَ الْجِرْجِسُ أَصْغَرُ مِنَ الْبَعُوضِ وَ الَّذِی نُسَمِّیهِ نَحْنُ الْوَلَعَ أَصْغَرُ مِنَ الْجِرْجِسِ وَ مَا فِی الْفِیلِ شَیْ ءٌ إِلَّا وَ فِیهِ مِثْلُهُ وَ فُضِّلَ عَلَی الْفِیلِ بِالْجَنَاحَیْنِ (۳).

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند عزّ و جلّ چیزی کوچک تر از پشه نیافریده است و جرجس کوچک تر از پشه است و آنکه ما او را ولع می گوییم، کوچک تر از جرجس است. عضوی در فیل نیست مگر آنکه در آن هست و با دو بال بر فیل برتری هم داده شده است. - . کافی ۸: ۲۴۸ -

**[ترجمه]

بیان

قال الجوهری الجرجس لغه فی القرقس و هو البعوض الصغار.

**[ترجمه]جوهری گفته است: «جرجس» لهجه ای برای قرقس است که پشه های ریز هستند.

**[ترجمه]

و أقول

لعل قوله علیه السلام أصغر من البعوض یعنی به أصغر من سائر أنواعه لیستقیم قوله علیه السلام ما خلق الله خلقا أصغر من البعوض و یوافق کلام أهل اللغه علی أنه یحتمل أن یکون الحصر فی الأول إضافیا کما أن الظاهر أنه لا بد من تخصیصه بالطیور إذ قد یحس من الحیوانات ما هو أصغر من البعوض (۴) إلا أن یقال

۱- ۱. فی المصـدر: و فی کتاب الـدعوات للمسـتغفری عن ابی الدرداء و فی شـرح المقامات للمسـعودیّ عن أبی ذرّ رضـی اللّه عنه.

۲- ۲. حیاه الحیوان ۱: ۸۷ و ۸۸.

۳- ۳. روضه الکافی: ۲۴۸.

۴- ۴. قد ورد فی الحدیث فی وجه تسـمیه اللّه باللطیف: لانه خلق ما لا یعرف ذکره من اناثه و ما لا یکاد یسـتبینه العیون لصغره، و فی الصحیفه السجّادیه: و امزج میاههم بالوباء، و هما یدلان علی وجود حیوانات ذرّیه.

يمكن أن يكون للبعوض أنواع صغار لا يكون شى ء من الحيوانات أصغر منها و الوالع غير مذكور فى كتب اللغه و الظاهر أنه أيضا صنف من البعوض و قال الدميرى البعوض دويبه و قال الجوهرى إنه البق الواحده بعوضه و هو وهم و الحق أنهما صنفان صنف كالقراد لكن له أرجل خفيه(١) و رطوبه ظاهره يسمى بالعراق و الشام الجرجس قال الجوهرى و هو لغه فى القرقس و هو البعوض الصغار و البعوض على خلقه الفيل إلا أنه أكثر أعضاء منه فإن للفيل أربعه أرجل و خرطوما و ذنبا و للبعوض مع هذه الأعضاء رجلان زائدتان و أربعه أجنحه و خرطوم الفيل مصمت و خرطومه مجوف نافذ للجوف فإذا طعن به جسد الإنسان استقى الدم و قذف به إلى جوفه فهو له كالبلعوم و الحلقوم فلذلك اشتد عضها و قويت على خرق الجلود الغلاظ و مما ألهمه الله تعالى أنه إذا جلس على عضو من أعضاء الإنسان لا يزال يتوخى بخرطومه المسام التى يخرج منها العرق لأنها أرق بشره من جلد الإنسان فإذا وجدها وضع خرطومه فيها و فيه من الشره أن يمص الدم إلى أن ينشق و يموت أو إلى أن يعجز عن الطيران فيكون ذلك سبب هلاكه و من ظريف (٢) أمره أنه ربما قتل البعير و غيره من ذوات الأربع فيبقى طريحا فى الصحراء فيجتمع حوله السباع و الطير مما يأكل الجيف (٣) فمتى أكل منها شيئا مات لوقته و كان بعض جبابره الملوك بالعراق يعذب بالبعوض فيأخذ من يريد قتله فيخرجه مجردا إلى بعض الآجام التى بالبطائح و يتركه فيها مكتوفا فيقتل فى أسرع وقت.

وَ رَوَى التِّرْمِذِيُّ أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله قَالَ: لَوْ كَانَتِ الدُّنْيَا تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ مَا سَقَى مِنْهَا كَافِراً شَرْبَةَ مَاءٍ.

و روى وهب بن منبه أرسل الله (۴) البعوض على نمرود و اجتمع منه فى عسكره

ص: ۳۲۰

١- ١. فى المصدر: خفيفه.

٢- ٢. فى المصدر: و من عجيب امره.

٣- ٣. فى المصدر: و الطير التى تأكل الجيف.

۴- ۴. فى المصدر:« لما ارسل اللّه البعوض على النمرود اجتمع».

ما لا يحصى عددا فلما عاين نمرود(۱)

ذلک انفرد عن جيشه و دخل بيته و أغلق الباب و أرخی الستور و نام علی قفاه مفكرا فدخلت بعوضه فی أنفه فصعدت إلی دماغه فتعذب (۲)

بها أربعين يوما إلی أن كان يضرب برأسه الأرض و كان أعز الناس عنده من يضرب رأسه ثم سقط منه كالفرخ و هو يقول كذلک يسلط الله رُسُلَهُ عَلی مَنْ يَشاءُ من عباده ثم هلک حينئذ.

وَ رَوَى جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ: نَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله إِلَى مَلَكِ الْمَوْتِ عِنْدَ رَأْسِ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله ارْفُقْ بِصَاحِبِي فَإِنَّهُ مُؤْمِنٌ قَالَ إِنِّي بِكُلِّ مُؤْمِنٍ رَفِيقٌ وَ مَا مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ إِلَّا أَتَصَفَّحُهُمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ وَ لَوْ أَنِّي أَرَدْتُ أَنْ أَقْبِضَ رُوحَ بَعُوضَةٍ مَا قَدَرْتُ حَتَّى يَكُونَ مِنَ اللَّهِ الْأَمْرُ بِقَبْضِهَا قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بَلَغَنِي أَنَّهُ يَتَصَفَّحُهُمْ عِنْدَ مَوَاقِيتِ الصَّلَاةِ.

و من هذا يعلم أن ملک الموت هو الموكل بقبض كل روح (۳).

و البعوضه علی صغر جرمها قد أودع الله تعالی فی مقدم دماغها قوه الحفظ و فی وسطه قوه الفكر و فی مؤخره قوه الذكر و خلق لها حاسه البصر و حاسه اللمس و حاسه الشم و خلق لها منفذا للغذاء و مخرجا للفضله و خلق لها جوفا و معاء و عظاما فسبحان من قَدَّرَ فَهَدی و لم يخلق شيئا من المخلوقات سدی (۴).

۱- ۱. فی المصدر: النمرود.

۲- ۲. فی المصدر: فعذب.

۳- ۳. فی المصدر: كل ذی روح.

۴- ۴. حياه الحيوان ۱: ۹۰- ۹۲.

**[ترجمه]کوچک تر از پشه، کوچک تر از سایر انواع پشه است تا با سخن حضرت که خدا آفریده ای کوچک تر از پشه نیافریده است مناسب در بیاید و این توضیح با سخن اهل لغت هماهنگ است. ضمن اینکه احتمال این نکته است که حصر در کلام حضرت که فرمود: خدا آفریده ای کوچک تر از پشه نیافریده است. حصر اضافی باشد؛ همان گونه که ظاهر این است که حصر نسبت به بال داران است، چون برخی جانوران از پشه هم کوچک ترند. مگر این که گفته شود پشه انواع بسیار کوچکی دارد که هیچ جانوری از آن ها کوچک تر نیست. «ولع» در کتب لغت ذکر نشده و ظاهر این است که آن هم نوعی پشه است.

دمیری گفته است: بعوض جانور کوچکی است. جوهری گفته است: «ساس است و مفرد آن بعوضه است.» این مطلب اشتباه است و حق این است که این دو، دو نوع هستند. یکی مانند کنه است که پاهای کوتاه و ناپیدا و رطوبتی آشکار دارد که در عراق و شام آن را جرجس می گویند. جوهری گفته است: جرجس لهجه ای برای قرقس است و قرقس پشه ریز است. پشه بر آفرینش فیل است و تفاوتی که دارد این است که اندام بیشتری دارد. زیرا فیل چهار پا، یک خرطوم و یک دم دارد و پشه با همه این ها دو پا و چهار بال بیشتر دارد. خرطوم فیل میان پر است و خرطوم پشه میان تهی است و به درون چیز خالی فرو می رود. هنگامی که با آن بدن انسان را نیش بزند، خون را کشیده، به درون شکم خود پرتاب می کند. بنابراین خرطوم برای پشه به جای نای و حلقوم او نیز هست. از این رو گزیدنش شدت یافته، قدرت شکافتن پوست های قوی را پیدا می کند. از جمله چیزهایی که خداوند به او الهام نموده است، این است که هنگامی که بر بدن انسان می نشیند با خرطومش سوراخ های عرق را جستجو می کند، زیرا آنجا نازک ترین پوست در بدن انسان است. وقتی آنجا را می یابد خرطوم خود را در آن فرو می کند. پرخوری وی تا آنجا است که خون را می مکد تا بترکد و بمیرد یا از پریدن باز ماند تا نابود شود.

از جمله کارهای شگفتش این است که چه بسا شتر و چهارپایان دیگر را می کُشد و در نتیجه آن حیوان در بیابان افتاده، درنده ها و پرنده ها گرد او می آیند. هر کدام از آن ها که از آن چهارپا بخورند، همان لحظه می میرند. برخی پادشاهان زورگوی عراق با پشه شکنجه می دادند. آن ها کسی را که می خواست شکنجه بکشد، برهنه و دست و پا بسته در یک نیزار بیابانی می افکندند. آن فرد به زودی کشته می شد.

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرموده است: اگر دنیا نزد خدا برابر بال پشه ای ارزش می داشت، از آن به کافر به اندازه جرعه ای از آب نمی داد .

وهب بن منبه روایت کرده است: خدا پشه را بر نمرود فرستاد. لشکر او بی شمار گرد هم آمدند. هنگامی که نمرود این وضع را دید از لشکرش جدا گشته، به خانه رفت. او در را بسته، پرده ها را انداخت. سپس به پشت خوابیده، در اندیشه رفت. در این حال پشه ای از سوراخ بینی او به مغزش رفته، تا چهل روز به واسطه آن شکنجه شد. این جریان ادامه یافت تا جایی که سرش را به زمین می کوفت و عزیزترین فرد نزد او آن کسی بود که بر سرش می زد. نمرود از آن ضربه مانند جوجه فرو می افتاد و می گفت: این چنین خدا فرستاده هایش را بر بنده هایی که می خواهد، مسلط می کند. سپس در همان حین هلاک شد.

امام صادق علیه السّلام فرمود: امام باقر علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بالای سر یک نفر از انصار به ملک الموت نگاه کرد و به او فرمود: نسبت به این یار من نرم رفتار کن، زیرا که او مؤمن است. او گفت: من با هر مؤمن نرم رفتار

می کنم. هیچ خانواده ای نیستند جز آنکه هر روز پنج بار آن ها را بررسی می کنم. ولی اگر بخواهم جان پشه ای را بگیرم، تا فرمان خدا برای گرفتن آن نرسد، نمی توانم. امام صادق علیه السّلام فرمود: به من خبر رسیده است که هنگام نمازها آن ها را بررسی می کند. از این روایت برمی آید که ملک الموت تمام روح ها را قبض می کند.

پشه با وجود کوچکی، خدا در جلو مغزش نیروی حافظه، در میان مغزش نیروی اندیشه و در پشت سرش نیروی یادآوری نهاده است. خدا برای پشه حس بینایی و بساوایی و بویایی آفریده است. سوراخی برای غذا و سوراخی برای فضله کردن ساخته و شکم و روده و استخوان به او داده است. پس منزه است آن که اندازه گیری و راهنمایی نموده و هیچ یک از آفریده ها را بیهوده نیافریده است. - . حیاه الحیوان ۱ :۹۰-۹۲ -

**[ترجمه]

باب ۱۳ الخفاش و غرائب خلقه و عجائب أمره

الآیات

آل عمران: أَنِّی أَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَهِ الطَّیْرِ فَأَنْفُخُ فِیهِ فَیَکُونُ طَیْراً بِإِذْنِ اللَّهِ

<meta info="- أَنِّی أَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَهِ الطَّیْرِ فَأَنْفُخُ فِیهِ فَیَکُونُ طَیْرا بِإِذْنِ اللَّهِ. - . آل عمران / ۴۹ -

{من از گِل برای شما [چیزی] به شکل پرنده می سازم، آن گاه در آن می دمم، پس به اذن خدا پرنده ای می شود.}

**[ترجمه]

تفسیر

المشهور بین المفسرین من الخاصه و العامه أن الطیر کان هو الخفاش قال أبو اللیث فی تفسیره إن الناس سألوا عیسی علی وجه التعنت فقالوا له اخلق لنا خفاشا و اجعل فیه روحا إن کنت من الصادقین فأخذ طینا و جعل خفاشا و نفخ فیه فإذا هو یطیر بین السماء و الأرض و کان تسویه الطین و النفخ من عیسی علیه السلام و الخلق من الله تعالی و یقال إنما طلبوا منه خلق خفاش لأنه أعجب من سائر الخلق.

و من عجائبه أنه دم و لحم یطیر بغیر ریش و یلد کما یلد الحیوان و لا یبیض کما یبیض سائر الطیور و یکون له الضرع و یخرج منه اللبن و لا یبصر فی ضوء النهار و لا فی ظلمه اللیل و إنما یری فی ساعتین بعد غروب الشمس ساعه و بعد طلوع الفجر ساعه قبل أن یسفر جدا و یضحک کما یضحک الإنسان و تحیض کما تحیض المرأه فلما رأوا ذلک منه ضحکوا و قالُوا هذا سِحْرٌ مُبِینٌ فذهبوا إلی جالینوس فأخبروه بذلک فقال آمنوا به الخبر.

**[ترجمه]مشهور میان مفسران خاصه و عامه این است که آن پرنده خفاش بوده است. ابو اللیث در تفسیرش گفته است: مردم از روی بدخواهی از عیسی خواستند که اگر راستگویی، برای ما خفاشی بیافرین و جانش بده. او گِلی برگرفت و به شکل

خفاش درآورد و در آن دمید. ناگاه خفاش میان آسمان و زمین پرواز کرد. ساختن گل و دمیدن از عیسی علیه السّلام و آفرینش از خداوند متعال بود. گفته شده است: همانا از او آفرینش خفاش را خواستند، برای آنکه شگفت تر از آفریده های دیگر است.

از شگفتی هایش این است که او عبارت از خون و گوشت است و بی بال می پرد. مانند جانور می زاید و مانند پرنده تخم نمی گذارد. پستاندار بوده و از او شیر خارج می شود. در روشنی روز و تاریکی شب نمی بیند و بینایی اش در دو ساعت است؛ پس از غروب خورشید و پس از سپیده دم، قبل از اینکه هوا خوب روشن شود. مانند انسان می خندد و مانند زن، حیض می بیند. هنگامی که از آن حضرت این را دیدند، خندیدند و گفتند: جادویی آشکار است. نزد جالینوس رفتند و به او گزارش دادند و جالینوس به او ایمان آورد.

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

الْعُيُونُ، وَ الْعِلَلُ، فِي خَبَرِ الشَّامِيِّ: أَنَّهُ سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام عَنْ سِتَّةٍ لَمْ يَرْكُضُوا فِي رَحِمٍ فَقَالَ آدَمُ وَ حَوَّاءُ وَ كَبْشُ إِسْمَاعِيلَ (۱) وَ عَصَا مُوسَى وَ نَاقَةُ صَالِحٍ وَ

ص: ۳۲۲

۱- ۱. فی الخصال و العلل:« و کبش إبراهیم» و النسخه المخطوطه اکتفی فیها بذکر مسأله الخفاش فقط.

الْخُفَّاشُ الَّذِی عَمِلَهُ عِیسَی بْنُ مَرْیَمَ علیه السلام فَطَارَ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَی (۱).

**[ترجمه]یک مرد شامی از امیر المؤمنین علیه السّلام درباره شش چیز که در رحم جا نگرفتند، پرسید. حضرت فرمود: انسان، حوّاء، قوچ اسماعیل، عصای موسی، ناقه صالح و خفاش که عیسی بن مریم ساخت و به فرمان خدای تعالی پرید. - . علل الشرایع ۲ : ۲۸۲، عیون أخبار الرضا ۱ : ۲۴۴، خصال ۱ : ۳۲۳ -

**[ترجمه]

«۲»

نَهْجُ الْبَلَاغَهِ،: مِنْ خُطْبَهٍ لَهُ علیه السلام یَذْکُرُ فِیهَا بَدِیعَ خِلْقَهِ الْخُفَّاشِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی انْحَسَرَتِ الْأَوْصَافُ عَنْ کُنْهِ مَعْرِفَتِهِ وَ رَدَعَتْ عَظَمَتُهُ الْعُقُولَ فَلَمْ یَجِدْ مَسَاغاً إِلَی بُلُوغِ غَایَهِ مَلَکُوتِهِ هُوَ اللَّهُ الْمَلِکُ الْحَقُّ الْمُبِینُ أَحَقُّ وَ أَبْیَنُ مِمَّا تَرَی الْعُیُونُ لَمْ تَبْلُغْهُ الْعُقُولُ بِتَحْدِیدٍ فَیَکُونَ مُشَبَّهاً وَ لَمْ تَقَعْ عَلَیْهِ الْأَوْهَامُ بِتَقْدِیرٍ فَیَکُونَ مُمَثَّلًا خَلَقَ الْخَلْقَ عَلَی غَیْرِ تَمْثِیلٍ وَ لَا مَشُورَهِ مُشِیرٍ وَ لَا مَعُونَهِ مُعِینٍ فَتَمَّ خَلْقُهُ بِأَمْرِهِ وَ أُذْعِنَ بِطَاعَتِهِ فَأَجَابَ وَ لَمْ یُدَافِعْ وَ انْقَادَ فَلَا یُنَازِعُ (۲)

وَ مِنْ لَطَائِفِ صَنْعَتِهِ وَ عَجَائِبِ خِلْقَتِهِ مَا أَرَانَا مِنْ غَوَامِضِ الْحِکْمَهِ فِی هَذِهِ الْخَفَافِیشِ الَّتِی یَقْبِضُهَا الضِّیَاءُ الْبَاسِطُ لِکُلِّ شَیْ ءٍ وَ یَبْسُطُهَا الظَّلَامُ الْقَابِضُ لِکُلِّ حَیٍّ وَ کَیْفَ غشیت [عَشِیَتْ] أَعْیُنُهَا عَنْ أَنْ تَسْتَمِدَّ مِنَ الشَّمْسِ (۳) الْمُضِیئَهِ نُوراً تَهْتَدِی بِهِ فِی مَذَاهِبِهَا وَ تَصِلُ (۴) بِعَلَانِیَهِ بُرْهَانِ الشَّمْسِ إِلَی مَعَارِفِهَا وَ رَدَعَهَا بِتَلَأْلُؤِ ضِیَائِهَا عَنِ الْمُضِیِّ فِی سُبُحَاتِ إِشْرَاقِهَا وَ أَکَنَّهَا فِی مَکَامِنِهَا عَنِ الذَّهَابِ فِی بُلَجِ ائْتِلَاقِهَا فَهِیَ مُسْدَلَهُ الْجُفُونِ بِالنَّهَارِ عَلَی أَحْدَاقِهَا وَ جَاعِلَهُ اللَّیْلِ سِرَاجاً تَسْتَدِلُّ بِهِ فِی الْتِمَاسِ أَرْزَاقِهَا فَلَا یَرُدُّ أَبْصَارَهَا إِسْدَافُ ظُلْمَتِهِ وَ لَا تَمْتَنِعُ مِنَ الْمُضِیِّ فِیهِ لِغَسَقِ دُجُنَّتِهِ فَإِذَا أَلْقَتِ الشَّمْسُ قِنَاعَهَا وَ بَدَتْ أَوْضَاحُ نَهَارِهَا وَ دَخَلَ مِنْ إِشْرَاقِ نُورِهَا عَلَی الضِّبَابِ فِی وِجَارِهَا أَطْبَقَتِ الْأَجْفَانَ عَلَی مَآقِیهَا وَ تَبَلَّغَتْ مَا اکْتَسَبَتْهُ مِنَ الْمَعَاشِ فِی ظُلَمِ لَیَالِیهَا فَسُبْحَانَ مَنْ جَعَلَ اللَّیْلَ لَهَا نَهَاراً وَ مَعَاشاً وَ النَّهَارَ سَکَناً وَ قَرَاراً وَ جَعَلَ لَهَا أَجْنِحَهً مِنْ لَحْمِهَا تَعْرُجُ بِهَا عِنْدَ الْحَاجَهِ إِلَی الطَّیَرَانِ کَأَنَّهَا شَظَایَا الْآذَانِ غَیْرَ ذَوَاتِ رِیشٍ وَ لَا قَصَبٍ إِلَّا أَنَّکَ تَرَی مَوَاضِعَ الْعُرُوقِ بَیِّنَهً أَعْلَاماً لَهَا جَنَاحَانِ لَمَّا

۱- ۱. علل الشرائع ۲: ۲۸۲ عیون الأخبار ج ۱ ص ۲۴۴. و رواه أیضا فی الخصال ۱: ۳۲۳ و الحدیث مسند راجع.

۲- ۲. فی المخطوطه: و لم ینازع.

۳- ۳. فی المخطوطه: من ان تستمد عن الشمس.

۴- ۴. فی نسخه: و یتصل.

يَرِقًّا فَيَنْشَـقًّا وَ لَمْ يَغْلُظَا فَيَثْقُلَا تَطِيرُ وَ وَلَدُهَا لَاصِقٌ بِهَا لَاجِئٌ إِلَيْهَا يَقَعُ إِذَا وَقَعَتْ وَ يَرْتَفِعُ إِذَا ارْتَفَعَتْ لَا يُفَارِقُهَا حَتَّى تَشْتَدَّ أَرْكَانُهَا وَ يَحْمِلَهُ لِلنُّهُوضِ جَنَاحُهُ وَ يَعْرِفَ مَذَاهِبَ عَيْشِهِ وَ مَصَالِحَ نَفْسِهِ فَسُبْحَانَ الْبَارِئِ لِكُلِّ شَيْ ءٍ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ خَلَا مِنْ غَيْرِهِ (۱).

**[ترجمه]امیر المومنین علیه السّلام فرمود: حمـد خـدایی را که اوصاف از رسـیدن به حقیقت معرفتش مانـده اند، و عظمتش عقول را باز داشـته پس راهی برای رسـیدن به نهایت ملکوتش نیافتنـد. اوست اللّه آن پادشاه حق آشـکار، ثابت تر و آشـکارتر است از هر چه دیـده ها می بینـد. قـدرت عقول به حـدّ و انـدازه ای برای حضـرتش نرسـیده تا مانندی برایش بیابد، و اوهام به تقدیری برای او راه نیافتند تا مانندش در وهم در آمده باشد. موجودات را بدون نقشه قبلی، و مشورتی با مشاور، و کمک مدد کاری آفرید. آفرینش او به دسـتورش کامل شد، و به طاعتش گردن نهاد، فرمانش را اجابت کرد و ردّ ننمود، و تسلیم او شد و به مخالفتش برنخاست.

از لطـائف صـنعت و شـگفتیهای حکمتش که به مـا نشـان داده همانا اسـرار پیچیـده حکمت آمیزی است که در این شب‌پره ها تـدبیر نموده، شب‌پره هایی که روشـنی روز که گشاینـده دیـده هر چیزی است چشم آنها را می بندد، و تاریکی شب که دیده هر زنده ای را می بندد چشم آنها را باز می کند، و چگونه چشـمشان پوشـیده شده که توان مدد گرفتن از نور آفتاب درخشان را ندارند تا به راههای خود خود راهنمایی شوند، و در پرتو خورشـید به آنچه باید بشناسـند برسـند، و چسان خداوند آنها را با تلألؤ نور خورشـید از راه سپردن در امواج روشـنایی آن مانع شـده، و در لانه های خود از رفتن در قلب روشـنایی پنهان نموده! در روز روشـن پلکهـای دیـدگانشان را بـه روی هم می اندازنـد، و شب تـار را برای خـود چراغ روشن قرار داده انـد که بـدان واسطه به دنبال رزق خود می رونـد. تاریکی شب آنها را از دیدن باز نمی دارد، و آنها نیز در سیاهی شب از حرکت باز نمی ایسـتند. اما همین که خورشید نقاب از چهره بیندازد، و روشنی روز آشکار شود، و نورش تا درون لانه سوسمارها وارد گردد، شب پره ها پلکهای دیـده را روی هم اندازند، و از معاش به آنچه در تاریکی شب به دست آورده اند تغذیه کنند. پاک است خدایی که شب را برای آنها روز و سبب جلب معاش قرار داد، و روز را برای آنها زمان آرامش و استراحت مقرر فرمود .

و برای آنها بالهایی از گوشـتشان قرار داد تا در وقت نیاز به پرواز آیند، گویی بالشان لاله های گوشند اما بدون پر و چوبه آن، ولی جای رگها را در آن بالها می بینی. دو بال دارند که نه آنقدر ظریف اند که وقت پرواز پاره شوند، و نه آنچنان سخت که مانع پرواز گردنـد. پرواز می کننـد در حالی که جوجه هایشان به آنان متّصل و به مادران پناهنده اند، هرگاه بنشـینند جوجه ها هم می نشـینند، و هر وقت پرواز کننـد با آنان در حرکتنـد، و از مادران جدا نشوند تا هنگامی که اعضای آنها محکم گردد، و بالهـا برای پرواز آمـاده باشـد، و راه کسب روزی و اقـدام به مصالـح خود را بداننـد. پـاک است خـدایی که پدیـد آورنـده هر موجودی است بدون نمونه ای که پیش از او از غیر او آفریده شده باشد - . نهج البلاغه خطبه ۱۵۳ -

**[ترجمه]

تبیان

الخفاش کرمان معروف و حسر حسورا کقعـد کل لطول مـدی و نحوه و حسـرته أنا یتعدی و لا یتعدی و انحسـرت أی کلت و أعیت و کنه الشی ء حقیقته و نهایته و ردعت کمنعت لفظا و معنا و المساغ المسلک و الملکوت العز و السلطان و الحق المتحقق

وجوده أو الموجود حقيقه و أبين أى أوضح و كونه سبحانه أحق و أبين مما ترى العيون لأن العلم بوجوده سبحانه عقلى يقينى لا يتطرق إليه ما يتطرق إلى المحسوسات من الغلط و الحد فى اللغه المنع الحاجز بين الشيئين و نهايه الشى ء و طرفه و فى عرف المنطقيين التعريف بالذاتى و المراد بالتحديد هنا إما إثبات النهايه و الطرف المستلزم للمشابهه بالأجسام أو التحديد المنطقى و الأول أنسب بعرفهم و التقدير إثبات المقدار و كأن المراد بالتمثيل إيجاد الخلق على حذو ما قد خلقه غيره أو أنه لم يجعل لخلقه مثالا قبل الإيجاد كما يفعله البناء تصويرا لما يريد بناءه و المشوره مفعله من أشار إليه بكذا أى أمره به و المشوره بضم الشين كما فى بعض النسخ و الشورى بمعناه و المعونه الاسم من أعانه و عونه فتم خلقه أى بلغ كل مخلوق إلى كماله الذى أراده الله سبحانه منه أو خرج جميع ما أراده من العدم إلى الوجود بمجرد أمره و أذعن أى خضع و أقر و أسرع فى الطاعه و انقاد و الجملتان كالتفسير للإذعان و لعل المراد بالإذعان دخوله تحت القدره الإلهيه و عدم الاستطاعه للامتناع.

و قوله عليه السلام لم يدافع بيان للإجابه كما أن لم ينازع بيان للانقياد و إلا لكان العكس أنسب و يحتمل أن يكون إشاره إلى تسبيحهم بلسان الحال كقوله تعالى

ص: ۳۲۴

۱- ۱. نهج البلاغه تحت الرقم ۱۵۳ من قسم الخطب.

وَ إِنْ مِنْ شَيْ ءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ (۱) کما مر و اللطائف جمع لطیفه و هی ما صغر و دق و العجائب جمع عجیبه و عجیب قیل یجمع علی عجائب کأفیل و أفائل و قیل لا یجمع عجیب و لا عجب و الغامض خلاف الواضح و کل شی ء خفی مأخذه و قال بعضهم حاصل الکلام التعجب من مخالفتها لجمیع الحیوانات فی الانقباض عن الضوء و الإشاره إلی خفاء العله فی ذلک و المراد بالانقباض انقباض أعینها فی الضوء و یکون ذلک عن إفراط التحلل فی الروح النوری لحر النهار ثم یستدرک ذلک برد اللیل فیعود الأبصار.

و قیل الأظهر أنه لیس لمجرد الحر و إلا لزم أن لا یعرضه الانقباض فی الشتاء إلا إذا ظهرت الحراره فی الهواء و فی الصیف أیضا فی أوائل النهار بل ذلک لضعف فی قوتها الباصره و نوع من التضاد و التنافر بینها و بین النور کالعجز العارض لسائر القوی المبصره عن النظر إلی جرم الشمس و أما أن عله التنافر ما ذا ففیه خفاء و هو منشأ التعجب الذی یشیر إلیه الکلام و یمکن أن یعود الضمیر إلیها من غیر تقدیر مضاف و یکون المراد بانقباضها ما هو منشأ اختفائها نهارا و إن کان ذلک ناشئا من جهه الأبصار و العشی بالفتح مقصورا سوء البصر بالنهار أو باللیل و النهار أو العمی و المعنی کیف عجزت و عمیت عن أن تستمد أی تستعین و تتقوی تقول أمددته بمدد إذا أعنته و قویته و مذاهبها طرق معاشها و مسالکها فی سیرها و انتفاعها و تصل بالنصب عطفا علی تستمد و فی بعض النسخ بالرفع عطفا علی تهتدی و فی بعضها و تتصل و الاتصال إلی الشی ء الوصول إلیه.

و البرهان الدلیل و معارفها ما تعرفه من طرق انتفاعها و ردعها أی کفها و ردها و تلألأ البرق أی لمع و السبحات بضمتین جمع سبحه بالضم و هی النور و قیل سبحات الوجه محاسنه لأنک إذا رأیت الوجه الحسن قلت سبحان الله و قیل سبحان الله تنزیه له أی سبحان وجهه و الکن بالکسر الستر و أکنه ستره و استکن استتر و کمن کنصر و منع أی استخفی و المکمن الموضع و البلج

۱- ۱. اسراء: ۴۴.

بالتحريک مصدر بلج کتعب أى ظهر و وضح و صبح أبلج بين البلج أى مشرق و مضى ء ذكره الجوهرى و قيل البلج جمع بلجه بالضم و هو أول ضوء الصبح و جاء بلجه أيضا بالفتح و لم أجده فى كلامهم و الائتلاق اللمعان يقال ائتلق و تألق إذا التمع و سدل ثوبه يسدله و أسدله أى أرسله و أرخاه و الجفن بالفتح غطاء العين من أعلاها و أسفلها و الجمع أجفان و جفون و أجفن و الحدقه محركه سواد العين و تجمع على حداق كما فى بعض النسخ و على أحداق كما فى بعضها و إسدال جفونها لانقباضها و تأثر حاستها عن الضياء و قيل لأن تحلل الروح الحامل للقوه الباصره سبب للنوم أيضا فيكون ذلک الإسدال ضربا من النوم و الالتماس الطلب و أسدف الليل أى أظلم و فى بعض النسخ أسداف بفتح الهمزه جمع سدف بالتحريک کجمل و إجمال و هو الظلمه و الإضافه للمبالغه و الضمير فى فيه راجع إلى الليل و الغسق بالتحريک ظلمه أول الليل و الدجنه بضم الدال المهمله و الجيم و تشديد النون کحزقه و الدجن كعتل الظلمه و حاصل الكلام التعجب من كون حالها فى الإبصار و التماس الرزق على عكس سائر الحيوانات و قناع الشمس كنايه عن الظلمه أو ما يحجبها من الآفاق و إلقاء القناع طلوعها و الوضح بالتحريک البياض من كل شى ء و بياض الصبح و القمر و فى بعض النسخ دخل من إشراق نورها أى دخل الشى ء من إشراق نورها.

و الضباب بالكسر جمع الضب الدابه المعروفه و وجارها بالكسر جحرها الذى تأوى إليه و من عادتها الخروج من وجارها عند طلوع الشمس لمواجهه النور على عكس الخفافيش و مأقيها بفتح الميم و سكون الهمزه و كسر القاف و سكون الياء كما فى أكثر النسخ لغه فى المؤق بضم الميم و سكون الهمزه أى طرف عينها مما يلى الأنف و هو مجرى الدمع من العين و قيل مؤخرها و قال الأزهرى أجمع أهل اللغه أن المؤق و المأق بالضم و الفتح طرف العين الذى يلى الأنف و أن الذى يلى الصدغ يقال له اللحاظ و المأقى لغه فيه و قال ابن القطاع مأقى العين فعلى و قد غلط فيه جماعه من العلماء فقالوا هو مفعل و ليس كذلک بل الياء فى آخره.

ص: ۳۲۶

للإلحاق قال الجوهری و لیس هو مفعل لأن المیم أصلیه و إنما زیدت فی آخره الیاء للإلحاق و لما كان فعلی بكسر اللام نادرا لا أخت لها ألحق بمفعل و لهذا جمع علی مآق علی التوهم و فی بعض النسخ مآقیها علی صیغه الجمع و تبلغ بكذا أی اكتفی.

و المعاش ما یعاش به و ما یعاش فیه و مصدر بمعنی الحیاه و المناسب هاهنا الأول و فیما سیجی ء الثانی و فی بعض النسخ لیلها موضع لیالیها و السكن بالتحریک ما تسكن إلیه النفس و تطمئن و قر الشی ء كفر أی استقر بالمكان و الاسم القرار بالفتح و قیل

هو اسم مصدر(۱) و الشظیه الفلقه من الشی ء فعیله من قولک تشظت العصا إذا صارت فلقا و الجمع شظایا و القصب الذی فی أسفل الریش للطیور.

و الأعلام جمع علم بالتحریک و هو طراز الثوب و رسم الشی ء و رقمه و أعلاما فی المعنی كالتأكید لبینه و كلمه لها غیر موجوده فی بعض النسخ فیكون قوله جناحان خبر مبتدإ محذوف أی جناحاه لم یجعلا رقیقین بالغین فی الرقه و لا فی الغلظ حذرا من الانشقاق و الثقل المانع من الطیران و لجأ إلی الشی ء أی لاذ و اعتصم به و وقوع الطیر ضد ارتفاعه و أركان كل شی ء جوانبه التی یستند إلیها و یقوم بها و النهوض التحرک بالقیام و نهض الطائر إذا بسط جناحه لیطیر و العیش الحیاه و مصالح الشی ء ما فیه صلاحه ضد الفساد و البارئ الخالق و مثال الشی ء شبهه و خلا أی مضی و سبق أی لم یخلق الأشیاء علی حذو خالق سبقه بل ابتدعها علی مقتضی الحكمه و المصلحه.

قال الدمیری الخفاش بضم الخاء و تشدید الفاء واحد الخفافیش التی تطیر فی اللیل و هو غریب الشكل و الوصف و الخفش صغر العین و ضیق البصر و الأخفش صغیر العین ضعیف البصر و قیل هو عكس الأعشی و قیل هو من یبصر فی الغیم دون الصحو و قال الجوهری هو نوعان فالأعشی من یبصر نهارا لا لیلا و العمش ضعف الرؤیه مع

۱- ۱. فی المخطوطه: هو مصدر.

سیلان الدمع غالب الأوقات و العور معروف.

قال البطلیوسی الخفاش له أربعه أسماء خفاش و خشاف و خطاف و وطواط و تسمیته خفاشا یحتمل أن یکون مأخوذا من الخفش و الأخفش فی اللغه نوعان ضعیف البصر خلقه و الثانی لعله حدثت و هو الذی یبصر باللیل دون النهار و فی یوم الغیم دون الصحو.

و ما ذکره من أن الخفاش هو الخطاف فیه نظر و الحق أنه صنفان (۱)

و قال قوم الخفاش الصغیر و الوطواط الکبیر و هو لا یبصر فی ضوء القمر و لا فی ضوء النهار و لما کان لا یبصر نهارا التمس الوقت الذی لا یکون فیه ظلمه و لا ضوء و هو قریب غروب الشمس لأنه وقت هیجان البعوض فإن البعوض یخرج ذلک الوقت یطلب قوته و هو دماء الحیوان و الخفاش یطلب الطعم (۲) فیقع طالب رزق علی طالب رزق و الخفاش لیس هو من الطیر فی شی ء لأنه ذو أذنین و أسنان و خصیتین (۳)

و یحیض و یطهر و یضحک کما یضحک الإنسان و یبول کما تبول ذوات الأربع و یرضع ولده و لا ریش له.

قال بعض المفسرین لما کان الخفاش هو الذی خلقه عیسی بن مریم علیه السلام بإذن الله تعالی کان مباینا لصنعه الله تعالی و لهذا جمیع الطیر تقهره و تبغضه فما کان منها یأکل اللحم أکله و ما لا یأکل اللحم قتله فلذلک لا یطیر إلا لیلا.

و قیل لم یخلق عیسی علیه السلام غیره لأنه أکمل الطیر خلقا و هو أبلغ فی القدره لأن له ثدیا و أسنانا و أذنا(۴) و قیل إنما طلبوا خلق الخفاش لأنه من أعجب الطیر(۵) إذ هو لحم و دم یطیر بغیر ریش و هو شدید الطیران سریع التقلب

۱- ۱. فی المصدر: صنفان و هو الوطواط.

۲- ۲. فی المصدر: و الخفاش یخرج طالبا للطعم.

۳- ۳. فی المصدر: و خصیتین و منقار.

۴- ۴. زاد فی المصدر: و تحیض کما تحیض المرأه.

۵- ۵. فی المصدر: من اعجب الطیر خلقه.

یقتات بالبعوض و الذباب و بعض الفواکه و هو مع ذلک موصف بطول العمر فیقال إنه أطول عمرا من النسر و من حمار الوحش و تلد أنثاه ما بین ثلاثه أفراخ و سبعه و کثیرا ما یسفد و هو طائر فی الهواء و لیس فی الحیوان ما یحمل ولده غیره و القرد و الإنسان و یحمله تحت جناحه و ربما قبض علیه بفیه و هو من حنوه علیه و إشفاقه علیه و ربما أرضعت الأنثی ولدها و هی طائره و فی طبعه أنه متی أصابه ورق الدلب حذر و لم یطر و یوصف بالحمق و من ذلک إذا قیل له أطرق کری التصق بالأرض (۱).

**[ترجمه]«خفاش» معروف است. «حَسَر» که مصدرش حسور است به معنی خسته شدن برای طولانی بودن فاصله و مانند آن است. گفته می شود: «حَسَرته» به معنی این که کس دیگری را خسته کردم و بنابراین هم متعدی می شود و هم بدون تعدی به کار می رود. «انحَسَرَت» هم به معنی خستگی و تعب است. «کنه» چیزی حقیقت و پایان آن چیز است. «رَدَعَت» به معنی بازداشتن و در لفظ حکمش حکم «مَنَعَت» است. «مساغ» به معنی راه است. «ملکوت» به معنی عزت و سلطنت است. «حق» به معنی چیزی است که وجودش تحق پیدا کرده است و یا به معنی چیزی است که حقیقتا وجود دارد. «ابین» به معنی آشکارتر است. اینکه خدا از دیدنی ها درست تر و روشن تر است برای این است که شناخت او به وسیله عقل و یقینی است و اشتباهی که در محسوسات رخ می دهد در شناخت او راه ندارد. «حدّ» در لغت به معنی بازداشتن است و مانع میان دو چیز و پایان یک چیز و گوشه آن را می گویند و در زبان اهل منطق تعریف یک چیز به وسیله ذاتیات آن چیز است. محدود کردن در اینجا یا اثبات پایان و طرف است که مستلزم شباهت به اجسام است یا حدّ منطقی است و قول نخست مناسب تر با زبان آنان است.

مراد از اندازه گیری ثابت کردن مقدار است. گویا مقصود از آفریدن با تمثیل، ایجاد آفریده ها بر منوال آنچه غیر او آفریده است می باشد یا این که منظور این است که برای آفریده هایش مثالی قبل از ایجاد به مانند آنچه معمار تصویر آنچه را می خواهد بسازد در نظر می گیرد، نداشته است. مشوره بر وزن مفعله از جمله او را به فلان کار اشاره نمود به معنی امر کردن وی به آن چیز است. مشُوره و شوری هم به همین معنی است. معونه بر وزن مفعله از فعل اعانه و تعوین است. مقصود از به پایان رسیدن آفرینش رسیدن هر مخلوق به کمالی است که خدا از او خواسته است یا بیرون آمدن تمام آنچه خواسته است از عدم به وجود به محض فرمان او است. اذعان کرد به معنی این است که خضوع کرد و اقرار نمود و در فرمانبرداری شتاب کرد و تسلیم شد. دو جمله بعدی به منزله تفسیر برای اذعان است. شاید مقصود از اذعان داخل شدنش در زیر قدرت الهی و توانایی نداشتن وی برای خودداری نمودن باشد. سخن آن حضرت که فرمود: «رد ننمودند.» توضیح از برای اجابت است؛ همان گونه که سخن ایشان که: «به مخالفت بر نخاستند.» توضیح برای تسلیم است. اگر در کلام حضرت این گونه نیامده بود، مناسب تر بود که رد ننمودند توضیح برای اجابت و به مخالفت برنخاستند توضیح برای تسلیم باشد. احتمال می رود که این مطلب اشاره به تسبیح موجودات با زبان حال باشد. مانند قول خداوند متعال که: «وَ إِنْ مِنْ شَیْ ءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ.» - . اسراء / ۴۴ - {و هیچ چیز نیست مگر اینکه در حال ستایش، تسبیح او می گوید.} چنانچه گذشت.

«لطائف» جمع لطیفه است و آن چیزی است که کوچک و نازک است. «عجائب» جمع عجیبه است و گفته شده است: عجیب نیز جمعش عجائب است. گفته شده است: عجیب و عجب جمع بسته نمی شود. غامض ضد واضح است و هر چیزی را می گویند که مأخذ آن پنهان باشد. برخی گفته اند: خلاصه وصف حال خفاش اظهار شگفتی از مخالف بودن او با همه جانوران در گرفته بودن او نسبت به روشنی و اشاره به پنهان بودن سبب این مطلب است. مقصود از گرفته بودن بسته شدن چشم او در

روشنی است و این برای این است که روح نوری او بر اثر گرمی روز تحلیل می رود و خنکی شب آن را جبران می کند و دید او را برمی گرداند. گفته شده است: آنچه با ظاهر بیشتر مناسبت دارد این است که اثر گرمی تنها نیست وگرنه باید در روز زمستانی مگر در زمان گرمی روز چشمش بسته نشود و در آغاز روز تابستانی نیز چشمش بسته نباشد. بلکه سببش ناتوانی نیروی دید است و یک نوع تضاد و نفرت میان او و روشنی مانند عجزی که در دیده های دیگر در برابر قرص خورشید است، وجود دارد. اما اینکه این نفرت از کجا است؟ امری پنهان است و این همان منشأ تعجبی است که در سخن آن حضرت به آن اشاره شده است. ممکن است ضمیر در «خلقته» به خفاش ها برگردد و مضافی در تقدیر نباشد و بنابراین مراد از گرفته بودن او آن چیزی است که منشا پنهان شدن خود خفاش در روز می شود. هرچند این پنهان شدن هم بر اثر ندیدن باشد. «عشی» به معنی بد دیدن در روز یا در شب یا در روز و شب یا به معنی کوری است و معنی این است که چگونه درمانده و کور می شود از اینکه مدد بگیرد، یعنی کمک بگیرد و خود را تقویت کند. «مذاهب» به معنی راه های معاش و راه های وی در سیر کردن و سود بردن است. «برهان» به معنی دلیل است. «معارف» به معنی آنچه از راه های سود بردن می شناسد است. (ردع) به معنی بازداشتن و رد کردن است. «تلالو» به معنی درخشش آن است. «سُبُحات» جمع سبحه به معنی نور است. گفته می شود: «سبحات صورت» به معنی زیبایی های آن است، زیرا وقتی صورت زیبایی را ببینی، تسبیح خدا را می گویی. «کنّ» پوشش را می گویند و «أکنّه» یعنی پوشاند. «استکنّ» به معنی پوشاند است. «کَمَنَ» یعنی مخفی شد و «مکمن» موضع است. «بَلَج» به معنی آشکاری و وضوح است. «بامداد ابلج» بامدادی است که آشکاری آن واضح است یعنی آفتاب در آن طلوع کرده و درخشان است. این مطلب را جوهری ذکر کرده است. گفته شده است: «بلج» جمع بُلجه به معنی ابتدای روشنایی صبح است و بَلجه هم وارد شده است و من این را در کلام عرب ندیده ام. «ائتلاق» به معنی درخشش است و گفته می شود: «تألق و ائتلق» به معنی اینکه درخشان شد. «سدل الثوب سدله و أسدله» به معنی گستردن است. «جَفن» پلک چشم از بالا و پایین را می گویند و بر اجفان و جفون و اجفن جمع بسته می شود. «حَدَقَه» سیاهی چشم است و چنانچه در بعضی نسخه ها هست به حداق هم جمع بسته می شود و به احداق هم جمع بسته می شود. گسترده شدن پلک هایش به جهت بسته بودن و تأثیر پذیری قوه بینایی خفاش از نور است. گفته شده است: زیرا تحلیل رفتن روح حامل قوه بینایی سبب خواب نیز هست و بنابراین این پهن شدن نوعی از خواب است. «التماس» طلب است. «أسدف الیل» به معنی تاریک شدن شب است. در بعضی نسخ «أسداف» آمده است که جمع سَدَف است که به معنی تاریکی است. اضافه اسداف به ظلمت برای مبالغه است. «غسق» به تاریکی ابتدای شب می گویند. «دُجُنّه» و «دجن» به معنی تاریکی است. حاصل کلام شگفتی از حالت او در دیدن و جستجوی روزی برخلاف تمام حیوانات است. نقاب خورشید کنایه از تاریکی آن یا آنچه از افق ها که آن را می پوشند است. نقاب کنار زدن به معنی طلوع کردن است. «وَضَح» به معنی سفیدی از هر چیز و سفیدی صبح و سفیدی ماه است.

ضِباب جمع ضب (سوسمار) جانور معروف است. «وِجار سوسمار» لانه او است که به آن پناهنده می شود. از عادت های سوسمار بیرون آمدن از لانه اش در هنگام طلوع خورشید برای رو به رو شدن با نور به خلاف خفاش است. «مَأْقِی» جمع مُؤق به معنای گوشه چشم از سمتی است که برابر بینی قرار می گیرد و آن همان محل جاری شدن اشک بعد از خروج از چشم است. گفته شده است: قسمت مخالف بینی از چشم را می گویند. ازهری گفته است: اهل لغت جملگی می گویند: مُؤق و مَأق آن گوشه ای از چشم را می گویند که رو به روی بینی است و آنکه رو به روی گیجگاه است را لحاظ می نامند و مأقی لهجه ای از برای مُؤق است. ابن قطاع گفته است: مأقی بر وزن فعلی است و عده ای اشتباه کرده اند و آن را از وزن مفعل

دانسته انـد. این گونه نیست بلکه یاء در انتهای مأقی برای الحاق است. جوهری گفته است: مأقی بر وزن مفعل نیست، زیرا میم در آن اصلی و یاء در آخر آن تنها برای الحاق اضافه شده است و به جهت اینکه فعلِی وزن نادری است و نظیر ندارد، آن را به مفعل ملحق نموده انـد. به همین جهت بنا بر توهم بر مآقی جمع بسته شـده است. «معاش» آن است که با آن و در آن زنـدگی می شود و مصـدرِ به معنـای زنـدگانی نیز هست. آنچه مناسب اینجا است، معنی اول است و در آنچه بعـدا می آیـد، معنی دوم مناسب است. «سکن» آن چیزی است که نفس به وسیله آن سکونت و آرامش می یابد. «قرّ الشیء» به معنی این است که شیء در جایی مستقر شد و اسم آن قَرار است. گفته شده است که «قرار» اسم مصدر است. «شظیه» به معنی پاره ای از یک چیز است و بر وزن فعیله است. از این سـخن گرفته شده است که «تشـظت العصا» به معنی عصا تکه شد. «شـظیه» بر شـظایا جمع بسته می شود. «قصب» به معنی آنچه در زیر پر پرنـدگان قرار می گیرد است. «اعلـام» جمع عَلَم است و نقش و نگـار لبـاس و علامت و نشانه چیزی را می گوینـد. «اعلاما» در معنی تاکیدی برای آشکار است. منظور حضـرت از این که فرمود: دو بال آن ها نازک نیسـتند این است که نه آنچنان نازکند که به نهایت نازکی رسیده باشند و نه به نهایت محکمی رسیده اند؛ تا این که نشکنند و در هنگـام پرواز سـنگینی نکننـد. «لجأ إلی الشـیء» به معنی این است که پناه برد و پناهنـده شـد. «وقوع پرنـده» به معنی ارتفاع نگرفتن او است. «ارکـان» هر چیز اطراف آن است که به آن هـا تکیه می کنـد. نهوض حرکت کردن بـا ایسـتادن است. «نهض الطـائر» به معنی این است که بـال گشود تا پرواز نمایـد. «عیش» زنـدگانی است. «مصالـح یک چیز» آن چیزی است که در آن صلاـح آن نهفته است و ضـد تبـاهی آن است. «بـارئ» همـان آفریننـده است. «مثال یک چیز»ماننـد آن چیز است. «خلا» یعنی گـذشت و در قبـل بـود. یعنی اشـیاء را بر منـوال آفریننـده ای که قبـل از او بـوده است نیافریـده است. بلکه آن هـا را بر اسـاس مقتضی حکمت و مصلحت ابداع نموده است.

دمیری گفته است: خُفّـاش مفرد خفـافیش است که در شب پرواز می کنـد و شـکل و وصـف عجیـبی دارد. «خفش» کـوچکی چشم و تنگی دید است. «اخفش» یعنی کسـی که چشم ریز و دید کمی دارد. گفته شده است: «اخفش» بر عکس کسـی است که شب کوری دارد. گفته شـده است: کسـی است که در هوای ابری و در غیر آفتـاب می بینـد. جوهری گفته است: دو گونه است. اعشی روز می بیند و شب کور است. عمش ناتوانی دید با جاری شدن اشک در بیشتر اوقات است.

بطلیوسـی گفته است: خفاش چهار نام دارد: خفاش، خشاف، خطّاف و وطواط. شاید که خفاش از خفش باز گرفته شده باشد. اخفش دو جور است: یکی کم دید مادر زاد و دومی کم دید به واسطه بیماری که به وجود آمده باشد. اخفش کسی است که در شب و در غیر روز و در روز ابری و در غیر روز آفتابی ببیند.

اینکه گفته است: خفـاش خطاف (پرسـتو) است، مورد اعتراض است و حق این است که این دو دو نوع است. برخی گفته انـد: خفـاش کوچک و وطواط درشت است و او در روشـنی ماه و خورشـید نمی بینـد. به این جهت که در روشـنی روز نمی بینـد، وقتی را می خواهد که نه تاریک و نه روشن باشد. این وقت هنگام غروب خورشـید است، زیرا پشه ها در جوش و خروشـند و برای به دست آوردن خـوراک خـود که خـون جانـدار است، بیرون می آینـد. خفّـاش هم برای جسـتن روزی می آیـد. به این وسـیله غـذاخواهی به جان غـذاخواهی می افتد. خفاش به هیچ وجه از پرنده ها نیست. چون دو گوش و دندان دارد و دو خایه دارد و حیض می بیند و پاک می شود و مانند انسان می خندد و مانند چهارپا ادرار می کند و بچه شیر می دهد و پر هم ندارد.

یکی از مفسران گفته است: چون شب پره را عیسی بن مریم علیه السّلام به فرمان خدا آفرید، از ساخته های خدای تعالی جدا گردید و از این رو همه پرنده ها به او زور می گویند و او را دشمن می دارند. هر پرنده گوشت خوار او را می خورد و هر پرنده دیگر هم او را می کُشد و از این رو جز در شب پرواز نمی کند.

گفته شده است: عیسی علیه السّلام چون او در آفرینش کامل ترین پرنده ها است، غیر او را نساخت. ساخت او بالاترین قدرت را می خواهد، چون پستان و دندان و گوش دارد. گفته شده است: تنها به این جهت از او ساختن خُفاش را خواستند که خفاش شگفت ترین پرنده ها است. چون او عبارت از گوشت و خون است و بدون پر و به شدت می پرد و به سرعت می چرخد. از پشه و مگس و برخی از میوه ها تغذیه می کند و با این همه به عمر دراز وصف می شود. گفته شده است: عمرش از کرکس و گورخر درازتر است. ماده اش از سه تا هفت جوجه می زاید و بسیار ممکن است که در حالی که میان هوا پرواز می کند، جفت گیری می نماید. در جانوران جانوری که فرزندش را جا به جا کند به جز او و میمون و انسان نیست. او فرزندش را در زیر بالش جا به جا می کند. چه بسا می شود که او را به دندان می گیرد که از روی مهر بسیار و محبتی است که نسبت به وی دارد. چه بسا ماده در حال پرواز بچه اش را شیر می دهد. در طبع او این است که هنگامی که برگ درخت چنار ببیند، به آن می خورد و می ترسد و از پرواز باز می ماند. او به حماقت موصوف است، از این رو هنگامی که به او بگویند: اطرق کرا (سر به زیر بخواب) به زمین می چسبد. - . حیاه الحیوان ۱ : ۲۱۴ - ۲۱۵ -

**[ترجمه]

باب ۱۴ البوم

روایات

«۱»

كَامِلُ الزِّيَارَهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ وَ جَمَاعَهِ مَشَايِخِي عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْيَقْطِينِيِّ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي غُنْدَرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ فِي الْبُومَهِ فَقَالَ هَلْ أَحَدٌ مِنْكُمْ رَآهَا نَهَاراً(۲) قِيلَ لَهُ لَا تَكَادُ تَظْهَرُ بِالنَّهَارِ وَ لَا تَظْهَرُ إِلَّا لَيْلًا قَالَ أَمَا إِنَّهَا لَمْ تَزَلْ تَأْوِي الْعُمْرَانَ فَلَمَّا أَنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ عليه السلام آلَتْ عَلَى نَفْسِهَا أَنْ لَا تَأْوِيَ الْعُمْرَانَ أَبَداً وَ لَا تَأْوِيَ إِلَّا الْخَرَابَ فَلَا تَزَالُ نَهَارَهَا صَائِمَهً حَزِينَهً حَتَّى يَجُنَّهَا اللَّيْلُ فَإِذَا جَنَّهَا اللَّيْلُ فَلَا تَزَالُ تَرِنُّ عَلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام حَتَّى تُصْبِحَ (۳).

**[ترجمه]کامل الزیاره: حسین بن ابی غندر گفت: شنیدم که امام صادق علیه السّلام در باره جغد فرمود: آیا احدی از شما آن را در روز دیده است؟ عرض شد: خیر. ابدا در روز ظاهر نشده و تنها در شب پیدا می گردد. حضرت فرمود: امّا اینکه این حیوان پیوسته در خرابه ها مسکن گرفته و در آبادی نمی آید، جهتش آن است که: وقتی حضرت امام حسین علیه السّلام شهید شدند، این حیوان به واسطه قسم بر خود حتم نمود که ابدا در آبادی سکنی نکرده و منزلش تنها در خرابه ها باشد. پس پیوسته در روز روزه دار و حزین است تا شب فرا برسد و وقتی شب در آمد، از ابتدای آن تا صبح بر مصیبت حضرت امام حسین علیه السّلام زمزمه و نوحه سرایی و مرثیه خوانی می کند. - . کامل الزیاره: ۹۹ -

**[ترجمه]

«۲»

وَ مِنْهُ، عَنْ حَكِيمِ بْنِ دَاوُدَ بْنِ حَكِيمٍ عَنْ سَلَمَهَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ صَاعِدٍ الْبَرْبَرِيِّ وَ كَانَ قَيِّماً لِقَبْرِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی الرِّضَا علیه السلام فَقَالَ لِی مَا يَقُولُ النَّاسُ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ جِئْنَا نَسْأَلُكَ قَالَ فَقَالَ تُرَی هَذِهِ الْبُومَهُ(۴) كَانَتْ عَلَی عَهْدِ جَدِّی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله تَأْوِی الْمَنَازِلَ وَ الْقُصُورَ وَ الدُّورَ

۱- ۱. حياه الحيوان ۱: ۲۴ و ۲۱۵.

۲- ۲. فی المصدر: بالنهار.

۳- ۳. كامل الزياره: ۹۹.

۴- ۴. فی المصدر: فقال لی: تری هذه البومه؟ ما يقول الناس؟ قال: قلت: جعلت فداك جئنا نسألك. فقال: هذه البومه.

وَ کَانَتْ إِذَا أَکَلَ النَّاسُ الطَّعَامَ تَطِیرُ فَتَقَعُ أَمَامَهُمْ فَیُرْمَی إِلَیْهَا بِالطَّعَامِ وَ تُسْقَی ثُمَّ تَرْجِعُ إِلَی مَکَانِهَا وَ لَمَّا قُتِلَ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ علیهما السلام خَرَجَتْ مِنَ الْعُمْرَانِ إِلَی الْخَرَابِ وَ الْجِبَالِ وَ الْبَرَارِی وَ قَالَتْ بِئْسَ الْأُمَّهُ أَنْتُمْ قَتَلْتُمُ ابْنَ نَبِیِّکُمْ وَ لَا آمَنُکُمْ عَلَی نَفْسِی (۱).

**[ترجمه]کامل الزیاره: حسین بن علی صاعد بربری که قیّم و متصدّی قبر حضرت امام رضا علیه السّلام بود، گفت: پدرم برای من نقل نمود و گفت: بر حضرت رضا علیه السّلام وارد شدم. آن جناب به من فرمود: این جغد را می بینی؟ مردم چه می گویند؟ عرض کردم: فدایت شوم. آمده ایم که از شما بپرسیم. حضرت فرمود: این جغد در عصر جدّم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در منازل و قصرها و خانه ها سکنی داشت و هر وقت مردم مشغول خوردن طعام بودند، این حیوان پر می زد و در مقابل ایشان خود را می رساند و مردم طعام و غذا جلویش می ریختند و این حیوان طعام خورده و از آب خود را سیراب می کرد و سپس به منزلش بر می گشت. ولی هنگامی که حضرت حسین بن علی علیهما السّلام شهید شدند، از شهر و آبادی خارج گشت و در خرابه ها و کوه ها و بیابان ها مکان گرفت و گفت: بد امّتی شما می باشید! پسر دختر پیامبر خود را کشتید و من نسبت به نفس خود از شما در امان نیستم. - . کامل الزیاره: ۹۹ -

**[ترجمه]

«۳»

وَ مِنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ الرَّزَّازِ عَنِ ابْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ الْبُومَهَ لَتَصُومُ النَّهَارَ فَإِذَا أَفْطَرَتْ تَدَلَّهَتْ (۲)

عَلَی الْحُسَیْنِ علیه السلام حَتَّی تُصْبِحَ (۳).

**[ترجمه]کامل الزیاره: امام صادق علیه السّلام فرمود: به راستی جغد روز را روزه می گیرد و هنگامی که افطار می کند، قلبش در مصائب حضرت حسین بن علی علیهما السّلام محزون و افسرده «متدله» می شود تا صبح فرا برسد. - . کامل الزیاره: ۹۹ -

**[ترجمه]

بیان

تدلهت کذا فی أکثر النسخ بالدال المهمله و فی القاموس الدله و الدلهه محرکه و الدلوه ذهاب الفؤاد من هم و نحوه و دلهه العشق بکذا تدلیها فتدله و المدله کمعظم الساهی القلب الذاهب العقل من عشق و نحوه و فی بعض النسخ بالواو و فی القاموس الوله محرکه الحزن و ذهاب العقل حزنا و الحیره و الخوف وله کورث و وجل و وعد فهو ولهان و واله و توله و اتله و هی ولهی و والهه و واله و میلاه شدیده الحزن و الجزع علی ولدها.

**[ترجمه]«دَلَه» و «دَلَهه» و «دلوه» این است که قلب بر اثر غصه یا غیر آن از خود بی خود شود. گفته می شود: «دلهه العشق بکذا تدلیها فتدله». «فرد مدله» کسی است که قلبش بر اثر عشق و مانند آن دچار فراموشی و عقلش از بین رفته است. در بعضی نسخه ها با واو آمده است. در قاموس «الوَلَه» اندوه و از بین رفتن خرد بر اثر آن و حیرت و ترس است. «وَلِهَ» یعنی بر فرزند خود ناراحتی و فریاد شدید داشتن. پس چنین کسی ولهان و واله است و «تَوَلَّهَ» گفته می شود که چنین کسی ولهی و والهه و واله و میلاه است.

**[ترجمه]

«۴»

الْكَامِلُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ سَعْدِ بْنِ مُوسَى بْنِ عُمَرَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْمِيثَمِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَا بَا يَعْقُوبَ رَأَيْتَ بُومَةً قَطُّ تَنَفَّسُ بِالنَّهَارِ فَقَالَ لَا قَالَ وَ تَدْرِي لِمَ ذَلِكَ قَالَ لَا قَالَ لِأَنَّهَا تَظَلُّ يَوْمَهَا صَائِمَةً فَإِذَا جَنَّهَا اللَّيْلُ أَفْطَرَتْ عَلَى مَا رُزِقَتْ ثُمَّ لَمْ تَزَلْ تَرَنَّمُ عَلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام حَتَّى تُصْبِحَ (۴).

**[ترجمه]کامل الزیاره: حسن بن علی میثمی گفت: امام صادق علیه السّلام به من فرمود: ای ابا یعقوب! آیا تا به حال دیده ای که جغدی در روز تنفس کند (آواز بخواند)؟ وی گفت: خیر. حضرت فرمود: می دانی چرا؟ عرض کرد: خیر. امام علیه السّلام فرمود: برای اینکه طول روز را این حیوان روزه دار بوده و وقتی شب فرا رسد، افطار کرده و از آنچه خداوند منّان روزی او کرده استفاده نموده سپس پیوسته تا صبح می دمد، بر مصائب حضرت حسین بن علی علیهما السّلام زمزمه نموده و نوحه سرایی می کند. -. کامل الزیاره: ۹۹ -

**[ترجمه]

بیان

تنفس کذا فی أکثر النسخ بالنون و الفاء و کأنه کنایه عن التصویت و الترنم و لا یبعد أن یکون تنغش بالنون و الغین المعجمه قال فی القاموس النغش تحرک الشی ء من مکانه کالانتغاش و التنغش و کل طائر أو هامه تحرک فی مکانه فقد تنغش.

۱- ۱. کامل الزیاره: ۹۹.

۲- ۲. فی المصدر: اندبت علی الحسین بن علی علیه السّلام.

۳- ۳. کامل الزیاره: ۹۹.

۴- ۴. کامل الزیاره: ۹۹.

**[ترجمه]«تنفس کردن» گویا کنایه از صدا در آوردن و زمزمه کردن باشد. بعید نیست که تنفس تنغش بوده باشد. در قاموس گفته است: «نغش» حرکت کردن چیزی از مکانش است. مانند انتغاش و تنغش. هر پرنده یا جنبنده ای که حرکت کند، تنغش کرده است .

**[ترجمه]

«۵»

دَلَائِلُ الطَّبَرِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ عَطِيَّهَ أَخِي أَبِي الْعَوَّامِ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي مَسْجِدِ الرَّسُولِ صلی الله علیه و آله إِذْ أَقْبَلَ أَعْرَابِيٌّ عَلَى لَقُوحٍ (۱) لَهُ فَعَقَلَهُ ثُمَّ دَخَلَ فَضَرَبَ بِبَصَرِهِ يَمِيناً وَ شِمَالًا كَأَنَّهُ طَائِرُ الْعَقْلِ فَهَتَفَ بِهِ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فَلَمْ يَسْمَعْهُ فَأَخَذَ كَفّاً مِنْ حَصًى فَحَصَبَهُ (۲) فَأَقْبَلَ الْأَعْرَابِيُّ حَتَّى نَزَلَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ لَهُ يَا أَعْرَابِيُّ مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ قَالَ مِنْ أَقْصَى الْأَرْضِ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ الْأَرْضُ أَوْسَعُ مِنْ ذَلِكَ فَمِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ قَالَ مِنْ أَقْصَى الدُّنْيَا وَ مَا خَلْفِي مِنْ شَيْ ءٍ أَقْبَلْتُ مِنَ الْأَحْقَافِ قَالَ أَيُّ الْأَحْقَافِ قَالَ أَحْقَافُ عَادٍ قَالَ يَا أَعْرَابِيُّ فَمَا مَرَرْتَ بِهِ فِي طَرِيقِكَ قَالَ مَرَرْتُ بِكَذَا فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام وَ مَرَرْتَ بِكَذَا قَالَ الْأَعْرَابِيُّ نَعَمْ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام وَ مَرَرْتَ بِكَذَا فَلَمْ يَزَلْ يَقُولُ الْأَعْرَابِيُّ إِنِّي مَرَرْتُ وَ يَقُولُ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام وَ مَرَرْتَ بِكَذَا إِلَى أَنْ قَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ فَمَرَرْتَ بِشَجَرَهٍ يُقَالُ لَهُ شَجَرَهُ الرِّقَاقِ قَالَ فَوَثَبَ الْأَعْرَابِيُّ عَلَى رِجْلَيْهِ ثُمَّ صَفَقَ بِيَدِهِ وَ قَالَ وَ اللَّهِ مَا رَأَيْتُ

رَجُلًا أَعْلَمَ بِالْبِلَادِ مِنْكَ أَ وَطِئْتَهَا قَالَ لَا يَا أَعْرَابِيُّ وَ لَكِنَّهَا عِنْدِي فِي كِتَابٍ يَا أَعْرَابِيُّ إِنَّ مِنْ وَرَائِكُمْ لَوَادِياً يُقَالُ لَهُ الْبَرَهُوتُ تَسْكُنُهُ الْبُومُ وَ الْهَامُ يُعَذَّبُ فِيهِ أَرْوَاحُ الْمُشْرِكِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ(۳).

**[ترجمه]دلائل الامامه: عطیه اخی ابی عوّام می گوید: با امام باقر علیه السّلام در مسجد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بودم که ناگهان یک اعرابی بر نره شترش رسید و به آن زانو بند زد و به مسجد آمد و به راست و چپ نگاه کرد؛ چنان که گویا دیوانه است. امام باقر علیه السّلام او را ندا داد و او نشنید. حضرت یک کف دست سنگ ریزه برداشت و به او پراند. او آمد تا اینکه در برابرش نشست. آن حضرت به او فرمود: ای اعرابی از کجا آمدی؟ گفت: از آن سوی زمین. حضرت فرمود: زمین وسیع تر از آن است. از کجا آمدی؟ گفت: از آن سوی جهان و پشت سر من چیزی نبود. از احقاف آمدم. فرمود: کدام احقاف؟ گفت: احقاف عاد. فرمود: ای اعرابی در راهت به چه گذشتی؟ گفت: از فلان چیز. حضرت فرمود: از فلان چیز گذشتی؟ اعرابی گفت: آری. حضرت علیه السّلام فرمود: و از فلان چیز گذشتی؟ اعرابی گفت: بله. پیوسته اعرابی می گفت: من گذشتم و امام باقر علیه السّلام می گفت: به فلان چیز گذشتی؟ تا فرمود: از درختی به نام رقاق گذشتی؟ راوی گفت: آن اعرابی به دو پای آن حضرت پرید و دست به دست حضرت نهاد و گفت: به خدا مردی را داناتر از تو به سرزمین ها نمی شناسم. آیا به آنجاها پا نهاده ای؟ فرمود: نه، ای اعرابی، ولی این ها نزد من در کتابی هستند. ای اعرابی! در پشت شما بیابانی است که آن را برهوت می گویند و جغد در آن ساکن است و ارواح مشرکان تا روز قیامت در آن عذاب می کشد. - . دلائل الامامه: ۱۰۱ -

**[ترجمه]

«۶»

حیاه الحیوان، البوم بضم الباء طائر یقع علی الذکر و الأنثی حتی تقول صدی أو قیادا(۴)

فیختص بالـذکر کنیه الأنثی أم الخراب و أم الصبیـان و یقـال لهـا غراب اللیل و من طبعها أن تـدخل علی کل طائره فی وکره و تخرجه منه و تأکل فراخه و بیضه و هی قویه السلطان فی اللیل لا یحتملها شی ء من الطیر و لا تنام اللیل فإذا رآها الطیر فی النهار قتلوها و نتفوا ریشها للعداوه التی بینها و بینهم و من

ص: ۳۳۱

۱- ۱. اللقوح: الفحل من الخیل و الإبل.

۲- ۲. أی رماه بالحصباء أی الحصی.

۳- ۳. دلائل الإمامه: ۱۰۱.

۴- ۴. هکذا فی الکتاب، و الصحیح: فیاد بالفاء قال الدمیری: الفیاد کصیاد: ذکر البوم.

أجـل ذلک صار الصـيادون يجعلونها تحت شـباکهم ليقع لهم الطير- و نقل المسـعودی عن الجاحظ أن البومه لا تطير(۱) بالنهار خوفـا من أن تصـاب بـالعين لحسـنها و جمالهـا و لمـا تصـور فی نفسـها أنهـا أحسن الطير لم تظهر إلاـ بالليـل و تزعم العرب فی أکاذيبها أن الإنسان إذا مات أو قتل يتصور(۲)

نفسه فی صوره طائر يصـرخ علی قبره مسـتوحشه لجسـدها و البوم أصـناف و کلها تحب الخلوه بنفسـها(۳) و التفرد و فی أصـل طبعها عداوه الغربان و فی تاريخ ابن النجار أن کسری قال لعامل له صد لی شر الطير و اشوه بشر الوقود و أطعمه شر الناس فصاد بومه و شواها بحطب الدفلی و أطعمها ساعيا و فی سراج الملوک لأبی بکر الطرطوسی أن عبد الملک بن مروان أرق (۴)

ليله فاستدعی سميرا(۵) له يحـدثه فکـان فيما حـدثه به أن قال يا أمير المؤمنين کان بالموصل بومه و بالبصـره بومه فخطبت بومه الموصل إلی بومه البصـره بنتها لابنها فقالت بومه البصـره لا أفعل إلا أن تجعل لی صداقها مائه ضيعه خراب فقالت بومه الموصل لاـ أقـدر علی ذلـک الآـن و لکن إن دام والينـا علينـا سـلمه الله تعالی سـنه واحـده فعلت ذلک فاستيقظ لها عبـد الملک و جلس للمظـالم و أنصف النـاس بعضـهم عن بعض و تفقـد أمر الولاه و رأيت فی بعض المجاميع بخط بعض العلماء الأکابر أن المأمون أشرف يوما من قصره فرأی رجلا قائما و بيده فحمه و هو يکتب بها علی حائط قصره فقال المأمون

۱- ۱. فی المصدر: لا تظهر بالنهار.

۲- ۲. فی المصدر:« تتصور» و فيه: تصرخ.

۳- ۳. فی المصدر: بانفسها.

۴- ۴. أرق: ذهب عنه النوم فی الليل.

۵- ۵. السمير: صاحب السمر، و السمر: الحديث ليلا.

لبعض خدمه اذهب إلی ذلک الرجل فانظر ما کتب (۱)

و ائتنی به فبادر الخادم إلی الرجل مسرعا و قبض علیه و تأمل ما کتب فإذا هو:

یا قصر جمع فیک الشوم و اللوم***حتی یعشش فی أرکانک البوم

یوما یعشش فیک البوم من فرحی***أکون أول من یرعاک مرغوم (۲)

ثم إن الخادم قال له أجب أمیر المؤمنین فقال له الرجل سألتک بالله لا تـذهب بی إلیه فقال الخادم لا بـد من ذلک (۳) فلما مثله بین یـدی المـأمون أعلمه بما کتب فقال له المأمون ویلک ما حملک علی هـذا قال یا أمیر المؤمنین إنه لن یخفی علیک ما حواه قصرک هذا من خزائن الأموال و الحلی و الحلل و الطعام و الشراب و الفرش و الأوانی و الأمتعه و الجواری و الخدم و غیر ذلک ممـا یقصـر عنه وصـفی و یعجز عنه فهمی و إنی یـا أمیر المؤمنین قـد مررت علیه الآـن و أنـا فی غـایه من الجوع و الفاقه فوقفت متفکرا فی أمری فقلت فی نفسـی هذا القصر عامر عال و أنا جائع و لا فائده لی فیه فلو کان خرابا و مررت به لم أعدم منه رخامه أو خشبه أو مسمارا أبیعه و أتقوت بثمنه أ و ما علم أمیر المؤمنین ما قال الشاعر:

إذا لم یکن للمرء فی دوله امرئ***نصیب و لا حظ تمنی زوالها

و ما ذاک من بغض له (۴)غیر أنه***یرجی سواها فهو یهوی انتقالها

فقال المأمون یا غلام أعطه ألف دینار ثم قال له هی لک فی کل سنه ما دام قصرنا عامرا بأهله (۵).

۱- ۱. فی المصدر: و انظر ما یکتب.

۲- ۲. فی المصدر: من ینعیک.

۳- ۳. فی المصدر: ثم ذهب به.

۴- ۴. فی المصدر: من بغض لها.

۵- ۵. حیاه الحیوان ۱: ۱۱۵.

**[ترجمه]حیاه الحیوان: بُوم پرنـده ای است که بر مـذکر و مونث اطلاق می شود. تا آنکه بگویی صـدی یا قیاد که مختص به نر شود. کنیه مـاده ام الخراب و ام الصبیـان است و آن را کلاغ شب می خواننـد. طبع وی این است که بر هر پرنـده ای در لانه اش داخل می شود و او را از آشیانه اش می رانـد و جوجه ها و تخمش را می خورد. او در شب نیرومند است و هیچ پرنده ای تاب او را نمی آورد. در شب نمی خوابد و در روز هر پرنده او را ببیند، به جهت عداوتی که میان او و دیگر پرنده ها است، او را می کشد و پرش را می کند. از این رو شکارچیان آن را زیر دام خود می نهند تا پرنده در آن بیفتد .

مسعودی از جاحظ نقـل کرده که او گفته است: جغـد روز نمی پرد که مبـادا برای خوبی و زیبـایی اش چشم بخورد. او چون خود را زیباترین پرنـده می دانـد، جز در شب پرواز نمی کند. عرب در دروغ های خود می پندارند هنگامی که انسان می میرد یا کشته می شود، خود را در حالی که نسبت به تنش هراسناک است، به صورت پرنده ای می بیند که بر قبرش شیون می کند.

جغد چند دسته دارد و همه نوع آن خلوت و تنهایی را دوست دارند و در اصل طبع او دشمنی با کلاغ است.

در تاریخ ابن نجار است که خسـرو به کارگزارش گفت: بدترین پرنده را برایم شکار کن و با بدترین آتش افروز کباب کن و به بدترین مردم بخوران. او جغدی شکار کرد و با هیزم خرزهره کباب کرد و به سخن چین خوراند.

در سـراج الملـوک ابی بکر طرطوسـی است که یـک شب عبـد الملـک بن مروان بی خواب شـد و داسـتان گویی خواست که برایش داسـتانی بگویـد. در شـمار داسـتان هـایی که به او گفت، گفت: ای امیر المـؤمنین! در موصـل جغـدی بـود و در بصـره جغدی و جغد موصل دختر جغد بصـره را برای پسـرش خواسـتگاری کرد. جغد بصره گفت: جز اینکه صد مزرعه ویرانه مهریه اش قرار بـدهی نمی پـذیرم. جغد موصل گفت: اکنون نمی توانم. ولی اگر حکمران خدا به او سـلامت بدهد یک سال بر سـر کـار بمانـد، این کـار را می کنم. عبـد الملک به این جهت بیـدار شـد و برای دادجویی ها نشسـت و داد مردم را از یک دیگر گرفت و از کارگزاران بازجویی و بازرسی کرد.

در یک مجموعه به خط یکی از دانشـمندان بزرگ دیـدم که یک روز مأمون از کاخش سـر به زیر انـداخت و دید مردی پای کـاخ ایسـتاده و زغالی به دست دارد و بر دیوار کاخ می نویسـد. مأمون به یک پیشـخدمت گفت: برو نزد این مرد ببین چه می نویسد و او را نزد من بیاور. پیشخدمت شتابان نزد آن مرد رفت و او را گرفت و در نوشته او اندیشه کرد. آن نوشته این بود:

ای کاخ! در تو شومی و پستی جمع شده است تا آن گاه که در پایه های تو جغد خانه نماید .

روزی که جغـدها در تو لانه بگیرنـد، از شادی ام اولین کسـی خواهم بود که در حالی که تو مغلوب شـده ای خبر مرگ تو را می‌دهم.

پیشـخدمت گفت: امیر المؤمنین را پـذیرا بـاش. آن مرد گفت: تو را به خـدا مرا نزد او نـبر. گفت: چـاره ای از این کـار نیست. هنگامی که او را در برابر مأمون آوردنـد، آنچه را نوشـته بود به مأمون گزارش داد. مأمون به او گفت: وای بر تو! چه چیزی تو را به این کـار واداشـته است؟ گفت: بر تـو آنچه در کـاخ تـو است از گنجینه هـای زر و سـیم و زیورهـا و جـامه هـای خوب و خوراک و نوشـیدنی و فرش و ظروف و کالاها و کنیزان و خدمتکاران و جز آن از آنچه زبانم از وصف آن کوتاه است و فهم

من از آن درمانده است پنهان نیست. راستش ای امیر المؤمنین، من اکنون که بر آن گذر کردم در نهایت گرسنگی و بینوایی بودم و در کار خود اندیشه کردم و با خود گفتم: این کاخ آباد و بلندی است و من گرسنه ام و سودی برای من در آن نیست. اگر ویرانه بود و به آن گذر می کردم، یک سنگ یا چوب یا میخ به دست می آوردم که آن را بفروشم و از بهایش غذایی بخرم. آیا امیر المؤمنین آنچه را شاعر سروده است، نمی داند؟

اگر فردی را در دولت یک نفر نصیب و بهره ای نباشد، زوال آن دولت را آرزو می کند.

این مطلب برای دشمنی با آن فرد نیست. بلکه او دولت غیر او را می خواهد و به خاطر همین انتقال او را می خواهد.

مأمون گفت: ای غلام! هزار اشرفی طلا به او بده. سپس به او گفت: تا کاخ ما به وجود اهلش آباد است، هر سال همین نصیب را داری. - . حیاه الحیوان ۱ : ۱۱۵ -

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

**[ترجمه]

کلمه المحقّق

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

الحمد لله ربّ العالمین و الصلاه و السلام علی محمّد و آله الطیبین الطاهرین و بعد فقد وفّقنا الله تبارک و تعالی لتصحیح هذا الجزء من کتاب بحار الأنوار و هو الجزء الستّون حسب تجزئتنا قد بذلنا الجهد و المجهود فی تصحیحه و تنمیقه و مقابلته بالنسخ و بمصادره و علّقنا علیه تعلیقاً مختصراً تتمیماً لما لم یذکره المصنّف من غریب الغه و غیره و تبیاناً لما اختلف فی مصادره من نصوصه و کان المرجع فی تصحیحنا مضافا إلی النسخه المطبوعه المعروفه بطبعه أمین الضرب و النسخه المعروفه بطبعه الخونساریّ

نسخه مخطوطه أرسلها الفاضل المحترم السیّد جلال الدین الأرمویّ دامت توفیقاته استکتبها أبو القاسم الرضویّ الموسویّ الخونساریّ فی سنه ۱۲۳۵ نشکر الله تعالی علی توفیقنا لذلک و نسأله المزید من توفیقه و إفضاله إنّه ذو الفضل العظیم.

قم المشرفه: عبد الرحیم الربانیّ الشیرازیّ عفی عنه و عن والدیه ربیع الأوّل ۱۳۹۲ ق

ص: ۳۳۴

**[ترجمه]ص: ۳۳۴

**[ترجمه]

كلمه المصحّح

بسمه تعالى

انتهى الجزء الثامن من المجلّد الرابع عشر كتاب السماء و العالم من بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأبرار و هو الجزء الواحد و الستّون حسب تجزئتنا من هذه الطبعه النفيسه الرائقه. و قد قابلناه على النسخه الّتى صحّحها الفاضل الخبير الشيخ عبد الرحيم الربانىّ المحترم بما فيها من التعليق و التنميق و اللّه ولىّ التوفيق.

محمّد الباقر البهبودى

ص: ۳۳۵

**[ترجمه]ص: ۳۳۵

**[ترجمه]

فهرس ما فی هذا الجزء من الأبواب

ص: ۳۳۶

**[ترجمه]ص: ۳۳۶

**[ترجمه]

تعريف مركز

بسم الله الرحمن الرحيم

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

الزمر: ٩

المقدمة:

تأسّس مركز القائمیة للدراسات الکمبیوتریة فی أصفهان بإشراف آیة الله الحاج السید حسن فقیه الإمامی عام ١۴٢۶ الهجری فی المجالات الدینیة والثقافیة والعلمیة معتمداً علی النشاطات الخالصة والدؤوبة لجمع من الإخصائیین والمثقفین فی الجامعات والحوزات العلمیة.

إجراءات المؤسسة:

نظراً لقلة المراكز القائمة بتوفير المصادر فی العلوم الإسلامية وتبعثرها فی أنحاء البلاد وصعوبة الحصول علی مصادرها أحیاناً، تهدف مؤسسة القائمیة للدراسات الکمبیوتریة فی أصفهان إلی التوفیر الأسهل والأسرع للمعلومات ووصولها إلی الباحثین فی العلوم الإسلامیة وتقدم المؤسسة مجاناً مجموعة الکترونیة من الکتب والمقالات العلمیة والدراسات المفیدة وهی منظمة فی برامج إلکترونیة وجاهزة فی مختلف اللغات عرضاً للباحثین والمثقفین والراغبین فیها.

وتحاول المؤسسة تقدیم الخدمة معتمدة علی النظرة العلمیة البحتة البعیدة من التعصبات الشخصیة والاجتماعیة والسیاسیة والقومیة وعلی أساس خطة تنوی تنظیم الأعمال والمنشورات الصادرة من جمیع مراکز الشیعة.

الأهداف:

نشر الثقافة الإسلامیة وتعالیم القرآن وآل بیت النبیّ علیهم السلام

تحفیز الناس خصوصا الشباب علی دراسة أدقّ فی المسائل الدینیة

تنزیل البرامج المفیدة فی الهواتف والحاسوبات واللابتوب

الخدمة للباحثین والمحققین فی الحوازت العلمیة والجامعات

توسیع عام لفکرة المطالعة

تهمید الأرضیة لتحریض المنشورات والکتّاب علی تقدیم آثارهم لتنظیمها فی ملفات الکترونیة

السياسات:

مراعاة القوانین والعمل حسب المعاییر القانونیة

إنشاء العلاقات المترابطة مع المراکز المرتبطة

الاجتناب عن الروتینیة وتکرار المحاولات السابقة

العرض العلمی البحت للمصادر والمعلومات

الالتزام بذكر المصادر والمآخذ فى نشر المعلومات

من الواضح أن يتحمل المؤلف مسؤولية العمل.

نشاطات المؤسسة:

طبع الكتب والملزمات والدوريات

إقامة المسابقات فى مطالعة الكتب

إقامة المعارض الالكترونية: المعارض الثلاثية الأبعاد، أفلام بانوراما فى الأمكنة الدينية والسياحية

إنتاج الأفلام الكرتونية والألعاب الكمبيوترية

افتتاح موقع القائمية الانترنتى بعنوان : www.ghaemiyeh.com

إنتاج الأفلام الثقافية وأقراص المحاضرات و...

الإطلاق والدعم العلمى لنظام استلام الأسئلة والاستفسارات الدينية والأخلاقية والاعتقادية والردّ عليها

تصميم الأجهزة الخاصة بالمحاسبة، الجوال، بلوتوث Bluetooth، ويب كيوسك kiosk، الرسالة القصيرة ((sms

إقامة الدورات التعليمية الالكترونية لعموم الناس

إقامة الدورات الالكترونية لتدريب المعلمين

إنتاج آلاف برامج فى البحث والدراسة وتطبيقها فى أنواع من اللابتوب والحاسوب والهاتف ويمكن تحميلها على ٨ أنظمة؛

١.JAVA

٢.ANDROID

٣.EPUB

٤.CHM

٥.PDF

٦.HTML

٧.CHM

٨.GHB

إعداد ۴ الأسواق الإلكترونية للكتاب على موقع القائمية ويمكن تحميلها على الأنظمة التالية

١.ANDROID

٢.IOS

٣.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

وتقدّم مجاناً فى الموقع بثلاث اللغات منها العربية والانجليزية والفارسية

الكلمة الأخيرة

نتقـدم بكلمـة الشـكر والتقـدير إلى مكاتب مراجع التقليـد منظمات والمراكز، المنشورات، المؤسـسات، الكتّاب وكل من قدّم لنا المساعدة فى تحقيق أهدافنا وعرض المعلومات علينا.
عنوان المكتب المركزى
أصفهان، شارع عبد الرزاق، سوق حاج محمد جعفر آباده اى، زقاق الشهيد محمد حسن التوكلى، الرقم ١٢٩، الطبقة الأولى.

عنوان الموقع : : www.ghbook.ir
البريد الالكترونى : Info@ghbook.ir
هاتف المكتب المركزى ٠٣١٣٤٤٩٠١٢٥
هاتف المكتب فى طهران ٨٨٣١٨٧٢٢ ـ ٠٢١
قسم البيع ٠٩١٣٢٠٠٠١٠٩شؤون المستخدمين ٠٩١٣٢٠٠٠١٠٩.